



جس کا کیر نام

توڑک جہا کیری

مختار

بہ نسبت آغاز پاکو تھیں

ہجرت پیرا سدا م و مین

ساکھ پیر و زانقد ب

اسد ریل

جہانگیرنامہ

توزک جہانگیری

نورالدین محمد جہانگیر کورکانی

به کوشش
محمد ہاشم



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

بنیاد فرهنگ ایران
وابسته به
وزارت فرهنگ و آموزش عالی

از این کتاب
۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۹ در چاپخانه زر
چاپ شد

تقديم به :

روح پاک پدرم

فهرست مطالب

نه - شصت

۱ - ۵۱۶

مقدمه

متن کتاب

دیباچه مولف

نوروز اول

نوروز دوم

نوروز سوم

نوروز چهارم

نوروز پنجم

نوروز ششم

نوروز هفتم

نوروز هشتم

نوروز نهم

نوروز دهم

نوروز یازدهم

نوروز دوازدهم

نوروز سیزدهم

نوروز چهاردهم

نوروز پانزدهم

۱ - ۲۹

۲۹ - ۵۰

۵۰ - ۷۹

۷۹ - ۸۸

۸۸ - ۹۵

۹۵ - ۱۰۹

۱۱۰ - ۱۱۷

۱۱۸ - ۱۲۳

۱۲۳ - ۱۴۷

۱۴۷ - ۱۵۸

۱۵۹ - ۱۷۹

۱۷۹ - ۲۱۱

۲۱۱ - ۲۵۴

۲۵۴ - ۲۹۹

۳۰۰ - ۳۳۱

۳۳۱ - ۳۷۱



جهانگیر نامه	هشت
۳۷۱ - ۳۹۰	نوروز شانزدهم
۳۹۰ - ۴۰۲	نوروز هفدهم

دنباله جهانگیر نامه - نگارش : معتمد خان

۴۰۶ - ۴۳۴	آغاز سال هجدهم از جلوس
۴۳۴ - ۴۳۸	آغاز سال نوزدهم از جلوس

ضمیمه جهانگیر نامه تالیف : محمد هادی

۴۴۱ - ۴۷۷	مقدمه
۴۷۷ - ۴۸۵	وقایع سال بیستم
۴۸۵ - ۵۰۶	وقایع سال بیست و یکم
۵۰۶ - ۵۱۶	وقایع سال بیست و دوم
۵۱۷ - ۵۹۲	حواشی و تعلیقات



پیشگفتار

ابو عثمان جاحظ علامه و ادیب قرن سوم هجری (وفات ۲۵۵) در تعریف ادب گفته است: "الادب هو الاخذ من كل علم بطرف" ادب چیدن از هر خرمنی خوشه ای و از هریستانی غنچه ایست"

ادبیات هرملتی همچون آئینه ایست صافی و روشن که درجه ذوق و هوش و کمال معنوی و چگونگی حالات افراد آن ملت در آن نمایان است. میان ذوق و ادبیات همیشه رابطه مستقیم وجود داشته است.

درهرجا و هرزمان که از ذوق و زیبایی نمونه وجود داشته باشد، ناگزیر از ادبیات نیز اثری بوده است، پس هرگفتار منظوم یا منشور یا کرداری که دارای بهره ای از ذوق و زیبایی، ظرافت و موزونی، لطافت و نازک کاری باشد و بدین زیور خدادادی آراسته داخل در مقوله ادب خواهد بود.

ادبیات فارسی با سابقه دوهزار ساله خود بی شبهه یکی از غنی ترین منابع ادبی جهان را دربردارد. شعرا و نویسندگان فارسی زبان اعم از ایرانی و غیرایرانی با کلامی سحر تمامی جنبه های آفرینش و هستی را مورد تدقیق و تحقیق قرار داده اند. اگر چه عامل اصلی در تکامل ادبیات فارسی قدرت خلاقه این زبان و علاقه و ذوق فارسی زبانها بوده است ولی بدون شک نمی توان تاثیر تشویق و ترغیب امرا و پادشاهان را در این امر نادیده گرفت. بسیاری از آثار فارسی مستقیماً به اشارت سلاطین نوشته و نگاشته شده است. باری هندوستان از جمله ممالکی است که مدت ها مهد گسترش زبان فارسی بوده است و در طی دوران سلسله گورکانی فارسی زبان رسمی دربار بشمار می رفته و بسیاری

از تالیفات مهم به فارسی تدوین شده است و نیز بسیاری از امرا و سلاطین هندوستان در گسترش و توسعه زبان فارسی کوشیده اند.

امروز نیز اگرچه از سلاطین و ملات خبری نیست ولی مردم به هدایت ذوق سلیم خود فارسی می آموزند و سعی دارند خود را از خرمن بی دریغ فارسی نصیبی ببخشند. کش و جاذبه ای که گویا خداوند در زبان فارسی به ودیعت نهاده خیلی زود مرا نیز به مانند هزاران هزار افراد دیگر بخود کشیده در دبیرستان و کالج از میان دو زبان فارسی و عربی به عنوان زبان خارجی کلاسیک فارسی را برگزیدم و سپس در دوره فوق لیسانس مستقلا به مطالعه فارسی پرداختم و به اخذ درجه فوق لیسانس و مدال طلائی به عنوان شاگرد ممتاز از دانشگاه کلکته در سال ۱۹۶۲ نایل آمدم. در سنه ۱۹۶۸م وارد دانشگاه تهران شدم و دوره سه ساله دکترا مخصوص خارجیان را گذرانده "تصحیح انتقادی جهانگیرنامه" نوشته نورالدین محمد جهانگیر را به عنوان رساله دکترا انتخاب نمودم و تهیه میکروفیلم از کتابخانه های خارج از ایران به وسیله کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران انجام گرفت و پس از آن کار استنساخ و مقایسه آغاز شد.

تحریر وقایع سلطنت تا سال هفدهم جلوس وسیله خود جهانگیر شاه بعمل آمده و این تحریر بصورت شرح وقایع روزانه، روزنامه بود. پس از آنکه جهانگیر خود تحریر وقایع را متوقف ساخت معتمد خان بخشی را مامور انجام این مهم ساخت ولی خود در تصحیح آنچه معتمد خان می نوشت را عهده دار گشت. جهانگیر نوشته های معتمد خان را پس از تصحیح وارد در مسودات خود ساخت.

جهانگیر خود در این مورد در جهانگیرنامه چنین اشاره می کند:

" چون از ممر ضعفی که دو سال پیش ازین عارض شده بود و هنوز هست دل و دماغ همراهی ننمود که به مسودات سوانح و وقایع توانم پرداخت درین ولا که معتمد خان از خدمت دکن آمده سعادت آستانبوس دریافت، چون از بنده های مزاجدان و شاگردان سخن فهم بود و سابق نیز سر رشته این خدمت و ضبط وقایع به عهده او بود، حکم فرمودم که از تاریخی که نوشته شده (آینده) مشارالیه به خط خود بنویسد و در ذیل مسودات من داخل سازد و آنچه بعد از این سنان شود به طریق روزنامه مسوده نموده و به تصحیح من رسانیده و به بیاض می سپرده باشد " ۱

سپس معتمدخان نوشتن وقایع را ادامه می‌دهد ولی بعد از چند مدت یعنی در وسط جلوس نوزدهم بدون علت معلوم وقایع نویسی جهانگیرنامه قطع می‌شود.

جهانگیرنامه اولین کتابی نیست که خاطرات و شرح وقایع سلطنت یکی از پادشاهان گورکانی را دربر دارد. قبل از جهانگیرنامه کتابهایی نظیر توزک تیموری از امیر تیمور گورکان، باهرنامه یا توزک بایری از ظهیرالدین محمد بابر به زبان ترکی نوشته شده بودند اما با این وجود جهانگیرنامه مهمترین و اولین کتابی است که به زبان فارسی در ذکر وقایع حکومت یک پادشاه گورکانی تحریر یافته است.

این کتاب حاوی بسیاری مطالب تاریخی درباره پادشاهان سلف جهانگیر می‌باشد. این مطالب بعدها منبعی شده برای بسیاری از نویسندگان که دست اندرکار تحریر تاریخ هندوستان بودند. من جمله کتاب معروف "تاریخ هند بروایت مورخان هندی"^۱ در ضمن وقایع دوره جهانگیری ترجمه کاملی از کتاب جهانگیرنامه است.

می‌دانیم که خاندان تیموریان هندوستان در اصل ترک و ترک زبان بودند. جهانگیرشاه نیز به زبان ترکی تسلط کامل داشت. چنانکه خود می‌نویسد "با وجود آنکه در هندوستان کلان شده ام در گفتن و نوشتن ترکی عاری نیستم"^۲

با توجه به تسلطی که بر زبان ترکی داشت، جهانگیرشاه نیز می‌توانست شرح واقعیات خود را به روش نیاکانش در تحریر کتبی چون توزک تیموری و توزک بایری به زبان ترکی بنویسد اما به خاطر علاقه شدیدی که به زبان و ادب فارسی داشت این زبان شیوا را برای ادای مطالب خود برگزید. شاید یکی از عللی که جهانگیر را وادار می‌داشت واقعیات خود را به زبان فارسی بنویسد این بوده باشد که او می‌دید ترجمه‌هایی که از کتب مشابه تحریرات او به زبان فارسی شده است ناقص و نازیباست زبانی که جهانگیر در نوشتن جهانگیرنامه بکار برده است زبانی محکم و مطابق با معیارهای آن عصر است، نثری دلچسب که خواننده را مطلقاً خسته نمی‌کند.

اینک در آغاز هفتمین سال اقامتم در ایران بی‌غایت مسرورم که با توشه‌ای غنی تر و اندیشه‌ای پربارتر به کار دیدار پایان می‌دهم. آرزوی من این است که کار کوچکی که در تصحیح و تحقیق این کتاب به انجام رسانیده ام مورد قبول اساتید و ملت دانش‌دوست ایران قرار گیرد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مقدمه

آشنائی مختصری با سلسله تیموریان هندوستان

مهمترین و بزرگترین سلسله ای که در هندوستان به حکومت رسیدند تیموریان یا مغولان بودند. اگرچه نفوذ تیموریان به هندوستان از زمان حملات امیر تیمور به هندوستان آغاز شد، لیکن بابر شاه با برانداختن خاندان لودی افغانی خود را در این سرزمین مستقر ساخت.

ظهیرالدین محمد بابر مؤسس سلسله تیموریان هندوستان از ترکان جغتائی بود او از جانب پدر پنج پشت با تیمور فاصله داشت و از جانب مادر نسبش به چنگیز خان می‌رسید. پدرش عمر شیخ بن ابوسعید در یک امیر نشین کوچک تیموری در آسیای مرکزی یعنی فرغانه حکومت می‌کرد.

بابر بعد از درگذشت پدر خود در ماه رمضان سنه هشتصد و نود و نه در ولایت فرغانه به سن دوازده سالگی به پادشاهی رسید^۱. او بسیار کوشید که فتوحاتی در ماوراءالنهر بدست آورد اما بزودی دریافت که قدرت روزافزون ازبکان شیانی استقرار وی را در آنجا غیرممکن ساخته است. ازین رو در سال ۹۱۵/۱۵۰۴ کابل را گرفت و تقریباً بلافاصله هند را تا کناره رود سند مورد تاخت و تاز قرار داد.

دسته ای از درباریان ناراضی سلاطین لودی دهلی وی را به مداخله در امور مملکت خویش خواندند بابر نیز چنین کرد و پس از نبردی با سلطان ابراهیم دوم او را در

پانی پت در سال ۹۳۲/۱۵۲۶ شکست داد.

گویند بابر در این نبرد تنها ده یا بیست و هفت هزار سرباز همراه داشت و حال آنکه افراد لشکر سلطان ابراهیم به صد هزار نفر بالغ می‌شد. بابر در این جنگ با استفاده از توپ که صدائی مهیب تولید می‌کرد، فیل‌هائی را که در لشکر مخاصم بود ترساند و در نتیجه قدرت این فیل‌ها علیه لشکر سلطان ابراهیم بکار رفت و سرانجام شکست در لشکر او افتاده و خود او نیز در جنگ کشته شد و بدین ترتیب بابر پادشاه هندوستان گردید.

بابر سال بعد مقاومت امرای راجپوت را نیز در کانوا، در نزدیکی آگره درهم شکست. مع هذا این پیروزیها هنوز مقدمه کار بود و قدرت مغولان هنوز شالوده و پایه محکمی در خاک هند نداشت که بابر در ۹۳۷ هـ. ق وفات یافت و همایون شاه جانشین او گشت. ولی بر اثر شورش امرای افغانی به سرکردگی شیرشاه سوری همایون پسر بابر مجبور شد از هند شمالی به سند، و از آنجا به افغانستان و ایران بگریزد و مدت پانزده سال در آن دیار بماند. بعدها ضعف جانشینان شیر شاه باعث شد که همایون دوباره در ۹۶۲/۱۵۵۵ به هند بازگردد و حکومت خویشان را در دهلی و آگره مستقر سازد. همایون حدود پانزده سال در حال درگیری بسربرده و سپس با کمک ارتش شاه طهماسب قندهار را در سنه ۹۵۸ و کابل را در سنه ۹۶۲ فتح کرده سپس در سنه ۹۶۲ هـ. ق هندوستان را دوباره تسخیر نمود و آب رفته را به جوی بازآورد. اما حکومت مجددش بیش از یک سال دوام نیافت و سرانجام در سال ۹۶۳ دفتر وجود او بسته شد.

تاریخ وفات همایون را ازین مصرع جسته اند:

همایون پادشاه از بام اوفتاد ۹۶۳ هـ. ق^۱

جلال‌الدین محمد اکبر شاه: پس از درگذشت همایون شاه پسر او اکبر که در سال ۹۴۹ در امرکوت از همسر ایرانی او حمیده بانو بیگم به دنیا آمده بود، به سن چهارده سالگی بر تخت سلطنت جلوس نمود و تا پنجاه سال در نهایت قدرت و نفوذ بر هندوستان حکومت کرد.

اکبر شاه بدون تردید سردار و سیاستمداری بزرگ و جالب تر از آن یک متفکر و

مصلحتی مذهبی بود او با آوردن مذهبی بنام دین الهی پژوهش و کنجکاوی عمیق خود را درباره ادیان بطور کلی نشان داد؛ دین الهی آورده اکبر تلغیقی از اصول کلی و مورد قبول سایر ادیان بزرگ بود.

اکبر افراد مختلف از نژادهای مختلف را که مرکب از ترک و افغان و ایرانی و عرب و هندوستانی بود، باهم جوش داد و از آنها یک طبقه حاکمه بوجود آورد. اینان منصبداران مملکت را تشکیل می دادند و هر یک ناچار به تدارک تعدادی سپاهی بودند تا به هنگام جنگ در اختیار اکبر شاه قرار دهند. حقوق و مواجب اینان به وسیله جاگیر یا تیول تامین می گشت. اما جاگیر مانند اقطاع که در سرزمینهای غربی اسلامی معمول بود موروثی نبود^۱

هنگامی که اکبر شاه فوت کرد مرزهای قلمرو او از شهر قندهار در مغرب تا شهر داکا پایتخت بنگلادش در مشرق و از سری نگر (کشمیر) در شمال تا حد شهر احمد نگر در جنوب امتداد داشت.

اکبر شاه بزرگ بعد از پنجاه و یک سال حکومت در تاریخ ۱۳ جمادی الثانی در سنه ۱۰۱۴ هـ. ق/ ۱۶۰۵ م از جهان فانی به جهان باقی شتافت. اکبر شاه قبل از مرگ امرا و درباریان خود را جمع کرده و پسر یگانه خویش جهانگیر را که در آن زمان شاهزاده سلیم خوانده می شد جانشین خود قرار داد.

جهانگیر شاه پس از بیست و دو سال حکومت در ۱۰۳۲ هـ. ق درگذشت و پسرش شاه جهان تخت تیموریان هندوستان را تصاحب کرد. شاه جهان نیز مانند پدر خود در حفظ و حراست ملک و ملت سعی بلیغ و جد وافر نمود و قلمرو خویش را در دکن توسعه داد.

شاه جهان چهار پسر داشت؛ دارا شکوه، شاه شجاع، اورنگ زیب و شاه مراد. شاه جهان دارا شکوه پسر ارشد خویش را به عنوان ولیعهد اعلام کرده بود، اما اورنگ زیب علیه این تصمیم وی قیام کرد و بعد از زندانی کردن شاه جهان در ۱۰۶۹ هـ. ق و کشتن برادران خود تخت تیموری را به تصرف درآورد.

اورنگ زیب که دوره پادشاهی وی پنجاه و یک سال طول کشید آخرین امپراطور بزرگ تیموری است. مرگ وی که در ۱۱۱۸ هـ. ق روی داد عظمت و شکوه تیموریان

هندوستان را پایان بخشید. پس از او سلاله تیموریان بکلی دچار هرج و مرج گردید. دولت مرکزی اندک اندک نفوذ و قدرت خود را از دست داد و دهها فرمانروایی مستقل در حدود قلمرو تیموری بوجود آمد تا آنکه بهادرشاه ظفر آخرین فرمانروای تیموریان در سال ۱۸۵۷م (۱۲۷۴ه.ق) وسیله انگلیس از سلطنت خلع و به رنگون (برمه) تبعید شد و بدین ترتیب سلسله بزرگ تیموریان هندوستان که در ۹۳۷ه.ق بایران را تاسیس کرده بود بدست انگلیسها منقرض گردید.

شرح احوال نورالدین محمد جهانگیر مؤلف جهانگیر نامه یا تزوک جهانگیری

جهانگیرشاه در روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سنه هفتاد و هفت هجری تولد یافت^۱. و نام اصلی او سلطان سلیم بود. مادر سلیم که در هندوستان به "مریم زمانی" ملقب است دختر راجه بهارامل حاکم جی پور بود. سلیم پسر ارشد اکبر شاه نیز بود.

تحصیلات: مطابق رسم معهود تیموری چون عمر شاهزاده سلیم چهار سال و چهار ماه و چهار روز شد، اکبر او را به تحصیل علم و دانش و هنر نزد بزرگان گذاشت. بدین منظور اکبر شاه جشن بزرگی برپا کرد و در یکی از ایام مسعود یعنی روز چهارشنبه بیست و دوم رجب سال نهمصد و هشتاد و یک شاهزاده را به مکتب فرستاد^۲. او تحت نظر استادان بزرگ آن دوره مانند مولانا میرکلان هروی، ملک الشعرا فیضی، عبدالرحیم خانخانان، مولانا احمد علی و صدرجهان تعلیم یافت. سلیم تحت توجهات بزرگان و نواب عصر خود در علم و ادب مهارتی بسزا بدست آورد و خصوصا هیئت و طبیعیات و فن انشاء و خطاطی را بخوبی فرا گرفت.

جهانگیر زبان ترکی را که زبان نیاکان او بود، از خانخانان آموخت چنانکه خود میگوید: "باوجود اینکه من در خطه هندوستان تربیت یافته ام می توانم بخوبی تمام

۱- جهانگیر، جهانگیرنامه، ص ۱

۲- ابوالقاسم حالت، شاهان شاعر، ص ۲۸۹

در زبان ترکی حرف بزیم و چیز بنویسم^۱
جهانگیرگشته از زبان عربی، فارسی، ترکی، زبان محلی را نیز بخوبی می‌دانست.
او در اوقات فراغت با پاندیتان و مرتاضان هندو مباحثه می‌کرد و از مصاحبت ایشان
استفاده می‌برد.

ازدواج: جهانگیر نیز مانند سایر شاهزادگان و فرمانروایان آن دوره چندین بار
ازدواج کرد. مهمترین ازدواج جهانگیر با نورجهان بیگم، دختر غیاث بیگ تهرانی
بود که در سال ۱۰۲۰هـ.ق اتفاق افتاد.

اوضاع و احوال سیاسی در دوران نورالدین محمد جهانگیر پادشاه

در مسئله جانشینی اکبرشاه دو گروه بزرگ و زبردست به وجود آمده بودند: یکی
به سرداری راجه مانسنگه (دائی خسرو پسر ارشد جهانگیرشاه) و خان اعظم (پدر زن
خسرو) که سلطان خسرو پسر جهانگیر را حمایت می‌کردند و دیگر گروهی مشتمل بر اغلب
سرداران و امیران اکبرشاه که خواهان جهانگیر بودند. ولی اکبرشاه خود در روزهای
بیماری همواره از جهانگیر به عنوان جانشین خود سخن می‌گفت که فرزند من سلیم
(جهانگیر) جانشین من است و هنگام از آن خسرو است. اکثر بزرگان دربار نیز صلاح
خود را در پشتیبانی از جهانگیر دیده و چنین کردند. اکبرشاه قبل از وفات خود در
حضور کلیه سرداران بزرگ، جهانگیر را جانشین خود معرفی کرد.

شاهزاده سلیم بعد از درگذشت پدر خود، جلال‌الدین محمد اکبر، در روز بیستم
جمادی‌الثانی در سنه ۱۰۱۴هـ.ق/ ۱۶۰۵م در آگره بر تخت سلطنت جلوس کرد و لقب
نورالدین محمد جهانگیر پادشاه بر خود نهاد و بدین ترتیب دوران پادشاهی را آغاز
کرد.

اگرچه در مقابل زحماتی که پدر او اکبرشاه و نیاکان وی بابرشاه و همایون برای
برقراری سلطنت و قدرت و جلال در هندوستان کشیده بودند، زحمات او برای توسعه
دادن سلطنت خویش و فتوحاتی که در شمال و جنوب هندوستان انجام داد، چندان

قابل توجه نیست ولی استعداد و آمادگی‌ای که در محارست و محافظت کشور پهناوری مانند هندوستان نشان داد قابل تقدیر و ستایش فراوان است.

همانگونه که مذکور افتاد قبل از درگذشت اکبر شاه برای جانشینی او دو گروه موجود آمده بودند، جهانگیر شاه برای بدست آوردن دلبهای رمیده در بدو پادشاهی خود همه امیران و سرداران پدر خود را به مناصب مناسب و جوایز و انعامات سرافراز کرد. مخصوصاً میرزا غیاث بیگ تهرانی را لقب اعتمادالدوله داد و منصب او را اضافه نمود و مناصب شیخ فرید بخاری، مقیم وزیرخان، عبدالرزاق معموری، شریف خان امیرالامرا، راجه مانسنگه، مهابت خان و عبدالرحیم خانخانان و غیره را علاوه بر آنچه از عهد پدرش داشتند، افزونی بخشید و به تدریج آنان را مددکار خود ساخت و هر یک را جاگیری داده برای نظم و نسق مملکت روانه جا و مقام خویش گردانید.

جهانگیر بعد از جلوس برای محافظت و محارست و اداره کردن امور سلطنت وسیع خود احکامی به عنوان دستورالعمل حکام ممالک محروسه تدوین و به اجرا درآورد.

جهانگیر نیز مانند پدر با پیروان هر مذهب و دین و طایفه با مسالمت و دوستی رفتار می‌کرد. با راجپوتان که طایفه‌ای قوی و پر قدرت و جنگجو بودند روابط حسنه داشته و برای تقویت این رابطه با دخترهای حکمرانان راجپوتان مختلف ازدواج کرد و برای شاهزادگان نیز از دختران آنها خواستگاری نمود و در اندک مدتی پیوند راجپوتان با سلسله تیموریان محکم گردید و میانشان پیوند خویشی برقرار شد.

تصورات جاه طلبانه و توسعه طلبانه جهانگیر

عزم تسخیر ولایت رانا امرسنگه حاکم اودی پور، بعد از جلوس چون تمام امرا با افواج خودشان در دربار حاضر شدند جهانگیر آنان را تحت فرماندهی پسر خود سلطان پرویز درآورد و روانه ملک رانا که سر به شورش برداشته بود، ساخت تا او را مطیع و فرمانبردار کند. ولی تسخیر ملک رانا بزودی میسر نشد و سرانجام در ۱۵۲۳ هـ. ق سلطان خرم پسر جهانگیر شاه که بعدها به شاه جهان شهرت پیدا کرد، آن ملک را تسخیر کرد و رانا به متابعت سلطان خرم گردن نهاد.

جهانگیر مانند پدر خود عزم تسخیر ولایت موروشی خویش ماوراءالنهر را داشت و می‌خواست که اگر هندوستان از فتنه و فساد بطور کلی پاک شود یکی از فرزندان خویش را در هندوستان گذاشته به میامن توفیقات الهی روانه ولایت موروشی گردد^۱ ولی او نیز مانند پدر موفق نشد و در هندوستان ماند.

بعد از فتح ملک رانا شورش و طغیان عثمان افغان در بنگاله بدست اسلام خان فرونشست و عثمان بدست او به قتل رسید و بنگاله بطور کامل مفتوح شد و از فتنه و فساد پاک گردید.

جهانگیر سپس فرزند خود سلطان خرم را بر سر دکنیان یعنی حکمرانان جنوب هندوستان فرستاد. کار تسخیر آن خطه نیز بخوبی انجام رسید و سلطان خرم تمام حکمرانان دکن را مجبور به اطاعت کرد و از آنها پیشکش‌های گرانقدر و بی‌شمار گرفته نزد پدر بازگشت و بخاطر این فتح خطاب شاه جهان گرفت.

شاه جهان بزرگترین فتوحی که مایه افتخار تاریخ تیموریان است، برای جهانگیر عملی ساخت و آن فتح قلعه کانگره بود که در سال ۱۰۳۱ ه. ق بعمل آمد. جهانگیر همواره بدین امر بس افتخار می‌کرد^۲

جهانگیر در اواخر سلطنت همواره مریض بوده، هوای گرم هندوستان به طبع او نمی‌ساخت و لهذا او بیشتر اوقات خود را در منطقه بهشت گونه کشمیر می‌گذراند، و از مرکز دور بود و درین زمان نور جهان بیگم همسر او اداره امور مملکت را در دست داشت. جهانگیر در کلیه مسائل مهمه مملکت با او مشورت می‌نمود. البته لازم به تذکر است که امرای ایرانی نژاد نیز که در دربار جهانگیر بودند، در کلیه امور دولت نفوذ عمیقی داشتند. در همین احوال بود که شاه عباس اول سیر و شکار را بهانه ساخته بر قلعه قندهار حمله‌ور می‌شود و آنجا را تسخیر می‌کند. جهانگیر ازین خبر بسیار تأسف خورده و آن را در شأن شاه عباس که دارای مملکت بزرگی چون ایران است نمی‌شمارد. خصوصاً با وجود دوستی و محبتی که در میان دو سلطان استوار بود. جهانگیر می‌گفت که برای بدست آوردن قلعه قندهار شاه عباس او را فریب داده و سیر را بهانه ساخته است.

۱- جهانگیرنامه، ص ۱۶

۲- جهانگیرنامه، ص ۲۶۲ تا ۲۶۳

باری پس از فتح قندهار ایلچی ایران به دربار جهانگیر می‌آید و عذرخواهی شاه عباس را بصورت نامه‌ای به حضور جهانگیر می‌آورد. مضمون آنکه ما برای سیر آمده بودیم و می‌خواستیم قلعه را هم سیر کنیم ولی گماشتگان شما حاضر نبودند که از ما پذیرائی کنند. ما هم ناچار شده قلعه را تسخیر کردیم. اما حاضر هستیم که دوباره این قلعه را به گماشتگان شما بسپاریم^۱

جهانگیر درباره این واقعه در نامه‌ای که به شاه عباس نوشته است اظهار تاسف کرده و او را ملامت می‌کند^۲

بعد از رخصت نمودن سفیر ایران و فرستادن نامه در جواب شاه عباس جهانگیر مصمم می‌شود که با لشکر بزرگ بر ایران حمله کند و برای انجام این مهم به شاه جهان که در آن زمان در دکن بود، نامه می‌نویسد که هر چه زودتر ملازمت نماید و خود را آماده پیکار با شاه ایران کند. شاه جهان جهت امتثال فرمان پدر عازم جنگ می‌شود ولی وقتی که به هندو می‌رسد به تصور اینکه این امر بهانه‌ای پیش نیست و در واقع نورجهان بیگم می‌خواهد او را از هندوستان دور کرده شهریار پسر دیگر جهانگیر و داماد خود را جانشین وی کند، مصمم می‌شود در این امر تردد کند و امروز را به فردا موکول سازد. این تعویق بدانجا می‌رسد که جهانگیر در می‌یابد شاه جهان فی‌الواقع نمی‌خواهد دستور او را اجرا سازد، لاجرم شهریار و دیگران را برای این مهم نامزد می‌کند، اما به علت جنگ داخلی لشکر پادشاهی با شاه جهان که درین هنگام شورش کرده بود کاری از پیش نمی‌رود و قندهار تا چند سال در دست ایرانیان می‌ماند.

سالهای آخر زندگی جهانگیرشاه در ناراحتی می‌گذرد. در همین زمان است که بنا بر اثر ناعاقبت‌اندیشی و بی‌احتیاطی نورجهان و دشمنی وی با برادر خود آصف‌خان، جهانگیر و نورجهان به اسارت مهابت خان درمی‌آیند و مهابت خان آن دو را قریب یک سال در اسارت خود می‌گیرد. ولی بعد از یک سال بواسطه کشته شدن بسیاری از سپاه مهابت خان بدست احدیان قوای او ضعیف گشته و نورجهان با حيله، خود و همسرش را از قید اسارت رها می‌سازد. مهابت خان پس از رهایی جهانگیر و همسرش فرار کرده

۱- جهانگیر نامه، ص ۳۹۷

۲- ایضا، ص ۴۵۵

به شاه جهان که در آن زمان به لقب بی‌دولت شهرت داشت و در واقع علیه پدرش شورش کرده بود، می‌پیوندد^۱

پسران جهانگیر سلطان خسرو در سال ۱۰۳۰ هـ.ق و سلطان پرویز در سال ۱۰۳۶ هـ.ق در زمان حیات پدر خود فوت کرده بودند.

مرض جهانگیر شاه در سال هزار و سی و هفت هنگام مراجعت از سیرگلزار کشمیر در راه نزدیک به راجور شدت پیدا کرد و "هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هفتم شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم آبان ماه الهی و بیست و دوم از جلوس اشرف همای روح آن حضرت از آشیانه خاک پرواز نموده سایه برفرق ساکنان خطه افلاک افکند و در سن شصت سالگی جان به جان آفرین سپردند"^۲

نورجهان بعد از درگذشت شوهر خود جهانگیر شاه و کشته شدن شهریار دامادش ناچار گوشه‌گیری اختیار کرد و در سنه ۱۰۵۵ هـ.ق/ ۱۶۴۵ میلادی درگذشت.

مقبره جهانگیر در شاهدره در نزدیکی لاهور از جمله ساختمانهای بسیار زیبا و پر عظمت کنار رودخانه راوی است و در نزدیکی آن نیز مقبره نورجهان است که خود در زمان حیات این هردو بنا را ساخته بود. این شعر را نیز نورجهان برای لوح مزار خویش ساخته است:

بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی نی بر پروانه سوزد، نی سراید بلبل^۳

اخلاق و عادات جهانگیر

جهت پی بردن به اخلاق و عادات جهانگیر قبل از هر چیز مطالعه کامل و دقیق جهانگیرنامه که نوشته خود اوست، لازم می‌باشد. این تدقیق و بررسی قضاوت در باب اخلاق و عادات جهانگیرشاه را ممکن خواهد ساخت درغیر این صورت آنچه گفته شود بیشتر حدس خواهد بود تا تحقیق. هر حرف و لفظی از کتاب جهانگیرنامه چون آئینه‌ای صفات مصنف آن را بازتاب می‌کند.

از آنجا که جهانگیر خود شاه بود و همگان را تحت تسلط و قدرت خود داشت از

۱- جهانگیرنامه، ص ۴۸۴ تا ۴۸۶

۲- جهانگیرنامه، ص ۵۰۲

۳- ابوالقاسم حالت، شاهان شاعر، ص ۲۹۹

هیچ کس ابا نمی نمود و هرآنچه از نیک و بد لازم می دید با صراحت و رک گوئی باز می کرد. حتی در مورد شخص خودش نیز از این صراحت صرافت حاصل نکرده و هرآنچه از اعمال نیک و بد داشته و کرده صریحا متذکر گردیده است. اگر شراب می خورد به بانگ کوس می خورد و مانند جدش بابر به این نکته معترف بود.

جهانگیر برای پدر، فرزندی فرمانبردار و خلف بود. اگرچه در عهد شباب به اقتضای جوانی و افساد چاپلوسان مدتی کوتاه علیه پدر شورید اما پس از آن که عذر تقصیر به درگاه پدر آورد دیگر هرگز سر از اطاعت او نییچید و هرگاه ازو یاد می کرد مراتب احترام و سپاس را بجای می آورد تا آنجا که به گفته خود پدر را خدای مجازی می شمارد^۱

جهانگیر در مورد فرزندان خود اگرچه طاغی و یاغی می شدند باز به رفق و مجاملت رفتار می کرد. او هرگز دست به خون فرزند نیالود و حال آنکه در همان زمان شاهان صفوی به اندک خشمی اولاد خود را به عقاب مرگ گرفتار می ساختند^۲. اگرچه خسرو پسر جهانگیرشاه بر او شورید و طفیانی بپا ساخت اما چون مغلوب جهانگیر شد تنها مجازاتی که در حق او اعمال گردید حبس و تحت نظر گرفتن او بود^۳.

جهانگیر با نوادگان و برادرزادگان خود نیز با شفقت و مهربانی خارق العاده رفتار می کرد^۴.

جهانگیر به پسران و دختران سلطان خرم پسر خود بسیار علاقه مند بود تا آنجا که برای رفع خطر از وجود شاه شجاع نواده خود و پسر سلطان خرم از شکار حیوانات و آزار آنان توبه می کند و دست می کشد^۵.

باری من حیث المجموع جهانگیر پادشاهی سلیم الطبع و مردم دوست و مهربان بود. ستم بی دلیل برکس روا نمی داشت و البته گناه بزرگ را نیز بی عقاب نمی گذاشت. از حیث رسیدگی به حال رعیت فقیر و نادار در میان تمامی پادشاهان این سلسله و حتی سایر سلاله هندی بی نظیر و عدیل بود. او همواره از بی نوایان دستگیری کرده و

۱- جهانگیر نامه، ص ۵۹۷

۲- رک: جهانگیر نامه، ص ۳۵۵ و ۳۴۵

۳- ایضا، ص ۱۳۴ - ۱۲۲

۴- جهانگیر نامه، ص ۴۴

۵- ایضا، ص ۲۸۱

چون به شهری وارد می‌شد قبلاً فرستادگان بدانجا اعزام می‌داشت تا حتی‌المقدور به بیوه زنان و از پافتادگان کمک و مساعدت کنند.^۱

عدالت جهانگیر: جهانگیرشاه به عنوان شاهی عادل و دادگر شهرت داشت تا آنجا که در همه اکناف مملکتش از (عدل جهانگیری) سخن در میان بود در مورد عدل جهانگیر داستانها و کتب فراوان نوشته شده است. جهانگیر در رعایت عدل حتی از همسر حرم خود نیز نگذشت و او را بدست قضات سپرد تا محاکمه شود.^۲ او هرگز ظلم شاهزادگان و یا امرا را در هر نقطه از مملکت که بودند نمی‌بخشید و داد مظلوم را می‌داد.^۳

اعتقادات مذهبی آن دوره و جهانگیر: در دربار اکبرشاه گورکانی همواره جمعی از علماء فرق مختلف و ادیان متفاوت چون مسلمان، هندو، مسیحی، کلیمی و زردشتی گرد بودند. این دانشمندان اغلب بر سر مسائل دینی و ارجحیت عقیده خود با دیگران در ستیز می‌شدند. اکبر به فکر افتاد که مسلک واحدی را پی‌ریزی کند که مورد قبول تمامی این افراد و هم مسلکان آنان باشد. پس مشورت و نظر خواهی این فقها و دانشمندان ایجاد کرد که خود آنها دین الهی می‌خواند. بسیاری از علماء درباری و اطرافیان اکبر مذهب جدید را پذیرفته و یا لااقل تظاهر به ایمان بدان می‌کردند. لیکن عامه مردم و آن دسته از علمای راستین که به مذهب اصل خود اعتقاد و ایمان داشتند بدعت او را نپذیرفتند و به دین سابق خود به قیمت زندان و شکنجه باقی ماندند. ناراضایتی مردم از عمل اکبر در تمامی دوران حکومت او دوام یافت و دامنه آن به حکومت جهانگیر و پسر و جانشین او نیز کشیده شد لیکن جهانگیر خود در زمره افرادی بود که بر عمل پدر خود اکبرشاه صحنه نمی‌گذاشت و با آن مخالفت داشت.^۴

۱- جهانگیرنامه، ص ۱۴۴

۲- شبلی نعمانی، مقالات شبلی (اردو) جلد چهارم، ص ۱۵۹

۳- رگ: جهانگیرنامه، ص ۹۹

۴- می‌گویند که شورش و طعیان شاهزاده سلیم (جهانگیر) در زمان حکومت اکبرشاه موجب همین اختلاف نظر مذهبی بود و علما و بزرگان هر مذهب و ملت درین مورد جهانگیر را کمک کرده بودند. م

جهانگیر اگرچه خود از نظر مذهبی بسیار آزاد اندیش بود لیکن نمی خواست که تمام مذاهب یکی شود و وحدت مذهبی بوجود آید بلکه ترجیح می داد پیروان هر مذهب در مذهب خود بمانند و به آنچه اعتقاد دارند پابرجا باشند و خود در جهانگیرنامه می آورد که در عهد حکومت من مذهب آزاد است و هر کس می تواند به هر چه که می خواهد معتقد باشد.^۱

جهانگیر به پیروان تمام مذاهب احترام می گذاشت و اگرچه خود مسلمان بود ساعتها در خدمت علمای هندو و پاندیت هائی چون جدروپ بسر می برد و از محضر آنان کسب فیض و دانش می نمود.^۲ و گاه در مراسم مذهبی هندوان شرکت می جست.^۳ با وجود این آزاداندیشی جهانگیر در اواخر عمر بیشتر صیغه مسلمانی به خود می گیرد و این بیشتر تحت تاثیر تبلیغات و تلقینات علمای مسلمان درباری بود تا آنجا که پس از فتح قلعه کانگره که تا آن زمان به دست هیچ حاکم مسلمان نیفتاده بود جهانگیر به فتح آن مباحثات می کند و می گوید تا همه جا مسجد بسازند و گاو بکشند تا در تاریخ تسخیر قلعه بدست یک مسلمان ثبت شود.^۴

اگرچه ازدواج با دختران هندو از زمان اکبر میان سلسله گورکانی تداول یافته بود و جهانگیر خود چند زن هندو در حرم داشت اما نسبت به تزویج دختر مسلمان به پسر هندو سخت تعصب می ورزید و آنرا ناروا می دانست و از این عمل به خدا پناه می جست.^۵

عقیدت مذهبی جهانگیر و روابط او با علمای مذاهب : جهانگیر از دوران حکومت پدر خویش ناظر بر تشنت و آشفته گی بازار مذاهب در هند بود. مذهب برای جمعی شیاد و فرصت طلب آویزه ای شده بود تا بوسیله مرید و مراد بازی به مقاصد خود برسند. اگرچه در این بازار آشفته متاع سالم و عاری از غش نیز وجود داشت و آن عالمان وارسته و راستین بوده که مورد احترام جهانگیر بودند لذا جهانگیر در عهد حکومت خود نظر به وحشتی که از این اوضاع درهم برهم مذهب داشت کمر به تشبیت آن بر بست اوکسانی را که شیاد و متقلب می دید می گشت ولی نسبت به عرفا و علمای واقعی چون جدروپ

۱- جهانگیرنامه، ص ۲۳ و ۲۶

۲- جهانگیرنامه، ص ۷، ۲۵۲ و ۳۱۶

۳- ایضا، ص ۲۵۵ و ۲۵۶

۴- ایضا، ص ۳۸۷ و ۳۸۸

۵- ایضا، ص ۳۶۵

مرتاض و شیخ میر نهایت احترام را میدول می داشت و در هر فرصتی به مجالست با آنها می پرداخت. جهانگیر چون شیخ نظام تهناسیری و شیخ احمد سرهندی را که ادعای مصلحتی داشت مزور شناخت و زندانی کرد و حال آنکه این دو در نزد مسلمانان احترامی خاص دارند خصوصاً شیخ احمد سرهندی دارای تالیفاتی نیز هست که مورد رجوع و مطالعه مسلمانان می باشد.

جهانگیر خود دارای علائق مذهبی بود و هرگاه به مزار شریفی می رسید دست به زیارت می برد او سرمایه و درآمد خاصی را همواره به تعمیر و تجدید بقعات متبرکه که رو به خرابی بودند اختصاص داده بود.

اصلاحات اجتماعی و رفاهی : جهانگیر به پیشبرد رفاه مردم علاقمند بود و همواره در تاسیس پل و مدارس و بناهای خیریه نظیر دارالایتام که در سی شهر حدوداً موجود بود می کوشید.

از جمله اموری که جهانگیر به پایان دادن به آن مباحثات می کند مساله مقطوع النسل کردن پسران برای خدمت در حرم بود توضیح آنکه در بنگاله رسم بود که مردم پسران خود را مقطوع النسل می کردند تا امر خواجگی حرم سرا به آنان تفویض شود و از این راه پولی عاید آنان گردد. جهانگیر که این کار را کاری قبیح و غیر انسانی می دانست در پایان بخشیدن و برجیدن این رسم کوشش فراوان نمود و سرانجام موفق شد مردم را از آن وا دارد.

دیگر برجیدن رسم جوهر بود که جهانگیر در پایان دادن به آن بسیار کوشید. می دانیم که هندوان مطابق رسوم خود همسر مردی را که بمیرد با او زنده می سوزانیدند و زنان به زنده سوختن لاجرم بودند و حتی بعضی از قبایل مسلمانان نیز بدین امر هندوان تاسی کرده بودند، جهانگیر سوزانیدن زنان را که رسم جوهر خوانده می شد متوقف و ممنوع ساخت.

همچنین جهانگیر فروش بنگ و بوزه را نیز ممنوع قرار داد.

روابط جهانگیر با پادشاهان و حکمرانان معاصر

روابط داخلی

جهانگیر بدوا سعی زیاد نمود تا کلیه ممالک متفرق در خاک هند را که در واقع صورتی از ملوک الطوائفی بود تحت سلطه خویش آورد و در این امر تا حد بسیار زیادی توفیق یافت ولی در مواردی هم که نتوانست مستقیما بخشی تسخیر نماید با حاکم آنجا نوعی روابط خراجگزارى برقرار نمود و بدین ترتیب کلیه حکمرانیهای جزء در خاک هند تابع و خراجگزار حکومت مرکزی یعنی دربار جهانگیر بودند. از میان این حکمرانی ها می توان حکومت نظام شاهى حکمرانى قطب شاهى گلکنده و سه دیگر حکومت بی جاپور را نام برد.



روابط خارجی

روابط سیاسى بین صفویان ایران و تیموریان هندوستان: پادشاهان صفوی همواره به سلاطین گورکانی کمک و معاضدت می کردند. شاه اسمعیل صفوی به بابر شاه در گرفتن هرات و قندهار از دست ازبکها مساعدت فراوان نمود و چون شاه اسمعیل عبدالله خان شیانی سردار ازبک را که دشمن بابر و ایران هردو بود به شکست و کشت، خواهر بابر را که به اجبار در ید او بود به عزت و احترام به نزد بابر فرستاد و این نیز به استحکام دوستی دو سلطان نیرو بخشید. در واقع از همین اوقات بود که پادشاهان گورکانی همواره در هنگام نیاز دست کمک به سوی ایران دراز می کردند کما اینکه همایون شاه نیز پس از شکست از شیر شاه سوری به دربار شاه طهماسب اول پناه برد و با کمک اودو باره تاج از دست رفته بازگرفت. بدین خاطر وجهت بازگرفتن کابل و حکومت هندوستان طهماسب شاه حدود دوازده هزار سرباز ایرانی در اختیار همایون شاه قرار داد در وقایع جلوس جهانگیری نیز سالی نمی گذرد الا اینکه نفراتی چند به عنوان سفیر با عناوین دیگر میان دو دربار هند و ایران مبادله می شود. و هر یک از دو پادشاه که بر دشمنی پیروز می شد پادشاه دیگر به او تبریک می گفت و متقابلا شاه پیروز بخشی از غنائم جنگ

را به هدیه نزد شاه دیگر می‌فرستاد. تنها مورد اختلاف دو دربار بر سر قندهار بود که زمانی در حیطه حکومت هند و دیگر زمان در تحت تسلط سلطنت ایران بوده است^۱.

روابط اجتماعی ایران و هندوستان

گورکانیان بیشتر مراسم و سنن خود را با شیوه ایرانیان باستان انجام می‌دادند و علیرغم آنکه در آن عصر در ایران بیشتر مراسم ملی بصورت مذهبی و مستخرج از سنن مذهبی بود، در دربار هند سال نو را در نوروز به تقویم ایرانی جشن می‌گرفتند و به سایر آداب و رسوم مربوط به آن شدیداً پای‌بند بودند و خصوصاً در میان زنان حرم آداب و رسوم ایرانی سخت رواج داشت. جهانگیر نیز سنوات جلوس خود را بر مبنای نوروز گذاشته است و روز اول فروردین را جشن می‌گرفته. و چندان به جشن‌های مذهبی اسلامی یا هندو در مقام مقایسه با جشن نوروز واقعی نمی‌نهاده است.

دربار جهانگیر در نوروز شکوه و جلالی خاص می‌یافت و سراپا آذین بندی می‌شد و آوازه خوانان و خنیاگران همه جا در ترم و پایکوبی می‌شدند و این سرور تا ۱۹ فروردین ادامه می‌یافت^۲. حتی اگر در ایام نوروز جهانگیر در سفر بود مراسم را در خیمه گاه و با جلال و شکوه برگزار می‌نمود. از اول فروردین تا ۱۹ این ماه که روز شرف خوانده می‌شد امرا و حکام هدایای گرانبها به خدمت جهانگیر می‌آوردند و در این مهم بایکدیگر رقابت می‌نمودند. متقابلاً جهانگیر نیز به آنها هدایائی می‌داد و یا مناصب آنها را ترقی می‌بخشید^۳.

صرفنظر از اعیاد ایرانی جهانگیر هر هفته شب جمعه را جشن می‌گرفت و هیچ چیز نه سفر و نه حضر مانع از این جشن نمی‌توانست شد. در این جشن با امرا و بزرگان دربار به پیاله گردانی می‌پرداخت.

روابط سیاسی و تجاری با کشورهای اروپائی و آسیائی: علاوه بر روابط حسنه میان

۱- برای اطلاعات بیشتر درباره قضیه قندهار لطفاً رجوع کنید به نامه‌های شاه عباس و

جهانگیر، کتاب حاضر، ص ۳۹۷ تا ۴۰۱

۲- جهانگیر نامه، ص ۲۹

۳- ایضا، ص ۲۹ - ۵۰

دربار جهانگیر و صفویان ایران میان این دو دربار ممالک توران، ماوراءالنهر، تبت، مکه (عربستان) و ترکیه (استانبول) از طریق مکاتبه و ارسال هدایا و استخدام اتباع این کشورها در سپاه و نیز اعزاز و تکریم دانش پژوهان و دانشمندان این سرزمین‌ها که به‌هنگام می‌آمدند همواره ارتباط برقرار بود.

در این زمان مهمترین مساله، مساله روابط و بهتر که گفته شود نفوذ اروپائیان چون انگلیسی‌ها و پرتغالی‌ها به دربار جهانگیر است.

انگلیسی‌ها در نزدیکی بندر "سورت" کشتی‌های خود را مستقر نموده و به تجارت می‌پرداخته و پرتغالی‌ها نواحی (گوآ) را محل تردد خود قرار داده بودند، جهانگیر خود متعایل به جانب انگلیسیان بود و حتی یکبار که میان پرتغال و انگلیس بر سر برقراری روابط و نفوذ در هند برخوردی پیش‌آمد جهانگیر به انگلیسی‌ها کمک و مساعدت نظامی نمود. بعلاوه پادشاه انگلیس جهت تحکیم روابط سیاسی و تجاری انگلیس و هند همیشه سفیری در هند داشت.

سیاحان خارجی در هند (وپاکستان) در زمان سلطنت جهانگیر: دوران سلطنت جهانگیر از لحاظ دیدار اروپائی‌ها از دربار او مورد توجه می‌باشد. اولین فرد انگلیسی که به هند رفت ویلیام هاوکنز نام داشت او سفر خود را در ۱۶۰۸ آغاز کرد و تا سال ۱۶۱۳ در شبه قاره هند و پاکستان ماند. او می‌خواست اجازه افتتاح باب تجارت باشد. قاره را کسب کرده و در سورت کارخانه‌ای بنا کند. جهانگیر با نهایت مهمان‌نوازی از او پذیرائی نمود و به او منصب چهارصدی با مقرری ۳۰ هزار بخشید. متقابلاً هاوکنز نیز در تجارت تخفیفاتی برای جهانگیر قائل شد. اما این وضع دوامی نیاورد و پرتغالی‌ها که بر روی جهانگیر نفوذ فوق‌العاده داشتند بساط ویلیام را برچیدند.

در سال ۱۶۱۲ کاپیتان بست انگلیسی در یک جنگ دریایی نیروی پرتغالی‌ها را در محلی بنام سوالی نزدیک سورت شکست داد. در نتیجه این پیروزی نفوذ پرتغالی‌ها را بسیار کاهش داد و لذا انگلیسی‌ها توانستند مجدداً اجازه فعالیت تجاری در هند را بیابند و کارخانه‌ای در سورت تاسیس کنند.

سرتامس رو، در سال ۱۶۱۲ جیمز اول پادشاه بریتانیا سرتوماس رو را به عنوان سفیر کبیر خود به دربار جهانگیر اعزام داشت. این شخص از جهانگیر خواست تا اجازه دهد تجار انگلیس در حوزه امپراطوری او به تجارت بپردازند، جهانگیر با

سرتامس رو در نهایت مهربانی و توجه رفتار کرد و اجازه داد که تجار انگلیسی آزادانه در سرزمین او تجارت کنند. سرتوماس رو سه سال یعنی تا سال ۱۶۱۹ در هند ماند. او همواره به شکوه و قدرت درگاه مغولی اقرار داشت.

ادوارد تری این شخص کشیش سفارت در عهد سرتوماس بود و با او سه سال در شبه قاره ماند و مشاهدات و شنیده های خود را در این مدت بصورت دفتری تنظیم و تحریر کرد.^۱

ادب پروری و فرهنگ دوستی تیموریان هندوستان

زبان فارسی بافتوحات مسلمانان در هندوستان و مهاجرت پارسیان در قرون اولیه اسلام و فتوحات سلطان محمود شروع و با سلطنت غزنویان و غوریان در آن دیار انتشار یافت و بعداً با تاسیس سلطنت تیموری در آن مملکت به اوج ترقی رسید.

شاهان تیموری هندوستان از بنیان گزاران سلسله بابر تا واپسین حکمران جملگی نه تنها شعر و ادب فارسی را ترویج کردند بلکه خود در آن رشته درس و هنر آموختند و به تشویق گویندگان و نویسندگان فارسی پرداختند.

هرچند که بابر از خاندان تیمور و چنگیزخان بود ولی اخلاقی ملایم داشت و شایستگی به روش و رفتار خانهای سنگدل تیموری و مغول نداشت و با آنکه پس از مرگ پدر از دوازده سالگی جهانگیری را پیش گرفت باز پیوسته دنبال کسب ادب و دانش بخصوص ادبیات ترکی و فارسی بود و در اغلب علوم مهارت پیدا کرد او به زبان ترکی و گاه به زبان فارسی شعر می سرانید و به تالیف و تصنیف می پرداخت چنانکه رساله ای در عروض و رساله ای دیگر در فقه تالیف نمود^۲ و تاریخ احوال دوران خویش را در واقعیات بآبر (بآبرنامه) به زبان ترکی ضبط کرد.

دیوان شعری که از بابر بجا مانده است در کتابخانه رام پور (هندوستان) موجود است^۳ و دارای شصت و یک بیت فارسی و بقیه ابیات ترکی است.

۱- M.A.Hanifi: A Short History Of Muslim Rule In India: p 196-97

۲- نظام الدین، احمد: طبقات اکبری، ج ۲، ص ۲۷

۳- وحید مازندرانی: هند، ص ۴۹

در واقعات بایری (بایرنامه) نیز چهارده بیت فارسی موجود است .
 بابر علاوه بر تحایل شخصی به سرانیدن شعر و اشتغال به تصنیف و تالیف از شعرا و نویسندگان ، ادبا و فضلا ، مصوران و منجمان و موسیقی دانان معاصر خود نیز تشویق بعمل می آورد . علمای بزرگ دربار بایری عبارت بودند از : شیخ زین الدین ، مولانا شهاب الدین بقائی ، ابوالوجد فارغی و شیخ جمال الدین ^۱ .
 همایونشاه پسر بابرشاه نیز ذوق شعر و ادب را از پدر خود به ارث برده بود و دیوان شعری از او مانده است .

دیوان همایون توسط آقای هادی حسن استاد دانشگاه علیگر تصحیح و به چاپ رسیده است .

همایون علاوه بر شعر و ادب کتجکاوای مخصوص نسبت به علوم طبیعی ابراز می داشت و داستانهای که درباره علاقه شدید او به هیئت و نجوم و اضطراب و مشاهده اوضاع اجرام فلکی نقل کرده اند از شدت علاقه او به تحقیق این علوم حکایت دارد . همایون نیز مانند پدر خود از شعرا و نویسندگان و علما و نقاشان تجلیل و تشویق می کرد و به آنان احترام می گذاشت .

علما و فضلا و شعرای دربار همایون عبارت بودند از : میر عبدالحی بخاری ، مولانا بزمی ، ملا محمد صالح ، شیخ گدائی دهلوی ، مولانا قاسم گاهی ، میروپسی ، مولانا جلال هندی ، سید علی تبریزی ، خواجه عبدالصمد مصور ، یوسف بن محمد هروی ، مولانا محمد فاضل سمرقندی .

تصنیفات مهم دوران همایون شاه

جواهرالعلوم ، از مولانا محمد فاضل سمرقندی
 ریاض الانشاء ، جامع الفوائد یوسفی (علم الادویه) وهدایع الانشاء ، از یوسف بن محمد هروی .

اکبرشاه نخستین پادشاهی است که به رسم و تقلید از سلاطین ایران و دیگر کشور های اسلامی منصبی خاص به نام ملک الشعرا و منصب مورخ درباری برقرار ساخت اولین

ملک الشعرای دربار وی غزالی مشهدی بود و اولین مورخ درباری شیخ ابوالفضل .
اکبرشاه بیشتر از سایر پادشاهان خاندان تیموری هندوستان حامی فضل و ادب
بود و خود کتابخانه بزرگی در فتح پور سیکری داشت که نوشته اند بیست و چهار هزار
نسخه خطی در آن وجود داشته است .

جهانگیر دربارۀ ذوق شعری و ادبی و میل وافر اکبرشاه به علوم و فنون مختلف با
تصریح بر امی بودن او مطالبی آورده است ^۱ .
ابوالفضل تخیلات شعری اکبر شاه را ستوده است ^۲ .

تذکره روز روشن اکبرشاه را به عنوان یک شاعر معرفی و دو بیت از او نقل کرده
است ^۳ .

اکبر دیوان شعری ترتیب نداده اما ابیات متفرقه در کتب مختلف از او دیده
می شود .

در دربار اکبر بزرگترین مجمع از شعرا و نویسندگان و فضلا و دانشمندان فراهم
آمده بود و بذل و عنایتی که اکبر در حق ایشان می کرد چنان در جهان اسلام و مخصوصا
در کشورهای مجاور پیچیده بود که شعرا و نویسندگان از ایران و آسیای مرکزی به سوی
دربار اکبر به هند روی می آوردند و مورد تشویق و تجلیل قرار می گرفتند از جمله شعرا
عرفی شیرازی ، غزالی مشهدی ، نظیرنیشابوری ، ملک قعی ، بابا طالب اصفهانی مشهورند .
نکته دیگر که تذکره آن لازم است آن که علاوه بر شعرا و نویسندگان ایران و آسیای مرکزی
فارسی سرایان و نویسندگان هندوستانی هم چون فیضی و ابوالفضل در دربار اکبر حضور
داشتند و به علت استادی کامل و مهارت تامه در شعر و ادب فارسی مورد احترام و تشویق
برایندگان و دانشمندان ایران بودند .

اکبر شاه به موسیقی هم علاقه وافر داشت ، تان سین کلاونت که در موسیقی نظیر
وعدیلی نداشت در دربار او بود ^۴ .

۱- جهانگیرنامه ، ص ۱۹

۲- ابوالفضل ، اکبرنامه ، دفتر اول ، ص ۳۷۱ ، چاپ کلکته ، ۱۸۷۷ م .

۳- نواب صدیق خان ، تذکره روز روشن ، ص ۶۳

۴- ابوالفضل ، آئین اکبری ، ج ۱ ، ص ۲۶۳

در میان نقاشان دربار اکبر دو استاد ایرانی میرسیدعلی تبریزی که شاعر نیز بود و خواجه عبدالصمد شیرازی معروف به شیرین قلم مقامی بس ارجمند داشتند . تاریخ نویسی نیز در زمان اکبرشاه پیشرفت شایان کرده بود و مورخان همواره تحت تشویق و حمایت قرار می گرفتند . تاریخ نویسان دوره اکبری بدین قرارند :

شیخ ابوالفضل . اکبرنامه ، آئین اکبری .

نظام الدین احمد . طبقات اکبری .

عباس سروان . تحفه اکبرشاهی .

بایزید سلطان . تاریخ همایون .

مولانا عبدالحق محدث دهلوی . تاریخ حق .

نورالحق بن عبدالحق . زبدة التواریخ .

نقیب خان ، ملا محمد تهتوی ، جعفر بیگ ، تاریخ الفی .

عبدالباقی نهاوندی . مآثر رحیمی .

شاه جهان نیز به شعر و ادب تمایل نشان می داد و اما تالیف یا دیوان شعری از او بهجا نمانده است لیکن نامه هائی که او به پسران خویش مخصوصا اورنگ زیب ترقیم نموده است نشانه بارز از علاقه او به شعر و ادب و انشای فارسی می باشد .

شعرای ایرانی که در دربار شاه جهان شعر فارسی را به نور افکار و تخیلات خویش تجلی می دادند عبارتند از : حکیم رکن الدین مسیح کاشانی ، قدسی مشهدی ، کلیم کاشانی ، میر مهدی تهرانی ، سعیدای گیلانی زرگر باشی ، صائب تبریزی ، ملاشاه بدخشی .

شعرای هندوستان عبارتند از : مولانا ابوالبرکات منیرلاهوری ، ملاشیدا ، چندر بیجان برهمن و سلطان شادمان وغیره ...

در زمان شاه جهان نیز مانند عهد جد بزرگش اکبر در باب تاریخ کتب فراوانی نوشته شد که عبارتند از : عمل صالح از محمد صالح .

پادشاه نامه از محمد وارث ، شاه جهان نامه از میرزا جلال طباطبائی ، پادشاه نامه از محمد امین قزوینی ، تاریخ طبقات شاه جهان از محمد صادق ، تاریخ شاه جهان از منشی صادق .

شاه جهان در تاریخ فرهنگی هندوستان (پاکستان و هند) یکی از بزرگترین هواخواهان

هنرهای زیبا محسوب می شود و ساختمان تاج محل که وی به یادگاری همسر ایرانی خویش ممتاز محل ساخته یکی از زیباترین ساختمانهای جهان می باشد ، ساختمانهای دیگری نیز از شاه جهان در هر شهر مانده است . شاهکار دیگری که از او باقی مانده تخت طاوس است که در تمام دنیا شهرت دارد .

دارا شکوه پسر ارشد شاه جهان صوفی ، عالم و شاعر بود و در ادب پروری و سخاوت نزد شعرا و نویسندگان اشتهار داشت . خود هم شعر می سراید و دیوانی نیز از او باقی است .

شعرائی که تحت سرپرستی وی به راحتی زندگی می کردند و شعر می سرودند عبارتند از : محمد حسین خانی ، چندر بهان برهمن ، بهویت رای ، بیغم بیراکی و غیره .
تصنیفات دارا شکوه :

- ۱- سفینه الاولیاء (احوال مشایخ و علماء)
- ۲- سکینه الاولیاء (شرح احوال ملا شاه بدخشی)
- ۳- حق نما ، رساله در تصوف
- ۴- سر اکبر . ترجمه از سانسکریت اوپه نشد .
- ۵- بهگوت گیتا . ترجمه از سانسکریت .

اورنگزیب که بعد از زندانی کردن پدر خویش شاه جهان تخت تیموری را متصرف گشت علاقه زیادی به شعر مخصوصا قصیده و مدیحه سرایی نداشت ، وی شعرا و موسیقی دانان را از دربار خویش اخراج نمود و منصب ملک الشعرائی را لغو کرد و همچنین منصب تاریخ نویسی رسمی را که از زمان اکبر شروع شده بود موقوف ساخت .

اورنگ زیب شخصا نثر بسیار شیوا می نوشت ، چنانکه از نامه های فارسی او پیدا است . وی از علما و دانشمندان مخصوصا از فقها تشویق می کرد . فتاوی عالمگیری که بوسیله هیئتی از فقها تحت حمایت او تدوین یافته یکی از جامع ترین کتب فقه حنفیه محسوب می گردد .

اورنگ زیب قرآن را از حفظ داشت و از این لحاظ در میان پادشاهان مغول تیموری بی همتا بود .

اورنگ زیب در خطاطی مهارت تمام داشت و دو نسخه از کلام الله مجید به خط خود استنساخ نمود و به مدینه منوره فرستاد تا تلاوت کنند .

هرچند تشویق دربار از شعرا و مدیحه سرایان در زمان اورنگ زیب سلب گردید اما از زیبایی و جذابیت شعر فارسی کاسته نگردید. بلکه برخی از شعرای بزرگ مانند میرزا عبدالقادر بهدل و غنی کشمیری و ناصرعلی سرهندی درین زمان زندگی کردند و شعر فارسی را به فکر خویش رونق بخشیدند.

ناگفته نماند که نه فقط پادشاهان تیموری از ادب و فرهنگ حمایت می نمودند و خود شعر می سرودند بلکه زنان آن خاندان نیز بسیار با ذوق و هنرمند بودند. گلبدن بیگم دختر بابر نخستین زن شاعره و نویسنده تیموریان هندوستان و پیش آهنگ زنان خوش زبان بود. همایون نامه (در شرح احوال بابر و همایون و اکبر شاه) یادگار قریحه ادبی اوست. در این باب از دیگر زنانی چون نورجهان بیگم زن جهانگیر شاه، جهان آرا بیگم و روشن آرا بیگم دختر شاه جهان و معروفتر از همه زیب النساء دختر اورنگ زیب را می توان نام برد.

گذشته از پادشاهانی که ذکر شد امرا و سرداران نیز در ترویج ادب و فرهنگ ایران و اسلامی سهمی بزرگ داشتند. مهمترین آنها بهرام خان در زمان همایون و اکبر شاه، عبدالرحیم خان خانان در زمان اکبر شاه و جهانگیر شاه و حکیم ابوالفتح گیلانی می باشند. صیت فیاضی و دریادلی و بخشش بی شمار عبدالرحیم خان خانان غیر از هندوستان در کشورهای مانند ایران، توران و ماوراءالنهر و شهرهایی چون مکه و مدینه نیز رسیده بود شعرا و ادبا و دانشمندان این کشورها همواره از وطن مهاجرت کرده به خدمت وی می پیوستند و جوایز و صلوات بزرگی می گرفتند.

خانخانان از اشعار شعرای معاصر خود چون نظیری و عوفی که شاعران برجسته و قادر الکلام بودند انتقاد هم می کرد. شعرائی که سرپرستی آنها به عهده خانخانان بوده بدین قرار است: نظیری، عوفی، شکیبی، خیالی ظهوری، ملک قمی، رسمی، نوعی، شیرازی، شنائی خراسانی.

غیر از شعرائی که در هندوستان زندگی می کردند شعرائی بودند که در دربار شاهان صفوی بودند ولی قصائد برای خانخانان می نوشتند و به هندوستان می فرستادند و جوایز و صلوات می گرفتند. کوثری شاعر دربار شاه عباس اول یکی از آنها بود.

علاوه بر خانخانان حکیم ابوالفتح گیلانی، اعتمادالدوله، میرزا غازی خان حاکم قندهار، امیرمهابت خان و آصف خان نیز شعرا و فضلا را تشویق می کردند و درین کار با یکدیگر رقابت می ورزیدند.

پادشاهان تیموری هندوستان علاوه بر حمایت و تشویق ادبیات فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانی و علوم و فنون مختلف زبان هندی و سانسکریت را نیز تشویق می‌کردند. در دوره آنها کتب زیادی از سانسکریت به زبان فارسی برگردانده شد.

ابوالفضل درآئین اکبری می‌گوید: "زیچ جدید را از هندی به فارسی آوردند و کتاب مهابهارت" از کتب قدیم هندوستان به اهتمام نقیب خان و مولانا عبدالقادر به دایونی و شیخ سلطان تهناسیری از هندی به فارسی آمد. قریب یک لک (صد هزار) بیت است. آن حضرت (اکبر شاه) نام این داستان باستانی را "رزمنامه" نهادند و گروه کتاب "راماین" که از تالیفات قدیم هند است به فارسی آوردند و کتاب "اتهرین" را که به زعم این طایفه یکی از کتب چهارگانه الهی است حاجی ابراهیم سرهندی فارسی نمود و لیلوتی که در حساب گزیده اثر است از حکمای هندوستان شیخ ابوالفضل فیضی از هندی به فارسی آورد. کتاب تاجیم در علم تنجیم مکمل خان گجراتی فارسی ساخت" ۱

گذشته از شاهان تیموری، امرا نیز به زبان و ادبیات هندی توجه خاص مبذول داشته و از آن حمایت می‌کردند. بزرگترین شعرای زبان هندی عبارت اند از: تلسی داس، سورداس، بیریل ۲، عبدالرحیم خانخانا و غیره...

پس از درگذشت اورنگ زیب امپراطور گورکانی عظمت و شکوه پیشین خود را از دست داد. دولت مرکزی کم‌کم ضعیف شد و حکمرانی‌های کوچک در گوشه و کنار هندوستان بوجود آمد.

رابطه مستقیم بین ایران و هندوستان نیز به گاهش گرائید و مهاجرت دانشمندان و نویسندگان ایران به هندوستان کمتر شد.

از اواخر قرن دوازدهم زبان اردو که ترکیبی از زبانهای فارسی هندی و عربی بود، جای زبان خالص فارسی را گرفت.

۱- ابوالفضل، آئین اکبری، ص ۷۲

۲- Birbal, Surdas, Tulsidas.

اوضاع ادبی و فرهنگی در دوران جهانگیر

عهد جهانگیر از لحاظ فرهنگی بسیار غنی است و این امر تاحدی مدیون توجهی است که جهانگیر شخصا در حق هنرمندان و فضلا و شعرا و نویسندگان مبذول می داشت.

در همان زمان که دربار جهانگیر مهد علم و هنر و ملجاء دانشمندان و هنرمندان بود، در ایران بعلت وضع سیاسی خاص که صفویان بوجود آورده بودند اوضاع فرهنگی چندان رضایت بخش نبود. نظر به تعصب و طرفداری که صفویان از ملیت و دین می نمودند بسیاری از هنرمندان و دانشمندان مجبور به ترک محیط ایران گشته و از هندوستان و دربار جهانگیر سر در آوردند. درگیری صفویان با مسائل سیاسی و جنگی کمتر فرصت ادب پروری و ادب خواهی بآنان می داد. چنانکه ملک الشعراء بهار چنین می نویسد:

"در دوره صفویه به دوسبب جمعی بسیار از آثواب ذوق و کمال و شوق و حال مهاجرت را بر ماندن در ایران رجحان نهادند و بیشتر از آنها به هندوستان رخت کشیدند."

"یکی سختگیری های متعصبانه دولت و فقها که با دولت همدست شده سیاست و روحانیت را یک کاسه کرده بودند موجب شد تا گروهی که برای تحمل آزار و اضرار و باز پرس و تقیه آماده نبودند بدر رفتند."

"دیگر طمع و انتجاع چه در ایران به سبب فترات دیرین و اشتغال دولت به جنگهای بی دریغ و تقریب یکدسته از علما یعنی فقها و محدثان به دربار، سایرین نمی توانستند بخوبی معیشت کنند، بنابراین از شاعر گرفته تا واعظ و نویسنده و بکسوار و هر هنرمندی که توانست از ایران بگریزد خاصه در اوایل حال - به سوی هند روانه شد، زیرا پادشاهان خاندان تیموری هند، ایران را وطن خود و ایرانیان را همشهری و همزبان خود میدانستند و از هوش و ذوق اینان لذت می بردند و ثروت

بی پایان هند و اقتضای آب و هوا که به استراحت و صحبت می کشد نیز درباریان را به پذیرفتن مهمانان بذل گوی و خوش زبان و هوشمند وادار می ساخت. معذالک همین که ثروتی پیرانداز می کردند به ایران برمی گشتند و بیشتری درهندوستان می ماندند.

"بنابراین در دهلی دربار بزرگتری شد که باید آن را دربار ثانی ایران نامید بلکه دربار اصلی ایران، چه رواج فارسی و ادبیات و علوم در دربار دهلی زیاده از دربار اصفهان بوده است و ظاهراً که در دربار اصفهان پادشاه و خاصان درگاه به زبان ترکی صحبت می فرموده اند. ولی در دربار دهلی شاه و دربار و حرم سرائیان همه به فارسی گفتگو می کرده اند و در آن عهد زبان فارسی درهند زبان علمی و زبان مرقی و دلیل شرافت و فضل و عزت محسوب می شد و در دربار اصفهان هرگز زبان فارسی این اهمیت را پیدا نکرد"

"کسانی که خود پادشاهان نوشته اند مانند یادداشت های جهانگیر نورالدین پسر اکبر که همه به فارسی است اعتبار آن زبان را درهند مدلل می دارد". (۱)

ذوق و قریحه ادبی جهانگیر: جهانگیر به علم و ادب عشق می ورزید و خود دارای قریحه ای سرشار و ذوقی سلیم و طبعی سالم بود. او ارزش شعر و نثر را درک می کرد و خود به سلاست می نوشت و به روانی می سرود جهانگیرنامه شاهی بر طبع روان اوست و به خاطر علاقه شدید به زبان ادبیات فارسی جهانگیرنامه را به زبان فارسی نوشته است

جهانگیر از شعرا و فضلا سرپرستی کرده و همواره آنان را تشویق و ترغیب نموده و مورد حمایت خود قرار می داد و بارها به شعرا و ادبا طلا و جواهر و زرو زمین می بخشید.

صاحب کلمات الشعرا یعنی تذکره سرخوش درباره ذوق و قریحه ادبی جهانگیر چنین می نویسد: باوجود مستی و بی پروائی و شغل جهانیانی و فرمانروائی گاهگاه بحسب اتفاق و تکلیف وقت زبان الهام بیان را بگفتن رباعی و بیتی و مصرعی کلفشانی می کرد. طبع عالی دشوار پسند خورده گیر و دقت آفرین داشت. خانخانان غزل ملاجی را طرح کرده بود که این مصرع از آنست.

بهر یک گل منت صد خار می باید کشید

بندگان حضرت عالی درباغی نشسته بودند هوائی ابر و وقت باده نوشی بود

بدیهه این مطلع فرمودند :

جام می را (۱) بر رخ گلزار می باید کشید ابر بسیار است ، می بسیار می باید کشید
این دوربایی از زادهای طبع مبارک است :

ای آنکه غم زمانه پاکت خورده اندوه دل و وسوسه ناکت خورده
مانند قطره های باران بر زمین جا گرم نکرده که خاکت خورده

* * * *

هرکس بضمیر خود صفا خواهد داشت آئینه خویش را جلا خواهد داد
هرجا که شکسته بود دستش گیر بشو که همین کاسه صدا خواهد داد

* * * *

شعر ذیل هم نمونه ای از کلام اوست :

من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسد تا چشم نارسیده دگر بر دگر رسد
در وصل دوست مستم و در هجر بیقرار داد از چنین غمی که مرا سرسبز رسد
وقتی نیاز و عجز جهانگیر هر سحر آمد آنکه شعله نور و اثر رسد
جهانگیر در انتقاد نیز بد طولانی داشت و بمحاسن و معایب شعر خیلی زود
پی می برد . راجع به یک رباعی که پیش او خوانده اند در بیاض خود چنین نوشته
است : " معتمد خان این رباعی را خواند مرا بغایت خوش آمد و در بیاض خود نوشتم : "
زهرم بفراق خود چشانی که چه شد ؟ خون ریزی و آستین فشانی که چه شد ؟
ای غافل از آن که تیغ هجر توجه کرد خاکم بفشار تا بدانی که چه شد ؟
زن جهانگیر نور جهان بیگم از جهت عقل و تدبیر و کاردانی بدرجه ای بود که
جهانگیر تقریباً در کلیه مسائل مهمه مملکت با او مشورت می کرد . وقتیکه از امور سیاسی
فراغت می یافت بکتاب و شعر و ادب می پرداخت لطف قریحه او نیز از حسن سیاستش
کمتر نبود . جهانگیر پادشاه هم گاهی شعر می گفت و شاعرانی که بین این دو نفورخ
داده حاضر جوابی فوق العاده نور جهان را بخوبی مجسم می سازد .

گویند وقتی جهانگیر و نور جهان از پشت پنجره قصر خود بیرون را تماشا
می کردند پیرمردی باقد خمیده عصا زنان از کوچه می گذشت جهانگیر پرسید :
چرا خم گشته می گردند پیران جهان دیده ؟

نور جهان جواب داد :

بزیر خاک می‌جویند ایام جوانی را
در آن موقع معمول بود که همیشه اول ماه رمضان در میخانه‌ها را بگل می‌گرفتند
و آخر ماه یعنی صبح عید فطر آنرا باز می‌کردند. در شب عید پادشاه و ملکه برپام قصر
آمده بودند که هلال را ببینند همینکه چشم جهانگیر پناه افتاد گفت:
هلال عید بر اوج فلک هویدا شد

نورجهان فی البدیهه جواب داد:

کلید می‌کده گم گشته بود پیدا شد

نورجهان علاوه بر ذوق و قریحه ادبی و علاقه به امور عادی دربار و دولت
سلیقه خاصی در ابتکار و طراحی مد لباس و زیور برای زنان نیز نشان داده است.
لباس غراره و ساری را که امروز در سراسر هندوستان و پاکستان بالاخص میان طبقات
بالا متداول می‌باشد او رایج ساخته است.

شعراى بزرگ دربار جهانگیر عبارتند از:

عرفی شیرازی، سعیدای گیلانی زرگرباشی، عبدالرحیم خانخانی، میرا رستم
صفوی، بابا طالب اصفهانی، طالب آملی، میرزا غیاث‌الدین تهرانی، حکیم رکنا کاشی،
آصف‌خان قزوینی، فغفوری گیلانی، ملا صوفی مارندرانى، فسونی یزدی، ضیاءالدین
کاشانی، شاپور تهرانی، ملا مرشد بروجردى، آقاصفی اصفهانی، حسن بیگ خاکی
شیرازی، اسد قزوینی.

دوره جهانگیری از لحاظ کمال علم تاریخ و برآمدن مورخان ایرانی در میان
سایر ادوار تاریخ تیموریان هند امتیاز خاصی دارد. مورخان دوره اکبرشاه بیشتر
هندی‌الاصل بودند مانند ابوالفضل مولف المکیرنامه، عبدالقادر بدایونی مولف
منتخب‌التواریخ، ملا احمد تتوی مولف تاریخ الفی و غیره... ولی دوره جهانگیری را
بدون شک دوره مورخان ایرانی باید نامید.

کتابهایی که در زمینه تاریخ نوشته شده عبارت‌اند از:

از مورخان ایرانی:

۱- معتمدخان، مولف اخبارنامه جهانگیری.

۲- خواجه طاهر سیرواری، مولف روضه‌الطاهرین.

۳- اسد قزوینی، مولف حالات اسدبیگ.

۴- خاکی شیرازی، مولف منتخب‌التواریخ.

- ۵- نعمت الله هروی، مولف تاریخ خان جهان.
 - ۶- عبدالباقی نهاوندی، مولف مآثر رحیمی.
 - ۷- غایبی اصفهانی، مولف بهارستان غایبی (تاریخ بنگال)
 - ۸- امین بلخی، مولف انفع الاخبار.
 - ۹- تاریخ جهانگیری، درباره احوال و آثار شعرا.
 - ۱۰- مجمع الشعراء جهانگیری، درباره احوال و آثار شعرا.
- از مورخان هندی:

- ۱- ارزاکتی تتوی، مولف بیگرنامه (تاریخ سند).
 - ۲- اسکندر گجراتی، مولف مراگ اسکندری.
 - ۳- احمدخان کنبو، مولف معدن اخبار جهانگیری.
 - ۴- ولی سرهندی، مولف تواریخ جهانشاهی.
 - ۵- حیدر ملک کشمیری، مولف تواریخ جهانشاهی.
 - ۶- ظاهر محمد تتوی، مولف تاریخ طاهری (تاریخ سند).
- لغت نامه هائی که در عهد جهانگیر نوشته شده عبارتند از:
- ۱- فرهنگ جهانگیری، از میرجمال الدین حسن انجو شیرازی.
 - ۲- چهار عنصر دانش، از امان الله حسینی ملقب به خاندزاد فیروز جنگ
- تالیف ۱۵۱۹ ه.ق تا ۱۵۳۷ ه.ق.

انشاء در عهد جهانگیر:

- ۱- انشاء طرب الصببان، از نورالدین محمد خواهرزاده شیخ ابوالفضل. سال
- تالیف ۱۵۳۷ ه.ق
- ۲- مراتب الوجود، از نورالدین محمد سال تالیف ۱۵۳۸ ه.ق.
 - ۳- زبدة الانشاء، مولفش نامعلوم، سال تالیف ۱۵۲۷ ه.ق
 - ۴- بیت الاشراف، مولف نصیرای همدانی، سال تالیف ۱۵۳۵ ه.ق.
- هیئت و نجوم در عهد جهانگیر ترقی نمایی کرده بود.
- مهمترین منجم دوره جهانگیری جوتک رای بود.
- ریاضی و هندسه:

در عهد جهانگیر شاه میرزا غیاث بیگ در ادب و علم الحساب خیلی مشهور بود.

اطباء عهد جهانگیر:

نواب امان فیروز جنگ، حسن بن بیبا، ابوالقاسم بن شمسالدین کیلانی، محمدحسین لاهیجانی، محمد صادق کشمیری، قاسم بن عبدالرحیم، عبدالشکوه، خطاطی در عهد جهانگیر:

خطاطی هم در زمان جهانگیر مورد حمایت و تشویق قرار می گرفت.

خطاطان مشهور:

خواجه شریف امیرالامراء بن خواجه عبدالصمد شیرین قلم، محمد حسین زرین قلم، عبدالله مشکین قلم، عبدالرحیم عنبرین قلم، عبدالله حسینی (لاهوری)، نقاشی در آن عهد ترقی نمایی کرد و نقاشانی چون ابوالحسن نادرالزمان و بی شن داس و بسیاری دیگر آثار ارزنده ای بوجود آوردند.

موسیقی:

در زمینه موسیقی پیشرفتهای فراوان شده و موسیقی دانانی مانند استاد محمد نائی و تنبوره نواز شوقی که خطاب آنندخان داشت درین راه سهمی عظیم داشتند. جهانگیر خود درباره آنندخان مطالبی نوشته است که حاکی از علاقه و توجه او به آنندخان می باشد چنانکه در جهانگیرنامه می نویسد:

"شوقی تنبوره نواز را که از نادره های روزگار است و نغمات هندی و فارسی را به روشی می نوازد که رنگ از دلها می زداید. به خطاب آنندخان دل خوش و سرور ساختم. آنندخان به زبان هندی خوشی و راحت را می گویند." (۱)

سبک نویسندگی آن دوره و جهانگیرنامه:

تأقیل از تحریر جهانگیرنامه نویسندگان آن عصر در نوشته های خود سبکی مطلق و پیچیده که دور از درک عامه بود بکار می بردند و حتی گاهی این امر به افراط و زیاده روی می کشاندند. چنانکه ملک الشعراء بهار می نویسد:

... حالت نثر در هندوستان بعینه ایران بود جز اینکه فضلا و علمای هندی در اظهار فضیلت زیاده تر از منشیان و نویسندگان ایرانی می کوشیده اند. در مناشیر و مکاتبی که رجال ایران نوشته اند و در سفینه ها یافت می شود معلوم است که نویسنده مقیم هند بیشتر می خواهد اظهار فضل کند و کمتر مطلب بیان کردنی دارد، یا اگر دارد بجای اینکه حرف خود را بنویسد از درو دیوار صحبت داشته و کلماتی مناسب

فضل فروشی خود بدست آورده است نه مناسب مطالبی که باید بنویسد. (۲) خاصه در نامه‌ای که بین ایران و دهلی ردوبدل می‌گردید غالباً مطلب مهمی نداشته. لذا دیده می‌شود که تمام عبارت است از تشبیه بدون مطلب، یعنی عبارت پردازی صرف و تعارف و مدح و اغراء و اطراء و الفاظ لاطایل و اطانیهای ممل و اتفاقاً این شیوه کارس بجایی کشید که در هندوستان مخصوصاً غالب با سوادها نمی‌توانستند دو صفحه مطلبی مطابق واقع مرقوم دارند ولی همانها می‌توانستند پسجاء صفحه تشبیه و مقدمه " در هر موضوعی از بهاریه یا خزانیه یا شرح فراق یا بکالشکوری یا بیان فضیلت مآبی و امثال اینها را بنویسند زیرا طرز آموزش و پرورش و نتیجه خواندن چنین تشبیهها در مکاتب و از برکردن الفاظ و عبارات مخصوص، طوری ذهن و فکر آنان را پرورش داده بود که جز به همان الفاظ و جمله‌ها و یا ماننده آنها قلمشان بنوشتن چیزی دیگر قدرت نداشت. (۳)، "همین حالت را در شعر هندی می‌بینیم" (۴).

لیکن جهانگیر از روش عصر خود سربرگردانید و کتاب خویش را تا سرحد امکان به نثری ساده و روان که درخور فهم همگان باشد تحریر نمود. جهانگیر از استعمال لغات عربی و ترکی که فهم آن برای طبقه خاصی مقدور بود اغلب احتراز کرده و بجای آنها از لغات و مصطلحات محلی استفاده نمود و نتیجتاً کتاب را برای عامه بیشتر درخور درک گردانید. لغاتی نظیر زیر در جهانگیرنامه فراوان بکار رفته:

جهروکه = بالکن	برسات = فصل باران
گهری = ساعت	درشن = دیدار
پهر = سه ساعت	جهروکه درشن = دیدار از بالکن
بندوق = تفنگ	تسلیم چوکی = سلام رسمی دربار
گولی = فشنگ	

این روش او مورد تقلید نویسندگان معاصر و بعدی قرار گرفته و اندک اندک باعث تغییر مسیر سبک از پیچیدگی به سادگی گردید.

در اسم گذاری و شهرت جهانگیرنامه

همانگونه که در پیش گفتار اشارت رفت جهانگیر خود بر تحریرات خویش نام

جهانگیرنامه داده است و در این مورد چنین می نویسد :

" چون وقایع دوازده سال از جهانگیرنامه برپیاض پرده شده بود به متصدیان کتابخانه خاصه خود حکم فرموده بودم که این دوازده ساله احوال را یک جلد ساخته نسخه های متعدد ترتیب نمایند که به بنده های خاص عنایت فرمایند و به سایر بلاد فرستاده شود و ارباب دولت و اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند (۱) "

ولی جهانگیر نامه بخاطر شهرت کتاب توزک تیموری و توزک بابری به توزک جهانگیری اشتباه دارد، و بارها تحت عناوین مختلف مورد تقلید و تلخیص واقع شده است - کتابهایی چون اقبال نامه جهانگیری، واقعات جهانگیری، و تاریخ جهانگیری، انتخاب جهانگیری، اخلاق جهانگیری، تاریخ سلیم شاهی و بسیاری دیگر حاصل این تقلید و تلخیص است.

اقبال نامه جهانگیری که از سایر کتب تقلیدی معتبرتر و به متن اصلی جهانگیرنامه نزدیکتر است درواقع خلاصه جهانگیرنامه می باشد که توسط معتمدخان تالیف شده است و این فرد همان کسی است که به دستور جهانگیردر هنگام مریضی او به ادامه جهانگیرنامه کمر بست و وقایع دوسال و خرده ای از جلوس هفدهم تا نوزدهم (یعنی وقایع آخر جلوس هفدهم و جلوس هزدهم و قسمتی از جلوس نوزدهم) را به رشته تحریر درآورد.

ترجمه های جهانگیر نامه

ترجمه های انگلیسی: نقل عبارات جهانگیرنامه بعنوان شاهد در کتابهای مختلف تاریخی انگلیسی بکرات دیده شده است، گذشته از این ترجمه های کاملی نیز ازین کتاب بعمل آمده که از آن میان دو ترجمه از نظر اینجانب گذشته است:

ترجمه اول از راجرز به عنوان توزک جهانگیری است که بعد آقای بیوریچ آن را بعد از تصحیح در سنه ۱۹۵۹ بچاپ رسانید و مطالبی که دربردارد همان قدر است که نسخه اصل که متن حاضر بر اساس آن است یعنی نوشته جهانگیر شاه و معتمدخان که زیر نظر وی وقایع دوسال را نوشته است. این ترجمه دو جلد در یک مجلد است، جلد اول تا جلوس دوازده سلطنت و دوم تا جلوس نوزدهم سلطنت.

ترجمه دوم بتوسط آقای ه.م. ایلیت (۱) زیر عنوان "تاریخ هندوستان بنابر روایت مورخان هندی" به عمل آمده است که غیر از وقایع نوزده ساله جهانگیرنامه مطالبی از تنمیه جهانگیرنامه نوشته محمد هادی را هم دربر دارد ولی این ترجمه تقریباً تلخیص جهانگیرنامه است. چون از وسطواقعات مطالبی افتاده است با این وجود این ترجمه مورد قبول دانشمندان است زیرا که اصل وقایع جهانگیرنامه را دربردارد. اما یک ترجمه دیگر از داوید یرایس است براساس نسخه‌ای بنام واقعات جهانگیری. این نسخه را نیز می‌توان تلخیص جهانگیرنامه دانست ولی مطالبی هم اضافه دارد که با واقعات جهانگیرنامه جهانگیرشاه و اقبال نامه جهانگیرمعتمدخان مطابقت نمی‌یابد و بیشتر مطالب آن ساختگی بنظر می‌رسد و در هیچ جای دیگر نیامده است.

این ترجمه در سال ۱۸۲۹ در لندن بچاپ رسیده است و از این نظر قدیمی‌ترین ترجمه انگلیسی واقعات جهانگیری می‌باشد. ترجمه‌های اردو: از ترجمه‌های اردو دو ترجمه تا حال از نظر بنده گذشته است: یکی از مولوی احمد علی رام‌پوری که در ژانویه ۱۹۶۷م در لاهور بچاپ رسیده است ولی این ترجمه کاملی نیست. نامه‌های شاه‌عباس که معمولاً عباراتی مشکل و نثری مسجع و مقفع داشته است به ترجمه نیامده و حذف گردیده است و نیز جملات مشکل جهانگیرنامه نیز گویا که عمداً از آن افتاده.

اما ترجمه دوم جهانگیرنامه در دو جلد توسط اعجاز الحق قدوسی بعمل آمده و این ترجمه کاملتر است و در سال ۱۹۶۸م در لاهور چاپ شده است. این ترجمه اشتباهاتی در اسامی رجال و اماکن دارد ولی باز هم مورد استفاده اینجانب قرار گرفته است.

ترجمه‌های انگلیسی و اردو هر دو دارای اشتباهاتی می‌باشند این اشتباهات بیشتر ناشی از عدم آشنایی مترجمین با اصطلاحات متداول آن عصر یا عدم قرائت صحیح یک لفظ یا لغات ترکی یا مغولی می‌باشد مثلاً در ترجمه انگلیسی "صحت خانه" که معنای مستراح می‌دهد به بیمارستان ترجمه شده است و نیز همین اشتباه در ترجمه اردو تکرار گردیده است و با گاهی مثلاً لفظی چون بامرا بجای به امرا، یا- مرا خوانده

شده و ترجمه گردیده است و نیز در عبارت " او در این امر ملکه بهم رسانید " لفظ ملکه به شهبانو ترجمه شده است و حال آنکه معنای عبارت اینست که آن امر برای او در حکم امری ذاتی و آسان گردید .

البته شک نیست که انجام این ترجمه‌ها با وجود اغلاطی نظیر آنچه ذکر شد ، کاری بزرگ بوده و اساس تحقیقات امروز به شمار می‌رود و منظور ما از انتقاد و ذکر اشتباهات آنان به خاطر تصحیح است نه عیبجوئی ، شاید این اشتباهات بیشتر ناشی از عدم دسترسی مولف به منابع اصیل و عالمان لغت و فارسی زبانان آن عصر بوده باشد ، و ما بنابر قولی الفضل للمتقدمین رعایت احترام کار آنان و ادای حقشان بر ما فرض است .

اهمیت جهانگیرنامه و مقایسه آن با کتب دیگر نظیر آن

همانگونه که بدوا اشارت رفت جهانگیرنامه اولین کتابی نیست که خاطرات و شرح وقایع سلطنت یکی از پادشاهان گورکان را در بردارد قبل از جهانگیرنامه کتابهایی نظیر آن مانند توزک تیموری و بایرنامه یا توزک بایری و همایون نامه (از گلبدن بیگم دختر بابرشاه) نوشته شده بودند . دو کتاب اول به زبان ترکی جغتایی نوشته شده و بعدا به زبان فارسی ترجمه گردیده اما همایون نامه مستقیما به زبان فارسی تحریر گشته است .

باری جهانگیرنامه مهمترین و اولین کتابی است که از یک پادشاه ذی قدرت و ادب دوست بصورت شرح وقایع روزانه به زبان فارسی بجا مانده است . این کتاب علاوه بر شرح وقایع سلطنت جهانگیرشاه و توصیف سیر و تفریح و شکارهای او حاوی بسیاری مطالب تاریخی درباره پادشاهان قبل از جهانگیر و اطلاعات جغرافیایی و ادبی و فرهنگی و اجتماعی می‌باشد که بعدها برای نویسندگان تاریخ هندوستان منبع و مرجع قرار گرفت .

توزک تیموری و جهانگیرنامه : دریاب اصالت توزک تیموری و اینکه واقعا نوشته امیر تیمور باشد دانشمندان و محققین دچار تردیدند و اکثر محققین این کتاب را نوشته امیر تیمور ندانسته و لهذا فاقد ارزش تاریخی می‌شمارند .

" از مقدمه کتاب دیگر بنام ملفوظات صاحبقرانی تالیف افضل بخاری برمی‌آید

که در ۱۵۴۷ ه. ق وقتی که این کتاب ابوطالب حسینی تقدیم شاه جهان (پسر جهانگیرشاه) گردید و بر وی خوانده شد آن پادشاه متوجه خطاهای تاریخی آن و اختلافاتی که بین مندرجات این کتاب و مضامین ظفرنامه یزدی موجود است، گردید و به محمد افضل پسر تربیتخان بخاری امر کرد که آن را با کتب تاریخ مقابله کرده اغلاط آن را مرتفع سازد و عباراتی را که ابوطالب حسینی از خود افزوده است حذف کند و کتاب را از نو بصورتی مفصلتر انشاء و تحریر نماید. و او این کار را کرد^۱.

باوجود این نسبت کتاب ابوطالب حسینی به امیر تیمور امروز مورد قبول محققین نیست و اگرچه متن ترکی وجود داشته است او آن را در دست نداشته و بهرحال آن هم انشای خود تیمور نبوده است...^۲.
" مع هذا کتاب به خواندن می‌ارزد "، (۱)

با قبول اینکه در اصالت توزک تیموری حقا تردید شده است مقایسه این کتاب با جهانگیرنامه که کتابی اصیل و دارای ارزش فوق‌العاده تاریخی است کار درستی نمی‌باشد.

جهانگیرنامه و بابر نامه: جهانگیر در وقایع خود درباره بابر نامه چنین می‌نویسد:

" از جمله جانوری چند آورده بود بسیار غریب و عجیب. چنانچه تا حال ندیده بودم بلکه نام او را کسی نمی‌دانست. حضرت فردوس مکانی (بابرشاه) اگرچه در واقعات خود صورت و اشکال بعضی جانوران را نوشته‌اند، غالباً به مصوران فرمودند که صورت آنها تصویر نمائید. چون این جانوران در نظر من بغایت غریب آمد هم نوشتم و هم در جهانگیرنامه فرمودم که مصوران شبیه آن را کشیدند تا حیرتی که از شنیدن دست دهد از دیدن زیاده گردد "

کتاب بابر نامه قبلاً بزبان ترکی جغتائی نوشته شده است (۲) باوجود آنکه بابر زبان فارسی را می‌دانست و بزبان فارسی شعر هم می‌سرایید بااین همه وقایع زندگی و سلطنت خود را به زبان ترکی نوشته است مسلماً این کتاب در آن زبان شاهکاری عظیم

۱- استاد مجتبی مینوی، دیباچه بر تزوگات تیموری، چاپ افست، تهران، ص ۳ تا ۶

۲- متن ترکی با تصحیح و مقدمه و تعلیقات توسط خانم سورج در لندن بار اول در سال ۱۹۵۵ و بار دوم در سال ۱۹۷۱ بچاپ رسید.

است لیکن درک آن تنها برای کسانی که با این زبان آشنائی داشته باشند و بتوانند آن را بخوانند و بفهمند ممکن است. متأسفانه ترجمه آن دارای ظرایف و ریزه‌کاریهای زبان اصلی نیست علاوه مترجم در آن از سبکی بیگانه و نامتداول و کسل‌کننده بکار برده است و بسیاری لغات ترکی را عیناً در ترجمه فارسی تکرار نموده است حال آنکه جهانگیر اصولاً از استعمال لغات نامتداول **اهتراز** کرد و درجائی که اجباراً لفظی محلی که برای فارسی‌زبانان نامأنوس بوده است بکار برده معنای آنرا نیز درج کرده است. اما بهر حال جهت اینکه در صورت لزوم مقایسه این دو کتاب تاحدی برای خوانندگان محترم مقدور باشد بعنوان نمونه قطعاتی از ترجمه فارسی بابر نامه نقل می‌شود:

" پدرش (پدر عمر شیخ) ولایت فرغانه را داده بود و چندگاه تاشکند و سیرام که برادر کلاش، سلطان احمد میرزا داده، در تصرف میرزا بود. شاهرخیه را به فریب گرفته چندگاه متصرف بود و در اواخر تاشکند و شاهرخیه از دست برآمده بود و همین ولایت فرغانه بود" (۱).

جهانگیرنامه و همایون نامه: از کسی که قبلاً ذکر شد فقط همایون نامه گلبدن بیگم دختر بابرشاه است که به زبان فارسی نوشته شده است، اما بیشتر مطالب آن منحصر به روایت و احتمالاً ساختگی است. زیرا وقتی که بابرشاه از این دنیا رخت سفر بربست گلبدن بیگم فقط هشت ساله بود و احتمالاً واقعات بابرشاه را از دیگران شنیده نوشته لذا احتمال تحریف در آن زیاد می‌بود. گلبدن بیگم به حکم اکبرشاه همایون نامه را شروع کرد یعنی بعد از وفات بابرشاه همایون شاه به فاصله شصت سال. طبیعی است که بسیاری از واقعات را فراموش کرده باشد.

گلبدن بیگم درباره این موضوع خود می‌نویسد:

" وقتی که حضرت فردوس مکانی (بابرشاه) از دارالفنا به دارالبقا خرامیدند این حقیر هشت ساله بود و بیان واقع شاید کمترک به خاطر مانده بود بنابر حکم پادشاه آنچه شنیده و به خاطر بود نوشته می‌شود" (۲).

باوجود اینکه همایون نامه گلبدن بیگم به زبان فارسی روان و ساده نوشته شده است مورد تقلید و مرجع تاریخ‌نویسان قرار نگرفته چون بیشتر وقایع آن حاوی مطالب

۱- بابر نامه، بتصحیح روشن آرا بیگم، ص ۱۹.

۲- گلبدن بیگم، همایون نامه، چاپ لاهور، ص ۱۵۱.

جنگ و جدال برادران همایون است و وقایعی که قابل توجه نویسندگان و مورخان باشد، ندارد.

جهانگیرنامه و اقبال نامه جهانگیری نوشته معتمدخان: سبب تالیف اقبال نامه جهانگیری: شاه جهان چون بر پدر خود جهانگیرشاه شورید وی او را خطاب "بیدولت" داد و در کتاب جهانگیرنامه در وقایع سالهای آخر جلوس شاه جهان را با همین خطاب بیدولت می خواند.

شایع است که بعدا چون شاه جهان به حکومت رسید دستور داد که در کتاب جهانگیرنامه هرکجا از او خطاب بیدولت یا سیاه بخت نام برده شده یا دعای بد در حقش شده است آن را به شاه جهان یا سلطان خرم یا خرم شاه یا شاهزاده نامدار و اقبالمند و غیره برگردانند. این امر باعث شد که وقایع نویسان به تلخیص و تقلید جهانگیرنامه پرداختند و برای اخذ صلاح و کسب شهرت به عناوین مختلف جهانگیرنامه را تلخیص و تحریف کردند و به دربارشاه جهان ارائه دادند و مورد تحسین و تشویق قرار گرفتند. این امر باعث ایجاد نسخ متعدد و گاه پراز دروغ و غلط گردید و در نتیجه نسخه اصل جهانگیرنامه اندک اندک در میان خیل سایر نسخ کم شد. معتمدخان که یکی از معتمدان شاه جهان از زمان شاهزادگی بود به کاری بزرگ پرداخت و زحماتی فراوان کشید و حاصل کوششهای او کتاب اقبال نامه جهانگیری شد که بیشتر مورد علاقه شاه و مردم قرار گرفت. معتمدخان وقایع اقبال نامه جهانگیری را مثل جهانگیرنامه از جلوس نمودن جهانگیرشاه بر تخت سلطنت شروع کرده و در اوایل چند سال وقایع را به قلم و روایت خود نقل کرده و پس از آن صرفا به نقل و تلخیص از جهانگیرنامه پرداخته حتی عین جملات و کلیات را در اقبال نامه تکرار می نماید و بجای فرمودم و کردم و نوشتم، فرمودند، کردند و نوشتند می آورد.

آرای نویسندگان درباره جهانگیر و جهانگیرنامه

از مقالات شیلی نعمانی، اردو، ص ۱۱۴-۸۴، جلد چهارم:

جهانگیر و توزک جهانگیری: بزرگترین حسن کتاب توزک جهانگیری آنست که واقعیات به صحت تمام در آن مندرج گردیده است. هر لفظ از الفاظ کتاب شاهدیست گویا بر صدق و درستی گفتار نویسندگانی که از فحوای کلامش پیداست حکمت عملی سیاسی یعنی متناقض گوئی و دروغ پراکنی را نمی داند و لذا عیوب و نقائص را به همان وضوح و درستی نقل می کند که هر چیز دیگر را. و آنگاه که عملی نیکو و هنرمندانه به منصفه ظهور می رساند بدان می بالد و بدیگران عرضه می نماید. من باب مثال اگرچه بسیاری از مورخین سعی کرده اند برای قتل ابوالفضل غل و اسبابی بیابند و آنچه یافته اند مفتخرند، لیکن جهانگیر در توزک می نویسد:

" راجه نرسنگه دیو... شیخ ابوالفضل را... در حبسی که از حوالی ولایت او می گذشت... به قتل آورد و سر او را در الله آباد نزد من فرستاد." ص ۲۹.

و زمانی که شاه جهان را وادار به نوشیدن شراب می نمود از ضبط و ثبت این مسئله در کتاب خود ابا نمی کرد. *توزک جهانگیر* در این باره می گوید:

امثله دیگری که تعداد آن بسیار زیاد است در توزک یافت می شود که دلالت بر صحت تمامی گفتار جهانگیر دارد.

تسلط بر زبان: یکی از خصوصیات جهانگیرنامه که لازم است بدوا بیان گردد سلاست و روانی نثر آنست و نشان دهنده قدرت و تسلط جهانگیر بر زبان می باشد که هر واقعه ای را به سادگی و نیکوئی و بی تکلفی به گونه ای که مفهوم همگان باشد نقل می نماید و این خصوصیت کمتر در انشای فارسی نگاران به چشم می خورد. اینک مختصر مثالهایی مذکور می افتد:

جهانگیر در علم الحيوانات ذوق و دستی داشت و لذا مامورانش را در اقصا نقاط دور از کشور خود گماشته بود تا از هر قسم جانور عجیب و غریب برای او نمونه ای به هر قیمت شود خریداری کند و او این حیوانات را درجائی که (عجایب خانه) اش می نامید گرد می گرد.

توزک جهانگیری شرح وقایع روزانه و تفصیل کارهای یومیه جهانگیرشاه است. از این کتاب چنین معلوم می شود که قسمت عمده زندگی جهانگیرشاه در مسافرت و سیر

و گشت در کشورش گذشته است و او بدینوسیله از حال ملک خود آگاهی و دانش واقعی کسب می نمود. و از این لحاظ بر تمام پیشینیان و جانشینان خود پیشی دارد. در این مسافرتها آنگاه که عیش و عشرتی دست داده جهانگیر به شرح آن پرداخته و از بیان آن فروگذار ننموده است. شب را در عیش بسر بردن و شراب خوردن و در مجالس نغمه و سرود شرکت جستند از جمله وقایعی است که در توزک با شوق و ذوق بیان گردیده است. با مقایسه رفتار جهانگیر مذکور در توزک بدین نتیجه می رسیم که او نیز مانند اروپائیان تحصیل کرده امروز ضمن رسیدن به امور جدی مملکتی خود صرف وقت به عیش و عشرت را نیز لازم می دانسته است.

تحقیقات محققانه درباره جغرافیا: درباره هندوستان و شرح فتوحات پادشاهان مختلف صدها کتاب به تحریر رسیده لیکن درباره جغرافیای هندوستان بندرت چیزی توان یافت. در این مورد اولین کتاب آئین اکبری است که در آن به اجمال از جغرافیای هند سخن رفته است. لیکن در توزک جهانگیری نام هر ایالت که آمده مختصات جغرافیایی آن از مساحت و جمعیت و آب و هوا و نوع تولیدات کشاورزی، اثمار و اشجار و آداب و رسوم نیز به تفصیل بیان شده است.

سیس درباره انواع میوه و حیوانات، حیوانات و مردم و طرز زندگی آنان سخن رانده است که ذکر تمامی آنها از حوصله این مقال خارج است. انصاف باید داد که یک مورخ یا جغرافی دان در کتاب خود بیش از آنکه جهانگیر آورده است نتوانست آورد. جهانگیر از آگره تا پنجاب و کشمیر و از مالوه تا گجرات را به زیر قدم کشیده و درباره تمامی این نقاط از سر تحقیق به تحریر پرداخته و برونوشتہ های او تا امروز کلامی افزوده نشده است.

علم الحيوانات: تا قبل از جهانگیر کسی در این باب چیزی نمی دانست ولی توزک در این باره مطالب بسیار و نیکو چنان عالمانه انگاشته که می توان مجموعه آنرا کتاب مقدماتی علم الحيوانات دانست.

در علم الحيوانات با تحقیق در ماهیت جنس و نسل حیوانات عجیب و غریب از راه مطالعه اقسام گوناگون آن به نتایج مهمی می رسند که گاه با پیدایش حیوانی بزرگتر و قوی تر از حیوان قبلی که در مورد آن چیزی نگاشته شده بسیاری از نوشته ها در این مورد تغییر می یابد و نظرات جدیدی جای آن می نشیند - مثلاً اگر چه شیر پلنگ که نوع سفید رنگ آن بندرت دیده می شود توسط ترسنگ دیو در سته سوم جلوس برای

جهانگیر آورده شد که باعث خوشحالی وی گردیده و از آن در توزک نام می برد می افزاید که جانورانی چون شاهین، پاشه، شکر، کنجشک، زاغ، تیهو و دراج و یودنه و طاووس و باز نیز که نوع سفید آن نادر است در عجایب خانه او موجود است، عجایب خانه جهانگیر واقعا هم که خانه عجایب بوده است و در آن جانورانی یافت می شد که از لحاظ خلقت بس خارق العاده بودند منجمه بزرگ بود که فنجانی شیر می داد.

در نهمین سده جلوس پرنده های از زیرآباد آوردند که مانند طوطی بود و عادت آن پرنده این بود که شبها هنگام واژگونه برقفس خود می آویخت و تا صبح چهچه می زد. در علم الحيوانات مهمترین مسئله خصوصیات و صفات طبیعی حیوان می باشد. شناخت صفات و خصائص قابل تغییر وسیله تعلیم و تربیت بسیار مهم است. و درک این مسئله در عمل ممکن می شود.

نقاشی: از آنجا که مسلمانان معتقدند نقاشی حرام است این فن در میان آنان رونقی نیافته و بلکه متداول نبوده است لیکن صرفنظر از لحاظ مذهب، در تاریخ آمده است که مسلمانان نیز در این فن ترقیاتی کرده اند و بعضی از امرا و سلاطین مسلمان به ترویج آن می پرداختند. و جهانگیر بدین فن عاشق بود و در آن مهارتی بسیار داشت تا آنجا که خود می گوید: *پیرایه در نقاشی*

"مرادوق تصویر و مهارت در تمیز آن بجایی رسیده که از استادان گذشته و حال کار هرکس بنظر درآید که بی آنکه نامش مذکور شود بدیهه دریابم که کار فلانیست بلکه اگر مجلس باشد مشتعل بر چند تصویر و چهره و هرچهره کار یکی از استادان باشد می توانم یافت که هرچهره کار کیست و اگر در یک صورت چشم و ابرو را دیگری کشیده باشد در آن صورت می فهمم که اصل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که ساخته". (ص ۴۶۲-۴۶۳)

صنعت و صنعتگری: جهانگیر به مسئله صنعت و صنعتگری بسیار اهمیت می داد و لذا همین امر باعث ترقی صنعت در زمان او گردید. از باب مثال در توزک می خوانیم که باری یکی از خاتم کاران خاصه بر روی پوست پسته ای با استفاده از عاج فیل چهار مجلس ترسیم کرده بود بغایت ظرافت و نیکوئی که عقل را به حیرت می انداخت. (ص ۸۷)

تحقیقات درباره اشیا: جهانگیر به تحقیق درباره همه چیز شوق داشت. و چون به مجلسی می رفت در مورد اشیا خاص آنجا کنجکاوی می نمود و نویسندگانی را مقرر کرده بود تا در هر نقطه کشور راجع به نوادر اشیا عجیب و دیدنی گزارش بحضور او

بنویسند. هر چیز که شهرت عمومی داشت و بنحوی درباب آن مردمان چیزی می گفتند مورد تحقیق جهانگیر واقع می شد و او اکثر مواقع فساد عقاید عمومی را ثابت می نمود. مثلاً در مورد مومیائی که مردم را عقیده بر آن بود که چون بر زخم نهند فوراً شفا یابد تجربه کرد و خلاف آن ثابت شد. (ص ۱۳۶)

در ذخیره خوارزمشاهی که کتاب معتبری در علم طب است نوشته شده که زعفران خنده آور و خنده زاست و چون کسی بخورد آنقدر به خندد تا بمیرد جهانگیر یک زندانی محکوم به مرگ را وادار کرد تا مقدار متناهی زعفران بخورد بدین نحو که در روز اول تجربه ۲۵۰ گرم و در روز دوم نیم کیلو زعفران بدو خوراندند. لیکن هیچ اثری ظاهر نشد. (ص ۴۷۸)

در مورد هما که سایه آن مشهور است که چون کسی در ظل هما قرار می گیرد پادشاه شود. می گویند این پرنده استخوان می خورد. جهانگیر دستور داد تا به کسی که از این پرنده شکار کند هزار روپیه انعام دهند و جمال خان درکوه پیر پنجال پرنده را شکار کرد جهانگیر سینه پرنده بدرید و درچینه دان آن آثار استخوان پیدا دید در این باب شاعر می گوید:

همای بر سر مرغان از آن شرف دارد که استخوان خورد و هیچکس نیازارد
 درباب عدالت جهانگیر تمام مورخین اتفاق نظر دارند و معتقدند که در نظر او غنی و فقیر مساوی بودند و در زمان پیری و ضعف او که نورجهان به امور می رسید هر چه می کرد جهانگیر روا می دانست ولی کار دادرسی بحقوق مردم را پیوسته حق خود نگهداشته و کسی را در آن دخالت نمی داد.

باری پیرزنی از مقرب خان یکی از خاصگان دربار او شکایت کرد که مالش را برده است. جهانگیر در کمال سخت گیری هیچگونه رعایتی در حق او نکرد و چون امر به اثبات رسید منصب مقرب خان را گاهش داد و نوکراوراکه مباشر جرم بود به قتل رسانید.

روایت کرده اند که باری نورجهان بیگم بر مهتابی قصر خود گردش می کرد کسی از پائین او را نظاره نمود. نورجهان بیگم به جرم بی حرمتی او را به تیر بکشت. کسان شخص مقتول شکایت به نزد جهانگیر بردند حکم به تحقیق صادر کرد. اطرافیان دیدند که کماکان است که دستور قتل نورجهان بیگم صادر شود. اولیاء دم را بقبول خون بها خواندند و جهانگیر خود بسختی به این امر رضا داد و دویست هزار روپیه بعنوان خون بها اولیاء دم پرداخت شد. ولی باز جهانگیر راضی نشد و از آنان پرسید که به

پذیرش خون بهاء خود رضایت داده‌اند یا به تهدید و ارعاب کسان نورجهان . و آنان گفتند که خود رضا داده‌اند . و چون قائله ختم شد به پیش نورجهان رفت و های‌های گریه‌کنان گفت (اگر ترا می‌کشتمند من چه می‌کردم) اگرچه بعضی‌ها این حکایت را باور ندارند لیکن واله داغستانی در ریاض‌الشعرا به تفصیل سخن رانده است .

خط مشی جهانگیر: جهانگیر نیز راه پدر خود یعنی اکبرشاه را می‌پیمود و اگرچه با او متحد المقصد بود ولی در یک نکته اختلاف داشت و آن اینکه: اکبر را عقیده بر آن بود که پیروان کلیه ادیان و مذاهب مساویند و لذا خود به روش همه ادیان پرستش می‌کرد . صیخگاهان به سیاق هندوان و شامگاهان به نهج ترسایان و دیگر گاه به راه زرتشتیان و قس علی‌هذا لیکن جهانگیر در اسلام تعصبی خاص داشت و مانند پدر نبود و اعتقاد داشت که با صرف مسلمانی و همیشه مسلمان بودن نیز می‌توان حقوق سایر ادیان را حفظ کرد و بدین سبب گاه با پاندهت‌های هندو به مباحثه می‌نشست و خلاف عقایدشان را به ثبوت می‌رسانید . در یکی از این مباحثات راجه روز افزون را به وسیله بحث و ادله عقلی به اسلام هدایت و مشرف گردانید . جهانگیر چون قلعه کانگره را فتح کرد شعائر اسلامی را در آنجا جاری نمود و این امر را از افتخارات خود می‌شمارد که دیگر کس قبل از وی چنین نتوانست کرد . با این همه بسیاری از هندوان چون راجه مانسینگ و راجه جگناته و راناشنکر در دربار وی به مناصب عالی رسیدند . جهانگیر همان احترامی را که در حق شیخ عبدالحق دهلوی می‌نمود در حق بزرگ هندوان جدروب گسائین نیز مرمی می‌داشت . در تاریخ مذکور نیست که جهانگیر بواسطه اختلاف مذهب در حقوق کسان تبعیضی قائل شده باشد . سیاست پدر را که خود پیرو آن بود بدین ترتیب می‌ستاید .

"از باب ملل مختلف در وسعت آباد دولت بی بدیلش جا داشتند ، به خلاف سایر ولایات عالم که شیعی را بغیر از ایران و سنی را در روم و توران و هندوستان جا نیست" . (ص ۲۲)

احترام و دستگیری از علما و فقرا: از خصوصیات حکومت‌های آسیائی یکی اینست که رواج علم و دانش تا حدود زیادی بستگی به تشویق و ترغیب حکمرانان عصر دارد در این باب سلاطین اسلامی بر سایر پادشاهان پیشی داشتند . جهانگیر نیز بخاطر تشویق و پشتیبانی‌ای که از علما و دانشمندان به عمل می‌آورد عمده مثال اسلاف خود بوده است .

او با علما و پرهیزگاران هر فرقه و مذهبی به گفتگو و مراوده می‌نشست و در آن لحظات مقام شاهی خود را فراموش می‌کرد و در نهایت سادگی با ایشان رفتار می‌نمود. از آنجا که در نکته سنجی مهارتی تمام داشت چون دربابی اظهار نظر می‌نمود، نظرش محققانه و عالمانه جلوه می‌کرد.

درباب فرهنگ جهانگیری که توسط میرعبدالدوله گرد شده بود بدینگونه نظر می‌دهد:

میرعبدالدوله از آگره آمده ملازمت نمود. فرهنگی که در لغت ترتیب داده بنظر در آورد. الحق محنت بسیار کشیده و خوب پیروی نموده و جمیع لغات را از اشعار قدما مستشهد آورده. درین فن کتابی مثل این نمی‌باشد (ص ۴۵۹). حتی یک محقق و متخصص زبان فارسی نمی‌تواند نظر دقیق‌تر از آنچه جهانگیر بیان داشته ایراد کند.

تا آنزمان از اشعار شعرا بعنوان شاهد لغات در فرهنگ‌ها استفاده نمی‌شد ولی در فرهنگ جهانگیری این امر منظور گردیده و این امتیاز خاص این فرهنگ است. استادی خان‌خانان و فیضی بر جهانگیر نیز تاییدی بر علم و فضل او می‌باشد. جهانگیر نه فقط از محضر علمای مسلمان بهره می‌برد بلکه با خلوص تمام درمدرس علمای هندو و پاندویت‌ها تلمذ می‌کرد. از جمله علمای هند که جهانگیر محضرشان را دوست داشت یکی جدروب بود که درکوهی صعب‌العبور می‌زیست و جهانگیر برای درک محضر او بیش از سه میل راه را پیاده می‌پیمود و این کار را به کرات انجام می‌داد و ساعتها در حضور جدروب به بحث می‌نشست و خود درین باره می‌گوید:

"روز شنبه دوم یازبه صحبت جدروب خاطر را شوق افزود. بعد از فراغ عبادت نیم‌روز برگشتی نشسته به قصد ملاقات او شتافتم و در آخر روز در گوشه آنزوای او دویده بدو صحبت داشتم. بسا سخنان بلند از حقایق و معارف استماع افتاده بی اغراق مقدمات تصوف مقنع بیان می‌کند و از صحبت او محفوظ می‌توان شد" (ص ۲۸۶).

مقدمه بیوریچ به زبان انگلیسی به ترجمه انگلیسی جهانگیرنامه

آقای راجرز چندین سال پیش "خاطرات جهانگیر" (جهانگیرنامه) را از روی نسخه‌ای که وسیله سیداحمد بسال ۱۸۶۳ در غازی‌پور و بسال ۱۸۶۴ در علی‌گر بچاپ رسانیده بود ترجمه نمود. شرق شناسان بی‌شبهه از بابت زحمات بی‌غرضانه و بدون طمع سیداحمد در این باب بدو مدیونند لیکن واقع امر این است که نسخه‌ای که او بچاپ رسانیده اعتماد تنها مبتنی بر یک نسخه خطی ناقص بوده است که اغلب باعث بروز اشتباهاتی خصوصا در باب اسامی خاص در آن شده است. من نسخه او را با مقداری نسخ معتبر موجود در ایندیا آفیس و موزه بریتانیا مقایسه کرده و بسیاری از اشتباهات او را اصلاح کرده‌ام. من نسخه خطی موجود در کتابخانه انجمن سلطنتی آسیایی را نیز مورد استفاده قرار دادم که البته نسخه خوبی نیست. با اجازه آقای راجرز من نسخه ترجمه ایشان را به تجدید چاپ کرده و مقداری زیاد حاشیه و یادداشت بدان افزوده‌ام. در موزه بریتانیا Add, 26, 611 است و ترجمه شیوائی دارد و از متن خوبی برگردان شده است.

جهانگیر بیست و دو سال سلطنت کرد لیکن یراثر مزاج علیل و افسردگی خاطر تدوین خاطرات خود را تا پایان سال هفدهم جلوس بیشتر ادامه نداد (ر.ک به الیوت جلد ۶ - ص ۲۸۵) پس از آن این وظیفه را بعهدہ معتمدخان نویسنده اقبال‌نامه نهاد و این شخص ادامه خاطرات را تا پایان سال نوزدهم جلوس بنگاشت. پس از آن از نوشتن خاطرات بنام سلطان دست کشید اما کار خود بعنوان راوی وقایع سلطنت در کتابش اقبال‌نامه دنبال نمود.

محمد هادی پس از معتمدخان کار تحریر خاطرات جهانگیر را از آنجائی که معتمدخان رها کرده بود تا زمان مرگ جهانگیر ادامه داد. لیکن کار او درواقع چیزی کمی بیشتر از خلاصه اقبال‌نامه است. چاپ سیداحمد از "خاطرات جهانگیری" شامل

ادامه خاطرات وسیله معتمد خان و محمد هادی نیز می باشد لیکن آقای راجرز این مقدمه و پیش گفتار را در کتاب خود ترجمه نکرده و من شخصا معتقدم باین ترجمه نیازی نیست. محمد هادی از متقدمین نویسندگان است که تاریخ حیات او به ربع اول قرن هجدهم باز می گردد. مقدمه ای که او بر خاطرات جهانگیر نوشته بنظر می رسد که کلا از کتاب مآثر جهانگیر نوشته کامکار حسینی اقتباس شده باشد. (الیوت جلد ششم ص ۲۵۲) مطلب عمده این مقدمه شرح حالی از زندگانی جهانگیر از تولد تا جلوس اوست.

به نظر نمی رسد لازم باشد درباره اهمیت "خاطرات جهانگیری" چیزی بگویم. این خاطرات تصویر زنده ای از هندوستان در دهه های اولیه قرن هفدهم بدست می دهد بعلاوه این کتاب مکمل ارزشمندی برای کتاب اکبرنامه است.

از آسیای مرکزی خاطرات تیمور، بابر و حیدر و روزنامه ابولغازی را داریم. ایران خاطرات شاه طهماسب را بما عرضه داشته است و هندوستان خاطرات شاهزاده خانم گلبدن و شاه جهانگیر در عصر جدید نیز تمایل به این سنت قدیمی شرق را مشاهده می کنیم که شرح حال امیر سابق افغانستان و "خاطرات شاه ایران" ناشی از آن است.

خاطرات بابر، حیدر و گلبدن به انگلیسی ترجمه شده است و خاطرات شاه طهماسب به آلمانی برگردان یافته اما متأسفانه خاطرات جهانگیر هیچگاه بطور کامل ترجمه نشده است. (۱) اگرچه گزیده از آنها در کتاب تاریخ الیوت و داوسن آمده است و میجر پرایس نیز سالها پیش ازین روی نسخه ناقصی شرح چند سال از خاطرات را برای مان ترجمه کرد. بی شبهه خاطرات جهانگیر از لحاظ ارزش کمتر از خاطرات بابر نیست، در واقع می توان جلوتر رفت و گفت در خاطرات جهانگیر دوچندان بیشتر از خاطرات بابر مطلب وجود دارد و از کتاب او بسیار سرگرم کننده تر است.

مشاهده می گردد که جهانگیر شاه کتاب مذکور را به توصیف از شخصیت خود محدود ننموده بلکه از پدرش اکبر شاه بزرگ تصویری ترسیم کرده که مشابه آن را حتی در خاطرات بابر نیز نمی توان یافت.

با این همه آنچه او درباره خود نیز می گوید خالی از گیرائی نیست. زیرا گفتار

۱- در پاکستان به زبان اردو بوسیله آقای قدوسی کاملاً ترجمه شده و بچاپ رسیده است.

او شخصیت واقعی‌اش را نشان می‌دهد. او خاطرات خود برای ما زندگی می‌کند همانگونه که جیمز ششم (۱) در گنج‌های Nigel (۲) می‌زیست یا امپراطوری کلاودیوس (۳) در Tacitus و Suetonius و باعث شگفتی است که میان جهانگیر و این دو شاهنتی خنده‌آور و عجیب وجود دارد. (۴)

در واقع جهانگیر موجود عجیبی بود از طبایع آمیخته. او مردی بود که می‌توانست بایستد و پوست کندن زنده انسانی را تماشا کند یا همانطور که خود می‌گوید یکی را بکشد و پای دوتغیر را قطع سازد تنها بخاطر اینکه بی‌موقع سرازیناهگاه بیرون آورده و شکار او را رمانده‌اند. (۴) با این وجود او هنوز می‌توانست دوستدار عدالت باشد و نیز می‌توانست پنج‌شنبه شب هر هفته را به مباحثات عالمانه و عارفانه بنشیند و شعر فردوسی را در منع‌آزار حیوانات زمزمه کند.

میاژار موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین‌خوشت است (۵) یکی از جنبه‌های خوب شخصیت جهانگیر لذت عمیقی بود که از طبیعت می‌برد عشقی که به گل می‌ورزید. با هر نیز از اینگونه احساسات داشت لیکن او دیگر پیر شده یا لااقل زمانی که به هند رسید عمری گذرانده بود. بعلاوه پس از آن در هند کوششهای برای مسموم ساختن و قتل او شد و نفرتی در او ایجاد کرد که در نتیجه دید او را از طبیعت هند ناقص و نظر او را دگرگون ساخت. اما جهانگیر، بالعکس، فرزند برحق هند است. او با شغفی تمام به گیرائی گل‌های دیار هند تن می‌دهد و خصوصا پلاس و بکول و چمپارا سخت دوست می‌دارد و آشکارا می‌گوید که در سراسر افغانستان و آسیای مرکزی میوه‌ای نیست که با آن به برابری کند. او همچنین سخت شایق بود که در مصاحبت پاندیت‌ها و مرتاضان هندی بنشیند اگرچه به خدایان آنها بایی اعتنائی و غرور رفتار می‌کرد و یکبار دستور داد تصویر ویشنو که بشکل خوک تر کشیده شده به رودخانه پشکر انداخته شود.

هالم می‌گوید شاهزاده‌های مسلمان بیشترین سعی خود را برای حفظ عدالت در تنبیه جرایم دیگران بکار می‌بردند. درین مورد جهانگیر علی‌رغم تمام نقاط ضعفش

سهمی بسزا دارد و به همین خاطر تا به امروز نامش بعنوان حامی و دوستدار عدالت با احترام یاد می شود .



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

مقدمه بیوریچ بر قسمت دوم ترجمه جهانگیرنامه

پس از یک وقفه تقریباً پنج ساله، جلد دوم خاطرات جهانگیر ترجمه آقای الکساندر راجرز از طرف انجمن سلطنتی آسیایی منتشر شده است. این جلد به لحاظ اینکه شش سال از وقایع جلوس را دربر دارد نسبت به جلد اول که دوازده سال از وقایع را شامل بود، کوچکتر و کم حجم تر است. به هر حال این دو جلد کلیه مطالبی که جهانگیر نوشته یا در نوشتن آن نظارت داشته، می باشد، بنظر من این جلد نیز مانند جلد قبلی جالب باشد. شرح مسکوکاتی که نقش بروج دوازده گانه را دارند، (۱) و شرح ستاره دنباله دار (۲) و شرح شیوع وبا در شهر آگره (۳) و توصیف مفصل کشمیر در شرح سنه ۱۵ جلوس دارای ارزش فراوان است. داستان پادشاه و دختر باغبانی و اشاراتی درباره نقاشان و تصاویر نیز در خور تذکر است.

اگر بابر موسس سلسله مغولان هندوستان را سزار (۴) شرق بخوانیم و اگر اکبر جامع الصغار و اعصاره همه امپراطوران بزرگ چون اگوستین، تراjan، هادریان، مارکوس اورلیوس، ژولیان و ژوستی نین (۵) بدانیم بی شبهه جهانگیر نیز امپراطوری بود که با کلادیوس (۶) برابری می نمود و شباهت بسیار با جیمز اول داشت. این هر سه مردانی ضعیف بودند که هوای نفس غالب برایشان بود و هر سه دارای ذوق ادبی بوده و لاقابل دوتن از آنها از راه تفرج گاه گاه به دین و مذهب می پرداختند. و هیچ یک به عنوان حاکم با محیط خود مجالستی نداشتند. اگر جیمز اول (و نیز جیمز ششم

۲- ایضا ص ۲۸۳

۱- جهانگیر نامه ص ۲۵۵

۴- CAESAR

۲- ایضا ص ۲۹۳

۵- Augustus, Trajan, Hadrian, Marcus Aurelius, Julian, Justinian

۶- Claudius

اسکاتلند) آن طور که خود می خواست کتابدار با دلیان می شد و جهانگیر رئیس موزه تاریخ طبیعی می گردید هر دو خوشبخت تر بودند.

بهترین صفات جهانگیر، عشق او به طبیعت و قدرتش در مشاهده آن و آرزویش برای عدالت و مساوات بود. متأسفانه آخرین این صفات به واسطه خشونت شدید او در اعمال مجازاتهای سخت، کاهش یافت. او نیز مانند آبا و اجداد خود به مخدرات و مسکرات معتاد بود و این امر عمر او را کاست. او قلمرو حکومت خود را وسعتی نیکشید بلکه بالعکس با از دست دادن قندهار به ایرانیان تاحدی از مساحت دور حکومت خود کاست. اما محتملاً این مزاج صلح جویانه او یا شاید تنبلی برایش حسنی محسوب می شود. زیرا به این امر از بسیاری خونریزی مانع شد. بزرگترین خطای او بعنوان یک امپراطور عبودیت شدیدش در مقابل زرش نورجهان بود که سرانجام باعث اختلاف جهانگیر و پسرش شاهجهان که لایق ترین و ارشدترین فرزندان ذکور او بود، گردید.

جهانگیر سالهای اخیر حکومت را به دشواری و سختی می گذرانید و از مرضهای چون تنگی نفس رنج می برد. جهانگیر این بدنامی را نیز بدامن داشت که مدتی در اسارت یکی از خدمتگاران خویش مهابت خان بوده است.

روش تصحیح متن حاضر

مرفی - نسخه‌های خطی که در تصحیح متن جهانگیرنامه مورد استفاده قرار گرفته است :

نسخه الف : نسخه الف که اساس متن قرار گرفته عبارت است از : نسخه خطی جهانگیرنامه که تحت شماره ۳۵۵ در کتابخانه ایندیا آفیس لندن نگهداری می‌شود. این نسخه قبل از اتمام شرح احوال سده نوزدهم جلوس جهانگیری به پایان می‌رسد. اسم کاتب و تاریخ استنساخ آن هیچ‌جا دیده نمی‌شود و چنان بنظر می‌رسد که کاتب قصد ادامه استنساخ را داشته اما مجال نیافته است اگرچه مطابق گفته راس و براون نسخه شماره ۹ احتمالاً این نسخه دو یا سه سال بعد از فوت جهانگیر یعنی حوالی سده ۱۵۴۰ هجری تحریر یافته است (۱)

این نسخه از آنجهت اساس متن قرار گرفته که به‌ظن قریب به حتم قدیمی‌ترین نسخه موجود از کتاب جهانگیرنامه مضبوط در کتابخانه‌های جهان است و شاید به‌همین علت بیوریچ هنگام تصحیح و ترجمه انگلیسی راجرز همین نسخه را اساس کار خویش قرار داده است. باری در هر جا که نسخه الف اشتباه به نظر می‌رسید و یا افتادگی داشت با استفاده از سایر نسخ تکمیل و تصحیح گردید.

نسخه ب : نسخه ب که شماره ۲۲۱ در کتابخانه بادلیان مضبوط است بوسیله سید احمد خان دانشمند در قرن نوزدهم میلادی تصحیح و استنساخ گردیده است. تاریخ استنساخ این نسخه بیستم سپتامبر ۱۸۴۶ است. مصحح در خاتمه چنان می‌نویسد که وی نسخه حاضر را با نسخه خطی تصحیح نموده است.

نسخه ج : عبارت است از نسخه خطی جهانگیرنامه یا توزک جهانگیری که تحت شماره ایندیا آفیس ۳۱۱۲ نگهداری می‌شود این نسخه از نظر تاریخ استنساخ بر نسخه

قبلی تقدم دارد به وسیله محمدخان برادر ارشد سیداحمدخان تصحیح و با نسخی چند مقابله گردیده است. تاریخ استنساخ این نسخه یکم ماه اکتبر ۱۸۴۳ و اسم کاتب آن فخرالدین محمدخان است.

عبارت ترقیم این نسخه بشرح زیر است: از کاتب صحیح نگار فخرالدین محمدخان که درین روزگار یگانه روزگار است نویسانیده بآردیگر به مقابله پرداختم هر جا که غلط برآمد ورق مذکور را ترک داده ورق دیگر را برجای آن زیب تسطیر دادم الحمدلله و المنة که کتابی بصحت تمام بتاریخ یکم ماه اکتبر ۱۸۴۳ و یکهزارو هشتصد و چهل و سه با تمام رسید و گلدسته بزم شایقین گردید.

اگرچه نسخه ج از نظر تاریخ بر نسخه ب تقدم دارد و حق بود که بعد از نسخه الف نسخه ج را بجای ب قرار می دادیم لیکن از آن که نسخه ب وسیله دانشمند بزرگ سر سیداحمدخان بچاپ رسیده است و استفاده از مقدورتر و بیشتر مقرون به صحت بوده آنرا نسخه برگزیده پس از نسخه الف قرار دادیم.

نسخه دال: نسخه دال که فقط احوال شش سال اول جلوس جهانگیری را دربر دارد تحت شماره ۴۰۱۵ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مضبوط است. این نسخه دارای تاریخ استنساخ نیست و اسم کاتب نیز در آن به چشم نمی خورد اما روش خط و استنساخ نشان می دهد که نسخه مزبور بشمار قدیمی است و بنا به گفته مرتب فهرست کتب خطی موزه ملی دهلی نسخه مزبور محتملا دستنویس خود جهانگیرشاه است.

وجود حاشیه نقاشی شده دراین نسخه آنچنان که از میکرو فیلم آن برمی آید صحت این ادعا را تأیید می کند. اما از آنجا که این نسخه کامل نیست و فقط تا سینه ششم جلوس را دربر دارد لهذا نسخه اساس قرار نگرفت.

بعلاوه این نسخه با نسخه الف که اساس کار است جز درچند مورد کوچک اختلافی ندارد و این خود صحت نسخه الف را تأیید توان کرد.

از آنجا که جهانگیرنامه حاوی بسیاری اعلام اشخاص و امکنه می باشد و در بعضی موارد خط فارسی و متن مورد استفاده صورت صحیح این اسامی را بدست نمی داد بدین جهت لاجرم ترجمه اردو انگلیسی نیز مورد استفاده قرار گرفته است.

درپایان از مساعی اولیاء کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که اقدام به تهیه میکرو فیلم هرچهار نسخه جهت اینجانب نموده است نهایت سپاسگزاری و تشکر را دارد.

محمد - هاشم

شهریورماه ۱۳۵۳

بسم الله الرحمن الرحيم
(دیباچه)

تاریخ جلوس [۱ب]:

از عنایات بیفایات الهی يك ساعت نجومی از روز پنجشنبه یستم جمادی الثانی هزار و چهارده هجری گذشته در دارالخلافه آگره در سن سی و هشت سال بر تخت سلطنت جلوس نمودم. پدرم را تا بیست و هشت سالگی فرزند نمی‌زیست و همیشه بجهت بقای فرزند به درویشان و گوشه نشینان که ایشان را قرب روحانی به درگاه الهی حاصل است، التجا می‌بردند. چون خواجه بزرگوار خواجه معین الدین چشتی سرچشمه اکثر اولیاء هند بودند، به خاطر گذرانیدند که بجهت حصول این مطلب رجوع به آستانه متبرکه ایشان نمایند. با خود قرار دادند که اگر الله تعالی پسری کرامت فرماید و او را به من اوزانی دارد از آگره تا به درگاه روضه منوره ایشان که یکصد و چهل کروه است پیاده از روی نیاز تمام متوجه گردم.

تاریخ تولد:

در سنه نهصد و هفتاد و هفت در روز چهارشنبه هفتم ماه ربیع الاول هفت گهری (ساعت) از روز مذکور گذشته به مطالع بیست و چهارم درجه میزان الله تعالی مرا از کتم علم به وجود آورد.

حضرت شیخ سلیم:

و ددان ایام که والد بزرگوارم جوای فرزند بودند، شیخ سلیم نام درویشی صاحب حالت، که طی [۲ الف] بسیاری از مراحل عمر نموده بود و در کوهی متصل به موضع سبکری، که از مواضع آگره است، بسر می‌برد و مردم آن نواحی به شیخ اعتقاد تمام داشتند، چون پدرم

به‌درویشان نیازمند بودند صحبت ایشان را نیز دریافتند. روزی در اثنای توجه و بیخودی از ایشان پرسیدند که مرا چند پسر خواهد شد؟ فرمودند که بخشنده بی‌منت سه پسر به شما ارزانی خواهد داشت. پدرم می‌فرمایند که نذر نمودم که فرزند اول را به‌دامن تربیت و توجه شما انداخته شفت و مهر بانی شما را حامی و حافظ اوسازم. شیخ این معنی را قبول می‌فرمایند و به‌زبان می‌گذرانند که مبارک باشد، ماهم ایشان را همنام خود ساختیم.

مکان تولد:

چون والده مرا هنگام وضع حمل نزدیک می‌رسد به‌خانه شیخ می‌فرستند تا ولادت من در آنجا واقع گردد بعد از تولد مرا سلطان سلیم نام نهادند. اما من از زبان مبارک پدر خود نهدرستی و نهدرشیاری هرگز نشنیدم که مرا سلطان سلیم یا محمد سلیم مخاطب ساخته باشند همه وقت شیخو بابا گفته سخن می‌کردند.

فتحپور سیکری:

والد بزرگوارم موضع سیکری را که محل ولادت من بود بر خود مبارک دانسته پایتخت ساختند. در عرض چهارده پانزده سال این کوه و جنگل پر دد و دام شهری شد مشتمل بر انواع اعمادات و باغات و منازل منزه و جاهای خوش دلکش. بعد از فتح گجرات این موضوع به فتحپور موسوم گشت.

در تعیین اسم و لقب:

چون پادشاه شدم به‌خاطر رسید که نام خود را تغییر باید داد که این اسم محل اشتباه است به‌نام قیصره روم، ملهم غیب در خاطر انداخت که کار پادشاهان جهانگیر است خود را جهانگیر نام نهاده و لقب خود را چون جلوس در وقت طلوع حضرت نبراعظم و نورانی گشتن عالم واقع شده نورالدین سازم. و در ایام شاهزادگی نیز از دانایان هند شنیده بودم که بعد از گذشتن عهد سلطنت و زمان دولت جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه نورالدین نامی متقلد امر سلطنت خواهد گشت، این معنی نیز در خاطر بود. بنابراین مقدمات، نورالدین محمد جهانگیر اسم و لقب خود ساختم.

مجمعی از خصوصیات آگره:

[۲ ب] چون این امر عظیم در شهر آگره واقع گشت، ضرور است که مجمعی از خصوصیات

آنجا مرقوم گردد. آگره از شهرهای قدیم کلان هندوستان است بر کنار دریای جمبه قلعہ کهنه داشت؛ (که) پدرم پیش از تولد من آن را انداخته قلعہ ای از سنگ سرخ تراشیده بنانهادند که روندهای عالم مثل این قلعہ نشان نمیدهند. در عرض پانزده شانزده سال به اتمام رسید مشتمل بر چهار دروازه و دو درجه، سی و پنج لك رویه که یکصد و پانزده هزار تومان رایج ایران و يك كرور پنج لك خانی به حساب توران خرج این قلعہ شده آبادانی این معموره بر هر دو طرف دریای مذکور واقع شده.

طول و عرض معموره:

جانب غروب رویه آن که کثرت و آبادانی بیشتر دارد، دور آن هفت کروه است طول آن دو کروه و عرض يك کروه و دور آبادی آن طرف آب که بر جانب شرقی واقع است دو و نیم کسره. طول يك کروه و عرض نیم کروه. اما کثرت عمارات به نوعی است که مثل شهرهای عراق و خراسان و ماوراءالنهر چند شهر آباد تواند شده اکثر مردم سه طبقه و چهار طبقه عمارت کرده اند و انبوهی خلق بحدیست که در کوچه و بازار به دشواری تردد توان نمود. از اواخر اقلیم ثانیست. شرقی آن ولایت قنوج و غربی ناگور و شمالی سنبل و جنوبی چندیری است. در کتب هند مسطور است که منبع دریای جمبه کوهی است کلند نام که مردم را از شدت سردی عبور بر آنجا ممکن نیست جایی که ظاهر میشود کوهی است قریب به برگه خضر آباد.

کیفیت هوای آگره:

هوای آگره گرم و خشک است سخن اطبا اینست که روح را به تحلیل میبرد و ضعف می آورد و با اکثر طبایع ناسازگار است مگر بلغمی و سودایی مزاجان را که از ضرر آن ایمنند، و ازین جهت است که حیواناتی که این مزاج و طبیعت دارند مثل قیل و گاومیش و غیر آن درین آب و هوا خوب میشوند.

پیش از حکومت افغانان لودی آگره معموره کلان بود و قلعه داشت چنانکه مسعود سعد سلمان در قصیده ای که به مدح محمود پسر سلطان ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی در فتح قلعہ مذکور املا نموده مذکور ساخته است. بیت.

[۳ الف] حصار آگره پیدا شد از میانه گرد بسان کوه برو بارهای چون کهسار

تاریخ قرار دادن قلعه آگره پایه تخت سلاطین:

چون سکندر لودی اراده گرفتن گوالیار داشت از دهلی که پایه تخت سلاطین هندست به آگره آمد و جای بودن خود آنجا قرار داد. از آن تاریخ آبادانی و معموری آگره روی در ترقی نهاد و پایه تخت سلاطین دهلی گشت.

چون حضرت حق سبحانه و تعالی پادشاهی هند باین سلسله والا کرامت فرمود حضرت فردوس مکانیم پادشاه بعد از شکست دادن ابراهیم ولد سکندر لودی و کشته شدن او و فتح شدن داتا سنگا، که کلاترین راجه ها و زمینداران ولایت هندوستان بود، بر طرف شرقی آب جمته زمینی خوش انتخاب کرده چهار باغی احداث فرمودند که در کم جایی به آن لطافت باغی بوده باشد نام آن گل افشان فرمودند. عمارت مختصری از سنگ سرخ تراشیده ساخته اند و مسجدی بزرگ جانب آن باغ به اتمام رسیده در خاطر داشتند که عمارت عالی بسازند چون عمر وفا نکرد از قوت بفعل نیامد.

اتقاب بعد از ممات سلاطین سلف که آباء و اجداد این خلف بوده اند:

در این واقعات هر جا صاحب قرانی نوشته شود مراد امیر تیمور گورکان است، و هر جا که فردوس مکانی به قلم در آید حضرت بابر پادشاه است، و چون جنت آشیانی مرقوم گردد همایون پادشاه، و چون عرش آشیانی مذکور گردد حضرت والد بزرگوارم جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی است.

توصیف میوه هندی:

خربزه و انبه و دیگر میوه ها در آگره و سواحی آن خوب میشود غایتا از میوه ها مرا به انبه میل تمام است. در ایام دولت حضرت عرش آشیانی اکثر میوه های ولایت که درهند نبود بهم رسید.

اقسام انگور از صاحبی و حبشی و کشمش در شهرهای مقرر شایع گشت. چنانکه در بازارهای لاهور در موسم انگور آنقدر که از هر قسم و هر جنس بهم میرسد، از جمله میوه ها میوه ایست که آن را انناس مینامند و در بنادر فرنگ میشود و در غایت خوشبوئی و راست مزگی است در باغ گل افشان آگره هر سال چندین هزار برمی آید.

وصف انواع گل که مخصوص هندوستان است:

از حیثیت ریاحین و گل های خوشبوی هند را بر گل های معموره عالم ترجیح میتوان داد، چندین گل است که در هیچ جای عالم نام و نشان آن نیست. اول گل چنپه که گلیست در

نهایت خوشبویی [۳۲] ولطافت، بهیأت گل زعفران، لیکن رنگ چنپه زرد مایل به سندیست. درخت او در غایت موزونی است و کلان و پر برگ و شاخ و سایه دار میشود. در ایام گل یک درخت باغی را معطر دارد و از آن گذشته گل کپوره است بهیأت و اندام غیر مکرر بوی آن در تیزی و تندی به درجه ایست که از بوی مشک هیچ کمی ندارد. دیگر رای یل که در بوی از عالم یاسمین سفیدست. غایتا برگهایش دوسه طبقه بر روی هم واقع شده، و دیگر گل مولسری که درخت آن نیز بسیار خوش اندام و موزون و سایه دار است و بوی گل آن در نهایت ملایمست، و دیگر گل سیوتی که از عالم گل کپوره است، غایتا کپوره خار دار است و سیوتی خار ندارد. و رنگ آن به زردی مایل است. کپوره سفید رنگ است و از این گلهای و گل چنیلی که یاسمین این ولایت است روغنهای خوشبوی میسازند و دیگر گلهای است که ذکر آن طولی دارد.

صفت اشجار:

و از درختان سرو و صنوبر و چنار و سفیدار و پید موله، که هرگز در هندوستان خیال نکرده بودند، بهمرسیده و بسیار شده و درخت صندل که خاصه جزایر بود، در باغات نشو و نما یافته.

صفت ساکنان آن بلده:

ساکنان آگره در کسب هنر و طلب علم سعی بلیغ دارند و طوایف مختلف از هردین و هر مذهب سکونت درین بلده اختیار نموده اند.

بستن زنجیر عدل:

بعد از جلوس، اولین حکمی که از من صادر گشت بستن زنجیر عدل بود که اگر متصدیان مهمات دارالعدالت در دادخواهی و غوررسی شمرسیدگان و مظلومان احوال و مداهنه و رزق، آن مظلومان خود را بدین زنجیر رسانیده سلسله چنان گردند تا صدای آن باعث آگاهی گردد و وضع آن برین نهج است که از طلای ناب فرمودم زنجیری ساختند، طولش سی گز مشتمل بر شصت زنگ. وزن آن چهارده من هندوستان که سی و دومن عراق بوده باشد و یک سرش بر کنگره شاه برج قلعه آگره استوار ساخته و سر دیگر را تا کنار دریا برده بر میلی از پستگ که نصب شده بود، محکم ساختند.

احکام دوازده گانه:

و دوازده حکم فرمودم که در جمیع ممالک محروسه معمول داشته این احکام را دستور العمل سازند. اول منع زکوه از تمغا و میر بحری و سایر تکالیفی که جاگیرداران هر صوبه و هر سرکار بجهت نفع خود وضع نموده بودند.

دیگر در راهها [۴ الف] که دزدی و راهزنی واقع شود و آن راه پاره از آبادانی دور باشد جاگیرداران آن نواحی سرای و مسجدی بنا نهند و چاهی احداث کنند تا باعث آبادانی گشته جمعی در آن سرا آباد شوند و اگر به محال خالصه نزدیک باشد، متصدی آنجا سرانجام نماید. دیگر هیچکس در راهها بار سوداگران را بی اذن و رضای ایشان نگشاید.

دیگر در مملکت محروسه از کافر و مسلمان هر کس (که) فوت شود مال و منال او را به ورثه او باز گذارند و هیچکس در آن مدخل نسازد و اگر وارث نداشته باشد بجهت ضبط آن اموال مشرف و تحویلدار علی حده تعیین نمایند تا آن وجه به مصارف شرعی که ساختن مساجد و سراها و مرمت پلهای شکسته و احداث تالابها و چاهها باشد، صرف شود.

دیگر شراب و دلبره و آنچه از اقسام مسکرات و منهیه باشد، نسازند و نفروشند. با آنکه خود به خوردن شراب ارتکاب مینمایم و از هیجده سالگی تا حال که عمر من به سی و هشت رسیده همیشه مداومت به آن کرده ام.

در اوایل چون به خوردن آن خریص بودم گاهی تا بیست پیاله عرق دو آتش تناول میشد. چون رفته رفته در من اثر تمام کرد در مقام کم کردن آن شدم و در عرض هفت سال از پانزده پیاله به پنج شش رسانیدم. و اوقات نوشیدن نیز مختلف بود. بعضی اوقات سه چهار ساعت نجومی از روز باقی مانده آغاز خوردن میکردم و بعضی اوقات در شب و برخی در روز. تا سی سالگی برین نهج بود. بعد از آن وقت خوردن در شب قراردادم. درین ایام خود محض بجهت گوارش طعام میخورم.

دیگر خانه هیچکس را نزول نسازند دیگر منع نمودم که هیچکس گوش و بینی شخصی را به هیچ گناهی نبرد و خود نیز به درگاه الهی نذر نمودم که هیچکس را بدین سیاست معیوب نسازم. دیگر حکم کردم که متصدیان خالصه و جاگیرداران زمین رعایا را به تعدی نگیرند و خود کاشته خود نسازند.

دیگر عامل خالصه و جاگیردار در پرگنه که باشند به مردم آن (پرگنه) بحکم من خویشی نکنند.

دیگر در شهرهای کسلان دارالشفاء ساخته اطبا بجهت معالجه بیماران تعیین نمایند و

آنچه صرف و خرج شده باشد از سرکار خالصه شریفه میداده باشند.

منع ذبح:

دیگر به سنت والد بزرگوار خود، فرمودم که هر سال از هژدهم ربیع الاول که روز تولد من است بعد از [۴ب] هر سالی یکروز اعتبار نموده در ممالك محروسه درین روزها ذبح نکنند و در هر هفته دو روز نیز منع ذبح شد، یکی پنجشنبه که روز جلوس منست و دیگری یکشنبه که روز تولد پدر منست، و ایشان این روز را بدین جهت به نسبت آنکه منسوب بحضرت نیر اعظم و روز ابتدای آفرینش عالم است، مبارک دانسته تعظیم بسیار میکردند. از روزهایی که در ممالك محروسه ذبح نمیشد یکی این روز بود.

دیگر بطریق عموم حکم کردم که مناصب و جاگیرهای نوکران پدر من برقرار باشد و بعد از این مقدمات بقدر حالت هر کس بر مناصبها افزوده از ده دوازده کم نه و تا ده سی و ده چهل اضافه مقرر گشت و علوفه جمیع احدیان از قرار ده پانزده و ماهیانه کل شاگرد پیشه را ده دوازده زیاده فرمودم و بر راتبه مقرری پسر دگیان سرا پرده عصمت والد بزرگوار خود بقدر حالت و نسبتی که داشتند، از ده دوازده تا ده بیست افزودم و مدد معاش اهالی وایمه ممالك محروسه را که لشکر دعایند، يك قلم موافق فرامینی که در دست داشتند، برقرار و مسلم گذاشتم، و به میران صدر جهان که از سادات صحیح النسب هندوستانست و مدت ها منصب جلیل القدر صدارت پدر من باو متعلق بود، امر نمودم که همه روزه ارباب استحقاق را بنظر برگذرانند. جمیع گناهکاران که از دیر باز در قلمه ها و زندانها مقید و محبوس بودند آزاد نموده خلاص ساختم.

اوضاع سکه زدن و اوزان زر مسكوك و اسامی سكه ها:

و به ساعت سعد فرمودم که سکه بر زر زده از طلا و نقره به وزنهای مختلف زر ها مسكوك ساختند و هر يك را جدا گانه نامی نهادم. چنانچه مهر صد توله را نورشاهی، و پنجاه توله را نور سلطانی و بیست توله را نور دولت، و ده توله را نور کرم و پنج توله را نور مهر، و يك توله را نور جهانی و نصف آن را نورانی، و ربع آن را رواجی نام کردم و آنچه از جنس نقره سکه شد صد توله را کوكب طالع، و پنجاه توله را کوكب اقبال، و بیست توله را کوكب مراد و ده توله را کوكب بخت، و پنج توله را کوكب سعد و يك توله را جها نگیری و نصفش را سلطانی و ربع را نثاری و دهم حصه را خیر قبول نامزد گردانیدم و همچنین از مس نیز تنکجات سکه

کرده هر يك را بنامی معروف کردند و بر مهرهای صد توله و پنجاه توله و بیست توله و ده توله، این آیات آصف خان را فرمودم که نقش نمودند و بر يك دوی آن این بیت سکه شد. بیت:
به خط نور بر زر كلك [۵ الف] تقدیر
رقم زد شاه نورالدین جهانگیر
و در فاصله مصراعها کلمه طیبه و بر طرف دیگر این بیت که مشعر بر تاریخ سکه است
منقوش گشت بیت:

شد چو خور، زین سکه نورانی جهان آفتاب مملکت تاریخ آن
و در میان هر دو مصراع ضرب مقام و سنه هجری و سنه جلوس و سکه نورجهانی که به عوض
مهر معمول است و در وزن ده دوازده زیاده بر آن این بیت امیرالامرا قرار گرفت. بیت:
روی زر را ساخت نورانی به رنگ مهر و ماه

شاه نورالدین جهانگیر ابن اکبر پادشاه
چنانچه بر هر دوی يك مصراع نقش گشت و قید ضرب و مقام و سنه هجری و سنه جلوس شد.
سکه جهانگیری نیز که در وزن ده دوازده زیاده است و در برابر روپیه اعتبار شده به دستور
نورجهانی مقرر گشت. و وزن توله مطابق دوونیم مثقال معمول ایران و توران است.
تاریخها بجهت جلوس من گفته بودند. همه را نوشتن خوش نیامد. بهمین تاریخی که
مکتوب خان داروغه کتابخانه و نقاشخانه که از بندهای قدیم پدر منست، گفته بود اکتفا نمود.
قطعه: ۳۱

صاحب قران ثانی، شاهنشاه جهانگیر
با عدل و داد بنشست بر تخت کامرانی
اقبال بخت و دولت فتح و شکوه و نصرت
پیشش کمر به خدمت بسته به شادمانی
سال جلوس شاهی تاریخ شد چو بنهاد
اقبال سر به پای صاحبقران ثانی
به فرزند خسرو يك لك روپیه مرحمت شد که در بیرون قلعه خانه منعم خان خانانان را
بجهت خود عمارت نماید.

تفویض ایالت پنجاب به سعید خان و ذکر قدم بندگی او:
و ایالت و حکومت پنجاب به سعید خان که از امرای معتبر صاحب نسبت پدر من بود عنایت
نمودم. اصل او از طایفه مغل است پدران او در پیش پدران من خدمت کرده اند و در وقت

رخست چون مذکور می شد که خواجه سرایان او ستم پیشه اند و بر مسکینان و زیر دستان تعدی مینمایند با و پیغام فرستادم که عدالت ما از هیچ کس ستم بر نمیدارد و در میزان عدل خردی و کلانی منظور نیست اگر بعد از این از مردم او بر کسی ظلم و تعدی و دودگو شمالی بی التفاتی خواهد یافت.

دیگر شیخ فرید بخاری که در خدمت پدر من میر بخشی بود خلعت و شمشیر مرصع و دوات و قلم مرصع لطف نموده بهمان خدمت مقرر داشتم، و بجهت سرافرازی او فرمودم که ترا صاحب السیف و القلم میدانیم و مقیم که پدر من [۵ب] در آخر آن عهد خود خطاب و وزیر خانی داده به وزارت ممالك محروسه سرافراز ساخته بودند، بهمان خطاب و منصب و خلعت ممتاز گردانیدم، و خواجگی فتح الله رانیز خلعت داده بدستور سابق بخشی ساختم و عبدالرزاق معصوری را هم با آنکه بی سببی و جهتی در ایام شاهزادگی خدمت مرا گذاشته نزد پدرم رفته بود به دستور قدیم بخشی ساخته خلعت دادم، و امین الدین که در ایام شاهزادگی از خدمت، بخشگیری بیرخصت من گسریخته بخدتم پدرم رفته بود، نظر بر تقصیرات او نکرده خلعت یا تش یگی که ملازمت پدرم را داشت با و فرمودم.

بحال داشتن جمیع خدمات به اهل خدمات قدیم:

و ارباب خدمات و مهمات را از بیرونیان و درویشان بدستوری که در خدمت پدرم بودند، همه را بحال خود گذاشتم و شریف خان که از خرد سالی بسا من کلان شده و در ایام شاهزادگی او را خطاب خانی داده بودم و در وقتی که از الله آباد متوجه خدمت والد بزرگوار خود شدم و نقاره و طومان طوغ پدر مرحمت نموده به منصب دوهزار و پانصدی او را سرافراز ساختم و حکومت و دارای صوبه بهار و حل و عقد آن ولایت را به قبضه اختیار او گذاشته بدانصوب مرخص گردانیدم. پانزده روز از جلوس مبارک گذشته در چهارم رجب سعادت ملازمت دریافت. از آمدن او خاطر بغایت فرحناك گشت چرا که نسبت بندگی او بمن بجایی است که او را بمنزله پسر و برادر و یار و مصاحب خود میدانم. چون اعتماد کلی بر اخلاص، و عقل و دانایی و کاردانی او داشتم او را وکیل و وزیر خود ساخته به خطاب والای امیرالامرای که در نوکریها خطایی مافوق این نمی باشد و به منصب پنجهزادی ذات و سوار سر بلند گردانیدم هر چند منصب او گنجایش داشت که زیاده برین مقرر گردد، غایتاً خود به عرض رسانید که تا از من خدمت نمایانی به وقوع نیاید، از منصب مذکور زیاد نخواهم گرفت.

چون حقیقت اخلاص بنده های پدرم هنوز به واقعی ظاهر نگشته و از بعضی تقصیرات و

غلط بینها و اراده‌های ناشایسته که مرضی درگاه خالق و پسند خاطر خلاق نبود، سرزده، خود بخود شرمنده و شرمسار بودند تا اینکه در روز جلوس تقصیرات [عالف] همه را عفو نموده با خود قرارداد که بازخواست امور گذشته نشود. بنا بر توهمی که در خاطر ایشان قرار گرفته بود امیرالامرا را حافظ و نگاهبان خود میدانستم. اگر چه نگاهبان جمیع بندها الله تعالی است، خصوصاً پادشاهان را که وجود ایشان باعث رفاهیت عالمست پدر او خواجه عبدالصمد که در فن تصویر بی بدل زمان خود بود و از حضرت جنت‌آشایانی خطاب شیرین قلمی یافته در مجلس همایون ایشان رتبه مجالست و مصاحبت داشت، و از مردم اعیان شیراز است و والد بزرگوارم بنا بر سبق خدمت عزت و حرمت او بسیار میداشتند.

حقیقت نسبتها و وصلتها با زمینداران آنبیر:

راجه مانسنگه را که از امرای معتبر معتمد پدرم بود و او را درین دودمان عظیم- الشان نسبتها و وصلتها دست داد، و چنانچه همواره در خانه پدرم بود، همشیره او را من خود خواسته بودم که خسرو و همشیره اش سلطان نثار بیگم که اولین فرزند منست از توولد یافت، به دستور سابق حاکم پنگاله ساختم. با آنکه بجهت بعضی امور که واقع شده گمان این عنایت در حق خود نداشت به خلعت چارقب و شمشیر مرصع و اسب خاصه سرافراز ساخته روانه آن ولایت که جای پنجاه هزار سوار است گردانیدم. پدرش راجه بهگوان داس و پدر کلانش راجه بهار امل نام داشت. اول کسی از راجپوتان کچهواکه که شرف بندگی پدر من دریافت راجه بهار امل بود. در راستی و اخلاص و نسبت شجاعت در قوم خود امتیاز تمام داشت. بعد از جلوس جمیع امرا با جمعیتهای خود در درگاه حاضر بودند، بخاطر رسید که این لشکر را در خدمت سلطان پرویز به نیت غزا بر سر رانا که از کفار شدید و غلیظ هندوستان است و در عهد پدرم مکرراً افواج بر سر او تعیین یافته بود دفع او میسر نگشت، باید فرستاد.

رخصت فرمودن شاهزاده پرویز را با جمعی از امرا و لشکر عظیم بهمهم ملک رانا :

در ساعت معین فرزند مذکور را به خلعت فاخره و کمر شمشیر و کمر خنجر مرصع و تسبیح مروارید [عب] که با لعلهای گرانبها در یک سلك بود و هفتاد هزار روپیه قیمت داشت و اسپان عراقی و ترکی و فیلان سرافراز ساخته رخصت نمودم قریب بیست هزار سوار آماده مکمل با امراء و سرداران عمده بدین خدمت متعین گشتند. اول آصف خان را که در عهد پدرم از بنده- های قدیم بود و مدتی بخدمت بخش دیگری قیام و اقدام مینمود و بعد از آن دیوان با استقلال شد نواخته از پله وزارت به مرتبه امارت رسانیدم، و منصب او را که دوهزار و پسانصدی بود

پنجهزاری ساخته اتالیق پرویز گردانیدم، و به خلعت و کمر شمشیر مرصع و اسب و فیل او را سر بلند نموده حکم کردم که جمیع منصبداران خرد و بزرگ از صلاح و صوابدید او بیرون نروند. عبدالرزاق معموری را بخشی و ممتازیک عموی آصف خان را دیوان پرویز ساختم دیگر به راجه جگنانه پسر راجه بهارامل که منصب پنجهزاری داشت خلعت و کمر شمشیر مرصع لطف نمودم. دیگر رانا شنکر که عموزاده رانا است و پدرم او را خطاب رانائی داده میخواستند که بهمراهی خسرو برسر رانا فرستند و در همان ایام شفقار شدند، خلعت و کمر شمشیر مرصع داده همراه نمودم.

دیگر به ماد هوسنگه برادر راجه مانسنگه و رای سال درباری باین اعتبار که در درگاه ما حاضر می بود و از راجپوتان سیکهاوت از بنده های معتمد پدرم بود علم عنایت شد و این هر دو به منصب سه هزاری سرافراز بودند. دیگر شیخ رکن الدین افغان که او را در ایام شاهزادگی شیرخان خطاب داده بودم از پله هزار و پانصدی به منصب سه هزار و پانصدی ممتاز ساختم. شیرخان صاحب قبیله و به غایت مردانه است و در نوکری امرا یکدستش به شمشیر افتاده بود.

دیگر شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل و مهاسنگه نبیره راجه مانسنگه و زاهد خان پسر صادق خان و وزیر جمیل و قزاقان ترکمان که هر کدام به منصب دوهزاری امتیاز دارند خلعتها و اسبها یافته مرخص گشتند. دیگر رای منوهر که از قوم کچهواهای سیکهاوت است و پدر من در عهد خردسالی به او عنایت بسیار میکردند، و فارسی زبان بسود و با آنکه تا به آدم اطلاق فهم به هیچ يك از قبیله او نمیتوان کرد خالی [۷ الف] از فهم نیست و شعر فارسی میگوید. این بیت ازوست. بیت:

غرض ز خلعت سایه همین بود که کسی

به نور حضرت خودشید پای خود ننهد

اگر تفصیل جمیع منصبداران و بنده هایی که در خدمت تعیین یافته اند و حالت و نسبت منصب هر يك مذکور گردد سخن به دور و دراز خواهد کشید. بسیاری از نزدیکان و خدمتگزاران نزدیک و امرا زاده ها و خانزاده ها و خانه زادان و راجپوتان کار طلب درین خدمت بهخواهشها و التماس همراهی نمودند و يك هزار احدی که عبارت از یکهاست نیز تعیین گشت. مجملًا فوجی ترتیب یافت که اگر توفیق رفیق شان گردد، با هر يك از سلاطین صاحب اقتدار مخاصمت و منازعت توانند نمود.

مهر شاهی:

چون در ایام شاهزادگی بنابر کمال اعتقاد مهر اوزک خود را به امیرالامرا سپرده بودم و بعد از رخصت نمودن او به صوبه بهار به پرویز سپردم. الحال که او بخدمت رانامرخص شد به دستور قدیم به امیرالامرا حواله شد.

زنان و اولاد جهانگیر:

پرویز از صاحب جمال خویش زینخان کو که در نسبت همسنگ میرزا عزیز کو که بود، در سال سی و چهارم از جلوس حضرت عرش آشیانی در بلده کابل بعد از دو سال و دو ماه از ولادت خسرو، تولد یافت. و بعد از آنکه بعضی فرزندان متولد شدند و رحمت ایزدی ایشان را دریافت از کرمی که از دودمان داتهور است دختری به وجود آمد بهار بانو- بیگم نام.

تولد خرم:

و از جگت گساین دختر مونه راجه سلطان خرم در سنه سی و شش از جلوس همایون والد بزرگوارم مطابق سنه ۹۹۹ هجری در بلده لاهور عالم را به [۷ب] وجود خود خرم ساخت، رفته رفته بحسب سن در احوال او ترقیات ظاهر گشت. خدمت والد بزرگوارم را از همه فرزندان بیشتر و بهتر میکرد و ایشان از او و از خدمت او بسیار راضی و شاکر بودند. همیشه سفارش او به من میکردند بارها می فرمودند که او را به فرزندان دیگر تو هیچگونه نسبتی نیست، و این را من فرزند حقیقی خود میدانم بعد از آنکه بعضی فرزندان تولد یافته در او ان صبی برحمت ایزدی پیوستند. در عرض يك ماه دو پسر از خواصان (کتیزان) تولد یافتند یکی را جهاندار و دیگری را شهریار نام نهادم.

در همین حال عرضداشت سعید خان مبنی بر رخصت میرزا غازی که از حاکم زادهای ولایت تته بود رسید. فرمودم که چون پدر من همشیره او را به فرزند خسرو نامزد نموده اند، ان شاء الله تعالی چون این نسبت به وقوع آید او را رخصت خواهم نمود.

پیش از پادشاه شدن يك سال بخود قرار داده بودم که در شب جمعه مرتکب خوردن شراب نشوم. از درگاه الهی امیدوارم که تا حیات باقی باشد مرا بدین قرارداد استقامت بخشد. هشت هزار روپیه به میرزا محمد رضائی سبزواری داده شد که به فقرا و ادبای احتیاج دهلی تقسیم نماید

تفویض وزارت نصف ممالك محروسه به وزیر الممالك:

وزارت ممالك محروسه از قرار مناصفه به خان يك كه او را در ایام شاهزادگی به خطاب وزیر الملكی سرافراز ساخته بودم و به وزیر خان تفویض فرمودم و شیخ فرید بخاری را که چهار هزارى بود پنجهزاری کردم. دامداس کچهوايه را که از رعایت یافتهای پدر من بود و دوهزاری منصب داشت به سه هزارى سرافراز ساختم و به میرزا رستم پسر میرزا سلطان حسین پسر زاده شاه اسمعیل حاکم قندهار و عبدالرحیم خانخانان ولد پیرم خان و ایرج و داراب پسران او و دیگر امرای تعینات دکن خطها فرستادم. بر خور داد [الف ۸] پسر عبدالرحمن مؤید بیگ را را چون بطلب بلدگاه آمده بود حاکم نمودم که بجا و جاگیر خود معاودت نماید. یت:

از ادب دورست رفتن بطلب در بزم شاه

ورنه پای شوق را مانع در و دیوار نیست

يك ماه از جلوس همایونی گذشته لاله بیگ كه در اوان شاهزادگی خطاب باز بهادری یافته بود سعادت ملازمت دریافت منصب او را كه هزار و پانصدى بود چهار هزارى و به صاحب صوبگی صوبه بهار سرافراز گردید، و بیست هزار روپیه باو عنایت نمودم باز بهادراز خاصه خیلان سلسله ماست. پدرش نظام نام داشت و کتابدار حضرت جنت آشیانی بود. کیشوداس مارو که از راجپوتان ولایت میرت است و در اخلاص از اقران خود پیشی دارد به منصب هزار و پانصدى از اصل و اضافه سرافراز ساختم. به علما و دانایان اسلامیه فرمودم که مفردات اسمای الهی را که دریاد گرفتن آسان باشد، جمع نمایند تا آنرا ورد خود سازم، و در شبهای جمعه با علما و درویشان و گوشه نشینان صحبت میدادم.

صوبه داری گجرات به قلیچ خان:

چون قلیچ خان که از بنده های قدیم دولت والد بزرگوارم بود به داری و حکومت صوبه گجرات تعین یافت يك لك روپیه مدد خرج گویان باو مرحمت نمودم و میران صدر جهان را که از اوان طفولیت در وقتی که درس چهل حدیث در خدمت شیخ عبدالحی که ذکر احوال او در اکبرنامه به تفصیل مسطور است میخواندم و او را بمنزله خلیفه خود میدانستم تا امروز در مقام اخلاص و یکجبهتی بود، از [ب ۸] منصب دوهزاری به منصب چهار هزارى رساندم. در ایام شاهزادگی قبل از وقوع بیماری والد بزرگوارم و در ایام بیماری ایشان که آرای ارکان دولت و امرای ذی شوکت متزلزل گشته هر يك را سودای در خاطر قرار گرفته بود و میخواستند که باعث امری

گردند که به جز خرابی دولت نتیجه نداشته باشد، در تردد خدمتگاری و جان سپاری تقصیری نکرد.

تفویض وزارت نصف ممالك محروسه به اعتماد الدوله و دیوانی بنگاله به وزیرخان :

غیاث یك را که در دولت پدر من مدتها دیوان بیوتات بود و منصب هفتصدی داشت به جای وزیرخان و زیر نصف ممالك محروسه ساخته به خطاب والای اعتماد الدوله و منصب هزار و پانصدی سر بلند ساختم و وزیرخان را به دیوانی صوبه بنگاله و قرا جمع آنجا معین گردانیدم .
بیردام که در دولت پدرم خطاب رای رایان یافته بود به راجه بکرماجین که از راجهای معتبر هندوستان بود و رصد نجوم هند در عهد او بسته شده است خطاب داده میر آتش خود ساختم و حکم کردم که همیشه در توپخانه رکاب پنجاه هزار توپچی و سه هزار ارا به توپخانه مستعد و آماده سرانجام نماید. بکرماچت مذکور از طایفه کهتریست در خدمت پدر من از مشرفی فیلخانه به دیوانی و مرتبه امرایی رسید. خالی از گوشه سپاهیگری و تدبیری نیست. خرم پسرخان اعظم را که دوهزاری بود و دوهزار و پانصدی ساختم .

چون اراده خاطر آن بود که اکثر بنده های اکبری و جهانگیری به منتهای مطالب خود کامیاب گردند به بخشیان حکم نمودم که هر کس وطن را به جاگیر خود میخواست باشد به من بعرض رسانند تا [۹ الف] مطابق توره و قانون چنگیزی آن محل به موجب آلتما به جاگیر او مقرر گردد از تغییر و تبدیل ایمن باشد .

صفت مهر آلتما :

آبا و اجداد ما به هر کس جاگیری به طریق ملکیت عنایت میکرده اند فرمان آن را به مهر آلتما که عبارت از مهریست که به شنجرف میزده اند و مزین ساخته اند. من فرمودم که جای مهر را طلا پوش ساخته مهر مذکور را بر آن نهند و آلتون تما نام نهادم .

میرزا سلطان پسر میرزا شاهرخ که نواسه میرزا سلیمان که از فرزندهای میرزا سلطان ابوسعید است و مدت ها حاکم بدخشان بود، از دیگر پسران از برگزیده و از پدر بزرگوار التماس کرده گرفته در خدمت خود کلان ساخته او را در جرگه فرزندان خود می شمارم به منصب هزاری سرافراز ساختم بها و سنگه پسر راجه مانسنگه را که قابلترین اولاد اوست به منصب هزار و پانصدی اذاصل و اضافه ممتاز گردانیدم .

زمانه یك پسر غیور یك کابلی را که از خردی بار خدمت من می کرد و در ایام شاهزادگی از پلاحدی به منصب پانصدی رسیده بود خطاب مها بتخانی داده به منصب هزار و پانصدی امتیاز بخشیدم

و خدمت بخشیدگی شاگرد پیشه بدو مقرر گشت .

سبب قتل ابوالفضل :

داجه نرسنگه دیو از راجپوتان هند یله که ریاضت یافته من است و در شجاعت و نیک ذاتی و ساده لوحی از امثال و اقران خود امتیاز تمام دارد، به منصب سه هزاری سرافرازی یافت و باعث ترقی و رعایت او آن شد که در او آخر عهد پدر بزرگوارم شیخ ابوالفضل را که از شیخ زاده های هندوستان به مرتبه فضل و دانائی امتیاز تمام داشت و ظاهر خود را به زیور اخلاص آراسته به قیمت گران سنگ به پدرم فروخته بود. از صوبه دکن طلب داشتند و چون خاطر او به من صاف نبود و همیشه در ظاهر و باطن سخنان مذکور می ساخت و درین ایام که بنابر افساد فتنه انگیزان خاطر مبارک والد بزرگوارم فی الجمله از من آزر دگی داشت یقین بود که اگر دولت ملازمت در یابد باعث زیادتى آن اغیار خواهد گشت و مانع دولت موصلت گردیده کار بجایی خواهد رسانید که بضرورت از سعادت خدمت محروم باید گردید. چون ولایت نرسنگه دیو بر سر راه او واقع بود و در آن ایام در جرگه متمردان جا داشت [۹ب] با و پیغام فرستادم که سر راه بر آن مفسد و فتنه انگیز گرفته او را نیست و نا بود سازد رعایت های کلی از من خواهد یافت. توفیق رفیق او گشته در حینی که از حوالی ولایت او می گذشت راه برو بست و به اندک تردیدی مردم را پریشان و متفرق ساخته، او را به قتل آورد و سر او را در الله آباد نزد من فرستاد. اگر چه این معنی باعث پریشانی خاطر حضرت عرش آشیانی گردید، غایتا این کار کرد که من بی ملاحظه و دغدغه خاطر عزیمت استانبوس درگاه پدر بزرگوار خود نمودم و رفته رفته آن کدورتها بصفام بدل گردید. میرضیاء الدین قزوینی را که در ایام شاهزادگی از خدمات و دولخواهیها به وقوع آمده بود هزاری ساختمان و به مشرف طویله حکم شد که هر روز سی اسب بجهت بخشش حاضر می ساخته باشد و میرزا علی اکبر شاهی را که از جوانان قراردادده این الوس است به منصب چهار هزارى ممتاز ساخته سرکار سنهبل را بجای گیر او مقرر داشتم .

روزی به تقریبی امیر الامر این سخن بعرض رسانید و مرا بغایت خوش آمد چنین گفت که دیانت و بی دیانتی مخصوص نقد و جنس نیست بلکه از نمودن حالتی که در آشنایان نباشد و پنهان داشتن استعدادی که در پیگانگان باشد، نیز بی دیانتی است. الحق سخن ددستی است میباید که مقربان را آشنا و پیگانه منظور نباشد و حالت هر کس را چنانچه باشد بعرض می رسانیده باشند .

اندوز به پرویز :

در وقت رخصت به پرویز گفته بودم که اگر دانا یا پسر کلان او که کرن نام دارد به ملازمت

آن فرزند آید و در مقام اطاعت و بندگی باشد، تعریض به ولایت او نرساند و غرض از این سفارش دو مقدمه بود. یکی آنکه چون همیشه تسخیر ولایت ما و راء النهر پیش نهاد خاطر اقدس والد بزرگوارم بود، و در هر مرتبه که عزیمت نمودند موانع روی داد. اگر این مهم يك گونه صورتی برکنند این خدشه از خاطر دور گردد و پرویز را در هندوستان گذاشته به میان توفیقات الهی روانه ولایت مودونی گردم. خصوصاً در این ایام که حاکم مستقلی در این دیار نیست. باقی خان نیز که بعد از عبداللہ خان و عبدالمومن خان پسر اوفی الجملہ استقلالی یافته بود فوت شده و کارولیک خان برادر [۱۰۵ الف] او که الحال حاکم آن دیار است، هنوز نظامی یافته است.

دیگر سرانجام مهم نیمکاره دکن که چون در عهد والد بزرگوارم پاره ای از آن ولایت به حیز تسخیر درآمده آن ملک را به عنایت ایزد سبحانه یکباره در تحت تصرف درآورده داخل ممالک محروسه سازم. امید به کرم الله تعالی آنکه این هر دو عزیمت روزی گردد. بیت:

ملک اقلیمی بگیرد پادشاه همچنان در بند اقلیم دگر

میرزا شاهرخ نیر میرزا سلیمان حاکم بدخشان را که قربت قریبه باین سلسله دارد و در ملازمت پدرم پنجهزاری بود، به منصب هفت هزاری امتیاز بخشیدم، میرزا بسیار ترك طبیعت ساده لوحیست پدرم او را بسیار عزت میداشتند و هرگاه فرزندان خود را حکم نشستن میفرمودند او را هم بدین عنایت سر بلند میساختند و با وجود فساد طلبیهای بدخشیان درین قریبها میرزا به دمدمه و وسوسه ایشان از راه نرفته اصلاً مرتکب امری که باعث غبار خاطر باشد نشده. صوبه مالوه به دستوری که پدرم باو مرحمت کرده بودند برقرار داشتم.

خواجه عبدالله:

که از سلسله نقشبندیه است در ابتدای ملازمت احدی بود رفته رفته منصب او به پلهزاری رسید. ییوجیی به خدمت پدرم رفت. اگر چه سعادت خود میدانستم که ملازم و مردم من به خدمت ایشان روند غایتاً چون بیرخصت ازو این عمل سرزده خاطر گران بود باوجود چنان ییحقیتی منصب و جاگیری که پدرم باو ارزانی داشته بودند برقرار گذاشتم. اما نفس الامر آنست که از جوانان مردانه کار طلبست. اگر این تقصیر ازو به وقوع نمی آمد جوان ییعی بود.

ابولبی اوزبك که از مردم قرار داده ما و راء النهر است و در زمان عبدالمومن خان حاکم مشهد بود به منصب هزار و پانصدی سرافراز گشت.

شیخ حسین پسر شیخ بهاء که از اوان طفولیت تا امروز همیشه در ملازمت و خدمت من بود و در ایام شاهزادگی به خطاب مقرب خانی سر بلندی داشت و در خدمت بسیار چست و چالاک است و

درشکارها پیاده در جلوی من راههای دور را قطع می کرد، تیر و تفنگ را خوب می اندازد و در جراحیها سر آمد عهد خود است. پندان او هم این علم را خوب ورزیده بوده اند بعد از جلوس بنا بر کمال اعتمادی که باو داشتم به خلعت آوردن فرزندان و متعلقان برادرم دانیال به برهانپور فرستادم و بهم خانخانان پست و بلند و نصایح سودمند پیغام دادم. [۱۵۰ ب] مقرب خان این خدمت را چنانچه بایست در اندک مدت به تقدیم رسانید و رفع دغدغههایی که در خاطر خانخانان و امرای آنجا جا گرفته بودند نموده بازماندهای برادرم را به صحت و سلامت با کارخانجات و اموال و اسباب در لاهور آورده به نظر گذرانید.

نقیب خان را که از سادات صحیح النسب قزوینی است و غیاث الدین علی نام دارد به منصب هزار و پانصدی سرافراز ساختم. پندم او را به خطاب نقیب خانی امتیاز بخشیده بودند در خلعت پندم قرب و منزلت تمام داشت. در ابتدای جلوس پیش او بعضی مقدمات خوانده بودند و بدین تقریب او را آخوند مخاطب ساخته میفرمودند در علم تاریخ و تصحیح اسامی رجال نظیر و عدیل خود نداده. امروز مثل او مورخی در معنوره عالم نیست. از ابتدای آفرینش تا امروز احوال ربع مسکون را بر ذکر دارد این قسم حافظه مگر الله تعالی به کسی کرامت کند.

شیخ کبیر را که از سلسله حضرت شیخ سلیم است بنا بر شجاعت و مردانگی در ایام شهزادگی به خطاب شجاعت خانی سرافراز ساخته بودم، درینولا به منصب هزار و ممتاز گردید.

دریست و هفتم شعبان از پسران اکهی راج ولد بهگوانداس عموی داجه مانسنگه امری غریب درویداد. این بی سعادتان که ابهی رام و بجی رام و سیام رام نام داشتند در نهایت بی اعتدالی بودند با وجودی که از ابهی رام مذکور بی اندامیها روی داده بود اغماض از تقصیرات او نمودم. چون درین تاریخ به عرض رسید که این بی سعادت می خواهد که نسائی و فرزندان خود را بی رخصت به وطن روانه سازد و بعد از آن خود نیز فرار نموده بهرانا، که از نادولتخواهان این دولت بوده پناه میبرد. ره آمداس و دیگر امرای راجپوت گفتیم که اگر از شما یان کسی ضامن شود منصب و جاگیر این بدبخت بر قرار داشته گناهان گذشته را در گذرانم از غایت شوره پستی و بد طبیعتی آنها هیچکس ضامن نشد. به امیرالامرا فرمودم که چون کس متضمن سلوک و معاش این تیره بختان نمی شود تا بهم رسیدن ضامنی حواله یکی از بندهای درگاه باشند.

امیرالامرا اینها را به ابراهیم خان کاکر که در ثانی الحال به خطاب دلاور خانی سرافراز گشت و حاتم پسر بابوی منگلی که خطاب شهنواز خانی داشت سپرد. [۱۱۱ الف] چون اینها خواستند که یراق از آن جاهلان دور سازند در مقام ممانعت در آمده پاس مراتب ادب نگاه نداشتند و به اتفاق نوکران خود در مقام عربده و جنگ شدند، و این معنی را امیرالامرا بمن اظهار نمود. فرمودم که آن سیاه

بخشان را به جزای عمل خود باید رسانید .

امیرالامرا به قصد دفع آنها متوجه گشت و شیخ فرید را نیز از عقب فرستاد ، از آن جماعت دوراچپوت که یکی شمشیر داشت و دیگر جمدهر با امیرالامرا روبرو شدند یکی از ملازمان او که قطب نام داشت به جمدهر در آویخت و به زخم جمدهر کشته شد و او را نیز پاره پاره ساختند و به دیگری که شمشیر داشت یکی از افغانان ملازم امیرالامرا در آویخت و او را نابود گردانید . دلاورخان جمدهر کشیده بر ایهی رام ، که دو پسر دیگر پا قایم ساخته بودند ، متوجه گشت و به یکی زخم جمدهر رسانیده از دست آن سه کس نه زخم برداشته همانجا افتاد . چندی از احدیان و مردم امیرالامرا مقابل شده آن خون گرفتار را به قتل آوردند . یکی از راجپوتان شمشیر کشیده به شیخ فرید متوجه گشت غلام حبشی او روبرو شده آن راجپوت را از پا در آورد .

این شورش در صحن خاص و عام واقع شد و آن سیاست باعث تنبیه بسیاری از عاقبت نا اندیشان گردید . ابولبی اوزبك به عرض رسانید که اگر این قسم امری در اوزبکیه رو دهد سلسله و قبیله آن جماعت برمی اندازد ، گفتم چون این طایفه رعایت کرده و تربیت یافته والد بزرگوارم اند مراعات همان نواختگی مینمایم و مقتضای عدالت نیز آنست که به تقصیر و جریمه يك كس خلق كثير مواخذه نباشد .

شیخ حسین جامی که امروز پرمسند درویشی جادارد و از مریدان درویش سیرت است پیش از جلوس به شش ماه از لاهور به من نوشته بود که در خواب دیدم که اولیاء بزرگان ، امر سلطنت را بدان برگزیده الهی تفویض فرمودند بدین نوید مبشر بوده منتظر وقوع این امر باشند . امیدوارم که بعد از وقوع این امر تفصیرات خواجه بزرگوار زکریا که از سلسله احراریه است به عفو مقرون گردد .

[۱۱ ب] ناشيك قورجی که از قدیمان این دولت است پدر من او را به خطاب تاج خان سرافراز ساخته بودند و منصب دوهزاری داشت سه هزار ساختم تخته بیگ کابلی را که هزاروپانصدی منصب دوهزاری داشت سه هزار ساختم تخته بیگ کابلی را که هزاروپانصدی منصب داشت ، سهزاری عنایت نمودم بسیار جوان مردانه کار طلب است در خدمت هم بزرگوارم میرزا محمد حکیم قربو محرمیت تمام داشت . ابوالقاسم نمکین را که از بنده های قدیم پدرم بود به منصب هزاروپانصدی از اصل و اضافه سرافراز ساختم . در کثرت اولاد و بسیاری فرزندان کم کس مثل او بوده باشد . سی پسر دارد و دختر اگر برادر نباشد از نصف کم نخواهد بود .

شیخ علاء الدین نیرہ شیخ سلیم را که بمن نسبت های قوی داشت به خطاب اسلام خانی سر بلند گردانیدم و به منصب دوهزاری ممتاز شد . او در خرد سالی بامن کلان شده بود از يك سال

خردتر بوده باشد بسیار جوان مردانه نیکذاتی است از قوم و قبیله خود به جمیع وجوه امتیاز تمام دارد. تا امروز از مکلفات هیچ چیزی نخورده و اخلاص او بمن به درجه ایست که او را به خطاب والای فرزندی سرافراز ساخته ام.

علی اصغر بارهرا که در مردانگی و کارطلبی نظیر و عدیل خود ندارد و پسر سید محمود خان بارهراست که از امرای کلان پدر من بود، به خطاب سیف خانی در امثال و اقران امتیاز بخشیدم بسیار جوان مردانه نمایان است. همیشه در شکارها و جاهایی که چندی از معتمدان همراهی بودند، یکی از آنها او بود. هرگز در عمر خود از مکلفات چیزی نخورده این معنی را در ایام جوانی ملتزم بود. عنقریب به مراتب بلند سرافرازی خواهد یافت.

فریدون پسر محمد قلی خان یرلام را که هزاری بود به منصب دوهزاری سر بلند ساختم. فریدون از اصیل زادهای الوس چغتایی است. خالی از جرأت و مردانگی نیست. شیخ با یزید نبیره شیخ سلیم را که دوهزاری بود منصب به سهزاری عنایت نمودم. اول مرتبه کسی که بمن شیر داده والده شیخ با یزید است اما زیاده از يك روز نیست.

مباحثه با پندتان:

روزی از پندتان که عبارت از دانایان هندست پرسیدم که اگر مبنای دین شما پر فرود آمدن ذات مقدس تعالی است در ده [۱۲ الف] پیکر مختلف به طریق حلول، آن خود نزد ارباب عقل مردود است و این مفسده لازم دارد که واجب تعالی که مجرد از جمیع تعینات است صاحب طول و عرض و عمیق بوده باشد و اگر مراد ظهور نور الهی است درین اجسام، او خود در همه موجودات مساوی است و باین ده پیکر مخصوص نیست. و اگر مراد اثبات صفاتی از صفات الهی است درین صورت تخصیص درست نیست. زیرا که در هر دین و آئین صاحبان معجزات و کرامات هستند که از دیگر مردم زمان خود به دانش و قدرت ممتاز بوده اند.

بعد از گفت و شنید بسیار ورد و بدل ییشمار معترف گشتند به خدای خدایان منزله از جسم و چون و چگونه و گفتند که چون اندیشه ما در ادراک ذات مجرد ناقص است و بی وسیله صورت راه به معرفت آن نمی یابیم. این ده پیکر را وسیله شناخت و معرفت خود ساخته ایم. پس گفتیم این پیکرها شما را وسیله مقصود توانند بود به معبود؟

ذکر حضرت عرش آشیانی:

پدر من در اکثر اوقات با دانایان هر دین و مذهب صحبت می داشتند. خصوصاً با پندتان و

دانشوران هند. با آنکه امی بودند از کثرت مجالست با دانایان و افاضل در گفتگوها چنان ظاهر می شدند که هیچکس پی به امی بودن ایشان نمی برد، به دقایق نظم و نثر چنان می رسیدند که مافوق بر آن متصور نبود.

حلیه مبارک ایشان:

در قد حد وسط بلند بالای داشتند و گندم گون و چشم و ابرو سیاه بودند. ملاحظت ایشان بر صباحت زیادی داشت و شیر اندام و گشاده سینه دست و بازوها دراز و بر پره بینی چپ خالی گوشه تین داشتند به غایت خوشنما. برابر نیم نخود. میانه جمعی که در علم قیافه صاحب مهارت بودند این خال را علامت دولت های عظیم و اقبالهای جسیم می دانستند. آواز مبارک ایشان غایت بلند بود و در تکلم و بیان نمکی خاص داشتند و در اوضاع و اطوار مناسبتی به اهل عالم نداشتند. فرایزدی از ایشان هویدا بود. بیت

هم بزرگی در حسب هم پادشاهی در نسب

کسوسلیمان تا در انگشتش کند انگشتی

بعد از سه ماه از تولد من همشیره ام [۱۲ ب] شاهزاده خانم از شکم یکی از خواصان (کنیزان) و خدمتگاران متولد گردید و او را به والدۀ خود مریم مکانی سپردند. بعد از وی پسر هم از خواصان و خدمتگاران تولد یافت و او را شاه مراد نام کردند چون تولد او در کوهستان قتیچور روی داده او را بهاری مخاطب می یافتند و در وقتی که والد بزرگوارم او را به تسخیر دکن فرستاده بودند به واسطه مصاحبت با ناجنسان افراط شراب را به حدی رسانید که در سی سالگی در نواحی جالناپور از ولایت برادر به رحمت حق پیوست.

حلیه او سبز رنگ لاغر اندام قدش به درازی مایل تمکین و وقار از اوضاعش ظاهر شجاعت و مردانگی از سلوک و اطوارش باهر بود.

ذکر شاهزاده دانیال:

در شب چهارشنبه دوم جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و نه از خواص دیگر پسر به وجود آمد اورا، دانیال نام نهادند. چون تولد او در اجمیر در خانه یکی از مجاوران آستانه متبر که خواجه بزرگوار خواجه معین الدین چشتی که شیخ دانیال نام داشت وقوع یافت به همان مناسبت به دانیال موسوم گردید. بعد از فوت برادرم شاه مراد در اواخر عهد او را به تسخیر دکن فرستادند و خود هم از عقب متوجه گشتند. در ایامی که والد بزرگوارم قلعه اسیر را محاصره داشتند او با جمعی کثیر از امرایان مثل خانخانان و اولاد میرزا یوسف خان و دیگر سرداران قلعه احمد نگر در قبل داشت مقارن آنکه قلعه اسیر مفتوح گشت،

احمد نگر نیز به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد. بعد از آنکه حضرت عرش آشیانی به دولت و نصرت از برهانپور به صوب دارالخلافه نهضت فرمودند آن ولایت را به دانیال داده او را به ضبط و ربط آن محال گذاشتند به سنت نسا پسندیده برادر خود شاه مراد عمل نموده در اندک مدت در سن سی و سه سالگی به همین افراط شراب درگذشت.

سبب مردنش: به تفنگ و شکاری که به تفنگ کنند میل تمام داشت یکی از تفنگهای خود را یکی و جنازه نام نهاده بود و این بیت را خود گفته فرموده که بر آن نقش کردند بیت:

از شوق شکار تو خود جان تر و تازه بر هر که خورد تیر تو یکی و جنازه

بعد از آنکه شراب خوردنش بعد افراط کشید و این معنی به خدمت پسندم معروض گشت، فرامین عتاب آمیز به اسم خانخانان صادر [۱۳ الف] گردید. او را با ضرورت در صدد منع شلو خریداران گذاشته که به واجبی از احوال او باخبر باشند. چون راه شراب بردن بالکلیه مسدود شد، به بعضی خدمتکاران نزدیک ابرام بلکه زاری کردن آغاز نهاد و گفت که بجهت من به هر روشی که ممکن باشد شراب می آورده باشند. به مرشد قلی تفنگچی که راه خدمت نزدیک داشت، فرمود که در همین تفنگ تکی و جنازه شراب انداخته یار. آن بی سعادت به امید رعایت مرتکب این امر شده عرق دو آتش را در آن تفنگ که مدت ها به باروت و بوی آن پرورش یافته بود انداخته آورد و زنگ آهن نیز که از تیزی عرق تحلیل پذیرفته بود یار و معین گشت مجعلا خوردن همان بود و افتادن همان. بیت:

کسی باید که فال بدل نگیرد و گر گیرد برای خود نگیرد.

دانیال جوان خوش قدی بود به غایت خوش ترکیب و نمایان. به فیل و اسب میل تمام داشت محال بود که پیش کسی اسب و فیل خوب بشنود که دارد او را از او نگیرد. به نغمه هندی مایل بود گاهی به زبان اهل هند و به اصطلاح ایشان شعر میگرفت، بد نبود.

بعد از تولد دانیال از بی بی دولت شاد دختری متولد گشت شکر النساء بیگم نام نهادند چون در دامن تربیت والد بزرگوارم پرورش یافت بسیار خوب به بار آمد نیک ذاتی و رحم به صوم خلائق فطری و جبلی اوست. از ایام خردی و طفل سالی تا حال در محبت من بی اختیار است این علاقه میان کم خواهری و برادری خواهد بود. در طفلی اول مرتبه چنانچه عادت است که سینه اطفال را یفشانند و قطره شیری از آن ظاهر میگردد سینه خواهرم را افشردند. قطره شیری از آن برآمد. حضرت والد بزرگوارم به من فرمودند که بابا این شیر را بخورد تا در حقیقت این خواهر تو بجای مادر تو هم باشد عالم السرایر داناست که از آن روز بساز که آن قطره شیر را نوشیده ام با علاقه خواهری و دختری مهری که از فرزندان را به مادران

می باشد آن مهر را در خود ادراک می نمایم.

بعد از چندی دختری دیگر هم از بی بی دولت‌شاد مذکور [۱۳ ب] به عالم وجود آمد به آرام بانوی گم مسمی گردید مزاجش فی الجمله به گرمی و تندى مایل است. پدرم او را بسیار دوست می داشتند چنانچه اکثر بی ادیبهای او را به شرح ادب بر می داشتند در نظر مبارک ایشان از غایت محبت بدنی نمود مکرر مرا سرافراز ساخته می فرمودند که بابا بجهت خاطر من به این خواهر خود که به عرف هندوان لادله منست یعنی عزیز پرورده بعد از من می باید که به روشی سلوک کنی که من به او می کنم. تا از او را برداشته بی ادیبها و شوخیهای او را بگذرانم.

اوصاف جمیله و اخلاق پسندیده حضرت عرش آشیانی:

اوصاف جمیله والد بزرگوارم از حد توصیف و اندازه تعریف افزون است اگر کتابها در اخلاق پسندیده ایشان تألیف یابد بی شائبه تکلف و قطع نظر از مراتب پدر و فرزندی اندکی از بسیار آن گفته نیاید. با وجود سلطنت و چنین خزاین و دقاین بیرون از اندازه حساب و قیاس و فیلان جنگی و اسبان تازی يك سر مو در درگاه الهی از پایه فروتنی قدم بر ترنهاد خود را کمترین مخلوق از مخلوقات می دانستند و از یاد حق لحظه ای غافل نبودند. بیست:

دایم همه جا با همه کس در همه حال میداد نهفته چشم دل جانب یار ارباب ملل مختلفه در وسعت آباد دولت بی بدیلش جا داشتند به خلاف سایر ولایات عالم که شیعی را بغیر ایران و سنی را در روم و توران و هندوستان جا نیست چنانچه در دایره وسیع القضاى رحمت ایزدی جمیع طوایف و ارباب ملل را جاست به مقتضای آنکه سایه می باید که پیرو ذات باشد. در ممالك محروسه اش که سرحدی به کنار دریای شور منتهی گشته ارباب ملت‌های مختلف و عقیده‌های صحیح و ناقص را جا بود راه تعرض بسته گشته. سنی با شیعی در يك مسجد و فرنگی با یهودی در يك کلیسه طریق عبادت می سپردند. صلح کل شیوه مقرر ایشان بود. بانیکان و خوبان هر طایفه و هر دین و آئین صحبت می داشتند و بقدر حالت و فهمیدگی به هر کدام التفاتها می فرمودند. شبهای ایشان به بیداری می گذشت. در روزها بسیار کم خواب بودند. چنانچه مدت خواب ایشان در شبانروزی از يك و نیم پهر زیاده نبود و بیداری شبها را باز یافتی از عمر می دانستند. شجاعت و دلیری و دلاوری ایشان به غایتی بود که بر فیلان مست سرکش سواری می فرمودند و بعضی فیلان خونی را که ماده [۱۴ الف] خود را به نزدیک خود نمی گذاشتند با آنکه هر چند فیل بدخو باشد تعرض به ماده فیل و فیلان فیلان او نمی رساند در حالتی که فیلان و ماده فیل را کشته باشد و او را نزد خود نگذارد در قید اطاعت در می آوردند و بر دیواری یا درختی که آن

فیل مهاوت را کشته از قید اطاعت برآمده از پهلوی آن دیوار یا درخت می گذشت، تکیه بر لطف ایزدی نموده خود را بر پشت او می انداختند و به مجرد سوار شدن او را به قید ضبط درآورده رام می نمودند مگر در این مشاهده شده در سن چهارده سالگی بر تخت سلطنت جلوس فرمودند.

ذکر جلوس ایشان و فتح دهلی و کشتن هیمو بقال:

هیموی کافر که حکام افغان منسوب ساخته او بودند بعد از آنکه حضرت جنت آشیانی در دار الخلافه دهلی ستار شدند، جمعیت شگرف فراهم آورده با قلعخانه که در آن ایام هیچیک از حکام عرصه هندوستان را نبود متوجه دهلی گشت. قبل از وقوع این قضیه حضرت جنت آشیانی ایشان را بجهت دفع بعضی از افغانان به دامن کوه پنجاب تعیین فرموده بودند چون مصداق این مصراع که هم بیان حال و هم تاریخ احلت و انتقال است که مصراع
همایون پادشاه از بام افتاد

قرین حال ایشان گشت و این خبر به وسیله نظر جوئی به پدرم رسید، بیرام خان که اتالیق بود امرائی که در آن صوبه بخدمت حاضر بودند جمع ساخته در ساعت سعید ایشان را در پسرگه کلانور از مضافات لاهور بر تخت سلطنت نشاندند. هیمو چون به حوالی دهلی رسید تردی بیگ خان و جمعی کثیر که در دهلی حاضر بودند جمعیت نموده در مقابل و صف آرای گشتند. چون اسباب مقابله و مجادله دست فراهم داده لشکرها درهم آویختند و بعد از کشش و کوشش بسیار شکست بر تردی بیگ خان و مغلان افتاده فوج ظلمت بر افواج نور غلبه کردند.

همه کار و پیکار رزم ایزد یست که داند فرجام فیروز کیست

ز خون دلبران و گورد سپاه زمین لعل گون شد هوا شد میاه

تردی بیگ خان با شکست یافته ها راه اردوی والد بزرگوارم پیش گرفتند چون بیرام خان باو سوء مزاجی داشت او را بی هانه شکست و تقصیر در جنگ مخاطب ساخته کارش را به آخر رسانید دیگر باره بنابر غروری که از وقوع فتح در دماغ آن کافر ملعون جا کرده بود با جمعیت و فیلان [۱۴ ب] خود از دهلی برآمده متوجه پیش گشت و راهات جلال حضرت عرش آشیانی از کلانور به قصد دفع او توجه فرمودند. در حوالی پانی پت اجتماع فوج نور و ظلمت دست داد در روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و شصت و چهار مقابله و مقاتله روی داد فوج هیموسی هزار سوار دلاور جنگی بود و غازیان لشکر منصور زیاده از چهار پنج هزار نبودند. در آن روز هیمو بر فلی هوایی نام سوار بود ناگاه تیری بر چشم آن کافر رسید از پس سر او بدر کرد.

لشکر او این حالت را مشاهده نموده هزیمت یافتند. اتفاقاً شاه قلیخان محرم با چندی از

دلاوران به فیلی که هیمور بر بالای او زخمی بود رسیدند. میخواستند که فیلبان او را به تیر بزنند فرهاد بر آورد که مرا نکشید که هیمور بر بالای این فیلبان است، در حال او را به همان هیئت مجموعی نزد حضرت عرش آشیانی می آوردند. بیرام خان عرض می کند که مناسب آنست که حضرت بدست خود تیغی بر کافر رانند تا ثواب غزا یافته در طفرای فرامین غازی جزو اسم مبارک گردد فرمودند که من او را قبل از این پاره پاره کرده ام و بیان می کنند که در کابل روزی پیش عبدالصمد شیرین قلم مشق تصویر می کردم صورتی به قلم در آمد که اجزای آن از یکدیگر متفرق بودند یکی از نزدیکان پرسید که صورت کیست در زبان من رفت که صورت هیموست. دست خود را آلوده به خون او نساخته به یکی از خدمتکاران فرمودند که گردن او را بزنند. کشتیهای لشکر مغلوب پنجهزار به شمار درآمد. سوای آنکه در اطراف وجوانب افتاده باشند. دیگر ازارهای نمایان آن حضرت فتح گجرات و ایلغار است که در آن راه فرموده اند.

در وقتیکه میرزا ابراهیم حسین و محمد حسین میرزا از این دولت روگردان شده بطرف گجرات رفته بودند و تمام امرای گجرات و فتنه طلبان آن حدود متفق شده قلعه احمد آباد را که میرزا عزیز کو که با افواج قاهره در آنجا بود در قبل داشتند. حضرت عرش آشیانی بنا بر اضطراب جیحی آنکه والده میرزای [۱۵ الف] مشارالیه با جمعیت پادشاهان بهی تواقف از دار الخلافه فتحپور متوجه گجرات می گردند. این نوع راه دور و دراز را که به دوماه قطع توان نمود در عرض نه روز گاه به سواری اسب و گاه به سواری شتر و گاه به پیاده روی فرموده خود را به سر بله میرسانند چون به تاریخ پنجم جمادی الاول سنه ۹۸۵ نهصد و هشتاد به حوالی لشکر غنیم میرسند از دولتخواهان کنکاش می پرسند. بعضی می گویند که شیخون به لشکر غنیم میاید برد حضرت می فرمایند که شیخون کار بیدلان و شبوه فریب کارانست در حال به نواختن نقاره و انداختن سوزن حکم می فرمایند و چون به دریای ساپرمتی رسیدند فرمودند که مردم از آب به ترتیب بگذرند. محمد حسین میرزا از غلغله گذشتن افواج قاهره مضطرب گردیده خود به قراولی بر می آید سبحان قلی ترك هم از این جانب با چندی از دلاوران به کنار دریا تفحص حال غنیم مینمودند میرزا آن جماعت را که می بیند، می پرسد که این چه فوجی است سبحان قلی ترك می گوید که جلال الدین اکبر شاه و فوج اوست. آن بخت برگشته این معنی را قبول نمی کند و می گوید که جاسوسان من چهارده روز پیش از این پادشاه را در فتحپور دیده آمده اند ظاهر اتودروغ می گوئی. سبحان قلی گفت. امروز نه روز است که حضرت از فتحپور به ایلغار رسیدند میرزا گفت که فیلبان چطور رسیده باشند؟ سبحان قلی جواب داد که چه احتیاج به فیلبان بود این چنین جوانان و بهادران سنگ شکاف بهتر از فیلبان نامی مست رسیده اند که حالا حقیقت دعوی گری و سرکشی معلوم خواهد شد

میرزا غایتاً از شنیدن این سخن پاره از جا در رفته متوجه ترتیب افواج میگردد و حضرت آن مقدار توقف می فرمایند که غنیم در سلاح پوشی است بعد از آن متوجه می گردند که هر چند کس می فرستد که خان کلاندا از پتن بر آید او ایستادگی [۱۵ ب] می نماید و می گوید که غنیم دور است تا رسیدن لشکر گجرات از درون قلعه درین طرف آب باید بود. حضرت فرمودند که ما همیشه خصوصاً درین یورش اعتماد بر تائید ایزدی نموده ایم اگر نظر بر سلسله ظاهر می بود، این جریده ابلاغ نمی آمدیم اکنون که غنیم متوجه جنگ است تن زدن ما لایق نیست. این سخن گفته توکل فطری را سپر خود ساخته با مخصوصی چند که در طرح به هم رکابی مقرر شده بودند در آن دریا اسب انداختند با آنکه گمان پایاب نبود سلامت عبور فرمودند، حضرت دوبله خود را می طلبند قور دار در اضطراب آوردن دوبله، پیش بینی دوبله را می اندازد مخصوصاً این معنی را به شگون خوب نمی گیرند. حضرت در حال می فرمایند که شگون ما بسیار خوب شد. چرا که پیش روی ما گشاده گشت. درین اثنا میرزای بخت برگشته صفها را آراسته به جنگ ولی نعمت خود بر می آید.

با ولی نعمت اربرون آئی گرسپهری که سرنگون آئی

خان اعظم را مطلق گمان آن نبود که به این تیزی و جلدی آن حضرت سایه رحمت بساین حدود خواهند انداخت هر کس خبر از آمدن آن حضرت میداد او اصلاً قبول نمی کرد تا آنکه به قرائن و دلائل آمدن آن حضرت خاطر نشان او شد، لشکر گجرات را آراسته مستعد بر آمدن گردید مقارن این آصفخان نیز خبری باومی رساند پیش از بر آمدن فوج از قلعه لشکر غنیم از میان درختان نمودار شد. حضرت تائید ایزدی را دست آور و همت خود ساخته روان شدند. محمد قلیخان توقنائی تردی بیگ دیوانه با جمعی از بهادران پیشتر رفته باندک تردی جلو گردانیدند، حضرت [۱۶ الف] به راجه بهگوان داس می فرمایند که غنیم بیشمار است و مردم ما اندک باید همه یکسویک دل گشته بر غنیم حمله آور گردیم که مشت بسته کارگر تر از پنجه گشاده است، این سخن گفته و تیغها آخته با فدائیان خود غلغله الله اکبر و یامعین را بلند آوازه ساخته می تازند. بیت

پیرید هوش زمانه ز جوش بدرید گوش سپهر از خروش

بر انفار و جرانفاد شاهی مه مقابل و جمعی از بهادران قول دسیده داد دلاوری دادند. کوبانی که از قسم آتشبازی است هم از لشکر غنیم در گرفته در زقوم زاری می بیند و آن چنان شوری می اندازد که قبل نامی غنیم در حرکت آمده باعث بر هم خوردگی جمعیت غنیم می گردد، در این اثناء فوج قول رسیده محمد حسین میرزا و جمعی را که با او در زد و خورد بودند برداشتند و دلاوران لشکر فیروزی اثر ترددات مردانه به تقدیم رسانیدند. مان سنگه در باری در نظر آن

حضرت بر غنیم خود غالب آمده، را گهوداس کچواهیہ جان سپاری کرد، و محمد وفا که از خانه زادن این دولت بود داد مردانگی داده زخمی از اسب افتاد، به عنایت خالق بنده نواز و به محض همت و اقبال شهنشاه سرافراز جمعیت غنیم از هم متفرق گشته شکست بر احوال آنها راه یافت، به شکرانه این فتح عظیم روی نیاز به درگاه کریم کار ساز نهاده لوازم شکر گزاری قیام و اقدام می نمایند، در این اثنا یکی از کلاوئتها بعرض میرساند که سیف خان کو کلناش نقد حیات را نثار راه دولنخواهی نمود. بعد از تحقیق ظاهر شد که در حالتی که محمد حسین میرزا با چندی از او باش پرفوج قول می نازد سیف خان بحسب اتفاق باو برمی خورد و داد مردانگی داده شهید می شود، و میرزا نیز از دست دلاوران قول زخمی می گردد کو کلناش مذکور برادر کلان زینخان کو که است از غریب احوال آنکه يك روز پیش از این جنگ حضرت آشیانی [۱۶] طعام میل می فرمودند از هزاره که دانای علم شانه بینی بوده می پرسند که فتح از کدام طرف است می گوید که جانب شما است، اما یکی از امرای این لشکر شهید خسواهد شد در همان اثناء سیف خان کو که عرض می کند که کاشکی این سعادت نصیب من شود.

بسا فالی که از بازیچه برخاست چون اخترمی گذشت آن فال شدر است
القصه میرزا محمد حسین عنان گردانیده پای اسبش در زفوم زاری بنده شده از اسب می افتد. گدا علی نامی از یکهای پادشاهی باو برمی خورد و او را در پیش اسب خود سوار کرده به ملازمت حضرت می آورد. چون دو سه کس دعوی شرکت گرفتن اومی کنند حضرت از او می پرسند که ترا که گرفت می گوید که نمک پادشاه و دست او را که از عقب بسته بودند می فرمایند که از پیش بدارند. در این اثنا آب می طلبد مرکتخان که از غلامان معتمد بود هر دو دست خود بر سر اومی زند حضرت باو اعتراض فرموده خاص می طلبند و او را سیراب عنایت می سازند تا این زمان هنوز میرزا عزیز کو که و لشکر از درون قلعه بر نیامده بوده اند حضرت بعد از گرفتاری میرزا محمد حسین آهسته آهسته متوجه شهر احمد آباد می شوند. میرزا را به رای رایسنگه که از عهدۀ را جیوتان بود می سپارند که بر فیل انداخته همراه آورد. در این اثنا اختیارالملک که یکی از سرداران معتبر گجراتیان بود با فوجی قریب به پنجهزار کس نمایان می گردد از نمودار گشتن این فوج اضطراب تمام در مردم پادشاهی بهم می رسد. حضرت به مقتضای شجاعت جلی و فطرات اصلی حکم به نواختن نقاره می فرمایند و شجاعت خان و راجه بهگوان داس و چندی از بنده ها بیشتر ناخته به فوج مذکور تیر می اندازند. بملاحظه آنکه مبادا فوج غنیم محمد حسین میرزا را بدست در آورند مردم رای را یسنگه به صلاح و تجویز راجه مذکور سر میرزا را [۱۷ الف] از تن جدا می سازد. پدرم اصلاً به کشتن او راضی نبوده و فوج اختیارالملک نیز از هم پاشیده

و اسب او را در زقوم زاری می‌اندازد. سهراب بیگ ترکمان سر او را بریده می‌آورد. به محض کرم و عنایت ایزدی این نوع قنچی به‌اندک مایه مردم روی داد. همچنین فتح ولایت بنگاله و گرفتن قلاع مشهور و معسروف هندوستان مثل قلعه چنور و تهنبور و تسخیر ولایات خاندیس و گرفتن قلعه اسیر و دیگر ولایاتی که به‌سعی افواج قاهره به‌تصرف اولیای دولت درآمده است از حساب و شمار بیرون است. اگر به‌تفصیل مذکور گردد سخن دراز می‌شود.

صفت تفنگ اندازی ایشان:

در محاربه به‌چتور جتمل را که سردار مردم قلعه بود بدست خود به‌تفنگ زده‌اند. در تفنگ اندازی نظیر و عدیل خود نداشتند به‌همین تفنگ که جتمل را زده‌اند سنگرام نام دارد و از تفنگ‌های نادر روزگار است. قریب سه چهار هزار جانور پرند و چرنده زده باشند. من هم در انداختن تفنگ شاگرد رشید ایشان می‌توانم بود. از جمیع شکارها که به‌شکاری که از تفنگ زده شود طبیعت راغب است و در یک روز هوه آهو را به‌تفنگ زده‌ام.

صفت ریاضت ایشان:

از ریاضتی که والدین بزرگوارم می‌کشیدند یکی ترك غذای حیوانی بود که در تمام سال سه ماه به‌گوشت میل می‌فرمودند و نه ماه دیگر به‌طعام صوفیانه قناعت می‌کردند و مطلق به قتل و ذبح حیوانات راضی نبودند و در ایام فرخنده فرجام ایشان در بسیاری از روزها و ماه‌ها کشتن حیوانات منع عام بود. تفصیل ایام و شهوری که مرتکب خوردن گوشت نمی‌شدند در اکبرنامه داخل است.

در همان تاریخ که اعتمادالدوله را دیوان ساختم، خدمت دیوانی بیوات را به معز الملك فرمودم، معز الملك از سادات باختر است در ایام والد بزرگوارم به‌مشرقی کرکرا خانه قیام و اقدام می‌نمود. [۱۷ب] در یک روز از روزهای ایام جلوس صد کس از بنده‌های اکبری و جهانگیری به‌زیادتی منصب و جهانگیری به‌زیادتی منصب و جساگیر سرافراز گشتند. در عید رمضان چون اول عیدی بود از جلوس همایونی به‌عیدگاه برآمدم. کثرت عظیمی شده بود به‌نماز عید قیام نموده لوازم شکر و سپاس ایزدی بجای آورده متوجه دولت سرا شدم به‌مقتضای آنکه. مصراع: از خوان پادشاهان راحت رسد گدارا

فرمودم که پاره زر صرف تصدقات و خیرات نمایند. از آن جمله چند لك دام حواله دوست محمد شد که به‌فرا و ارباب احتیاج قسمت کند و به‌میر جمال الدین حسین انجو و میران صدر جهان و میر محمد رضا سبزواری، هر يك يك لك دام داده شد که در اطراف شهر خیرات کنند و

پنجهزار روپیه به درویشان شیخ محمد حسین جامی فرستادم و حکم فرمودم که هر روز یکی از منصبداران یا تش پنجاه هزار دام به فقرا می‌داده باشند. قبضه شمشیر مرصع به خانخانان فرستاده شد. میر جمال الدین حسین انجو را به منصب سه هزار سر بلند ساختم. صدارت به دستور سابق به میران صدر جهان مفوض گردید و به حاجی کو که، که از کوکهای حضرت پدر من است فرمودم که در محل عورات مستحقه را بجهت دادن زمین و زر نقد به نظرمی گذرانیده باشد.

زاهد خان ولد محمد صادق خان را که هزار و پانصدی بود دوهزاری ساختم. به هر کس فیلی یا اسبی مرحمت می‌شد. رسم شده بود که نقیان و میرخواندان از آنکس جلوانه گویان مبلغی می‌گرفتند. فرمودم که این زر را از سرکار بدهند تا مردم از طلب و خواست این گروه خلاص باشند. در همین روز سالباهن از برهانپور رسید و اسبان و فیلان برادر مرحوم دانیال را به نظر در آورد. از جمله فیلان که آورده بود یکی مست‌الست نام داشت. [۱۸ الف] در نظرم خوش درآمد و او را نور گنج نام نهادم عجب چیزی درین فیل مشاهده شد. هر دو طرف گوشهایش برابر هندوانه کوچکی درآمده است و از آنجا که آب در ایام مستی از فیلان می‌چکد بر می‌آید و همچنین بر بالای پیشانی بیشتر برآمدگی دارد که باین کسانانی در فیلان دیگر دیده نشده، خیلی خوشنما و مهیب بنظر در می‌آید. تسیحی از جواهر به فرزند خرم عنایت کردم به نیت آنکه به منتهای مطالب صوری و معنوی برسد.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد

منع اخذ زکوت از سایر جهات کابل و قندهار:

چون زکوت ممالک محروسه را که حاصل از کسورهای می‌گذشت معاف نموده بودم سایر جهات کابل را نیز که از بنادر مقرر راه هندوستان است و یک کرور و بیست و سه لک دام جمع آن میشد، بخشیدم. از این دو ولایت که یکی کابل و دیگری قندهار باشد هر سال مبلغهای کلی به علت زکوت بود. این رسم قدیم را از این دو محل برداشتم و ازین ممر رفاهیت تمام و نفع کلی به اهل ایران و توران عاید گشت.

جاگیر آصف خان که در صوبه بهادر بود به باز بهادر خان مرحمت شد و آصف خان را فرمودم که در صوبه پنجاب جاگیر تنخواه دهند. چون بعرض رسید که مبلغی در محل جاگیر آصف خان باقی مانده و حالا که حکم تغییر شده وصول آن متعذر است فرمودم که یک لک روپیه از خزانه بدو بدهند و آن زر باقی را باز بهادر به خالصه شریفه باز یافت نماید.

صفت شریف آملی :

شریف آملی را به منصب دوهزاری پانصد از اصل و اضافه مقرر داشتم بسیار

پاکیزه نهاد و خوش نفس است باز آنکه از علم رسمی بهره ندارد اکثر اوقات از اوسختان بلند و معارف ارجمند سر بر میزند در لباس فقر و تجرید مسافرت بسیار نموده با بسیاری از بزرگان صحبتها داشته. مقدمات از باب تصوف را در ذکر دارد و این معنی قالی [۱۸ ب] اوست نه حالی. در زمان والد بزرگوارم از لباس فقر و درویشی بر آمده مرتبه امارت و سرداری یافت. نفسش به غایت قوی است روزمره و تکلمش با آنکه از مقدمات هریت عاری محض است در غایت فصاحت و پاکیزگی است و انشای عباراتش نیز خالی از نمکی نیست، از شاه قلی خان محرم در آگره باغی مانده بود چون وارث نداشت به دختر هندال میرزا رقیه سلطان بیگم که حرم محترم والد بزرگوارم بود، تکلف کردم فرزند خرم را پدرم به ایشان سپرده بودند. هزار مرتبه از فرزند زائیده دوستر میدارند.

نوروز اول از جلوس مبارک

شب سه شنبه یازدهم ذی القعدة سه هزار و چهارده وقت صبح که محل فیضان نور است، حضرت نیر اعظم از برج حوت به خانه شرف و خوشحالی خود که برج حمل باشد، انتقال فرمودند. چون اولین نوروز از جلوس همایون بود، فرمودم که دیوارهای دولخانه خاص و هام را به دستور زمان والد بزرگوارم در اقمشه نفیسه گرفته آئینی در غایت زیب و زینت بستند، و از روز اول نوروز تا نوزدهم درجه حمل که روز شرف بود خلائق دادعیش و کامرانی دادند. اهل ساز و نغمه از هر طایفه و هر جماعه جمع بودند. لولیان رقاص و دلبران هند که به کرشمه دل از فرشته می ریودند هنگام مجلس را گرم داشتند فرمودم که هر کس از مکفیات و مغیرات آنچه می خواسته باشد بخورد، منع و مانعی نباشد. بیت

ساقی به نور باده سرافروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

در ایام پدرم، درین هفده هژده روز مقرر بود که هر روز یکی از امرای کلان مجلس آراسته پیشکشهای تادر از اقسام جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و فیلان و اسپان سان نموده آنحضرت را تکلیف بر آمدن به مجالس خود می فرمودند و ایشان بنا بر سرافرازی بندگان بدان مجلس قدم رنجه داشته حاضر می شدند و پیشکشها را ملاحظه فرموده آنچه خوش آمده برداشته تتمه را به صاحب مجلس می بخشیدند و چون خاطر مایل به رفاهیت و آسودگی [۱۹ الف] سپاهی و رعیت بود. درین سال پیشکش را معاف فرمودم. مگر قلیلی که از چندی نزدیکان، بنا بر رعایت خاطر اینها درجه قبول یافت. در همین روزها بسیاری از بندها بزیادتی منصب سرافرازی یافتند از آنجمله دلاورخان افغان را هزار و پانصدی ساختم. دیگر راجه باسو را که از زمینداران کوهستان پنجاب است و از زمان شاهزادگی تا حال طریقه بندگی و اخلاص بمن دارد

دو هزار و پانصدی منصب داشت سه هزار و پانصدی کرد. شاه بیگ خان حاکم قندهار از اصل و اضافه به منصب پنجهزاری سرافراز گردیده و رای رایسنگه از امرای راجپوت به چنین منصب سرافرازی یافت. دوازده هزار روپیه مدد خرج گویان فرمودم که بهرانا شنکر بدهند.

رفع شورش گجرات به سعی راجه بکرماجیت: در آغاز جلوس یکی از اولاد مظفر گجراتی که خود را حاکم زاده از آن ولایت می گرفت سرشورش بر آورده، طرف وجوانب شهر احمد آباد را تاخت و تاراج نموده چندی از سرداران مثل یتیم بهادر اوزبک و رای علی بهتی که از جوانان مردانه و قرار داده بودند در آن فتنه شهادت رسیدند اخرا الامر راجه بکرماجیت و بسیاری از منصبداران با شش هفت هزار سوار آراسته به کومک لشکر گجرات تعیین یافت و مقرر شد که چون خاطر از رفع و دفع مفسدان جمع سازد. راجه مذکور صاحب صوبه گجرات باشد و قلیچ خان که قبل از این بدان خدمت تعیین یافته بود، متوجه ملازمت گردد. بعد از رسیدن افواج قاهره سلك جمعیت مفسدان از یکدیگر پاشید هر کدام به جنگلی پناه جستند و آن ولایت در قید ضبط درآمد و جز این فتح در احسن ساعات به مسامح جاه و جلال رسیده همه درینولا عرضه داشت فرزند پرویز به نظر درآمد که راناتهانه متدل را که سی و چهار کروهی اجیر واقع است گذاشته فرا نمود و افواج قاهره متعاقب او تعیین یافته اندامید که اقبال جهانگیری او را نیست و نا بود سازد در روز شرف بسیاری از بندها به رعایتها و اضافه های منصب سرافرازی یافتند پیشرو خان را که [۹۱ ب] از خدمتکاران قدیم است و در ملازمت حضرت جنت آشیانی از ولایت آمده بود بلکه از جمله مردمی است که شاه طهماسب همراه ساخته بسودند مهتر سعادت نام داشت. چون داروغه و مهتر فراشخانه والد بزرگوارم بود و در این خدمت نظیر و عدیل خود ندارد، او را به خطاب پیشرو خان سرافراز ساختند. اگر چه ملازم ملایم طبیعت و قلعچی مشرب است، نظر بر حقوق خدمات او نموده به منصب دو هزار و پانصدی از اصل و اضافه ممتاز گردانیدم.

تمهید مقدمات یعنی سلطان خسرو: در وسط سال از جلوس همایون خسرو را بنا بر جوانیها و غروری که جوانان را می باشد و کم تجربگی و عاقبت نا اندیشی و مصاحبان ناجنس خیالات فاسد راه یافته بود به تخصیص در ایام بیماری والد بزرگوارم که بعضی از کوتاه اندیشان بنا بر کثرت جرایم و تقصیراتی که از ایشان به وقوع آمده بود و از عفو و اغماض نا امید محض بودند، به خاطر گذرانیدند که او را دست آویزی ساخته امور سلطنت را از پیش خود گیرند، از این معنی غافل که امور سلطنت و جهانبانی امری نیست که به سعی ناقص عقلی چند انتظام یزید، خالق دادار تا کرا شایسته این امر عظیم القدر رفیع الشان داند و این خلعت

را بر قامت قابلیت چه کس راست آورد.

ز دارنده نسلوان ستمد بخت را نشاید خسرید افسر و تخت را

سری را که حق تاج پرور نمود نشاید ازو تاج دولت ربود

چون خیالات فاسدان و کوتاه اندیشان بغیر از ندامت و پشیمانی نتیجه ندارد و امور سلطنت باین نیازمند درگاه الهی قرار گرفت همواره خسرو را گرفته خاطر و متوحش درمی یافتیم هر چند در مقام عنایت و شفقت شده خواستم که بعضی تفرقه‌ها و دغدغه‌ها از خاطر او دور سازم فایده‌بر آن مترتب نگشت تا آنکه به کنکاش جمعی از بخت برگشتگان در شب یکشنبه هشتم ذی الحجه سنه مذکور بعد از گذشتن دو گهری زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی را مذکور ساخته باصد و پنجاه سواری که باو متعلق بودند، از درون قلعه آگره برآمده متوجه می‌گردد. بعد از روان شدن او به اندک [۲۵ الف] زمانی یکی از چرافچیان که با وزیر الملك آشنا بود، باو خبر می‌رساند که خسرو گریخت و وزیر الملك او را همراه گرفته پیش امیرالامرا می‌آورد. چون این خبر را تحقیق می‌نماید مضطربانه به دربار محل آمده یکی از خواجه سرایان را می‌گوید که دعای من برسان و بگو که عرض ضروری دارم، حضرت بیرون تشریف آوردند. چون در خیال من ایسن امر در نیامده بود، گمان بردم که از جانب دکن یا گجرات خبری رسیده باشد. بعد از بیرون آمدن ظاهر شد که ماجرا چیست؟ گفتم چه باید کرد؟ خود سوار شده متوجه گردم یا خرم را بفرستم. امیرالامرا عرض کرد که اگر حکم شود من بروم. فرمودم که چنین باشد. بعد از آن معروض داشت که اگر به نصیحت برنگردد دوست به صلاح بکند چه باید کرد؟ گفته شد که اگر بی‌جنگ به راه راست در نیاید آنچه از دست تو آید تقصیر ممکن، سلطنت خویشی و پدر و فرزندی نمی‌تابد که : با شاه خویشی ندارد کسی. چون این سخنان و دیگر مقدمات گفته او را مرخص ساختم به خاطر رسید که خسرو از او آزرده‌گی تمام دارد و بنا بر قرب و منزلتی که داشت محمود امثال و اقران است مبدا اتفاق در حق او اندیشند و او را ضایع سازند معز الملك را فرمودم که رفته او را بازگرداند و شیخ فرید بخشی بیگی را بدین خدمت تعیین نموده حکم کردم که مجموع منصبداران واحدیانی که دریا تشارند به همراهی او متوجه شوند و اهتمام هان کو توال به قراولی و خبر گیری مقرر گشت و با خود قراردادم که به مقتضای سببانی چون روز شود خود نیز متوجه شوم و معز الملك امیرالامرا را آورد. چون در همین روزها احمد بیگ خان و دوست محمد پکاؤل مرخص گشته بودند و در حوالی سکندره که بر سر راه خسرو بود منزل داشتند بعد از رسیدن خسرو بدان نواحی با چندی از دایره‌های خود برآمده متوجه ملازمت گردیدند و خبر رسانیدند که خسرو راه پنجاب را در پیش گرفته به ایلغار می‌رود. به خاطر گذشت که مبدا راه چپ زده به جانب دیگر رود چون

راجه مان سنگه خالوی او در پنگاله بود به خاطر اکثر بنده های درگاه میرسید که به [۲۵ ب] آنجانب متوجه نخواهد گشت به هر طرف کسان فرستادم. مشخص شد که به پنجاب می رود. در این اثنا صبح طالع گشت تکیه بر کرم و عنایت الله تعالی نموده به عزیمت درست سوار شده و مقید به هیچ کس و هیچ چیز نشده متوجه گردیدم.

بلی آن را که اندوهی است در پی نمی داند که ره چون می کند طی
همین داند که افتد پیش و راند نداند با که آید با که ماند

چون به روضه متبر که والد بزرگوارم که در سه گروهی شهر واقع است رسیدم استمداد همت از روحانیت آن حضرت نمودم مقارن آن حال میرزا حسین پسر میرزا شاه رخ را که اراده همراهی خسرو داشته گرفته آورند چون پرسش نمودم نتوانست منکر شد فرمودم تا دست او را بسته بر- فیل سوار کردند و این اول شگون بود که به برکت و توجه و امداد آن حضرت به ظهور آمد. چون نیمروز شد و هوا گرمی تمام بهم رسانید لحظه در سایه درخت توقف نمود به خان اعظم گفتم که هرگاه ما را با این امنیت خاطر اینحال بوده باشد که میعاد افیون را که در اول روز بایست خورد تا حال نخورده باشم و هیچکس بیاد نداده باشد حال آن بی سعادت را از این قیاس باید کرد آزادی که داشتم از این عمر بود که فرزند بی موجب و سببی غنیم و خصم شد. اگر سعی بدست آوردن او ننمایم مفسدان و فتنه کینان را دستگاهی بهم خواهد رسید یا او سر خود گرفته به اوزبک یا قزلباش خواهد رفت و ازین عمر سختی بدین دولت راه خواهد یافت. بنابراین مقدمات بدست آوردن او را پیشنهاد همت ساخته بعد از اندک آسایشی که از پرگنه متبره که در یست گروهی آگره واقع است دوسه گروه گذشته در موضعی از مواضع پرگنه مذکور که تالایی داشت نزول نمودم. خسرو چون به متبره می رسد به حسن بیگ خان بدخشی که از رعایت بافتهای والد بزرگوارم بود و البته به قصد ملازمت من از کابل می آمد بر می خورد و چون طبع بدخشیان به فتنه و آشوب پیراسته است این معنی را از خدا خواسته با [۲۱ الف] دو یست سیصد از او یماقات بدخشان که همراه او بوده اند راهبر و سپه سالار او میگرد و در راه هر کس که از پیش می آید تاراج نموده اسب و اسباب او را می گیرند. سوداگران و راهگذاران مال اولیه و تاراج این مفسدان بود هر جا که میرسیدند زن و فرزند مردم از آسیب آن فاسقان ایمن نبودند. خسرو به چشم خود می دید که بر ملک موروثی آباء و اجداد او چه قسم ستمی می رود از دیدن این افعال ناشایسته این بدبختان در ساعتی هزار بار مرگ را آرزو می کرد. غایتا از مداد او مواسا با این سگان چاره نداشت. اگر بخت و اقبال پاوری احوال او نموده نداشت و پشیمانی را دست آویز خود می ساخت و بی دغدغه خاطر به ملازمت من می آمد. عالم السراپر دانا است که از تقصیرات او بالکل

در گذشته آن مقدار لطف و شفقت می نمودم که سرموئی تفرقه و دغدغه در خاطر او نمی ماند. چون در واقعه حضرت عرش آشیانی به فساد بعضی مفسدان ارادها از خاطر او سر برزده بود و می دانست که اینها به من رسیده است اعتماد بر مهر و شفقت من نمی کرد. والدۀ او هم در ایام شاهزادگی از ناخوشی اطوار و اوضاع او و سلوک برادر خودش مادهو سنگه تریاک خورده و خود را کشت.

صفت نیکذاتی والدۀ خسرو و سبب فوتش:

از خوبیها و نیکذاتی های او چه نویسم، عقلی به کمال داشت و اخلاص او به من بدرجه ای بود که هزار پسر و برادر را فدای یکموی من می کرد. مکرر به خسرو مقدمات نوشت و او را دلالت به اخلاص و محبت من می کرد و چون دید که هیچ فایده بران مترتب نمی گردد و عاقبت معلوم نیست که به کجا منجر خواهد شد.

از غیرتی که لازمه طبیعت راجپوتان است، خاطر بر مرگ خود قرار داده و چندین مرتبه گاه گاهی مزاج او در شورش درمی آمد. چنانچه این حدیث میراثی بود که پدر و برادران او همه به یکبارگی در دیوانگی خودها را ظاهری کردند و بعد از مدتی علاج پذیر می شدند. و در ایامی که من به شکار متوجه گشته بودم روز بیست و ششم ذی حجه سنه هزار و سیزده هجری اقیون بسیار در عین شورش دماغ خورده در اندک زمانی درگذشت. گویا که این احوال پسر بی دولت [۲۱ ب] خود را پیشتر می دیده است اول کدخدایی که در آغاز جوانی و خردسالی مرا روی داد نسبت او بود و بعد از تولد خسرو او را شاه ییگم خطاب داده بودم. چون بدسلوکی فرزند و برادر را نسبت به من نتوانست دید از سرجان در وقت دماغ پریشان شدن در گذشته خود را ازین کلفت و اندوه باز رها نید. از فوت او بنا بر تعلقی که داشتم ایامی بر من گذشت که از حیات و زندگانی خود هیچگونه لذتی نداشتم. چهار شبانه روز که سی و دوپهر باشد از غایت کلفت و اندوه چیزی از مأکول و مشروب وارد طبیعت نگشت.

چون این قضیه به والد بزرگوارم رسید دلاسانامه در غایت شفقت و مرحمت بدین مرید فدوی صادر گشت و خلعت و دستار مبارک که از سر برداشته بودند همان طور بسته بجهت من فرستادند. این عنایت آبی بر آتش سوز و گداز من زد، و اضطراب و اضطراب مرا فی الجمله قراری و آرامی بخشید و غرض از ذکر این مقدمات آنکه بی سعادت من ازین در نمی گذرد که فرزندی بنا بر ناخوشی سلوک و اطوار ناپسندیده باعث قتل ماسد خود شود، و به پدر خود بی هیچگونه باعشی و سببی به محض تصورات و خیالات فاسد در مقام بنی و عناد درآمده از دلوت ملازمتش فرار بر قرار نماید. چون متقم جبار هر کرداری را سزای در برابر نهاده لاجرم

مال حالش بدان انجامید که به بدترین احوالی به قید درآمد و از درجه اعتبار افتاده به زندان دائمی گرفتار گردید.

راه چو مستانه رود هوشمند پای بسدام آورد و سر در کمند
مجملاً روز سه شنبه دهم شهر ذیحجه به منزل هودل فرود آمدم. شیخ فرید بخاری باجمعی
از شجاعان و بهادران به تعاقب خسرو و هراول لشکر فیروزی اثر معین و مشخص گشتند.
دوست محمدرضا که در رکاب بود بنابر سبق خدمت و ریش سفیدی به محافظت قلعه آگره و محلها
و خزاین فرستادم.

اعتمادالدوله وزیرالملك را در وقت برآمدن از آگره، به ضبط و حراست شهر گذاشته
بودم به دوست محمد گفتم که چون به صوبه پنجاب می رویم و آن صوبه در دیوانی اعتمادالدوله
است او را روانه ملازمت خواهی ساخت و پسران میرزا محمد حکیم را که در آگره اند به
قید آورده محبوس نگاه خواهی داشت. چون هرگاه که از فرزند صلیبی این معامله رونماید از
برادرزاده و عموزاده چه توقع توان داشت معزالملك بعد از رخصت دوست محمد بخشی شد.
چهارشنبه به پلول و پنجشنبه به فریدآباد نزول اجلال واقع گشت. روز جمعه سیزدهم به اتفاق
دهلی دست داد. از گرد راه به زیارت روضه مقدسه حضرت جنت آشیانی شتافته زیارت نمودم
و استمداد همت کردم و به [۲۲ الف] فقرا و درویشان بدست خود زرها دادم و از انجا به نزهت گاه
مقام حضرت شیخ نظام الدین اولیا توجه کردم به لوازم زیارت قیام و اقدام نمودم بعد از آن پاره
زرها به میرجمال الدین حسین انجو و مبلغی دیگر به حکیم مظفر دادم تا به فقرا و درویشان و
ارباب احتیاج قسمت نمایند. روز شنبه چهاردهم مقام سرای نریله منزل شد ایسن سرای را
خسرو سوزانیده رفته بود. منصب آقاملا برادر آصف خان که به خدمت حضور سرافراز بوده از اصل
و اضافه هزاری ذات و سیصد سوار مقرر می کرد در این راه خدمت چنان می کرد جمعی از
ایماقات در رکاب ظفر انتساب بودند. به ملاحظه آنکه چون بعضی از این مردم با خسرو اتفاق
دارند مبدا به خاطر ایشان دغدغه و تفرقه راه یابد به کلان تران ایشان دوهزار روپیه داده شد
که در خرد مردم قسمت نمایند و جماعت خود را به همراه جهانگیری امیدوار سازند. به شیخ
فضل الله و راجه دهر دهر زرها دادم که در راه به فقرا و برهمنان می داده باشند. سی هزار روپیه
فرمودم که در اجمیر به راناشنکر به طریق مدد خرج بدهند. روز دوشنبه شانزدهم ذی حجه به
پرگه پانی پت رسیدم. ایسن منزل و مقام برآبای کرام و اجداد ذوی الاحترام ما همیشه مبارک
و فرخنده آمد و دو فتح عظیم در این سرزمین روی داده. یکی شکست ابراهیم لودی که به صولت
عسا کر ظفر تأثیر حضرت فردوس مکان دست داده و ذکر آن در تواریخ روزگار مرقوم و مسطور

است دوم فتح هیموی به کردار که در اول دولت والد بزرگوارم به تفصیلی که تحریر یافته از عالم اقبال به ظهور آمد. در حینی که خسرو از دهلی گذشته به پرگه مذکور متوجه می گردد به حسب اتفاق دلاورخان آنجا رسیده بوده است چون این مقدمه می شود فرزندان خود را از آب چون [۲۲ب] می گذرانند و خود سپاهیان و فزاقانه دل بر ایلغار می نهند و قصد می کنند که خود را پیش از رسیدن خسرو به قلعه لاهور اندازد. مقارن این حال عبدالرحیم نیز از لاهور به این مقام و منزل می رسد. دلاورخان دلالت می کند که فرزندان خود را همراه فرزندان من از آب بگذران و خود به کناره گرفته منتظر رایات جهانگیری می باش از بسکه گرانباه و ترسنده بود این معنی را به خود قرار نتوانست داد. آن مقدار توقف نمود که خسرو رسید. رفته او را ملازمت کرد. و قرار همراهی از روی اختیار با اضطرار داده خطاب ملک الوزرائی یافت و وزیر صاحب اختیار گشت. دلاورخان مردانه متوجه لاهور گردید و در راه به هر کس و هر طایفه ملازمان درگاه و کوریان و سوداگران و غیر سوداگران که می رسید آنها را از خروج خسرو آگاه ساخته بعضی را همراه خود می گرفت و بعضی را می گفت که از راه کناره گیرند.

بعد از آن بندهای خدا از تاراج و دست انداز آن ظالمان ایمن گشتند. غالب ظن آن بود که اگر سید کمال در دهلی و دلاورخان در پانی پت جرات و همت نموده سر راه بر خسرو می گرفتند آن جماعه پرریخته که با او همراه بودند تاب مقاومت نیاورده پریشان می گشتند و خسرو به دست می افتاد غایتا همتشان یساری نکرد و در ثانی الحثال هریک تقصیرات خود را به روش تلافی نمودند دلاورخان در ایلغار لاهور پیش از رسیدن خسرو به قلعه در آمدن که خدمت نمایانی بود تدارک آن کوتاهی نمود، و سید کمال نیز در جنگ خسرو ترددات مردانه به تقدیم رسانید، چنانچه در محل خود نوشته خواهد شد.

هفدهم ذی حجه پرگه کرنال محانزول رایات عالیات گشت درین منزل عابدین خواجه را که پسر خواجه کلان جویباریست پسرزاده عبدالله خان اوزبک و در زمان والد بزرگوارم آمده بود به منصب هزاری ذات و سوار سرافراز ساختم. شیخ نظام تها نسیری که از شیادان مقرر [۲۳الف] وقت خود دست خسرو را می بیند او را به نویدهای خوشدل ساخته پاره از راه می برد آمده مرا دید چون این مقدمات برگوش خورده بود خرجی راه به او داده فرمودم که متوجه زیارت خانه مبارک گردد. در نوزدهم پرگه شاه آباد منزل گردید و آب درین مقام بسیار کم بود. به حسب اتفاق باران عظیم دست داد چنانچه همگان شاد لب گشتند.

صفت مرید گرفتن شاهنشاهی:

شیخ احمد لاهوری را که از زمان شاهزادگی نسبت خدمتگاری و مریدی داشت، به منصب

میر عدلی مقرر داشتیم مریدان و ارباب اخلاص و بوسیله او از نظر می گذرانند و دست و شیه به هر کس که باید داد، به عرض می رسانیده می دهند در وقت ازادت آوردن مریدان چند کلمه بطریق نصیحت مذکور می گردد - باید که وقت خود را به دشمنی ملتی از ملتها تیره و مکدر نسازند و با جمیع ارباب ملل طریق صلح کل مرعی دارند هیچ جاندا ری را بدست خود نکشند و سلاخ طبیعت نباشند. مگر در جنگها و شکارها، بیت:

مباش در پی بیجان نمودن جاندار مگر به عرصه پیکار یا به وقت شکار
تعظیم نیرات که مظاهر نور الهی اند. به قدر درجات هر يك باید نمود و موثر و موجد
حقیقی در جمیع اطوار و ادوار الله تعالی را دانست. بلکه فکر باید کرد تا در خلوت و کثرت
خاطر لمعه از فکر و اندیشه او خالی نباشد. بیت:

لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب سوی او می غیز و او را می طلب
والد بزرگوارم بلکه این معنی رسانیده در کم وقتی از اوقات از فکر خالی بودند در
منزل آلوده ابولهی اوزبك را با پنجاه و هفت منصبدار دیگر به کومك شیخ فرید تعیین نموده
چهل هزار رویه مدد خرج گویان به آن جماعت مرحمت نمودم. هفت هزار رویه دیگر به جمیل
يك داده شد که به او یماقات تقسیم نماید به شریف آملی نیز دوهزار رویه شفقت کردم روز سه
شنبه بیست و چهارم ماه مذکور پنج کس از ملازمان و همراهان خسرو را گرفته آوردند و دو کس
را که اقرار به نوکری او [۲۳ب] کردند فرمودم که در ته پای قیل انداخته و سه نفر را که انکار
نمودند سپرده شد تا به حقیقت باز رسیده شود. دوازدهم ماه فروردین سنه اول جلوس میرزا
حسین و نورالدین قلی کوتوال به شهر لاهور داخل می شوند و در بیست و چهارم ماه مذکور
فرستاده دلاورخان می رسد و خبر می کند که خسرو خروج نموده قصد لاهور دارد شما خبردار
باشید در همین تاریخ دروازه های شهر لاهور محفوظ و مضبوط می گردد و دوازدهم از تاریخ
مذکور به اندک مردم دلاورخان به قلعه داخل می شود و شروع در استحکام برج و بارو کرده
هرجا شکست و ریختی داشت مرمت نموده توپها و ضربها را به بالای قلعه بر آورده مستعد
جنگ می شوند. جمع قلیلی از بنده های درگاه که درون قلعه بودند همگی رجوع آورده به خدمات
متعین گشتند و مردم شهر نیز به اخلاص تمام مدد و معاونت نمودند بعد از دو روز که فی الجمله
سرانجامی شده بود.

محاصره نمودن خسرو شهر لاهور را:

خسرو در رسید و در یکی از منازل مقرر منزل اختیار نموده فرمود که شهر را قبل
کرده جنگ اندازند و یکی از دروازه ها را که از هرجانب که میسر باشد آتش در داده

پسوزانند و به لوت مالان خود گفت که بعد از گرفتن قلعه تا هفت روز حکم خواهم کرد که شهر را تاراج نمایند و زن و فرزند مردم را اسیر کنند. این جماعت خون گرفته یکی از دروازه های شهر را آتش دادند. دلاورخان و حسین یگ دیوان و نورالدین قلی کوتوال از طرف درون دیواری دیگر محاذی دروازه بر آوردند در همین روزها سمیدخان که از تعیینات کشمیر بود در کنار آب چناب منزل داشت این خبر را شنیده به ایلغار لاهور برگشت چون به کنار آب راوی رسید به اهل قلعه خبر فرستاد که به قصد دولتخواهی آمده ام مرا به درون قلعه در آورید. مردم قلعه شب کسی فرستاده او را با چندی که همراه داشت به درون قلعه درمی آوردند. بعد [۲۲ الف] از نه روز که قلعه در محاصره بود خبر رسیدن افواج قاهره متواتر و متعاقب به خسرو و تابان اومی رسید. بی پاشه به خاطر می گذرانند که رو بروی لشکر فیروزی اثر باید رفت. چون لاهور از سوارهای عظیم هندوستان است در عرض شش هفت روز کثرت عظیم دست داد چنانچه از مردم خوب شنیده شده که ده دوازده هزار سوار مستعد جمع شده بودند به قصد آنکه بر فوج پیش شیخون آورند از حوالی شهر برمی خیزند و در سرای قاضی شب پنجشنبه شانزدهم به من این خبر رسید. هم در شب با آنکه یاران عظیم بود طبل کوچ زده سوار شدم. صباح آن به سلطانپور رسیده شد. تا نیمروز در سلطانپور بودم به حسب اتفاق در همین وقت و ساعت میان افواج قاهره و جماعت مقهوره مقابله و مقاتله دست می دهد. معز الملک تشت بریانی آورده بود می خواستم که از روی رغبت میل نمایم که خبر جنگ به من رسید به مجرد شنیدن با آنکه طبیعت مایل بخوردن بریانی بود يك لقمه به جهت شگون خورده سوار شدم و مقید به رسیدن مردم و کمی افواج قاهره نگشته به شتاب هر چه تا متر متوجه گشتم چته خاصه خود را هر چند طلبیدم حاضر نساختند از سلاح بجز نیزه و شمشیری حاضر نبود خود را به لطف ایزدی سپرده بی ملاحظه روانه شدم در اول سواری زیاده از پنجاه سوار همراه نبودند و هیچکس را هم خبری نبود که امروز جنگ خواهد شد مجبلا تا به سرپل گوبندوال رسیدن چهارصد پانصد سوار از نیک و بد جمع شده باشند در وقتی که از پل می گذشتم خبر فتح رسید. اول کسی که این مژده رسانید، شمس توشکچی بود. بدین خوشخبری خوشخبرخان خطاب یافت. میر جمال الدین حسین را که پیش ازین به جهت نصیحت خسرو فرستاده بودم در همین وقت رسیده بود از کثرت و [۲۲ ب] شوکت مردم خسرو چندان گفت که باعث بیم مردم شد. با آنکه متواتر خبر فتح خرم رسیده این سید ساده لوح به هیچ وجه باور نمی کند و تعجب می نماید که آن نوع لشکری که من دیده ام چگونه از فوج شیخ فرید که در نهایت قلت و بی استعدادی اند شکست می خورد. وقتی که سنگها سن خسرو باد و خواجه سرای او آوردند میر قبول این معنی نموده از اسب فرود ازین نمی باشد.

آمده سردربای من نهاد و انواع خضوع و خشوع به تقدیم رسانید و گفت که اقبال بالاتر و بلندتر
صفت شیخ فرید و سادات باره درین جنگ:

شیخ فرید درین سرداری مخلصانه و فدائیانہ پیش آمد. سادات باره را که از شجاعان
زمان خودند و در هر معرکه که بوده اند کار از ایشان شده هراولی ساخت، سیف خان ولد سید
محمود خان باره سردار قوم به نفس خورد ترددات مردانه نموده هفده زخم برداشت و سید
جلال هم از برادران طایفه تیری به شقیقه خود و بعد از چند روز در گذشت. در اثنای که سادات
باره که پنجاه و شصتی بیش نبودند زخم و ضرب هزار هزار و پانصد سوار بدخشی را برداشته
پاره پاره شده بودند. سید کمال با برادران خود که به کمک هراول تعیین شده بودند از یک کناره
در آمده زد و خوردی کردند که فوق تهور و مردانگی بود. بعد از آن مردم بر انفسار پادشاه سلامت
گفته ناخفتند. اهل بغی و فساد از شنیدن این کلمه بیدست و پا شده هریک به گوشه متفرق گشتند
قریب به چهارصد نفر از ایماقات میدان پایمال قهر و غلبه لشکر فیروزی اثر گردیدند. صندوق
جواهر خسرو و نقایسی که همیشه با خود می داشت بدست افتاده. ایات:

که دانست کین کسودک خرد سال شود با بسزرگان چنین بدسگال
به اول قدح دردی آرد به پیش گذارد شکوه من و شرم خویش
بسوزاند اورنگ خورشید را تنها کند جای جمشید را

مراهم مردم کوتاه بین در الله آباد بسیار دلالت به مخالفت [۲۵ الف] پدر می کردند غایتاً این سخن
اصلاً مفهوم و معقول من نمی گشت و می دانستم دولتی که بنای آن بر مخاصمت پدر باشد چه مقدار
پایداری خواهد نمود، به کنکاش ناقص عقلا از جان رفتن و مقتضای عقل و دانش را کار فرموده به ملازمت
پدر و مرشد و قبله و خدای مجازی خود رسیدم و به برکت این نیت درست رسید به من آنچه رسید.
در شب همان روزی که خسرو گریخت راجه با سورا که زمیندار معتبر کوهستان لاهور است
در خدمت نمودم که به آن حدود رفته هر جا که خبری و اثری از او شنود در بدست آوردن او آنچه
امکان سعی باشد به تقدیم رساند و مهابت خان و میرزا علی اکبر شاهی را با لشکر انبوه تعیین نمودم
و مقرر چنان شد که هر طرف که خسرو روانه گردد فوج مذکور تعاقب نمایند و من هم به خود قرار
داده بودم که اگر خسرو به کابل رود من سردربی او نهاده تا او را بدست نیارم برنگردم و اگر در
کابل توقف نکرده به بدخشان و انحدود متوجه شود مهابت خان را در کابل گذاشته خود به خبریت
و دوست معاودت نمایم و منشاء رفتن بدخشان این بود که آن بی دولت البته با اوزبکان درخواهی
آید و آن خفت به این دولت لاحق می گردد.

کیفیت گرفتاری خسرو

در روزی که افواج قاهره به تعاقب خسرو تعیین یافتند یازده هزار رویه به مهابتخان و بیست هزار رویه دیگر به احدیان مرحمت شده و ده هزار رویه دیگر همراه فوج مذکور نموده شد که در راه به هر کس بایدداد بدهند. شنبه بیست و هشتم اردوی ظفرقرین در منزل چپال که در هفت کروهی لاهور واقع است نزول اجلال دستداد. در همین روز خسرو با معدودی چند به کنار دریای چناب می‌رسد. خلاصه سخن آنکه بعد از شکست راهپهای مردمی که همراه او از معرکه جنگ برآمده بودند، مختلف گشت افغانان و اهل هند که اکثر قریب به اتفاق می‌خواستند که به هندوستان رویه باز گردد و مصدر بعضی فسادها [۲۵ب] شود و حسین بیگ که اهل وعیال و خزانه و مردم او بر سمت کابل واقع بودند، او را دلالت به رفتن کابل می‌نمود آخر الامر چون به کنکاش حسین بیگ عمل نمود یک قلم مردم هندوستان و افغانان از او جدائی اختیار نمودند بعد از رسیدن به دریای چناب اراده می‌کند که از گذر شاهپور که از گذرهای معین است عبور نماید. کشتی بهم نمی‌رسد بگذر سودپره روانه می‌شود در گذر مذکور مردم او یک کشتی بی‌ملاح و کشتی دیگر پرازمیه و کاه بدست درمی‌آورند. پیش از شکست خسرو به جمیع جاگیرداران و راهداران و گذر بانان صوبه پنجاب حکم صادر گشته بود که این قسم قضیه روی داده خبردار و هشیار باشند بنا بر این تا کیدات گذرها و آبها در بند بود. حسین بیگ خواست که ملاحان هیمه و کاه را به آن کشتی بی‌ملاح آورده خسرو را بگذرانند در این گفتگو داماد کمال چودھری سودهره می‌رسد و می‌بیند که جماعت درین شب در مقام گذشتن از آب‌اند. به ملاحان فریاد می‌کند که حکم جهانگیر پادشاه نیست که در شب مردم از آب نادانسته می‌گذشته باشند هشیار باشید از شور و غوغای این مردمی که در آن نواحی بوده‌اند جمع می‌شوند و داماد کمال چوبی را که کشتی بدان می‌رانند از دست ملاحان کشیده کشتی را سرگردان می‌سازد و هر چند زرها قبول کردند که از ملاحان کس مقصدی گذرانیدن آنها شود هیچکس قبول ننمود به ابوالقاسم تمکی که در گجرات حوالی پنجاب بود خبر رسید که جمعی درین شب می‌خواهند که از آب چناب عبور نمایند او چون برین معنی مطلع بود در شب با فرزندان و جمعیت سوار شده خود را به کنار گذر مذکور رسانید. صحبت بجائی رسید که حسین بیگ ملاحان را به تیر گرفت و از کنار آب داماد کمال نیز به تیر اندازی درآمده ناچار کرده کشتی بطور خود به پایان رویه آب می‌رفت تا آنکه آخر آن شب در ریگ نشست و هر چند خواستند که کشتی [۲۶ الف] را از ریگ جدا سازند میسر نگشت در این اثنا صبح صادق دیدن گرفت و ابوالقاسم و خواجه خضر خان که به اهتمام هلال‌خان درین آب جمعیت کرده بودند کنار غریب آبراسته‌ها ساختند و جانب شرقی را زمینداران استحکام داده بودند هلال‌خان

را قبل از وقوع این حادثه سزاوالی لشکری که به سرداری سعیدخان به کمشیر تعیین یافته بود فرستاده بودم به حسب اتفاق در همین شب بدین نواحی می‌رسد. بسیار به وقت رسیده بود و اهتمام او در آوردن ابوالقاسم تمکی و جماعه خواجه خضرخان و بدست آوردن خسرو بسیار دخل داشت صبح روز یکشنبه بیست و نهم ماه مذکور مردم برفیل و کشتی سوار شده خسرو را بدست در آوردند. روز دوشنبه سیوم در باغ میرزا کامران خبر گرفتاری او به من رسید. همان ساعت به امیرالامرا فرمودم که به گجرات رفته خسرو را به ملازمت آورد. در کنکاش امور سلطنت و ملکداری اکثر آنست که به رای و فهمیدگی خود عمل می‌نمایم. از کنکاش تنهای خود دو کنکاش معتبر می‌دانم اول آنکه به خلاف صلاح و صوابدید جمیع بندگان مخلص از الله آباد ملازمت پدر بزرگوار اختیار نموده دولت خدمات ایشان را دریافتم و صلاح دین و دنیای من در این بوده به همان کنکاش پادشاه شدم، دوم تعقیب خسرو که به هیچ چیز از تعیین ساختن ساعت و غیره مقید نشده تا او را بدست در نیاوردم آرام نگرفتم. از غرایب امور است که بعد از توجه از حکیم علی که دانای فن ریاضی است پرسیدم که ساعت توجه من چگونه بوده است به عرض رسانید که بجهت حصول این مطلب اگر خواهند ساعتی اختیار نمایند در سالها مثل این ساعتی که به دولت سوار شده اند نتوان یافت. آوردن خسرو را دست بسته و زنجیر در پا:

در روز پنجشنبه سیوم محرم سنه هزار و پانزده در باغ میرزا کامران خسرو را دست بسته زنجیر در پا از طرف چپ به رسم و توره [۲۶ب] چنگیزخانی به نظر من در آوردند. حسین بیگ را بردست راست او و عبدالرحیم را بردست چپ او ایستاده کرده بودند و خسرو در میان این هردو ایستاده می‌لرزید و می‌گریست حسین بیگ پگمان آنکه شاید او را نفعی کند. سخن پریشان گفتن آغاز نمود چون غرض او معلوم شد او را به حرف زدن نگذاشتند خسرو را مسلسل سپردم و آن دو مفتن را فرمودم که در پوست گاو و خمر کشیدند و روز جمع بر دراز گوش واژگونه سوار کردند و بر گرد شهر گردانیدند و چون پوست گاو زودتر از پوست خرقبول خشکی نمود، حسین بیگ تا چهار پرونده مانده و به تنگی نفس در گذشت و عبدالرحیم که در پوست خمر بود و از خارج به او رطوبات رسانیدند زنده ماند. از روز دوشنبه آخر ذیحجه تا نهم محرم سنه مذکور به واسطه زبونی ساعت در باغ میرزا کامران توقف واقع شد. بهیر وال را که جنگ در آن مقام دست داده بوده به شیخ فرید مرحمت نمودم و او را به خطاب والای مرتضی خان سرافراز گردانیدم. و بجهت نظام و انتظام سلطنت از باغ مذکور تا شهر فرمودم که دو رویه چوبها برپا کرده فته انگیزان اویماق و جمعی را که در آن شورش همراهی کرده بودند بردارها و چوبها آویخته هر يك را به سیاستی غیر مکرر به سزا و جزا رسانیدند و زمینداران که در این خدمت

دولتخواهی بجا آورده بودند ریاست وجودهرایی میانه دریای چناب و بهت فرموده زمینها به طریق مدد معاش به هر يك مرحمت فرمودم از جمله اموال حسین بیگ که بعد از این هر جا اسم او مذکور گردد گاو و خمران خواهد گشت از خانه ملک محمد نامنی قریب به هفت لك رویه ظاهر شد سوای آنچه به محل دیگر سپرده و همراه خود داشته و قتی که به همراهی میرزا شاه رخ بدین درگاه آمده بود يك اسب داشت رفته رفته کارش بدین درجه رسید که صاحب خزینه و دینه [۲۷ الف] گردیده امثال این اراده ها در خاطرش جا کرد. در اثنای راه که معامله خسرو و هنوز در مشیت حق بود، چون میان ولایت و دار الخلافه آگره که منبع فتنه و فساد است از سرداری صاحب وجود خالی بود به دغدغه آنکه مبدا معامله خسرو به طول انجامد فرمودم که فرزند پرویز بعضی از سرداران را بر سر راناکذاشته خسود با آصف خان و جمعی که بدو نسبت خدمت نزدیک داشته باشند متوجه آگره گردد و حفظ و حراست آن حدود را به عهده اهتمام خود مقرر شناسند. به برکت عنایت الهی پیش از آنکه پرویز به آگره رسد میم خسرو بوجه دلخواه دوستان و مخلصان تشیت پذیرفت بنا برین فرمودم که فرزند مذکور روانه ملازمت گردد.

چهارم شنبه نهم محرم به مبارکی به قلعه لاهور در آمدم جمعی از دولتخواهان معروض داشتند که معاودت به دار الخلافه آگره درین ایام که فی الجمله خللی در صوبه گجرات و دکن و بنگاله واقع است به صلاح دولت اقرب خواهد بود این کنکاش پسند خاطر من نیفتاد چه از عرایض شاه بیگ خان که حاکم قندهار بعضی مقدمات سموع افتاده بود که دلالت بر آن می کرد که امرای سرحد قزلباش، بنا بر فساد چندی از بقایای لشکر میرزایان آنجا که همیشه محرك سلسله خصومت و نزاع اند و ترغیب نامجبات در گرفتن قندهار به آن طایفه می نویسد که حرکتی خواهند نمود به خاطر رسید که مبدا از شنقار شدن حضرت عرش آشیانی و مخالفت بی هنگام خسرو داعیه آنها را تیز ساخته بر سر قندهار پورش نمایند. به حسب اتفاق آنچه به خاطر اشرف پرتو انداخته بود از قوت به فعل آمده حاکم فراق و ملک سیستان و جاگیرداران آن نواحی به کومک و مدد حسین خان حاکم هرات بر سر قندهار متوجه گشتند. شهابش بر همت و مردانگی شاه بیگ خان که مردانه پایا یم کرده قلعه [۲۷ ب] را مضبوط و مستحکم ساخت و خود بر بالای ارگ سیوم از قلعه مذکور چنان نشست که بیرونیان معاینه مجلس او را می دیدند و در مدت محاصره میان نه نسبت و سر و پا برهنه مجلس عیش و عشرت ترتیب می داد و هیچ روزی نبود که فوجی در برابر لشکر غنیم از قلعه بیرون نمی فرستاد و کوششهای مردانه به تقدیم به من رسانیدند تا در قلعه بود چنین بود. لشکر قزلباش سه طرف قلعه را احاطه نموده بودند چون این خبر در لاهور به من رسید ظاهر شد که توقف درین حدود اقرب و اصلح بوده در حال فوجی کلانی به

منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم و نقاره عنایت کرده (میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان که پادشاه ملك تنهه بود و به سعی عبدالرحیم خانخانان سپه سالار در عهد حضرت عرش آشیانی آن دیار مفتوح و ملك تنهه درجاگیر او که منصب پنجهزاری ذات و سوار مقرر گشته بود، تفویض یافت و بعد از فوت او میرزا غازی پسرش به منصب و خدمت پدر سرافراز بود. آبا و اجداد اینها از امرای سلطان حسین میرزا بایقرا والی خراسان بودند و در اصل از سلسله امرای صاحب قرانی اند) خواجه عاقل به خدمت بخشیدگی این لشکر مقرر شد. چهل و سه هزار رویه مدد خرج گویان به قراخان و پانزده هزار رویه به نقدی بیگ و قلیچ بیگ که از همراهان میرزا غازی بودند مرحمت شد بجهت رفع این خدشه و اراده سیرکابل توقف لاهور را به خود قرار داد.

در همین روزها منصب حکیم فتح الله از اصل و اضافه به هزاری ذات و سیصد سوار قرار گرفت چون از شیخ حسین جامی خوابهای نزدیک بوقوع بمن رسیده بود بیست لك دام که مبلغ سی و پنج چهل هزار رویه بوده باشد به خرج او و خانقاه و درویشانی که با اومی باشند مقرر نمودم. در بیست و دوم عبدالله خان را نواخته به منصب دوهزار و پانصد ذات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم. دو لك رویه به احدیان فرمودم که مساعدت بدهند و به مرور از ماهیانه آنها وضع نمایند شش هزار رویه به قاسم بیگ خویش شاه بیگ خان و سه هزار رویه به سید بهادر خان شفقت فرمودم. در کوبندوال که بر کنار دریای بیاه واقع است هندوئی [۲۸ الف] بود ارجن نام در لباس پیری و شبخی چنانچه بسیاری از ساده لوحان هنوز بلکه نادان و سفیهان اسلام را مقید اطوار و اوضاع خود ساخته کوس پیری و ولایت را بلند آوازه گردانیده بود او را گروهی گفتند و از اطراف و جوانب کولان بسیار بدو رجوع آورده اعتقاد تمام باو اظهار می کردند سه چهار پشت او این دکان را گرم می داشتند. مدتها به خاطر می گذشت که این دکان باطل را بر طرف می باید ساخت یا او را در جرگه اهل اسلام در باید آورد تا آنکه در این ایام که خسرو از آن راه عبور می نمود این مردك مجهول اراده کرد که ملازمت او را دریابد. در منزلی که جا و مقام او بود خسرو را نزول افتاده آمده او را دید و بعضی مقدمات فرایافته به او رسانیده بر پیشانی او انگشتی از زعفران که به اصطلاح هند او نشقه گویند و آنرا شگون می دانند کشید. چون این مقدمه به مسامع جاه و جلال رسید بطلان او را که بوجه اکمل می دانستم، امر کردم که او را حاضر ساختند و منازل و مساکن او را و فرزندان او را به مرتضی خان عنایت نمودم سرداری میرزا غازی و همراهی جمعی از منصبداران و بنده های درگاه مثل قرا بیگ که به خطاب قراخانی و تخته بیگ که به خطاب سردارخانی سرافراز گردیده تعیین گشتند میرزا غازی را به

و اسباب و اموال او را به قید ضبط درآورده فرمودم که او را به سیاست رسانند و دو کس دیگر را که راجو و انبا نام داشتند در ظل حمایت دولخان خواجه سرا به ظلم و تعدی زندگانی می کردند و درین چند روزی که خسرو لاهور را قبل داشت دست اندازیه‌ها و بی اندامیه‌ها نموده بودند. فرمودم که راجو را به دار کشیده و از انبا که به زرداری مشهور بود، جریمه گرفتند. مجملایك لك و پانزده هزار رویه ازو به وصول رسید. این مبلغ را فرمودم که به غلویخانه‌ها و مصارف خیرات صرف نمایند. سعدالله پسر سعیدخان به منصب دو هزارى ذات و هزار سوار افتخار یافت.

پرویز از غایت اشتیاق [۲۸ ب] به ملازمت و خدمت من مسافتهای دور و دراز در ایام برسات که باران دست از تقاطر بار نمی داشت به اندک مدتی طی نموده روز پنجشنبه بیست و نهم بعد از گذشتن دوپهر و سه گھسری سعادت ملازمت دریافت از غایت مهربانی و شفقت او را در کنار عطوفت گرفته پیشانی او را بوسه دادم چون از خسرو این قباحت سرزد به خود قرار داده بودم که تا او را به دست در نیآورم هیچ جا توقف نکنم و احتمال داشت که به جانب هندوستان رویه باز گردد درین حالت خالی گذاشتن دارالخلافت اگره که مرکز دوست و محل سلطنت و مقام نزول سرپرندگان محفل قدس و مدفن گنجهای عالم بود از صلاح ملکداری دور می نمود بنا بر این از اگره در حالت توجه به تعاقب خسرو به پرویز نوشته شد که اخلاص و خدمت تو این نتیجه دارد که خسرو از دولت گریخت و سعادت روی بتو آورد و ما به تعاقب او ایلغار نمودیم. مهمات رانا را به مقتضای وقت و صلاح دولت يك نوع صورتی داده خود را به زودی به اگره برسان که پای تخت و خزانه را که سرمایه گنج قارون است به تو سپردیم و ترا به خدای حی قادر پیش از آنکه این حکم به پرویز برسد رانا در مقام عجز در آمده کس نزد آصف خان فرستاده بود که چون از کردهای خود خجالت و شرمندگی تمام دارم امیدوارم که شفیع من شده نوعی کن که شاهزاده به فرستادن باگه که از فرزندان من است راضی گردند. پرویز بدین معنی رضا نداده می گفت که یا خود متوجه خدمت گردد یا کرن را بفرستد. در این وقت جزفته انگیزی خسرو می رسد بنا بر ملاحظه وقت آصف خان و دیگر دولخواهان به آمدن باگه راضی گشته در نواحی متدل گه سعادت خدمت شاهزاده در می آید. پرویز راجه جگنانه و اکثر امرای تعینات آن لشکر را گذاشته خود [۲۹ الف] با آصف خان و چندى از نزدیکان و اهل خدمت روانه اگره می گردد و باگه را به همراهی قراینگ روانه درگاه بالاچاه می کردند و چون به حوالی اگره می رسد خبر فتح و گرفتاری خسرو را شنیده بعد از دو روز که مقام می نماید حکم بدو می رسد که چون خاطر از جمیع جوانب و اطراف جمع است خود را به زودی به ما برسان تا آنکه به تاریخ مسطور سعادت ملازمت

دریافت آفتاب گیر که از علامات سلاطین است به او مرحمت فرمودم و منصب او ده هزاری حکم شد و به دیوانیان فرمودم که جاگیر تنخواه بدهند. میرزا علی بیگ را در همین روزها به حکومت فرستادم. ده هزار روپیه به قاضی عزت اله حواله شد که به فقرا و ارباب احتیاج کابل قسمت نماید. احمد بیگ خان به منصب دوهزاری ذات و هزار و دوست و پنجاه سوار از اصل و اضافه سرافراز گردید. در همین روز مقرب خان که به آوردن فرزندان دانیال مقرر گشته بود بعد از ششماه و یست و دو روز از برهانپور برگشته دولت ملازمت دریافت و وقایع آن حدود را به تفصیل معروض داشت سیف خان به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار افتخار یافت. شیخ عبدالوهاب از سادات بخاری که در زمان حضرت عرش آشیانی حاکم دهلی بود بنا بر بعضی قبایح که از مردم او صادر گردید از آن خدمت تغییر یافته داخل ایامه و ارباب سعادت گشت در تمام ممالک محروسه خواه در محال خالصه و خواه جاگیردار حکم فرمودم که غلور خانها ترتیب داده بجهت فقرا فراخور گنجایش آن محل طعام درویشانه طبخ می نموده باشند که تا مجاور و مسافران آن به فیض رسند. انبه خان کشمیری که از نژاد حکام کشمیر است به منصب هزاری ذات و سیصدی سوار ممتاز گردید. در روز دو شنبه هشتم ربیع الآخر شمشیر خاصه به پرویز مرحمت نمودم. به قطب الدین خان کوکه و امیر الامراهم شمشیرهای مرصع عنایت شد.

من الاشفاق: فرزندان دانیال را که مقرب خان آورده بود [۲۹ ب] درین روز دیدم. سه پسر و چهار دختر از او مانده بودند پسران طهمورث و بایسنفر و هوشنگ نام دارند. آن مقدار شفقت و مرحمت باین اطفال از من به وقوع آمد که در گمان هیچکس نبود. طهمورث را که از همه کلان تر بود مقرر داشتم که همیشه در ملازمت من باشد و دیگران را به همشیره های خود سپردم تا به و اجبی از احوال آنها خبردار باشند. خلعت خاصه بجهت راج مانسنگه به پنگاله فرستاده شد. سی لك دام به میرزا غازی انعام فرمودم. شیخ ابراهیم پسر قطب الدین خان کوکه به منصب هزاری ذات و سیصد سوار سرافراز گردید و به خطاب کشورخانی ممتاز گشت.

چون در حین توجه به تعاقب خسرو فرزند خرم را در آگره بر سر محلها و خزاین گذاشته بودم بعد از جمعیت خاطر ازین مهم حکم شد که فرزند مذکور در ملازمت حضرت مریم الزمانی و محلها روانه ملازمت گردد. چون به حوالی لاهور رسیدند، روز جمعه دوازدهم ماه مذکور بر کشتی سوار شده به استقبال والده خود در حوالی دهی که دهر نام دارد سعادت ملازمت میسر گشت بعد از آن ادای کورنش و سجده و تسلیم و مراعات آدابی که از خوردان به کلانان موافق توره چنگیزی و قانون تیموری ضابطه و بر بست است، به عبادت شام و طاعت ملک علام قیام و اقدام نموده چون ازین شغل فارغ گشتم رخصت مراجعت یافته به قلعه لاهور در آمدم.

در هفدهم معزالملك را به بخشگیری لشکر رانا تعیین نموده بدان صوب فرستادم و چون خیر مخالفت دای رایسنگه و دلپ سنگه پسر او در حوالی ناگور و آن حدود رسیده بود فرمودم که راجه جگناتپه با جمعی از بندهای درگاه و معزالملك ایلغار نموده دفع فتنه و فساد آنها نمایند. سردارخان را که بجای شاه ییگ خان به حکومت قندهار مقرر گشته بود به منصب سه هزارى ذات و دو هزار [۳۰ الف] و پانصد سوار ممتاز ساخته پنجاه هزار روپیه به او عنایت نمودم برخضرخان حاکم سابق خاندیس و برادر او احمدخان سه هزار روپیه مرحمت شد هاشم خان پسر قاسم خان که از خانه زادان این دولت و لایق تربیت است به منصب دو هزار و پانصدى ذات و هزار و پانصدى سوار سرافرازی یافت واسب خاصه نیز به دو عنایت نمودم به هشت نفر از امرای تعینات لشکر امرای مقهور خلعتها فرستادم پنجهزار روپیه به انعام نظام شیرازی قصه خوان مرحمت شد. سه هزار روپیه بجهت خرج غلو رخانه کشمیر به وکیل میرزا علی ییگ حاکم آنجا داده شده که به بلده مذکور فرستد. خنجر مرصع که شش هزار روپیه قیمت داشت به قطب الدین خان بخشیدم.

به من خبر رسید که شیخ ابراهیم نام افغانی دکان شیخی و مریدی در یکی از پرکنات حوالی لاهور ترتیب داده چنانچه طریقه او باش و سفهاست جمع کثیری از افغانان و غیره بروگرد آمده اند. فرمودم که او را حاضر آورده به پرویز سپارند که در قلعه چنار نگاه دارد تا این هنگامه باطل برهم خورد. روز یکشنبه هفتم جمادی الاولی بسیاری از منصبداران و احدیان به رعایت سرافراز گشتند، منصب مهابتخان دو هزارى ذات و هزار و سیصد سوار مقرر گشت دلاورخان به دو هزارى ذات و هزار و چهارصد سوار سرافراز گردید و وزیرالملك به هزار و سیصدى ذات و پانصد و پنجاه سوار امتیاز یافت و قیامخان هزارى ذات و سوار شد و سیام سنگه به هزار و پانصدى ذات و هزار و دوست سوار ممتاز گشت، همچنین چهل و دو نفر از منصبداران به زیادتی منصب سرافرازی یافتند. در اکثر روزها همین شیوه مرعی و منظور است لعلی به قیمت بیست و پنجهزار روپیه به پرویز مرحمت نمودم.

چشن وزن شمسی از آغاز سال سی و هشتم از سن مبارک:

روز چهارشنبه نهم ماه مذکور مطابق بیست و یکم شهریور بعد از گذشتن سه [۳۰ ب] بهرو چهارگهری مجلس وزن شمسی که از ابتدای سال سی و هشتم بود از عمر من منعقد گشت به دستوری که هرست و آئین بسود اسباب وزن را بسا ترازو در خانه حضرت مریم زمانی مرتب و آماده ساخته در ساعت و وقت مقرر به خیریت و مبارکی در ترازو نشسته هر علاقه آن را یکی از کلان سالان در دست گرفته دعا کردند اول مرتبه به طلا وزن شد. سه من

وده سیر به وزن هندوستان و بعد از آن سه بعضی از فلزات و انواع و اقسام خوشبوئها و مکینات تا دوازده وزن که تفصیل آن بعد از این مرقوم خواهد گشت. در سال دو مرتبه خود را به طلا و نقره و سایر فلزات و از قسم ابریشم و پارچه و اقسام حبوبات و غیره وزن می کنم. یک مرتبه در سال شمسی و یک مرتبه در سال قمری و از این دو وزن را به تحویلداران علی حده می سپارم. کسه به فقرا و ارباب احتیاج برسانند. در همین روز مبارک قطب الدین خان کو که را که سالها در آروزی چنین روزی بود به انواع عنایات سرافراز ساخته اول منصب او را پنجهزاری ذات و سوار مقرر داشتم و بعداً آن به خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسب خاصه با زین مرصع امتیاز بخشیده به صوبه داری و حکومت دارالملک بنگاله و او دیسه که جای پنجاه هزار سوار است مرخصی ساختم و از روی عزت روانه آن صوب گشته و دولک رویه نیز مدد خرج گویان مرحمت شد. نسبت والده او بمن از آن مقوله است که چون در ایام طفولیت به رعایت ترتیب او پرورش یافته ام این مقدار انس که مرا باو است به والده حقیقی خود ندارم. والده قطب الدین خان بجای [۳۱ الف] والده مهر بان نیست و خودش را از فرزندان و برادران حقیقی کمتر دوست ندارم از کوکها کسی که قابلیت کوکگی من دارد قطب الدین خان است و سه لک رویه به کوکبان قطب الدین خان مرحمت شد. و همدین روز یک لک و سی هزار رویه به طریق ساجق بجهت دختر بهاری که نامزد پرویز بود فرستادم.

دریست دوم باز بها در قلماق که در بنگاله مدتها عصیان ورزیده بود به راهنمونی بخت درین تاریخ دولت آستانبوس دریافت. خنجر مرصع و بیست هزار رویه بدو مرحمت نمودم و به منصب هزار ذات و سوار سرافراز ساختم. یک لک رویه نقد و جنس به پرویز عنایت شد. کیشوداس مارو به منصب هزار و پانصدی ذات و سوار سرافراز گردید. ابوالحسن که دیوان و مدار سرکار برادر دانیال بود به همراهی فرزندان او دولت ملازمت دریافت و به منصب هزار ذات و پانصد سوار سربلند گردید. در اوایل ماه جمادی الثانی شیخ با یزید که از شیخ زادهای سیکری بود به فروغ عقل و دانایی و نسبت قدیم خدمت امتیاز تمام دارد به خطاب معظم خانی ممتاز گشت و حکومت دهلی باو مقرر فرمودم و دریست و یکم ماه مذکور عقدی مشتمل بر چهار قطعه لعل و صد دانه مروارید به پرویز شفقت کردم و منصب حکیم مظفر سه هزار ذات و هزار سوار از اصل و اضافه مقرر گشت پنجهزار رویه به تنهمل راجه منجهولی مرحمت نمودم. ظاهر شدن کتابت منافقانه اعظم میرزا کوکه و عفو شدن وی:

از سوانحی که تازه روی داد ظاهر شدن کتابت میرزا کوکه است که به راجی علی خان ضابط خاندیس نوشته بوده است مرا عقیده آن بود که نفاق او بجهت خاطر خسرو و نسبت

دامادی او به‌خصوص بمن باشد. از فحوائی این نوشته که به‌خط او بود، ظاهر گشت که نفاق جبلی خود را در هیچ وقت اذ دست نداده، این شیوه پسندیده با والد بزرگوارم نیز سلوک [۳۱ب] می‌داشته‌است. مجمل کتابتی در وقتی از اوقات بهراجی علی‌خان مذکور مرقوم ساخته سراپا مشعر بر بیدی و بدپسندی و مقدماتی که هیچ دشمن ننویسد و اسناد هیچ کس نتوان کرد، چه جای آنکه به‌مثل حضرت عرش اشیانی پادشاه و صاحب قدردانی که از ابتدای طفولیت بنابر حقوق خدمت والده او در مقام تربیت و رعایت او شده پله اعتبارش به‌درجه رسانیده که در نسبت خود هم سنگ و هم‌تا نداشت. این کتابت در هرانپور در بیان اموال و اسباب راجی علی‌خان بدست خواجه ابوالحسن می‌افتد و خواجه آورده بمن گذرانید. از خواندن و دیدن آن مویر اعضای من راست شد. اگر نه ملاحظه بعضی تصورات مردم و حقوق شیردان مادر او می‌بود گنجایش داشت که او را بدست خود بیاسار انم. بهر تقدیر او را حاضر ساخته این نوشته را بدست او داده فرمودم که به‌آواز بلند در میان مردم بخواند. مظنه آن بود که اذ دیدن کتابت قالب از روح پرداخته خواهد گشت. از غایت بی‌آزمی و خبرگی او خود بروش خواندن گرفت که گویا این نوشته او نیست و به‌حکم می‌خواند. حاضران مجلس بهشت آئین از بنده‌های اکبری و جهانگیری هر کس شنید زبان به‌طعن و لعن او گشوده ملائمتها کردند. پرسیده شد که قطع نظر از نفاقهای که به‌دولت من کرده به‌اعتقاد ناقص خود وجود بر آن ترتیب دادی ازوالد بزرگوارم که از خاله راه ترا و سلسله ترا برداشته باین دولت و مرتبه رسانیده بودند که محسود امثال و اقران خود گشته بودی چه امر روی داده بود که با دشمنان و مخالفان دولت او چنین مقدمات بایستی نوشت و خود را در جرگه حرامخواران و بی‌سعادتان جا دادی بلی با فطرت اصلی و جبلت طبعی چه توان کرد هرگاه طینت تو به‌آب نفاق پرورش یافته باشد ازو بغیر این امور چه سر خواهد زد. آنچه [۳۲الف] با من کرده بودی از سران در گذشته باز بهمان منصب و حالتی که داشتی سرافراز گردانیدم و گمان آن بود که نفاق تو مخصوص بمن بوده باشد. الحال که این معنی دانسته شد که با خدای مجازی و مری خود هم درین مقام بوده ترا به‌عمل و نیتی که داری و داشتی حواله نمودم. بعد از ذکر این مقدمات لب از جواب بسته در برابر این نوع روسپاهی چه گوید. حکم به‌تغییر جاگیر او کردم آنچه از این ناسپاس به‌عمل آمده بود. اگر چه گنجایش عفو و گذرانیدن نداشت غایتاً بنابر بعضی ملاحظتها گذرانیدم.

کدخدائی سلطان پرویز با دختر شاه مراد:

روز یکشنبه بیست و ششم ماه مذکور مجلس کدخدائی پرویز به دختر شاهزاده مراد منعقد گشت. در منزل حضرت مریم زمانی عقد شده و جشن طوی در خانه پرویز ترتیب یافته.

هر کس که در آن انجمن حاضر بود به انواع نوازش و تشریفات سرافراز گردید. نه هزار روپیه به شریف آملی و چندی دیگر از امرا حواله شد که به فقرا و مساکین صدقه نمایند. روز یکشنبه دهم رجب به عزم شکار کرجاک و نندنه از شهر برآمده و باغ دامداس را منزل گزیدم و چهار روز در انجام مقام شد. روز چهارشنبه سیزدهم وزن شمسی پرویز به عمل آمد او را دوازده مرتبه به اقسام فلزات و دیگر اجناس به وزن درآوردند. هر روزی دومن و هژده سیر شد حکم کردم که مجموع را به فقرا قسمت نمایند، درین روز منصب شجاعت خان هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت. بعد از آنکه میرزا غازی و لشکری که به همراهی او تعین بودند روانه گشتند به خاطر رسید که جماعه دیگر از عقب باید فرستاد بهادرخان قوریگی را به منصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار از اصل و اضافه نواخته جماعه اویماق پوری را که قریب سه هزار نفر بودند به سرداری شاه بیگ و محمد امین باو همراه ساخته روانه نمودم دولت روپیه مدد خرج گویان به جماعه مذکور مرحمت شد و یک هزار برق انداز نیز مقرر گشت. آصف خان را به محافظت خسرو و ضبط لاهور تعیین نموده گذاشتم امیرالامراهم چون بیماری صعب داشت از دولت ملازمت محروم گردیده در شهر ماند. عبدالرزاق معموری که از صوبه رانا طلب شده بود به منصب بخشگیری حضور سرافراز گردید و حکم شد که به اتفاق ابوالحسن بلخ لوازم این خدمت قیام و اقدام مینموده باشد ضابطه پدر من بود و من نیز به همین ضابطه عمل می نمایم که در خدمات عمده دو کس را شریک می ساختند، نه به واسطه بی اعتمادی بلکه بدین جهت که چون بشر است و آدمی از کوفتها و بیماری خالی نمیباشد اگر یکی را تشویشی یا مانعی روی دهد آن دیگر حاضر بوده کار و مهمات بنده های خدا معطل نماند.

همدرین ایام خبر رسید که روز سهره که از روزهای مقرر هندوان است عبدالله خان از کالپی که جاگیر اوست ایلغار نموده به ولایت بندبیله درمی آید و ترددات سپاهیان نموده رامچند پسر تندکوار که مدتی در آن جنگل و زمین قلب فتنه انگیزی می کردند ستگیر ساخته به کالپی آورد. به واسطه این خدمت پسندیده به عنایت علم و منصب سه هزار ذات و دوهزار سوار سرافراز شد. از عرایض صوبه بهار به عرض رسید که جهانگیر قلی خان به سنگرام که از زمینداران عمده صوبه بهار است اقرب به سه چهار هزار سوار و پیاده بی شمار دارد. بنابر بعضی مخالفتها و نادولتخواهی ها در زمین سویددار جنگ دست می دهد. در ایمن معرکه خان مذکور به نفس خود ترددات مردانه به تقدیم رسانید. آخر الامر سنگرام به زخم تفنگ نابود گشته. بسیاری از مردم او در معرکه افتاده بقیة السیف فرار برقرار اختیار می نمایند چون این کار

نمایانی بود که از جهانگیر قلی خان به وفور آمد او را به منصب چهار هزار و پانصدی ذات و سه هزار و پانصد سوار سرافراز ساختم. مدت سه ماه و شش روز اوقات به مشغولی شکار گذشت پانصد و هشتاد و یک جانور به تفنگ و پوز و دام و قمرغه شکار شد. از این جمله یکصد و پنجاه و هشت جانور خود به تفنگ زده بودم دومرتبه قمرغه واقع شده. یک مرتبه در کرجه‌ها که پردکیان حرم سرای عفت همراه بودند یکصد و پنجاه و پنج جانور کشته شد و مرتبه دیگر در تندنه یکصد و ده تفصیل مجموع جانوران که شکار شده بودند قوچ کوهی یکصد و هشتاد و یک کوهی بیست و نه و گور خرده و نیله گاو نه و آهو و غیره سیصد و چهل و هشت.

روز چهارشنبه شانزدهم شوال بخیر و خوبی از شکار معاودت واقع شد و بعد از گذشتن یک بهر و شش گهری از روز مذکور به شهر لاهور در آمدم امر غریبی در شکار مشاهده گشت آهوی سیاهی را در حوالی دید چندانکه میناری در آنجا ساخته شده تفنگ در شکم او زدم چون زخمی گشت آوازی از او ظاهر شد که در غیرمستی این قسمت آواز از آهوی شنیده نشده بود. شکاریان کهن سال و جمعی که در ملازمت بودند تعجبها نموده اظهار کردند که مایان یاد نداریم بلکه از پدران خود شنیده ایم که این قسم آوازی در غیرمستی از آهو سرزده باشد چون نحالی از غرابی نبود نوشته شد.

گوشت بز کوهی را از گوشت جمیع حیوانات وحشی لذیذتر یافتیم با آنکه پوست بز از به غایت بد پوست که به دباغت آن بو ازو زایل نمی گردد گوشت آن مطلقاً بوی ناله نیست یکی از بزهای نر را که از همه کلانتر بود فرمودم که به وزن در آورند. دامن و بیست و چهار سیر که بیست و یک من ولایت بوده باشد ظاهر شد. همچنین یک قوچ کلان را نیز فرمودم که کشیدند دامن و سه سیر اکبری مطابق هفده من ولایت [۳۳] به وزن در آمد. از گورخرهای شکاری یکی را که به جثه از همه قویتر بود دهن و شانزده سیر مطابق هفتاد و شش من ولایت سنجیده شد. از شکاریان هوسناکن شکر مکرر شنیده بودم که در شاخ قوچ کوهی به وقت معین کرمی بهم رسد که از حرکت آن، خارخار درد پیدا می شود که به انواع خود او را به جنگ درمی آورد و اگر از نوع خود حریفی نیابد شاخ خود را برداشتی یا سنگی زده تسکین آن خارخار می دهد بعد از تفحص آن کرم در شاخ ماده آن جانور ظاهر گشت و حال آنکه ماده جنگ نمی کند پس ظاهر شد که این سخن اصلی نداشته است: گوشت گورخر اگرچه حلال است و اکثر مردم به میل خوردند اما به هیچوجه طبع مرا بخوردن آن رغبت نیفتاد.

چون بجهت تادیب و تنبیه دلپ بهای رایسنگه پند او قبل از این فرمان صادر گشته بود در نیولا خبر رسید که زاهد خان پسر صادق خان و رانا شکر و معز الملک با جمعی دیگر از

منصبداران و بنده‌های درگاه خبر دلپ را در نواحی ناگور که از مضافات صوبه اجمپهر است می‌شنوند. بر سر او یلغار نموده او را درمی‌یابند. چون مجال گریز نمی‌یابد ناچار با قایم ساخته با افواج قاهره به مجادله و مقاتله درمی‌آید. بعد از آنکه زد و خوردی که واقع شد شکست عظیم یافته جمعی کثیر را به کشتن می‌دهد و اسباب خود را گریز آینده.

شکسته صلاح و گسته کمر نه یارای جنگ و نه پروای سر

به وادی ادبار فراد می‌نماید قلیچ‌خان را با وجود پیریها بنابر مراعات رعایت والد بزرگوارم منصب او برقرار داشته در سر کار کالیی جاگیر حکم کردم.

فوت والده قطب‌الدین کوکه در ماه ذی‌قعدة قطب‌الدین خان کوکه که مرا شیر داده به جای والده من بلکه از والده مهر یانتر از فردی باز در کنار ترتیب او پرورش یافته بودم [۳۴ الف] به رحمت ایزدی پیوست پایه‌نمش او را پرورش خود برداشته پاره راه بردم. چند روز از کثرت حزن و الم میل بخوردن طعام نشد و تغییر لباس نکردم.

نوروز دوم از جلوس همایون

روز چهارشنبه بیست و دوم ذی‌قعدة سنه ۱۰۱۵ هزار و پانزده، بعد از گذشتن سه ونیم گهری حضرت نیر اعظم به‌خانه شرف خود تحویل نمودند، دولت خانه همایون را به رسم معهود آئین بسته بودند. جشن عظیم ترتیب یافت و در ساعت مسعود بر تخت جلوس واقع شد. امر او مقرران را به نوازش‌ها و عنایات سر بلند گردانیدم. در همین روز مبارک از عرایض قندهار به موقف عرض رسید که لشکری که به سرکردگی میرزاغازی ولد میرزا جانی، به کومک شاه یلک‌خان تعیین یافته بود، در دوازدهم شهر شوال سنه مذکور داخل بلده قندهار می‌شوند و طایفه قزلباشیه، چون خبر رسیدن عساکر گردون، مآثر را به‌شش منزلی بلده مذکور می‌شنوند، سراسیمه و پشیمان تا کنار آب هیرمند که پنجاه شصت گروه بوده باشد، عنان باز نمی‌کشند در ثانی الحال ظاهر شد که حاکم فراه و جمعی از حکام آن نواحی بعد از شتقار شدن حضرت عرش‌آشینی، به‌خاطر می‌گذرانند که قندهار در این فترت و آشوب آسان بدست خواهد آمد بی آنکه از جانب شاه عباس (اول) به آنها حکمی برسد، جمعیت نموده ملک سیستان را با خود متفق می‌سازند و کس نزد حسین خان حاکم هرات فرستاده از کومک طلب می‌دارند و او هم جمعی می‌فرستد بعد از آن به اتفاق بر سر قندهار متوجه می‌شوند شاه یلک‌خان حاکم آنجا به ملاحظه آنکه چون جنگ دوسر دارد، اگر عیاذ بالله شکستی روی دهد، قندهار از تصرف بیرون خواهد رفت، قلعگی شدن را بهتر از جنگ دانسته، قرار بر قلعهداری می‌دهد، و قاصدان سریع السیر به درگاه می‌فرستد، به حسب اتفاق درین [۳۴ ب] ایام رایات جلال که به تعاقب خسرو از دار الخلافه آگره

حرکت نموده بودند لافور، نزول انجبال داشت. به مجرد شنیدن این خبر بسلاطین فوج کلانی از المراء و منصبداران به سرداری میرزاغازی فرستاده شد. پیش از آنکه میرزای مذکور به قلعه از رسله این خبر به شاه می رسد که حکم فزاد به بعضی از جاگیرداران آن نواحی قصد ولایت قلعهان نموده اند. این معنی را لایق نادانسته به قلع حسین بیگ نامی را افسر سر نوشتان خود می فرستد و فرمائی به اسم آنها صادر می گردد که او کثا و قلعه قلعهان برخاسته فوج به جا و مقام خود شوند که نسبت محبت و موالات آبیای کرام ما و بسلاطین علیه جهانگیر پادشاه قدیم است. آن جلالت پیش از آنکه حسین بیگ برسد و حکم شاه به ایشان برساند تلبه مقاومت مسا کر منصوره نیلورده مراجعت را غیبت می شماوند. حسین بیگ مذکور آن مردم را ملامت نموده روانه ملازمت می شوند در لافور. سعادت خدمت دریافت و این معنی را اظهار نمود که این جلالت بعلت که بر سر قلعهان آمده بودند بغیر فرموده شاه عباس این حرکت از آنها به وقوع آمده. بخدا که به خاطر ازین سرگرائی راه یافته باشند القصد به از رسیدن افزای قاهره به قلعهان حسب الحکم قلعهان به سردارخان می سپارند و شلم بیگستان بالکک کوکله از مدگل می شود.

در دست و هفتم می رسد. عبدالله خان را می چند بندیه را در بند و زنجیر آورده به نظر گذرانید فرمودم که زنجیر از پای او برداشتن و خلعت درو پوشانیده به راجه بامر حواله نمودم که خاص گزیده او را بلجسی دیگر از خویشان که به همراهی او گرفتار گشته بودند بگذاشتند آنچه از کرم و مرحمت در حق او به ظهور آمد در خیال او نگذاشته بود.

منصب یافتن سلطان خرم: در دوم می حجه به فرزند خرم توکل (م ۱۳ الف) و طوغ و علم و نقل و مرحمت فرموده به منصب هشت هزاری ذلت و پنجهواری سوا امتیال بخشیده حکم جاگیر کردم.

احوال پیرخان و ولد دولتخان و حمله کردن بطبر بر هندوستان: در همین روز پیرخان و ولد دولتخان لودی را که همراه فرزندان دانیال از خاندیس آمده بود به خطاب صلابت خانی سرافراز ساخته منصب او سه هزاری ذلت و یک هزار و پانصد سوار مشخص شد و علم و نقل و داده مرتبه او را به خطاب والای فرزندی از امثال و اقران در گذرانیم. پندار و احصاء صلابتخان در میان قوم لودی به خلعت بزرگ و متمیز برده اند. چنانچه دولتخان سابق که هموی جد صلابتخان بوده چون بعد از سکندر ابراهیم پسرش بلامرای پدر بسلوکی آغاز نهاده به انبلا تقصیری جمع را به قتل درمی آورده دولتخان از او اندیشه مند شده پسر خود دلاورخان را به ملازمت حضرت فرخوس مکانی در کابل فرستاد و آن حضرت را دلالت به تسخیر هندوستان

نمود. چون ایشان نیز این عزیمت در خاطر داشتند بی توقف متوجه گردیدند و تانواهی لاهور عنان باز نکشیدند. دولت خان باتوابع و لواحق خود سعادت ملازمت دریافته لوازم بندگی بجای آورد. چون مرد کهنسال آراسته ظاهر و پیراسته باطن بود و مصدرخدمات و دولتیخواهی ها گردیده اکثر اوقات او را پدر گفته مخاطب می ساختند و حکومت پنجاب را بدستور باو تفویض فرموده سایر امراء و جاگیرداران، صوبه مذکور را به متابعت او مامور ساختند و دلاورخان را همراهِ گرفته به کابل مراجعت فرمودند، و باردیگر که استعداد پورش هندوستان نموده به پنجاب رسیدند دولت خان به دولت ملازمت سرافراز گردیده در همان روزها وفات [۳۵ب] یافت. دلاورخان به خطاب خانخانانی ممتاز گردید و در جنگی که حضرت فردوس مکانی را با ابراهیم لودی دست داد همراه بود و همچنین در ملازمت حضرت جنت آشیانی هم به لوازم بندگی قیام داشت و در تهانه منگیر به وقت مراجعت آن حضرت از بنگاله باشیرخان افغان جنگ مردانه نموده درین معرکه گرفتار شد. هر چند شیرخان تکلیف نوکری نمود قبول نکرد و گفت پدران تو همیشه نوکری پدران من کرده اند درین صورت چه گنجایش دارد که این امر از من به وقوع آید. شیرخان برآشفته فرمود که او را در میان دیوار نهادند، و عمرخان جسد فرزند صلابت خان که عمزاده دلاورخان باشد در دولت سلیم خان رعایت خوب یافته بود. بعد از فوت سلیم خان و کشته شدن فیروز پسر او بدست محمدخان، عمرخان و برادران او از محمدخان متوهم شده به گجرات رفتند و عمرخان آنجا درگذشت، و دولت خان پسرش که جوان شجاع و خوش صورت همه چیز خوش بود همراهی، عبدالرحیم ولد بیرم خان را که در دولت حضرت عرش آشیانی به خطاب خانخانانی سرافراز گردید، اختیار نموده توفیق ترددات و خدمات خوب یافت. خانخانان او را به منزله برادر حقیقی خود می دانست بلکه هزار مرتبه از برادر بهتر و مهربانتر. اکثر فتوحاتی که خانخانان در دست داد، پیاوردی و مردانگی او بود و چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس و قلعه اسیر را مسخر ساختند دانیال را در آن ولایت و سایر ولایاتی که از تصرفات حکام دکن برآمده بود گذاشته خود [۳۶الف] به دارالخلافه آگره مراجعت فرمودند، درین ایام دانیال دولت خان را از خانخانان جدا ساخته در ملازمت خود نگاهداشت و مهمات سرکار خود را باو حواله نموده عنایت و شفقت تمام باو ظاهر می نمود تا آنکه در ملازمت او وفات یافت. دوپسر از او ماند. یکی محمدخان و دیگری پیرخان. محمدخان که برادر کلان بود بعد از فوت پدر به اندک مدتی درگذشت و دانیال نیز به افراط شراب خود را در باخت. بعد از جلوس پیرخان را به درگاه طلبیداشتم. چون جوهر ذاتی و قابلیت فطری او را ملاحظه نمودم پایه رعایت او را به مرتبه ای که نوشته شد رسانیدم. امروز در

دولت من ازو صاحب نسبت تری نیست. چنانکه گناهان عظیم که به شفاعت هیچک از بندهای درگاه به عفو مقرون نمی‌رود به التماس او می‌گذرانم الحق جوان نیکذات مردانه لایق رعایت است و آنچه در باب او به عمل آورده‌ام بجا واقع شده و بعد دیگر رعایتها نیز سرافرازی خواهد یافت.

چون پیشنهاد هست والا نهمت فتح ولایت ماوراءالنهرست که ملک موردنی آبا واجداد منست می‌خواستم که عرصه هندوستان از خش و خاشاک مفسدان و متمردان پاکیزه ساخته یکی از فرزندان را درین ملک بگذارم و خود بالشکر آراسته جرار و فیلان کوه شکوه برق رفتار و خزانة کلی همراه گرفته به استعداد تمام عازم تسخیر ولایت موردت گسردم، بنا بر این اراده پرویز را بجهت دفع رانسا فرستاده خود عزیمت ملک دکن داشتم که بدین اثناء از خسرو آن حرکت ناشایسته به وقوع آمد و ضرور شد که تعاقب نموده دفع فتنه او نمایم، مهمات پرویز به همین جهت حصول پسندیده پیدا نکرد و نظر بر مصلحت و قنطارانا را مهلت داده و یکی از پسران اودا همراه گرفته روانه ملازمت گشت و در [۳۶ب] لاهور سعادت خدمت دریافت.

عزیمت سیر کابل: چون خاطر از فساد خسرو جمع گشت و دفع شودش قزلباشیه که قندهار را در قبل داشتند، با سهل و جوه مبسر شد به خاطر رسید که سیرو شکار کابل را که حکم وطن مادارد دریافتند بعد از آن متوجه هندوستان شوم. و اراده‌های خاطر از قوت به فضل آید. بنا بر این به تاریخ هفتم ذی‌حجه به ساعت سعید از قلعه لاهور برآمده باغ دل‌آمیز را که در آن روی آب راوی است منزل گزیدم، و چهارروز توقف واقع شد. روز یکشنبه نوزدهم فروردین که روز شرف حضرت نیر اعظم بود درین باغ گذرانیدم بعضی از بندهای درگاه به منصب و اضافت منصب سرافرازی یافته به رعایتها و شفقتها ممتاز گشتند ده هزار رویه به حسن-یگه فرستاده دارای ایران مرحمت شد قلیچ خان و میران صدر جهان و میر شریف عاملی را در لاهور گذاشته، فرمودم که به اتفاق، مهماتی که روی دهد، به تفصیل رسانند.

روز دوشنبه از باغ مذکور کوچ نموده به موضع هرهر که در سه‌گروه و نیم شهر واقع است، منزل شد. روز سه‌شنبه جهانگیر پور و نزول رایات جلال گشت. این موضع از شکارگاههای مقرر منست. در حوالی آن میناری به فرموده من بر سر قبر آهوی هنسراج نام که در جنگ آهوان خانگی و صید آهوان صحرائی بی‌نظیر بود، احداث نموده‌اند. در آن مینار ملا محمد حسین کشمیری که سرآمد خوش‌نویسان زمان خود بود، این نثر را نوشته بر سنگی نقش کرده‌اند که: «درین فضای دلکش آهوی به دام جهاندار خدا آگاه نورالدین محمد جهانگیر

پادشاه آمده در عرض يك ماه از وحشت صحرائيت در آمده، سردار آهوان خصاصه گشت. بنا بر قدرت آهوی مذکور حکم فرمودم که هیچکس قصد آهوان این صحرا نکند و گوشت آنها بر کافر حکم گوشت گاو داشته بر مسلمان از حقوله گوشت خوک باشد [۳۷ الف] و سنگ قبر او را به صورت آهورثب ساخته نصب کنند و به سکندر معین که جاگیردار پرگنه مذکور بود فرمودم که در جهانگیر پور قلعه مستحکم بنا نماید.

پنجشنبه چهاردهم در پرگنه چنداله منزل شد و از آنجا روزشنبه يك منزل در میان سه حافظ آباد در غنازلی که به اهتمام کروری آنجا میر قوام الدین به اتمام رسیده بود توقف روی داد و بدو کوچ به کنار دریای چناب رسیده روز پنجشنبه بیست و یکم دی حجه از پلی که بر آب مذکور بسته بودند، عبور اتفاق افتاد و حوالی پرگنه گجرات منزل شد.

وجه تسمیه گجرات: در زمانی که حضرت عرش آشیانی متوجه کشمیر بودند، قلعه در آن روی آب احداث فرموده بودند و جماعه گوجران را که در آن نواحی به دزدی و راهزنی می گذرانیدند بدین قلعه در آورده آبادان ساختند. و چون مسکن گوجران شد بدین جهت آن را گجرات نام نهاده پرگنه علی حده مقرر ساختند. گوجر، جماعه را می گویند که کسب و کار کمتر می نمایند. اوقات گذر آنها از شیر جفرات می باشد.

روز جمعه خواص پور که از گجرات پنج کروه است و آنرا خواص خان افغان آبادان ساخته بوده منزل شد. از اینجا دو منزل در میان کنار دریای بوم مقام گردید. درین شب باد عظیم دروزیدن آمده ابر سیاه فضای آسمان را فرو گرفت و باران به شدتی شد که پیران کهنسال یادنداشتند. آخر به الله منجر شد و هر ذاله برابر به تخم مرغی افتاد. از حلفیان آب و شدت باد و باران پل شکست. من باز نزدیکان حریم حرکت بکشتی عبور نمودم، چون کشتی کم بود فرمودم که مردم به کشتی نگذرند و پل را از سر نو بینند بعد از يك هفته که پل بسته شد تمام لشکر به فراغت گذشتند.

ذکر منبع دریای بهت و وجه تسمیه ویرناگه: منبع دریای بهت چشمه است در کشمیر ویرناگه نام. ویرناگه به زبان هندی، مادرا می گویند ظاهراً در این مکان ماری بزرگ بوده است. در ایلم حیات پدر خود دو مرتبه بر سر این چشمه [۳۷ ب] رسیده ام. از شهر کشمیر تا بدانجا بیست کروه بوده باشد. مثنی طول و حوضی است تخمیناً بیست گز در بیست گز آثار عبادتگاه ریاضتمندان در نواحی آن از حجره های سنگین و غارهای متعدد بسیار است. آب این چشمه در نهایت صافیست با آنکه عمق آنرا قیاس نمی توان کرد اگر دانه خشخاش در آن اندازند تا رسیدن به زمین مشخص دیده می شود. ماهی بسیار در آن جلوه گزاست. چون شنیده بودم که

این چشمه پایاب ندارد بنا بر این بهسانی به سنگ بستند این چشمه گفتیم که انداختند. چون گز نموده شد ظاهر شد که از قلیک ونیم آهم بیشتر نبوده است. بعد از جلوس فرمودم که اطراف چشمه را به سنگ بسته باضجه بر اطراف آن ترتیب داده جوی آن را جدولی ساختند و ایوانها و خانها بر دور چشمه ساختند جای مرتب گشته که روندها مثل آن کم نشان می دهند. چون این آب به موضع بم بود که دره کروهی شهر است می رسد، زیاده می گردد و تمام زعفران کشمیر درین موضع حاصل می شود. معلوم نیست که در هیچ جای عالم این مقدار زعفران می شده باشد. هر سال به وزن هندوستان پانصد من که چهار هزار من ولایت بوده باشد، حاصل زعفران است. در موسم گل زعفران در ملازمت والد بزرگوار خود درین سرزمین رسیدم، جمیع گل های عالم اول شاخ و بعد از آن برگ و گل بر می آوردند، به خلاف گل زعفران که چون از زمین خشک چهار انگشت ساق آن سر بر می آید، گل موسمی رنگی مشتمل بر چهار برگ شگفتی می گردد و چهار رشته نارنجی مثل گل معصفر در میان دارد به اندازه ای بسک بند انگشت. زعفران همین است. در زمین شدید کرده آب ناپایده در میان کلوخها بر می آید. بعضی جای که کوه و بعضی نیم کوه زعفران زار است. از دور بهتر به نظر در می آید به وقت گل چیدن از تنگی بوی آن تمام نزدیکان را در دسر پیدا شد [۳۸ الف]. با آنکه کیفیت شراب داشتم و پیاله می خوردیم مرهم در دسر بهم رسید. از کشمیر بان جوان صفت که به گل چیدن مشغول بودند پرسیدم که حال شما یان چیست؟ از جوابشان معلوم شد که درد سر را در مدت هفت روز نکرده اند. آب چشمه ویرانگ که در کشمیر بهت می گویند بادینگر ناله ها و آبها که از دست راست و چپ داخل گردیده در جای می شود و از میان حقیقی شهر می گذرد و عرضش در اکثر جاها از یک اندازه زیاد نخواهد بود. این آب را به واسطه کثافت و ناگوارای هیچکس نمی خورد تمام مرهم کشمیر آب از آب گیری که به شهر متصل است و در تمام دارد می خوردند. و آب بهت بدین تالاب در آمده از راه باره موله و پگلی و دهمتور به پنجاب می رود. در کشمیر آب درودخانه و چشمه بسیار است. غایتا بهترین آنها آب دره لار است بر کناره دره ای به واسطه شده و غریب صد چنار خوش اندام بر یک قطعه زمین سبز و خرم دست به یکدیگر داده چنانکه تمام این سرزمین را سایه آن چنارها فرا گرفته است و سطح زمین تمام سبز و بهر گه است به نوعی که فرش بر بالای آنها انداختن بیدری و کم حلیفتگی است.

صفت آثار سلطان دین المعابدین و بیان کرامت او : این ده آبادان کرده سلطان دین المعابدین است که پنجاه و دو سال از روی استقلال حکومت کشمیر نموده بود و او را بدو شاه کلانی گویند و ارقی هادات از او بسیار نقل می کند. آثار و علامات عبادات او در کشمیر بسیار

است. از آن جمله در میان آبگیری که اولیر نام دارد عرض و طول آن از سه چهار کسره بیشتر نیست عمارتی ساخته به زین لنگا نام، سعی بسیار در بنای این عمارت به تقدیم رسانیده چشمه آن آبگیر به درجه دریا عمیق است، مرتبه اول به کشتی سنگ بسیاری آورده در جائیکه آن عمارت ساخته شده ریخته اند هیچگونه [۳۸ب] نفی نکرده آخر چندین هزار کشتی را با سنگ غرق نموده به محنت بسیار يك قطعه زمینی که صدگز در صدگز بوده باشد، از آب بر آورده صفا بسته است و بر يك طرف آن صفا عمارتی به اتمام رسانیده و عبادت کده به جهت پرستش پروردگار خود ترتیب داده که از آن نفیس تر جایی نمی باشد. اکثر اوقات در کشتی براه آب بدینجا و مقام آمده به عبادت ملك علام قیام و اقدام می نموده است، می گویند که چندین اربعین در آنجا بسر آورده.

روزی یکی از ما خلف زادگان به قصد قتل او در آن عبادتخانه او را تنها یافته شمشیر کشیده در می آید، چون نظر او بر سلطان می افتد بنا بر صلابت پدری و شکوه صلاح سراسیمه و مضطرب گشته بر می گردد و بعد از لحظه سلطان از عبادتخانه بر آمده با همان پسر در کشتی می نشیند و روانه شهر می گردد و در اثنای راه به آن پسر می گوید که: تسبیح خود را در عبادتخانه فراموش کرده ام به زورقی سوار شده تسبیح را خواهی آورد پسر به عبادتخانه در آمده پدر را در آنجا می بیند آن بیسمات از روی شرمندگی تمام در پای پدر افتاده عذر خواهی تقصیر خود می نماید. ازو امثال این خوارق بسیار نقل کرده اند. می گویند که علم خلع بدن را نیز خوب ورزیده بود. چون از اطوار و اوضاع فرزندان آثار تعجیل در طلب حکومت و ریاست می فهمدی گوید که بر من ترك حکومت، بلکه گذشتن از حیات بسیار آسان است اما بعد از من کاری نخواهید ساخت و مدت دولت شما یان بقایی نخواهد داشت، و به اندک روزی به جزای عمل و نیت خود خواهید رسید. این سخن گفته ترك خوردن و آشامیدن نمود و يك اربعین به همین روش گذرانید و چشم خود را به خواب آشنا نکرده با ارباب سلوك و ریاضت به عبادت حق قدیر مشغول نموده روز چهلسم و دیعت حیات را باز سپرده به جوار رحمت ایزدی [۳۹الف] پیوسته سه پسر ازو ماند. آدم خان و حاجی خان و بهرام خان. با همدیگر در مقام منازعت در آمده هر سه مستاجل شدند و حکومت کشمیر به جماعه چکان که از عوام الناس سپاهیان آن دیار بودند منتقل شد. سه کس از حکام آنجا بر سه ضلع دیگر آن صفا که زین العابدین در تال اولر ساخته بود جاها ساختند اما هیچکدام به استحکام عمارت زین العابدین نیست.

خزان و بهار کشمیر از دیدنیهاست. فصل خزان را در یافتن و آنچه شنیده بودم، بهتر از آن به نظر در آمد. غایتا فصل بهار آن ولایت را ندیده ام امید که روزی گردد.

روز شنبه غره محرم سنه ۱۰۱۶ از کنار دریای بهت کوچ فرموده يكروز در میان به قلعہ دهناس که از بناهای شیرخان افغان است رسیدم. این قلعه را در شکستگی زمین بنا نهاده که به آن استحکام جای خیال نتوان کرد. چون این سرزمین به ولایت گهکران متصل است، و آنها جمیع متمرّد و سرکشند، آن قلعه را خاص بجهت تنبیه و سرکوب آنها به خاطر گذراتیده بود که بسازد، چون باره کار کردند شیرخان درگذشتن پسر او سلیم خان توفیق اتمام آن یافت و بریکی از دروازه‌ها خرج قلعه را بر سنگی کنده نصب نموده‌اند. شانزده کسرور و ده لك وام و کسری صرف عمارت آن شده که بحساب هندوستان چهل لك و بیست و پنج هزار روپیه باشد و موافق دادوستد ایران یکصد و بیست هزار تومان و مطابق معمول تودان يك ارب و بیست و يك لك و هفتاد و پنج هزار خانی می‌شود.

روز سه‌شنبه چهارم ماه چهار کروه و سه پا و قطع نموده به پيله منزل واقع شد. پيله به زبان گهکران پشته رامی‌گویند. از اینجا به ده بهکرا فرود آمدم و بهکرا به زبان همین جماعت پشه‌ایست مشتمل بر بوته‌های گل سفید می‌بود. از پيله تا بهکرا تمام راه در میان رودخانه آمده‌ام که آب روان داشت و گل‌های کثیر که از عالم شکوفه شفت‌آلود در غایت رنگین و شگفتی است و در زمین هندوستان این گل همیشه شگفته و پر بار است در [۳۹ب] اطراف این رودخانه بسیار بود. به سوار و پیاده که همراه بودند، حکم شد که دسته‌ها ازین گل بر سرزنند و هر کس که گل بر سر نداشته باشد دستار او را بردارند عجب گلزاری بهم رسید. روز پنجشنبه از شهر گذشته به هتیا منزل شد و در این راه گل پلاس بسیاری شگفته بود این گل هم مخصوص جنگلهای هندوستان است. بوند دارد، اما رنگش نارنجی آتشین است، و بیخ آن سیاه بوته آن برابر به بوته گل سرخ می‌شود و از آن کلانتر هم می‌باشد به نوعی به نظر درمی‌آید که چشم از آن بر نمی‌توان داشت. چون هوا در غایت لطافت بود و پرده ابر حجاب نور و ضیای حضرت نیر اعظم گشته بارش آهسته ترشح می‌نمود، بخوردن شراب رغبت نمودم. مجعلا در غایت شگفتی و خوشحالی این راه طی شد. این محل را هتیا به آن قریب می‌گویند که آبادان کرده گهکریست هاتهی نام و این ملك را از مار کله تاهتیا پونه‌هار می‌گویند. درین حدود زاغ کم می‌باشد. از دهناس تاهتیا جا و مقام بهوکیالانست که به گهکران خویش و هم‌جدند.

روز جمعه کوچ نموده چون چهار کروه و سه پا و طی شد به منزل پکه فرود آمدم. پکه بدان سبب می‌گویند که سرای از خشت پخته دارد. به زبان اهل هند پکه پخته را می‌گویند. عجب پر گرد و خاک منزلی بود. ارا به‌ها بواسطه ناخوشی راه به مشقت تمام به منزل رسیدند.

در همین جا دیواج از کابل آورده بودند اکثر ضایع شده بود. روز شنبه هشتم کوچ نموده بعد از قطع چهارونیم گروه به موضع کور منزل شد. کور به زبان گهکران جروشکستگی را می گویند. این ولایت بسیار کم درختیست. روز یکشنبه از راولپندی گذشته محل نزول گشت. این موضع را راول نامی هندی آبادان ساخته است و پندی به همین زبان ده را گویند. قریب به این منزل در میان دره رودآبی جاری بود و درپیش آن حوضی که آب رود آمده در آن حوض [۴۰ الف] جمع می گشت. چون سرمزل مذکور خالی از صفائی نبود زمانی آنجا فرود آمده از گهکران پرسیدم که عمق این آب چه مقدار باشد؟ جواب مشخص نگفتند و اظهار کردند که از پدران خود شنیده ایم که درین آب نهنگ می باشد جانورانی که به آب درمی رفتند زخمی و مجروح برمی آمدند بدین جهت کس جرأت در آمدن درین آب نمی کند. فرمودم که گوسفندی را در آنجا انداختند تمام حوض را شنا کرده بیرون آمد. بعد از آن فراشی را نیز فرمودم که درآید او هم به همین دستور سالم برآمد. ظاهر شد که آنچه گهکران می گفتند اصلی نداشت غرض این آب یک تکه اندازه بوده باشد. دوشنبه موضع خربزه منزل گردید. گنبدی در زمان سابق گهکران ساخته در آنجا از مترددین باج می گرفته اند. چون اندام آن گنبد به خربزه مشابهی دارد بدین اسم اشتها یافته است.

سه شنبه یازدهم به کالاپانی فرود آمدم که به زبان هندی مراد آب سیاه است. درین منزل کوتلیست مار کله نام. به لفظ هندی مارزون راه و کله قافله را می گویند یعنی محل زدن قافله. حدود ولایت گهکران تا اینجا است. حیوان صفت جماعتی اند. دایم بسایکدیگر در مقام مناظرت و مجادله اند. هر چند خواستم که دفع این نزاع بشود فایده نکرد. ع : جان جاهل به معنی اذانی

روز چهارشنبه منزل بابا حسن ابدال شد. بر شرق رویه این مقام به یک گروه فاصله آبشاریست که آبش به غایت تند می ریزد در تمام راه کابل مثل این آبشاری نیست. در راه کشمیر دو سه جا ازین قسم آبشارهاست در میان آبگیری که منبع این آب است، راجه مانسنگه عمارت مختصری ساخته است. ماهیها که به درازی نیم گز و ربع گز بوده باشد درین آب بسیار است. سه روز درین مقام دلکش توقف افتاد. بانزدیکان شرابها خورده شد و به شکار ماهی توجه نمودم. تا حال سفره دام که از دامهای مقررست و به زبان هندی بهنورجال می گویند، نینداخته بودم. انداختن آن خالی از اشکالی نیست. بدست خود این دام را انداخته ده [۴۰ ب] دوازده ماهی گرفتم و مرواریدها درین آنها کشیده به آب سردادند.

از مورخان و متوطنان آنجا احوال بابا حسن را استفسار نمودم هیچکس خبر مشخص نگفت. جای به مقام مذکور مشهور است چشمه ایست از دامن کوهیچه برمی آید در غایت جافی و لطافت، چنانچه این ریت امیر خسرو را شامل است:

در ته آیش ز صفار یگک خیزد کورتواند به دل شب شمرد

خواججه شمس الدین خوافی، که مدتی به شغل وزارت و المذ بزگوارم مشغول داشت، صنف بسته و حیوض در میان آن ترتیب داده که آب چشمه آنجا درمی آید، و از آنجا به زراعت و بلاغات صرف می شود بر کنار این صنف گنبدی بجهت مدفن خود ساخته بوده است بحسب اتفاق آنجا نصیب او نشد و حکیم ابوالفتح گیلانی و برادرش حکیم همام را، که در خدمت والد بزگوارم نسبت مصاحبت و قرب محرمیت تمام داشتند، حسب الحکم آنحضرت در آن گنبد نهاده اند.

در پانزدهم امروزی منزل شد. صبح سبزه زار یکدستی بود که اصلا پستی و بلندی نداشت، به نظرد آمد دین موضع و حوالی آن هفت هشت هزار خانه کهنتر و دلهذاک (ولگردان) متوطن اند و انواع فساد و تمدی و راهزنی از این جماعه به وقوع می یابد. حکم فرمودم که سرکار لنگ ولین حدود به ظفرخان پسر زین خان کو که تعلق داشته باشد و تا زمان مراجعت رلیات لجلال از کابل تمام دلهذاکان را کوچانیده به جانب لاهور روانه سازد و کلانتران کهنتران را بدست در آورده مقید و محبوس نگاهدارد.

زمن بنای قلعه لنگ: روز دوشنبه هفدهم کوچ شد و یک منزل در میان نزدیک به قلعه اتک بر کنار دریای نیلاب محل نزول رلیات لجلال گشت. درین منزل مهابت خان به منصب دوهزار و پانصدی سرافرازی یافت. قلعه مذکور از بناهای حضرت عرش آشیانی است که به سعی و اهتمام خواججه شمس الدین خوافی به تمام رسیده. مستحکم قلعه ایست. درین روزها [۲۱ الف] آب نیلاب از طغیان فرود آمده بود چنانچه به هزده کشتی بل بسته شد و مردم به سهولت و آسانی گذشتند.

امیرالامرا را به واسطه ضعف و بیماری در آنک گذاشتم و به بغشیان حکم شد، که چون ولایت کابل برداشت لشکر عظیم ندارد و سوی نزدیکان و مقربان دیگری را از آب نگذرانند و اردو تا معاودت رلیات لجلال در آنک بوده باشد. روز چهارشنبه نوزدهم، باشهزاده و چندی از خاصگان بر جالسوار شده از آب نیلاب سلامت گذشته به کنار دریای کسامه فرود آمدم، دیدی کامه آبی است که پیش قصبه جلال آباد می گذرد. جلله جائیست که از پائین و بخش ترتیب داده، در ته آن مشکهای پر باد کرده می بندند و درین ولایت آنرا شال

می‌گویند و در دریاها و آبهای که سنگها در میان دارد از کشتی ایمن‌تر است.

دوازده هزار روپیه به میر شریف آملی و جمعی که در لاهور بخدمات تعیین بودند داده شد که به فقرا تقسیم نمایند. به عبدالرزاق معموری و بهاری داس بخشی احدیان حکم شد که سرانجام جمعی که به همراهی ظفرخان تعیین شده‌اند، نموده و آنها را روانه سازند و از آنجا يك منزل در میان به سرای باره منزل شد. مقابل سرای باره در آن طرف آب کامه قلعه‌ایست که زینخان کو که در وقتی که بامستیصال افغانان یوسف زبشی تعیین شده بود احداث نموده به نوشهره موسوم ساخته است و قریب پنجاه هزار روپیه خرج آن شده و می‌گویند که حضرت جنت آشیانی درین زمین شکار گرگ می‌نموده‌اند و از حضرت عرش آشیانی نیز شنیدم که من هم در ملازمت پدر خود دوسه مرتبه تماشای این شکار کرده‌ام.

روز سه‌شنبه بیست و پنجم به سرای دولت آباد فرود آمدم احمدیگ کابل جاگیردار پرشاور بساملکان یوسف زبشی غوری خیل آمده ملازمت نمودند. چون خدمت احمدیگ مستحسن نیفتاد ولایت مذکور ازو تغییر نموده به شیرخان افغان عنایت کردم. چهارشنبه بیست و ششم در باغ سردارخان که در حوالی پرشاور ساخته منزل شد. گور کهری را که معبد [۲۱] مقرر جوگیان است و درین نواحی واقع بود سیر نمودم - به گمان آنکه شاید فقیری به نظر درآید که از صحبت او فیضی توان یافت آن خود حکم عناقا کیمیا داشت يك گله یگی بی معرفت به نظر درآمدند که از دیدن آنها بهز نیرنگی خاطر چیزی حاصل نشد.

روز پنجشنبه به منزل جمرو در روز جمعه به کوتل خیبر برآمده در علی مسجد منزل شد و شنبه از کوتل مارپیچ گذشته به غریب خانه فرود آمدم. درین منزل ابوالقاسم نمکی جاگیردار جلال آباد زردآلوی آورد که در خوبی کم از زردآلوی خوب کشمیر نبود. درین منزل ده که گیلاس که والد بزرگوارم آن را شاه آلو نام نهاده‌اند از کابل آوردند. چون میل بسیار بخوردن آن داشتم با آنکه به‌مدعا نرسیده بود، در گزک شراب به رغبت تمام خورده‌شد. سه‌شنبه دوم صفر ظاهر بساول که برکنار دریا واقع بود، منزل شد. آن طرف دریا کوهی است که اصلا درخت و سبزه ندارد و ازین جهت این کوه را کوه بیدولت می‌نامند. از پدر خود شنیدم که امثال این کوهها معدن طلا می‌باشد. در کوه‌اله بوغان در وقتی که والد بزرگوارم متوجه کابل بودند شکار قمرغه نمودم. صد آهوی سرخه شکار شد.

چون خدمات مالی و ملکی خود را بامیرالامرا فرموده بودم و بیماری او امتداد تمام پیدا کرد و نسیان بر طبیعت او بنوعی غالب گشت که آنچه در ساعت مقرر مذکور می‌گشت در ساعت دیگر به یاد او نمی‌ماند، و روزیروز این نسیان در زیادتى بود. بنابراین روز چهارشنبه

سوم صفر خلعت وزارت را به آصف خان فرموده خلعت خاصه و دوات و قلم مرصع بدو مرحمت کرد. از اتفاقات حسنه، قبل ازین به بیست و هشت سال، در همین منزل والد بزرگوارم، اورا به منصب میربخشی سرفراز ساخته بودند. لعلی که برادرش ابوالقاسم به چهل هزار روپیه خریداری نموده فرستاده بود، آن لعل را بجهت تسلیم وزارت [۴۲ الف] پیشکش نمود. خواجه ابوالحسن را که خدمت بخشیدگی داشت به همراهی خود التماس نمود. جلال آباد را از ابوالقاسم تمکین تفصیر نموده به عربخان مرحمت فرمودم. در میان رودخانه نیمه سنگ سفید واقع بود فرمودم که آن را بصورت فیلی ترتیب داده در سینه آن قبل این مصراع را که مطابق تاریخ هجری بود نقش کردند. ع: سنگ سفید قبل جهانگیر پادشاه (سنه ۱۰۱۶) در همین روز کلیان پسر راجه بکر ماجیت از گجرات آمد و مقدمات غیر مکرر ازین حرامزاده مفسد به سمع اشرف رسیده بود از آنجمله لولی زن مسلمانی را در خانه خود نگاهداشته به ملاحظه آنکه مبادا این مقدمه شهرت کند، مادر و پدران اورا کشته در خانه خود گور کرده است. فرمودم که اورا در بند نگاه دارند تا به حقیقت اعمال و افعال او باز رسیده شود. بعد از تحقیق فرمودم که اول زبان اورا بیرینند. بعد از آن فرمودم که در زندان ابدی بوده با سگبانان و حلالخواران طعام می خورده باشد. چهارشنبه سرخساب منزل شد و از آنجا به چکدک نزول نمودم. درین منزل چوب بلوت که برای سوختن بهترین چوبهاست بسیار دیده شد. این منزل اگر چه کوتل و کرویو نه داشت اما تمام سنگلاخ بود. جمعه دوازدهم به آب باریک و شنبه به یورت پادشاه مقام شد. یکشنبه چهاردهم به حدود کابل فرود آمدم. صدارت و قضایی بلده مذکور درین منزل به قاضی عارف پسر ملا صادق حلوائی تفویض شد شاه آلوی رسیده از موضع گلبهار درین مقام آوردند قریب به صد عدد به رغبت تمام خورده شد. دولت رئیس ده چکری [۴۲ ب] گلی چند غیر مکرر آورده گذرانید که در مدت العمر نرسیده بودم. از آنجا به گرامی. نزول اجلال اتفاق افتاد درین منزل جانوری ابلق به شکل موش پیران که به زبان هندی گلهری می گویند آورده به نظر گذرانیدند و چنین گویند که در خانه که این جانور باشد موش پیرامون آن خانه نمی گردد. به این قریب این جانور را میرموشان می گویند. چون تا حال ندیده بودم، مصوران فرمودم که شیه آن را بکشند. از راسو کلان تراست غایتا صورت او به گربه مشکین مشابهت تمام دارد.

احمدیگ خان را به تئیه و تادیب افغانان پنکش تعیین نموده به عبدالرزاق معموری

که در آنک بود حکم شد که دولتشرویه به تحویل داری موهن داس پسر راجه بکرماجیت همراه سازد که به کومکیان لشکر مذکور تقسیم نمایند و هزار دیرق انداز نیز به همراهی این لشکر مقرر گشت. شیخ عبدالرحمن ولد شیخ ابوالفضل به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گشته به خطاب افضلخانی ممتاز گردید. پانزده هزار روپیه به عزتخان مرحمت شد و بیست هزار روپیه دیگر به جهت مرمت قلعه پیش بلاغ تحویل او مقرر گشت. سرکار جوینور را به جاگیر دلاورخان افغان مرحمت نمودم.

ورود به کابل: روز پنجشنبه هژدهم از پل مستان تا باغ شهر آرا که محل نزول رایات جلال بود دورویه روپیه و نصف و ربع آن برقرار و محتاجان افشاندند به باغ مذکور داخل شدم. بسیار به صفا و طراوت به نظر درآمد. چون روز پنجشنبه بود به مقربان و نزدیکان صحبت شراب داشته به جهت گرمی هنگامه از جویی که در وسط این باغ جاریست و تخمیناً چهارگز عرض آن بوده باشد به همسالان و همستان فرمودم که ازین جوی بجهند. اکثر نتوانستند جست دو کتاو جوی و میان جوی افتادند. من هم اگرچه جستم اما به آن چستی که در سن سی سالگی در خدمت والد بزرگوار خود جست بودم درین ایام که عمر من به چهل سالگی رسیده بود به آن قدردت و چالاکی نتوانستم جست. [۴۳ الف] در همین روز هفت باغ که از باغات مقرر کابل است پیاده سیر نمودم. تا حال به خاطر نمی رسد که این قدر راه پیاده رفته باشم. اول باغ شهر را سیر کردم. بعد از آن به باغ مهتاب و باغی که مادر کلان پدر من ییگه ییگم تعمیر کرده رسیدم و از آنجا به اورته باغ و باغی که مریم مکانی که مادر من باشد ساخته گذر کردم و باغ صورت خانه یک چنار کلان دارد که مثل آن چنار در دیگر باغات کابل نیست و چهار باغ را که بزرگترین باغات بلده مذکور است دیده بجا و مقام مقرر مراجعت نمودم. شاه آلوی بر درخت طسور نمودی دارد پروانه از آن چنان بنظر درمی آید که گویا قطعه یاقوت مدور است که بر شاخهای درخت منلق داشته اند. بنای باغ شهر آرا شهر یانوی ییگم دختر میرزا ابوسعید که همه حقیقی حضرت فردوس مکانی است، نهاده اند و مرتبه مرتبه بر آن اضافه ها شده در شهر کابل به این لطافت و صفا باغی نیست. اقسام میوه ها و انگورها دارد و طراوت آن به درجه ایست که به کفش پای در ضمن آن گذاشتن از طبع راست و سلیقه درست دوراست. در حوالی این باغ زمینی لایق به نظر درآمد، از مالکان آن زمین را خریداری نموده فرمودم که آبی که از اطراف گذرگاه می آید، در وسط این زمین گرفته، باغی ترتیب دهند که به آن خوبی و لطافت در معموره عالم نبوده باشد و نام آنرا جهان آرا نهادم تا در کابل بودم بعضی اوقات به مقربان و نزدیکان و گاهی با اهل محل در باغ شهر آرا صحبت می داشتم، و شبها به علما و طلبه کابل می-

فرمودم که مجلس طبع افزا و تیراندازی ترتیب داده به رقص ارغشتك قیام و اقدام می نمودند بهر کدام از جماعه یقرائیان خلعتها داده هزار و پیه مرحمت فرمودم که در [۳۳ب] میانه خودها تقسیم نمایند و به دوازده کس از متمدان درگاه فرمودم که يك هزار و پیه در هر دوز که دو کابل باشم به فقرا و مسکین و او باب احتیاج برسانند و حکم کردم که در میان دو چناری که بر کنار جوی وسط باغ واقع است که یکی را فرح بخش و دیگری را سایه بخش نام کرده ام، بر پارچه سنگی سفیدی که طول آن يك گز و عرض آن سه ربع گز بوده باشد نصب کردند و نام مرا را به صاحب قرانی به ترتیب بر آنجا نقش نمودند و به طرف دیگر نگاشته شد که زکات و اخراجات کابل را با تمام بخشیدم. هر کس از اولاد و اعقابها به خلاف این عمل نماید، به غضب و سخط الهی گرفتار آید. تا زمان جلوس من این اخراجات معمول و مستمر بود و هر سال مبلغهای کلی بدین علت از بندهای خدا می گرفتند. رفع این بدعت در زمان سلطنت من شد. درین آمدن به کابل تخفیف و رفاهیت تمام در احوال رهاها و مردم آنجا واقع شد و ملکان و رؤسای غزنی و نواحی آن به خلعتها و نوازشها سرفراز گشته و مطالب و مقاصدی که داشتند با حسن وجوه فیصل پذیرفتند از عجايب اتفاقات آنکه روز پنجشنبه هژدهم صفر که به شهر کابل داخل شدم مطابق تاریخ هجری است، فرمودم که بر آن سنگ نقش کردند و قریب به تخطی که در دامنه کوه جنوب رویه کابل واقع است، مشهور به تخت شاه، صفا از سنگ بر آورده اند که حضرت فردوسی مکانی در آنجا نشسته شراب نوش جان فرموده اند، يك حوضه مدور بر يك گوشه این صفا بر سنگ کنده اند که قریب به دویز هندوستان شراب می گرفته باشند نام مبارك خود را با تاریخ به دیوار صفا مذکور که متصل به کوه است این عبارت نقش نموده اند که تختگاه پادشاه عالم پناه ظهیرالدین بابر بن عمر شیخ گورکان خلد الله ملکه فی سنه ۹۱۴ هـ من هم فرمودم که تختی دیگر در برابر این صفا تراشیده بر حوضچه به همان دستور بر کنار آن کنند و نام مرا با نام صاحب قرانی بر آنجا نقش کردند. در دوزی که من بر آن تخت نشستم، هر دو حوضچه را [۳۴الف] فرمودم که از شراب پر ساختند و به بندهایی که در آنجا حاضر بودند دادند. شاعری از شعرای غزنی در تاریخ آمدن من به کابل یافته بود که: ع؛ پادشاه بلاد هفت اقلیم او را به خلعت و انعام نوازش نموده، فرمودم که بر دیوار متصل به تخت مذکور این تاریخ را ثبت نمایند.

پنجاه هزار روپیه به پروز مرحمت شد. وزیر الملك را میر بخش ساختم. به قلیچ خان

فرمان شد که يك لك و هفتاد هزار روپيه از خزانه لاهور به مدد خرج لشكر قندهار روانه نمايد. سير خيابان كابل و بی بی ماهر و نموده به حکام آنجا فرمودم که به جای درختانی که حسین بیگ روسیاه بریده بود نهالها نشانند و او لنگ پورت چالاک را نیز سیر نموده عجب جای باصفایی به نظر درآمد. رئیس چکری، يك رنگی را به تیر زده آورد. تا این وقت رنگ را ندیده بودم به بز کوهی می ماند و تفاوت به بز همین شاخ است، شاخ رنگ، خم دار است و شاخ بز راست ماریج است.

صفت ترکی دانی خویش: به تقریب احوال کابل واقعات حضرت فردوس مکانی به نظر میگذشت. تمام به خط مبارک ایشان بود. مگر چهار جزء آن را به خط خود نوشتم و در آخر اجزای مذکور هم عبارتی به ترکی در قلم آوردم تا ظاهر شود که این چهار جزء به خط من است، و با وجود آنکه در هندوستان کلان شده ام، در گفتن و نوشتن ترکی عاری نیستم. در یستم و پنجم صفر با اهل محل سیر جلگه سفید سنگ که در نهایت صفا و خرمی بود. نموده شد. روز جمعه یستم و ششم سعادت زیارت حضرت فردوس مکانی دریافتیم. زرو طعام و نان و حلوائ فراوان به دوج گذشتگان فرمودم که به فقرا تقسیم نمودند. رقبه سلطان بیگم دختر میرزا هندال تا حال زیارت پدر خود نکرده بودند، درین روز به آن شرف رسیدند. روز پنجشنبه سیوم ربیع الاول در خیابان فرمودم که اسپان دوندۀ خاصه و شاهزاده ها و امراء را [۴۴ب] دوانیدند. يك اسب کرنگ عربی که عادلخانی والی دکن به جهت من فرستاده بود، از همه اسپان بهتر دوید.

در همین روزها پسر میرزا سنجر هزاره و پسر میرزا باشی که کلانتران و سرداران هزاره بودند، آمده ملازمت کردند. هزاره های دهنه میرداد دورنگ که به تیر زده بودند آورده گذرانیدند. به کلانی این رنگها دیگر دیده نشد و ده دوازه از تکه مارخور کلان بزرگتر بود. خبر رسیدن شاه بیگ خان حاکم قندهار به پرگنه شور که جاگیر اوست رسید. به خاطر قرارداد که کابل را باو عنایت کرده روانه هندوستان شوم. عرضداشت راجه نرسنگدیو آمد که برادرزاده خود را که فتنه انگیزی می کرد به دست در آورده بسیاری از مردم او را به قتل رسانیده است. فرمودم که به قلعه گوالیا فرستند. تا در آنجا محبوس و مقید باشد پرگنه گجرات سرکار پنجاب به شیرخان افغان مرحمت شد. چین قلیج ولد قلیج خان را به منصب هشتصدی ذات و پانصد سوار سرافراز ساختم. دوازدهم خسرو را طلبیده فرمودم که زنجیر از پای او بجهت سیرباغ شهر آرا برداشتند و مهر پدري نگذاشت که او را به سیرباغ مذکور نفرمایم. قلعه اٹک و نواحی آن از تغییر احمد بیگ به ظفرخان مرحمت نمودم تا جخان که به دفع افغانان مفید بنگش تعیین یافته بود، پنجاه هزار روپيه شفقت نمودم در چهاردهم علی خان کرور را که از

ملازمان قدیم والد بزرگوارم بود، و داروغگی نقاره‌خان باو تعلق داشت، بخطاب نوبت‌خانی سرفراز ساخته به منصب پانصدی ذات و دویست سوار ممتاز گردانیدم. مهاسنگه پسرزاده راجه‌مان سنگه را هم بجهت دفع مردودان بنگش تعیین نموده رامداس را ائالیق او ساختم. روز جمعه هژدهم وزن قمری سال چهلم واقع شد. دوپهر از روز مذکور گذشته این مجلس منعقد گشت. ده هزار رویه از جمله زرو زن مذکور به ده کس از بنده‌های معتمد خود دادم که به مستحقین و از باب احتیاج قسمت نمایند. درین روز عرضداشت سردارخان حاکم قندهار از راه هزاره و غزنین رسید، به دوازده روز به مضمون آنکه ایلچی شاه عباس که روانه درگاه است داخل هرات شد. شاه به مردم خود نوشته است که کدام واقعه طلب فتنه جو بی‌حکم من بر سر قندهار [۴۵ الف] رفته است. مگر نمی‌داند که نسبت ما با سلسله علیه حضرت صاحب‌قرانی بخصوص به حضرت جنت‌آشیانی اولاد امجاد ایشان درجه مرتبه است. اگر احياناً آن ملک را در تصرف درآورده باشند به کسان و ملازمان برادریم جهانگیر پادشاه سپرده و بجا و مقام خود مراجعت نمایند. بخاطر رسید که به شاه‌یگانه خان فرمایم که راه غزنین به روشی ضبط نماید که مترددین قندهار به فراغت به کابل توانند آمد. قاضی نورالدین را در همین روزها به منصب صدارت سرکار مالوه و اوچین تعیین نمودم. پسر میرزا شادمان هزاره پسرزاده قراچه‌خان که از امرای معتبر عمده حضرت جنت‌آشیانی بود آمده ملازمت نمود. قراچه‌خان زنی از مردم هزاره خواسته بود. این پسر ازو متولد شده است.

روزشنبه نوزدهم رانا شنکر ولد رانا اودیسنگه را به منصب دوهزارو پانصدی ذات و هزارسوار سرفراز ساختم به رای منوهر منصب هزارای و ششصد سوار حکم شد. افغانان شنواری قوچی آوردند که هر دو شاخ او یکی شده بود. به شاخ آهوی رنگ شباهت داشت. همین افغانان بزمار خوری کشته آوردند که مثل او ندیده بودم بلکه تخیل هم نکرده بودم به مصوران فرمودم که شیه او را بکشند. چهارمین وزن هندوستان کشیده شد درازای شاخ او یک و نیم گز، نیم پا و کم (نصف یک چهارم) به گز درآمد. روز یکشنبه بیست و هفتم شجاعت‌خان را به منصب هزارو پانصدی ذات و هزارسوار امتیاز بخشیدم. حویلی گوالیار به جاگیر اعتبارخان مرحمت شد. قاضی عزت‌الله را با برادران به خلعت بنگش تعیین فرمود.

آخرهای همین روز عرضداشت [۴۵ ب] اسلام‌خان از آگره با خطی که جهانگیرقلی - خان از بهار باو نوشته بود رسید. مضمون آنکه به تاریخ سیوم صفر بعد از یک پهر قطب‌الدین - خان را در بردوان از ولایت بنگاله علیقلی استاجلو زخم زد و بعد از دوپهر شب درگذشت. تفصیل این مجمل آنکه علیقلی مذکور که سفره‌چی شاه اسماعیل والی ایران بود بعد

از فوت او بنا بر شرارت و فتنه انگیزی که در طبیعت داشت، گریخته به قندهار آمد درملتان خانخانان را که بر سر ولایت تعیین شده بود ملاقات نموده به همراهی او روانه ولایت مذکور شد. خانخانان غایبانه او را داخل بندهای عرش آشیانی ساخت و در آن سفر خدمات به تقدیم رسانده، به منصب فرارخور حالت خود سرفراز گردید، مدتی در خدمت والد بزرگوارم بود، و در ایامی که به دولت متوجه ولایت دکن شدند و مرا بر سر دانا تعیین فرمودند آمده نوکر من شد. او را به خطاب شیرافکن سرفراز ساختم. چون از الله آباد به ملازمت والد بزرگوار خود آمدم و بنا بر بی التفاتی که نسبت به من به ظهور رسید اکثر ملازم و مردم من متفرق شدند، او هم درین وقت از خدمت من جدائی اختیار نمود. بعد از جلوس از روی مروت تقصیرات او را در نظر نیاورده، در صوبه بنگاله حکم جاگیر کردم از آنجا اخبار رسید که امثال این فتنه جویان را درین ولایت گذاشتن لایق نیست. به قطب الدین خان حکم رفت که او را به درگاه فرستد و اگر خیال باطلی کند به سزا رساند. خان مشارالیه او را به واجبی می- شناخت بامردمی که حاضر بودند، به مجرد رسیدن حکم به بردوان که جاگیر او بود، ایلغار می نمایند و او چون از رسیدن قطب الدین خان خبردار می شود تنها باد و جلودار به استقبال متوجه می گردد و بعد از رسیدن و درآمدن به میان فوج مردم خان مشارالیه مردم او فرو می گیرند. او چون فی الجمله ازین روش آمدن قطب الدین خان کو که به مظنه شده بسود از روی فریب می گوید [۴۶ الف]، که این چه روش تو ذک است؟ خان مذکور مردم خود را مانع کرده تنها به او همراهی شود که مضمون حکم را خاطر نشان سازد و در این وقت فرصت جسته فی الفور شمشیر کشیده دوسه زخم کاری به او می رساند انبه خان کشمیری از حاکم زاده های آنجا چون به خان مشارالیه نسبت و جهت تمام داشته از روی حلال نمکی و مردانگی خود را رسانیده، زخم کاری بر سر علیقلی خان می زند و آن مفتن شمشیر سیخگی به انبه خان زده زخمش کاری می افتد. چون قطب الدین خان را به این حال دیدند مردم هجوم آورده او را پاره پاره کردند و به جهنم فرستادند. امید که همیشه در جهنم جای آن بدبخت روسپاه بوده باشد. انبه خان همان جا شهادت یافت. قطب الدین خان کو که بعد از چهار پهر در منزل خود به رحمت ایزدی پیوست ازین خبر ناخوش چه نویسم که چه مقدار متالم و آزرده گشتم. قطب الدین خان کو که به منزله فرزند عزیز و برادر مهربان و یار یکجهت من بود با تقدیرات الهی چه توان کرد. رضا بر قضا داده صبر را پیش نهاد همت خود ساختم. بعد از رحلت حضرت عرش آشیانی و شفقار شدن ایشان مثل این دو قضیه، که فوت مادر قطب الدین کو که و شهادت یافتن او بوده باشد، بر من نگذشته است.

روز جمعه ششم ربیع الآخر به منزل خرم که در اورته باق ساخته بود و الحق همدست است. پس موزون رفتیم اگر چه سنت پدرم این بود که در هر سالی دو مرتبه مطابق سال شمسی و سال قمری خود را وزن می فرمودند. و شاهزاده هارا در همین روز سال شمسی به وزن در می آوردند، غایتا درین سال که ابتدای شانزدهم قمری بود از سن فرزند خرم جو تکیان و منجمان به مرض رسانیدند که فی الجمله گرانی طالع در سال مذکور واقع است و مزاجش نیز از حد اعتدال منحرف گشته بود، فرمودم که او را به طلا و نقره و سایر فلزات به دستور مهندس برکشیدند و به قزوین و از باب احتیاج زر و وزن مذکور را تقسیم [۴۶ب] نمودند تمام آن روز در منزل بسا خرم به گرمی و خوشحالی گذشت و اکثر پیشکشهای او پسندیده افتاد.

چون خویهای کابل را دریافته اکثر میوه هایش خورده شده بود بنا بر بعضی مصلحتا و دوری از پایه تخت روز یکشنبه چهارم جمادی الاول حکم کردم که پیشخانه به جانب هندوستان بیرون برند. بعد از چند روز از شهر برآمده جلگه سفید سنگ محل را بهات جلال گشت. اگر چه هنوز انگور به کمال نرسیده بود اما پیش ازین انگور خوب کابل خورده شده بود. اقسام انگور خوب می شود. خصوصا صاحبی و کشمش. شاه آلو هم میوه خوشخوار خوش چاشنی است. نسبت به دیگر میوه ها بیشتر می توان خورد.

من در یک روز تاصلا و پنجاه از آن خورده ام. مراد از شاه آلو گیلان است که در اکثر جاهای ولایت (سماوراء النهر) می شود. چون گیلان به گیلانی که از نامهای چلهامه است. مشبه می شد، حضرت و والد بزرگوارم آن را شاه آلو نام فرمودند. زرد آلو پیوندی خوب می شود و فراوان است. غایتا در باغ شهر آرا درختیست که آن را میرزا محمد حکیم، عموی من، نشانیده بود و به میرزایی مشهور است. زرد آلو این درخت نسبتی به دیگر زرد آلوها ندارد. شفتا لوه هم به غایت نفیس و بالیده می شود. از استالف شفتا لوی آورده بودند، در حضور خود وزن نمودم برابر بیست و پنج رویه که شصت و هشت مثقال معقول است، به وزن در آمد، با وجود لطافت میوه های کابل هیچکدام در ذائقه من لذت آن به ندارد. برگه مه این به جا گیر مهابت خان مرحمت شد. عبد الرحیم بخشی احدیان به منصب هفتصلی ذات و دوست سوار سرفراز گردید. مبارک خطن میرزائی به فوجداری سرکار حصار تعیین یافت. فرمودم که میرزا فریدون برلاس را در صورتی که الله آباد جاگیر نمایند. در چهاردهم ماه مذکور از لعل خان [۴۷الف] برآمد آصف خان را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته خلعت خاصه و اسب عنایت نموده خلعت بخشیدگی صوبه پتمنه و حاجی پور به امر حجت کردم. چون قوریگی من بود، بدست او شمشیر مرصع به جهت فرزند اسلام خان صاحب صوبه ولایت مذکور فرستادم. در وقتی که

می رفتم در حوالی علی مسجد و غریب خانه عنکبوت کلانی را که در جثه برابر به خرچنگی بود دیدم که گلوی ماری را به درازی یک گز و نیم خفه کرده او را نیم جان ساخته است، بجهت تماشا ساعتی توقف نمودم بعد از لحظه ای جان داد. در کابل خبر بهمن رسید که در زمان سلطان محمود غزنوی به حوالی ضحاک و پامیان شخصی خواجه تابوت نام وفات یافته درغاری مدفون است و جسد او تا حال از یکدیگر نپاشیده، بسیار غریب بود. یکی از واقعه نویسان معتمد خود را با جراحی فرستادم که به غار رفته احوال را چنانچه باشد ملاحظه کس کرده خبر مشخص بیاورند. آمده چنین به عرض رسانیدند که نصف بدن که به زمین متصل است، اکثر از یکدیگر فرو ریخته و نصفی دیگر که به زمین نرسیده، بحال خود است. ناخن دست و پای و موی سر نریخته موی دیش و پروت تا یکطرف بینی فرو ریخته. از تاریخی که بر سر آن غار نقش کرده اند، چنین ظاهر می شود که وفات او بیشتر از زمان سلطان محمود غزنوی بوده است. کسی این شخص را به واقعی نمی داند.

روز پنجشنبه پانزدهم ارسلان بی حاکم قلعه کاه مرو که از نوکران میانه و لیخان والی توران بود آمده ملازمت کرد همیشه شنیده می شد که میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ را اوزبکان کشته اند درین ایام شخص آمده عرضداشتی بنام او گذرانید و لعل پیاپی رنگی که به صد رویه می ارزید، به رسم پیشکش آورده بود، اراده واستدعا آنکه فوجی به کمک او تعیین گردد. تابد بخشان را از دست اوزبکان برآرد. کمر خنجر مرصع بجهت او فرستاده شد و فرمان [۴۷ب] صادر گشت که چون رایات اجلال درین حدود نزول دارد اگر فی الواقع میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ توثی، اولی آنکه به خدمت شتایی تساملتسات و مدعیات تسورا برآورده روانه بدخشان سازیم. دولت رویه بجهت مدد خرج لشکری که به همراهی مهاستگه ورامداس که بر سر متمردان بنکش تعیین یافته بودند فرستاده شد. روز پنجشنبه بیست و دوم به بالاحصار رفته تماشای عمارات آنجا نمودم جایی که قابل نشیمن من باشد نبود، فرمودم که آن عمارت را ویران کنند و محل و دیوانخانه پادشاهانه ترتیب دهند. در همین روز از استالف شفتالوی آوردند، برابر به کلانی که تا حال به این کلانی شفتالو دیده نشده بود، فرمودم که به وزن درآوردند به قدر شصت و سه رویه اکبری که شصت توله بوده باشد، برآمد. چون دو نصف کردم، دانه اونیز دو نصف شد و مغز آن شیرین بود. در کابل بهتر از این میوه از اقسام میوه های سردرختی خورده نشد. در بیست و پنجم از مالوه خبر رسید که میرزا شاهرخ عالم فانی را وداع کرد الله تعالی او را غریق بحر رحمت گرداناد از آن روز که به خدمت و والد بزرگوارم آمده تا وقت رحلت از او امری به فعل نیامده که باعث غبار خاطر اشرف گردد. همیشه مخلصانه

خدمت می کرد. میرزای مذکور بحسب ظاهر چهارپسر داشت حسن و حسین که از يك شكم برآمده بودند. حسن از برهانپور گریخته از راه دریا به هراق رفت و از آنجا به بدخشان می گویند که هنوز هست چنانچه پاره از سخنان او و کس فرستاده او نوشته شد. اما هیچکس به تحقیق نمی داند که این همان میرزا حسین است یا بدخشیان. به دستور دیگر میرزایان جعلی آنرا پراکنگشته میرزا حسین نام نهاده اند. از زمانی که میرزا شاهرخ از بدخشان برآمده سعادت ملازمت پدرم دریافت تا حال که قریب بیست و پنج سال بوده باشد، به هر چند وقت بدخشیان بنا بر جفاء و آزادی که [۴۸ الف] از اوزبکان دارند بدخشی پسر را که فی الجمله چهره و نمودی داشته باشد و آثار نجابتی درو ظاهر به پسر میرزا شاهرخ و نواد میرزا سلیمان شهرت داده جمعی کثیر از او یماقات متفرقه و کوهستانیان بدخشان که آنها را خرچه می گویند، بر سر او جمع می شوند و با اوزبکان مجادله و محاصره نموده بعضی از ولایات بدخشان را از تصرف آنها بر می آورند، و اوزبکان هجوم آورده آن میرزایی جعلی را بدست درمی آورند و سر او را بر سر نیزه کرده در تمام ملك بدخشان می گردانند، و باز بدخشیان فتنه انگیز نا نگاه کرده میرزای دیگر بهم رسانده اند تا حال چندین میرزا کشته شده باشد، به خاطر می رسد که تا از بدخشانی اثر و خبر خواهد بود این هنگامه را گرم خواهند داشت. پسر سوم میرزا، میرزا سلطان است که صورتی و سیرتاً از جمیع اولاد میرزا امتیاز تمام دارد. من او را از والد بزرگوار خود التماس کرده در خدمت خود نگاه داشتم و به تربیت احوال او پرداخته او را از جمله فرزندان می دانم. در جمیع اطوار و اوضاع هیچ نسبتی به برادران خود ندارد. بعد از جلوس او را به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار سر فراز ساختم و به صوبه مالوه، که جاگیر پدر او بود، فرستادم. پسر چهارم بدیع الزمان است که میرزا او را همیشه در خدمت خود نگاه می داشت، به منصب هزار ذات و پانصد سوار سر فراز یافت. تا به کابل آمده بودیم شکار قمرغه واقع نشده بود. چون ساعت توجه به هندوستان نزدیک شد و شوق شکار آهوی سرخه بر طبیعت غالب بود، فرمودم که کوه قرق را که از کابل هفت گز بوده باشد به تعجیل قبل نمایند. روز سه شنبه چهارم جمادی الاول به شکار متوجه شدم قریب صد آهو به قمرغه درآمده بود. نصف آن شکار شده باشد. به غایت شکار گرمی دست بهم داد. پنجهزار رویه در قمرغه به انعام رعایائی که حاضر گشته بودند، مرحمت نمود.

در همین روز بر [۴۸ ب] منصب شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل پانصد سوار اضافه حکم شد که دوهزار ذات و سوار بوده باشد. روز پنجشنبه ششم به تختگاه حضرت فردوس مکانی رفتم. چون فردای آن از کابل بر می آمدم امروز را مثل عرقه عید دانسته در آن سر منزل فرمودم

که مجلس شراب ترتیب دهند و آن حوضچه را که در سنگ کنده بودند پر از شراب سازند. مجموع مهربان و بنده هایی که در مجلس حاضر بودند، پیاپی لهه داده شد. به آن خوشحالی و شگفتگی کم روزی شده باشد.

روز جمعه هفتم بعد از گذشتن يك پهر به مبارکی و فرخی از شهر برآمده جلگه سفید سنگ محل نزول گشت. از باغ شهر آرا تا جلگه مذکور بر دوست راه از قسم زر در ب و چونی که نصف و ربع رویه بوده باشد به فقرا و مساکین می پاشیدم درین روز در وقتی که به نیت برآمدن از کابل بر قیل سوار می شدم، خبر صحت امیرالامرا و شاه يك خان رسید. خبر تندرستی این دو بنده عمده را بر خود به فال مبارک داشتم، روز سه شنبه دوازدهم از جلگه سفید سنگ يك کره کوچ نموده به گرامی منزل شد. تاش ییگ خان را در کابل گذاشتم که تا آمدن شاه ییگ خان به و اجبی از شهر و نواحی خبردار باشد.

روز دوشنبه هژدهم از منزل پنجاک دونیم کروه براه دو آب به طلی نموده در چشمه که بر کنار آن چهار چنار است نزول واقع شد. هیچکس تا غایت در صدد تربیت این سرزمین نشده از حالت و قابلیت آن غافل افتاده اند. بسیار به کیفیت جائیست و قابل آن هست که در آنجا عمارتی و جایی به سازند. در همین منزل شکار قمرغه دیگر واقع شد. تخمیناً یکصد و دوازده آهو و غیره شکار شده باشد. بیست و چهار آهو و رنگ و پنجاه آهو سرخه و شانزده بز کوهی. تا حال من آهو [۴۹ الف] رنگ را ندیده بودم. الحق که عجب جانور خوش شکلیست اگر چه آهو سیاه هندوستان بسیار خوش نسبت به نظر دمی آید غایتاً این آهورا نسبت و ترکیب دیگر است. فرمودم که قوج و رنگی را وزن کردند. قوج يك من و سی و سه سیر برآمد و رنگ دوم و ده سیر. رنگی به این کلانی چنان می دوید که دوازده سنگ دهنده و تیز تگ، بعد از آنکه مانده شده بودند او را به صدهزار محنت گرفتند. از گوشت گوسفند و بز بربری گذشته گوشتی به لذت آهو رنگ نمی باشد. در همین موضع شکار کلنگ نیز شد.

خروج خسرو باردیگر: اگر چه مکرراً از خسرو اعمال ناشایسته به وقوع آمد و قابل هزار گونه عقوبت بود، مهر پدری نگذاشت که قصد جان او نمایم. با آنکه در قانون سلطنت و طریقه جهان داری مراعات این امور ناپسندیده است، چشم از تقصیرات او پوشیده او را در نهایت آسودگی و رفاهیت نگاه می داشتند ظاهر شد که او کسان نزد بعضی او پاش ناعاقبت اندیش می فرستاد و آنهارا به فساد و قصد من ترغیب نموده به وعده ها امیدوار ساخته جمعی از تیره دوزگاران کوتاه فکر به یکدیگر اتفاق نموده می خواسته اند که در شکارهای که در کابل و اطراف آن واقع می شد، قصد من نمایند. از آنجا که کرم واجب تعالی حافظ و پاسبان این ملایفه علیه است،

توفیق این معنی نمی یابد. روزی که سرخاب محل نزول گردید یکی از آن جماعت سر باز زده خود را به خواجه ویسی، دیوان فرزند خرم، می رساند و می گوید که قریب به پانصد گس باغداد خسرو با فتح الله پسر حکیم ابوالفتح و نورالدین پسر عنایت الدین علی آصف خان و شریف پسر اعتماد الدوله متفق شده. فرصت طلب و قابو جویند، که [۴۹۹ب] قصد دشمنان و بدخواهان پادشاه نمایند. خواجه ویسی این سخن را به خرم می رساند و او بطلاقت شده این معنی را و وساعت به معنی گفت. من خرم را دهای بر خورداری نموده در صد آن شدم که مجموع آن کوتاه اندیشان را به دست در آورده به عقوبتهای گوناگون سیاست نمایم. باز به خاطر رسید که چون بر سر سفر واقع ایم، گرفتوگیر آنها باعث شورش و برهم خوردگی اردو خواهد شد. همان سر فته ها را فرمودم که گرفتند و فتح الله را مقید و محبوس به مستندان سپرده، آن دو بی سعادت دیگر را با سه چهارمی که عده آن سیاه رویان بودند به پاسا رسانیدند.

قاسم علی که از ملازمان حضرت عرش آشیانی بود، بعد از جلوس او را به خطاب دیانتخانی سرفراز گردانیدم، دایم فتح الله را تادولتخواه بازمی نمود و در باب او سخنان مذکور می ساخت روزی به فتح الله گفت که در محلی که خسرو گریخته بود و حضرت او را تعاقب می نمودند بمن گفنی که پنجاب را به خسرو می باید داد و این بحث را کوتاه کرد فتح الله منکر شد و از طرفین رجوع به سوگند نموده مباحله کردند. از این گفتگو ده پانزده روز زیاده نگذشته بود که آن بدبخت طاغی گرفتار گردید و هاست سوگند دروغ کار خود کرد. روز شنبه بیست و دو جمادی الاول خبر فوت جلال الدین مظفر اردستانی که از خانواده حکمت و طبابت بود رسید مدعی این معنی بود که نسب من به جالینوس می رسد. بهر تقدیر معالج بی نظیر بود. تجربه او بر علم او زیادتى داشت. چون به غایت خوش قیافه و خوش ترکیب بود در ایام ساده رویها به مجلس شاه طهماسب می رسد، شاه ابن مصرع را برومی خواند. ع: خوش طیبی است یا تاهمه بیمار شویم.

حکیم نادعلی که معاصر او بود، در فضیلت برو زیادتى دارد در علاج و یمن قدم و صلاح و پاکیزگی [۵۰۰الف] اطوار و اخلاق حکیم مذکور زیاده است و دیگر اطبای زمان چاهو نبشی نداشتند. و دای طبابت بسیار خوبیها با او بود. اخلاص خاص بمن داشت. در لاهور خانه ساخت در غایت لطافت و صفاء مکرر التماس نمود که او را سرفراز سازم. چون خاطر او به غایت عزیز بود قبول این معنی نمودم. حکیم مذکور قطع نظر از نسبت مصاحبت و طبابت در سرانجام مهمات و معاملات دنیا نیز دمتی داشت. چنانچه در آباء مدتی دیوان سر کار خود

کردم. بنا بر کثرت دیانت در مهمات بسیار سخت گیر بود و از این رهگذر مردم از سلوک او بسیار آزرده بودند. قریب بیست سال قرحه شش داشت و به حکمت و به طوری خود را نگاه می داشت در اثنای سخن کردن اکثر اوقات او را سرفه دست می داد که رخساره و چشمان او سرخ می شد و رفته رفته رنگ او به کبودی منجر می گشت. مکرر به او می گفتم که تو طیب دانی، چرا علاج کوفت خود نمی کنی؟ به عرض رسانید که قرحه شش ازان بابت نیست که علاج آن توان کرد در اثنای این کوفت، یکی از خدمتگاران نزدیک او در میان ادویه که همه روز به خوردن آن معتاد بود، زهر داخل نموده به حکیم می خوراند. چون این معنی ظاهر می گردد، در صدد علاج آن می شود. در خون کم ناکردن بسیار مبالغه داشت، هر چند ضروری بود. بحسب اتفاق شبی به صحت خانه می رود و سرفه برو غلبه نموده آن دریش و جراحت شش او می گشاید و چندان خون از دهن و دماغ او روان می شود که بی هوش گشته می افتد و آواز مهیب از او ظاهر می گردد. آفتابی خبردار شده به صحت خانه در می آید و او را در خون آغشته دیده فریاد بر می آورد که حکیم را کشته اند. بعد از ملاحظه ظاهر می گردد که در بدن او آثار زخم نیست و همان قرحه شش است که منفجر شده. قلیچ خان [ص ۵۰] را که حاکم لاهور بود خبردار می سازند و این معامله را به تحقیق نمودن او را به خاک می سپارند. فرزند قابلی ازو نماند.

در بیست و چهارم میان باغ و فاونیمله شکاری واقع شد، قریب چهل آهوی سرخه کشته شده باشد ماده پوزی درین شکارگاه به دست افتاد. زمینداران آنجا بغمائی و افغان شاستی آمده گفتند که درین صد سال صد و بیست سال نه مایاد داریم نه از پدران خود شنیده ایم که درین سرزمین یوز دیده باشند.

دوم جمادی الاخر در باغ وفا منزل شد و مجلس وزن شمسی منعقد گشت. در همین روز ارسلان بی نام اوزبکی که از سرداران و امرای عبدالموخان بود و درینولا حکومت قلعه کاه مرو به او تعلق داشت قلعه را بر تافته سعادت ملازمت دریافت، چون از روی اخلاص آمده بود او را به خلعت خاصه سرفراز گردانیدم. اوزبک ساده پر کار نیست قابلیت رعایت و تربیت دارد. چهارم ماه حکم شد که عرب خان در جلال آباد شکارگاه دشت ارنه را قمرغه به نماید. قریب به سیصد جانور شکار کرده شد. سی و پنج قوچ و قوشچی بیست و پنج ارغانی نود و توغلی پنجاه و پنج، سفیده نود و پنج چون میان روز بود که به شکارگاه رسیدم و هوا فی الجمله گرمی داشت سگان تازی خوب ضایع شدند، وقت دو اندن سگ صبح یا آخر روز است.

روز شنبه دوازدهم دسرای کوره منزل شد درین منزل شاه بیگ خان با جمعیت خوب آمده ملازمت نمود. از تربیت یافته های پدر بزرگوار من حضرت عرش آشیانی است. به ذات خود بسیار

مردانه و صاحب تردد است. چنانکه مکرر در زمان دولت پدرم شمشیرهای نمایان زده و در زمان جهاننداری من قلعه قندهار را در برابر افواج داری ایران خوب نگاه داشت و تا یک سال قبل بود تا آنکه افواج قاهره به کمک او رسیدند. سلو کش با سپاهی امرایانه و از روی قدرت نیست به محض همین [۵۱ الف] که در جنگها با او موافقت نموده اند تا بمانند ناز بسیاری از نوکر می کشد و این معنی او را به نظرها سبک دارد. مکرر ازین سلوک او را منع کردم. چون جلی اوشده فایده بر آن مترتب نگشت.

روز دوشنبه چهاردهم هاشم خان را که از خانه زادان این دولت است، به منصب سهزاری ذات و دوهزاری سوار سرفراز ساخته صاحب صوبه ولایت اودیسه ساختم. در همین روز خبر رسید که بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ که در ولایت مالوه بود، از روی نادانی و خردسالی با فساد جمعی از فتنه جویان روانه می شود که خود را به ولایت دانا رسانیده او را ببینند. عبدالله خان حاکم آنجا ازین معنی آگاهی یافته تعاقب می نماید و در اثنای راه او را گرفته بدیخت چندی را که با او درین امر متفق بودند به قتل می رساند. حکم شد که اهتمام خان از آگره روانه گشته میرزا را به درگاه آورد.

یست و پنجم ماه مذکور خبر رسید که امام قلی خان برادرزاده ولی خان حاکم ماوراءالنهر میرزا حسن نامی را که به پسر میرزا شاهرخ شهرت یافته بود می کشد. مجبلا کشتن فرزندان میرزا شاهرخ از عالم کشتن دیوشده است. چنانچه می گویند که از هر قطره او دیو دیگر پیدا می شود.

در مقام دهکده شیرخان افغان، که در وقت زفتن او را به پشاور بجهت محافظت کسوتل خیبر گذاشته بودم، آمده ملازمت کرد. در حفظ و حراست راه تقصیر نکرده بوده است ظفرخان ولد زین کو که به کوچانیدن افغانان دلهزاک و جماعه کهنترین که در حوالی اتک یاس و آن نواحی مصدر انواع قبايح بودند، مأمور گشته بود. بعد از انصرام آن خدمت و بر آوردن آن مفسدان که قریب به صد هزار خانه بودند، روان ساختن آنها به جانب لاهور در همین منزل به سعادت ملازمت سرفراز گردید و ظاهر شد که این خدمت را چنانچه باید و شاید به تقدیم رسانیده است. چون ماه رجب که مطابق آبان ماه الهی بوده، در رسید و معلوم گشت که از ماههای مقرر وزن قمری والد بزرگوار من است، مقرر داشتم که قیمت مجموع اجناس را که در سال شمسی و قمری خود را بدان وزن می فرمودند، حساب نمایند و آنچه شود آن مبلغ را به شهرهای کلان قلمرو فرستاده بجهت ترویج روح مطرح منور آنحضرت به ارباب احتیاج [۵۱ ب] و فقرا تقسیم نمایند. مجموع يك لك روپیه که سه هزار تومان ولایت عراق است و سه لك خانی به حساب

اهل ماوراءالنهر باده باشد. این را مردم معتمد در دوازده شهر عمده مثل آگره و دهلی و لاهور و گجرات و غیره قسمت نموده‌اند.

روز پنجشنبه سوم ماه رجب فرزند صلابت‌خان را که کم از فرزندان حقیقی نمی‌دانم، به خطاب‌خان جهانی امتیاز بخشیدم و فرمودم که او را در فرامین و احکام‌خان جهان می‌نوشته باشند و خلعت خاصه و شمشیر مرصع نیز عنایت شد. و شاه‌یک‌خان را به‌خان دوران مخاطب ساخته کمر خنجر مرصع و قیل مست و اسب خاصه مرحمت نمودم و تمام سرکار کابل و تیراه و بنگش و ولایت سواد و وجود و دفع و رفع افغانان آن حدود به‌جاگیر و فوج‌داری او مقرر شد، و از به‌با حسن ابدال مرخص گشت. رانداس کچه‌واهی را نیز فرمودم که درین ولایت جاگیر نموده داخل کومکیان این صوبه می‌سازند. منصب کشن‌سنگه و لدموت‌ه راجه را هزاری ذات و پانصد سواد ساختیم.

فرمانی به مرتضی‌خان حاکم گجرات در قلم آمد که چون از صلاح و فضیلت و پرهیزگاری پسر میان وجهه‌الدین به‌من رسیده است، مبلغی از جانب‌ما به او گذرانیده از اسمای الهی اسمی چند که مجرب بوده باشد، نویسانیده به‌فرستند اگر توفیق ایزدی رفیق شود بدان مداومت می‌نموده باشم.

قبل از این ظفرخان را به با‌با حسن ابدال به‌جمع کردن شکار رخصت کرده بودم. شاخ بندی کرده بود. بیست و هفت آهوی سرخه و شصت و هشت آهوی سفید در شاخند درآمده بود. بیست و نه آهوی خود به‌تیر زدم و پرویز و خرم‌باهم چندی را به تیر انداختند. دیگر به‌خاصان و نزدیکان حکم شد که آنها هم تیر اندازی نمایند خان‌جهان از همه خوبتر تیر انداخت. هر آهوی که زده بر سر تیر رفت.

در چهاردهم ماه با ظفرخان در راول‌پندی قمرغه ترتیب داده بود یک آهوی سرخه را از پله دور به تیر زدم از رسیدن تیر و افتادن آهو بسیار شگفته شدم. سی و چهار آهوی سرخه سی و پنج آهو قراقورع که به‌زبان هندی او را چکاره می‌گویند و دو خوک شکار شد. در بیست و یکم قمرغه دیگر به‌سعی و اهتمام بلال‌خان، در سه گروهی قلعه رهناس دست بهم داد نزدیکان سراق عزت‌دا درین شکار همراه برده بودم شکار خوبی شد. به شگفتگی تمام گذشت. دو بیست آهو از سرخه و سفیده شکار شده بود از رهناس که کوه‌های آن از این آهو دارد گذشته سوای کرجه‌اک و نندنه [۵۲ الف] در تمام هندوستان جای دیگر این نوع آهوی سرخه نیست. فرمودم که آهوی سرخه را زنده گرفته نگاهدارند که شاید چندی از اینها به‌جهت تخم‌زنده به هندوستان برسند بیست و پنجم در حوالی رهناس شکار دیگر شد. درین شکار نیز همشیره‌ها

واهل محل همراه بودند قریب به صد آهوی سرخه شکار شد. مذکور شد که شمس خان عموی جلالت خان گهگر که در این نواحی می باشد با وجود کلان مالی به شکار بک گونه رغبتی دارد که جوانان نبرد سال را آن شوق و شمع نباشد. چون طبعش را بر فقر و دوریها مایل شنیدم به خانه آوردم. وضع طودش خوش آمد. دوهزار رویه به او و موازی همین مبلغ را به زنان و فرزندان او داده پنج ده دیگر که حاصل کلی داشت در وجه مدد معاش او مقرر نمودم تا از روی وفایت و جمعیت خاطر اوقات می گذرانده باشد.

هشتم ماه شعبان در میان چنداله امیرالامرا آمده ملازمت نمود. از صحبت یافتن او خوشحال شدم. جمیع اطباء هندو و مسلمان، قرار مردن او داده بودند. الله تعالی به فضل و کرم خود او را تشریف شفا ارزانی داشت تا اسباب پرستان مشیت ناشناس را معلوم گردد که قادر بر کمال هر درد دشوار را که ظاهرینان اسباب گزین هست از آن باز داشته باشند به محض لطف و مرحمت ذاتی خویش علاج و درمان می تواند کرد. در همین روز رای رایست که از امسرای معتبر را چپوت بود به سبب تقصیری که ازو در قضیه خسرو به وقوع آمده بحالت زده و شرمسار درجا و مقام خود می گشت، به وسیله امیرالامرا سعادت ملازمت دریافت، و گناه او عفو مقرر گردید. در حینی که از آگره به عزم تعاقب خسرو برآمدم، او را از فایت اعتماد در آگره گذاشته مقرر کردم که چون محلها طلب شود، همراهی نماید. بعد از طلب محلها دوسه منزل آمده در موضع متوره به محض شنیدن سخنان اراجیف از محل جدا شده به وطن خود رفت و به خاطر گفتارید که فتنه و شورش به میان درآمده، بینم که منجر به کجا خواهد شد.

کریم کار ساز بنده نواز آن قضیه را در [۵۲ ب] عرض اندک و روزی صورت داده سلك جمعیت آن مفسدان را از هم پاشانید و این حرام نمکی بر گردن او ماند. بجهت خاطر امیرالامرا فرمودم که همان منصبی که داشت به حال خود باشد و جاگیر او را مسلم و برقرار دارند. سلیمان بیگ را که از ملازمان ایام شاهزادگی بود به خطاب فدائی خانی سر بلند ساختم. روز دوشنبه دوازدهم باغ دل آمیز که بر کنار دریای راوی واقع است منزل شد. والده خود را درین باغ ملازمت نمود. میرزاغازی که در سرداری لشکر قندهار مصدر خدمات پستیده شده بود ملازمت نمود. عنایت بسیار به او فرمودم.

سلسله شاه نعمت الله ولی گرمائی: روز سه شنبه سیزدهم به مبارکی داخل لاهور شدم. روز دیگرش میرخلیل الله ولد میرغیاث الدین محمد میرمیران که از اولاد شاه نعمت الله ولی بود، ملازمت نمود. در دولت شاه طهماسب در تمام قلمرو او به بزرگی این سلسله، سلسله نبود. چنانچه خواهر شاه خانش بیگم نام در خانه میرنعمت الله پدر میرمیران بود، دختری که از ایشان بهم رسیده، شاه

به پسر رشید خود، اسمعیل میرزا خواستگاری نمود و پسران میرمیران را داماد ساخته دختر خود را به پسر کلان او که همنام پدر کلان خود بود، داده دختر اسمعیل میرزا را که از خواهرزاده شاه بهمرسیده بود، به پسر دیگرش میرخلیل مذکور نسبت کردند. بعد اوفوت شاه رفته رفته خرایها به این سلسله راه یافت، تا در عهد دولت شاه عباس یکبارگی مستاصل گشتند و املاک و اسبابی که داشتند از دست آنها بیرون رفت. دیگر درجا و مقام خود نتوانستند بود میرخلیل به ملازمت من آمد. چون در راه محتتها کشیده بود و آثار اخلاص از وجنات احوال او ظاهر گشت مشمول عواطف بی دریغ کردم و دوازده هزار روپیه نقد به او مرحمت نمودم و منصب هزارگی ذات و دوست سوار سرفراز گردانیده حکم جاگیر کردم.

به دیوانیان حکم شد که منصب فرزند خرم را موافق هشت هزار و پنجهزار سوار سرفراز گردانیده [۵۳ الف] جاگیر از حویلی اوجین و سرکار حصار فیروزه تنخواه دهند. روز پنجشنبه بیست و دوم حسب التماس آصف خان، با اهل محل به خانه اورفتم، و شب در آنجا گذرانیده روز دیگر پیشکشهای خود را از نظر گذرانید تاده لك روپیه از جواهرات و مرصع آلات و اقمشه و فیلان و اسبان سامان نموده بود. چند قطعه لعل و یاقوت و چند دانه مروارید و پاره اقمشه و چند پارچه چینی ففوری و خطایی به معرض قبول افتاده تهمرا به او بخشیدم.

مرتضی خان از گجرات انگشتری که از يك قطعه لعل خوش رنگ خوش آب نگین و نگین خانه و حلقه آن را تراشیده بودند به وزن يك و نیم تانك و يك سرخ که يك مثقال و پانزده سرخ بوده باشد، به طریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت و به غایت پسند خاطر افتاد. تا امروز چنین انگشتری شنیده نشده بود که به دست هیچيك از سلاطین درآمده باشد. يك قطعه لعل و شش پرچه هم که دو تانك پانزده سرخ وزن داشت و بیست و پنج هزار روپیه قیمت نمودند فرستاده بود. انگشتری به همین مبلغ قیمت شد. در همین روزها فرستاده شریف مکه با عرض داشت و پرده در خانه کعبه به ملازمت رسیده، اظهار اخلاص بسیار نموده بود. پنج لك دام که هفت هشت هزار روپیه بوده باشد به فرستاده های مذکور مرحمت شد و مقرر نمودم که موازی يك لك روپیه بجهت شریف از تحف و نفایس هندوستان روانه سازند.

صوبه قندهار به میرزاغازی: روز پنجشنبه دهم ماه میرزاغازی را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفراز ساخته با آنکه کل ولایت تهته به جاگیر او مقرر بود پاره از صوبه ملتان نیز به جاگیر او مقرر گشت و حکومت قندهار و محافظت آن ملك که سرحد هندوستان است، به عهده کاروانی و حسن سلوك او مقرر گردید و خلعت [۵۳ ب] و شمشیر مرصع عنایت نموده رخصت دادم. (میرزای غازی فی الجمله کمالي داشت. شعر هم خوب می گفت و قساری تخلص

می کرد. این بیت ازوست. بیت:

گریه من گرسبب خنده او شد چه عجب
ابر هر چند که گرید رخ گلشن نخندد

در پانزدهم پیشکش خانخانان به نظر درآمد چهل زنجیر قیل و پاره جواهر و مرصع آلات و اقمشه ولایتی و پارچه که در دکن و آنحدود به هم می رسد، فرستاده بود. مجموع يك لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد. میرزا رستم و اکثر بنده های تعینات صوبه مذکور هم پیشکشها فرستاده بودند. چند قیل از آنجمله پسند افتاد. خبر فوت دای درگاه از نواختهای والد بزرگوارم بود. در هژدهم همین ماه رسید. چهل سال زیاده در ملازمت حضرت عرش آشیانی در جرگه امرا منتظم بود تا رفتن پله منصب او به چهارهزاری رسید. پیش از آنکه سعادت ملازمت پسر من دریابد، ارنو کران معتبر رانا اودی سنگه بود. در شهر یو دهم گذشت کنکاش سپاهیگری خوب می رسید. سلطان شه افغانی که طبعش به شر و فساد آمیخته بود در خدمت خسرو پسر می برد و نسبت محرمیت تمام داشت. چنانچه علت نامه گریختن آن بی سعادت این مفسد بود. چه از شکست و به دست افتادن خسرو جانی بتک پایرون برده خود را به دامن کوه خضر آباد و آن حدود کشید. آخر الامر بدست میرمغل کروری آنجا گرفتار شد. چون باعث ضلالت و غرابی این قسم پسر شده بود، حکم کردم که او را در میدان لاهور تیر باران کردند و کروری مذکور به زیادتی منصب و خلعت مفتخر و سرفراز گردید. در بیست و نهم شیرخان افغان که از بنده های قدیم من بود، فوت شد. توان گفتم که خود قصد خود کرد چرا که به شراب مداومت تمام داشت. به نوعی که در پهری چهار پیاله لبریز عرق دو آتش می خورد. و روزه رمضان سال گذشته را خورده بود. در این سال به خاطرش رسید که ماه شعبان را در عوض قضای رمضان گذشته روزه گرفته دوماء متصل روزه دار باشد از ترک عادت که طبیعت ثانی است ضعف معده پیدا کرد و اشتها مطلق بر طرف شد و رفتن رفته ضعف قوی شده در پنجاه و هفت سالگی در گذشت. فرزندان [۱۵۲ الف] و برادران او را به قدر حالت نواخته پاره از منصب و جاگیر او را به آنها مرحمت نمودم.

در غره شهر شوال به صحبت مولانای محمد امین که از مریدان شیخ محمود کانکرست رسیدم. شیخ محمود مذکور از بزرگان وقت خود بوده است و حضرت جنت آشیانی بدیشان عقیده تمام داشتند چنانچه يك مرتبه آب بردست ایشان ریخته اند. و مولانای مشارالیه مردیست نیک ذات و باوجود هلاقی و عوایق وادسته و بروش و شیوه فقر و شکستگی نفس آشنا، صحبت ایشان مرا بسیار خوش آمد. بعضی وردها که در خاطره کرده بودند مذکور ساخته نصایح ارجمند و سخنان دل پسند از ایشان شنیدم، و خیلی تسلی حاصل گشت هزار بگه زمین به طریق مدد معاش و هزار روپیه نقد گذرانیده از ایشان وداع کردم. يك پهر از روز یکشنبه گذشته از

لاهور به قصد توجه دارالخلافت آگره برآمد. قلیچ خان را حاکم و میر قوام الدین را دیوان و شیخ یوسف را بخشی و جمال الدین را کوتوال ساخته که هر یک فراخور حالت خلعت مرحمت نموده متوجه مقصد گشتم. بیست و پنجم از دریای سلطانپور گذشته در دو کروهی نکودر نزول واقع شد. والد بزرگوارم از زرو زن بیست هزار رویه به شیخ ابوالفضل داده بودند که در میان این دو پرگنه پلی بسته آبشاری ترتیب دهند. المحق در غایت صفا و طراوت و سرپلی سامان یافته است. به معزالملک جاگیردار نکودر فرمودم که بر یک دست این پل عمارتی و باغچه بسازد که آینده و رونده از دیدن آن محفوظ شوند. دوشنبه دهم ذی القعدة وزیرالملك که پیش از از جلوس سعادت خدمت دریافت، دیوان سرکار من بود به مرض اسهال درگذشت در آخر آن صرپسری شوم قدم در خانه او متولد گشت که در عرض چهل روز سر مادر و پدر را خورد. در سن [۵۲] دوسه سالگی او هم برطرف شد. ناخانه وزیرالملك یکبارگی خراب نشود، منصور برادرزاده او را نواخته به منصب سرفراز ساختم غایتا ع: بوی عشق ازو نمی آید.

روز دوشنبه چهاردهم در اثنای راه شنیده شد که در میان پانی پت و کسر نال دوشیر هست که آزار بسیار از آنها به مترددین می رسد. فیلان را جمع نموده روانه گشتم چون بجا و مقام آنها رسیدم. خود بر ماده فیلی سوار گشته فرمودم که فیلان را بر دور آنها بطرین قمرغه ایستاده کردند و هر دورا به عنایت الهی به تفنگ زده شر آن دورا که راه بر بنده های خدا بسته بودند، دور کردم. روز پنجشنبه دهلی محل نزول گردید و در منزل که سلیم خان افغان در ایام حکومت خود در میان آب چون ساخته و سلیم کده نام نهاده والد بزرگوارم اینجا را به مرتضی خان که دهلی وطن اصلی اوست داده بودند، فرود آمدم. خسان مذکور مشرف بر دریا صفا از سنگ ساخته در غایت صفا و لطافت در ته آن عمارت متصل به آب چو گنبدی مربعی کاشی کاری به فرموده حضرت آشیانی ساخته اند که به آن هواکم جای بوده باشد در زمانی که حضرت جنت آشیانی در دهلی تشریف داشته اند اکثر اوقات آنجا نشسته با مصاحبان و مجلسیان خود صحبت می داشته اند. من چهار روز درین سر منزل بسر برده با مقربان و نزدیکان مجلس شراب ترتیب داده داد عیش و کامرانی دادم. معظم خان که حاکم دهلی بود پیشکشها گذرانید دیگر جاگیرداران و اهالی و موالی که بودند به قدر حالت خود پیشکشها و نذران سامان نموده به نظر در آوردند. خواستم که در پرگنه پالم که از مضافات بلده مذکور است و از شکارگاههای مقرر دست طرح شکسار قمرغه انداخته چند روز بدین امر مشغولی نمایم. چون به عرض رسید که ساعت نزدیک شدن آگره نزدیک است و دیگر ساعتی درین نزدیکی بهم نمی رسد فسخ عزیمت نموده به کشتی نشسته بر راه دنیا متوجه گشتم.

رسیدن اولاد میوزا شاهرخ: [۵۵ الف] در یستم ماه ذی قعدة چهار پسر و سه دختر از اولاد میوزا شاهرخ که به پندم ظاهر نساخته بود آوردند. پسران را به بنده های معتبر و دختران را به خدمه محل سپردم که به محافظت آنها قیام و اقدام نمایند.

در یست و یکم ماه مذکور راجه مان سنگه از قلعه رهناس که دیولایت پته و بهسار واقع است، بعد از فرستادن شش هفت فرمان آمده ملازمت کرد. او هم به طریق نسان اعظم از منافقان و کهنه گرگان این دولت ابد پیوند است. آنچه اینها بامن کرده اند و آنچه از من نسبت به آنها به وقوع آمده، عالم السرایر به آن داناست. شاید هیچکس نتواند گذرانید. راجه مذکور یکصد زنجیر فیل از نروماده به طریق پیشکش گذرانید غایتا یکی هم لیاقت آن نداشت که داخل فیلان خاصه شود. چون از رعایت یافته های پدرم بود تقصیرات او پرروی او تیاورده به عنایت پادشاهانه سرفراز ساختم. درین روز جل سخنگوی که مشخص میان طوطی گفته آواز می کرد، آوردند. به غایت غریب و عجیب نمود. در ترکی این جانور را طرخی می گویند.

ظهور نوروز سوم از جلوس همایون

روز پنجشنبه بتاریخ دوم ذی حجه مطابق غره فروردین ماه آفتاب عالم تاب که جهان را به فروغ خود روشن و تابان دارد، از برج حوت به عشرت سرای حمل، که مقام فرح و شادمانی است، انتقال نموده عالم را رونق دیگر بخشیده و تاراج دیدگان و سرما و ستم رسیدگان بخزان را به دستگیری بهار خلمتهای نوروزی و قباهای سبز فیروزی پوشانیده تلافی و تدارک نمود. پیوسته باز فرمان آمد از سالارده

مرعدم را کانچه خوردی بازده

در موضع رنکته که در پنج گروهی آگره واقع است. مجلس نسودوز منعقد گشت و در ساعت تحویل فیروزی و خرمی بر تخت نشستم، و امر از نزدیکان و سایر بندگان به لوازم بهار کیاری قیام و اقدام نمودند. خان جهان را در همین مجلس منصب پنجهزاری ذات و سواد سرفراز ساختم و خواجه جهان را به خدمت بخشگیری امتیاز دادم. وزیر خان را از وزارت صوبه بنگاله موزول ساخته ابوالحسن شهابخانی را بجای او فرستادم و نورالدین قلی کوتوال آگره گشت. چگون مقبره منوره حضرت عرش آشبانی بر سر راه واقع بود، بخاطر رسید [۵۵ ب] که اگر در این گذشتن سعادت زیارت ایشان را دریابیم، کوتاه اندیشان را بخاطر خواهد رسید، که چون میسر میورد بر آنجا واقع بود، زیارت نمودند به خود قراردادم که درین مرتبه به آگره داخل شوم و بعد از آن به نیت زیارت چنانچه حضرت ایشان به جهت حصول وجود من از آگره تا جیمیر پیاده توجه فرموده بودند. من هم از آگره تا مقبره منوره ایشان که دو نیم کروه است پیاده رفتم. این سعادت

دریایم. و کاشکی میسرمی بود که به سر این راه را طی می کردم. دوپهر از روز شنبه پنجم ماه گذشته به ساعت سعید متوجه آگره گشتم و موازی پنجهزار رویه زر ریزگی از دودست راه پاشیده به دولت سرای همایون که در دون قلعہ بود، داخل گردیدم. درین روز راجه نوسنگه دیوپوز سفیدی آورده گذرانید. اگرچه از دیگر انواع حیوانات پرند و چرنده جنس سفید که آن را طویقول می گویند پیدا می شود، غایتا یوز سفید دیده نشده بود. خطهای او که سیاه می باشند بذرنگ بود و سفیدی بدن او نیز به نیلی میل داشت. از جانوان طویغان آنچه من دیده ام شاهین و پاشه و شکره که در زبان فارسی بیغو می گویند و گنجشک، زاغ و کبک و دراج و پودنه و طاوس است. اکثر اوقات در قوشخانه باز طویغون می باشد و موش بران طویغون هم دیده ام از جنس آهوی سیاه نیز که بغیر از هندوستان در جای دیگر نمی باشد و آهوی چهکاره که به زبان فارسی سفیده می گویند، طویغون مکرر به نظر در آمده است. درین روزها رتن پسر بهوج هاده که از امرای معتبر را جپوت است آمده ملازمت کرد. سه فیل پیشکش آورده بود یکی از آنها به غایت پسند افتاد. در سرکار به پانزده هزار رویه قیمت نموده داخل فیلان خاصه شد و نام او را رتن گج نهادم. نهایت قیمت فیل پیش راجهای کلان هند از بیست و پنج هزار رویه زیاده نمی باشد. اما حالا بسیار گران شده است. رتن را به خطاب سر [۵۶ الف] بلندی رای سرفراز ساختم. میران صدر جهان را به منصب پنجهزاری ذات ویکهزار و پانصد سوار و معظم خان را چهارهزاری ذات و دوهزار سوار ممتاز گردانیدم. عبدالله خان به منصب سه هزار و پانصدی سرفراز گشت. مظفر خان و بهاوسنگه هر یک به منصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار سوار امتیاز یافتند. ابوالحسن دیوان را هزار و پانصدی و اعتماد الدوله را هزار و پانصدی و دو پست و پنجاه سوار ساختم.

در بیست و چهارم راجه سورج سنگه، طغائی فرزند خرم آمده ملازمت کرد. شپام پسر عموی امرای مقهور را آورد فی الجمله شعوری دارد و سواری فیل را خوب می داند. راجه سورج سنگه از شعرای هندی زبان شاعری همراه آورده بود. در مدح من به این مضمون شعری گذرانید: که اگر آفتاب پسر می داشت، همیشه روز می بود هرگز شب نمی شد. چرا که بعد از غروب آن پسر جانشین او می شد و عالم را روشن می داشت. بحمد الله و المنة که پدر شما را خدای این نوع پسر می کرامت کرد، که بعد از شفق شدن مردم ماتم که مانند شب است نداشتند. آفتاب ازین رشک می برد که کاشکی مرا هم پسر می بود که جانشینی من کرده شب را به عالم راه نمی داد. چنانچه از روشنی طالع و نور عدالت شما با وجود چنین واقعه، آفاق چنان منور است که گویا شب را نام و نشان نیست. به این نازکی مضمون از شعرای هند کم به گوش رسیده به جلد وی این مدح فلی به او مرحمت کردم. راجپوتان شاعر را چارن می گویند. یکی از شعرای

وقت این مضمون را چنین به نظم درآورده:

گر پسر داشتی جهان افروز	شب نگشتی همیشه بودی روز
زانکه او چون نهفت افسر زر	بنمودی کسلا گوشه پسر
شکر کز بعد آنچنان پدری	جانشین گشت این چنین پسری
که ز شفقار گشتن آن شاه	کس به ماتم نکرد جامه سیاه

روز پنجشنبه هشتم محرم سنه ۱۰۱۷ جلال الدین مسعود که منصب چهارصدی داشت و خالی از مردانگی نبود و در چند معرکه از کارها [۵۶ب] به وقوع آمد، غایتاً خالی از خبطی نبود. تخمیناً در سن پنجاه شصت سالگی به مرض اسهال فوت شد. افیونی گذرانی بود. افیون را مثل پنیر ریزه ریزه کرده میخورد و مقرّب بود که اکثر اوقات افیون از دست مادر خود می خورده باشد چون مرض او فوت گرفت و حالت مرگ ظاهر گردید مادرش از نهایت تعلق از همان افیون که به پسر خود می خوراند زیاده بر اندازه خورده بعد از گذشتن پسر به یک دو ساعت او هم در گذشت تا غایت این قدر محبت از مادر به فرزند شنیده نشده است. در میان هندوان رسمی است که زنان بعد از فوت شوهران خواه به جهت محبت و خواه به حفظ ناموس پدران و شرم خویشان خود را میسوزند اما از مادران در میان مسلمانان و هندوان مثل این کاری بمظهور نیامده. در پانزدهم ماه مذکور اسپه که سرآمد اسپان خاصه من بود، از روی عنایت به راجه مان سنگ مرجمت نمودم شاه عباس این اسپ را با چند اسپ دیگر و تحفه های لایق مصحوب منوچهر، که از غلامان معتبر شاه است، به حضرت عرش آشیانی ارسال نموده بود. از دادن این اسپ راجه آن مقدار خوشحالی و شمع نمود که اگر مملکتی بدو عنایت می کردم معلوم نبود که آن قدر شادی نماید. وقتی که آوردند سه چهار ساله بود در هندوستان ترقی عظیم نمود. چنانچه جمیع بنده های درگاه از مغول و راجپوت به اتفاق معروض داشتند از هراق مثل این اسپ به هندوستان نیامده است. چون والد بزرگوارم ولایت خاندیس و صوبه دکن را به برادرم دانیال مرجمت نموده به آگره مراجعت می فرمودند، از روی مرجمت به او حکم شد که يك چیزی که خاطر خواه تو باشد، از من بطلب او وقت یافته این اسپ را التماس نمود. بدین جهت به او عنایت فرمودند. روز سه شنبه بیستم عرض داشت اسلام خان مشر بر خبر فوت جهانگیر قلی خان صاحب صوبه بنگاله که غلام خاص با اخلاص من بود، رسید. بنا بر [۵۷الف] جوهر ذاتی و استعداد فطری در جرگه امرای کلان انتظام داشت. از فوت او خیلی آزرده خاطر گشتم. حکومت بنگاله و اتالیقی شاهزاده جهاندار را به فرزند اسلام خان مرجمت کردم. و افضل خان را به جای او صاحب صوبه ولایت بهار ساختم. پسر حکیم علی را که به جهت بعضی خدمات به برهانپور فرستاده بودم آمده باز یگری

چند کرات یکی همراه آوردند که نظیر و عدیل خود نداشتند. چنانچه یکی از آنها به ده گوی که هر يك برابرنجی بود و يك تریج و يك سرخ آنچنان بازی می کرد که با وجود بزرگی و خردی یکی خطانمی شد. و همچنین از اقسام بازیها آنچنان می کرد که عقل حیران می گشت. در همین روزها درویشی از سران دیب آمده جانوری غیر مکرری آورد دیسونک نام روی پشت برک کلان مشابهت تمام دارد و هیأت مجموعی او به میمون شبیه است. اما دم ندارد و حرکاتش به میمون سیاه بی دم که به زبان هندی بن مانس گویند می ماند. جثه او برابر میمون بچه دو سه ماهه باشد. پنج سال پیش از این درویش بوده است معلوم شد که از این کلانتر نمی شود. خورش او شیر است. کبله هم می خورد. چون بغایت عجیب نمود به مصوران نموده فرمودم که شبیه او را با حرکات مختلف کشیدند. خیلی در نظرها کریه می نماید. در این روز میرزا فریدون برلاس به منصب یک هزار و پانصدی ذات و هزار و سیصد سوار سرفراز گردید و حکم شد که پاینده خان مغول چون از تردد سپاهیگری به پایه کبر سن افتاده است، موافق دوهزاری ذات جاگیری یافته باشد. الف خان به منصب هفتصدی ذات و پانصد سوار سرفراز گردید. منصب فرزند اسلام خان صاحب صوبه بنگاله به چهارهزاری ذات و سه هزار سوار مقرر گشت و محافظت قلعه رها تاس به کشور خان [۵۷ ب] ولد قطب الدین کو که مفوض گردید و اهتمام خان به منصب هزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گشته به خدمت میربحری و سامان نواده بنگاله تعیین یافت. در غره صفر شمس الدین ولد خان اعظم ده زنجیر فیل پیشکش نموده و به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز گردیده به خطاب جهانگیر قلی خانی ممتاز گشت و ظفر خان به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار مفتخر گردید. چون دختر جگت سنگه پسر کلان راجه مان سنگه را خواستگاری نموده بودم، به تادیب شانزدهم مبلغ هشتاد هزار روپیه ساجق گویان به خانه راجه مذکور بجهت سرفرازی او فرستادم. مغرب خان از بندر کهمبایت پرده فرنگی ارسال داشت که تا غایت به این خوبی کار مصوران فرنگه دیده نشده بود. در همین روزها عمه ام بخت نسا بیگم در سن شصت و يك سالگی به مرض سل و دق به جوار رحمت ایزدی پیوستند.

میرزا والی پسر او را به منصب هزاری ذات و دو سوار سرفراز گردانیدم. اقم حاجی نام ماوراءالنهری که مدتها در روم بوده و خالی از معقولیت و معرفتی نیست خود را ایلچی خواند کار گفته در آگره ملازمت کرد کتابت مجهولی نیز داشت نظر به احوال و اوضاع کرده هیچکس را از بندهای درگاه تصدیق به ایلچی بودن او نکردند. از زمانی که حضرت صاحب قرانی فتح روم فرمودند و ایلدزم بایزید حاکم آنجا زنده به دست افتاد و بعد از گرفتن پیشکش و تحصیل مال يك ساله کل ولایت روم قرار دادند که به دستور ملك مذکور را

به تصرف او باز گرداند. در همین اثنا ایلدرم بایزید وفات یافت. ملك را به پسر او موسی چلبی مرحمت کرده خود معاودت فرمودند. تاحال از جانب قیصره آنجا با وجود چنین احسانی کس نیامده و ایلچی نفرستاده اند الحال چگونه باور توان کرد که این شخص ماوراءالنهری فرستاده خونندگان باشد. اصلا این سخن [۵۸ الف] معقول نیست و هیچکس بر صدق دعوی او گواهی نداد. بنا بر این فرمودم که هر جا می خواسته باشد برود.

ازدواج با دختر جغت سنگه: در چهارم ربیع اول دختر جغت سنگه داخل خدمه محل گردید و در منزل حضرت مریم زمانی مجلس عقد و طوی منعقد گشت از جمله جهیزی که راجه مانسنگه همراه نموده، شصت زنجیر فیل بود.

چون دفع و رفع رانا را پیش نهاد خاطر همت داشتم بخاطر گذرانیدم که مهابت خان را باید فرستاد. دوازده هزار سوار مکمل با سرداران کار دیده بهمراهی او تعیین نمودم و سوای آن پانصد نفر احدی و دوهزار برق انداز پیاده با توپخانه مشتمل بر هفتاد هشتاد توپ و گجنال و شترنال و شصت زنجیر فیل خدمت معین کرده بیست لك رویه خزانه حکم شد که همراه این شکر بوده باشد. در شانزدهم ماه مذکور میرخلیل الله پسر شاه نعمت الله یزدی که مجملی از احوال او و سلسله او پیش از این نوشته شده به مرض اسهال در گذشت، از سیمای او آثار اخلاص مندی و درویش مشربی ظاهر بود. اگر عمرش امان می داد و مدتی در خدمت می گذرانید به منصب عالی سرافرازی می یافت. بخشی بر هانیور انبیه ای چند فرستاده بود یکی از آنها را فرمودم که به وزن در آوردند. پنجاه و دو نیم توله بر آمد. روز چهارشنبه هژدهم در منزل مریم الزمانی مجالس وزن سال چهلم از سال های قمری ترتیب یافت و زر وزن را فرمودم که به عودات و مستحقان قسمت نمودند.

روز پنجم چاهم ربیع الآخر ظاهر بیگ بخشی احدیان به خطاب مخلص خانی و ملائقیای شبستری که به فضیلت و کمالات آراسته بود و علم تاریخ و انساب را خوب می دانست به خطاب مورخ خانی سرافراز گردید. و دهم همین ماه بر خوردار برادر عبدالله خان را خطاب بهادر خانی داده [۵۸ ب] از اقران ممتاز گردانیدم. مونس پسر مهتر خان کوزه ای از سنگ یشم که در عهد دولت میرزا الخ بیگ گورکان بنام نامی ایشان ساخته شده بود گذرانید. بغایت تحفه نفیس و خوش اندام و سنگش در نهایت سفیدی و پاکیزگی بود. در گردن کوزه اسم مبارک میرزا را با سنه هجری به خط رقاعی کنده اند. در حد ذات خود غایت نفاست دارد. من هم فرمودم که اسم مرا و اسم مبارک عرش آشیانی را بر کناره لب کوزه نقش کردند. مهتر خان از غلامان قدیمی این دولت است. سعادت خدمت جنت آشیانی دریافته و در عهد سلطنت والد بسز گوارم به مرتبه امارت

رسیده بود و او را از معتمدان می‌دانستند. در شانزدهم فرمان صادر شد که ولایت سنگرام چنانچه يك سال در وجه انعام فرزند اسلام خان مقرر بود، یکسال دیگر در وجه انعام افضل خان صاحب صوبه بهار مقرر باشد - درین روز مهابت خان را به منصب سه هزارى ذات و دوهزار و پانصد سوار سرافراز گردانیدم و یوسف خان ولد حسین خان تکریم به منصب دوهزارى ذات و هشتصد سوار ممتاز گردید.

دریست و چهارم مهابت خان را با امراء مردمی که بجهت دفع و رفع انا مقرر گشته بودند، مرخص ساختم، خان مذکور به خلعت و اسب و فیل خاصه و شمشیر مرصع سر بلند گشت. ظفر خان به عنایت علم سرافراز گردیده به خلعت خاصه و خنجر مرصع امتیاز یافت. به شجاعت خان هم علم مرحمت شده خلعت و فیل خاصه عنایت کردم. راجه نرسنگه دیسو خلعت و اسب خاصه و منگلی خان اسب و خنجر مرصع و نراین داس کچه و اوه و علی قلی درمن و هژ بر خان بهمین دستور یافتند. به بهادر خان و معزالملك بخشی خنجر مرصع شفقت شد. همین طریق جمیع [۵۹ الف] امرا و سرداران هر يك بقدر حالت و مرتبه خود به عنایت پادشاهانه سرافراز گردیدند.

يك پهر از روز مذکور گذشته خانخانان که به مرتبه بلند اتالیفی مسن ممتاز است، از برهانپور آمده ملازمت کرد آن مقدار شوق و خوشحالی برو غلبه کرده بود که نمی‌دانست که به پا می‌آید یا بسر مضطربانه خود را در پای من انداخت و من نیز سر او را از روی مرحمت و مهربانی برداشته او را در کنار عطف و شفقت کشیدم و روی او را بوسیدم. دوتسیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد پیش گذرانید. قیمت جواهر مذکور سه لك روپیه شد و سواى آن از هر جنس و بهر متاع بسیاری به نظر در آورد.

هفدهم جمادى الاول وزیر خان دیوان بنگاله آمده ملازمت کرد. شصت و پنجیر فیل نر و ماده و يك قطعه لعل قطبی پیشکش آورده بود. چون از خدمتگاران قدیم بود و از همه خدمتی می‌آید فرمودم که در ملازمت باشد. چون قاسم خان با برادر کلان خود اسلام خان اصلا سازگاری نمی‌کرد، او را از بهار به خدمت حضور طلبیده شده بود در این روز آمده ملازمت نمود. دریست و دوم آصف خان لعلی به وزن هفت تانگه که ابوالقاسم برادر او در بندر کهمبایت به هفتاد و پنج هزار روپیه خریده بود، پیشکش نمود به غایت خوش رنگ و خوش اندام است. اما به عقیده من زیاده از شصت هزار روپیه نمی‌ارزد. با آنکه از دلپ پسر دایسنگه تقصیرات عظیم به وقوع آمده بود، چون پناه به فرزند خسان جهان آورد گناهان او به عفو مقرون گشت و دیده و دانسته از جرایم او در گذشتم. دریست و چهارم فرزندان خانخانان که از عقب می‌آمدند، رسیده ملازمت کردند و موازى یست و پنجهزار روپیه پیشکش گذرانیدند. در همین روز خان

مذکور نود زنجیر فیل پیشکش کرد.

روز پنجشنبه غره جمادی الثانی در منزل حضرت مریم الزمانی مجلس [۵۹ ب] و زن سال شمسی سرانجام پذیرفت و پاره از آن زر به عورات قسمت نمودم و تتمه حکم شد که به قرای ممالک محروسه تقسیم نمایند. چهارم ماه فرمودم که دیوانیان به خان اعظم مطابق منصب هفت هزاری جاگیر تنخواه دهند. درین روز ماده آهوی شیردار آوردند که به فراغت می گذاشت که او را می دوشیدند. و هر روز چهار سیر شیر ازو دوشیده می شد تا غایت دیده و شنیده شده بود مزه شیر آهو و شیر گاو و گاو میش تفاوتی ندارد. می گویند که تنگی نفس را فایده می دهد.

در پانزدهم ماه راجه مان سنگه بجهت سرانجام لشکر دکن که بدان خدمت تعیین یافته بود، التماس رخصت آئیر که وطن اوست نمود. قبل خاصه هشیار مست نام به او عنایت کرده رخصت دادم. روز دوشنبه دوازدهم ماه غرس حضرت عرش آشیانی بود سوای اخراجات مجلس مذکور که علی حده مقرر است، چهار هزار روپیه دیگر فرستادم که به فقرا و درویشان که در روضه منوره حاضر اند تقسیم کنند. درین روز عبدالله ولد خان اعظم را به خطاب سرافراز خان و عبدالرحیم پسر قاسم خان را به خطاب تربیت خانی سرافراز گردانیدم. روز سه شنبه سیزدهم دختر خسرو را طلبیده دیدم فرزندی که این قلندر به پدر مانند کسی یاد ندارد. منجمان می گفتند که قلم او بر پدرش مبارک نیست. اما بر شما مبارک است. آخر ظاهر شد که درست یافته بودند بعد از سه سال گفته بودند که او را باید دید. چو از سن مذکور در گذشت دیله شد.

در بیست و یکم خان خانان متعهد صاف ساختن ولایت نظام الملکیه که در شتاد شدن حضرت عرش آشیانی بعضی فتورها به آن راه یافته بود گردیده نوشته داد که اگر در عرض دو سال این خدمت با نصروام نرسانم، مجرم باشم مشروط با آنکه سوای لشکری که در آن صوبه تعیین اند دوازده هزار دیگر باده لك روپیه خزانه بهمراهی اومعین گردد. فرمودم که به زودی سامان لشکر و خزانه نموده او را روانه سازند. در بیست و ششم مخلص خان بخشی احدیان را به خدمت بخشبگری صوبه دکن سرافراز ساخته جای [۶۰ الف] او را به ابراهیم حسین پسر بحر عنایت نمودم. در غره رجب پیشرو خان و کمال خان که از بنده های روشناس مقرر بودند وفات یافتند. پیشرو خان را شاه طهماسب به عنوان غلامی به پدر کلان من داده بودند. سعادت نام داشت در خدمت حضرت عرش آشیانی چون به داروغگی و مهتری فراشخانه سرافراز گردیده خطاب پیشرو خانی یافت درین خدمت به نوعی ماهر بود که گویا جامه ایست که بر قامت قابلیت اودوخته اند. در سن نود سالگی از جوانان چهارده ساله جلد تر بود. سعادت خدمت پدر کلان من و پدر من و دریافت. تا دم مرگ يك لمعه بی کیفیت شراب نبود.

آلوده شراب فغانی به خاک رفت آه ارملا یکش کفن تازه بو کنند
(فغانی)

پانزده لك رویه ازوماند. پسری درغایت ناقابلی دارد رعایت نام، بنا بر حقوق خدمت پدرش مهتری نصف فراشخانه به او ونصف دیگر به تخماق خان مرحمت شد. کمال خان که از بنده های فدوی با اخلاص من بود از طایفه کللان دهلی است بنا بر ظهور و دیانت و غایت اعتماد او را پکاویلیگی ساختم. این چنین خدمتگاران بسیار کم بهم می رسند. دوپس داشت بهر دوشفت بسیار کردم اما مثل او کجا.

در دوم ماه مذکور لعل کلانوت که از خردی باز در خدمت پدر من کلان شده بود و هر نقش و صونی که به زبان و روش هندی می بستند و به او یاد می دادند در سن شصت و پنج سالگی بلکه هفتاد سالگی فوت کرد. یکی از کنیزان او در این قضیه افیون خورده خود را هلاک ساخت از مسلمانان کم زنی چنین وفا بجای آورده باشد.

خواجه سرایان بنگاله: در هندوستان خصوصاً در ولایت سلطنت که از توابع بنگاله است از قدیم رسم شده بود که رعایا و مردم آنجا بعضی از فرزندان خود را خواجه سرا نموده و در عوض مال واجبی به حکام می دادند. و این رسم رفته رفته به دیگر ولایت نیز سرایت کرده [۶۵ ب] هر سال چندین اطفال ضایع و مقطوع النسل می شدند و این عمل رواج تمام یافته بود. در این ولا حکم کردم که من بعد هیچکس به این امر قبیح قیام و اقدام ننماید و خرید و فروخت خواجه سرایان خرد سال بالکل بر طرف باشد. به اسلام خان و سایر حکام صوبه بنگاله فرمانها صادر گشت که هر کس مرتکب این امر شود تنبیه و سیاست نمایند. خواجه سرای خرد سال نزد هر کس باشد بگیرند تا غایت هیچکس از سلاطین سابق این توفیق نیافتند. انشا الله تعالی در اندک فرصتی چنان خواهد شد که این رسم مردود بالکلیه بر طرف شود و هر گاه خرید و فروخت خواجه سرا منع شد، هیچکس به این فعل ناخوش بی فایده اقدام نخواهد نمود.

اسپ سمندی از جمله اسپان فرستاده شاه عباس که سرطویله اسپان خاصه من بود، به خانخانان مرحمت کردم، آن قدر خوشحال شد که به شرح راست نیاید. الحق به این کلانی و خوبی اسپانی تا غایت به هندوستان نیامده است و قبل فتوحه را که در جنگ بی بدل است با بیست زنجیر فیل دیگر به او عنایت نمودم. چون کشتن سنگه خالوی خرد خرم که به همراهی مهابت خان تعیین بود، خدمات پسندیده به تقدیم رسانیده در جنگ مردم را با زخم برچه به پای او رسید. تا بیست کس نامی او به قتل آورده بود و قریب سه هزار کس را دستگیر ساخته به منصب دوهزاری

ذات و هزار سوار سرافراز شد. در چهاردهم ماه مذکور حکم کردم که میرزای غازی متوجه قندهار شود از اتفاقات حسنه به مجرد آنکه میرزا مشارالیه از بهکر روانه ولایت مذکور می گردد. خبر فوت سردارخان که از ملازمان مقرر روشناس میرزا محمد حکیم عم من بود و به تخته یک اشتها داشت می رسد نصف منصب او را به فرزندان او مرحمت نمودم.

زیارت روضه منوره عرش آشیانی: روز دوشنبه هفدهم پیاده به قصد زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی متوجه شدم. اگر میسر می بسود این راه به مژه و بسر می پیومدم. حضرت والد بزرگوارم بجهت [۶۱ الف] ولادت من از قفقور به اجمیر که یکصد و بیست کروه است پیاده به زیارت حضرت خواجه بزرگوار خواجه معین الدین چشتی متوجه گشته بسودند. اگر من به سر و چشم این راه بیمایم هنوز چه کرده باشم. چون به سعادت زیارت مشرف شدم و عمارتی که بر سر روضه منوره شده بود دیدم به نوعی که خاطر خواه من بود، بنظر در نیامد. چرا که منظور آن بود که رونده های عالم مثل این عمارت در معموره دنیا نشان ندهند. چون در اثنای عمارت مذکور از خسرو بیطالع این نوع امری به ظهور آمد و بالضروره روانه لاهور گشتم معماران به سلیقه خود یک طوری ساخته بودند. آخر الامر بعضی تصرفات نموده شد و با آنکه مبلغ کلی صرف نموده سه چهار سال کار کرده بودند، فرمودم که دیگر باره معماران ماهر به اتفاق مردم صاحب وقوف بعضی جاها را به نوعی که قرار یابد بیندازند. رفته رفته عمارت عالی سامان پذیر گردید و باغی در غایت صفا بر دور عمارت مقبره منوره ترتیب یافت. دروازه در نهایت رفعت و عظمت مشتمل بر میناره ها از سنگ سفید ساخته و پرداخته شد. مجملًا پانزده لک روپیه که موازی پنجاه هزار تومان رایج ایران و پنج لک خانی مطابق زرتوران بوده باشد، خرج این عمارت عالی را به من شنوانیدند.

روزی که شنبه بیست و سیوم به خانه حکیم علی به تماشای حوضی که مثل آن در زمان حضرت عرش آشیانی در لاهور ساخته بود، با جمعی از مقربان که آن حوض را ندیده بودند، رقتم. حوض مذکور شش گز درشش گز است، و در پهلوی حوض خانه ساخته شده در غایت روشنی که راه به آن خانه هم از درون آب است و آب از آن راه به درون در نمی آید، و ده دوازده کس در در آن خانه صحبت می توانستند داشت از نقد و جنس آنچه در وقت او گنجید پیشکش نمود. بعد از ملاحظه خانه و در آمدن جمعی از نزدیکان در آنجا حکیم را به منصب دو هزار سرفراز ساخته، به دولت خانه معاودت نمودم.

روزی که شنبه چهاردهم شعبان خان خانان به عنایت کمر شمشیر مرصع و خلعت [۶۱ ب] و قیل خاصه سرافراز گردیده به خدمت دکن مرخص گشت و راجه سورج سنگه که از تعینات خدمت

مذکور بود، به منصب چهارهزاری ذات و دوهزار سوار ممتاز شد. چون مکرر به عرض رسید که از برادران و ملازمان مرتضی خان آزاد به رعایا و سکنه احمدآباد گجرات می‌رسد و ضبط خویشان و مردم خود به واجبی نمی‌تواند کرد، صوبه مذکور ازو تغییر نموده به اعظم خان مرحمت فرمود و مقرر شد که خود در ملازمت بوده جهانگیر قلی خان پسر کلان او به نیابت او روانه گجرات گردد. منصب جهانگیر قلی خان از اصل و اضافه سه هزار ذات و دوهزار و پانصد سوار مقرر گردید و حکم شد که به اتفاق موهنداس دیوان و مسعود بیگ همدانی بخشی مهمات صوبه مذکور را فیصل می‌داده باشند. موهنداس به منصب هشتصدی ذات و پانصد سوار مسعود بیگ به سیصدی ذات و یکصد و پنجاه سوار سرافراز گردیدند از بندهای حضور تربیت خان به منصب هفتصدی ذات و چهارصد سوار و نصراالله خان بهمین منصب ممتاز گشتند. مهتر خان که مجملی از احوال او نوشته شده در همین روز وفات نمود و مونس خان پسر او را به منصب پانصدی ذات و یکصد و سی سوار سرافراز ساختم.

روز چهارشنبه چهاردهم ذی حجه خسرو را از دختر خان اعظم پسری متولد شد. نام او را بلند اختر نهادم. در ششم ماه مذکور مقرب خان صورتی فرستاده که عقیده فرنگیان این است که [۶۲ الف] این صورت شبیه حضرت صاحب قرانی است. در وقتی که ایلدرم با یزید بدست لشکر فیروزی اثرایشان گرفتار آمد، نصرانی که در آن وقت حاکم استبول بود، ایلچی با تحف و هدایا فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و مصوری که همراه ایلچی ساخته بودند، صورت آن حضرت را شبیه کشیده برده اگر این دعوی اصلی داشته باشد، هیچ تحفه پیش من بهتر از این نخواهد بود. چون به صورت و حلیه اولاد و فرزندان سلسله علیه آن حضرت مشابیهتی ندارد، خاطر به راست بودن این تسلی نمی‌شود.

نوروز چهارم از جلوس همایون

تحويل حضرت نیر اعظم فیض بخش عالم به برج حمل شب شنبه چهاردهم ذی حجه سنه ۱۰۱۷ هجری اتفاق افتاد و نوروزگیتی افروز به مبارکی و فرخی آغاز شد. روز جمعه ۵ محرم سنه ۱۰۱۸ ه. ق حکیم علی وفات یافت. حکیم بی نظیری بود و از علوم عربیه نیز بهره تمام داشت. شرحی بر قانون در عهد خلافت والد بزرگوارم تألیف نموده است. گذش [۶۲ ب] بر فهمش زیادتى داشت چنانچه صورت او بر سیرت و کسبى بر ذاتى. مجملًا بد باطن و شریر. النفس بود. در بیستم صفر میرزا برخوردار را به خطاب خان عالم سرافراز ساختم. از سواحی فتحپور هندوانه‌ای آوردند که به این کلانی تا حال دیده نشده بود. فرمودم که به وزن درآوردند.

سی و سه سیر ونیم کشیده شد. روز دوشنبه نوزدهم ربیع الاول مجلس وزن قمری در خانه والد بزرگوارم ترتیب یافت. پاره ازان زر به عوداتی که دران روز جمع گشته بودند قسمت شد. چون ظاهر شد که بجهت نظام و سرانجام مهمات صوبه دکن ضرور است که یکی از شاهزاده‌ها را روانه سازم بنابراین بخاطر رسید که فرزند پرویز را باید فرستاد. فرمودم که سامان فرستادن اونموده ساعت رخصت تعیین نمایند. مهابت خان را که بخدمت سرداری لشکر رانای مقهور تعیین بود، به مصلحت بعضی خدمات حضور به درگاه طلبداشته عبدالله خان را بخطاب فیروز جنگی سرافرازی ساخته به عوض اون تعیین نمودم و عبدالرزاق بخشی را فرستادم که به جمیع منصبداران آن لشکر حکم برساند که از گفته خان مذکور بیرون نرفته شکر و شکایت او را عظیم مؤثر شناسند. در چهارم جمادی الاول یکی از پسر بانیان که قبیله مقرراند بسز خصی بنظر گذرانید که به طریق بز ماده پستان داشت و مقداریک پیاله قهوه خوری هر روز شیر می‌داد. چون شیر از نعمتهای الهی است و ماده پرورش بسیاری از حیوانات است. این امر غریب داشگون خوب دانستم. هشتم ماه مذکور خرم پسر خان اعظم را به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصدی سوار سرافراز ساخته و دارائی ولایت سورتیه که به چون گده مشهور است فرستادم. حکیم صدرا را به منصب پانصدی ذات و سی سوار ممتاز ساخته به خطاب مسیح الزمان نامور گردانیدم. در شانزدهم کمر شمشیر مرصع به راجه مان سنگه فرستاده شد. در یست و دوم یست لك روپیه بجهت مدد خرج لشکر [۶۳ الف] دکن که به همراهی فرزند پرویز تعیین یافته‌اند، از تحویل خزانچی علی حده نموده پنج لك روپیه دیگر بجهت مدد خرج پرویز مقرر گشت. روز چهارشنبه یست و پنجم جهاندار که قبل از این به همراهی قطب الدین خان کوه که به ولایت بنگاله تعیین یافته بود، آمده ملازمت نمود. به واقعی به من معلوم شد که او مجذوب مادر زاد است. چون خاطر متعلق به سامان دکن بود به تاریخ غره جمادی الاخر امیرالامرا را نیز به خدمت مذکور تعیین نمودم و به عنایت خلعت و اسب سرافراز گردید. کرم چند پسر جگناته را به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار نواخته به همراهی فرزند پرویز مقرر نمودم. در چهارم ماه سید و هفتاد نفر سوار احدی به کومك لشکر رانا به همراهی عبدالله خان مقرر گشتند. يك صد رأس اسب نیز از طوایل سرکار فرستاده شد که بهر کس از منصبداران واحدی که صلاح داند، بدهد. در هفدهم يك قطعه لعل که قیمت آن شصت هزار روپیه بود به فرزند پرویز عنایت کردم و يك قطعه دیگر با دومروارید که تخمیناً چهل هزار روپیه می‌ارزید به فرزند خرم مرحمت شد. روز دوشنبه یست و هشتم جگناته به منصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز گردید. در یستم ماه رجب راجسنگه به منصب چهارهزاری ذات و سه هزار سوار سر بلندی

یافت و به خدمت دکن مرخص گشت. روز پنجشنبه نهم شاهزاده شهریار از گجرات آمده ملازمت نمود. رخصت شدن پرویز به مهم دکن؛ روز سه شنبه چهاردهم فرزند پرویز را به خدمت تسخیر ملک دکن رخصت نمود. خلعت و اسب خاصه و کمر شمشیر و خنجر مرصع عنایت شد، و سرداران و امرائی که به همراهی او تعیین یافته بودند به قدر مرتبه و حالت خود هر يك به عنایت خلعت و اسب و فیل و کمر و شمشیر و خنجر مرصع خوشدل و سرافراز گردیدند. هزار نفر احدی در ملازمت پرویز به خدمت دکن تعیین نمود. در همین روزها عرضداشت عبدالله خان آمد که رانای مقهور را در کوهستان و جاهای قلب تعاقب نموده [۶۳ ب] چند زنجیر فیل و اسباب اوبدست افتاد. چون شب درآمد جانی بتك پا بیرون برده بدر رفت. چون کار را پروتنگ ساخته ام عنقریب گرفتار خواهد گشت یا بقتل خواهد رسید. خان مذکور را به منصب پنجهزاری سرافراز ساختم و تسبیح مروارید که به دوهزار روپیه می ارزید به پرویز عنایت شد. چون ولایت خاندیس و برادر به فرزند مشارالیه داده شده بود، قلمه اسیر را هم بدو مرحمت کردم و سیصد رأس اسب به همراهی او مقرر گشت که به احدیان و منصبداران و هر کس که لایق عنایت باشد، بدهد. در بیست و ششم سیفخان باره به منصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و سیصد و پنجاه سوار سرافراز گردید و به خدمت فوجداری سرکار حصار مقرر گشت.

روز دوشنبه چهارم شعبان يك زنجیر فیل به وزیر خان عنایت شد. در جمعه بیست و دوم حکم فرمودم که بنگ و بوره که منشاء فسادهای کلی است، در بازار فروشنده و قمارخانهها را بر طرف سازند و درین باب تأکید تمام نمودم.

در بیست و پنجم شیری از شیرخانده خاصه آوردند که به گاو جنگ اندازند، مردم بسیار بجهت تماشا ایستاده جماعه از جوگیان هم بودند شیر به یکی از جوگیان که برهنه بود، به طریق بازی نه از روی غضب متوجه شده او را بزمین انداخت و چنانچه به ماده خود جفت می شود یا همان طریق، بالای جولای برآمده جنیدن گرفت روز دیگر هم همان طور حرکتی نموده چند نوبت این حرکت ازو به وقوع آمده. چون تا غایت چنین امری دیده نشده بود و غرایب تمام داشت نوشته شد. در دوم رمضان غیاثخان حسب الالتماس اسلام خان به منصب هزار و پانصدی و هشتصد سوار سرافراز گردید. فریدون خان برلاس را به منصب دوهزار و پانصدی ذات و دوهزار سوار ممتاز ساختم. هزار توله طلا و نقره و هزار روپیه در روز تحویل حضرت نیر اعظم به برج عقرب که به اصطلاح هندوان سنگرات می گویند تصدق نموده [۶۴ الف] شد. در دهم ماه مذکور فیلی به شاه بیگ خان یوزی مرحمت کردم. و سلام الله عرب که از جوانان قراد داده عرب است، از خویشان مبارک حاکم دذول بنا بر توهمی که از شاه عباس در خاطر او قرار گرفته بود، به

ملازمت من آمد. او را نواخته به منصب چهارصدی ذات و دوست سوار سرافراز ساختم. مجدداً فوج دیگر که یکصد و نود و سه منصبدار و چهل و شش نفر احدی بودند از عقب پرویز به خدمت دکن فرستاده شد و پنجاه رأس اسب نیز حواله یکی از بندهای درگاه شد که به پرویز رساند. در روز جمعه سیزدهم مضمونی به خاطر رسید و این غزل در سلك نظم در آمد. غزل:

- ۱ من چون کنم که تیر غمت بر جگر رسد
تا چشم نارسیده دگر یسر دگر رسد
- ۲ مستانه میخرامی و مست تو عالمی
اسپند میکنم که مبادا نظر رسد
- ۳ مدهوش گشته ام که پیویم ره وصال
فریاد از آن کنم که مبادا خبر رسد
- ۴ در وصل دوست مستم و در هجر یقرا
داد از چنین غمی که مرا سر بسر رسد
- وقت نیاز و عجز جهانگیر سر بنه
امید آنکه شعله نور اثر رسد

روزی پکنشبه پانزدهم پنجاه هزار روپیه ساچی به خانه صیبه مظفر حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفوی که بجهت فرزند خرم خواستگاری شده بود فرستادم، و هفدهم ماه مبارک خان شیروانی به منصب هزاری ذات و سیصد سوار سرافراز گردید و پنجاه هزار روپیه نیز به او مرحمت کردم و چهار هزار روپیه به حاجی بن اوزبك عنایت شد. در بیست و دوم يك قطعه لعل و يك دانه مروارید به شهریار شفقت کردم. يك لك روپیه مدد خرج گویان به جماعه اویماقات که به خدمت دکن تعیین یافته بودند داده شد. دو هزار روپیه به فرخ بیگ مصور که از بی بدلان عصر است لطف نمودم. چهار هزار روپیه بجهت خرج بابا حسن ابدال فرستاده شد و هزار روپیه حواله ملا علی احمد مهر کن و ملا روزبهان شیرازی نمودم که در عرش حضرت [۶۴ ب] شیخ سلیم به روضه ایشان صرف نمایند. يك فیل به محمد حسین کاتب و هزار روپیه به خواجه عبدالحق انصاری مرحمت شد. به دیوانیان حکم کردم که منصب مرتضی خان را مطابق پنجهزاری ذات و سوار اعتبار نموده جاگیر تنخواه دهند. به برادر زاده باری چند قانونی گوی سرکار آگره حکم کردم که هزار پیاده از زمینداران آگره سامان نموده و ماهیانه قرار داده به دکن نزد پرویز برد و پنج لك روپیه دیگر بجهت مدد خرج پرویز مقرر گشت.

روز پنجمشنبه چهارم شوال اسلام خان به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز گردید. ابوالی اوزبك به منصب يك هزار و پانصدی و ظفرخان به منصب دوهزار و پانصدی امتیاز یافتند. دوهزار روپیه به بدیع الزمان میرزا پسر شاهرخ و هزار روپیه به نهبان مصر مرحمت شد و حکم کرد که نقاره به جمعی مرحمت شود که پله منصب آنها سه هزاری و بالاتر از آن رسیده باشد. پنجهزار روپیه دیگر از زر وزن بجهت تعمیر پل بابا حسن ابدال و عماراتی که در آنجا واقع است حواله ابوالوفا پسر حکیم ابوالفتح شد که اهتمام نموده پل و عمارات مذکور را در غایت استحکام به انصرام رساند.

وقوع خسوف ماه: روز دوشنبه سیزدهم چهارگهري از روزمانده ماه آغاز گرفتن نمود به مرتبه که تمامی جرم آن منخسف گشت. و تا پنج گهري شب گرفته بود. بجهت دفع نحوست آن خود را به طلا و نقره و پارچه و غله وزن نموده اقسام حیوانات از فیل و اسب و غیره تصدق کردم. قیمت مجموع پانزده هزار روپیه شد. فرمودم که به مستحقان و فقرا قسمت نمودند. در بیست و پنجم دخرام چند بنديله به الثماس پدر او به خدمت گاری خود گرفتم و به میرفاضل برادر زاده میرشریف که به فوجداری قبوله و آن نواحی مقرر شده بود يك فیل عنایت فرمودم و عنایت الله به خطاب عنایتخان سرافراز شد.

چهارشنبه غره ذی قعدة باری چند به منصب پانصدی ذات و سوار ممتاز گشت و يك قبضه کهپوه [۵۶ الف] مرصع به فرزند بابا خرم مرحمت شد. ملاحیائی که پیش خانخانان فرستاده بعضی سخنان زبانی که مشعر بر انواع مرحمت و شفقت بود، پیغام داده بودند، آمد و يك قطعه لعل و دو مروارید که خانخانان بدست او فرستاده بود و تخمیناً بیست هزار روپیه قیمت داشت آورده گذرانید. میر جمال الدین حسین که در برهانپور بود و به حضور او طلبداشته بودم آمده ملازمت کرد. دوهزار روپیه به شجاعتخان دکنی مرحمت شد. در ششم ماه مذکور پیش از آنکه پرویز به برهانپور برسد، عرضداشت خانخانان و امرا رسید که دکنیان جمعیت نموده در مقام فساداند. چون معلوم شد که با وجود تعیین پرویز و لشکری که در خدمت او رفته و مقرر شده هنوز به مدد و کمک احتیاج دارند، به خاطر گذرانیدم که خود متوجه شوم و به عنایت الهی خاطر از آن مهم جمع نمایم. در این اثنا عرضداشت آصف خان هم آمد، که توجه حضرت بدین جانب لایق اقبال روز افزون است و عرضداشت عادل خان بیجاپوری رسید که اگر یکی از متمدان درگاه باین طرف مقرر شود که ملتسمات و مستدعیات خود را با و بگویم تا او به عرض اشرف رساند امید هست که باعث صلاح حال این بنده ها گردد. بنابراین مقدمات با امرا و دولتمردان کنکاش نمودم تا هر کسی را آنچه بخاطر رسید به عرض رساند. فرزندخان

جهان عرض کرد که با آنکه چندی از امرای معتبر بجهت تسخیر آن ملک مرخص شده باشند، توجه حضرت به نفس نفیس ضرور نیست. اگر حکم شود بنده هم به ملازمت شاهزاده پرویز برود. و این خدمت را در ملازمت ایشان انشاء الله به تقدیم رساند. همه دولتمخواهان را این سخن معقول و پسندیده نمود. با آنکه هرگز جدائی او را بخاطر قرارداده بودم، چون مهم کلانی بود، به ضرورت رضا دادم و فرمودم که به مجرد آنکه مهمات آنجا صورت یابد، بیتوقف متوجه ملازمت شود و زیاده از یک سال در آن حدود [۶۵ ب] نباشد.

روز سه شنبه هفتم ذی قعدة اختیار ساعت رخصت او بود، خلعت خاصه زر دوزی و اسپ خاصه با زین مرصع و کمر شمشیر مرصع و قیل خاصه عنایت فرمودم و تومان توغ هم مرحمت شد. و فدائی خان را که از بنده های صاحب اخلاص است خلعت و اسپ و مدد خرج لطف نموده به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم، و همراه خان جهان تعیین نمودم که اگر کسی را نزد عادلخان حسب الالتماس او باید فرستاد، او را روانه گرداند و لنگو پندت که در زمان حضرت عرش آشیانی از جانب عادلخان همراه پیشکش او آمده بود، او را هم همراه خان جهان رخصت فرموده اسپ و خلعت و زر عنایت کردم. و از امرا و لشکریان که همراه عبدالله خان به خدمت دفع رانای مقهور تعیین بودند، مثل داجه نرسنگه دیو و شجاعت خان و داجه بکرماجیت و غیره با چهار پنجهزار سوار به کومک فرزند خان جهان تعیین شدند و معتد خان را به قدغن فرستادم که آن مردم را سزا ولی کرده در اجین به خان جهان همراه سازد، و از مردم در خانه شش هزار هفت هزار سوار مثل یوسف خان باره و حاجی بی-اوزبک و سلام الله عرب برادرزاده مبارک عرب که ولایت حویزه و دزفول و آن نواحی در تصرف دارد و دیگر نزدیکان و منصبداران همراه او ساختم و در وقت رخصت هر یک را به اضافه منصب و خلعت و مدد خرج سرافراز نمودم و محمد یک را بخشی لشکر ساخته ده لک روپیه مقرر ساختم که همراه سازند. به پرویز اسپ خاصه و به خانناران و دیگر امرا و بنده های که تعیین یافته آن صوبه بودند، خلعتها مرحمت نموده فرستادم. و بعد از اتمام این امور به قصد شکار از شهر برآمدم و هزار روپیه به میرعلی اکبر عنایت شد. چون فصل رسیده بود، به ملاحظه آنکه مبادا از عبور لشکر نقصانی به مزروعات رعایا برسد و با وجود آنکه قوریساوول را با جمعی از احمديان [۶۶ الف] بجهت ضبط ذراعت تعیین نموده بودم چندی را حکم فرمودم که منزل به منزل ملاحظه پایمالی نموده عرض نقصانی که به ذراعتها برسد به رعایا زرمی داده باشند و دوهزار روپیه به دختر خانناران کوچ دانیال و هزار روپیه به عبدالرحیم نحر مدد خرج گویان و هزار روپیه به قباچای دکنی مرحمت نمودم. در دوازدهم خنجر خان برادر عبدالله خان از اصل و

اضافه به منصب هزاری ذات و پانصد سوار و بهادرخان برادر دیگر به منصب ششصدی ذات و سیصد سوار سرافرازگشتند درین روز دو آهوی شاخدار و یک آهوی ماده شکار شد. در سیزدهم يك اسب خاصه برخان جهان مرحمت نموده فرستادم بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز ساخته پنجهزار رویه مدد خرج عنایت کردم و همراهی خانجهان به خدمت دکن رخصت شد. در این روز دو آهوی نر و سه آهوی ماده شکار شد. چهارشنبه دهم يك نیله گاو ماده و يك چهلکاره به بندوق زده شد. در هفدهم قطعه لعل و يك دانه مروارید جهانگیر قلی خان از گجرات و افیون دان مرصع کاری که مقرب خان از بندر کهنایت فرستاده بود به نظر گذشت.

یستم ماه يك ماده شیر و يك نیله گاو به بندوق زده شد. دویچه همراه ماده شیر بودند بجهت انبوهی جنگل و بسیاری درخت از نظر ناپدید گشتند. حکم شد که تفحص نموده بدست در آورند. چون به منزل رسیدم یکی از شیربچه‌ها را فرزندم خرم آورده از نظر گذرانید و روز دوم مهابت خان بچه دیگر گرفته حاضر ساخت بیست و دوم در وقتی که نیله گاوی را به قابوی زدن نزدیک ساخته بودم ناگاه جلوداری و دو کهار ظاهر شدند و نیله گاو رم خورده بدر رفت. از غایت اعتراض فرمودم که جلودار را همانجا کشته پاهای کهاران بریده بر سر سوار ساخته گرد اردو بگردانند تا دیگری این جرأت نکند. بعد از آن شکارکنان بر اسب شکار بازو جره کرده به منزل آمدم. روز دیگر نیله گاو کلانی را به قراولی اسکندریان به بندوق زدم و او را به منصب ششصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم [ع و ب]. روز جمعه بیست و چهارم صفدرخان که از صوبه بهار آمده بود به سعادت کورنش سربلندی یافت. یکصد مهر نذر و يك قبضه شمشیر و پنج فیل از پیشکش گذرانید. فیل نرمقبول افتاد. در همین روز یادگارخواجه سمرقندی از بلخ آمده ملازمت نمود و یکجلد مرقع و چند رأس اسب بادیگسر تحف پیشکش گذرانید و به خلعت امتیاز یافت.

روز چهارشنبه ششم معزالملك که از خدمت بخش دیگری لشکر دانای مقهور تغییر یافته بود بیمار و خراب آمده ملازمت نمود در چهاردهم ماه مذکور عبدالرحیم خن را با وجود تقصیرات کلی گناه‌های او را عفو فرموده به منصب یوزباشی و بیست سوار سرافراز ساختم و فرمودم که کشمیر رفته به اتفاق آنجا محله مردم قلیج خان را و سایر جاگیرداران و اویماقات نوکرو غیر نوکر دیده طومار واقعی به درگاه آورد. کشورخان ولد قطب الدین خان از قلعه رهناس آمده سعادت خدمت و کورنش دریافت.

نوروز پنجم از جلوس همایون

روزیکشنبه بیست و چهارم بعد از دوپهر و سه‌گه‌ری حضرت نیر اعظم به برج حمل که خانه شرف و سعادت است، تحویل نمودند. در این ساعت فیض بخش در مقام ناگ تهل که از مواضع پرگه باری بوده باشد، مجلس نوروزی ترتیب داده به سنت پل‌بزرگوارم، بر تخت جلوس نمود. صبح آن روز نوروز عالم افروز بود مطابق غره فروردین ماه سنه پنجم جلوس در همین مقام بارعام داده جمیع بندها و امرای درگاه به سعادت کورنش و تسلیم مبارکباد سرافراز گشتند. پیشکشی بعضی امرا از نظر گذشت، خان اعظم يك دانه مروارید که چهار هزار روپیه قیمت شده بود گذرانید. و میران صدر جهان بیست و هشت دست جانور شکاری از بازو و جره با دیگر تحف به نظر گذرانید. مه‌ابت خان دوصندوق چه کار فرنگ که اطراف آن را به تختهای بلور و صدف ترتیب داده بودند هر چه در درون آن نهاده می‌شد، از بیرون به نوعی می‌نمود که گویا هیچ جایی نیست پیشکش نمود. کشورخان بیست و دو زنجیر فیل از نر و ماده پیشکش گذرانید. همچنین هر کس از بندهای درگاه [۷۶ الف] تحفه و پیشکش که داشتند گذرانیدند. نصرالله پسر فتح‌الله شربتچی به تحویل‌داری پیشکش مقرر گشت. سارنگ- دیو که به بردن فرامین به لشکر ظفر اثر دکن تعین یافته بود، بجهت پرویز و هریک از امرا تبرک خاصه سرافراز ساختم. به شیخ حسام‌الدین ولد غازی خان بدخشی که طریقه درویشی و گوشه نشینی اختیار نموده هزار روپیه و خرجی سال شفقت نمودم. روز دیگر نوروز به قصد شکار شیر سوار شدم سه شیر دو نر و يك ماده شکار شد. به احدیانی که آثار جلادت ظاهر نموده به شیر درآمده بودند، انعامها داده به زیادتى ماهانه سرافراز ساختم. به تاریخ بیست و ششم ماه مذکور اکثر روزها به شکار نیله گاوها مشغولی داشتم. چون هوا رو به گرمی نهاد و ساعت داخل شدن آگره نزدیک رسید به جانب روپ پاس توجه نموده چند روز دیگر در آن نواحی شکار آهون نمودم.

روزشنبه غره محرم سنه هزار و نوزده روپ خاص که روپ بام آبادان کرده است پیشکشی که ترتیب داده بود، به نظر گذرانید. آنچه خوش آمد، درجه قبول یافته تتمه به انعام او مقرر گشت. در همین ایام با یزید منگلی و برادران او که از صوبه بنگاله آمده بودند، به سعادت کورنش سرافراز گشتند. سید آدم ولد سید قاسم باره نیز از احمدآباد گجرات آمده بود، به دین سعادت امتیاز یافت و يك زنجیر فیل پیشکش گذرانید. فوج‌داری صوبه ملاخان از تغیر تاجخان به ابولی اوزبك مرحت شد. دوشنبه سیوم نزول اجلال در باغ مندا کر که در نزدیکی شهر است واقع [۷۶ ب] شد. صبح آن ساعت دخول شهر بود. بعد از گذشتن يك پهر و دو گه‌ری سوار شدم. تا ابتدای

معموره بر اسب سواری نموده چون سوار شهر ظاهر گشت، بجهت آنکه از خلاق از دور و نزدیک دید سواری فیل اختیار نمودم و از دوطرف راه زرافشانده بعد از دوپهر در وقتی که منجمان اختیار نموده بودند به مبارکی و خرمی به دولخانه همایون داخل گشتم. بنا بر رسم مقرر ایام نوروز فرموده بودم که دولخانه را آئین بسته بارگاهی آسمان تمثال ایستاده کرده بودند. بعد از ملاحظه آئین خواجه جهان پیشکشی که ترتیب داده بود، از نظر اشرف گذرانید. آنچه از هر قسم و هر جنس خواه جواهر و خواه اقمشه و امتعه پسند خاطر به گزین گردید، قبول فرموده تته را به انعام او مقرر ساختم، به شرفان شکار فرموده بودم که مجموع جانورانی که از روز آمدن تا تاریخ دخول شهر شکار شده باشد، معروضدارند. به دین موجب به عرض رسانیدند که در مدن پنجاه و شش روز یک هزار و سیصد و شصت و دو جانور جاندار از پرند و و چرند شکار شده بود. هفت عدد شیر، نیله گاو نر و ماده هفتاد راس آهوی سیاه پنجاه و یک راس، سایر جانوران از ماده آهو و قره قویر و غیره هشتاد و دو راس، کلنگ سیاه و طاوس و سرخاب و سایر جانوران پرند یک صد و بیست و نه قطعه شکار ماهی یک هزار و بیست و سه عدد. روز جمعه هفتم مقرب خان از بندر کهمبایت و سورت آمده سعادت ملازمت دریافت. جواهر و مرصع آلات و ظرفها و آلات طلا و نقره به کار فرنگ و دیگر نفایس و تحفهای غیر [۸۶ الف] مکرر آورد، و غلام حبشی و اسبان عربی و از هر قسم چیزی که به خاطر رسیده آورده بود. چنانچه در عرض دو نیم ماه تحفهای او از نظر گذشت و اکثر مرضی خاطر ما گردید. درین روز صفدر خان که به منصب هزاری و پانصد سوار سرافراز بود، زیادتی منصب که پانصدی ذات و دویت سم باشد ممتاز گشته به عنایت علم سر بلندی یافت و به جا گیر سابق خود مرخص گردید. و به کشور خان و فریدون خان برلاس نیز علم مرحمت شد. و یک زنجیر فیل فوج بجهت افضل خان به حواله پشتون پسر او شد که به پدر خود ببرد. به خواجه حسین که از بنایر خواجه معین الدین چشتی است به میعاد همه ساله هزار و پانصد روپیه عنایت نمودم یوسف و زلیخای به خط ملا میرعلی مصور و مذهب جلد طلا به غایت تکلف و صفا که هزار مهر قیمت دارد، خان خانان پیشکش فرستاده بود، معصوم و کبل او آورده گذرانید. تا روز شرف که انتهای صحبت نوروز است، هر روز پیشکش چندی از امرا و بندهای درگاه به نظر گذشت و از نفایس پیشکش هر کس آنچه پسند خاطر می افتاد، قبول نموده تته را باز می دادند. روز پنجشنبه سیزدهم مطابق نوزدهم فروردین ماه روز شرف که روز خرمی و خوشحالی حضرت نیر اعظم بود فرمودم که مجلس جشن ترتیب داده از اقسام مکیفات حاضر سازند و به امرا و سایر بندها حکم شد که هر کس، بخواهش طبیعت خود هر چه می خواسته باشد اختیار نماید اکثری شراب و چندی مفرح

وبعضی از افونیات آنچه خواستند خوردند و مجلس شگفته گشت. دیگر جهانگیر قلی خان از گجرات يك تخت نقره منبت مصور به روش و ساخت تازه پیشکش فرستاده بود، به نظر گذشت به مهاسنگه نیز علم شفقت شد. در ابتدای جلوس مکرر [۸۶ب] حکم کرده بودم که من بعد هیچکس نخواجه سرانکند و خرید و فروخت نشود و هر کس که مرتکب این عمل گردد گناهکار باشد، درینولا افضلخان چندی از آن بدکاران را از صوبه بهار فرستاد، که بدین عمل شنیع قیام می نموده اند آن بیعاقبتان را فرمودم که حبس مؤبد نموده نگاهدارند.

در شب پنجشنبه دوازدهم امر عجیب و قضیه غریب روی داد جمعی از قوالان در حضور سرود می گفتند و سید شاه بروش تقلید سماع می نمود. و این بیت امیر خسرو که: بیت هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

ما قبله راست کردیم بر سمت کج کلاهی

میان خانه این سروده بود. من حقیقت این بیت را تفحص می نمودم. ملا علی مهرکن که در فن خود از بی نظیران عصر و عهد بود و نسبت خلیفه و خدمتکاری قدیم داشت، و در ایام خرد سالی ها که سبق پیش پدرم او می خواندم، پیش آمده چنین نقل کرد، که از پدر خود شنیده ام، که روزی شیخ نظام اولیا کلاهی بر گوشه سر نهاده در کنار آب جون بالای پشت بامی تماشای عبادت و پرستش هندوان می نمودند در این اثنا امیر خسرو ظاهر می شود شیخ بدیشان متوجه شده می فرماید که این جماعت را می بینی؟ و این مصراع را بر زبان جاری می سازند. ع

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی

میربی تامل از روی نیازمندی تمام شیخ را مخاطب ساخته مصرع ثانی را که: ع

ما قبله راست کردیم بر سمت کج کلاهی

می خوانند. ملای مشارالیه چون سخن را بدینجا رسانید و کلمه آخر مصرع ثانی را که بر سمت کج کلاهی بر زبانش جاری شد، حال بر او متغیر گشته بیخود افتاد و مسرا از افتادن او وحشتی عظیم شده بر سر او حاضر شدم اکثری را محظنه شد که مگر صرع حادث گشته است. اطبائی که در خدمت حاضر بودند، مضطربانه پی تشخیص مرض و دیدن نبض و حاضر ساختن دوا شده هر چند دست و پا زدند بحال نیامد. او خود در مرتبه اول که افتاده بوده است جان بجان آفرین تسلیم نموده. چون بدن فی الجمله حرارتی داشت، گمان می بردند که شاید جانی باقی بوده باشد بعد از اندک زمانی ظاهر شد که کار از کار گذشته و فرو رفته است. او را از مجلس مرده برداشته بمنزل و مقامش بردند. این قسم مردنی تا حال مشاهده نشده بود. مبلفی بجهت کفن و دفن او به فرزندانش فرستادم و صباح آن او را به دهلی نقل نموده به گورخانه آبا و اجدادش

مدفون ساختند.

روز جمعه بیست و یکم کشور خان که به منصب هزارپانصدی سرافراز بود، به دوهزاری ذات و سوار سرافراز گردید و به عنایت اسپ عراقی از طویله خاصه و خلعت و فیل خاصه بنام بخت جیت نوازش یافته به خدمت فوجداری ملک اوده و تنبیه و تأدیب متمردان آن حدود مرخص گشت. بایزید منگلی به خلعت و اسپ ممتاز گردیده با برادران به همراهی کشور حکم شد. فیلی از حلقه خاصه عالم کمان نام به حبیب الله حواله نموده جهت راجه مان سنگه عنایت کرده فرستاد. به کیشوداس مارو اسپ خاصه به بنگاله مرحمت کرده شد. به عرب خان جاگیر داد جلال آباد فیل شفقت شد. در این ایام افتخار خان فیل نادری از بنگاله پیشکش فرستاده بود. چون پسند خاطر من گشت داخل فیلان خاصه نمودم. احمد بیگ خان که به سرداری لشکر بنگش معین است بنا بر نیکو خدمتیا با فرزندان به اضافهای منصب سرافراز گشتند. منصب خاصه او دوهزار ذات [۹۶ ب] و پانصد سوار بود پانصدی دیگر بر ذات او اضافه مرحمت شد. تختی طلای مرصع کاری بجهت پرویز و سرپیچ که به لعل و مروارید ترتیب یافته بود، به بیست و یک هزار رویه قیمت شد، بجهت خان جهان به دست حبیب پسر سربراه خان به برهانپور عنایت کرده فرستادم. درین روزها ظاهر شد که کوکب پسر قمرخان به سنپاسی آشنائی پیدا کرده و رفته رفته سخنان او که تمام کفر و زندقه است، در مذاق این جاهل جا کرده. عبداللطیف پسر نقیب خان و شریف عمزاده های خود را درین ضلالت با خود شریک ساخته بوده است. چون این معنی شگافته شد به مجرد اندک نرسانیدن مقدمه چند خودها مذکور ساختند که ذکر آن کراهیت تمام داشت. تأدیب و تنبیه آن را لازم دانسته کوکب و شریف را بعد از شلاق به قید مؤبد محبوس ساختم و عبداللطیف را یکصد دره جد فرمودم که در حضور زدند. این تنبیه خاص بجهت حفظ شریعت بود تا دیگر جاهلان امثال این امور هوس نکنند.

روز دوشنبه بیست و چهارم معظم خان به دهلی مرخص شد تا متمردان و مفسدان آن نواحی را گوشمال دهد. به شجاعت خان دکنی دوهزار رویه مرحمت شد شیخ حسین درمن را که بجهت بردن فرامین به بنگاله و مرخصیایی که بهریک از امرای آن صوبه واقع شده بود، حکم کرده بودم مرخص ساختم. اسلام خان را نظر بر ترددات و خدمات شایسته، به منصب پنجهزاری ذات و سوار و خلعت خاصه سرافراز ساختم و به کشورخان نیز خلعت خاصه و به راجه کلیان [۷۵ الف] اسپ عراقی و همچنین به سایر امرا به بعضی خلعت خاصه و به بعضی اسپ مرحمت نمودم. فریدون برلاس که به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سیصد سوار سرافراز بود، به دوهزاری ذات و پانصد سوار ممتاز گردید.

در شب دوشنبه غره ماه صفر بنا بر غفلت خدمتگاران آتش عظیم در خانه خواجه ابوالحسن افتاد تا خبردار شدن و فرو نشانیدن آتش اسباب و اشیای بسیار سوخته شد. بنا بر تسلی خاطر خواجه تدارک زیبایی که به او رسیده بود، چهل هزار رویه بدو مرحمت نمودم و به سیفخان باره که برداشته و نواخته من بود علم مرحمت نمودم. معزالملك را که به دیوانی کابل تعیین یافته بود، دوصدی ذات و هفتاد و پنج سوار بر منصب سابق او که هزاری ذات و دویست و بیست و پنج سوار بوده افزوده مرخص ساختم. روز دیگر پهل کتاره مرصع به جواهر قیمتی به خان جهان مرحمت نموده به برهانپور فرستادم.

شکایت بیوه زنی علیه مقرب خان: چون بیوه زنی از مقرب خان شکوه نمود که دختر مرا در بندر کهمبایت به زور کشیده گرفته بود بعد از مدتی که در منزل خود نگاهداشت چون طلب دختر نمودم، چنین گفت که به اجل موعود مرده، بنا بر این فرمودم که این قضیه را تفحص نمایند. بعد از جستجوی بسیار شخصی را از ملازمان او که باعث و بانی این تعدی او بوده سیاست رسانیدم و نصف منصب مقرب خان کم نموده، به این ضعیفه ستم رسیده مدد معاش و خرجی راه مرحمت کردم. چون در روز یکشنبه هفتم ماه قمران نحسین واقع شده بود تصدقات از طلا و نقره و سایر فلزات و اقسام حبوبات به فقرا و ارباب حاجات مقرر نمودم که در اکثر ممالك محروسه تقسیم نمایند. شب دوشنبه هشتم شیخ حسین سرهندی و شیخ مصطفی را که به عنوان درویشی و کیفیت و حالت فقر مشهور و معروف بودند، طلبیده [۷۵ ب] صحبت داشته شد. رفته رفته مجلس به سماع و وجد گرمی تمام پیدا کرد. خالی از کیفیت و حالت نبودند... بعد از اتمام صحبت به هر يك زرها داده مرخص ساختم.. چون مقرر میرزا غازی بیگ ترخان بجهت سامان آذوقه قندهار و ماهیانه برق اندازان قلعه مذکور عرضداشت نموده بود، فرمودم که دو لك رویه از خزانه لاهور روانه قندهار سازند. به تاریخ نوزدهم ماه اردی بهشت سنه پنجم جلوس مطابق چهارم صفر در پتنه که حاکم نشین صوبه بهار است امری غریب و حادثه عجیب روی داد، و افضل خان حاکم صوبه مذکور به گور کپور که به تازگی به جا گیر او مقرر گشته بود و از پتنه تا آنجا شصت و نه مسافت است، متوجه می شود، و قلعه و شهر را به شیخ بنارسی و غیاث زینخانی دیوان آنصوبه و جمعی از دیگر منصبداران می سپارد و به گمان آنکه درین حدود غنیم نیست خاطر از محافظت قلعه و شهر چنانچه باید جمع نمایی سازد و بحسب اتفاق در همین ایام قطب نامی مجهولی از مردم او چه که خلقت سر اورشته فتنه و فساد بود به درویشان لباس به ولایت اجینه که در نواحی پتنه واقع است در می آید و به مردم آنجا که از مفصدان مقررند، آشنایی پیدا کرده اظهار می کند که من خسروام که از بند یخانه گریخته خود را بدین حدود رسانیده ام، اگر بمن

همراهی نموده در مقام امداد و اعانت شوید بعد از آنکه کاری سرانجام یابد مدار دولت من بر شما یان خواهد بود. مجمل^۱ بدین کلمات ابله فریب آن گول طبیعتان را با خود متفق ساخته، مشخص آنها می سازد که من خسروام و اطراف چشم خود را که در وقتی از اوقات داغ کرده بود و علامت آن به نظر می آمده است بدان گمراهان می نموده و می گفته که در بند پخانه کتوری بر چشم من بسته بودند، این علامت آن است [۷۱ الف] و بدین تزویر و فریب، جمعی از سوار و پیاده بر سر او جمع می شوند و خبر یافته بودند که افضل خان در پشته نیست این معنی را قتوری عظیم دانسته ایلغار می نماید و دوسه ساعت از روز یکشنبه گذشته خود را به شهر می رساند و به هیچ چیز مقید نشده رو به قلعه می کند و شیخ بنارسی که در قلعه بود، خبر یافته مضطربانه خود را به در قلعه می رساند و غنیم که در جلو ریز می آمده، فرصت آن نمی دهد که دروازه قلعه را ببندد و به اتفاق غیاث از راه کهر کی خود را به کنار آب می رساند و کشتی به دست آورده قصد آن می کند که خود را به افضل خان رساند. آن مفسدان به خاطر جمع به قلعه در آمده اموال و اسباب افضل خان را با خزانه پادشاهی به تصرف در می آورند. جمعی از یزدولتان واقعه طلب که در شهر و نواحی بودند، به سر او جمع می شوند. این خبر در گور کپور به افضل خسان می رسد و شیخ بنارسی و غیاث هم از راه آب خود را می رسانند و کتابات از شهر می آید که این بدبختی که خود را خسرو می گوید، به تحقیق خسرو نیست. افضل خان تکیه به فضل و کرم الهی و بدولت و اقبال مانموده، بیتوقف بر سر آن مفسدان روانه می گردد، و در عرض پنجروز خود را به حوالی پتنه می رساند. چون خبر آمدن او به آن حرامزاده و مفسدان می رسد قلعه را به یکی از معتمدان خود می سپارد و سوار و پیاده خود را تودوک نموده چهار گروه از شهر به استقبال بر می آیند، و در کنار آب بن پهن جنگ می شود و به اندک زد و خوردی سلك جمعیت آن تیره روزگاران از هم پاشیده متفرق می گردند. و از غایت اضطراب دیگر یاره آن بهخت پر گشته با چندی به قلعه در می آید و افضل خان سردرپی او نهاده امان نمی دهد که در قلعه را توانند بست مضطربانه به خانه افضل - خان در آمده آن خانه را قایم می سازد و تاسه پهر در آن خانه بوده ز دو خورد می نماید و تخمینا سی کس را به زخم ضایع می سازد و بعد از آنکه همراهان او به جهنم می روند و خود عاجز و زبون می شود به امان بر آمده افضل خان را می بیند. به جهت تسکین این ماده فساد افضل خان در همان روز او را به قصاص رسانیده چندی [۷۱ ب] از همراهان او را که زنده به دست در آمده بودند، مقید می سازد. این اخبار متعاقب یکدیگر به مسامع جلال می رسد شیخ بنارسی و غیاث بن خانی و دیگر منصبدارانی که در حفظ و حراست شهر و قلعه تقصیر نموده بودند، به آگره طلب داشتم و فرمودم که همه را سروریش تراشیده و معجز پوشانیده و بر خر سوار کرده برگرد شهر و بازار

گردانیده‌اند تا باعث تنبیه دیگران گردد.

چون درین ایام عرایض پرویز و امرای تعینات دکن و دولتخواهان آنجا متعاقب یکدیگر رسید که عادل خان بیجاپوری الشماس و استدعا دارد که میر جمال الدین حسین انجورا که مجموع دنیا داران دکن بر قول و فعل او اعتماد تمام دارند نزد او فرستند تا به آن جماعت صحبت داشته تفرقه و وحشت را از خاطر آنها دور سازد. و معامله آنجا را حسب الاستصواب عادل خان که طریقه دولتخواهی و بندگی اختیار نموده صورت پسندیده دهد و به همه جهتی تفرقه و وحشت را از خاطر او دور ساخته و دل‌سای او نموده، از لطافت و عنایت پادشاهی او را امیدوار سازد. بنابر حصول این مدها میر مومی‌الیه را به تاریخ شانزدهم ماه مذکور مرخص ساخته ده هزار روپیه انعام مرحمت نمودم و بر منصب سابق قاسم خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود، به جهت آنکه به کمک برادر خود اسلام خان روانه بنگاله گردد، پانصدی ذات و سوار افزودم. در همین ایام به جهت تنبیه و تأدیب بکرماجیت زمیندار ولایت مانده‌و که قدم از دایره اطاعت و بندگی کشیده‌است مهاسنگه پسرزاده راجه مان‌سنگه را تعیین نمودم که هم به دفع متمردان آن سرزمین قیام و اقدام نموده‌هم محال‌جاگیر راجه را که در آن نواحی واقع است، عمل نماید. روز هشتم ماه مذکور فیلی را به شجاعت خان دکنی مرحمت نمودم.

چون حاکم جلال‌آباد از خرابی قلعه آنجا عرضداشت نموده بود، حکم نمودم که از خزانه لاهور آنچه به جهت تعمیر قلعه مذکور درگاه باشد برده صرف نمایند افتخارخان در بنگاله خدمات [۱۷۲ الف] پسندیده به تقدیم رسانیده بود، حسب‌الاشماس صاحب‌صوبه آنجا پانصدی بر منصب سابق او که هزار و پانصدی بود اضافه نمودم. به تاریخ بیست و هشتم عرضداشت عبدالله خان فیروز جنگ مشتمل بر سفارش بعضی بنده‌های کارطلب که به همراهی او به دفع امرای مقهور مردود تعیین بودند، به عرض رسید. چون از همه بیشتر اظهار خدمتگاری و کسار طلبی غزنین خان جالوری نموده بود بر منصب سابق او که هزار و پانصدی ذات و سیصد سوار بود پانصدی ذات و چهارصد سوار افزودم و همچنین درخور خدمت هر يك از آن بنده‌ها به زیادتى منصب سرافراز گردیدند. دولت‌خان که به جهت آوردن تخت سنگ سیاه قبل از این به الله‌آباد مرخص گشته بود، روز چهارشنبه چهارم ماه مهر آمده ملازمت کرد و آن تخت را صحیح و سالم آورد الحق عجایب تخته سنگیست از غایت سیاهی و براقی بسیار برآند که از قسم سنگ محك بوده باشد. طول آن چهار ذرع و نیم پا کم و عرض آن دو ذرع و نیم و يك طسو و حجم آن سه طسو بوده باشد. اطراف آن را به سنگ تراشان ماهر فرموده‌ام که آیات مناسب نقش کرده‌اند و پایها هم از آن قسم سنگ براق نصب نموده‌اند. اکثر اوقات بر آن تخت می‌نشینم. عبدالسیحان به جهت

بعضی تقصیرات در بندخانه مقید بود. چون برادر اوخان عالم ضامن و متعهد کار او شد، او را از قید بر آورده به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرافراز ساختم و به فوجداری صوبه الله آباد تعیین یافته جاگیر قاسم خان برادر اسلام خان را بدو مرحمت کردم، و تربیت خان را به فوجداری سرکار الور فرستادم. به تاریخ دوازدهم ماه مذکور عرضداشت خان جهان به عرض رسید که خانخانان حسبالحکم به رفاقت مهابتخان روانه درگاه گشت و میرجمال الدین حسین که به رفتن بیجاپور از درگاه تعیین یافته بود از برهانپور به همراهی وکلای عادلخان متوجه بیجاپور شد. در تاریخ بیست و یکم ماه مذکور مرتضی خان به صاحب صوبگی پنجاب که از اعظام ممالك محروسه است سرافراز ساخته. شالخاصه مرحمت فرمودم تاجخان [۷۲ب] را که در صوبه ملتان بود، به دارای کابل تعیین فرموده بر منصب سابق او که سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بود، پانصد سوار دیگر افزودم. حسب الائتماس عبدالله خان فیروز جنگ پسر راناشنکر نیز به اضافه منصب سرافراز گشت. مهابتخان که قبل ازین به جهت تحقیق جمعیت امرای تعینات دکن و آوردن خانخانان به برهانپور مرخص گشته بود، چون به نواحی آگره رسید خانخانان را در چند منزل شهر گذاشته خود پیشتر آمد و به سعادت کورنش و آستانبوسی سرافراز گشت و بعد از چند روز به تاریخ دوم آبان خانخانان آمده ملازمت کرد. چون در باب او اکثر دولتخواهان مقدمات واقع و غیر واقع از روی فهمیدگی خود عرضداشت نموده بودند، خاطر از او منحرف گشته بود آن التفات و عنایتی که همیشه درباره او می کردم و از پدر بزرگوارم دیده بودم این بار به فعل نیامده و درین سلوک به حق بودم چرا که قبل از این خط تعهد خدمت صوبه دکن به مدتی معین سپرده در ملازمت سلطان پرویز بادگیر امرای بدان مهم عظیم متوجه گشته بود. بعد از رسیدن به برهانپور ملاحظه وقت نکرده در هنگامی که حرکت لایق نبود، و سرانجام رسد و دیگر ضروریات نشده، سلطان پرویز لشکرها را به بالاگهاتی بر آورده رفته رفته به واسطه بی التفاتی سرداران و نفاق ایشان و اختلاف راییهای ناصواب کاری کشید که غله تعمر تمام پیدا کرده يك من به مبلغها به دست در نمی آمد و کار سپاه مختل و درهم شده هیچگونه کاری از پیش نرفت و اسب و شتر و دیگر چهارپایان ضایع شدند و بنا بر مصلحت وقت صلح گونه با مخالفان تیره بخت نموده سلطان پرویز لشکر را به برهانپور بازگردانید. چون معامله خوب نشست این تفرقه و پریشانی را مجموع دولتخواهان از نفاق و بی سرانجامی خانخانان دانسته، درین باب عرایض به درگاه ارسال داشتند. اگرچه این معنی مطلق باور نمی افتاد غایتا این خدشه بخاطر راه یافت تا آنکه عرضداشت خانجهان رسید که این خلل و پریشانی تمام از نفاق خانخانان دست داد. یا این خدمت را باز باید بدو گذاشت یا او را به درگاه طلبیده این نواخته برداشته [۷۳الف]

خود را بدین خدمت تعیین فرموده سی هزار سوار معین مشخص به کمک این بنده مقرر داشت تا در عرض دو سال تمام ولایت پادشاهی را که در تصرف غنیم است، مستخلص ساخته و قلعه قندهار و دیگر قلعه های سرحد را به تصرف بنده های درگاه در آورده ولایت بیجاپور را نیز ضمیمه ممالک محروسه سازم. و اگر این خدمت را در مدت مذکور به انصرام نرسانم از سعادت کورنش محروم بوده روی خود را به بنده های درگاه ننمایم. چون صحبت میان سرداران و خان خانان به اینجا رسیده بود بودن او را در آنجا مصلحت ندیده سرداری را به خان جهان تفویض فرمودم و او را به درگاه طلب داشتم بالفعل سبب بیتوجهی وی التفاتی اینست، بعد از این آنچه ظاهر گردد در خود آن از مراتب توجه وی توجهی به عمل خواهد آمد.

سید علی باره که از جوانان مقرر است نواخته پانصدی ذات و دوست سوار بر منصب سابق او که هزاری ذات و پانصد سوار بود، افزودم. داراب ولد خان خانان را به منصب هزاری ذات و سوار سرافراز ساخته سرکاری غازیپور را به جاگیر او مقرر داشتم. قبل از این صیبه مظفر حسین ولد سلطان حسین میرزای صفوی حاکم قندهار را به فرزند سلطان خرم نامزد نموده بودم درین تاریخ هفدهم آبان چون مجلس طوی منعقد گشته بود، به خانه با باخرم رفته، شب نیز در آنجا گذرانیدم و اکثر امرا را به خلعت سرافراز ساختم و چند تن از محبوسان قلعه گوالیار به تخصیص حاجی میرک از بند خلاصی یافتند و یک لک روپیه که اسلام خان از پرگنات خالصه تحصیل نموده بود، چون بر سر لشکر و خدمت بود به انعام او مقرر داشتم. پاره طلا و نقره از هر جنس زروغله به معتمدان داده مقرر داشتم که به فقرای آگره تقسیم نمایند. در همین روز عرض داشت خان جهان به عرض رسید که ایرج ولد خان خانان را از شاهزاده رخصت حاصل نموده، حسب الحکم روانه درگاه ساخت و آنچه در باب ابوالفتح بیجاپوری حکم شده بود، چون مشار الیه مرد کار آمدنی بود از فرستادن او بالفعل باعث نومیدی دیگر سرداران دکن که قولها به جهت ایشان رفته می شد بنا بر آن او را نگه داشت و حکم شده بود که چون کیشود اسیر رای کلهر که [۷۳ب] در خدمت پرویز می باشد، طلبیده ایم. اگر در فرستادن او اهمالی رود خواهی نخواهی او را روانه خواهی ساخت. چون این معلوم پرویز گشت فی الفور او را رخصت کرد و گفت که این چند کلمه از زبان من عرض داشت خواهی نمود که چون حیات خود را به جهت خدمت آن خدای مجازی می خواهم وجود و عدم کیشود اسیر چه خواهد بود که در فرستادن او ایستادگی نمایم. غایتا خدمتگاران اعتباری مرا که به هر تقریب طلب می دارند باعث نومیدی و شکست خاطر دیگران می گردد و در سرحد مشهور شده حمل بر بیغایتی صاحب و قبله می شود. دیگر امر از حضرت است.

از تاریخی که قلعه احمدنگر به سعی برادرم مرحوم دانیال به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد، تا تاریخ حال حفظ و حراست آنجا به خواجه بیگ میرزای صفوی که از خویشان غفران پناه شاه طهماسب است، مقرر بوده، بعد از آنکه شورش دکیان مقهور بسیار شد، قلعه را محاصره کردند در لوازم جان سپاری و قلعه داری تقصیر نکرد. تا آنکه خانخانان و امرا و سردارانی که در برهانپور جمع شده بودند در ملازمت پرویز متوجه دفع و رفع مقهوران شدند و از اختلاف رایها و نفاق امرا وی سرانجامی رسد و غله لشکرگران سنگی را که صلاحیت کارهای کلان داشتند به داهای نامناسب و کوهها و کتلهای صعب درآورده در عرض اندک روز پسریشان و بی سامان ساخت. چون کار بدینجا رسید و تمر غله بجایی انجامید که جانی در عوض نانی می دادند، بی علاج به مقصد نارسیده برگشتند و حشم قلعه که چشم برامداد این لشکر داشتند از شنیدن این خبر بیدل و بی پاشده به یکباره جوشیدند و خواستند که از قلعه برآیند. خواجه بیگ میرزا چون بر این معنی مطلع گشت در مقام تسلی و دلآسایی مردم شد و هرچند کوشید نتیجه نداد. آخر الامر به قول و قرار با مردم خود از قلعه برآمده متوجه برهانپور گشت و در تاریخ هشتم شاهرزاده را ملازمت نموده عرایض که در باب آمدن او رسید چون ظاهر گشت که در تردد و نمک حلالی تقصیر نکرده، فرمودم که منصب او که پنجهزاری ذات و سوار بود برقرار داشته جاگیر [۷۴ الف] تنخواه دهند. به تاریخ نهم عرضداشت بعضی امرای دکن رسید که به تاریخ بیست و دوم شعبان میر جمال الدین حسین به بیجاپور رسید عادلخان و کیل خود را به پیشباز به بیست گروه فرستاده خود هم تاسه گروه استقبال نمود و از همان راه میر را به منزل خویش برد. چون هوای شکار بر طبیعت غالب بود در ساعت مسعود که منجمان اختیار نموده بودند از شب پنجشنبه پانزدهم رمضان مطابق دهم آذر سنه پنجم یک پهر و شش گهری گذشته متوجه شکار شدم، و در باغ دهره که متصل به شهر است منزل نخستین واقع شد، درین منزل دوهزار و پویه و فرگل پرم نرم خاصگی به میر علی اکبر داده او را رخصت شهر نمودم و از ملاحظه آنکه غلات و مزروعات پی سیر و پامال مردم نشود، حکم فرمودم که غیر از مردم ضروری و بندهای خاص پیش خلعت همه در شهر بوده باشند. و حفظ و حراست شهر به خواجه جهان فرموده او را رخصت دادم. به تاریخ چهاردهم سعد الله ولد سعید خان را فیل مرحمت کردم. به تاریخ هژدهم مطابق بیست و یکم رمضان چهل و چهار فیل که هاشم خان ولد قاسم خان از اودیسه که در اقصای بنگاله است، پیشکش فرستاده بود، از نظر گذشت، از آن جمله یک فیل بسیار خوب و مطبوع بود، لذا آن را خاصه ساختم.

به تاریخ بیست و سیوم کسوف واقع شد. از برای دفع نحوست آن خود را به طلا و نقره

وزن کردم و یک هزار و هشت صد توله طلا و چهار هزار و نه صد رویه شد. آنرا با دیگس اقسام حیوانات و انواع حیوانات از فیل و اسب و گاو فرمودم که در بلده آگره و دیگر شهرهای حوالی بر مستحقان یمایه و محتاجان درمانده تقسیم نمودند.

چون مهمات لشکری که به سرداری پرویز و سرکردگی و سربراهی خانخانان و همراهی چندی از امرای کلان منصب مثل راجه مان سنگه و خانجهان و آصف خان و امیرالامرا و دیگر منصبداران و سرداران از هر طایفه و هر دست که به تسخیر دکن تعیین یافته بودند بدان انجامید که از نصف راه برگشته به برهانپور معاودت نمودند و همگی بندهای معتمد و اقمه نویسان راست گفتار عرایض به درگاه فرستاده باز نمودند که اگر چه برهم خوردگی و خرابی این لشکر را جهت و سببها بسیار بود اما عمده اسباب بی اتفاقی امرا به تخصیص نفاق خانخانان شد. بنابراین بخاطر گذرانیدم که خان اعظم را بالشکر [۷۴ب] تازه زور باید فرستاد تا تلافی و تدارک بعضی امور نالایق و ناشایستگیها که از نفاق امرا چنانچه مذکور شد، روی داده، نماید. یازدهم ذی قعدة به تسلیم این خدمت سرافرازی یافت و حکم شد که دیوانیان سرانجام نموده او را به زودی روانه سازند و خان عالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد حسین خان تکر به و علیخان نیازی و باز بهادر قلماق و دیگر منصبداران قریب ده هزار سوار همراه او تعیین نمودم. مقرر شد که و رای احدیانی که بدین خدمت تعیین اند دو هزار احدی دیگر همراه سازند که همگی دوازده هزار بوده باشد و سی لك رویه خزانه و چند حلقه فیل همراه ساخته رخصت دادم و خلعت فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسب و زین مرصع و فیل خاصه و پنج لك رویه ملد خرج بدو عنایت نمودم و حکم شد که دیوانیان عظام از محال جاگیر او بازیافت نمایند و امرای تعینات به خلعتها و اسبها و رعایتها سرافراز شدند و مهات خاندا که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود پانصد سوار دیگر بر منصب او افزودم و حکم کردم که خان اعظم و این لشکر را به برهانپور رساند و به حقیقت برهم خوردگی لشکر پیش باز کرده رسیده حکم سرداری خان اعظم به امرای آن حدود رسانیده و همرا به او متفق و یک جهت ساخته و سامان لشکر آنجا دیده بعد از انتظام و نظام مهمات مرجوعه خانخانان را همراه گرفته به درگاه آورد. روز یکشنبه چهارم شوال قریب به آخرهای روزگار چیت مشغول نمودم در این روز و روز پنجشنبه مقرر نمودم که جاندار کشته نشود و گوشت تناول نمی کنم. روز یکشنبه خاصه به جهت تعظیمی که بند بزرگوارم آنروز را می داشتند چنانچه گوشت میل نمی فرمودند و کشتن جاندار منع بود سبب آنکه روز یکشنبه تولد مبارک ایشان واقع شده بود می فرمودند که در این روز بهتر آنست که جانداران از آسیب قصاب طبعان خلاص باشند و روز پنجشنبه که روز جلوس من است در این روز هم فرمودم

که جاندار را بیجان نسازند. درایام شکار درین روز تفنگ به جانوران شکاری نمی‌اندازم. درحالتی که شکارچینه می‌شد. انوپ رای که خدمتگزاران نزدیک دست‌جمعی را که درشکار همراه [۷۵الف] می‌باشند پاره راه دورتر از من سیر کرده به درختی می‌رسد که زغنی چند بر آن نشسته بودند چون نظرش بر آن زغنها می‌افتد با کمان و تکه چند گرفته بدان طرف متوجه می‌شود. اتفاقاً درحوالی آن درخت گاوی نیم‌خورده می‌بیند. مقارن آن شبیری بزرگ قسوی‌جثه از میان بوته چند که در آن حوالی بود برخاسته روان می‌شود با آنکه از روز دوگه‌ری بیشتر نمانده بود، چون ذوق مرا به شکارشیر می‌دانست خود با چندی که همراه او بودند، شیر را قبل نموده کس به من فرستاده خبر کرد. چون خبر به من رسید جلوریز متوجه گشتم. با باخرم و رامداس و اعتماد رای و حیاتخان و یک‌دوی دیگر بامن همراه بودند به مجرد رسیدن دیدم که شیر در سایه درختی نشسته است، خواستم که سواره تفنگی بپندازم دیدم که اسب بی‌طاقتی نمود پیاده شدم و تفنگ را سراسر ساخته گشاد دادم چون در بلندی ایستاده بودم و شیر در پستی بود ندانستم که بدورسید یا نرسید تفنگی دیگر انداختم به خاطر رسید که این تفنگ به او رسیده باشد. شیر برخاسته حمله کرد و میرشکاری را که شاهین در دست داشت و به حسب اتفاق در برابر او واقع شده بود، زخمی کرده به جای خود نشست، درین حالت بندوقی دیگر بر سه پایه نهاده مجرای گرفتم. انوپ رای سه پایه را گرفته ایستاده بود شمشیری در کمر و کلت چوبی در دست و با باخرم در جانب چپ به اندک فاصله و رامداس و دیگر بنده‌ها در عقب او و کمال قراول تفنگ پر کرده به دست من می‌داد و چون خواستم که گشاد نمایم شیر غران بجانب مایان روان شده حمله آور گشت، مقارن آن تفنگ را گشاد دارم از محاذی دهن و دندان او گذشت صدای تفنگ او را پرتیز کرد، جمعی از خدمتگاران که هجوم آورده بودند تاب حمله او نیاورده همه یک‌دیگر خوردند، چنانکه من از دکه و آسیب ایشان یک دو قدم از جای خود در پس رفته افتادم. به تحقیق می‌دانم که دوسه کس پاسبینه من نهاده از بالای من گذشتند. به مدد اعتماد رای و کمال بیگ قراول ایستاده شدم. درین وقت شیر به مردمی که در دست چپ بودند قصد نمود انوپ رای سه پایه از دست گذاشته متوجه شیر شد شیر به همان چستی چالاکی که حمله [۷۵ب] آور گشته بود، برو برگشت و او مردانه به شیر دربرو شد و آن‌چوب را که در دست داشت به هر دو دست دوبار بر سر شیر محکم کوفت شیر دهن باز کرده هر دو دست انوپ رای را در دهن گرفت و چنان خائید که دندان او از آن سر هر دو دست او گذشت اما آن چوب و انگشتری چند که در دست داشت، خیلی مدد شد و نگذاشت که دستهای او از کار برود از حمله و دکه شیر انوپ رای در میان بر دو دست او به پشت افتاد چنانچه سر و روی

اومحاذی سینه شیر شد در این وقت با باخرم ورامداس متوجه شدند تا مدد انوپ رای نمایند. شاهزاده تیغی بر کمر شیر انداخت ورامداس هم دو شمشیر بکار برد. یکی که به شانه شیر می‌رسد فی الجمله کارگر می‌افتد و حیاتخان به چوبی که در دست داشت، چندی بر سر او زد، انوپ رای زور کرده دستهای خود را از دهن شیر برمی‌آورد و دوسه مشتی بر کله اومی - زند و به پهلوی غلطیده به زور زانو راست می‌ایستد. در وقت کشیدن دستها از دهن شیر چون دندان او از جانب دیگر سر بر آورده بود پاره چاک می‌شود و هر دو پنجه او از دوش گذشته در حین ایستادن که شیر هم ایستاده می‌شود سینه او را به آسیب ناخن و چنگال مجروح می‌سازد، چنانچه زخمهای مذکور روزی چند او را آزرده داشت و به جایی که زمین سرایشی داشت در رنگ دو کشتی گیر بر یکدیگر چسبیده غلظین شدند و در جایی که من ایستاده بودم زمین فی الجمله هوار داشت. انوپ رای می‌گوید که الله تعالی این مقدار شعور به من داد که شیر را عمداً بدان سو بردم، دیگر از خود خبر ندارم، درین زمان شیر او را گذاشته روان می‌شود. او در آن یخبیری شمشیر علم کرده از پس او در می‌آید و بر سر او می‌زند. شیر چون روی می‌گرداند تیغی دیگر بر صورت اومی اندازد چنانچه هر دو چشم او بریده می‌شود و پوست و ابروی او که به شمشیر جدا شده بود - بر بالای چشمهای اومی افتد. درین حالت صالح نام چسراغچی چون وقت چراغ شده بود، مضطربانه می‌آمد به حسب اتفاق به شیر کورکی بر می‌خورد، شیر به یک طلیانچه او را برداشته می‌اندازد و افتادن و جان دادن یکی بود و مردم دیگر رسیده کار شیر را تمام می‌سازند. چون این قسم خدمت از او به فعل آمد و جان سپاری او مشاهده گشت بعد از آنکه از الم زخمها خلاصی یافت و به سعادت ملازمت شتافت به خطابانی رای سنگدلان او را امتیاز بخشیدم. انی رای به زبان هندی سردار [۷۶ الف] فوج را می‌گویند و از سنگدلان شیر مار مراد است، و شمشیر خاصه مرحمت کرده بر منصب او پاره ای افزودم. خرم پسر خان اعظم را که به حکومت ولایت جون گر تعیین یافته بود به خطاب کامل خانی سرافراز ساختم.

روزی که شب سیوم ذی قعدة به شکار ماهی مشغول داشتم، هفتصد و شصت و شش ماهی شکار شد و در حضور به امرا و ابدجکیان و اکثر بنده ها تقسیم یافت. من بغیر از ماهی پولکدار نمی - خورم اما از این جهت نیست که شیعه مذهبیان غیر پولکدار را حرام می‌دانند بلکه سبب تفرمن از این جهت است که از مردم کهنه شنیده ام و به تجربه نیز معلوم شده که ماهی غیر پولکدار گوشتهای حیوانات مرده می‌خورد و ماهی پولکدار نمی‌خورد. از این ممر خوردن آن بر طبیعت من مکروه آمد. شیعه نمی‌داند که بچه سبب نمی‌خورد و از چه سبب حرام می‌داند از شیران خانگی که در شکار همراه می‌باشند یک شیر پنج نیله گاوارا که به وزن چهل و دو من هندوستان بود،

برداشته ایستاده شد.

نظیری نیشابوری که در فن شعر و شاعری از مردم قرارداد بود و در گجرات به عنوان تجارت بسر می برد، قبل ازین طلیده بودم در پنولا آمده ملازمت کرد، قصیده انوری را که: ع باز این چه جوانی و جمال است جهان را تتبع نموده. قصیده به جهت من گفته بود گذرانید. هزار روپیه واسپ و خلعت به صله این قصیده بدو مرحمت نمودم. حکیم عمید گجراتی را که مرتضی خان تعریف بسیار نموده بود، اورا هم طلیده بودم آمد و ملازمت کرد. نیک نفسیها و سادگیهای او بیشتر از طبابت او بود. مدتی در ملازمت بسر برد. چون ظاهر شد که در گجرات سوای او طبیبی نیست و اورا هم خواهان رخصت یافتیم هزار روپیه و چند عدد شال به او و فرزندان او داده یکده در بست به مدد معاش او مقرر داشتم و خوشحال به وطن مألوف مرخص گشت. یوسف ولد حسین خان تکریمه از جاگیر آمده ملازمت کرد روز پنجشنبه دهم ذی حجه عید قربان شد. چون در روز مذکور منع است که جاندار کشته نشود در روز جمعه فرمودم که حیوانات قربانی را قربان ساختند سه گوسفند را به دست خود قربان کرده به شکار سوار شدم و شش گهری از شب گذشته بود که باز گشتم. درین روز نیله گاوی شکار شد به وزن نه من و سی و پنج سیر چون حکایت این نیله گاو خالی از غرایبی نبود نوشته شد. در دو سال گذشته که به سیر و شکار به همین منزل آمده بودم این نیله را در هر مرتبه بهندوق زدم چون زخم به جای کاری واقع نشده بود نیفتاد و بدر رفت. در این مرتبه نیز این نیله در شکارگاه به نظر در آمد و قراولان شناختند که در سال پیش زخمی بدر رفته بود، مجملأ سه تنگ دیگر هم درین روز بر وزدم اصلاً کارگر نیفتاد و سردرپی او نهاده تا سه کروه مسافت در عقب او پیاده طی کردم. هر چند تردد کردم به دست در نیامد آخر الامر نذر کردم که اگر این نیله به دست بیفتد گوشت او را طعام پخته به روح حضرت خواجه معین الدین به فقرا بخورانم و یک مهر و یک روپیه نذر حضرت والد بزرگوارم نمودم. مقارن این نیت نیله از تردد بازماند. بر سر و دویده فرمودم که در حال حلال کردند و به اردو آورده به طوری که نذر کرده بودم به جا آوردم. گوشت نیله گاو را طعام پختند و مهر و روپیه را حلوا و نان سامان نموده درویشان و گرسنه ها را جمع کرده در حضور خود تقسیم نمودم. بعد از دو سه روزی باز نیله گاوی به نظر در آمد هر چند تردد نموده خواستم که در یک جا قرار گیرد تا تنگ انداخته شود، مطلقاً قابو به دست در نیامد تا قریب شام از عقب او تنگ بردوش می رفتم تا وقتی که آفتاب غروب نمود. مایوس از زدن او شدم یک بار بر زبان من گذشت [۷۶ب] که خواجه این نیله هم نذر شماست، گفتن من و نشستن او مقارن واقع شد، تنگ چاق ساخته انداختم و او را زدم و این هم به دستور نیله سابق فرمودم که طعام پخته به فقرا خورانیدند.

روزی کشنبه نوزدهم ذی حجه باز شکار ماهی شد. درین روز تخمیناً سیصد و سی ماهی شکار شده باشد. چهارشنبه بیست و هشتم ماه مذکوره در روپ پاس نزول واقع شد. چون از شکارگاههای مقرر من است و حکم است که هیچکس در آن حوالی شکار نکند، آهوی بی نهایتی در آن صحراها بهمرسیده چنانچه به آبادیها درمی آیند و از مضرت هرگونه آسیبی ایمن اند. در روز ددان صحرا شکار نمودم آهوی بسیار به تفنگ و چپته زده شکار کردم. چون ساعت دخول به شهر نزدیک بود دو منزل در میان کرده شب شنبه دوم محرم سنه ۱۰۲۰ به باغ عبدالرزاق معموری که نزدیک بلکه متصل شهر است نزول اجلال واقع شد. درین شب اکثر بندهای درگاه مثل خواجه جهان و دولتخان و جمعی که در شهر مانده بودند، آمده ملازمت نمودند. ایرج راهم که از دکن طلبیده بودم به سعادت آستانبوس مشرف گشت. روز یکشنبه هم در باغ مذکور توقف واقع شد و عبدالرزاق درین روز پیشکشهای خود را گذرانید. چون آخرین روز ایام شکار بود حکم شد که مدت شکار و عدد جانوران را که شکار شده به عرض رسانند. مدت شکار از نهم ماه آذر لغایت بیست و نهم اسفند ارمز سنه پنج سده و بیست و روز و شکار برین موجب: شیر دوازده قلاده، گوزن یک راس، چهلکاره چهل و چهار، کوته پاچه یک راس، آهوی دوازده راس، آهوی سیاه شصت و سه راس، آهوی ماده سی و یک راس، روباه چهار قلاده آهوی کوراده هشت راس، پاتل یک راس، خرس پنج قلاده، کفتار سه قلاده، خرگوش شش، نیله گاو یکصد و هشت راس، ماهی یک هزار و نود و شش قطعه، عقاب یک دست، تنغری یک قطعه، طاوس پنج قطعه و سنگ یک قطعه، کاروانک پنج قطعه، دراج پنج قطعه، سرخاب یک قطعه، سارس پنج قطعه، مجموع یک هزار و چهارصد و چهارده. روز شنبه بیست و نهم اسفند ارمز مطابق چهارم محرم بر فیل سوار شده متوجه شهر شدم. از باغ عبدالرزاق تا به دولت خانه قلعه که یک کروه و بیست طناب مسافت است هزار و پانصد رویه نثار کردم. و در ساعتی که قرار یافته بود داخل دولتخانه شدم. دربار را به طریق معهود به جهت جشن نوروز در اقصیه گرفته آئین بسته بودند. چون در ایام سیر و شکار خواجه جهان را حکم شده که در محل عمارتی تمام راست نماید که قابلیت نشستن من داشته باشد، خواجه مشارالیه این نوع عمارت عالی شان را در سده و تیار و مکمل ساخته بود. به غایت کار نمایانی دست بسته کرد و مصوران نیز کار نمایان و جلد دستی خوب کرده اند از گرد راه به همان عمارت بهشت مثال داخل شده تماشای آن منزل نمودم، به غایت الغایت متحسین افتاده به تعریف و تحسین بسیار خواجه جهان سر بلندی یافت. پیشکشی که ترتیب داده بسود، در همین عمارت به نظر اشرف گذرانید و بعضی از آن پسند خاطر گردید، تنه را به او بخشیدم.

نوروزششم از جلوس همایون

دو گه‌ری و چهل یل از روز دوشنبه گذشته حضرت نیر اعظم به برج شرف خود، که حمل باشد، تحویل نمود. روز مذکور غره فروردین مطابق ششم محرم سنه ۱۰۲۰ جشن نوروز ترتیب داده بر تخت دولت جلوس نمود. امرا و سایر بنده‌های درگاه سعادت کسورنش دریافته تسلیمات مبارک‌بادی به جای آوردند. پیشکش بنده‌ها درگاه مثل میران صدر جهان و عبدالله خان فیروز جنگ و جهانگیر قلی خان از نظر اشرف گذشت. روز پنجم نهم ماه مذکور شجاعت خان و بعضی از منصبداران که به طلب از دکن آمده بودند ملازمت کردند، خنجر مرصع به رزاق وردی اوزبک مرحمت شد. در همین ایام پیشکش نوروزی مرتضی خان از نظر اشرف گذشت چیز بسیاری از هر قسم و هر جنس ترتیب داده بود. همه را دیدم و آنچه پسند خاطر گردید، از جواهر گران بها اقمه [۷۷ الف] نفیسه و فیل و اسب گرفته تمه را باز گردانیدم، و خنجر مرصع به ابوالفتح دکنی و سه هزار رویه به میر عبدالله و یک اسب عراقی به مقیم خان مرحمت نمودم. شجاعت خان را به همین قصد از دکن طلبیده بودم که او را به بنگاله نزد اسلام خان فرستم که در حقیقت قائم مقام او باشد. منصب او را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود، پانصدی ذات و سوار افزوده به خدمت صوبه مذکور تسلیم کنایدم و خواجه ابوالحسن دو قطعه لعل و یک دانه مروارید و ده انگشتری گذرانید، به ایرج پسر خانانان کمر خنجر مرصع مرحمت نمودم، منصب خرم، هشت‌هزاری ذات و پنجهزار سوار بود، دوهزاری دیگر بر ذات او افزودم و خواجه جهان را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار داشت، پانصدی در ذات و دو پست سوار دیگر اضافه نمودم.

ملازمت نمودن یادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران: بیست و چهارم محرم که هژدهم فروردین روز شرف باشد، یادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس دارای ایران که به پرسش تعزیت حضرت عرش‌آشیا و تهنیت جلوس من آمده بود، سعادت ملازمت دریافت و سوغاتی که برادرم شاه عباس فرستاده بود، از نظر اشرف گذرانید. اسبان خوب و اقمه و زهر جنسی تحفه‌های لایق آورده بود، بعد از گذراندن سوغات در همین روز خلعت فاخر و سی هزار رویه که به حساب ولایت هزار تومان بوده باشد به او مرحمت نمودم و کتاباتی که مبنی بر تهنیت و پرسش قضیه والد بزرگوارم بود، گذرانید. چون در کتابت تهنیت اظهار محبت بیش از پیش نموده و در مراعات نسبت ادب و بیگانگی دقیقه‌ای فرو گذاشت نکرده خوش آمد که

کتابت به جنس داخل گردد.

نقل کتابت شاه عباس: «تارشحات صاحب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدائق ابداع و اختراع باشد، همیشه گلشن سلطنت و جهان بینی و چمن زار ابهت و کامرانی اعلیٰ حضرت فلک مرتبت، خورشید منزلت، پادشاه جوان بخت، کیوان وقار، شهریار نامدار، سپهر اقتدار، خدیو جهانگیر کشورگشا، خسرو سکندر شکوه، دارالوفا، مسند نشین بارگاه عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و جلال، نزهت افزای ریاض کامرانی، چمن آرای گلشن صاحبقرانی، چهره گشای جمال جهان بینی، مین رموز آسمانی، زیور چهره دانش و بینش [۷۷ ب]، فهرست کتاب آفرینش، مجموعه کمالات انسانی، مرآت تجلیات بزدانی، بلندی بخش همت بلند، سعادت افزای طالع ارجمند، آفتاب فلک اقتدار، سایه عاطفت آفریدگار، جم جاه انجم سپاه، فلک بارگاه، صاحبقران، خورشید کلاه، عالم پناه، از جویبار عنایت الهی و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بوده، ساحت قدس مساحتش از آسیب خشکسالی عین الکمال، محروس باد، حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلقت و مودت تحریر پذیر نیست. ع

قلم را آن زبان نبود که را ز عشق گوید باز

اگر چه از راه صورت بعد مسانت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده اما قبله همت والا نهمت نسبت معنوی و قرب باطنی است. لله الحمد که به حسب وحدت ذاتی این نیازمند درگاه ذوالجلال و آن نهال سلسال ابهت و اجلال این معنی به تحقیق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قربت خیالی و وصال روحانی نگشته رو در یکجهتی است و اذین جهت گرد ملال بر آئینه خاطر خورشید مثال ننشسته عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است و همواره مشام جان به روائح فوایح خلقت و وداد و نسایم عبر شمایم محبت و اتحاد معطر گشته، به مؤانست روحانی و مواصلت جاودانی زنگ زدای خاطر دوست است. بیت

همنشیم به خیال تو و آسوده دلم این وصالی است که در پی غم هجرانش نیست
المنة لله تعالی و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی به ثمره مراد بارور شده شاهد مقصودی که سالها در پرده قضا مستور بود و به تضرع و ابتهال از بارگاه واهب متعال جلوه گری آن مسالت می شد، با حسن وجهی از حجله غیب به ظهور درآمده پرتو جمال بر ساحت آمال خجسته مال منتظران انداخته، بر فراز تخت همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن- آرای پادشاهی و زینت افزای سریر شاهنشاهی گردیده ولوای جهانگشای خلافت و شهر یاری و چتر فلک فرسای معدلت و جهاننداری آن رفعت بخش افسر و اورنگ و عقده گشای دانش و فرهنگ ظل معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت - امید که مهیمن مراد [۷۸ الف]

بخش جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزنده تاج و فروزنده تخت بر همگنان مبارک و میمون و فرخنده و همایون گردانیده و همیشه اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزیید و تضاعف باد آمین، طریق و داد و روش اتحاد که بین الایاء و الاجداد انعقاد یافته بتازگی میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون مژده جلوس آن جانشین مسندگور کانی و وارث افسر صاحبقرانی بدین دیار رسد یکی از معرمان حریم عزت بر سیل تعجیل تعیین شده به مراسم تهنیت اقدام نماید. لیکن چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شیروان در میان بود تا خاطر مهم آئین از مهمات ولایات مذکور جمع نمی شد، مراجعت به مستقر سلطنت میسر نبود. در لوازم این امر خطیر تأخیر و تقصیر واقع شد. هر چند رسوم و آداب ظاهری نسزد ارباب دانش و ینش چندان اعتباری ندارد اما طلی آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قواصر که مطمح نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب دوستی ماست لاجرم درین ایام خجسته فرجام به ین توجه خدام ملایک احترام مهمات ولایت از دست رفته بر حسب مدعای احباب صورت یافت. بالکلیه از آن طرف خاطر جمع گشته به دار السلطنه اصفهان که مقر سلطنت است، نزول واقع شد. امارت شعاع کامل الاخلاص، راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی را که اباعن جد از زمسره بندگان یکجهت و صوفیان صافی طوبیت این دودمان است، روانه درگاه معلی و بارگاه اعلی نمود، که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادواک شرف تقبل و تلثیم بساط عزت و ادای لوازم پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته اخبار مسرت آثار سلامتی ذات مسلاک صفات وصحت مزاج و هاج خورشید ابتهاج، بهجت افزای خاطر مخلص خیر خواه گردد. مرجو آنکه پیوسته دوحه محبت و وداد موروئی و مکتسبی و حدیقه خلت و اتحاد صوری و معنوی که باروانی آنهار موالات و اجرای جداول مضافات غایت نصرت و حضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته به ارسال رسل [۷۸ب] و رسایل که مجالست روحانی است محرک سلسله یگانگی و رافع غائله یگانگی بوده باشند و روابط معنوی را به ائتلاف صوری متفق ساخته به ارجاع و انجام مهام ممنون دارند. حق سبحانه و تعالی آن زبده خاندان جاه و جلال و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را به تأیید غیب الغیب مؤید داد.

تا اینجا نقل کتابت برادرم شاه عباس تمام شد، برادرانم سلطان مراد و دانیال را که در ایام حیات والد بزرگوارم به رحمت خدا رفته بودند مردم به اسمی مختلف نام می بردند. فرمودم که یکی را شاهزاده مغفور دوم را شاهزاده مرحوم می گفته باشند. اعتماد الدوله و عبدالرزاق معصومی را که هر یک به منصب هزار و پانصدی سرافراز بودند به منصب هزار و هشتصدی سرافراز ساختم و بر سوادان قاسم خان برادر اسلام خان دو یست و پنجاه سوار افزودم. ابرج پسر کلان

خانخانان را که خانه زاد قابل مستعد بود به خطاب شاهنواز خانی و سعدالله ولد سعید خان را به لقب نواز شخانی سربلندی بخشیدم. درین هنگام پروژنها و گزها پاره ای افزوده بودم، چنانچه سوای پروژن مهر و رویه اضافه شده بود. درین ایام به عرض رسید که درداد وستدها رفاهیت خلق در آن است که مهر و رویه به وزن سابق باشد. چون در جمیع امور رفاهیت و آسایش خلق منظور است، حکم کردم که از تاریخ حال که یازدهم اردی بهشت سنه شش جلوس باشد در دارالضرربهای ممالك محروسه مهر و رویه را به دستور سابق مسکوک و مضروب می ساخته باشند. چون قبل از این به تاریخ یکشنبه ازماه صفر سنه یکهزار و بیست و دو احداث بد نهاد شنید که کابل از سردار صاحب وجود خالی است و خان دوران در نیکمار است و معزالملك با معدودی چند از ملازمان خود و چندی از ملازمان مومی الیه در کابل است فرصت غنیمت دانسته با سوار و پیاده بسیار غافل و بیخبر خود را به کابل رسانیده و معزالملك به اندازه قوت و حالت خود فی الجمله ترددی نموده کابلان و متوطنان و مسکنه شهر خصوصاً جماعه فرملیان کوچها را کوچه بندی نموده جاهای خود را مضبوط و مستحکم ساختند. افغانان [۷۹ الف] چند توپ شده از اطراف به کوچها و بازارها در آمدند. مردم از پشت بامها و سراهای خود آن بدبختان را از تیر و تفنگ گرفته جمعی کثیر به قتل رسانیدند. بار کسی که از سرداران معتبر آن مخذول بود کشته شد. از وقوع این مقدمه به ملاحظه آنکه مبادا مردم از اطراف و جوانب جمع شده راه بیرون شدن بر آنها مسدود گردد دل داده ترسان و هراسان باز گشتند. قریب به هشتاد نفر از آن سگان به جهنم رفتند تا دو یست اسب گیرانده از آن مهلکه جان بتک پا بیرون برند میدانی که در لوه کر بود آخر همان روز خود را رسانیده پاره راه تعاقب نمود. چون فاصله بسیار شده بود و جمعیت او اندک کاری نساخته برگشت به همان که در زود آمدن نمود و فی الجمله ترددی که از معزالملك واقع شد هر يك به زیادتی منصب سرافرازی یافتند. نادعلی که به منصب هزاری مفتخر بود هزار و پانصدی شده معزالملك که هزار و پانصدی بود به هزار و هشتصدی سرافرازی گشت، چون ظاهر شد که خان داوران و کابلان در مقام روز گذرانیدند و دفع احداث بد نهاد به دور و دراز کشید به خاطر گذرانیدم که خان خانان بر در خانه یکبار ایستاده است او را با پسرانش بدین خدمت تعیین باید کرد. مقارن این اندیشه قلیچ خان که قبل ازین به طلب او فرمان صادر شده بود از پنجاب آمده سعادت خدمت دریافت از ناصیه احوالش ظاهر گشت که بجهت آنکه خدمت دفع احداث نامزد به خان خانان شده آزردن خاطر است تا آنکه صریح تعهد خدمت نمود و قرار یافت که صاحب صوبگی پنجاب متعلق به مرتضی خان باشد و خود در خانه بسر برد، و قلیچ خان شش هزاری ذات و پنج هزار سوار سرافرازی یافته خدمت کابل دفع و دفع احداث بد نهاد و

دزدان کوهستان را تعهد نمود. برای خانخانان فرمودم که در صوبه آگره از سرکار قنوج و کالپی جاگیر تنخواه دهند تا مفسدان و متمردان آن ولایت را تنبیه بلیغ نموده ببنیاد آنها را براندازد. در وقت رخصت هریک به خلعتهای خاص و اسب و قیل سرافرازی یافته روانه شدند. در همین ایام بنا بر حسن اخلاص و قدم خدمت اعتمادالدوله را به منصب دو هزاره ذات و پانصد سوار سر بلندی بخشیدم و مبلغ پنجهزار روپیه نقد به طریق انعام مرحمت فرمودم. مهابت خان را که بجهت سامان واجب لشکر ظفر اثر دکن و دلالت نمودن امرا بحسن اتفاق و یکتا دلی فرستاده بودم به تاریخ [۷۹ ب] دوازدهم ماه تیر مطابق بیست و یکم ربیع الثانی در دارالخلافه آگره ملازمت نمود.

از عرضداشت اسلام خان به ظهور پیوست که غیاث خان در صوبه بنگاله مصدر خدمات پسندیده گشته بنا بر این پانصدی بر ذات او افزودم که دو هزاره بوده باشد. بر منصب راجه کلیان نیز که از تعینات صوبه مذکور است پانصدی ذات و سیصد سوار اضافه نمودم که مجموع هزار و پانصدی و هشتصد سوار بوده باشد. هاشم خان را که در اودیه بود غایبانه او را به حکومت کشمیر سرافراز ساخته عم او خواجگی محمد حسین را به کشمیر فرستادم که تا رسیدن او از احوال آنجا یا خبر باشد در زمان والد بزرگوارم پدر اوقاشم خان کشمیر را گرفته بود چنان قلیچ که ارشد اولاد قلیچ خان است از صوبه کابل آمده سعادت ملازمت دریافت. چون نسبت خانه زادی با جوهر ذاتی جمع داشت به خطاب چین قلیچ خانی سر بلند گشت. و صب. الالتماس پدر او به شرط تعهد خدمت تیراه پانصدی ذات و سیصد سوار بر منصب او افزودم. به تاریخ چهاردهم امرداد بنا بر سبق خدمت و وفور اخلاص و کاردانی اعتمادالدوله را به منصب والای وزارت ممالک محروسه سر بلندی بخشیدم. و در همین روزها کمر خنجر مرصع به یادگار علی ایلچی دارای ایران مرحمت فرمودم عبدالله خان که به سرداری لشکر رانای مقهور تعیین بود، چون تعهد نمود که از جانب گجرات به ولایت دکن درآید، او را به صاحب صوبگی و حکومت صوبه مذکور سرافراز ساخته راجه باسورا به عوض او به سرداری لشکر امرا تعیین نمودم و پانصد سوار بر منصب او اضافه نمودم و در عوض گجرات صوبه مالوه به خان اعظم مرحمت کردم و چهار لک روپیه بجهت سامان و سرانجام لشکری که به همراهی عبدالله خان از راه ناسک ترینگ به ولایت دکن تعیین یافته بودند فرستاده شد. صفدر خان با برادران از صوبه بهار آمده به سعادت آستان بوس مشرف گشت.

یکی از ملازمان پادشاهی که در خاتم بند خانه کار می کند کارنامه ساخته بنظر گذرانید که تا امروز مثل این کاری دیده نشده بود بلکه نشنیده ایم. چون نهایت غریب دارد به تفصیل نوشته میشود

[۸۰ الف]. در پوست قندقی چهار مجلس از استخوان فیل تراشیده ترتیب داده است. اول مجلس گشتی گیران است. دو کس با هم در کشتی گرفتن؛ یکی در دست نیزه گرفته ایستاده است و دیگری سنگ درشتی در دست دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است در پیش او چوبی و کمائی و ظرفی تعبیه نموده است. مجلس دوم تختی ساخته و بر بالای آن شامیانہ ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته يك پای خود را بر بالای پای دیگر نهاده و تکیه در پس پشت او نمایان ساخته و پنج نفر از خدمتگاران در گرد و پیش او ایستاده کرده است و شاخ درختی برین تخت سایه انداخته. مجلس سیوم صحبت ریسمان بازپست، چوبی ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته‌اند و ریسمان بازی بر بالای آن پای راست خود از پس سر بدست چپ گرفته و بر بازی ایستاده بزی را بر سر چوب گرفته و شخصی دهلی در گردن انداخته می‌نوازد و مردی دیگر دستها را بالا کرده ایستاده است و چشم بر ریسمان بازدارد و پنج کس دیگر ایستاده‌اند. از آن پنج کس یکی چوبی در دست دارد. مجلس چهارم درختی است در ته آن درخت صورت حضرت عیسی را نمایان ساخته و شخصی سر بر پای ایشان نهاده و پیرمردی با ایشان درسخن است و چهار کس دیگر ایستاده‌اند. چون چنین کارنامه ساخته بود او را به انعام و زیادتی عطا فرموده سرافراز ساختم.

در یستم شهر یور میرزا سلطان را که از دکن طلبیده بودم، آمده ملازمت کرد صفدر خان به اضافه منصب سرافرازی یافته به کومکشی لشکر امرای مقهور تعیین یافت. چون عبدالله خان فیروز جنگ اراده نموده بود که از راه ناسک ترینک به ولایت دکن در آید بخاطر رسانیدن که رامداس کچه‌وا به راکه از بنده‌های با اخلاص والد یزدگوارم بود، بهمراهی او تعیین نمایم که همه‌جا خبردار احوال او بوده نگذارد که ازو تهور و شتاب‌زدگی بیوقت به فعل آید بجهت این قسم خدمت او را به رعایت‌های عالی سرافراز [۸۰ ب] ساخته خطاب راجگی که در گمان او نبود کرامت نمودم. نقاره‌عنایت نمودم و هم قلعه رتبه‌ور را که از قلعه‌های مشهور هندوستان است بدو شفقت کردم و خلعت فاخر و فیل و اسب داده مرخص ساختم. خواجه ابوالحسن را که از دیوانی کل تغییر یافته بود بخدمت صوبه دکن به مناسبت آنکه در خلعت برادر مرحوم مدتها در آن حدود بوده تعیین نمودم. ابوالحسن پسر اعتمادالدوله را به خطاب اعتقاد خان سرافرازی بخشیدم. پسران معظم خان را به مناصب لایق ممتاز ساخته به بنگاله پیش اسلام خان فرستادم. راجه کلیان به سرداری اودیه به تجویز اسلام خان مقرر گشت و به اضافه دوصدی ذات و سوار سرافراز گردید. چهار هزار رویه به شجاعت خان دکنی مرحمت نمودم. هفتم آبان بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ از دکن آمده ملازمت کرد. درین روزها بجهت شوریسگی و هرج و مرج

که در ولایت ماوراءالنهر واقع شده بسیاری از امرای و سپاهیان اوزبك مثل حسین بی و پهلوان بابا و نورس بی درمن و بیرم و غیره التجا به درگاه ما آورده ملازمت نمودند. هر یکی به خلعت و انسپ و زر نقد و منصب و جاگیر سرافراز گشتند. روز دوم آذر هاشم خان از بنگاله آمده سعادت ملازمت و آستانبوسی دریافت.

پنج لك روپیه بجهت مدد خرج لشکر فیروزی اثر دکن که به سرداری عبدالله خان مقرر بوده است به دست روپ خواص و شیخ انبیاء به احمد آباد گجرات فرستادم. در غره دی به قصد شکار موضع سمونگره که از شکارگاه مقرر من است، متوجه شدم. بیست و دو آهو شکار شد از آن جمله شانزده آهو را خود شکار کرد. و شش دیگر را خرم شکار نمود. دو روز و دو شب آنجا بوده شب یکشنبه بخیر و خوبی به شهر ماودت نمودم. شبی این بیت در خاطر م پر توانداخت: بیت بود بر آسمان تا مهر را نور مبادا عکس او از چتر شه دور

به چراغچیان وقصه خوانان فرمودم که در وقت سلام [۸۱ الف] و صلوات فرستادن وقصه گذرانیدن در آید باین بیت کنند و حالا شایع است. سیوم دی روز شنبه عرضداشت خان اعظم رسید که عادلخان بیجاپوری از تقصیرات گذشته خود پشیمان گشته در صدد بندگی و دولتخواهی بیش از پیش است. چهاردهم دی مطابق سلخ شوال هاشم خان به کشمیر رخصت یافت. به یادگار علی ایلچی ایران فرگل خاصه مرحمت نمودم. به اعتقاد خان شمشیری از شمشیرهای خاصه شیراندام نام شفقت نمودم. شادمان ولد خان اعظم را به خطاب شادخانی سرافراز ساخته منصب او از اصل و اضافه به يك هزار و هفتصدی ذات و پانصد سوار مشخص شد، و به رعایت علم سر بلندی یافت و سردار خان برادر عبدالله خان فیروز و ارسلان بی اوزبك که حراست سیوستان به او مقرر است به غایت علم سرافراز گشتند.

پوستهای آهوی شکار خاصه را فرمودم که جای نمازها ترتیب داده در دیوان خانه خاص و عام نگاهدارند که مردم بران نماز می گذارده باشند. میر عدل و قاضی را که مدار امور شرعیه بر ایشان است، خاصه به جهت حرمت شرح فرمودم که زمین بوس که به صورت سجده است نکنند. روز پنجشنبه بیست و دوم ماه دی باز به شکار سمو کره متوجه شدم. چون آهوی بسیاری در آن حوالی جمع شده بود. درین مرتبه خواجه جهان را رخصت کرده بودم که طرح شکار قمرغه انداخته آهوان را از هر طرف رانده در جای وسیعی که دور آن سراپرده ها و کلابارها کشیده باشند در آورده ضبط نمایند. يك و نیم گروه زمین را سراپرده گسرفته بودند. چون خبر رسید که شکارگاه ترتیب یافته و شکاری بسیار به قید درآمده است متوجه گشتم. روز جمعه شکار شد و تا پنجشنبه آینده هر روز با مردم محل به قمرغه درآمده آن مقدار که خاطر رغبت می نمود

شکار می کردم پاره زنده گرفتار می گشتند و بعضی به تفنگ و تیر کشته می شدند. روز یکشنبه و پنجشنبه که تفنگ به جانور نمی اندازم به دام زنده گرفتند. درین هفت روز نهصد و هفده آهوی نروماده شکار شده بود از آن جمله ششصد و چهل و یک راس آهوی نروماده که زنده گرفتار شده بودند. چهارصد و چهار راس به فتحپور فرستاده شد که در میان جوگانگاه آنجا سردهند و هشتاد و چهار راس دیگر را فرمودم که حلقه های نقره در بین کرده در همان زمین آزاد کردند و دو بست و هفتاد [۸۱ ب] و شش آهوی که به تفنگ و تیر و چیته کشته شده بودند روز بروز به ییگمان و خادمان محل و امرا و بندهای درگاه قسمت می شد. چون از شکار کردن بسیار دلگیر شدم به امرای فرمودم که به شکارگاه رفته آنچه مانده باشد مجموع را شکار نمایند و خود بخیریت روانه شهر شدم.

در غره بهمن مطابق هفدهم ذی قعدة حکم کردم که در شهرهای کلان ممالك محروسه مثل احمد آباد و الله آباد و لاهور و آگره و دهلی و غیره غلورخانها به جهت فقرا ترتیب دهند. تاسی محل نوشته شد. از این جمله شش محل سابق دایر بود بیست و چهار محل دیگر الحال حکم شد که دایر سازند. در چهارم بهمن هزاری بر ذات راجه نرسنگ دیو اضافه نمودم که ذات چهار هزار و سوار دوهزار نفر باشد و شمشیر مرصع بدو مرحمت کردم و شمشیر دیگر از شمشیرهای خاصه که شاه بچه نام داشت به شاهنوازخان عنایت شد و در شانزدهم اسفند از مزید بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ به لشکر امرای مقهور تعیین یافت و شمشیری به جهت راجه یاسو به دست او فرستاده شد.

چون مکرر به مسامع جلال رسید که امرای سرحد بعضی مقدمات که به ایشان مناسبتی ندارد، از قوت به فعل می آورند و ملاحظه توره و ضوابط آن نمی کنند به بخشیان فرمودم که فرامین مطاعه به امرای سرحد صادر گردانند که من بعد مرتکب این امور که خاصه پادشاهان است، نگردند. اول آنکه در جهر و که نشینند و به امر او سرداران کمکی خود تکلیف چوکی و تسلیم چوکی نکنند و فیل به جنگ نیندازند و در سیاستها کور نکنند و گوش و بینی نبرند و به زور تکلیف مسلمانی بکسی نکنند و خطاب به ملازمان خود ندهند و نوکران پادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند و اهل نغمه را بروشی که در دربار معمول است تکلیف چوکی دادن نکنند و وقت برآمدن نقاره نوازند و اسب و فیل که به مردم دهند خواه ملازمان پادشاهی و خواه به نوکران خود جلو و کجک بردوش آنها داده تسلیم نکنند و در سواری ملازمان پادشاهی را در جلو خود پیاده نبرند و اگر چیزی به آنها بنویسند مهر بر او نکنند. این ضوابط که به آئین جهانگیری اشتها ریافته، الحال معمول است.

نوروز هفتم از جلوس همایونی

غره فروردین سنه هفت جلوس روز سه شنبه شانزدهم شهر محرم سنه یک هزار و بیست و یکم در دارالخلافه آگره مجلس نوروز عالم افروز و جشن مسرت [۸۲ الف] بخش عشرت اندوز سازمان پذیرفت. بعد از گذشتن چهار گهری از شب پنجشنبه سیوم ماه مذکور که ساعت اختیار کرده منجمان بود، بر تخت نشست. بدستور همه ساله فرموده بودم که دربار را آئین بسته تا روز شرف این مجلس برقرار باشد. خسرو بی اوزبک که در میان اوزبکیه به خسرو قرقچی اشتباه دارد، در همین روزها آمده سعادت ملازمت دریافت. چون از مردم قرار داده مساوراء انهر بود او را به عنایتها سر بلندی بخشیده خلعت فاخره دادم. یادگار علی ایلچی دارای ایران داپانزده هزار روپیه مدد خرج گویان عنایت نمودم. در همین ایام پیشکش افضل خان که از صوبه بهار فرستاده بود از نظر اشرف گذشت. سی زنجیر فیل و هژده رأس کونت و پاره ای اقمشه بنگاله و چوب صندل و نافه های مشک و چوب عود و ازهرجنس چیزها بود. پیشکش خنان دوران هم به نظر درآمد. چهل و پنج رأس اسب و دو قطار شتر و چینی خطایی و پوستینهای سمور و دیگر تحف و هدایا که در کابل و آن حدود بهم می رسید فرستاده بود و امرای درخانه تکلیفات در پیشکشهای خود نموده بودند. بضایه همه ساله در هر روز از روزهای جشن مذکور پیشکش یکی از بنده های گذشت و به تفصیل ملاحظه نموده آنچه پسند خاطر می افتادمی گرفتم و باقی به او مرحمت می شد و سیزدهم فروردین مطابق بیست و نهم محرم عرض داشت اسلام خان رسید. مشعر بر آنکه به یمن الهی و بیرکت و توجه اقبال شاهنشاهی بنگاله از فساد عثمان افغان پاک گشت.

پیش از آنکه حقیقت این جنگ مرقوم گردد سطری چند از خصوصیات آنجا در قلم آورد: بنگاله ملکی است در نهایت وسعت و اقلیم دوم. طول آن از بندر چا تنگام تا گهری چهار صد و پنجاه کروه و عرض آن از کوه های شمالی تا پایان سرکارمدارن دویست و بیست کروه جمع آن تخمیناً شصت کروز دام بوده باشد. حکام سابق همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یک هزار زنجیر فیل چهار پنج هزار منزل کشتی از نواره جنگی و غیره سرانجام می نموده اند.

از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او این ولایت در تصرف او و افغانان بود. چون اورنگ سلطنت و فرمان روای دارالملک هندوستان بوجود اشرف اقدس والد بزرگوارم زیب و زینت گرفت افواج [۸۲ ب] قاهره بر سر آن ملک تعیین فرمودند و مدت مدیدی فتح آنجا را پیش نهاد همت داشتند تا آنکه ولایت مذکور بحسن سعی اولیای دولت قاهره از تصرف داود کرانی که آخرین حکام آنجا است برآمد، و آن مخذول العاقبت در جنگ خنانجهان کشته گشت و لشکر او پریشان و متفرق گردید. از آن تاریخ باز تا حال این ولایت در تصرف بنده های

درگاه است. غایتاً پاره از بقایای افغانان در گوشه و کنار این ملك مانده بودند بعضی جاهای دور دست را تصرف داشته تا آنکه رفته رفته اکثری ازین جماعه عاجز و زبون گشتند. ولایاتی که متصرف بودند، بدست اولیای دولت قاهره درآمد. چون انتظام امور سلطنت و فرمانروائی به محض فیض و فضل ایزدی به این نیازمند درگاه الهی مفوض گشت، در اول سال جلوس راجه مان سنگه را که به حکومت و دارای آنجا مقرر بود، به درگاه طلب داشته، قطب الدین خان را که به شرف کوکلتاشی من از سایر بندها امتیاز داشت، بجای او فرستادم. در ابتدای درآمد به آن ولایت به دست یکی از فتنه کیشان که تعینات آن ملك بود، درجه شهادت یافت. و آن عاقبت نااندیشی نیز بجزای عمل خود رسید و کشته گشت.

جهانگیر قلیخان را که صاحب صوبه و جاگیردار ولایت بهار بود، بنا بر قرب و جوار به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساخته، حکم فرمودم که به بنگاله رفته آن ولایت را متصرف شود و به اسلام خان که در دارالخلافه آگره بود فرمان فرستادم که به صوبه بهار متوجه گشته آن ولایت را به جاگیر خود مقرر شناسد. چون اندک مدتی از حکومت دارای جهانگیر قلیخان گذشت به واسطه زبونی آب و هوای آنجا بیماری صعب بهم رسانید و رفته رفته مرض قوی و قوی ضعیف گشته کار او به هلاک انجامید. چون خبر بیماری و درگذشتن او در لاهور مسموع گردید فرمان به اسم اسلام خان صادر گردید که صوبه بهار را به افضلخان سپرده خود تأکید هر چه تمامتر روانه بنگاله گردد. در تعیین این خدمت بزرگ اکثر بندهای درگاه بنا بر خردمالی و کم تجربگی او سخنان می گفتند. چون جوهر ذاتی و استعداد فطری او منظور نظر حق بین بوده خود او را بجهت این خدمت اختیار نمودم. بحسب اتفاق مهمات این ملك بروشی از او سرانجام پذیرفت که از ابتدای درآمد این ولایت به تصرف اولیای دولت ابد پیوند تا امروز هیچکس از بندهای درگاه را میسر نشده بود.

یکی از کارهای نمایان [۸۳ الف] او دفع عثمان افغان مقهور است که مکرر در زمان حیات حضرت عرش آشیانی او را با افواج قاهره مقابله و مقاتله دست داد و دفع او میسر نگشت. درین و لا که اسلام خان دهاکه را محل نزول ساخته بود و دفع و رفع زمینداران آن نواحی را پیش نهاد همت داشت، بخاطر گذرانید که فوجی بر سر عثمان مقهور و ولایت او باید فرستاد. اگر اختیار دولتمخواهی و بندگی نماید چه بهتر والا به طریق دیگر متمردان او را سزا داده نیست و نابود سازند. چون شجاعت خان در همان ایام به اسلام خان پیوسته بود، قرعه سرداری این خدمت به اسم او انداخته شد. چندی دیگر از بندهای مثل کشور خان و افتخار خان و سید آدم بارهم و شیخ آچه برادرزاده مهربان و معتمد خان و پسران معظم خان

واهتمام خان و دیگر بندها به همراهی او تعیین نمود، و از مردم خود نیز جمعی همراه کرد. در ساعتی که مشتری کسب سعادت از وی نمود این جماعه را روان ساخت و میرقاسم پسر میر - مراد را بخشی و واقعه نویسی نمود و از زمینداران نیز چندی بجهت راه نمونی همراه کرد در ساعتی افواج نصرت قرین روانه گشتند.

چون به حوالی قلعه وزمین او نزدیک شدند چندی از مردم زبان دان را به نصیحت او فرستادند تا او را دلالت به دولتخواهی نموده از طریق بنی و طغیان براه صواب باز آورند. چون غرور بسیار در کاخ دماغ او جا گرفته بود و همیشه هوای گرفتن ملك بلکه دیگر داعیه ها در سرداشت اصلا گوش به سخنان این جماعت ننموده مستعد جدال و قتال گردید و در کنار ناله که زمین آن تمام جهله و دلدل بود، جای جنگ قرار داد. روز یکشنبه نهم محرم شجاعخان ساعت جنگ اختیار نموده افواج نامبرده را مقرر ساخت که هر يك بجای و مقام خود رفته آماده جنگ باشند. عثمان دران روز قرار جنگ با خود نداده بود. چون شنید که لشکر پادشاهی مستعد گشته آماده اند ناچار او هم سوار شده به کنار ناله آمد و سوار و پیاده خود را برابر افواج منصوره بازداشت. چون هنگامه جنگ گرم گشت، هر فوج به فوج و روبرو خود متوجه گردید، در مرتبه اول آن جاهل خیره سرفیل مست جنگی خود را پیش انداخته بر غول هراول میتازد. بعد از زد و خورد بسیار از سرداران هراول سید آدم و شیخ آچه به درجه شهادت می رسند. سردار برانغار افتخار خان هم در ستیز و آویز تقصیر نکرده جان خود را نثار می نماید و جمعی که در سر او بوده اند آن قدر تلاش می کنند که پاره پاره می شوند. همچنان سر کرده چرانغار کشور خان داد مردی و مردانگی داده خود را فدای کار صاحب [۸۳ ب] می سازد با آنکه ازان تیره بخت نیز بسیاری کشته و زخمی شده بودند آن مدبر حساب لشکریان را از روی دانستگی و فهمیدگی به خاطر می آورد و مشخص خود می ساخت که سرداران هراول و برانغار و چرانغار کشته شدند. همین غول مانده از کشته و زخمی خود پروان کرده در همان گرمی بر غول می تازد و درین جانب پسر و برادران و خویشان شجاعخان و دیگر بندها راه بران گمراهان گرفته بر مثال شیران و پلنگان به پنجه و دندان تلاش می کردند. چنانچه بعضی درجه شهادت یافته جمعی که زنده ماندند زخمهای منکر برداشتند. در این وقت فیل مستی بخته نام که فیل اول بوده بر شجاعخان میدواند شجاعخان دست به برچه برده بر فیل می زند آن طور فیل مستی را از برچه چه پروا است به شمشیر برده شمشیر پی در پی می زند از آن هم چه محابا. بعد از آن جملهر کشیده دو جملهر می رساند. و آن هم بر نمی گردد و شجاعخان را با اسب زیر می کند به مجرد از اسب جدا شدن جهانگیر شاه گفته بر می جهد و جلودار او شمشیری دودستی بردستهای فیل می رساند چون فیل به زانو در می آید، به اتفاق

جلودار فیلان را از بالای فیل به زیر می کشد و به همان جملهر که در دست داشت، درین پیادگی به نوعی بر خرطوم و پیشانی فیل می زند که فیل از الم آن فریاد زنان بر می گسردد. و چون زخمهای بسیار داشت به فوج خود رسیده می افتد و اسب شجاعتخان سالم بر می خیزد و در حینی که سوار می شود، آن مخدولان فیل دیگر بر علمدار او میدوانند و علمدار او را با اسب زیر می کنند که از آنجا شجاعتخان نمره مردانه بر کشیده علمدار را خبردار می سازد و می گوید که مردانه باش که من زنده ام، و در پای علم درین وقت تنگ هر کس از بنده های درگاه حاضر بودند، دست به تیرو جملهر و شمشیر برده بر فیل می دوند و شجاعتخان هم خود را رسانیده به علمدار نهیب می دهد که برخیز و اسب دیگر بجهت علمدار حاضر ساخته او را سوار می سازند، و علم را بر افراخته بر جای خود می ایستد، و در اثنای این گیر و دار تفنگی بر پیشانی آن مقهور می رسد که هر چند زنده آن را تفحص کردند ظاهر نشد. به مجرد رسیدن این تفنگ از آن گرمی باز آمده می داند که از این زخم جان بر نیست تا دوپهرونیم با وجود چنین زخمی منکر، مردم خود را به جنگ ترغیب می نمود، و معرکه قتال و جدال گرم بود، بعد از آن غنیم روگردان شده افواج قاهره سردر پی آنها می نهند و زده زده آن مخدولان را در محلی که دایره کرده بودند در می آورند. آن مخدولان به تیرو تفنگ مردم را نگاهداشته نمی گذارند که مردم پادشاهی بجا و مقام آنها در آیند. [۸۴ الف] چون ولی برادر عثمان و ممیز پسر او و دیگر خویشان و نزدیکان بر زخم عثمان مطلع می شوند، به خاطر می گذارند که از این زخم خود او را خلاصی میسر نیست اگر ماهم چنین شکسته و ریخته به قلعه خود رویم یک کس زنده نخواهد رسید. صلاح چنین است که امشب در همین جای که دایره کرده ایم بمانیم و شب فرصت جسته خود را به قلعه خود رسانیم.

دوپه از شب گذشته عثمان به جهنم واصل می گردد و دوپهروم جسد بیجان او را برداشته و نیمه و اسبانی که همراه داشتند در منزل گذاشته به محکمه خود متوجه می شوند. قراولان لشکر فیروزی اثر از این معنی خبر یافته، شجاعتخان را آگاهی می سازند صبح دوشنبه دولتخواهان جمع شده صلاح می بینند که تعاقب باید نمود و نگذاشت که این تیره بختان نفس بر آورند. غایتاً به جهت ماندگی سپاهیان و کفن و دفن شهیدان و غمخواری مجروحان و زخمیان در پیش رفتن یا فرود آمدن متردد خاطر بودند. درین اثنا عبدالسلام پسر معظم خان با جمعی از بنده های درگاه که مجموع سیصد سوار و چهارصد توپچی باشند می رسند چون این جماعه تازه زور در رسیدند به همان قرارداد تعاقب عمل نموده، متوجه پیش شدند. این خبر به ولی، که بعد از عثمان سرمایه فتنه و شورش بود، می رسد که شجاعتخان با لشکر ظفر آرمای با فوج دیگر تازه زور که الحال پیوسته اند

اینک رسیده آمد چاره خود جز این نمی بیند که به وسیله اخلاص درست و بازگشت بطریق مستقیم دولخواهی به شجاعتخان رجوع آورد. آخر الامر در میان داده پیغام میفرستد که آن کسی که باعث فتنه و فساد بود رفتما جمعی که مانده ایم نسبت بندگی و مسلمانی در میان است. اگر قول بدهند آمده شما را به بینیم و بندگی درگاه اختیار کنیم و قیلان خود را برسم پیشکش بگذاریم، شجاعتخان و معتقدخان که روز جنگ رسیده مصدر خدمات پسندیده گشته بودند و سایر دولت خواهان به مقتضای وقت و مصلحت دولت قول داده و به آن جماعه را تسلی ساخته روز دیگر ولی [ب ۸۲] و پسران و برادران و خویشان عثمان همگی آمده شجاعتخان و دیگر بنده هارا دیدند و چهل و نه زن جیر فیل پیشکش گویان آورده گذرانیدند. بعد از انصرام این خدمت شجاعتخان چندی از بنده های درگاه را در ادهار و آنطرف که در تصرف آن تیره روزگار بسود گذاشته ولی و افغانان را همراه گرفته به تاریخ ششم شهر صفر روز دوشنبه با فوج قاهره در جهانگیر نگر آمده به اسلام خان پیوستند چون این اخبار مسرت آثار در آگره باین نیازمند درگاه الهی رسید سجدهاتشکر به تقدم رسانیده دفع و رفع این قسم غنیمی را محض از کرم بی دریغ واجب تعالی دانست، و بنا بر این در برابر این نیکو خدمتی اسلام خان به منصب شش هزاری ذات سرافرازی یافت و شجاعتخان را ب خطاب رستم زمان سر بلند کردم و هزاری ذات و سوار بر منصب او اضافه فرمودم و دیگر بنده ها هر يك به اندازه خدمتی که از ایشان به فعل آمده بود، به زیادتی منصب و دیگر رعایتها ممتاز گشتند. و در مرتبه اول که این خبر رسید کشته شدن عثمان به طریق اراجیف مذکور می شد. به جهت صدق و کذب این سخن به دیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی تفال نمود این غزل برآمد. غزل

دیده در پاکم و صبر به صحرا فکنم و اندرین کار دل خویش به دریا فکنم
خورد هام تیر فلک باده بده تا سرمست عقده در بند کمر تو کش جوڑا فکنم

چون این بیت به غایت مناسب مقام بود تفال به آن نموده بعد از چندی خبر آمد که عثمان را تیر قضای بل خدای رسیده. هر چند تفحص نمودند زننده آن پیدا نشد. بنا بر غرابی که داشت این معنی مرقوم گردید.

در شانزدهم فروردین ماه مقربخان که از بنده های عمده و محرم قدیم الخدمت جهانگیری است و به منصب سه هزاری ذات و دوهزار سوار سرافرازی یافته، از بندر کهنایت رسید سعادت ملازمت دریافت. به او به جهت بعضی مصلحتها حکم کرده بودم که بندر کووه رفته و زیری را که حاکم کووه است ببیند و نقایسی که در آنجا به دست آید جهت سرکار خاصه خریداری نماید. حسب الحکم به استعداد تمام به کووه رفت و مدتی در آنجا بود. نقایسی که در آنجا

به دست افتاد اصلاروی زرندید به هر قیمتی که فرنگیان خواستند زر داده گرفت چون از بندر مذکور معاودت نمود متوجه درگاه گشت و اسباب و نفایسی که آورده بود به دفعات در نظر گذرانید و از هرجنس چیزها و تحفها داشت. از جمله جانوری چند آورده بود بسیار غریب و عجیب چنانچه تاحال ندیده بودم. بلکه نام او را کسی نمیدانست. حضرت فردوس مکانی اگرچه در اوقیات خود صورت و اشکال بعضی جانوران را نوشته اند غایتاً به مصوران فرمودند که صورت آنها تصویر نمایند. چون [۸۵ الف] این جانوران در نظر من به غایت غریب در آمدم نوشتن و هم در جهانگیرنامه فرمودم که مصوران شیه آنرا کشیدند تا خبرتی که از شنیدن دست دهد از دیدن زیاده گردد. یکی ازان جانوران درجه از طاوس ماده کلان تر و از نرفی الجملة خردتر، گاهی که درمستی جلوه مینماید دم خود را و دیگر پرها را طاوس آسا پریشان می سازد و به رقص درمی آید. نول و پای اوشیه به نول و پای خروس است. سر و گردن و زیر حلقوم او هر ساعتی به رنگی ظاهر می شود وقتی که درمستی است سرخ سرخست. گویا که تمام را به مرجان مرصع ساخته اند و بعد از زمانی همین جاها سفید می شود. و بطریق پنبه به نظر درمی آید و گاهی فیروزه رنگ ظاهر می گردد بوقلمون آسا هر زمان به رنگی دیگر دیده می شود و در پارچه گوشتی که بر سر خود دارد به تاج فردوس مشابهت دارد و غریب اینست که در هنگام مستی پارچه گوشت مذکور به طریق خرطوم از بالای سراو تا بکوجب می آویزد و باز که آنرا بالا می کشد چون شاخ کرگدن بر سراو مقدار دو انگشت نمایان می گردد. اطراف چشم او همیشه فیروزه گون است و در آن تغییر و تبدیل نمی رود و پره های به الوان مختلف به نظر می آید به خلاف رنگهای پر طاوس دیگر میمونی آورده بود به هیات عجیب و شکل غریب دست و پا و گوش و سراو بعینه میمون است و روی او به روباه می ماند. رنگ چشمهای او به رنگ چشم باز لیکن چشم او از چشم باز کلان تر است از سر او تا سر دم یک ذرع معمول بوده باشد؛ از میمون پست تر و از روباه بلندتر. پشم او به طریق پشم گوسفند و رنگ آن خاکستریست از بنا گوش تا زنج سرخ است میگون، دم او از نیم ذرع و سه انگشت درازتر. غایتاً به خلاف دیگر میمونها دم این جانور افتاده است به طریق دم گربه. گاهی آوازی از او ظاهر می شود به طریق آواز آهوی برم. مجملای خیلی غرابت [۸۵ ب] داشت.

از مرغ دشتی که او را تذرومی گویند تاحال شنیده نشده که در خانه ازو بچه گرفته باشند. در زمان والد بزرگوارم نیز سعی بسیار کردند که تخم بچه بگیرند، نشد، من فرمودم که چندی از نروماده او به یکجا نگاه داشته رفته رفته به تخم آمدند آن تخمها را فرمودم که در زیر ماکیان گذاشتند. در عرض دو سال مقدار شصت هفتاد بچه برآمد و تا پنجاه شصت کلان شدند.

هر کس این معنی شنید تعجب تمام نموده مذکور ساخت که در ولایت هم برادرم سعی بسیار کردند مطلق تخم نداد و بیچه از او حاصل نشد.

در همین ایام بر منصب مهابت خان هزاری ذات و پانصد سوار افزودم که چهار هزاری ذات هزار و پانصد سوار بوده باشد، و منصب اعتماد الدوله از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و سه هزار مقرر گشت. و بر منصب مهاسنگه نیز پانصدی ذات و سوار افزوده شد که از اصل و اضافه سه هزاری ذات و دوهزار سوار بوده باشد و بر منصب اعتماد خان پانصدی ذات و دویست سوار افزوده هزاری ذات و سیصد سوار کردم. خواجه ابوالحسن درین روزها ازدکن آمده سعادت ملازمت دریافت و دولت خان که به فوجداری الله آباد و سرکار جونپور تعیین یافته بود آمده ملازمت نمود. بر منصب او که هزاری بود پانصدی افزوده شد. روز شرف که نوزدهم فروردین باشد منصب سلطان خرم را که ده هزاری بود، دوازده هزاری سرافراز ساختم اعتبار خان را که به منصب سه هزاری ذات و هزار سوار بلند بود چهار هزاری کردم. مقرر خان را که منصب او دوهزار ذات و هزار سوار بود، پانصدی ذات و سوار افزودم و بر منصب خواجه جهان که دوهزار ذات و هزار و دویست سوار بود، پانصدی دیگر اضافه فرمودم.

چون ایام نوروز بود اکثر بنده ها به اضافه منصب سرافرازی یافتند. در همین تاریخ دلیب ازدکن آمده ملازمت نمود. چون پدر او راجه دایسنگه وفات یافته بود، او را به خطاب رای سر بلند ساخته خلعت پوشانیدم. پسر دیگر داشت سورج سنگه نام با وجود که دلیب پسر تیکه او بود، می خواست که سورج سنگه جانشین او باشد به تقریب محبتی که بامادر او داشت در وقتی که احوال اوقات او مذکور می شد، سورج سنگه از کم خردی و خرد سالی بعرض رسانید که پدر مرا جانشین خود ساخته و تیکه داده است. این عبارت مرا خوش نیامد. فرمودم که اگر پدر تیکه داده ماد لیب را تیکه داده سرافراز می کنیم و به دست خود او را تیکه کشیده جاگیر و وطن پدر او را به او مرحمت کردم به اعتماد الدوله دوات و قلم مرصع عنایت شد. لکھمی چند راجه کماون که از راجه های معتبر کوهستان است و پدر او راجه اودرهم در زمان حضرت هوش آشیانی آمده بود در وقت آمدن التماس نمود که پسر راجه تودرمل آمده دست مرا گرفته به ملازمت آورد. بنابراین التماس او پسر راجه به آوردن او مأمور گشته بود. لکھمی چند هم التماس نمود که پسر اعتماد الدوله آمده مرا به ملازمت آورد. شاپور را فرستادم که او را به ملازمت آورد. از تحفه های کوهستان خود اسبان کونت اعلی و جانوران شکاری از باز جره و شاهین و طاوس و نافه های مشک و پوستهای آهوی مشک که نافه بران بند بود و شمشیرها که به زبان آنها کناره می گویند و از هر جنس چیزها آورده گذرانید. در میان راجه های کوهستان

این راجه مذکور با آنکه طلای بسیار دارد، معروف و مشهور است. می گویند که کان طلا در ولایت او هست. به جهت طرح عمارت دولتیخانه لاهور خواجه جهان را، که درین کارها مهارت تمام دارد، فرستادم چون مهمات دکن به جهت نفاق سرداری وی و پوئیهای خان اعظم صورت خوبی پیدا نکرد و شکست عبدالله خان دست داد خواجه ابوالحسن را که به جهت تحقیق این قضایا طلبیده بودم، بعد از تحقیق و تفحص بسیار ظاهر شد که شکست عبدالله خان پاره ای از ممر غرور و تیز جلویها و سخن نشوئیهای او و پاره ای به سبب نفاق وی و التفاتی امر واقع شده بود. مجعلا قرارداد آن بود که عبدالله خان از جانب ناسک ترینگ بالشکر گجرات و امرای که به همراهی او تعیین یافته بودند روانه گردد. این فوج سرداران معتبر و امرای کار طلب مثل [۸۶ب] راجه رامداس و خان عالم و سیف خان و علی مردان بهادر و ظفر خان و دیگر بندهای آراستگی تمام داشت عدد لشکر از ده هزار گذشته و به چهارده هزار رسیده از جانب برادر مقرر بود که راجه مان سنگه و خان جهان و امیر الامرا و بسیاری از سرداران متوجه شوند و این دو فوج از کوچ و مقام خبردار باشند تا در تاریخ معین از دو جانب غنیم را در میان گیرند. اگر این ضابطه منظور می بود و دلها متفق می گشت و فرضا دامنگیر نمی شد غالب ظن آن بود که الله تعالی فتح روزی کردی.

عبدالله خان چون از گهاتیها گذشت و به ولایت غنیم درآمد، مقید نشد که قاصدان فرستاده از آن فوج خبری بگیرد و به موجب قرارداد حرکت خود را با حرکت آنها موازنه نموده چنان کند که در روز و وقت معین غنیم را در میان گیرند. بلکه تکیه بر قوت و قدرت خود کرده این معنی را در خاطر آورد که اگر به تنهایی این فتح از جانب من شود بهتر خواهد بود، و این داعیه را در خاطر قرارداد هر چند رامداس خواست که به او قرار دهد که به تأنی و آهستگی پیش می رفته باشد، فایده نکرد. غنیم که از او ملاحظه تمام داشت جمعی کثیر از سرداران و برکیان بر سر او فرستاد و روزها با او در زد و خورد بودند و شبها در انداختن بان و اقسام آتش بازی تقصیر نمی کردند. تا آن که غنیم نزدیک شد و اصلا از آن فوج به او خبری نرسید. هر چند به دولت آباد که محل جمعیت دکنیان بود نزدیک می رسد غیر سیاه رو یکی از اطفال را که نسبت قسارت به سلسله نظام الملیکیه به اعتقاد او دارد، به جهت آنکه مردم از شان سرداری او قبول کنند، بر سر وی برداشته به دست خود گرفته است و خود را پیشوا و سردار قرارداد مرتبه به مرتبه مردم می فرستد و کثرت و ازدحام غنیم زمان، بیشتر می شد تا آنکه هجوم آورده به انداختن به آن و دیگر اقسام آتش بازی کار را پروتنگ تر ساختند. آخر الامر دولتیخواهان صلاح دیدند که چون ازان فوج مددی نرسید و دکنیان تمام روبرو به ما نهاده اند، مصلحت دولت در آن است که بالفعل بازگشته

سرانجام دیگر نموده شود همگی یکدل و يك [۸۷ الف] زبان شده پیش از طلوع صبح صادق روانه شدند تا سرحد ولایت خودد کتبان همراه و هر فوجی که با فوجی روبرو گشته در زد و خورد تقصیر نمی نمودند. درین روز چندی از جوانان مردانه کار طلب به کار آمدند. علی مردان بهادر داد بهادری و مردانگی داده زخمهای منکر برداشت و زنده به دست غنیم افتاده معنی حلال نمکی و جانفشانی را بهمرهان خود فهمانید و ذوالفقاریگ هم ترددات مردانه نموده بانسی پای او رسید و بعد از دو روز دیگر درگذشت. چون به ولایت راجه بهرجو که از دولتخواهان درگاه است داخل شدند آن جماعه بازگشتند و عبدالله خان متوجه گجرات گردید. سخن این است که اگر در رفتن عنان کشیده می رفت و می گذاشت که این فوج دیگر به او ملحق می شد کار خاطر خواه اولیای دولت قاهره صورت می ساخت. به مجرد آنکه خبر برگشتن عبدالله خان به سرداران فوجی که از راه برار متوجه بودند، دیگر توقف را مصلحت ندیده بازگشتند و در عادل آباد که در حوالی برهانپور واقع است به اردوی پرویز ملحق شدند.

چون این اخبار در آگره به من رسید شورش تمام در طبیعت خود یافتم و عزیمت نمودم که خود متوجه شده این غلامان صاحب کش را از بیخ و بنیاد براندام. امرا و دولتخواهان بدین معنی اصلاً راضی نشدند. خواجه ابوالحسن بعرض رسانید که مهمات آن طرف را بروشی که خانخانان فهمیده دیگری نفهمیده، او را باید فرستاد تا این مهم از نظام افتاده را به نظام آورد و به مصلحت وقت صلحی در میان اندازد تا به مرور ایام سرانجام بر اصل نموده شود. دیگر دولتخواهان درین مقدمه همداستان گشتند. رایهای همه باین قرار گرفت که خانخانان را باید فرستاد و خواجه ابوالحسن نیز همراه برود و به همین قرارداد دیوانیان مهم سازی او و همراهیان او نموده روز یکشنبه هفدهم اردی بهشت سنه هفت جلوس مرخص گشت شاهنواز خان و خواجه ابوالحسن و رزاق اوزبک و چندی دیگر از همراهیان در همین تاریخ تسلیم رخصت نمودند. خانخانان به منصب شش هزاری ذات و سوار سرافرازی یافت. شاهنواز خان سه هزاری ذات و سوار تسلیم نموده دارا پخان به اضافه پانصدی ذات و سیصد سوار که مجموع [۸۷ ب] دوهزار و دویست و یک هزار و پانصد سوار باشد سربلند گردید. و بهرحمن داد پسر خود دادم منصب لایق دادم. به خانخانان خلعت فاخره و خنجر مرصع و فیل خاصه با ترایلها و اسبهای عراقی عنایت نمودم. و همچنین به پسران و همراهان او نیز خلعت و اسب مرحمت شد. در همین ماه معزالملك با پسران از کابل آمده به سعادت آستانبوسی سرافرازی گشت. شپام سنگه و رای مکند بدوریه که از تعینات لشکر بنکش بودند، حسب الالتماس قلیچ خان بهزیادتی منصب سربلندی یافتند. شپام سنگه هزار و پانصدی بود دیگر به منصب او اضافه شد و رای مکند نیز بهزیادتی منصب مفتخر گردید.

وفات آصف خان: مدتی بود که اخبار بیماری آصف خان می رسید و چند مرتبه رفع مرض شد و باز عود نمود تا آنکه در برهانپور دزن شصت و سه سالگی درگذشت. فهمم واستعدادش به غایت خوب بود غایتاً خست و سبکی بر طبعش غالب بود، شعر هم می گفت. خسرو شیرین به نام من نظم کرده نام آن را نورنامه نهاده ام در زمان والد بزرگوارم به درجه امارت و وزارت رسیده بود با آنکه در زمان پادشاهزادگی چند مرتبه از وسبکیها به فعل آمد و اکثر مردم بلکه خسرو هم برین مذاق بود که بعد از جلوس ازمین نسبت به او ناخوشیها به فعل خواهد آمد، به خلاف آنچه در خاطر او و دیگران قرار یافته بود در مقام رعایت شده او را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم. و بعد از اندک مدتی وزیر صاحب استقلال شد مبعلا در رعایت احوال او دقیقه فرو گذاشت نشد و بعد از فوت او فرزندان او را منصبها داده رعایتها کردم. آخر الامر ظاهر شد که نیت اخلاص او درست نبوده و نظر بر اعمال ناخوش خود کرده همیشه ازمین توهمی در خاطر داشت. از قضیه و شورش که در راه کابل واقع شد می گویند خبردار بوده، بلکه تقویت آن تیره بختان مینموده باری مرا باور نمی افتد که در برابر این رعایت و شفقت مصدر نادولتخواهی و تیره بختی گردد.

فوت میرزاغای ترخان به اندک فاصله در یست و پنجم همین ماه که اردی بهشت باشد خبر فوت میرزاغازی خان رسید. میرزا مشارالیه از حاکم زاده های ته اذات ترخان است در زمان والد بزرگوارم پدر او میرزا جانی بندگی و دولتخواهی اختیار نموده [۱۸۸ الف] به همراهی خانخانان که بر سر ولایت او تعیین یافته بود در لاهور بشفرف ملازمت استعادیافت و به کرم پادشاهانه ولایت او را بدو ارزانی داشته خود ملازمت دربار اختیار نموده مردم خود را به جهت حفظ و حراست ته رخصت کنانید. و تا بود در ملازمت گذرانید. آخر الامر در برهانپور وفات یافت. میرزاغازی ولد او که در تهته بود به موجب فرامین عرت آشیانی به ایالت و حکومت آن ملک سرافرازی یافت به سعیدخان که در بهکر بود حکم شد که او را دلاسانموده به درگاه آورد. خان مشارالیه کسان فرستاده او را به دولتخواهی دلالت نموده، آخر الامر او را به آگره آورده به شرف های بوسی والد بزرگوارم سرافراز گردانید. در آگره بود که حضرت عرش آشیانی شتقار شدند و من بر تخت دولت جلوس نمودم. بعد از آنکه خسرو را تعاقب نموده و به لاهور داخل شدم خبر رسید که امرای سرحد خراسان جمعیت نموده بر سر سمرقند آمده اند، و شاه بیگ خان حاکم آنجا در قلعه قبلی شده منتظر کمک است. بالضروره فوجی به سرداری میرزاغازی و دیگر امر و سرداران به کمک قندهار تعیین شدند این فوج چون به حوالی قندهار می رسد لشکر خراسان قوت توقف در خود نادیده معاودت نمودند. میرزاغازی به قندهار در آمده ملک و قلعه

را به سردارخان که به حکومت آنجا مقرر گشته بود سپرده شاه بیگ خان به جاگیر خود متوجه گشت و میرزا غازی از راه بهکر عزیمت لاهور نمود. سردارخان اندک مدتی که در قندهار بود وفات یافت و باز آن ولایت محتاج به سردار صاحب وجود می گشت درین مرتبه قندهار را اضافه تهته نموده به میرزا غازی نمود. از آن تاریخ تا زمان رحلت در آنجا لسوازم حفظ و حراست قیام و اقدام می نمود. سلوک او بامترددین به عنوان پسندیده بود.

چون میرزا غازی وفات یافت، سرداری به قندهار بایست فرستاد، ابول بی اوزبک را که درملتان و آن حدود واقع بود، بدین خدمت مأمور ساختیم. منصب او هزاروپانصدی ذات و هزار سوار مقرر نمودم و به خطاب بهادرخان و عام سر بلندی یافت. حکومت دهلی و حفظ و حراست آن ولایت به مقر بخان مقرر گشت. روپ خواص را به خطاب [۸۸ ب] خواصخانی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافرازا ساخته فوجداری سرکار قنوج را بدو مرحمت نمودم و چون صبیبه اعتقاد خان ولد اعتمادالدوله را جهت خرم خواستگاری نموده بودم و مجالس کنخدائی او در میان بود روز پنجشنبه هزدهم خورداد به منزل او رفته يك روز و شب آنجا بودم. پیشکشها گذرانید و بیگمان و مادران خود و خادمان محل را تورهها سامان نموده به امرا سر و پاها داده.

عبدالرزاق را که بخشی درخانه بود بجهت سرانجام ولایت تهته فرستادم که تا تعیین سردار صاحب وجود سپاهی و رعیت آنجا را دلایا نموده آن ولایت را به قید و ضبط درآورد. به اضافه منصب فیل و پریم نرم خاصه سرافرازی یافته مرخص گشت. معزالملك را بجای او بخشی ساختیم. خواجه جهان که بدیدن عمارت لاهور و قرار طرح آن مرخص گشته بود، در اواخر همین ماه آمد ملازمت کرد. میرزا عیسی ترخان از خویشان میرزا غازی که در لشکر دکن تعیین بود بجهت مصلحت تهته او را طلبیده بودم، در همین تاریخ بخدمت استعساد یافت. چون قابل رعایت و تربیت بود او را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار ممتاز فرمودم، چون پاره بر مزاج غلبه کرده بود به استصواب اطبا روز چهارشنبه ماه مذکور قریب به يك انار از دست چپ خون کشیدم. چون خفت و سبکی تمام دست داد به خاطر رسید که اگر در محاورت خون کشیدن را سبک شدن می گفته باشند بهتر خواهد بود. الحال همین عبارت گفته میشود. به مقر بخان که فصد کرده بود کهپوه مرصع عنایت نمودم. کشنداس مشرف فیلخانه و اسطبل که از زمان حضرت عرش آشیانی تا حال متصدی آن دو خدمت بود، عمرها آرزوی راجگی داشت بخطاب راجگی و به منصب هزاری کامروا گشت. میرزا رستم ولد سلطان حسین میرزا صفوی را که در لشکر دکن تعیین بود، حسب التماس او طلب [۸۹ الف] نموده بودم. روز شنبه نهم (ماه) تیر با فرزندان آمده ملازمت کرد. يك قطعه لعل و چهل وشش دانه مروارید پیشکش گذرانید.

بر منصب تاجخان حاکم بهکر که از امرای قدیم این دولت است پانصدی ذات و سوار افزوده شد.

قصه قوت شجاعخان از امور غریبه است. بعد از آنکه مصدر چنان خدمتی گشت اسلام-خان او را به سرکار رودیسه رخصت می کند. در اثنای راه شیی بر ماده فیلی چو کندی دار سوار می شود و خواجه سرای خرد سالی را به عقب خود جا می دهد. وقتی که از اردوی خود برمی آید فیل مستی بر سر راه بسته بوده اند، آن فیل از آواز سم اسپان و حرکت سواران درصدد آن می شود که زنجیر بگسلاند بدین جهت شور و غوغا بلند می شود. چون شور و غوغا به گوش خواجه سرای می رسد مضطربانه شجاعخان را که در خواب یا دریشوری شراب پیاده می سازد و می گوید که فیل مست باز شده و متوجه این طرف است. به مجرد شنیدن این سخن مضطرب شده پیتا پانه خود را از بالای فیل می اندازد و بعد از انداختن انگشت پای او به سنگ می خورد و شکافته میشود و بهمین زخم بعد از دوسه روز درمی گذرد. مجمل از شنیدن این خبر حیزت تمام دست داد. چون مردانه به مجرد فریادی که به او رسید با سخنی که از خرد سالی شنید این قسم مضطربانه خود را پیندازد در واقع جای حیرت است. در نوزدهم ماه تیر خبر این حادثه به من رسید پسران او را بتواضعات و منصبها دلجوی کردم. اگر این قضیه او را دست نمی داد چون خدمت نمایانی کرده بود به رعایتها و شفقتها سرافرازی می یافت. ع

با قضا بر نمی توان آمد

یکصد و شصت زنجیر فیل نر و ماده اسلام خان از بنگاله فرستاده بود در همین روزها از نظر گذشت و داخل فیلخانه خاصه شریفه گشت. راجه لکھمی چند راجه کماون [۸۹ ب] استدعای رخصت نمود. چون به پدر او در زمان حضرت عرش آشیانی یکصد رأس اسب مرحمت شده بود، به همان دستور به او مرحمت نمود و فیل نیز داده شد و تا اینجا بود به خلعت سرافرازی یافت و خنجر مرصع هم دادم. به برادران او نیز خلعتها و اسبها داده شد، ولایت او را بدستور به او عنایت فرمودم شادمان و کامروا بجا و مقام بازگشت. به تقریبی این بیت امیر-الامرا خوانده شد. بیت

بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق

یک زنده کردن تو به صد خون برابر است

چون طبع من موزون است گاهی به اختیار یا بی اختیار مصراعی یا بینی از خاطر من سرمی-زند این بیت بر زبان گذشت. بیت

از من مثاب رخ که نیم بی تو يك نفس
 یکدل شکستن تو به صد خون برابر است
 چون خوانده شد هر که طبع نظمی داشت درین زمینه یتی گفته گذرانید. ملاعلی احمد
 که احوال او پیش ازین گذشت بدن گفته بود. بیت
 ای محتسب ز گریه پیر مغان بنرس

يك خم شکستن تو به صد خون برابر است
 ابوالفتح دکنی که از امرای معتبر عادلخان بود قبل از این بدو سال دولتخواهی اختیار نموده
 خود را داخل اولیای دولت قاهره ساخته بود در دهم امرداد بملازمت آمد و منظور عنایت و
 تربیت گشته به شمشیر و خلعت سرافرازی یافت. و بعد از چند روز اسپ خاصه نیز بدو مرحمت
 نمودم. خواجگی محمد حسین که بنیابت برادر زاده خود به کشمیر رفته چون خاطر از مهمات
 آنجا جمع ساخت در همین روزها آمده ملازمت نمود. چون به حکومت تهنه و دارای آنجا
 سرداری بایست فرستاد بخاطر رسانیدم که میرزا رستم را فرستم. منصب او را که پنجهزاری
 ذات و هزار و پانصد سوار بود، پنجهزاری ذات و سوار ساخته به تاریخ بیست و ششم جمادی
 الثانی مطابق دوم شهریور تسلیم حکومت تهنه نموده و قبل خاصه با اسپ و زین مرصع و شمشیر
 [۹۵ الف] مرصع و خلعت فاخره داده رخصت نمودم. و پسران او و پسران مظفر حسین میرزای
 برادر او به اضافه های منصب و قبل و خلعت سرافرازی یافته، به همراهی او مرخص گشتند. رای
 دلپ را به کومکی میرزا رستم تعیین نمودم که چون جا و مقام او نزدیک به این حدود است،
 جمعیت خوب در آنجا حاضر سازد و پانصدی ذات و سوار بر منصب او افزودم که دوهزاری
 ذات و هزار سوار باشد. قبل هم عنایت شد. ابوالفتح دکنی در سرکار مانکپور و آن حدود
 جاگیر گرفته بود مرخص گشت که هم سرانجام جاگیر خود و هم به حفظ و حراست آن ملک نماید.
 خسرو بی اوزبك که به فوجداری سرکار میوات تعیین شد منصب او هشتصدی ذات و سیصد
 سوار بود الحال هزاری ذات و پانصد سوار حکم شد، و اسپ نیز مرحمت نمودم. چون نظر بر
 خدمت قدیم مقربخان نمودم بخاطر رسید که آرزو در دل او نپاید گذاشت و منصب او را کلان
 کرده بدم و جاگیرهای خوب یافته بود، آرزوی علم و تقاره داشت به این عنایت هم سرافراز
 و کامروا گشت.

صالح پسر خوانده خواجه بیگ میرزا بسیار جوانک تردد و کار طلب است او را به خطاب
 خنجر خانی سرگرم خدمت ساختم. روز پنجشنبه بیست و دوم شهریور موافق هفدهم رجب سنه
 ۱۰۲۱ هزار و بیست و یک در منزل مریم الزمان مجلس وزن شمسی منعقد شد. به این روش خود

را وزن کردن طریق هندو است حضرت عرش آشیانی که مظهر لطف و کرم بودند این روش را پسندیده خود را هر سال دو مرتبه به اقسام فلزات از طلا و نقره و غیره و اکثراً اتمه نفیسه وزن می فرمودند. یک مرتبه مطابق سال شمسی و دیگر موافق سال قمری، و مجموع آن را که قریب به يك لك روپیه است به فقرا و ارباب حاجت تقسیم می کردند. من هم این سنت را مرعی می دارم، و به همان دستور خود را وزن نموده آن اجناس را به فقرای دهم. معتقد خان دیوان بنگاله چون از آن خدمت معزول گشت، پسر او و برادران و بعضی خدمتگاران عثمان را که اسلام خان بهمراهی او بدرگاه فرستاده بود، بعد از ملازمت بنظر اشرف گذرانید و تعهد احوال هریکی از آن افتادگان به عهده یکی از بنده های معتبر [۹۰ ب] مقرر شد و پیشکش خود را که بیست و پنج ذنبیر فیل و دو قطعه لعل و بهول كتاره مرصع و خواجه سرایان معتبر و اقمشه بنگاله غیره ترتیب داده بود بنظر درآورد. میرمیران پسر سلطان خواجه که دلشکر دکن تعیین بود، بطلب آمد سعادت آستانبوس دریافت. يك قطعه لعل پیشکش گذرانید. چون میان قلیچ خان که سردار لشکر بنگش و سرور کابل است و میان امرای آن صوبه که بهمراهی و سرداری او تعیین یافته اند به تخصیص خاندوران نزاع و گفت و شنود بود بجهت تحقیق آنکه ناسازی از جانب کیست خواجه جهان را فرستادم. یازدهم ماه مهر معتقد خان به منصب والای بخشگیری سرافرازی یافت و منصب دوهزاری ذات و سیصد سوار مقرر شد دیگر مرتبه بر منصب مقریخان پساره افزودم که منصب دو هزاری ذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه بوده باشد. حسب الالتماس خانخانان فریدون خان پرلاس به منصب دوهزار و پانصدی ذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه سرافراز گردید. رای منور به هزاری ذات و هشتصد سوار سرافراز شد و راجه نرسنگ دیو به منصب چهار هزاری ذات و دویست سوار سرافراز شد. بهارت را که نیریه رام چند بندیله است بعد از گذشتن رام چند به خطاب راجگی سرافراز ساختم. ظفر خان از صوبه گجرات به موجب طلب در بیست و هشتم آبان آمده ملازمت کرد و یک قطعه لعل و سه دانه مروارید پیشکش گذرانید.

ششم آذر مطابق سیوم شوال از برهانپور خبر رسید که امیر الامرا روز یکشنبه بیست و هشتم آبان در پرگنه تھانیسرفوت کرد [۹۱ الف] بعد از بیماری که او را در لاهور دست داده بود دیگر بار شعور و هوش از او کمتر ظاهر می شد به حافظه اش نقصان تمام راه یافته بود. اخلاص بسیاری داشت. خیف که ازو فرزندی نماند که قابل تربیت و عنایت باشد.

چین قلیچ خان را که از پیش پندر خود که در پشاور بود آمده بیستم آذر ملازمت کرد یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید و پیشکش خود را از اسب و اقمشه و دیگر اجناس که همراه

داشت، بنظر در آورد. ظفرخان را که از خانه زادان و کولک زاده‌های معتبر است نواخته به صاحب صوبگی بهار سرافراز ساختم، و پانصدی ذات و سوار به منصب او افزوده سه هزارى ذات و دوهزار سوار مقرر داشتم. با برادران به خلعت و اسب سرافرازی یافته رخصت شد. همیشه آرزوی او این بود که بخدمت علی‌حده سرافرازی یابد تا جوهر ذاتی را بفهماند. من هم خواستم که او را ییازمایم این خدمت را محک آزمایش او ساختم.

چون هنگام سیر و شکار بود، روز سه‌شنبه دوم ذی‌قعدة مطابق چهارم ماه دی از دار الخلافه آگره به قصد شکار برآمدم و در باغ دهره منزل شد و چهار روز در آن باغ توقف افتاد. روز دهم ماه مذکور خبر فوت سلیمه سلطان بیگم که در شهر بیمار بودند شنیده شد. والده ایشان گلرخ بیگم صبیحه حضرت فردوس مکانی بودند و پدر ایشان نورالدین محمد از خواجه زاده‌های خواجه نقشبندند. بجمیع صفات حسنه آراستگی داشتند. در زنان این مقدار هنر و قابلیت کم جمع می‌شود و حضرت جنت‌آشیاى این خواهر زاده خود را از روی شفقت تمام نامزد یرم خان نموده بودند، بعد از شنقار شدن ایشان در آغاز سلطنت حضرت عرش‌آشیاى این کنخدائی واقع شد و پس از کشته شدن خان مشارالیه والد بزرگوارم ایشان را به عقد خود در آوردند و در سن شصت و سه سالگی بر حمت خدا واصل گشتند. همان روز از باغ دهره کوچ شد و اعتمادالدوله را بجهت سرانجام برداشتن ایشان [۹۱ ب] فرستادم و در عمارت باغ منداکر که بیگم خود ساخته بودند فرمودم که ایشان را بنهاده در هفدهم ماه دی میرزا علی بیگ اکبر شاهی از لشکر دکن آمده ملازمت نموده خواجه جهان که در صوبه کابل مرخص شده بود، در بیست و یکم ماه مذکور بازگشته سعادت خدمت دریافت و مدت رفتن و آمدن سه ماه و یازده روز کشید و دوازده مهر و دوازده روپیه نذرگویان آورد. در همان روز راجه را مداس نیز از لشکر فیروزی دکن آمده ملازمت نمود. یکصد و یک مهر گذرانید. به امرای دکن خلعت زمستانی فرستاده شد. چون بندر سورت به جاگیر قلیچ خان مقرر بود، چبن قلیچ خان را بجهت ضبط و حراست آنجا التماس نمود که مرخص گردد. در بیست و هفتم دی به خلعت و خطاب خان و علم سرافرازی یافته مرخص شد. بجهت نصیحت امرای کابل و ناسازی که میان ایشان و قلیچ خان واقع بود، راجه را مداس را فرستادم و اسب و خلعت و سی هزار روپیه مدد خرج عنایت شد.

در ششم بهمن که پرگنه باری محل نزول بود، خبر فوت خواجهگی محمد حسین که از بنده‌های قدیم الخدمت این دولت بود، رسید. برادر کلان او محمد قاسم خان در زمان والد بزرگوارم رعایت کل یافته بود و خواجهگی محمد حسین هم بخدمات که از روی اعتماد فرموده

شود، مثل بکاولی و امثال آن سرافرازمی گشت، ازو فرزندى نماند و کوسه بود که اصلا در محاسن و بیروت او یک موی ظاهر نمی شد. در وقت سخن کردن او هم بسیار قریاد می کرد و مثل خواجه سراپان فهمیده می شد. دیگر شاهنوازخان که خانخانان از برهانپور بجهت عرض بعضی مقدمات روان ساخته بود، در پانزدهم ماه مذکور آمده ملازمت کرد. یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید، چون معاملات دکن بجهت تیز جلویهای عبدالله خان و نفاق امرا صورت خوبی پیدا نکرد و دکنیان راه سخن یافته به امرا و دولتمخواهان آنجا حکایت صلح در میان آوردند و عادلخان طریقه دولتمخواهی اختیار نموده التماس کرد که اگر مهم دکنیان بمن رجوع شود، چنان کنم که بعضی [۹۲ الف] محال که از تصرف اولیای دولت برآمده باز بتصرف درآید. دولتمخواهان نظر بر مصلحت وقت نموده این معنی را عرضداشت نمودند و به تجویز گونه شد و خانخانان متعهد سرانجام مهمات آنجا گردید و به خان اعظم که همیشه خسواهان دفع امرای مقلوب بود این خدمت را بجهت کسب ثواب التماس نمود. حکم شد که به مالوه که به جاگیر او مقرر است رفته از سرانجام متوجه این خدمت شود و بر منصب ابول بی اوزبك هزاری ذات و پانصد سوار دیگر افزوده شد که چهار هزارى ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد. مدت شکار دوماه و بیست روز کشید. در این ایام همه روز متوجه شکار بودم چون به نوروز عالم افروز پنج شش روز پیش نمانده بود بخیریت معاودت نموده بیست چهارم اسفندار مذ باغ دهره محل نزول گشت. مقر بخان و جمعی از منصبداران که حسب الحکم در شهر مانده بودند درین روز آمده ملازمت کردند. مقر بخان صراحی مرصع و کلاه فرنگی و گنجشک مرصع پیشکش گذرانید سه روز در باغ مذکور توقف واقع شد. روز بیست و هفتم داخل شهر شدم. درین مدت دویست و بیست و سه رأس آهو و غیره ونود و پنج نیله گاو و دو خوک و سی و شش قطعه کاروانك و غیره و يك هزار و چهارصد و هفت ماهی شکار شد.

نوروز هشتم از جلوس همایونی

مطابق محرم سنه ۱۰۲۲ شب پنجشنبه بیست و هشتم ماه مذکور و موافق غره فروردین سنه جلوس بعد از گذشتن سه و نیم گهری حضرت نیر اعظم از برج حوت به برج حمل که خانه فرخی و فیروزی اوست نقل نمود و صباح آن روز نوروز عالم افروز بود مجلس جشن به آئین همه ساله ترتیب و تزئین یافت و آخرهای آن روز بر تخت دولت جلوس واقع شد و امرا و اعیان دولت و مقرران درگاه تسلیم مبارکباد بجا آوردند و درین ایام نجسته فرجام همه روز به دیوانخانه خاص و عام بر می آمدم و مطالب و مدعیات بمعرض رسید. و پیشکشهای بنده های

درگاه از نظرمی گذشت. ابولبی حاکم قندهار اسپان عراقی و سگان شکاری پیشکش فرستاده بود، بنظر درآمد. درنهم ماه مذکور افضل [۹۲ب] خان از صوبه بهارآمده ملازمت نمود و یکصد مهر و یکصد روپیه نذر گذرانید و يك زنجر فیل بنظر درآورد. در دوازدهم پیشکش اعتمادالدوله به نظر درگذشت از جواهر و اقمشه و دیگر نفایس آنچه خوش افتاد به درجه قبول پیوست و از فیلان پیشکش افضلخان ده زنجر دیگر درین روز دیده شد. در سیزدهم پیشکش تربیت خان به نظر درآمد معتقد خان منزلی در آگره خریداری نموده و چند روزی آنجا به سر شد و مصیبت بی دربی او را روی داد.

شنیده ایم که بر چهار چیز حکم سعادت و نحوست می کنند. اول بر زن و دوم بر بنده و سیوم بر منزل و چهارم بر اسب. بجهت دانستن سعادت و نحوست خاصه ضابطه قرار یافته بلکه می گویند که به صحت پیوسته است، اندک زمینی را از خاک خالی باید ساخت و باز آن خاکها را در آن زمین می باید ریخت اگر برابر آید میانه است آن خانه را نه سعادت می توان گفت و نه نحس و اگر کمی کرد حکم بر نحوست آن می کنند و اگر زیاده بر آید سعد و مبارک است.

در چهاردهم پیشکش اعتبارخان به نظر گذشت و آنچه مقبول افتاد برداشته شد. منصب اعتبارخان که هزاری و سیصد سوار بود دوهزاری ذات و پانصد سوار شد پانصدی ذات و پنجاه سوار بر منصب تربیت خان افزودم که دوهزاری ذات و هشتصد و پنجاه سوار بوده باشد.

هوشنگ پسر اسلام خان که در بنگاله پیش پدر خود بود، درین روزها آمده ملازمت کرد. چندی از مردم مگه را که ملك ایشان متصل به پیگودا جلنگ است بلکه درین ولایات هم در تصرف اینها است همراه آورده بود. از کیش و روشهای آنها مقدمات به تحقیق شد. مجملأ حیوانی چندند بصورت آدمی، از حیوانات بری و بحری همه چیزی می خورند و هیچ چیز در کیش ایشان منع نیست و با همه کس می خورند. خواهر خود را که از مادر دیگر باشد می گیرند و تصرف می کنند و صورتهای ایشان به قراقلمان شبیه است. اما زبان ایشان تبتی است و اصلا به ترکی نمی ماند و همین يك کوه است که يك [۹۳الف] سر آن ولایت به کاشغر متصل است و سر دیگر آن ولایت به پیکو. دینی درست و آئینی که از آن تعبیر به دین توان کرد، ندارند. از دین مسلمانی دور و از کیش هندوئی مهجورند.

دو سه روز به شرف مانده فرزند خرم خواهرش نمود که به منزل او رفته شود تا همانجا پیشکش نوروز از نظر بگذرد. التماس او درجه قبول یافت. يك روز و يك شب در منزل آن فرزند توقف نموده شد پیشکشهای خود را به نظر آورده آنچه پسند خاطر افتاد گرفته شد و تتمه را به او بخشیدم. روز دیگر مرتضی خان پیشکش خود را گذرانید. از هر جنس چیزها سامان نموده

بود. تا روز شرف هر روز پیشکش یکی از امرا بلکه دو سه از نظرمی گذشت. روز دوشنبه نوزدهم فروردین مجلس شرف ترتیب یافت در آن روز سعادت اندوز بر تخت دولت جلوس نمودم حکم شد که اقسام کیفها از شراب و غیره آن حاضر سازند تا هر کس بخواهد خاطر خود آنچه خواهد بخورد. بسیاری ارتکاب شراب نمودند. پیشکش مهابت خان درین روز گذشت. يك مهر هزار توله که به کوبک طالع موسوم است به یادگار علی ایلچی والی ایران دادم. مجلس شگفته گذشت. بعد از برخاستن حکم کردم که اسباب آئین را باز کنند. چون در ایام نوروز پیشکش مقرب خان سامان نیافته بود، از هر قسم نفایس و تحفهای محسوب بهم رسانیده بود. از جمله دوازده رأس اسب عربی که به جهاز آورده بود و دیگر زین مرصع کارفرنگی از نظر گذشت بر منصب نوازش خان پانصد سوار اضافه شد که دوزاری ذات و سوار بوده باشد. قبل مهنی بدن نام که اسلام خان از بنگاله فرستاده بود به نظر درآمده و داخل فیلان خاصه شد.

در سیوم اردی بهشت خواجه یادگار برادر عبدالله خان از گجرات آمده ملازمت کرد. یکصد مهر جهانگیری نذر گذرانید. بعد از چند روز که در ملازمت بود به خطاب سردار خانی سرافرازی یافت. چون بخشی صاحب استقلال به لشکر بنگش و آن حدود بایست فرستاد، معتقد خان را به این خدمت اختیار نمودم و بر منصب اوسبندی ذات و پنجاه سوار اضافه شد که هزار پانصدی ذات و سیصد [۹۳ ب] و پنجاه سوار بوده باشد، رخصت نمودم مقرر شد که بزودی روانه گردد. محمد حسین خان چلبی را که در خریدن جواهر و بهم رسانیدن تحفه و قوف تمام داشت پاره ای زر داده رخصت نمودم مقرر شد که از راه عراق به استنبول رود و تحفهای خوب و نفایسی که بهمرساند بجهت سرکار ما خریداری نماید. درین صورت ضروری بود که والی ایران را ملازمت کند کتابی به او داده بودم و یاد بودی هم به آن همراه بود. مجمل در حوالی مشهد برادر شاه عباس رامی بیند. شاه ازو تفحص می کند که چه چیز حکم است که بجهت سرکار ایشان خریداری نمائی؟ چون مبالغه می کند چلبی یادداشتی که همراه داشت ظاهر می سازد. در آن یادداشت فیروزه خوب و مومیائی کانی اسپهانی داخل بود. می فرماید که این دو جنس بخیرین میسر نیست بجهت ایشان می فرستم. اویسی تسوچی را که از ملازمان روشناس او بود اختیار نموده شش انپانچه فیروزه که تخمیناً سی سیر خاکه داشت و چهارده توله مومیائی و چهار اسب عراقی که یکی از آن ابلق بود حواله اومی کند و کتابی مشعر بر اظهار محبت و دوستی یش از پیش نوشته در باب زبونی خاکه و کمی مومیائی عذر بسیار خواسته بودند. خاکهای بسیار بنظر آمد هر چند حکاکان و نگین سازان تفحص کردند يك نگینی که قابلیت انگشتری ساختن داشته باشد پیدا نشد غالباً در این ایام خاکه فیروزه بطریقی که در زمان مرحوم شاه طهماسب از معدن

برمی آمده حالا بر نمی آید. همین مقدمه را در کتابت ذکر کرده بود. در باب اثر مومیائی از حکما سخنان شنیده بودم. چون تجربه شد، ظاهر نگشت. نمی دانم که اطبا در اثر آن مبالغه از حد گذرانیده اند یا بجهت کهنگی اثر آن کم شده باشد. بھر تقدیر به روشی که قرار داد اطبا بود، پای مرغ را شکسته زیاده از آنچه می گفتند خورانده پاره ای بر محل شکستگی مالیده شد و تا سه روز محافظت نمودند و حال آنکه مذکور می شد که صباح تا شام کافی است بعد از آنکه ملاحظه نموده شد اثری ظاهر نشد و شکستگی [۹۴ الف] بحال خود بود. در کاغذ علی حده سفارش سلام الله عرب را نوشته بودند، همان لحظه منصب و علوفه و جاگیر او را افزودم.

فیلی از قیلان خاصه باتلایر به عبدالله خان فرستادم و فیل دیگر هم به قلیج خان مرحمت شد و دوهزار سوار برادر عبدالله را دو اسبه و سه اسبه فرمودم که تنخواه دهند و چون سابقاً به جهت خدمت جو نگر پانصدی ذات و سیصد سوار بر منصب برادر او سردار خان افزوده شده بود در ثانی الحال این خلعت به کامل خان مقرر گشت. حکم کردم که آن اضافه را برقرار گذشته در منصب او اعتبار نمایند و سرفراز خان را که هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار، صد سوار دیگر اضافه فرمودم.

یست و هشتم اردی بهشت مساه نیز مطابق یست و ششم ربیع الاول سنہ ۱۰۲۲ روز پنجشنبہ مجلس وزن قمری در خانه مریم الزمانی ترتیب یافت و پاره ای از روزن مذکور به عورات و مستحقان که در خانه و المدهام جمع شده بودند، فرمودم که بخشش کردند و درین روز هزاری بر منصب مرتضی خان افزوده شد که شش هزاری ذات و پنجهزار سوار بوده باشد. خسرو بیگ غلام میرزا - جانی از تهته به همراهی عبدالرزاق معموری آمده ملازمت نمود. سردار خان برادر عبدالله خان به احمد آباد گجرات رخصت یافت. دویز که پازهر داشتند از کرناٹک افغانی آورده بود. همیشه شنیده می شد که هرجانوری که پازهر می دارد، بسیار لاغر و زبون می باشد و حال آنکه این بزها در نهایت فربهی و تازگی بودند. یکی از آنها را که ماده بود، فرمودم که کشتند. چهار پازهر ظاهر می شود این معنی باعث حیرت تمام گشت.

یوز مقرر است که غیر جایی که می باشد، به ماده خود جفت نمی شود چنانچه والدین بزرگوaram يك مدتى تا هزار یوز جمع نموده بسیار خواهان این بودند که اینها بایکدیگر جفت شوند و اصلاً نمی شدند و بارها یوزهای نر و ماده در باغات قلاده بر آورده سردادند. در اینجا هم نشد. درین ایام یوز نری قلاده خود را گسیخته بر سر ماده یوزی می رود و جفت می شود و بعد از دو نیم ماه سه بچه زائید و کلان شد. چون فی الجمله [۹۴ ب] غرایبی داشت، نوشته شد. ظاهر این معنی یمن

داشت هرگاه یوز بایوز جفت نگردد شیر خود به طریق اولی هرگز شنیده نشده بود که بعد از گرفتاری جفت شده باشد. چون در عهد دولت این نیازمند الهی وحشت از طبیعت جانوران صحرای برداشته شده، چنانچه شیران به نوعی رام گشته اند که بی قید و زنجیر گله گله در میان مردم می گردند، نه ضرر ایشان به مردم می رسد و نه وحشت و رمندگی دارند. به حسب اتفاق ماده شیر آبتن شد بعد از سه ماه سه بچه زائید و این هرگز نشیده بودیم که شیر جنگلی بعد از گرفتاری به جفت خود جمع شده باشد. از حکما شنیده می شود که شیر شیر به جهت دوشنائی چشم به غایت فایده مند است. هر چند سعی کردیم که نم شیر در پستان او ظاهر شود میسر نگشت به خاطر می رسد که چون جانور غضبناک است و شیر در پستان مادران از روی مهری که به بچه خود دارند، چون در پستان او مقارن خوردن و مکیدن شیر می شده باشد یاد روقت گرفتن او به جهت آوردن شیر غضب اوزیاده گشته در پستان خشک می گشته باشد.

در اواخر اردی بهشت خواجه قاسم برادر خواجه عبدالعزیز که از خواجهای نقشبندیه است از ما و راه انهر آمده ملازمت نمود. بعد از چند روز دوازده هزار روپیه به طریق انعام به او مرحمت شد. چون خواجه جهان در حوالی شهر، پالیز خریزه به عمل آورده بود، بعد از گذشتن دوپهر روز پنجشنبه دهم خرداد بر کشتی سوار شده از راه دریا به سیر پالیز روانه شدم. مردم محل همراه بودند. دوسه گهری روزمانده رسیدیم. شب در پالیز گذرانیدم. عجب باد و جکسری شد که نیمه ها و سراپرده به پانماند. بر کشتی در آمده آن شب را بسر بردم. پاره ای از شب جمعه در سیر پالیز گذرانیده به شهر بازگشت نمودم. افضل خان که مدتی مدید به الم دنبل و زخمهای غریب گرفتار بود، در دهم خرداد در گذشت. جاگیر و وطن راجه جمگن را که در خدمت دکن تقصیر کرده بود، تغییر نموده [۹۵ الف] به مهابت خان عنایت نمودم.

شیخ پیر که ازوارستگان و بس تعلقان وقت است و خاص به جهت محبت و اخلاص که با من دارد طریق خدمتکاری و همراهی اختیار نموده است و در پر کنه میر تهه که وطن اوست قبل از این بنای مسجد نهاده بود درینولا به تقریبی مذکور گشت. چون خاطر او را متعلق با تمام این بنای خیر یافتم، چهار هزار روپیه به او دادم که خود رفته به اوصرف نماید و خرجی شال خاصه به او مرحمت نمودم رخصت کردم. در دیوان خانه خاص و عام دو محجر از چوب ترتیب می یابد. در محجر اول امرا و ایلچیان و اهل عزت می باشند. در این دایره کسی به غیر حکم داخل نمی شود و در محجر دوم که وسیع تر از محجر اول است، جمیع بندگان از منصبداران و ریزه منصب و احدیان و کسانی که اطلاق نوکری توان کرده اند می یابند. در بیرون این محجر نوکران و امرا و سایر مردمی که در دیوانخانه مذکور می آیند، می ایستند. چون میان محجر اول و دوم تفرقه

نبود به خاطر رسید که محجر اول را به نقره باید گرفت. فرمودم که محجر مذکور و نردبانی که از این محجر به بالانخانه جهرو که نهاده اند و دوفیل را که برد و دست شیمن جهرو که که هنرمندان از چوب ترتیب داده اند، در نقره گیرند. بعد از اتمام به عرض رسید که یکصد و بیست و پنج من نقره به وزن هندوستان که هشت صد و هشتاد من ولایت باشد، صرف فرموده شد الحق که صفا و نمود دیگر پیدا کرد چنانچه گویا چنین باشد.

سیوم ماه تیر مظفرخان از تهته آمد و ملازمت کرد. دوازده مهر نذر گذرانید مصحف جلد مرصع و دو گل مرصع پیشکش گویان به نظر در آورد. چهارم ماه مذکور صفدرخان از صوبه بهار آمده ملازمت کرد و یکصد عدد مهر به نظر گذرانید بعد از آنکه مظفرخان روزی چند در ملازمت بود، پانصدی ذات بر منصب سابق او افزوده علم عنایت فرمود و شال خاصه داده رخصت تهته کردم. می دانستم که سگ دیوانه هر جانوری را که می گزد البته می میرد، غایتاً این معنی در فیل به صحت نیوسته بود. در زمان من چنین واقع شد که شبی سگی دیوانه به جای بستن یکی از فیلان خاصه کجی نام در آمده پای ماده فیل را که همراه فیل خاصه می باشد می گزد [۹۵ ب] و ماده فیل به یکبار به فریاد در می آید. فیلانان دویده خود را می رسانند آن سگ رویه گریز نهاده به زقوم زاری که در آن حوالی بود در می آید و بعد از زمانی باز در آمده خود را به فیل خاصه می رساند و دست او را می گزد. فیل او را زیر کرده می کشد چون مدت یک ماه و پنج روز از این مقدمه می گذرد روزی که هوا ابرناک بود، غریدن رعد به گوش ماده فیل که در عین چرا بود می رسد و به یکبار فریاد می کند و اعضای او به لرزه در آمده خود را می اندازد باز برخاسته تا هفت روز آب از دهان او می رفت و ناگاه فریاد می کرد و بی آرامی داشت. فیلانان هر چند در صدد علاج شدند، نفع نکرد و روز هفتم افتاده مرد. و بعد از مردن ماده فیل به یکماه فیل کلان را به کناره آب به صحرا می برند به همان طریق ابر و رعد ظاهر شد. فیل مذکور درمستی به لرزه در آمده بر زمین نشست و فیلانان او را به هزار مشقت به جا و مقام خود آوردند. بعد از همان مدت و همان حالت که ماده فیل را دست داده بود، این فیل نیز تصدق شد. از وقوع این مقدمه حیرت تمام دست داد. الحق جای حیرت است که جانوری باین کلانی و بزرگی هیکل و ترکیب به اندک جراحتی که از حیوان ضعیفی به او رسد این مقدار متأثر گردد.

چون خانخانان مکرر استدعای رخصت شاهنوازخان پسر خود نموده بود، به تاریخ چهارم امرداد اسب و خلعت داده رخصت دکن نمودم. یعقوب بدخشی را که منصف او هفتصدی و پنجاهی بود بنا بر ترددی که از او به وقوع آمده بود به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سرافراز ساخته به خطاب خانی او را سر بلند گردانیدم و علم نیز کرامت شد.

طوائف هند: طوائف هند بر چهار گروه قرار یافته و هر کدام به آئین و طریق خاص عمل می نمایند، و در هر سال روزی معین دارند. اول طایفه برهمن یعنی شناسنده ایزدیی چون. وظیفه ایشان شش چیز است علم آموختن و دیگران را تعلیم دادن و آتش پرستیدن و مردم را دلالت، پرستش کردن و چیزها به محتاجان دادن و چیزی گرفتن و این طایفه [۹۶ الف] را روزی معین است و آن روز آخر ماه ساون است که ماه دوم از برسات است این روز را مبارک دانسته عابدان ایشان به کنار دریاها و تالابها می روند و افسونها خوانده بر ریسانها ورشته های می دهند و روز دوم که اول سال نو است این رشته ها را بردست راجها و بزرگان عهد می بندند و شگون می دانند و این رشته را را که می گویند یعنی نگاه داشت. این روز در ماه تیر که آفتاب جهان تاب در برج سرطان است واقع می گردد.

دوم چهرتست که به کهنتری معروف و مشهور است و مراد از چهرت طایفه ایست که مظلومان را از شر ظالمان محفوظ دارند. آئین این طایفه را سه چیز است یکی آنکه خود علم بخواند و دیگری تعلیم ندهد و دوم آنکه خود آتش پرستی نماید و دیگری را به پرستش دعوت نکند. سیوم آنکه به محتاجان چیزی بدهد و خود با وجود احتیاج چیزی نگیرد. روز این طایفه پنج رسمی است. درین روز سواری کردن و لشکر بر سر خصم کشیدن پیش ایشان مبارک است و رام چند که او را به خدای می پرستند در این روز بر خصم ظفر بافته است. این روز را معتبر می دارند و فیلان و اسبان آرایش کرده پرستش می نمایند و این روز در ماه شهریور که آفتاب در برج سنبله است، واقع می شود. به نگاه دارنده های اسبان و فیلان انعامها می دهند.

سیوم طایفه یش است و این جماعه این دو طایفه را که ذکر ایشان گذشت خدمت می کنند و زراعت و خرید و فروخت و سود و سودا اشتغال مقرر ایشان است. این طایفه را هم روزی معین است که آن را دیوالی می گویند، و این روز در ماه مهر که آفتاب در برج میزان است واقع می گردد. در روزیست و هفتم ماههای قمری می باشد و در شب این روز چراغها می افروزند و دوستان و عزیزان در خانه های یکدیگر جمعیت نموده هنگامه قمار بازی گرم می سازند. چون معاش این طایفه بر سود و سودا است بردن و پای دادن را در این روز شگون می گیرند.

طایفه چهارم شود است این گروه کهنترین طوائف هندند. همه را خدمت می کنند و ازین چیزها که مخصوص هر طایفه مذکور گشت بهره ندارند و روز [۹۶ ب] اینها هولی است که به اعتقاد ایشان روز آخر سال است. این روز ماه اسفند است که حضرت نیر اعظم در برج حوت منزل دارند واقع می شود. در شب این روز آتشها در هر کوچه ها و گذرها بر می افروزند و

چون روز می شود تا يك پھر خاكسترها بر سر و روی يكديگر می افشانند و شور و غوغای عجیبی بر می انگیزند و بعد از آن خود را شست و شوی می داده رختها می پوشند و به سیر باغات و صحراها می روند. چون ضابطه مقرر نمود است که مردهای خود را می سوزانند. آتش افروختن درین شب که شب آخر سال گذشته است کنایه از آنست که سال گذشته را که به منزله مرده است می سوزانند. در ایام والد بزرگوار امرای هند و دیگر طوایف به تقلید ایشان رسم را که می به جای رسانیدند که لعلها و مرواریدها و گلهای مرصع به جواهر گران بها در رشته ها کشیده بردست مبارک ایشان می بستند و تا چند سال این رسم معمول بود. چون تکلف را از حد گذرانید، این معنی بر ایشان گران آمده منع فرمودند و بر همان به شگون همان رشته ها و ابریشمها را که ضابطه ایشان است می بستند. من درین سال به سنت پسندیده ایشان عمل نموده فرمودم که امرای هند و اعیان این طایفه را که می بردست من به بندند. روز را که می که نهم امرداد بود باز همان معرکه قایم شده دیگر طوایف بران تقلید رفته از این تعصب باز نداشته اند همین سال را قبول نموده فرمودم که به همان ضابطه قدیم بر همان رشته های و ابریشمها بسته باشند.

در این روز به حسب اتفاق عرس حضرت عرش آشیانی واقع شد و عرس قاعده های است که در هندوستان معمول است در هر سال در روز فوت مرد عزیز خود طعامها و حلواها و اقسام خوشبوئیا به اندازه حالت و قدرت خود ترتیب داده علما و صلحا و سایر مردم جمع می شوند و این مجلس گاه باشد که به يك هفته بکشد. در این روز با باخرم را فرستادم که به روضه متبرکه ایشان رفته این مجلس را منعقد سازد. دوهزار و پویه به دو کس از بنده های معتبر داده شد که به فقرا و ارباب احتیاج تقسیم نمایند.

در پانزدهم ماه امرداد پیشکش اسلام خان از نظر گذشت. شصت و هشت ذنجیر فیل و چهار رأس اسب آن سرزمین که به تانکی [۹۷ الف] مشهور است و پنجاه نفر خواجه سرا و پانصد پرگاله نفیس سنارگامی فرستاده بود.

چون ضابطه شده که وقایع جمیع صوبها به تخصیص سرحد به عرض می رسیده باشد و واقعه نویسان از درگاه بدین خدمت تعیین می شوند و این ضوابط است که پدر بزرگوارم کرده اند و من هم موافق آن عمل می کنم و فواید کلی و نفع عظیم مشاهده می شود و اطلاع دیگر بر احوال عالم و عالمیان بهم می رسد. اگر فواید کلی آن مرقوم گردد، سخن دراز می شود. و در این ایام واقعه نویس لاهور نوشته بود که در آخر ماه تیرده کس از شهر به امن آباد که در دوازده کروهی واقع است می رفته اند جواهر گرمی بهم می رساند پناه به سایه درختی می برند. مقارن آن باد و جگری می رسد و آن باد چون بر جماعه مذکور می وزد به لرزه درآمده نه کس از آنها در زیر

درخت جان دادند و يك كس زنده ماند و آن زنده مدتها بیماری داشت تا بعد از محتثای بسیار خلاص شد. جانورانی که بر درخت مذکور نشیمن داشتند، همگی افتاده مردند و در آن نواحی هوا این قسم خرابی پیدا کرد که جانوران صحرایی به کشت زارها آمده خود را می انداختند و بر بالای سبزه غلطان جان می دادند. مجملًا جانوران بسیار هلاک گشتند.

در روز پنجشنبه بیست و یکم مرداد تسبیح نموده به قصد شکار به کشتی سوار شده متوجه موضع سمونگر که از شکارگاههای مقرر من است گشتم. در سیوم شهر پورخان عالم را که ازدکن به مصلحت فرستادن عراق و همراهی ایلچی دارای ایران طلب نموده بودم، در اینجا رسیده ملازمت کرد و صد مهر نذر گذرانید. چون سمونگر به جاگیر مهابتخان مقرر بود، منزلی دلگشا در غایت تکلف بر کنار دریا ساخته بود، بسیار خوش افتاد. يك زن جبر فیل و يك انگشتری نگین زمرد پیشکش نمود. فیل را داخل فیلان خاصه نمودم. تاشم شهر پور مشغول بودم. در این چند روز چهل و هفت راس آهوی نروماده و دیگر جانوران شکار شد. درین روزها دلاورخان يك قطعه لعل پیشکش فرستاده بود. مقبول افتاد، و شمشیر [۹۷ ب] خاصه جهت اسلام خان فرستادم. بر منصب حسن علی ترکمان که هزاری ذات و هفتصد سوار بود پانصدی ذات و يك صد سوار افزوده شد. آخرهای روز پنجشنبه بیستم ماه مذکور در منزل مریم الزمانی وزن شمسى به فعل آمد، خود را به فلزات و دیگر چیزها به دستور معمول وزن نمودم. درین سال سن من چهل و چهار سال شمسى بوده باشد.

در همین روزها یادگار علی ایلچی دارای ایران و خان عالم که از این جانب به همراهی او تعیین شده بود مرخص گشتند به یادگار علی اسپ بازین مرصع و کمر شمشیر مرصع و چارقب طلادوزی و کلگی مرصع با پر جیغه و سی هزار روپیه نقد مرحمت شد که مجموع چهل هزار روپیه بوده باشد به خان عالم کهپوه مرصع با پهلوانکاره که علاقه آن از مروارید بود شفقت نمودم.

در بیست و دوم ماه مذکور به روضه مقدسه منوره والد بزرگوارم بهشت آباد فیل سوار متوجه گشتم. در رفتن پنج هزار روپیه زر ریزگی افشاندند و پنج هزار روپیه دیگر به خواججه جهان دادم که به درویشان قسمت نماید و تسبیح نماز شام کرده به کشتی متوجه شهر گشتم. چون منزل اعتماد الدوله بر کنار آب جمعه واقع بود، آنجا فرود آمدم و شب در منزل او گذرانیده تا آخرهای روز دیگر آنجا بسر بردم و از پیشکشهای او آنچه خوش آمد قبول فرموده متوجه دولخانه گشتم. منزل اعتقاد خان هم در کنار آب جمعا واقع بود، حسب الاثماس او با مردم محل آنجا فرود آمده منازل او را که تازه ساخته بود سیر کردم. الحق جاهاى مطبوع و دلپسند بود. بسیار خوش

آمد. پیشکشهای لایق از اقمشه و جواهر و دیگر نقایس سرانجام نموده بود. مجموع از نظر اشرف گذشت و اکثر پسندخاطر افتاد و قریب به شام داخل دولخانه همایون شدم.

چون منجمان و اخترشناسان امشب ساعت توجه به جانب اجمیر اختیار نموده بودند هفت گهری از شب دوم شعبان مطابق بیست و چهارم شهر یور گذشته به فیروزی و اقبال به قصد آنصوب از دارالخلافت آگره برآمدم. و در این عزیمت دو چیز منظور خاطر بود اول زیارت روضه منوره خواجہ معین الدین چشتی که [۹۸ الف] از برکات روح پرفتوح ایشان گشایشهای بزرگ به این دودمان والارسیده و بعد از جلوس زیارت مرقد بزرگوار ایشان میسر نگشته بود. دوم دفع و دفع رانا امر سنگه مقهور که از زمینداران و راجهای معتبر هندوستان است و سری و سرداری او و آبا و اجداد او را جمیع راجها و رایان این ولایت قبول دارند. دبر است که دولت و ریاست در خانواده اینهاست، مدتی در حدود مشرق که پورب رویه باشد، حکومت داشته اند و در آن ایام به خطاب راجگی معروف و مشهور بوده اند. بعد از آن به زمین دکن افتادند و بیشتر ولایات آنجا به تصرف درآوردند و به جای راجه لقب روپ را جزو اسم خود ساختند. بعد از آن به کوهستان میوات درآوردند و رفته رفته قلعه های چتور را به تصرف درآوردند. از آن تاریخ تا امروز که هشتم سال از جلوس من است، یک هزار و چار صد و هفتاد و یک سال می شود. بیست و شش از این طایفه که مدت حکومت ایشان یک هزار و ده سال است را اول خطاب داشته اند و از اول که اول شخص است که به رانی اشتهاار یافته تارانا امر سنگه که امروز رانا است، بیست و شش نفرند که در عرض چهار صد و شصت و یک سال ریاست و سرداری داشته در این مدت مدید گردن به اطاعت هیچ یک از سلاطین کشور هند در نیاورده و اکثر اوقات در مقام سرکشی و فتنه انگیزی بوده اند. چنانچه در عهد سلطنت حضرت فردوس مکانی رانا سانگا جمیع راجها و رایان و زمینداران این ولایت را جمع ساخته بایک لک و هشتاد هزار سوار و چندین لک پیاده در حوالی یانه جنگ صف نموده و بتائید باری تعالی و یاری و یاور ی بخت لشکر ظفر اثر اسلامیة برفوج کفر غلبه کردند و شکست عظیم بر احوال او راه یافت. تفصیل این جنگ را در تواریخ معتبر تخصیص در واقعات که از تصنیفات حضرت فردوس مکانی است مذکور و مسطور است. والد بزرگوارم که مرقد منورش محل فیض نامتناهی باد، در دفع این سرکشان سمیهای بلیغ [۹۸ ب] به جا آوردند و چندین مرتبه لشکرها بر سر او تعیین نمودند و در سال دوازدهم از جلوس خود به قصد تسخیر قلعه چتور که از محکمهای مقرر معموره عالم است و برهم زدن ملک رانا عزیمت فرمودند و قلعه مذکور را بعد از آنکه چهار ماه و ده روز قبل داشتند از کسان پدر رانا امر سنگه به جنگ و جدال از روی قوت و قدرت تمام گرفتند و قلعه را خراب نموده برگشتند در هر مرتبه

افواج قاهره کار را بر او تنگ ساخته چنان می کردند که به دست درآید یا خراب و آواره گردد. مقارن این امری رو می داد که این مهم انصراف نمی یافت تا در اواخر عهد دریک روز و یک ساعت خود به تسخیر ملک دکن متوجه گشته و مرا بالشکر عظیم و سرداران معتبر بر سر رانا فرستادند. به حسب اتفاق این هر دو کار به واسطه اسبابی که ذکر آن طول دارد صورت پذیر نگشت تا آنکه زمان خلافت به من رسید.

چون این مهم نیم کاره من بود، بعد از جلوس اولین لشکری که به حدود ممالک فرستادم این لشکر بود. فرزند پرویز را سردار ساخته عظمای دولت که در پایه تخت حاضر بودند بدین خدمت تعیین گشتند و خزانه معموره و توپخانه موفوره همراه داده روانه ساختم. چون هر کاری موقوف بر وقت است درین اثنا قضیه خسرو بد عاقبت به وقوع آمد ناچار تعاقب او به جانب پنجاب بایستی نمود و میانه ولایت و پایه تخت که دارالخلافت آگره بود خالی می ماند، بالضرورت نوشته شد که پرویز با بعضی از امرا برگشته به محافظت آگره و حوالی و حواشی آن قیام نماید، مجملات درین مرتبه هم مهم را ناچنان که می بایست نشد. چون به عنایت الهی خاطر از فتنه خسرو جمع گردید و دیگر باره آگره محل نزول رایات عالیات گشت، افواج قاهره به سرکردگی مهابت خان و عبدالله خان و دیگر سرداران تعیین نموده شد. از آن تاریخ تا وقت عزیمت رایات جلال به اجمیر پیوسته ولایت او پایمال عساکر فیروزی اثر بود. غایتاً آن مهم صورت پسندیده پیدانمی کرد. به خاطر گذرانیدم که چون در آگره کاری ندارم و بقیه من گشت که تا خود متوجه نشوم این کار صورتی [۹۹ الف] پیدا نمی کند. ساعت مقرر از قلعه آگره برآمده منزل درباغ دهره واقع شد. روز دیگر جشن دسهره روی داد و به دستور معمول اسبان و فیلان را آرایش کرده از نظر گذرانیدند.

خسرو: چون مکرر والدها و همشیره ها به عرض رسانیدند که خسرو از کرده خود بسیار نادم و پشیمان است، عرق عطوف و شفقت پدری در حرکت آمده او را طلبیده مقرر کردم که هر روز به کورنش می آمده باشد. درباغ مذکور هشت روز مقام واقع شد بیست و هشتم خبر رسید که راجه را مداس که در بنگش و حدود کابل همراهی صوبه دار خدمت می نمود، وفات یافت.

غره ماه مهر از باغ کوچ شده خواجه جهان را برای نگاهبان دارالسلطنه آگره و محافظت خزاین و عملها رخصت فرمودم. وفیل و مرگل خاصه به او مرحمت شد. در روز دوم مهر خبر رسید که راجه پاسود در تها نه شاه آباد که سرحد ولایت رانای مقهور است وفات یافت. دهم ماه مذکور روپ پاس که الحال به امن آباد موسوم است منزل گشت. سابق این محال به جاگیر روپ خواص

مقرر بود. بعد از آن به پسر مهابت خان که امان الله نام دارد مرحمت نموده فرمودم که بنام او می خوانده باشند. یازده روز در این منزل مقام واقع شد. چون از شکارگاههای مقرر است هر روز به شکار سوار می شدم. چنان که درین چند روز يك صدف پنجاه و هشت آهوی ماده و نر و سایر جانوران شکارند. بیست و پنجم ماه مذکور از امن آباد کوچ فرمودم و درسی و یکم این ماه مطابق هشتم رمضان خواجه ابوالحسن را که از برهانپور طلب نموده بودم آمده ملازمت کرد. پنجاه مهر و پاره مرصع آلات و يك زنجیر فیل که او را داخل فیلان خاصه کردم، پیشکش گذرانید.

دوم آبان موافق دهم رمضان خبر فوت قلیچ خان رسید که از قدیمان این دولت بود در هشتاد سالگی به رحمت خدا رفت. در پرتو به خدمت دفع و رفع افغانان پیر تارگی قیام داشت منصب او شش هزاری ذات و پنجهزاری سوار بود. مرتضی خان دکنی که در علم پولتیه بازی که به اصطلاح دکنیان پکنکی [۹۹ ب] و مغولان شمشیر بازی می گویند، بی نظیر بود. مدتی پیش او به این ورزش متوجه بودم. در نیولا او را به خطاب ورزش خانی سرافراز ساختم.

چون ضابطه کرده ام که شیها ارباب استحقاق و درویشان از نظر من گذرانیده باشند تا نظر به حالت هر يك انداخته زمین و زدن قد و پوشش به آنها مرحمت نمایم در میان آن مسردم شخصی اسم جهانگیر را با اسم «الله اکبر» به حساب ایجد مطابق یافته بود. به عرض رسانید و این معنی را به تفاول او و شگون به یابنده آن زمین واسپ و خلعت کرامت نمودم.

روز دوشنبه پنجم شوال مطابق بیست و هشتم آبان ساعت داخل شدن به اجمیر قرار یافته بود صبح روز مذکور متوجه گشتم. چون قلعه و عمارات روضه حضرت خواجه بزرگوار ظاهر گشت، قریب به يك كروه راه را پیاده طی کردم و از دو جانب معتمدان تعیین کردم که به قرا و ارباب احتیاج زرداده می رفتند. چون چهارگهری از روز گذشته داخل شهر و معموره شدم و در گهری پنجم شرف زیارت روضه متبر که دست داد بعد از دریافت زیارت به دولخانه همایون متوجه گشتم و روز دیگر فرمودم که همه حاضران این بقعه شریف را از خرد و بزرگ و شهری و دهگدزی از نظر بگذرانند تا فراخور استحقاق به عطایای جزیل خشنود گردند.

هفتم آذر به قصد سیر و شکار تالاب بشکر که از معابد مقرر هنود است و در فضیلت آن سخنان می گویند که به هیچ عقلی راست نباید و در سه گروهی اجمیر واقع است متوجه گشتم، و دوسه روز در آن تالاب شکار مرغابی کردم و به اجمیر معاودت نموده معبدهای قدیم و جدید که به اصطلاح هنود دیوهره می گویند، به اطراف این تالاب به نظر درآمد از جمله رانا شنکر که عم امرای مهور است، و در دولت ما از امرای بزرگ است دیوهره ساخته در غایت تکلف. چنانکه يك لكرویه مذکور شد که صرف نموده به تماشای این عبارت درآمد. صورتی

به نظر آمد از سنگ سیاه تراشیده از گردن بالا به هیأت سرخوك [۱۰۰ الف] و مابقی شبیه به بدن آدمی عقیده ناقص نمود آنست كه يك وقتی بنا بر مصلحتی كه رای حكیم و علیم اقتضا فرموده بدین صورت جلوه ظهور نموده است. این صورت را بدینجهت عزیزداشته پرستش نمایند. فرمودم كه آن صورت كریه را در هم شكسته در تالاب مذکور انداختند. بعد از ملاحظه این صدارت بر قلعه كوه گنبدی سفید مشاهده گشت كه مردم از هر طرف بدانجا درمی آیند. از حقیقت آن پرسیدم. گفتند جوگی در آنجایی باشد ساده لوحانی كه بدیدن او می روند كف آرد به دست آنها میدهند كه در دهان انداخته آواز جانوری كه از آن سفیهان در يك وقت ابدایی یافته باشند نمایند تا آن گناه بدین عمل زایل گردد. فرمودم تا آن محل را خراب نموده آن جوگی را از آنجا اخراج نمودند و صورت بتی كه در آن گنبد بود شكستند. دیگر عقیده داشتند كه این تالاب را عمق نیست. بعد از تفحص ظاهر شد كه هیچ جای آن از دوازده گز زیاده عمق ندارد. دور آن را نیز پیمودند. قریب يك ولیم كروه بود.

شانزدهم آذر خبر رسید كه قراولان ماده شیری را قبل نموده اند. در ساعت متوجه شده به مجرد رسیدن به تفنگ زده باز گشتم. بعد از چند روز نیله گاوی شكار شد و حضور خود فرمودم تا از پوست بر آورده بجهت قراطعام بختند. دو پوست و چند نفر جمع شده بودند از آن طعام خوردند و به هر يك بدست خود زرها دادم. در همین ماه خبر رسید كه فرنگان گروه بی قولی نموده چهار جهاز اجنبی را كه از جهازات مقرر بندرسورت بود در حوالی بندر تاراج نمودند و جمعی كثير از مسلمانان اسیر ساخته مال و متاعی كه در آن جهاز بود متصرف گشتند. این معنی برخاطر گران آمده مقرب خان را كه بندرمذكور حواله او بود بجهت تلافی و تدارك این امر اسپ و فیل و خطمت داده هژدهم آذر مرخص ساختم. بنا بر حسن تردد و خدماتی كه از یوسف خان و بهادر ملك در صوبه دكن به وقوع آمده بود به علم آنها را سرفراز ساخته فرستادم و نوشته شد كه مقصد اصلی از این عزیمت بعد [۱۰۰ ب] از زیارت حضرت خواجه سرانجام رانای مقهور بود بنا برین به خاطر گذرانیدم كه خود در اجمیر توقف نموده فرزند سعادت مند با با خرم را پیش بفرستم و این اندیشه به خاطر صواب بود. بنا برین ششمدی كه اختیار ساعت شده بود به فرخی و فیروزی او را مرخص ساختم و قبای طلا دوزی گل مرصع كه مر و اید بر اطراف گلهای آن كشیده بودند و جیره زرد دوزی ریشه مر و اید و فوطه زربفت مسلسل مر و اید و فیل فتح گنج نام خاصه مع تلایر و اسپ خاصه و شمشیر مرصع و كهپوه مرصع مع پهل كناره بدو مرحمت نمودم. سوای مردمی كه سابق به سر كودگی خان اعظم درین خدمت تعیین بودند دوازده هزار سوار دیگر به همراهی آن فرزند معین ساختم و سوار اسپاه را فرار خود قلندر يك اسپان خاصه و فیلان و خلعتهای فاخره سرفراز ساخته رخصت

نمودم و فدائیان به خدمت بخشیدگی این لشکر تعیین یافت. در همین ساعت صفدرخان به حکومت کشمیر از تغییر هاشم خان مرخص شده اسب و خلعت یافت. روز چهارشنبه یازدهم خواجه ابوالحسن را بخشی کل ساخته خلعت مرحمت نمودم.

یکدیگ کلانی فرموده بودم که در آگره بجهت روضه متبر که خواجه بسازند، در همین روزها آورده بودند. فرمودم که بجهت قراطعامی در آن دیگ طبخ نمایند. و درویشان اجمیر را جمع سازند تا در حضور به آنها خورانیده شود. پنج هزار کس حاضر شدند و همه ازین طعام سیر خوردند و بعد از خوردن طعام به دست خود به هر یک از درویشان زرها داده مرخص ساختم. اسلام خان حاکم بنگاله درین ایام به منصب شش هزاری سرافرازی یافت و به مکرم خان پسر معظم خان علم مرحمت شد.

غره اسفندار مذم مطابق دهم محرم سنه ۱۰۲۳ به شکار نیله گاوا از اجمیر برآمدم. [۱۰۱ الف] روزنهم معاودت نموده به چشمه حافظ جمال که در دو کوهی شهر واقع است، منزل نمودم و شب جمعه را در آنجا گذرانیده آخر روز به شهر داخل شدم. درین هشت روزه نیله گاو شکار شد. چون نیکو خدمتی خواجه جهان و کم جمعیتی او بجهت حفظ و حراست آگره و آن نواحی به عرض رسید، پانصدی ذات و یک صد سوار بر منصب سابق او افزوده شد. در همین روزها ابوالفتح دکنی که از جاگیر آمده ملازمت دریافت، دسیوم ماه مذکور خبر فوت اسلام خان رسید که در روز پنجشنبه رجب سنه ۱۰۲۳ وفات یافته بود. در یک روزی سابقه بیماری و تشویش این امر ناگزیر اوراد دست داد. از خانه زادان و تربیت یافتها این مقدار جوهر کاردانی که از و به ظهور رسید، از دیگر ظاهر نشد. حکومت بنگاله را از روی استقلال کرده و ولایاتی که در عمل هر یک از جاگیرداران سابق به تصرف اولیای دولت در نیامده بود، داخل ولایات عملی شد. اگر اجل اورا در نمی یافت مصدر خدمات کلی می گشت. خان اعظم با آنکه خود استدعا نموده بود که شاهزاده فیروزمند بدین خدمت مأمور گردد و با وجود به انواع دلاسا و رضا جویی از جانب آن فرزند تن بسازگاری در نداده به شیوه ناستوده خسود عمل می نمود. چون این مقدمه مسموع گشت، ابراهیم حسین را که از خدمتگاران معتمد حضور بود، نزد او فرستادم و سخنان لطف انگیز مهرآمیز بدو پیغام کردم، که در وقتی که در برهانپور بودی به آرزوها این خدمت را اذن التماس نمودی چون این خدمت را که سعادت دارین خود دران می دانستی در مجالس و محافل مذکور می کردی که درین عزیمت اگر کشته شوم شهید و اگر غالب آیم غازی خواهم بود، به توفیق نمودم. آنچه از کومک و مدد و توپخانه خواستی سرانجام یافت. بعد از آن نوشتی که بمرکت راپات جلال بدین حدود فیصل این مهم خالی از اشکال نیست به کنکاش تو نزول اجلال در اجمیر واقع

شد و این نواحی محل سرادقات جاه و جلال گشت، الحال که شاهزاده را به فرایض و جوهه مقوله استدها نمودی و مجموع مقدمات برای کنکاش و صوابدید تو به عمل آمد، باعث چیست گویا از معرکه به کناری کشی و در مقام ناسازگاری درآمده با باخرم را که درین مدت هرگز از خود جدا نساخته بودم، محض به اعتماد کاردانی تو فرستادم، باید که طریق [۱۰۱ ب] نیکخواهی و نیک اندیشی منظور و مرعی داشته، شب و روز از خدمت فرزند سعادتمند غافل نباشی، و اگر بخلاف این سخنان عمل نموده از قرارداد خود قلم بیرون بنهی دانسته باش که زیانکارخواهی بود. ابراهیم حسین رفت و این سخنان را به همین تفصیل خاطر نشان او ساخت. اصلاً نتیجه نداد و از جهل و قرار داد خود باز نیامد. با باخرم چون دید که وجود او درین کار مغل است او را نگاهداشته عرضداشت نمود که بودن او به هیچ وجه لایق نیست و محض بجهت نسبتی که به خسرو دارد، در مقام کار شکستست. به مهابت خان فرمودم که رفته او را از او دیور بیاورد.

محمد تقی دیوان بیوات تعیین شد که به مندسور رفته فرزندان و متعلقان او را به اجمیر رساند. در پانزدهم ماه مذکور خبر رسید که دلپ و لددای رایسنگه که جبلت او سر رشته بفی و فساد بود از برادر کوچک خود سورج سنگه که بر سر او تعیین شده بود، شکست عظیم خورده در یکی از محکمه‌های سرکار حصار در قبل است، مقارن آن هاشم خوشتی فوجدار و جاگیرداران آن نواحی او را به دست درآورده مقید به درگاه رسانید. چون مکرر ازو وقایع قبایح سر زده بود، بیاسا رسید و کشتن او باعث عبرت بسی از مفسدان شد. و به جلدوی این خدمت بر منصب را و سورج سنگه پانصدی ذات و دو بیست سواد افزوده گشت. در چهاردهم عرضداشت با باخرم رسید که فیل عالم کمان که رانار را بدن نازش تمام بود، با هفده زنجیر فیل دیگر به دست بهادران لشکر ظفر اثر افتاد. عنقریب صاحبش نیز گرفتار خواهد شد.

نوروز نهم از جلوس همایون

سنه ۱۰۲۳ دوهرویک گهری از شب جمعه نهم شهر صفر گذشته آفتاب عالمتاب به برج حمل که خانه قوت و شوکت و شرف اوست پرتوافکن گشت و صباح آن که غره فروز دین ماه سنه ۹ بوده باشد، مجلس جشن نوروزی در خطه دلپذیر اجمیر دست داد. در وقت تحویل که ساعت سعد بود، جلوس بر تخت سعادت و اقبال واقع شد. به رسم مقرر دولتیخانه را به اقمشه نفیسه و جواهر مرصع آلات آئین بسته بودند. در همین وقت خجسته فیل عالم کمان که لیاقت خاصه شدن داشت با هفده زنجیر فیل دیگر از نروماده که فرزند با باخرم از فیلان را نافرستاده [۱۰۲ الف] بود، از نظر گذشت و باعث انبساط خاطر دولت خواهان گردید. روز دوم نوروز به سواری

آن را یمننا خوب دانسته بران سوارشدم و زر بسیاری نثار شد. در تاریخ سیوم منصب اعتقادخان که دوهزاری ذات و پانصد سوار بود، سهزاری و هزار سوار مقرر فرمودم و به خطاب آصف خانی که دوکس هم از سلسله اینها بدین خطاب سرافرازی یافته بودند سر بلند ساختم، و بر منصب دیانت خان نیز پانصدی ذات و دوست سوار افزوده شد و هم درین ایام اعتمادالدوله را به منصب پنجهزاری ذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم. حسب الالتماس باباخرم منصب سیفخان پانصدی ذات و دوست سوار و بر منصب دلاورخان پانصدی ذات و سوار بر منصب کشن سنگه پانصد سوار افزودم و بر منصب سرفرازخان پانصدی ذات و ششصد سوار افزوده شد. روز یکشنبه دهم پیشکش آصف خان از نظر اشرف گذشت. در چهاردهم اعتمادالدوله پیشکش نمود گذرانید. درین دو پیشکش نفایس بنظر درآمد. آنچه پسند خاطر افتاد گرفته تته را باز دادم.

چین قلیج خان را با برادران و خویشان و لشکر و جمعیت پدر خود از کابل آمده سعادت ملازمت دریافت. ابراهیم خان که منصب هفتصدی ذات و سیصد سوار داشت به منصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار سرافرازی یافته، به منصب جلیل القدر بخشی گری در خانه به شرکت خواجه ابوالحسن مقرر گشت. در پانزدهم این ماه مهابت خان که به آوردن خان اعظم و پسر او عبدالله مقرر گشته بود، آمده ملازمت کرد. در نوزدهم مجلس شرف ترتیب یافت. درین روز پیشکش مهابت خان از نظر گذشت و قیل و قیل روپ سندر نام بجهت فرزند پرویز فرستاده شد. بعد از گذشتن روز مذکور فرمودم که خان اعظم را به آصف خان سپارند که او را در قلعه گوالیار نگاه دارد. چون غرض از فرستادن او به قلعه آن بود که مبادا در مهم رانا بنا بر رابطه و جهتی که به خسرو دارد تفاق و فساد ازو به وقوع آید. حکم فرمودم که او را در قلعه بطریق بندیان نگاه ندارند بلکه اسباب فراغت و آسودگی از خوردنی و پوشیدنی جهت او آماده و مهیا دارند.

چین قلیج خان را در همین روزها به منصب دوهزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختم. بر [۱۰۲ ب] منصب تاجخان که به دارایی ولایت بهکرمین بود، پانصدی ذات و سوار افزوده شد. در هژدهم اردی بهشت خسرو را منع کورنش نمودم و سبب آن بود که بنا بر عظوفت و شفقت پدری و التماس والدین و همشیره های او مقرر فرموده بودم که همه روزها به کورنش می آمده باشد، چون از سیمای او آثار شکفتگی و خوشحالی ظاهر نمی شد و همیشه ملول و گرفته خاطر به نظر من درآمد، فرمودم که به کورنش در نیاید.

در زمان والد بزرگوارم مظفر حسین میرزا و میرزا رستم پسران سلطان حسین میرزا برادر شاه طهماسب صفوی که قندهار و زمین داورو آن حدود در تحت تصرف داشتند به واسطه قسرب

خراسان و آمدن عبدالله خان اوزبك بدان ملك عرايض فرستادند كه ما از عهدہ نگاهداشتن این ولایت بیرون نمی توانیم آمد اگر یکی از بنده های درگاه را بفرستند تا این محال بدو سپرده خودهاروانه ملازمت شویم. چون مکرر این معنی را عرض داشت نمودند شاه بلك خان را كه الحال به خطاب خان دورانی سرافرازا است به دارائی و حکومت قندهار و زمین داور و آن حدود فرستادند و فرامین عنایت آمیز به میرزایان نوشته ایشان را به درگاه طلب نمودند بعد از آمدن عنایات شامل حال هر يك نموده ولایاتی كه دوسه برابر قندهار جمع داشتند به آنها مرحمت شد. غایتا سرانجامی كه بایست از آنها نشد. رفته رفته آن ولایات تغییر یافت. مظفر حسین میرزا هم در ایام حیات والد بزرگوارم به رحمت خدا رفت و میرزا رستم را به همراهی خانخانان به صوبه دكن فرستادند. در آنجا اندك مایه جاگیری داشت. چون تخت سلطنت به وجود من آرایش یافت اورا ازدكن به قصد آنكه رعایت نموده به یکی از سرحدات بفرستم طلب نمودم. مقارن آمدن او میرزاغازی ترخان كه حكومت تنهه و قندهار و آن نواحی متعلق بدو بود، به رحمت خدا رفت. به خاطر رسید كه او را به تنهه بفرستم تا در آنجا جوهر ذاتی خود را خاطر نشان ساخته آن ملك را به عنوان پسندیده محافظت نماید و به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافرازا ساخته دولت رویه نقد مدد خرج بدو مرحمت فرموده به صوبه داری ملك [۱۰۳ الف] تنهه اورا رخصت نمودم و عقیده آن بود كه از دور آن سرحد خدمتها به وقوع آید. به خلاف توقع مصدر هیچگونه خدمتی نشد ظلم و تعدی را بجای رسانید كه خلق بسیاری از سلوك زشت او به شكوه در آمدند و خبری ضد از او شنیده شد كه آوردن اولازم گشت. یکی از بنده های درگاه را به طلب او تعیین نموده اورا به درگاه طلبیدم و در بیست و ششم اردی بهشت اورا آوردند. چون ظلم و تعدی از او برخلق خدا بسیار رسیده بود باز خواست آن به مقتضای عدالت لازم گشته اورا به انبرای سنگه لن سپردم تا به حقیقت عمل او باز رسیده شود. اوفی الجملة تنیهی یافته دیگران نیز تنیه و عبرت پذیر گردند.

هم درین روزها خبر شكست احدات افغان رسید و حقیقتش آنكه معتقد خان در پولم گذر كه در حوالی پرشاور واقع است با افواج قاهره نشسته بود و خان دوران با جمعی دیگر در حدود كابل و آن نواحی سر راه آن روسیاه داشتند. در این اثنا نوشته از پیش بلاغ معتقد خان می رسد كه احدات به كوت تیراه كه در بیست گروهی جلال آباد است با جمعیت بسیار از سوار و پیاده آمده است و از جماعتی كه دولتخواهی و اطاعت اختیار نموده بودند پاره را كشته و چندی را بپندی کرده می خواهد كه به تیراه فرستد و اراده تا ختن جلال آباد و پیش بلاغ دارد به مجرد رسیدن این خبر معتقد خان با جماعتی كه با او بودند به سرعت تمام روانه می شود و چون به پیش بلاغ می رسد جاسوسان جهت تفحص غنیم می فرستد. صبح چهارشنبه ششم خبر می یابد كه احدات در همانجا

هست تکیه به عنایت الهی که درباره این نیازمند درگاه است، کرده افواج قاهره را دوفوج می‌سازد و خود را به غنیم می‌رساند. او با چهار هزار پنجهزار سوار و پیاده کار کرده به غرور و غفلت تمام نشسته در گمان او نبود که بغیر از خان دوران درین نواحی فوجی باشد که بروچیره تواند شد. چون خبر رسید افواج بادشاهی بآن بخت برگشته می‌رسد و آثار و علامت لشکر ظاهر می‌گردد، مضطربانه مردم خود را چهار توپ ساخته خود بر بلندی که یک بندوق انداز رفعت داشت و بر آمدن برای به دشواری میسر می‌شدنشسته مردم خود را به جنگ می‌اندازد و برق اندازان افواج قاهره آن مقهوران را بسته تفنگ ساخته جمعی کثیر را به جهنم می‌فرستند. معتقد خان بالشکر غول خود را به هر اول رساننده غنیم را فرصت زیاده از انداختن دوسه تیر ناداده پالو پاکیزه بر می‌دارند و سه چهار گروه تعاقب نموده قریب هزار و پانصد نفر سوار و پیاده به قتل می‌رسند و بقیه السیف اکثری زخمی و مجروح و براق انداخته فرار برقرار می‌دهند. افواج قاهره شب در جنگ گاه بسر برده صباح آن ششصد سر جدا کرده به پرشاور می‌آورند. کله منارها در آنجا می‌سازند و پانصد سراپ و مواشی بی‌شمار و مال [۱۰۳ ب] و اسلحه بسیار به دست می‌افتد و بندیان تیراهی خلاص می‌شوند و ازین طرف از مردم روشناس کسی ضایع نمی‌شود.

شب پنجشنبه غره خرداد به عزم شکار شیر متوجه بهکر شدم، و روز جمعه دوقلاده شیر را به تفنگ زدم در همین روز معروض گشت که نقیب خان به رحمت خدا پیوست خان مشارالیه از سادات سیفی و قزوینی الاصل است مزاد پدر او میر عبداللطیف هم در اجمیر بوده دوماه پیش از آنکه وفات یابد کوچ، او که بایکدیگر انس و الفت تمام داشتند دوازده روزی در بیماری و تب گذرانیده شربت ناگوار مرگ نوشید. فرمودم که اورا هم در پهلوی زن که در موضعه متبر که خواجه بزرگوار نهاده بودند، نهادند چون از معتقد خان خدمت شایسته در جنگ احداث به وقوع آمد به جلدوی این خدمت به خطاب لشکر خانی سرافراز گشت، و دیانت خان که به او دیپور به خدمت با با خرم و رسانیدن بعضی احکام مرخص گشته بود، هفتم خرداد آمد و از سر بر اهیها و توزک با با خرم مقدمات خوب به عرض رسانید. فدائی خان که از نوکران ایام شاهزادگی من بود و بعد از جلوس رعایتها یافته، درین لشکر اورا بخشی ساخته بودم. در دوازدهم همین ماه و دیعت حیات باز سپرد. میرزا رستم چون از کردهای ناخوش خود اظهار ندامت و پشیمانی تمام می‌نمود مروت و مردمی مقتضی آن شد که تقصیرات او را به عفو مقرون گردانم. در آخر همین ماه او را به حضور طلبیده تلافی خاطر او نمودم و خلعت پوشانیده حکم کردم که به کورنش و سلام می‌آمده باشد.

در یازدهم ماه تیر شب یکشنبه ماده فیلی از فیلخانه خاصه در حضور من زائید. مکرر فرموده بودم که تحقیق مدت حمل فیل نمایند. آخر الامر ظاهر شد که بچه ماده یک سال و شش ماه و بچه

نوزده ماه در شکم مادر می ماند، بخلاف تولد آدمی که اکثر بچه از شکم مادر به سرفرودمی آید و بچه فیل اکثر به پا برمی آید. چون بچه از مادر جدا شد مادر به پاخاک بر بالای او افشاند و آغاز مهر بانی ولانه گری نمود و بچه لمحه افتاده بعد از آن برخاسته متوجه پستان مادر شد. چهاردهم مجلس گلاب پاشی که در زمان قدیم به آب پاشی مشهورست و از رسوم مقرب پیشینان است منعقد گشت. در پنجم امرداد خبر فوت راجه مان سنگه رسید. راجه مذکور از عمده های دولت والد بزرگوارم بود. چون اکثر بنده های درگاه را مرتبه مرتبه به خدمت دکن فرستاده بودم او هم تعینات این خدمت بود. بعد از آنکه درین خدمت وفات یافت، میرزا بهاوسنگه را که پسر رشید او بود، به درگاه طلب نمودم. چون در ایام شاهزادگی طریقه خدمتگاری بیش از پیش به من [۱۰۴ الف] داشت تا آنکه ریاست و کلانتری سلسله آنها مطابق ضابطه که در هند معمول است به بهاوسنگه پسر جگت سنگه که کلانتر اولاد راجه بود و در ایام حیات او وفات یافت، می رسید، من آنرا منظور نداشته بهاوسنگه را به خطاب میرزا راجه ممتاز ساختم و به منصب چهارهزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز گشت و انبیر که وطن آبا و اجداد او بود به او مرحمت کردم و تلافی و تراضی خاطر بهاوسنگه نموده پانصدی بر منصب سابق او افزودم. و ولایت کره را به انعام او مقرر داشتم و کمر خنجر مرصع و اسب و خلعت بجهت او فرستادم.

در هشتم این ماه که امرداد باشد تغییری در مزاج خود یافتم و رفتن به تب و سردرد کشید به ملاحظه آنکه مبادا اختلالی به احوال ملک و بنده های خدا راه یابد این معنی را اذا کثر محرمان و نزدیکان پنهان داشته حکماء و اطباء را نیز آگاه نساختم. چند روز چنین گذشت از حریم عصمت بغیر از نورجهان بیگم که از و بخود مهربان تری گمان نداشتم، هیچکس را برین قضیه محرم نساختم و پرهیز از خورشهای گران می نمودم و به اندک مایه غذای سبک قناعت کرده، همه روز به قاعده مقرر به دیوان خانه خاص و عام و جهر و که در شن و غسلخانه به طریق معتاد بر می آمدم، تا آنکه در بشره آثار ضعف ظاهر گشت، بعضی از بزرگان مطلع گشتند. یک دوئی از اطباء که محل اعتماد بودند، مثل مسیح الزمان و حکیم ابوالقاسم و حکیم عبدالشکور اظهار نمودم. چون تب مفارقت نکرد دوسه شب معتاد شراب خورده نشد این معنی باعث زیادتى ضعف و کم قوتی گشت. در اثنای تشویش و غلبه تب شبی به روضه منوره خواجه بزرگوار رفتم و در آن آشیانه متبرکه که صحت خود را از باری تعالی درخواستم و صدقات و نذورات قبول نمودم. الله تعالی به محض فضل و کرم خود خلعت صحت عطا فرمود، رفتن به تخفیف یافت و درد سر که شدت عظیم داشت به تصرف و علاج حکیم عبدالشکور فرو نشست و مزاج در عرض بیست و دو روز به حالت اصلی باز آمد. بنده های درگاه بل سایر خلایق به شکرانه این عطیه بزرگ تصدقات گذرانیدند. تصدق هیچیک را قبول نکردم و

فرمودم که هر کس در خانه خود آنچه می خواهد به فقرا تقسیم نماید.

در دهم شهریور خبر رسید که تاجخان حاکم تهنه وفات یافت. از امرای قدیم این دولت بود. در بیماری به خاطر گذرانیده بودم که چون صحت کامل روزی گسرد، چنانچه در باطن از حلقه بگوشان و معتقدان خواجه بزرگوارم و توجه [ب ۱۰۴] ایشان را سبب وجود می دانم، ظاهراً نیز گوش خود را سوراخ نموده در جرگه حلقه بگوشان ایشان باشم. شب پنجشنبه دوازدهم شهریور مطابق شهر رجب گوش خود را سوراخ نموده در هر گوش يك دانه مروارید آبدار در کشیدم. چون این معنی مشاهده بنده های درگاه و مخلصان هواخواه گشت، چه جمعی که در حضور و برخی که در سرحدات بودند، همگی به تلاش و مبالغه گوشهای خود را سوراخ نموده به دروآلی که در جواهر خانه خاصه بود بدیشان مرحمت می شد، زینت بخش حسن اخلاص گشتند تا آنکه رفته رفته سرایت به احدی و سایر مردم نمود.

آخر روز پنجشنبه بیست و دوم ماه مذکور مطابق دهم شهر شعبان مجلس وزن شمیی در دیوانخانه خاص آراسته گشت و به دستور مقرر شرایط بجا آمد. در همین روز میرزا راجه بها و سنگه کامروا و دوستکام به وطن خود رخصت یافت. به وعده آنکه زیاده بر دوسه ماه توقف نکند. در بیست و هفتم ماه مهر خبر رسید که فریدون خان برلاس در اودیپور به رحمت خدا واصل گشت. از طبقه بر لاسیه بغیر او سرداری نمانده بود. چون این طایفه را درین دولت حقوق بسیار و نسبت بی شمارست مهر علی پسر او را نوازش نموده به منصب هزارگی ذات و سوار سرافرازا ساختم. ینا بر خدمات پسندیده که از خان دوران به وقوع آمده هزارگی بر ذات او افزودم که از اصل و اضافه ششزاری ذات و پنجهزار سوار بوده باشد.

ششم آبان قراولان خبر آوردند که درشش گروهی سه شیر دیده شد. بعد از تسبیح نیمروز متوجه شده هر سه شیر را به تفنگ شکار کردم. روز هشتم ماه مذکور هنگامه دیوالی آغاز شد. دوسه شب در حضور خود فرمودم که بنده های درگاه بایکدیگر بازیها نمودند. بردها و باختها واقع شد. در هژدهم این ماه نعل اسکنندرمعین قراول را که از خدمتگاران قدیم من بود و در زمان شاهزادگی خدمت بسیار [الف ۱۰۵] کرده از اودیپور که محل نزول فرزند بابا خرم بود، به اجمیر آوردند. به قراولان دهم جرگهای او فرمودم که نعلش او را برده در کنار تالشنکر بسپارند. خدمتگاری به اخلاص بود. در دوازدهم آذر دودختر که اسلام خان در حیات خود از زمیندار کوچ که ملک او بود و انتهای ولایات شرق واقع است گرفته بود با پسر او و دو چهار زن نجیر فیل از نظر گذشت از فیلان مذکور چندی داخل فیلان خاصه شدند. در همین تاریخ هوشنگ پسر اسلام خان از بنگاله آمده سعادت آستانبوسی دریافت. دوزنجیر فیل پیشکش و یکصد مهر و یکصد

رو پیچه نذر گذرانید.

در شبی از شبهای دی بخواب می‌بینم که حضرت عرش آشیانی به من می‌گویند که یا با گناه عزیز را که خان اعظم باشد بجهت خاطر من ببخش. بعد ازین خواب بخاطر قتل اعدا که او را از قلعه بطلبیم. در حوالی اجمیر دره واقع است در نهایت صفا و انتهای امین دده چشمه ظاهر شد که آب آن در آگیری دراز پهن‌ور جمع می‌شود و بهترین آبهای اجمیر این آب است و این دره و این چشمه به حافظ جمال معروف و مشهور بود. چون عبور درین مقام واقع شد فرمودم که عمارتی در خور اینجا بسازند (چون محل مستعد و قابل تزیین بود) در مدت یک سال جای و مقامی ترتیب یافت که روندهای عالم مثل این جای نشان نمی‌دهند. حوضی چهل گز در چهل گز ساخته شد و آب چشمه را به فواره در این حوض جاری ساختند و فواره ده دوازده گز می‌جهد و بر کنار این حوض نشیمنهای عمارات یافته همچنین در زیر تپه بالای آنکه تالاب و چشمه در آنجا واقع است جاهای موزون و ایوانهای دلکشی و آراستگی خاطر پسند بعضی ازان مصور و منقش به عمل استادان ماهر و نقاشان چابک دست ساخته و پرده‌ها انداخته‌اند. چون خواستم که نام آن مکان نسبتی بنام مبارک من داشته باشد نام آن را تو در چشمه نهادم. مجملای عیبی که دارد اینست که بایستی اینجا و این مقام در شهری عظیم یا گندها می که خلایق را بران عبور افتادی واقع می‌بود. از آن تاریخ که انعام یافته اکثر اوقات اینچنینها و وجهها را در آنجا می‌گذرانم و فرمودم که بجهت اتمام آن شهر تاریخی بگویند. سبیلای گیلانی [شماره ۱۵۳] زرگر پاشی این مصرع را که محل شاه نورالدین جهانگیر تاریخ یافت و خوب گفته است فرمودم که بر بالای ایوان عمارت پایان این قطعه را به سنگ نقش کرده نصب کنند.

در اوایل ماه دی سوداگران از ولایت آمدند و انار یزد و خربزه کادیز که سه سر آمد عزیزهای خراسان است آوردند. چنانچه جمیع بندهای درگاه و امیرای سرحد از این میوه حصه یافته به لوازم شکرگزاری منم حقیقی پرداختند. شقایق گویا فردا علی خربزه و انار را دریافت نمود. با آنکه همه ساله از پندشان خربزه و انار کابل الماز السعد بخواد می‌آوردند و اینها را آن خربزه و انار را هیچگونه مناسبتی با انار یزد و خربزه کادیز نبود. چون حضرت تولا در یوز گولدم را انار الله پرهانه به میوه میل و رغبت تمام بود، لفسوس بسیار خورده شد که این میوه کاشکی در ایام فیروزی بخش آنحضرت از ولایت به هندوستان می‌آمد تا از آن بهره‌ور و محفوظ می‌گشتند.

اختراع عطر جهانگیری: همین تأسف به عطر جهانگیری دادم که شام شریف شان ازین عطر بوی یاب نگشت. این عطر اختراعی است که در فرمان دولت ابد پیوسته به من می‌

والده نورجهان بیگم به ظهور آمد. در هنگامی که گلاب میگیرند فی الجمله چربی از ظرفهای که گلاب را گرم از کوزه برمی آید در آنجا ظاهر می شود و این چربی را اندک اندک جمع ساخته چون از گل بسیار گرفته شود قلد محسوسی از آن چربی بهم می رسد، در خوشبوئی و عطریت به درجه ایست که اگر يك قطره از آن بر كف مالیده شود، مجلسی را معطر می سازد و چنان ظاهر می شود که چندین غنچه گل سرخ يك بار در شگفتن آمده باین شوخی و ملایمت بوی نمی باشد. دلهای رفته را بجا می آورد و جانهای پژمرده را شگفته می سازد. به جلد وی این اختراع يك عقد مروارید به مخترع آن عطا فرمودم. سلیمه سلطان بیگم نورالله مرقدما حاضر بودند. این روغن را عطر جهانگیری نام نهادند.

در هوای هندوستان اختلاف تمام مشاهده [۱۰۶ الف] میشود. در همین فصل دی در لاهور که واسطه است میان ولایت و هندوستان درخت توت بار آورد به همان شیرینی و لطافتی که در وقت خود میرساند رسانید و مردم چند روز از خوردن آن محفوظ بودند، این معنی را واقعه نویس نوشته بود.

در همین ایام بخترخان کلانوت که به عادلخان نسبت تمام دارد چنانچه برادرزاده خود را به عقد او در آورده و او را در گویندگی دوزبخت گفتن خلیفه خود ساخته است در لباس درویشان و فقیران ظاهر گشت. اورا طلبیدم و استفسار احوال او نموده در رعایت خاطر او کوشیدم. در مجلس اول ده هزار رویه نقد و پنجاه پارچه از همه قسم و یک تسیح مروارید باو بخشیدم و او را مهمان آصف خان ساخته فرمودم که به واجبی از احوال او خبردار باشد. این معنی ظاهر نشده که خود بی اذن و رخصت عادلخان آمده یا آنکه او را به این لباس فرستاده تا حقیقت کنکاش اینجا دریافته خبر مشخص جهت او ببرد، و غالب ظن آن است که او باین نسبت بسی تجویز عادلخان نیامده باشد و دلیل بر صحت این معنی عرضداشتی است که میرجمال الدین حسین که درین ایام به عنوان ایلچی گری در بیجا پور است، نوشته بود که عادلخان اظهار نموده که آنچه نسبت به بخترخان از جانب بندگان حضرت به وقوع آید گویا آن شفقت و مرحمت در باره من از قوه به فعل آمده است. بدین جهت در رعایت او افزوده تا اینجا بود هر روز به عنایت تازه سرافرازی می یافت. شبها در ملازمت بر می برد. و در پتها که عادلخان بسته و مخترع آن طرز است که آن را نورس نام نهاده میشوند. تنه احوال او در تاریخی که رخصت یافته نوشته خواهد شد.

درین روزها جانوری از ولایت زیرآباد آورده بودند که رنگ اصلی بدن او موافق رنگ طوطی است. لیکن در جثه ازو کوچکتر است. یکی از خصوصیات این جانور آن است

که تمام شب پای خود را بر شاخ درختی و یا چوبی که او را بر آن نشاندیده باشند بند کرده خود را سراسیمه می سازد و با خود زمزمه می کند. چون روز شد بر بالای آن شاخ درخت درخت می نشیند اگر چه می گویند که جانوران را هم عبادتی [۱۰۶ ب] می باشد، اما غالب ظن آن است که این فعل طبیعی او باشد. آب مطلق نمی خورد در طبیعت او کار زهر می کند با آنکه بقای حیوانات بر آب است.

اخبار خوش: در ماه بهمن اخبار خوش پیامی رسید. اول خبر اختیار کردن رانا امر سنگه اطاعت و بندگی درگاه را. کیفیت این مقدمه آن است که چون فرزند سعادت مند بلند اقبال سلطان خرم از جهت نشاندن تنهاتجات بسیار خصوصاً در جایی که به چند واسطه زبونی آب و هوا و صموبت مکان گمان اکثر مردم آن بود که در آنجاها نشستن تنهاتجات ممکن نباشد و از جهت دواییدن افواج قاهره متعاقب یکدیگر به ملاحظه شدت گرما و کثرت باران و اسیر شدن و اهل و عیال اکثر سکنه آن دیار کار بر رانا نوعی تنگ ساخته بودند که معلوم اوشد که اگر زمان قلیلی دیگر باین روش برو بگذرد یا از آن ملک آواره یا گرفتار خواهد شد، لاعلاج اختیار اطاعت و دولتخواهی کرده لوپ کردن خالوی خود را با هرداس چهاره که از مردم معتبر فهمیده او بود، پیش آن فرزند اقبال مند فرستاده التماس نمود که اگر آن فرزند ارجمند التماس گذشتن از تقصیرات او نموده تسلی خاطر اوشود و نشان پنجه مبارک از برای او بگیرد، او خود آمده ملازمت آن فرزند نماید، و پسر جانشین خود را که کرن است به درگاه والا فرستد تا بطریق سایر راجهها در سلك بندگان این درگاه منتظم بوده خلعت نماید، و از جهت پیری او را از آمدن به درگاه معاف دارند. بنابراین آن فرزند نیز آنها را همراه ملاشکرا اللهدیوان خود که او را بعد از اتمام این مهم به خطاب افضلخانی سرافراز فرمود و سند داس میر سامان خود که بعد از انصرام این کار به خطاب رای رایان ممتاز شد، به درگاه والا فرستاده حقیقت را معروض داشت.

چون پیوسته هست و الا نهت معروف آن است که ناممکن باشد خانواده های قدیم را خراب نسازیم، غرض اصلی آن بود که چون رانا امر سنگه و آبای او مغرور به استحکام کوهستان و مکان خود شده یکی از پادشاهان هندوستان [۱۰۷ الف] را ندیده اند و اطاعت ننموده اند در ایام دولت من این مقدمه از پیش سرود حسب التماس آن فرزند تقصیرات او را مقرون به عفو نموده فرمان عنایت آمیزی که سبب خاطر جمعی او باشد و نشان پنجه مبارک عنایت فرمود و فرمان مرحمت عنوان به آن فرزند نوشتم که اگر نوعی نماید که آن مقدمه به وقوع آید این خدمت عیده را دلخواه کرده خواهد بود. آن فرزند نیز آنها را همراه ملاشکرا اله و سند داس

پیش دانا فرستاد تا تسلی او نموده امیدوار به عنایت و مراحم شاهی ساختند و فرمان عنایت عنوان و نشان پنجه مبارک را با او دادند. و قرار یافت که روز یکشنبه بیست و ششم او با فرزندان آمده آن فرزند اقبال مند را ملازمت نماید.

و دوم خبر فوت بهادر که از حاکم زادهای ولایت گجرات و خمیر مایه فتنه و فساد بود رسید که الله تعالی از کرم خود او را نیست و نابود ساخت و به اجل طبیعی در گذشت.

سوم خبر شکست ورزی که به قصد گرفتن قلعه و بندر سورت استعداد تمام نموده آمده بود در حوالی بندر مذکور میان انگلیزان که پناه بدین بندر آوردند و ورزی جنگ افتاد و اکثر جهازات او از آتش بازی انگلیزان سوخته شد تا چار تا بمقاومت نیاورده گریزان گشت و کس نزد مقر بخان که حاکم بنادر گجرات بود فرستاده و در صلح زده اظهار نمود که ما بجهت صلح آمده بودیم که به قصد جنگ انگلیزان این جنگ را برانگیختند. دیگر خبر رسید که چندی اندر راجپوتان که زدن و کشتن عنبر را بخود قرار داده بودند، در همین روزها کمین کرده و فرصت جسته خود را با او میرسانند و زخم ناقص از دست یکی از آنها بدو میرسد. مردمی که در گرد عنبر بودند، آن راجپوتان را کشته عنبر را به منزل اومی رسانند. هیچ نمانده بود که آن مغذول معدوم گردد. آخر این ماه که در بیرونهای اجمیر به شکار مشغول می بودم، محمد بیگ ملازم فرزند بلند قبائل مند سلطان خرم رسید و عرض داشت آن فرزند گذرانیده معروض داشت که دانا با پسران خود آمده شاهزاده را ملازمت نمود. و کیفیت اینحال از عرض داشت او معلوم میشود در حال روی نیاز به درگاه بی نیاز آورده سجنه شکر نمودم و اسب و فیل و خنجر مرصع به محمل بیگانه مذکور عنایت کرده او را به خطاب ذوالفقار خانی سرافراز فرمودم. از مضمون عرض داشت چنان معلوم شد که روز یکشنبه بیست و ششم بهمن ماه دانا با آداب [۱۰۷ ب] و توره که بندهما ملازمت نمایند فرزند اقبال مند را ملازمت کرد. یک لعل کلان مشهوری که در خانه او بود با پاره مرصع آلات و هفت زنجیر فیل که بعضی از آن لایق خاصه بود و از فیلان او که بدست نیامده بود همین مانده بود و نه رأس اسب پیشکش گذرانید. آن فرزند هم از روی کمال عنایت نسبت به او پیش آمد چنانچه وقتی که دانا پای آن فرزند را گرفته عذر تقصیرات خود می خواست آن فرزند اقبال مند سراورا در بر گرفته بنوعی تسلی نمود که خاطر او جمع شد و خلعت قاهره با شمشیر مرصع و اسب با زین مرصع و فیل خاصه با براق نقره با عنایت نکرد و چون از جمله آن جناحه که با او بودند بیشتر از صد کس نبود که قابل سروپادادن باشد صدو بیست سروپا و پنجاه رأس اسب و دو و اندک گهپوه مرصع به آنها داد. چون روش زمینداران آن است که پسر جانشین باید به یکجا ملازمت سلاطین نمی آید او هم این شیوه را مرعی داشته

کرن را که پسر صاحب تیکه او بوده همراه خود نیاورده بود ازین جهت که سلامت روان شدن آن فرزند سعادتمند باشد قبل از آنجا آخرهای همان روز بود، او را در محبت نموده تا وقتیکه کرن را به ملازمت فرستاد، بعد از رفتن او کرن آمده ملازمت کرد، باو هم خلعت فاخره و باشمیر موصع و اسب با زین مرصع و قیل خاصه عنایت کرد و همان روز کرن را در کای خود گرفته روانه گاه والا شد.

سیوم اسفند او مذ از شکوه به اجمیر معاودت واقع شد از هفدهم بهمن تا غایت تساریخ مذکور که ایام شکار بوده یک ماده شیر با سه بچه و سیزده نله گاو شکوه شده بود شاهزاده کامکار دوشبه دهم ماه مذکور در ظاهر موضع دیورانی که در نزدیکی شهر اجمیر واقع است نزول نموده حکم شد که جمیع امرا به استقبال رفته هر یک در خود حالت خود و نسبت خود پیشکش بکنند و فردا که روز یکشنبه یازدهم باشد به سعادت ملازمت مشرف گردد. روز دیگر شاهزاده بکوه و شکوه تمام با جمیع عساکر فیروز که همراهی آن فرزند به خدمت تعیین بودند داخل دولتخانه خاص و عام گشته و در پهلوی در گهری از روز گذشته که ساعت ملازمت بود دولت کدو نش یافت و سجدهات و تسلیمات بجا آورده یک [۸۰ الف] هزار اشرفی و هزار و پید بطریق نذر و یک هزار افیسرو یک هزار روپیه به عنوان تصدق گزیدند، آن فرزند را پیش طلبیده دو آغوش گرفت و سرور روی او را بوسیده به مهر پادشاهی و نوازشهای خاص اختصاص بخشید چون اولوازم خدمت و گذرانیدن نذر و تصدق باو پرداخت معروض داشت که اگر حکم شود کرن به سعادت سجده و کودنش سرافراز گردد. حکم فرمود که او را بیاورند. بخشیان به آداب مقرر حاضر ساختند. بعد از فراغ کودنش و سجده حسب الاتماس فرزندش خرم حکم کردم که او را بر چهره که دست چپ مقدم ایستاده کنند. بعد از آن به خرم حکم فرمودم که در کتبه و الله هائی خود را ملازمت نمایند و خلعت خاصه که در مشتمل بود بر چلوقب مرصع و قبایع ذریفت و یک قمیص مسرورافریک به آن فرزند عنایت شد. و بعد از تسلیم خلعت خاصه و اسب خاصه با زین مرصع و قیل خاصه مرحمت شد و کرن و او هم به خلعت فاخره و شمشیر مرصع سرافراز ساختم و امرا و منشیان را ان جماعه به سعادت کودنش و سجده سر بلندی یافته نذر ها گذرانیدند و هر یک در خود خلعت و مرتبه خود به عنایت سرافراز گشته چون به دست آوردن دل کرن که وحشی طبیعت و مجلس نادیده و در کوهستان به سر برده ضرور بود، بنابراین هر روز مرحمتی ترازو مینمودم چنانچه در روز دوم ملازمت خنجر مرصع و روز دیگر اسب خاصه عراقی با زین مرصع و قیل خاصه شد و در همین روز به دربار محل رفته از جانب نور جهان بیگم هم به خلعت فاخره و شمشیر مرصع و اسب با زین و قیل خاصه با تالار مرحمت شد سر بلندی یافت و بعد از این عنایات تمیص مروارید

گزارشها مرحمت نمودم. روز دیگر فیل خاصه باتلایر مرحمت شد. چون در خاطر بود که از هزجنس و از هر چیز باو داده شود، سه دست باز و سه دست جره و يك قبضه شمشیر خاصگی و يك بکتر و يك جوشن خاصگی و دو انگشتری یکی نگین لعل و یکی نگین زمرد بدو عنایت نمودم، و در اواخر ماه مذکور فرمودم که از جمیع اقسام اقمشه از قماش گرفته تا بقالی و نمده و تکیه و از هر قسم خوشبوی باظرفهای طلا و دو منزل بهل گجراتی و اقمشه را در صدخوان نهاده و احدیها به دست و دوش گرفته در دیوانخانه خاص و عام حاضر ساختند و مجموع بدو مرحمت نمودم. دیانتخان همیشه در مجلس بهشت آئین سخنان نالایق و کنایتهای صریح به اعتمادالدوله و پسر او آصف خان میگفت يك دومرتبه اعراض نموده او را ازین گفت شنود ناخوش منع کردم به هیچوجه با [۱۰۸] خود پس نیامد. چون خاطر اعتمادالدوله را بسیار عزیز میداشتم و با سلسله ایشان نسبتها و پیوندها شده بود. این معنی بر طبع من گران آمد تا آنکه شبی بی تقریب و بی جهت باز سخنان گفتن آغاز کرد و آن مقدار گفت که آثار رقت و آزرده گی تمام در بشره اعتمادالدوله ظاهر گشت. صبح آن بدست یکی از خدمتیهای درگاه او را به نزد آصف خان فرستادم که چون شب سخنان بی مزه نسبت به پدربت مذکور ساخته او را بتو سپردم خواه در اینجا خواه در قلعه گوالیار هر جا میخواهی نگاه دار. مادام که تلافی و تدارك خاطر پدربت نکند گناه او را نخواهم بخشید. حسب الحکم آصف خان او را به قلعه گوالیار فرستاد و در همین ماه جهانگیر قلی- خان به اضافه منصب سرافراز گشت دوهزار و پانصدی ذات و دوهزار سوار بود پانصدی ذات و سوار اضافه منصب عنایت شد.

احمدیگ خان که از بنده های قدیم این دولت است در سفر صوبه کابل ازو بعضی تفصیرات به وقوع آمد و مکرر از نقایق و نارسائیهای او قلیج خان که سردار لشکر بود، شکوه نمود بالضرورت او را به درگاه طلب نمودم و بجهت تنبیه و تادیب به مهابت خان سپردم که در قلعه رننجهور نگاهدارد. و قاسم خان حاکم بنگاله دو قطعه لعل پیشکش فرستاده بود به نظر گذشت چون ضابطه کرده ام که درویشان و ارباب حاجت را که در درگاه والا جمع شده باشد، بعد از دو پهر شب به نظر در آورند. درین سال به همین روش درویشان را بدست و حضور خود پنجاه هزار رویه و يك لک و نو دوهزار و بیست و چهارده موضع درویش و بیست شش قله زراعت و یازده هزار خروازشالی مرحمت نمودم و هفتصد و سی و دو دانه مروارید به قیمت سی و شش هزار رویه به جمعی از بندگان که از روی اخلاص گوش خود را سوراخ نموده بودند عنایت کردم و در اواخر ماه مذکور خبر رسید که چهار گهری و نیم از شب یکشنبه یازدهم ماه گذشته در بلنده برهانپور الله تعالی از دختر شاهزاده مراد به فرزند سعادتمند سلطان پرویز پسری کرامت فرمود

سلطان دوزاندیش اورا نام نهادم.

نوزدهم از جلوس همایونی

روز شنبه غره فروردین ماه سنه ۱۰۹۰ مطابق بیستم شهر صفر سنه ۱۰۲۴ پنجاه و پنج پل گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت به شرف خانه محل نزول اجلال ارزانی [۱۰۹ الف] داشت بعد از گذشتن از سه گهری از شب یکشنبه بر تخت دولت جلوس واقع شد. جشن نوروزی و آیین بندی به همه ساله ترتیب یافته شاهزاده های والا قدر و خوانین عظام و اعیان حضرت و ارکان دولت تسلیم مبارکبادی بجای آوردند. روز غره بر منصب اعتماد الدوله که پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار بود هزاری ذات افزوده شد و به کنور کرن و جها نگیر قلی خان و راجه نرسنگه دیو اسپان خاصه مرحمت نمودم و روز دوم پیشکش آصف خان از نظر گذشت پیشکش پسندیده از جواهر و مرصع آلات و اقمشه از هر قسم و هر جنس ترتیب داده بود. به تفصیل دیده شد. آنچه پسند خاطر افتاد موازی هشتاد و پنجهزار روپیه بود. در همین روز شمشیر مرصع مع پر دله و بند و بار به کرن و یک ذنجیر فیل به جها نگیر قلی خان مرحمت شد.

چون اراده توجه به طرف دکن و آن حدود قرار داد خاطر بود به عبدالکریم معمولی حکم فرمودم که به مندو رفته عمارات بجهت سرکار خاصه از سرنو تعمیر نماید و عمارات سلاطین ماضی را مرمت کند. روز سیوم پیشکش راجه نرسنگه دیو به نظر درآمد یک لعل و پنج دانه مروارید و یک ذنجیر فیل به درجه قبول افتاد. روز چهارم به منصب مصطفی خان پانصدی ذات و دوصد سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و دوصد و پنجاه سوار بوده باشد. روز پنجم علم و نقاره به اعتماد الدوله مرحمت نمودم و حکم شد که نقاره می تواناخته باشد و بر منصب آصف خان هزاری ذات و هزار سوار افزوده شد، که چهار هزاری ذات و دوهزار سوار بوده باشد و هفتصد سوار نیز بر منصب راجه نرسنگه دیو افزوده رخصت وطن یافت که به موعد مقرر به درگاه حاضر شود. در همین روز پیشکش ابراهیم خان از نظر گذشت، از هر قسم چیزها پسندیده خاطر افتاد و گشن چند از راجه زاده های ولایت نگر کوت به مخاطب راجگی سرافراز گردید. روز پنجم ششم پیشکش اعتماد الدوله در چشمه نور از نظر اشرف گذشت. مجلس عالی ترتیب یافته بود. از روی شگفتگی تمام پیشکش او دیده شد. از جواهر مرصع آلات و اقمشه نفیسه موازی یک لک روپیه مقبول افتاد و تتمه بازگشت شد. و روز هفتم بر منصب گشن سنگه که دوهزار و پانصد سوار بود هزاری ذات افزودم، درین روز در حوالی چشمه نور یک شیر شکار شد. دوازدهم کرن راجه منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم و یک تسبیح مروارید از مروارید و زمرد که لعلی در

میان داشت و به اصطلاح هندوان آن را سمرنی گویند باو عنایت شد. بر منصب ابراهیم خان هزاری ذات و چهار صد سوار افزودم که اصل [۱۰۹ ب] و اضافه دوهزاری ذات و هزار سوار بوده باشد و بر منصب حاجی بی اوز بک سیصد سوار افزوده شد. و بر منصب راجه سیام سنگه پانصدی ذات افزودم که دوهزار و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار بوده باشد.

روز یکشنبه کمپوش شد. دوازده گری از روز مذکور گذشته از جانب مغرب آغاز گرفتن نمود و باذ پنج حصه چهار حصه حضرت نیر اعظم در عقده ذنب منکشف شد و از آغاز گرفتن خود تاروشن شدن به هشت گهر یک کشید تصدقات از هر جنس و هر چیز از فلزات و حیوانات و نباتات و حیوانات به فقرا و ساکین و ارباب احتیاج داده شد. در پین روز پیشکش راجه سورج سنگه از نظر گذشت آنچه برداشته شلموازی چهل و سه هزار روپیه بود. پیشکش بهادر خان حاکم قندهار درین روز بنظر گذشت مجموع به چهارده هزار روپیه رسید.

تولد داراشکوه: دوپهر از شب گذشته مطابق شب دوشنبه بیست و نهم صفر به طالع قوس دوجانه با بانحرم از دختر آصف خان پسر تولد شد او را داراشکوه نام نهادم. امید که قدم او درین دولت ابد پیوند و بر پسر اقبال مندر مبارک باشد. بر منصب سید علی باره پانصدی ذات و سیصد سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بوده باشد. در تاریخ دهم پیشکش اعتبار خان به نظر درآمد از جمله پیشکش اموازی چهل هزار روپیه مقبول افتاد. درین روز بر منصب خسرو بی اوز بک سیصد سوار و بر منصب منگلی خان پانصدی ذات و دویصد سوار افزوده شد. یازدهم پیشکش مرتضی خان از نظر گذشت. از جمله جواهر او هفت قطعه لعل و یک تیسیم مروارید و دو صمد و هفتاد دانه دیگر برداشته آنچه از پیشکش او مقبول افتاد موازی بک لعل و چهل و پنج هزار روپیه بود. در دوازدهم پیشکش میرزا راجه بها و سنگه و راوت سنگر از نظر گذشت. در سیزدهم از پیشکش خواجه ابوالحسن یک قطعه لعل قطعی و یک الماس و یک عقد مروارید و پنج انگشتری و چهار دانه مروارید کلان و باره اقمشه که مجموع سی و دوهزار روپیه باشد مقبول افتاد.

روز چهاردهم بر منصب خواجه ابوالحسن هزاری ذات و پانصد سوار افزودم و بر منصب وفادار خان هفتصد و پنجاهی ذات و دویصد سوار اضافه حکم شد که دوهزاری ذات و هزار و دویصد سوار بوده باشد. در همین روز مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران سعادت ملازمت دریافت. بعد از سرانجام مهم گوجستن برادر [۱۱۰ الف] عالی مقدار او را با کتابت مشتمل بر انواع محبت و اظهار صداقت فرستاده بود. با چند دامن اسپ و اشتر و چند اقمشه حلب که از جانب روم بجهت آن برادر کلمگان آمده بود و نه قلاده سگ. فرنگی کلان در تده که به طلب آن

آن ایامی رفته بود به دست اوروانه ساخته بودند، بنظر در آورد.

مرتضی خان به خدمت تسخیر قلعه گانکره که در کوهستان پنجاب بلکه از معموره عالم به استواری و استحکام آن قلعه نشان نمی دهند، درین روز رخصت یافت. از ابتدای که صیت اسلام به دیار هندوستان رسیده تا این زمان خجسته فرجام که اورنگ سلطنت به وجود این نیازمند درگاه الهی آراستگی دارد، هیچ یک از حکام و سلاطین گذشته دست بران نیافته، در ایام والدین بزرگوارم یک مرتبه لشکر پنجاب بر سر این قلعه تعیین شدند. مدتی در قبل و محاصره داشتند. آخر الامر منصوبه بد نشست که قلعه به دست نیامد و آن لشکر به مهمی از آن ضرورت مقرر گشت. در وقت رخصت قبل خاصه با قلاپر به مرتضی خان مرحمت نمودم و راجه سورج مل ولد راجه باسوم چون ولایت او متصل بدین قلعه بود تعیین یافت و بر منصب سابق او پانصدی ذات و سوار افزوده شد و رای سورج سنگه از جاگیر خود آمده ملازمت کرده یکصد و یکمده اشرفی نذر گذرانید. در هفدهم پیشکش میرزا رستم به نظر در آمد. دو خنجر مرصع و یک تسبیح مروارید و با چند طاق پارچه و یک زنجیر قبل و چهار اسب به درجه قبول رسید و تتمه باز گردانیدم. پانزده هزار روپیه به قیمت آنها باشد. درین تاریخ پیشکش کشن سنگه که موازی ده هزار روپیه بود و پیشکش اعتقاد خان که هزده هزار روپیه به قیمت در آمد از نظر گذشت. دوهزدهم پیشکش جهانگیر قلی خان دیده شد. از جواهر واقمشه مقدار پانزده هزار روپیه قبول افتاد. بر منصب اعتقاد خان که هفتصدی ذات و دو سوار بود، هشتصدی ذات و سیصد سوار افزودم که اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار باشد خسروی اوزبک که از سپاهیان قرار داده بود به مرض اسهال در گذشت.

روز بیستم که پنجشنبه بود، بعد از گذشتن دو بهر و چهار گهری آغاز شرف شد. درین روز فرخنده بر تخت سعادت و فیروزی جلوس [۱۱۰ ب] نمودم. مردم تسلیمات مبارک بادی بجای آوردند. چون یک بهر از روز مذکور باقی ماند، متوجه چشمه نور شدم. پیشکش مهابت خان به موجب قرارداد در آنجا به نظر در آمد. از جواهر نفیسی و مرصع آلات واقمشه و آنچه از هر قسم و هر جنس بخاطر رسید ترتیب داده بود؛ از جمله کپوه مرصع حسب الالتماس او زرگران سرکار خاصه ساخته بودند که از روی قیمت مثل آن در سرکار خاصه من نبود. یک لک و دوپیه قیمت شده سوای آن از جواهر دیگر اجناس یک لک و سی و هشت هزار روپیه برداشته شد. المحقق که پیشکش نمایانی بود. به مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران بیست هزار درب که ده هزار روپیه باشد، عنایت کردم. در بیست و یکم خلعت به دست عبدالغفور به پانزده کس از امرای دکن فرستادم. راجه بکرماجیت به جاگیر خود رخصت یافت و پرم نرم خاصه به او مرحمت شد. در

همین روزها کمر مرصع به مصطفی بیگ ایلچی عنایت نمودم. بر منصب هوشنگ پسر اسلام خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود، پانصدی ذات و دوصد سوار افزودم. در یست و سیوم ابراهیم خان به صاحب صوبگی بهار سرافراز شد. ظفر خان را حکم شد که متوجه درگاه شود. بر منصب ابراهیم خان که دوهزاری ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و هزار سوار افزودم. سیف خان در همین روزها به جاگیر مرخص شد.

حاجی بی اوزبک به خطاب اوزبک خانی سر بلند گشته رخصت جاگیر یافت. بهادر ملک از تعینات لشکر دکن که منصب دوهزار و پانصدی ذات و دوهزار و یکصد سوار داشت به اضافه پانصدی ذات و دوصد سوار ممتاز گشت. بر منصب خواجه تقی که هشتصدی ذات و یکصد و هفتاد سوار بود، دوصدی دیگر افزوده شد. در یست و پنجم بر منصب سلام الله عسرب دویست سوار اضافه مقرر گشت که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار باشد. از اسپان خاصه سیاه ابلقی که دارای ایران فرستاده بود به مهابت خان عنایت نمودم.

آخر روز پنجشنبه به خانه با باخرم رفتم و تا یک پهر شب آنجا بودم. پیشکش دوم اودر این روز از نظر اشرف گذشت. در روز اول که ملازمت نمود یک قطعه لعل مشهور رانا که در روز ملازمت به آن فرزند گذرانیده بود و جوهریان [۱۱۱ الف] به شصت هزار روپیه قیمت نمودند. گذرانید. اما آنقدر که تعریف می کردند نبود. وزن این لعل هشت تانگ است و سابق رای مال دیو که سردار قیلها تهور و از رایان عمده هندوستان بود، در تصرف داشت. ازو به پسر او چند رسین منتقل گشت و او در ایام پریشانی و ناکامی به رانا اودی سنگه فروخت. و ازو به رانا پرتاب سنگه رسید و از رانا پرتاب به این رانا امر سنگه انتقال یافت و چون تحفه ای به از آن در سلسله آنها نبود با تمام فیلان خود که در اصطلاح هندوان کهته چهار می گویند در روز ملازمت به فرزند اقبال مند با باخرم گذرانید و حکم کردم که در آن لعل چنین نقش کنند که به سلطان خرم در حین ملازمت رانا امر سنگه پیشکش نموده چند چیز دیگر هم در آن روز از پیشکش های با باخرم مقبول افتاد. از آن جمله صندوقچه بلوری بود کاروندیک در غایت تکلف ساخته بودند با چند قطعه زمرد و سه انگشتری و چهار راس اسب عراقی و دیگر متفرقات که قیمت آنها هشتاد هزار روپیه می شد. درین روز که به خانه او رفتم پیشکش کلانی ترتیب داده بود تقریباً چهار پنج لک روپیه اسباب نفایس به نظر درآمد. از مجموع آنها موازی یک لک روپیه برداشته تهمه را به او مرحمت نمودم. در یست و هشتم بر منصب خواجه جهان که سه هزاری ذات و هزار و هشتصد سوار بود پانصدی ذات و چهارصد سوار افزودم. در آخر ماه به ابراهیم خسان اسب و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره مرحمت نموده رخصت صوبه بهار ارزانی داشتم. خلعت هر ض

مکرر را که به خواجگی حاجی محمد تعلق داشت، چون او وفات یافت به مخلص خان که اعتمادی بود، مرحمت فرمودم. سیصد سوار بر منصب زور آور خان افزوده شد که هزاری ذات و سوار باشد.

چون ساعت رخصت کنور کرن نزدیک بود میخواستم که او را پاره بر تنگ اندازیم خود آگاه سازم. درین اثنا قراولان خبر ماده شیری آوردند. با آنکه قرارداد آن است که بنیر شیر نر شکار نکنم به ملاحظه آنکه مبادا تارفتن او شیری دیگر بهم نرسد به همین شیر ماده متوجه شدم و کرن را همراه برده ازو پرسیدم که هر جای او را که بگویی حکمی بزنم بعد از قرارداد بجایی که شیر را در قبل داشتند رسیدم. بر حسب اتفاق پاد و شورش در هوا بهم رسید و فیل ماده که بران [۱۱۱ ب] سوار بودم و همه شیر او را مضطرب داشت، در یکجا قرار نمی گرفت باین مانع قوی تنگ را به جانب او راست ساخته آتش دادم. الله تعالی به کرم خود مرا از آن راجه زاده شرمند نساخت و چنانچه قرارداد بود، در میان چشم او زده او را انداختم. کرن در همین روز التماس تنگ خاصه نمود. تنگ درومی خاصگی بدو مرحمت نمودم. چون به ابراهیم خان در روز رخصت فیل عنایت نکرده بودم فیل خاصگی مرحمت نمودم یک فیل به بهادر ملک و فیل دیگر به وفادار خان عنایت نموده فرستادم. هشتم اردی بهشت مجلس وزن قمری ترتیب یافت و خود را به نفره و دیگر اجناس وزن کرده به مستحقان و محتاجان تقسیم فرمودم. نوازش خان به جا گیر خود که در صوبه مالوده بود رخصت یافت. در همین روزها فیلی به خواجه ابوالحسن مرحمت کردم. در تاریخ نهم خان اعظم که در آگره او را نگاه می داشتم و حکم طلب شده بود آوردند. با آنکه ازو تقصیرات بسیار به وقوع آمده بود و آنچه در باب او به عملی آورده بودم همگی حق بامن بوده در وقتی که او را به حضور من آوردند و چشم پرو افتاد آثار خجالت در خود بیشتر ازو یافتیم. تمامی تقصیرات او به عفو مقرون ساخته شالی که در کمر داشتم به او مرحمت فرمودم.

به کنور کرن یک لک در ب عنایت نمودم و راجه سورج سنگه در همین روز فیل کلانسی رن راوت نام که از فیلان نامی او بود آورده گذرانید. الحق نادر فیلی است. داخل فیلان خاصه کردم در دهم پیشکش خواجه جهان که از آگره بجهت من به دست پسر خود فرستاده بود به نظر اشرف گذشت از هر قسم چیزها بود به چهل هزار روپیه قیمت شد. در دوازدهم پیشکش خان دوران که پنج توفوز اسب و دو قطار شتر و سگان تازی و جانوران شکاری بود به نظر درآمد و در همین روز هفت زنجیر فیل دیگر راجه سورج سنگه پیشکش گذرانید و داخل فیلخانه خاصه شد. به خرن خان بعد از آنکه مدت چهار ماه در ملازمت گذرانیده بود، درین روز مرخص گشت. سخنان به عادل خان پیغام داده شد و سود و زیان دوستی و دشمنی را خاطر نشان او نمودم. تعهدات کرد

و چنین قرارداد که مجموع این سخنان را معقول عادل خان ساخته او را به راه دولخواهی و اطاعت در آورد. در وقت رخصت هم به او چیزها عنایت کرد. مجبلا درین مدت اندک چه [۱۱۲ الف] از سرکار خاصه و چه از شاهزاده‌ها از تکلفات امر که حسب الحکم به او نموده بودند قریب به يك لک روپیه حساب شد که به او رسیده است. در چهاردهم منصب و جلدوی با باخرم مشخص شد. منصب او دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار بود به منصب برادرش پانزده هزاری ذات و هفت هزار سوار فرمود که منصب او را برابر منصب پرویز اعتبار نموده سوای دیگر را به صیغه انعام و جلدوی خدمت به اضافه منظور دارند و قیل خاصه بجای گنج نام مع یراق که دوازده هزار روپیه را بود بدو مرحمت نمود. در شانزدهم فیلی بنه مهابت خان عنایت شد. در هفدهم بر منصب راجه سورج سنگه که چهار هزاری ذات و سه هزار سوار بود، هزاری افزوده او را به منصب پنجهزاری سر بلند ساختم. حسب الائتماس عبدالله خان بر منصب خواجه عبداللطیف که پانصدی ذات و دویست سوار بوده دویست اضافه نموده که هزاری ذات و چهار صد سوار باشد. عبدالله پسر خان اعظم که در قلعه رهنورد محبوس بود به الائتماس پدرش او را طلبیده بودم به درگاه رسید و بند از پای او برداشته به خانه پدرش فرستادم. در یست و چهارم راجه سورج سنگه قیل دیگر فوج سنگار نام به طریق پیشکش گذرانید. اگر چه این هم قیل خوب است و داخل قیلان خاصه شد اما به آن قیل او نسبتی ندارد و او از نواد روزگار است. یست هزار روپیه قیمت شده.

در یست و ششم بر منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ که هفتصدی ذات و پانصد سوار بود سیصدی ذات افزوده شد که هزاری ذات و پانصد سوار باشد و بر منصب میر حاج والله یار کو که که هر يك هشتصدی ذات و پانصد سوار بودند دویست ذات اضافه مقرر گشت. در همین روز خواجه زین الدین که از خواجه زاده‌های نقشبندی است از ماوراءالنهر آمده ملازمت نمود. هژده رأس اسب پیشکش گذرانید. قزلباش خان که از کومکیان صوبه گجرات بود چون بی رخصت صاحب صوبه به درگاه آمده بود، حکم فرمود که احدی او را مقید ساخته باز نزد حاکم گجرات برده رساند، تادیگری را این هوس نشود. بر منصب مبارک خان شیروانی پانصدی افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار باشد. در یست و نهم يك لک روپیه به خان اعظم مرحمت نمودم و حکم شد که پرگنه داسنه و پرگنه کاسنه که موافق پنجهزاری ذات می شود، به جاگیر او مقرر باشد. و در آخر همین ماه جهانگیر قلی خان را بابرادران و خویشان به آله آباد که جاگیر آن مقرر شده بود رخصت [۱۱۲ ب] فرمود. و درین مجلس بیست و رأس اسب و قبای پرم نرم خاصگی و دوازده رأس آهو و ده قلاده سنگ تازی به کرن مرحمت شد و روز دیگر که غره خرداد بود چهل

رأس اسب و روز دوم چهل و یک رأس، و روز سوم بیست و رأس که در عرض سه روز یکصد و یک رأس بوده باشد به انعام کتون کرن مقرر گشت. و در عرض قبل فوج سنگار فیللی از فیلان خاصه که ده هزار روپیه قیمت داشت به راجه سورج سنگه مرحمت نمودم. و در پنجم ماه مذکور جیره و ده قبا و ده کمر بند به کرن عنایت شد. و در بیستم یک زنجیر قبل دیگر مرحمت نمودم.

ملا گدایی: در این روزها واقعه نویس کشمیر نوشته بود که ملا گدایی نام درویشی مرنافض که چهل سال در یکی از خانقاهای بلده مذکور متروی بوده دو سال قبل از آنکه و دیعت حیات باز سپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نموده که اگر رخصت باشد جهت دفن خود گوشه ای درین خانقاه اختیار نمایم. آنها گفتند چنین باشد. انقصه جای اختیار نموده چون مدت مذکور سپری می گردد به دوستان و عزیزان خود اظهار می نمایند که به من حکم رسیده که امانتی که نزد من است سپرده متوجه عالم آخرت شوم. چندی که حاضر بودند از گفت و شنود او متعجب شده اظهار می کنند که انبیارا برین سر اطلاع نیست چگونه باور توان نمود؟ می گوید که به من چنین حکم شده. و بعد از آن به یکی از معتقدان خود که از قاضی زاده های آن ملک است متوجه شده می گوید که مصحف مرا که به هفتصد تنگه می ارزد هدیه نموده صرف برداشتن من خواهی نمود. چون بانگ نماز جمعه بشنوی از من خبر خواهی گرفت و این گفتگو در روز پنجشنبه واقع می شود و همه اسباب حجره خود را به آشنایان و مریدان قسمت نموده آخر همان روز به حمام رفته غسل مینماید. قاضی زاده مذکور پیش از آنکه بانگ نماز بشنود به خانقاه آمده تفحص احوال می نماید. چون به در حجره می رسد. در حجره را پیش کرده خادمی را بر در نشسته می بیند. از خدام احوال را می پرسد. او می گوید که ملا سفارش نموده که در این خانه تا بخودی خود باز نشود به حجره در نخواهی آمد. ساعتی از این سخن نگذشته که در حجره باز می شود. قاضی زاده با آن خادم دمی آیند می بینند که رو به قبله به دو زانو نشسته جان به حق تسلیم نموده است. خوشحال و در سنگان. که ازین دامگاه تعلق بدین آسانی پرواز توانند نمود.

بر منصب کرم سین راتهور دو صدی ذات و پنجاه سوار اضافه نموده هزاری ذات و سیصد سوار مقرر فرمودم. در یازدهم این ماه پیشکش لشکر خسان که سه قطار شتر ولایتی و بیست پیاله و کابی خطایی و بیست قلاده سگ تازی بود، از نظر گذشت. در دوازدهم خنجر مرصع [۱۱۳ الف] به اعتبار خان عنایت شد و به کرن کلگی که ده هزار روپیه قیمت داشت مرحمت کردم. در چهاردهم به سر بلند رای خلعت مرحمت نموده رخصت دکن فرمودم.

در شب جمعه پانزدهم امر فزایی روی داد. بحسب اتفاق من درین شب در بهکر بسودم. حاصل سخن آنکه کشتن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه از گوشت دامن که وکیل راجه

مذکور بود به واسطه کشتن برادرزاده خود گوپال داس نام جوانی که پیش ازین به مدتی به دست گویند داس مذکور ضایع شده بود و آزار تمام داشت و سبب این نزاع طولی دارد. القصه کشتن سنگه توقع آن داشت که گوپال داس چون در حقیقت برادرزاده راجه هم بسود او به انتقام این امر گویند داس را می کشد. راجه به واسطه کاردانی و سربراهی که گویند داس قطع نظر از بازخواست خون برادرزاده خود نموده به تغافل می گذرانید. کشتن سنگه چون این قسم اغماض از راجه دید به خاطر گذرانید که من انتقام برادرزاده خود را می کشم و نمی گذارم که این خون به خسید. مدتی این معنی را در خاطر داشت تا آنکه در شب مذکور برادران و یساران و ملازمان خود را جمع نموده اظهار این مقدمه می نماید که امشب به قصد کشتن گویند داس می رویم. هر چه شود و در خاطر نداشت که به راجه ضرر و آسیبی رسد راجه خود ازین مقدمه بیخبر، قریب به صبح صادق به اتفاق کرن برادرزاده خود و دیگر همراهان روان می شود چون به دروازه حویلی راجه می رسد چندی از مردم آزموده خود را پیاده ساخته بر سر خانه گویند داس که متصل به خانه راجه بود می فرستد و خود همچنان سواره بر سر دروازه می ایستد. آن پیاده ها به درون خانه گویند داس درآمده چندین را که به طریق محافظت و چوکی بیدار بوده اند در ته شمشیر کشیده می کنند در اثناء این زد و خورد گویند داس بیدار می شود و مضطربانه شمشیر خود را برداشته از یک طرف خانه بر می آید تا خود را به چوکیداران بیرون خانه می رساند. آن پیاده ها چون از کشتن آن چند نفر فارغ می شوند از خیمه [۱۳۱] ب] آمده تفحص و تجسس گویند داس می کنند. به او بر می خورند و کار او را تمام می سازند. پیش از آنکه خبر کشتن گویند داس مشخص شود و به کشتن سنگه رسد بی تابانه از اسب پیاده شده به درون حویلی در می آید. هر چند مردم او اضطراب می کنند که پیاده شدن لایق نیست اصلاً گوش به سخن نمی کند. اگر اندک زمانی دیگر توقف می کرد و خبر کشته شدن غنیم بدو می رسید همچنان سواره ممکن بود که کار او را تمام ساخته سالم و آزاد بر می گردید، اما چون قلم تقدیر به روش دیگر رفته بود، مقارن پیاده شدن و در آمدن او راجه که در درون محل خود بود از شور و غوغای مردم بیدار می شود و به دروازه خانه خود برهنه شمشیری در دست می ایستد. مردم از اطراف و جوانب خبردار شده رو بروی مردمی که پیاده شده درآمده بودند متوجه می شوند. پیاده شده ها معلوم که چه مقدار کس بودند و مردم راجه از حد و شمار بیرون به هر یک از مردم کشتن سنگه کس رو برو می شدند. مجبلاً کشتن سنگه و برادرزاده اش کرن چون برابر خانه راجه می رسند مردم هجوم آورده هر دو را می کشند. کشتن سنگه هفت زخم و کرن نه زخم بر می دارند. همگی درین معرکه شصت و شش نفر از طرفین به قتل در می آیند. از طرف راجه سی نفر و از جانب کشتن سنگه سی و شش نفر. چون آفتاب

هالمناب سرزد و عالم را بنور خود مسنور ساخت این قضیه بروی کار افتاد. راجه برادر و برادرزاده و چنان نوکری که از خود عزیزتر می دانست کشته دید و مابقی مردم متفرق هر کس به جای بهدر رفتند. این خبر در بهر که به من رسید حکم کردم که کشته ها را بنوعی که رسم آنهاست بسوزند و تحقیق این قضیه را به واقعی نمایند. آخر الامر ظاهر شد که حقیقت بنوعی بوده که نوشته شد و بازخواست دیگر نداشت.

در هشتم میزان صدر جهان از وطن خود آمده ملازمت نمود و یکصد مهر نذر گذرانید و رای سورج سنگه به خدمت دکن مرخص گشت. یکجفت مروارید بجهت گوش او و پرم نرم خاصه مرحمت [۱۱۴ الف] نمودم و بجهت خان جهان نیز یکجفت مروارید فرستاده شد.

در بیست و پنجم بر منصب اعتبارخان ششصد سوار اضافه نمودم که پنجهزاری ذات و دو هزار سوار باشد. درین روز کرن به جاگیر خود رخصت یافت. اسب و فیل خاصه به سلطنت و عقد مروارید که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و خنجر مرصع که به دو هزار روپیه اتمام یافته بود، باو مرحمت نمودم. از روز ملازمت تاهنگام رخصت مجموع آنچه از نقد و جنس و جواهر و مرصع آلات به او عنایت کردم دو لک روپیه و یکصد و ده اسب و پنج زنجنیر فیل بود. سوای آنچه فرزند با پاخرم به دفعات بدو داده است. مبارکخان شیروانی را اسب و فیل عنایت نموده به همراهی او مقرر ساختم و بعضی سخنان زبانی بهر انا پیغام نمودم. راجه سورج سنگه نیز به وعده دوام به وطن خود رخصت حاصل نمود در بیست و هفتم پاینده خان مغول که از امرای قدیم این دولت بود و دیعت حیات سپرد.

گشته شدن صفی میرزا: در اواخر این ماه خبر رسید که دارای ایران پسر کلان صفی میرزا را به قتل رسانید. این معنی باعث حیرانی تمام گشت. چون تحقیق نموده شد، گفتند که در رشت که یکی از شهرهای مقرر گیلان است به بهبودنام غلامی را حکم فرمود که صفی میرزا بکش. غلام مذکور وقت فرصت جسته در صبح محرم سنه هزار و بیست و چهار که میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود به دوزخ شمشیر سیخگی کار او را با تمام می سازد و بعد از سه روز که جسد او در میان آب و گل بود شیخ بهاء الدین محمد که به دانایی و پارسایی معروف و مشهور آن دیار است و شاه را به او عقیده تمام این سخن را اظهار می کند و رخصت برداشتن گرفته نعلش او را به اردبیل که گورخانه آبا و اجداد ایشان است می فرستد. هر چند از مترددین ایران به تحقیق این معنی نمودم هیچکس حرفی نگفت که خاطر را از آن تسلی گردد چه فرزند کشتن را قوی سببی باید تارفع آن بدنامی نماید.

در غره تیرماه یک زنجنیر فیل رنجیت نام با تلایر به میرزا رستم مرحمت نمودم و به سید

علی باره نیز يك زنجير فيل عنايت شد. ميرك حسين خويش خواجه شمس الدين به بخشگري و واقعه نويسي صوبه بهار مقرر گشته رخصت يافت. خواجه [۱۱۴ ب] عبداللطيف قوش ييگي را فيل و خلعت داده بجاگير خود رخصت نمودم. در نهم ماه مذکور شمشير مرصع به خان دوران و خنجري بجهت الله داد ولد جلاله افغان كه طريقه دولتخواهي نموده فرستاده شد. سيزدهم مجلس عيد آب پاشي منعقد گشت و بنده هاي درگاه گلابهاي بريكد بگر پاشيده شگفتگيها كردند.

هفدهم امانت خان به بندر كهنبايت تعيين شد چون مقرب خان اراده آمدن به درگاه داشن بندر مذکور ازو تغيير شد. دره مين روزها خنجر مرصع به فرزند پرويز فرستادم. در هيجدهم پيشكش خانانان از نظر گذشت. از همه جنس چيزها ترتيب داده بود. جواهر مرصع آلاتش كه سه قطعه لعل و يكصد ونه دانه مرواريد و يكصد ياقوت و ده خنجر مرصع به ياقوت و مرواريد و صراحی مرصع و شمشير مرصع و تركش مخمل بند و بار مرصع و يك انگشتری نگين الماس بود. قريب به يك لك روپيه پيمنت شده سواي جواهر و مرصع آلات و پارچه دكني و كرنا. تكي و ازهر قسم زر دار و ساده و پانزده زنجير فيل و يك رأس اسب كه يالش به زمين ميسيرسد، نيز به نظر درآمد. پيشكش شاهنواخان نيز كه پنج زنجير فيل و سيصد عدد پارچه ازهر قسم بود به نظر گذشت.

در بيستم هوشنگ را به خطاب اكرام خاني سرافراز ساختم. روز افزون كه از راجه زاده هاي معتبر صوبه بهار بود و از خردی باز به خلعت حضور قیام می نمود، او را به شرف اسلام مشرف ساخته با آنكه پدرش راجه سنگرام در مخالفت به اولیای دولت قاهره كشته گشته بود راجگی ولایت پدرش را به او عنایت نموده و فيل مرحمت نموده رخصت وطن فرمودم. يك زنجير فيل به جهانگیر قلی خان عنایت نموده فرستاده شد. بیست و چهارم جگت سنگه ولد كنور كرن كه در سن ده دوازده سالگی بود آمده ملازمت كرد و عرض داشت پدر و پدر كسلان خود را امر سنگه گذرانید. آثار نجابت و بزرگ زادگی از چهره او ظاهر است. به خلعت و دلجوئی خاطر او را خوش ساختم. بر منصب ميرزا عیسی ترخان [۱۱۵ الف] صدی ذات افزوده شد كه هزار و دویست و شصت سوار بوده باشد. در اواخر همین ماه شیخ حسین دوهیله را به خطاب مبارز خانی سرفراز ساخته به موعود مقرر رخصت جاگیر نمودم. به خویشان میرزا. اشرف الدین حسین کاشغری كه در نیولا آمده سعادت آستانبوسی دریافتند ده هزار درپ مرحمت شد.

در پنجم امرداد بر منصب راجه ننهمل كه هزار و پانصدی ذات و يك هزار و يكصد سوار بود پانصدی ذات و يكصد سوار افزوده شد. در هفتم كیشو مارو كه سرکار اودپسه جاگیر داشت

و به واسطه شکوه صاحب صوبه آنجا بدرگاه طلب داشته بودم آمده ملازمت نمود چهارزنجیر
فیل پیشکش گذرانید. چون اشتیاق دیدن فرزندخان جهان بسیار داشتم و به جهت تحقیق مهمات
صوبه دکن هم يك مرتبه آمدن او ضروری بود، او را طلبیده بودم، روز شنبه هفتم ماه مذکور ملازمت
نمود. يك هزار مهر و يك هزار روپیه نذر و چهار قطعه لعل و بیست دانه مروارید و يك قطعه قمر و
پهلوانکانه مرصع که قیمت آنها پنجاه هزار روپیه باشد بطریق پیشکش گذرانید، یکشنبه چون
عرس حضرت خواجه بزرگوار بود به روضه متبرکه ایشان رفته تا نصف شب در آنجا گذراندم
و خدام صوفیان و جدما و حالها نموده به فقرا و خدام زدها به دست خود دادم همگی شش هزار
روپیه نقد و یکصد توپ کرته و هفتاد تن سیح مرجان و کهربا و غیره داده شد. مهاسنگه پسرزاده
راجه مان سنگه را به خطاب راجگی سرافراز ساخته نقاره و علم عنایت نمودم،

در شانزدهم يك درآس اسپ عراقی از طریقه خاصگی و يك اسپ دیگر به مهابت خان
مرحمت شد. در نوزدهم فیل به خان اعظم عنایت شد. در بیستم بر منصب کیشو مارو که دو هزار
ذات و هزار سوار بود و بیست سوار اضافه نموده به خلعت سربلندی یافت و بر منصب خواجه عامل
که هزار و دویست ذات و شصت سوار بود دویست ذات و سوار افزوده شد. در بیست و دوم به
میرزا راجه بهاوسنگه رخصت انیس که وطن قدیم آنهاست یافته جامه پهلوان کشمیری خاصه
عنایت نمودم. در بیست و پنجم احمد بیگ خان که در قلمه رنتبور معروف بود ملازمت نمود
تفصیرات او بنا بر سبق خدمت به عفو مقرون گشت. در بیست و هشتم مقرب خان از صوبه گجرات آمده
ملازمت نمود و يك کلکی و يك قطعه لعل تخی مرصع گذرانید و بر منصب سلام الله عرب پانصد
ذات و سوار افزوده [۱۵۱ ب] شد که دو هزار ذات و هزار و یکصد سوار باشد.

در اول ماه شهر پور بر منصب های جمعی که به خلعت دکن می رفتند بدین موجب افزوده
شد. بر منصب مبارز خان سیصد سوار که هزار ذات و سوار باشد و ناهار خان نیز هزار ذات و
سوار سرافراز گردید. دلاور خان به اضافه سیصد سوار سرافراز گشت. که دو هزار و پانصد
ذات و سوار باشد و منگلی خان را دویست سوار افزوده هزار و پانصد ذات و سوار ساختم. گرج
هر پسر رای سال به هشتصد ذات و سوار ممتاز گشت. لقمان قیام خانی به همین منصب از اصل
و اضافه سربلند گردید. یادگار حسین به هفتصد ذات و پانصد سوار امتیاز یافت. کمال الدین
پسر شیرخان را همین منصب نواخته شد و صد و پنجاه سوار بر منصب سید بهادق داده افزودم. که
از اصل و اضافه هفتصد ذات و سیصد سوار باشد. دهمین ماه مذکور يك عدد مهر نورجهانی
که شش هزار و چهارصد روپیه می شد به مصطفی بیگ فرستاده دارای ایران مرحمت نمودم و پنج
قلاده چیت به قاسم خان حاکم ینگاله مرحمت نمودم. میرزا مراد پسر میرزا رستم در دوازدهم

همین ماه به خطاب التفات خانی سرافراز گشت. در شب شانزدهم که شب برات بود فرمودم که کوههای اطراف اناساگر و کناره‌های آنرا چراغان نموده خود به تماشای آن رفتم. عکس چراغها در آب افتاده عجب نمودی داشت! بیشتر آن شب را با مردم محل در کنار تال مذکور گذرانیدم. روز هفدهم میر جمال الدین حسین که به ایلچی گری به بیجاپور رفته بود، آمده ملازمت نمود. سه عدد انگشتری نگین که یکی از آنها عقیق یمنی بود، در غایت لطافت و سیرایی که از جنس عقیق به آن خویی کم دیده شده است به نظر درآورد. عادلخان میدکبیر نام شخصی از جانب خود همراه میر مذکور نموده از فیلان مع یراق طلا و نقره و اسپان عرب و جواهر و مرصع آلات و اقسام اقمشه که در آن ملك به عمل می آمد فرستاده بود. در بیست و چهارم این ماه از نظر گذشت و عرضداشتی که آورده بود از نظر گذرانید. در همین روز مجلس وزن شمسی نیز منعقد گشت. در بیست و ششم مصطفی بیگ ایلچی رخصت یافت. سوای آن چه در مدت خدمت به او مرحمت شده بود، بیست هزار روپیه دیگر نقد و خلعت عنایت نمودم و در جواب [۱۶ الف] کتابتی که آورده بود محبت نامه مشمر بر کمال دوستی نوشته شد.

در چهارم ماه مهر منصب میر جمال الدین حسین که دوهزاری ذات و پانصد سوار بود، چهارهزاری ذات و دوهزار سوار مقرر گشت. در پنجم مهابت خان به همراهی خان جهان به خلعت دکن نامزد شده بود به ملاحظه ساعتی که به جهت او اختیار نموده بودند رخصت یافت به خلعت و خنجر مرصع با پهلوانکاره و شمشیر خاصه و فیل سر بلند گردید. در نهم خان جهان مرخص گشت و خلعت و نادری خاصه و اسب را هوار با زین و فیل خاصه و شمشیر خاصه مرحمت نمودم. در همین تاریخ هزار و هفتصد سوار از تائینان مهابت خان را حکم شد که دواسپه و سه اسپه تنخواه دهند مجموع مردمی که درین مرتبه به خدمت دکن تعیین یافتند سیصد و سی نفر متصدار و سه هزار احدی و هفتصد سوار اویماق و سه هزار افغان دله را که همگی سی هزار موجود می شود با سی لك روپیه خزانه و توپخانه مستعد و فیلان جنگی به خدمت مذکور متوجه شدند. بر منصب سر بلندی رای پانصدی ذات و دویست و شصت نفر سوار افزوده شد که دوهزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار بوده باشد. بالجیو برادرزاده قلیچ خان به منصب هزار و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرافراز گشت. بر منصب راجه کشن داس هم پانصدی ذات و اضافه نمودم. حسب الائتماس خان جهان منصب شهبازخان لودی که از تعینات دکن است از اصل و اضافه دوهزاری ذات و هزار سوار مقرر شد و دویست سوار بر منصب وزیر خان افزوده شد و منصب سهراب خان پسر میرزارستم هزار و بیست و چهار صد سوار از اصل و اضافه قرار یافت.

در چهاردهم همین ماه هزار و دیگر بر ذات میر جمال الدین حسین و پانصد سوار افزوده

اورا به منصب والای پنجهزاری ذات و دوهزارو پانصد سوار سرفراز گردانیدم. در نوزدهم راجه سورج سنگه باسر خود گنج سنگه که به وطن رخصت شده بودند آمده ملازمت کردند یکصد مهر و یک هزار روپیه نذر گذرانیدند. به سید کبیر فرستاده عادل خان یک عدد مهر نورجهانی که پانصد تولچه وزن داشت مرحمت نمودم. در بیست و سیوم نود زنجیر فیل از فیلاتی که قاسم خان از فتح ولایت کوچ و فتح مگه و زمینداران [۱۶۱ ب] اودیه به دست آورده بود، به نظر گذشت و داخل فیلخانه های خاصه شریفه گردید. در بیست و ششم ارادت خان به منصب میرسامانی و معتمد خان به خدمت بخش دیگری احدیان و رضا جابری به بخش دیگری صوبه پنجاب و واقعه نویسی آنجا سرفرازی یافت. سید کبیر که از جانب عادل خان بجهت التماس عفو تقصیرات دنیا داران دکن و تمهد باز گذاشتن قلعه احمد نگر و ولایات پادشاهی که به افساد بعضی مفسدان از تصرف اولیای دولت قاهره آمده بود درین تاریخ رخصت شد و خلعت و فیل واسپ یافته روانه گردید. چون راجه راج سنگه کچهواوه دردکن وفات یافت رامداس پسر اورا به منصب هزاری ذات و چهارصد سوار سرفراز ساختم.

در چهارم ماه آبان به سیف خان باره نقاره مرحمت شده و بر منصب او سیصد سوار اضافه نمودم که سوهزاری ذات و دوهزار سوار بوده باشد. در همین تاریخ راجه ماندا که در گوالپار دربند بود به ضمانت مرتضی خان خلاصی ساخته و منصب اورا برقرار داشته به خدمت قلعه کاکره نزد خان مذکور فرستادم. حسب التماس خان دوران بر منصب صادق خان سیصد سوار اضافه حکم شد که هزاری ذات و سوار باشد. میرزا ترخان از ولایت سنبل که بجایگزین او مقرر بود آمده ملازمت کرد و یکصد مهر نذر گذرانید. در شانزدهم راجه سورج سنگه به خدمت دکن رخصت شد. سیصد سوار بر منصب او اضافه کردم که پنجهزاری ذات و سه هزار و سیصد سوار بوده باشد. و خلعت و واسپ یافته روانه گردید. در هفدهم منصب میرزا عیسی از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار مقرر ساخته خلعت و فیل مرحمت نمودم و به دکن رخصت یافت.

در همین روزها خبر فوت چین قلیج بدبخت از مضمون مرشد داشت جهانگیر قلی خان مسموع گشت. بعد از فوت قلیج خان که از بنده های قدیم این دولت بود من این بی سعادت را عنایت کلی نموده امر اساختن و مثل جونپور ولایتی را به جایگزین او مقرر داشتم دیگر برادران و خویشان اورا به او همراه ساخته همه را بتائینی او دادم. لاهوری نام برادری داشت در قایت بی اندامی و شرارت نفس. به من رسید که بنده [۱۷۱ الف] های خدا از ملوک او در عذاب اند احدی فرستادم که اورا از جانپور بیاورند. به رسیدن احدی بی سببی و باعنی واهمه برچین قلیج غلبه کرده بخاطر می گذراند که برادر مخبط خود را همراه گرفته می باید گریخت. منصب

و حکومت و جاه و جاگیر و سرسامان و فرزندان و مردم خود را گذاشته پاره زرو طلا و جواهر برمی دارد و با مملودی چند به میان زمینداران می رود، این خبر چند روز پیش از این رسید و تعجب تمام دست داد. مجملآ به هر زمینداری که می رسد مبلغها از او گرفته او را از حدود خود می گذرانند تا آنکه خبر رسید که به ولایت جوهرهت در آمد. به حسب تقدیر زمیندار آنجا پیش جهانگیر قلیخان می باشد او را با چندی از مردم خود می فرستد که آن بی عاقبت را گرفته بیاورند. به مجرد رسیدن او را به دست آورده اراده می کنند که به جهانگیر قلی خان بفرستند، در همین اثنا به جهنم واصل می گردد، و چندی که با او همراه بودند چنین تفریر کردند که پیش از این بیماری بهمرسانیده بود و آن بیماری او را کشت و این مقدمه نیز مسموع گشت که قصد خود نموده باشد تا بدین حال او را نزد جهانگیر قلی خان بیاورند، بهر تقدیر جسد او را با فرزندان و خدمتکاران که همراه داشت به الله آباد در آوردند. اکثر زرها ضایع ساخته زمینداران از او گرفته بودند. حاشا که نمک مثل این نوع در سیاهان را به چنین عقوبتها گرفتار بکنند. بیت.

از پس فرضی که بود بر ارم. فرض بود حق ولی النعم

در بیست و دوم حسب الائتماس خان دودان بر منصب نادعلی میدانی که تعینات لشکر بنگش بود دویست سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار باشد و لشکر خان را که دوهزاری ذات و نهصد سوار بود صد سوار دیگر اضافه مرحمت شد. در بیست و چهارم منصب مقرب خان را که سه هزار ذات و دوهزار سوار بود پنج هزار ذات و دوهزار و پانصد سوار مقرر داشتیم. در همین روزها قیام پسر شاه محمد قلنداری که از امرا زاده ها بود و خدمت قراولی خاصه داشت به مخاطب خان سرفراز شد.

در پنجم ماه آذر خنجر مرصع به دارا بختان عنایت شد و در نهم به دست راجه سارنگدیو خلعت بجهت امرای دکن عنایت نمودم. چون از صفند خان حاکم کشمیر بعضی مقدمات مسموع [۱۷۱ ب]. گشت، او را از حکومت آنجا معزول ساخته احمد یگانه خان را بنا بر سبق خدمت نواخته به صاحب صوابگی ولایت کشمیر سرفرازی بخشیدم و منصب او را که دوهزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بود برقرار داشته به عنایت کمر خنجر مرصع و خلعت امتیاز یافت و رخصت شد. و به دست اهتمام خان خلعت زمستانی به قاسم خان حاکم بنگاله و امرای تعینات آنجا فرستادم. پیشکش مکنی ولد افتخار خان که یک زنجیر فیل و چهارده دامن کوبت و پاره اقمشه بود در پانزدهم ماه مذکور از نظر گذشت و به خطاب مروت خانی ممتاز گردیدند. دیانت خان را که در یافت و اموال او که به قید ضبط در آمده بود بدو مرحمت شد. در نیولا خواجه هاشم ده بندی که در ماوراءالنهر امروز سلسله ددویشی گرم دارد و مردم آن ملک را نسبت به ایشان اعتقاد تمام

است به دست یکی از درویشان سلسله خود کتابی مبنی بر اظهار دعا گوی قدیم و نسبت اخلاص آبا و اجداد به این دوستان ابانرجی و کمان فرستاده ویتی که حضرت فردوس مکانی به جهت خواجهگی نام عزیز هم از آن سلسله در سلك نظم آورده بودند و مصرع آخرین آن این است که:

خواجگی را بنده ایم و خواجگی را بنده ایم.

در آن کتابت درج بود ماهم در برابر آن کتابت سطرهای چند به قلم خاص مرقوم ساخته و این رباعی را در بدلیه گفته با هزار مهر جهانگیری به خواجه مذکور فرستادیم. رباعی ای آنکه مرا مهر تو بیش از پیش است از دولت یاد بودت ای درویش است چندان که ز مرده ات دلم شاد شود شادیم از آنکه لطف از حد بیش است چون فرموده بودم که این رباعی را هر کس که طبع نظمی داشته باشد بگوید مسیح الزمان گفت و بسیار خوب گفت:

داریم اگر چه شغل شاهی در پیش هر لحظه کنیم یاد درویشان بیش
گر شاه شود ز مادل بسک درویش آنرا شمریم حاصل شاهی خویش
هزار مهر دیگر به جایزه وصله این رباعی به حکیم مذکور عنایت کردم.

در هفتم ماهی که از سیر بهکریا گذشته متوجه اجمیر [۱۸۹۱ الف] بودم در راه چهل و دو خوک شکار شد در هشتم میر میران آمده ملازمت نمود مجملی از احوال او و سلسله او مرقوم می گردد. از جانب پدر پسر زاده پسر غیاث الدین محمد میر میران ولد شاه نعمت الله است. در دولت سلاطین صفویه عزت تمام یافته بودند چنانکه حضرت شاه طهماسب همشیره خود خاننش خانم را به شاه نعمت الله داده از مشیخت و هدایت به نسبت دامادی و خویشاوندی ممتاز گشت و از جانب مادر دختر زاده شاه اسماعیل صفویست. بعد از فوت شاه نعمت الله پسر او میر غیاث الدین محمد میر میران رعایت تمام یافت و شاه غفران پناه دختری از کرام خاندانواده سلطنت و عظمت را به پسر کلان او عقد بسته دختر شاه اسماعیل مذکور پسر خود را به پسر دیگرش خلیل الله داد که میر میران از او متولد شد. میر خلیل الله مذکور هفت سال قبل ازین از ولایت آمده در لاهور مرا ملائمت نمود. چون از سلسله مردم عزیز بود به احوال او بسیار پرداختم و منصب و جاگیر و عزت او را معمور ساخته در صد تربیت و رعایت او بودم. بعد از آنکه آگره مقام خلافت شد به اندک مدتی به سبب افراط در خوردن آبه او را بیماری اسهال کبدی روی داد حد عرض ده دوازده روز جان را به جان آفرین سپرد. از رفتن او آورده خاطر شلم از گنذاشتهای او را از نقشه و جنس فرمودم به فرزندان او

که در ولایت بودند رسانیدند. در نیولا میرمیران در سن بیست و دو سالگی قلندر و درویش شده به روشی که او را در راه شناختند خود را دراجمیر به ما رسانید، جمیع کلفت‌های خاطر و پریشانیه‌های باطن و ظاهر او را اصلاح و تدارك نموده به منصب هزاری ذات و چهارصد سوار سرفراز ساختم و سی هزار درب نقد به او انعام کردم. الحصال در خدمت و ملازمت است.

در دوازدهم ظفرخان که از صوبه داری بهار تنبیر یافته بود آمده ملازمت نمود و یکصد و یکمهر نذر گذرانید و سه قیل پیشکش نمود. در پانزدهم ماه دی بر منصب قاسم خان صاحب صوبه بنگاله هزاری ذات و سوار افزوده شد که چهار هزاری ذات و سوار بوده باشد. چون از دیوان و بخشی بنگاله که حسین بیگ و طاهر باشند خدمت پسندیده به وقوع نیامده مخلص خان را که از بنده‌های [۱۸۱ ب] معتمدان این درگاه بود به خدمت مذکور تعیین نموده شد. منصب او را از اصل و اضافه دوهزار ذات و هفتصد سوار مقرر داشتم و علم نیز عنایت کردم و خدمت عرض مکرر به دیابت خان حکم فرمودم. در بیست و پنجم روز جمعه وزن فرزند خرم واقع شد، تا سال حال که سنش به بیست و چهار سالگی رسیده و کدخدائیها کرده و صاحب فرزندان شده اصلاً خود را به خوردن شراب آلوده نساخته بود. درین روز که مجلس وزن او بود گفتم که بایا صاحب فرزندان شده و پادشاهان و پادشاهزادگان شراب خورده اند. امروز که روز جشن وزن تست بشو شراب می خورائیم و رخصت می دهیم که در روزهای جشن و ایام نوروز و مجلسهای بزرگ می خورده باشی، اما طریقه اعتدال را مرعی داری که خوردن شراب به اندازه که عقل را ذایل کند دانا یان روانداشته اند و می باید که از خوردن آن غرض نفع و فایده باشد و بوعلی که بزرگ طبقه حکما و اطبا است این معنی را به نظم در آورده: رباعی

می دشمن مست و دوست هوشیار است اندک تریاق و بیش زهر مار است
در بسیارش مضرت اندک نیست در اندک او منفعتی بسیار است

به مبالغه بسیار شراب به او داده شد. من تا سن هژده سالگی نخورده بودم مگر در ایام طفولیت که دوسه مرتبه والده و انکهای من به تقریب علاج اطفال دیگر از والد بزرگوارم هرق طلبیده مقدار یک توله آنهم به گلاب و آب آمیخته برای دفع سرفه دارو گفته مرا خورانیده باشند و در آن ایام که اردوی والد بزرگوارم بجهت دفع فساد افغانان یوسف زبشی در قلعه اتک که بر کنار آب نیلاب واقع است نزول اجلال داشت. روزی به عزم شکار برنشتم چون تردد بسیار واقع شد و آثار ماندگی ظاهر شد، استاد شاه قلی نسام توپچی نادری که سرآمد توپچیهای هم بزرگوارم میرزا محمد حکیم بود، به من گفت که اگر یک پیاله شراب نوش جان

فرمایند دفع ماندگی و کسالت خواهد شد. چون ایام جوانی بود و طبیعت مایل به ارتکاب این امور، به محمود آبدار فرمودم که به خانه حکیم علی رفته شربت کیفیت ناک بیار. حکیم مقدار یک پیاله ونیم شراب زرد رنگ شیرین مزه در شب خورد فرستاد. آنرا خوردم کیف آن خوش آمد. بعد از آن شروع [۱۱۹ الف] در شراب خوردن کردم و روز به روز می افزودم تا آنکه شراب انگوری از کیفیت کردن باز ماند و عرق خوردن گرفتم. رفته رفته در مدت نهم سال به یست پیاله عرق دو آتش کشید. چهارده در روز باقی در شب خوردمی شد. وزن آنش سیر هندوستان که یک ونیم من ایران باشد و خورش من درین ایام مقدار یک تقدری بانان و تراب بود. درین حال هیچکس را قدرت منع نبود. کار بجایی کشید که در شمارها از بسیاری رعه و لرزیدن دست پیاله خود نمی توانستم خورد بلکه دیگران می خوراندند، تا آنکه حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح را که از قربان والد بزرگوارم بود، طلبیده بر احوال خویش اطلاع دادم او از کمال اخلاص و نهایت دلسوزی بی حجابانه به من گفت که صاحب عالم بدین روش که شما عرق نوش جان می کنید، نعوذ بالله تا شما به دیگر کار بجائی خواهید کشید که علاج پذیر نباشد، چون سخن او از خیر اندیشی بود و جان شیرین عزیز است در من اثر عظیم کرد. من از آن تاریخ شروع در کم ساختن کرده خود را به خوردن فلونیا انداختم هر چند در شراب می کاستم در فلونیا می افزودم. فرمودم که عرق را به شراب انگوری ممزوج سازند، چنانکه دو حصه انگوری و یک بخش عرق بوده باشد و هر روز آنچه می خوردم چیزی کم نموده در مدت هفت سال به شش پیاله رسانیدم. وزن هر پیاله هزده مثقال و یک پاو. الحال پانزده سال می شود که به همین دستور خورده می شود و از این نه کم می شود و نه زیاده و در شب می خورم مگر در روز پنجشنبه چون روز جلوس مبارک من است و شب جمعه که از شبهای متبر که ایام هفته است، در پیش دارد به ملاحظه این دو چیز در آخرهای روز می خورم که خوش نمی آید که این شب را به غفلت گذرانیده در ادای شکر منعم حقیقی تقصیر رود. روز پنجشنبه و روز یکشنبه گوشت هم نمی خورم. در پنجشنبه چون جلوس مبارک من واقع شده روز یکشنبه که روز ولادت والد بزرگوار من است این روز را بسیار تعظیم می. داشتند بعد از چند گاه فلونیا را به افیون بدل ساختم. اکنون که عمر من بچهل و شش سال و چهار ماه شمسی و چهل و هفت سال و نه ماه قمری رسیده هشت سرخ افیون بعد [۱۱۹ ب] از گذشتن پنج گهری روز و شش سرخ بعد از یکپهر شب می خورم.

خنجر مرصع به دست مقصود علی به عبداللهمان مرحمت نموده شیخ موسی خویش قاسم خان به خطاب خانی سرفراز گشته به منصب هشتصدی ذات و چهار صد سوار امتیاز یافت و به بنگاله مرخص گشت. بر منصب ظفر خان پانصدی ذات و سوار اضافه مرحمت شد و به خلعت بنگش

تعیین یافت. در همین روز آقامحمدحسین برادرخواجه جهان به خدمت فوجداری سرکار آگره سرافراز شده مرخص گردید و دو پست سوار بر منصب او اضافه مرحمت نمودم که پانصدی ذات و چهارصد سوار باشد و قیل نیز عنایت کردم.

در پنجم بهمن به میر میران قیل عنایت شد. خواجه عبدالکریم سوداگر چون از ایران روانه هندوستان بوده برادر عالی مقام شاه عباس به دست او تسبیح عقیق یمنی و رکابی گاو و تندی که بسیار تحفه نادر بود فرستاده بودند در نهم ماه مذکور به نظر درآمد. در هفتم بعضی پیشکشها از هر قسم مرصع آلات و غیره که سلطان پرویز ارسال داشته بود به نظر درآمد. در هفتم اسفند از مذ صادق برادرزاده اعتمادالدوله که به خدمت بخش دیگری قیام داشته به خطاب خانی سرافراز گشته. این خطاب را که به خواجه عبدالعزیز مرحمت شده بود، مناسبتها را مرعی داشت. او را به خطاب عبدالعزیز خان و صادق خان را به خطاب صادق خان سرافراز ساختم. در هم جنگست سنگه ولد کنور کرن به وطن خود دستوری یافت و در هنگام رخصت بیست هزار روپیه و یک اسب و یک زنجیر قیل و خلعت و شال خاصه بدو مرحمت نمودم و هرداس چهاراله که از معتمدان رانا است و اتالیق پسر کرن بود به او هم پنج هزار روپیه و اسب و خلعت عنایت نمودم و به دست او و شش پری از طلا بجهت رانا فرستادم.

در بیستم همین ماه راجه سورج مل ولد راجه باسو که بنا بر نزدیکی جاء و مقام به همراهی مرتضی خان به گرفتن قلعه کانگره تعیین یافته بود به طلب آمده ملازمت کرد. خان مذکور را بعضی مظنها در خاطر از او قرار یافته بود بدین جهت همراهی او را محل دانسته مکرر عرایض به درگاه فرستاده در باب اوسختان نوشت. تا آنکه حکم طلب او صادر گشت. در بیست و ششم نظام الدین خان از ملتان آمده ملازمت [۱۲۰ الف] کرد.

در اوایل همین سال اخبار فتح و فیروزی و ظفر و بهروزی از اطراف ممالک محروسه

رسید.

اول قضیه احدات افغان که از دیرباز در کوهستان کابل در مقام سرکشی و فتنه انگیزی است و بسیاری از افغانان سرحد بر سر او جمع شده اند و از زمان والد بزرگوارم تا حال که سال دهم از جیلوس من است افواج همیشه بر سر او تعیین بوده اند. رفته رفته شکستها خورد و و پریشانها کشیده جمعیت او پاره ای متفرق شد و پاره ای کشته گشت. و در چرخه که محل اعتماد او بود مدتی پناه برد و اطراف آن را خان دوران قبل نموده زاه درآمد را برو بست. چون بجهت حیوانات کاه و آب و خوراک در محکمه مذکور نمائند. شبها مواشی خود را از کوه پلغان آورده در دامنه های کوه چرانید و خود نیز بجهت آنکه مردم همراهی نمایند می آمد

تا آنکه این خبر به خان دوران رسید. جمعی از سرداران و مردم کار کرده را در شبی معین تعیین کرد که به حوالی چرخ رفته کمین نمایند و آن جماعت رفته هم در شب خود را در پناهگاهها پنهان ساختند. روز روشن خان دوران به همان طرف سواری نمود. چون آن تیره به خنان حیوانات خود را بر آورده به چرا سر می دهند واحداً بدنهاد با جماعه خود را از کمین گاهها گذشته به يك بارگردی در پیش ظاهر می شود. چون خبر می گیرند معلوم می گردد که خان دوران است. مثلاً می مضطرب گشته قصد بازگشتن می کنند و قراولان خان مذکور نیز خبر می رسانند که احداً است. خان جلوداده خود را به احداً می رساند و مردمی که در کمین گاهها بودند، آنها نیز سردارها گرفته حمله آور گشتند و تا دوپهر به جهت قلبی و شکستگی جا و بسیاری جنگل معرکه جنگ قائم بوده. آخر الامر شکست بر آن مخدولان افتاده خود را به کوه و دره می کشند و قریب سیصد کس از مردم کاری به جهنم می روند و یکصد نفر اسیر می گردند. احداً نمی تواند که دیگر باره خود را بدان محکمه رسانیده یا قائم سازد. بالضروره خود را به جانب قندهار رویه می کشد. افواج قاهره به چرخ و جاها و خانهای آن تیره روزگاران در آمده [۱۲۰ ب] همه را می سوزانند و خراب ساخته از بیخ و بنیاد بر می اندازند.

خبر دیگر شکست خوردن عنبر بد اختر و برهمزدگی لشکر نکبت اثر اوست. خلاصه کلام آنکه جمعی از سرداران معتبر و جماعه از برگیان که قومی اند در نهایت سخت جانی و مدار فطره و تردد در آن ملک به آنها است، از عنبر رنجیده اراده دولخواهی نمودند. از شاهنواز خان که با فوجی از عساکر منصوره در بالاپور بود استدعای قول نموده قرار دادند که خان مذکور را ببینند و خاطر از قول و قرار جمع نموده آدم خان و یاقوت خان و جمعی دیگر از سرداران و برگیان و جادون رای و با باجیو کاینه آمده دیدند. شاهنواز خان به هر يك از آنها اسب و قیل و زر و خلعت فراخور قدر و حالتی که داشتند داده سرگرم خدمت و دولخواهی ساخت و از بالاپور کوچ نموده به همراهی این مردم بر سر عنبر مقهور روانه شدند. در اثنای راه به فوجی از دکنیان که محلدار و دانش و دلاور و تجلی و فیروز و چندی دیگر از سرداران برخورداره آن فوج را تارومار ساختند و آن مقهوران. بیت

شکسته سلاح و گسته کمر نه یارای جنگ و نه پروای سر

خود را به اردوی آن بد اختر رسانیدند و او از غایت غرور در آن مقام شد که با فوج قاهره جنگ نماید. مقهورانی که با او بودند و لشکر عادلخانیه و قطب الملکیه جمع ساخته و توپخانه و استعداد از خود سرانجام نموده روبروی لشکر ظفر اثر روانه شد تا آنکه فاصله پنج شش گروهی بیش نماند. روز یکشنبه بیست و پنجم بهمن افواج نور و ظلمت بهم نزدیک شده فوجها

و نشانها نمایان گشتند. سه پهر از روز مذکور گذشته آغاز بان کاری و توپ اندازی شد. آخر الامر دارابخان که سردار هراول بود، با دیگر سرداران و کارطلبان مثل راجه نرسنگدیو و رایچند و علیخان نیازی و جهانگیر [۱۲۱ الف] قلی بیگ ترکمان و سایر شیرانیشه دلاوری شمشیرها کشیده بر فوج هراول غنیم تاختند و دادمردی و مردانگی داده این فوج را پراکنده ساختند و مقید به طرف دیگر نشده خود را به قوج قول رسانیدند. و همچنین هسرفوج بر فوج روبروی خود متوجه شده چاقبلی دست داد که دیده نظارگیان از مشاهده آن خیره ماند. تا دو گهری تخمینا این زد و خورد در کار بود از کشته ها پشته ها شد؛ و غیر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد. اگر رسیدن تار یکی و ظلمت به فریاد آن سپاه بختان نرسیدی یکی از آنها راه به وادی سلامت نبردی نهنگان دریای هیجاسر در پی گریختگان نهاده قریب دوسه گروه راه تعاقب نمودند چون در اسب و آدمی هیچ حرکت نماند و شکست یافته متفرق گشتند جلو باز کشیده به جا و مقام خود معاودت نمودند و توپخانه غنیم به یک قلم و سیصد شتر که به آن بارگران داشت و قبلان جنگی و اسبان تازی و یراق و اسلحه از اندازه حساب بیرون به دست اولیای دولت افتاده؛ کشته و افتاده را حساب و شمار نبود و جمع کثیری از سرداران زنده به دست افتاده بودند. روز دیگر افواج قاهره از منزل فتحپور کوچ نموده متوجه گهر کی که آشیانه آن بوم صفنان بود گشتند و اثری از آن جماعه ندیده همانجا دایره کردند و خبر یافتند که هر یک از آنها در آن شب و روز ابتر بجای افتاده بودند چند روز عسا کر منصوره در گهر کی توقف نموده عمارات و منازل مخالفان را به خاک تیره برای ساخته آن معموره را سوختند و به واسطه حدوث بعضی امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام است از آنجا بازگشته از گهاتی رهون گده فرود آمدند به جلدوی این خدمت بر منصبهای جمعی که ترددات و خدمات نموده بودند اضافه حکم شد.

یکی دیگر فتح ولایت کهو کهره و به دست آمدن کان الماس است که به حسن سعی ابراهیم خان گرفته شد. این ولایت از توابع [۱۲۱ ب] صوبه بهار و پته است و رودخانه در آنجا جاری است که به روش خاص الماس از آنجا برمی آورند و طریفش آن است که در ایام کمی آب گودالها و آب کندها بهم می رسد و جمعی را که به این کار مشغولی دارند، بطریق تجربه معلوم شده که بالای هر گودالی که الماس دارد البته جانور کان ریزه پرنده از عالم پشه که اهل هند آن را جنگر می گویند هجوم آورده در پروازند طول رودخانه را تا بجایی که راه توان یافت بنظر در آورد، اطراف گودالها را سنگچین می سازند، و بعد از آن به بیل و کلنگ گودالها را تا یک گز و یک نیم گز به پایان برده دور آن را میکاوند و تفحص نموده

در سنگریزه که از آنجا برمی آید الماس خرد و کلان برمی آورند گاه، باشد که پارچه ای الماس به دست در آید که به يك لك روپیه قیمت کنند. مجمل این ولایت و این رودخانه هندوی درجن سال نام متصرف بود و هر چند مدت که حکام صوبه بهار بر سر او فوجی می فرستادند و یا خود متوجه می گشتند بنا بر استحکام راهها و جنگل بسیار به گرفتن دوسه الماس قناعت نموده او را به حال خود می گذاشتند

چون صوبه مذکور از ظفرخان تغییر یافت و ابراهیم خان بجای او مقرر گشت، در وقت رخصت فرمودم که بر سر آن ولایت رفته آن زمین را از تصرف آن مردك مجهول بر آورند. ابراهیم خان به مجرد در آمدن به ولایت بهار جمعیت کرده بر سر آن زمینداران روان می شود. او به دستور سابق کسان فرستاده تعهد دادن چند دانه الماس و چند زنجیر فیل می نماید. خان مذکور بدین معنی راضی نگشته تیز و تند در ولایت او در می آید و پیش از آنکه آن مردك، جمیع جمعیت خود را سازد راه بران بند ساخته ایلافاری نماید و مقارن آنکه خبر بدو رسد کوه و دره را که مسکن مقرر او بود، قبل می کند و کسان به تفحص او پریشان ساخته او را در غاری با چندی از عورات که یکی مادر حقیقی او و دیگری از زنان پدرش بودند با برادری از برادران او بدست در می آورند و تفحص [۱۲۲ الف] نموده الماسها را که همراه داشته اند از آنها می گیرند. بیست و سه زنجیر فیل نروماده هم بدست می افتد. به جلدوی این خدمت منصب ابراهیم خان را از اصل و اضافه چهار هزار ذات و سوار مرحمت شده به خطاب فتح جنگی سرافرازی یافت. همچنین بر منصبهای جمعی که درین خدمت همراهی کرده و ترددات مردانه نموده بودند اضافه حکم شد. الحال آن ولایت در تصرف اولیای دولت قاهره است و در آن رودخانه کار می کند و روز بروز که الماس بر می آید به درگاه می آورند درین نزدیکیها يك الماس کلان که به پنجاه هزار روپیه می ارزد بر می آید. چون پاره کار کنند احتمال که الماسهای خوب داخل جواهرخانه خاصه می گردد.

نوروز یازدهم از جلوس همایون

روزی که شبه آخر اسفند از منطبق غره ربیع الاول سنه ۱۰۲۵ هزار و بیست و پنج هجری پانزده گمهری گذشته حضرت نیر اعظم از برج حوت به دولت سرای حمل پرتو سعادت افکند و در این ساعت خجسته لوازم بندگی و نیازمندی به درگاه حضرت باری تقدیم رسانیده در دیوانخانه خاص و عام که صحن آنرا به پارچه های و شامیانها و اطراف آنرا به پرده های فرنگی

و زربفتهای مصور واقمشه نادر مرتب و آراسته ساخته بودند بر تخت دولت جلوس نمودم، و شاهزاده‌ها و امرا و اعیان حضرت و ارکان دولت و سایر بنده‌های درگاه تعلیمات مبارک‌بادی بجا آوردند. چون حافظ نادعلی گوینده از بنده‌های قدیم بود فرمودم که آنچه در روز دوشنبه هر کس از نقد و جنس پیشکش کند به انعام او مقرر باشد در روز دوم پیشکش بعضی از بنده‌ها به نظر درآمد و در روز چهارم پیشکش خواجه‌جهان که از آگره فرستاده بود مشتمل بر چند قطعه الماس و چند دانه مروارید و بعضی مرصع‌آلات واقمشه از هر قسم و يك زنجیر [۱۲۲ب] فیل که مجموع آن پنجاه هزار رویه می‌شد به نظر درآمد. در پنجم، کنور کرن که بجا و مقام خود رخصت شده بود آمده ملازمت نمود. يك صدمهر و يك هزار رویه نذر و يك زنجیر فیل مع یراق و چهار راس اسب پیشکش گذرانید.

در هفتم بر منصب آصف‌خان که چهار هزاری ذات و دوهزار سوار بود، هزاری ذات و دوهزار سوار اضافه نموده به عنایت تقاره و علم او را سربلند ساختم. درین روز پیشکش میرجمال‌الدین حسین به نظر درآمد آنچه گذرانید همه مستحسن و پسندیده افتاد. از آن جمله خنجر مرصع که خود هنرکاری نموده به اتمام رسانیده بود. بر بالای دسته آن یاقوت زردی نشانیده بودند در رعایت صفا و لطافت و کلانسی از این قسم یاقوت زردی دیده نشده است. بار دیگر یاقوتهای فرنگ دلبند باد دیگر یاقوتهای فرنگ دلبند افتاد و زمردهای کهنه به طرح و اندام خاص صورت اتمام یافته بود. مقیمان به پنجاه هزار رویه قیمت نمودند بر منصب میرمذکور هزار سوار افزودم که پنجهزار ذات و سه هزار و پانصد سوار بوده باشد.

در هشتم بر منصب صادق‌خان سیصدی ذات و سوار بر منصب ارادت‌خان سیصدی ذات و دوپست سوار اضافه مرحمت نمودم که هر يك به هزاری ذات و دوپست سوار ممتاز باشند. در نهم پیشکش خواجه ابوالحسن به نظر گذشت. از جواهر و مرصع‌آلات واقمشه موازی چهل هزار رویه درجه قبول یافت. تتمه را به او مرحمت نمودم. پیشکش تاتارخان بکاول بیگی يك قطعه لعل و يك قطعه یاقوت و يك عدد تختی مرصع و دو عدد انگشتری و چند پارچه اقمشه قبول افتاد. در دهم سه زنجیر فیل که راجه‌مها سنگه از دکن و یکصد و چند طاق زربفت و غیره که مرتضی‌خان از لاهور فرستاده بود از نظر گذشت. دیانت‌خان هم پیشکش خود را که دو تسیح مروارید و دو قطعه لعل و شش دانه مروارید کلان و يك خوانچه طلا بود به بیست و هشت هزار رویه قیمت شد، درین تاریخ گذرانید. آخرهای روز پنجشنبه یازدهم به جهت سرفرازی اعتمادالدوله به خانه اورفتم که پیشکش خود [۱۲۳الف] را همانجا به نظر درآورد. اسباب و اشیای پیشکش او را که اکثر در کمال نفاست بود به تفصیل دیدم. از جواهر دودانه مروارید که سی هزار رویه

قیمت داشت و يك قطعه لعل قطبی كه بهیست و دوهزار روپہ بهیبع درآمدہ بود. ہا دیگر مرواریدھا و لہھا كه مجموع قیمت آنھا يك لك و دہزار روپہ می شد، درجہ قبول یافت و از اقمشہ وغیرہ نیز موازی پانزدہ ہزار روپہ برداشتہ شد.

چون از ملاحظہ و مشاہدہ پیشکش باز پرداختم قریب يك بہر شب را بہ صحبت و خوشی گذرانیدہ با مرا و بندہھا فرمودم كه پیالہ دادند. مردم محل نیز ہمراہ بودند. مجلس خوبی منعقد شد بعد از اتمام صحبت اعتماد الدولہ را عذرخواہی نمودہ متوجہ دولتیخانہ شدم. درہمین روزھا فرمودم كه نور محل را نورجہان بیگم می گفتم باشند.

در دوازدهم پیشکش اعتبارخان بہ نظر گذشت ظرفی بہ شکل ماہی مرصع بہ جواہر نفیسہ درغایت تكلف و اندام بہ اندازہ معتاد من ساختہ بودند. آن را با دیگر جواہر و مرصع آلات و اقمشہ كه مجموع قیمت آنھا پنجاہ و شش ہزار روپہ می شد قبول نمودم و تئمہ را باز دادم. بہادرخان از قندھار ہفت رأس اسب عراقی و نہ تقوڈ اقمشہ فرستادہ بود با پیشکش ارادتخان و راجہ سورج مل ولد راجہ باسو در سیزدہم بہ نظر گذشت. عبدالسبحان كه بہ منصب ہزارو دوصدی ذات و ششصد سوار سرافراز بود، بہ ہزار و پانصدی ذات و ہفتصد سوار امتیاز یافت. در پانزدہم صاحب صوبگی ولایت تہتہ و آن حدود از شمشیرخان اوزبك تغیر یافتہ بہ مظفرخان مرحمت شد.

در شانزدہم پیشکش اعتقادخان ولد اعتماد الدولہ بہ نظر درآمد. از آن جملہ موازی سی و دہزار روپہ برداشتہ تئمہ را باو عنایت نمودم. در ہفدہم پیشکش تربیتخان دیدہ شد. از جواہر و اقمشہ ہفدہ [۲۳ ب] ہزار روپہ پسند افتاد. در ہژدہم بہ خانہ آصف خان رفتم و پیشکش او همانجا بہ نظر درآمد. از دولتیخانہ تا بہ منزل او تخمینا يك كروہ مسافت بود. نصف راہ مخمل و زربفت و دارائی باف و مخمل سادہ پای انداز نمودہ بود. چنانچہ دہ ہزار روپہ قیمت آن بہ عرض رسید. آن روز تا نصف شب با اہل محل در منزل او بسر بردہ پیشکشهایی كه سرانجام نمودہ بود بہ تفصیل از نظر گذشت. از جواہر و مرصع آلات و طلا آلات و اقمشہ نفیسہ موازی يك لك و چہار دہ ہزار روپہ و چہار راس اسب و يك رأس اشتر، پسند خاطر اشرف افتاد.

نوزدہم كه روز شرف نیر اعظم بود در دولتیخانہ مجلس عالی ترتیب یافت. بنا بر ملاحظہ ساعت دونیم گھری از روز مذکور ماندہ بر تخت جلوس نمودم. فرزند با باخرم درین ساعت متبركه لعلی درغایت آب و صفا گذرانید كه ہشتاد ہزار روپہ قیمت نمودند. منصب آن فرزند را كه پانزدہ ہزاری ذات و ہشت ہزار سوار بود بہیست ہزاری ذات و دہ ہزار سوار مقرر داشتم. ہم در این روز وزن قمری بہ عمل آمد.

اعتمادالدوله را که به منصب شهزاری ذات و سهزاری سوار ممتاز بود به منصب هفتزاری ذات و پنجهزار سوار سرافراز ساخته تومن توغ نیز به او عنایت نمود و حکم کردم که نقاره او را بعد از نقاره فرزند خرم می نواخته باشند. بر منصب تربیتخان پانصدی ذات و سوارافزوده شد که سه هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار بوده باشد. اعتقادخان به اضافه هزاری ذات و چهارصد سوار سرافراز گشت نظام الدین خان از اصل و اضافه به منصب هفتصدی ذات و سیصد [۱۲۴ الف] سوار ممتاز گردیده به خدمت صوبه بهار تعیین یافت. سلام الله عرب به خطاب شجاعتخان سربلندی یافت و به حلقه مروارید سرفراز گشته از حلقه بگوشان درگاه شد؛ و میرجمال الدین حسین انجورا به خطاب عضدالدوله سرفراز ساختم. در بیست و یکم الله تعالی از دختر مقیم ولد مهترفاضل رکابدار پسری به خسرو داد. الله داد افغان که طریقه بندگی اختیار نموده از روی اخلاص تمام از احداث بدنها جدا شده آمده است بیست هزار درج مرحمت شد. در بیست و پنجم خبر فوت رای منوهر که از تعینات لشکر ظفر اثر دکن بود رسید. پس او را به منصب پانصدی ذات و سیصد سوار سرافراز ساخته جا و مقام پدر او را باو عنایت کردم. در بیست و ششم پیشکش نادعلی میدانی که نه رأس اسب و صد دانه کیش و چهار شتر ولایتی بود از نظر گذشت. در بیست و هفتم يك زنجر فیل به بهادرخان حاکم قندها رو يك زنجر فیل به میرمیران ولد میرخلیل الله و يك زنجر به سید بایزید حاکم بهکر مرحمت نمود.

در غره اردی بهشت حسب الاله اس عبد الله خان به برادر او سردارخان نقاره عنایت نمودم. در سیوم که پوه مرصع به الله خان افغان مرحمت نمودم. در همین روزها خبر رسید که قدم یگانه یگانه از افغانان آفریدی که دولخواه و فرمان بردار بود و راهداری کوتل خیبر بدو تعلق داشت به اندك توهمی قدم از دایره اطاعت بیرون نهاده سر به فساد بر آورده بر سر هر تهمانه جمعی را فرستاده هرجا [۱۲۴ ب] که او و مردم او رسیدند بنا بر غفلت آن مردم دست به قتل و غارت بر آورده خلقی کثیر را ضایع ساختند. مجملًا از حرکت شنیع این افغان بی عقل شوری مجلد در کوهستان کابل روی داد. چون این خبر رسید هارون برادر قدم و جلال پسراو که در دربار بودند فرمودم که گرفته به آصف خان سپارند که در قلعه گوالیار محبوس سازد.

از اشارات رحم و شفقت سبحانی و علامات عنایات یزدانی امری درین روزها مشاهده افتاد که خالی از غرایبی نیست. لعل در غایت لطافت و صفا فرزند خرم بعد از فتح رانادر اجمیر بمن گذرانید به شصت هزار روپیه قیمت نمودند در خاطر می گذشت که این لعل را در بازوی خود باید بست. غایتا دموارید نادر خوشاب يك اندام که هم آغوشی این نوع لعل را سزد می بایست تا آنکه يك دانه مروارید اعلی به قیمت هشت هزار روپیه مهربان به دست آورده در

پیشکش نوروزی خود گذرانید، بخاطر رسید که اگر همتای این بهم رسد بازوبند مکمل خواهد شد. خرم که از خردی باز شرف ملازمت حضرت والد بزرگوارم دریافته شب و روز در خدمت بود، به عرض رسانید که در مرواریدهای سربند قدیم به همین وزن و اندام مرواریدی به نظر من درآمده است. سرپیچ کلان قدیمی را حاضر ساختند و بعد از ملاحظه به همان مقدار و وزن و اندام مرواریدی ظاهر شد که در وزن یک ذره تفاوت نداشت چنانچه جوهریان ازین معنی تعجبها نمودند و در قیمت و اندام و آب و تاب موافق [۱۲۵ الف] بود. گویا از یک قالب ریخته شده است. مرواریدها را بر اطراف لعل کشیده بر بازوی خود بستم و سر به شکرانه خداوند بنده نواز بر زمین نیاز و فروتنی نهاده زبان به شکر گویا ساختم. بیت

از دست و زبان که بر آید
کز عهده شکرش بدر آید (سعدی)

در پنجم سی رأس اسب عراقی و ترکی که مرتضی خان از لاهور فرستاده بود بنظر گذشت. شصت و سه رأس اسب و پانزده نفر شتر نو ماده و یک دسته پر کلکی و نه عدد عاقری و نه چینی خطائی و نه عدد دندان ماهی جواهر دار و سه قبضه بندوق با دیگر پیشکشهای خان دوران که از کابل فرستاده بود منظور نظر گشت. یک ذنجیر فیل خرد از فیلان حبشه که از راه دریا به جهاز آورده بودند، مقرب خان پیشکش گذرانید. نسبت به فیلان هندوستان در خلقت بعضی تفاوتها دارد. از جمله گوشهای او کلانتر از گوشهای فیلان اینجاست، خرطوم و دم او هم درازتر واقع شده.

در زمان والد بزرگوارم یک فیل بچه اعتماد خان گجراتی پیشکش فرستاده بود، رفته رفته کلان شد بسیار تند و تیز و بد خو بود. در هفتم خنجر مرصع به مظفر خان حاکم تهنه مرحمت شد. در همین روزها خبر رسید که جمعی از افغانان یکانه پگانه بر سر عبدالسبحان برادر خان عالم که در یکی از تهاذهای مقرر بود رفته تهاذه او را قبل کردند. عبدالسبحان. با چندی دیگر از منصبداران و بندهائی که به همراهی او تعیین بوده اند داد مردانگی داده در زد و خورد به تقصیر از خود راضی نگشته اند. آخر به مقتضای آنکه ع پشه چو پر شد به زند [۱۲۵ ب] پیل را آن سگان دست بر آنها یافته عبدالسبحان را با چندی از مردم آن تهاذه به درجه شهادت رسانیده اند. بجهت پرسش این قضیه فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه به خان عالم که به ایلچی گری ایران تعیین شده بود، عنایت نموده فرستادم. در چهاردهم پیشکش مکرم خان ولد معظم خان که از بنگالی آمده بود، از اجناس وامعه که در آن ولایت به هم می رسد به نظر در آورد بر منصب چندی از جاگیرداران گجرات اضافه حکم نمودم. از جمله سردار خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود به منصب هزار و پانصدی ذات و ششصد سوار سرفراز گشت و علم نیز به او مرحمت شد.

سید قاسم ولد سیدلاد باره از اصل و اضافه به منصب ششصدی ذات و چهارصد و پنجاه و یاریگی برادرزاده احمد قاسم کو که به منصب ششصدی ذات و دویت و پنجاه سوار ممتاز گردیدند. در هفتم خبر فوت رزاق وردی اوزبک که از تعینات لشکر دکن بود شنیده شد به کنگاش سپاهگری خوب می رسید و از امرای مقرر ماوراءالنهر بود. در بیست و یکم الله داد افغان را به خطاب خانی سرفراز ساخته منصب او که هزاری ذات و ششصد سوار بود دوهزاری ذات و هزار سوار ساختم. سه لك روپیه از خزانه لاهور به انعام و مدد خرج خان دوران که در شورش افغانان سعی [۱۲۶ الف] بلیغ بجای آورده بود مقرر گشت. در بیست و هشتم کنور کرن بجهت کتخدائی بجا و مقام خود رخصت شد. خلعت و اسب عراقی خاصه مع زین و فیل و کمر خنجر مرصع به او مرحمت نمودم. در سیم این ماه خبر فوت مرتضی خان رسید. از قدیمیان این دولت بود. حضرت والد بزرگوارم او را تربیت نموده به درجه اعتماد و اعتبار رسانیده بودند و در زمان دولت من نیز توفیق نمایانی یافت که آن زیر کردن خسرو بود. پله منصب او به ششزاری ذات و پنجهزاری سوار رسید. و درین و لا چون صاحب صوبه پنجاب بود تعهد گرفتن قلعه کانگره که در کوهستان آن ولایت بلکه در معموره عالم به استحکام آن قلعه نمی باشد نموده بدان خدمت رخصت یافته مشغول داشت. ازین خبر ناخوش آزر دگی خاطر تمام بهم رسانید و الحق بجهت فوت این چنین دولتخواهی آزر دگی گنجایش داشت چون در دولتخواهی روزگسار گذرانیده به کار آمد مغفرت او را از الله تعالی مسئلت نمودم.

در چهارم خرداد ماه منصب سید نظام از اصل و اضافه نهصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار مقرر گشت خدمت مهمانداری ایلچیان اطراف به نورالدین قلی فرموده. در هفتم خبر فوت سیفخان باره رسید. بسیار جوان مردانه کار طلب بود. در جنگ خسرو تردهای نمایان کرد. در صوبه دکن به علت هیضه جهان فانی را وداع نمود. پسران او را رعایتها نمودم و علی محمد که بزرگ و ارشد [۱۲۶ ب] اولاد او بود به منصب ششصدی ذات و چهارصد سوار و برادر دیگرش بهادر نام چهارصدی و دویت سوار سرافراز گردیدند. سید علی برادرزاده او به اضافه پانصدی ذات و سوار ممتاز گشت. در همین روزها خوب الله پسر شهباز خان کنبو به خطاب زبازخان امتیاز یافت.

در هژدهم منصب هاشم خان از اصل و اضافه به دوهزار و پانصدی ذات و یک هزار و هشتصد سوار مقرر شد. درین تاریخ بیست هزار درب به الله داد افغان مرحمت نمودم. بکرماجیت راجه ولایت ماند هو که آبا و اجداد او از زمینداران معتبر هندوستان اند به وسیله فرزند اقبال مند با باخرم سعادت کورنش دریافتن تقصیرات او به عفو مقرون گشت. در بیستم کلیان جی سلمیری

که راجه کشند اس به طلب او رفته بود آمده ملازمت نمود. يك صدمهر و هزار روپيه به طریق نذر گذرانید. برادر کلان او راول بهیم صاحب جاه و مقام بود. چون در گذشت از و طفلی دوماله ماند و او هم چند روز پیش نزیست. صبيه اورا در ایام شاهزادگی به جهت خود خواستگاری نموده به خطاب ملکه جهان ممتاز گشت (چون آبا و اجداد این طایفه از قدیم دولتشواه آمده اند این پیوند نیز بهمیان آمده بود. کلیان مذکور را که برادر اول بهیم بود طلب داشته به تکبیراگی و خطاب راول سرافرازی ساختم.)

در این تاریخ واقعه ای روی نمود که هر چند خواستم که در سلك تحریر در کشم دست و دلم یاری نداد و هر گاه قلم گرفتم حالم متغیر شد ناگزیر به اعتماد الدوله فرمودم که بنویسید. در تاریخ یازدهم خرداد ماه سنه یازده صبيه قدسیه شاهزاده بلند اقبال خرم را که پندگان حضرت بآن نوزاده بوستان سعادت تعلق و نهایت الفت داشتند اثر تیری به هم رسید و بعد از سه روز نشان آبله ظاهر شد و به تاریخ بیست و هشتم ماه مذکور مطابق روز چهارشنبه بیست و نهم شهر جمادی الاول سنه هزار و بیست و پنج طایر روحش از قفس عنصری پرواز نموده به ریاض رضوان خرامید. درین تاریخ حکم شد که روز چهارشنبه [۱۲۷ الف] می گفته باشند. چه نویسم که ازین واقعه جانسوز و سائحه غم اندوز بر ذات مقدس حضرت ظل الهی چه گذشته باشد هر گاه جان جهان را جانب برین منوال بوده باشد دیگر بنده ها را که حیات به آن ذات قدسی صفات دانسته احوال چون خواهد بود. دوزخ بنده ها باریافتند و خانه که جای نشست و برخاست آن طایر بهشتی بود حکم شد که دیواری از پیش بر آورند تا به نظر در نیامد. مع هذا در دولتخانه نیاراستند. روز سیوم بی تابانه به منزل شاهزاده والا قدر تشریف فرمودند و بنده ها به سعادت کورنش سرفراز شده حیات تازه یافتند. درین راه آن حضرت هر چند می خواستند که ضبط خود فرمایند بی اختیار اشك از چشم مبارك می ریخت و مدتهای مدید چنین بود که به مجرد شنیدن حرفی که به وی در وی از آن آمدی حال آن حضرت متغیر می شد. چند روز در منزل شاهزاده عالمان گذرانیده روز دوشنبه ششم تیر ماه الهی به خانه آصف خان تشریف بردند و از آنجا روز مبارك شنبه نهم چشمه نور توجه فرمودند دو سه روز دیگر خاطر مبارك खुود را آنجا مشغول داشتند تا اجمیر معسکر اقبال بود ضبط خود نمیی توانستند فرمود. هر گاه سخن آشنایی به گوش می رسید بی اختیار اشك از چشم می چکید. دل مخلصان فدائی شرحه شرحه می شد و چون نهضت موکب اقبال به صوب دکن اتفاق افتاد قدری تسکین و آرام حاصل شد. توند شاهزاده شاه شجاع: روز شنبه یازدهم از چشمه نور متوجه دولتخانه اجمیر گشتم، یکشنبه دوازدهم بعد از گذشتن سی و هفت پل در وقتی که بیست و هفتم درجه قوس طالع بود

به حساب منجمان هند و پانزدهم درجه جلدی به حساب یونانیان از شکم صیبه آصف خان دری گرانمایه به عالم وجود آمد به شادمانی و خوشدلی این عطیه والا نفاذها بلند آوازه گردیدند و درعیش و خرمی بروی خلائق گشوده شد و بی تاامل و تفکر نام او شاه شجاع به زبان می آمد. امید که قلم او بر مادر و پدر مبارک و فرخنده باشد.

دوازدهم يك قبضه خنجر مرصع و يك ذنجیر فیل به راول [۱۲۷ ب] کلیان جیسلگیری مرحمت نمود. در همین روزها خبر فوت خواصخان که جاگیر او در سرکار قنوج بود رسید. فیلسی به رای کور دیوان گجراتی مرحمت نمود. در بیست و دوم همین ماه پانصدی بسرذات و سوار راجه مها سنگه اضافه مرحمت فرمودم که چهارهزاری ذات و سه هزار سوار باشد. منصب علی-خان نیازی که قبل از این به خطاب نصرت خانی سرافراز گشته بود دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گردید علم نیز به او مرحمت شد. به جهت برآمدن بعضی مطالب نذر نموده بودم که مجبوری از طلا شبکه مدار بردور مرقد منوره خواجه بزرگوار ترتیب دهند. در بیست و هفتم این ماه اتمام یافت فرمودم که پرده نصب نمایند. به يك لك و ده هزار روپیه تمام شده بود.

چون سرداری و سرکردگی لشکر ظفر اثر دکن چنانکه خاطر من می خواست از فرزند سلطان پرویز سر نشد به خاطر رسید که فرزند مذکور را طلب داشته با باخرم را که آثار رشد و کاردانی از احوال او ظاهر است، هراول لشکر فیروزی اثر ساخته خود به نفس نفیس از عقب او روانه گردیم و این مهم در ضمن همین بوردش به اتمام رسد. بنا بر این قرارداد قبل ازین فرمان به اسم پرویز صادر گشته بود که روانه صوبه الله آباد که در وسط ممالك محروسه واقع است گردد، و در ایامی که ما در آن عزیمت باشیم به حفظ و حراست آن ملك قیام و اقدام نماید. در تاریخ بیست و نهم ماه مذکور عرض داشت بهاری داس واقعه نویس برهانپور رسید که شاهزاده در تاریخ بیستم به خیریت و خوبی از شهر برآمده متوجه صوبه مذکور شدند.

در غره خرداد طره مرصع به میرزا بها و سنگه عنایت نمودم. به درگاهی کشتی گیر فیل مرحمت شد. در هژدهم چهار رأس اسب راهوار که لشکر خان ارسال [۱۲۸ الف] داشته بود از نظر گذشت. میرمغل، فوجداری سرکار سنبهل از تغییر سید عبدالوارث که به جای خواصخان به حکومت سرکافنوج تعیین یافته بود، مقرر گشت و منصب او به شرط خدمت مذکور پانصدی ذات و سوار قرار گرفت. در بیست و یکم پیشکش راول کلیان جیسلگیری از نظر گذشت. سه هزار مهر و نه رأس اسب و بیست و پنج نفر شتر و يك ذنجیر فیل بود و منصب قزلباش خان را از اصل و اضافه هزار و دوهصدی ذات و هزار سوار مقرر گشت. در بیست و سیوم شجاع خان رخصت جاگیر یافت که رفته سرانجام نوکر و ولایت خود نموده و در موعد مقرر حاضر شود. درین سال بلکه در اثنای سال

دہم جلوس و بای عظیم در بعضی از جاہای ہندوستان ظاہر گشت و آغاز این بلیہ از پراگتات پنجاب ظہور نمودہ رفتہ رفتہ بہ شہر لاہور سرایت کرد و خلق بسیاری از مسلمانان و ہندو بدین علت تلف شدند. و بعد از آن بہ سر ہندو میان دو آب تادہلی و پراگتات اطراف آن رسیدہ دہہا و پراگتہا را خراب ساخت. درین ایام تخفیف تمام دارد. از مردم دراز عمر و از تواریخ پیشینیان ظاہر شد کہ این مرضی درین ولایت ہر گز نمرودہ سبب آن از حکما و دانایان پرسیدہ شد. چون دو سال پی در پی خشکی روی داد و باران بر ساتی کمی کرد بعضی گفتند کہ بہ واسطہ حقونت ہوا کہ از مر خشکی و کمی باران بہمرسیدہ این حادثہ روی داد. بعضی حوالہ بہ امور دیگر می کردند. العلم عند اللہ. تقدیرات الہی را گردن باید نہاد. ع

چکنند بندہ کہ گردن نئند فرمان را

چون در پنجم شہر بور پنہزار عدد رویہ بہ صیفہ مدد خرج والدہ میر میران کہ صبیہ شاہ اسماعیل ثانی بود مصحوب بہ سوداگران بہ ولایت عراق فرستادہ شد. در تاریخ ششم عرض داشت عابد خان بخشی و واقعہ نویس احمد آباد آمد مبنی بر آنکہ عبداللہ خان بہادر فیروز جنگ بہجہت آنکہ بعضی مقدمات کہ مرضی خاطر او نبودہ در واقعہ داخل ساختہ ام بامن در مقام ستیزہ در آمدہ جمعی بر سر راہ من فرستاد و مرا بی عزت ساختہ بہ خانہ خود بردہ چنین و چنان کرد. این معنی بہ نوعی در خاطر من گران آمد کہ می خواستم کہ یک بارگی او را از نظر انداختہ ضایع مطلق سازم. آخر الامر بہ خاطر رسید کہ دیانت [۱۲۸ ب] را بہ احمد آباد فرستم تا این قضیہ در آنجا از مردم بی غرض تحقیق نمودہ اگر این امر واقعی باشد، عبداللہ خان را ہمراہ گرفتہ بہ درگاہ آورد و حفظ و حراست احمد آباد بہ عہدہ سردار خان کہ برادر اوست باشد. پیش از روان شدن دیانت خان این خبر بہ خان فیروز جنگ می رسد. او از غایت اضطراب خود را گناہکار قرار دادہ پیادہ روانہ درگاہ می گردد. دیانت خان در اثنای راہ بہ خان مذکور می رسد و او را بہ حالت عجیبی مشاہدہ نمودہ چون پیادگی پاہای او را مجروح و آزرده ساختہ بود تکلیف سواری می کند و ہمراہ گرفتہ روانہ ملازمت می شود. مقر بہ خان کہ از خدمتکاران قدیم این درگاہ است از زمان شاہزادگی مکرر استدعای صوبہ گجرات التماس از من می کرد. چون این نوع حرکتی از عبداللہ خان بہ وقوع آمد بہ خاطر رسید کہ آرزوہای خدمتکار قدیم خود را بر آورده او را بہ جای خان مذکور بہ احمد آباد فرستم. در ہمین روزہا ساعت اختیار نمودہ بہ تسلیم حکومت و صاحب صوبگی مذکور او را کامروای صورت و معنی ساختم. در دہم بر منصب بہادر خان حاکم قندہار کہ چہار ہزاری ذات و سہزار بود پانصدی ذات افزودہ شد شوقی. تبورہ نواز را کہ از نادریہای روزگار است و نفیات ہندی و فارسی را

بهروشی می‌نوازد که زنگ از دلها می‌زداید به خطاب آنندخانی دلخوش و مسرور ساختم آنند
بغزبان هندی خوشی و راحت را می‌گویند.

انبه در ولایت هندوستان تا اواخر تیرماه پیش نیست. مقربخان از پرگنه کرانه که وطن
آباوانجداد اوست و باغات احداث نموده انبه را تادوماه دیگر زیاده بر ایام بودن آن به نوعی
محافظة نموده و سامان کرده بود که همه‌روژه در اجمبر انبه به میوه خانه می‌رسانید چون این
امرفی الجملة غرابی داشت نوشته شد. در یستم اسب عراقی نادری لعل بی بهانام جهت پرویز
به دست شریف خدمتکار [۱۲۹ الف] فرستاده شد. صورت رانا و کرن پسر او را به سنگ تراشان
نیز چنگ فرموده بودم که از سنگ مرمر به قد و ترکیب که دارند تراشند، درین تاریخ صورت
تمام یافت و به نظر درآمد. فرمودم که به آگره برده در باغ پای جهر و که درشن نصب کنند.

در یستم و ششم مجلس وزن شمسی به طریق مقرر منعقد گشت. وزن اول شهزار و پانصد و
چهارده توله طلا بوده و تادوازه وزن هر وزن به یک جنسی می‌شود چنانچه وزن دوم به سیماب
و وزن سوم به ابریشم و وزن چهارم اقسام عطریات از عنبر مشک و تاصندل و عود و بان و به
همین روش تادوازه وزن اتمام یابند از حیوانات به عدد هر سالی که گذشته یک گوسفند و بز
و یک قطعه مرغ به دست نهاده به فقرا و درویشان می‌دهند. این ضابطه از زمان والد بزرگوارم
تا امروز درین دولت ابد پیوند معمول و جاری است و بعد از وزن مجموع آن اجناس را که
قریب به یک لک رویه می‌شود به فقرا و از باب حاجت تقسیم نمایند.

درین روز لعلی که مهابت خان در برهانپور به مبلغ شصت و پنج هزار رویه از عبداللہ خان
بهادار فیروز جنگ خریداری نموده بود از نظر گذشت و مستحسن افتاد. خیلی لعلی خوش اندام
است. منصب خاصه خان اعظم از قرار هفت هزاری ذات مقرر گشت و حکم شد که دیوانیان
مطابق آن جاگیر تنخواه دهند و آنچه از منصب دیانت خان به واسطه مقدمات گذشته کم شده
بود حسب الالتماس اعتماد الدوله بر قرار ماند و عضد الدوله که جاگیر در سالوه یافته بود
به جاگیر مرخص گشت و به عنایت اسب و خلعت سرفرازی یافت. منصب راول کلیان جیسلمیری
به دوهزاری ذات و هزار سوار مقرر گشت و حکم شد که ولایت مذکور را به جاگیر او تنخواه
دهند و چون ساعت رخصت او در همین تاریخ بود اسب و فیل و شمشیر مرصع و خلعت و پرم
نرم خاصه [۱۲۹ ب] یافته به دلخوشی و سرفرازی تمام به ولایت خود رخصت یافت. در
سی و یکم مقربخان به احمد آباد مرخص گشت و منصب او که پنج هزاری ذات و دوهزار و پانصد
سوار بود و به پنج هزاری ذات و سوار قرار گرفت و به خلعت خاصه و کمره و نادری مع تکه
مرورید سر بلند یافت و در رأس اسب از طویله خاصه و یک زنجیر فیل خاصه و یک قبضه شمشیر

مرصع به او مرحمت شد و به خوشحالی و شادکامی متوجه صوبه مذکور گردید.
در پانزدهم ماه مهر جنگ سنگه ولد کنور کرن از وطن خود آمده ملازمت نمود. در
شانزدهم میرزا علی بیگ اکبرشاهی از ولایت اوده که بجایگزین او مقرر بود آمده ملازمت نمود
و هزارروپیه نذر گذرانید و فیلی که یکی از زمینداران آن نواحی داشت و حکم شده بود که
از زمیندار مذکور بگیرد آن فیل به نظر در آورد. در بیست و یکم پیشکش قطب الملك حاکم گلکنده
که مشتمل بر بعضی مرصع آلات بود دیده شد. منصب سید قاسم پاره ازاصل و اضافه هزار
ذات و ششصد سوار مقرر گشت. در شب جمعه بیست و دوم میرزا علی بیگ که سن او از هفتاد و پنج
در گذشته بود و دیعت حیات سپرد. درین دولت تردفات و خدمات خوب از او به وقوع آمد، پله
منصبش رفته رفته چهار هزار رسید از جوانان قرارداد کرده کریم الطبع مردانه این الوس بود. از
فرزند و نسب نماند. طبع نظمی هم داشت. چون در روزی که به زیارت روضه منوره بزرگوار
خواجه معین الدین رفته بود حالت ناگزیر او را دست داد فرمودم که او را در همان مقام متبرک
مدفون ساختند.

دروقتی که ایلچیان عادلخان بیجاپوری را رخصت می نمودم سفارش [۱۳۰ الف] کرده
بودم که اگر در ولایت مذکور کشتی گیری سرآمدی یا شمشیر باز نامی بوده باشد به عادلخان
بگویند که بجهت ما بفرستد. بعد از مدتی که ایلچیان باز آمدند شیرعلی نام مغل زاده که در
بیجاپور تولد یافته بود و ورزش کشتی گیری نموده درین فن مهارت تمام داشت بسا چند نفر
شمشیر باز آورده بودند. شمشیربازان خود سهل ظاهر شدند اما شیرعلی را بسا کشتی گیران و
پهلوانان که در ملازمت بودند به کشتی انداختم. هیچکدام به او مقاومت نتوانستند کرد خلعت و
هزار روپیه و فیل بدو مرحمت شد. بسیار خوش نسبت و خوش ترکیب و زور آور ظاهر گشت
او را ملازمت خود نگاهداشته پهلوان پای تخت مخاطب ساختم و منصب جایگزین داده رعایت
تمام نمودم.

در بیست و چهارم دیانت خان که به آوردن عبداللہخان بهادر فیروز جنگ تعیین یافته بود
او را آورده ملازمت نمود. يك صد مهر نذر گذرانید. در همین تاریخ رامداس ولد راجه راجسنگه
از امرای راجپوت که در خدمت دکن وفات یافته بود منصب هزار ذات و پانصد سوار سرفراز
گردید. چون از عبداللہخان تقصیرات به وقوع آمده بود باباخرم را شفیع گناهان خود ساخت.
در بیست و هشتم بجهت باباخرم حکم کورنش نمودم از روی خجالت و شرمندگی تمام ملازمت
کرد. یکصد مهر و یک هزار روپیه نذر گذرانید.

چون قبل از آمدن ایلچیان عادلخان قرار خاطر آن بود که باباخرم را هر اول خود ساخته

خود متوجه دکن شوم و این مهم را بجهت بعضی امور در کمال افتاد صورتی دهم بنا بر این حکم کرده بودم که مهم دنیا داران دکن را بغیر از شاهزاده دیگری بعرض نرساند. درین روز شاهزاده ایلچیان را به ملازمت آورده عرایضی که داشتند گذرانید. بعد از وفات مرتضی خان و راجه مان و اکثر سرداران کومکی خان مذکور [۱۳۰ ب] به درگاه آمده بودند. درین تاریخ راجه مان را حسب الائتماس اعتماد الدوله به سرداری گرفتن قلعه کانکره تعیین فرمودم و مجموع آن مردم را به همراهی او مقرر داشتم و هر کدام را فراخور حالت و منزلت که داشتند به انعام واسپ و فیل و خلعت و زر دلخوش ساخته رخصت دادم. بعد از چند روز به عبدالله خان که بسیار دل شکسته و آزرده خاطر بود بنا بر الائتماس با باخرم خنجر مرصع عنایت نمودم و حکم شد که منصب او را به دستور سابق برقرار بوده در ملازمت فرزند مذکور از تعینات خدمت دکن باشد.

در سیوم آبان ماه متصب وزیر خان که در ملازمت باها پرویزی بود به دوهزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه حکم نمودم و در چهارم خسرو را که انی رای سنگه لن به محافظت و خبرداری او مقرر بود، بنا بر بعضی ملاحظه های به آصف خان سپرده شال خاصه به او عنایت کردم. در هفتم مطابق هفدهم شوال محمدرضا بیگ نام شخصی را که دارای ایران به طریق حجابت فرستاده بود ملازمت نمود. بعد از ادای مراسم کورنش و سجده و تسلیم کتابی که داشت گذرانید و مقرر گشت که اسپان و هدیه همراه آورده از نظر بگذرانند آنچه نوشته و گفته فرستاده بودند همگی از روی برادری و صداقت بود. به ایلچی مذکور در همین روز تاج مرصع و خلعت عنایت نمودم. چون در کتابت اظهار دوستی و محبت بسیاری نموده بودند خوش آمد که به جنس آن کتابت داخل جهانگیر نامه شود.

نقل کتابت شاه عباس: نصارت بخش سراستان اخلاص و عقیدت و طراوت بهارستان اعتقاد و عبودیت در نیایش معبودی موجود است که افسردولت و اقبال بر گزیدگان عرضه فرمانروائی و دیهیم سلطنت و اجلال فارسان مضمار جهان گشایی را به اجواهر توفیقات نامتناهی آراسته به بدرقه توفیق شاهراه [۱۳۱ الف] ترویج دین و دولت و تنسیق ملک و ملک هدایت نمود. چون وسعت آباد خاطر را گنجایش شمه از مراتب ستایش شایسته پرستش نیست، بهتر آن است که پای اندیشه از طی این بیدای حیرت افزا باز دارد و دست استشفاع را در اقبال مقدمه حضرت سلطان رسل و هادی سبل و سیدالکل فی الکل و حضرت ائمه هدی و شفیعان روز جزا سیما شاه اولیا و سرور اصفا علیهم من الصلوات از کیا که غواصان بحار مکرمت ربانی و جوهریان دیار مرحمت یزدانی اند استوار نموده از خصایص نسبت معنوی و قرب

باطنی که پیش نهاد همین حقیقت شناسان دورین و آگاه دلان حق گزین است به جلوه گاه ظهور آورده بر مرآت ضمیر انور و آئینه خاطر فیض گستر که مقتبس از انوار ولایت و متجلی از اشعه هدایت است، مخفی و محتجب نیست که درین عالم چیزی بر محبت فایق نیست که درین عالم چیزی بر محبت فایق نیست و امری چون مودت لایق نبی، چه مدار نظام کون بر مودت و تالف آمده خوشادلی که پذیرای پرتو آفتاب محبت گشته جهان جان و عالم روح را از ظلمت و حشت پردازد. لله الحمد که این شیوه رضیه و شیمه مرضیه ارثا و اکتسابا میانه این دو سلسله علیه استقرار یافته صیت اتحاد و آواز ده و داد چون هبوب صبا و فروغ ذکا در بسط غیر افایح و لایح گشته مسرت افزای خواطر نیک خواهان عاقبت اندیش و حقیقت گزینان و فاکیش گردیده و بنا بر اقتضای وحدت حقیقی و تالف ازلی که میان این اخلاص شعار و آن برادر نامدار کامگار به مرتبه ای استحکام یافته که مصرع

اندر غلظم که من توام یا تو منی

توافق صورت و معنی بحدی انجامید که دوئی و جدائی را در دنیا و عقبی گنجائی نماند، از ظهور این معنی گلزار دوستی سرسبزی گرفته غنچه آرزو آن چنان شگفتن آغاز کرد که عندلیب جان مشتاق و مرغ روح کثیر الاشتیاق به هزار دستان از عهده [۳۱ ب] شکر بعضی از آن بیرون تواند آمد. خواهش ضمیر محبت تاثیر آن است که من بعد یکسی از طرز دانسان بساط عزت پیوسته مجلس مجلس انس باشد و چون رفعت پناه عزت دستگاه محمد حسین چلی که سبق ارادت و اخلاص آن دودمان را با نسبت خدمت و اختصاص آن آستان ارتباط داده به وفور عقل کامل و کیاست متصف و از طرز خدمت سلاطین واقف است و اوضاع او پسندیده خاطر اشرف افتاده از جانب عالی به انجام بعضی مهام که بتأخیر افتاده مامور و به خدمت دیگر مترصد بوده شایسته این امر دانسته چند روزی توقف فرمودیم بنا بر آن که جمیع مملکت و ماتعرف مخلص طفیل ملازمان عالیست و تکلفات رسمی بالکلیه مفقود است مشارالیه را که مرد آگاه و مزاجدان پادشاهان عالیجاه هست مقرر نموده ایم که هر چه در سر کار محب بی ریا باشد با اتمه و اجناس آن ولایت به نظر در آورده که آنچه پسند خاطر اقدس داند فرستاده شود و بعد از آنکه خدمات بر حسب دلخواه به تقدیم رسد اگر توقف او موافق مزاج اقدس باشد مقرر فرمایند که بجهت فیصل مهمات آن حضرت درین ولایت باشد و الاشخصی دیگر که قابل این خدمت باشد تعیین فرمایند. سفارشی که در باب خریداری جواهر نفیسه خصوصا چند قطعه لعل که درین دودمان بود و یکی از آنها به اسم سامی آبا و اجداد آن والا نژاد مزین است و به موجب وقف شرعی به سرکار مقدس نجف اشرف تعلق گرفته به چلی مذکور فرموده بودند، چشم داشت آن بود که هر خدمتی

که درین دیار داشته باشند از روی بی تکلفی و یگانگی بدین خیرخواه رجوع فرمایند که هرچند ولایت ایران را محقر شمارند و قابل رجوع خدمات ندانند از عهده این گونه خدمتی بیرون می آید. لعلهای مذکور را به مصلحت علما و صدور از سرکار فیض آثار گرفته صندوقچه از فرنگک بجهت مخلص آورده [۱۳۲ الف] بودند که لیاقت ظرفیت آنها داشت چون صندوقی را که چلبی مذکور جهت سرکار آنحضرت بهمرسانیده دیده دانستیم که خاطر عاطر به چیزهای که فی الجمله غرابت داشته باشد مائل است به استادان کاردان دادیم که ترتیب نمایند. انشاءالله تعالی بعد از اتمام بالعلها به خدمت سامی می فرستیم. چون خاطر محبت ذخایر به افتتاح ابواب بی تکلفیها متعلق است و از آن جانب استشمام روایح این التفات نمی شد و معتمد قدیمی محمد رضاییگه را که از ایام صبی الی یومنا هذا در ملازمت من بسر برده بجهت تحقیق این معنی به ملازمت عالی فرستاده بعضی سفارشات زبانی نموده ایم که در وحدت سرای انس بعرض رساند و سعادت آثار اخلاص شعار محمد قاسم ییگه برادر چلبی مذکور را که ملازم خاصه شریعه است به واسطه سرانجام و سامان بعضی مهمات فرستادیم مرجو آنکه برخلاف گذشته بالکلیه رفع حجاب دوئی وجدائی فرموده مرغوبات خاطر خورشید مانند رایی تکلفانه اشاره فرمایند و مشارالیهما را به زودی مرخص نموده به اعلام احوال و مکتوبات ضمیر بسی همال مسرور و خوشحال سازند، همواره تائیدات ربانی و توفیقات سبحانی قرین ایام دولت قاهره و رفیق روزگار خلافت باهره باد.

روزی یکشنبه هیژدهم شوال مطابق هشتم آبان پیشخانه باباخرم به عزیمت تسخیر ولایت دکن از اجمیر برآمد و قرار یافت که فرزند مذکور به طریق هراول روان شده رایات جلال نیز از عقب متوجه گردد. روز دوشنبه نوزدهم مطابق نهم سه گهری از روز گذشته دولتخانه همایون بر همان سمت حرکت نمود. دردم آبانماه منصب راجه سورج مل که به همراهی شاهزاده مقرر شده از اصل و اضافه دوهزاری ذات و سوار مشخص گشت.

در شب نوزدهم به عادت معهود در غسلخانه بودم. بعضی از امرا و خدمتگاران به حسب اتفاق محمد رضاییگه ایلچی دارای ایران هم حاضر بودند. بومی بعد از گذشتن شش گهری بر بالای یکی از بامهای محل آمده نشست [۱۳۲ ب] و بسیار کم به نظر درمی آمد، چنانچه اکثر مردم از تشخیص آن عاجز بودند. تنگک طلیده برصمتی که او را می نمودند سراسر است ساخته گشاد دادم تنگک چون فضای آسمانی بدان جانور شوم رسیده پاش پاش گردید. فریاد از حاضران برخاسته بی اختیار لب به تحسین و آفرین گشادند. در همین شب از فرستاده برادر شاه عباس سخنان پرسیده شد تا آنکه سخن به کشتن صفی میرزا پسر کلان ایشاق کشید چون این

عقد درخاطر گره کرده بود این معنی را از پرسیدم؛ چنین اظهار نمود که اگر در همان روزها کشتن او از قوت به فعل نمی آمد البته او قصد شاه می کرد چون این مقدمه از آثار و علامت زشت و سلوک او ظاهر گشت شاه پیشدستی نموده حکم به کشتن او فرمودند.

منصب میرزا حسن ولد میرزا رستم در همین روزها از اصل اضافه به هزارای ذات و سپید سوار مشخص شد و منصب معتمد خان هم که به خدمت بخش دیگری لشکری که به همراهی بابا خرم مقرر بود تعیین یافته بود به هزارای ذات و دو بیست و پنجاه سوار قرار یافت.

عزیمت خرم به طرف دکن: روز جمعه بیستم ساعت رخصت بابا خرم بود. آخرهای این روز در دیوانخانه خاصی وعام خلاصه مردم خود را مسلح و مکمل سوار به درون در آورده از نظر گذرانید. از عنایات نمایان که به فرزند مذکور واقع شد خطاب شاهی است که جزو اسم او گردانیده فرمودم که او را من بعد شاه سلطان خرم می گفته باشند و خلعت و چارقی و چارپای که اطراف دامن و گریبان به مروارید ترتیب یافته بود و یک اسپ عراقی با زین مرصع و یک اسپ ترکی و قبل خاصه مهنی بدن نام ورنه از فرنگ انگریزی که بران نشسته متوجه گردد و شمشیر مرصع با پرده اول که در فتح احمد نگر بدست افتاده بود بسیار پرده نامی مشهور است و خنجر مرصع بدو مرحمت نمودم. و به استعداد تمام متوجه گشت امید از کرم واجب تعالی [الف ۱۳۳] آن است که درین خدمت سرخرو گردد و به هر یک از امرا و منصبداران به قدر حال و منزلت اسپ و خلعت مرحمت شد. شمشیر خاصه از کمر خود باز کرده به عبدالله خان فیروز جنگ مرحمت نمودم. چون دیانت خان به همراهی شاهزاده تعیین یافته بود خلعت عرض مکرر را به خواجه قائم قلیج خانی فرمودم.

پیش از این جمعی از دزدان بر خزانه ای از خزاین پادشاهی که در حوالی چیتوره کوتوالی بود ریخته مبلغی بر آورده بردند. بعد از چند روز هفت نفر از آن جماعت با سردار آنها که نول نام داشت بدست افتادند، و پاره از آن زرها نیز پیدا شد؛ به خاطر رسید که چون مصدر این قسم دلیری شده اند اینها را به سیاستهای عظیم باید رسانید، هر یک را سیاستی خاص رسانیدند نول را که سردار همه بود فرمودم که به پای فیل اندازند. او به عرض رسانید که اگر حکم شود من به فیل جنگ کنم؟ فرمودم که چنین باشد. فیل بدستی را حاضر ساخته مقرر نمودم که خنجری به دست او داده به فیل روبرو ساختند. چند مرتبه فیل او را انداخت و در هر مرتبه آن مقهور بیاید با آنکه سیاستهای رفیقان خود را دیده و مشاهده کرده بود پای خود قایم ساخته همان طور قوی دل و مردانه خنجرها به خرطوم فیل رسانیده چنان کرد که فیل از حمله کردن به جانب او باز ایستاد. چون این دلیری و مردانگی از او مشاهده شد فرمودم که از احوال او با خبر باشند.

بعد از اندك مدتی به مقتضای بد ذاتی و دون طبیعتی هوای جاه و مقام نموده گریخت. به خاطر بغایت گران آمده به جاگیر از آن نواحی فرمودم که آن ناسپاس قدر ناشناس را از حلق بر کشیدند. مضمون گفته شیخ مصلح الدین سعدی مطابق حال او آمده. بیت

عاقبت گر گزاده گر گز شود
گرچه با آدمی بزرگ شود

روزشنبه غره ذیقعد مطابق یستویکم آبان بعد از آنکه دوپهرو پنج گهری از روز مذکور گذشته به خیریت و عزیمت درست از بلده [۱۳۳ب] اجمیر به رتبه فرنگی که چهار اسب بسته بودند سوار شده بر آمدم و حکم کردم که اکثر امرا به رتبه سوار شده در ملازمت باشند و قریب به غروب نیراعظم به منزلی که دو کروه پاو کم بود در موضع دیورانی نزول نمودم. قرارداد اهل هند آن است که اگر به سوی شرق پادشاهان و بزرگان را حرکتی به قصد ملك گیری واقع شود بر فیل دندان داد سوار شوند و اگر حرکت به جانب مغرب باشد بر اسب يك برنگ و اگر شمالی بود بر پالکی و سنگها سن و جانب جنوب که دکن رویه است بر رتبه که از عالم عرابه است و بهل سوار نمی کنند و مدت سه سال و پنج روز در اجمیر توقف شد. معموره اجمیر را که محل مرقد متبر که خواجه بزرگوار خواجه معین الدین است از اقلیم دوم دانسته اند. هوایش قریب به اعتدال است شرق آن دارالخلافه آگره واقع شده و شمال قصبات دهلی و جنوب آن صوبه گجرات است و مغرب آن ملتان و دیپال پور بوم آن ولایت همه ریگ است. آب به دشواری از زمین آن بر می آید و مدار کشت و کار این صوبه بر زمین باهر فروریختن باران است. زمستانش اعتدال تمام دارد و تابستانش از آگره ملایم تر است از این صوبه هشتاد و شش هزار و پانصد سوار و سه لك و چهل و هفت هزار پیاده راجپوت هنگام کارزار بر می آیند. درین معموره دو تال کلان واقع است. یکی زانیل تال و دیگر را ناساگر می گویند. نیل تال خراب است و بند آن شکسته درینولا حکم فرمودم که آنرا ببندند و ناساگر درین مدت مدید که رایات جلال درین مقام نزول اجلال داشت همیشه پر آب و مواج بود و تال مذکور بکنیم کروه و پنج طناب است. در هنگام توقف نه مرتبه به زیارت روضه منوره خواجه بزرگوارم شرف استسعاد یافتیم و یازده مرتبه به تماشای تال [۱۳۴الف] بهکر متوجه گشتم و سی و هشت مرتبه به چشمه نور حرکت واقع شد و پنجاه مرتبه به قصد شکار شیرو غیره سواری نمودم و یازده قلاده شیرو يك قلاده چیتة و يك قلاده سیه گوش و پنجاه و سه رأس نیله گاو و سی و سه رأس گوزن و نو در رأس آهو و هشتاد رأس خوك و سیصد و چهل قطعه مرغابی شکار کردم. در منزل دیوانسی هفت روز مقام شد درین ایام پنج نیله گاو و دو ازده قطعه مرغابی شکار گشت در یستونهم از دیورانی کوچ نموده به موضوع داسه والی که از دیورانی تا آنجا دو کروه و يك نیم پاو بود نزول اجلال واقع شد.

فیلی درین روز به معتمدخان مرحمت کردم. سه روز دیگر درین موضع مقام افتاد. درین روزها یک تپه گاو شکار شد و دودست باز خاصه به جهت فرزند بابا خرم فرستادم.

در سیوم آذر از مواضع مذکور کوچ واقع شد و به موضع مادهل که دو کروه و یک پاو بود نزول اجلال روی داد. در اثنای راه شش قطعه مرغابی و غیره شکار کرده شد. در چهارم یکیم کروه راه رفته در حوالی رامسر که تعلق به نورجهان بیگم دارد محل نزول جاه و جلال شد و هشت روز درین منزل مقام واقع شد. میر ترکی از تغیر خدمتکارخان به هدایت الله فرمودم. روز پنجم از روزهای مذکور هفت آهو و یک قطعه کلنگ و پانزده ماهی شکار شد. روز دیگر چگت سنگه ولد کنور کرن اسپ و خلعت یافته به وطن خود مرخص گشت. به کیشوداس ماروهم اسپ شفقت شد. در همین روز یک گوزن و سه آهو و بیست و هفت ماهی و دو مرغابی شکار کردم غیر فوت راجه سیام سنگه که از تعینات لشکری بنگش بود هم در این روزها شنیده شد. روز هفتم شش آهو و پنج مرغابی و یک قشقلا ع شکار گردید. روز پنجشنبه و شب جمعه چون رامسر جاگیر نورجهان بیگم بود مجلس جشن و مهمانی ترتیب یافت و از جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه زرچوب دوخته و هرجنس و هر قسم پیشکشها از نظر گذشت و شب [۱۳۴ ب] اطراف و میان تالاب را که بغایت وسیع افتاده چراغان نموده بودند بسیار مجلسی خوب ترتیب یافته بود آخر روز پنجشنبه مذکور امرا را نیز طلبداشته حکم پیاله به اکثر بندها نمودم. در سفرهای خشکی همیشه چند منزلی کشتی همراه اردوی ظفر قرین می باشد که ملاحان آنها را به اربابها همراهی گردانند روز دیگر این مجلس به کشتیها نشسته متوجه شکار ماهی شدم. در اندک مدتی دو پست و هشت ماهی کلان بیکدام درآمد که نصف آن از قسم همین رهوی تنها بود. شب در حضور خود به بندها قسمت نمودم. در سیزدهم آذر از رامسر کوچ واقع شد و چهار کروه راه شکار کتان به موضع بلوده جا و مقام منزل اردوی کیهان پوی گشت و روز دیگر درین منزل مقام فرمودم. شانزدهم سه کروه و یک پاو راه رفته به موضع نهان محل نزول اجلال گسردید. هژدهم کوچ شد. دو کروه و یک پاو قطع نموده شد. درین روز فیلی به محمدرضا بیگ ایلچی دارای ایران عنایت شد. موضع چونسه محل سرادقات عظمت و اقبال گشت. روز بیستم کوچ نموده منزل به موضع دیو گام شد. مسافت سه کروه راه شکار کتان قطع شد. در روز درین منزل مقام افتاد و آخرهای هر روز به قصد شکار سوادای دست می داد.

درین منزل امری عجیب مشاهده گشت پیش از آنکه رایات عالیات بدین منزل و مقام رسد خواجهمسرای به کنار تال عظیمی که درین موضع واقع است می رسد و بچه سارس را که از عالم کلنگ جانور پست می گیرد. شب که به منزل مذکور نزول افتاد دوسارس کلان

فریادکنان درحوالی غسلخانه که بر لب همین تال زده بودند ظاهر شدند و چنانچه کسی نظمی داشته باشد به دهشت و وحشت آغاز فریاد کرده پیش [۱۳۵ الف] آمدند، بخاطر رسید که البته به اینها ستم رسیده است و بیشتر آن است که بچه اینها را گرفته باشند بعد از تفحصی خواهی سرای که ساری بچه‌ها را گرفته بود آورده بنظر گذرانید. چون سارها فریاد آواز این بچه‌ها را شنیدند بی تابانه خود را بر سر آنها انداختند و به گمان آنکه شاید طعمه به اینها نرسیده باشد هر يك از این دوسار طعمه در دهن آن بچه‌ها می سپارند و انواع غمخواری می کردند و آن دوبچه را در میان گرفته بال افشانان و شوق کنان به آشیانه خود متوجه گشتند.

یست و سیوم کوچ نموده سه کروه و سه پا و قطع کرده موضع بهاسو حمل نزول اجلال گردید. دوز درین منزل مقام شد هر روز به شکار سواری دست داد. در یست و ششم رایسات اجلال در حرکت آمد و ظاهر موضع کاکل محل بعد از قطع دو کروه منزل و مقام شد. یست و هفتم منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هفتصد و پنجاه سوار مقرر شد. در یست و نهم کوچ شد دو کروه و سه پا و قطع نموده موضع لاسه که در نزدیکی پرگه توده است محل اقامت گشت. این روز مطابق عید قربان بود فرمودم که لوازم آن بجای آورند. از تاریخ بر آمدن اجمیر تا آخر ماه مذکور که سیام آذر باشد شصت رأس نبله گاو و آهو و غیره و سی و هفت قطعه از مرغابی و غیره شکار خاصه شده بود.

دویم دیمه از لاسه کوچ واقع شد و سه کروه و ده جریب شکارکنان قطع نموده حوالی موضع کاتره منزل و مقام گردید. در چهارم کوچ شد و سه کروه و يك پاورفته موضع سورتیه منزل گردید. در ششم چهار و نیم کروه قطع نموده در ظاهر موضع برد را نزول واقع شد. در هفتم که مقام شد پنجاه قطعه مرغابی و چهارده قطعه قشقداغ شکار گشت. روز دیگر هم مقام دست داد. درین روز یست و هفت قطعه مرغابی صید گردید. روز نهم کوچ واقع شد و چهار و نیم کروه شکارکنان و صید افکنان به منزل خوش تال فرود [۱۳۵ ب] آمدم. درین منزل عرض داشت معتمدخان رسید که چون حالی ولایت را نامحل نزول شاهزاده خرم گردید با آنکه قرار داد نه این بود صیت صلابت افواج قاهره تزلزل در ارکان صبر و ثبات او انداخته در منزل او دیپور که سرحد جاگیر اوست آمده ملازمت نمود و جمیع شرایط و آداب بندگی را بجا آورده دقیقه فرو گذاشت نکرد. سلطان خرم مراعات خاطر او نموده به خلعت چارقب و شمشیر و کپوه مرصع واسپ عراقی و ترکی و قیل او را خوشدل ساخته به عزت تمام مرخص ساخت و فرزندان و نزدیکان او را نیز به خلعت نواخت و از پیشکش ازو که پنج زنجیر فیل و یست و هفت رأس اسب و خوانچه پر از جواهر و مرصع آلات بود سه رأس اسب گرفته همه را به او باز دادند و

قراریافت که پسرش کرن درین یورش با هزاروپانصد سوار در کاب با باخرم بوده باشد. در دهم پسران راجه شپام سنگه از جاگیر و وطن خود آمده در حوالی زنتیپور ملازمت نمودند. سه زنجیرفیل و نه راس اسب پیشکش گذرانیدند و هر يك فراخور حالت خود به منصب سرخرازی یافتند، چون حوالی قلعه مذکور محل نزول رایات جلال گشت بندپانی را که در آن قلعه مقید بودند چندی را آزاد ساختم. درین منزل دوزم مقام افتاد و هرروز به شکار سواری روی داد سی و هفت قطعه مرغابی و قشقنداغ شکارشد. در دوازدهم کوچ نموده بعد از قطع چهارکروه موضع گویله محل نزول گردید. در اثنای راه چهار قطع مرغابی و يك آهو شکار نمودم. چهاردهم سه گروه و سه پاوراه در نوشته حوالی موضع آبکنوره منزل گشت و يك راس نیله گاو و دوازده قطعه کاروانك و غیره در اثنای راه شکارشد. در همین تاریخ آقا افضل که به نیابت اعتمادالدوله به حکومت لاهور معین است به خطاب فاضلخانی سر بلند گردید. درین منزل دولتمخانه همایون را برکنار تالابی ایستاده کرده بودند که نهایت صفا و لطافت داشت. بنابر خوبی منزل دو روز مقام [۱۳۶ الف] افتاد و آخرهای روز به شکار مرغابی توجه نمودم.

پسر خرد مهابت خان بهروز نام درین منزل از قلعه دنتیپور که جاگیر پدر اوست آمده ملازمت نمود. روزنجیرفیل آورده بود. هر دو فیل داخل فیلان خاصه شد. صفی پسر امانتخان را به خطاب خانی و اضافه منصب سرخراز ساخته بخشی و واقعه نویس صوبه گجرات ساختم. هفدهم چهارونیم گروه در نوردیده موضع سایه محل اقامت گشت. در روز مقام يك قطعه مرغابی و بیست و سه قطعه دراج شکارشد. چون لشکرخان را بجهت ناسازی که میان او و خان دوران روداده به درگاه طلب نموده بودم درین منزل عابدخان را بجای او به خدمت بخشیدگی و واقعه نویسی تعیین نموده شد.

نوزدهم کوچ روی داد. دو گروه يك پا و يك جریب قلع نموده گودانه که برکنار آب چنبل واقع است محل نزول گردید. بنا بر خوبی جا و لطافت آب و هوا سه روز (درین منزل توقف دست داد. هرروز در کشتی) بکشتی سوار شده به شکار مرغابی و سیر و گشت دریای مذکور توجه واقع شد. در بیست و سوم کوچ اتفاق افتاد. چهارونیم گروه شکارکنان قطع نموده موضع سلطانپور و چیلپله محل نزول اردوی ظفرقرین گشت. روزمقام به پسران صدر جهان پنجهزار روپیه داده اورا بجا و مقام او که به جاگیرش مقرر بود رخصت نمودم. و هزار روپیه دیگر به شیخ پیرمرحمت شد. در بیست و پنجم کوچ دست داد و سهونیم گروه شکارکنان قطع کرده موضع مانپور محل نزول گردید. بنا برضا بطه مقرر يك مقام يك کوچ روز بیست و هفتم فرموده

چهار گروه يك نيم پاو شكار كنان در نورديده موضع حاردها منزل و مقام گرديد. دو روز درين منزل توقف افتاد. درين ماه دي چهارصد و شانزده قطعه جانور شكار شد نود و هفت دراج، يكصد و نود قشقلداغ و يك قطعه سارس و هفت قطعه كاروانك و يكصد و هژده مرغابی و يك خرگوش.

غره [۱۳۶ب] بهمن مطابق دوازدهم محرم سنه ۱۰۲۶ بامحل در كشتيها نشسته متوجه منزل پيش شدم. يك گهري از روزمانده در حوالی موضع روپاهيره كه محل اقامت بود رسیده شد. چهار گروه و پانزده جريب راه قطع کرده شد و پنج قطعه دراج شكار كردم. درهمين ايام بهيست و يك كس از امرای تعينات دكن خلعت زمستاني به دست كنجكنه فرستاده شد. دوازده هزار روپيه مقرر گشت كه از امرای مذکور به شكرانه خلعت بگيرد. اين منزل طراوت و لطافت تمام داشت. روز سيوم كوچ شد و باز به دستور روز پيش بر كشتی سوار شده بعد از دو گروه و يك و نيم پاو موضع كاوالهاس محل نزول اردوی ظفر قرين گشت. در اثناء راه كه شكار كنان می-آمدند دراجی پريده در بوته افتاد و پس از آنكه تفتحص بسيار نموده شد يکی از قراولان را امر كردم كه اطراف اين بوته را قبل نموده دراج را به دست آورد و خود گذارده شدم. درين اثناء دراجی ديگر برخاست آن را به باز گيرانيدم. قارن آن قراول آمد و آن دراج را آورده به نظر گذرانيد. فرمودم كه باز را بدان دراج سير گردانيد و آن دراج را كه ما گيرانده ايم چون جوانه است نگاهدارند تا رسيدن اين حكم مير شكاران باز را بهمان دراج سير کرده بودند. بعد از ساعتی قراول معروض داشت كه اگر دراج را نمی کشيم می ميرد. فرمودم كه چنين باشد بکشند. چون تبغ بر حلق او نهادند به اندك حركتی از زير تبغ خود را خلاص نموده به پرواز درآمد بعد از آنكه از كشتی بر اسب سوار شدم ناگاه گنجشکی از آسيب باد بر پيكان تيری کسی از قراولان كه در دست داشت و در جلوم می رفت خود را زد و در ساعت افتاد جان داد. از نيرنگهای زمانه حيرت و تعجب نمودم. آنجا دراج وقت نارسیده را حفظ دارد در اندك زمانی از سرمخاطره جانش را خلاصی داد و اينجا گنجشك اجل رسیده را اينچنين به پيكان تقدير در پنجه هلاك اسير گردانيد.

اگر تبغ عالم بچنبد زجای نبرد [۱۳۸الف] رگی تا نخواهد خدای

به امرای كابل نیز خلعت زمستاني بدست قرايساول فرستاده شد. به واسطه لطافت جا و خوبی آب و هوا دوروز درين منزل مقام افتاد. درين روزها خبر فوت نادعلی ميدانی از كابل رسيد. پسران او را به مناصب سرفراز ساختم. بر منصب راوت شنگر حسب الالتماس ابراهيم-خان فتح جنگ پانصدي ذات و هزار سوار افزوده شد. ششم كوچ وقوع يافت و چهار گروه و يك نيم پاو از دره كه به گهاتی چاندا مشهور است گذشته موضع امحار محل نزول اردوی

معلی گردید این دره بفایت سبز و خرم و خوش درخت به نظر در آمد. تا این منزل که انتهای ولایت صوبه اجمیر است هشتاد و چهار کروه راه قطع شد. این منزل هم از منازل خوب بود. نور جهان بیگم قریشه اینجا به بندوق زد که تاحال به آن کلانی و خوش رنگی دیده نشده بود. فرمودم وزن نمودند نوزده توله و پنج ماشه به وزن در آمد. موضع مذکور ابتدای مالوه است. مالوه از اقلیم دوم است. درازی این صوبه از پایان ولایت کره تا ولایت دویست و چهل و پنج کروه می شود پهنایش از هر گنه چند پری تا هر گنه ندر بار دویست و سی کروه و شرقی آن ولایت ماندو و شمال نور جنوبی ولایت بکلانه غربی صوبه گجرات و اجمیر بسیار ولایت پر آب و خوش هوایشست. پنج دریا بغیر از نهرا و جویها و چشمه ها درو جاریست. گودی و بهیمه و کالی سند و نیرادان و نریدا و هوایش به اعتدال نزدیک است. زمین آن ولایت نسبت به اطراف پاره بلند است. در قصبه دهار که از جاهای مقرر مالوه است تا که در سالی دو مرتبه انگور می دهد. در اول حوت و در ابتدای اسد. اما در حوت انگورش شیرین تر است. کشاورز و محرفه اش بی سلاح نمی باشند. بیست و چهار کروه و هفت لک دام جمیع این ولایت است و در وقت کسار نه هزار و سی صد و چند نفر سوار و چهار لک و هفتاد هزار و سیصد پیاده بایک صد و پنجاه فیل از این ولایت بر می آیند. هشتم سه کروه و دو نیم پاو قطع نموده حوالی خیر آباد منزل و مقام گردید. در اثنا راه چهارده قطعه دراج [۱۳۷ ب] و سه قطعه کاروانک شکار شد و سه کروه شکار کنان در نور دیده حوالی موضع سند اره محل نزول گردید. در یازدهم که مقام بود آخرهای روز به شکار سوار شده نیله گاو را به بندوق زدیم. دوازدهم بعد از قطع چهار کروه و یک پاو ظاهر موضع به چیهاری منزل گشت. در همین روزها رانا امر سنگه چند سبد انجیر فرستاده بود الحق که میوه خوشی است و تا غایت من انجیر هند به این لطافت ندیده بودم اما کمتر می توان خورد. در پیش من چهاردهم کوچ دست داد چهار کروه و یک نیم پاو قطع نموده بیل محل اقامت گردید. راجه جانبیا که از زمینداران معتبر این حدود است دوزنجیر فیل پیشکش فرستاده بود. از نظر گذشت. در همین منزل خریزه بسیاری از کادریز که در نواحی هرات واقع است آوردند. خان عالم هم پنجاه شتر فرستاده بود. مجملآ به این فراوانی در سالهای پیش نیاورده بودند. در یک خوان چندین قسم میوه حاضر آوردند. خر بوزه کادریز و خریزه بدخشان و کابل و انگور سمرقند و کابل و انار شیرین یزد و میخوش فراه و ناشپاتی بدخشان و سیب سمرقند و کشمیر و کابل و جلال آباد که از توابع کابل است و اتناس که از میوه های بنادر فرنگ است در آگره بوته آن را نشانیده بودند هر سال چندین هزار در باغات آگره که متعلق به خاصه شریفه است بر می دهد، و کوله که در شکل و اندام خردتر از نارنج است و چاشنی آن به شیرینی مایلتر است در صوبه بنگاله

خوب می‌شود. شکر این نعمت به کدام زبان ادا توان کرد پدر بزرگوارم را به میوه میل تمام بود. به تخصیص به خربزه و انار و انگور و انبه. چون در عهد دولت ایشان خربزه کاریز که فرد اعلیٰ خربزه است و اناریزد که مشهور و معروف است و انگور سمرقند به هندوستان آورده بودند هر گاه که این میوه‌ها به نظر درمی‌آید تاسف تمام روی می‌دهد که کاش این میوه‌ها در آن عهد و ایام می‌آمد تا ادراک لذات آن می‌فرمودند. در پانزدهم که روز مقام بود خبر فوت مهر علی ولد فریدون خان برلاس [۱۳۸ الف] که از امارزاده‌های این الموس بوده شنیده شد.

روز شانزدهم کوچ دست داد. چهار گروه و نیم پاو قطع نموده حوالی موضع گهری محل نزول اردوی فلک شکوه گردید. در اثنای راه قراولان خبر آوردند که شیری درین نواحی هست. به قصد شکار او متوجه گشتم و به یک بندوق کار او تمام ساختم. چون دلاوری و مردانگی شیر و ببر امر قرارداد است خواستم که افشای درون او را ملاحظه نمایم بعد از بر آوردن ظاهر شد که به خلاف حیوانات دیگر که زهره آنها در خارج جگر واقع است زهره شیر و ببر در درون جگر جادارد. به خاطر می‌رسد که دلاوری شیر و ببر ازین ممر خواهد بود. هژدهم بعد از قطع دو گروه و سه و نیم پاو موضع امری منزل گشت در نوزدهم که مقام بود به قصد شکار سوار شدم. بعد از قطع دو گروه موضعی به نظر درآمد در غایت لطافت و نزاهت و قریب به صد درخت انبه در یک باغ مشاهده گشت که به آن کلانی و سبزی و خرمی درخت انبه کم دیده شده بود. در همین باغ درخت بری به نظر درآمد در غایت عظمت و کلانی فرمودم که طول و عرض و بلندی آنرا به گز در آوردند بلندی آن از روی زمین تا سر شاخ هفتاد و چهار ذرع و دورتنه آن چهل و چهار ذرع و نیم و پهنای آن یکصد و هفتاد و پنج گز و نیم به گز درآمد. چون غریب تمام داشت نوشته شد. روز بیست و یکم که مقام بود آخرهای روز به قصد شکار سوار شده بودم بعد از معاودت به خانه اعتماد الدوله که به جهت جشن خواجه خضر که آنرا خضری می‌گویند آمدم و تا یک پهر شب آنجا بسر برده طعام میل نموده به دولت سرای همایون مراجعت اتفاق افتاد. درین روز اعتماد الدوله را به نسبت محرمیت نواخته به مقیمان حرم سرای عزت فرمودم که از و روئپوشند و بدین عنایت و الاسر بلند ساختم. بیست و دوم حکم کوچ شد و سه گروه و نیم پاو قطع نموده موضع بول گهری محل اقامت گردید. در اثنای راه [۱۳۸ ب] دویله گاو شکار شد. روز بیست و سوم نیز که مقام بود یک دویله گاو به بندوق زدم. بیست و چهارم بعد از قطع پنج گروه ظاهر موضع قاسم گره منزل گشت. در اثنای راه جانوری سفید شکار شد که از عالم کوتاه پاچه بود و غایتاً چهار شاخ داشت و دوشاخ که به محاذی دنباله چشم او واقع بود و دو انگشت بلندی داشت و دوشاخ دیگر به فاصله چهار انگشت به جانب قفا بود چهار انگشت بلندی داشت.

اهل هند این جانور را دودها را می گویند و مقرر است که نر آن شاخدار است و ماده آن شاخ ندارد و چنین مذکور می شد که نوع آهو زهره ندارد. چون آحشای درون او ملاحظه شد زهره ظاهر گشت و معلوم شد که این سخن اصلی نداشته است.

روز بیست و پنجم که مقام بود آخرهای روز به شکار سواری دست داد. یک تپله گاو ماده به بندوق زدیم. بالجوی برادرزاده قلیچ خان را که به منصب هزاری ذات و هفتصد و پنجاه سوار سرفراز بود و در صوبه ملو ده جاگیر داشت دوهزاری ذات و دویست سوار سرفراز ساخته به خطاب قلیچ خانی سر بلند گردانیده به صوبه بنگاله تعیین نمودیم. بیست و ششم کوچ واقع شده و چهار گروه و سه پاو قطع مسافت نموده ده قاضیان که در نواحی اوجین واقع است منزل شد. درخت انبه بسیاری درین منزل گلی کرده بود، دایره را بر کنار آبی ایستاده نموده جای دانشین تریب داده بودند. بهار ولدغزنی خان درین منزل به سیاست رسید. آن بی سعادت را بعد از قوت پدر نتوانسته قلعه و ولایت جالور را که جا و مقام پدران او بود به او مرحمت نمودیم. چون خردسال بود مادرش او را از بعضی قباایح منع می کرد آن دوسپاه ازل وابد باچندی از ملازمان خسود شبی به درون خانه درآید و آن بدبخت مادر حقیقی خود را به دست خود می کشد. این خبر به من رسید حکم نمودم که او را حاضر ساختند و بعد از آنکه گناه او به ثبوت [۱۳۹ الف] رسید فرمودم که به یاسا رسانیدند.

درین منزل درخت خرمائی به نظر درآمد که اندام او و وضعش خیلی غریب داشت اصل این درخت یک تنه دارد که چون شش گز بالا رفته دو شاخ شده یک شاخ آن ده گز و شاخ دیگر نه گز و نیم فاصله میان هر دو شاخ چهار و نیم گز از زمین تا جای که شاخ و برگ برآمده از طرف شاخ کلان شانزده گز و از طرف شاخ دیگر پانزده و نیم گز بود و از جای که شاخ و برگ سبز شده تا سر درخت دو نیم گز و دور آن دو گز و یک پا و فرمودم که چبوتره به بلندی سه گز به دور آن ببندند، چون در نهایت راستی و موزونی بود و سروان را گفتیم که در مجلس جهانگیر نامه شبیه آن را بکشند.

بیست و هشتم کوچ شد دو گروه و نیم پاو در نور دیده ظاهر موضع هندوال نزول واقع گردید در آئینای راه یک تپله شکار شد. بیست و هشتم دو گروه راه قطع نموده منزل کالیاده محل نزول گشت کالیاده صارتی است از پتا های ناصرالدین ولد سلطان غیاث الدین بن سلطان محمود خلجی که حاکم مالوه بود و در ایام حکومت خود در نواحی اوجین که از شهرهای معروف و مشهور صوبه مالوه است ساخته می گویند که حرارت بر طبیعت او غالب بود چنانچه در آب برمی برده و این صمدت را در میان رودخانه بر آورده و آب این رود را تقسیم نموده

جویها ترتیب داده است و در اطراف وجوانب و بیرون و اندرون این عمارت آب مذکور در آورده و حوضهای خرد و کلان مناسب جا و مقام سرانجام نموده بسیار دلنشین و فرح انگیز جای است و از عمارات و منازل مقرر هندوستان است. پیش از آنکه این منزل محل نزول گردد معماران را فرستاده بودم که آنجا را از سرنو صفادهند. سه روز بجهت خوبی و لطافت درین منزل مقام شد. شجاعخان از جا گیر خود در همین جا آمده ملازمت کرد.

اوجین از شهرهای قدیم است و از هفت معبد مقرر هنود یکی این شهر است و راجه بکرماجیت که رصد افلاک و ستارگان در هندوستان [۱۳۹ ب] او نموده درین شهر و ولایتمی بوده از رصد او تا حال که هزار و بیست و شش هجری و یازده سال از جلوس من است یک هزار و شصت و هفتاد و پنج سال گذشته بود و مدار استخراج هند بدین رصد است. این شهر بر کنار آب سپرا واقع است. اعتقاد هندوان این است که در سالی یک بار بی تعیین وقت آب دریا شیر می گردد و در زمان والد بزرگوارم در وقتی که شیخ ابوالفضل را بجهت اصلاح احوال برادر شاه مراد فرستاده بودند او از بلده مذکور عرض داشت نموده بود که جمعی کثیر از هندو و مسلمان گواهی داده اند که چند روز قبل از این، این آب شیر شده بود. چنانچه مردمی که در آن شب آب را از آن دریا برداشته بودند صبح ظروف آنها پر شیر شده بود. چون این سخن شهرت تمام داشته نوشته شد اما عقل من اصلا قبول نمی کند تحقیق این سخن را العلم عند الله.

تاریخ دوم اسفند ارمدا از منزل کالیاده بر کشتی سوار شده متوجه منزل پیش شدم. مکرر شنیده بود که سیاسی مرناضی جدروپ آشرم نام چند سال است که نزدیک معموره اوجین در گوشه صحرائی از آبادانی دور مشغول پرستیدن معبود حقیقت است خواهش صحبت او بسیار داشتم که وقتی در دار الخلافه آگره بودم می خواستم که او را طلبیده بینم غایتا ملاحظه تصدیع او کرده نطلبیدم. چون به حوالی بلده مذکور رسیدم شد. از کشتی برآمده نیم پا و کسروه پیاده بدیدن او متوجه گشتم. جائی که بودن خود اختیار نموده سوراخی است که در میان پشته کنده دروازه درآمد. اول آن محرابی شکل افتاده به طول یک گز و به عرض ده گره و فاصله ازین دروازه تا سوراخی که اصل نشیمنگاه اوست دو گز و پنج گره طول و یازده گره و یک پا و عرض دارد. ارتفاع از زمین تا سقف یک گز و سه گره و سوراخی که به درون آن نشیمن جای درمی آید طولش پنج و نیم گره و عرضش سه و نیم گره است. شخص ضعیف جنه به صد تشویش به درون آن تواند درآمد. طول و عرض آن سوراخ همین مقدار بوده باشد. نه بور یائی [۱۴۰ الف] دارد و نه کاهی به طریق درویشان دیگر که در ته می اندازند و تنها در آن سوراخ تیره و تنگ می گذرانند. در زمستان و هوای سرد با آنکه برهنه محض است و جز پارچه لپته که پیش و پس خود را

پوشیده لباس ندارد و هرگز آتش هم نمی افروزد و چنانچه ملای روم از زبان درویشی به نظم درآورده: بیت

پوشش ما روز تاب آفتاب شب نهالی ولحیف از ماهتاب

در آبی که نزدیک بمحل بودن اوست هر روز دوبار رفته غسل می کند و هر روز يك بار به درون معموره اجین درمی آید و به جز به خانه سه نفر بهمن از جمله هفت نفر که اختیار کرده اوست و صاحب زن و فرزندان و اعتقاد درویشی و قناعت به آنها دارد. درآمده پنج قسمه از خوردنی که آنها بجهت خوردن خود ترتیب داده اند به طریق گدائی بر کف دست گرفته پخشیدن فرومی برد تا ذائقه ادراك لذت آن نکند. به شرطی که درین سه خانه مصیبتی رونداشته باشد و ولادت و واقع نگشته وزن حایض در آن خانه نباشد. طریق زیست و زندگانی برین نهج است که نوشته شد. خواهان ملاقات مردم نیست لیکن چون شهرت تمام یافته، مردم به دیدن او می روند. خالی ازدانش نیست علم یدانیت را که علم تصوف باشد خوب ورزیده. تاشش گهری با او صحبت داشتم سخنان خوب مذکور ساخت چنانچه خیلی درمن اثر کرد و او را هم صحبت من در افتاد. در حالتی که والد بزرگوارم قلمه اسیر و ولایت خاندیس را فتح نموده متوجه دارالخلافه آگره بودند درهمن جا و مقام او را دیده بودند و همیشه خوب یاد می کردند.

روش زندگی کردن برهمنان هند: دانایان هند برای زیست و زندگانی طایفه برهمن که اشرف طوایف هندوانند چهار روش قرار داده اند و مدت عمر چهار قسم ساخته اند و این چهار طور را چهار آشرم می گویند. در خانه برهمن که پسری تولد می گردد تا مدت هفت سال که مدت طفولیت است او را برهمن نمی گویند و تکلیف پرونیست بعد از آنکه به سن هشت سالگی رسید مجلسی ترتیب داده برهمنان را جمع می سازند و رسانی از کاه مونیج که آن را مونجی [۱۴۰ ب] گویند، به درازی دوگز و يك پاو می باشد و دعاها و افسونها بر آن خوانده و سه گره به نام سه تن از پاکهادران که به آنها اعتقاد دارند بر آن زده در میان او می بندند و زنجاری از ریسمان خام بافته حمایل بر دوش راست او می اندازند و چوبی به درازی يك گز و کسری بجهت محفوظ داشتن خود از آسیب موزیات و ظرفی از مس بجهت آب خوردن بدست او داده او را به برهمن دانایی سپارند که دوازده سال به خانه او بر سر برده بخوانند و بدکبه آن را کتاب الهی اعتقاد دارند مشغولی نماید و ازین روز او را برهمن می خوانند و در این مدت می باید که مطلق گرد لذات جسمانی نگردد. چون نیمه روز بگذرد به طریق گدائی به خانه برهمن دیگر رفته آنچه پاو دهند نزد استاد آورده به رخصت او تناول نماید و از پوشش بفرستگی کرباسی که ستر عورت کند و دوسه گز کرباس دیگر که بر دوش اندازد چیزی دیگر اختیار ننماید.

این حالت را برهنمن چرج (چارچ) گویند یعنی مشغولی به کتاب الهی. بعد از گذشتن مدت مذکور به رخصت استاد و پدر کنخدا شود. درین وقت او را رخصت است که از جمیع لذات حواس پنجگانه خود را بهره مند گرداند تا وقتی که او را فرزندی بهمرسد که سنش به شانزده سالگی رسیده باشد و اگر او را فرزند نمی شود تا سن چهل و هشت سالگی در لباس تعلق بسر برد. این ایام را گرهست خوانند یعنی صاحب منزل. آنگاه از خویشان و اقربا و یگانه و آشنا جدا می گزیند و اسبیل عیش و عشرت را فرو رهنده از تعلق آباد کسرت به مقام تنهایی نقل نموده در جنگل بسربرد. و این حالت را بان پرست نامند یعنی سکونت در جنگل و چون مقرر هنود است که هیچ عمل خیر از اهل تعلق بی شرکت و حضور زن که او را نیمه مرد گفته اند تمام شود و هنوز بعضی اعمال و عبارات او را در پیش است زن را همراه جنگل ببرد و اگر او حامله باشد رفتن او موقوف دارد تا وقتی که بزاید و سن بچه به پنج سالگی رسد. آنگاه فرزند را به پسر کلان و یا دیگر خویشان سپرده خود [۱۳۱ الف] را به فعل آورد. و همچنین اگر زن حایضه باشد توقف نماید تا وقتی که پاک گردد. بعد از این بساو مباشرت نماید و خود را به ملاقات او آورده سازد و شبها آلت قطع به میان نهاده خواب کنند و تا دوازده سال درین مقام بسربرد و خورش از نباتاتی باشد که در صحراها و جنگلها خود رشته باشد و زنار یا خود می دارد و عبادت آتش بجا می آورد و اوقات را بگرفتن ناخن و موی سرو اصلاح ریش و پروت ضایع نمی سازد و چون این مدت به روشی که مذکور گشت به انتها رسد دیگر باره به خانه خود بپایسد و زن را به فرزندان یا برادران و خویشان او سفارش نموده خود به ملازمت مرشد کامل رفته هر چه باو باشد از زنار و موی سرو غیره در حضور او در آتش انداخته بسوزد و بگوید که داشتم حتی ریاضت و عبادت به اختیار از دل خود بیرون کردم و راه خواطر را بردل بندد و در مراقبه حق همیشه مشغول باشد و هیچ چیز را بغیر از موجود حقیقی صاحب وجود نداند و اگر سخن از علم کند یدانت باشد که حاصل آن را با باغفانی درین بیت به نظم در آورده: بیت

يك چراغ است درین خانه و ازهر تو آن هر طرف مینگرم انجمنی ساخته اند

و این حالت را سرب بیاس گویند یعنی همه گذاشتن و صاحب این مقام را سرب بیاسی نامند. بعد از ملاقات جدروپ بر فیل سوار شده از میان معموره اجین گذشتم و موازی سه هزار و پانصدی زعبیه از دیزگی در گذشتن بردست راست و چپ خود افشاندم و يك كروه و سه پادو قطع نموده به ظاهر موضع داود گهیرا که محل نزول اردوی ظفر قرین بود فرود آمدم.

در روز سیوم که روز مقام بود بنا بر اشتیاق صحبت جدروپ بعد از نیمروز به دیدن او متوجه گشتم و تا شش گهیری به ملاقات او مسرور خاطر بودم درین روز هم سخنان خوب مذکور گشت

قریب به شام داخل دولت سرای خاص گشتم. روز چهارم سه کروه و یک پاد و دو نواده حوالی موضع جوادپرانیه نزول اجلال گشته این منزل هم به غایت خوش و خرم و پر درخت جای بود.

در ششم کوچ واقع شد. بعد از قطع مسافت چهار کروه و سه پاد برکنار سال دیهلیپور بهریه نزول [۱۴۱ ب] افتاد. بنا بر خوبی جا و مقام لطافت تالی ددین منزل چهار روز مقام نموده شد و آخرهای هر روز بر کشتی سوار شده به شکار مرغابی و دیگر جانوران آبی مشغولی می نمودم. در این منزل انگور ضروی احمد نگر آورده بودند. اگر چه در بزرگی به مانگور ضروی کابل نمی رسد اما در لطافت ازان هیچ کمی نداشت. منصب بدیع الزمان ولد میرزا شاهرخ به اتمس فرزندان با باخرم به هزار و پانصدی ذات و هزار سواد مقرر گشت.

یازدهم کوچ نمودم بعد از قطع سه کروه و یک پاد حوالی پرگنه دولت آباد محل اقامت گردید. در دوازدهم که مقام بود به قصد شکار سواری دست داد. در موضع شیخوپور از مضافات برکنه مسطور درخت بهری به نظر درآمده در غایت بزرگی و تناوری، دوز ته آن هزده گرونی و بلندی از بیخ تا سرشاخ بیست و هشت ذرع و یک پاد و اطراف شاخه ها که از ته جدا شده سایه گستر گردیده است. دوست و سه ذرع و نیم. شاخه که میات دندان فیل بر آن ظاهر ساخته اند چهل گز درازی آن است. در وقتی که حضرت والد بزرگوارم از اینجایی گذشته اند سه گز و سه پاد بالا از ته بر بیخی که سر بر زمین نهاده پنجه خود را به طریق نشانی بر آنجا نهاده اند. من بر شاخ بیخ دیگر هشت گز باز فرمودم که پنجه مرا نیز نقش کنند و بجهت آنکه به مرور زمان این نقش فرسوده نگردد صورت هر دو پنجه را بر سنگ مرمر نگار نموده بر همان تنه ها نصب سازند و فرمودم که بر اطراف آن درخت چبوتره به صفا ترتیب دهند.

چون در ایام شاهزادگی به میرضیاء الدین قزوینی که از سادات سیفی است و در زمان دولت من به خطاب مصطفی خان سوافرازی یافته و علمه نمودم که پرگنه مالده را که از پرگنات مشهور صوبه بنگاله است به طریق آلفا به او و فرزندان او مرحمت نمایم، درین منزل این عطیه عظمی در شان او افقوت بصل آمد. در سیزدهم کوچ واقع شد. از منزل مذکور به قصد سیر و شکار با بعضی از محلهای و چندی از نزدیکان و خدمتگاران [۱۴۲ الف] از لودو جدا شده به موضع حاصلپور مترجه گشتم و او در حوالی نعلجه فرود آمد و ما در موضع سارنکپور مترج زدم. از خوبی و لطافت این موضع چه نویسد. از درخت آبه و بسیاری و زمینهای سبز و خرم. مجلا در این منزل بنا بر سبزی و خرمی جا سعوز مقام شد. ولین موضع را از تغییر کبشو مارو به کمال خان قراول مرحمت نمودم و حکم شد که بعد ازین موضع مذکور را کمالپوری گفته

باشند. در همن منزل شب سیورات واقع شد. جوگی بسیار جمع آمده بودند، لوازم ایسن شب به فعل آمد و بادانایان این طایفه صحبتها داشته شد درین روزها سه نیله گاو شکار نمودم. خبر کشته شدن راجه مان در اینجا رسید. اورا به سرداری لشکری بر سر قلعه کانگره تعیین ساخته بودم. چون به لاهور می رسد می شود که سنگرام که یکی از زمینداران کوهستان است بر سر جای مقام او آمده بعضی از ولایات اورا به تصرف در آورده است. دفع اورا اولی دانسته بر سر او متوجه می شود. سنگرام مذکور راقوت مقاومت با او نبود ولایات متصرف شده را می گرداند و به کوههای صعب و محکمهای مشکل پناه می برد. راجه مان سردرپی او نهاده به همان محکمها در می آید و از غایت غرور ملاحظه پیش و پس و درآمد و برآمد خود ناکرده به اندک جمعی خود را باو می رساند. سنگرام چون می بیند که جای گریز و محل بدررو ندارد به مقتضای این بیت که: بیت

وقت ضرورت چو نمائد گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز

در مقام مقابله و مدافعه در می آید و به حسب تقدیر سنگی به راجه مان می رسد و جابجا جان به جان آفرین سپرده شکست بر مردم او می افتد و جمع کثیر کشته می شوند و بقیه مردم زخمی اسب و یراق انداخته به صد تشویش نیم جانی یرمی آورند.

هفدهم از سارنکپور کوچ نموده بعد از قطع سه کروه به موضع حاصل پور رسیدم در اثنای راه يك نیله گاو شکار شد. موضع مذکور از جاهای مقرر متعین صوبه مالوه است. انگور [۱۴۲ب] فراوان و درخت انبه بیرون از حساب و شماره و آبهای روان بر اطراف آن جاری. وقتی رسیدیم که انگور آن بخلاف انگور ولایت رسیده بود به ارزانی و فراوانی که ادنی باعی آن مقدار که خواهد میسر باشد که بخرد و خشخاش گل کرده بود و قطعه قطعه به رنگهای گوناگون بنظر در می آمد. مجبلا با این لطافت دهی کم می باشد. سه روز دیگر در این موضع مقام افتاد. سه راس نیله گاو به بندوق انداخته شد. در یست و یکم از حاصل پور به دو کوچ به ارودی بزرگ داخل گشتم در اثنای راه يك نیله شکار شد. روز یکشنبه یست و دوم از حوالی نعلچه کوچ کرده تالی که در پایان قلعه ماند و واقع بود محل نزول گشت، درینولا فراوان خبر آوردند که شبری را درین سه گروهی در قبل داریم با آنکه روز یکشنبه بود و روز که روز مذکور و پنجشنبه باشد به شکار بندوق متوجه نمی شوم به خاطر رسید که چون از جانوران مودی است دفع اورا باید کرد متوجه شدم چون به جا و مقام اور رسیدم در سایه درختی نشسته بود از بالای فیل دهن اورا که نیم باز بود در نظر داشتم بندوق را گشاد دادم. به حسب اتفاق به درون دهن او در آمده در کله و مغز او جا کرد و به همین يك بندوق کار اورا تمام ساختم. بعد از آن جمعی که همراه بودند هر چند تفحص

کردند که محل زخم را بیا بند نتوانستند یافت. چه به حسب ظاهر بر هیچیک از اعضای او علامت زخم بندوق نبود. آخر الامر فرمودم که دهن او را ملاحظه نمایند. بعد از آن ظاهر شد که گولی به درون دهن او رسیده بود و بدین زخم از پا در آمده. گرگ نری میرزا رستم شکار کرده آورد. می خواستم که ملاحظه نمایم که آیا زهره او بطریق زهره شیر در درون جگر واقع است یا مانند جانوران دیگر در بیرون جگر جادارد. بعد از تفحص ظاهر شد که زهره او هم در درون جگر میباشد.

روز دوشنبه بیست و سیوم یکم بهر گذشته به طالع سعد وساعت فرخ به مبارکی به قیل سوار [۱۴۳ الف] شده به قلعه مندو متوجه گشتم. یکم بهر و سه گهری از روز مذکور گذشته داخل منازی که جهت نزول اجلال ترتیب داده بودند شدم. یکم هزار و پانصد و پیه در راه افشاندیم از اجمیر تا به مندو که یکصد و پنجاه نه کروه بود. در عرض چهار ماه و چهار روز به چهل و شش کوچ و هفتاد و هشت مقام در نور دیده آمد. درین چهل و شش کوچ منازل به حسب اتفاق در جاهای دلکش بر کنار تالابها یا جویها و نهرهای عظیم که بر کنار درختها و سبزه ها و خشخاش زارها گل کرده داشت واقع می گشت و روزی نگذشت که در مقام و کوچ شکار نشده باشد. تمام راه بر اسب و قیل سوار سیر کنان و شکار افکنان می آمدیم و مشقت سفر اصلا ظاهر نگشت گویا که از باغی به باغی نقل می افتد. درین شکارها آصف خسان و میرزا رستم و میر میران و انبرای و هدایت الله و راجه سارنگ دیو و سید کامو و خواص خان همیشه در جلوم حاضر می بودند.

چون پیش از آنکه رایات جلال متوجه این حدود گردد عبدالکریم معموری را به جهت تعمیر عمارت حکام سابق مندو فرستاده بودم مشارالیه در مدتی که رایات اقبال در اجمیر نزول اجلال داشت بعضی از عمارات که قابل تعمیر بود مرمت نموده بعضی جاها را مجدداً احداث نموده مجملات منزلی ترتیب داده که غایت در هیچ جا بدان نزاهت و لطافت عمارتی معلوم نیست که به اتمام رسیده باشد. قریب سه لک روپیه که ده هزار تومان ولایت بسوده باشد صرف آن شد. بایستی که این عمارت در شهرهایی که قابلیت نزول اجلال می داشت واقع می بود و این قلعه در بالای کوه رفیع واقع است دور آن ده کروه به مسافت در آمده در ایام برسات جانی به نحوشی و لطافت این قلعه نمی باشد. شبها در قلب الاسد به مرتبه سرد می شود که بی لحاف نمی توان گذرانید و روزها احتیاج به بادزدن نمی شود. گویند که پیش از زمان راجه کرماجیت راجه بود جیسنگ دیو نام. در زمان او شخصی بجهت آوردن کاه به صحرا بر آمده بود. در اثنای دویدن داسی که در دست داشت به رنگ طلا گشت و او داس خود را چون متغیر دید نزد ماندن نام آهنگری آورد که اصلاح آن نماید. آهنگر [۱۴۳ ب] دانست که این داس طلا شده و قبل ازین شنیده

بود که درین دیار سنگ پارس که به ملاقات آن آهن و مس طلا می گردد، هست در ساعت آن کاهی را همراه گرفته بدان جا و مقام آمد و سنگ را به دست آورد و بعد از آن این گوهری بها را به نظر راجه وقت گذرانید. راجه به وسیله این سنگ نزد حاصل نموده پاره آن را صرف عمارت این قلعه نمود و در عرض دوازده سال به اتمام رسانید و به خواهش آن آهنگر بیشتر سنگها که در دیوار این قلعه تعبیه نموده اند بهیات سندان تراشیده فرمود که به کار بردند. در آخرهای عمر که دل از دنیا بر گرفته بود بر ساحل دریای نریده که از معابد مقرر هنوز است مجلسی ترتیب داده برهمنان را حاضر ساخته به هر يك لطفها و شفقتها از نقد و جنس نموده. چون نوبت برهمن که نسبت قدیم با و داشت رسید این سنگ را به دست اوداده او از ناشناسی خشمگین شده آن گوهر بی بهار را در آب انداخت. بعد از آنکه بر حقیقت او مطلع گشت به حسرت جاوید گرفتار آمده هر چند تضحی نمود اثری از آن ظاهر نگشت. این مقدمات کتابی نیست از زبان و افواه شنیده شده. اما این حکایت را اصلاً عقل من قبول نمی کند و در پیش من متالی می نماید.

یازدید از عمارات ماندو: من دوسر کاری است از سر کارهای مقرر صوبه مالوه يك كرور و سی و نه لک دام جمع است. مدتها تخنگاه سلاطین این دیار بود عمارات و اثرهای قدیم در اروپا برجاست و تاحال نقصانی بدانجا راه نیافته. در بیست و چهارم به قصد سیر عمارت سلاطین سابق سوار شدم اول مسجد جامع که از بناهای سلطان هوشنگ غوری است در آمدم. بقایت عمارت عالی به نظر درآمد. تمام از سنگ تراشیده ساخته اند و با آنکه یکصد و هشتاد سال از زمان ساختن آن گذشته چنان مشاهده می شود که گویا امروز بنادست از عمارت این کشیده است. بعد از آن به عمارت مقبره حکام طبقه خلجیه که قبر روسیاه ازل وابد نصیرالدین سلطان غیاث الدین نیز در این جا واقع بود چون مشهور است که این بی سعادت به قتل پدر خود سلطان غیاث الدین [۱۱۴۲ هـ] که در سن هشتاد سالگی بوده اقدام نموده دومر تبه زهر داد و او زهر مهره که در بازو داشت دفع آن نمود. در مرتبه سیوم کاسه شربتی به زهر آمیخته به دست خود به پدر داد که این را می باید نوشید. پدر چون اهتمام آن در این کار فهمید اول زهر مهره را از بازوی خود باز کرده پیش او انداخت و روی عجز و نیاز به درگاه خالق بی نیاز آورده بر زبان واند که خداوند! هر من به هشتاد رسیده و این مدت را به دولت و عشرت و کامرانی گذرانیده ام چنانچه هیچ پادشاهی را میسر نگشته. اکنون که زمان باز پسین منست امیدوارم که نصیرا را به بخون نگیری و موت مرا به اجل مقدر حساب کنی و ازو بازخواست آن ننمائی. بعد از ادای این کلمات آن کاسه شربت زهر آمیخته را در کشید و جان را به جان آفرین سپرد.

مقصود او از ذکر این مقدمه که ایام دولت را به عیش و عشرت گذرانیدم که هیچک

از سلاطین را میسر نگشته است آن است که چون در سن چهل و هشت سالگی به اورنگ حکومت نشست، به محرمات و نزدیکان خود اظهار نمود که در خدمت پدر بزرگوار خود سی سال است که لشکر کشی نموده در لوازم تردد و سپاهگری تقصیر نکرده ام الحال که نوبت من رسیده اراده ملک گیری ندارم و می خواهم که بقیه عمر را در عیش و عشرت بگذرانم. می گویند که پانزده هزار زن در محل خود جمع نموده بود. شهری ازین طایفه ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوایف از اقسام اصناف پیشه کار و خاکم و قاضی و کورتوال و آنچه به جهت انتظام شهر در کار است از زنان تعیین نموده بود و هر جا کنیزی صاحب جمال شنیدی تا به دست نیاوردی از پا نشستی. اقسام صنایع و علوم به کنیزان آموخت و به شکار میل بسیار داشت. آهروخانه ها ساخته در اینجا اصناف جانوران جمع آورده اکثر اوقات با زنان در آن آهروخانه ها شکار می کرد. [مجملاً ۱۰۴۲ ب]

در مدت سی و دو سال زمان حکومت خود چنانچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سوار نکرده این مدت را به فراغت و آسودگی و عشرت گذرانید. همچنین هیچ کس بر سر ملک او نیامده. بر زبانهاست که چون شیرخان افغان در ایام سلطنت و حکومت خود با وجود حیوان طبعی بر سر قبر نصیرالدین رسید به جهت همین عمل شنیع به جمعی که همراه او بودند فرمود که چوبها بر قبر او زدند. من نیز چون به قبر او رسیدم لگدی چند بر گور زده به بنده هایی که در ملازمت بودند فرمودم تا قبر او را لگد کاری نمودند. چون خاطر بدین تسلی نشد گفتم که گور او را شکافته اجزای ناپاک او را به آتش اندازند. باز به خاطر رسید که چون آتش نورست از انوار الهی حیف است که به سوختن جسد کثیف او آن جوهر لطیف آلوده گردد و نیز مبادا که ازین سوختن در نشئه دیگر تخفیفی در عذاب او رود، فرمودم که استخوانهای فرسوده او را با اجزای خاک شده در دریای نریده انداختند. چون در ایام حیات به واسطه حرارتی که در طبیعت او غالب بود همیشه در آب به سر می برد چنانکه مشهور است که در حالت مستی يك بار خود را به یکی از حوضهای کالیاده که عمق تمام داشت انداخت چندی از خدمتکاران محل سعی نموده موی او را به دست آوردند و از آب بیرون کشیدند. بعد از آنکه به هوش آمد مذکور ساختند که چنین امری واقع شد. از شنیدن این مقدمه که موی او را کشیده بر آورده اند بسیار غضبناک گشته فرمود که دست آن خدمتکار را بريدند. بار دیگر که این حالتی دست داد هیچکس بر آوردن او جرأت نکرد تا در آب غوطه خورده جان داد. به حسب اتفاق بعد از گذشتن یکصد و دو سال از فوت او این مقدمه به وقوع آمد که اجزای فرسوده او هم به آب پیوست.

دریست و هشتم عبدالکریم را به جلدوی عمارات مندو که به حسن سعی و اهتمام او به اتمام رسیده بود به منصب هشتصدی ذات و چهارصد [۱۴۵ الف] نفر سوار از اصل و اضافه سرفراز

ساخته به خطاب معمورخانی بلند نام گردانیدم.

در همان تاریخ که رایات جلال به قلمه مندو درآمد فرزند بلند اقبال سلطان خرم با عساکر منصوره به شهر برهانپور که حاکم نشین ولایت خاندیس است داخل می شود. و بعد از چند روز عریضه افضلخان و رای رایان که در برآمد اجمیر فرزند مشارالیه آنها را به همراهی ایلچیان عادلخان مرخص ساخته بود می رسد. مشعر بر آنکه چون خبر آمدن مایان به عادلخان رسیده هفت گروه به استقبال فرمان و نشان شاهزاده بلند اقبال برآمده در لوازم تسلیم و سجده و ادای که معمول در گاه است سرموی فرو گذاشت ننموده و در همین ملاقات اظهار دولتخواهی بیش از پیش نموده. تعهد کرد که ولایاتی که از تصرف اولیای دولت قاهره برآمده مجموع را از عنبر تیره بخت انتزاع نموده به تصرف بنده های پادشاهی بازگذارد و تقبل نمود که پیشکش لایق به همراه ایلچیان روانه درگاه سازد. بعد از ذکر این مقدمات ایلچیان را به عزت تمام بجا و مقامی که به جهت آنها ترتیب یافته بود فرود می آرند و همان روز کس به عنبر فرستاده مقدماتی که به او اعلام می بایست نمود پیغام می دهد. این اخبار با عریض افضلخان و رای رایان به مسامع جلال رسید.

از اجمیر تا روز دوشنبه بیست و سیوم ماه مذکور در مدت چهار ماه دو قلاده شیر و بیست و هفت نبله گاو و شش راس چیتل و شصت و یک رأس آهو و بیست و سه خرگوش و روباه و یک هزار و دو پست قطعه مرغابی و سایر جانوران شکار شده بود. درین شبها حکایت شکارهای ایام پیش و شوق و خواهشی که خاطر را بدان شغل میل بود، به استادهای پایه سریر خلافت مصیر نقل می نمودم. به خاطر رسید که آیا شمار آنکه از ابتدای آن تمیز تا حال واقع شده به دست توان آورد. بنابراین مقدمه به واقعه نویسان و مشرفان شکار و قراولان و عمله و فطله این خدمت امر نمودم که در صدد تحقیق شده آنچه از هر جنس جانور شکار شده مجموع [۱۲۵ ب] را فراهم آورده به من بشنوند. ظاهر شد که از ابتدای سن دوازده سالگی سنه نهصد و هشتاد و هشت سال هجری است. لغایت آخر این سال که یازدهم سال است از جلوس همایون و سن من به پنجاه سال قمری رسیده بیست و هشت هزار و پانصد و سی و دو شکار در حضور واقع شده از این جمله هفده هزار و یکصد و شصت و هشت جانور به دست خود به بندوق و غیره بر این موجب شکار نموده ام. جانوران چرنده سه هزار و دو بیست و سه قلاده و رأس و غیره شیر هشتاد و شش قلاده و خرس و چیت و روباه و او دبلو و کفتار نه قلاده نبله گاو هشتصد و هشتاد و نه راس مها که از عالم گوزن است غایتا در بزرگی و کلانی برابر به نبله گاو می شود سی و پنج راس آهوی نرو مساده و چهلکاره و چیتل و بز کوهی و غیره یک هزار و ششصد و هشتاد و دو رأس و قوچ و آهوی سرخ و دو بیست و پانزده

رأس گرگ شصت و چهار رأس گاو میش صحرائی سی و شش رأس خوک نود رأس، و ننگ یست و شش رأس، قوچ کوهی یست و دو رأس گوز خرشش رأس خرگوش یست و سه رأس جانوران پرند میزده هزار و نهصد و شصت و چهار کبوترده هزار و سیصد و چهل و هشت قطعه لگرو جگر و سه قطعه عقاب دودست ظیواج یست و سه قطعه چندی و نه قطعه قرطان دوازده قطعه موش خور پنج قطعه گنجشک چهل و یک قطعه فاخته یست و پنج قطعه بوم سی قطعه مرغابی و قاز و کاروانک و غیره یکصد و پنجاه قطعه زاغ سه هزار و چهار صد و هفتاد و سه قطعه جانوران آبی مگر میج که نهنگ از آن تعبیر توان کرد، ده عدد.

نوروز دوازدهم از جلوس همایون

یک گهری از روز دوشنبه سی ام ماه مذکور مطابق دوازدهم ربیع الاول سنه ۱۰۲۶ مانده حضرت نیراعظم از برج حوت به عشرت سرای محل که خانه شرف و سعادت اوست انتقال نمودند در همین وقت تحویل که ساعت سعد بود بر تخت جلوس نموده به [۱۲۶ الف] دستور مقرر فرمود که دیوانخانه خاص و عام را در اقمشه نفیسه گرفته آئین بندی نمایند با وجود که اکثر امرا و اعیان دولت در خدمت فرزند خرم بودند مجلس ترتیب یافته بود که از سنوات سابق هیچ کمی نداشت. پیشکش روز شنبه به آنند خان مرحمت نمود در همین روز که غره فروردین سنه دوازده است عرض داشت سلطان خرم رسید مضمون آنکه جشن نوروزی به دستور سالهای گذشته ترتیب یافته چون ایام سفر و یساق در میان بود پیشکش همه ساله به پندهای درگاه معاف نمود. این معنی بغایت مستحسن افتاد فرزند دلبر را به دعای خیر مند یاد آورده از درگاه الهی خیریت در این به جهت او مسئلت نمود و حکم کردم که درین نوروز هیچکس پیشکش نگذارد. به واسطه فساد تنباکو که در اکثر مزاجها و طبعا فرموده بودم که هیچکس متوجه خوردن آن نشود و برادر دم شاه عباس به ضرر آن مطلع گشته در ایران می فرماید که هیچکس مرتکب کشیدن آن نگردد. چون خان عالم به مداومت کشیدن تنباکو بی اختیار بود در اکثر اوقات بدین امر قیام و اقدام می نمود. یادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران این معنی را به شاه عباس عرض می نماید که خان عالم یک لحظه بی تنباکو نمی توان بود در جواب عرض داشت او ایمن یست مرقوم می سازد. یست:

رسول یار می خواهد کند اظهار تنباکو من از شمع وفا روشن کنم بازار تنباکو
خان عالم نیز در جواب یتنی گفته فرستاده است. یست
من بیچاره عاجز بودم از اظهار تنباکو ز لطف شاه عادل گرم شد بازار تنباکو

در سیوم ماه مذکور حسین بیگ دیوان بنگاله سعادت آستانپوسی دریافت. دوازده زنجیر فیل نروماده پیشکش گذرانید. طاهر بخش بنگاله که مخاطب و معاتبه بعضی تقصیرات بود سعادت کورنش دریافت. فیلان او که بیست و یک زنجیر بود از نظر اشرف گذشت. دوازده زنجیر پسند افتاد تنه را به او مرحمت نمودم و در این روز مجلس شراب ترتیب [۱۴۶ ب] داده به اکثر بنده هائی که در ملازمت بودند شراب مرحمت نموده همه را سزمت باده اخلاص ساختم. در چهارم قراولان خبر آوردند که بیری در حوالی شکر تلاو که درون قلعه از عمارت مقرر حکام مالوه است در قبل داریم همان لحظه سوار شده متوجه آن شکار گشتم چون بر مذکور ظاهر گشت بر احدیان و جماعتی که در جلو بودند حمله آور گشته دوازده نفر را مجروح و زخمی ساخته آخر الامر به سه تیر بنذوق کار او تمام ساخته شر او از بنده های خدا دور ساختم.

در هشتم منصب میر میران که هزاری ذات و چهار صد سوار بود به هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار مقرر گشت. در نهم حسب الالتماس فرزند خرم بر منصب خان جهان هزاری ذات و سوار افزوده شد که شش هزاری ذات و سوار بوده باشد. و به یعقوب خان که به هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سرافراز بود به دو هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار سر بلند گردید و بر منصب بهلول خان میانه پانصدی ذات و سیصد سوار افزوده شد که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بوده باشد و منصب میرزا اشرف الدین حسین کاشغری که در صوبه دکن ترددات سردانه از و پسر او به وقوع آمده بود از اصل و اضافه به هزار و پانصدی ذات و هزار سوار مقرر گشت.

در دهم ماه مذکور مطابق بیست و دوم ربیع الاول سنه ۱۰۲۶ هزار و بیست و شش وزن قمری منعقد گشت در این روز در رأس اسب عراقی از طویله خاصه و خلعت به فرزندم خرم مرحمت نموده مصحوب بیرم بیگ فرستاده شد و هزار سوار بر منصب اعتبار خان افزودم که به پنج هزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز گشت. در یازدهم حسن بیگ تبریزی که دارای ایران او را نزد حاکم گلکنده به طریق رسالت فرستاده بود، چون به واسطه نزاع فرنگیان با قزلباشان راه هر روز مسدود بود با ایلچی حاکم گلکنده ملازمت نمودند و در رأس اسب و چند [۱۴۷ الف] تقویر پارچه دکن و گجرات پیشکش او گشت در همین تاریخ اسب عراقی از طویله خاصه به خانخانان مرحمت نموده شد. در پانزدهم هزاری ذات بر منصب میرزا راجه بها و سنگه افزوده شد که پنج هزاری ذات و سه هزار سوار بوده باشد. در هفدهم پانصد سوار دیگر بر منصب میرزا رستم افزوده پنج هزاری ذات و یک هزار سوار کردم و منصب صادق خان به هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه مقرر گشت و ارادت خان به منصب هزار و پانصدی ذات و ششصد

سوار به همین دستور سرافراز گردید. بر منصب انی‌رای پانصدی ذات و یکصد سوار افزوده گشت که هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار بوده باشد.

سه‌گه‌ری از روز شنبه نوزدهم مانده آغاز شرف شد. در همین وقت مجدداً جلوس نمودم. از گرفتاران اشکر عنبر مقهور که سی و دو نفر بودند در جنگ شاهنوازخان و شکست آن بد اختران به دست اولیای دولت قاهره افتاده بودند یکی را به اعتقادخان سپرده بودم. محافظانی که به جهت حفظ اومعین بودند، غفلت ورزیده اورا می گذرانند. این معنی بر خاطر من بسیار گران آمد. اعتقادخان را مدت سه ماه از کورنش منع نموده بودم چون مخبوس مذکور نام و نشان بود هر چند تردد نمودند به دست در نیامد. آخر الامر فرمودم که سردار آن جماعه را که در محافظت او غفلت نموده بود به سیاست رسانند و اعتقادخان درین روز مشربك حسب الالتماس اعتمادالدوله سعادت کورنش دریافت.

چون مدتی بود که احوال بنگاله و سلوک قاسم خان خوب شنیده نمی شد، به خاطر رسید که ابراهیم خان فتح جنگ را که مهمات صوبه بهار را صورتی داده کان الماس به تصرف و عمل بنده‌های درگاه در آورده است به صوبه بنگاله فرستاده جهانگیر قلیخان را که در صوبه الله آباد جاگیر دارد، به جای او به بهار روانه سازد و قاسم خان را به درگاه طلب دارد در همین ساعت و روز مشربك حکم شد که در این باب فرامین مطاعه به قلم در آورند و سزاواری تعیین شدند که جهانگیر قلی خان را به بهار برده [۴۷ ب] ابراهیم خان فتح جنگ را روانه بنگاله سازند. سکندر جوهری را نواخته به هزاری ذات و سیصد سوار سرافراز ساختم.

دریست و یکم محمد رضا ایلچی دارای ایران را رخصت نمودم شصت هزار در رب که سی هزار روپیه بوده باشد با خلعت به او مرحمت شد. در بر ابریا بودی که برادر شاه عباس به جهت من فرستاده بودند تحفه چند از قسم مرصع آلات که دنیا داران دکن فرستاده بودند با دیگر پارچه‌ها و نفایس از هر قسم و هر جنس که تحفگی را شایان بود موازی يك لك روپیه همراه ایلچی مذکور روانه ساختم. از این جمله پیاله بلوری بود که چلیب از عراق فرستاده بود و آن پیاله را شاه دیده بود به ایلچی گفته باشند که اگر درین پیاله برادرم شراب نوشیدن به جهت من فرستد شفقت تمام خواهد بود. چون ایلچی این معنی را اظهار نمود در حضور او چند مرتبه از این پیاله شراب خورده فرمودم که سرپوش و رکابی به جهت آن تیار ساختند و داخل سوغانها نموده فرستادم. سرپوش مینا کاری بود به منشیان عطار در قم فرمودم که جواب کتابت که آورده بر وجه صواب مرقوم سازند دریست و دوم قراولان خبز شیر آوردند همان لحظه سوار شده خود را به شیر رسانیدم و به سه تیر بندوق خلق را از شراب و آورا از شرف من خویش خلاص ساختم.

مسیح الزمان گربه آورده گذرانید که این گربه خنثی است. در منزل من هم بچه ها ازو تولد یافت و هم به گربه دیگر جفت شده بچه ازو بهمرسید. در بیست و پنجم فوج اعتماد الدوله در میدان جهر و که درشن از نظر گذشت. دوهزار سوار خوش رسید که اکثر آن مغول بودند و پانصد سوار تیر انداز ازو توپچی و چهارده زنجیر فیل فوج بخشبان به شمار در آورده به عرض رسانیدند. فوج مذکور بسیار آراسته و به توزك به نظر درآمد. در بیست و پنجم شیر ماده شکار شد.

روز پنجشنبه غره اردی بهشت الماسی که مقرب خان به مصحوب قاصدان فرستاده بود به نظر [۱۲۸ الف] درآمد. بیست و سه سرخ وزن داشت جوهریان سی هزار روپیه قیمت نمودند. فردا علی الماسی بود. بقایت پسند افتاد. فرمودم که انگشتی ساختند در سیوم منصب یوسف خان حسب الالتماس با باخرم از اصل و اضافه سه هزار ذات و هزار و پانصد سوار مشخص شد و همچنین منصب چندی دیگر از امرا و منصبداران به تجویز فرزندم کور اضافه حکم شد.

تفنگ اندازی نور جهان بیگم: در هفتم چون قراولان چهار شیر در قبل داشتند بعد از گذشتن دو پروسه گهری با محل متوجه شکار آنها گشتم چون شیران به نظر درآمدند نور جهان بیگم از من التماس نمود که اگر حکم شود من این شیران را به بندوق (تفنگ) بزنم. فرمودم که چنین باشد. دوشیر را به بندوق و دوی دیگر را هر يك به دو تیر زده انداخت و ناچشم بر نمی زدیم قالب این چهار شیر را به شش تیر از حیات پرداخت. تا حال چنین تفنگ اندازی مشاهده نشده بود که از بالای قبل از درون عمارت شش تیر انداخته شود که یکی خطا نیفتد و چهار عددی چنین فرصت حرکتی و جنیدن نیابند. به جلدوی این کمانداری هزار اشرفی نثار نموده يك جفت مروارید و قطعه الماس که يك لك روپیه قیمت داشت مرحمت نمودم.

در همین روز معمور خان به اتمام عمارات دولخانه لاهور مرخص گشت در دهم خبر فوت سید وارث که فوجدار صوبه اوده بود به عرض رسید. دوازدهم میر محمود شیر دوم چون استدعای فوجداری می نمود اورا به خطاب تهور خانی و اضافه منصب سرافراز ساخته به فوجداری بعضی از پیر گنات صوبه ملتان تعیین نمودم. در بیست و دوم طاهر بخشی بنگاله که منع کورتش او شده بود ملازمت نمود. نذر و پیشکشی که داشت گذرانید. هشت زنجیر فیل پیشکش قاسم خان حاکم بنگاله بادوزنجیر فیل شیخ مودود در این روز از نظر گذشت. در بیست و هشتم به التماس خان دوران پانصدی بر منصب عبدالعزیز اضافه حکم شد. در پنجم خرداد خلعت دیوانی صوبه گجرات از تقیر کیشو به میرزا حسین مقرر شد اورا [۱۴۸ ب] به خطاب کفایت خانی سرافراز ساختم. در هشتم لشکر خان که به خدمت بخشگیری لشکر بنکش تعیین بود آمده ملازمت نمود *

یکصد مهر و پانصد روپیه نذر گذرانید. چند روز قبل از این استاد محمد نائی را که در فن خود از بی نظیران بود فرزندم خرم به موجب طلب به ملازمت فرستاده بود چون چند مجلس ساز از او شنیده شد و نقشی که در غزل به نام من بسته بود گذرانید. دوازدهم ماه مذکور فرمودم که او را به روپیه وزن نمودند. شش هزار و سیصد روپیه شد. فیل حوضه داری نیز به او عنایت نموده مقرر فرمودم که بران فیل سوار شده وزرها بر اطراف و جوانب خود چیده به منزل خود برود.

ملاسد قصه خوان از ملازمان میرزاغازی در همین روز از تهته آمده ملازمت نمود چون بر نقل و شیرین حکایت و خوش بیان بود صحبت او به من در افتاد او را به خطاب محظوظ خانی خوشدل ساخته یک هزار عدد روپیه و خلعت و اسب و یک زن جیر فیل و پالکی بدو عنایت نمودم و بعد از چند روز فرمودم که به روپیه او را برکشند چهار هزار و چهار صد عدد روپیه شد و به منصب دوصدی ذات و بیست سوار سرافراز گردید و فرمودم که همیشه در مجلس گپ حاضر می بوده باشد. در همین تاریخ لشکر خان جمعیت خود را در جهر و که در شن به نظر در آورد. پانصدی سوار و چهارده زن جیر فیل و یکصد نفر بند و قچی بود. در بیست و چهارم خیر رسید که مها سنگه نبیره راجه مان سنگه که داخل ارای کلان بود در بالاپور ولایت برادر به افراط شراب در گذشت. پدر او هم در همین سن سی و دو سالگی به خوردن شراب بیرون از اندازه و حساب ضایع شده بود. در همین روزها انبه بسیاری از اطراف ولایت دکن و برهانپور و گجرات و پرگنات مالوه به میوه خانه خاصه شریفه آورده بودند یا آنکه این ولایت به خوش انبگی مشهور و معروف اند در شیرین و کم ریشگی و کلانی انبه کم جایی برابری به انبه این ولایات می کنند. چنانچه مکرد در حضور فرمودم که به وزن در آورند. [الف ۱۴۹] یک سیرو یک پاو بلکه چیزی زیاده ظاهر گشت غایتاً به خوش آبی و لذت و چاشنی و کم ثقلی انبه چیرامژو که در حوالی آگره واقع است زیاده تمام بر جمیع انبه ها و این ولایات و سایر جاهای هندوستان دارد.

در بیست و هشتم نادری خاصه که تا حال به نفاست نادری زردوزی در سرکار من دوخته نشده بود. به جهت فرزند با با خرم فرستادم و حکم شد که برنده آن مذکور سازد که چون نادری این خصوصیات داشت که در روز بر آمدن از اجمیر به قصد تسخیر ولایات دکن پوشیده بودم جهت آن فرزند فرستاده شد. در همین تاریخ دستاری که از سر خود برداشته بودم به همان طور پیچیده بر سر اعتماد الدوله گذاشتم و او را بدین سعادت سر بلند ساختم.

سه قطعه زمرد و یک قطعه اوربسی مرصع انگشتری نگین یاقوت مها پتخان به طریق پیشکش فرستاده بود، از نظر اشرف گذشت. مبلغ هفت هزار روپیه به قیمت رسید. در روز مذکور باران کرم و عنایت الهی متقاطر گشت. آب درماند و خیلی روی کمی نهاده بود و خلق از این مر

مضطرب بودند. چنانچه به اکثر بنده ها حکم شد که به کنار دریای نریده روند و امید بارش و باریدن درین روزها نبود به جهت اضطراب خلایق از روی نیازمندی تمام متوجه به درگاه باری تعالی گشتم. الله تعالی به کرم و فضل خود بارانی عطا فرمود که در عرض يك شبانروز تالابها و برکه ها و ناله ها پرگشت و آن اضطراب خلایق به آرامش تمام مبدل گردید. شکر این عنایت را به کدام زبان ادا توان کرد.

غرمه ماه تیر علم به وزیرخان مرحمت شد و پیشکش رانا که مشتمل بر دو رأس اسب و پاره پارچه گجراتی و چند کوزه اچار و مربا بود به نظر در آمد. در سیوم مغرا خبر گرفتاری عبداللطیف نامی از حاکم زاده های ولایت گجرات که همیشه در آن صوبه منشأ فتنه و فساد بود آورد. چون گرفتاری او باعث رفاهیت خلق بود حمد و سپاس باری بجا آورده شد. فرمودم که مقرب خان او را به دست یکی از منصبداران تعینات آنجا به درگاه فرستد. [۱۴۹ ب] زمینداران نواحی ماند و اکثر آمده ملازمت نموده پیشکش ها گذرانیدند. در هشتم را مداس پسر داجهراجستگه که چهل و هراتیکه راجگی کشیده او را بدین خطاب سرفراز ساختم. یادگار بیگ که در ماوراءالنهر به یادگار قورچی مشهور است و نزد حکام آنجا خالی از نسبت و حالتی نبوده آمده ملازمت کرده از پیشکش او پیاپی سفید خطائی پایه داری مستحسن افتاد و پیشکش بهادرخان حاکم قندهار که نرأس اسب و نه تقو زاقمشه نفیسه و دودانه پوست رو باه سیاه و دیگر چیزها بود از نظر گذشت.

هندین تاریخ راجه گلشه بهیم نراین نام سعادت ملازمت دریافت و هفت زنجیر فیل نرو ماده پیشکش گذرانید. در دهم خلعت و اسب به یادگار قورچی مرحمت شد در سیزدهم عید گلاب پاشان بود لوازم آنروز بجا آورده شد. شیخ و دود چشتی که از تعینات صوبه بنگاله است به خطاب چشتی خانی سرفراز گشت و اسب بدو مرحمت شد. در چهاردهم راول سمرسی پسر راول اودیستگه زمیندار بانسواله ملازمت نمود سی هزار روپیه و سه زنجیر فیل و یک عدد پساندان مرصع و يك كمر مرصع پیشکش گذرانید. در پانزدهم نه قطعه الماس از حاصل کان و از اندوختهای زمیندار آنجا ابراهیم خان فتح جنگ حاکم صوبه بهار مصحوب محمد بیگ فرستاده بود از نظر گذشت. از جمله يك قطعه چهارده و نیم تانك بود به يك لك روپیه قیمت شد. در همین روز به یادگار قورچی چهارده هزار درپ انعام شد او را به منصب پانصدی ذات و سیصد سوار سرافراز کردم. منصب تاتارخان بکاوی بیگی را از اصل و اضافه دوهزاری ذات و سیصد سوار مقرر داشتم. پسران او هر يك علیحده به اضافه منصب سرفراز شدند حسب الائتماس شاهزاده سلطان پسر ویز پانصدی بر منصب وزیرخان افزوده شد.

در بیست و نهم که روز مبارک شنبه بود سید عبدالله باره فرستاده فرزند بلند اقبال با با خرم به ملازمت [۱۵۰ الف] رسیده عرایض آن فرزند رسانید. مشتمل بر اخبارات فتح ولایات دکن که جمیع دنیا داران آنجا سر خدمت بزیریقه اطاعت نهاده بندگی و فرمانبرداری قبول نمودند و مقالید قلعه ها و حصنها به تحصین قلعه احمد نگر به نظر در آورد بهشکرانه این نعمت عظیم و عطیه کبری سر نیازمندی به درگاه بی نیاز نهاده لب بهشکر گشاده داد عجز و نیازمندی داده فرمودم که نقاره های شادیا نه بنوازش در آوردند. الله الحمد که ولایات از دست رفته به تصرف اولیای دولت قاهره در آمد مقصدانی که دم سرکشی و استکبار می زدند به عجز و ناتوانی خود اعتراف نموده مال سپار و خراج گذار گشتند. چون این خبر به وسیله نور جهان بیگم به سامع جلال رسید برگشته توده را که دولت رویه حاصل دارد به او عنایت نمودم. انشاء الله تعالی چون افواج قاهره به ولایت دکن و قلاع آنجا در آیند و خاطر فرزند ارجمند با با خرم از تصرف آنجا جمع گردد و پیشکش دنیا داران دکن را در این مدت این چنین پیشکش به هیچیک از سلاطین عهد و عصر خود نداده اند همراه گرفته با ایلچیان آنها روانه ملازمت خواهند شد. امرائی که در این صوبه جا گیر دار خواهند بود مقرر است که همراه آورد تا سعادت ملازمت در یافته مرخص گردند و رایات جلال با فتح و فیروزی عازم پایه سریر خلافت مسیر گردد.

چند روز قبل از آنکه اخبار فتح مذکور برسد شی به دیوان خواجه حافظ تهاول نمودم که عاقبت این کار چه نوع خواهد شد، این غزل برآمد:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد / زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

چون لسان الیب حافظ چنین افلا نمود مرا امیدواری تمام دست داد. چنانچه بعد از بیست

و پنج روز اخبار فتح و فیروزی رسید در بسیاری از مطالب به دیوان خواجه حافظ رجوع [۱۵۰ ب]

نموده ام و به حسب اتفاق آنچه بر آمده نتیجه مطابق همان بخشیده و کم است که مختلف نموده

باشد. در همین روز هزار سوار بر منصب آصف خان افزوده اودا به پنج هزاری ذات و سوار

سرفرازی ساختم و آخر های روز با مردم محل به سیر عمارت هفت منظر متوجه شدم و ابتدای

شام به دولتیخانه باز گشتم. این عمارت از احداث یافتن حکام سابق مالوه است که سلطان

محمود خلجی باشد. هفت طبقه قرار داده اند و در هر طبقه چهار صفحه ساخته اند مشتمل بر چهار در و پنجه

بلندی این مناره پنجاه و چهار ذرع و نیم است و دور پنجاه گز و زینه از سطح زمین تا طبقه هفتم

یکصد و هفتاد یک است. در رفتن و آمدن یک هزار و چهار صد رویه ندارد. درسی و یک سید عبدالله

را به خطاب سیف خانی سرافراز ساخته به خلعت و اسب و فیل و خنجر مرصع سر بلند گردانیدم و به

خدمت فرزند اقبال مند مرخص ساختم و لعلی که از سی هزار رویه زیاده می آوردید به دست او به

فرزند بلند اقبال فرستادم و نظری بر قیمت آن نکرده چون مدتی بر سر خود می‌بستم او را مبارک دانسته به طریق شگون فرستاده شد.

محمود خویش خواجه ابوالحسن بخشی را به خدمت بخشید و واقعه نویسی صوبه بهار تعیین نمودم و در وقت رخصت فیای به او عنایت کردم آخرهای روز پنجشنبه امرداد بامردم محل به قصد سیر نیل کنته که از جاهای دلگشای قلعه ماندو است متوجه گشتم. شاه بداغخان که از امرای معتبر والد بزرگوارم بود، در وقتی که این ولایت را به جاگیر داشت عمارتی در آنجا ساخته [۱۵۱ الف] به غایت دلنشین و قرح بخش تادوسه گهری شب توقف نموده بعد از آن متوجه دولتخانه مبارک گشتم. چون از مخلص خان که دیوان و بخشی صوبه بنگاله بود و بعضی سبکیها به عرض رسید از منصب او هزاری ذات و دوپست سوار کم نمودم. در هفتم فیل مستی از فیلان پیشکش عادلخان عادل گنج نام به جهت رانا امر سنگه فرستاده شد. در پانزدهم به قصد شکار متوجه گشتم و یک منزل از قلعه پائین آمدم. غایتاً کثرت بارندگی و گل به درجه بود که مطلق تردد و حرکت میسر نشد بنا بر رفاهیت مردم و آسودگی حیوانات فسخ این عزیمت نموده روز پنجشنبه در بیرون گذرانیده شب جمعه باز گشتم در همین روز هدایت الله که در خدمت تونک و ترددات حضور بسیار چسبان است به خطاب فدائیخان سرافراز گشت.

این برسات (فصل باران) بارش به درجه شد که پیران که سال گفتند که این قسم بارانی در هیچ عهد و عصر یاد نداریم. قریب به چهل روز ابر و باران بود چنانچه گاهی نیر اعظم ظهور کرد باد و کثرت باران به مرتبه رسید که اکثر عمارت‌های قدیم و جدید از پا درآمدند و در شب اول باران و برق و صاعقه چندی افتاد که با آن صلابت و صدا کم به گوش رسید بود. قریب به بیست کسی از زن و مرد در آن ضایع شدند و بر بعضی از عمارات سنگین برق رسیده شکست در بناهای آن راه یافت. هیچ صدا پیش از این دلکوب تر نیست. تا وسط ماه مذکور شدت باد و باران در ترقی بود. بعد از آن رفته رفته رو به کمی نهاد. از کثرت سبزه و ریاحین خسود روچه نویسد درودشت و کوه و صحرا فرو گرفته است در معموره عالم معلوم نیست که مثل ماندو جایی از حیثیت خوبی و هوا و لطافت جا و صحرا بوده باشد به تخصیص در فصل برسات درین فصل که ماه‌های تابان است شهادت در درون خانه‌هایی لحاف نمی‌توان خوابید و روزها به نوعی می‌گذرد که مطلق به بادزن و تفریح جا و منزل احتیاج نمی‌افتد. آنچه ازین عالم [۱۵۱ ب] نوشته شود هنوز اندکی از بسیاری خوبیهای اینجاست.

دو چیز مشاهده افتاد که در هیچ جای از هندوستان ندیده بودم یکی درخت کپله جنگلی که در اکثر صحراهای این قله رسته است دیگر آشیانه مموله که به زبان فارسی سر بچه گویند.

تا حال هیچ يك از صیادان خبر از آشیان او نداده بودند به حسب اتفاق در همانانی که در اینجا بر سر می بردیم آشیانه او ظاهر شد. دویچه بر آورده بود. سه پهر از پنجشنبه نوزدهم گذشته با مردم محل به قصد سیر و تماشای محله و عمارات شنکر تالاب که از احداث یافته های حکام سابق مالوه است سوار شدم چون به جهت دارائی و حکومت صوبه پنجاب به اعتماد الدوله قبل مرحمت نشده بود در اثنای راه فیلی از فیلان خاصه که جگت جوت نام داشت به او مرحمت کردم. تا شام در آن عمارات دلکش سر برده از خرمی و سبزی صحراهای اطراف به غایب محفوظ گشتم و بعد از ادای عبادت و تسبیح شام متوجه مستقر دولت گردیدم. در روز جمعه فیلی رن با وله نام که جهانگیر قلی خان به طریق پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت.

بعضی لباسها و قماشها را مخصوص پوشش خود ساخته حکم نمودم که هیچکس نبوشد مگر آنکه من عنایت کنم. اول دگله نادری که بر بالای قبا می پوشند درازی قد آن از کمر پایان سر آستین ندارد و پیش آن به تکه بسته می شود. مردم ولایت آن را کردی می گویند من نادری نام نهادم دیگر جامه شال طوسی است که والد بزرگوارم خاصه کرده بودند. دیگر قبا ی پتو گزیان و سر آستین چکن دوز پوشیدن آن را نیز مخصوص خود ساخته بودند. دیگر قبا ی حاشیه دار که علمهای پارچه محرمات را بر پند و دور دامن و گریبان و سر آستین می دوزند دیگر قبا ی اطلس گجرائی و دیگر جیره و کمر بند ابریشم باف که گلابتون طلا و نقره را در آن بافته باشند. چون ماهیانه پاره از سواران مهابت خان مطابق برست [۱۵۲ الف] سه اسپه دو اسپه به جهت سرانجام خدمت دکن اضافه شده بود و در ثانی الحال آن خلعت به انصرام نرسید حکم کردم که دیوانیان آن تفاوت را جا گیر او باز یافت نمایند.

آخرهای روز پنجشنبه بیست و ششم موافق چهاردهم شهر شعبان که شب برات بود در یکی از منازل و عمارات محل نور جهان بیگم که در میان تالاب کلان واقع است مجلس جشن نمودم و امرا و مهربان درین مجلس که ترتیب داده بیگم بود طلبداشته حکم کردم که به مردم پیاله و اقسام مکیفات به مقتضای خواهش هر کس بدهند. بسیاری پیاله اختیار نمودند فرمودم که هر کس که پیاله بخورد بمثل منصب و حالت خود بنشیند و اقسام کبابها و میوه ها بطریق گزک مقرر شده که پیش هر کس بنهند عجب مجلس منعقد گشت. در آغاز شام بر اطراف این تال و عمارات فانوسها و چراغها روشن ساخته چراغانی دست بهم داد که تا این رسم را معمول ساخته اند شاید در هیچ جای مثل آن چراغان شده باشد. جمیع چراغها و فانوسها عکس در آب انداخته بنوعی بنظر در می آمد که گویا تمام صحن این تالاب يك میدان آتش است بسیار شگفته مجلسی گذشت و پیاله خواران زیاده از حوصله طاقت پیاله ها تناول نمودند. یست

دل افروز بزمی شد آراسته به خوبی بدان سان که دل خواسته
 شکندند در پیش آن سبز کاخ باطنی چو میدان همت فراخ
 ز بیس نگهت بزم میرفت دور فلک نایفه مشک بود از بخور
 شده جلوه گسر نازنینان باغ رخ افروخته هریکی چون چراغ
 بعد از گذشتن سه چهار گهری از شام مردم را رخصت نموده اهل محل را طلب نموده
 و تا يك پهر شبدرین موضع منزله به سر برده داد خرمی و عیش داد.

چون درین پنجشنبه بعضی خصوصیات دست به هم داده بود، اول آنکه روز جلوس من بود
 دیگر آنکه شب برأت بود. دیگر [۵۲ اب] روز را که پیش از این شرح داده شد و نزد
 هندو از روزهای معتبر است بنابراین سعادت این روز را مبارك شنبه نام نهادیم. دیگر
 روز چهارشنبه بهمان رنگ که پنجشنبه بهمن يك افتاده است آن روز برعکس من بد افتاده
 است بنابراین نام این روز شوم را گم شنبه نهادیم. دایم این روز از جهان کسم یاد.
 در یست و هفتم سید کاسو به خطاب پرورش خسانی سرافراز گردید. در روز دیگر خنجر
 مرصع به یادگار قوچی مرحمت شد و فرمودیم که او را بعد از این یسارگار یگ می گفتند
 باشند. چنگه پسر راجه ماسنگه را که در سن هشت سالگی است طلب نموده بودم در همین
 روزها ملازمت نمود و يك زنجیر قبل پیشکش گذرانید.

يك پهلوسه گهری از روز مبارك شنبه دویم شهر بور ماه به قصد سیر بجانب نیل کتته و
 آن حدود سواری دست داد و از آنجا به صحرای عبد گاه بر بالای پشته که نهایت سبزی و
 خرمی دارد گذر افتاد گل چنپا و دیگر ریاحین صحرایی به درجه شگفته بود که بر هر طرف که
 نظرمی افتاد عالم عالم سبزه و گل مشاهده می گشت. يك پهر از شب گذشته به دولت سرای
 بهمایون داخل گشتم. چون مکرر مذاکوره می شد که از کبله صحرایی يك قسم شیرین بهم می رسد
 که اکثر درویشان و ارباب احتیاج آنرا قوت خود می سازند در صدد تفحص آن شدم. ظاهر
 شد که میوه آن چیزی سخت بیخلاوتیست غایتاً در طرف پایان صنوبری شکلی که اصل میوه
 کبله از آن بیرون می آید يك پارچه شیرینی بسته که بعینه طعم و مزه و قوام پا بوده داشت
 ظاهر می گردد که مردم آن را تناول می نمایند و ذایقه از ادراك لذت آن بسیار محظوظ می شود.
 کبوتران نامه بود در باب کبوتر نامه بر سخنان به گوش رسیده بود که در زمان خلفای بنی
 عباسی کبوتران بغدادی را که نامه بر می گویند و الحق که از کبوتران صحرایی ده پانزدهی کلانتر
 [۵۳ الف] هستند به کبوتر بازان فرمودم که آنها را آموخته بکنند و این کبوتر بازان
 چند بجای را چنان آموخته کردند که از اول روز که از منند و پرواز آنها می نمودیم اگر اکثر

باران بسیار می شد نهایتش تا یکیم بهر بلکه تا دونیم گهری و بهر از مند و بهر هانپور می رسیدند و اگر هوا بغایت صاف می بود اکثری در يك بهر می رسیدند و بعضی کبوتران چهار گهری هم رسیدند.

در سیوم عرض داشت یا با خرم رسید مشعر بر آمدن افضلخان و رای رایسان و رسیدن ایلچیان عادلخان و آوردن پیشکشهای لایق از جواهر و مرصع آلات و فیلان و اسپان که در هیچ عهدی و عصری این چنین پیشکش نیامده بود و اظهار شکرگزاری بسیاری از خدمات و دولتیخواهی خان مشارالیه و وفا به قول و عهد خود نمودن و التماس فرمان عنایت عنوان در باده اومزین به خطاب مستطاب فرزندی و دیگر عنایات که تا حال در شان او صادر نگشته بود چون خاطر فرزند مذکور به غایت عزیز و التماس او بجا بود حکم فرمودم که منشیان عطارد رقم فرمانی به اسم عادلخان ساختند مبنی بر انسواع شفقت و مرحمت و در تعریف و القاب او ده دوازده بر آنچه که در ایام سابق نوشته می شد افزودند و قید شد که او را در فرامین مطالعه فرزند می نوشته باشند و در صدر فرمان به قلم خاص این بیت مرقوم گردید: بیت شدی از التماس شاه خرم به فرزندی ما مشهور عالم

در روز چهارم فرمان مذکور با نقل فرستاده شد تا فرزند شاه خرم نقل را ملاحظه نموده اصل را روانه سازد. در روز چهارم کشنبه نهم با اهل محل به خانه آصفخان رفتم. منزل او در حوالی دره واقع بود در نهایت لطافت و صفا و چند دره دیگر بر اطراف دارد و چند جا آبشارها جاری و درختان انبه در نهایت سبزی و خرمی سایه افکن گشته قریب به دویست سبزه گل کبوره در يك دره رشته است. مجمل [۱۵۳ ب] روز مذکور در غایت شگفتگی و خرمی گذشت و مجلس شراب منعقد گردید به امرا و نزدیکان پیاله ها مرحمت شد و پیشکش آصف خان به نظر در آمد اکثر نفایس بود. آنچه پسند خاطر افتاد برداشته تنه را به او عنایت کردم. در همین روز خواجه میر ولد سلطان خواجه که از خدمت بنگش به موجب طلب آمده بود ملازمت نمود. يك قطعه لعل و دو دانه مروارید و يك زنجیر قیل بطریق پیشکش گذرانید. راجه بهیم سر این زمیندار ولایت گده به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گردید و حکم شد که جاگیر هم از وطن او تنخواه دهند. در دوازدهم عرض داشت فرزند خرم رسید که راجه سورجمل ولد راجه پاسو که زمین و ولایت او متصل به قلع گانگه است، تمهد می نماید که در عرض يك سال آن قلع را به تصرف اولیای دولت قاهره در آورد و خط تمهد او را نیز فرستاده بود. حکم شد که مطالب و مدعای که دارد فهمیده و خاطر نشان خود ساخته راجه مذکور را روانه ملازمت سازد تا سرانجام مهمات خود نموده به خدمت مذکور متوجه گردد. در همین روز که یکشنبه دوازده یا ششم طایف رمضان

بعد از گذشتن چهار گهری و هفت پل صیبه فرزند مذکور از کمر مادر شاهزاده‌های که دختر آصف‌خان باشد تولد یافت و مسمی به روشن آرا بیگم حکم گردید.

زمیندار جیت پور که در حوالی ماندو واقع است چون به مقتضای بی‌سعادتیه‌های ادراک آستانبوس نمود فدائی خان را فرمود که با چندی از منصبداران و چهارصد پانصد نفر برق‌انداز بر سر او رفته ولایت او را بتازند. در شانزدهم جیسنگه ولد راجه مهاسنگه که در سن ده دوازده سالگی بوده باشد به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز گردید به میرمیران ولد میر خلیل الله يك زنجر فیل که خود پسند نموده بود مرحمت شد. و به ملا عبدالستار هم [۱۵۴ الف] فیل عنایت نمود. بهوج پسر راجه بکرماجیت به دوریه بعد از فوت پدرش از صوبه دکن آمده ملازمت نمود و یکصد مهر نذر گذرانید.

در دهم به عرض رسید که راجه کلیان از ولایت اودیسه آمده اراده آستانبوسی دارد. چون در باب او حکایت ناخوش به عرض رسیده بود حکم شد که او با پسرش به آصف خان سپارند تا تحقیق سخنانی که در باب او مذکور شده است نماید.

در نوزدهم يك زنجر فیل به جیسنگه مرحمت شد. در بیستم دویست سوار بر منصب کیشو مارو اضافه شد که منصب او از اصل و اضافه دوهزاری ذات و هزار و دویست سوار بوده باشد. در بیست و سیوم الله داد خان افغان را به خطاب رشید خانی امتیاز داده پرم نرم خاصه عنایت نمود. فیلان راجه کلیان که هژده زنجر بود از نظر گذشته شانزده زنجر داخل قیلخانه خاصه شده دو زنجر را به او مرحمت کردم چون از ولایت عراق خبر وفات والده میرمیران دختر شاه اسمعیل ثانی از طبقه سلاطین صفویه رسیده بود خطمت بجهت او فرستاده او را از لباس تعزیت بر آوردم. در بیست و پنجم فدائیخان خلعتی یافته به اتفاق برادرش روح الله و دیگر منصب داران به تیه زمیندار جیت پوری مرخص گشتند. در بیست و هشتم به قصد تماشای نریده و شکار آن حدود از قلمه فرود آمده با اهل محل متوجه گشتم و به دو منزل کنار آب مذکور محل نزول اجلال گشت چون پشه و کبک بسیار داشت زیاده از يك شب توقف نیفتاد، روز دیگر به تارا پور آمده روز جمعه سی و یکم مراجعت واقع شد.

در غره مهرماه به محسن خواجه که در نیولا از ماوراءالنهر آمده خطمت و پنج هزار درویه مرحمت شد. در دوم بعد از تقصص مقدماتی که در باب راجه کلیان به عرض رسانیده بودند و آصف خان به تقصص آن مسامور بود چون گناه ظاهر نگشت سعادت آستانبوسی در یافته یکصد مهر و یک هزار درویه نذر [۱۵۴ ب] گذرانید و پیشکش او که يك سلك مروارید بود مشتمل

برهشتاددانه و دو قطعه لیل و یک پونهچی که یک قطعه لیل و دودانه مروارید داشت و صورت اسب طلای مرصع به جواهر از نظر گذشت. عرض داشت فدائیخان رسید که چون افواج قاهره به ولایت جیت پور درآمدند زمیندار آنجا فرار اختیار نموده تاب مقاومت نیاورده ولایت او به تاراج حادثه رفت. الحال از کرده خود پشیمان است و اراده دارد که به درگاه جهان پناه آمده طریقه بندگی و اطاعت اختیار نماید. روح الله را با فوجی به عقب او فرستاد که او را به دست آورده به درگاه آورد یا او را آواره وادی ادبار سازد و از زنان و متعلقان او را که به میان ولایت زمیندار همسایه در آمده اند به بند در آورد. در هشتم خواجه نظام چهارده عدد انار از بندرموخوا آورده گذرانید از بند مذکور به سورت در عرض چهارده روز آورده بودند و از سورت به مندوبه هشت روز آمده بود کلانی انار مذکور برابر بانار تهته است. غایتاً انار تهته یدانه و این انار دانه نازکی داد و در شادابی به انار تهته زیادی می کند.

در نهم خبر رسید که روح الله به دهی از دیه های آن نوحی می رسد و بدو خبر می رسانند که زنان و متعلقان جیت پوری در این دیه است به قصد تفحص در بیرون دیه فرود آمده کسان می فرستد و مردمی را که در آن دیه بودند حاضر می سازد. در اثای تحقیق و تفحص یکی از فدویان زمیندار مذکور به میان مردم دیه در آمده در جینی که مردم جاها فرود آمده بودند روح الله با چندی دخت بر آورده بر بالای قالیچه نشسته بود آن فدوی خود را به عقب سر او رسانیده برچه به او می رساند و آن برچه کارگر افتاده سر از سینه او بر می آورد. کشیدن برچه و اصل گشتن روح الله مقارن یک دیگر واقع می گردد. چندی که حاضر [۱۵۵ الف] بوده اند آن مرد را به جهنم می فرستند. مجموع مردمی که متفرق فرود آمده بودند سلاح پوشیده بر سر دیه روانه می شوند آن خون گرفته به شامت جاودان مخالفان و متعبدان در یک ساعت نجومی به قتل رسیده زنان و خردان آنها به بند گرفتار می گردند و آتش درد به مزه چنان می کنند که بهر تلخا کستری به نظر در نمی آید و تمامی آن مردم جسد روح الله را برداشته به فدائیان ملحق می سازند و در مردانگی و کادملی روح الله سخن نبود. غایتاً غفلت این شعبده برانگیخت چون آثار آبادانی در آن ولایت نماند زمیندار آنجا به کوه و جنگل در آمده خود را پنهان و گمنام ساخت و به فدائیخان کسی فرستاده التماس عفو گناهان خود نمود. حکم شد که او را قول داده به درگاه آورد. منصب مروتخان از اصل اضافه به شرط نیست و نابود ساختن هر بهان زمیندار چند رکونه که متردین از او آزار تمام می یابند. به دویزای ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گشت. در سیزدهم راجه سورج مل به همراهی محمد تقی بخشی با باخرم آمده ملازمت کرد و مطالبی که داشت مجموع به عرض رسیده سرانجام خدمتی که تعهد نموده بود به واجبی شغل و حسب التماس

فرزند مشارالیه به عنایت علم و تقارن سر بلندی یافت. به تنی که به همراهی او تعیین بود که پوه مرصع شفقت شد و مقرر گشت که سرانجام کار خود نموده به زودی روانه گردد. منصب خواجه بیگ را که به حفظ و حراست قلعه احمد نگر تعیین یافته پنجهزاری ذات و سوار حکم شد به نورالدین قلی و خواجه گی طاهر و سید جان محمد مرتضی خان و ولی بیگ بهر کسدام یک زن جبر فیل مرحمت نمود. در هفدهم منصب حاکم بیگ از اصل و اضافه به هزاری ذات و دو یست سوار مقرر گردید. در همین روز راجه سورج مل را خلعت و فیل و کیوه مرصع و تنی را خلعت داده به خدمت کانگره مرخص ساختیم.

چون فرستاده های فرزند بلند اقبال شاه خرم با ایلچیان عادلخان و پیشکشهای که فرستاده بود داخل برهانپور [۱۵۵ ب] شدند و خاطر آن فرزند بالکلیه از مهمات صوبه دکن جمع گشت صاحب صوبگی برادر خواندیس احمد نگر به سپه سالار خانخانان التماس نموده شاهنوازخان بهر او را که در حقیقت خانخانان جوان است بادوا زده هزار سوار موجود به ضبط ولایت مفتوحه فرستادم و هر جا و هر محل را به جا گیر یکی از معتبران فرار داده بندوبست آنجا به روشن که لایق و مناسب بود سرانجام نمود. و از جمله لشکری که به همراهی آن فرزند مقرر بودند موازی سی هزار سوار و هفت هزار پیاده برقی انداز را در آجا گذاشته تته مردم را که یست و پنج هزار سوار و دو هزار توپچی بود همراه گرفته روانه ملازمت شد و تاریخ مبارک شنبه یستم ماه مهر الهی سنه دوازده جلوس موافق پانزدهم شهر شوال سنه هزار و یست و شش هجری (۱۰۲۶) بعد از گذشتن سه بهر و یک گهری در قلعه ماند و به مبارکی و فرخی سعادت ملازمت دریافت. مدت مفارقت به یازده ماه و یازده روز کشید. بعد از تقدیم آداب کورنش و زمین بوس بالای جهر و که طلیدم و از غایت محبت و شوق بی اختیار از جای خود برخاسته در آغوش عاطقت گرفتم. چندانکه او در آداب و فروتنی مبالغه نمود من در عنایت و شفقت افزودم و نزدیک به خود حکم نشستن فرمودم. هزار اشرفی هزار روپیه به صیغه نذر و هزار اشرفی روپیه به رسم تصدق مروض داشت. چون فرصت مقتضی آن نبود که پیشکشهای خود را تمام در نظر آرد فیل بیرناک را که سر حلقه فیلان پیشکش عادلخان بود و صندوقچه از جواهر نفیس در این وقت گذرانیده بعد از آن به بخشیان حکم شد که امرای که همراه آن فرزند آمده اند به ترتیب منصب ملازمت دریابند. اول خان جهان به سعادت ملازمت سرفرازی یافت او را بالا طلیدم به دولت قدمبوس امتیاز بخشیدم. هزار مهر و هزار روپیه نذر و صندوقچه جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید و از پیشکشهای او آنچه مقبول افتاد چهل پنج هزار روپیه قیمت شد. بعد [۱۵۶ الف] از آن عبدالله خان آستانبوس نموده صدمهر نذر آورد. آنگاه مهات خان به زمین بوس سر بلندی یافت. صدمهر و هزار روپیه نذر

و کرهی از جواهر مرصع آلات پیشکش گذرانید. يك لك ویست و چهار هزار روپیه قیمت آن شد. از آن جمله لعلی است به وزن یازده مثقال که سال گذشته دراجمیر فرنگسی بجهت فروختن آورده بود و لك روپیه بهامی کرد و جوهریان هشتاد هزار روپیه قیمت می نمودند. بنا براین این سودا راست نیامد و باز گردانیده بود. چون به برهانپور می رسید مهابت خان به يك لك روپیه از او می خرد. بعد از او راجه بهاوسنگه ملازمت نمود. هزار روپیه نذر قدری مرصع آلات پیشکش گذرانید و همچنین داراب خان پسر خانخانان و سردار خان برادر عبدالله خان و شجاعت خان عرب و دربار خان و شهباز خان و معتمد خان بخشی و اودارام که از سرداران نظام مملکت بود به قول فرزند شاه خرم آمده در سلك دولخواهان منتظم گشته و دیگر امرا به ترتیب منصب ملازمت نمودند. بعد از آن وکلای عادلخان دولت زمین بوس دریافت عرضداشت او را گذرانیدند.

خطاب شاه جهان به خرم: پیش ازین به جلدوی رانا منصب بیست هزاری ذات و ده هزار سوار به فرزند اقبال مند مرحمت شده بود، چون به تسخیر دکن شتافت به خطابشاهی اختصاص یافت الحال به جلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاه جهان عنایت فرمودم و حکم شد که بعد از این در مجلس بهشت آئین صندلی نزدیک به تخت می نهاده باشند که آن فرزند می نشسته باشد و این عنایتی است مخصوص به آن فرزند که پیش از این در سلسله ماسم نبود و خلعت خاصه و چارقب زربفت و درگریبان و سرآستین و حاشیه دامن مروارید دوخته پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع با پرده مرصع و خنجر مرصع مرحمت شده به جهت سرفرازی او خود از جهر و که پائین آمده خوانچه از جواهر و خوانی زربفت بر سر او تار کردم و قبل سرنك را نزد يك طلبیده دادم بی تکلف آنچه از تعریف این قبل شنیده شده به جای خود است. در [۱۵۶ ب] کلانی و آراستگی و جمال و خوش فلی تمام عیار است. و به این خوبی قبل کمتر دیده شده از بسکه در نظر مقبول آمد سوار شده تا درون دولخانه خاص رفتم و پاره زربرسر او تار کردم و حکم فرمودم که درون دولخانه می بسته باشند و به این نسبت نور تخت نام او نهاده شد.

روز جمعه بیست و چهارم راجه بهر جیوزمیندار بکلانه آمده ملازمت نمود. نام او پرتاب است و راجه آنجا را هر کس بوده باشد بهرجیو می گویند. قریب به هزار و پانصد سوار موجب خوار اوست. در وقت کار تاسه هزار سوار هم موجود می تواند نمود. ولایت بکلانه در میان ملک گجرات و خاندیس و دکن واقع است. دو قلعه مستحکم دزد سالیرومالیر چون مالیر در میان معمره است خود در آنجا به غایت لطیف و پاکیزه می شود. از ابتدای غرکی تا آخر تیر ماه می کشد. انگورش فراوان است اما فردا علی نیست. راجه مذکور با حکام گجرات

ودکن و خاندیس سر رشته مدار ملایمت از دست نمی داد. غایتاً خود به دیدن هیچکدام نمی رفته و چون یکی از اینها خواستی که دست تصرف به ملک او دراز سازد به حمایت دیگری از آسیب دیگری محفوظ ماندی. بعد از آنکه ولایت گجرات و دکن و خاندیس به تصرف حضرت عرش آشیانی درآمد به برهان پور آمده سعادت زمین بوس دریافت و در سلك بندها منتظم گشته به منصب سهزاری سرفراز شد. و در نیولا که شاه جهان به برهان پور رسیده پانزده زنجیر فیل پیشکش آورده ملازمت نمود و در خدمت آن فرزند به درگاه آمد و در خورا خلاص و بندگی به عواطف و مراحم خسروانه سر بلندی یافت و به عنایت شمشیر مرصع و فیل واسپ و خلعت ممتاز گشته بعد از چند روز سه انگشتی از یاقوت و الماس بدو مرحمت فرمودیم.

روز مبارک شنبه بیست و هفتم نور [۱۵۷۱ الف] جهان یگم جشن فتح فرزند شاه جهان کرد و به شاه جهان خلعت های گران بها بانادری که به گل های مرصع و مروارید های نفیس آراسته بود و سربچ مرصع به جواهر نادر و دستار باطره مروارید و کمر بند بامسلسل مروارید و شمشیر با پرده مرصع با پهل کناره و بند مروارید و دواسپ که یکی زین مرصع داشت و فیل خاصه با دو ماده فیل عنایت نمودند و همچنین به فرزندان و اهل حرم او خلعت های و تقو زهای اقمشه به اقسام زرین بخشیدند و بندهای عمده او را اسپ و خلعت و خنجر مرصع انعام فرمودند. به همه جهت سه لک روپیه صرف این جشن شده باشد. و در همین روز عبداللہ خان و سردار خان برادر او را خلعت و اسپ عنایت نموده به صوبه کالی که به جاگیر آنها مقرر گشته بود رخصت فرمود و شجاع خان را نیز به جاگیری که به صوبه گجرات تنخواه یافته رخصت داده خلعت و اسپ و فیل مرحمت شد و سید حاجی را که جاگیر دار صوبه بهار بود اسپ بخشیده رخصت نمود. چون مکرر به عرض رسید که خان دوران پیرو ضعیف شده و چنانچه تاب فطره و تردد ندارد و صوبه کابل و بنگش سر زمین فتنه خیز است و به جهت استیصال افغانان پیوسته سواری و فطره لازم دارد از آنجا که احتیاط شرط جهان داریست مهابت خان را به صاحب صوبگی کابل و بنگش تسلیم فرموده خلعت عنایت کردم و خان دوران به حکومت ولایت تهنه سرفرازی یافت. ابراهیم خان فتح جنگ چهل و نه زنجیر فیل از بهار پیشکش فرستاده بود به نظر گذشت.

در این ایام به جهت من سون کيله آوردند تا امروز این قسم کيله نخورده شده بود در کلانی مقدار يك انگشت بوده باشد. خیلی شیرین و راست مزه است هیچ نسه به اقسام کيله ندارد و غایتاً خالی از ثقلی نیست. چنانچه دو عدد از آن من خوردم اثر گرانی در خود یافتیم و دیگران می گویند که تا هفت هشت می توان خورد. اگر چه کيله در [۱۵۷۱ ب] اصل قابل خوردن نیست اما از اقسام او آنچه توان خورد همین است و پس.

امسال تا بیست و سیوم ماه مهر مقر بخان انبه گجرات را به دا کچو کی رسانید. در این تاریخ شنیده شد که محمد رضا ایلچی برادرم شاه عباس در آگره به مرض اسهال و دیعت حیات سپرد و محمد قاسم سوداگر که از پیش برادرم آمده بود وصی خود ساخته حکم فرمودم که به موجب وصیت امباب و اشیای او را به خدمت شاه رسانید تا ایشان در حضور خود به ورثه او لطف نمایند. به سید کبیر و بخترخان و کلای عادلخان خلعت و قیل مرحمت شد. روز مبارک شنبه سیزدهم ماه آبان جهانگیر خان قلی بیگ ترکمان که به خطاب جان سپارخانی سرفراز است ازدکن آمده ملازمت نمود. پدرش در سلك امرای دارای ایران انتظام داشت در زمان حضرت هوش آشپانی از ولایت آمده بود. منصب عنایت نموده به صوبه دکن فرستاده در آن صوبه نشو نما یافت اگر چه غایبانه مکرر مجرای خدمات او شده بود درینولا که فرزند شاه خرم به ملازمت رسید و از اخلاص و جان سپاری او معروض داشت، حکم فرمودم که جریده به درگاه آمده سعادت ملازمت دریابد و باز مراجعت نماید. در این روز او دیرام را به منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرفراز ساختم. ذات او بر همن است و پیش هنر اعتبار تمام داشت. در وقتی که شاه نوازخان بر سر عنبر می رفت، آدم خان حبشی و جادون دای و بابورای کایته و او دیرام و چندی از سرداران نظام الملکی جدا شده نزد شاه نوازخان آمده بودند بعد از شکست عنبر باز به ملازمتی عادلخان و فریب عنبر از راه رفته ترك بندگی و دولتخواهی نمودند و عنبر با آدم خان سوگند مصحف خورده او را غافل ساخت و به فریب گرفته در قلعه دولت آباد محبوس گردانید. آخر او را کشت و بابورای کایته و او دیرام برآمده [۱۵۸ الف] به سرحد عادلخان رفتند. عادلخان در ملک خود راه نداده در همان چندروز بابورای کایته به فریب و غدیریکی از آشنایان نقد هستی در باخت و عنبر فوجی بر سر او دارام فرستاد و او جنگ خوب کرده فوج عنبر را شکست داد، و بعد از آن در آن ملک نتوانست بود. خود را به سرحد ولایت پادشاهی انداخت و قبول گرفته با اهل و عیال و خویش و پیوند به خدمت فرزند شاه جهان آمد و آن فرزند او را به انواع عنایت و اقسام رعایت سرفراز ساخت و منصب سه هزاری ذات و یک هزار سوار اسیدوار گردانیده همراه به درگاه آورد. چون بنده کار آمدنی بود پانصد سوار دیگر اضافه مرحمت فرمودم و شهبازخان را که به منصب دوهزار ذات و هزار و پانصد سوار داشت پانصد سوار دیگر افزوده به فوجداری سرکار سارنگپور و بعضی از محالات صوبه مالوه تعیین فرمودم. به خان جهان اسپ خاصه و قیل عنایت شد.

پیشکش شاه جهان: روز مبارک شنبه دهم ماه مذکور فرزند شاه جهان پیشکشهای خود را که به نظر در آورد و جواهر و مرصع آلات و اقمشه نفیسه و دیگر نفایس و نوادر تمام در صحن جهر و که

به ترتیب چیده فیلان و اسبان را با سازهای طلا و نقره آراسته در برابر داشته بود به جهت خاطر جوی او خود از جهر و که پائین آمده به تفصیل دیده شد. از آن جمله لعلی است نفیس که در بندر گوه به جهت آن فرزند به مبلغ دولک روپیه ابتیاع نموده اند و زرش نوزده تانک است که هفده مثقال و پنج و نیم سرخ باشد. در سرکار من لعل از دوازده تانک بیشتر نبود. جوهریان نیز به همان قیمت منظور داشتند و دیگر نیل می است، از بابت پیشکش عادل خان شش تانک و هشت سرخ يك لك روپیه قیمت شد. تاحال به این کلانی و نفاست و خوش رنگی و شادابی نیل در نظر نیامده و دیگر الماس چمکوره است از بابت عادل خان وزن يك تانک و شش سرخ چهل هزار روپیه بها گردید وجه تسمیه چمکوره آنکه در دکن سبزی است که آن را ساگ [۱۵۸ ب] چمکوره می گویند در وقتی که مرتضی نظام الملک برادر را فتح کرد روزی با اهل حرم خود به سیر باغ رفته بود یکی از عورات در میان ساگ چمکوره این الماس را یافته پیش نظام الملک برده از آن روز به الماس چمکوره شهرت یافت و در قرات احمد نگر به تصرف ابراهیم عادل خان که الحال نیست در آمد. دیگر زمردی است هم از پیشکش عادل خان اگر چه از کان نوست اما به غایت خوش رنگ و نفیس چنانچه تاحال این طور دیده نشده. دیگر دو مروارید که یکی به وزن شصت و چهار سرخ که دو مثقال و یازده سرخ باشد بیست و پنج هزار روپیه قیمت شد. دوم شانزده سرخ در نهایت غلطان و لطافت دوازده هزار روپیه قیمت نمودند (دیگر الماسی است از بابت پیشکش قطب الملک به وزن يك تانک سی هزار روپیه قیمت کردند) و یکصد و پنجاه فیل از آن جمله سه فیل با سازهای طلا از زنجیر و غیره و نه فیل با ساز نقره. اگر چه بیست فیل داخل حلقه شد اما پنج فیل به غایت کلانی و نامی است. از بابت پیشکش نظام الملک اول نوربخت که آن فرزند در روز ملازمت گذرانید. تایلک و بیست و پنج هزار روپیه قیمت قرار یافت. دیگر مهوپت از بابت عادل خان يك لك روپیه قیمت فرموده در جنسال نهادم دیگر بخت بلند هم از پیشکش او يك لك روپیه قیمت نموده گرانبار نام کردم. دیگر فیل قد و سخا و امام رضا از بابت پیشکش قطب الملک اینهار نیز هر کدام يك لك روپیه بها شد دیگر صدر آس اسپ عربی و عراقی که آنها اسپ های خوب بود از این جمله سه اسپ زینهای مرصع داشت اگر پیشکش های آن فرزند آنچه از خاصه بود و آنچه از دنیا داران دکن گرفته است به تفصیل مرقوم گرد. به طول می کشد. مجملآ آنچه پیشکش های او مقبول افتاد موازی بیست لك روپیه به والده خود نور جهان بیگم پیشکش نمود و شصت هزار روپیه به دیگر والدها و بی گمان گذرانید که مجموع پیشکش آن فرزند بیست و دولک و شصت هزار روپیه شد که هفتاد و پنج هزار تومان رایج ایران و شصت و هفت لك و هشتاد هزار [۱۵۹ الف] خانی رایج توران باشد. چنین پیش کشی در این

دولت ابد پیوند از نظر نگذشته بود. توجه و عنایت بسیار بدو نمودم. درحقیقت فرزندی که شایان لطف و شفقت باشد اوست و نهایت رضامندی و خوشنودی ازو دارم. الله تعالی او را از عمر و دولت برخوردار گرداناد.

توجه موکب گیهان شکوه به صوب ملک گجرات: چون در مدت عمر شکار فیل نکرده بودم و میل دیدن ولایت گجرات و تماشای دریای شورهم داشتم و مکرر قسراولان رفته فیلهای صحرائی را دیده جای شکار قرار داده بودند به خاطر رسید که شهر احمدآباد و تماشای دریا نموده وقت برگشتن که هوا گرم شود و موسم شکار فیل بود شکار کرده متوجه دارالخلافه آگره شوم. به این عزیمت حضرت مریم الزمانی و دیگر بیگمان و اهل محل را با اسبابی و کارخانجات زیادتی روانه آگره ساخته خود باجمعی که از همراهی آنها گزیر نیست به رسم سیرو شکار متوجه صوبه گجرات شدم و شب جمعه آباد نماه به مبارکی و فرخی از من دو کرج کرده در کنار تال تعلیقه فرود آمده شد. صباح به شکار رفته يك نیله گاو به بندوق زدم. شب شنبه مها بشخان را اسب و فیل خاصه عنایت نموده به حکومت کابل و بنگش رخصت فرمودم و به التماس اورشیدخان را خلعت و اسب و فیل و خنجر مرصع مرحمت نموده به کمک او تعیین کردم و ابراهیم حسین را به خدمت بخشیدگری دکن سرفراز ساختم و میرک حسین به واقعه نویسی صوبه مذکور مقرر شد. راجه کلیان پسر راجه تودرمل که از صوبه اودیسه آمده بود به سبب تقصیراتی که به او نسبت می کردند روزی چند از سعادت کورنش محرومی داشت بعد از تحقیق بیگناهی او ظاهر شد اسب و خلعت عنایت نموده همراه مهابت خان به خدمت بنگش تعیین نمودم. روز دوشنبه به وکلای عادل خان طره های مرصع به طرح دکن مرحمت شد. یکی پنج هزار روپیه و دیگری چهار هزار روپیه قیمت داشت. چون افضل خان و رای رایان و کلای فرزند شاه جهان آن خدمت را چنانچه شرط بندگیست و خدمتکاری به تقدیم [۱۵۹ب] رسانیده بودند. هر دو را به زیادتسی منصب سرفراز ساختم. رای رایان را به خطاب راجه بکرماجیت که در هندوان خطاب عمده ایست ممتاز ساختم. الحق بنده شایسته قابل تربیت است. روز شنبه دوازدهم به شکار رفته دو نیله گاو ماده را به بندوق زدم.

چون از این منزل شکار دور بود روز دوشنبه چهاردهم چهار گروه پاوکم کوچ فرموده در منزل موضع کید حسن فرود آمدم. روز سه شنبه پانزدهم سه نیله گاو زدم یکی از آنها که کلانتر بود دوازده من به وزن درآمد در این روز از میرزارستم غریب خطری گذشت ظاهراً بندوق را به نشانه سراسر است می کرد اول يك تیر می اندازد و باز بندوق را پرمی کند چون تیرش بسیار روان بوده سر بندوق را تکیه بر سینه خود داده غلوه را به دندان زیر می کشد که درست شود و

گرفتگی داشته باشد. قضا را در این وقت فبیله به آتش خانه می رسد و بالای سینه جای که سربندوق نهاده بود مقدار کف دست می سوزد. چنانچه ریزهای باروت در پوست و گوشت فرو می نشیند و خیلی جراحت می شود و الم بسیار به میرزا رسید. روز يكشنبه شانزدهم چهارنیله شکار شد. سه ماده نیله گاو و يك پو کهره نیله گاو. روز مباركشنبه هفدهم به دره کوهی که آبشاری داشت و نزدیک به اردو واقع بود رفته شد اگرچه در این ایام آب کمتر داشت اما چشون دوسه روزی پیشتر ممر آب را از بالا بسته بودند و نزدیک به رسیدن من گذاشتند به غایت خوب می ریخت ارتفاعش بیست گز بوده باشد. از فراز کوه جدا شده می ریزد در این قسم سرراهی غنیمت است. پیاله های معتاد را بر لب آب و سایه کوه خورده شب به اردو آمدم در این روز زمیندار جیت پوری که به النماس فرزند شاه جهان گناه او را بخشیده شده بود دولت آستان بوس دریافت.

روز جمعه هزدهم يك نیله گاو و کلان و يك بو کره [۱۶۰ الف] و روز شنبه نوزدهم دوماه شکار شد. چون قراولان عرض کردند که در پر گنه حاصل پور شکار فراوان است اردوی کلانی را در این منزل گذاشته روز يكشنبه بیستم با جمعی از بنده های نزدیک به حاصل پور که سه کروه مسافت داشت شتافتم. میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو که به خطاب عضدالدوله اختصاص دارد به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافت. یادگار حسین قوش بیگی و یادگار قورچی را که به خدمت بنگش تعیین شده اند فیل مرحمت فرمودم. در این تاریخ انگور حسینی ویدانه از کابل رسید به غایت تروتازه آمده بوده. زبان این نیازمند درگاه الهی از ادای شکر نعمتهای اوقاصر است که با وجود سه ماه مسافت راه انگور کابل در دکن تازه به تازه می رسیده باشد. روز دوشنبه بیست و یکم سه رأس یوز و روز سه شنبه بیست و دوم يك نیله گاو و نرو سه ماده و روز يكشنبه بیست و سوم يك ماده شکار شد. روز مباركشنبه بیست و چهارم در کنار تال حاصل پور بزم پیاله ترتیب یافت به فرزند شاه جهان و چندی از امرای عظام و بنده های خاص پیاله عنایت شد. یوسف خان پسر حسین خان را که از خانه زادن لایق ترتیب است. منصب سه هزاری ذات و هزار و پانصدی سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم و به فوجداری گوندوانه رخصت فرمودم و به انعام خلعت و فیل سرافرازی یافت. رأی بهاری داس دیوان صوبه دکن به سعادت آستان بوس ممتاز گشت.

روز جمعه بیست و پنجم جان سیار خان را به عنایت علم سر بلندی یافته و خلعت و اسب مرحمت نموده به صوبه دکن رخصت فرمودم. امروز بندوق نمایانی انداختم قضا را در درون دولتخانه درخت کهرنی واقع شده بود. قریشه آمده بر سر شاخ بلندی نشست و همین میانه سینه اش به نظر در آمد بندوق را بر روی دست گرفته در میان سینه او زد و از جای که ایستاده بودم [۱۶۰ ب]

شاخ بیست و دو گز بود.

روزشنبه بیست و ششم قریب به دو کروه کوچ کرده در موضع جمال پور منزل شد. یک یوز در این روز به بندوق زد. رستم خان که از بنده های عمده فرزند شاه جهان است و از برهانپور با جمعی از بنده های درگاه بر سرزمینداران گوندوانه تعیین نموده بود و صدوده زنجیر فیل و یک لک و بیست هزار رویه پیشکش گرفته. در این تاریخ به آستانبوس رسیدند و زاهد ولد شجاعت خان به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفراز شد. روز یکشنبه بیست و هفتم شکار باز و جره کردم. روز دوشنبه بیست و هشتم یک نیله گاو کلان و یک پوکهره شکار شد. نیله دوازده من و نیم به وزن درآمد. روز سهشنبه بیست و نهم سه جز شکار شد. بهلول میانه و الله یار کو که از خدمت گوندوانه آمده سعادت ملازمت دریافتند. بهلول پسر حسن میانه الوسی است از افغانان. در مبادی حال حسن نوکر صادق خان بود. اما نوکر پادشاه شناس روز آخر در سلک بنده های پادشاهی انتظام یافت و در خدمت دکن فوت شد و بعد از و پسرانش به مناصب سرفراز گشتند اگرچه هشت پسر داشت اما دو پسرش هردو به جوهر شمشیر روشناس آمدند. برادر کلان در آغاز جوانی و دیمت حیات سپرد و بهلول رفته رفته به منصب هزاری سربلند یافت. در این وقت که فرزند شاه جهان به برهانپور رسیده او را قابل تربیت دانسته به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار امیدوار ساخت و چون تا حال مرا ملازمت نکرده بود بسیار آرزوی آستانبوس داشت به درگاه طلب فرمودم بی تکلف خوب خانه زاد بیست. همچنانکه باطنش به حسن و شجاعت آراستگی دارد در ظاهرش هم خالصی از نمودی نیست. منصبی که فرزند شاه جهان تجویز نموده بود به التماس او مرحمت شد و خطاب سربلند خانسی سرافراز [۱۶۱ الف] گشت. الله یار کو که نیز جوان مردانه است و بنده لایق تربیت است او را به خدمت حضور مناسب و چسبان یافته به درگاه طلب فرمودم.

روز کم شنبه غره ماه آذر به شکار رفته یک نیله گاو به بندوق زد. در این تاریخ از واقعیات کشمیر به عرض رسید نوشته بودند که در خانه ابریشم فروشی دودختر دندان دار به وجود آمدند که پشت هردو تا کمر بهم متصل بود اما سر و دست و پا هر کدام جدا جدا بودند. اندک زمانی زنده بوده فوت شدند. روز مبارک شنبه دوم در کنار تالی که دایره شده بود بزم پیاله ترتیب یافت. لشکر خان را خلعت و فیل مرحمت نموده به خدمت دیوانی صوبه دکن سرافراز ساختم و منصب او از اصل و اضافه دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد به و کلای عادل خان دومهر کوکب طالع که هر کدام به وزن پانصد مهر دستوری می شود انعام شد. سربلند خان را اسپ و خلعت انعام نمودم چون از الله یار کو که هم خدمات شایسته و تر ددان پسندیده

به وقوع آمده بود به خطاب همت‌خانی سرافراز ساخته خلعت مرحمت شد.

روز جمعه چهار گروه و یکپا و کوچ فرموده پرکنه دپکنان محل نزول رایال اقبال گشت روز یکشنبه هم چهار گروه و یکپا و کوچ کرده در قصبه دهار منزل شد. دهار از شهرهای قدیم است و راجه بهوج که از راجهای معتبر هندوستان است در این شهر می‌بوده از عهد او هزار سال بیشتر گذشته و در زمان سلاطین مالوه نیز مدت‌ها حاکم نشین بوده. وقتی که سلطان محمود تعلق به عزم تسخیر دکن می‌رفت قلعه از سنگ تراشیده بر فراز پشته اساس نهاده. ظاهرش غایت نمود و صفا دارد و درون قلعه از عمارات خالی است فرمودم که عرض و طول و ارتفاعش را مساحت کنند. طول درون قلعه دوازده طناب و هفت گز عرض هفت طناب و سیزده گز و عرض دیوار قلعه نوزده و نیم گز. ارتفاع تا کنگره هفده و نیم گز ظاهر شد. دور بیرون حصار پنجاه پنج طناب بود. عمیدش غوری مخاطب به دلاورخان که در زمان سلطان [۱۶۱۱ ب] محمود پسر سلطان فیروز پادشاه دهلی حکومت ولایت مالوه به استقلال داشت در معموره بیرون قلعه مسجد جامعی بنا نهاده در مقابل در مسجد میل آهنی مربع نصب کرده بود. چون سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را به تصرف درآورد خواست که این میل را به گجرات نقل نماید کار فرمایان در وقت فرود آوردن احتیاط نکردند بر زمین افتاد و دوباره شد. یکی از آن هفت و نیم گز و دیگر چهار گز و یکپا و دورش یک گز یک پا و است. چون در آنجا ضایع افتاده بود حکم کردم که لخت کلان را به آگره برده در صحن روضه حضرت عرش آشیانی نصب کنند که شبها چراغ بالای آن می‌سوخته باشند. مسجد مذکور دودر دارد. بر پیش طاق یک در قفیه از تهر بلوچ سنگی نقش کرده اند مضمون آنکه عمیدش غوری در سنه سبع و ثمانمائه این مسجد را اساس نهاده و بر پیش طاق دیگر قصیده نوشته‌اند که این چند بیت از آنجاست نظم.

خدا یگان زمین کو کب سپهر جلال	مدار اهل زمان آفتاب اوج کمال
پناه و پشت شریعت عمیدش داود	که افتخار کند غور از آن حمیده خصال
معین و ناصر دین نبی دلاورخان	که برگزیده خداوند ایزد متعال
به شهر دهار بنا کرد مسجد جامع	به وقت سعد و خجسته به روز فرخ‌قال
گذشته بود ز تاریخ سال هشتصد و هفت	که شد تمام ز اقبال در گهم آمال

و چون دلاورخان و دیعت حیات سپرد در آن وقت هندوستان پادشاه به استقلال نداشت و ایام هرج و مرج بود هوشنگ پسر دلاورخان که جوان رشید صاحب همت بود دانسته بر سریر سلطنت مالوه جلوس نمود، بعد از فوت او به حسب تقدیر سلطنت به محمود خلجی پسرخان جهان که وزیر هوشنگ بود منتقل شد و ازوبه پسرش غیاث‌الدین رسید. و بعد از آن

ناصرالدین پسر غیاث‌الدین پدر را زهر داده [۱۶۲ الف] برمسند شاهی نشست و ازو به فرزندش محمود انتقال یافت و سلطان بهادر گجراتی ولایت مالوه را از محمود گرفت و سلسله سلاطین مالوه به محمود مذکور تمام شد. روز دوشنبه ششم بهشکار رفته يك تيله گاو ماده را به بندوق زد. به میرزا اشرف‌الدین حسین کاشغری فیلی عنایت نموده به خدمت صوبه بنگش رخصت نمود. به او دارام خنجر مرصع و مهر صد توله و هشت هزار درب انعام شد. روز سه شنبه هفتم در تال دهاریك مگر میج به بندون زدیم با آنکه سرینی او به نظر درآمد و باقی تته اش در آب پنهان بود به قیاس و قرینه میان پشتش زدیم يك زخم تمام شد. مگر میج از عالم نهنگ جانور است و در اکثر آب‌های هندوستان می باشد به غایت کلان می شود و این چندان کلان نبود. مگر میج دیده شده که هشت گز طول و يك گز و يك پا عرض داشت.

روز کم‌شنبه هشتم چهارونیم گروه کوچ کرده سعدپور منزل شد. در این منزل رودخانه است که ناصرالدین خلجی بالای آن را پل بسته و نشیمنها ساخته از عالم کالیاده جایی است و این هر دو بنا اثارهای اوست اگرچه عمارتش قابل تعریف نیست. چون در میان رودخانه ساخته شده و جویها و حوضها ترتیب داده اند يك طوری به نظر در می آید. شب فرمودم که بر دور جویها و آب‌ها چراغان کردند.

روز مبارک‌شنبه نهم بزم پیاله ترتیب یافت در این روز به فرزند شاه جهان يك قطعه لعل يك رنگ به وزن نه تانك و پنج سرخ که يك لك و بیست و پنج هزار روپیه قیمت داشت با دو مروارید انعام شد. و این لعلی است که در زمان ولادت من حضرت مریم مکانی والده حضرت عرش آشیانی به رسم رونما به من التفات نموده بودند و سالها در سرپیچ خاصه آن حضرت بود بعد از آن من هم تبرکاً با خود در سرپیچ می داشتم. قطع نظر از مالیات و نفاس چون به حسب شگون برین دولت اید مقرون مبارک و میمون آمده به آن [۱۶۲ ب] فرزند مرحمت شد. مبارک خان را به منصب هزار و پانصدی ذات و سوار از اصل و اضافه سر بلند ساخته به فوجداری سرکار میوات تعیین فرمودم. و به انعام و خلعت و شمشیر و فیل ممتاز گشت به همت خان و رستم خان شمشیر مرحمت شد. به کمال خان قراول که از خدمتکاران قدیم است و همیشه در شکارها حاضر می باشد خطاب شکارخانی عنایت نمودم و او دارام که به خدمت صوبه دکن تعیین شده بود به انعام خلعت و فیل و مادپان عراقی سرافرازی یافته و خنجر زر نشان خاصه مصحوب او به سپهسالار خان خانان اتالیق مرحمت شد.

روز جمعه دهم مقام فرمودم روز شنبه یازدهم چهار گروه پاو کم کوچ نموده در موضع حلوت نزول اقبال اتفاق افتاد. روز یکشنبه دوازدهم پنج گروه کوچ کرده در پرگنه بد نور منزل

شد. این پرگنه از زمان پدرم به جا گیر کیشود اس مارو مقرر است و در حقیقت وطن خود او شده عمارات و باغات ساخته از جمله باولی در سر راه اساس نهاده به غایت خوش طرح و اندام به خاطر رسید که اگر جای باولی ساخته شود به همین طرح باید فرمود که بسازند. اما اقلاً دو برابر این باید ساخت. روز دوشنبه سیزدهم به شکار رفته يك نیله گاو به بندوق زدم.

از تاریخی که فیل نور بخت به فیلخانه خاصه آمده است که در دولت خانه خاص و عام می بسته باشند. چون از حیوانات فیل را به آب الفت تمام است و با وجود زمستان و سردی هوا از درآمدن به آب محفوظ می شود و اگر آبی نباشد که تواند درآمد آب از مشک به خرطوم گرفته بریدن خود می ریزد. به خاطر رسید که هر چند فیل از آب محفوظ است و طبع او به آن مجبول اما یقین که در زمستان از آب سرد متأثر خواهد بود. فرمودم که آب را شیر گرم کرده در خرطوم او می ریخته باشند روزهای دیگر که آب سرد بر خود می ریخت اثر رعشه و لرزه ظاهر می شد و از آب گرم به خلاف آن آسوده و محفوظ گشت. و این تصرف خاصه من است.

روز سه شنبه چهاردهم شش گروه کوچ کرده در مقام سیلگره منزل شد. روز [۱۶۳ الف] کم شنبه پانزدهم از دریای مهبی گذشته نزدیک رامگده نزول اقبال نمودم شش گروه کوچ واقع شد روز مبارک شنبه شانزدهم مقام نموده در سر آشاری که قریب به اردو واقع بود بزم پیاله ترتیب یافت. سر بلند خان را به عنایت علم منازری ساخته و فیل بخشیده به خدمت صوبه دکن رخصت فرمودم و منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هزار و دویصد سوار حکم شد راجه بهیم نراین زمیندار گنده که به منصب هزاری سرفراز است رخصت جاگیر یافت. راجه بهرحیو زمیندار پکلانه را به منصب چهار هزاری سر بلند ساخته به وطن او رخصت فرمودم و حکم شد که چون به ملک خود برسد پسر کلان را که جانشین اوست به درگاه فرستد که در خدمت حضور می بوده باشد. حاجی بلوچ که سردار قراولان است و نسبت سبقت خدمت و بندگی قدیم دارد به خطاب خانی سرافراز گشت.

روز جمعه هفدهم پنج گروه کوچ نموده در موضع دهاوله نزول فرمودم. روز شنبه هزدهم که عید قربان بود بعد از فراغ قربانی و لوازم آن سه گروه و یکپا و کوچ فرموده در کنار تال موضع ناگور منزل شد. روز یکشنبه نوزدهم قریب به پنج گروه مسافت طی نموده در کنار تال موضع سمریه رایات اقبال برافراشت. روز دوشنبه بیستم چهار گروه و یکپا و کوچ کرده پرگنه (دوحد) محل نزول رایات جلال گشت. این پرگنه سرحد است میان ولایت مالوه و گجرات تا از بدینور عبور واقع شد تمام راه جنگل و انبوهی درخت و سنگلاخ بود. روز سه شنبه بیست و یکم مقام کردم. روز کم شنبه بیست و دوم پنج گروه و یکپا و کوچ نموده در موضع ریناو نزول نمودم. روز

مبارك شنبه بیست و سوم مقام فرموده در كنارتال موضع مذکور بزم پیاله ترتیب یافت. روز جمعه بیست و چهارم دونیم كروه قطع کرده در موضع جالوت رایات اقبال برافراشت در این منزل بازیگران ملك كرناتك [۱۶۳ ب] آمده فنون بازی خود نمودند یکی از آنها زنجیر آهنی را كه پنج ونیم گز طول و يك سیر و دودام وزن داشت يك سر آن را در حلق نهاده آهسته آهسته تمام را به مدد آب فرو برد و ساعتی در شكم او بود و بعد از آن بر آورد، روز شنبه بیست و پنجم مقام شد. روز يكشنبه پنج كروه كوچ نموده به موضع نیمه فرود آمدیم. روز دوشنبه بیست و هفتم نیز پنج كروه كوچ کرده در كنار تالی میران نام نزول فرمودم روز سه شنبه بیست و هشتم چهار كروه پاوكم كوچ نموده نزدیک به قصبه صحرا در كنارتال ورود رایات اقبال گشت گل نیلوفر را كه به زبان هندی كمودنی گویند به سهرنگ می شود سفید و كبود و سرخ پیش از این كبود و سفید دیده اما سرخ تا حال به نظر در نیامده بود. درین تال سرخ گل باره سبز رنگ مشاهده شد بی تكلف گلی است به غایت نادر و لطیف چنانكه گفته اند. یست:

ز سرخی و تری خواهد چكیدن

كل كنول از كمودنی كلاتر می باشد و رنگش سرخ چهره است و من در كشیر كنول صد برگ هم بسیار دیده ام و مقرر است كه كنول روزی شكند و شب غنچه می شود و كمودنی به خلاف آن روز غنچه می گردد و شب می شكند و زنبور سیاه كه اهل هند آن را بهانوره می گویند همیشه برین گلهای می نشیند و به جهت خوردن شبیره كه در میان این هر دو گل است به درون می رود و بسیار چنین واقع می شود كه گل كنول غنچه می گردد و تمام شب بهانوره در آن غنچه می ماند و همین طور در گل كمودنی هم و بعد از شكفتن از میان بر آمده پرواز می كند. چون زنبور سیاه ملازم دایه می این گلهاست شرای هندی آنرا بلبل عاشق گل اعتبار نموده مضامین هالی در سلك نظم كشیده اند. از جمله ناسین كلادنت كه در خدمت پدرم بی نظیر زمان خود بوده بلکه در هیچ عهد و قرن مصفی مثل ازنگذشته از نقشها روی جوان را به آفتاب و چشم گشودن او را به شكفتن گل كنول و بر آمدن بهانوره از میان آن تشبیه داده و در [۱۶۴ الف] جای دیگر به گوشه چشم نگرستن محبوب را به حرکت گل كنول در هنگام نشستن بهانوره نسبت کرده.

در این منزل انجیر از احمد آباد رسید اگرچه انجیر برهانپور بالیده و شیرین می شود، اما این انجیر كمدا نه و شیرین تر است. ده دوازده بهتر توان گشت. روز كم شنبه بیست و نهم و مبارك شنبه سی ام مقام شد و در این منزل سرافرازخان از احمد آباد سعادت آستانبوس دریافت. از پیشكشهای او نسبیه مرواریدی كه به یازده هزار روپیه خریده بود با دوفیل و دواسپ و هفت رأس گاو بهل و چند نفوز پارچه گجراتی مقبول افتاد و تنه را به او بخشیدم. سرافرازخان نیره مصاحب بیگ

است که از امرای حضرت جنت آشیانی بود و حضرت عرش آشیانی او را به نام جدش مصاحب - بیگ می خواندند و من در آغاز جلوس منصب او را افزوده به صوبه گجرات تعیین فرمودم و چون نسبت خانہ زادی موروثی به این درگاه داشت و در خدمت صوبه گجرات هم خود را نفلک ظاهر ساخت لایق تربیت دانسته به خطاب سرافرازخان در عالم سر بلند گردانیدم و منصب او به دوهزاری ذات و هزار سوار رسیده.

روز جمعه غره دیماه چهار کرده پاو کم کوچ نموده در کنار نال جهسور نزول فرمودم. در این منزل رایمان سردار پیاده های خدمتیه ماهی رو هوشکار کرده آورد. چون طبعم به گوشت ماهی رغبت تمام دارد خصوصاً به ماهی رو هو که بهترین اقسام ماهی هندوستان است و از تاریخ عبور گاتی چند انا حال که یازده ماه گذشته با وجود نهایت تفحص بهم نرسیده بود و امروز به دست آمد. به غایت محظوظ شدم و اسپی به رایمان عنایت فرمودم.

اگرچه از پرگنه داهوت داخل سرحد گجرات است غایتاً از این منزل در همه چیز اختلاف صریح ظاهر می شود صحرا و زمین نوعی دیگر، مردم به وضعی دیگر، زبانها به روش دیگر، جنگلی [۱۶۲] که در این راه به نظر در آمد درخت میوه دار مثل انبه و کهرنی و تمر هندی داشت و مدار محافظت زراعت بر خار زقوم است. مزارعان بر دوزمرعه خویش زقوم نشانیده هر کدام قطعه زمین خود را جدا ساخته اند و در میان کوچه راه تنگ به جهت آمد و شد گذاشته و چون تمام این ملک زیگه بوم است به اندک تردد واژدهامی که واقع می شود چندان گرد و غبار بهم می رسد که چهره آدم به دشواری به نظر در می آید. به خاطر رسید که احمد آباد را بعد از این گرد آباد باید گفت نه احمد آباد.

روز شنبه دوم چهار کروه پاو کم کوچ کرده در کنار دریای مہی منزل شد. روز یکشنبه سیوم هم چهار کروه پاو کم کوچ کرده در موضع بردله نزول نمودم در این منزل جمعی از منصبداران که به خدمت صوبه گجرات تعیین بودند سعادت آستان بوس دریافتند. روز دوشنبه چهارم پنج کروه کوچ کرده چتر سیما نزول رایات جلال اتفاق افتاد. روز سه شنبه پنجم پنج ونیم کروه مسافت طی نموده در پرگنه موده رایات اقبال برافراشت در این روز سه نیله گاو شکار شد. یکی از همه کلانتر بود سیزده من و ده سیر به وزن آمد. روز کم شنبه ششم شش کروه کوچ فرموده در پرگنه نریاد منزل شد و از میان قصبه گذشته موازی یک هزار و پانصد روپیه نثار کردم. روز مبارک شنبه هفتم شش ونیم کروه کوچ کرده در پرگنه تیلاد نزول فرمودم. در ملک گجرات کلانتر از این پرگنه نیست. هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج عراق باشد حاصل دارد معموری قصبه هم خیلیکی است. در وقت آمدن از میان قصبه گذشته هزار روپیه نثار کردم. همگی همت

مصروف بر آن است که به هر بهانه فیض به خلق خدا برسد. چون مدار سواری مردم این ملک به عزا به است مراهم میل سواری همراه شد و نادو گروه بر عرابه نشستیم. اما از گروه غبار بسیار آزار کشیدیم و بعد از آن تا آخر منزل بر اسب سواری کردم در [۱۶۵ الف] اثای راه مقر به خان از احمد آباد رسیده سعادت ملازمت دریافت. و یک دانه مروارید که به سی هزار روپیه خریده بود پیشکش گذرانید.

روز جمعه هشتم شش گروه و نیم کوچ نموده ساحل دریای شور محل نزول بارگاه اقبال گشت. کهنایت از بندرهای قدیم است و به قول برهمنان چندین هزار سال از بنای این گذشته در ابتدا نامش ترنباوتی بود و راجه ترنگ کتواد حکومت این ملک داشته. اگر تفصیل احوال راجه مذکور به شرحی که برهمنان می گویند نوشته شود به طول می کشد. مجملًا چون نوبت ریاست به راجه ابهی کمار که ناپراو بوده می رسد به قضای آسمانی بلائی در این شهر نازل می شود و چندان گرد و خاک می ریزد که تمام منازل و عمارت شهر در زیر خاک پنهان می گردد و بنیاد حیات بسیاری از مردم زیر و بر می گردد غایتا پیش از نزول بلائی که راجه آنرا پرستش می کرد به خواهش آمده از این حادثات آگاه می سازد و راجه با عیال خود به جهاز درمی آید و آن بت را با ستونی که در پس بت به جهت تکیه اوداشته بودند همراه می برد قضا را جهاز هم از طوفان بلامی کشند. چون مدت حیات راجه باقی بود به مدد همان ستون کشتی وجودش به ساحل سلامت برسد و بازاراده تعمیر این شهر می نمایند و آن ستون را به جهت علامت آبادانی و فراهم آمدن مردم نصب می کنند. چون به زبان هندی ستون را استهب و کهنب هردو می گویند. به این نسبت اسهب نگری می گویند و گاه به مناسبت ترنباوتی کهنباوتی نیز می گویند و کهنباوتی رفته رفته به کثرت استعمال کهنایت شده و این بندر از اعظم بنادر هندوستان است و متصل به جودی از جودهای دریای عمان واقع شده جهاز به درون جور در نمی آید و در بند رگروه که از توابع کهنایت است و نزد یک به دریا واقع گشته لنگر می کنند و از آنجا اسباب را به عرابها انداخته به بندر کهنایت می آورند و همین طور در [۱۶۵ ب] وقت پر ساختن جهاز اسباب در عرابها کرده می برند و به جهاز درمی آرند. پیش از ورود موکب منصور چند غراب از بنادر فرنگ به کهنایت آمده خرید و فروخت نموده اراده مراجعت داشتند. روز یکشنبه دهم غرابها را آراسته به نظر در آوردند و رخصت گرفته متوجه مقصد شدند. روز دوشنبه یازدهم من خود بنزد غراب نشسته تخمیناً یک گروه بر روی آب سیر کردم. روز سه شنبه دوازدهم به شکار یوز رفته ده آهو گیرانده شد. روز یکشنبه سیزدهم به تماشای تال تارنگ سر سوار شده از میان رسته بنسازان گذشتم و قریب پنجاهارو پیوه

نثار کردم. در زمان حضرت عرش آشیانی انارالله بسر هانه کلیان رای متصدی بندر مذکور به حکم آن حضرت حصاری پخته از خشت و آهک بردور شهر ساخته و سوداگر بسیار از اطراف آمده در این شهر توطن گزیده اند و خانه های به صفا و منازل نیک اساس نهاده مرفه الحال روزگار به سر می برند. بازارش اگرچه مختصر است غایتاً پاکیزه و پر جمعیت و کثرت است. در زمان سلاطین گجرات تمغای این بندر مبلغی کلی بود و الحال در این دولت حکم است که از چهل پک زیادہ نگیرند و در دیگر بنادر عشور گویان ده پک و هشت پک می گیرند و انواع تکسالیف و مزاحمت به تجارت و مترددین می رسانند و در جده که بندر مکه است چار پک می گیرند بلکه بیشتر هم و از اینجا قیاس می توان نمود که تمغای بنادر گجرات در زمان حکام سابق چه مبلغ بوده و الله الحمد که این نیازمند درگاه ایزدی توفیق بخشش تمغای کل ممالک محروسه که از حساب و شمار بیرون است یافته و نام تمغا از فلورو من بر افتاده. درینولا حکم شد که تنکه طلا و نقره ده بیست و زت مهر و روپیه معمول تنکه کنند. سکه تنکه طلا یک طرف لفظ جهانگیر شاهی سنه ۱۰۲۷ و جانب دیگر ضرب کهنایت سنه ۱۲ جلوس مقرر شد و سکه تنکه نقره یک رو در میان تنکه جهانگیر شاهی سنه ۱۰۲۷ و بردور آن این مصرع [۱۶۶ الف]: ع

به زر سکه زد شاه جهانگیر ظفر پرتو

و بر روی دیگر در میان ضرب کهنایت و سنه ۱۲ جلوس و بردور مصرع دوم: ع

پس از فتح دکن آمد چو در گجرات از مندو

در هیچ عهدی تنکه غیر از مس سکه نشده و تنکه طلا و نقره اختراع من است. نامش تنکه

جهانگیری فرمودم.

روز مبارک شنبه چهاردهم پیشکش امانتخان متصدی بندر کهنایت در محل به نظر گذشت منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و چهارصد سوار حکم شد. نورالدین قلی به منصب هزاری ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافت. روز جمعه پانزدهم بر فیل نوربخت سوار شده بر اسب دو انیدم به غایت خوب دوید. در وقت نگاهداشتن هم خوب می ایستاد و این مرتبه سیوم است که من خود سوار می شوم. روز شنبه شانزدهم را مداس و لدرا جسنکه به منصب هزار و پانصدی ذات و هفتصد سوار از اصل و اضافه سرافرازد. روز یکشنبه هفدهم به دارابخان امانتخان رسید بایزید باره فیل عنایت شد. در این چند روز که ساحل دریای شور معسکراقبال بود از سوداگر و اهل حرفه و از باب استحقاق و سایر مشو طنان بندر کهنایت را به نظر در آورده فراخور حال هر کس اسب و خلعت و خرجی و مدد معاش مرحمت فرمودم و همدرین تاریخ سید محمد صاحب سجاده شاه عالم و فرزندان شیخ محمد غوث و شیخ حیدر نبیره میان وجیهه الدین و

دیگر مشایخ که در احمدآباد توطن دارند به استقبال آمده ملازمت نمودند، و چسبون غرض تماشای دریا و مد و جزر آب بود، در روز تمام مقام نموده روز سه شنبه نوزدهم رایات عزیمت به صوب احمدآباد برافراشت. بهترین اقسام ماهی که در اینجا بهم می‌رسد نامش عربیت است و ماهیگیران مکرر به جهت من گرفته آوردند. بی تکلف نسبت به دیگر اقسام ماهی که در این ملک می‌شود لذیذ تر و بهتر است. اما بالذات ماهی رو هو نیست دهنه بلکه دهشت توان گفت و از غذاها که مخصوص اهل گجرات است کچهری باجره است و آنرا لهنده نیز [۱۶۶ب] می‌گویند از اقسام ریزه غله است و این غله غیر از هندوستان در دیگر دیار نمی‌شود و نسبت به سایر بلاد هند در گجرات بیشتر است و از اکثر حیوانات ارزان تر، چون هرگز نخورده بودم فرمودم که تیار (آماده) ساخته آوردند. خالی از لذتی نیست. مرا خود خیلی در افتاد. حکم کردم که در ایام صوفیانه که التزام ترک حیوانی نموده‌ام (و) از طعامهای بی گوشت می‌خورم اکثر از این کچهری می‌آورده باشند. روز سه شنبه مذکور شش گروه و یک پاو کسوج کرده در موضع کوساله منزل شد.

روز کم شنبه بیستم از پر گنه با بره گذشته در کنار دریا فرود آمدم این منزل شش گروه بود. روز مبارک شنبه بیست و یکم مقام نموده بزم پیاله ترتیب یافت و در همین آب ماهی بسیار شکار کرده به جمعی از بندهای که داخل مجلس بودند قسمت شد. روز جمعه بیست و دوم چهار گروه مسافت طی نموده در موضع یاریچه سعادت نزول اتفاق افتاد. در این راه دیوارها به نظر درآمد. از دونیم گز تا سه گز. بعد از تحقیق معلوم شد که مردم به قصد ثواب ساخته‌اند که چون همانان در راه مانده شوند بار خود بران دیوار نهاده نفسی راست سازند و باز بی مسدد غیر به فراغت برداشته متوجه مقصد گردند و این تصرف خاصه گجرات است. بسیار مرا این دیوار ساختن خوش آمد. فرمودم که در جمیع شهرها به همین دستور دیوارها از طرف پادشاهی سازند.

روز سه شنبه بیست و سوم پنج گروه پاو کم کوچ نموده کنار تالکا کره محل نزول اردوی کیهان شکوه شد. این تال را قطب الدین محمد نبیره سلطان احمدیانی شهر احمدآباد ساخته و بر دوش زین پایها از سنگ و آهک نشاند در میان تال باغچه مختصر و یک دست عمارت بنا نهاده و از کنار تال تا عمارت میان پلی بسته‌اند که راه آمد و شد باشد و چون مدت‌ها برین گذشته اکثر از هم ریخته و ضایع شده و جایی که قابل نشستن باشد نمانده بود. درینو لاکه مرکب اقبال به صوبه احمدآباد توجه فرمود صفی خان بخش گجرات از سر کار پادشاهی شکست و ریخت آن را مرمت نموده و باغچه آن را صفاداده. عمارتی نو مشرف [۱۶۷الف] بر تال و باغچه ساخته بی تکلف منزلیست به غایت مطبوع و دلنشین طرخش مرا خوش در افتاد. و در ضلعی که پل واقع

است نظام الدین احمد که در وقت پدرم یک چندی بخشی گجرات بود باغی ساخته در کنار تال مذکور. در این وقت به عرض رسید که عبدالله خان به جهت نزاعی که با عابد پسر نظام الدین احمد داشت درختهای این باغ را بریده است و نیز شنیده شد که در ایام حکومت خود در مجلس شراب مرد نامرادی را که خالی از طرفگی و مضحکی نبوده به مجرد آنکه درمستی و پشموری حرفی ناملازم از روی مطایبه گفته طریق شده به یکی از غلامان خود اشارت کرده که در همان مجلس گردنش را زده است از شنیدن این مقدمه خاطر عدالت آئین به غایت آشفته گشت و حکم فرمود که دیوانیان عظام هزار سوار دواسه و سه اسبه او را موافق یک اسبه مقرر داشته، تفاوت آن را که هفتاد لک دام می شود از محال جا گیر او وضع نمایند.

مزار شاه عالم: چون در این منزل مزار شاه عالم بر سر راه واقع بود، فاتحه خوانده گذشتم تخمیناً یک لک روپیه خرج عمارت این مقبره شده باشد. شاه عالم پسر قطب عالم است و سلسله ایشان به مخدوم جهانپان منتهی می شود. مردم این ملک را از خاص و عام غریب اعتقادی بدیشان است. چنانکه می گویند که شاه عالم احیای اموات می کرده و بعد از آنکه چندین مرده را زنده ساخته بودند پدرش بر این معنی وقوف یافته مانع آمده است که دخل در کارخانه الهی کردن گستاخی است و شرط بندگی نیست. قضا را شاه عالم خدای داشت و او را فرزند نمی شد و به دعای ایمان حق تعالی پسر به او کرامت فرمود. چون به یست و هفت سالگی رسید در گذشت و آن خادم گریه وزاری کتان به خدمت ایشان آمده معروض داشت که پسر من فوت شده و مرا همین یک فرزند بود. چون به توجه شما حق تعالی به من کرامت فرموده بود امیدوارم که با دعای شما زنده شود. شاه عالم لحظه متفکر گشته به درون حجره رفته اند و خادم مذکور به خدمت پسر ایشان که او را بسپاردوست [۶۷ ب] می داشتند رفته الحاح وزاری می نماید که شما از شاه التماس کنید که فرزند مرا زنده سازد. پسر ایشان چون خردسال بوده به درون حجره در آمده در این باب مبالغه می کند. شاه عالم می گویند که اگر شماراضی باشید که به عوض او جان به حق تسلیم کنید شاید التماس من مقبول افتد عرض کرده که در آنچه رضای شما و خواست خدا باشد عین رضای من است. شاه عالم دشتهای پسر خود را گرفته از زمین برداشته اند و روی سوی آسمان کرده گرفته اند که بار خدایا عوض آن بزغاله این بزغاله را بگیرد. در لحظه پسر جان به حق تسلیم کرد و شاه او را بر بالای پلنگ خود خوابانیده چادری بروی پوشیده اند و خود از حجره برآمده به آن خادم گفته اند که به خانه برود و از پسر خود خبر بگیرد شاید سکه کرده باشد و نمرده باشد. چون او به خانه می آید پسر را زنده می بیند.

مجملاً در ملک گجرات این قسم حرفها بسیار به شاه عالم نسبت می کنند و من خود از سید

مخند که صاحب سجاده ایشان است و خالی از فضل و معقولیت نیست پرسیدم که این حرف چه صورت دارد او گفت ما هم از پدر و جد خود همین طور شنیده ایم و به تواتر رسیده و الملم عند الله. اگر چه این مقدمه از آئین خرد و عقل دور است غایتاً چون در مردم شهرت تمام داشت به جهت غرایب نوشته شد و رحلت ایشان از این سرای فانی به عالم جاودانی در سده هشتصد و هشتاد واقع شد. در زمان سلطنت سلطان محمود بیکره، و صارت مقبره ایشان از آثار تاجخان ترپالی است که از امرای سلطان مظفر بن محمود بوده.

روز دوشنبه ساعت به جهت در آمدن به شهر اختیار شده بود. روز یکشنبه بیست و چهارم مقام فرسودم. درین ایام غریبوزه کاریز که قصبه است از توابع هرات رسیده و مقر است که در خراسان هیچ جا غریبوزه به نحوی کاریز نمی شود با آنکه یک هزار و چهار صد گروه مسافت است و قافله به پنج ماه می آید پسند [۱۶۸ الف] درست و تازه آمده و آن قدر آورده اند که به جمیع بنده ها کفایت کند و مقارن این کونله از بنگاله رسیده و با وجود هزار گروه مسافت اکثر تر و تازه آمده چون به غایت میوه لطیف و نازک است همانقدر که به جهت خاصگی کفاف باشد پیاده های دا کچو کی دست به دست می رسانند، زبان از ادای شکر نعم الهی قاصر است. مصرع: شکر نعمتهای تو بخندان که نعمتهای تو

درین تاریخ امانت بخان دو دندان فیل گذارید به غایت کلان که یکی از آن سبزه و هشت طسوطول و شانزده طسوطخامت داشت. سفین و دوسیر به وزن در آمد که بیست و چهار و نیم من عراق باشد. روز دوشنبه بیست و پنجم بعد از گذشتن شش گهری در ساعت مسعود به مبارکی و فرخی متوجه شهر شلم. و هر فیل صوت گنج که از فیلان دوستدار من است و در صورت و سیرت تمام عیار با آنکه مست بود، چون اعتماد بر سواری خود و خوش جلوی او داشتم سوار گشتم. خلقی انبوه از مرد و زن در کوچه و بازار و در و دیوار بر آمده منتظر بودند، تریف شهر احمد آباد چنانچه شنیده شده بود به نظر در نیامد. اگر چه میان دانسته بازار وسیع و حریص گرخته اند غایتاً دکانها را در خورد و مست بازار ساخته اند عمارتش همه از چوب است و ستون دکانها باریک و زیور و کوچه و بازار پر گرد و غبار از حال کاکریه تادرون ارک که به اصطلاح آن ملک به عدد گویند نثار کنان شتافتم و به عدد به معنی مبارک است منازل سلاطین گجرات که در ددون به عدد واقع بود درین پنجاه و شصت سال غرایب شده و اثری از آنها نمانده غایتاً جمعی از بندگان ما که به حکومت آن ملک تعیین بوده اند عمارات ساخته اند و در این ولایت که از من و متوجه احمد آباد شلم مقر بخان منازل قدیم را از سر نو ساخته نشیمنهای دیگر که ضروری بود مثل جهرو که خاص زعام و غیره ترتیب داد.

چون امروز روز وزن مبارک فرزند شاه جهان بود [۱۶۸۸ ب] به رسم معهود اورا به طلا و دیگر اجناس وزن فرمودم و سال بیست و هفتم از مولود مسعود او به خرمی و نشاط آغاز شد امید که حضرت واهب العطا یا اورا به این نیازمند درگاه خود ارزانی دارا د و از عمر دولت برخوردار کند. همدین روز ولایت گجرات را به جاگیران فرزند مرحمت فرمودم. از قلعه مندو تا بندر کهنابیت به راهی که آمدیم یکصد و بیست و چهار کروه هست و بیست و هشت کوچ و سی مقام واقع شد و در کهنابیت دهم روز مقام اتفاق افتاد و از آنجا تا به شهر احمد آباد بیست و یک کروه بود و به پنج کوچ و دو مقام طی شد. مجمل از مندو تا کهنابیت و از کهنابیت تا احمد آباد به شرحی که گذارش یافت یکصد و چهل و پنج کروه مسافت به دو ماه و پانزده روز آمدیم و در این مدت همگی سی و سه کوچ و چهل و دو مقام شد.

روز سه شنبه بیست و هشتم به دیدن مسجد جامع که در میان بازار واقع است رفته به چندی از فقرا که آنجا حاضر بودند قریب پانصد روپیه به دست خود خیر کردم این مسجد از آثار سلطان احمد بانی شهر احمد آباد است مشتمل بر سه در و در هر طرف بازاری و مقابل دری که به جانب مشرق واقع شده مقبره سلطان مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد پسر و قطب الدین نبیره او آسوده اند. طول صحن مسجد غیر از مقصوره یکصد و سه ذرع است و عرض هشتاد و نه ذرع. بر دور آن ایوانی ساخته اند به عرض چهار ذرع و سه پاو و فرش صحن از خشت تراشیده و ستونهای ایوان از سنگ سرخ است. و مقصوره مشتمل است بر سی صد و پنجاه و چهار ستون و بالای ستونها گنبد داده اند. طول مقصوره هفتاد و پنج ذرع و عرض سی و هفت ذرع است. و فرش مقصوره و محراب و منبر از سنگ مرمر ترتیب یافته هر دو بازوی پیش طاق دومناره پرکار از سنگ تراشیده مشتمل بر سه آشیانه در غایت اندام نقاشی و نگاری کسره اند و به جانب دست راست منبر متصل به کنج مقصوره شاه نشین جدا کرده و از میان ستونها به تخته سنگ تراشیده اند و دور آن را تا سقف [۱۶۹۰ الف] مقصوره پنجره سنگ نشانیده اند غرض آنکه چون پادشاه به نماز جمعه و عید حاضر شود با جمعی از مخصوصان و مقربان خود بران بالا رفته ادای صلوٰه نماید و آنرا به اصطلاح آن ملک ملوکخانه گویند و همانا که این تصرف و احتیاط به جهت هجوم عام شده باشد و الحق این مسجد بنایی است به غایت عالی.

روز کم شنبه بیست و هفتم به خانقاه شیخ وجیه الدین که نزدیک به دولتخانه بود رفته بر سر مزار ایشان که در صحن خانقاه واقع است فاتحه خوانده شد. این خانقاه را صادق خسان که از امرای عمده پدرم بود ساخته است. شیخ از خلفای شیخ محمد غوث است اما خلیفه که مرشد به خلافت او مباحثات کند و ارادت ایشان بر هانیست روشن بر بزرگی شیخ محمد غوث و شیخ

وجیه الدین به فضایل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشت و پیش از این به سی سال درین شهر و دیعت حیات سپرده و بعد از آن شیخ عبدالله به وصیت پدر بر مستند ارشاد نشسته و به غایت درویشی مرتاض بوده و چون مشارالیه به جوار رحمت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسدالله جانشین گشت و همدران زودی به عالم بقا شتافت و بعد از او برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده شد و الحال در قید حیات است و بر سر مزار جد و آبای خود به خدمت درویشان و تیمار حال ایشان مشغول و اثر صلاح از ناحیه روزگارش ظاهر. چون عرس شیخ وجیه الدین در میان بود يك [۱۶۹۰] هزار و پانصد روپیه به جهت خرج عرس عنایت شد و هزار و پانصد روپیه دیگر به جمعی از فقرائی که در خانقاه ایشان حاضر بودند به دست خود خیر کردم و پانصد روپیه به پسر شیخ وجیه الدین لطف نمودم. همچنین به هر کدام از خویشان و منسوبان ایشان در خور حالت خرجی و زمین مرحمت شد و شیخ حیدر فرمودم که به جمعی از درویشان مستحقان را که معرفی به حال آنها داشته باشد به حضور آورده خرجی و زمین التماس نماید.

روز مبارک شنبه به سیر رستم باری رفته يك هزار و پانصد روپیه در راه نثار کردم باری به اصطلاح اهل هند باغ را گویند و این باغیست که برادرم شاه مراد به نام پسر خود رستم ساخته بود يك جشن مبارک شنبه را در این باغ کرده به چندی از بنده های خاص پیاله عنایت نمودم و آخر دهنه به باغچه حویلی سکندر که در جوار این باغ واقع است و انجیرش به غایت خوب رسیده بود رفته شد. چون میوه را به دست خود چیدن لذتی دیگر داد و من تا حال انجیری به دست خود نیچیده بودم درین ضمن سرافرازی او هم منظور بود. بی تکلفانه رفتم شیخ سکندر گجراتی الاصل است و خالی از معقولیت نیست و بر احوال سلاطین گجرات استحضار تمام دارد و مدت هشت نه سال است که در سلك بنده ها منتظم است. چون فرزند شاه جهان رستم خان را که از همده های اوست به حکومت احمد آباد مقرر فرموده بود به التماس آن فرزند رستم باری را به مناسبت اسمی به او بخشیده شد.

در این روز راجه کلیان زمیندار ولایت ایلد سعادت آستان بوس دریافتی يك زنجیر فیل و نه اسب پیشکش گذرانید. فیل را به او بخشیدم. این زمینداران معتبر سرحد گجرات است و ملك او متصل به کوهستان رانا واقع است و سلاطین گجرات پیوسته بر سر راجه آنجا لشکر می کشیده اند اگر چه بعضی اطاعت کوتاه می کرده اند و پیشکش می داده غایتاً خود به بدیدن هیچکدام نرفته اند و بعد از آنکه حضرت مرشد آشیانی فتح گجرات فرموده اند افواج منصور بر سر او تعیین شده، چون خلاصی خود را منحصر در اطاعت و فرمان پذیری ناگزیر بندگی و دولتخواهی اختیار نموده به سعادت آستان بوسی شتافت و از آن تاریخ در سلك بنده های منتظم است و هر کس به حکومت

احمد آباد تعیین می شود. به دیدن او آمده در وقت کار و خدمت با جمعیت خود حاضر می باشد. روز شنبه غره ماه بهمن سنه ۱۲ چند زمین که از زمینداران عمده [۱۷۰ الف] این ملک است دولت آستانبوس دریافت نه اسب پیشکش گذرانید. روز یکشنبه دوم به راجه کلیان زمینداران ایدرو سید مصطفی و میر فاضل فیل عنایت شد. روز دوشنبه به شکار باز و جره سوا شده قریب به پانصد روپیه در راه نثار کردم. درین تاریخ ناشپاتی از ولایت بدخشان رسید.

روز مبارک شنبه ششم به سیر باغ فتح که در موضع سیر خیز واقع است شتافته یک هزار و پانصد روپیه در راه نثار کردم و چون مزار شیخ احمد کهتو بر سر راه واقع بود نخست بدانجا رفته فاتحه خوانده شد. کهتو نام قصبه ایست از سرکار ناگورو مولد شیخ از آنجاست و شیخ در عهد سلطان احمد که بانی شهر احمد آباد بود، بوده اند و سلطان احمد به ایشان ارادت و اخلاص تمام داشته و مردم این ملک را غریب اعتقاد است به ایشان و از اولیای کبار می دانند و در هر شب جمعه خلعتی انبوه از وضیع و شریف به زیارت ایشان حاضر می شوند. سلطان محمد پسر سلطان احمد مذکور عمارات عالی از مقبره و مسجد و خانقاه بر سر مزار ایشان بنا نهاده و متصل به مقبره در ضلع جنوب تالی کلان ساخته و در این را از سنگ و آهک ریخته بر آورده و اتمام این عمارت در زمان قطب الدین ولد محمد مذکور شده مقبره چندی از سلاطین گجرات بر کنار تال در طرف پای شیخ واقع است و در آن گنبد سلطان محمود بیکره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید نبیره سلطان مظفر که آخرین سلاطین گجرات است آسوده اند. بیکره در زبان اهل گجرات بروت برگشته را گویند و سلطان محمود برونهای کلان برگشته داشته به این نسبت بیکره می گفته اند و متصل به مقبره ایشان گنبد خوانین آنهاست و بی تکلف مقبره شیخ به غایت عمارت عالی و جای نفیس است و از روی قیاس و تخمین پنج لک روپیه صرف این عمارت شده باشد [۱۷۰ ب] الله اعلم بالصواب.

بعد از فراغ زیارت به باغ فتح رفته شد. این باغ در زمینی واقع است که سیه سالار خان خانان اتالیق بانو که خود را به مظفر مخاطب ساخته بود، جنگه صف کرده شکست داده از این جهت باغ فتح نام نهاده و اهل گجرات فتح بازی می گویند.

تفصیل این اجنال آنکه چون به میامن اقبال حضرت عرش آشیانی ملک گجرات مفتوح گشت و تنو به دست افتاد اعتماد خان به عرض رسانید که پسر قلیائی است چون از سلطان محمود فرزند نماند و از اولاد سلاطین گجرات نیز هیچکس نبود که به سلطنت بر داریم ناگزیر صلاح وقت را منظور داشته چنین ظاهر ساختیم که این پسر سلطان محمود است، سلطان مظفر نام کرده به سلطنت برداشتیم و مردم بنا بر ضرورت قبول این معنی نمودند. چون آن حضرت قول اعتماد

خان را درین مواد معسر نداشتند او را وجودی نهادند و مدتها در میان خواصان خدمت می کرد و توجه به حال او نمی فرمودند بنا برین از قنچور گریخته به گجرات آمد و چندگاه در پناه زمینداران می گذرانید و روزگار به سر می برد تا آنکه شهاب الدین احمد خان را از حکومت گجرات معزول ساخته اعتماد خان را به جای او تعیین فرمودند و جمعی از نوکران شهاب الدین که دلنهاد گجرات شده بودند ازو جدائی گزیده به امید نوکری اعتماد خان در احمد آباد ماندند. بعد از آنکه اعتماد خان به شهر درآمد بدو رجوع آورده اقبالی از جانب او نیافتند نه روی رفتن نزد شهاب خان داشتند و نه رای ماندن در احمد آباد. چون از همه جهت نومیدی است داد چاره کار در آن دیدند که خود را به ننو رسانیده او را دست آورفته و آشوب سازند و به این هزینه ششصد هفتصد سوار از آن جماعه نزد ننو رفته او را لو بنا کانهی که ننو در پناه او بسود برداشته متوجه احمد آباد شدند و تا رسیدن به حوالی شهر بسیاری از یدولتان واقعه طلب به او پیوستند و قریب به دوهزار سوار از مغول و اهل گجرات جمع شدند. چون اعتماد خان از این [۱۷۱ الف] سانه و قوف یافت شیرخان پسر خود را در شهر گذاشته خود به طلب شهاب خان که متوجه درگاه شده بود شتافت تا با امداد او تسکین این شورش دهد. با آنکه اکثر از مردم خوب ازو جدا شده بودند و از نقوش پیشانی بازمانده ها نیز حرف بیوفائی می خواند ناچار به رفاقت اعتماد خان عطف عنان نموده قضا را پیشتر از رسیدن اینها ننو به حصار احمد آباد در آمده بود. دولتخواهان در سواد شهر به ترتیب صفوف پرداختند و مفسدان از قلعه برآمده بر عرصه کارزار شتافتند و چون فوج اهل ادبار نمودار شد آنچه از نوکران شهاب خان مانده بودند همه به یکبار راه بی حقیقی سپرده به غنیمت پیوستند و شهاب خان شکست خورده به صوب پتن که در تصرف بنده های پادشاهی بود شتافت حشم و بنگاه او به غارت رفته و ننو به این مفسدان منصبها و خطاها داده بر سر قطب الدین محمد خان که در پرگه یروده بود رفت و نوکران مشارالیه نیز به شورش نوکران شهاب خان طریق بیوفائی سپرده جدائی اختیار نمودند. چنانچه شرح این وقایع در اکبرنامه مسطور است آخر قطب الدین محمد خان را قول داده به درجه شهادت رسانیده مال و اموال او که برابر خزینه هرزی شوکت بود به تاراج حادثات رفت و قریب به چهل هزار سوار در آنند که فرصت برگردا و فراهم آمدند. چون صورت واقعه به عرض حضرت عرش آشیانی رسید میوزا - خان خلف بیوم خافدا با جمعی از بهادران رزمجوی بر سر او تعیین فرمودند و روزی که میوزا - خان به حوالی شهر رسیده صفوف اقبال آراست تخمینا هشت نه هزار سوار داشت و ننو با سی هزار سوار در برابر آمده عساکر ادبار مائی خود را ترتیب داده. بعد از قتال و جدال بسیار نسیم فتح فیروزی بر علم دولتخواهان و زید و ننو شکست خورده به حال تباه راه ادبار پیش گرفت و

پدرم [۱۷۱ب] به جلدوی این فتح منصب پنجهزاری و خطاب خانخانان و حکومت ملک گجرات به میرزاخان عنایت نمودند و باغی که خانخانان در عرصه کارزار ساخته بر کنار دریای ساپرمی واقع است و عمارت عالی با صفا در خورد آن مشرف بر دریا بنا نهاده و اطراف باغ را دیواری از سنگ و آهک در غایت استحکام کشیده و این باغ یکصد و بیست جریب است و بی تکلف سیرگاه خوبی است. ممکن که برو دولت روپیه خرج شده باشد. مرا خود خیلکی در افتاد. توان گفت که در تمام گجرات مثل این باغی نباشد. جشن مبارک شنبه کرده به بنده های خاص پیاله عنایت نمودم و شب در اینجا بسر برده آخرهای روز جمعه به شهر آمدم و قریب به هزار روپیه در راه نثار شد. درین وقت باغبان به عرض رسانید که چند درخت گل چنپه از بالای صفا که مشرف بر دریا است نوکر مقربان بریده است. از شنیدن این حرف خاطر من مشوش گشت و خود متوجه تحقیق و بازخواست شدم چون به ثبوت پیوست که این فعل زشت ازو سرزده حکم فرمودم که هر دو انگشت ایهام او را قطع کردند تا موجب عبرت دیگران شود و ظاهر این است که مقربان را درین معنی اطلاعی نبوده والا در همان وقت به سزا می رسانید.

روز سه شنبه ۱۱ کوئوال شهر دزدی را گرفته آورد که پیش ازین در چند واقعه او را به دزدی گرفته هر بار عضوی از اعضایش بریده بودند. یک مرتبه دست و بار دوم انگشت ایهام دست چپ و دفعه سیوم گوش چپ و بابت چهارم پی هر دو پا و بار آخر بینی و مع هذا ترك كار خود نكرده. دوش به خانه کاه فروشی به دزدیدن آمده بود و قضا را صاحب خانه خبردار شده او را می گیرد دزد چند زخم کارد به کاه فروش زده او را هلاک می سازد. درین شور و غوغا خویشان او هجوم آورده دزد را می گیرند. فرمودم دزد را به خویشان مقتول حواله نمایند تا او را به قصاص رسانند. ع

هم در سر آن روی که در سرداری

روز کم شنبه دوازدهم مبلغ سه هزار روپیه به عظمت خان [۱۷۲ الف] و معتمد خان سپرده شد که فردا بر سر مزار شیخ احمد که تو رفته به فقرا و ارباب استحقاق که در آن بقعه توطن دارند قسمت نمایند. روز مبارک شنبه سیزدهم به منزل فرزند شاه جهان رفته جشن مبارک شنبه در آنجا ترتیب یافت و به جمعی از بنده های خاص پیاله عنایت شد و فیل بلند رس که در فیلان خاصه به جلدی و صیقلی و خوش جلوی امتیاز تمام داشت و با اسب هم خوب می دوید و از فیلان اول اول بود و حضرت عرش آشیانی به غایت این را دوست می داشتند. چون فرزند شاه جهان بسیار مایل بود و مکرر التماس نموده بینچاره شده با ساز طلا از زنجیر و غیره بایک ماده فیل در این روز به آن فرزند مرحمت نمودم و یک لک درب به و کلای عادل خان انعام شد. درینولا به عرض رسید که مکرم خان ولد معظم خان که صاحب صوبگی او دیسه سرافراز است فتح ولایت خورده کرده

وراجه آنجا گریخته بهراج مهنده رفته است. چون ازخانهزادان لایق تربیت بود، منصب او ازاصل واضافه سهزاریذات و دوهزارسوار حکم فرموده به غایت تقاره واسپ و خلعت سرافراز ساختم. در میان سرحد اودیسه و گلکنده دوزمیندار و راجه بودند. یکی راجه خورده دوم راجه مهنده. ولایت خورده به تصرف بنده های درگاه درآمد. بعد از این نوبت راجه مهنده است و به کرم الهی امید چنان است که قدم همت پیشتر هم بگذارد درینوقت عرضداشت قطب الملك به فرزند شاه جهان رسید که چون ملك من به سرحد پادشاهی قریب شده مرا نسبت بندگی به این درگاه هست امیدوارم که به مکرم خان فرمان شود که دست تصرف به ملك من دراز سازد و این دلیل است بر جرات و جلالت او که مثل قطب الملك همسایه ازو در حساب است. درین تاریخ اکرام خان ولد اسلام خان را به فوجداری فتح پور و نواحی آن سرافراز ساختم و خلعت و قیل مرحمت نمودم. چنددسین زمیندار هلود به خلعت واسپ و قیل ممتاز گشت و به لاجین قاقشال قیل عنایت شد و همدسین روز مظفر [۱۷۲ب] پسر میرزا باقی ترخان سعادت استانبوس دریافت والده او دختر باره زمیندار کج بود. چون میرزا باقی به رحمت حق پیوست و ریاست تهته به میرزاجانی رسید از ترس میرزاجانی پناه به زمیندار مذکور برده از طغولیت تساحال دران حدود گذرانیده درین ولا که نزول موکب اقبال به احمدآباد اتفاق افتاد آمده ملازمت نمود. اگرچه در میان مردم صحرایی نشوینما یافته و از رسم و عادت بیگانه است غایتاً چون سلسله ایشان را نسبت خدمتکاری و حقوق بندگی از زمان حضرت صاحب قران انارالله برهانه درین دودمان عالیشان ثابت است رعایت احوال و لازم شمرده بالفعل دوهزار روپیه خرجی و خلعت عنایت فرمودم و منصبی که درخور حال او باشد مرحمت خواهد شد. شاید که در سپاهیگری خود را خوب سازد. روز کم شنبه به باغ فتح رفته سیر گل سرخ کرده شد. يك تخته خوب شکفته بود. درین ملك گل سرخ کمتر هود و دریکجا اینقدر غنیمت بود. شقایق زادش بدنبود، انجیر رسیده هم داشت. هر چند انجیر به دست خود چیدم آنکه از همه گلانتر بود وزن فرمودم. هفت و نیم توله به وزن درآمد. درین تاریخ هزار و پانصد خربوزه کاریز که خان عالم پیشکش فرستاده بود رسید. هزار خربوزه به بنده های که در رکاب حاضر بودند انعام شد و پانصد خربوزه به اهل محل، و چهار روز درین باغ به عیش و کامرانی گذرانیده شب دوشنبه بیست و چهارم به شهر درآمد از این خربزه چندی به مشایخ احمدآباد عنایت شد و باعث تعجب آنها گشت. چه در ملك گجرات خربزه به غایت زیور دیده می شود و از خوردن این خربزه حیران ماندند که در عالم چنین نعمتی هم بوده است. روز مبارک شنبه در باغچه بکینه نام که درون دولتخانه واقع است و آنرا یکی از سلاطین گجرات ساخته بزم پیاله ترتیب یافت و بنده های خاص به ساغرهای لبریز عنایت سرخوش

گشتند. يك تخته انگور درین باغچه به کمال رسیده بود. حکم فرمودم که جمعی از بندها که پیاله خورده اند خوشه های [۱۷۳ الف] انگور به دست خود چیده مزه سازند.

روز دوشنبه غره اسفندارمذ از احمدآباد کوچ فرموده رایات مراجعت به صوب مسالوه برافراشت و تا دولتخانه، که بر کنار تال کاکریه ترتیب داده بودند نثارکنان شتافتم سه روز درین منزل مقام واقع شد. روز مبارک شنبه چهارم پیشکش مهربان به نظر گذشت. تخته که نفاس داشته باشد و خاطر به آن رغبت نماید، نبود. از همین خجالت پیشکش را به فرزندان خود داد که درون محل گذرانیدند از جواهر و مرصع آلات واقشه موازی يك لك رویه قبول نموده تمبرا به او بخشیدم و از اسپان کچھی هم قریب به صد رأس گرفته شد. اما اسپ برجسته نبود که تعریف توان کرد. روز جمعه پنجشش گروه کوچ فرموده بر کنار دریای محمودآباد نزول اجلال اتفاق افتاد. چون فرزند شاه جهان رستم خان را که از عهده بندهای اوست به حکومت گجرات می گذاشت به التماس آن فرزند علم و نقاره و خلعت با خنجر مرصع عنایت فرمودم. تاحال درین دولت رسم نبود که به نوکر شاهزاده علم و نقاره مرحمت شود. چنانچه حضرت عرش آشیانی با کمال شفقت و مهربانی که به من داشتند تجویز خطاب و علم و نقاره به امرای من فرموده بودند. چون توجه و التفات من نسبت به آن فرزند به حدی است که در هیچ مرتبه از مراتب خاطر جوئی او از دست تو انم داد و در واقع فرزند پست شایسته و به همه رعایت زبیده و در عنفوان عمر و دولت بهر جانب که روی همت نهاده آن مهم را خاطر خواه من صورت داده، و هم درین روز مهربان رخصت وطن یافت.

چون مزار قطب عالم پدر شاه عالم بخاری که در موضع پتوه واقع است بر سر راه واقع بود، خود به آنجا رفته پانصد رویه به مقیمان آن مقام خیر کردم. روز شنبه ششم در دریای محمودآباد به کشتی نشسته شکار ماهی کرده شد. بر کنار آب مذکور مقبره سید مبارک بخاری واقع است که از امرای عهده گجرات بوده و این عمارت را بعد [۱۷۳ ب] از فرزندش سید میران ساخته و به غایت گنبد پست عالی و بر دور آن حصاری از سنگ و آهک در نهایت استحکام ترتیب یافته. تخمیناً از دولك رویه بیشتر خرج شده باشد. مقبره های سلاطین گجرات که به نظر درآمده هیچ کدام ده يك این نیست. هر چند آنها صاحب بوده اند و این نوکر غایتاً همت و توفیق خداداد است. ع

کزو ماند به گیتی یادگاری

روزی که شنبه مقام فرموده شکار ماهی کرده شد. چهار صد ماهی به دام افتاد. از آن جمله يك ماهی بی پولك به نظر درآمد که آن را سنگ ماهی می گویند. شکمش به غایت کلان و برآمده

می نمود. فرمودم که در حضور چاک کردند. از میانش ماهی پولکدار برآمد که تازه فرو برده بود. هنوز تغییری در آن نرفته، حکم کردم که هر دورا وزن کنند. سنگ ماهی شش و نیم سیر به نظر درآمد و آنرا که فرو برده بود، فریب به دو سیر ظاهر شد. روز دوشنبه هشتم چهار گروه و یک پلو کوچک فرموده در موضع موده منزل شد. مردم آنجا تعریف برسات گجرات می کردند. قضایا شب گذشته و امروز تا چاست خیلکی باران شد. گرد و خاک فرو نشست و چون این ملک دهک بوم است یقین که در برسات گرد و خاک نباشد و گل ولای نشود و صحرا سبز و نعم گردد خوب خواهد بود. بهر حال نمونه برسات هم دیده شد.

روز سه شنبه پنج و نیم گروه کوچ کرده در کنار موضع چترسیما نزول اقبال افتاد و در این منزل خبر رسید که ماسنگه سیوره جان به مالکان جهنم سپرده و تفصیل این اجمال آنکه سیوره گروهی است از ملا حده هند و همیشه سرویا برهنه می باشند. جمعی مسوی سزوریش و پروت می کنند و بعضی می تراشند و لباس دوخته نمی پوشند و مدار اعتقاد آنها بر این است که هیچ جانداری آزرده نباید ساخت و طایفه بانیا (خوار باد فروش) آنها را پیرو مرشد خود می دانند. بلکه سجده و پرستش می نمایند و این سیوره ها دو فرقه اند یکی را پتا گویند و دیگری را کره ل مان سنگه مذکور سردار طایفه کره ل بود و بالچند کلان [۹۷۴ الف] گروه پتا هر دو پیوسته در خدمت حضرت هرش آشیانی می بودند. چون آن حضرت شکار شدند و خسرو گریخت و من از پی او ایلفار کردم رای سنگه بر تپه زمیندار یککانیر که یمن تویست و نولذش آن حضرت به مر قبه اعارت رسیده بود از مان سنگه مذکور مدت سلطنت و پیش آمدن احوال مرا می پرسد و آن سیاه زبان که خود را در علم نجوم و تسخیرات ماهر می گرفت به او می گوید که نهایت سلطنت ایشان تا دوسال است و آن حرف مبهوت به اعتماد این سخن بی رخصت به وطن خود رفت و بهمان آنکه حق جل سبحانه این نیازمند را به کرم خود برگزید و همچنان فتح و نصرت به معیند خلافت متمکن گشتم شرمند و سرافکنده به درگاه آمد چنانچه احوال او در جای خود گذارش یافته.

القصبمان سنگه مذکور در همان سه چهار ماه به علت جزام مبتلا شد و اعضایش از هم ریخت تا حال به زندگانی که مرگ از آن به موائب بهتر است، در یککانیر روزگار بهیومی برده و درینولا او را به یاد آورده حکم طلب فرمودم. در اثنای راه که به درگاه می آورده اند از غایت توجهم زهر خورده جان به مالکان جهنم سپرده. هرگاه نیت این نیازمند درگاه ایودی مصروف بر علالت و خیر باشد، یقین که هر کس در حق من بدانندیش در خور نیت خود جزا خواهد یافت. طایفه سیوره در اکثر بلاد هند می باشند غایتاً در ملک گجرات، چون مصادرمود او خریده و فروخت و بر پایه است. سیوره بیشتر می باشند و غیر از بتخانه منازل به جهت بودن و عبادت کردن آنها

ساخته اند که در حقیقت دارالفنای است زن و دختر خود را پیش سیورها می فرستند و اصلاً حیا و ناموس در میان نیست. انواع فساد و بیباکی از آنها به وقوع می آید. بنابراین حکم به اخراج سیورها فرمودم و فرامین به اطراف فرستاده شد که هر جا سیورها باشند، از قلمرو من بر آورند. [۱۷۴ب]

روز کم شنبه دهم به شکار رفته دونیله گاو یکی نرو دیگری ماده به بندوق زدم. درین روز پسر دلاورم خان از پتن که به جای پدرش تنخواه بود آمده سعادت زمین بوس دریافت و اسب کچھی پیشکش گذرانید. به غایت خوش شکل و خوش سواری. تا به ملک گجرات درآمده ایم به این خوبی اسب هیچکس پیشکش نیاورده باشد. قیمت هزار روپیه حکم شد.

روز مبارک شنبه یازدهم در کنار تال مذکور بزم پیاله ترتیب یافت. جمعی از بندهای درگاه را که به خدمت این صوبه تعیین شده اند مشمول عواطف و نوازش بیدریغ ساخته رخصت فرمودم. از جمله شجاع خان عرب را به منصب دوهزارو پانصد ذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه سرافراز فرموده نقاره و اسب و خلعت عنایت شد. و همت خان را به منصب هزار و پانصدی و ششصد سوار سر بلند ساخته خلعت و قیل لطف نمودم کفایت خان که به خدمت دیوانی صوبه مذکور اختصاص دارد هزار و دویصدی ذات و سیصد سوار از اصل و اضافه ممتاز گشت. صفی خان بخشی به اسب و خلعت سرافراز شد. خواجه عاقل را به منصب هزار و پانصدی ذات و ششصد و پنجاه سوار از اصل و اضافه اختصاص بخشیده به خدمت بخشیگری احدیان تعیین فرمودم و به خطاب عاقل خانی امتیاز یافت. و سی هزار درب به وکیل قطب الملک که پیشکش آورده بود انعام مرحمت شد. درین تاریخ فرزند شاه جهان انار و بهی که از فرح آباد به جهت او آورده بودند به نظر گذرانید. تا حال این کلانی دیده نشده بود. فرمودم که وزن کنند. بهی بیست و نه توله و نه ماشه و انار چهل و نیم توله بر وزن درآمد. روز جمعه دوازدهم به شکار رفته دونیله گاو یکی نرو و دیگری ماده به بندوق زدم.

روز یکشنبه چهاردهم به شیخ اسمعیل ولد شیخ محمد غوث خلعت و پانصد روپیه خرجی عنایت فرمودم. روز دوشنبه پانزدهم شکار رفته دونیله گاو به بندوق زدم. روز سه شنبه شانزدهم به شایخ گجرات را که به مشایعت آمده بودند، مرتبه [۱۷۵ الف] دیگر خلعت و خرجی به اراضی مدد معاش لطف نموده رخصت فرمودم و به هر یک از اینها کتابی از کتابخانه خاصه مثل تفسیر کشاف و تفسیر حسینی و روضه الاحباب مرحمت شد و بر پشت آن کتب تاریخ آمدن گجرات و عنایت نمودن کتاب مرقوم گشت.

درین مدت که شهر احمد آباد به نزول رایات جلال آراستگی داشت شغل شبانروزی من

این بود که اهل استحقاق را به نظر در آورده زر و زمین عنایت فرمایم و با آنکه شیخ احمد صدر و چندی از بنده های مزاجدان تعیین شده بودند که درویشان و مستحقان را به ملازمت می آورده باشند و به فرزندان شیخ محمد غوث و نبیره شیخ وجیه الدین و دیگر مشایخ نیز حکم فرموده بودم که از ارباب استحقاق هر جا که به گمان داشته باشند به خدمت حاضر سازند و همچنین در محل چندی از عورات بهمین خدمت مقرر بودند که ضعیفه ها را به نظر بگذرانند و همگی همت مصروف بر آن بود که چون بعد از سالها مثل من پادشاهی به طالع قرای این ملك آمده باشند باید که هیچ احدی محروم نماند و حق تعالی شاهد است که درین عزیمت کوتاهی نکرده ام و هیچوقت از این شغل فارغ نبوده ام. اگر چه از آمدن احمد آباد اصلاً محفوظ نشدم غایتاً خاطر حقیقت شناس را به این خرسند دارم که آمدن من موجب رفاهیت حال جمعی کثیر از درویشان شد و خلقتی به نوا رسید.

روز سه شنبه شانزدهم کوکب پسر قمرخان را که در پرهانپور به لباس فقر درآمده سر به صحرای غربت نهاده بود آوردند و شرح این به رسم اجمال آنکه کوکب نبیره میر عبداللطیف قزوینی است که از سادات سیفی بوده و نسبت خانزادی موروئی به این درگاه دارد و از تعینات لشکر دکن بود. گویا روزی چند در آن لشکر به تنگدستی و پریشانی می گذارند. چون میدانی بود که به اضافه منصب سرافرازی نیافته توهم یعنایتی [۱۷۵ ب] من علاوه می شود و از آشوب خاطر و تنگ حوصلگی به لباس تجرد درآمده سر به صحرای آوارگی می نهند و در عرض پشیمان تمام ملك دکن را از دولت آباد ویدر و بیجاپور و کرناٹک و گلکنده سیر کرده بندر دابل نمی رسد و از آنجا به کشتی نشسته در بندر کوکه می آید و بندر سورت و بروج و دیگر قصبات را که در سر راه واقع بود. سیر نموده به شهر احمد آباد می رسد.

در این وقت زاهد نام یکی از نوکران فرزند شاه جهان او را گرفته به درگاه آورد. حکم فرمودم که بابتدگران به حضور آورند. چون به نظر در آمد، پرسیده شد که با وجود حقوق خدمت پدر وجد نسبت خانزادی باعث بی سعادت می چه بود؟ عرض کرد که لا خدمت قبله و مرشد حقیقی دروغ نمی توان گفت. راستی آنکه پیش از این امیدوار مرحمت بودم و از این که طالع موافقت نکرد ترك تعلقات ظاهری نموده سرانیمه دل بر وادی غربت نهادم. چنانکه از گفتارش آثار صدق ظاهر بود در دلم اثر کرد و اذان شدت فرود آمده، پرسیدم که درین سرگشتگی عادلخان و قطب الملك و غیره هیچکدام را دیده؟ معروض داشت که هرگاه طالع من درین درگاه مدد نکرده باشد و ازین دولت که بحری است بیکران لب تشنه مراد مانده باشم عاशा که از چشمه نیازها لب همت ترسازم و بریده پادسری که به سجود این درگاه رسیده باشد و به دیگری

فرود آید. از روزی که قدم بهوادی غربت نهاده‌ام تا حال وقایع خود را به طریق روزنامه‌چهره بر یاضی ثبت نموده‌ام. حقیقت احوال من از آنجا ظاهر خواهد شد. این حرف بیشتر موجب ترحم گشت و مسودات او را طلبیده خواندم معلوم شد که درین سرگشتگی و غربت محنت و ریاضت بسیار کشیده و اکثر پیاده گردیده و به قوت ناگزیر عاجز بوده از این جهت خاطر من به او مهربان شد. روز دیگر به حضور طلبیده بند از دست و پایش فرمودم که بردارند و خلعت و اسب و هزار رویه خرجی عنایت شد و منصب او از آنچه بود ده‌پایزه اضافه مرحمت نمودم و چندان اظهار لطف و عنایت فرمودم که در مخیله او نگذشته بود و به زبان حال می گفت. بیت

اینکه [۱۷۶ الف] می بینم به بیداریست یارب یا بخواب

خسوفش را در چنین نعمت پس از چندین عذاب
شیوع و با در کشمیر: روز کم‌شنبه هفدهم شش گروه کوچ فرموده در مقام باره
سینور نول اقبال اتفاق افتاد. پیش از این مذکور می گشت که در کشمیر اثرو پائی ظاهر شده،
درین تاریخ عرض داشت و اقامه نویس آنجا رسید. نوشته بود که درین ملک علت و با اشتداد تمام
یافته و کس بسیار تلف می شود. به این طریق که روز اول در دسر و تب بهم می رسد و خون بسیاری
از بینی می آید و روز دوم جان به حق تسلیم می کنند و از خانه که یکی فوت شد تمام مردم آن خانه
در معرض تلف می آیند و هر که نزد بیماری و مرده می رود به همان حال مبتلا می گردد. از جمله
شخص مرده بود او را بر بالای کاه انداخته شسته اند، اتفاقاً گاوی آمده از آن کاه می خورد و می میرد
و بعد از آن سگی چند از گوشت این گاو خورده تمام مرده اند و کار بجایی رسیده که از توهم مرگ
بدر نزدیک پسر و پسر نزدیک پدر نمی رود. و از غرایب آنکه در محله که ابتدای بیماری از آنجا
شده بود آتش در گرفته قریب به سه هزار خانه می سوزد و در اثنای طغیان این حادثه صبحی که
اهل شهر و محله و مواضع و توحی بر می خیزند شکل مستدیری بر درهای خانه ظاهر شده می-
بینند سدایره کلان بر روی هم و دودایره اوسط و یک دایره خرد و دیگر دودایره که میان این ایاض
ندارد و این اشکال در همه خانه ها به هم رسیده در مساجد نیز ظاهر می گردد. از روزی که آتش افتاده
و این اشکال نمایان گشته فی الجمله تخفیفی در وبا می گویند که شده است چون این مقدمه
غرایب تمام داشت نوشته شد، غایتا به قانون خرد راست نمی آید و عقل من قبول این معنی
نمی کند و الهم عند الله امید که حق جل سبحانه و تعالی بر بنده های گناهکار خود مهربان گردد
و از این بلیه بالکلیه نجات یابند.

روز چهارشنبه هژدهم دومین گروه کوچ نموده در کنار آب مهی منزل شد درین روز
زمیندار جام دولت [۱۷۶ ب] زمین بوم دریا فته پنجاه رأس اسب پیشکش و صلح مهر و صد رویه

نذر گذرانید. نامش جسامت و جام لقب است هر کس که جانشین شود او را جام می گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجهای نامی هندوستان است. ملکش بهدریای شود متصل است. پنج شش هزار سوار همیشه می دارد و در وقت کار تازه دوازده هزار سوار سامان توان نمود در ولایت او اسب بسیار بهم می رسد. چنانچه تادو هزار و دویست اسب کچھی خرید و فروخت می شود و به راجه مذکور خلعت عنایت فرمودم. و در همین روز لچھی سرانین راجه ولایت کوچ که در انحصای بلاد بنگاله واقع است سعادت استانبوس دریاچه پانصد مهر نذر گفتارید و به عنایت خلعت و خنجر مرصع سرافراز گشت. نوازش خان پسر معتمد سعید خان که به حکومت ولایت جونگر تعیین بود به دولت زمین یوس استعمار یافت. دوزجمعه نوزدهم مقام شد روز شنبه بیست و چهار و نیم گروه کوچ نموده بر کتارتال جهنود نزول نمودم. روز یکشنبه بیست و یکم چهار گروه پاو کم طی نموده کتارتال بدر واله فرود آمده شد. درین روز خبر فوت عظمت خان گجراتی که به جهت بیماری در احمد آباد مسکنه بود به سامع جلال رسید. او از بندهای مزاجدان بوده خدمات نیک از وی می آمد و از حقیقت ملکدکن و گجرات وقوف تمام داشت. خاطر حق شناس از خبر فوت او گرانی پذیرفت.

در تال مذکور گیاهی به نظر در آمد که به مجرد رسیدن انگشت یا سرچوبی به رگهایش نیز بهم می آورد بعد از زمانی باز شکفته می گردد و برگش از عالم برگ درخت مرهندی است نامش به عربی شجر الحیوان است و به هندی لجوری می گویند و لاج به معنی حیا است. چون به رسیدن دست و انگشت سر بهم می آرد ازین جهت به حیا نسبت کرده شده بسی تکلف خالی از غریب نیست و نامش [الف ۱۷۷] از ا هم نذر یافته اند و می گویند که دو خشکی هم می شود. روز دوشنبه بیست و دوم مقام شد. قراولان خبر آوردند که درین نزدیکی شیری است که به مردم راهگذری مزاحمت و آسیب می رساند و دریشه که می باشد کله و استخوان چندی از آدمی که تازه خورده بود دیده شد. به دزد و پهر روز به عساکر آن شیر سواری نموده به یک زخم بندوق کارش ساختم. اگر چه شیر کلانی بود، غایتاً از این هم کلاتر بارها زده شده بود. جمله شیری که در قلعه ماند و زده ام هشت و نیم من بود و این هفت و نیم من به وزن در آمد. یک من از آن کمتر. روز سه شنبه بیست و سیوم سه و نیم گروه و کسری کوچ کرده بر لب آب بسایب نزول نمودم. روز کم شنبه قریب به شش گروه طی نموده در کتارتال نیمه منزل شد.

روز مبارک شنبه بیست و پنجم مقام فرموده بزم پیاله تریب یافت و بندهای عیاض به ساغر عنایت سرخوش گشته نوازش خان را به منصب سهزاری ذات و دوازده سوار که اضافه پانصدی ذات باشد سرافراز ساخته و خلعت و قبل مرحمت نموده رخصت بجای فرمودم. محمد حسین

سوداگر را که به جهت اتباع اسپان را هوار به بلخ فرستاده بودم درین تاریخ به درگاه رسیده سعادت زمین بوس دریافت. از اسپان آورده او یک اسپ ایرش به غایت خوش رنگ و خوش نسبت است تا حال به این رنگ ایرش دیده نشده و چند دیگر را هوار خوب آورده بود. بنابراین او را به خطاب تجارتخانه سرافراز نمودم روز جمعه یست و هشتم پنج کروه و یک پاو طی نموده در موضع جالود منزل شد و راجه لچهنم نراین عموی راجه کوچ که الحال ملک کوچ را به او عنایت فرمودم اسپ عنایت کردم. روز شنبه یست و هشتم سه کروه کوچ کرده در مقام رسود نزول اجلال اتفاق افتاد. روز یکشنبه یست و هشتم پنج کروه طی نموده کنار قصبه دوحه سرحد گجرات و مالوه است محل [۱۷۷ب] نزول رایات جلال گشت.

پهلوان بهاء الدین برق انداز بچه لنگوری با بزی به ملازمت آورده عرض نمود که در راه یکی از توپچیان این بنده لنگور ماده که بچه خود را در سینه گرفته بود بر بالای درختی نشسته بود می بیند و آن سنگدل رحم نکرده ماده لنگور را به بندوق می زند به مجرد رسیدن بندوق بچه را از سینه جدا کرده بر شاخ می گذارد و خود بر زمین افتاده جان می سپارد و در این اثنا من رسیدم و آن بچه را فرود آورده به جهت شیر خوردن نزدیک به این بز بردم حق تعالی بز را برو مهربان ساخته شروع در لیسیدن و مهربانی کرد و با وجود عدم جنسیت با هم چنان الفت گرفته اند که گویا از شکم او برآمده، فرمودم که بچه را از او جدا سازند به مجرد جدا شدن به آغاز فریاد و بی طاقتی کرد و بچه لنگو نیز بی تایی بسیار نمود الفت بچه لنگور به جهت شیر خوردن چندان تعجب ندارد مهربانی بز با آن بچه جسای تعجب بسیار است. لنگور جانور یست از عالم میمون غایتاً موی میمون به زردی مایل است و رویش سرخ و موی لنگور سفید و رویش سیاه و دم لنگور دو چندان از دم میمون دراز است. بنا بر غرایب این مقدمه نوشته شد. روز دوشنبه یست و نهم مقام نموده به شکار تپله گاو رفتم و دو تپله گاو یکی نر و یکی ماده به بندوق زدم. روز سه شنبه سیم نیز مقام شد. به توفیق حق جل ذکره نخستین دفتر جهانگیر نامه از آغاز جلوس تا آخر سال دوازدهم حین انجام پذیرفت.

نوروز سیزدهم از جلوس همایون

شب کم شنبه یست و سیوم ربیع الاول سنه ۱۰۲۷ هجری بعد از گذشتن چهارونیم گهری تحویل حضرت نیر اعظم صلیه بخش عالم به برج حمل اتفاق افتاد. تا این نوروز جهان افروز دوازده سال از جلوس این نیازمند درگاه الهی به خیر و خوبی گذشت و سال نو به مبارکی و فرخی آغاز شد. روز مبارک شنبه دوم فروردین ماه الهی جشن وزن قمری انجمن افروز گشت و سال

پنجاه و یکم از [۱۷۸ الف] هم این نیازمند درگاه ایزدی به‌میار کی آغاز شد. امید که مدت حیات در مرضیات الهی صرف شود و نفس بی‌پاداو نگذرد. بعد از فراغ وزن چه‌تازگی بزم نشاط ترتیب یافت و بنده‌های خاص به‌ساغر لبریز عنایت سرخوش گشتند. دین‌روز آصف‌خان که به‌منصب پنجه‌زاری ذات و سه‌زار سوار سرافرازی داشت به‌عنایت چهار هزار سوار دوا سپه و سه‌سپه ممتاز شد. دیانت‌خان به‌خدمت عرض مکرر سر بلندی یافت و خدمت توپخانه به‌معمد خان مرحمت فرمودم و اسپ کچھی که پسر دلاور خان پیشکش آورده بود با آنکه قادیان و ولایت گجرات نزول موکب اقبال اتفاق افتاده مثل این اسپ به‌سرکار نیامده چون میرزا رستم بسیار میل و خواهش نمود و خاطر او را بسیار عزیز داشتم، به‌او عنایت نمودم به‌جام چهار انگشتی از الماس و یاقوت و زمرد و نیلم و دودست‌هار (گردن‌بند) مرحمت شد و به‌راجة لچهمی نراین نیز چهار انگشتی از لعل و هین‌الهریره و زمرد و نیلم عنایت فرمودم و مروت‌خان از بنگاله سه‌زنجیر فیل پیشکش فرستاده بود دو فیل خاصه شد. شب جمعه فرمودم که دورتال را چراغان کردند به‌غایت خوب شده بود.

روزی کشنه حاجی رفیق از عراق آمده سعادت آستان‌بوس دریافت و مکتوبی که برادر شاه‌عباس مصحوب او ارسال داشته بود گذرانید. مشارالیه غلام میرزا محمد امین قافله‌باشی است و میر او را از عالم فرزندان تربیت کرده در واقع خوب خدمتگاری است. مکرر به‌عراق آمد و رفت نموده. به‌برادر شاه‌عباس آشنا شده در این دفعه از اسپان قیاق واقشه نفیس آورده بود، چنانچه از اسپهای او چند اسپ داخل طوایل خاصه شد. چون بنده کادر آندنی و خدمتگاران لایق عنایتیست به‌مخاطب ملك التجار مخاطب ساختم. روز دوشنبه ششم به‌راجة لچهمی نراین قشمر خاصه و تنبیح مرصع و چهار دانه مروارید به‌جهت حلقه‌گوش مرحمت نمودم روز مبارک کشته نهم میرزا رستم که به‌منصب پنجه‌زاری ذات و هزار سوار سرافرازی بود به‌اضافه پانصد سوار امتیاز یافت.

اعتماد‌خان [۱۷۸ ب] منصب چهار هزاری ذات و هزار سوار ممتاز شد. سرافرازی‌خان به‌منصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و چهار صد سوار سرافرازی گشت. معتمد‌خان به‌منصب هزاری و سیصد و پنجاه سوار سر بلندی یافت. به‌انبرای سنگ‌لان و فدائی‌خان اسپ صدمهری عنایت شد. چون صوبه پنجاب به‌حفظ و حراست اعتمادالدوله مقرر است حسب‌الائتماس او میر قاسم بخشی احدیان را که نسبت سلسله ایشان دارد به‌حکومت صوبه مذکور سرافرازی فرمودم و منصب هزاری ذات و چهار صد سوار و خطاب قاسم‌خانی مرحمت شد پیش ازین به‌راجة لچهمی نراین اسپ عراقی عنایت نموده بودم. درین تاریخ قیل و اسپ ترکی بخشیده و رخصت صوبه بنگاله

فرمودم. جام به انعام کمر شمشیر مرصع و تسیح مرصع و فیل و دوا سپ یکی عراقی و دیگری ترکی و خلعت سرافرازی بافته رنخت و طن شد. صالح برادرزاده آصف خان مرحوم را به منصب هزاری و ششصد سوار ممتاز ساخته رنخت صوبه بنگاله فرمودم و اسپی به مشارالیه مرحمت شد.

درین تاریخ میرجمله از عراق آمده دولت زمین بوس در یافت مشارالیه از سادات معتبر اصفهان است. و سلسله آنها در عراق همیشه عزت داشته اند. الحال برادرزاده او میررضی در خدمت برادرش شاه عباس به منصب صدارت اختصاص دارد و شاه صبیبه خود را به او نسبت کرده. میرجمله پیش ازین به چهارده سال از عراق برآمده نزد محمد قلی قطب الملک به گلکنده رفته بود. نامش محمد امین است و قطب الملک او را میرجمله خطاب داده و مدت دو سال مدار علیه او بوده صاحب سامان شده و بعد از آنکه قطب الملک مذکور و دیعت حیات سپرده نوبت ریاست به برادرزاده او رسید، به میرسلوکی که خاطر خواه او باشد نکرد. میررنخت گرفته به وطن خود شتافت. و شاه بنا بر نسبت میررضی عزتی که مردم صاحب سامان را در نظرها می باشد، به میرمذکور توجه و شفقت [الف ۱۷۹] بسیار ظاهر فرمود، و او نیز پیشکشهای لایق گذرانیده مدت سه چهار سال در عراق بسر نموده و ملکیها بهم رسانیده، چون مکرر معروض گشت که او اراده خدمت این درگاه دارد فرمان فرستاده به درگاه طلب فرمودم مشارالیه به مجرد رسیدن فرمان ترك تعلقات نموده جریده روی اخلاص به درگاه نهاده درین تاریخ به عز بساط بوس مفتخر گشته دوازدهم رأس اسب و نه تفوز قماش و دو انگشتری پیشکش گذرانید. چون از روی عقیده و اخلاص آمده مشمول عواطف و مراحم ساخته بالفعل بیست هزار دویه خرجی و خلعت عنایت شد. و درین روز خدمت بخشگیری احدیان از تغییر قاسم خان به عنایت خان مرحمت فرمودم. خواه عاقل را که از بنده های قدیم است به خطاب عاقل خانی سرفراز ساخته اسب عنایت فرمودم.

روز جمعه دلاور خان ازدکن آمده سعادت آستان بوس دریافت صدمهر و هزار دویه نذر گذرانید. باقرخان فوجدار صوبه ملتان به منصب هشتصدی ذات و سید سوار سرافراز گشت. تجارخان و باهوی زمیندار صوبه ملتان به انعام فیل ممتاز شدند. روز شنبه یازدهم به عزم شکار فیل از دوحده کوچ نموده در موضع کره باره نزول اجلال اتفاق افتاد. یکشنبه دوازدهم موضع سجارا ورود موکب منصور گشت. از پنجا نا دوحده شت کرده است و تاشکارگاه يك و نیم کرده. شکار فیل: صیاح روز دوشنبه سیزدهم با جمعی از بنده های خاص به شکار فیل متوجه شدم. چراگاه فیل در کوهستان واقع است و نشیب و فراز بسیار دارد. گذار پیاده به سه صعوبت میسر است پیش ازین جمعی کثیر از سوار و پیاده به طریق قمرغه دور جنگل را احاطه نموده بودند

و بیرون جنگل بر فراز درختی بجهت نشستن من تاختی از چوب ترتیب داده در اطراف آن هر چند درخت دیگر نشیمنها بجهت امرا ساخته بودند، و دو یست فیل نیز [۱۷۹ب] با کمندهای مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته و بر هر فیل دو نفر فیلان از قوم جریه شکار فیل مخصوص بآنها است، نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی از اطراف جنگل رانده به حضور بیاورند تا تماشای شکار کرده شود. قضا را در وقتی که مردم از اطراف جنگل درآمدند از انبوهی درخت و پست و بلند بسیار سلسله انتظام از هم گسیخت تریب قمر غه برجا نماند. فیلان صحرائی سر اسیمه به هر طرف روی نهادند، و دوازده زنجیر فیل از ترو ماده به این ضلع افتادند. چون بیم آن بود که مبادا بدر روند فیلهای خانگی را پیش کرده هرجا یافتند بستند، اگرچه فیل بسیار به دست نیامد، غایتاً دو فیل نفیس شکار شد به غایت خوش صورت و اصیل و تمام عیار. چون کوهی را که در میان جنگل واقع است و این فیلان در آنجا می بودند را کس بهاری می گویند یعنی دیو کوه به این نسبت راون بیرو بان بیر که نام دیوهاست این هر دو فیل را نام کردم.

روز سه شنبه چهاردهم و گمشنبه پانزدهم مقام فرمودم. شب مبارک شنبه شانزدهم کوچ نموده کره به باره نزول اقبال اتفاق افتاد. حاکم بیگ که از خانه زادان درگاه است به خطاب حاکم خان سرافراز گشت و مبلغ سه هزار روپیه به سنگرام زمیندار کوهستان پنجاب انعام شد. چون گرما اشتداد [۱۸۰ الف] داشت و سواری روز متعذر بود، کوچ به شب قرار یافت. روز شنبه هژدهم در پرگنه دوحد منزل شد.

روز یکشنبه نوزدهم حضرت نیر اعظم عطیه بخش عالم به شرف خانه حمل جلوه جهان افروزی فرمود. درین روز جشن عالی ترتیب داده بر تخت مراد جلوس نمودم. شاهنواز خان را که به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافرازی داشت به عنایت دوهزار سوار دوامپه و سه اسپه ممتاز ساختم. خواجه ابوالحسن میر بخشی به منصب چهار هزار ذات و دوهزار سوار از اصل و اضافه سر بلندی یافت.

چون احمد بیگ کابلی که به حکومت کشمیر سرافرازی داشت تعهد نموده بود که در عرض دو سال فتح ولایت تبت و کشتوار نماید و آن وعده منقضی گشت و این خدمت ازو به انصرام نرسید، بنا بر این او را معزول ساخته دلاور خان کاکر را به صاحب صوبگی کشمیر سر بلندی بخشیدم و خلعت و فیل مرحمت نموده رخصت فرمودم، و او نیز خط تعهد سپرد که در عرض دو سال فتح تبت و کشتوار نماید. بدیع پسر میرزا شاهرخ از جاگیر خود که در سلطانپور داشت آمده آستانبوس دریافت. قاسم خان را به عنایت خنجر مرصع و فیل سرافراز ساخته به خدمت صوبه پنجاب رخصت فرمودم. شب سه شنبه بیست و یکم از منزل مذکور کوچ فرموده عنان

موکب اقبال به صوب احمدآباد معطوف داشت.

چون از شدت گرما و غفونت هوا مردم محنت بسیار می کشیدند و تارسیدن به آگره مسافت بید قطع بایستی نمود بخاطرم گذشت که ایام زمستان و موسم (باران) بدارالخلافة آگره توجه فرمایم چون تعریف برشگال ملك گجرات بسیار شنیده می شد و شهریت احمدآباد را نسبتی به مندو نبود. آخر رای به بودن احمدآباد قرار گرفت. و از آنجا که حمایت و حراست ایزد حق سبحانه همه جا و همه وقت حافظ و ناصر این نیاز مندست مقارن این حال خبر رسید که باز در آگره اثرو بائی ظاهر شده و مردم بسیار تلف می شود. بنا بر آن فسخ عزیمت آگره که با لاهام غیبی در خاطر پرتو افکنده بود، مصمم گشت. جشن مبارک شنبه بیست و سوم در منزل جالود ترتیب یافت. پیش ازین ضابطه سکه چنان بود که بر يك روی ذراسم مرا نقش می کردند و بر روی دیگر نام مقام و ماه و سنه جلوس. درین ولا به خاطر رسید که بجای ماه، صورت برجی را که به آن ماه منسوب باشد، نقش [۱۸۰ ب] کنند، مثلاً در ماه فروردین صورت حمل و در اردی بهشت شکل ثور و همچنین در هر ماه که سکه شود یکطرف صورت آن برج را بنوعی نقش کنند که حضرت نیراعظم از آن طالع باشد و این تصرف خاصه من است و تا حال نشده بود، و درین روز اعتقاد خان به عنایت علم سرافرازی یافت. به صورت خان که از تعینات صوبه بنگاله است، نیز علم مرحمت شد.

شب دوشنبه بیست و هفتم در موضع بدرواله از پرگنه شهر نزول اقبال اتفاق افتاد. در این منزل آواز کویل شنیده شد. کویل مرغی است از عالم زاغ، غایتاً در جثه خرد، هردو چشم زاغ سیاه می باشد و از کویل سرخ ماده او خالهای سفید دارد و نر سیاه يك رنگ است و نر او به غایت خوش آواز می باشد بلکه آواز او را با آواز ماده هیچ نسبتی نیست و کویل در حقیقت بلبل هند است همچنانکه مستی و شورش بلبل در بهار می باشد، مستی و آشوب کویل در در آمدن برسات که بهار هندوستان است می شود و ناله اش به غایت دلنشین باشد و آغاز مستی او مقارن است به رسیدن انبه و اکثر پردرخت انبه می نشیند، و از رنگ و بهوی انبه محظوظ است، از غرایب آنکه کویل خود بچه از بیضه بر نمی آورد و در وقت بیضه نهادن هر جا آشیانه زاغ را خالی می یابد بیضه او را به منقار شکسته بیرون می اندازد و خود بجای آن بیضه می نهد و می رود. زاغ آنرا بیضه خود تصور نموده بچه بر می آورد و پرورش می دهد و این امر عجیب را من خود در الله آباد مشاهده نموده ام.

شب کم شنبه بیست و نهم در کنار دریای مهی منزل شد و جشن مبارک شنبه سی ام در محل ترتیب یافت. دو چشمه در کنار دریای مهی ظاهر شد. به غایت آب صاف داشت. چنانچه اگر دانه

خشخاش هم درو یافتند تمام ظاهر می شود. تمام آن روز را به همراهی اهل محل گذرانیده شد. چون منزل دلکش بود فرمودم که بر لب هرچشمه صفه بستند. روز جمعه سی و یکم در دریای مهی شکار ماهی کرده شد و ماهیهای کلانی پولکدار بدام افتاد و به حسب به فرزند شاه جهان حکم شد که شمشیر خود را بیازد [۱۸۱ الف] بعد از آن به امرا فرمودم که شمشیرهای که در کمر بسته اند بپندازند، شمشیر آن فرزند بهتر از همه برید، ماهیان را به جمعی از بنده ها که حاضر بودند قسمت نموده شد.

شب شنبه غره اردیبهشت ماه از منزل مذکور کوچ فرموده پساوان و تواجیان حکم کردم که از مواضعی که بر سر راه و نزدیک به راه واقع است، بیوه و بیچاره آنجا را جمع ساخته بحضور بیاورند که به دست خود خبر کنم که هم باعث مشغولیت است و هم نامرادان به فیضی می رسند و کدام مشغولی به ازین خواهد بود. روز دوشنبه سیوم شجاعت خان عرب و همت خان و دیگر بنده های که از تعینات صوبه گجرات بودند دولت آستانبوس دریافتند. مشایخ و ارباب سعادت که در احمد آباد توسطن دارند، ملازمت نمودند. روز سه شنبه چهارم کنار دریای محمود آباد محل نزول عساکر اقبال گشت. رستم خان را که فرزند شاه جهان به حکومت گجرات گذاشته بود به سعادت زمین بسوس سرافراز شد. جشن مبارک شنبه ششم در کنار تال کا کره ترتیب یافت، ناهار خان که حسب الحکم از صوبه دکن آمده به سعادت کورنش فرق عزت برافراخت. به فرزند شاه جهان انگشتری الماس از بابت پیشکش قطب الملک که هزار مهر قیمت داشت، مرحمت شد. اتفاقاً در آن الماس سه خط در برابر یکدیگر و خط منحرف در زیر آن واقع بود، چنانکه نقش الله ظاهر می شد و این الماس را از نوادر روزگار دانسته فرستاده بود. حال آنکه رگ و تراش در جواهر عیب است، لیکن به ظاهر عام فریب بود. مع هذا از معدنی که معتبرست، نبود. چون فرزند شاه جهان می خواست که از غنایم فتح دکن، یادبودی، بجهت برادر شاه عباس فرستد، این الماس را بادیگر تحفه ها بجهت ایشان ارسال دارد. درین روز هزار رویه دروجه انعام بر کهرای باده فروش عنایت فرمودم مشارالیه گجراتی الاصل است، و از نقل و سرگذشت احوال آن ملک استحضار تمام دارد، نامش تنه بود یعنی نهال. بخاطر رسید که پیرمردی راتنه گفتن بی نسبت [۱۸۱ ب] است، خصوص الحال که از سحاب مکرم ما سرسبز و بارور شده باشد. بنا برین حکم فرمودم که بعد ازین او را بر کهرای می گفته باشند و بر کله به زبان هندوی درخت را می گویند.

روز جمعه هفتم ماه مذکور موافق غره جمادی الاول در ساعت مسعود مختار به مبارکی و فرخی به شهر احمد آباد در آمدم. وقت سواری فرزند اقبال منشا شاه جهان بیست هزار چرن که

پنجهزار روپیه باشد بجهت نثار آورده بود تادرد دولتخانه نثار کنان شتافتم، و چون به دولتخانه نزول اقبال فرمودم طره مرصع که بیست و پنجهزار روپیه قیمت داشت به رسم پیشکش گذرانید، و از بنده های او که درین صوبه گذاشته بود، نیز پیشکشهای آوردند. به همه جهت قریب به چهل هزار روپیه شده باشد. چون به عرض رسید که خواجه بیگ میرزای صفوی در احمد نگر به جوار مغرت ایزدی پیوسته خنجر خان را که به فرزندی برگزیده بود بلکه از فرزندان صلیبی گرامی تر می داشت و در حقیقت جوان رشید خدمت طلب و بنده قابل تربیت است، به منصب دوهزاری ذات و سوار از اصل و اضافه سرافراز ساخته حراست قلعه احمد نگر را به عهده او مقرر فرمودم.

درین ایام از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در میان مردم شایع شد و ازا هل شهر وارد و کم کسی مانده باشد که دوسه روزی به این محنت مبتلانشده باشد، تب محرق با درد اعضاء بهم می رسد و در عرض دوسه روز آزار تمام می رساند. چنانچه بعد از صحت مدتی اثر ضعف و سستی باقی می ماند. غایتاً عاقبت بخیرست و ضرر جانی بکسی کم می رسد و از مردم که سال که سال که درین ملک توطن دارند شنیده شد که پیش ازین به سی سال همین قسم تیبی به هم رسیده بود و بخیر گذشت بهر حال در آب و هوای گجرات زبونی ظاهر شد و ازین آمدن به غایت پشیمانم. امید که حق جل و علا به فضل و کرم خویش این گرانی را که سبب نگرانی خاطر است از میان مردم بردارد. روز مبارک شنبه دوازدهم بدیع الزمان [۱۸۲۲ الف] پسر میرزا شاهرخ به منصب هزار و پانصدی ذات و سوار و عنایت علم سرافرازی یافته به خدمت فوجداری سرکار پتن تعیین شد. سید نظام فوجدار لکهنو به منصب هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت. منصب علی قلی درمن که از تعیینات صوبه قندهار است، به التماس بهادر خان صاحب صوبه قندهار، هزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت سید هریر خان باره به منصب هزاری ذات و چهارصد سوار سربلندی یافت. زبردست خان را به منصب هشتصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرافراز فرمودم. درین ولا هاشم خواجه ده بندی پنج دست بازطویغون از ماوراءالنهر مصحوب یکی از اقوام خود به رسم نیاز ارسال داشته بود. يك دست در راه ضایع شد و چهار دست به سلامت در او جین رسیدند. حکم فرمودم که مبلغ پنجهزار روپیه حواله کس ایشان نمایند که او هر قسم مطاع که مرضی خواجه داند، اتباع نموده ببرد و هزار روپیه به مشارالیه انعام شد و همدرین وقت خان عالم که نزد دارای ایران به ایلچی گری رفته يك دست باز آشیانی که به زبان فارسی اکنه می گویند، پیشکش فرستاده بود. از نظر گذشت بظاهر علامتی که از بازدامی تمیز توان کرد، ندارد بعد از پرا شدن تفاوت ظاهر می شود.

روز مبارک شنبه بیستم میرا بوالح خویس مرحوم میرزا یوسف خان، حسب الحکم از

دکن آمده سعادت آستانبوس دریافت. صدروپیه نذروکلکی مرصع گذرانید. میرزا یوسف خان از سادات رضوی مشهد است و سلسله اینها در خراسان همیشه معزز و مکرم بوده اند، و بالفعل شاه عباس صبیبه خود را به برادر خود میرا بوصالح مذکور نسبت کرده و پدرش میرزا الخ خادم باشی روضه امام هشتم است، و میرزا یوسف خان به میامن تربیت حضرت عرش آشیانی به مرتبه امارت و منصب پنجهزاری رسیده بود و بی تکلف خوب امیری بود و نوکر [۱۸۲ ب] را بسیار بتوزوک نگاه می داشت و بسیاری از خویشان بر گرد او فراهم آمده بودند. در صوبه دکن به رحمت حق پیوست. اگرچه فرزند بسیار از و ماند و نظر به حقوق قدیم رعایتها یافتند، خصوص در تربیت پسر کلانش نهایت توجه مبذول گشت، و در اندک مدت به مرتبه امارت رسانیدیم غایتاً از و ناپدر فرق بسیار است.

روز مبارک شنبه بیست و هفتم به حکیم مسیح الزمان بیست هزار درب انعام مرحمت شد و به حکیم روح الله صدمهر و هزار روپیه عنایت فرمودم. چون مزاج مرا خوب دریافته بود و دید که هوای گجرات به غایت ناسازگار است حکیم مذکور گفت همین که شما در شراب و افیون معتاد اندک کمی خواهید فرمود تمام این کوفت شما به یکبارگی برطرف خواهد شد. همین که من در یک روز هر دو از اینها کم کردم در همان اول روز به من فایده بسیار کرد.

روز مبارک شنبه سیوم خرد ادماء قزلباش خان به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و دو بیست سوار اصل و اضافه سراقازی یافت. عرض داشت گنجیت خان داروغه فیلخانه و بلوچخان قراول بیگی که تا حال شصت و نه زنجیر فیل از نروماده شکار شده بود و بعد از این هر چه شود عرض داشت خواهد شد حکم کردم که فیل پیر و آنچه بسیار خرد باشد زنده نگینند و غیر از این دو قسم از نروماده هر چه به نظر در آید شکار کنند. روز دوشنبه بیست و چهارم مبلغ دو هزار روپیه بجهت عرس شاه عالم به سید محمد صاحب سجاده ایشان عنایت نمودم و اسب خاصگی کوچی که از اسپان پیشکش جام بود به راجه نرسنگه دیو مرحمت شد. هزار روپیه به بلوچ خان قراول بیگی که به خدمت شکار فیل تعیین است، انعام فرمودم.

روز سه شنبه بیست و پنجم اثر گرانی و درد سردر خود یافتیم و آخر به تب منجر شد شب پیا له های معتاد را نخوردم بعد از نیم شب آزار خمار بر محنت تب افزود و نادم [۱۸۳ الف] صبح بر بستر میطیتم. آخر روز یکشنبه تب تخفیف یافت و به استصواب حکماء شب ثلثان معتاد پیا له خورده شد و بجهت خوردن شوربای ماش و برنج هر چند تکلیف می کردند و مبالغه نمودند، نتوانستم بخود قرارداد تا بصد تمیز رسیده ام یاد ندارم که هرگز شوربای بوغان خورده باشم. امید که بعد از این هم حاجت نیفتد. چون درین دو روز غذا وارد طبیعت نشده بود آن چند پیا له را هم نتوانست

برداشت. مجملًا دوروز و سه شب به فاقه گذشت با آنکه يك شبانروز تب کشیده ام ضعف و بی قوتی بحدیست که گویا مدت‌ها صاحب فراش بوده ام. اشتها مطلق نمانده و به طعام رغبت نمی شود و در حیرتم که بانی این شهر را چه لطافت و خوبی منظور بوده که در چنین سرزمین بی فیض شهر ساخته و بعد از دیگران نیز عمر عزیز خود را درین خاکدان به همه چیز گذرانیدند هسوايش مسموم و زمینش کم آب و ریگه بوم و گرد و غبار بحدی که پیش ازین شرح داده شد. آب به غایت زبون و ناگوار. رودخانه که در کنار شهر واقع است غیر از ایام برسات همیشه خشک می باشد. چاهها اکثر شور و تلخ، تالابها که در سواد شهر واقع است به صابون گازران دوغاب شده مردم اعیان که به قدر سامانی دارند در خانه های خود بر که ها ساخته اند و در ایام برسات از آب باران پرمی سازند و تا سال دیگر از آن آب می خورند و مضرت آبی که هرگز هوا باو نرسیده و راه برآمد بخار نداشته باشد دیگر از آن آب می خورند و مضرت آبی که هرگز هوا باو نرسیده و راه برآمد بخار نداشته باشد ظاهرست. بیرون شهر به جای سبزه و ریاحین تمام صحرا از قوم زاریست و نسیمی که از روی زقوم و زد فیض آن معلوم. ع

ای تو مجموعه خوبی بچه نامت خوانم

پیش ازین احمد آباد را گردآباد گفته بودم الحال نمی دانم موستان نام نهم یا بیمارستان خوانم یا زقوم زاریا جهنم آباد گویم [۱۸۳ ب] که شامل جمیع صفات باشد اگر موسم برسات مانع نبود يك روز درین محنت سرا توقف نمی فرمودم و سلیمان وار بر تخت باد نشسته بیرون می شتافتم و خلق خدا را ازین رنج و محنت خلاص می ساختم. چون مردم این شهر به غایت ضعیف دل و عاجزند بجهت احتیاط که مبادا بعضی از اهل اردوبه تعدی و ستم در خانه ملکی آنها فرود آیند و مزاحم احوال فقرا و مساکین شوند و قاضی و میر عدل بجهت رودیدگی مدهانه نمایند یا نتوانند به آن ستم پیشها بس آمد، از تاریخی که درین شهر نزول سعادت اتفاق افتاد با وجود حدت و حرارت هوا هر روز بعد از فراغت عبادت دوپهر به جهر و که طرف دریا که هیچگونه حایلی و مانعی از درود یوار و ساول و چوبدار ندارد برآمده دوسه ساعت نجومی می نشینم و به مقتضای عدالت به فریاد دادخواهان رسیده ستم پیشه ها را درخور جسرایم و تقصیرات سیاست می فرمایم. حتی در ایام ضعف یا کمال درد و الم هر روز به دستور معهود به جهر و که برآمده تن- آسائی بر خود حرام داشته ام. ایات

شب نکم دیده به خواب آشنا

بهر نگهبانی خلق خدا

رنج پسندم به تن خویشتن

از پی آسودگی جمله تن

به کرم الهی عادت چنان شده که در شبانروزی بیش از دوساعت نجومی نقد وقت به

تاراج خواب نمی رود و درین ضمن دوفایده منظور است، یکی آگاهی از احوال ملك دوم بیداردلی به یاد حق و حیف باشد که این عمر چندروزه ناقص به غفلت بگذرد و چون خواب گرانی درپیش است این بیداری را که دیگر در خواب نخواهم دید غنیمت شمرده يك چشم زدن از یاد حق غافل نباید بود. ع

باش بیدار که خواب عجیبی درپیش است

و همان دوز که من تب کردم، فرزند، به جان پیوند، شاه جهان نیز تب کرد، و کوفت او به امتداد انجامید [۱۸۴ الف] و ناده روز به کورنش نتوانست رسید. روز مبارک شنبه آمده ملازمت نمود به غایت ضعیف و ناتوان به نظر درآمد. چنانچه اگر کسی نگوید توان فهمید که این کس بیماری يك ماهه بلکه بیشتر کشیده باشد. شکر که عاقبت بخیر گذشت.

روز مبارک شنبه سی و یکم میرجمله که درین ولا از ایران آمده و مجملی از احوال او رقمزده كلك وقایع نگار شده به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و دو بیست سوار فسر ق عزت برافراخت. درین روز بجهت ضعفی که کشیده بودم يك زن جیر قیل و يك رأس اسب و اقسام چهارپا با مقداری از طلا و نقره و دیگر اجناس به رسم تصدق به مستحقان عنایت شد اکثری از بندها درخور مرتبه و پاپه خویش تصدقات آورده بودند فرمودم که اگر غرض اظهار اخلاص مجزاست، معقول نیست و اگر از صدق عقیدت است چه حاجت به آوردن حضور است غایبانه خود به فقرا و ارباب استحقاق قسمت نمایند.

روز مبارک شنبه هفتم تیرماه الهی صادق خان بخشی به منصب دوهزاری و هزار از اصل و اضافه سرافرازی یافت. اردتخان میرسلیمان به منصب دوهزاری ذات و هشتصد سوار ممتاز گشت. میر ابوصالح رضوی به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار و خطاب رضوی خانی و عنایت علم و قیل سرافراز شده به صوبه دکن رخصت یافت درین ولا به عرض رسید که سه سالار اتالیق خانخانان در تتبع این مصرع مشهور که: ع

بهر يك گل زحمت صد خار می باید کشید

غزلی گفته و میرزا رستم صفوی و میرزا مراد پسر او نیز طبع آزماییها کرده اند در بدیهه مطالعی بخاطر رسید. بیت.

ساغر می بردخ گلزار می باید کشید ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

از استاد های بزم هر که طبع نظمی داشت غزلی گفته گذرانید این مصرع ظاهر شد که از مولانا عبدالرحمن جامی است و غزل او تمام به نظر درآمد. غیر از این مصرع که بطریق [۱۸۴ ب] مثل زبان زد اهل روزگار شده دیگر کاری نساخته و به غایت ساده و هموار گفته.

در این تاریخ خبر فوت احمد بیگ خان حاکم کشمیر رسید و پسران او که از خانه زادان این درگاه اند و اثر رشد و کار طلبی از ناحیه احوال آنها ظاهر نبود. به مناصب مناسب سرافرازی یافته بخدمت صوبه کابل و بنگش تعیین شدند. منصب او دوهزار و پانصدی بود. پسر کلانش به منصب هزاری و سه پسر دیگرش به منصب نهصدی ممتاز گشتند. روز مبارکشبه چهاردهم خواجه باقی خان که به جوهر اصالت و نجات و شجاعت آراستگی دارد و یکی از تنها نجات برابر به عهده اوست، به منصب هزار و پانصدی و هزار سوار از اصل و اضافه و به خطاب باقی خانی و علم فرق عزت برافراخت. رای کنور که سابق دیوان صوبه گجرات بود به دیوانی صوبه مالوه ممتاز گشت.

داستانهای جفت سارس. درین ولا جفت شدن سارس که تاحال دیده نشده بود و در مردم شهرت دارد که هرگز هیچکس ندیده به نظر درآمد. سارس جانوریست از عالم کلنگ غایتاً از کلنگ ده دوازده کلانتر و میان سرپر ندارد. پوستی است بر استخوان کشیده و از پشت چشم تا مقدار شش انگشت از گردن او سرخ می باشد و اکثر در صحرا جفت جفت بسمی برند و احیاناً خیل خیل هم به نظر درمی آیند. وجوه آنها از صحرا آورده در خانه ها نگاه می دارند و با مردم انس می گیرد. قصه جفت سارسی است در سرکار من که لیلی و مجنون نام نهاده ام روزی یکی از خواجه سرایان عرض کرد که در حضور من اینها با هم جفت شدند. حکم فرمودم که هرگاه باز اراده جفت شدن داشته باشند مرا آگاه سازند هنگام سفیده صبح آمده عرض کرد که باز می خواهند جفت بشوند در لحظه خود بجهت تماشا شتافتم ماده پاهای خود را راست گذاشته پاهارا اندک خم [۱۸۵ الف] کرد، نراول يك پای خود را از زمین برداشته بر پشت او نهاد بعد از آن پای دوم را زلحظه بر پشت او نشسته جفت شد. آنگاه فرود آمد و گردن را دراز ساخته نول را بر زمین رسانیده يك مرتبه گرد ماده گشت. ممکن که بیضه نهاده بچه هم بر آرند و از الفت و محبت سارس با جفت خود نقلهای غریب و عجیب بسیار شنیده شد. چون به تواتر رسیده و غرایب تمام دارد نوشته می شود. از جمله قیام خان که از خانه زادان این درگاه است و از فن شکار قراولی و قوف تمام دارد عرض کرد که روزی به شکار رفته بودم سارسی نشسته یافتم چون نزدیک تر شتافتم از جای خود برخاسته روان شد از رفتار او اثر ضعفی و المی ظاهر گشت تا جایی که نشسته بود رفتم استخوان چند بامشتی پر به نظر درآمد که در زیر خود گرفته نشسته بود بر دور آن دام چیده خود را به گوشه کشیدم. خواست که به جای خود آمده بنشیند پایش بدام مضبوط شد. پیش رفته گرفتم به غایت سبک به دست درآمد. چون يك دیدم در سینه و شکم او اصلاً پرنمانده بود گوشت و پوست از هم ریخته و کرم افتاده بلکه در تمام اعضا

اثری از گوشت نمانده مشت پری با استخوانی چند به دست درآمد ظاهر شد که جفتش مرده و از فراق او بدین روز نشسته. ایات

بگذاخت تن از هجر دل افروز مرا افروخت چو شمع آه جان سوز مرا
روز طریم سیاه شد چون شب غم بنشانند فراق تو بدین روز مرا

و همت خان که از بنده های خوب من است و سخن او اعتماد را می شاید نقل می کرد که در پرگنه دوحجفت سارسی بر کنار تال به نظر درآمد و از بندو قچیان من یکی را زد و همانجا سرش را بریده پاک ساخت قضا را در آن منزل دوسه روز مقام واقع شد جفت او پیوسته در آن گرد و پیش می گشت و فریاد و فغان می کرد و مرا از یقراری او دل به درد می آمد و غیر [۱۸۵ ب] از ندامت چاره نبود. و چون از آن منزل کوچ شد بحسب اتفاق بعد از بیست و پنج روز بران مقام عبور افتاد. از متوطنان آنجا فال حال و خاتمت احوال آن سارس پرسیدم. گفتند که در همان دوروز جان داد و هنوز اثری از استخوان و پروبال او برجاست. من خود به آنجا رفتم دیدم بنوعی که گفته بودند نشان یافتم و ازین عالم نقلها در میان مردم بسیارست که نوشتن آنها طولی دارد. روز شنبه شانزدهم خبر فوت راوت شنکر که از تعینات صوبه بهار بود به عرض رسید و مان سنگه پسر کلان او به منصب دوهزاری ذات و شش سوار سرافراز گشت، و دیگر فرزندان و اقوام او به اضافه منصب سرافراز شدند و به متابعت او مأمور گشتند. روز مبارک شنبه بیست و یکم فیل باون بیرشکار خاصه که به جهت رام شدن در پرگنه دوحجفت گذاشته شده بود به درگاه رسید. حکم فرمودم که نزدیک به چهار و که طرف دریانگاه دارند که همیشه در مدنظر باشد در فیلخانه حضرت عرش آشیانی کلانتر از فیل درجن سال که مدتی سر حلقه فیلان خاصه بود، به نظر در نیامده. ارتفاع آن چهار ذرع و سه و نیم پا و گز رسمی بود که هشت ذرع و سه انگشت شرعی باشد و بالفعل در فیلان سرکار من از همه کلانتر پهلوان عالم گجرات است که عرش آشیانی خود بدولت شکار فرموده بودند و سر حلقه فیلان من است ارتفاعش چهار ذرع و نیم پا و است که هفت ذرع و هفده انگشت شرعی باشد که شرعی به عرض بیست و چهار انگشت آدم متساوی الخلق قرار یافته و گزالهی به عرض چهل انگشت است. درین تاریخ مظفر خان که به خدمت صاحب صوبگی ولایت تهته سرافراز بود، سعادت آستان بوس دریافت. صدمهر و صدرو پیه نذر و موازی يك لك روپیه از جواهر مرصع آلات پیشکش گذرانید. در این روز خبر رسید که حق جل سبحانه تعالی به فرزند پرویز پسر از صبیبه مغفوری شاه مراد کرامت فرمود. امید که قدمش [۱۸۶ الف] بر این دولت مبارک باشد.

روزی کشته بیست و چهارم رای بهاره دولت آستان بوس دریافت. در ملک گجرات

کلاتر ازین زمینداری نیست . ملکش به دریای شور پیوسته است بهاره و جام ازیک جداند . ده پشت بالاتر بهم می‌رسند . غایتاً بحسب ملک و جمعیت و اعتبار بهاره از جام درپیش است می‌گویند که به دیدن هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده و سلطان محمود فوجی بر سر او فرستاده بود ، جنگ صف کرد و شکست بر فوج محمود افتاد القصه در وقتی که خان اعظم به تسخیر قلعه جوته کر و ملک سورته شتافت ننو که مخاطب به سلطان مظفر بود و خود را وارث ملک می‌گرفت و بحالت تباه در پناه زمینداران روزگار بسر می‌برد . بعد از آنکه جام به افواج منصور جنگ کرده شکست خورد نتوبه پناه رای بهاره آمد خان اعظم ننو را از رای بهاره طلب نمود . مشارالیه چون تاب مقاومت بالشکر منصوره نداشت ننو را سپرد و به این دولخواهی از خدمات افواج قاهره محفوظ ماند . در آن دفعه که احمد آباد به ورود موکب اقبال راستگی یافت و به زودی کوچ شد او به ملازمت نرسید و زمین او هم خیلکی راه داشت فرصت نیز مقتضی تعیین افواج نبود . چون بحسب اتفاق باز مراجعت واقع شد درین دفعه فرزند شاه جهان راجه بکرماجیت را با فوجی از بنده های درگاه بر سر او تعیین فرمود و نجات خود را منحصر در آمدن دانسته خود را به سعادت آستانبوس رسانید و دو بیست مهر و دوهزار روپیه نذر و صد اسپ پیشکش گذرانید . غایتاً از اسپان او یکی آنچنان نبود که خاطر پسند باشد . عمرش از هفتاد و هشتاد زیاده به نظر در می‌آید و خود می‌گوید که نود سال دارم . در حواس و قوی به ظاهر فتوری نرفته از مردم او پیری سرناسی به نظر در آمد که موی ریش و بروت و ابروی سفید شده می‌گوید که ایام طفولیت مرا رای بهاره یاد دارد و درپیش او کلان [۱۸۶ ب] شده ام .

در این تاریخ ابوالحسن مصور که به خطاب نادرالزمانی سرافراز است مجلس جلوس مرا در دیساچه جهانگیر نامه کشیده به نظر در آورد . چون سزاوار تحسین و آفرین بود مورد الطاف بکران گشت . بی اغراق کارش به عیار کامل رسیده و تصویر او از کار نامهای روزگار است و درین عصر عدیل و نظیر خود ندارد و اگر امروز استاد عبدالحی و استاد بهزاد در صفحه روزگار می‌بودند انصاف کار او می‌دادند . پدرش آقارضای هروی بود که در زمان شاهزادگی به خدمت من پیوسته و او را نسبت خانه زادی به این درگاه است غایتاً کار او را به هیچ وجه آشنائی و مناسبت به کار پدرش نیست بلکه ازیک عالم نمی‌توان گفت و مرا نسبت به او حقوق تربیت بسیارست و از صغر سن تا حال خاطر همیشه متوجه تربیت او بوده تا کارش به این درجه رسیده و الحق نادره زمان خود شد و همچنین استاد منصور نقاش که به خطاب نادرالعصری ممتاز است در فن نقاشی یگانه عصر خود است و در عهد دولت پدر من و من این دوتن ثالث خود ندارند . ذوق تصویر و مهارت در تمیز آن: مرا ذوق تصویر و مهارت در تمیز آن بجائی رسیده که

از استادان گذشته و حال کار هر کس به نظر در آید بی آنکه نامش مذکور شود بدیهه دریابم که کار فلانیست بلکه اگر مجلسی باشد مشتمل بر چند تصویر و هرچهره کار یکی از استادان باشد می توانم یافت که هرچهره کار کیست و اگر در یک صورت چشم و ابرو را دیگری کشیده باشد در آن صورت می فهمم که اصل چهره کار کیست و چشم و ابرو را که ساخته .

شب یکشنبه سی و یکم تیرماه باران عظیم شد و تا روز سه شنبه غره امرداد ماه الهی به شدت هرچه تمامتر بارید و تا شانزده روز پیوسته ابرو باران بود . چون این ملك ریگگ بوم است و بناهایش در غایت زبونی همارت بسیار افتاده اساس حیات [۱۸۷ الف] جمعی از پا درآمد . از متوطنان این شهر شنیده شد که مثل باران امسال یاد نداریم که در هیچ سنه شده باشد . رودخانه صابرمتی ، اگرچه بظاهر پر آب می نماید غایتاً اکثر جاها پایاب است و فیل خود همیشه آمد و رفت می کند و همین که يك روز امسال باران شد اسب و آدم نیز پایاب می گذرند سرچشمه این رودخانه در کوهستان ملك رانا واقع است . از کربوه کر کره برمی آید و يك و نیم کروه طی نموده از ته میرپور می گذرد و در اینجا این رودخانه را دریای واکل می گویند و چون سه کروه از میرپور گذشت صابرمتی می نامند . روز مبارک کشنبه دهم رای بهاره به عنایت فیل نروماده فیل و خنجر مرصع و چهار انگشتی از یاقوت زرد و زمرد نیلم سرافرازی یافت .

پیش از این اتالیق جان سبارخان خسانان سه سالار حسب الحکم فوجی به سرکردگی پسر خود امرالله به جانب گوند وانه به جهت گرفتن کان الماس بر اکر که در تصرف پنجو زمیندار خاندیس است ، تعیین نموده بود . در این تاریخ عرض داشت اورسید که زمیندار مذکور مقاومت بالشکر منصور زیاده از اندازه مقدور خویش دانسته کان را پیشکش نمود و داروغه پادشاهی به ضبط آن مقرر گشت . الماس آنجا به اصالت و نفاست از سایر اقسام الماس امتیاز دارد و نرسد جوهریان به غایت معتبر است و همه يك اندام بهتر و برتر می شود و دوم کان کو کره که در حدود ملك بهار واقع است و الماس آنجا از کان بر نمی آید رودخانه ایست که در ایام برسات سیل از فراز کوه می آید و پیش آن رامی بندند و چون سیل از روی بند گذشت و آب کم شد جمعی که درین فن مهارت دارند و مخصوص این کارند به رودخانه درآمد الماس بر می آرند و الحال سه سال است که این ملك به تصرف اولیای دولت ابدقرین درآمد و زمیندار آنجا مجبوس است غایتاً آب آن سرزمین به غایت مسمومست و مردم [۱۸۷ ب] بیگانه در آنجا نمی تواند بسربرد . سیوم در ولایت کر ناک متصل به مرحد قطب الملك در پنجاه کروه مسافت چهار کان واقع است و در تصرف زمینداران است و الماس آنجا اکثر پخته بهم می رسد .

روز مبارک کشنبه دهم ناهرخان به منصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار سرافراز گشت

ویک زنجیر فیل به او عنایت شد. مکتوب خان داروغه کتابخانه به منصب ششصدی سر بلند یافت. چون حکم فرموده بودم که شب برات بردور تال کانکره چراغان ترتیب نمایند آخرهای روز دوشنبه چهاردهم ماه شعبان به قصد تماشای آن توجه فرمودم اطراف تال را با عمارت میان بفانوس الوان و اقسام صنایع که در چراغان مقرر است آراسته آتشیازیها ترتیب داده بودند به غایت چراغان عالی شد و با آنکه پیوسته در این مدت ابرو باران بود به عنایت الهی اول شب هوا صاف شد و اثری از ابر نماند و بر حسب دلخواه تماشای چراغان میسر گشت و بندهای خاص به ساغر نشاط خوشوقت گردیدند و حکم کردم که شب جمعه باز به همین دستور چراغان کنند و از غرایب اتفاقات آنکه تا آخر روز مبارک شنبه هفدهم هم متصل بارندگی بود و در وقت روشنی چراغ باران ایستاد و تماشای چراغان خاطر خواه شد. درین روز اعتماد الدوله یک قطعه نیلم قطبی در غایت نفاست و یک زنجیر فیل بی دندان بایراق نقره پیشکش نمود. چون خوب صورت و خوش ترکیب بود داخل قیلان خاصه مقرر شد.

در کنار تال کانکره سیاسی که از مرتاشان طایفه هندوند کلبه درویشانه ساخته متزوی بود، چون خاطر همواره به نصیحت درویشان راغب است بی تکلفانه به ملاقات او شتافتم و زمان متد صحبت او را دریافتم. خالی از آگاهی و معقولیت نیست و بر آئین دین خود از مقدمات صوفیه و قوف تمام دارد و ظاهر خود را به روش اهل فقر و تجرید موافق ساخته و خود را از طلب و خواهش [۱۸۸ الف] گذرانیده توان گفت که ازین طایفه بهتر از وی به نظر نیامده. روز دوشنبه بیست و یکم سارسی که جفت شدن آنرا در اوراق پیش ثبت نموده ام در باغچه نحس و خاشاک فراهم آورده اول یک بیضه نهاده روز سیوم بیضه دوم نهاده. این جفت سارسی را در یک ماهگی گرفته شده بود و پنج سال در سرکار مانده القصه بعد از پنج ماه و نیم سال جفت شدند و تا یک ماه جفت می شدند و در بیست و یکم ماه امرداد که به اصطلاح اهل هند ساون گویند بیضه نهادند. ماده تمام شب تنها بر بیضه می نشیند و نر نزدیک ماده ایستاده پاس می دارد و چنان آگاه می باشد که هیچ جاننداری را مجال آن نیست که نزدیک به او توان گذشت. یک مرتبه راسوی کلان نمودار شد به شدت هر چه تمامتر به جانب او دویده تاراسو خود را به سوراخ ترسانید دست از وی باز نداشت، و چون نیراعظم جهان را به نور خویش نورانی ساخت نر بر سر ماده آمده به مقدار پشت او را می خاردار. بعد از آن ماده بر می خیزد و نری نشیند و باز ماده نیز به همین دستور آمده او را بر می خیزاند و خود می نشیند و در وقت نشستن و برخاستن نهایت احتیاط به جا می آورند که مبادا آسینی به بیضه رسد.

در هنگام مراجعت از شکار فیل چون موسم شکار باقی بود گجپت خسان داروغه و

بلوچخان قراول یگی را گذاشته شده بود که تا ممکن و مقدور باشد فیل بگیرند و همچنین جمعی از قراولان فرزند شاهجهان نیز به این خدمت تعیین شده بودند، درین تاریخ آمده ملازمت نمودند. همگی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نرو ماده شکار شد. هفتاد و سه زنجیر تر و یکصد و دوازده [۱۸۸ ب] ماده. ازین جمله چهل و هفت زنجیر تر و هفتاد و پنج ماده که یکصد و بیست و دو زنجیر باشد، قراولان و فوجداران پادشاهی شکار کردند و بیست و شش زنجیر تر و سی و هفت ماده که شصت و سه زنجیر باشد قراولان و قلیانان فرزند شاهجهان گرفتند. روز مبارک شنبه بیست و چهارم بهسیر باغ فتح رفته در روز در آنجا به عیش و نشاط گذرانیده شد و آخر روز شنبه به دولخانه معاودت اتفاق افتاد.

چون آصف خان به عرض رسانید که باغچه حویلی بنده به غایت سبز و خرم شده انواع گل و ریاحین شکفته حسب التماس مشارالیه روز مبارک شنبه سی و یکم به منزل او رفتن الحق خوب سر سبز منزلی به نظر درآمد و به غایت خوش وقت گشتم. از جواهر و مرصع آلات واقعه موازی سی و پنج هزار روپیه پیشکش او مقبول افتاد. مظفرخان به عنایت خلعت و فیل سرافرازی یافته به دستور سابق به حکومت تهنه سرافرازی گشت. خواجه عبدالکریم گیلانی که به رسم تجارت از ایران آمده بود و برادرش شاه عباس مکتوبی بسمختصر تحفه مصحوب او ارسال داشته بودند. در این تاریخ مشارالیه را خلعت و فیل عنایت نموده رخصت انعطاف ارزانی فرمودم و جواب کتابت شاه بایاد بودی مرسل گشت و خان عالم به فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه سرافرازی یافت.

روز جمعه غره شهر یورماه شد روز کمشبه ششم و شب مبارک شنبه باران بارید و از غرایب آنکه روزهای دیگر جفت سارس پنج شش دفعه به نوبت بالای بیضه می نشستند و درین شبانروزی که پیوسته باران بود و هوا به قدر برودت داشت به جهت گرم داشتن بیضه ها از اول صبح تا نصف النهار متصل تر نشست و از نیم روز تا صباح روز دیگر بیفاصله ماده نشست که مبدا از برخاستن و نشستن بسیار برودت هوا تأثیر کند و نم به بیضه ها برسد و ضایع شوند. مجمل آنکه آدمی به دهنمونی [۱۸۹ الف] عقل ادراک می کند حیوان به مقتضای حکمت ازلی مجبور به آن شده و غریب تر آنکه در اوایل بیضه ها را متصل بهم در زیر سینه نگاه می داشت بعد از آنکه چهارده پانزده روز گذشت در میان بیضه ها به قدر فاصله گذاشت که مبدا از اتصال آنها حرارت به افراط شود و از گرمی بسیار فاسد گردند.

روز مبارک شنبه هفتم به مبارکی و خرمی پیشخانه را به جانب آگره بر آورده شد. پیش ازین منجمان و اخترشناسان به جهت کوچ ساعت مذکور اختیار نموده بودند چون باران به

افراط شد و از رودخانه محمودآباد و دریای مهمی عبور لشکر منصور متعذر بود ناگزیر در این ساعت پیشخانه را برآورده روز بیست و یکم شهر یور ساعت کوچ مقرر گشت. چون فرزند شاه جهان خدمت فتح قلعه کانگره که کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین و الاشکوه بر فراز کانگره آن نرسیده بر ذمت همت خویش لازم شمرده فوجی به سرکردگی راجه سورج مل پسر راجه باسو و تقی که از بندهای روشناس اوست پیش ازین فرستاده بود. درین و لا چنان ظاهر شد که فتح این حصن متین به جمعی که پیش از این تعیین فرموده صورت پذیر نیست. بنا بر آن راجه بکرما جیت را که از بندهای عمده اوست با دوهزار سوار موجود از ملازمان خاصه خود و جمعی از بندهای جهانگیر مثل شاهباز خان لودی و هردی نراین ها داواری پرتهی چند و پسران را چمند و دو یست نفر برق انداز سوار و پانصد نفر توپچی پیاده سوای فوجی که سابقاً فرستاده تعیین فرمود و چون ساعت رخصت او درین روز مقرر گشته بود مشارالیه تسبیح زمرد که دوهزار رویه قیمت داشت به رسم پیشکش گذرانیده به عنایت خلعت و شمشیر سرافرازی یافته به آن خدمت رخصت شد و چون در آن صوبه جاگیر نداشت [۱۸۹ب] فرزند شاه جهان پرگنه برهانه را که بیست و دو لک دام جمع دارد به انعام خود التماس نمود که به جاگیر او مقرر دارد. خواجه تقی دیوان بیوتات که به خدمت دیوانی صوبه دکن مقرر گشته بود به خطاب معتمد خانی و فیل و خلعت ممتاز شده همت خان را به فوجداری سرکار بهروج و آن حدود رخصت فرموده اسب و پریم نرم خاصه عنایت نمودم و پرگنه بهروج به جاگیر او مقرر شد رای پسرتهی چند که به خدمت کانگره مقرر گشته به منصب هشتصدی و چهارصد و پنجاه سوار فرق عزت* برافراخت.

چون عرس شیخ محمدغوث در میان بود هزار درب به جهت خرج آن به فرزندان ایشان لطف شد مظفرالدوله بهادرالملک که از تعینات صوبه دکن است به منصب هزار و صدی ذات و سوار سربلندی یافت.

چون وقایع دوازده سال از جهانگیرنامه بریاض برده شده بود به متصدیان کتابخانه خاصه حکم فرموده بودم که این دوازده سال احوال را یک جلد ساخته نسخهای متعدد ترتیب نمایند که به بندهای خاص عنایت فرمائیم و به سایر بلاد فرستاده شود که ارباب دولت و اصحاب سعادت دستورالعمل روزگار خود سازند. روزجمعه هشتم یکی از واقعه نویسان تمام را نوشته و جلد کرده به نظر درآورد. چون اول نسخه بود که ترتیب یافت به فرزند شاه جهان که او را در همه چیز از همه فرزندان خود اول می دانم مرحمت نمودم و بر پشت کتاب به خط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام به آن فرزند عنایت شد. امید که توفیق دریافت

این مطالب که باعث رضا جوئی خالق و دعا گوئی خلق است نصیب و روزی باد.

روز سه شنبه دوازدهم سبجان قلی قراول به سیاست رسید و تفصیل این اجمال آنکه او پسر حاجی جمال بلوچ است که از قراولان خوب پدرم بود و بعد از شتار شدن آن حضرت نوکر اسلام خان شده همراه او به بنگاله رفته بود. او را اسلام خان بنا بر نسبت خانه زادی این درگاه مراعات احوال به راجبی نموده و محل اعتماد دانسته پیوسته در سواری و شکار [۱۹۵ الف] نزدیک به نعود می داشت. عثمان افغان که سالها به ترمرد و عصیان در آن صوبه گذرانیده خاتمت احوال او در اوراق گذشته گذارش یافته چون هراس بی قیاس از اسلام خان داشت کس نزد این بی سعادت فرستاده به جهت قتل مقبلات می نماید و او تعهد این کار کرده دوسه کس دیگر را با خود متعلق می سازد و قضا را پیش از آنکه اراده باطل این حق ناشناس از حیز قوه به فعل آید یکی از آنها آمده او را آگاه می کند اسلام خان در لحظه آن نمک حرام را گرفته مقید و محبوس می گردانند. القصه بعد از فوت مشارالیه به درگاه آمد. چون برادران و خویشان او در سلك قراولان انظام داشتند حکم شد که او نیز در زمره قراولان منظم باشد درین وقت پسر اسلام خان به طریق معما عرض کرد که لایق خدمت نزدیک نیست و بعد از شک قتل ظاهر شد که چنین مقدمه به او نسبت کرده بودند مع هذا چون برادرانش عرض کردند که محض تهمت بوده و بلوچ خان قراول بیگی ضامن شده از قتل و سیاست او در گذشته و حکم کردم که همراه بلوچ خان خدمت می کرده باشد با این کرامت و جان بخشی بی سبب و جهت از درگاه گریخته به جانب آگره و آن حدود رفت. به بلوچ خان حکم شد که چون ضامن بوده او را حاضر سازد. او کسان به تفحص فرستاده و در یکی از مواضع آگره که خالی از ترمردی نیست، جهنده نام برادر بلوچ خان که به تفحص او رفته بود او را یافت هر چند به ملایمت خواست که به درگاه آورد به هیچ وجه راضی نشد و مردم به حمایت برخاستند ناگزیر نزد خواجه جهان به آگره رفته حقیقت را باز نمود. مشارالیه فوجی بر سر آن دیه تعیین فرمود که جبراً و قهراً او را گرفته بیاورند. مردم آن موضع چون ویرانی دیه و خرابی خود در آئینه حال مشاهده نمودند، او را به ست دادند و درین تاریخ مسلسل و مقید به درگاه رسید حکم به قتل او فرمودم و میر غضب به سرعت هر چه تمامتر او را به سیاستگاه برد. بعد از زمانی به شفاعت یکی از نزدیکان جان بخشی [۱۹۵ ب] فرموده حکم به بریدن پای شد. به حسب سرنوشت پیش از رسیدن حکم به سیاست رسیده بود. هر چند آن خون گرفته استحقاق کشتن داشت مع هذا حق شناس ندامت گزیده مقرر فرمودم که بعد از این حکم به قتل هر کس شود با وجود تأکید و مبالغه تا وقت غروب آفتاب عالمتاب نگاهدارند و نکشند و اگر تا آن وقت حکم به نجات نرسد ناگزیر به سیاست رسانند.

روز یکشنبه دریای سا برمتی عظیم طغیان بود و موجهای کلان کلان بنظر درآمد با وجود بارانهای گذشته هرگز به آن شدت بلکه نصف این نیامده بود. از اول روز آغاز آمدن سیل شد و آخر روز روبه کمی نهاد مردم کهن سال درین شهر توطن دارند عرض کردند که یکدفعه دیگر در ایام حکومت مرتضی خان چنین سیل آمده بود و غیر از آن بخاطر نمی رسد. در این ایام یکی از قضاید معزی که مداح سلطان سنجر و ملک الشعراى او بوده استماع افتاد به غایت سلیس و هموار گفته مطلعش این است. بیت

ای آسمان مسخر حکم روان تو کیوان پیر بنده بخت جوان تو
سعید ای زرگر باشی که طمع نظمی دارد، قصیده مذکور را تتبع نموده. بعرض رسانید خوب گفته بود. این چند بیت از آن قصیده است. ابیات

ای نه فلک نمسونه ای از آستان تو دوران پیرگشته جوان در زمان تو
بخشد دل توفیق و نجوید سبب چو مهر جانها همه فدای دل مهربان تو
از باغ قدر تست فلک یک ترنج سبز انداخته بروی هوا باغبان تو
یارب چه جوهری تو که افروخت در ازل جانهای قدسیان همه از نور جان تو
بادا جهان به کام تو ای پادشاه عهد در سایه تو خرم شاه جهان تو
ای سایه خدا ز تو پر نور شد جهان بادا همیشه نور خدا سایبان تو
روز مبارک شنبه چهاردهم به صله این قصیده حکم فرمودم که سعید را به زر وزن کنند. آخر روز به سیر باغ رستم بای رفته شد به غایت سبز و خرم به نظر درآمد. وقت شام برگشتی نشسته از راه دریا به دولتخانه معاودت نمودم. روز جمعه پانزدهم ملا اسیری نام پیرمردی از طرف ماوراءالنهر آمده سعادت آستانبوس دریافت و چنین به عرض رسید که از قدیمیان عبدالله خان اوزبک بوده و از ایام جوانی و عنفوان نشو و نما تا وقتی که خان شقار شد در سلك خدمتگاران قدیم و نزدیک انتظام داشته و در خلا و ملا محرم بوده و بعد از گذشتن خان تاحال در آن ملک به آبرو گذرانیده درین ولا به قصد زیارت خانه مبارک از وطن مألوف برآمده خود را به ملازمت رسانیده او را در بودن و رفتن مختار ساختم. عرض نمود که روزی چند در خدمت خواهم بود. هزار روپیه خرجی و خلعت مرحمت شد به غایت پیرشگفته روی پر نقل و سخن است. فرزند شاه جهان نیز پانصد روپیه و سروپا لطف کرد.

در میان باغچه دولتخانه خسرم صغه و حوض واقیع است و بریک ضلع آن صغه درخت موآسریست که پشت بران داده می توان نشست و چون یک طرف تنه او مقدار ربع گز کاواک شده بدینا بود فرمودم که لوح سنگ مرمر تراشیده در آنجا مضبوط سازند که پشت برو نهاد

توان نشست . درین وقت یثنی بدیهه بر زبان جاری گشت به سنگ تراشان حکم شد که در آن لوح نقش کنند تا به طریق یادگار در صفحه روزگار بماند و آن بیت این است: [ب ۱۹۱]

نشینگاه شاه هفت کشور جهانگیر این شاهنشاه اکبر

شب سهشنبه نوزدهم در دولخانه خاص بازار ترتیب یافت. پیش از این ضابطه چنان بود که اهل بازار و معرفه شهر حسب الحکم در صحن دولخانه دکانها آراسته از جواهر و مرصع آلات و انواع مخترعه و اقمشه و اقسام اتمه آنچه در بازارها بفروش می رود حاضر ساخته بنظر درمی آورند بمخاطر رسید که اگر در شب این بازار ترتیب یابد و فانوس بسیاری در پیش دکانها پیچیده شود طور نمودی خواهد داشت . بی تکلف خوب برآمد و غیر مکرر بود . به جمیع دکانها میر کرده آنچه از جواهر و مرصع آلات و هر قسم چیزی خوش آمد خریدم و از هر دکان معافی بهعلا اسیری انعام شد . و چندان جنس به اورسید که از ضبط آن عاجز بود روز مبارک کشنبه و یکم شهریور ماه الهی سنه سیزده جلوس مبارک مطابق یست و دوم رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری بعد از گذشتن دو نیم ساعت نجومی به مبارکی و فرخی رایات عزیمت به صوبه دارالخلافه آگره برافراشته شد و از دولت خانه تا تال کانگریه که محل نزول رایات اقبال بود به دستور معهود نثار کتان شتافتم . در همین روز جشن وزن شمسی منعقد گشت و به حساب سنه شمسی سال پنجاهم از عمر این نیازمند درگاه ایزدی به مبارکی آغاز شد و به ضابطه مقرر خود را به طلا و دیگر اجناس وزن فرموده مروارید و گل زرین نثار کردم و شب تماشای چراغان نموده در حرم سرای دولت به عیش و عشرت گذرانیده شد . روز جمعه یست و دوم حکم کردم که جمیع مشایخ و ارباب سعادت را که درین شهر توطن دارند، حاضر سازند که در ملازمت افطار نمایند و سه شب برین وتیره گذشت و هر شب تا آخر مجلس خود بر سر پا ایستاده به زبان حال می گفتم . ایات

خداوند گادا توانگر توئی	توانا و درویش پرور توئی
نه کشور گشایم نه فرماندهم	یکی از گدایان این درگاهم
تو بر خیر و نیکی دهم دسترس	و گرنه چه خیر آید از من بهکس
منم پندگان را خداوندگار	خداوند را بنده حق گذار

جمعی از فقرا را که تا حال بملازمت نرسیده بودند و التماس مدد معاش داشتند در خور استحقاق هر يك زمین و خرجی مرحمت شده کامیاب خواهم گردانیدم . شب مبارک کشنبه یست و یکم مارس يك بهجه بر آورد و شب دوشنبه یست و پنجم بهجه دوم . مجملًا يك بهجه بعد از سی و چهار روز و دوم بعد از سی و شش روز بر آمد . درجه از بهجه قاز ده پانزده کلانتر یا برابر بهجه طاموس يك ماهه توان گشت . پشمش نیله رنگ است . روز اول هیچ نخورد و از روز دوم مادرش

ملخهای خرد را به منقار گرفته گاه مثل کبوتر می خوردانیده و گاه به دروش مرغ درپیش بچه می انداخت که خود بچیند. اگر ملخ ریزه بود درست می گذاشت و اگر کلانتر بعضی را سه پاره و بعضی را سه پاره می کرد تا به فراغت بچه های او توانند خورد. چون بسیار میل دیدن آنها داشتم حکم فرمودم که به احتیاط تمام چنانچه آزادی و آسویی به آنها نرسد به حضور بیاورند و بعد از دیدن باز فرمودم که به همان باغچه درون دولخانه برده به محافظت تمام نگاه دارند. هر گاه نقل و حرکت توان فرمود به ملازمت خواهند آورد. درین روز حکیم روح الله به انعام هزار روپیه سرافراز شد. بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ از جاگیر خود آمده ملازمت نمود. روز سه شنبه بیست و ششم از تال کانکریه کوچ کرده در موضوع گنج منزل گردیدم. روز یکشنبه بیست و هفتم بر کنار دریای محمود آباد که ایزک نام دارد نزول اقبال اتفاق افتاد. چون آب و هوای احمد آباد [۱۹۲ ب] بسیار زبون بود، محمود بیکره به استصواب حکماء بر ساحل دریای مذکور شهری اساس نهاده اقامت گزیده بود و بعد از آنکه چنانچه را فتح کرد آنجا را دارالملک ساخت و تا زمان محمود شهید حاکم گجرات اکثر اوقات در اینجا می بودند، و محمود مذکور که آخرین سلاطین گجرات است باز در محمود آباد نشیمنگاه خود قرارداد و بی تکلف آب و هوای محمود آباد را هیچ نسبتی به احمد آباد نیست. بجهت امتحان فرمودم که گوسفندی را پوست کنده در کنار تال کانکریه بیاویزند و همچنین گوسفندی را در محمود آباد تا تفاوت هوا ظاهر گردد، اتفاقاً بعد از گذشتن هفت گهری روز در آنجا گوسفند را آویختند چون سه گهری از روز مانده به مرتبه متعفن و متغیر گشت که عبور از حوالی آن دشوار بود و در محمود آباد وقت صبح گوسفند را آویختند و تا شام اصلاً متغیر نشد و بعد از گذشتن یک پهر و نیم از شب تعفن پیدا کرد. مجلاً در سواد شهر احمد آباد بعد از هشت ساعت نجومی متعفن گشت و در محمود آباد بعد از چهارده ساعت.

روز مبارک شنبه بیست و هشتم رستم خان را که فرزند اقبال مند شاه جهان به حکومت و حراست ملک گجرات مقرر نموده به عنایت اسپ و فیل و پریم نرم خاصه سرافراز ساخته رخصت فرمودم و بنده های جهانگیری که از تعینات صوبه مذکور اند در خور رتبه و پایه خویش به اسپ و خلعت ممتاز گشتند. روز جمعه بیست و نهم شهر یور مطابق غره شوال رای بهاره به خلعت شمشیر مرصع و اسپ بخاصه فرق عزت برافراخته به وطن خود مرخص گشت و فرزندان او نیز به اسپ و خلعت سرافرازی یافتند.

روز شنبه سی ام به سید محمود نبیره شاه عالم فرمودم که هر چه می خواسته باشد بی—
حجابانه التماس نماید و بر طبق این سوگند مصحف دادم. مومی الیه عرض کرد که چون [۱۹۳ الف]

به مصحف قسم می‌دهید التماس مصحفی می‌نمایم که پیوسته با خود داشته باشم و از تلاوت ثواب بحضرت رسد. بنا برین مصحفی به خط یا قوت به قطع مطبوع مختصر که از نفایس و نوادر روزگار بود به میر مذکور عنایت شد و بر پشت آن به خط خاص مرقوم گشت که در فلان تاریخ و فلان مقام به سید محمد این کرامت به ظهور رسید. نفس الامر آنکه میر به غایت نیک نهاد و مقتم است و بانجات ذاتی و فضایل کسبی به اخلاق حمیده و اطوار پسندیده آراسته بسیار شگفته و و گشاده پیشانی است. از مردم آن ملک به خوش ذاتی میر کس دیده نشده به شرح و بسط و شأن نزول آن مقید نشده به غایت ریخته قرآن را لفظ باللفظ به فارسی ترجمه کند و یک حرف بر متنی تحت اللفظ نیفزاید و بعد از اتمام آن مصحف را مصحوب فرزند خویش سید جلال روانه درگاه والا سازد. فرزند میر نیز جوانیست به فنون ظاهری و باطنی آراسته و آثار صلاح و سعادت مندی از ناحیه احوالش ظاهر و میر به فرزندی می‌نازد و الحق شایستگی این دارد و بزرگ جوانی است.

با آنکه مکرر به مشایخ گجرات موهبتا به ظهور رسیده بود، مجدداً در خور استحقاق هر يك از نقد و جنس رعایتها کرده رخصت انعطاف ارزانی داشتم. چون آب و هوای این ملک به مزاج من ناسازگار بود و حکماء چنین صلاح دیدند که قدری از معتاد پیاله کم باید کرد به صوا بدید آنها در کم ساختن پیاله نموده شد و در عرض يك هفته به وزن يك پیاله کم کردم. اول هر شب شش پیاله بود و هر پیاله هفت و نیم توله که مجموع آن چهل [ب ۱۹۳ الف] و پنج توله باشد شراب مزوج معتاد بود الحال شش پیاله هر پیاله شش توله و سه ماشه که در کل سی و هفت و نیم توله باشد خورده می‌شود. از بدایع و قایع آنکه پیش ازین به شانزده هفده سال در الله آباد با خدای خود عهد کرده بودم که چون سنین عمرم به خمسین رسد ترك شکار تیر و بندوق نموده هیچ جاننداری را به دست خود آزرده نسازم و مقربخان که از منظوران محفل قدس بود از این نیت آگاهی داشت القصه درین تاریخ که عمرم به سن مذکور رسیده و آغاز سال پنجاه است روزی از کثرت دود و بخار نفس تنگی کرد و آزار بسیار کشیدم در آن حالت به الهام غیبی از عهدی که با خدای خود کرده بودم به یاد آمد و عزیمت سابق در خاطرم تصمیم یافت و با خود قرار دادم که چون سال پنجاهم به آخر رسد و مدت وعده بسر آید به توفیق الله تعالی روزی که به سعادت زیارت عرش آشیانی و انار الله برهانه مشرف گردم استمداد همت از بواطن قدس موطن آن حضرت جسته دل ازان شغل باز دارم. به مجرد خطوط این نیت در خاطر رفع آن کلفت و آزر دگی شد و خود را تازه و خوشوقت یافتم و زبان را به حمد و سپاس ایزد جل شانه و شکر مواهب او پاشنی بخشید. امید که توفیق میسر گردد. ایات

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
مبازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیر بن خوش است

روز مبارکش به چهارم مهرماه الهی سید کبیر و بخترخان و کلای عادلخان را که پیشکش او به درگاه آورده بودند رخصت انعطاف ایزانی داشتم . سید کبیر به خلعت و خنجر مرصع و اسپ سرافرازی یافت و بخترخان به اسپ [۱۹۲ الف] و خلعت و اوربسی مرصع که اصل آن ملک در گردن می آویزند ممتاز گشت و مبلغ شصت هزار دینار خرجی به هر دو انعام شد و چون عادلخان مکرر به وسیله فرزند اقبالمند شاه جهان التماس شبیه خاصه شریفه نموده بود، شبیه خود را بایک قطعه لعل گران بها و فیل خاصه به مشارالیه عنایت فرمودم و فرمان مرحمت عنوان صادر گشت که از ولایت نظام الملک بهرجا و هر قدر تواند تصرف نمود به انعام او مقرر باشد و هرگاه کومک و مدد خواسته باشد شاهنوازخان فوجی آراسته به کومک او تعیین نماید و در زمان سابق نظام الملک که کلانترین حکام دکن بود و همه او را به کلانی قبول داشتند و برادر مہین می دانستند درین ولا چون عادلخان مصدر خدمات شایسته گشت و به خطاب والای فرزندی شرف اختصاص یافت و به سری و سرداری تمام ملک دکن بلند مرتبه ساختم و بجهت شبیه این رباعی به خط خاص مرقوم گشت . رباعی

ای سوی تو دایم نظر رحمت ما آسوده نشین به سایه دولت ما
سوی توشبیه خویش کردیم روان تا معنی ما بینی از صورت ما

فرزند شاه جهان حکیم خوشحال پسر حکیم همام را که از خانه زادان خوب این درگاه است و از صغرسن در خدمت آن فرزند کلان شده بجهت رسانیدن نوید مراجع جهانگیری به موافقت و کلای عادلخان نزد او فرستاده . همدین روز میرجمله به خدمت عرض مکرر فرق عزت برافراخت . چون کفایت خان دیوان صوبه گجرات را در هنگامی که به دیوانی صوبه بنگاله اختصاص داشت بعضی حوادث روی داده بود و از سامان افتاده بنا بر این مبلغ پانزده هزار روپیه به انعام او مرحمت شد. درین ولا دوجلد جهانگیر نامه ترتیب یافته به نظر گذشت یکی را چند روز پیش ازین به ممدارالملکی [۱۹۲ ب] اعتمادالدوله لطف فرمودم و درین تاریخ دیگری را به فرزندی آصفخان عنایت نمودم .

روز جمعه پنجم بهرام پسر جهانگیر قلیخان از صوبه بهار آمده دولت زمین بوس دریافت و الماسی چند از حاصل کان کوکره آورده گذرانید ، چون در آن صوبه از جهانگیر قلیخان خدمت شایسته به ظهور نرسیده بود و معذالک مکرر به عرض رسید که چندی از برادران و خویشان او در آن ملک دست تسلط و تعدی دواز ساخته بندهای خدایا رحمت و آزار می رسانند

و هر کدام خود را حاکمی تراشیده جهانگیر قلی خان را تمکین نمی نهند. بنا بر این به مقر پخان که بنده قدیم الخدمت مزاج دان است فرمان به دستخط خاص صادر گشت که به صاحب صوبگی بهار سرافراز و ممتاز بوده به مجرد رسیدن فرمان قضا جریان بدان صوب شتابد. از الماسهایی که ابراهیم خان فتح جنگ بعد از فتح کان مذکور به درگاه ارسال داشته بود چند قطعه به جهت تراشیدن حواله حکا کان سرکار شده بود، درین وقت که بهرام به آگره رسیده روانه درگاه می شد خواجه جهان چندی را که تیار شده بود مصحوب او به درگاه فرستاد. یکی از آنها به نقش اسم است و به ظاهر از نیلم تمیز نمی توان کرد تا الماس به این رنگ دیده نشده سی سرخ به وزن در آمد جوهریان سه هزار روپیه قیمت کردند و عرض کردند که اگر سفید و تمام عیار می بود بیست هزار روپیه می ارزید.

امسال تا تاریخ ششم مهرماه الهی انبه خورده شد. درین ملک لیون فراوان است و بالیده می شود و از باغ کانگو نام هندوئی چند لیو آورده بودند به غایت لطیف و بالیده یکی را که از همه کلانتر بود فرمودم که وزن کنند. هفت توله بر آمد. روز شنبه ششم جشن دسهره ترتیب یافت. اول [۱۹۵ الف] اسپان خاصه را آراسته به نظر در آوردند بعد از آن فیلان خاصه را آراسته به نظر گذرانید. چون دریای مهی هنوز پایاب نشده بود که اردوی کیهان شکوه عبور توانند نمود و آب و هوای محمود آباد را هیچ نسبتی به دیگر منازل نبود. یازده روز درین سرزمین مقام واقع شد. روز دوشنبه هشتم از منزل مذکور کوچ فرموده در موده نزل اتفاق افتاد. خواجه ابوالحسن بخشی را با جمعی از بنده های کارگذار و ملاح و خاروه (کشتی ران) بسیار پیشتر فرستادم که دریای مهی را بل بندند که تا انتظار پایاب نباید کشید و اردوی ظفر قرین به سهولت عبور تواند نمود. روز سه شنبه نهم مقام شد. روز کم شنبه دهم موضع اینه نزل و آیات جلال گشت.

در اوایل سارس نرپای بچه خود را به متقار گرفته سرنگون آویزان می ساخت و بیم آن که مبدا از اثر بی مهری باشد و ضایع سازد. بنا بر این حکم فرموده بودم که نر را جدا نگماه دارند و پیش بچه ها نگذارند، درین ولا به جهت امتحان فرمودم که نزدیک بچه ها بگذارند تا حقیقت بی مهری و محبت ظاهر گردد. بعد از گذاشتن نهایت تعلق و مهر دریافته شد و محبت او هیچ کمتر از محبت ماده نبود و معلوم می شود که آن ادا هم از روی دوستی بوده.

روزی که شنبه چهاردهم نیز به شکار یوز رفته پانزده داس آهو از نرو ماده گیرانده شد به میرزا دستم و سهراب خان پسر او حکم فرموده بودم که به شکار نیله گاو رفته هر قدر که توانند بانبذوق بزنند. هفت داس از نرو ماده پدر و پسر شکار کردند. چون به عرض رسید که در نواحی

بیرست مردم آزار که به گوشت آدم عادت کرده و آسیب او [۱۹۵ب] به خلق خدا می‌رسد. فرزند شاه جهان حکم شد که شر او را از بنده‌های خدا کفایت کند، آن فرزند حسب الحکم به بندوق زده شب به نظر درآورد. فرمودم که در حضور پوست کنند. اگرچه به ظاهر کلان می‌نمود چون لاغر بود از پیرهای کلان که من خود انداخته‌ام در وزن کمتر برآمد. روز دوشنبه پانزدهم و سه‌شنبه شانزدهم به شکار نیله گاو شتافته هرروز دویله گاو به تفنگ زده شد.

روز مبارک‌شنبه هژدهم بر کنار تالی که مخیم بارگاه اقبال بود بزم پیاله آراستگی یافت. گل‌های کنول بر روی آب نغزه شگفته بود. بنده‌های خاص به ساغر نشاط خوشوقت گشتند. جهانگیر قلی خان بیست‌زنجیر فیل از صوبه بهار و مروتخان هشت‌زنجیر از بنگاله به رسم پیشکش ارسال داشته بود به نظر گذشت. یک فیل از جهانگیر قلی خان و دو فیل از مروتخان داخل فیلان خاصه شدند و تتمه به خلفها تقسیم یافت. میرخان پسر میرابوالقاسم نمکین که از خانه زادان این درگاه است به منصب هشتصدی ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافت. قیام‌خان به خدمت قراول‌یگی و منصب ششصدی ذات و صد و پنجاه سوار ممتاز گشت. عزتخان که سادات باره و به مزید شجاعت و کارطلبی امتیاز دارد و از تعینات صوبه بنگش است حسب الائتماس مهابت‌خان صاحب صوبه مذکور به منصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار فرق عزت برافراخت کفایت خان دیوان صوبه گجرات به عنایت فیل سرافراز شده مرخص گشت. به صفی‌خان بخشی صوبه مذکور شمشیر مرحمت نمودم.

روز جمعه نوزدهم به شکار رفته یک نیله گاو نر زدم در مدت‌العمر بیاد ندارم که تیر بندوق از نیله گاو نر کلان پران گذاشته باشد، از ماده بسیار می‌گذرد. درین تاریخ [۱۹۶الف] با آنکه چهل و پنج قدم مسافت بود از دو پوست آزاد گذشت به اصطلاح اهل شکار قدیم عبارت از دگام است که پیش و پس نهاده شود. روزشنبه بیست و یکم خود به شکار باز و جره خوشوقت گشته به میرزارستم خان و داراب‌خان و میرمیران و دیگر بنده‌ها حکم فرمودم که به شکار نیله گاو رفته هر قدر توانند به بندوق بزنند. نوزده رأس از نرو ماده شکار کردند و ده رأس آهو از هر قسم به یوز گیرانده شد.

ابراهیم حسین بخشی صوبه دکن حسب الائتماس خان خانان سپه سالار به منصب هزاری ذات و دو بیست سوار سرافرازی یافت. روز دوشنبه بیست و دوم از منزل مذکور کوچ واقع شد. روز سه‌شنبه بیست و سیوم باز کوچ فرمودم قراولان عرض کردند که درین نواحی ماده شیر با سه بچه به نظر درآمده. چون نزدیک به راه بود خود به مقصد شکار متوجه گشته هر چهار را به تفنگ زدم و از آنجا به منزل پیش شتافته از پلهی که بالای مهی بسته شده بود عبور فرمودم. با

آنکه درین دریا کشتی نبود که پل توان بست و آب به غایت عمیق بود و تند می گذشت به حسن اهتمام خواجه ابوالحسن میر بخشی در سه روز پل در نهایت استحکام که طول یک صد و چهل ذرع است مرتب گشت و به جهت امتحان فرمودم که فیل گن سندر خاصه را که از فیلان کلان قوی هیکل است با سه ماده فیل از روی پل گذرانیدند. بنوعی مستحکم بسته شده قوام (ستون) او از بار فیل کوه پیکر اصلاً متزلزل نگشت.

از زبان معجریان حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه شنیده ام که می فرمودند که روزی در عتفوان جوانی دوسه پیاله خورده بودم و بر فیل مست سوار شده و با آنکه هوشیار بودم و فیل در غایت خوش جلوی به اراده و اختیار من می گشت و خود را مست و بیهوش و فیل را بدست و سرکش و انموده به جانب مردم می دوانیدم. بعد از آن فیل دیگر طلبیده هر دو را به جنگ انداختم و آنها جنگ کتان تا سر پل که بر دریای جمه بسته شده بود شتافتند قضا را آن فیل گریخت و چون از طرف دیگر راه گریز نیافت ناگزیر بر سمت پل روان شد و فیل که من بر و سوار بودم از پی او شتافت، هر چند عنان اختیار او به دست من بود و به اندک اشارتی می ایستاد. به خاطر رسید که فیل را از رفتن [۱۹۶ ب] پل باز دارم مردم آن آداهای مستانه را محمول بر ساختگی خواهند دانست و ظاهر خواهد شد که نه مست و بی خود بوده ام نه فیل بدست و خود سرو این آداهای پادشاهان ناپسندیده است لاجرم بتأیید ایزد سبحانه استعانت جسته فیل خود را از تعقیب او باز نداشتیم و هر دو بر روی پل روان شدند و چون به کشتی ترتیب یافته بود هر گاه دستهای خود را بر کنار کشتی می نهاد نصف کشتی به آب می رفت و نصف دیگر بلند می ایستاد و در هر قدم گمان آن می شد که پیوند کشتی از هم گسیخته گردد و مردم از مشاهده این حال غریق بهر اضطراب و شورش می بودند. چون حمایت و حراست حق جل و علا همه جا و هموقت حامی و حارس این نیازمند است هر دو فیل در ضمان سلامت از آن پل عبور نمودند.

روز مبارک شنبه یست و پنجم بر کنار آب می بزم پیاله ترتیب یافت و چندی از بندهای خاص که درین قسم مجالس و محفل راه دارند به ساغرهای لبریز و عنایت های سرشار کام دل بر گرفتند. بی تکلف منزلی است به غایت دلنشین. بعد و وجه در آن منزل چهار روز مقام واقع شد. یکی خوبی جای، دوم آنکه مردم در گذشتن اضطراب نمایند.

روز یکشنبه یست و هشتم از کنار آب می کوچ فرمودم. روز دوشنبه باز کوچ اتفاق افتاد درین روز غریب تماشای مشاهده شد. جفت سارس که بچه کشیده بود روز مبارک شنبه از احمد آباد آورده بودند در صحن دولتحانه که بر کنار تال ترتیب یافته بود با بچه های خود می گشتند. اتفاقاً نروماده هر دو آواز کسردند و جفت سارس صحرای آوازی آنها را شنیده از

آن طرف تال فریاد بر آوردند و بر اثر آن پرواز کنان آمده نربانر و ماده باماده به جنگ افتادند و با آنکه چند کس ایستاده بودند اصلاً محابا و ملاحظه مردم نکردند و خواهجه سرایانی که به محافظت آنها مقررنند به قصد گرفتن شتافته یکی بانر در آویخت و دیگری به ماده. آنکه نر را گرفته بود به تلاش بسیار نگاهداشت و آنکه به ماده دست انداخته نتوانست نگاهداشت و از جنگ او بدر رفت. من به دست خود حلقه دربینی و پاهای او انداخته آزاد ساختم و هر دو بجا و مقام خویش رفته قرار گرفتند. غایتاً هر دفعه که سارسهای خانگی فریاد می کردند آنها نیز در برابر آواز می دادند و هم ازین عالم تماشای آهوی صحرائی دیده شده. در پرگنه کرنال به شکار رفته بودم [۱۹۷ الف] و قریب به سی کس از اهل شکار و خدمتکار در ملازمت حاضر بودند. آهوی سیاه باماده آهوی چند به نظر درآمد. يك مرتبه آهوی آهو گبچر را به جنگ او سردادیم. دوسه شاخ جنگ کرده پیش ما برگشته آمد و دفعه دیگر خواستیم که پهانه بر شاخ آهوی آهو گیر بسته بگذاریم تا گرفتار شود. در این اثنا آهوی صحرائی از شدت غضب و غیرت هجوم مردم را به نظر در نیاورده بی محابا دویده آمد دوسه شاخ با آهوی خانگی جنگ در گریز کرده از میان بدر رفت.

در این تاریخ خبر فوت عنایت خان رسید و از خدمتکاران و بندهای نزدیک بود با آنکه افیون می خورد در هنگام فرصت مر تکب پیا لهما می شد. رفته رفته شیفته شراب گشت و چون ضعیف بنیه بود زیاده از حوصله و طاقت خویش ارتکاب می نمود. به مرض اسهال مبتلا شد و درین ضعیف دوسه دفعه از عالم صرع غشی بر مزاجش مستولی گشت. حسب الحکم حکیم رکنابه معالجه او پرداخت. هر چند تدبیرات بکار برد، نفعی بر آن مترتب نگشت. مع ذلک غریب جوعی به هم رسانیده و با آنکه حکیم مبالغه و تأکید می نمود که در شبانروزی پیش از يك نوبت مر تکب غذا نشود. ضبط احوال خود نمی توانست کرد دیوانه وار خود را بر آب و آتش می زد تا آنکه به سوءالقیه و استسقا منجر گشت و بسیار زبون و ضعیف شد چند روز پیش ازین التماس نمود که خود را پیشتر به آگره رساند. حکم فرمودم که به حضور آمده رخصت شود دریا لکی انداخته آوردند. به حدی ضعیف و نحیف به نظر درآمد که موجب حیرت گشت. ع

کشیده پوستی بر استخوانی

بلکه استخوان هم به تحلیل رفته با آنکه مصوران در کشیدن شبیه لاغر نهایت اغراق بکار می بردند اما از این عالم و نزدیک به این هم تا حال به نظر در نیامده. سبحان الله آدم زنده به این [۱۹۷ ب] هیأت و ترکیب هم می شده این دو بیت اسناد درین مقام مناسب افتاد. ایات سایه من گرم نگیرد پای
تاقیامت نداردم بر جای

نالہ از بسکہ ضعف دل یبند تا بلب چند جای بنشیند

از غایت فرمودم کہ مصورشیه اورا کشند . القصہ حال اورا بسیار متغیر یافتم گفتم کہ زنیہار در چنین وقت نفسی از یاد حق غافل نباشد و از کرم او نومید نباید بود . اگر مرگہ امان بخشد آنرا دستگاہ معذرت و فرصت تدارک باید شمرد و اگر ملت حیات بسر آمده هرنفس کہ بیاد او بر آید غنیمت است و از بازمانده های ذل مشغول ندار و نگران احوال آنها مباش کہ اندک حق خدمت پیش ما بسیار است و چون از پریشانی او بہ عرض رسیدہ بود و هزار رویہ خرج راہ باو عنایت نمودہ رخصت کردم روز دوم مسافراہ عدم شد روز شنبہ سی ام کنار آب مانب محل نزول اردوی کیهان پوی گردید .

جشن روز مبارکشنبہ دوم آبان ماہ الہی درین منزل آراستگی یافت . امان اللہ پسر مہامت خان حسب الحکم او بہ منصب ہزاری ذات و ہشتصد سوار سرافراز شد . گرد ہر ولد رای سال بہ منصب ہزاری ذات و ہشتصد سوار ممتاز گشت عبداللہ خان پسر خان اعظم بہ ہزاری ذات و سیصد سوار سربلندی یافت بہ دلیر خان کہ از جاگیر داران صوبہ گجرات است اسب و فیل مرحمت نمودم . انبار خان پسر شہباز خان کتہو حسب الحکم از صوبہ دکن آمدہ بہ خلعت بخشیدگی و واقعہ نویسی لشکر بنگش سرافراز گشت و منصب او ہشتصدی ذات و چہار صد سوار مقرر شد .

روز جمعہ سیوم کوچ فرمودم . در این منزل شاہزادہ شجاع جگر گوشہ فرزند شاہ جهان کہ در دامن عصمت نور جهان بیکم پرورش می یابد و مرا نسبت بہ [۱۹۸ الف] او تعلق خاطر و دل بستگی بہ مرتبہ ای است کہ از جان خود عزیز می دارم ، بیماری کہ مخصوص اطفال است و آنرا ام الصبیان می گویند بہم رسانید و زمانی منتد از ہوش رفت . ہر چند اہل تجربہ تدبیرات و معالجات بکار بردند سود نداد و بی ہوشی او ہوش از من رہود . چون از مداوای ظاہری نومیدی دست داد از روی خشوع و خضوع فرق نیاز بہ در گاہ کریم کار ساز و رحیم بندہ نواز سودہ صحت اورا مسئلت نمودم . درین حالت بہ خاطر گذشت کہ چون بہ خدای خود عہد کردہ شدہ کہ بعد از اتمام سنہ خمسین از ہمر این نیازمند ترک شکار ہندوق نمودہ هیچ جاننداری را بہ دست خود آزرده ننامم ، اگر بہ نیت سلامتی او از تاریخ حال دست از آن کلاوہا باز دارم ممکن کہ حیات او وسیلہ نجات چندین جاندار شود . حق سبحانہ تعالی اورا بہ این نیازمند ارزانی دارد . القصہ بہ عزم درست و اعتقاد صادق پا خدا عہد کردم کہ بعد ازین هیچ جاننداری را بہ دست خود نیاز دارم بکرم الہی کوفت او تخفیف تمام یافت . و در ہنگامیکہ این نیازمند در بطن والدہ بود بہ دستوری کہ دیگر اطفال در شکم حرکت می کنند روزی اثر حرکت ظاہر نشد .

پرستاران مضطرب و متلاشی گشته صورت حال را به عرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند و در آن ایام پدرم پیوسته به شکار یوزمی فرمودند و چون آن روز جمعه بود به نیت سلامتی من نذر فرمودند که در مدت عمر روز جمعه شکار یوز نکنند و تا انتهای حیات برین عزیمت ثابت قدم بودند و من نیز متابعت آن حضرت نموده تا حال شکار یوز روز جمعه نکرده ام. مجعلا بجهت ضعف نورچشمی شاه شجاع سه روز درین منزل توقف واقع شد امید که حق تعالی او را عسر طبعی کرامت فرماید.

روز سه شنبه هفتم کوچ اتفاق افتاد روزی پسر حکیم [۱۹۸ ب] علی تعریف شیر شتر می کرد به خاطر رسید که اگر روزی چند بدان مداومت نمایم ممکن که نفعی داشته باشد و به مزاج من گوارا افتد. آصف خان مساده ولایتی شیردار داشت قدردی از آن شیر تناول کردم بخلاف شیر دیگر شتران که خالی از شوری نیست به مذاق من شیرین و لذیذ آمد و الحال قریب یک ماه است که هر روز یک پیاله که مقدار نیم کاسه آب خوری باشد، از آن شیر میخورم و نفعی که ظاهر شده رفع تشنگی است. و از غرایب آن که دو سال پیش ازین آصف خان این مایه (ماده شتر) را خریده بود و در آن وقت بچه نداشت و اصلاً اثر شیر ظاهر نبود. در این ایام بحسب اتفاق از پستان او شیر برآمد. هر روز چهار سیر شیر گاو و پنج سیر گندم و یک سیر قند سیاه و یک سیر بادیان بخورد اومی دهند که شیرش لذیذ و مفید باشد. بی تکلف به مذاق من خیلکی در افتاده و گوارا آمده و به جهت امتحان شیر گاو و گاو میش را طلبیده و هر سه را چشیدم در شیرینی و عذوبت شیر این شتر را نسبتی نیست. فرمودم که چند مایه دیگر را هم از این قسم خوراک بدهند تا ظاهر شود که عذوبت از اثر غذاهای لطیف است یا در اصل شیر این شتر شیرین است.

روز کمشبه هشتم کوچ فرمودم. روز مبارک شنبه نهم مقام واقع شد. دولتخانه بر کنار تال کلانی ترتیب یافته بود فرزند شاه جهان کشتی طرح کشمیر که نشینگاه آن را از نقره ساخته بودند پیشکش نمود. آخرهای روز بر آن کشتی نشسته سیر تال کرده شد عابدخان بخشی صوبه بنگش را که به درگاه طلبداشته شده درین روز سعادت آستانبوس دریافتی به خدمت دیوانی بیوتات سرفراز گشت. سرافرازخان که از کرمکیان صوبه گجرات است به عنایت اسب قبحاق خاصه وفیل فرق عزت برافراخته رخصت یافت. عزتخان که از تعینات لشکر بنگش است به عنایت علم سربلند [۱۹۹ الف] گردید روز جمعه دهم کوچ فرموده شد میر میران به منصب دوهزاری ذات و ششصد سوار سرافرازی یافت روز شنبه یازدهم پرگنه دوحده محل ورود موکب مسعود گشت.

نولذشاهزاده او تکذیب: شب یکشنبه دوازدهم آبان ماه الهی سیزده از جلوس مطابق

پانزدهم ذی قعدة هزارویست و هفت هجری به طالع نوزده درجه میزان بخشنده بیمنت به فرزند اقبالند شاه جهان از صیبه آصف خان گرامی فرزند کرامت فرمود. امید که قدمش برین دولت ابد قرین مبارک و فرخنده باد. سه روز در منزل مذکور مقام نموده روز کشنبه پانزدهم در موضع ثمره نزول اقبال اتفاق افتاد.

چون التزام شده که جشن مبارک کشنبه نامقدور و ممکن باشد در کنار آب و جای با صفا ترتیب یابد. درین نزدیکی سرزمینی که قابلیت آن داشته باشد نبود ناگزیر قریب نیمی از شب مبارک کشنبه شانزدهم گذشته بازسواری فرمودم و هنگام طلوع نیر اعظم فروغ بخش عالم در کنار تال با کهور نزول اجلال واقع شد و آخر روز بزم پیاله آراسته به چندی از بندهای خاص پیاله عنایت نموده. روز جمعه هفدهم کوچ فرمودم. کیشوداس مارو که جاگیردار آن نواحی است حسب الحکم ازدکن آمده به سعادت زمین بوس سر بلندی یافت. روز شنبه هژدهم حوالی رام گده معسکر اقبال گشت.

چند شب پیش از این سه گهری به طلوع مانده در کره هوا ماده بخار دخیانی به شکل عمودی نمودار شده و هر شب يك گهری پیش از شب دیگر ظاهری گشت و چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد. هر دوسر باریك و میان گنده خم دراز مانند دهره پشت به جانب جنوب و روی به سوی شمال الحال يك پهر به طلوع مانده ظاهری گردد و منجمان و اختر شناسان قدو قامت او را به اصطربلاب معلوم نمودند که بیست و چهار درجه فلكی را به اختلاف منظر سایر است و به حرکت فلك اعظم متحرك و حرکت خاصه نیز در جهت حرکت فلك اعظم درو ظاهر [۱۹۹ ب] می شود چنانچه اول در برج عقرب بود گذشته به میزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب بیشتر دارد، و دانایان فن نجوم در کتب این قسم را حربه نامیده اند و نوشته اند که ظهور این دلالت می کند بر ضعف ملوك عرب و استیلای دشمنان ملوك عرب بر ایشان و العلم عند الله تا تاریخ مذکور بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت شتابه نمودار گشت که سرش روشنی داشت و تادوسه گز دمش دراز می نمود. اما دردمش اصلا روشنی و درخشندگی نبود الحال قریب هشت شب است که نمودار شده هرگاه منتفی گردد مرقوم خواهد نمود و از آثار او آنچه ظهور رسید نوشته خواهد شد.

روز یکشنبه نوزدهم مقام کرده روز دوشنبه در موقع سنبل کبیره نزول فرمودم روز سه شنبه بیست و یکم باز مقام شد. به رشیدخان افغان خلعت و قیل مصحوب رنبا زخان مرحمت نموده فرستادم روز کشنبه بیست و دوم پر گنچه مدنپور مخیم اردوی کیهان شکوه گشت. روز مبارک کشنبه بیست و سوم مقام کرده بزم پیاله ترتیب یافت و داراب خان به خلعت نادری سرافراز شد. روز جمعه

مقام نموده روز شنبه بیست و پنجم پر گنه نولائی مخیم معسکراقبال گشت. روز یکشنبه بیست و ششم در کنار آب چنبل نزول فرمودم. روز دوشنبه بیست و هفتم بر لب آب کهنیر منزل شد. روز سه شنبه بیست و هشتم سواد بلده اوجین مورد رایات فیوزی گردید. او احمد آباد تا اوجین نود و هشت کروه مسافت را به بیست و هشت کوچ و چهل و یک مقام که دوسه و نه روز باشد آمده شد. روز کمشنبه بیست و نهم با جد روپ که از مر تاضان کیش هنوز است و تفصیل احوال در اوراق سابق نگاشته کلاک وقایع نگار گشته. صحبت داشته به سیر و تماشای کالیاده توجه فرمودم. بی تکلف صحبت او از مفتحات است.

درین تاریخ از مضمون عرضه داشت بهادر خان حاکم قندهار به وضوح [۲۰۰ الف] پیوست که در سنه هزار و بیست و شش هجری که عبارت از سال پار باشد در قندهار و نواحی آن کثرت موش به حدی رسید که جمیع محصولات و غلات مزروعی و سر درختهای آن ولایت را ضایع ساختند تا زراعت درو نشده بود خوشه ها را بریده می خوردند. و چون رعایا مزروعات خود را به خرمن در آوردند تا کوفتن و پاک ساختن نصف دیگر تلف شده بود. چنانچه ربعی از محصولات شاید به دست درآمده باشد و همچنین از فالیزها و از باغات اثر نمانده به مرور آورده و معدوم شدند.

چون فرزند شاه جهان جشن ولادت پسر خود نکرده بود و اوجین که از محال جاگیر اوست التماس نمود که بزم روز مبارک شنبه سیام در منزل او آراستگی یابد لاجرم آن فرزند را کامروای خواهش ساخته در منزل او به عیش و نشاط گذرانیده شد و بنده های خاص که درین قسم مجالس و محافل پارمی یابند به ساغرهای لبریز عنایت سرخوش گشتند و فرزند شاه جهان آن مولود مسعود را به نظر در آورده خوانهای از جوهر و مرصع آلات و پنجاه زنجیر فیل سی و بیست ماده به رسم پیشکش گذرانیده التماس نام نمود انشاء الله به ساعت نیک نهاده خواهد شد. و از فیلان او هفت زنجیر فیل داخل حلقه خاصه حکم شد، تتمه به فوجداران تقسیم یافت در کل آنچه از پیشکشهای اومقبول افتاده موازی دولت رویه خواهد بود. درین روز عضدالدوله از جاگیر خود رسید و سعادت آستانبوس دریافت. هشتاد و یک عدد مهر به صبغه نذر و فیلی به رسم پیشکش گذرانید قاسم خان را که از حکومت ملک بنگالیه معزول ساخته به درگاه طلب داشته شده بود [۲۰۰ ب] به دولت زمین بوس مستعد گشته هزار مهر نذر معروض داشت.

حکایت پادشاه و باغبان: روز جمعه غره آذرماه به شکار باز و جره خاطر در رغبت افزود. در اثنای سواری به قطعه زراعتی از جوار گذر اقتصاد با آنکه بسته یک خوشه بار می آرد سه به نظر درآمد که دوازده خوشه داشت موجب حیرت گشت درین حال حکایت پادشاه و باغبان به خاطر

گذشت نقل است که یکی از سلاطین در هوای گرم به دریاغی رسید پیر باغبانی دید بردارستانه پرسید که درین باغ انار هست؟ گفت هست. سلطان فرمود که قدحی آب انار بیار باغبان را دختری بود به جمال صورت و حسن سیرت آراسته به او اشارت کرد تا آب انار حاضر سازد دختر رفت و فی الحال قدحی پر آب انار بیرون آورد و برگگی چند بر روی آن نهاد و سلطان از دست او گرفت و در کشید. آنگاه از دختر پرسید که مقصود از گذاشتن این برگها بر روی آب چه بود؟ دختر به زبان فصیح و ادای ملیح معروض داشت که در چنین هوای گرم غرق عرق از فطره سواری رسیدن و آب را یکدم در کشیدن منافی حکمت است بنا بر احتیاط این برگها بر روی آب قدح نهادم تا به آهستگی و ثانی نوش جان فرمایند. سلطان را این حسن ادا به غایت خوش آمد و به خاطر گذرانید که این دختر را داخل خدمه محل خود سازد. بعد از باغبان پرسید که هر سال حاصل تو از این باغ چیست؟ گفت سیصد دینار. گفت به دیوان چه می دهی؟ گفت سلطان از سردرخت چیزی نمی گیرد بلکه از ذراعت عسری می ستاند.

سلطان را به خاطر گذشت که در مملکت من باغ بسیار و درخت بی شمار است اگر از حاصل باغ نیز عسری دهند میلی کفایت می شود و رعیت را چندان زیادتیی نمی رسد. بعد از این بفرمایم که خراج از محصول [۲۰۶ الف] باغات نیز بگیرند. پس گفت قدحی دیگر از آب انار بیارد دختر رفت و بعد از دیری آمد و قدحی آب انار آورد. سلطان گفت آن نوبت که رفتی زود آمدی و بیشتر آوردی و این مرتبه انتظار بسیاری دادم و کمتر آوردی. دختر گفت که آن نوبت قدح را از آب يك انار مالا مال ساخته بودم و این دفعه پنج شش انار بیشتر دم و آنقدر آب حاصل نشد. سلطان را حیرت افزود. باغبان معروض داشت که برکت محصول از اثر نیت نیک پادشاه است. مرا به خاطر می رسد که شما پادشاه باشید. در وقتی که حاصل باغ را از من پرسیدید نیت شما دیگرگون شده باشد، لاجرم برکت از میوه رفت سلطان متاثر گشت و آن اندیشه از دل بر آورد. پس گفت يك نوبت دیگر قدحی از آب انار بیار. دختر باز رفت، و به زودی قدح را لپالب بیرون آورد و خندان و شادان به دست سلطان داد. سلطان بر فراست باغبان آفرین کرده صورت حال ظاهر ساخت و آن دختر را از درخواست و خواستگاری نمود این حقیقت از آن پادشاه حقیقت آگاه بر صفحه روزگار ماند. القصه ظهور این امور از آثار نیت نیک و ثمرات عدالت است هر گاه هست و نیت سلاطین معدلت آئین مصروف و معطوف بر آسودگی خلق و رفاهیت رعایا باشد، ظهور خیرات و برکات و محصول ذراعات و باغات مستعد نیست. والله الحمد که دولت ابد قرین بر سردرختی محصول هنوز رسم نبوده است و نیست و در تمام ممالك محروسه يك دام و يك حبه به این صیغه داخل خزانه عامره و واصل دیوان اعلی نمی شود بلکه حکم

است که هر کس در زمین مزدوری باغ سازد و حاصل آن معاف باشد. امید که حق سبحانه تعالی این نیازمند را همواره بر نیت خیر موفق دارد.

چو نیت بخیر است خیرم دهی

روز دوشنبه دوم باز به صحبت جدروپ خاطر را شوق افزود. بعد از فراغ عبادت نیمروز بر کشتی نشسته به قصد ملاقات او شتافتم و در آخر روز در گوشه انزوای اودویده بدو صحبت داشتم پس سخنان بلند [۲۰۱ ب] از حقایق و معارف استماع افتاده بی اغراق مقدمات تصوف متفح بیان می کند و از صحبت او محظوظ میتوان شد شصت سال از عمرش گذشته است. بیست و دو سال بود که قطع تعلقات ظاهری کرده قدم همه به شاهراه تجرید نهاده و سی و هشت سال است است که در لباس بی لباسی به سر می برد و در وقت رخصت گفت که شکر این موهبت الهی به کدام زبان ادا نمایم که در عهد دولت چنین پادشاه عادل به جمعیت وقت و آرامش خاطر به عبادت معبود خود مشغولم و از هیچ رهگذر غبار تفرقه بردامن عزیمت من نمی نشیند.

روزی کشنبه سیوم از کالیاده کوچ فرموده در موضع قاسم کهیره نزول واقع شده در اثنای راه به شکار باز و جره مشغولی داشتم اتفاقاً کاروانکی برخاست باز تویغون را که نهایت توجه به آن دارم از پی او پرانیدم. کاروانک از چنگ او بدرجست و باز هوا گرفته به مرتبه بلند شد که از نظر غایب شد. هر چند قراولان و میرشکاران از پی او به اطراف تافتند اثری از وی یافتند و محال نمود که در چنین صحرائی باز به دست آید. لشکر میر کشمیری که سردار میرشکاران کشمیر است باز مذکور حواله او بود سراسیمه پی و سراغ و نشان در اطراف صحرا می گشت ناگاه ازدور درختی نمودار شد. چون نزدیک رسید باز را بر سر شاخی نشسته یافت مرغ خانگی را نموده باز را طلبید و سه گهری بیش نگذشته بود که گرفته به حضور آورد و این موهبت غیبی که در گمان و خیال هیچ کس نبود و مسرت افزای خاطر گشت و به انعام این خدمت منصب او را افزوده اسپ و خلعت مرحمت نمود. روز دوشنبه چهارم و سه شنبه پنجم و کشنبه ششم پی در پی کوچ واقع شد.

روز مبارک شنبه هفتم مقام فرموده در کنار تال جشن نشاط و آراستگی یافت. نورجهان بیگم بیماری داشت که مدتها بر آن گذشته بود و اطبایی که به سعادت خدمت اختصاص دارند از مسلمان و هند چند تدبیرات بکار می بردند سودمند نیفتاد و از مداوای آن به عجز معترف گشتند [۲۰۲ الف]. درین ولا که حکیم روح الله به خدمت پیوست و متصدی علاج آن شد و بتأیید ایزد عزاسمه در اندک مدت صحت کامل روی نمود به صله این خدمت شایسته حکیم را به منصب لایق سرافراز ساخته موضع از وطن به طریق ملکیت عنایت فرمودم و حکم شد که

مشارالیه را به نقره وزن کرده دروجه انعام او مقرر دارند.

روز جمعه هشتم تاروز کمشبه پی در پی کوچ اتفاق افتاد و هر روز تا آخر منزل بهشکار باز و جره مشغول بوده دراج بسیار گیرانده شد. روز یکشنبه گذشته کور کرن پسر رانا امر سنگه به دولت زمین بوس سرافراز گشته تسلیمات مبارکباد فتح دکن به تقدیم رسانید صدمهر و هزار روپیه به صیغه نذر و موازی بیست و یک هزار روپیه از قسم مرصع آلات با چند اسب و فیل به رسم پیشکش گذرانید. آنچه از قسم فیل و اسب بود به او بخشیده تتمه به معرض قبول مقرون گشت و روز دیگر به او خلعت مرحمت شد. به میر شرف و کیل قطب الملك يك زنجیر فیل و به ارادت خان میر سامان نیز يك فیل عنایت شد. سید هزیر خان به فوجداری سرکار میوات سرافراز شد و منصب او از اصل و اضافه به هزاری ذات و پانصد سوار مقرر گشت. سید مبارک را به حراست قلعه رهناس ممتاز ساخته منصب پانصدی ذات و دو صد سوار مرحمت فرمودم.

روز مبارک شنبه چهاردهم در کنار تال موضع سندهارا مقام کرده بزم پیاله ترتیب یافت و بنده های مخصوص به ساغرهای نشاط خوش وقت شدند. جانوران شکاری که در آگره به گریز بسته بودند خواجه عبداللطیف قوش بیگی درین روز آورده به نظر گذرانید. آنچه لایق سرکار خاصه بود انتخاب نموده تتمه به امرا و دیگر بنده ها بخشیده شد.

خبر بقی و کافر نعمتی سورجمل: درین تاریخ خبر بقی [۲۰۲ ب] کافر نعمتی سورجمل ولد راجه پاسو به مسامح جلال رسید راجه پاسو پسر داشت مشارالیه اگرچه بسال از همه کلاتر بود غایتاً پدر به جهت بداندیشی و فتنه جوئی پیوسته او را محبوس و مضبوط میداشت و همچنان از ناراضی و آزرده خاطر گذشت و بعد از فوت او چون این یسعادت او همه کلاتر بود و دیگر فرزند قابل رشید نداشت حقوق خدمت راجه پاسو را ملحوظ و منظور فرموده به جهت انتقام سلسله زمینداری و محافظت ملک و وطن او دین بیدولت را به خطاب راجگی و منصب دوهزاری سرافراز ساخته جا و جا گیر پدرش را که به سعی خدمت و دولتخواهی به دست آورده بود و مبلغهای کلی از نقد و جنس که به سالهای دراز اندوخته بود به او ارزانی داشتیم و در هنگامیکه مرحومی مرتضی خان به خدمت فتح کانگره دستوری یافت، چون این بیدولت زمیندار عمده آن کوهستان بود و به ظاهر تعهد خدمات و دولتخواهی ها نمود به کمک مشارالیه مقرر گشت و بعد از آنکه به مقصد پیوست و مرتضی خان محاصره را بر اهل قلعه تنگ ساخت و این بدشکال از صورتحال دریافت که عنقریب مفتوح خواهد شد، در مقام ناسازی و فتنه پردازی درآمده پرده آزدی از پیش او برگرفت و با مردم مشارالیه کار را به منازعت و مخالفت رسانید و مرتضی خان نقش بیدولتی و ادبار از صفحه جبین آن برگشته روزگار خواننده شکایت او را به

درگاه والا عرضداشت نمود. بلکه صریح نوشت که آثار بنی و ناولتخواهی از وجنات احوال او ظاهر است و چون مثل مرتضی خان سردار عمده بالشکرگران در آن کوهستان بود وقت را مقتضی قریب اسبابشورش و آشوب نیافته به خدمت فرزند شاه جهان عرضداشت نمود که مرتضی خان به تحریک ارباب غرض بامن سوء مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن و برانداختن من شده به عصیان و بنی متهم می سازد. امید که سبب نجات [۲۰۳ الف] و باعث حیات من گشته مرا به درگاه طلب فرمایند. هر چند که بر سخن مرتضی خان نهایت اعتقاد داشتم غایتاً از اینکه او التماس طلب خود به درگاه نمود شبیه به خاطر رسید که مبادا مرتضی خان به تحریک ارباب فساد به شورش درآمده و غور ناکرده او را متهم می ساخته باشد. مجعلاً به التماس فرزند شاه جهان از تقصیرات او در گذشته بدرگاه طلب فرمودم و مقارن این حال مرتضی خان به جوار رحمت ایزدی پیوست و فتح قلعه کانگره تافرستان سردار دیگر در عقده توقف افتاد.

چون این فتنه سرشت به درگاه والا رسید نظر به ظاهر احوال او افکنده در آن زودی مشمول عواطف بیدریغ ساخته در ملامت شاه جهان به خدمت فتح دکن رخصت نموده شد بعد از آنکه ملک دکن به تصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد در خدمت آن فرزند و سایل برانگیخته متصدی فتح قلعه کانگره گشت هر چند این بی حقیقت حق ناشناس را باز در آن کوهستان راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود، لیکن چون این خدمت را آن فرزند به عهده خویش گرفته بود، ناگزیر به اراده و اختیار او گذاشته شد. و فرزند اقبالمند او را باقی نام یکی از بنده های خود و فوجی شایسته از منصبداران و احدیان و برق اندازان پادشاهی تعیین فرمود. چنانچه این احوال به رسم اجمال در اوراق گذشته سمت ذکر یافته چون به قصد پیوست باقی نیز آغاز خصومت و بهانه جویی نموده جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و مکر و رشکایت او را به درگاه عرضداشت نمود و حتی صریح نوشت که صحبت من با او راست نمی آید و این خدمت از و متمشی نمی شود اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بزودی میسر خواهد شد. ناگزیر تقی به حضور طلب داشته راجه بکرمajیت را که از بنده های عمده اوست با فوجی از مردم تازه زور به آن خدمت رخصت فرمود. چون این بی سعادت [۲۰۳ ب] دریافت که زیاده برین جبهه و تذویر از پیش نخواهد رفت تا رسیدن بکرمajیت جمعی از بنده های درگاه را به بهانه آنکه مدت ها یساق کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که به جاگیرهای خود شتافته تا آمدن بکرمajیت به سامان خود پردازند و چون به ظاهر تفرقه در سلسله جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثری به محال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم روشناس در آنجا ماندند تا بودانسته آثار بنی و فساد

ظاهر ساخت. سیدصفی بارهه که به مزید شجاعت و جلالت اختصاص داشت با چندی از برادران و خویشان پای همت افشرد و شربت خوشگوار شهادت چشیده و بعضی را بازخمهای کاری که پیرایه شیران کارزار است آن بدذات از عرصه نبرد برگرفته به نکبت سرای خود برد و جمعی از جاده دوستی بنگ پا خود را به گوشه سلامت کشیدند. و آن بدبخت دست تعدی و تصرف به پرگنات دامن کوه که اکثری از آن به جاگیر اعتمادالدوله مقرر است دراز ساخته از تاخت و تاراج سرمویی فرونگذاشت. امید که همدین زودی به سزای اعمال و جزای افعال مبتلا گردد و نمک این دولت کار خود بکند. انشاء الله تعالی و تقدس.

روزیکنشبه هفدهم از گهاتی چاندا عبور واقع شد. روز دوشنبه هژدهم اتالیق جان سپار خانخانان سپه سالار به سعادت آستانبوس مفتخر گشت. چون مدتها از دیدار دولت حضور دور بود و موکب منصور از نواحی سرکار خاندیس و برهانپور عبور می فرمود التماس دریافت ملازمت نمود، حکم شد که اگر خاطر او از همه جهت جمع باشد، جریده آمده بزودی معاودت نماید. بنابراین حسب الحکم به سرعت هر چه تمامتر شنافته درین تاریخ دولت زمین بسوس دریافت. او به انواع نوازش خسروانه و اقسام عواطف شاهانه فرق عزت برافراخته هزار مهر و هزار روپیه به صیغه نذر گذرانید. چون اردو از گذشتن از گهاتی [۲۰۴ الف] صعوبت بسیار کشیده بود بجهت رفاهیت احوال مردم روز سهشنبه نوزدهم مقام فرمودم. روز گمشبه بیستم کوچ کرده روز مبارکشبه بیست و یکم باز مقام اتفاق افتاد به کنار دریای که به سند اشتها دارد بزم پیاله مرتب گشت اسب سمنده خاصه سمیر نام که از اسپان اول بسود به خانخانان عنایت نمودم. سمیر به اصطلاح اهل هند کوه طلارا گویند و بجهت مناسبت رنگ و کلانی جثه به این اسم موسوم گشته. روز جمعه بیست و دوم و شنبه بیست و سوم پی در پی کوچ شد. درین روز عجب آبشاری مشاهده افتاد. آبی به غایت صفا و پر جوش و خروش از جای مرتفع می ریزد و بر اطراف نشیمنهای خدا آفرین بتکلف درین نزدیکی به این خوبی آبشاری به نظر در نیامده. نادر سیرگاهی است! لحظه ای از تماشای آن محظوظ گشتم. روزیکشبه بیست و چهارم مقام نموده در تالابی که پیش دولنخانه واقع بود بر کشتی نشسته شکار مرغابی کرده شد. روز دوشنبه بیست و پنجم و سهشنبه بیست و ششم و گمشبه بیست و هفتم پی در پی کوچ اتفاق افتاد به خانخانان پرستین خاصه که در برداشتم لطف فرمودم و هفت رأس اسب از طوایل خاصه که به هر کدام سواری کرده شده، نیز به آن اتالیق مرحمت نمودم.

روزیکنشبه دوم دی ماه الهی قلعه رننپهور محل رایات جلال گشت این قلعه از اعظم قلاع هندوان است. در زمان سلطان علاءالدین خلجی رای همیردیو متصرف بوده و سلطان مسدتهای

مدید محاصره نموده به محنت و تردد بسیار مفتوح ساخت و در آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه رای سرجن هادا در تصرف داشت و پیوسته شش هفت هزار سوار ملازم او می بودند و آن حضرت به میامن تأیید ایزد سبحانه در عرض يك ماه و دوازده روز فتح کردند، و رای [۲۰۴ ب] سرجن بهر نمونی بخت سعادت آستان بوس دریافت در سلك دولتشو اهان منتظم گشت و از امرای معتبر و بنده های معتمد شد. و بعد ازو پسرش رای بهوج نیز در زمره امرای عظام انتظام داشت و الحال نبیره او سربلند رای داخل بنده های عمده است. روز دوشنبه سیوم به عزم تماشای قلعه توجه فرمودم. دو کوه در برابر یکدیگر واقع است یکی را رن می گویند و دوم را تنبهور. قلعه بر فراز تنبهور اساس یافته و این هر دو اسم را ترکیب داده رن تنبهور نام کرده اند. گرچه قلعه در غایت استحکام است و آب فراوان دارد غایتاً کوه رن حصینی است قوی و فتح این حصار منحصر است ازین جانب. چنانچه والد بزرگوارم حکم فرمودند که توپهارا بر فراز کوه رن بر آورده عمارات درون حصار را مجرا گیرند. اول توپی را که آتش دادند به چو کندی محل رای سرجن رسید و از افتادن آن عمارت زلزله در بنای همت او راه یافته و توهم عظیم بر باطن او مستولی گشته و نجات خود را منحصر در سپردن قلعه دانسته فرق عبودیت و خاکساری به درگاه شهنشاه جرم بخش عذر پذیر سود.

الفصه، قرارداد خاطر چنان بود که شب در بالای قلعه گذرانیده روز دیگر به اردو مراجعت فرمایم. چون منازل و عمارت درون حصار به روش هندوان اساس یافته خانه ها را بی هوا و کم فضا ساخته اند و دلنشین نیفتاد و خاطر به توقف يك شب نیز راضی پسند نگشت. حمای به نظر درآمد که یکی از نوکران رستم خان متصل به حصار قلعه ساخته و باغچه و نشیمنی مشرف بر صحرا خالی از قبض و هوایی نیست و در تمام قلعه به ازین جایی نه. رستم خان از امرای حضرت عرش آشیانی بوده و از صفر سن در بندگی آن حضرت تربیت یافته نسبت محرمیت و قرب خدمت داشته و از غایت اعتماد این قلعه را حواله او فرموده بسودند. بعد [۲۰۵ الف] از فراغ تماشای قلعه و منازل آن حکم شد که جمعی از مجرمان را که درین حصار محبوس اند حاضر سازند تا به حقیقت حال هر يك و ارسیده به مقتضای عدالت حکم فرموده شود. مجملای غیر از معامله خون یا شخصی که از خلاص او فتنه و آشوب در ملک راه می یافت دیگر همه را آزاد ساختم و بهر کدام درخور حال او خرجی و خلعت عنایت شد و شب سه شنبه چهارم بعد از گذشتن يك بهرو سه گهری به دولتخانه مراجعت نمودم.

روز گمشنبه پنجم قریب به پنج گروه کوچ کرده روز مبارکشنبه ششم مقام واقع شد. درین روز خان خانان پیشکش خود به نظر در آورد و از قسم جواهر و مرصع آلات واقمشه و فیل

واسپ آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه را به مشارالیه مرحمت فرمودم. مجموع پیشکش او آنچه به درجه قبول رسید موازی يك لك و پنجاه هزار روپيه قيمت شد. روز جمعه هفتم پنج گروه کوچ نمودم. پیش ازین سارس را به شاهین گیرانده شده بود لیکن شکار توره تاحال تماشا نکرده بودم. چون فرزند شاه جهان ذوق شکار شاهین بسیار دارد و شاهین های او خوب رسیده حسب الالتماس آن فرزند صبح پگاه سوار شده يك تودنه به دست خود گیراندم و تورنای دیگر را شاهینی که آن فرزند در دست داشت گرفت بی تکلف از شکارهای خوب خوب است. به غایت الغایت محظوظ گشتم اگرچه سارس جانور کلان است غایتاً سست پرواز کاواک واقع شده شکار توره هیچ نسبتی به آن نیست. بنام دل و جگر شاهین را که این قسم جانوران قسوی جثه را می گرد و بزور سر پنجه همت زبون می سازد. حسن خان قوشچی آن فرزند به جلدوی این شکار به عنایت قبل واسپ و خلعت سرافرازی یافت و پسرش نیز به اسپ و خلعت ممتاز گشت.

روزشنبه [۲۰۵ ب] هشتم چهار گروه و يك پاو کوچ کرده روز یکشنبه نهم باز مقام نمودم درین روز خانخانان سه سالار به خلعت خاصه و کمر شمشیر مرصع و قیل خاصه با تلایر فرق عزت برافراخته مجدداً به صاحب صوبگی ملک خاندیس و دکن سر بلندی یافت و منصب آن رکن السلطنه از اصل و اضافه هفت هزارى ذات و سوار مرحمت شد. چون صحبت او با لشکر خان راست نیامد حسب الالتماس مشارالیه عابد خان دیوان بیوتات را به خدمت دیوانی بیوتات مقرر فرمودم و منصب عابد خان هزارى ذات و چهار صد سوار عنایت شد واسپ و قیل و خلعت مرحمت نموده بدان صوبه فرستادم. و همدرین خان دوران از صوبه کابل آمده دولت زمین بوس دریافت. هزار مهر و هزار روپيه به صیغه نذر و تسبیح مروارید با پنجاه داس اسپ و ده قطار شتر نر و مایه ولایتی و چند دست جانور شکاری و چینی و خطائی و غیره به درسم پیشکش معروض داشت. روز دوشنبه دهم سه گروه و يك پاو و روز سه شنبه یازدهم پنج گروه و سه پا کوچ شد. درین روز خاندوران مردم خود را آراسته به نظر در آورد و دوهزار سوار مغل که اکثر اسپ ترکی و بعضی عراقی و مجتس داشتند بشمار داد. با آنکه جمعیت او متفرق گشته بعضی ملازم مهابت خان شده در همان صوبه مانده اند و جمعی از لاهور جدائی گزیده به اطراف ممالک رفته اند این قدر سوار خوش اسپه غنیمت نمود بی تکلف خان دوران در شجاعت و دلاوری و جمعیت داری از یکتایان روزگار است اما افسوس که پیر منحنی شده و کبر سن او را دریافته و با صره اش بسیار ضعیف و زبون گشته. دو پسر جوان رشید دارد خالی از معقولیت نیستند. غایتاً خود را در برابر خان دوران نمودن کار بست [۲۰۶ الف] عظیم مشکل. درین روز به مشارالیه و فرزندان او خلعت مرحمت شد. روز گمشنبه دوازدهم سه ونیم گروه در نور دیده بر کنار تال مند و نزول سعادت اتفاق

افتاد در میان تال نشیمنی از سنگ واقع است بر یکی از ستونهای این رباعی شخصی ثبت نموده بود به نظر درآمد و مرا از جا برد آورد. الحق از شعرهای خوب است: رباعی

یاران موافق همه از دست شدند در دست اجل یکان یکان پست شدند
بودند تنك شراب در مجلس عمر يك لحظه زما پیشتر مكست شدند

در این وقت رباعی دیگر هم ازین عالم شنیده شد. چون بسیار خوب گفته آنرا نیز نوشتم:

رباعی

افسوس که اهل خرد وهوش شدند وز خاطر همدمان فراموش شدند
آنها که بصد زبان سخن میگفتند آیا چه شنیدند که خاموش شدند

روز مبارکشنبه سیزدهم مقام کرده شد. عبدالعزیز خان از صوبه بنگش رسیده سعادت آستان بوس دریافت. اکرام خان که به فوجداری فتحپور و اطراف آن معین بود به دولت ملازمت سر بلند گشت. خواجه ابراهیم حسین بخشی صوبه دکن به خطاب عقیدتخانی سرافراز شد. میر حاج که از کومکیان صوبه مذکور و از جوانان مردانه قرارداد است به خطاب شرزه خانی و علم سر بلندی یافت. روز جمعه چهاردهم پنج گروه و یکپا و کوچ شد. روز شنبه پانزدهم سه گروه طی نموده در سواد بیانه نزول اجلال اتفاق افتاد و خود با اهل حرم به تماشای بالای قلعه شتافتیم. محمد بخشی حضرت جنت آشیانی که حراست قلعه مذکور به عهده او مقرر بوده منزل ساخته مشرف بر صحرا به غایت مرفیع و خوش هوا. مزار شیخ بهلول نیز در جوار آن واقع است و خالی از فیض نیست. شیخ برادر کلان شیخ محمد غوث است و در علم دعوت اسما بد طول داشته و جنت آشیانی را به شیخ مذکور رابطه محبت و حسن عقیده به درجه کمال بوده. در هنگامیکه آنحضرت تسخیر ولایت بنگاله فرموده يك چندی در آن ملك اقامت گزیدند میرزا هندال به [۲۰۶ ب] حکم آنحضرت در آگره مانده بوده جمعی از قلمچیان زر بنده که سرشت آنها به فتنه و فساد مجبول است راه بی وفائی سپرده از بنگاله نزد میرزا آمدند و سلسله جنبان خبیث باطن میرزا شده به بغی و کافر نعمتی و حق ناشناسی رهنمونی کردند. و میرزای یعاقبت خطبه بنام خود خوانده صریحاً اعلام بنی و عناد و مرتفع گردانید. چون آن صورت واقعه از عرضه داشت دولتخواهان به مسامع جلال رسید. آنحضرت شیخ بهلول را بجهت نصیحت فرستادند که میرزا را از آن اراده باطل گردانیده به شاهراه اخلاص و اتفاق ثابت قدم سازد. چون آن پیدولتان فتنه سرشت چاشنی سلطنت را در کام میرزا شیرین ساخته بودند میرزا بداندیشهای باطل خام طمع شده به موافقت و متابعت راضی نگشت و به تحریک ارباب فساد و شیخ بهلول را در پیش چهارباغ که حضرت فردوس مکانی با برپاد شاه بر لب آب چون ساخته اند به

تیغ‌های بیباکی شهید گردانید. چون محمد بخشی را به‌شیخ مذکور نسبت ارادت بسود نقش او را در قلعه بیانیه برده مدفون ساخت.

روزی‌کشنه شانزدهم چهار ونیم گروه طی نموده در موضع بیره منزل شد. چون باغ و باولی که به حکم حضرت مریم الزمانی در برگه جوست اساس یافته بر سر راه واقع بود به تماشای آن توجه فرمودم. بی تکلف باولی عمارت‌یست عالی و به‌غایت خوب ساخته‌اند. از کار فرمایان به تحقیق شد که مبلغ بیست هزار روپیه صرف این عمارت شده و چون درین حوالی شکار خیلی بود روز دوشنبه هفدهم مقام فرمودم. روز سه‌شنبه هژدهم سه‌گروه پا و گذشته در موضع دایر مؤ ورود موکب مسعود اتفاق افتاد. روز شنبه نوزدهم دو‌گروه ونیم طی نموده در کنار تال فتحپور رایات منصور برافراشت چون هنگام عزیمت فتح دکن از رنتپهور [الف ۲۰۷] تا اوجین اسامی منازل و بعد مسافت آنها نوشته شده بود درین مرتبه به تکرار نوشتن مناسب ندید و از رنتپهور تا فتحپور برای که آمده شد دو‌یست و سی و چهار گروه مسافت به شصت و سه کوچ و پنجاه شش مقام که مجموع یکصد و نوزده روز بوده باشد طی نموده شد. به حساب شمسی چهار ماه و یک روز کم گذشته و قمری چهار ماه کامل و از تاریخی که موکب اقبال به عزم فتح رانا و تسخیر ملک دکن از مستقر خلافت نهضت فرموده تا حال که رایات جلال همغان نصرت و اقبال باز به مرکز سلطنت قرار گرفت پنج سال و چهار ماه شد.

منجمان و اختر شناسان روز مبارک‌کشنه بیست و هشتم دی ماه الهی سنه ۱۳ سیزده مطابق سلخ محرم سنه یک‌هزار و بیست و هفت هجری ساعت در آمدن به دار الخلافه آگره اختیار فرموده بودند. درینولا مکرر از عرایض دولتخواهان معروض گشت که علت طاعون در شهر آگره ضایع است. چنانچه در روزی قسریب به صد کس کم و زیاده در زیر بغل یا کاش ران یا در ته گلودانه بر آورده ضایع می‌شوند و این سال سیوم است که در موسم زمستان طغیان می‌کند و در آغاز تابستان معدوم می‌گردد. از غرایب آنکه درین سه سال به جمیع قصبات و قریات و نواحی آگره سرایت کرده و در فتحپور اصلاً اثر این ظاهر نشده. حتی در امان آباد که تا فتحپور دو ونیم گروه مسافت است مردم آنجا از بیم وبا ترك وطن کرده به دیگر مواضع پناه برده بودند ناگزیر مراعات حزم و احتیاط از ضروریات دانسته مقرر شد که در این ساعت مسعود به مبارکی و فرخی در معمره فتحپور نزول موکب منصور اتفاق افتد و بعد از تخفیف بیماری و گرانی ساعت دیگر اختیار نموده و به دولت و سعادت ورود رایات جهان‌گشا به مستقر خلافت ارزانی فرمائیم انشاء الله تعالی و تقدس.

چشم مبارک‌کشنه بیستم در کنار کول فتحپور ترتیب یافت. چون ساعت داخل شدن به

معموره بیست و ششم قرار یافته هشت روز در همین منزل توقف مقرر گشت. حکم فرمودم که دورتال را پیمودند هفت گروه بر آمد. درین منزل حضرت مریم الزمانی که بقدر تکسری داشته اند دیگر جمیع بیگمات و خلوت نشینان سر اداق هفت و سایر بنده های درگاه دولت استقبال دریافتند. صبیہ آصف خان مرحوم که در خانه [۲۰۷ ب] عبدالله پسر خان اعظم است نقلی عجیب و غریب گذرانید و نهایت تأکید در تصحیح آن نمود. بجهت غرایب مرقوم گشت. گفت روزی در صحن خانه موشی به نظر در آمد سر اسیمه افغان و خیزان بطرستان هر سومی رفت و نمی دانست که بکجا برود. به یکی از کنیزان گفتم که دم آن را گرفته پیش گربه انداخت. گربه به شوق و میل از جای خود جسته موش را به دهن گرفت و فی الفور گذاشته نفرت ظاهر ساخت. رفته رفته آثار ملال آزدگی از چهره او پیدا شد. روز دیگر نزدیک مردن رسید. بخاطر گذشت که اندک تریاک فاروق باید داد. چون دهانش گشوده شد کام و زبان سیاه به نظر درآمد و تا سه روز بحال تباه گذرانیده روز چهارم به هوش آمد بعد از آن کنیزی را دانه طاعون ظاهر شد. و از افراط شورش و فزونی درد آرام و قرار درو نمائید و رنگش متغیر گشت. زردی به سیاهی مایل و تب محرق کرد و روز دیگر از بالازد و از پاپان اطلاق شد و در گذشت و به همین روش هفت هشت کس در آن خانه ضایع گشتند و چندی بیمار بودند که از آن منزل بر آمده پیاغ رفتیم. آنهایی که بیماری داشته در باغ فوت شدند و در آنجا دیگری دانه بر نیاورد. مجملاً در عرض هشت نه روز هفده کس مسافراہ عدم شدند و نیز گفت که آنهای که دانه بر آورده بودند اگر آب جهت خوردن یا غسل کردن از دیگری طلبیدی فی الفور دروهم سرایت کردی و آخر چنان شد که از غایت توهم هیچکس نزدیک به آنها نمی گشت.

روزشنبه بیست و دوم خواجه جهان که به حراست آگره مقرر بسود سعادت آستانبوس دریافتند پانصد مهر به صیغه نذر و چهار هزار رویه به رسم تصدق گذرانید. روز دوشنبه بیست و چهارم به مشارالیه خلعت خاصه مرحمت شد. روز مبارک شنبه بیست و هفتم بعد از گذشتن چهار گهری که قریب دو ساعت نجومی باشد: به طالعی که تولا بد و کند تقویم

به مبارکی [۲۰۸ الف] و فرخی رایات منصور به معموره فتحپور نزول سعادت ارزانی فرمود و در همین ساعت جشن وزن فرزند اقبال مند شاه جهان ترتیب یافت و او را به طلا و دیگر اجناس وزن فرمودم. و سال بیست و هشتم به حساب ماههای شمسی به مبارکی آغاز شد امید که به عمر طبعی رسد و همدرین تاریخ حضرت مریم الزمانی از آگره تشریف گرامی ارزانی فرمودند و به دریافت دولت ملازمت ایشان سعادت جاوید اندوختیم. امید که ظل تربیت و شفقت ایشان

بر سر این نیازمند مخلص باد.

چون اکرام خان پسر اسلام خان خدمت فوجداری این حدود چنانچه باید به قید ضبط در آورده بود منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدی و هزار سوار مرحمت شد، سهراب خان پسر میرزا رستم صفوی به منصب هزاری ذات و سیصد سوار ممتاز گشت. درین روز عمارات دولتی خانه حضرت عرش آشیانی را به تفصیل سیر کرده به فرزند شاه جهان نموده شد. درون محل حوض کلانی از سنگ تراشیده در غایت صفا ترتیب یافته کپوتر تلاو نام. سی و شش ذرع درسی و شش ذرع مربع. عمقش چهار و نیم ذرع و به حکم آن حضرت متصدیان خزانه عامره به فلوس و روپیه مملو ساخته بودند. سی و چهار کرور و چهل و هشت لک و چهل و شش هزار درم و شانزده لک و هفتاد و نه هزار و چهار صد روپیه شد که مجموع یک کرور و سه لک به حساب هندوستان و سیصد و چهل و سه هزار تومان به ضابطه ایران بوده باشد و مدت ها تشنه لبان بادی به طلب را از آن چشمه سار مکرمت سیراب امید می ساختند.

روزی کشنه غره بهمن ماه به حافظ نادعلی گوینده هزار در دب انعام شد. محب علی پسر بداغ خان چکنی و ابوالقاسم گیلانی که دارای ایران چشم جهان بین آنها را میل کشیده سر به صحرای آوارگی داده و مدتی است که در پناه این دولت به فراغ خاطر روزگار بسر می بردند و به هر کدام درخور حال آنها وجه معیشت مقرر گشته. درین تاریخ از آگره آمده سعادت [۲۰۸ ب] آستان. بوس دریافتند و به هر یک هزار روپیه انعام عنایت شد. جشن مبارک شنبه پنجم در دولتی خانه آراستگی یافت و بنده های خاص به ساغرهای نشاط خوشوقت گشتند. نصرالله که فرزند سلطان پرویز فیل کوه دمان را مصحوب او به درگاه فرستاده بود رخصت معاودت یافت و جلد جهانگیر نامه با اسپ قبیچاق خاصه عنایت شد که بجهت آن فرزند ببرد. روزیکشنه به کنور کون پسر رانا امر اسپ و فیل و خلعت و کپوه مرصع با پهل کتاره مرحمت نموده و بجا و جاگیرش رخصت فرمود و مصحوب او اسپ به رانا فرستاده شد. همدرین روز به عزم شکار امان آباد توجه نمود. چون حکم بود که آهوان آن سرزمین هیچکس شکار نکنند درین شش سال آهوی بسیار فراهم آمد و به غایت رام شده اند. روزیکشنه دوازدهم به دولتی خانه معاودت فرمود و روز مذکور به دستور معهود بزم پیاله ترتیب یافت.

حضرت شیخ سلیم چشتی: شب جمعه سیزدهم به روضه غفران پناه شیخ سلیم چشتی که شمه ای از محامد ذات و محاسن صفات ایشان در دیباچه این اقبال نامه ثبت افتاده رفته فاتحه خوانده شد. هر چند اظهار کرامات و خارق عادات نزد برگزیده های درگاه ایزدی پسندیده نیست بلکه دون مرتبه خود دانسته از اظهار آن اجتناب می نمایند. لیکن وقتی از اوقات درج ذیل

ومستی بی اراده و اختیار بالقصد هدایت شخصی ظاهر شد از جمله آنکه پیش از ولادت من حضرت عرش آشیانی را به نوید قدوم این نیازمند و دوبرادر دیگر امیدوار ساخته بودند. دیگر آنکه روزی به تقریبی حضرت عرش آشیانی رسیدند که سنین عمر شما چند است و زمان ارتحال به دارالملک بقا کی خواهد بود؟ در جواب گفتند که حق جل و علا عالم السر والخفیات است و بعد از مبالغه و اغراق و اشارت به این نیازمند فرمودند که هرگاه شهزاده به تعلیم معلم یا دیگری چیزی یاد گیرند و به آن متکلم شوند نشان وصال ماست. لاجرم آن حضرت به جمعی که در خدمت من مقرر بودند تأکید فرمودند که هیچکس [۲۰۹ الف] به شاهزاده از نظم و نشر چیزی تعلیم نکند تا آنکه دو سال و هفت ماه گذشت. روزی یکی از عورت مستحقه که در آن محله می بود و همیشه اسپند بجهت دفع عین الکمال می سوخت به این بهانه در خدمت من راه داشت و از خیرات و تصدقات بهره مند می شد مرا تنها یافته غافل از آن مقدمه این بیت را به من تعلیم نمود. بیت

الهی غنچه امید بگشای گلی از روزه جاوید بنمای

و من به خدمت شیخ رفته این بیت را خواندم. شیخ بی اختیار از جای خود سر جسته به ملازمت حضرت عرش آشیانی شناختند و از ظهور این واقعه چنانچه بود آگاهی بخشیدند. قضا را همان شب اثر تب ظاهر شد و روز دیگر کس به خدمت آن حضرت فرستاده تا نسین کلاونت را که از گوینده های بی نظیر بود طلب داشتند تا نسین به ملازمت ایشان رفته آغاز گویندگی نمود بعد از آن کس به طلب حضرت عرش آشیانی فرستادند چون آن حضرت تشریف آوردند فرمودند که وعده وصال رسیده و از شما وداع می شویم و دستار از سر خود برداشته بر سر من نهادند و گفتند که ما سلطان سلیم را جانشین خود ساختیم و او را به خدای حافظ و ناصر سپردیم و زمان زمان ضعف ایشان امتداد می یافت و اثر گذشتن بیشتر ظاهر می شد تا به وصال محبوب حقیقی پیوستند.

روضه شیخ سلیم و مسجد: یکی از اعظام آثاری که در عهد دولت و زمان خلافت حضرت عرش آشیانی به ظهور آمده این مسجد و روضه است. بی اغراق عمارتی است نهایت عالی، ممکن که مثل این مسجد در هیچ بلادی نباشد، عمارتش همه از سنگ در کمال صفا اساس یافته پنج لك رویه از خزانه عامره صرف شده تا به اتمام رسیده و آنکه قطب الدین خان کو کلناش محجر دور روضه و فرش گنبد و پیش طاق مسجد را از سنگ مرمر ساخته سوای این است. این مسجد مشتمل است بر دو دروازه کلان بر سمت جنوب واقع است. در نهایت ارتفاع و نهایت تکلف. پیش طاق در دوازده ذرع عرض و شانزده طول و پنجاه ذرع ارتفاع [۲۰۹ ب] دارد به سی و دو زینه به بالا باید رفت تا به آنجا رسید. و دری دیگر فروتر ازین رو به مشرق واقع است.

طول مسجد از مشرق به مغرب با عرض دیوارها دو صد و دوازده ذرع است از آن جمله مقصوده بیست و پنج و نیم ذرع پانزده در پانزده ذرع گنبد میان است و هفت ذرع عرض و چهارده طول و بیست و پنج ذرع ارتفاع پیشطاق است و بر دو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خرد تر است. ده ذرع در ده ذرع. تنه ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال به جنوب یکصد و هفتاد و دو ذرع است. و بر اطراف نو دایوان و هشتاد و چهار حجره است. عرض حجره چهار ذرع و طول پنج ذرع و ایوان به عرض هفت و نیم ذرع و صحن مسجد سوای مقصوده و ایوان در یکصد و نه ذرع، و طول یکصد و چهل و سه ذرع عرض است و بالای ایوانها و درو بالای مسجد گنبد های خرد ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرک شمع در آن میان نهاده، دور آن را به پارچه الوان می گیرند. و از عالم فانوس می نمایند. و زیر صحن مسجد را بر که ساخته اند که به آب باران مملو می سازند. چون فتح پور کم آب و بد آب است به اهل این سلسله و درویشانی که پیوسته مجاوران مسجدند تمام سال کفایت می کند و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مایل به مشرق روضه شیخ است. میان گنبد هفت ذرع و دور گنبد ایوان به سنگ مرمر که پیش آنرا نیز پنجره به سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف، و مقابل این روضه بر سمت مغرب به اندک فاصله گنبد دیگر واقع است که خویشان و فرزندان شیخ در آنجا آسوده اند. از عالم قطب الدین خان و اسلام خان و معظم خان و غیره که همه به نسبت این سلسله و مراعات حقوق به مرتبه امسارت و پایه عالی رسیده بودند چنانچه احوال هر یک در جای خویش مذکور شده و الحال پسر اسلام خان که به خطاب اکرام خان سرافرازی دارد صاحب سجاده است و آثار سعادت مندی از وجنات احوال او ظاهر [۲۱۰ الف] و خاطر متوجه تربیت او بسیار است.

روز مبارک شنبه نوزدهم عبدالعزیز خان را به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار سرافراز ساخته به خدمت فتح قلعه کانگره و امتیصال سورج مل کافر نعمت تعیین فرمودم و فیل و اسب و خلعت به مشارالیه مرحمت شد. ترسون بهادر نیز به همان خدمت دستوری یافت. منصب او هزار و دویست ذات و چهار صد و پناه سوار مقرر گشت و اسب عنایت نموده رخصت فرمودم چون منزل اعتماد الدوله در کنار تال واقع بود و به غایت جای با صفا و مقام دلنشین تعریف می نمودند. حسب الالتماس مشارالیه جشن روز مبارک شنبه بیست و ششم در آنجا ترتیب یافت و آن رکن السلطنه به لوازم پای انداز و پیشکش پرداخته مجلس عالی آراست و شب بعد از خوردن طعام به دولخانه معاودت واقع شد.

روز مبارک شنبه سیوم ماه اسفند ارشد الهی سید عبدالوهاب باره که در صوبه گجرات خدمات و ترددات ازو به ظهور رسیده بود به منصب هزار ذات و پانصد سوار سرافرازی یافته

به خطاب دلیر خانی فرق عزت برافراشت. روز شنبه دوازدهم به قصد شکار امان آباد نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و تا روز یکشنبه با اهل محل به نشاط شکار مشغول بوده شب مبارک شنبه هفدهم به دولتخانه مراجعت واقع شد. قضا را روز سه شنبه در اثنای شکار عقد مرواریدی و لعلی که نور جهان بیگم در گردن داشت گسیخته یکقطعه لعل که به ده هزار روپیه می‌ارزید بایک دانه مروارید که هزار روپیه بها داشت گم شد. روز گمشبه هر چند قراولان تفحص و تجسس نمودند بدست نیفتاد. بخاطر رسید که هرگاه نام این روز گمشبه باشد پیداشدن آن درین روز از محالات است به خلاف آن چون روز مبارک شنبه همیشه بر من مبارک و خجسته آمده است به اندک تفحص قراولان هر دورا در آن صحرای بی سروبن یافته به ملازمت آوردند، و از اتفاقات حسنه [۲۱۰ ب] آنکه در همین روز فرخنده جشن وزن قمری و بزم بسنت باری آراستگی یافت، و بشارت فتح قلعه مرو شکست سورجمل سیاه بخت نیز رسید.

تفصیل این اجمال آنکه چون راجه بکرماجیت به افواج منصور بدان حدود پیوست سورجمل بر گشته روزگار خراست که روزی چند به نیتال و یافه درایی بگذرانند. مشارالیه که از حقیقت کار آگاه داشت به سخن او نپرداخته قدم جرأت و جلالت پیش نهاد و آن مخدول - العاقبت سر رشته تدبیر از دست داده نه به جنگ صف پای همت قلم داشت و نه به لوازم قلعه داری همت گماشت. به اندک زود خوردی کس بسیار به کشتن داده راه آوارگی پیش گرفت و قلعه موو مهری که اعتضاد قوی آن بر گشته بخت بود بی محنت و تعب هر دو مفتوح گشت و ملکی که اباعن جد در تصرف داشت پی سپر عساکر اقبال شد و آن سر گشته بادیه ضلالت و ادبار بحال تباه پناه به کربوه های دشوار گذار برده خالک مذلت و خواری بر فرق روزگار خویش ریخت و راجه بکرماجیت ملک اورا پس سر گذاشته با افواج قاهره بتعاقب او شنافت و چون صورت حال به مسمع جلال رسید به جلد وی این خدمت شایسته نفاذ به راجه مرحمت نمودم و فرمان قضا ترجمان از قهرمان جلال شرف ارتفاع یافت که قلعه و عماراتی که ساخته و پرداخته او و پدر او باشد از بیخ و بنیاد برانداخته اثری از آن بر روی زمین نگذارد. و از غرایب آنکه سورجمل بر گشته روزگار بر اداری داشت جگت سنگه نام چون اورا به خطاب راجگی و پایه امارت سر بلند ساختم و ملک بازر و سامان و حشم و خدم بی شریک و سهیم به مشارالیه عنایت نمودم، بجهت مراعات خاطر او جگت سنگه را که با او سر سازگاری نداشت منصب قلیلی تجویز فرموده به صوبه بنگاله فرستاده بودم و آن بیچاره دور از وطن در غربت روزگار بخواری و دشمن کامی گذرانیده انتظار لطیفه غیبی داشت تا آنکه به مطالع [۲۱۱ الف] او چنین منصوبه نشست و آن بسی سعادت تبشه بر پای خود دزد. جگت سنگه را به سرعت هر چه تمامتر به درگاه طلبداشته به خطاب راجگی و

منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز ساخته بیست هزار درب مدد خرج از خزانه عامره عنایت شده و کهنه مرصع و خلعت و اسب و فیل مرحمت نموده نزد راجه بکرماجیت فرستادم. و فرمان گیتی مطاع شرف صدور یافت که اگر مشارالیه به رهنمونی طالع مصدر خدمات شایسته گردد و دولتخواهیهای نیک از او به ظهور رسد دست تصرف او را در آن ملک قوی مطلق دارد.

چون تعریف باغ نور منزل و عمارتی که به تازگی احداث یافته مکرر بمرض رسید بود. روز دوشنبه بر بارگی شوق سوار شده در باغ بوستان سرانزل گزیدم. و روز سه شنبه در آن گلشن دلگشا به عیش و فراغت گذرانیده شب گمشبه باغ نور منزل به ورود موکب مسعود آراستگی یافت. این باغیست مشتمل بر سیصد و سی جریب به گز الهی و دور آن را دیوار عریض رفیع از خشت و آهک ریخته بر آورده در غایت استحکام و در میان باغ عمارات عالی و نشیمنگاه بی تکلف و حوضهای لطیف ساخته شده و در بیرون دروازه چاه کلانی ترتیب یافته که سی و دو جفت گاو متصل آب می کشند و شاه جوئی میان باغ درآمده به حوضها می ریزد و غیر از این چندین چاه دیگر هست که آب آنها به حوضها و چمنها تقسیم می باید و به انواع و اقسام فواره و آبشار زیست افزوده و تال آبی در میان حقیقی باغ واقع است که به آب باران برمی شود و اگر احیاناً در شدت گرما آب آن رو به کمی نهد از آب چاه مدد می رسانند که پیوسته لبریز باشد. قریب يك لك و پنجاه هزار رویه تا حال صرف این باغ شده هنوز ناتمام است و مبلها به ساختن خیابانهای و نشانیدن نهالها صرف خواهند شد. و نیز قرار یافته که تال میان باغ را از سرنو حفر نموده راه به داخل و خارج [۲۱۱ ب] آب را به نوعی استحکام بخشند که همیشه بر آب باشد و آب آن از هیچ راهی بدر نرود و نقصان نپذیرد و ممکن که قریب به دولك رویه به همه جهت صرف شود تا به اتمام رسد. روز مبارک شنبه بیست و چهارم خواجه جهان پیشکش کشید از جنواهر و مرصع آلات واقمشه و فیل و اسب موازی يك لك و پنجاه هزار رویه انتخاب نموده تتمه به مشارالیه عنایت فرمودم تا روز شنبه در آن گلزار نشاط به عشرت و نشاط گذرانیده یکشنبه بیست و هفتم به فتحپور عنان مراجعت معطوف داشتم و حکم شد که امرای عظام به دستور هر سال دولتخانه را آئین بنای نمایند. روز دوشنبه بیست و هشتم به قدر آشوبی در چشم خود یافتم و چون از غلبه خون بود فی الفور به علی اکبر جراح فرمودم که فصد کرد و دردم نفع آن ظاهر شد و خفت تمام یافت و هزار رویه به انعام او مرحمت شد. روز سه شنبه بیست و نهم مقرب خان از وطن خود آمده سعادت آستان بوس دریافت و به انواع مراحم سرافراز ساختم.

نوروز چهاردهم از جلوس جهان افروز

صبح مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الآخر منه هزار و بیست و هشت هجری، حضرت نیر اعظم فروغ بخش عالم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت، و سال چهاردهم از مبداء جلوس این نیازمند به مبارکی و فرخی آغاز شد.

پیشکش شاه جهان: در روز مبارک شنبه غره نوروز گیتی افروز فرزند اقبالمند شاه جهان که غره وجه مرادات و فروغ جبهه سعادات است، جشن عالی ترتیب داده منتخب تحت روزگار از نقایس و نوادر هر دیار، به رسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانید. از آن جمله باقوتی است به وزن بیست و دو، سرخ خوش رنگ و آب دار و به اندام، جوهریان چهل هزار روپیه قیمت نمودند. دیگر لعلی است وزن آن سه تانگ به غایت نفیس، قیمت آن نیز چهل هزار روپیه شد. دیگر شش دانه مروارید که یکی از آنها يك تانك [۲۱۲ الف] و هشت سرخ وزن دارد. و کلای آن فرزند در گجرات بیست و پنج هزار روپیه اتباع نموده اند و پنج دانه مروارید دیگر به سی و سه هزار روپیه، و يك قطعه الماس که هزده هزار روپیه ارزش آن شده و همچنین پرده مرصع با قبضه شمشیر که در زرگرخانه آن فرزند به اتمام رسیده؛ و اکثر جواهر آن را تراشیده نشانیده اند. آن فرزند نهایت دقت و تصرف طبیعت به کار برده، پنجاه هزار روپیه قیمت قرار یافت. و از تصرفات آن فرزند نقاره خانه ایست از طلا و نقره. درین تصرف خاصه اوست که تاحال به خاطر هیچکس نرسیده بود و بی تکلف خوب یافته، يك جفت نقاره مرسل نواز از طلا ساخته تنه کور که و نقاره و کرنا و سرنا و غیره آنچه لازمه نقاره خانه پادشاهان ذی شوکت است تمام را از نقره ترتیب داده در ساعت فرخنده مسعود که بر تخت مراد جلوس نمودم به نوازش در آوردند. مجموع به شصت و پنج هزار روپیه برآمده. دیگر تخت سوارى فیل که اهل زبان حوضه گویند از طلا ساخته به سی هزار روپیه مرتب گشته. دیگر دوزنجیر فیل کلان با پنج زنجیر تلایر از بابت پیشکش قطب الملک حاکم گلکنده. فیل اول دادالهی نام داشت. چون در نوروز داخل فیلخانه خاصه شد نور نوروز نام کردم. الحق فلیست به غایت عالی در کلانی و جمال و شکوه هیچ کاستی ندارد. چون در نظرم خوش نمود خود سوار شده در صحن دولتخانه گردانیدم و قیمت این فیل هشتاد هزار روپیه مقرر گشت و بهای شش زنجیر دیگر بیست هزار روپیه. و رخوت طلا از زنجیر و غیره که بجهت فیل نور نوروز آن فرزند ترتیب داده داده بود به سی هزار روپیه برآمده و فیل دوم بارخوت نقره گذشت، و ده هزار روپیه دیگر از جواهر متفرقه برگزیده شد، و از پارچه های نفیس گجرات که کرکرا قان آن فرزند ترتیب داده

فرستاده بودند. اگر به تفصیل مرقوم گردد بطول می انجامد. القصه مجموع پیشکش او چهار لك و پنجاه هزار روپیه شد. امید که از عمر و دولت برخوردار.

روز جمعه دوم شجاعت جان عرب و نورالدین قلی کوتوال پیشکش گذرانیدند. روز سوم داراب خان پسر خانخانان؛ روز یکشنبه چهارم خان جهان التماس ضیافت نمود. از پیشکشهای او يك دانه مروارید که به بیست هزار روپیه خریده بود بادیگر نفایس که مجموع آن يك لك و سی هزار روپیه قیمت شد مقبول افتاد؛ تتمه به مشارالیه بخشیده شد. روز دوشنبه پنجم راجه کشنداس و حاکم خان، روز سه شنبه سردار خان روز گمشده هفتم مصطفی خان و امانت خان پیشکش گذرانیدند. از هر کدام قلبی به جهت سرافرازی آنها قبول نموده شد.

جشن اعتماد الدوله: روز مبارک شنبه هشتم مدارالملکی اعتماد الدوله در منزل محمود جشن ملوکانه آراسته التماس ضیافت نموده به قول این ملتس پایه قدر او افزوده شد. بالحق در آراستن مجلس و افزایش پیشکش نهایت اغراق و تکلف به کار برده اطراف تال را تاجایی که چشم کادمی کرد و کوجهایی که ازدور و نزدیک می نمود به اقسام چراغان و فانوس الوان زینت بخشیده بود. از جمله پیشکشهای آن مدار السلطنه تختی است از طلا و نقره در نهایت تکلف و تصنع و پایه های آن را به صورت شیر نموده که تخت برداشته اند و در مدت سه سال به اهتمام تمام به اتمام رسیده؛ و به چهار لك و پنجاه هزار روپیه مرتب گشته؛ و این تخت را هنرمند نام فرنگی ساخته که در فنون زرگری و حکاکی و انواع هنرمندی عدیل و نظیر خود ندارد؛ و بغایت خوب ساخته و این خطاب را به او عنایت فرموده ام؛ و سوای پیشکش که به جهت من آورده مولزی يك لك روپیه از مرصع آلات و اقمشه به بیگمان و اهل محل گذرانید. بی اغراق از ابتدای زمان دولت حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه تا حال که سال چهاردهم از عهد سلطنت این نیازمند است هیچ یکی از امرای عظام چنین پیشکشی نکشیده [۲۱۳ الف] الحق او را به دیگران چه نسبت. درین روز اکرام خان پسر اسلام خان به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافت؛ وانی رای سنگدلن به منصب دوهزاری ذات و ششصد سوار ممتاز گشت.

روز جمعه نهم اعتبار خان پیشکش گذرانید؛ و همدین تاریخ خان دوران به عنایت اسپ و فیل سرافرازشده به ایالت ولایت تهنه رخصت یافت، و منصب او به دستور سابق شهزاری ذات و پنجهزار سوار گشت. روز شنبه دهم فاضل خان، روز یکشنبه یازدهم میر میران روز دوشنبه دوازدهم اعتقاد خان، روز سه شنبه هزدهم تانار خان وانی رای سنگدلن، روز گمشده چهاردهم میرزا راجه بهاوسنگه پیشکش کشیدند، و از هر کدام آنچه نفاست و تازگی داشت برگزیده تتمه به آنها مرحمت فرمودم. روز مبارک شنبه پانزدهم آصف خان در منزل خود که به غایت جای به صفا

ودلشین بود مجلس عالی وجشن پادشاهانه آراسته التماس ضیافت نمود. ملتس اورا پایه قبول بخشیده با اهل محل تشریف برده شد؛ و آن رکن السلطنه این عطیه را از مواهب غیبی شمرده، در افزونی پیشکش و ترتیب مجلس عنایت اغراق به کار برده بود. از جواهر گران بها و زربفت های نفیس و اقسام تحف آنچه پسند افتاد برگزیده تنمه به مشارالیه عنایت فرمودم. از جمله پیشکش های اولی است به وزن دوازده ونیم تانک که به یک لک و بیست و پنج هزار رویه خریده بود و قیمت مجموع پیشکش از آنچه مقبول افتاد یک لک و شصت و هفت هزار رویه شد. درین تاریخ خواجه جهان به منصب پنجهزاری ذات و دوهزار و پانصد سوار سرافراز شد. لشکر خان حسب الحکم ازدکن آمده به دولت آستان بوس سر بلندی یافت. چون در خاطر قرار یافته که بعد از گذشتن ایام برسات در آغاز خوی های هوا به مقضای جل و علا موکب کیهان نظیر به سیر گلزار همیشه بهار کشمیر نهضت فرماید لاجرم [۲۱۳ ب] محافظت و محارست قلعه و شهر آگره و فوج داری اطراف و نواحی به دستوری که خواجه جهان داشت به لشکر خان مناسب دیده اورا به نوید این مرحمت ممتاز ساختم. امانت خان به خدمت داروغگی داغ و گذرانیدن سواران محله خود سرافراز گشت.

روز جمعه شانزدهم خواجه ابوالحسن میر بخشی، و روز شنبه هفدهم صادق بخشی، و روز یکشنبه هژدهم ارادخان میر سامان، و روز دوشنبه نوزدهم که جشن روز شرف بود، عضدالدوله پیشکشها گذرانیدند و از هر کدام آنچه پسند افتاد بجهت سرافرازی آنها پایه قبول یافت. درین نوروز قیمت پیشکشهایی که بنده های درگاه گذرانیدند و به معرض قبول افتاد بیست لک رویه شد. روز شرف به فرزند سعادت مند شاهزاده سلطان پرویز منصب بیست هزار ذی ذات و ده هزار سوار از اصل و اضافه مرحمت نمودم. اعتدالدوله به منصب هفت هزار ذی ذات و سوار شرف اختصاص یافت. عضدالدوله را به خدمت اتالیقی قره العین خلافت شاه شجاع امتیاز بخشیدم. امید که به عمر طبعی برسد و از اهل سعادت و اقبال باد. قاسم خان به منصب هزار و پانصد ذی ذات و پانصد سوار، و باقر خان به منصب هزار ذی ذات و چهار صد سوار، سرافراز شدند. چون مهابت خان التماس کمک نموده بود پانصد سوار احدی به صوبه بنگش تعیین فرمودم و غیرت خان را که در آن صوبه مصدر خدمات شایسته شده بود به عنایت فیل و کهنه و مرصع سرافراز ساختم. درینولا عبدالستار مجوعه ای به خط خاص حضرت جنت آشیانی انارالله برهانه مشتمل بر بعضی از دعوات و مقدمه از علم تنجیم و دیگر امور غریبه که اکثری را آزموده و به حقیقت وادرسیده در آن جریده سعادت ثبت فرموده اند به رسم پیشکش گذرانید. بعد از زیارت خط مبارک ایشان ذوقی و نشاطی در خود مشاهده نمودم که خود را کم به آن حال یاد دارم به غایت الفایده محفوظ

گشتم. [۲۱۴ الف] به خدا که هیچ تحفه نادر و جواهر گرانها پیش من به آن نمی رسد. به جلدوی این خدمت منصب او از آنچه در متخیله او نگذشته بود افزوده هزار روپیه انعام فرمودم. هنرمند فرنگی که تخت مرصع را ساخته به انعام سه هزار درب واسپ و قیل سرافراز شد. به خواجه خان محمود که سالک طریق خواجه هاست و خالسی از درویشی و نامرادی نمی نماید هزار روپیه لطف نمودم. لشکر خان به منصب سه هزاری ذات و دوهزار سوار سر بلندی یافت. مأمور خان به منصب نهصدی ذات و چهارصد و پنجاه سوار و خواجه گی ظاهر به هشتصدی ذات و سیصد سوار، و سید احمد قادری به هشتصدی و شصت سوار سرافراز گشتند. راجه مارنگدپو به منصب هفتصدی ذات و سی سوار، میر خلیل الله پسر عضدالدوله به منصب ششصدی ذات و دویصد و پنجاه سوار، فیروز خان خواجه سرا به منصب ششصدی و یکصد و پنجاه سوار، و خد متخان به منصب پانصد و پنجاهی و یکصد و سی سوار، و محرم خان به پانصدی و یکصد و بیست سوار سرافراز شدند. عرب خوانی به منصب ششصدی ذات و سیصد سوار، رای بنو الیداس مشرف فیلخانه به منصب ششصدی ذات و یکصد و بیست سوار، و رای مانیداس مشرف محل به منصب ششصدی ذات و یکصد سوار سر بلندی یافتند. نهمل و جگمال پسران کشن سنگه هر کدام به منصب پانصدی ذات و دویصد و بیست و پنج سوار روز افزون خواص پسر راجه سنگرام به منصب پانصدی و دویصد و بیست سوار امتیاز یافتند. اگر اضافه منصب دارانی که از پانصدی کمتر اند نگاشته شود به طول می انجامد. به خضر خان خاندیسی دوهزار روپیه انعام شد. روز گم شنبه بیست و یکم به قصد شکار متوجه امان آباد گشتم پیش از آن به چند روز حسب الحکم خواجه جهان و قیام خان قراول باشی بجهت شکار قمرغه فضای وسیعی اختیار نموده بر دور آن سر پرده کشیده آهوی بسیار از اطراف صحرا رانده به درون سر پرده آورده بودند. چون عهد کرده ام که بعد ازین هیچ جاننداری را به دست خود نیازم بخاطر رسید که همراه زنده گرفته در میدان چوگان فتح پور گذاشته شود که هم ذوق شکار در یافته باشم و آمیبی به آنها نرسد. بنا بر این هفتصد رأس در حضور گرفته به فتح پور فرستاده شد و چون ساعت در آمدن به دار الخلافه آگره نزدیک بود به راریمان خدمتیه حکم فرمودم که از شکار گاه تا میدان فتح پور دورویه مثل کوچه سر پرده می کشیده باشند و آهوان را از آن راه رانده به میدان فتح پور رسانند. قریب به هشتصد آهو به این طریق فرستاده شد که مجموع یک هزار و پانصد رأس بوده باشد. شب گم شنبه از امان آباد کوچ فرموده در بوستان سرای منزل گزیده شده از آنجا شب مبارک شنبه بیست و نهم به باغ نور منزل نزول اقبال اتفاق افتاد. روز جمعه سی ام والده فرزند شاه جهان به جوار رحمت ایزدی پیوست. روز دیگر خود به منزل آن فرزند گرامی رفته به انواع و اقسام دلنوازی و خاطر جویی او بر سیده همراه خود به دولتیخانه

آوردم.

روزیکشیه غره اردی بهشت ماه الهی به ساعت سعادت قرین که منجمان و اخترشناسان اختیار نموده بودند بر فیل خاصه دلیر نام سوار شده به مبارکی و فرخی به شهر در آمدم. خلق انبوه از مرد و زن در کوچه و بازار از در و دیوار فراهم آمده انتظار داشتند. به آئین معهود تادرون دولخانه نثار کنان شتافتم. از تاریخی که موکب مسعود به این تاریخ سفر عاقبت محمود نهضت فرموده تا حال که قرین سعادت و اقبال مراجعت نموده پنج سال و هفت ماه و نه روز است. درین ولا به فرزند سلطان پرویز فرمان شد که چون مدتهای مدید گذشته که از خلعت حضور محروم است و به ادراک سعادت زمین بوس مستعد نگشته اگر آرزومند ملازمت باشد به موجب حکم متوجه درگاه شود. بعد از ورود فرمان مرحمت، عنوان آن فرزند، ظهور این مکرمت را از مواهب غیبی شمرده روی امید به درگاه سپهر اشتباه نهاد. درین سال به فقرا و ارباب استحقاق چهل و چهار هزار و هفت صد و هشتاد و شش یگه زمین و دودیه در بستان هندوستان و سیصد و بیست خروار غله از کشمیر و هفت قلبه [۲۱۵ الف] زمین از کابل مدد معاش لطف نمودم امید که همواره توفیق کام بخشی خیر سگالی نصیب دروژی باد.

از سوانح این ایام یاغی شدن الهداد پسر جلالة افغان است. تفصیل این اجمال آنکه چون مهابت خان به ضبط بنگش و استیصال افغانان دستوری یافت به گمان آنکه شاید بی سعادت در برابر مراحم و نوازش ما مصدر خدمتی تواند شد. التماس نموده همراه برد و چون سرشت این کافر نعمتان حق ناشناس به نفاق و بداندیشی مجبول است بنا بر حزم و احتیاط مقرر شد که فرزند و برادر خود را به درگاه فرستد که به طریق یرغمال در حضور باشند و بعد از آنکه پسر و برادر او به درگاه رسید بجهت تسلی و دلای او به انواع مراحم و نوازش سرافراز ساختم لیکن آنجا که گفته اند. بیت

گلیم بخت کسی را که یافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد

از آن تاریخی که به آن سرزمین پیوست آثار بیدولتی و حق ناشناسی از وجنات احوال او ظاهر شدن گرفت، و مهابت خان بجهت نظام سر کار سر رشته مدارا دست نمی داد تا آنکه درین ولا فوجی به سرداری پسر خود بر سر طایفه از افغانان فرستاده بود او را همراه ساخت، چون به مقصد پیوستند از نفاق و بداندیشی مومی الیه آن یورش خاطر خواه به انجام نرسید و بی حصول مقصود مراجعت نمودند؛ و الهداد بد نهاد به توهم آنکه مبادا درین مرتبه مهابت خان ترك مدار نموده در مقام تحقیق و باز پرس درآمده به پاداش کردار خود گرفتار شود پرده آزر از میان بر گرفته بنی و حرام نمکی را که درین مدت پوشیده می داشت بی اختیار ظاهر ساخت. و چون

حقیقت حال از عرضه داشت مهابت خان به مسامع جلال رسید حکم فرمودم که پسر او را با برادرش در قلعه گسوالپار محبوس دارند. اتفاقاً پدر این پدولت نیز از خدمت حضرت عرض آشیانسی گریخته رفته بود و سالها [ب ۲۱۵] به دزدی و راهزنی روزگار بسربرد تا به سزای کردار زشت خود گرفتار شد. امید هست که این بیسعادت مخدول العاقبت هم درین زودی به پاداش اعمال خویش مبتلا گردد.

روز مبارک شنبه پنجم مان سنگه ولد راوت شنکر که از کومکیان صوبه بهار است به منصب هزاری ذات و ششصد سوار سرافرازی یافت. عاقلخان را به جهت دیدن محله و تحقیق جمعیت منصبدارانی که به خدمت بنگش مقررند رخصت فرمودم و فیلی به مشارالیه عنایت شد. به مهابت خان خنجر خاصه طرح مازندران مصحوب دوست پیگک مرحمت نموده فرستادم. پیشکش روز دوشنبه به محمود آبدار که از زمان شاهزادگی و ایام طفولیت به لوازم بندگی و خدمتگاری اشتغال دارد انعام مقرر شد. بیژن خویش پاینده خان مغول به منصب هفتصدی ذات و چهارصد و پنجاه سوار ممتاز گشت. محمد حسین برادر خواجه جهان را که به خدمت بخشگیری کانگره اختصاص دارد منصب ششصدی ذات چهارصد و پنجاه سوار عنایت نمودم. درین تاریخ تربیت خان که از خانه زادان موروثی این درگاه بود و به یمن تربیت من در سلك امرا انتظام داشت و دیعت حیات سپرده خالی از نامرادی و سلامت نفس نبود و جوانی عیاش طبیعتی بود. تمامی عمر خود را میخواست که به فراغت بگذراند. به نغمه هندی بسیار بسیار میل داشت و بدهم نمی فهمید. مردی بی بدی بود. راجه سورسنگه به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز شد. به کرم الله ولد علی مردان بهادر و باقرخان فوجدار ملتان و ملک محب افغان و مکوب خان فیل مرحمت فرمودم. سید پایزید بخاری که حراست قلعه بهکر و فوجداری آن حدود به عهده اوست نیز به عنایت فیل سر بلندی یافت. امان الله پسر مهابت خان به انعام خنجر مرصع ممتاز گشت. به شیخ احمد هانسی و شیخ عبداللطیف منبلی و فراشتخات خواجه سرا و رای کتورچند مستوفی فیل مرحمت نمودم. محمد شفیع بخش صوبه پنجاب به منصب پانصدی ذات و سیصد سوار فرق عزت برافراخت. به مونس پسر مهترخان که حراست قلعه کالنجر به عهده اوست منصب پانصدی ذات و یکصد و پنجاه عنایت شد.

درین تاریخ خبر فوت شاه نوازخان پسر سپهسالار خانخانان سبب گرانی خاطر گشت. در هنگامی که آن ائالیق از ملازمت رخصت می شد به تأکید تمام فرموده شده بود که چون مکورد به مسامع جلال رسیده که شاهنوازخان شیفته شراب گشته و پیاله به افراط می خورد اگر درواقع این سخن فروغ صدق دارد حیث باشد که درین سن خود را ضایع سازد. باید که

اؤرا بطور اونگذار و ضبط احوال او به واجبی نماید، و اگر خود از عهده او بیرون نتواند آمد صریح عرضداشت نماید که به حضور طلبداشته به اصلاح حال او توجه فرمائیم. چون به برهانپور رسید شاهنوازخان را به غایت ضعیف و زبون یافته و تدبیر علاج او پرداخت. قضا را بعد از روزی چند صاحب فراش گشته بر بستر ناتوانی افتاد. هر چند اطبا معالجات و تدبیرات بکار بردند سودمند نشد و در عین جوانی و دولت در سن سی و سه سالگی با جهانگیرانی و حسرت به جوار رحمت و مغفرت ایزدی پیوست. از شنیدن این خبر ناخوش تأسف بسیار خوردم. الحق خوب خانه‌زادی رشید بود. بایستی درین دولت مصدر خدمات صده‌شدی و اثرهای عظیم ماندی. اگر چه همراه این راه در پیش است و از فرمان گیتی مطاع قضا و قدر هیچکس را چاره و گریزی، لیکن به این روش رفتن گران می‌نماید. امید که از اهل آموزش باشد.

راجہ سارنگه پورا که از خدمتگاران نزدیک و بندهای مزاجدان است نزد آن اتالیق [۱۶ب] فرستاده به انواع مراحم و نوازش پرسش و دلجوئی فرمودم، و منصب پنجهزاری شاهنوازخان را به منصب برادران و فرزندان او افزوده شد. داراب‌خان برادر خرد او را به منصب پنجهزاری ذات و سوار از اصل و اضافه سرافراز ساخته و عنایت خلعت و قیل واسب و شمشیر مرصع امتیاز بخشیدم و نزد پدرش رخصت فرمودم که او را به جای شاهنوازخان به سرداری صوبه برادر و احمد نگر مقرر نماید. رحمن داد برادر دیگرش به منصب دوهزاری و هشتصدسوار سر بلندی یافت. منوچهر پسر شاهنوازخان به منصب دوهزاری ذات و هزارسوار مفتخر گشت. طغرل ولد شاهنوازخان به منصب هزاری ذات و پانصدسوار ممتاز شد.

روز مبارک شنبه دوازدهم قاسم‌خان خویش اعتمادالدوله به عنایت علم فرق عزت برافراخت. اسدالله پسر سید حاجی را که به اراده بندگی و خدمت آمده بود منصب پانصدی ذات و یکصدسوار عنایت شد. صدرجهان خویش مرحومی مرتضی‌خان به منصب هفتصدی ذات و ششصدسوار با خدمت فوجداری سنبل سرافرازی یافت و قیل و رحمت نموده رخصت فرمودم. بهارته بندیل را بر منصب ششصدی ذات و چهارصدسوار امتیاز بخشیده قیل عنایت شد. به سنگرام راجه جمونیز قیل مرحمت شد.

در احمدآباد دوتکه مارخور همراه داشتم و چون در سرکار ماده نبود که جفت توان کرد به خاطر رسید که اگر باز بربری که از عربستان خصوص از بندر شهر و زفار می‌آورد جفت کرده شود اما نتایج آنها به چه شکل و شمایل بهمرسد. القصه با هفت بربری ماده جفت فرموده شد و بعد از انقضای مدت ششماه در فتحپور هر کدام یک بچه آوردند؛ چهار ماده و سه نر؛

به غایت خوش [۲۱۷ الف] صورت و خوش ترکیب و خوش رنگه؛ و درین رنگها آنچه به تکه مشابهت و مناسبت دارد، مثل سمند که خطهای سیاه در پشت داشته باشد و سرخ سبز از دیگر الوان خوشتر می نماید، و اصلت درو بیشتر ظاهر می شود و از شوخی و دیگر اداهای مضحك و انواع جست و خیز چه نویسد. ادائی چند مشاهده می شود که بی اختیار خاطر را به تماشای آن رغبت می افزاید و اینکه در مردم شهرت گرفته که مصدر ادای جست و خیز بزغاله به واجب نمی تواند کشید اینجا یقین شد؛ و اگر احياناً اداهای بزغاله را يك طور می تواند کشید در کشیدن اداهای غریب و انواع جست و خیز و شوخیهای این شك نیست که به عجز اعتراف خواهد نمود. از جمله بچه يك ماهه بلکه بیست و نوزده نوعی از جاهای مرتفع جسته خود را بر روی زمین می کرد که اگر غیر بزغاله بجهت يك عضوش درست نخواهد ماند. از بسکه مرا خوش آمد فرمودم که همیشه نزدیک نگاهدارند، و هر کدام را نامی مناسب آنها نهاده شد؛ و بهایت محظوظم و در فراهم آوردن تکه مارخور و بز اصیل نهایت توجه دارم، و می خواهم که نتاج اینها بسیار شود و در مردم انتشار یابد. و بعد از آنکه نتاج آنها را بایکدیگر جفت کرده شود ظن غالب آنست که نفیس تر بهم رسد، و یکی از خصوصیات و امتیاز اینها نسبت به بزغاله آنکه بزغاله به مجرد زائیدن تاپستان به دهن نگیرد و شیر نخورد فریاد واضطراب بسیار ظاهر می کند و این به خلاف آن اصلاً آواز بر نمی آرد و در غایت استغناوی نیازی میباشد. و شاید که گوشت اینها هم در غایت خوش مزگی بوده باشد.

قبل او این فرمان شده بود که مقربخان به صاحب صوبگی ولایت بهار سرافراز گشته بدان صوبه شتابد. مشارالیه خود را به درگاه رسانید که زمین بوس نموده متوجه مقصد گردد بنا بر این روز مبارک کتبه دوم خرداد فیل باتلایر و دو اسپ و کهنه مرصع عنایت نموده، رخصت فرمودم و پنجاه هزار روپیه به رسم مساعدت مرحمت شد. و هم در این [۲۱۷ ب] تاریخ سردارخان به خلعت و فیل و اسپ سرافراز گشته بجایگرداری سرکارمنگیر که در ولایت بهار و بنگاله برزخ است رخصت یافت. میرشرف و کیل قطب الملك که در درگاه بود رخصت شد و فرزند اقبال مندا شاه جهان برادر افضلخان دیوان خود را به موافقت او تعیین فرمود. چون قطب الملك اظهار اخلاص و ارادت نموده مکرراً التماس شیه کرده بود حسب التماس مشارالیه شیه خود را با کهنه مرصع و پهل کناره مرحمت فرمودم و بیست و چهار هزار درب و خنجر مرصع و اسپ و خلعت به میرشرف مذکور عنایت شد. فاضلخان دیوان بیوئات به منصب هزاری ذات و پانصد سوار امتیاز یافت. حکیم رکنایه به منصب ششصدی و شصت سوار سرافراز شد.

چون درین ایام عرس حضرت عرش آشیانی بود پنجهزار روپیه حواله چندی از بنده‌های معتبر شد که به فقرا و ادبای استحقاق قسمت نمایند. حسن علی خان را که جاگیردار سرکار منگیر بود به منصب دوهزاری ذات و پانصد سوار افتخار بخشیده به کومک ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبه بنگاله سرافراز فرمودم؛ و شمشیری به مشارالیه عنایت شد. چون میرزا شرف الدین حسین کاشغری در خدمت بنگش جان نثار گشت ابراهیم حسین پسر او را به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز ساختم. در ینولا ابراهیم خان فتح جنگ دومنزل کشتی که به اصطلاح آن ملک کوشه گویند، نشیمنگاه یکی را از طلا و دوم را از نقره ساخته به رسم پیشکش ارسال داشته بود از نظر گذشت. بی تکلف در قسم خود فردا علی است. یکی را به فرزند شاه جهان لطف نمودم. روز مبارک شنبه نهم سادات خان به منصب هزاری ذات و شصت سوار سر بلندی یافت. درین تاریخ عضد الدوله و شجاعت خان عرب به محال جاگیر خود در خدمت شدند. روز مبارک شنبه شانزدهم به آصف خان که پوه مرصع مع پهلول کناره عنایت فرمودم. چون [۲۱۸ الف] فرزند سعادت مند سلطان پرویز متوجه درگاه والاشده التماس نادری خاصه نموده بود که در روز ملازمت مبارکی پوشیده سعادت زمین بسوس دریا بد، حسب التماس او خلعت نادری و چهره و قوطه خاصه حواله و کبل شریف آن فرزند شد که نزد او روانه سازد.

روز مبارک شنبه بیست و سیوم میرزا والی پسر عمه این نیازمند حسب الحکم صوبه از دکن آمده دولت آستان بوس دریافت. پدرش خواجه حسن خالدار از خواجهزاده‌های نقشبندی است. عم من میرزا محمد حکیم همشیره خود را به خواجه نسبت کرده بودند. تعریف خواجه از مردم بسیار شنیده شده؛ حسب و نسبت را با هم جمع داشت، و مدت‌ها حل و عقد سرکار میرزا به قبضه اختیار خواجه بود، و مراعات خاطر خواجه بسیار می فرمودند. پیش از شفقار شدن میرزا، و دیعت حیات سپرد. از دو پسر ماند: میرزا بدیع الزمان و میرزا والی. میرزا بدیع الزمان بعد از فوت میرزا گریخته به ماوراءالنهر رفت و دوران غربت، مسافر راه عدم شد و بیگم بامیرزا والی به درگاه آسمان جاه پیوست و حضرت عرش آشیانی مراعات خاطر بیگم بسیار می فرمودند. میرزا هم جوان سنجیده آرمیده است و خالی از معقولیت و فهمیدگی نیست. از علم موسیقی و قوف تمام دارد. درین ولا به خاطر رسید که صبیبه شاهزاده مرحوم دانیال را به میرزا نسبت فرموده شود و باعث طلب میرزا به درگاه همین بود. این صبیبه از دختر قلیچ محمد خان است. امید که توفیق رضا جوئی و خدمتگاری که وسیله سعادت مندی و برخورداریست نصیب و روزی او باد. درین تاریخ سر بلندی رای که به خدمت صوبه دکن معین است به منصب

دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار سرافراز شد.

در این ایام بعرض رسید که شیخ احمد نام شیادی درس دهند دام زرق و سالسوس فرو چیده و بسیاری از ظاهر پرستان بی معنی را صید خود کرده و به هر شهری و دیاری یکی از مریدان خود را که آئین دکان آرای و معرفت [۲۱۸ب] فروشی و مردم فریبی را از دیگران پخته تر داند خلیفه نام نهاده فرستاده است، و از مزخرفاتی که به مریدان و معتقدان خود نوشته کتابی فراهم آورده مکتوبات نام کرده و در آن جنگ المهملات بسا مقدمات لاطایل مرقوم گشته که به کفر ورده منجر می شود. از جمله در مکتوبی نوشته که در اثناى سلوك گذارم به مقام ذی النورین افتاد مقامی دیدم بغایت عالی و خوش صفا از آنجا در گذشتم به مقام فاروق پیوستم، و از مقام فاروق به مقام صدیق عبور کردم، و هر کدام تعریض در خورد آن نوشته و از آنجا به مقام محبوبیت و اصل شدم مقامی مشاهده افتاد به غایت منور و ملون، خود را به انوار و الوان منعکس یافتیم، یعنی استغفر الله از مقام خلفه در گذشته به عالی مرتبت عروج نمودم. و دیگر گستاخیها کرده که نوشتن آنان طولی دارد و از ادب دور است. بنا بر این حکم فرمودم که به درگاه عدالت آئین حاضر سازند. حسب الحکم به ملازمت پیوست و از هر چه پرسیدم جواب معقول نتوانست سامان نمود و با عدم خرد و دانش بغایت مغرور و خود پسند ظاهر شد. صلاح حال او منحصر درین دیدم که روزی چند در زندان ادب محبوس باشد تا شوریدگی مزاج و آشفتنگی دماغش قدری تسکین پذیرد و شورش عوام نیز فرو نشیند. لاجرم بهانی رای سنگدلن حواله شد که در قلعه گوالیار مقید دارد.

روز شنبه بیست و پنجم خرداد فرزند سعادت مند شاهزاده سلطان پرویز از الله آباد رسیده به موجود سده خلافت جبین اخلاص نورانی ساخت. بعد از ادای رسوم زمین بوس به نوازش بیکران مخصوص گشته حکم نشستن فرمودم. دو هزار مهرود و هزار روپیه به صیغه نذر و الماس به رسم پیشکش درین وقت گذرانید چون فیلهای او هنوز نرسیده بود وقت دیگر بنظر خواهد گذشت. راجه کلیان زمیندار رتن پور را که آن فرزند [۲۱۹الف] حسب الحکم فوجی بر سر او فرستاده هشتادفیل و یک لک روپیه پیشکش گرفته همراه به درگاه گیتی پناه آورده بود، دولت آستان بوس یافت. وزیر خان دیوان آن فرزند که از قدیمی بندهای این درگاه است به سعادت کورنش سرافراز شده بیست و هشت زنجیر فیل از سر و ماده پیشکش گذرانید. از آن جمله نه زنجیر فیل مقبول افتاد. تتمه به مشارالیه عنایت شد. چون بعرض رسید که مروتخان پسر افتخارخان که از خانه زادان و تربیت یافته های این درگاه بود در اقصای بلاد بنگاله باطایفه مگهه جنگ کرده جان نثار شد. الهیار برادر او را به منصب هزارى ذات و

پانصد سوار سرافراز فرمودم و برادر دیگرش به منصب چهارصدی ذات و سوار سر بلندی یافت تا بازمانده ها پراکنده نشوند.

روز دوشنبه سیوم تیرماه الهی در سواد شهر چهار آهوی سیاه و یک ماده و یک آهوبره به یوز شکار شد و چون از پیش منزل فرزند سعادت مند سلطان پرویز عبور اتفاق افتاد، دوزنجیر فیل دندانداز باتلایر به رسم پیشکش گذرانید. هردو زنجیر داخل فیلان خاصه حکم شد. روز مبارک شنبه سیزدهم سید حسن ایلچی برادر کامگار شاه عباس فرمان فرمای ایران سعادت آستان بوس دریافت آن برادر گرامی با پایانه آبخوری بلورین که لعل بر سرپوش آن نشانه بودند گذرانید. چون از فرط محبت و وداد و خلوص و مودت و اتحاد بود سبب ازدیاد دوستی و ارتباط گشت. و درین روز فدائی خان به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سر بلندی یافت. نصرالله ولد فتح الله شربتچی که محافظت و محارست قلعه آنیر به عهده اوست به منصب هزاری ذات و چهارصد سوار سرافراز شد. روز مبارک شنبه بیستم امان الله پسر مهابت خان به منصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار ممتاز گردید، وزیر خان را به خدمت دیوانی صوبه بنگاله اختصاص بخشیده اسپ و خلعت و خنجر مرصع مرحمت [۲۱۹ب] فرمودم. به میر حسام الدین وزیر دستخان فیل عنایت شد. درین تاریخ حافظ حسن ملازم خان عالم بامکتوب مرغوب گرامی برادر شاه عباس و عرض داشت آن رکن السلطنه به درگاه پیوست و خنجر قبضه دندان جوهر دار سیاه ابلق که برادرم به خان عالم لطف فرموده بودند، چون تفاسط تمام داشت به درگاه دیده نشده بود. مرا بسیار خوش آمد. روز مبارک شنبه بیست و هفتم میرزا والی به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار سر بلندی یافت و بیست و چهار هزار درب در وجه انعام سید حسن ایلچی عنایت شد. به عبدالله خان بهادر فیروز جنگ فیل مرحمت نمودم.

روز مبارک شنبه دوم اردادماه الهی به امتیاز خان اسپ عنایت شد. عاقل خان به منصب هزاری ذات و هشتصد سوار سرافرازی یافت. شب شنبه چهارم اردادماه الهی مطابق پانزدهم شعبان جشن شب برات بود، حسب الحکم لب دریا و روی کشتیها را به انواع چراغان و اقسام آتشبازی آراسته بنظر درآوردند. الحق عالی چراغانی ترتیب یافته بود بغایت خوش نمود. بملت ممتد از سیرو تماشای آن محظوظ داشتم. روز سه شنبه بیژن پسر نادعلی میدانی که از خانه زادان قابل تربیت است، به منصب هفتصدی ذات و پانصد سوار امتیاز یافت. به خواجه زین الدین منصب هفتصدی ذات و سیصد سوار مرحمت فرمودم. خواجه حسن به منصب پانصدی ذات و یکصد سوار سرافراز گشت. روز مبارک شنبه نهم به شکار موضع سمونگر رفته شد، و تا روز دوشنبه در آن صحرای دلگشا به سیر و شکار خوشوقت بوده، شب سه شنبه به دولتخانه معاودت

اتفاق افتاد. روز مبارک شنبه شانزدهم پشوتن نبیره ابوالفضل به منصب هفتصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرافرازی یافت. روز مبارک شنبه بیست و سیوم به سیر [۲۲۰ الف] باغ گل افشان که بر لب آب جمعه واقع است رفته شد. در اثنای راه باران فروریخت و خوب باریده چمن را تازگی و طراوت و نظارت بخشید. انناس به کمال رسیده بود. سیر مستوفی کرده شد. از عماراتی که مشرف بر دریا اساس یافته چندانکه نظر کار می کرد غیر از سبزه و آب روان هیچ محسوس نمی شد. این ابیات انوری مناسب مقام افتاد. ابیات:

روز عیش و طرب بستان است	روز بازار گل و ریحان است
توده خاک عیر آمیز است	دامن باد گلاب افشان است
از ملاقات صبا روی غدیر	راست چون آژده سوهان است

چون باغ مذکور به عهده تربیت خواجه جهان مقرر است، پارچه های زربفت طرح تازه که درین ولا از عراق به جهت او آورده بودند، به رسم پیشکش گذرانید. آنچه پسند افتاد برگزیده تنمه به او مرحمت فرمودم. باغ را هم ترتیب داده بود. منصب او از اصل و اضافه پنجهزاری ذات و سه هزار سوار حکم شد. از اتفاقات غریبه آنکه ناخان عالم خنجر قبضه دندان ابلق جوهر دار از پیش برادر کامگار عالمقدار شاه عباس فرستاده خاطر به حدی راغب و مایل دندان ابلق شده که چندی از مردم صاحب وقوف به جانب ایران و توران تعیین فرموده ام که در تفحص و تجسس کوشیده از هر جا و از هر کس به هر روش و هر قیمت که به دست افتد تقصیر نکنند و بسیاری از بنده های مزاجدان و امرای ایشان به جهت مجبوری خود پیوسته در در طلب و تفحص می باشند. قصارا در همین شهر یکی از مردم اجنبی بی وقت دندان ابلق در غایت لطافت و نفاست به تقلیلی در سر بازار می خرد و اعتقادش اینکه مگر در وقتی از اوقات به آتش افتاده و سیاهی اثر [۲۲۰ ب] سوختن است. بعد از مدتی به یکی از نجاران سرکار فرزند اقبالند شاه جهان می نماید که يك پارچه ازین دندان را به جهت شستی (مضرب) باید بر آورد و چنان باید کرد که اثر سیاهی و سوختگی نماند. غافل از آنکه سیاهی قد و قیمت سفیدی افزوده و این خط و خال است که مشاطه تقدیر به پیرایه جمال او نموده. نجار فی القور نزد داروغه کارخانه خود شتافته این مژده را به او می رساند که چنین جنسی کمیاب و تحفه نادر که خلقی در طلب او سرگردانند و مسافتهای بعید طی نموده به اطراف و اکناف بلاد شتافته اند مفت و رایگان به دست یکی از مردم مجهول افتاده و قد و قیمتش نمی شناسد و سهل و آسان ازو توان گرفت. مشارالیه به موافقت او رفته در ساعت به دست می آرد و روز دیگر به خدمت آن فرزند می گذراند. چون فرزند شاه جهان به ملازمت پیوست نخست اظهار شگفتگی بسیار

نمود. بعد از آنکه دماغ از نشاط باده آراستگی یافت به نظر در آورده بغایت مرا خوشوقت گردانید. ع

ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی

چندان دعای خیر در حق او کردم که اگر صد يك آن به اجابت مقرون گردد به جهت برخورداری و دولت او کافی است. درین تاریخ بهلیم خان نام یکی از نوکران عمده عادلخان آمده ملازمت نمود. چون از روی اخلاص اختیار بندگی نموده بود به مراحم بی دریغ اختصاص بخشیده، خلعت و اسب شمشیر و ده هزار درب انعام شد، و منصب هزاری ذات پناصد سوار عنایت فرمودم. درین ولا عرضداشت خان دوران رسید. نوشته بود که آن حضرت از کمال [۲۲۱ الف] مرحمت و قدردانی پیر غلام خود را با وجود کبر سن و ضعف با صره به حکومت ملك تهته سرافراز فرموده بودند، چون این ضعیف پیر و منحنی شده و در خود قدرت و قوت تردد و سواری نمی یابد، التماس دارد که از سپاهیگری معاف نموده در سلك لشکر دعا انتظام بخشند. حسب التماس او حکم شد که دیوانیان عظام پرگنه خوشاب را که سی لك دام جمع اصلی اوست و مدتهاست که در وجه جاگیر مشارالیه تنخواه است و بغایت معسور و مزروع شده به جهت مدد خرج او مقرر دارند که آسوده و مرفه الحال روزگار بسر برد و پسر کلان او شاه محمد نام به منصب هزاری ذات و ششصد سوار سرافرازی یافت، و پسر دوم یعقوب بیگ به منصب هفتصدی و سیصد و پنجاه سوار فرق عزت برافراخت. سیوم اسد بیگ به منصب سیصدی ذات و پنجاه سوار ممتاز گشت.

عزیمت سیر گلزار همیشه بهار کشمیر: روز شنبه غره شهر یورماه الهی به جهت انالیق جانسپار خانخانان سپهسالار امرای عظام که به خدمت صوبه دکن مقررند خلعت بارانی مصحوب یزدانی عنایت فرمودم. چون عزیمت سیر گلزار همیشه بهار کشمیر در خاطر تصمیم یافته نورالدین قلی رخصت شد که پیشتر شتافته نشیب و فراز پونچ را حتی الامکان اصلاح نماید، و نوعی سازد که عبور چارواهای باربردار از کربوه های دشوار به سهولت معبر شود، و مردم محنت و تعب نکشند، و جمع کثیر از عمله و فعله این کار مثل سنگتراش و نجار و بیلدار و غیره به همراهی او رخصت یافتند و فیلی به مشارالیه عنایت شد. شب مبارک شنبه سیزدهم به باغ نور منزل رفته تا روز یکشنبه شانزدهم در آن گلشن [۲۲۱ ب] نشاط به عیش و انبساط گذشت. راجه بکرماجیت بهلیله از ماندن پور که وطن مألوف اوست آمده سعادت آستان بوس دریافت. فیلی و کلگی مرصع به رسم پیشکش گذرانید. مقصود خان به منصب هزاری ذات و یکصد و سی سوار سرافراز گشت. روز مبارک شنبه بیستم فرزند شاه پسر ویز دوزنجیر فیل پیشکش آورد و

داخل خاصه حکم شد. به تاریخ بیست و چهارم ماه مذکور در دولتخانه حضرت مریم الزمانی جشن وزن شمسی انجمن افروز گشت و سال پنجاه و یکم به حساب ماههای شمسی به فرخی و فیروزی آغاز شد. امید که مدت حیات در مرضیات ایزد جل سبعا نه مصروف بساد. سید جلال خلف سید محمد نبیره شاه عالم بخاری را که مجملی از احوال او در ضمن وقایع و سفر گجرات مرقوم قلم صدق رقم گشته رخصت انعطاف ارزانی داشتیم و ماده فیلی به جهت سواری او با خرج راه عنایت شد. شب دوشنبه سیام مطابق چهاردهم شهر شوال که قرص ماه به عیار کامل رسیده بود در عمارات باغ که مشرف بر دریای جمن واقع است جشن ماهنایی ترتیب یافت، و بغایت مجلس آرمیده و یزم پسندیده گذشت.

غره مهرماه الهی ازدندان ابلق جوهر دار که فرزند سعادت مند شاه جهان پیشکش کرده بود فرمودم که مقدار دو قبضه خنجر و یک شصت از آن بریدند بغایت خوش رنگ و نفیس برآمد. به استاد پورن و کلیان که در فن خاتم بندی عدیل و نظیر خود ندارند حکم شد که قبضه خنجر را به اندامی که درین ولا پسند افتاده و به طرح جهانگیری شهرت یافته، بسازند و همچنین تیغه و غلاف گیری و بندوبار آنرا به استادانی که هر کدام در فن خود از یکتایان روزگارند فرموده شد. [۲۲۲ الف] الحق چنانچه خاطر می خواست ترتیب یافت. یک قبضه خود آن طور ابلق برآمده که از دیدنش حیرت افزود. از جمله هفت رنگ محسوس می شده بعضی گلها چنان می نماید که گوئی نقاش صنع به کلك بدایع نگار از خط سیاه بر دور آن تحریر کرده. نفس الامر آنکه بحدی نفیس است که یک نفس نمی خواهم از خود جدا سازم؛ و از جمیع جواهر گرانبها که در خزانه است گرامی تر می دارم. روز مبارک شنبه سیوم به مبارکی و فرخی در کمر بستم و استادان نادره کار که در اتمام آن نهایت صنعت و دقت به عمل آورده کارنامه ظاهر ساخته بودند به انعامات سرافراز گشتند. استاد پورن بنایت فیل و خلعت و حلقه طلا به جهت سردست که اهل هند آنرا کره گویند و کلیان به خطاب عجایب دست و اضافه و خلعت و پهنوچی مرصع و همچنین هر کدام درخور هنرمندی خود نوازشات یافتند.

چون بعرض رسید که امان الله پسر مهابت خان به احداث بدنهاد جنگ کبرده فوج او را شکست داده بسیاری از افغانان سیاه باطن را غلف تیغ خون آشام ساخته، شمشیر خاصه به جهت سرافرازی او فرستاده شد. روز شنبه خبر فوت راجه سورج سنگه رسید که در دکن به اجل طبیعی درگذشت. او نبیره مالدیو است که از زمینداران عمده هندوستان بود و زمینداری که بارانام دم از تقابل و مساوات می زند. این است بلکه در یکی از جنگها بردانا غالب آمده و احوال او در اکبرنامه به شرح و بسط مذکور است. راجه سورج سنگه به میامن تربیت حضرت

عرش آشیانی و این نیازمند درگاه سبحانی به مراتب بلند و مناصب ارجمند رسیده ملکش از پدر و جد درگذشت. پسرش گجسنگه نام دارد و پدرش در زمان حیان مهمات مالی و ملکی خود را به قبضه اختیار او سپرده بود. چون [۲۲۲ب] قابل تربیت و نوازش دانستم او را به منصب سهزاری ذات و دوهزار سوار اعلم و خطاب راجه و برادر خردش را به منصب پانصدی ذات و دوهزار و پنجاه سوار سرافراز ساخته جاگیر در وطن مرحمت فرمودم.

روز مبارک شنبه دهم مهرماه حسب الاتماس آصف خان به منزل او که در کنار دریسای جمه اساس یافته رفته شد. حمامی ساخته در نهایت صفا و نفاست بغایت محظوظ گشتم، بعد از فراغ غسل بزم پیاله ترتیب یافت و بندهای خاص به ساغرهای نشاط و خوشوقت شدند. از پیشکشهای او آنچه پسند افتاد برگزیده تنمه به مشارالیه بخشیدم. قیمت مجموع پیشکش او که گرفته شد مبلغ سی هزار روپیه بوده باشد. باقرخان فوجدار ملتان بمنایت علم سر بلندی یافت. پیش ازین حسب الحکم از دارالخلافه آگره تادریای اتک دو طرفه درخت نشانده خیابان ترتیب داده اند و همچنین از آگره تا بنگاله درین ولا حکم شد که از آگره تالاهور بر سر هر گروه میلی بسازند که علامت گروه باشد و به فاصله سه گروه چاه آبی، تا متر دین آسوده و مرفه الحال آمدورفت نمایند و از تشنگی و تابش آفتاب محنت و صعوبت نکشند. روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهرماه جشن دسهره ترتیب یافت و به آئین هند اسپان را آراسته به نظر در آوردند و بعد از دیدن اسپان چند زنجیر قیل به نظر گذشت.

چون معتمد خان در نوروز گذشته پیشکش نگذرانیده بود درین [۲۲۳الف] جشن تخت طلا بایک انگشتی یاقوت و یک مرجان و دیگر جزو بات پیشکش کرده. تخت نغزک ساخته شده قیمت مجموع شانزده هزار روپیه باشد. چون از صدق عقیدت و اخلاص آورده بود به معرض قبول مقرون گشت. درین روز زبردست خان به منصب هزاری ذات و چهارصد سوار سرافرازی یافت. چون ساعت کوچ روز دسهره مقرر شده بود وقت شام به مبارکی و فرخی بر کشتی نشسته متوجه مقصد گشتم و هشت روز در منزل اول توقف شد تا مردم به فراغ خاطر سامان نموده بر آیند. مهابت خان از بنگش به داکچوکی، سیب فرستاده بود بسیار تروتازه آمد، لطافت تمام داشت. از خوردنش محظوظ گشتم. با سیب خوب کابل که در همان جا خورده شد، و سیب سمرقندی که هر سال می آورند طرف نمی توان نهاد. در شیرینی و نراکت و راست مزگی هیچ نسبت به آنها ندارد. تا حال به این نفاست و لطافت سیب نشده بود. می گویند که در بنگش بالا متصل به شکر دره دهی هست شلوزان نام، در آن دیه سه درخت ازین سیب هست و هر چند سعی نمودند، جای دیگر به این خوبی نشده. به سید حسن ایلچی برادرم شاه عباس ازین سیب

انوش عنایت نمودم تا معلوم گردد که در عراق بهتر ازین می شود یانه. عرض کرد که در تمام ایران سبب اصفهان ممتاز است بنهایتش همین قدر خواهد بود.

روز مبارک شنبه غره آبان ماه الهی به زیارت روضه منوره حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه رفته فرق نیاز بر آستان ملایک آشیان سوده صدمهر نذر کردم. جمیع بیگمان و اهل محل به طواف آن آستان ملایک مطاف استعداد جسته نذورات گذرانیدند و شب جمعه مجلسی عالی آراسته شد. از مشایخ و ارباب عمایم و حفاظ و اهل نغمه بسیاری فراهم آمده و جدو سماع کردند. هر کدام در خور استحقاق و استعداد [۲۲۳ ب] آنها از خلعت و خرجی و شال عنایت شد. عمارت این روزه متبر که بغایت عالی اساس یافته و درین مرتبه باز تصرفات به خاطر رسید و از آنچه بود بسیار افزود. شب سیوم بعد از گذشتن چهار گهری از منزل مذکور کوچ اتفاق افتاد و پنج و نیم گروه به راه دریا در نور دیده چهار گهری از روز برآمده بود که به منزل رسیده شد. بعد از دوپهر روز از آب گذشته هفت دراج شکار کردم. آخرهای روز به حسن ایلچی بیست هزار رویه انعام شد و خلعت طلا دوز با جبقه مرصع و فیل مرحمت فرموده، رخصت انعطاف ارزانی داشتم؛ و به جهت برادر صراحی مرصع که به شکل خروس ساخته بودند و مقدار معنادن شراب درو می گنجید به رسم ارمغان فرستاده شد. امید که سلامت به منزل برسد.

لشکر خان را که به حکومت و حراست دارالخلافه آگره اختصاص یافته خلعت واسپ و فیل و نقاره و خنجر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم. اکرام خان به منصب دوهزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار و خلعت فوجداری سرکار میوات سرافرازی یافت. پسر اسلام خان است و او نبیره صاحب سجاده خفران پناه شیخ سلیم است که محامد ذات و محاسن صفات و نسبت دعا گوئی ایشان به این دودمان والا در اوراق گذشته نگاشته کلك صداقت رقم گشته. درین ولا از شخصی که سخن او به فروغ صدق آراستگی داشت استماع افتاد که در زمانی که مرا به قدر تکسری وضعی در اجمیر دست داد پیش از آن که این خبر نساخوش به ولایت بنگاله رسد روزی اسلام خان در خلوت نشسته بود ناگاه او را بیخودی دست می دهد. چسبون به خود می آید، به یکی از معتمدان خویش که بهکن نام داشته و از محرمان او بوده می گوید که از عالم غیب مرا چنین نمودند که پیکر مقدس حضرت شاهنشاهی به قدر گرانی دارد و علاج آن منحصر [۲۲۴ الف] در فدا ساختن چیز است بغایت عزیز و گرامی. نخست به خاطر رسید که فرزندی هوشنگ را فدای فرق مبارک آن حضرت سازم لیکن چون خرد سال بوده هنوز نتمنی از حیات نیافته و کام دل بر نگرفته مرا بر حال او رحم آمد و خود را فدای صاحب و

فیل از بوی شیر قرار و آرام نمی گیرد و پیوسته در حرکت است و از بالای عماری تنگ بی- خطا انداختن کاری است عظیم مشکل، چنانچه میرزا رستم که در فن بندوق اندازی بعد از من مثل او دوی نیست مکرر چنان شده که سه تیر و چهار تیر از بالای فیل خطا کرده و نور جهان بیگم تیر اول چنان زد که از همان زخم تمام شد. روز دوشنبه دوازدهم باز خاطر را به ملاقات گسائین حدروپ رغبت افزود. بی تکلفانه به کلبه او شتافته صحبت داشته شد. سخنان بلند در میان آمد. [۲۲۵ الف] حق جلال و علا غریب توفیقی کرامت فرموده، فهم عالی و فطرت بلند و مدر که تند را بادانش خدا داد و دل از تعلقات آزاد و جمع ساخته پشت پا بر عالم و مافیها زده، در گوشه تجرید مستغنی و بی نیاز نشسته، از اسباب دنیوی نیم گز کهنه کرباس که ستر عورت شود و پارچه سفالی که دم آبی توان خورد اختیار نموده در زمستان و تابستان و برسات عریان و سروپا برهنه بر سر می برد و سوراخی که به صدمه صحت و شکنجه توان گنجید و ارله در آمد به نوعی تنگ که طفل شیرخوار به زحمت توان بر آورد بجهت بودن قرار داده. این دوسه بیت حکیم سنائی علیه الرحمه مناسب حال افتاده. ایات:

داشت لقمان یکی کریجی تنگ	چون گلوگاه نای و سینه چنگ
بو الفضولی سؤال کرد از وی	چیست این خانه شش بدست دویی
بادم گرم و چشم گریان پیر	گفت هذا لمن يموت كثير

روز کمشبه چهاردهم باز به ملاقات گسائین حدروپ رفته از و وداع شدم. بسی تکلف جدائی از صحبت او بر خاطر حقیقت گزین گرانی نمود. روز مبارکشبه پانزدهم کوچ فرموده در برابر بندر این منزل گزیدم. درین منزل فرزند سعادت مند شاه پرویز رخصت شده به الله آباد و محال جا گیر خود شتافت اراده خاطر چنان بود که او درین پورش به سعادت همراهی اختصاص یابد. چون پیش ازین اظهار پسریشانی نمود ناگزیر به جدائی او رخصت دادم و اسپ قپچاق و کمر خنجر ابلق جوهر دار و شمشیر خاصه و سپر خاصه مرحمت شده امید که باز به زودی و خوبی دولت حضور یابد.

چون مدت حبس خسرو به طول انجامیده بود به خاطر صواب اندیش رسید که بیش ازین او را محبوس داشتن و از سعادت خدمت محروم گذاشتن از مرحمت دور است؛ لاجرم به حضور طلیده حکم کورنش کردم و مجدداً لغزش جرایم او به زلال عفو شست و شو یافت و غبار [۲۲۵ ب] خجالت و ذلالت از ناصیه او زدوده شد. امید که توفیق رضا جوئی و سعادت بندگی نصیب و روزی او باد. روز جمعه شانزدهم مخلص خان را که به جهت خدمت دیوانی سرکار فرزند شاه پرویز طلیده بودم در خدمت آن فرزند رخصت یافت و منصب او به دستوری که در

بنگاله داشت دوهزاری ذات و هفتصد سوار مرحمت نمود. روز شنبه هفدهم مقام شد. درین منزل سید نظام پسر میران صدر جهان که به فوجداری سرکار قنوج اختصاص داشت دولت ملازمت دریافت. دور زنجیر فیل و چند دست جانور شکاری پیشکش گذرانید یسک زنجیر فیل و دو دست باز گرفته شد. روز یکشنبه دهم کوچ اتفاق افتاد. درین ولا دارای ایران مصحوب پری ییگ میرشکار یک دست شتار خوش رنگ فرستاده بود و یک دست دیگر به خان عالم داده و مشارالیه با شتار شاهی که به درگاه ارسال داشته فرستاده آن خود در راه ضایع می شود و شتار شاهی نیز از غفلت میرشکار به چنگ گریه می افتد. اگرچه زنده به درگاه رسانیدند لیکن نه ای پیش نماند و تلف شد. چه نویسم از حسن و رنگ این جانور خالهای سیاه و هر بال و پروشت و پهلوی بسیار خوش نما بود و چون خالی از غرایب نبود به استاد منصور نقاش که به خطاب نادر العصر سرافراز هست فرمودم که شیه آن را کشیده نگاهدارد. دوهزار رپیه به میرشکار مذکور لطف نموده رخصت مراجعت فرمودم.

تعویض اوزان: در عهد دولت حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه وزن سیر سی دام بود. چون نوبت سلطنت به این پادشاه رسید، حکم شد که وزن سیر سی و شش دام باشد و مقرر این حال بخاطر گذشت که خلاف ضابطه ایشان چرا باید کرد. روی آنکه به دستور سابق سی دام باشد روزی گسائین حدروپ به تقریبی گفت که در کتاب ید که احکام دین مادر [۱۲۲۶ الف] آنجا ثبت است وزن سیر راسی و شش دام نوشته اند. چون از اتفاقات غیبی حکم شما با آنچه در کتاب ماست مطابق افتاد اگر همان سی و شش دام مقرر فرمایند بهتر خواهد بود. حکم شد که بعد از این در تمام ممالک سی و شش دام معمول باشد.

روز دوشنبه نوزدهم کوچ شد. راجه بهاوستگه را به کومک لشکر دکن تعیین فرموده اسب و خلعت مرحمت نمود. ازین تاریخ تا کشنبه بیست و هشتم پی در پی کوچ واقع شد. روز مبارک شنبه بیست و نهم دارالبرکت دہلی به ورود موکب اقبال آراستگی یافت. نخست با فرزندان و اهل محل به زیارت روضه منوره حضرت جنت عرش آشیانی انارالله برهانه شافیه نذورات گذرانیده شد؛ و از آنجا به طواف روضه منبر که سلطان المشایخ شیخ نظام الدین چشتی رفته استمداد و همت نمود و آخرهای روز به دولتیخانه که در سلیم کده ترتیب یافته بود نزول سعادت اتفاق افتاد، و روز جمعه سی ام مقام شد. چون درین مدت شکارگاه پرگنه پالم را حسب الحکم محافظت نموده بودند و به مرض رسید که آهوی بسیار جمع شده روز شنبه غره آذرماه الهی به عزم شکار یوز سواری نموده شد. آخرهای روز در اثنای شکار ژاله به افراط بازید در کلانی مقدار سیبی بود. هوارا بغایت سرد ساخت. درین روز سه آهو گبرانده شد.

روز یکشنبه دوم، چهل و شش آهو شکار کردم. روز دو شنبه سیوم بیست و چهار آهو به یوز گیرانیده شد و دو آهو فرزند شاه جهان به بند و قزد. روز سه شنبه چهارم پنجاه آهو گیرانیده شد. چهارشنبه پنجم، بیست و هفت آهو شکار شد. روز مبارک شنبه ششم سید بهوه بخاری که به حکومت و حراست دارالملک دهلی اختصاص داشت سه زنجیر فیل و هژده رأس اسب و دیگر جزویات به رسم پیشکش گذرانید. یک زنجیر فیل و دیگر جزویات مقبول افتاد. تته به او بخشیدم. هاشم خوشی فوجدار بعضی از پرگنات میوات به سعادت آستان بسوس سرافرازی [۲۲۶ب] یافت. تاروز مبارک شنبه سیزدهم در حدود پالم به شکار یوز مشغول بوده، در عرض دوازده روز چهارصد و بیست و شش آهو گیرانیده، به دهلی مراجعت واقع شد. در خدمت حضرت عرش آشیانی شنیده بودم که آهوئی را که از چنگ یوز خلاص سازند با آنکه آسیبی از دندان و ناخن به او نرسیده باشد زنده ماندن از محالات است. درین شکار به جهت مزید احتیاط چند آهو خوش صورت قوی جثه را پیش از آنکه زخمی از دندان و ناخن آنها رسد خلاص ساخته، فرمودم که حضور نگاه داشته نهایت محافظت و تیمارداری به کار برند تا یک شبانروز به حال خود بوده آرام قرار داشتند. روز دوم تغییر فاحش در احوال آنها مشاهده رفت. از عالم مستان دست و پا را بیجا و بی قانون انداخته می افتادند و برمی خاستند هر چند ترپاق فاروق و دیگر دواهای مناسب داده شد تأثیر نکرد تا یک پاس به این کیفیت گذرانیده جان دادند. درین تاریخ خبر ناخوش رسید که پسر کلان فرزند شاه پرویز در آگسره و دیعت حیات سپرد. چون کلانک شده بود آن فرزند نهایت تعلق و دل بستگی داشت ازین سانحه دلخراش بغایت متأثر و آزرده خاطر گشته اضطراب و بیطاعتی بسیار ظاهر ساخته است. به جهت دل نوازی و خاطر جوئی او عنایت نامه ها فرستاده این ناسور درونی او را به مرهم لطف و عاطفت دوا فرمودم. امید که حق جل و علا صبر و شکیب کرامت کناد که درین قسم قضایا بهتر از تحمل و بردباری یاری و غمخواری نمی باشد.

روز جمعه چهاردهم به التماس آغای آغاها به منزل او رفته شد. او را نسبت سبقت خدمت و طریقه بندگی و موروئی به این دودمان رفیع الشان ثابت است، و حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه در هنگامی که مرا کتبخدا ساختند آغای آغاها را از همشیره من شاهزاده خانم گرفته به خدمت محل من مقرر فرمودند. ازان تاریخ سی و سه سال [۲۲۷الف] است که در خدمت من می باشد و خاطر ایشان را بغایت گرمی می دارم؛ و ایشان نیز به اخلاص خدمت سلسله ما کرده اند، و هیچ سفری و پورشی به اراده و اختیار خویش از ملازمت من محروم نمانده اند. چون کبر من ایشان را دریافت التماس نمودند که اگر حکم شود در دهلی اقامت گزیده

آنچه از عمر باقی مانده باشد به دعا گوئی صرف سازم که دیگر مرا طاقت نقل و حرکت نمانده از آمدن و شد محنت و صعوبت می کشم. و از سعادت مندی ایشان آنکه به حضرت عرش آشیانی همسال واقع شده اند. مجعلا آسودگی ایشان را منظور داشته حکم فرمودم که در دهلی توقف نمایند و در آنجا به جهت خود باغی و سرای و مقبره ساخته اند و مدتی است که به تعمیر آن مشغول اند. القصه مراعات خاطر آن قدیم الخدمت مطمح نظر داشته و به منزل ایشان رفته شد و به سید بهوه حاکم شهر تأکید فرمودم که در لوازم خدمتگاری و پاس خاطر ایشان چنان تأکید نماید از هیچ رهگذر غبار کلفتی بر حواشی خاطر ننشیند. درین تاریخ راجه کشنداس به منصب دوهزاری ذات و سیصد سوار از اصل و اضافه سر بلندی یافت. چون سید بهوه خدمت فوجداری دهلی را چنانچه باید به تقدیم رسانیده بود و مردم آن حدود از حسن سلوک او نهایت رضامندی داشتند به دستور سابق محافظت و محارست شهر دهلی و فوجداری اطراف آن به مشارالیه مقرر فرموده به منصب هزاری ذات و ششصد سوار از اصل و اضافه سرافراز ساخته فیل مسرحت فرموده رخصت نمودم. روز شنبه پانزدهم میرزاوالی را به منصب دوهزاری و هزار سوار و عنایت علم و فیل امتیاز بخشیده به صوبه دکن تعیین فرمودم.

ملاقات با شیخ عبدالحق دهلوی: شیخ عبدالحق دهلوی که از اهل فضل و ارباب سعادت است درین آمدن دولت ملازمت دریافت. کتابی تصنیف نموده بود مشتمل بر احوال مشایخ هند، به نظر در آورد. خیلی زحمت کشیده، مدتهاست که در گوشه دهلی به وضع توکل و تجرید به سر می برد. مرد گرمی است. صحبتش بیذوقی نیست. به انواع مراحم و دلنوازی فرموده رخصت کردم. روز یکشنبه شانزدهم از دهلی کوچ کرده شد. روز جمعه بیست و یکم به پرگنه کرانه نزول سعادت اتفاق افتاد. پرگنه مذکور وطن مآلوف مقرب خان است. آب و هوایش معتدل است و زمینش قابل. مقرب خان در آنجا باغات و عمارات ساخته. چون مکرر تعریف باغ او به عرض رسیده بود خاطر را به سیر آن رغبت افزوده روز دوشنبه بیست و دوم با اهل حرم از سیر آن باغ محظوظ گشتم. بی تکلف باغی است بغایت عالی و دلنشین آنچه دیوار پخته بر دور آن کشیده و خیابانها را فرش بسته یکصد و چهل پیگه است؛ و در میان باغ حوض ساخته است؛ طول دو یست و بیست ذرع، عرض دو یست و ذرع. و در میان حوض صفا ماهتابی بیست و دو ذرع مربع و هیچ درخت گرم سیری و سرد سیری نیست که در آن باغ نباشد. از درختهای میوه دار که در ولایت می شود حتی نهال پسته سبز شده، سروهای خوش قد به اندام دیده اند که تا حال به این خوبی و لطافت سرو به نظر در نیامده. از مردم راست قول شنیده شد که در ولایت هم بهتر ازین کم سروی به نظر در آمده باشد. فرمودم که سروها را بشمارند، سیصد

درخت به شمار آمد. در اطراف حوض عمارات مناسب اساس یافته و هنوز در کارند. روز دوشنبه بیست و چهارم خنجر خان که حراست قلعه احمدنگر به عهده اوست به منصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار سوار سرافرازی یافت. سر بلندی رای به منصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و شصت سوار ممتاز گشت. روز گمشنبه بیست و ششم حضرت و اعیان اعلا یا فرزند اقبالند شاه جهان را پسری از صیۀ آصف خان کرامت فرمود. هزار مهر نذر گذرانید. التماس نام نمود. امید بخش نام کردم. امید که قدمش برین دولت [۲۲۸ الف] مبارک و خوشخنده باد. روز مبارک شنبه بیست و هفتم مقام شد. درین چند روز از شکار جرز و توغندی محفوظ بودم. جرز بود را فرمودم که وزن کسزدند. دوسیر و یک پاو جهانگیری برآمده ابلق دوسیر و نیم پاو و توغندی کلان یک سیر سوای از جرز بود کلانتر شد.

روز مبارک شنبه پنجم دی ماه الهی در مقام اکبرپور از کشتی برآمده به راه خشکی نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد. از آگره تا منزل مذکور که در دو کروهی برگه سوریه واقع است یکصد و بیست و سه کروه هست. به راه دریا که نود و یک کروه به راه خشکی است. به سی و چهار کوچ و هفده مقام طی شد. سوای این هفته در برآمدن شهر و دوازده روز در پانلم به جهت شکار توقف نموده بودم که همگی هفتاد روز باشد. درین تاریخ جهانگیر قلی خان از بهار آمده دولت زمین بوس دریافت و صلح مهر نذر و صد و پیه به رسم نذر گذرانید. از مبارک شنبه گذشته تا گمشنبه یازدهم پی در پی کوچ واقع شد. روز مبارک شنبه دوازدهم از سیر باغ سرهند خوشوقت گشتم. اگرچه از باغهای قدیم است و درختهای ساحل رسیده دارد و طراوتی که پیش ازین داشت نمانده، مع هذا غنیمت است. خواجه و سی که از زراعت و عمارت صاحب و قوف است محض به جهت مرمت این باغ او را کروری سرهند ساخته. پیش از ساعت کوچ از دار الخلافه آگره رخصت فرموده بودم. بقدر ترتیب و مرمت نموده. مجدداً تأکید کرده شد که اکثر درختهای کهنه بی طراوت را دور ساخته نهالهای تلذ به نشاند و غرق بندی را از سرنو صفا داده عمارت های قدیم را تعمیر نماید. و دیگر عمارات از حمام و غیره در جاهای مناسب حکم شد که اسامین نهد. درین تاریخ دوست ییگ که از کومکین عبدالله خان است به منصب هفتصدی ذات و سیصد و پنجاه سوار سرافرازی یافت. مظفر حسین پسر وزیر خان به منصب هشتصدی ذات و سیصد سوار ممتاز [۲۲۸ ب] گشت. شیخ قاسم به خدمت صوبه دکن رخصت شد. روز مبارک شنبه نوزدهم حسب التماس فرزند سعادت مند شاه جهان به منزل او تشریف ارزانی فرمودم به جهت ولادت فرزندی که حتی جل سبانه کرامت فرموده جشن عالی آراسته پیشکش کشید. از آن جمله شمشیر نیمچه یکم آویز که کاروندیک است و قبضه و بندو بار آن از نیلم فرنگی تراش

ترتیب یافته. الحق پاکیزه و مطبوع ساخته شده. دیگر فیلیست که راجه بکلانسه در برهانپور به آن فرزند گذرانیده بود. چون خوش صورت و خوش فعل است داخل فیلان خاصه حکم شد و مجموع قیمت پیشکش او آنچه قبول افتاد يك لك و سی هزار روپیه شد. و قریب به چهل هزار روپیه به والدین و ولی نعمتهای خود گذرانیده.

درین ایام سید بایزید بخاری فوجدار صوبه بهکر يك رأس رنگ که در خردی از کوه آورده، درخانه پرورش داده پیشکش فرستاده بود. به نظر گذشت. بغایت خوش آمد. از قسم مارخور و قوچ کوهی بسیار دیده شده که درخانه پرورش یافته اما رنگ به نظر درنیامده بود. فرمودم که بایز برای یکجا نگاه دارند تا جفت شود و نتایج بهم رسد. بی تکلف نسبتی به مار خور و ققکار ندادند. و سید بایزید به منصب هزاری ذات و هفتصد سوار سرافراز شد. روز دوشنبه یست و سیوم مقیم خان را به خلعت واسپ و فیل و کپوه مرصع سرافراز ساخته به صوبه بهار تعیین فرمودم. روز شنبه یست و هشتم بر لب آب بیاه جشن فرزند اقبالند شاه جهان ترتیب یافت و همدرین روز راجه بکرماجیت که به محاصره قلعه کانگره اشتغال دارد به جهت عرض بعضی مستلذات حسب الحکم به درگاه آمده سعادت آستانبوس دریافت و روز دوشنبه سیام فرزند شاه جهان به جهت دیدن عمارات دولخانه که به تازگی احداث یافته ده روز رخصت گرفته به لاهور شتافت. و راجه بکرماجیت به عنایت خنجر خاصه و خلعت اسپ سرافراز گشته به خدمت محاصره کانگره مراجعت نمود.

روز گمشنبه دوم [۲۲۹ الف] بهمن ماه الهی باغ کلانور به ورود موکب مسعود آراستگی یافت. درین زمین حضرت عرش آشیانی بر تخت خلافت جلوس فرموده اند. چون خبر نزدیک شدن خان عالم به درگاه رسید هر روز یکی از بندها را به جهت سرافرازی او به رسم استقبال فرستاده به انواع و اقسام مراحم و نوازش پایه عزت و منزلت او افزودم و عنوان فرامین را به مصرعی یا بیتی بدیهه مناسب مقام زینت بخشیده به عنایتهای سرشار مخصوص ساختم. از جمله يك مرتبه عطر جهانگیری فرستاده این مطلع بزبان قلم آمد. بیت.

به سویت فرستاده ام بوی خویش که آرم ترا زودتر سوی خویش

روز مبارک شنبه سیوم درین باغ کلانور خان عالم به سعادت آستانبوس سرافرازی یافته صدمهر و هزار روپیه به صیغه نذر آورد و پیشکشهای خود را به مرور خواهد گذرانید. زینل بیگ ایلچی برادر شاه عباس با مراسله شاهی و نقایس آن دیار که به رسم سوغات ارسال داشته اند متعاقب می رسد. از عنایت و مرحمتی که برادرم به خان عالم می فرموده اند اگر به تفصیل مرقوم گردد حمل بر اغراق خواهد شد. همواره در محاورات خان عالم خطاب می.

کرده اند و لحظه ای از خدمت خود جدا نمی داشتند و به حسب اتفاق اگر روزی یاشی در خانه خود خواستی بسربرد بی تکلفانه به منزل او تشریف برده بیش از پیش اظهار مرحمت می فرمودند. روزی در فرح آباد شکار قمرغه طرح افکنده به خان عالم حکم تیراندازی فرمودند. مشارالیه از راه ادب کمائی بادوتیر پیش آورده شاه پنجاه تیر دیگر از ترکش خاصه لطف نمودند. قضا را ازین تیرها پنجاه تیر شکار می رسد و دوتیر خطا می شود. آنگاه به چندی از ملازمان او که در مجالس و محافل راه داشتند حکم تیراندازی می فرمایند. اکثری خوب می اندازند. از جمله محمد یوسف فراول تیری زده که از دوخوک پران گذشته و استاد های بساط قرب بی اختیار آفرینها کرده اند؛ و در هنگام رخصت خان عالم را در آغوش عزت گرفته التفات بسیار اظهار نمودند و بعد از آنکه از شهر برآمده بسازه [۲۲۹ب] منزل او تشریف برده هذرها خواسته وداع کرده اند. و از نفایس و نوادر روزگار که خان عالم آورده الحق از تائیدات طالع او بود که چنین تحفه به دست او افتاده مجلس جنگ صاحب قران است بالتمش. خان و شیه آن حضرت و اولاد و امجاد و امرای عظام که در آن جنگ سعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده و نزدیک به هر صورتی نوشته که شیه کیست. و این مجلس مشتمل است بر دو یست و چهل صورت، و مصور نام خود را خلیل میرزای شاهرخی نوشته و کارش به غایت پخته و عالی است و بقلم استاد بهزاد مناسبت و مشابهت تمام دارد. اگر نام مصور نوشته نبودی گمان می شد که کار بهزاد باشد. و چون به حسب تاریخ او پیشتر هست اغلب ظن آن که بهزاد از شاگردان اوست و به روش او مشق کرده و این گرامی تحفه از کتابخانه علین آشیانی شاه اسمعیل ماضی و یا از شاه طهماسب به سرکار برادرم شاه عباس انتقال یافته. صادق نام کتابدار ایشان دزدیده به دست شخصی فروخته، قضا را در صفاهان این مجلس به دست خان عالم می افتد و به شاه نیز خبر می رسد که او چنین تحفه به مهم رسانیده و به بهانه تماشا ازو طلب می فرمایند. خان عالم هر چند خواست که به لطایف الحیل بگذراند چون مکرر به مبالغه اظهار فرمودند تا گزیر به خدمت ایشان فرستاد. شاه به مجرد دیدن شناخته اند. روزی چند نزد خود نگاهداشته غایتاً چون توجه خاطر ما را به امثال این نفایس می دانند که در چه مرتبه است و از خواستن نیز در کلی و جزئی بحمد الله که مضایقه نیست حقیقت را به خان عالم ظاهر ساخته باز به مشارالیه لطف نمودند. در وقتی که خان عالم را به عراق می فرستادم بشداس نام مصوری را که در شیه کشی از یکتایان روزگار است همراه داده بودم که شیه شاه و عمده های دولت ایشان را کشیده یارد. شیه اکثری را کشیده بود. به نظر در آورد. خصوصاً شیه شاه برادرم را بسیار بسیار خوب کشیده بود. چنانچه ما به هر کس از بندهای ایشان نمودم، [۲۳۰الف] عرض کردند که بسیار خوب

کشیده بود. همدین تاریخ قاسم خان بادیوان و بخشی لاهور دولت زمین بسوی دریافتند. بشناس مصور به عنایت قبل سرافراز شد.

باباخواجه که از کومکبان صوبه قندهار است به منصب هزاری ذات و پانصد و پنجاه سوار ممتاز گشت. روز سه شنبه هشتم مدار الهامی اعتمادالدوله لشکر خود را نشان داد. با آنکه ضبط صوبه پنجاب به عهده وکلای ایشان مقرر است و در هندوستان نیز جاگیر متفرقه دارند پنجهزار سوار به نظر درآوردند. چون وسعت ملک کشمیر آن قدر نیست که محصولش به جمعی که همواره ملازم موکب اقبالند وفا کند و از ططنه نهضت ربابات عالیات نرخ غلات و حبوبات به تغییر اعلای رسیده بود به جهت رفاهیت عامه خلایق حکم شد که بنده هایی که در رکاب اند سامان مردم نمود نموده و معدودی که ناگزیر باشد همراه گرفته تتمه را به محال جاگیر خود را رخصت نمایند؛ همچنین در تخفیف دادن چارواها و شاگرپشه نهایت تأکید و احتیاط مرعی دارند. روز مبارک شنبه دهم فرزند اقبالند شاه جهان از لاهور آمده سعادت قلمبوس دریافت. جهانگیر قلی خان را به خلعت واسپ و فیل سرافراز ساخته با برادران و فرزندان به صوبه دکن رخصت فرمودم. درین تاریخ طالباً به خطاب ملک الشعرا یسی خلعت امتیاز پوشید. اصل او از آمل است. یک چندی با اعتمادالدوله می بود، چون رتبه سخنش از همگنان در گذشت در سلك شعرای پای تخت منتظم گشت و این چندیت ازوست. ابیات ز غارت چمن بر بهار منتهاست که گل به دست توازشاخ تازه تر ماند

*

لب از گفتن چنان بستم که گویی دهان بر چهره زخمی بسود به شد

*

عشق در اول و آخر همه ذوقست و سماع
این شرایست که هم پخته و هم خام خوش است

*

گر من بجای جوهر آئینه بودمی بی رونما ترا به توکی می نمودمی

*

دو لب دارم یکی در می پرستی یکی در عذرخواهیهای مستی
روز دوشنبه [۲۳۰ب] چهاردهم حسینی پسر سلطان قوام رباعی گفته گذرانید.
رباعی:

گر دی که ترا از طرف دامن ریزد آب از رخ سمره سلیمان ریزد

گر خاک ددت به امتحان بفشارند از وی صرق جبین شاهان ریزد
متمم خان ددین وقت رباعی خواند، مرا به غایت خوش آمد، و دریاض خود نوشتم:
رباعی:

زهرم به فراق خود چشانی که چه شد؟ خون ریزی و آستین فشانی که چه شد؟
ای غافل از آنکه تیغ هجر توجیه کرد خاکم بفشار تا بدانی که چه شد؟

طالب صفاهان الاصل است در عنوان شباب به لباس تجرید و قلندری گذادش به کشمیر
افتاده از خوبی جا و لطافت آب و هوا دل نهاد آن ملک شده وطن و تاهل اختیار نموده و بعد از
فتح کشمیر به خدمت عرش آشیانی پیوست. در سلك بنده های درگاه انتظام یافته، الحال عمرش
قریب به صد رسیده در کشمیر به فراغ خاطر با فرزندان و متعلقان به دعای دولت ابد قرین مشغول
است.

چون به عرض رسید که در لاهور میان شیخ محمد میر نام درویشی است سید الاصل به غایت
فاضل و مرقاض و مبارک نفس و صاحب حال، و در گوشه توکل و عزلت منزوی گشته از فقر غنی،
و از دنیا مستغنی نشسته است. بنابرین خاطر حق طلب به ملاقات ایشان رفعت افروز و چون به
لاهور رفتن متعذر بود رفقه ای در خدمت ایشان نوشته شوق باطن را ظاهر ساختم و آن عزیز
با وجود کبر سن و ضعف بنیه تصدیق کشیده و تشریف آورد؛ و مدت ممتد تنها با ایشان نشسته
صحبت مستوفی داشته شد. الحق ذات شریفی است و درین عهد به غایت غنیمت و عزیز السوجود
است، و این نیازمند از خود برآمده یا ایشان صحبت داشت و بسا سخنان بلند از حقایق
[۴۳۱ الف] و معارف استماع افتاد. هر چند خواستم نیازی بگذرانم چون پایه همت ایشان
با از آن عالتر یافتم خاطر به اظهار این مطلب رخصت نداد. پوست آهوی سفید به جهت جای
نماز به ایشان گذرانیدم. فی القور و داع شده به لاهور تشریف بردند.

روز یکشنبه بیست و سیوم در حوالی دولت آباد نزول سوکب اقبال اتفاق افتاد. دختر
پاغبانی به نظر در آمد با بروت و ریش انبوه مقدار یک قبضه. ظاهرش به مردان مشبه در میان
سینه هم موی برآمده اما پستان ندارد. به تفرس دریافتم باید که فرزندان شود. درائتای مکالمه
گفت که مرا تا حال حیض نیامده و این دلیل است بر آن. به چندی از عودات فرمودم که به
گوشه ای برده ملاحظه نمایند که مبادا غشی باشد. معلوم شد که از دیگر عودات سرموی تفاوت
ندارد. بنا بر فرایب درین جریده اقبال ثبت افتاد.

روز مبارک کشنبه بیست و چهارم باقرخان از ملتان آمده سعادت زمین بسوس دریافت، در
اوراق گذشته مرقوم گشته الله داد پسر جلاله پیر تاریکی از لشکر ظفر اثر فرار نموده راه ادهار

پیش گرفت درینولا ندامت گزیده به آشنایی باقرخان به اعتمادالدوله ملتجی شد که استشفاع گناهی نماید. حسب الالتماس ایشان حکم فرمودم که اگر از کرده خود پشیمان گشته روی امید به درگاه نهد زلالت جرایم او به عفو مقرون گردد. درین تاریخ باقرخان اورا به درگاه آورد و مجدداً به شفاعت اعتمادالدوله غبار خجالت و ندامت به زلال عفو از ناحیه احوال او شست و شو خواهد یافت. سنگرام زمیندار جمو به خطاب راجگی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار و عنایت فیل و خلعت سرافراز شد. عرب خوانی فوجدار میانه دو آب به منصب هشتصدی ذات و پانصد سوار ممتاز گشت. خواجه قاسم هفتصدی ذات و دو صد و پنجاه سوار فرق عزت پرافراخت. به تهمتن بیگ پسر قاسم کو که منصب پانصدی ذات و سیصد سوار مرحمت [۲۳۱ب] شد. به خان عالم فیل خاصه مع تلایر عنایت نمودم. ازین منزل باقرخان را به منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار سرافراز فرموده باز به صوبه داری رخصت فرمودم. روز دوشنبه بیست و هشتم پر گه گرهی که به ساحل بهت واقع است محل نزول موکب اقبال گشت.

چون این کوهستان از شکارگاههای مقرر است حسب الحکم قراولان پیشتر آمده جرگه ترتیب داده بودند. روز یکشنبه غره اسفندار مذ الاهی شکار را از شش گروه مسافت رانده روز مبارکشنبه دوم به شاخبند در آوردند و یکصد و یک رأس از قوچ و چهاره شکار شد. چون مهابت خان مدتها بود که از سعادت حضور محرومی داشت به التماس او حکم فرموده بودم که اگر از نسق آن مهم اطمینان حاصل کرده باشد و از هیچ رهگذر دل گرانی ندارد افواج را در تنها نجات گذاشته جریده متوجه درگاه شود. درین روز سعادت آستانبوس دریافتی صدمه رنذر گذرانید. خان عالم به منصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز گشت. مقارن این حال عرضداشت نورالدین قلی از راه پونچ رسیده نوشته بود که کربوها را حتی الامکان اصلاح داده هموار ساخته بودم. قضا را چند شبانروز بارندگی شد و بالای کوتل به ارتفاع سه ذرع برف افتاده هنوز می بارد اگر تا یک ماه بیرون کوه توقف فرمایند، عبور ازین راه میسر است والا دشوار می نماید. چون غرض ازین عزیمت دریافت موسم بهار و شکوفه زار بود از توقف فرصت از دست می رفت ناگزیر عطف عنان نموده به راه پگلی و دهمتور نهضت رایات اقبال اتفاق افتاد.

روز جمعه سیوم از دریای بهت عبور واقع شد. با آنکه آب تا کمر بسود چون بغایت تند می رفت و مردم در گذشتن محنت مسی کشیدند حکم فرمودم که دو یست زنجیر فیل بر سر گذرها برده اسباب مردم را بگذرانند و جمعی [۲۳۲الف] که ضعیف و زبون باشند نیز سواره عبور نمایند تا آسیب جانی و مالی به نامرادی نرسد.

درین تاریخ خبر فوت خواجه جهان رسید. او از بنده‌های قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگی بود. اگرچه در آخر از ملازمت من جدا شده روزی چند به خدمت عرش آشیانی پیوست، چون به جای یگانه نرفته بود به خاطر من چندان گران نیامد. چنانچه بعد از جلوس رعایتی که درمخیله او نگذشته بود فرمودم، تا آنکه به منصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سرافرازی یافت؛ و شرح احوال او به تقریبات در جریده اقبال ثبت افتاد. خدمات عمده را متمشی شد و در کارهای طرفه گدی داشت. غایتاً از کسب قابلیت استعداد ذاتی او و دیگر جزئیات که پیرایه جوهر انسانی است بی نصیب بوده درین راه ضعف قلبی به هم رسانیده، روزی چند با وجود تکسر و بیماری در رکاب سعادت پسر برد و چون ضعف او اشتداد یافت از کلانور رخصت گرفته به لاهور شتافت و در آنجا به اجل طیمی درگذشت. روز شنبه چهارم ماه مذکور قلعه رهناس مخیم اردوی ظفر قرین گشت. قاسم خان راه عنایت اسپ و شمشیر و پرم نرم خاصه سرافراز ساخته، رخصت لاهور فرمودم. باغچه‌ای در سر راه واقع بود، سیر شکوفه کرده شد. ازین منزل تیهو به هم رسید. گوشت تیهو از کبک لذیذتر است.

روزیکشنبه پنجم میرزا حسن پسر میرزا رستم به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار ممتاز گشته، به صوبه دکن تعیین شد. خواجه عبداللطیف قوش بیگی نیز به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرافرازی یافت. درین سرزمین گلی به نظر درآمد، درون سفید، بیرون سرخ؛ و بعضی درون زرد و بیرون سرخ. به فارسی لاله یگانه می گویند، و به هندی تهل به معنی زمین است. چون گل کنول مخصوص آب است این را تهل کنول نامیده اند یعنی کنول صحرایی.

روز مبارک شنبه نهم عرضداشت دلاور خان حاکم [۲۳۲ ب] کشمیر نویدرسان فتح گشتوار گشت. تفصیل این اجمال، بعد از رسیدن او به پایتخت و جلال، رقم زده کلاک و قایم نگار خواهد شد. فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاصه و خنجر مرصع فرستاده محصول یک ساله ولایت مفتوحه به جلدوی این پسندیده خدمت عنایت شد. روز سه شنبه چهاردهم مقام حسن ابدال نزول ریایات اجلال گشت. چون کیفیت این راه و خصوصیات منازل در ضمن وقایع یورش کابل مرقوم شده به تکرار نپرداخت، و از اینجا تا کشمیر منزل به منزل نوشته خواهد شد. انشاء الله تعالی. از تاریخی که در موضع اکبر پور به مبارکی و خیریت از کشتی برآمده تا حسن ابدال یکصد و هفتاد و هشت کروه مسافت در عرض شصت و نه روز به چهل و هشت کوچ و بیست و یک مقام طی شد. چون درین سر منزل چشمه آبی و آبشاری و حوضی در غایت لطافت واقع است در روز مقام فرموده، روز مبارک شنبه شانزدهم، جشن وزن قمری ترتیب یافت؛ و سال پنجاه سیوم به حساب شهر قمری از عمر این نیازمند درگاه ایزد جل شانہ به مبارکی آغاز شد.

چون ازین منزل کوه و کوتل و نشیب و فراز بسیار درپیش بوده به يك دفعه عبور اردوی کیهان پوی دشوار نمود. مقرر گشت که حضرت مریم الزمانی بادیگر بیگمان روزی چند توقف فرموده به آسودگی تشریف آورند. و مدارالملکی اعتمادالدولة الخاقانی و صادق خان بخشی و ارادتخان میرسامان باعمله بیوات و کارخانه جات به مرور عبور نمایند و همچنین رستم میرزای صفوی و خان اعظم و جمعی از بنده ها، به راه پونچ رخصت یافتند و مسوکب اقبال جبریده با چندی از منظوران بساط قرب و خدمتگاران ضروری روزجمعه هفدهم، سهونیم گروه کوچ فرموده، در موضع سلطانپور منزل گزید. درین تاریخ خبر فوت رانا امرسنگه رسید که در اودیپور به اجل طبیعی مسافر راه عدم شد. جگت سنگه نبیره او و بهیم [۲۳۳ الف] پسر او در ملازمت می باشد. به خلعت سرافرازی یافتند، و حکم شد که راجه کشند اس فرمان مرحمت آمیز باخطاب رانائی و خلعت واسپ و فیل خاصه به جهت کنور کرن برده مراسم تعزیت و تهنیت به تقدیم رسانند.

از مردم این مرزوبوم استماع افتاد که در غیر ایام برسات که اصلا ابری و صاعقه ای نباشد آوازی مانند به صدای ابر ازین کوه به گوش می رسد و این کوه را گرج می نامند و بعد از يك سال و دو سال البته چنین صدائی ظاهر می شود. این حرف را مکرر در خدمت حضرت عرش آشیانی نیز شنیده بودم. چون خالی از غرابتی نیست نوشته شد. والعم عندالله. روزشنبه هژدهم چهار گروه نیم گذشته در موضع سنجی نزول اجلال واقع شد. ازین منزل داخل پرگنه هزاره فارانج است. روزیکشنبه نوزدهم سه گروه و سه پاو در نوردیده موضع نو شهر منزل شد. ازینجا داخل دهمتور است. چندانکه نظر کار می کرد جلگه های سبز در میان گل نهل کنول و قطعه گل سرشف شگفته بود و به غایت خوش می نمود. روز دوشنبه بیستم سهونیم گروه کوچ فرموده، در موضع سلهرورود موکب مسعود اتفاق افتاد. مهابت خان از قسم جواهر و مرصع آلات موازی شصت هزار رویه پیشکش گذرانید. درین سرزمین گلی به نظر درآمد سرخ آتشین به اندام گل ختمی، اما ازو خردتر و چندین گل یکجا تنگ به يك دیگر شگفته، از دور چنان نماید که گویا يك گل است؛ و درختش مقدار درخت زردآلو می شود. و درین دامن کوه بنفشه خودرو نیز بسیار بود در غایت خوشبویی، رنگش از بنفشه کمتر. روز سه شنبه بیست و یکم سه گروه طی نموده در موضع مانکلی نزول اقبال واقع شد. درین روز مهابت خان را به خدمت بنگش رخصت فرموده اسپ و فیل خاصه و خلعت و باپوستین مرحمت نمودم. امروز تا آخر منزل تقاطر بود. شب یکشنبه بیست و دوم نیز باران شد. وقت سحر برف بارید. [۲۳۳ ب] چون اکثر راه اجمه بود و از باران لغزیدگی بهم رسانید چاروای لاغر جا افتاد

برخواست و بیست و پنج زنچیر فیل از سرکار خاصه شریفه تصدق شد. به جهت باردگی دورود
مقام فرمودم. روز مبارک کشنبه بیست و سیوم سلطان حسین زمیندار پگلی دولت زمین بوس دریاخت.
ازینجا داخل ملک پگلی است. از غرایب اتفاقات آنکه در وقتی که حضرت عرش آشیانی
تشریف می بردند در همین منزل برف باریده بود. الحال نیز باریده. درین چند سال اصلا
برف نباریده بلکه باران هم کم شده بود. روز جمعه بیست و چهارم چهار کوه طی نموده در موضع
سواد که محل نزول موکب منصور گشت. درین راه هم اجمه بسیار بود و درخت زردآلو و شفتالو
صحرا صحرا شگوفه کرده سراپا در گرفته بود. و درختهای صنوبر جوان نیز دیده را قریب
می داد. شنبه بیست و پنجم قریب سعونیم کوه در نور دیده ظاهر پگلی به ورود موکب مسعود
آراستگی یافت. روز یکشنبه بیست و هشتم به شکار کبک سوار شده آخرهای روز به التماس
سلطان حسین به منزل او تشریف برده پلای عزتش بر امثال و افران افزودم. حضرت عرش آشیانی
نیز به منزل او تشریف برده بودند. از قسم اسپ و خچر و باز و جره پیشکش کشیده لب
و خنجر به او بخشیده فرمودم که بازو خره را بگریز بسته آنچه خوب بر آید به نظر خواهد
گلدانید.

سرکلا پگلی سی و پنج کوه در طول، و بیست و پنج در عرض است. مشرق درویه کوهستان
کشمیر، و بر سمت مغرب انک بنارس، و به جانب شمال کشتوان، و به جانب جنوب گهگر واقع
است. در زمانی که صاحبقران گیتی ستان فتح هندوستان نموده به دارالملک توران خان اقبال
مطوف داشته اند این طایفه را که ملازم رکاب نصرت اثر بودند حدین حدود بیست
مرحمت نموده گذاشته اند. می گویند که ذات مافار نیست. اما مشخص نمیدانند که در آن
وقت کلانتر اینها که بود و چه نام داشته. الحال خود لاهوری محض اند و به زبان چنان متکلم
و حقیقت مردم دهنمور نیز بدین قیاس است. در زمان عرش آشیانی شاه رخ نامی زمیندار دهنمور
بود. الحال بهادر پسر اوست. اگرچه با هم نسبت [۲۳۴ الف] و خویشی و پیوند دارند لیکن
تواضعی لازمه زمینداران است همیشه بر سرحد و حدود می باشند و آنها پیوسته دولتخواه آمده اند.
سلطان محمود پدر سلطان حسین و شاه رخ هر دو در وقت شاهزادگی به ملازمت من رسیده بودند.
با آنکه سلطان حسین هفتاد سال داشت در خورای ظاهر اصلا فتوری راه نیافته و کتاب و طایفه
سوانی و ترود چنانچه باید دارد. درین ملک بوزه می سازند از نان و برنج که آنرا سومی-
گویند. هملا از بوزه بسیار تندتر، و مدار عوراک این مردم بر سر است و هر چند کهنه تر باشد،
بهر است و این سر را در هم کرده سر خود را محکم بسته دو سال و سه سال در خانه نگاه می دارند
و بعد از آن زلال روی خود را گرفته چها می سازند و آن را آچهی می نامند. و آچهی ده ساله

هم می باشد. پیش آنها هر چند کهن سال تر بهتر؛ و اقل مدت يك سال است. سلطان محمود کاسه کاسه ازین سر می گرفت و لا جرعه در می کشید. سلطان حسین هم ملتزم است و به جهت من از فرد اعلایش آورده بود. يك بار برای امتحان خوردم. پیش ازین هم خورده شده بود. کیفش مشتهی است اما خالی از کرخی نیست و معلوم شد که اندک پنگی هم همراه می سارند. در خمارش خواب غلبه می کند. اگر شراب نباشد بضرور بدل شراب می تواند شد. از میوه زرد آلود و شفتالو و امروء می شود. چون تربیت نمی کنند و خود روست همه ترش و ناخوش می باشد. از سر شکوفه آنها محفوظ می توان شد. خانه و منازل هم از چوب است؛ به روش اهل کشمیر می سازند. جانور شکار به هم می رسد. اسب، اشتر، و گاو میش می دارند. بز و مرغ بسیار فراوان است. استرش ریزه می شود. به جهت بار گران به کار نمی آید.

چون به عرض رسید که چند منزل پیشتر آبادانی که غله آنجا به اردوی ظفر قرین کفایت کند، نیست، حکم شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف دهند، و سه چهار روز آذوقه برگیرند. از ملازمان رکاب سعادت چندی به همراهی برگزیده، بقیه مردم به سرکردگی [۲۳۴ب] خواجه ابوالحسن بخشی چند منزل عقب می آمده باشند. با کمال احتیاط و تأکید هفتصد و پنجاه نفر فیل به جهت پیشخانه و کارخانجات ناگزیر نمود. منصب سلطان حسین چهارصدی ذات و سیصد سوار بود. درین وقت به منصب ششصدی و سیصد و پنجاه سوار سرافرازی یافت و خلعت و خنجر مرصع و فیل مرحمت فرمودم. بهادر دهمتوری که به کومک لشکر بنگش تعیین است منصب او از اصل و اضافه دوصدی ذات و یکصد سوار حکم شد. روز گمشبه بیست و نهم پنج گروه و یک پاو، کوچ نموده از پل رودخانه نین-سکه گذشته منزل گزیدم. این نین سکه از طرف شمال به جانب جنوب می رود. این رودخانه از میان کوه وادو که مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است برآمده. چون درینجا آب مذکور دوشاخ شده به جهت عبور لشکر منصور حسب الحکم دو پل از چوب مرتب ساخته بودند. یکی در طول هژده ذرع و دوم چهارده ذرع و در عرض هر کدام پنج ذرع. و درین ملک طریق ساختن پل آنکه درختهای شاخدار بر روی آب می اندازند و هر دو سر آن را به سنگ بسته استحکام می دهند و تخته چوبهای سطر بر روی آن انداخته به میخ و طناب قوی مضبوط می سازند؛ و به اندک مرمتی سالهای سال برجاست. القصه فیلان را پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل گذشتند. سلطان محمود، نام این رودخانه را نین سکه کرده یعنی راحت چشم. روز مبارکشبه سیام قریب سهونیم گروه در نوردیده برب رودخانه کشن گنگا منزل شد. درین راه کوتلی واقع است به غایت بلند. ارتفاع آن يك گروه، نیز نشیب يكونیم گروه؛ و این کوتل را یم

درنگ می نامند. ووجه تسمیه آن که به زبان کشمیری پنبه را نیم می گویند. چون حکام کشمیر داروخه گماشته بودند که از بار پنبه تمغا بگیرند و در اینجا به جهت گرفتن تمغا درنگ می شده بنا برین به نیم درنگ شهرت یافته و از گذشت کوتل آشاری است در نهایت لطافت. پیاله های معتاد را بر لب آب و سایه درخت خورده، [۲۳۵ الف] وقت شام به منزل رسیدم.

برین رودخانه پلی بود که از قدیم پنجاه و چهار ذرع در طول و یک و نیم ذرع در عرض که پیاده ها می گذشتند. حسب الحکم پلی دیگر در محاذی آن ترتیب یافته طول پنجاه و سه ذرع، و عرض سه ذرع. چون آب عمیق و تند بود قیلان را برهنه گذرانیده سوار و پیاده واسپ از روی پل گذشت. حسب الحکم حضرت عرش آشیانی سرایبی از سنگ و آهک در غایت واستحکام بر فراز پشته مشرف بر آب اساس یافته. یک روز به تحویل مانده معتمدخان را پیشتر فرستاده شده بود که به جهت تخت نشین و آراستن جشن نوروز سرزمینی که ارتفاعی و امتیازی جشن داشته باشد اختیار نماید. اتفاقاً از پل گذشته مشرف بر آب پشته ای واقع بود سبز و خرم، بر فراز آن سطحی پنجاه ذرع گویا کار فرمایان قضا و قدر به جهت چنین روزی مهبای جشن داشته بودند. مشارالیه لوازم جشن نوروزی را بر فراز آن پشته ترتیب داده بود به غایت مستحسن افتاد. معتمدخان مورد تحسین و آفرین گشت. رودخانه کشن گنگا از طرف جنوب می آید و به جانب شمال می رود. آب بهت از سمت مشرق آمده و به رودخانه کشن گنگا پیوسته به طرف شمال جاریست.

نوروز پانزدهم از جلوس همایون

تحویل نیر اعظم مراد بخش عالم به شرف خانه حمل روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۲۹ یک هزار و بیست و نه هجری بعد از انقضای دوازده و نیم گهری که پنج ساعت نجومی باشد اتفاق افتاد. و سال پانزدهم از جلوس این نیازمند درگاه الهی به مبارکی و فرخی آغاز شد. روز شنبه دوم، چهار کروه و نیم پاو کوچ نموده و در موضع مکر منزل گزیدم. درین راه کوتل نبود، قدری سنگلاخ داشت. طاوس و دراج سیاه و لنگور که در ولایت گرم سیر می باشد دیده شد. ظاهراً در سردسیر هم می توانند بود. از اینجا تا کشمیر همه جا راه بسرکنار دریای بهت است و دو جانب کوه واقع شده، و از توده آب در غایت تنگی پر جوش و خروش می گذرد. و هر چند فیل کلان [۲۳۵ ب] باشد نمی تواند پای خود را قایم ساخت. فی القور می غلطاند و می برد. سنگ آبی هم دارد. روز یکشنبه سیوم چهار کروه و نیم طی نموده در موسران نزول فرموده شب جمعی از سوداگران که در پرگنه باره موله توطن دارند آمده ملازمت نمودند.

وجه تسمیه باره موله پرسیده شد عرض کردند که باراه به زبان هندوی خولک را می گویند و موله مقام راء یعنی جای باراه؛ و از جمله اوتار که در کیش هنود مقرر است یکی اوتار باراه است و باراه موله به کثرت استعمال باره موله شده.

روز دوشنبه چهارم دومین گروه گذشته در بهولباس منزل گزیدم. چون این کسوها را به غایت تنگ و دشوار نشان می دادند و از هجوم مردم عبور به صعوبت و زحمت میسر می شد دوش به معتمدخان حکم فرمودم که غیر از آصف خان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچکس را نگذارند که در رکاب سعادت کوچ کنند و اردو را يك منزل عقب می آورده باشند. اتفاقاً مشارالیه دیره خود را پیش ازین حکم روانه ساخته بود. بعد از آن به مردم خود می نویسد که در باب من چنین حکم شده به هر جا که رسیده باشید توقف نمایید. برادران او در پای کوتل بهولباس این خبر را شنیده همانجا دیره فرود می آرند. در زمانی که موکب اقبال قریب به منزله او رسید برف و باران باریدن آغاز کرد. هنوز يك میدان راه طی نشده بود که دیره او نمایان شد. ظهور این موهبت را از اتفاقات شمرده با اهل محل به منزل مشارالیه فرود آمده از آسیب سرما و برف و باران محفوظ ماندیم. برادران او حسب الحکم به طلب او دوانیدند. در وقتی که این مؤده به او می رسد که فیلان پیشخانه بسرفراز کوتل برآمده راه را تنگ ساخته اند، چون سواره گذشتن متعذر نمود از غایت شوق و ذوق پیاده سرازیر نشاخته و در عرض دو ساعت، دومین گروه مسافت طی نموده خود را به ملازمت رسانید، و به زبان حال این بیت [۲۳۶ الف] می خواند. بیت:

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجل

خجلت بود درویش را ناگه چو مهمان در رسد

آنچه در بساط او بود از نقد و جنس و ناطق و صامت تفصیل کرده به رسم پای انداز معروضی داشت. همه را به او بخشیدم و فرمودم که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید. جوهر اخلاص را به بهای گران خریداریم و این اتفاق از اثر اخلاص و نائیدات طالع او باید شمرده که مثل من پادشاهی با اهل حرم خود يك شبانروز در خانه او به راحت و آسودگی بسر برد، و انوار در امثال و اقران و ابناى جنس سرافرازی نصیب شود.

روز سه شنبه پنجم، دو گروه گذشته در موضع کهنائی نزول اجلال اتفاق افتاد. سرو پای که در برداشتم به معتمدخان مرحمت فرمودم، و منصب او از اصل و اضافه هزاروپانصدی ذات و پانصد سوار حکم شد. و از این منزل داخل سرحد کشمیر است و در همین کوتل بهولباس یعقوب پسر یوسف خان کشمیری یا افواج منصور حضرت عرش آشیانی که راجه بهگوان داس

پندر راجه مان سنگه سردار بود جنگه کرده اند. درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر دهم-
خان میرزا در آب بهت غریق بحر فنا گشت. تفصیل این اجمال آنکه او حسب الحکم يك
منزل عقب می آمد. در راه بخاطرش می رسد که به دریا درآمده غسل کند. با آنکه آب گرم
میسر بوده هر چند مردمش مانع می آیند و می گویند که درین قسم هوای سرد بسی ضرر و دین
چنین درهای زخار خونخوار که فیل مست را می ظطاند در آمدن از آئین حرم و احتیاط دور
است، به حرف آنها مقید نمی شود؛ و چون وقت ناگزیر در رسیده بود از غایت خودداری و
غرور و جهالت به اعتماد شناوری خود که درین فن بی نظیر بود، جدی تر می شود و بایک نفر
خدمتیه و يك کس دیگر که شناوری می دانسته اند، بر فراز سنگی که بر لب آب بود برآمده خود
را به دریا می اندازد. به مجرد افتادن از تلاطم امواج نمی تواند خود را جمع ساخت، و به
شناوری پرداخت. افتادن همان بود و رفتن همان بود. سهراب خان با خدمتیه رخت [۳۶هـ]
حیات به سیل فنا در داد. کشتی گیر به صد جان کندن، کشتی وجود به ساحل سلامت رسانید.
میرزا دهم را غریب تعلقی و محبتی با این فرزند بود. در راه پونج از شنیدن خبر جانگاہ جامه
شکیبایی چاک زده، یتایی واضطراب بسیار ظاهر می سازد و با جمیع متعلقان خویش لباس
ماتم پوشیده سروها برهنه متوجه ملازمت می شود و از سوز و گداز مادرش چه نویسد. اگر
چه میرزا دیگر فرزندان هم دارد غایتاً پیوند دل با این فرزند داشت. سنش بیست و شش بود،
در بنده اندازی شاگرد رشید پدرش بود. سواری فیل و ارابه به خوب می دانست. در پدرش
گجرات اکثر اوقات حکم می شد که در پیش فیل خاصه سوار شود. در سپاهگیری خیلی
چسبان می نمود.

روزگشنبه سه کروه طی نموده در موضع ریوند منزل شد. روز مبارکشنبه هفتم از کوتل
گوارمت عبور فرموده، در موضع وچه نزول اجلال اتفاق افتاد. مسافت این منزل چهار کروه
و يك پاو است. کوتل گوارمت از کوتل های صعب است و آخرین کوتل این راه است. روز
جمعه هشتم قریب به چهار کروه طی نموده در موضع بلتار منزل شد. درین راه کوتل نبود.
بقدر وسعتی داشت صحرا صحرا چمن چمن شکوفه و انواع ریاحین از مرگس و بنفشه و گل های
غریب که مخصوص این ملک است به نظر درآمد. از جمله گلی دیده شد که به هیئت عجیب
پنج شش گل نارنجی رنگه سرنگون شگفته و از میان گلها برگی چند سر برآمده از عالم
انسان نام این گل بولابنگه است و گل دیگر مثل بونی بر دو آن گل های ویژه به نام
ورنگه یا سمن بعضی کبود و بعضی سرخ چهره، و در میان نقطه زرد، به غایت خوشنما و موزون.
نامش لدرپوش و پوش علی العموم گل را می گویند ارغوان زرد هم درین راه فراوان است. گل

کشمیر از حساب و شمار بیرون است. کدامهارا نویسم و چند توان نوشت. آنچه امتیازی دارد مرقوم می‌گردد. درین منزل آبشاری بر سر راه واقع است به غایت عالی و دیدنی. [۲۳۷ الف] از جای بلند می‌ریزد. درین راه آبشاری به این خوبی دیده نشده. لحظه‌ای توقف نموده چشم و دل را از تماشای آن سیراب ساختم. روز شنبه نهم چهار گروه و سه پاد کوچ فرموده به باره موله عبور موکب منصور اتفاق افتاد. باره موله از قصبه‌های مقرر کشمیر است و از اینجا ناشر چهارده گروه مسافت است و بر لب آب بهت واقع شده. جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف بر آب منازل و مساجد ساخته‌اند و آسوده و مرفه الحال روزگار بسر می‌بردند. حسب الحکم پیش از ورود موکب مسعود کشتیها آراسته درین مقام مهیا داشته بودند. چون ساعت در آمدن به شهر روز دوشنبه اختیار شده بنا برین در منزل مذکور توقف صلاح ندیده، فی الفور با اهل محل بر کشتیها نشسته به مبارکی و فرخی متوجه مقصد گشتم. در پھر از روز یکشنبه گذشته به شهاب الدین پور که از سرکارهای مقرر کشمیر است رسیده شد. فرمودم که چنارهای چمن شهاب الدین پور را بشمارند. نود و چهار درخت به شمار درآمد. درین روز دلاورخان کاکر حاکم کشمیر از کشتواره رسیده دولت آستان بوس دریافت و به عنوان عواطف روز افزون پادشاهانه و گوناگون نوازش خسروانه سرافرازی یافت. الحق این خدمت را چنانچه باید به تقدیم رسانیده امید که حضرت و اهب العطا یا جمیع بنده‌های با اخلاص را چنین افروز عزت گردانید. کشتوار بر سمت جنوب کشمیر واقع است. از معموره کشمیر تا منزل آنکه حاکم نشین کشتوار است شصت گروه مسافت پیموده‌اند.

احوال فتح کشتوار: به تاریخ دهم شهر یورماه الهی سته چهارده دلاورخان پاده هزار

نفر سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیشنهاد همت ساخته حسن نام پسر خود را با کرد علی میر بحری به محافظت شهر و حراست سرحدات مقرر داشت و چون گوهر چک وایه چک به دعوی وراثت کشمیر در کشتوار و نواحی آن سرگشته وادی [۲۳۷ ب] ضلالت و ادبار بودند هیت نام یکی از برادران خود را با جمعی در مقام دیسو که متصل به کوتل پیر پنجال واقع است به جهت احتیاط گذاشت و از منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود را بسافوجی پده سنگی پور شتافت و جلال نام پسر رشید خود را بانصر الله عرب و علی ملک کشمیری و جمعی از بنده‌های جهانگیری براه امن تعیین فرمود؛ و جمال نام پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کار طلب به هر اولی فوج خود مقرر نمود. و همچنین دو فوج دیگر بردست راست و چپ خود قرار داد که می‌رفته باشند. چون راه برآمد اسپ نبود چنداسپی بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهی را در کل باز گردانیده به کشمیر فرستاد و جوانان کار طلب کمر خدمت

همیان جان بسته پیاده بر فراز کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران بد سرانجام منزل به منزل جنگ کتان تا امر کوت که یکی از محکمه‌های غنیم بود، شناختند. و در آنجا فوج جلال و جمال که از راه‌های مختلف تعیین شده بودند با هم پیوستند. و مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند. بهادران جان‌نثار کوه دشوار و نشیب و فراز بسیار به پایمردی همت پیموده تادریای مرو شناختند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکر اسلام ترددات پسندیده به ظهور رسانیدند. وایه چک بدبخت با بسیاری از اهل ادبار به قتل رسید و از کشته شدن اییه، راجه پیدست و دل‌شده راه فرار پیش گرفت. و از پل گذشته در پهنه کوت که بر آن طرف آب واقع است توقف کردند. از بهادران نیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم واقع شد، و چندی از جوانان به شهادت رسیدند. و همچنین مدت هشت شبانروز بنده‌های درگاه سعی در گذشتن آب داشتند و کافران تیره بخت هجوم آورده به مدافعه و مقاتله تقصیر نمی کردند تا آنکه دلاورخان از استحکام [۲۳۸ الف] تهاجمات و سرانجام آذوقه خاطر جمع نموده به لشکر فیروزی اثر پیوست. راجه از حمله سازی و روباه بازی و کلای خود را نزد دلاورخان فرستاده التماس نموده که برادر خود را با پیشکش به درگاه می فرستم و چون گناه من به عفو مقرون گردد و بیم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز به درگاه گیتی پناه رفته آستان بوسی می نمایم. دلاورخان به سخن فریب آمیز گوش نینداخته نقد فرصت را از دست نداد و فرستاده‌های راجه را بی حصول مقصود رخصت فرموده در گذشتن از آب اهتمام شایسته بکار برد. جمال پسر او با جمعی از نهنگان بحر شجاعت و جلالت بالای آب رفته به شناوری و دلاوری از آن دریای زخار خونخواه عبور نمودند، و با مخالفان جنگ سخت در پیوست و بنده‌های جانباز از آن طرف هجوم آورده کسار بر اهل ادبار تنگ ساختند، آنها چون تاب مقاومت در خود نیافتند تخته پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند، و بنده‌های نصرت قرین یاز پل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند، و دلاورخان در پهنه کوت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تادریای چناب که اعتقاد قوی این سپاه بختان است دو تیر انداز مسافت بوده باشد و در کنار آب چناب مرتفع است و عبور از آن آب به دشواری میسر و به جهت آمدورفت پیاده‌ها طناب‌های سطر تمییه نموده در میان دو طناب چوبهایی مقدار یک بدست پهلوی یکدیگر مستحکم بسته یکطرف طناب را بر قلعه کوه و سر دیگر را بر آن طرف آب مضبوط می سازند و دو طناب دیگر یک گز از آن بلندتر تمییه می نمایند که پیاده‌ها پای خود را بر آن چوبکها نهاده به هر دو دست طناب‌های بالا را گرفته از فراز کوه به نشیب می رفته باشند، تا از آب بگذرند، و این را به اصطلاح مردم کوهستان رمبه گویند. و

هر جا مظنه بستن ربه داشتند بند و قچی و تیر انداز و مردم [۲۳۸ نب] کاری استحکام داده خاطر جمع نمودند. دلاورخان جالها ساخته شبی هشتاد نفر از جوانان دلیر کار طلب بر جالسه نشانیده می خواست که از آب بگذرانند چون آب در غایت تنگی و شورش می گذشت جاله به سیلی فشارفت، و شصت و هشت نفر از آن جوانان غریق بحر عدم شده آبروی شهادت یافتند، و ده نفر به دست و بازوی شناوری خود را به ساحل سلامت رسانیدند، و هکس بر آن طرف آب افتاده در چنگ ارباب ضلالت اسیر گشتند.

الف، دلاورخان چهار ماه و دویز در پهن در کوت پای همت افشده سعی در گذشتن داشت، و تیر تدبیر به هدف مقصد نمی رسید تا آنکه زمینداری راهبری نموده که از جایی که مخالفان را گمان گذشتن نبود ربه بسته در دل شب جلال پسر دلاورخان را با چندی از بنده های درگاه و جمعی از افغانان قریب دویست نفر از آن راه به سلامت گذشته هنگام سحر بی خبر بر سر راجه رسیده، کرنای فتح بلند آوازه ساختند. چندی که برگرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیداری سراسیمه برآمده اکثری تیغ خون آشام گشتند. بقیه السیف جان به نك پا از آن ورطه بلا بر آوردند. در آن شورش یکی از سپاهیان به راجه رسیده خواست که به زخم شمشیر کارش به اتمام رساند، راجه فریاد برآورد که من راجه ام مرا زنده نزد دلاورخان ببرید. مردم بر سر او هجوم آورده دستگیر ساختند. بعد از گرفتار شدن راجه از متنبان او هر کس هر جا بود خود را به گوشه ای کشید، دلاورخان از شنیدن این مژده فتح و فیروزی سجدات شکر الهی به تقدیم رسانیده، یا لشکر منصور از آب عبور نموده به مندل بدر که حاکم نشین این ملک است درآمد، از کنار آب تا آنجا سه کروه مسافت بوده باشد، خواهر سنگرام راجه جمود دختر جوهر مل [۲۳۹ الف] مردود پسر راجه با سو در خانه راجه است و از خواهر سنگرام فرزندان دارد. پیش از آنکه فتح شود عیال خود را از روی احتیاط به پناه راجه جسوال و دیگر زمینداران فرستاده بود، چون سو کب منصور نزدیک رسید دلاورخان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستان یوس گشت و نصر الله صوب را با جمعی از سوار و پیاده به حراست این ملک گذاشت.

در کشنوار گندم و جو و عدس و ماش و ارزن فراوان می شود و به خلاف کشمیر شالی کمتر دارند. زعفرانش از زعفران کشمیر بهتر است، و قریب به صد دست از بازو جره گرفته می شود. نارنج و ترنج و هندوانه فردا علی به هم می رسد، خربزه اش از خربزه کشمیر بهتر است و دیگر میوه ها از انگور و شفتالو و زرد آلو و امرو، ترش می باشد، اگر تربیت کنند ممکن که خوب شود. سبزی نام زر است مسکوک که از حکام کشمیر رسانده يك ونیم آن را به يك رویه

می گیرند و در معامله پانزده سہنسی کہ ده روپیہ باشد بہ یک مہر پادشاہی حساب می کنند. و دوسیر بہ وزن ہندوستان را یک من اعتبار نمودہ اند، و رسم نیست کہ راجہ از محصول زراعت خراج بگیرد. ہر سہر خانہ درسائی شش سہنسی کہ چہار روپیہ باشد می گیرد، و زعفران را در گل بہ ہلوکہ جمعی از راجپوتان و مقتصد نفر توپچی کہ از قدیم نوکر اند بہ تنخواہ نمودہ غایتا در وقت فروختن زعفران از خریدار بر سر می کہ عبارت از دوسیر باشد، چہار روپیہ می گیرد، و کلیہ حاصل راجہ بر جریمہ است، و بہ اندک تقصیری مبلغ کلی می ستاند، و ہر کس را متمول و صاحب جمعیت یافتند بہانہ انگیمختہ، آنچه دارد پاک می گیرند. بہ ہمہ جہت یک لک روپیہ تخمیناً حاصل حصہ او باشد، و در وقت کارش ہفت ہزار پیادہ جمع می شود و اسب در میان آنها کم است. قریب پنجاہ اسب از راجہ و عمدہ ہای او ہودہ باشد. محصول [۲۳۹ ب] یک سالہ دروجہ اتمام دلاورخان مرحمت شد. از روی تخمین جاگیر ہزاری ذات و ہزار سولہ ضابطہ جهانگیری ہودہ باشد. و چون دیوانیان عظام نسق بستہ جاگیر دار تنخواہ نمایند حقیقت از قرار واقع ظاہر خواہد شد کہ چہ مقدار جاست.

روز دوشنبہ یازدہم بعد از دوپہر و چہار گہری بہ مبارکی و فرنی در عماراتی کہ مجدداً بر کثارتال احداث یافتہ، ورود مسوکب مسعود اتفاق افتاد. بہ حکم حضرت عرش آشیانی قلعہ ای از سنگ و آہلک در غایت استحکام احداث یافتہ، غایتاً هنوز ناتمام است یک فتلح آن مانده است. امید کہ بعد ازین بہ اتمام رسد. از مقام حسن ابدال تا کشمیر بہ راہی کہ آمدہ شد ہفتاد و پنج کرورہ مسافت بہ نوزدہ کوچ و شش مقام کہ بیست و پنج روز باشد قطع شدہ، کہ از دارالخلافہ اگرہ تا کشمیر در عرض پنج ماہ و ہژدہ روز سید و ہفتاد و شش کرورہ مسافت بہ یک صندوق کوچ و شصت و شہ مقام طی شدہ، و بہ راہ خشکی کہ ممرعام و راہ متعارف است سید و چہار و نیم کرورہ است.

روز سہشنبہ دوازدہم، دلاورخان حسب الحکم راجہ کشتوار را مسلسل بہ حضور آورده زمین ہوس فرمودہ، خالی از وجاہت نیست. لباسش بہ روش اہل ہند، و زبان کشمیری و ہندی ہردوی می دارند. بہ خلاف دیگر زمینداران این حدود فی الجملہ شہری ظاہر شد. حکم فرمود کہ با وجود چندین تقصیر و گناہ اگر فرزندان خود را بہ درگاہ ما حاضر نمازد از حبس و قید نجات یافتہ، و سایۂ دولت ابد فرین آسودہ و فارغ البال روزگار بسر خواہد برد، والا در یکی از قلاع ہندوستان بہ حبس مغلط گرفتار خواہد بود. عرض کرد کہ اہل و عیال و فرزندان خود را بہ ملازمت می آرم و امیدوار مرحمت آن حضرتم بہ ہر چہ حکم شود.

اوضاع و خصوصیات مسلک کشمیر: اکنون مجتلاً از احوال و اوضاع و

خصوصیات ملك كشمير مرقوم می گردد. كشمير از اقلیم چهارم است. عرضش از خط استوا سی و پنج درجه است. از قدیم این ملك در تصرف [۲۴۰ الف] راجه ها بوده و مدت آنها چهار هزار سال است، و کیفیت احوال و اسامی آنها در تاریخ راج ترنگه که به حکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی به فارسی ترجمه شده است به تفصیل مرقوم است. و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجری به نور اسلام رونق و بها پذیرفته، و سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دو بیست و هشتاد و دو سال حکومت این ملك داشته اند، تا آنکه به تاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند. و از آن تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین ماست. ملك كشمير در طول از کوتل بهولباس تا قنبر دیر پنجاه و شش کروه جهانگیر یست و در عرض از بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نه.

شیخ ابوالفضل در اکبر نامه به تخمین و قیاس نوشته که طول ملك كشمير از دریای کشن گنگ تا قنبر دیر یکصد و بیست کروه است، و عرض از ده کم نیست و از بیست و پنج زیاده نه. من به جهت احتیاط و اعتماد جمعی از مردم معتمد کار دان مقرر فرمودم که طول و عرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود، بالجمله آنچه شیخ یکصد و بیست کروه نوشته بود شصت و هفت کروه بر آمد. چون قرارداد است که حد هر ملک را جاییست که مردم به زبان آن ملك متکلم باشند، بنا بر آن از بهولباس که یازده کروه این طرف کشن گنگ است سرحد كشمير مقرر شد، و به این حساب پنجاه و شش کروه باشد. و در عرض دو کروه بیش تفاوت ظاهر نگشت، و گروهی که در عهد این نیازمند معمول است موافق ضابطه ای است که حضرت عرش آشیانی بسته اند، هر گروهی پنج هزار ذرع است و یک ذرع و یک چهار یک حال دودرع شرقی می شود که هر ذری بیست و چهار انگشت باشد. و هر جا کروه با گز، مذکور می گردد مراد از آن کروه و گز معمول حالست. نام شهر سری نگر [۲۴۰ ب] است و دریای بهت از میان معموره می گذرد و سرچشمه آن را ویرناک نامند از شهر چهار کروه بر سمت جنوب واقع است. به حکم این نیازمند بر سر آن چشمه عمارت سی و باغی ترتیب یافته. در میان شهر چهار پل از سنگ و چوب در غایت استحکام بسته اند که مردم از روی آن تردد می نمایند، و پل را به اصطلاح این ملك گدل گویند. و در شهر مسجدی است به غایت عالی از آثار سلطان سکندر در هفتصد و نود و پنج اساس یافته، و بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسن تعمیر نموده، و هنوز به اتمام نرسیده بود که قصر حیات او از پافتاد و در نهصد و نه ابراهیم باکری وزیر سلطان محمد به حسن انجام آراستگی بخشیده، از آن تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که برجاست. از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرع طول، و عرض یکصد و چهل و چهار

ذرع است مشتمل بر چهارطاق، و بر اطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نگاری کرده.
الحق از حکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده.

میرسید علی همدانی روزی چند ددین شهر بوده است. خانقاهی از ایشان یادگار است.
متصل شهر دو کول بزرگ است، که همه سال پر آب می باشد و طعمش متغیر نمی گردد. مدار
آمدورفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه پر کشتی است. در شهر و پرگنتات پنجهزار و هفتصد
کشتی است و هفت هزار و چهارصد ملاح به شمار آمده. ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هشت
پرگنه است و آنرا دو نصف اعتبار کرده اند. آب را مراج گویند و پایان آب را کسراج نامند
و ضبط زمین و دادوستد زر و سیم درین ملک رسم نیست مگر جزوی از سایر جهات و نقد و جنس
را به خروار شالی حساب کنند. هر خرواری سمن و هشت سیر به وزن حال است. کشمیریان
دوسیر را یک سمن اعتبار کرده اند، و چهار سمن را که هشت سیر باشد یک ترک. و جمع ولایت کشمیر
سی لک و شصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که به حساب نقدی هفت کرو و چهل و
شش لک و هفتاد هزار و چهار صد دام می شود و به ضابطه حال جای هشت هزار و پانصد [۲۴۱ الف]
سوار است.

کیفیت بهار و گلهای کشمیر: راه در آمد به کشمیر متعدد است و بهترین راهها
بهنیر و پگلی است. اگر چه راه بهنیر نزدیکتر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر
را در یابد منحصر در راه پگلی است و دیگر راهها درین موسم از برف مالا مال می باشد. اگر
به تعریف و توصیف کشمیر بپردازد دفترها باید نوشت. ناگزیر مجملی از اوضاع و خصوصیات
آن رقم زده کلک بیان می گردد. کشمیر باغی است همیشه بهار، قلعه ایست آهنین حصار.
پادشاهان را گلشنی است عشرت افزا، و درویشان را خلوت کده ای دلگشا. چمنهای نعوش و
آبشارهای دلکش از شرح و بیان افزون، آبهای روان و چشمه سارهای از حساب و شمار بیرون
چندان که نظر کار کند سبزه است و آب روان. گل سرخ و بنفشه و نرگس خود درو، و صحرا
صحرا انواع گلها، و اقسام ریاحین از آن بیشتر است که بشمار در آید. در بهار جان نگار کوه
و دشت از اقسام شکوفه مالا مال درو دیوار و صحن و باغ خانه ها از مشعل لاله بزم افروز، و جلگه های
مسطح و سه بر گهای مروح را چه گویند: ایات:

رخ آراسته هریکی چون چراغ	شده جلوه گر سازینان باغ
چو تمویند مشکین به بازوی دوست	شده مشکبو خنچه در زیر پوست
تمنای میخوارگان کرده تیز	غزل خوانسی بلبل صبح خیز
چو مقراض ز دین به قطع حریر	بهر چشمه مقدار بسط آب گیر

بساط از گل و سبزه گلشن شده چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سرزلف را خم زده گره در دل غنچه محکم زده

بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالوست. بیرون کوهستان ابتدای شکوفه در غره اسفندار مذ می شود، و در ملک کشمیر اوایل فروردین و در باغات شهر، نهم و دهم ماه مذکور [۲۴۱ب] و انجام شکوفه با آغاز یاسمین کیود پیوسته است. در خلعت والد بزرگوارم مکرر سیر زعفران زار و تماشای خزان کرده شده بود. بحمدالله درین مرتبه خوبیهای بهار را دریافت. خوبیهای خزان در موقعش نوشته خواهد شد. صادرات کشمیر همه از چوب است، دو آشیانه و سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند، و بامش را خاکپوش کرده، پیاز لاله جوغاشی می نشانند و سال به سال در موسم بهار می شکند و به غایت خوشنما است و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است. امسال در باغچه دولتخانه و بام مسجد جامع لاله نهایت خوب شکفته بود. یاسمن کیود در باغات فراوان است، و یاسمن سفید که اهل هند آنرا چنبلی گویند خوش بومی شود. و قسم دیگر صندلی رنگ است آن نیز در نهایت خوشنمایی است، و این مخصوص کشمیر است. گل سرخ چند قسم به نظر در آمد غایتاً یکی بسیار خوشبوست، دیگر گلی است صندلی رنگ بویش در غایت لطافت و نراکت. از عالم گل سرخ و بهشاش نیز به گل سرخ مشابه. گل سوسن دو قسم می باشد. آنچه در باغات است بسیار بالیده و سبز رنگ، و قسم دیگر صحرا بیست. اگر چه کم رنگ است غایتاً خوشبوی است. گل جعفری کلان و خوشبو می شود و بهشاش به غایت از قامت آدمی می گذرد، لیکن در بعضی سالها وقتی که کلان شد و به گل رسید و گل کرد کرمی پیدا می شود و برگش پرده از عالم عنکبوت می تند، و ضایع می سازد و بهشاش را خشک می کند و امسال چنین شد. و گلهایی که در ییلاقات کشمیر به نظر در آمده از حساب و شمار بیرون است. آنچه نادر المعصری استاد منصور نقاش شبیه کشیده از یکصد گل متجاوز است.

میوه های کشمیر: پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی شاه آلو مطلقاً نبود. محمقلی افشار از کابل [۲۴۲الف] آورده، پیوند نموده. تا حال ده پانزده درخت به بار آمده. زرد آلو پیوندی نیز درختی چند معدود بود. مشارالیه پیوند را درین ملک شایع ساخت و الحال فراوان است. و الحق زرد آلو کشمیری خوب می شود، و در باغ شهر آرای کابل درختی بود میرزائی نام که بهتر از آن خورده نشده بود. در کشمیر چندین درخت مثل آن در باغها است. ناشپاتی فردا علی می شود. از کابل و بدخشان بهتر، نزدیک به ناشپاتی سمرقند. سیب کشمیری به خوبی مشهور است و امروز متوسط می شود. انگورش فراوان است و اکثرش ترش و زبون، انارش آنقدر هائست. تربز فردا علی بهم می رسد و خریزه به غایت شیرین و شگفتنده می شود لیکن اکثر

آن است که چون به پختگی رسید گرمی در میانش بهم می رسد و ضایع می سازد؛ و اگر احیاناً از آسیب گرم محفوظ ماند به غایت لطیف می شود. شاه توت نمی باشد، و توت سایر، صحرا صحرا است. و از پای هر درخت توت تالک انگوری بالارفته. غایتاً توتش قابل خوردن نیست مگر درخت چند که در باغها پیوند کرده باشند. برگ توت به جهت گرم پبله به کار می رود و تخم پبله از گلگت و قیت می آرند. و شراب و سرکه فراوان است. شرابش ترش و زبون و به زبان کشمیر مس گویند. بعد از آن که کاسه ها از آن در کشند بقدری سر گرمی بهم می رسد. از سرکه اقسام آچار می سازند. چون سیر در کشمیر خوب می شود آچارش آچار سیر است.

انواع غلات و حیوانات: انواع غله بفران نخود اکثری دارد. و اگر نخود بکارند سال اول می شود. سال دوم زبون می شود. سال سوم به مشک مشبه می گردد و برنج از همه بیشتر، ممکن سه حصه برنج و یک حصه سایر حبوبات بوده باشد. مدار خودش اهل کشمیر بر برنج [۲۲۲ب] است. اما زبون می شود و خشکه نرم می پزند و می گذارند که سرد شود. بعد از آن می خورند؛ و آنرا بهته می گویند. طعام گرم خوردن رسم نیست. بلکه مردم کم بضاعت حصه ای از آن بهته را شب نگاه می دارند و روز دیگر می خورند. نمک از هندوستان می آورند و در بهته نمک انداختن قاعده نیست. سبزی را در آب می جوشانند و اندک نمکی به جهت تغییر ذائقه در آن می اندازند و با بهته می خورند و جمعی که خواهند تمکنت در آن سبزی اندک روغن چارمنز می اندازد. و روغن چارمنز زود تلخ و بدطعم می شود بلکه روغن گاو نیز. مگر آنکه تازه به تازه از مسکه روغن گرفته در طعام می اندازند و آنرا سداپالا نامند به زبان کشمیری؛ و چون هوا سرد و نمناک است به مجرد آنکه سه چهار روز بناند متغیر می گردد. و گاو میش نمی باشد. گاو نیز خرد و زبون می شود گندمش ریزه و کم مغز است. نان خوردن رسم نیست. گوشت بی دبه می باشد. از عالم کدی هندوستان آنرا هندو می گویند. گوشتش خالی از تراکت و راست مزگی نیست. مرغ و قاز و مرغابی سونه و غیر آن فراوان می باشد ماهی همه قسم پولکدار و بی پولک میشود اما زبون.

ملبوسات کشمیریان: ملبوسات از پشمینه متعارف است. مرد وزن کرته پشمین می پوشند و آنرا پتو گویند. و فرضاً اگر کرته نباشد به اعتقادشان اینکه هوا تصرف می کند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست. شال کشمیری را که حضرت عرش آشیانی پرم نرم فرموده اند از فرط اشتها حاجت به تعریف نیست. قسم دیگر تهرمه است از شال جسیتر و موجدار و ملایم می باشد. دیگر دزمه است از عالم [۲۲۳الف] جل خرسنگ، بر روی فرش می افکنند. غیر از شال دیگر اقسام پشمینه در تبت بهتر می شود با آنکه پشم شال را از تبت

می آورند، در آنجا بعمل نمی توانند آورد. پشم شال از بزی بهم می رسد که مخصوص ثبت است و در کشمیر از پشم شال پتو هم می بافند. و دوشال را باهم رفو کرده از عالم سقر لاط می مانند به جهت لباس بارانی بدن نیست. مردم کشمیر سرمی تراشند و دستار گگرد می بندند، و عورات عوام را لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست، يك كرته پتوسه سال چهار سال به کار می برند و ناشسته از خانه بافنده آورده كرته می دوزند و تاپاره شدن به آب نمی رسد. ازار پوشیدن هیب است. كرته دراز و فراخ تا سر پا افتاده می پوشند، و كمري می بندند.

با آنكه اكثر خانه بر لب آب دارند يك قطره آب به بدن آنها نمی رسد. مجعلا ظاهر آنها همچون باطن آنها چركين است و بیصفا، صنایع در زمان میرزا حیدر بسیار پیش آمدند. موسیقی را رونق افزود. کمانچه و تیر و قانون و چنگ و دف و نی شایع شد. در زمان سابق سازی از عالم کمانچه می داشتند و نقشها به زبان کشمیری در مقامات هندی می خواندند و آن هم منحصر در دوسه مقامی بود بلکه اكثر به يك آهنگ میسراییدند. الحق میرزا حیدر را در رونق افزائی کشمیر حقوق بسیار است.

پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی مدار سواری مردم اینجا برگونت بوده است. کلان نمی داشتند. مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم تحفه به جهت حکام آوردندی. و گونت عبارت از یابوئی است، چارشانه [۲۴۳ب] به زمین نزدیک، در سایر کوهستان هند نیز فراوان می باشد. اكثر چنگره و شیخ جلو می شود و بعد از آنكه این گلشن خدا آفرین به تائید دولت و یمن تربیت خاقان سکندر آئین رونق جاوید یافت، بسیاری از اویماقات را درین صوبه جاگیر مرحمت فرموده، گله های اسپ عراقی و ترکی حواله شد که کره بگیرند، و سپاهیان نیز از خود یلخها سامان کردند و در اندك فرصت اسپان بهم رسیده چنانچه اسپ کشمیری تادویست سیصد رویه بسیار خرید و فروخت شده و احیاناً به هزار رویه هم رسیده.

مردم این ملك آنچه سود اگر و اهل حرفه اند اكثری سنی اند. و سپاهیان شیعه امسامیه؛ و گروهی نود پخش، و طایفه ای فقرا می باشند که آنها را ریشی گویند. اگرچه علمی و معرفتی ندارند لیکن بی ساختگی و ظاهر آرائی می زنند، هیچکس را بدنمی گویند؛ زبان خواهش و پای طلب کوتاه دارند؛ گوشت نمی خورند؛ وزن نمی کنند؛ و پیوسته درخت میوه دار در صحرا می نشانند به این نیت که مردم ازان بهره ور شوند و خود ازان تمتع بر نمی گیرند، قریب دو هزار کس ازین گروه بوده باشند. و جمعی از برهمنان اند که از قدیم درین ملك می باشند و مانده اند و به زبان سایر کشمیریان متکلم. ظاهرشان از مسلمان تمیز نتوان کرد لیکن کتاب

بغزبان سهنس کرت دادند و می خوانند و آنچه شرایط بت پرستی است به فعل می آرند، و سهنس کرت زبانی است که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند؛ و به غایت معتبر دارند. اما پتخانه های عالی که پیش از ظهور اسلام اساس یافته برجاست، [۲۲۴ الف] و عماراتش همه از سنگ، و از بنیاد تا سقف سنگهای کلان سی منی چهل منی تراشیده بر روی یکدیگر نهاده.

متصل به شهر کوهچه ایست که آنرا کوه ماران گویند؛ و هری پریت نیز نامند. و بر سمت شرقی آن کول دل واقع است. و مسافت دورش شش و نیم کروه و کسری پیموده شد. حضرت عرش آشیانی انادالله برهانه حکم فرموده بودند که درین مقام قلعه ای از سنگ و آهک در غایت استحکام اساس نهند. در عهد دولت این نیازمند قریب الاختتام شده، چنانچه کوهچه مذکور در میان حصار افتاده و دیوار قلعه بر دور آن گشته و کول مذکور به حصار پیوسته است. و عمارات دولتخانه مشرف بر آن آید. در دولتخانه باغچه ای واقع است و مختصر عمارتی در وسط آن، که والد بزرگوارم اکثر اوقات در آنجا می نشسته اند. درین مرتبه سخت بی طراوت و افسرده به نظر درآمده چون نشیمنگاه آن قبله حقیقی، و خدای مجازی که در حقیقت سجده گاه این نیازمند است بر خاطر حق شناسی ناپسند افتاد به معتمد خان که از بنده های مزاج دان است حکم فرمودم که در ترتیب باغچه و تعمیر منازل غایت جسد و جهد به تقدیم رساند. در اندک فرصت به حسن اتمام او رونق دیگر یافت و در میان باغچه صفحه ای عالی، سی و دو ذرع مربع مشتمل بر سه طبقه آراسته شد، و عمارات را از سرنو تعمیر فرموده به تصویر استادان نادره کار رشک نگارخانه چین ساخت. و این باغچه را نورافزا نام کردم.

روز جمعه پانزدهم فروردین ماه دو گاو [۲۲۴ ب] قطاس از پیشکشهای زمیندار بت به نظر درآمد. در صورت و ترکیب به گاو میش بیشتر شباهت و مناسبت دارد. اعضایش پرپشم است و این لازمه حیوانات سردسیر است. چنانچه بز رنگی که از ولایت بکرو کوهستان گرم سیر آورده بودند، به غایت خوب صورت و کم پشم می باشد. و آنچه درین کوهستان به هم می رسد به جهت شدت سرما و برف پر موی و پلهای است. و کشمیر یان رنگ را کیل می گویند. و همدرین ولا آهوی مشکین پیشکش آورده بودند. چون گوشش نخورده شده بود فرمودم طعامها پختند. سخت بی مزه و بدطعم ظاهر شد. از حیوانات چارپای صحرائی گوشت هیچ يك به بزبونی و بدطعمی این نیست. نافه در تاذگی بوی ندارد بعد ازین که چند روزی ماند و خشک شد خوشبو می شود و ماده نافه ندارد. درین دوسه روز بر کشتی نشسته از سیرو تماشای شکوفه بهاک و شالمال محظوظ گشتم. بهاک نام پر گنه ایست که بر آن طرف کول دل واقع

است و همچنین شال مال نیز متصل آن، وجوی آب خوشی دارد که از کوه آمده به کول دل می‌ریزد. فرزند خرم فرمود که پیش آن را بستند؛ آبشاری به هم رسید که از سیر آن محظوظ توان شد. و این مقام از سیر گاههای مقرر کشمیر است.

افتادن شاه شجاع از عمارت دولتخانه: روز یکشنبه هفدهم غریب واقع روی نمود. شاه شجاع در عمارت دولتخانه بازی می‌کرد. اتفاقاً در پیچه‌ای بود به جانب دریا پرده بر روی آن افکنده دروازه را بسته [۲۴۵ الف] بودند. شاهزاده بازی کتان به جانب در پیچه می‌رود که تماشا کند. به مجرد رسیدن سرنگون به زیر می‌افتد. قضا را پلاسی ته کروه در زیر دیوار نهاده بودند و فراشی متصل آن نشسته بود سر این به پلاس می‌رسد و پاها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می‌افتد. با آنکه ارتفاعش هفت ذرع است، چون حمایت ایزد جل سببانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطه حیات می‌شود، و عیاذ بالله اگر چنین نبودی کار به بهدشواری کشیدی. در آن وقت رایمان که سردار پیاده‌های خدمتیه بود در پای چهره که ایستاده فی الفور دویده او را بر می‌دارد و در آغوش گرفته متوجه بالا می‌شود. در آن حالت همین قدر می‌پرسد که مرا کجا می‌بری؟ او می‌گوید که به ملازمت حضرت. دیگر ضعف بر او مستولی می‌شود و از حرف زدن باز می‌ماند. من در استراحت بودم که این خبر موحش به گوشم رسید. سر اسیمه بیرون دویدم و چون او را بدین حال دیدم هوش از سرم رفت و زمان ممتد در آغوش شفقت گرفته، محو این موهبت الهی بودم. در واقع طفل چهار ساله از جایی که ده گز شرعی ارتفاع داشته باشد سرنگون بیفتد و اصلاً غبار آسیبی بر اعضایش ننشیند جای حیرت است. سجدات شکر این موهبت تازه به تقدیم رسانیده تصدقات داده شده و فرمودم که ارباب استحقاق و قرائی که درین شهر توطن دارند، به نظر در آورند تا در غور آنها وجهه معیشت مقرر شود. از غرایب آنکه سه چهار ماه پیشتر ازین واقعه، جو تک رای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طایفه است بی واسطه [۲۵۲ ب] به من عرض کرده بود که از زاپچه طالع شاهزاده چنین استخراج شده که این سه چهار ماه برایشان گران است و ممکن که از جای مرتفعی بزر افتد و غبار آسیبی بر دامن حیات ننشیند. و چون مکرر احکام او به صحت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطر می‌گشت. و درین راههای خطرناک و کسریه‌ها دشوار گذار همیشه او را در نظر می‌داشتم و نهایت محافظت و غایت احتیاط به جای می‌آمد به کشمیر رسیده شد. چون سانحه ناگزیر بوده انگها و دایه‌های او چنین غافل می‌شوند الحمد لله که بخیر گذشت.

در باغ عیش آباد درختی به نظر در آمد که شکوفه صد سرگک داشت به غایت بالیده و خوشنما، غایتاً سبب او ترش نشان دادند. چون از دلاور خان کا کر خدمتی شایسته به ظهور

آمده بود به منصب چهارهزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سرافراز ساختم، و پسران او را نیز به مناصب امتیاز بخشیدم. شیخ فرید پسر قطب الدین خان به منصب هزار ذات و چهار صد سوار نوازش یافت. منصب سریر امتخان هفتصد ذات و دویست و پنجاه سوار حکم شد. نور الله کرکرا را به منصب ششصد ذات و یکصد سوار سرافراز ساخته، خطاب تشریف خانی عنایت فرمودم. پیشکش روز مبارک کشته در وجه انعام قیام خان قراول مرحمت شد. چون الله داد افغان پسر پیر تاریکی از کردار زشت خویش ندامت گزیده به درگاه آمد و حسب الائتماس اعتماد الدوله گناه او به عفو مقرون گشت و آثار خجالت و شرمساری از ناصیه احوالش ظاهر بود به دستور سابق منصب دوهزار و پانصد و یک هزار و دویست سوار عنایت نمودم. میرک [۲۴۶ الف] جلایر از کومکیان صوبه بنگاله به منصب هزار ذات و چهار صد سوار سرافرازی یافت. چون به عرض رسید که لاله جوغاشی در پشت بام مسجد جامع خوب شگفته روز شنبه سی ام به سیر و تماشا می آن رفته شد. الحق يك ضلع آن گلزار خوشی شده بود. پرگنه مورمهری که پیش ازین به راجه با سو عنایت بود و بعد از او پسران و جوهر مل مقهور داشت درین ولا به جگت سنگه برادر او که تیکه یافته بود لطف نمودم و پرگنه جموبه راجه سنگرام مرحمت شد.

روز دوشنبه غره اردی بهشت به منزل خرم رفته به حمام درآمدم. بعد از برآمدن پیشکش کشید. قلیلی به جهت خاطر او پذیرفتم. روز مبارک کشته چهارم میرجمله به منصب دوهزاری و هشتصد سوار سرافراز گشت. روز یکشنبه به قصد شکار کبک به موضع چهاردره که وطن حیدر ملک است سواری شد. الحق سرزمینی خوش و سیرگاہی دلکش است. آبهای روان و درختهای چنار عالی دارد. حسب الائتماس او نورپور نام نهادم. در سر راه درختی است هل تهل نام که چون یکی از شاخه های آن را گرفته بجنبانند مجموع درخت در حرکت می آید، و عوام به این اعتقاد که این حرکت مخصوص به همان درخت است. اتفاقاً در دید مذکور از آن قسم درخت دیگر به نظر درآمد که به همان طریق متحرک بود. معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص يك درخت. و در موضع راول پوره از شهر دونیم کسره بر سمت هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته، پیش ازین بیست و پنج سال است که من خود براسپی سوار با پنج اسب زین دار دیگر و دو خواجهر را به درون [۲۴۶ ب] درآمده بودم و هرگاه به تقریبی این حرف مذکور می شد مردم استبعاد می نمودند. درین مرتبه باز فرمودم که چندی به درون آن در آیند به همان دستور که در خاطر داشتم ظاهر شد. در اکبرنامه مسطور است که حضرت عرش آشیانی سی و چهار کس را به درون آن در آورده متصل يك دیگر نشانده بودند.

درین تاریخ به عرض رسد کہ پرتھی چند، پسر رای منوہر کہ از کومکیان لشکر کانگرہ بود بامخالقان جنگ بصرہ کردہ چنان نثار گشت. روز مبارکشنبہ یازدہم برین موجب بندہ ہای درگاہ بہ اضافہ منصب سرافراز گشتہ تاتارخان دوزاری و پانصد سوار، عبدالعزیز دوزاری و ہزار سوار، دیبی چند گوالیاری ہزار و پانصدی پانصد سوار، میرخان پسر ابوالقاسم ملکی ہزاری ذات و ششصد سوار، میرزا محمد معموری ہفتصدی ذات و سیصد سوار، لطف اللہ سیصدی پانصد سوار، نصر اللہ عرب پانصدی ذات و دوپست و پنجہ سوار. تہورخان بہ فوجداری سرکار میوات تعیین شد. روز مبارکشنبہ بیست و پنجم سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بہکر بہ صاحب صوبگی ولایت تہنہ فرق عزت برافراخت، و منصب او از اصل و اضافہ دوزاری ذات و ہزار و پانصدی ذات و سوار عزافتخار یافت. این رای سنگدلن حسب التماس مہابت خان بہ صوبہ ہنگش تعیین شد. جانشینان بہ منصب دوزاری ذات و ہزار و پانصد سوار سرافراز گشت.

درین ولا از عرایض سپہ سالارخان خان [۲۴۷ الف] و سایر دولخواہان ظاہر شد کہ ہنر سیاہ بخت باز قدم از حدادب بیرون نہادہ فتنہ و فساد کہ لازمہ سرشت آن بد ذات است بنیاد کردہ و از آنکہ موکب منصور بہ ولایت دوردست نہضت فرمودم فرصت مقتم شمرده عہد و پیمانی کہ با بندہ ہای درگاہ بستہ بود شکستہ است. دست تصرف بہ ملک پادشاهی دراز ساختہ امید کہ عنقریب بہ شامت اعمال خویش گرفتار گردد. و چون التماس خزانہ نمودہ بود حکم شد کہ مبلغ بیست لک روپیہ متصدیان دارالخلافہ آگرہ نزد سپہ سالار روانہ سازند و مقارن آن خبر رسید کہ امراتہا نجات را گذاشتہ نزد داراب خان فراہم آمدہ اند، و بر گیان بردور لشکر صف بستہ می گردند؛ و خنجر خان در احمدنگر متحصن گشتہ و تاحال دوسہ دفعہ بندہ ہای درگاہ را با مقہودان اتفاق مبارزت افتادہ و ہر مرتبہ مخالفان شکست خوردہ جمعی را بہ کشتن دادند، و در مرتبہ آخر داراب خان جوانان خوش اسپہ را ہمراہ گرفتہ بر بنگاہ مقہودان تاخت و جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خوردہ روی ادبار بہ وادی فرار نہادند. و بنگاہ آنہا بہ تاراج رفت و لشکر ظفر اثر سالماً و غانماً بہ اردوی خود مراجعت نمودند. و چون عسرت و گرانی عظیم در لشکر منصور بہم رسید، دولخواہان کنکاش در آن دیدند کہ از کریوہ روہنگیرہ فرود آمدہ در پایان گہات توقف باید نمود. تارسد غلہ بہ سہولت می رسیدہ باشد و مردم محنت و تعب نکشند. ناگزیر در بالا پور معسر اقبال آراستند و مقہودان سیاہ بخت شوخی و شلائینی نمودہ، در اطراف [۲۴۷ ب] بالا پور نمایان شدند و راجہ نرسنگہ دیسو با

چندی از بنده‌های جان‌نثار به مدافعه غنیمت گماشته بسیاری را به قتل آورد. منصور تمام حبشی که در سپاه مقهوران بود زنده به دست افتاد. هر چند خواستند که برفیل اندازند راضی نشده پای جهالت افشوده، راجه نرسنگدبو فرمود که سرش از تن جدا سازند. امید که فلک دوار سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار سایر حق‌ناشناسان نهد.

درسی‌ام اردی بهشت به تماشای سکه ناگه سواری شد. به غایت پیلاق خوشی است. ابن آشاد در میان دره واقع است. از جای مرتعی می‌ریزد. هنوز بساط اطراف آن برف بود. جشن مبارک‌شنبه در آن گل‌زمین آراسته پیاله‌های معتاد را بر لب آب و سیاه کوه خورده محفوظ گشتم. درین جدول جانوری به نظر درآمد از عالم ساج سیاه رنگ است و خالهای سفید دارد؛ و این همرنگ بلبل است با خالهای سفید. و در آب غوطه می‌خورد، و زمان مانند در زیر آب می‌باشد، و از جای دیگر سر بر می‌آورد. فرمودم که دوسه جانور از آن گرفته آرند تا معلوم شده که پنجه‌اش از بابت مرغابی است پوست در میان دارد، و با هم پیوسته، با از عالم جانوران صحرائی گشاده است. دو قطعه از آن گرفته آوردند. یکی فی الفور مرد و دیگری یک روز مانده پنجه‌اش مثل مرغابی پیوسته نبود. به نادار العصری، استاد منصور نقاش فرمودم که شبیه آن را بکشد. کشمیریان گل‌های کر می‌نامند یعنی ساج آبی.

درینولا قاضی و میر عدل معروض داشتند که عبدالوهاب پسر [۲۴۸ الف] حکیم علی به جمعی از سادات متوطن لاهور هشتاد هزار روپیه دعوی می‌نماید و خطی به مهر قاضی نورالله ظاهر ساخته که پدر من زرمذ کوردا به رسم امانت به سید ولی پدر اینها سپرده و سادات متکرانند و حکیم زاده دو گواه در دارالعدالت گذرانیده، و سادات یکی از آنها خرج نمودند و حکیم زاده گواه ثالث آورده دعوی خویش را به ثبوت شرعی رسانیده، با وجود این آنها متکرانند. اگر حکم شود به جهت احتیاط حکیم زاده سوگند مصحف خورده حق خود را از آنها بگیرد. فرمودم آنچه مطابق احکام شریعت است به عمل آورند. معتمد خان به عرض رسانید که سادات خضوع و خشوع بسیار می‌سازند و معامله کلی است، هر چند در تحقیق و تفحص این قضیه بیشتر تأمل به کار رود بهتر خواهد بود. بنابراین فرمودم که آصف خان در تحقیق این قضیه نهایت دقت و دوراندیشی بکار برده نوعی نماید که اصلاً مظنه شبه و شک ننماید. با وجود این اگر [۲۴۸ ب] خوب و اشکاف‌نشد در حضور خود باز پرس نموده خواهد شد. به مجرد شنیدن این حرف حکیم زاده را دل و دست از کار رفته و جمعی از آشنایان را شفیع ساخته حرف آشتی به میان آورد. عرض آنکه اگر سادات باز پرس این قضیه را به آصف خان نیندازند خط ابراء می‌سپارم که مرا با ایشان بعد از این حقی و دعوی نباشد. و هرگاه آصف خان کس به طلب او می‌فرستاد از

آنجا که خاین خایف می باشد به بهانه وقت می گذرانید و حاضر نمی شد تا آنکه خطا برآید به یکی از دوستان خود سپرد و حقیقت به آصف خان رسید و جبراً او را حاضر ساخته در مقام پرسش در آمد. ناگزیر اعتراف نمود که این خط را یکی از ملازمان من ساخته و خود گواه شده مرا از راه برده بود. به همین مضمون نوشته داد و چون آصف خان حقیقت را به عرض رسانید منصب و جاگیر او را تغییر ساخته از نظر انداختم، و سادات را به عزت و آبرو رخصت لاهور ارزانی داشتم.

روز مبارک شنبه هشتم خرداد اعتقاد خان به منصب چهارهزاری ذات و هزار و پانصد [۲۴۹ الف] سوار سرافرازی یافت و صادق خان به منصب دوهزاری و پانصد و هزار و چهارصد سوار ممتاز گشت. زین العابدین پسر آصف خان مرحوم به خدمت بخشگیری احدیان سرافراز گشت راجه نرسنگدو بندیده بهوالا پایه پنجهزاری ذات و سوار فرق عزت برافراخت. در کشمیر پیش درم ترین میوه ها اشکن است. میخوش می باشد. از آلبالو خردتر غایتاً در چاشنی و نزاکت بسیار بهتر و در کیفیت شراب سه چهار آلبالو بیشتر نمی توان خورد. و از این در شبانروزی تا صدم به مزه می توان گزاف کرد خصوص از قسم پیوندش. حکم فرمودم که بعد از این اشکن را خوشکن می گفتند باشند. ظاهر در کوهستانات بسدخشان و خراسان می شود. مردم آنجا نجمد می گویند؛ آنچه از همه کلاتر است نیم مثقال به وزن در آمد. شاه آلو در چهارم اردی بهشت مقدار نخودی نمایان شد و در بیست و هفتم رنگ گردانید، و در پانزدهم خرداد به کمال رسید، و نویر کرده شده شاه آلو به ذایقه من از اکثر میوه ها خوشتر می آید. چهار درخت در باغ نورافزا بار آورده بود، یکی را شیرین بار نام کردم، و دویم را خوشگوار، و سوم را که از همه بیشتر بار آورده بود آنرا پر بار، و چهارم که کمتر بار داشت آنرا کم بارها و یک درخت در باغچه خرم بار آورده بود آن را شاهوار نام نهادم. نونهالی در باغچه عشرت افزا بود آنرا نوبار خواندم و هر روز همانقدر که به جهت مزه پیاله کفایت کند به دست خود می چیدم. اگر چه از کابل هم به داک چوکی می رسانیدند لیکن از باغچه خانه تازه به تازه چیدن به دست خود لطف دگر دارد، و شاه آلو کشمیر از کابل کمتر نمی شود، بلکه بالیده تر است، آنچه از همه کلاتر بود یک تانک و پنج سرخ به وزن در آمد.

روز گمشنبه بیست و یکم پادشاه بانو حجله نشین ملک بقا شد و الم این واقعه دلخراش بارگران بر خاطر م نهاد. امید که الله تعالی او را در جوار مغفرت خویش جای دهد. از غرایب آنکه چونک رای منجم پیش از این دوماه بعضی از بنده های نزدیک [۲۴۹ ب] را آگاه ساخته بود که یکی از صد در نشینان حرم سرای عفت به نهانخانه علم خواهد شناخت و این را از زایچه

طالبه من دریافت بود مطابق افتاد.

از سوانح شهادت یافتن سیدضیرت خان و جلال خان ککهرست در لشکر بنگش و تفصیل این اجمال آنکه چون هنگام دفع محصول شد مهابت خان لشکر تعیین نمود که به کوهستان در آمدن مزارعت افغانان را بخوراند و از تاخت و تاراج و کشتن و بستن دقیقه ای مهمل نگذارند. قضا را چون بندهای درگاه به پایه کوتل می رسند افغانان برگشته روزگار از اطراف هجوم آورده سر کوتل را می گیرند، و استحکام می دهند و جلال خان که مرد کار دیده و پیر محنت کشیده بود صلاح وقت در آن می بیند که دوسه روزی توقف باید کرد تا مفهوران آذوقه چندروزه که بر پشت خود گرد آورده اند صرف نموده ناچار خود به خود ویران شوند، آنگاه به سهولت مردم را از این کرپوه دشوار خواهند گذاشت. و چون ازین کوتل بگذریم دیگر کاری نمی توانند ساخت و مالش به سزا خواهند یافت. عزت خان که شعله ای بود دزم افروز و برق دشمن سوز به صواب دهد جلال خان پرداخته برهنه چندی از سادات باره توسن همت برانگیخت و افغانان مانند مور و ملخ از اطراف هجوم آورده او را در میان گرفتند. با آنکه زمین مرکه اسپ تاز نبود بهر طرف که جبین غضب می افروخت خرمن هستی بسیاری به آتش تیغ ها سوخت. دراثاء زدو خورد اسپش را پی کردند و پیاده تارمقی داشت تقصیر نکرد. عاقبت بارققای خویش مردانه فروشد و در هنگامیکه عزت خان مبتازد جلال خان ککهر و مسعود احمد بیگ خان و بیژن پسر نادعلی میدالی و دیگر بنده ها نیز همان ثبات از دست داده بی اختیار از طرف کوتل می چنند و مفهوران سر کوهها را گرفته به سنگه و تیر کارزار می نمایند و جوانان جان افشان چه از بنده های درگاه، و چه [۲۵۰ الف] از تائینان مهابت خان داد جرأت و جلالت داده بسیاری از افغانان را به قتل می رسانند. درین داروگیر جلال خان و مسعود با بسیاری از جوانان جان نثار می گردند. به یک تندخوی و تیز جلوی عزت خان چنین چشم زخمی به لشکر منصور دمید و مهابت خان از شنیدن این خبر وحشت اثر فوجی از مردم تازه زور به کومک فرستاده تهاجمات را از سر نو استحکام می دهد و هر جا انری ازین سیاه بختان می یابند در کشتن و بستن تقصیر نمی نمایند. و چون این واقعه به عرض رسید اکبر قلی پسر جلال خان را که به خدمت فتح قلعه کانگره مقرر بود به حضور طلب داشته منصب هزاری ذات و هزار سوار لطف فرمودم و ملک مودوثی او را به دستور قدیم در وجه جاگیر او مقرر داشته و اسپ و خلعت داده، به کومک لشکر بنگش فرستادم. و با آنکه از عزت خان فرزندی مانده بود به غایت خردسال، جانفشانی او را در پیش نظر حقیقت بین داشته منصب و جاگیر هنایت شد تا بازمانده های او از هم نباشند و دیگران را امیدواری افزاید.

در این تاریخ شیخ احمد سرهندی را که به جهت دکان آرائی و خودنمایی و بیصرفه گوئی روزی چند در زندان ادب محبوس بود به حضور طلبداشته خلاص ساختم و خلعت و هزار و پیه عنایت نموده، و در رفتن و بودن مختار گردانیدم. از روی انصاف معروضداشت که این تنبیه و تأدیب در حقیقت هدایتی و کفایتی بود نفس مرأ، و در ملازمت خواهم بسود. یست و هفتم خرداد زردآلورسید. خانه تصویری که در باغ واقع است و حکم تعمیر آن شده بود درینولا به تصویر استادان نادره کار، آراستگی یافت؛ و در مرتبه بالا شیه جنت آشیانسی و حضرت آشیانی، و در مقابل شیه مرا و برادرم شاه عباس را کشیده اند. بعد از آن شیه میرزا کامران و میرزا محمد حکیم و شاه مراد و سلطان دانیال، و در مرتبه دوم شیه امرا و بنده های خاص را تصویر کرده اند. و در اطراف بیرون [۲۵۰ ب] خانه سواد منازل راه کشمیر به ترتیبی که آمده شده نگاشته اند یکی از شعرای این مصرع را تاریخ یافته:

مجلس شاهان سلیمان حشم

روز مبارکشبه چهارم تیرماه الهی جشن بوریاکوبی شده درین روز شاه آلوی کشمیر به آخر رسید. از چهار درخت باغ نورافزا يك هزار و پانصد عدد، و از سایر درختها پانصد عدد دیگر چیده شد. به متصدیان کشمیر تأکید فرمودم که درخت شاه آلورا در اکثر باغات پیوند کنند و فراوان سازند. درینولا بهیم پسر رانا امر به خطاب راجگی سرافرازی یافت. دلیرخان برادر سید عزت خان به منصب هزاری ذات و هشتصد سوار ممتاز گشت و محمد سعید پسر احمد بیگ خان به منصب ششصدی ذات و چهارصد سوار و مخلص الله برادر او به پانصدی و دو بیست و پنجاه سوار نوازش یافتند. به سید احمد صدر منصب هزاری عنایت شد. به میرزا حسن پسر میرزا ارستم صفوی منصب هزاری ذات و پانصد سوار مرحمت فرموده به خدمت دکن رخصت کردم.

روز یکشنبه چهاردهم تیرماه حسن علیخان ترکمان به صاحب صوبگی اودیسه فرق عزت برافراخت، و منصب ذات و سوار سه هزاری حکم شد. درین تاریخ بهادرخان حاکم قندهار نه راسا به عراقی و چند تقو از اقمشه از زربفت و مخمل زربفت و دانه های کیش و غیره به رسم پیشکش ارسال داشته بود به نظر گذشت. روز دوشنبه پانزدهم به سیریلایق توسی مرك سواری شده به دو کوچ درهای کوتل رسیده روز گمشبه هفدهم به فراز کریوه برآمده دو کره مسافت در غایت ارتفاع و بلندی به صعوبت تمام قطع شده و از فراز کوتل تا ییلاق يك گروه دیگر زمین پست و بلند بود. اگرچه قطعه قطعه گل های الوان شگفته بود لیکن آنقدر که تعریف می کردند و در خاطر نقش بسته بود به نظر در نیامد. شنیده شد که درین نزدیکی دره ایست که به غایت خوب

شگفته.

روزمبار کشنبه هژدهم به تماشای آن رفتیم به تکلف هر گونه اغراق که در تعریف [۲۵۱ الف] آن گل زمین کرده شود گنجایش دارد. چندانکه نظر کارمی کرد گلهای شگفته بود. پنجاه قسم گل در حضور خود چیده شد و یقین که چند قسم دیگر هم بوده باشد که به نظر در نیامده. آخرهای روز عنان مراجعت معطوف داشتیم. امشب در حضور به تقریبی حرف محاصره قلعه احمد نگر مذکور می شد. خان جهان غریب نقلی گذرانید و پیش ازین هم مکرر به گوش رسیده بود بنا بر غرایب مرقوم می گردد. در هنگامی که برادرش شاهزاده دانیال قلعه احمد نگر را محاصره کرده بود روزی اهل قلعه توپ ملک میدان را به جانب اردوی شاهزاده مجرا گرفته آتش دادند. غلوله قریب دایره شاهزاده رسید و از آنجا باز بلند شده در خانه قاضی بایزید که از مصاحبان شاهزاده بود، افتاد. اسپ قاضی به فاصله سه چهار گریسته بود، به مجرد رسیدن غلوله به زمین زبان اسپ از بیخ کنده بیرون افتاد، و غلوله از سنگ بود به وزن دهن من متعارف هند که هشتاد من خراسان باشد، و توپ مذکور به مثابه ای کلان است که آدم در میان آن درست می تواند نشست.

درین تاریخ خواجه ابوالحسن میربخشی را به منصب پنجهزاری ذات و دوهزار سوار سرافراز ساختم. مبارزخان به منصب دوهزاری ذات و هزار و هفتصد سوار سربلندی یساف، بیژن پسر نادعلی به منصب هزار پانصد سوار ممتاز گشت. امانتخان به منصب دوهزاری ذات و چهارصد سوار سرافراز شد. روزمبار کشنبه بیست و پنجم نوازشخان پسر سعیدخان را به منصب سهزاری ذات و دوهزار سوار و همتخان را به منصب دوهزاری ذات و پانصد سوار، و سید یعقوب پسر سید کمال بخاری را به منصب هشتصد پانصد سوار امتیاز بخشیدم. میرعلی اصغر پسر میرعلی اکبر موسوی به خطاب موسوی خان نوازش یافت.

چون تعریف ییلاق کوری مرک مکرر شنیده شده بود، درینولا خاطر را به تماشای آن رغبت افزود. روز سه شنبه ششم سرداد بدان صوب سواری شد. از تعریف آن چه نویسد! چندانکه نظر کار [۲۵۱ ب] می کرد گلهای الوان شگفته در میان سبزه و گل جدولهای آب روان در غایت لطافت و صفا گویی صفا است از تصویر که نقاش قضا بقلم صنع نگاشته، غنچه دلها از تماشای آن شگفت. بی تکلف این ییلاق را نسبتی به دیگر ییلاق نیست و من وجهی بهترین سیرگاههای کشمیر می توان گفت. در هندوستان پیها نام جانوری است خوش آواز که در موسم برسات ناله های جانسوز می کند. چنانچه کویل بیضه خود را در آشیان زاغ می نهد و زاغ بیچه او را می کشد و می پرورد، در کشمیر دیده شد که بیضه خود را در آشیان

غوغای نهاده بود و غوغای بچه آزدا پرورش می داد.

روز مبارکشنبه پانزدهم فدا بیخان به منصب هزاروپانصدی ذات هفتصدسوار سرافراز گشت. درین تاریخ محمد زاهد نام ایلچی غیرتخان حاکم اورگنج به درگاه رسیده عرضه ای بامختصر تحفه ارسال داشته به سلسله جنیان نسبتهای موروئی شده بود به نظر عاطقت مخصوص داشته عجاله الوقت ده هزار درب به انعام ایلچی مقرر شد، و به متصدیان بیوات حکم فرمودم که از قسام احناس آنچه او التماس نماید به جهت فرستادن ترتیب دهند. درینولا فرزندخان جهان را غریب توفیقی نصیب شد. از شیفگی باده به غایت ذار و نزار گشته بود و از استیلا ی این نشاء مردافکن نزدیک به آن رسیده که جان گرامی درسراین کار کنند ناگاه به خود پرداخت و حق جل سبحانه او را موفق ساخت و عهد کرد که بعد ازین دامن لب به شراب نیالاید و آلوده نسازد. هر چند نصیحت کردم که به یکبار ترك کردن خوب نیست، از روی حکمت و تدبیر مرور و مدارا باید گذاشت، راضی نشد، و مردانه گذاشت. به تاریخ یست و پنجم امرداد بهادرخان صاحب صوبه قندهار به منصب پنجهزاری و چهار هزار سوار سرافراز گشت.

در دهم شهریور ماه مان سنگه پسر راور شنکر به منصب هزاروپانصدی هشتصدسوار، و میر حسام الدین به منصب هزاروپانصدی پانصدسوار، و کرم الله [۲۵۲ الف] پسر علی مردان بهادر به ششصدی و سیصدسوار، نوازش یافتند. و چون درینولا توجه خاطر به دندان ابلق جوهر دار بسیار است امرای عظام در تفحص و نجسس غایت سعی و اهتمام به تقدیم رسانیدند. از آن جمله عبدالعزیز خان نقشبندی عبدالله نام ملازم خود را نزد خواجه حسین و خواجه عبدالرحیم پسران خواجه کلان خواجه جوئیاری که امروز مقتدای ولایت ماوراءالنهرند فرستاده، مکتوبی مشتمل بر اظهار این خواهش ارسال داشته بود. اتفاقاً خواجه حسن دندانی درست در کمال لطافت داشته فی القور مصحوب مومی الیه روانه درگاه ساخت. درین تاریخ به حضور رسید، و موجب انبساط خاطر گشت. فرمودم که موازی سی هزار روپیه از نفایس امتعه به جهت خواجهها روانه سازد؛ و میر بر که بخاری بدین خدمت مأمور گشت.

روز مبارکشنبه دوازدهم شهریور میرمیران به موجوداری سرکار میوات دستوری یافت و منصب او از اصل و اضافه دوهزاری و یک هزار و پانصدسوار حکم شد، و اسب خاصه با خلعت و شمشیر عنایت فرمودم. درینولا از عرض داشت سندر به توضوح پیوست که جوهر مل مقهور جان به مالکان جهنم سپرد، و نیز به عرض رسید که فوجی بر سر یکی از زمینداران فرستاده طریق احتیاط از دست داده است؛ بی آنکه راه درآمد و برآمد را استحکام دهند و سر کوهها را بگیرند به تنگای کوه درآمده جنگ می صرفه کرده اند؛ و چون روز به آخر رسیده بود کارنا ساخته

عطف عنان نموده اند و در برگشتن جلوریزان شده کس بسیار به کشتن داده اند. خصوص جمعی که عار گریختن بر خود نپسندیده اند شهادت را به جان خریده اند. از جمله شهبازخان و تویانی که طایفه ایست از گروه افغانان لودی باجمعی از اقوام و نوکران جان نثار گشت. الحق خوب بنده ای بود شجاعت باخورد و آزریم جمع داشت. دیگر جمال نسان افغان ورستم برادر او، رسیدن نصیب باره و چندی دیگر زخمی برآمدند. و نیز نوشته رسید که محاصره تنگه شده و کار بر متحصنان به دشواری [۲۵۲ب] کشیده و مردم را در میان انداخته زنهار خواسته اند. امید که درین زودی به یمن اقبال روز افزون قلعہ مفتوح گردد.

روز گمشنبه هژدهم ماه مذکور دلاورخان کا کر به اجل طبعی و دیعت حیات سپرد، از امرای صاحب الوس بود. شجاعت را با سرداری و کاردانی بسوجه اتم داشت. از زمان شاهزادگی به خدمت من پیوسته و به حسن اخلاص و جوهر رشد از همگنان گوی سبقت رفته، و به والا پایه امارت رسیده بود. در آخر عمر حق تعالی توفیق حق گذاری نصیب کرد و فتح کشتوار که خدمتی بود نمایان، به همت او میسر شده امید که از اهل آموزش باد. فرزندان و بازمانده های او را به انواع مراحم و نوازش سرفراز ساختم، و از مردم او چندی که لایق منصب بودند، در سلك بنده های درگاه انتظام بخشیده، دیگران را حکم فرمودم که به دستور سابق با فرزندان او بوده باشند، تاجمیت او از هم نباشد. درین تاریخ قوریساوول باقطعه الماس که ابراهیم خان فتح جنگ از حاصل کان بنگاله فرستاده بود، آمده ملازمت نمود. وزیر خان دیوان بنگاله که از قدیمیان این درگاه بود به اجل طبعی در گذشت.

شب مبارک شنبه نوزدهم کشمیریان کنار دریای بهت را دورویه چراغان کرده بودند و این رسمی است باستانی که هر سال در این تاریخ از غنی و فقیر هر کس که خانه در کنار دریا دارد مثل شب برات چراغان روشن می کند، و از برهمنان سبب آن را پرسیده شد. گفتند که درین تاریخ سرچشمه دریای بهت ظاهر شده و از قدیم این رسم آمده که در آن روز جشن کنند، و نام دته تروهاست و دته به معنی بهت است و تروها سیزده را گویند. چون در تاریخ سیزدهم ماه شوال چراغان می کنند به این اعتقاد دته تروها نامیده اند. بی تکلف خوب چراغانی شده بود. بر کشتی نشسته سیر و تماشای کرده شد.

روز مبارک شنبه نوزدهم جشن وزن شمسی آراستگی یافت و به ضابطه معهود خود را به طلا و یازده جنس دیگر وزن کرده و در وجه ارباب استحقاق مقرر فرمودم. سال [۲۵۳ الف] پنجاه و یکم از عمر این نیازمند درگاه الهی به انجام رسید. و سر آغاز سال پنجاه و دوم چهره مراد افروخت. امید که مدت حیات در مرضیات ایزدی مصروف باد. جشن روز مبارک شنبه

بیست و ششم در منزل آصف خان ترتیب یافت، و آن عمدة السلطنة به لوازم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت.

در غرة شهریور مرغابی در سال المر نمایان شد و بیست و چهارم ماه مذکور در کسول دل نمودار گشت. جانوران پرنده که در کشمیر می باشند بدین تفصیل است: کلک سارس، طاووس، چرز، لکلک، تقدری، تغداغ، کروانک، زرد پلک، نقره پای، غرم پی، بوزه، لکلک، حواصل، مکه، بغله، قاز، کویل، دراج، شارك، نول سرخ، هریل، دهننگ، کویل شکر خواره مهوکه، مهرلات، دهنیش، کلچری، تنهری که ترکان آن را ومن اورا بد آواز نام کرده ام. چون اسامی بعضی از اینها معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشند به هندی نوشته شد. واسامی جانوران که در کشمیر نمی باشند از درنده و چرنده بدین تفصیل است: شیر زرد، یوز، گرگ، گاو میش، صحرائی، آهوی سیاه، چهکاره، کونه پاچه، نیله گاو، گورخر، خرگوش، سیاه گوش، گربه صحرائی، موشک کربلائی، سوسمار، خارپشت.

درین تاریخ شفتالو از کابل به داکچو کی رسید. آنچه از همه کلانتر بود، بیست و شش توله به وزن در آمد که شصت و پنج مثقال بوده باشد؛ و تاموسم شفتالو بود این قدر می رسید که به اکثری از امرا و بندهای خاص الوس عنایت می شد. روز جمعه بیست و هفتم به قصد سیرو تماشای ویرناک که سرچشمه دریای بهت است سواری شد. پنج گروه بالای آب به کشتی رفته در ظاهر موضع مانپور نزول فرمودم.

درین روز خیر ناخوشی از کشتوار رسید و تفصیل این اجمال آنکه چون دلاورخان فتح کرده متوجه درگاه شد، نصرالله عرب را باچندی [۲۵۳ب] از منصبداران به محافظت آنجا گذاشت. و او را در رای دوخطا افتاد: یکی آنکه زمینداران و مردم آنجا را به غایت تنگ گرفت و سلوک ناملایم پیش داشت؛ دوم آنکه جمعی که به کومک او مقرر بودند به طمع اضافه منصب از ورخصت خواستند که به درگاه رفته مهمسازی خود بکنند. او تجویز این معنی نموده اکثری را به مرور رخصت داد. چون پیش او جمعیت کم ماند زمینداران آنجا که زخمهایی ازو در دل داشتند و در کمین شورش بودند فرصت یافته از اطراف هجوم آوردند و پل را که عبودلشکر و کومک منحصر در آن بود سوخته آتش فتنه و فساد برافروختند؛ و نصرالله متحصن گشته دوسه روزی خود را به هزارجان کندن نگاه داشت. و چون آذوقه نبود و راه آب را نیز بسته بودند ناگزیر به شهادت قرار داده مردانه باچندی که همراه بودند داد شجاعت و جلالت داد تا آنکه اکثری از آن مردم به شهادت رسیدند، و خود را اسیر سرپنجه تقدیر کردند. چون این خبر به مسامع جلال رسید جلال نام پسر دلاورخان را که آثار رشد و کارطلبی از ناصیه

احوالش ظاهر بود، و در فتح کشتوار ترددات پسندیده ازو به ظهور آمده بود به منصب هزارى ذات و ششصد سوار سرافراز ساخته و ملازمان پدر اورا که در سلك بندهاى درگاه انتظام یافته اند، و فوجى از سپاه صوبه کشمير با بسيارى از زمينداران و پيادههاى برق انداز به کومک او مقرر داشته به استيصال آن گروه مخذول العاقبه تعيين فرمودم. و نیز حکم شد که راجه سنگرام زميندار جمو با مردم خود از راه کوه جمو در آيد. اميد که درين زودى به سزای کرد خویش گرفتار آيند.

روز شنبه ۲۸ چهارونيم گروه کوچ شد و از موضع کاکاپور يك گروه گذشته بر لب آب فرود آمد. بنگ کاکاپور مشهور است. بر کنار دريا صحرا خودرو افتاده روز يكشنبه يست و نهم به موضع پنج هزاره منزل شد، اين ديه به فرزند اقبالمند شاه پسر ويز عنايت [۲۵۴ الف] شده است. وکلای او مشرف بر آب باغچه و مختصر عمارتى ترتيب داده بودند؛ و در حوالى پنج هزاره جلگه اى واقع است در نهايت صفا و نزاهت، و هفت درخت چنارعالى در وسط جلگه، و جوى آبی بر دور گشته. کشميريان ستها بهونى می گویند. يکى از سيرگاههاى مقرر کشمير است. درين تاريخ خبر فوت خان دوران رسيد که در لاهور به اجل طبعى در گذشت. عمرش قريب به نود رسیده بود، و از بهادران مقرر روزگار و دليران عرصه کارزار بود، شجاعت را با سردارى جمع داشت، درين دولت حقوق بسيار دارد. اميد که از اهل آمرزش باد. چهار پسر از وماند ليکن هيچکدام استحقاق فرزندی او ندارد. قريب چهارلک روپيه نقد و جنس از ترکه او برآمد. به فرزندان او عنايت شد. روز دوشنبه سى ام نخست تماشاى سرچشمه اينچ کرده شد. اين موضع را حضرت عرش آشياني بهرام سداس کچهواهه مرحمت نموده بودند، و او در دامن کوه و فراز چشمه عمارات و حوضها ساخته، بى تکلف سر منزلت در غايت لطافت و نفاست. آبش در کمال صفا و عذوبت. ماهی بسيار درو شناور.

در ته آبش ز صفا ريگ خرد کور تواند به دل شب شمرد

و چون اين موضع به فرزند خان جهان عنايت فرموده ام مشارالیه ترتيب ضيافت نموده و پيشکش کشيد. قليلى به جهت خاطر او گرفته شد. از اين چشمه نيم گروه پيشتر مچهي بهون سرچشمه ايست که راي بهارى چند از بندهاى عرش آشياني بتخانه اى بر فراز آن ساخته. آب اين چشمه از آن يشر است که توان گفت؛ و درختهاى کلان کهن سال از چنار و سفيدار و سپاه بيد بر دور آن رسته است. شب درين مقام گذرانیده، روز سه شنبه سى و یکم به سرچشمه اچهل منزل شد. آب اين چشمه از آن فزونتر است. آبشار خوشی دارد، و بر اطراف درختهاى چنارعالى و سفيدارهاى موزون سر بهم آورده، نشيمنهاى دلکش به موقع ترتيب داده بودند

و در مدنظر باغچه باصفا گل‌های جمفری شفته. گویی [۲۵۴ب] قطعه‌ایست از بهشت. روز گمشبه غره مهرماه از اچهل کوچ فرموده قریب به چشمه ویرناک منزل شد. روز مبارکشبه دوم بر چشمه مذکور بزم پیاله ترتیب یافت. بنده‌های خاص را حکم نشستن فرمودم و پیاله‌های سرشار پیموده از شفتالوی کابل الوش گزک عنایت نمودم؛ و هنگام شامستان به خانه‌های خود بازگشتند. این چشمه منبع دریای بهت است، و در دامن کوهی واقع است که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و گیاه بومش محسوس نمی‌شود؛ و در زمان شاهزادگی حکم فرموده بودم که بر سر این چشمه عمارتی که مسواقی این مقام باشد اساس نهند درین‌ولا بانجام رسید. حوض مثنی چهل و دودرچ چهارده گز عمق و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه رسته زنگاری رنگ، و ماهی بسیار شناور، و بر دور حوض ایوانهای طاق زده، و باغی در پیش این عمارت، و از لب حوض تادر باغ جوئی چهارگز در عرض، و یکصد و هشتادگز در طول و ده گز در عمق، و بر اطراف جوئی خیابان سنگ بست و آب حوض به مثابه‌ای صاف و لطیف که با وجود چهارگز در عمق اگر نخودی در زیر آب افتاده باشد به نظر درمی‌آید. و از صفای جوی و سبزه و گیاه که در زیر آن چشمه رسته چه نویسد. بعضی سبز تلخ و بعضی پسته و سیبکی و اقسام سبزه سیر و نیم سیر درهم رسته، از جمله بته‌ای به نظر در آمد بعینه مانند دم طاووس نقاشانه، و از امواج آب متحرک و یک‌گلی جابجا شکفته، نفس الامر آنکه در تمام کشمیر به این خوبی و دل‌فریبی سیرگاهی نیست. معلوم شد که بالای آب کشمیر را هیچ نسبت به پایان آب نیست بایستی روزی چند درین حدود سیر مستوفی کرده، داد عیش و کامرانی می‌دادم. چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود و در کوتل برف شروع در باریدن کرده و فرصت توقف بار نمی‌یافت ناگزیر عنان معاودت به جانب شهر معطوف داشتم و حکم شد که بر کنار جوی مذکور دو رویه درخت چنار بنشانند.

روزشنبه چهارم به چشمه لوکابون منزل شد. این [۲۵۵الف] سرچشمه هم قابل جابجاست اگر چه الحال در برابر آنها نیست، لیکن اگر مرمت کنند جای خوبی خواهد شد. فرمودم که مناسب آن مقام عمارتی بسازند و حوض پیش چشمه را مرمت نمایند. در اثنای راه بر چشمه عبور واقع شد، انده‌ناک نامند. مشهور است که ماهی‌های این چشمه نایب می‌باشند. لحظه‌ای بر سرچشمه مذکور توقف نموده دام انداختم دوازده ماهی به دام افتاد آن جمله سه ماهی نایب بود و نه ماهی چشم داشت. ظاهر آب این چشمه را تأثیر است که ماهی را کور می‌سازد. بهر حال خالی از غرایبی نیست.

روز یکشنبه پنجم باز به چشمه مچهی بهون و اینج عبور نموده متوجه شهر شدم. روز

گمشته هشتم خبر فوت هاشم خان پسر قاسم خان رسید. روز مبارکشنبه نهم ارادت خان را به صاحب صوبگی کشمیر سرفرازی بخشیدم، و میر جمله از تغییر او به خدمت خان سامانی امتیاز یافت، معتمد خان به خدمت عرض مکرر فرق عزت برافراخت، و منصب میر جمله دوهزاری ذات و پانصد سوار حکم شد. شب شنبه یازدهم به شهر نزول اجلال اتفاق افتاد. صفی خان به خدمت صوبه گجرات ممتاز شد. سنگرام راجه جمو به منصب هزار و پانصدی و هزار سوار سر بلندی یافت.

درین روز غیر مکرر شکاری از ماهیگیران کشمیر مشاهده افتاد درجایی که آب تاسینه آدمی باشد دو کشتی پهلوی یکدیگر می برند به دستوری که یک سر باهم پیوسته باشد و سردیگر از هم دور به فاصله چهارده پانزده ذرع، و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتیها چسوب دراز به دست گرفته می ایستند، تا فاصله کم و زیاد نشود و در برابر می رفته باشند و ده دوازده ملاح نه آب درآمده سرهای کشتی را که باهم پیوسته به دست گرفته پاها را به زمین کوفته می روند و ماهی که به میان هر دو کشتی درآمده خواهد که از تنگی بگذرد و به پای ملاحان می رسد، و ملاح فی الفور غوطه خورده به قعر آب می رساند و ملاح دیگر بر پشت او حمل انداخته به دو دست پشت او را زیر می کند تا آب او را به بالا بیاورد و او ماهی را به دست گرفته برمی آرد. و بعضی [۲۵۵] که درین فن مهارت تمام دارند دوماهی به دو دست گرفته برمی آرند، از جمله پیر ملاحی بود که در هر غوطه زدن اکثر دوماهی می گرفت؛ و این شکار در پنجه زاره می شود، و مخصوص دریای بهت است. در کولا بها و دیگر رودخانه نمی شود و منحصر در موسم بهار است که آب سرد و گزنده نباشد.

روز دوشنبه سیزدهم جشن دسهره ترتیب یافت. به دستور هر سال اسپان را از طوایل خاصه و هر چه حواله امر شده آراسته به نظر در آورده اند. درین ولا اثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس کردم. امید که عاقبت به خیر مقرون باد. انشاء الله تعالی. روز گمشته پانزدهم به قصد شکار خزان به جانب صفا پور و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گشتم. در صفا پور بالا آب خوش است و بر سمت شمال آن کوهی افتاده پر درخت، با آنکه آغاز خزان بود عجب نمودی داشت، عکس درختهای الوان از چنار و زرد آلو و غیر آن در میان تالاب به غایت خوش می نمود. بی تکلف خوبیهای خزان از بهار هیچ کمی ندارد. بیت ذوق فنا نیافته ای و رنه در نظر رنگین تر از بهار بود جلوه خزان چون وقت تنگ بود و ساعت کوچ قریب شد سیر اجمالی کرده مراجعت نموده شد. درین چند روز پیوسته به شکار مرغابی خوشوقت بودم. روزی در اثنای شکار ملاحی بچه

قرقره گرفته آورد . در غایت لاغری و زبونی بود ، يك شب بیشتر زنده نماند . قرقره در کشمیر نمی باشد ظاهر در هنگام گذشتن و رفتن به هندوستان از لاغری و بیماری افتاده باشد .

درین ولا خبر رحمان داد پسر خانناتان رسید که در بالای به اجل طبیعی در گذشت ظاهراً روزی چند تب کرده بود . در ایام نقاحت روزی دکتیان فوج بسته نمایان می شوند . برادر کلانش داراب خان به قصد جنگ سواری می نماید ، و چون خبر به رحمان داد رسید از غایت جرات و جلالت با وجود ضعف و تکسر سوار شده ، خود را به برادر می رساند و بعد از آنکه غنیم را زیر کرده مراجعت می نماید در بر آوردن چلته شرط احتیاط بجائی آورد فی الفور هوا تصرف می کند و تشنج می شود ، و زبان از گویائی [۲۵۶ الف] می ماند . دوسه روزی به این حال گذرانیده و دیعت حیات می سپارد ، خوب جوان رشید بود . ذوق شمشیر زدن و کارطلبی بسیار داشت ، و همه جا قصدش این بود که جوهر خود را در شمشیر می نماید . اگر چه مرگ و آتش ترو خشک را یکسان می سوزد لیکن بر من سخت گران می نماید ، تا بر پدر پیر دل شکسته او چه گذشته باشد . هنوز مصیبت شاهنواز خان التیام نیافته بود که این جراحت تازه نصیب او شد ، امید که الله تعالی در خور آن صبر و حوصله کرامت کند .

روز مبارک شنبه شانزدهم خنجر خان به منصب سهزاری ذات و سوار سرفراز شد . قاسم - خان به منصب دوهزاری و هزار سوار ممتاز گشت ، محمد حسین برادر خواجه جهان را که به خدمت بخشی گری لشکر کاکره مقرر است منصب هشتصد ذات و سوار عنایت فرمودم . شب دوشنبه بیست و هفتم مهر ماه الهی بعد از گذشتن يك بهر و هفت گهری به مبارکی و فرخی رایات اقبال به صوب هندوستان ارتفاع یافت .

مراجعت از کشمیر به جانب هندوستان : چون زعفران گل کرده بود از سواد شهر کوچ فرموده ، به موضع پیر شافت . در تمام ملك کشمیر زعفران بغیر از بین درجای دیگر نمی شود . روز مبارک شنبه سی ام در زعفران زار بزم پیاله ترتیب یافت . چمن چمن ، صحرا صحرا ، چنانکه نظر کار کنده شگفته بود . نسیمش دماغها را معطر ساخت . بنه اش به زمین پیوسته می باشد . گلش چهار برگ دارد ، و بنفش رنگ است ، به کلانی گل چنپه ، و از میانش سه شاخ زعفران رسته ؛ پیازش دمی نشانند و در سالی که خوب می شود چهار ضامن به وزن حال می آید ، و سه هزار و دو ضامن به وزن خراسان بوده باشد . نصف حصه خالص و نصف حصه رعایا معمول است ، و سیری به ده رویه خرید و فروخت می شود ، و احیاناً نرخ کم زیاد هم می شود ، و رسم مقرر است که گل زعفران را وزن کرده به اهل حرفه می دهند و آنها به خانه های خود برده زعفران را چیده می آرند . و موافق ربعی که از قدیم بسته اند نیم وزن آن نمک دروجه اجوره می گیرند ، و نمک در کشمیر نمی باشد

از هندوستان می‌برند. دیگر از تحفه‌های کشمیر پر کلکی است که جانور شکاری در سالی تاده [۲۵۶ ب] هزار و هفتصد پر بهم می‌رسد و بازو جره تادویست به دام می‌افتد. آشیان باشه هم دارد و باشه آشیانی بدنمی شود.

روز جمعه غره آبان ماه الهی از پیر کوچ فرموده در مقام خان پور منزل شد. چون به عرض رسید که زینل بیگ ایلچی برادرم شاه عباس به حوالی لاهور رسیده مصحوب میر حسام الدین پسر عضد الدوله انجو خلعت و سی هزار روپیه خرجی عنایت نموده فرستادم و حکم کردم که آنچه او به مشارالیه تکلف نماید قیمت آن با پنجهزار روپیه دیگر از خود به طریق ضیافت بفرستد. پیش از این فرموده بودم که از کشمیر تا انتهای کوهستان در هر منزل عمارتی بجهت نشیمن خاصه و اهل محل اساس نهند و در سرما و برف درخیمه نباید گذرانیده، اگرچه عمارات این منزل به اتمام پیوسته بود چون هنوز نم داشت و بوی آهک می‌آمد درخیمه استراحت نموده شد. روز شنبه دویم در کلمپور منزل شد، چون مکرر بعرض رسیده بود که در حوالی هیرم پور آبشاری واقع است به غایت عالی و نادر با آنکه سه چهار گروه از راه به جانب دست چپ بود، جریده به قصد تماشای آن شتافتم. از تعریف و توصیف آن چه نویسد. سه چهار مرتبه آب بر روی هم می‌ریزد: تا حال به این خوبی و لطافت آبشاری به نظر در نیامده. بی تکلف نظر گاهی است به غایت عجیب و غریب، تا سه پهر روز آنجا به عیش و کامرانی گذرانیده چشم و دل را از تماشای آن سیراب ساختم. لیکن در وقت ابر و باران خالی از وحشتی نیست. بعد از سه پهر روز سوار شده هنگام شام به هیره پور رسیده. شب در منزل مذکور گذرانیده. روز دوشنبه چهارم از کوتل باری براری عبور نموده بر فراز کوتل پیر پنجال منزل گزیدم. از صعوبات این کریوه و دشواری این راه چه نویسد که اندیشه رامجال گذر نیست. در این چند روز مکرر برف باریده بود و کوه‌های سفید شده در میان جاده نیز بعضی جاها بپخته بود چنانچه سم اسب گیرائی نداشت و سوار به سختی می‌گذشت. الله تعالی کرم خویش ارزانی داشت و درین روز نبارید. طرفه آنکه جمعی که پیشتر گذشته بودند و آنها بیکه متعاقب آمدند همه باریدن برف را دریافتند.

روز سه شنبه از کریوه پیر پنجال گذشته در پوشانه منزل شد. با آنکه ازین طرف سر نشیب است لیکن از بسکه بلند است اکثر مردم پیاده گذشته. روز گمشنبه ششم، بیرم کله محل نزول اجلال گشت، قریب به موضع مذکور آبشاری واقع [۲۵۷ الف] است به غایت نفیس، حسب الحکم صغه‌ای به جهت نشیمن ترتیب داده بودند. الحق نظر گاه خوشی است! فرمودم که تاریخ عبور مرا بر لوح سنگ کنده بر فراز صغه نصب کنند. بی بدل خان یثی چند گفته و بر میلی نظم این نقش دولت

بر لوح روزگار یادگار است .

دو زمیندار در این راه می‌باشند که مدار آمد و رفت و بندوبست راه به قبضه اختیار اینهاست، و در حقیقت کلید ملک کشمیرند. یکی رامهدی نایک نام است، و دیگری راحسین نایک گویند. از پیره پور تا بیرم کله ضبط راه به عهده اینهاست. پدر مهدی نایک بهرام نایک در ایام حکومت کشمیر بان عهده بود. چون نوبت حکومت به بنده‌های این درگاه رسید میرزا یوسف خان در ایام حکومت خویش بهرام نایک را مسافر ملک نیستی گردانید. الحال در تصرف و دخل هر دو برابر هم‌اند. اگرچه به ظاهر با هم مدارایی دارند لیکن به باطن در نهایت عداوتند. درین روز شیخ ابن یمین که از خدمتگاران قدیمی احمادی عمده بود به جوار رحمت ایزدی پیوست جوان نیک‌ذات بی‌بد بود، و از غایت اعتماد، آفیون‌خاصه، و آب‌حیات، حواله او بود. شبی که بر بالای پیر پنجال منزل شد چون خیمه و اسباب نرسیده بود و به قدر ضعف هم داشت سرما تصرف نمود و تشنج کرد و زبان از گوبائی بازماند. در روز به این حال زنده بود و در گذشت. آفیون خاصه به خواص خان سپردم و خدمت آبدارخانه به موسی خان حواله شد.

روزمبار کشنبه هفتم تهنه معسکر اقبال گشت. اکثر در بیرم کله میمون بسیار به نظر در آمده بود. اما ازین منزل در هوا و زبان و لباس و رستنی و حیوانات و آنچه مخصوص ولایت گرم سیرست تفاوت فاحش ظاهر شد. مردم اینجا به زبان فارسی و هندی هر دو متکلم‌اند. ظاهرأ زبان اصل اینها هندی است و زبان کشمیری را به جهت قریب و جوار یاد گرفته‌اند. مجملأ از اینجا داخل هندست. عورات لباس پشمینه نمی‌پوشند و به دستور زنان هند حلقه دربینی می‌کنند. روز جمعه هشتم راجور محل نزول رایات عالیات گردید. مردم اینجا در [۲۵۷ ب] زمان قدیم هندو بوده‌اند. و زمیندار اینجا را راجه می‌گفته‌اند. سلطان فیروز مسلمان کرده و مع ذلک خود را راجه می‌گوید. و هنوز بدعت‌های ایام جهالت در میان آنها مستمر است. از جمله چنانچه بعضی از زنان هندو باشوهر خود می‌سوزند اینها را باشوهر در گور می‌آرند. شنیده شد که در همین ایام دختری ده دوازده ساله را باشوهر خود که هم‌سال به او بود زنده به قبر در آورده‌اند. دیگر آنکه بعضی از مردم بی بضاعت را که دختر به وجود می‌آید خفه کرده می‌کشند، و باهنود پیوند خویشی می‌کنند. هم دختر می‌دهند و هم می‌گیرند. گرفتن خود خوب، اما دادن نمودن بالله. فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نگردند، و هر کس که مرتکب این بدعتها شود او را سیاست کنند.

در راجور رودخانه ایست که آبش در برسات به غایت مسموم می‌شود و اکثر مردمش را در زیر گلو بوغچه برمی‌آید و زرد و ضعیف می‌باشند. برنج راجور بسیار بهتر از برنج کشمیر

است . بنفشه خودرو و خوشبو درین دامن کوه می باشد . روز یکشنبه دهم در نوشهره منزل اتفاق افتاد . درین مقام به حکم حضرت عرش آشیانی قلعه ای از سنگ ساخته اند و پیوسته جمعی از حاکم کشمیر درینجا به طریق تهانه می باشند . روز دوشنبه یازدهم جوکی هنی محل نزول موکب اقبال گشت . عمارات این منزل را مراد نام چله اهتمام نموده ، حسن انجام بخشیده بود . در میان دولتخانه صفه ای به صفا آراسته ، نسبت به دیگر منازل امتیاز داشت ، منصب او را افزودم . روز سه شنبه در مقام بهنیر منزل شد . امروز از کوه سا کوتل گذشته به وسعت آباد هندوستان در آمدم .

پیشتر قراولان به جهت شکار قمرغه دستوری یافته بودند که در بهنیر و کرجه ها و مکپاله جر که ترتیب دهند . روز گمشنبه و مبارکشنبه شکاری رازنده آوردند . روز جمعه به نشاط شکار خوشوقت شدم . از قفقار کوهی و غیره پنجاه و شش رأس شکار شد . در این تاریخ راجه سارنگ دیو که از خدمتگاران نزدیک [۲۵۸ الف] است ، به منصب هشتصدی ذات و چهارصد سوار شرفرازی یافت . روز شنبه شانزدهم به جانب کرجه ها متوجه شدم . به پنج کوچ کنار دریای بهت معسکر اقبال گردید . روز مبارکشنبه بیست و یکم در جر که کرجه ها شکار کردم . نسبت به دیگر بارها شکار کمتر آمد ، و چنانچه دلم می خواست محفوظ نشدم . روز دوشنبه بیست و پنجم در جر که مکپاله به نشاط شکار خوشوقت شدم . هفتاد و شش رأس بزمارخور ، و غیره شکار شد . و ازین جا به ده منزل شکارگاه جهانگیر آباد مخیم بارگاه دولت گردید . در زمان شاهزادگی ، این سرزمین شکارگاه من بود . و به نام خود دهی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنا نهاده ، به سکنه رمین که از قراولان نزدیک بسود عنایت نموده بودم ، و بعد از جلوس پرگنه ساخته به جاگیر مومی الیه لطف فرمودم و حکم کردم که عمارتی به جهت دولتخانه و تالایی و اساس نهند و بعد از فوت او این پرگنه به جاگیر ارادتخان مقرر شد . و سربراهی عمارات به مشارالیه بازگشت . و درینولا حسن انجام پذیرفته بی تکلف تالی شده به غایت عالی ؛ و در میان تال عمارات دلنشین به همه جهت يك لك و پنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینجا شده باشد . الحق پادشاهانه شکار گاهی است . روز مبارکشنبه و جمعه مقام کرده از انواع شکار محفوظ شدم . قاسم خان که به حراست لاهور سرافراز است دولت زمین بوس دریافته پنجاه مهر نذر گذرانید . و از اینجا يك منزل در میان باغ مؤمن عشق باز که در کنار دریای لاهور واقع است نزول اقبال اتفاق افتاد . درختهای چنار عالی و سروهای خوش قد دارد . بی تکلف نفزك باغچه ایست .

روز دوشنبه نهم آذرماه الهی مطابق پنجم محرم سنه يك هزار و سی و يك از باغ مؤمن بر فیل تند نام سوار شده نثار کنان متوجه شهر گردیدم ، بعد از گذشتن دو بهر و سه گهری از روز مذکور

به ساعت مسعود و مختار به دولنخانه درآمده ، در عمارتی که مجدداً به اهتمام معمورخان حسن انجام پذیرفته ، به مبارکی و فرخی نزول [۲۵۸ب] فرمودم. به تکلف منازل دلگشای و نشیمنهای روح افزا در غایت لطافت و نزاهت همه منقش و مصور به عمل اوستادان نادره کار آراستگی یافته و باغچه های سبز و خرم به انواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته . بیت:

ز پای تا پسرش هر کجا که می نگرم کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجاست
بالجمله مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این عمارت شده .

فتح قلعه کانگره: در این روز بهجت افروز مؤده فتح قلعه کانگره مسرت بخش خاطر اولیای دولت گشت ، و به شکر این موهبت عظمی و فتح بزرگه ؛ که از عنایات مجده و اهب العطا یاست ، سر نیاز بدرگاه کریم کار ساز فرود آورده ، کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه گردید. کانگره قلعه ایست قدیم ، شمال رو به لاهور ، در میان کوهستان واقع شده ، به استحکام و دشوار گشای و متانت و محکمی معروف و مشهور ، از تاریخ اساس این قلعه ، جز خدای جهان آفرین آگاه نیست. اعتقاد زمینداران پنجاب آن است که درین مدت قلعه مذکور از قومی به قومی دیگر انتقال نموده و یگانه برو دست تسلط نیافته ، و العلم عند الله. بالجمله از آن هنگام که صیت اسلام و آوازه دین مستقیم محمدی به هندوستان رسیده ، هیچیک از سلاطین و الاشکوه رافتح آن میسر نشده ، سلطان فیروز شاه با آن همه شوکت و استعداد خود در فتنه به تسخیر قلعه پرداخت ، و مدتها محاصره داشت چون دانست که استحکام و متانت قلعه به حدی است که تا سامان قلعه داری و آذوقه با متحصنان بوده باشد ، ظفر بر تسخیر آن نتوان یافت ، کام نا کام به آمدن راجه و ملازمت نمودن خرسندی نموده دست از آن باز داشت. گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را به التماس اندرون قلعه برد. سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه به راجه گفت که مثل من پادشاهی را به درون قلعه آوردن از شرایط حزم و احتیاط دور بود ، جمعی که دز ملازمت اند اگر [۲۵۹ الف] قصد تو کنند و قلعه را به تصرف در آورند ، چمی توانی کرد؟ راجه به جانب مردم خود اشارت کرد در لحظه فوجی از دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانه برآمدند و سلطان را کورنش کردند و سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوهم و متفکر گشته از غدر اندیشید ، راجه پیش آمده و زمین خدمت بوسه داد و گفت ما را جز اطاعت و بندگی درس نیست ، لیکن چنانچه سربسازان مبارک گذشته احتیاط و دور بینی را پاس می داشت. سلطان آفرین گفت و راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت معاودت یافت .

بعد از آن هر که بر تخت دهلی نشست لشکری به تسخیر کانگره فرستاد و کاری از پیش

رفت. پدر بزرگوار من هم يك مرتبه لشكري عظيم به سرداری حسين قلی خان که بعد از خدمت پسندیده به خطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمودند. در اثنای محاصره شورش ابراهيم حسين ميرزاشد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته به صوب پنجاب علم فتنه و آشوب برافراخت، و خانجهان ناگزیر از گرد قلعه برخاسته متوجه اطلاق ناپره فتنه و فساد گشت، و تسخير قلعه در عقده توقف افتاد، و پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بود و شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره گشا نمی شد. و چون به کرم ایزد جل سبحانه تخت دولت به وجود این نیازمند آراستگی یافت، از جمله غزاهای که بر ذمت همت لازم شمرده یکی این بود. نخست مرتضی خان را که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوجی از بهادران رزم دوست به تسخير قلعه مذکور رخصت فرمودم، و هنوز آن مهم به انصراف نرسیده بود که مرتضی خان به رحمت ایزدی پیوست، بعد از آن جوهر مل راجه با سو تهنید این خدمت نمود. او را سردار لشکر ساخته فرستادم آن بدسرسشت در مقام بغی و کافر نعمتی در آمده [۲۵۹ ب] عصیان ورزیده، تفرقه عظیم در آن لشکر راه یافت، و تسخير قلعه در عقده توقف و تمویق افتاد. و بسی بر نیامد که آن حق ناشناس به سزای عمل خویش گرفتار گشته به جهنم رفت، چنانچه تفصیل آن در مقام خویش گذارش یافته.

بالجمله درین ولا خرم تهنید خدمت مذکور نموده سندر ملازم خود را به استعداد تمام فرستاد، و بسیاری از امرای پادشاهی به کومک او دستوری یافتند و به تاریخ شانزدهم شوال ۱۰۲۹ هجری لشکرها به دور قلعه پیوسته، مورچها قسمت شد و مداخل و مدارج قلعه را به نظر احتیاط ملاحظه نموده راه آمد و شد آذوقه را مسدود ساختند، و رفته رفته کار به دشواری کشید، و بعد از آنکه از قسم غله و آنچه غذا توان داشت در قلعه نماند، چهار ماه دیگر علفهای خشک را به نمک جوشانیده خوردند. چون کار به هلاکت رسید و از ممرأة امید نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه را سپردند و روز مبارک شنبه غره شهر محرم سنه ۱۰۳۱ هجری فتحی که هیچیک از سلاطین و الاشکوه رامیسر نشده بودند در نظر کوتاه اندیشان ظواهر بین دور می نمود، الله تعالی به محض لطف و کرم خود به این نیازمند کرامت فرمود، و جمعی از بنده هایی که درین خدمت ترذات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و شایستگی خویش به اضافه مناسب و مراتب سرافرازی یافتند.

روز مبارک شنبه دوازدهم حسب الائناس خرم به منزل او که نو ساخته بود رفته شد، از پیشکشهای او آنچه خوش آمد برداشتم. سه زنجیر فیل داخل حلقه خاصه شد، و در همین روز عبدالعزیز خان نقشبندی را به خدمت فوجداری نواحی قلعه کانگره مقرر فرمودم. و منصب او دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار حکم شد. فیل خاصه ای به اعتقاد خان عنایت نمودم.

[۲۶۰ الف] الف خان قیامخانی به حراست قلعه کانگره دستوری یافت و منصب او از اصل و اضافه هزار و پانصدهی ذات و هزار سوار حکم شد. شیخ فیض الله خویش مرتضی خان نیز به موافقت او مقرر گشت که بالای قلعه بوده باشد. شب شنبه سیزدهم ماه مذکور خسوف شد. شرایط نیازمندی به درگاه ایزدمتعال و قادر بر کمال ظاهر ساخته مناسب وقت از نقد و جنس به رسم خبرات و تصدقات به فقرا و مساکین و ارباب استحقاق قسمت شد.

در بنو لایزل ییگک ایلچی دارای ایران سعادت آستان بوس دریافت. پس از ادای کورنش زمین بوس رقیمه کریمه آن برادر والا قدر را که مشتمل بر اظهار مراتب یکجتهی و کمال محبت بود گذرانید. دوازده عباسی نذر و چهارده رأس اسب بایراق و سه دست باز تو یغون و پنج سر استر و پنج نفر شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر به رسم پیشکش گذرانید. او را به رفاقت خان عالم رخصت فرموده بودند جهت بعضی ضروریات همراهی نیارست کرد. درین تاریخ به درگاه رسید، خلعت فاخره و جیفه و طره مرصع کاری و خنجر مرصع به او مرحمت شد، و وصال ییگک و حاجی نعمت که همراه او آمده بودند ملازمت نمودند، و سرافرازی یافتند. امسان الله پسر مهابت خان به منصب دوهزاری و هفتصد سوار مقرر گشت. حسب الالتماس مهابت خان سیصد سوار بر منصب مبارز خان افغان افزوده از اصل و اضافه دوهزاری ذات و هزار و هفتصد سوار مقرر گشت و صد سوار دیگر بر منصب کنگک نیز اضافه فرموده شد. خلعت زمستانی به عبدالله خان و لشکر خان مرحمت نموده فرستادم. به الالتماس قاسم خان به باغ او رفته شد که درسواد شهر واقع است. در سر سواری ده هزار چرن نثار کردم. از پیشکشهای او یک قطعه الماس و از اقمشه آنچه خوش آمد برداشتم.

شب دوشنبه بیست و یکم به مبارکی و فیروزی پیشخانه به صوب دارالخلافه آگره برآمد. برق انداز خان به داروغگی نو پیشخانه لشکر [۲۶۰ ب] دکن مقرر گردید. شیخ اسحق به خدمت کانگره سرافراز شد، برادران الله داد خان افغان را از حبس بر آورده هزار رویه انعام شد. دودست باز تو یغون به خرم الثغات فرموده فرستادم، روز مبارک شنبه بیست و ششم به ضابطه مقرر جشن ترتیب یافت و سوقانهای دارای ایران که به مصحوب زینل ییگک ارسال داشته بودند از نظر گذشت به سلطان حسین پگلی قیل عنایت نمودم، به ملا محمد کشمیری هزار رویه انعام مرحمت شد، منصب پیرداد افغان به الالتماس مهابت خان هزاری ذات و چهارصد سوار مقرر گشت. چون راجه اروپ چند گواگیری در خدمت کانگره ترددات پسندیده نموده بود به دیوانیان عظام حکم شد که نیمه وطن او را در وجه انعام امتیاز نماید و نیمه دیگر به جاگیر او تنخواه دهند.

به تاریخ سیام نواسه مدارالملکی اعتمادالدوله را به جهت فرزند شهریارخواستگاری نموده يك لك روپيه از نقد وجنس به رسم ساچق فرستاده شد. امرای عظام و بنده های عمده اکثری همراه ساچق به منزل مشارالیه رفته بودند و ایشان مجلس عالی آداسته درین جشن تکلفات فراوان ظاهر ساخت. امید که مبارک باشد، چون آن عمده السلطنه عبارات عالی و نشیمنهای پس تکلف در منزل خود اساس نهاده بودند التماس ضیافت نمود. با اهل محل به منزل او رفته شد به غایت جشن عالی ترتیب داده پیشکشهای لایق از هر قسم به نظر در آورد، رعایت خاطر او نموده آنچه پسند افتاد برگزیدیم. درین روز پنجاه هزار روپیه به زینل بیگ ایلچی مرحمت شد. منصب زبردستخان از اصل و اضافه هزاری ذات و پانصد سوار مقرر گشت. مقصود برادر قاسم خان به منصب پانصدی و سیصد سوار، و میرزا دکنی پسر میرزا رستم به پانصدی و دویست سوار سرافرازی یافتند.

در آن ایام سعادت فرجام که رایات فتح و فیروزی در [۱۲۶۱ الف] ولایت همیشه بهار کشمیر به دولت و بهروزی به سیر و شکار خوشوقت بوده عرایض متصدیان ممالک جنوبی به تواتر رسید مشتمل بر آنکه چون رایات ظفر آیات از مرکز خلافت دورتر شتافته دنیا داران دکن از بی- دولتی و کم فرصتی نقض عهد نموده، سر به فتنه و فساد برداشته اند، و پای از حد خویش برتر نهاده بسیاری از مضافات احمد نگر و برادر دامتصرف گشته اند. چنانچه مکرر عرایض رسیده که مدار کار آن شور بختان بر تاخت و تاراج و آتش زدن و ضایع ساختن کشتها و علف زارها است. بنا بر این مقرر شده بود که چون در مرتبه اول که رایات جهانگشا به تسخیر ممالک جنوبی و استیصال آن گروه مخذول العاقبت نهضت فرمود خرم به هر اولی لشکر منصور سرافرازی گشته، به برهان پور رسید. از گریزی و حیل سازی که لازمه ذات فتنه سرشت آنهاست او را شفیع ساخته ولایت پادشاهی را گذاشتند و مبلغ ها به رسم پیشکش از نقد وجنس به درگاه ارسال داشته تعهد نمودند که بعد ازین سر رشته بندگی از دست ندهند، و پای از حد ادب بیرون نهند. چنانچه در اوراق گذشته نگاشته كلك سوانح نگار گشته به التماس خرم در قلعه شادی آباد ماند و روزی چند توقف افتاد، و به استشفاع او بر تضرع وزاری آنها بخشوده آمد، الحال که از به ذاتی و شور بختی نقض عهد نموده از شیوه اطاعت و بندگی انحراف ورزیده اند باز عا کر اقبال به سرکردگی او تعیین شود که سزای ناسپاسی و بد کرداری خود دریافته موجب عبرت سایر تیره بختان و خیره سر شود لیکن چون مهم کانگره به عهده او بود و اکثر مردم کار آمد خود را به خدمت فرستاده بود روزی چند در انصرام این اندیشه کوشش رفت تا آنکه درینولا عرایض پی در پی رسید که غنیم قوت گرفته، شصت هزار سوار او باش گرد آورده، اکثر ملك پادشاهی دامتصرف شده اند، و به هر جاتنه

بود برخاسته در بهکر به هم پیوستند، و مدت سه ماه در آنجا با مخالفان سیه [۲۶۱] روزگار درازم و پیکار بودند. درین مدت سه جنگ حساسی شد، و هر بار پندهای جان نثار بر مقهوران تیره روزگار آثار غلبه و تسلط ظاهر ساختند. و چون از هیچ راه غله و آذوقه به اردو نمی رسد و آنها بر اطراف معسکر اقبال تاخت و تاراج مشغول بودند عسرت غله به نهایت انجامید و چارواها زبون شد تا گزیر از بالا گهات فرود آمده در بالا پور توقف گزیدند. و آن مقهوران بی عاقبت دلیر شده، در حوالی بالا پور آمده به قزاقی و ترکی گری پرداختند. بندهای درگاه شش هفت هزار سوار از مردم گزیده خوش اسبه انتخاب نموده، بر سر بنگاه مخالفان تاختند و آنها قریب شصت هزار سوار بودند، مجملًا جنگ عظیم شد و بنگاه آنها به تاراج رفت و بسیاری را کشته و بسته سالماً و غانماً مراجعت نمودند. و در وقت برگشتن باز آن بیدولتان از اطراف هجوم آورده و جنگ کنان تارو آمدند. از جانب قریب به هزار کس کشته شده باشد. برین جمله مدت چهار ماه در بالا پور توقف نمودند و چون عسرت غله به نهایت انجامید و بسیاری از قلعه چیان زربنده گریخته و به مخالفان پیوستند، و پیوسته جمعی راه بی حقیقتی سپرده و در زمره مقهوران منتظم می گشتند بنا برین صلاح در توقف ندیده به برهان پور آمدند، و باز آن سیه بختان از پی در آمده برهان پور را محاصره نمودند تا مدت شش ماه در گرد برهان پور بودند، اکثر پرگنات برار و خاندیس را متصرف گشتند و دست تعدی و تجاوز بر رعایا و زیر دستان دراز ساخته به تحصیل پرداختند، و چون لشکر تعب و محنت بسیار کشیده بود و چارواها زبون گشته نمی توانستند از شهر بر آمده تنبیه بر اصل نمایند، و این سبب افزونی غرور و نخوت و زیادتى پندار و جرأت کوتاه اندیشان کم فرصت گشت.

مقارن این حال نهضت رایات اقبال به مستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و نیز [۲۶۲ الف] به عنایت ایزد سیحانه کانگره مفتوح گشت بنا برین روز جمعه چهارم دی ماه خرم را بدان صوبه رخصت نمودم و خلعت و شمشیر مرصع و قیل و قمر مرحمت شد. نور جهان بیگم نیز فیلی لطف نمودند و حکم فرمودم که ده کرور و ام بعد از تسخیر ملک دکن از ولایت مفتوحه در وجه انعام خود متصرف گردد. ششصد و پنجاه منصبدار و یک هزار احدی و یک هزار برق انداز رومی و پنجهزار توپچی پیاده سواری، سی و یک هزار سوار که بدان صوب بوده و هست و با توپخانه عظیم و قیل بسیار به همراهی او مقرر گشت و یک کرور روپیه بجهت مدد خرج لشکر منصور لطف نمودم و بندهائی که به خدمت مذکور مقرر شده اند در خود پایة خویش هر کدام به انعام اسپ و قیل و سربا سرافرازی یافتند. و در همین ساعت مسعود و زمان محمود رایات عزیمت به صوب دار الخلافه آگره انعطاف یافت، و در سواد شهر نزول اقبال اتفاق افتاد.

محمد رضا جابری به دیوانی صوبه بنگاله و خواجه ملکی به بخشگیری صوبه سند کور ممتاز گشته به اضافه منصب سرافراز شدند، جگت سنگه ولد رانا کرن از وطن آمده سعادت آستان بوس دریافت، در ششم ماه مذکور قضای کنارتال راجه تور دمل محل نزول بارگاه دولت گردید، چهار روز درین منزل مقام شد. درینولا چندی از منصبداران که به خدمت فتح دکن دستوری یافته بودند برین موجب به اضافه منصب سرافراز شدند. زاهدخان هزاری چهارصد سوار بود هزاری پانصد سوار شد و صد سوار بر منصب خواجه عبداللطیف نقشبندی افزودم و پانصد سوار شد. هروی نراین هاده را از اصل و اضافه نهصدی ششصد سوار سرفراز ساختم. یعقوب پسر خان دوران هشتصد و چهارصد سوار شد، و همچنین جمعی کثیر از بنده ها در خورشایستگی خویش به اضافه منصب سرافرازی یافتند، و معتمد خان به خدمت بخشگیری و وقایع نویس لشکر فیروزی اثر سر بلند گشته، به عنایت توغ ممتاز گردید. پیشکش لجهمی چند راجه کماون از بازو جره و دیگر جانوران شکاری به نظر گذشت. جگن سنگه ولد رانا کرن به کومک لشکر دکن رخصت یافت، اسپ خاصه معزین به او مرحمت شد. راجه [۲۶۲ ب] اروپ چند به عنایت فیل واسپ سرافراز به جاگیر خور رخصت یافت.

به تاریخ دوازدهم فرزند خان جهان را به صاحب صوبگی ملتان سرافراز گردانیده رخصت فرمودم، و سروپا بانادری و خنجر مرصع و فیل خاصه بایراق و یک ماده فیل واسپ خدنگ نام و دودست باز عنایت شد. سید هزار خان هزاری و چهارصد سوار منصب داشت پانصدی و دو دست سوار افزوده همراه خان جهان رخصت فرمودم. محمد شفیع به خدمت بخشگیری و واقعه نویس صوبه ملتان سرافراز گشت. بهوال که از بنده های قدیم بود به اشراف توپخانه و خطاب رای امتیاز یافت.

در سیزدهم در کنار دریای گو بندوال معسکر اقبال گشت. چهار روز درین منزل مقام شد. فیل خاصه جیسنگه نام باماده فیل به مهابت خان عنایت نموده مصحوب صغیا ملازم او فرستادم، به امرای صوبه بنگش خلعت های مصحوب عیسی بیگ فرستاده شد. در هفدهم جشن وزن قمری آراستگی یافت. چون معتمد خان به خدمت بخشگیری لشکر دکن دستوری یافت خدمت عرض مکرر به خواجه قاسم فرمودم، و میر شرف به بخشگیری احدیان، و قاضل بیگ به بخشگیری صوبه پنجاب سرافراز گشتند.

چون بهادر خان حاکم قندهار مکرر از بیماری درد چشم خود عرض داشت کرده التماس آستان بوسی نموده بود. درین ولا حکومت و حراست قندهار به عبدالعزیز خان مفوض گشت و به بهادر خان فرمان صادر شد که چون مشارالیه برسد قلعه را به او سپرده، خود را روانه درگاه

سازد. بیست و یکم ماه مذکور نورسرا محل ورود سعادت گشت. درین سرزمین و کلای نورجهان بیگم سرای عالی و باغی پادشاهانه اساس نهاده بودند، درین ولا به اتمام رسیده بنا برین بیگم التماس ضیافت نموده مجلس عالی ترتیب داده و در تکلفات افزوده، از انواع و اقسام نفایس و نوادر به رسم پیشکش گذرانید. به جهت دلجویی او آنچه پسند افتاد گرفته شد، و در روز درین منزل مقام شد، و مقرر گردید که متصدیان صوبه پنجاب دولك [۲۶۳ الف] رویه دیگر سوای شصت هزار رویه که سابق حکم شده بود به جهت آذوقه قندهار روانه سازند. میر قوام الدین دیوان صوبه پنجاب رخصت لاهور شد و خلعت یافت. قاسم خان را به جهت تنبیه و تأدیب سرکشان حوالی کانگره و ضبط آن حدود رخصت فرمودم. نادری خاصه باخنجر واسپ و قیل مرحمت نمودم، و منصب او از اصل و اضافه دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار مقرر گشت. راجه سنگرام را به التماس مشارالیه رخصت آن حدود نموده سروپا واسپ و قیل عنایت شد، درین ولا باقرخان از ملتان آمده سعادت آستان بوس دریافت.

غرة بهمن ماه الهی روز مبارک شنبه ظاهر بلدة سرهند منزل اقبال گشت. يك روز مقام کرده به میر باغ خوشوقت شدم. روز یکشنبه چهارم، خواجه ابوالحسن به خدمت فتح دکن رخصت یافت. خلعت بانادری و شال خاصه و صیجدم نام قیل و تنوغ و نقاره به مشارالیه عنایت نموده شد. به معتمد خان خلعت واسپ خاصه صیج صادق نام، مرحمت فرموده رخصت کردم، هفتم ماه مذکور کنار آب سرستی نواحی قصبه مصطفی آباد منزل دولت گردید. و روز دیگر به اکبرپور نزول فرمودم و از آنجا در آب چرن به کشتی نشسته متوجه مقصد گشتم. درین روز عربخان خوافی فوجدار این حدود دولت آستان بوس دریافت. محمد شفیع را به ملتان رخصت فرموده واسپ و خلعت و مهر نور شاهی عنایت نمودم، و جیره خاصه به مصحوب او به فرزند خان جهان فرستاده شد. از این جا به پنج کوچ حوالی پرکنه کرانه که وطن مقرب خان است محل نزول بارگاه دولت گشت. و کلای او نود و یک قطعه یاقوت و الماس، چهار قطعه برسم پیشکش و هزار گز مخمل به صیغه پای انداز با عرض داشت او گذرانیدند، و صد نفر شتر به اسم تصدق معروض داشته بود. حکم فرمودم که به مستحقان تقسیم نمایند. ازینجا به پنج کوچ دارالملک دهلی مورد ریایات اقبال گشت.

اعتماد رای رانزد فرزند اقبال مند شاه پرویز فرستاده خرجی خاصه به جهت آن فرزند ارسال داشتم، و مقرر شد که در عرض يك ماه بر گشته خورد را به ملازمت رسانند. و در روز [۲۶۳ ب] در سلیم گنده مقام فرموده روز مبارک شنبه ۲۳ به عزم شکار پرگنه پالم از میان معموره دهلی گذشته بر کنار حوض شمسی محل نزول دولت گشت. در اثنای راه چهار هزار چرن به دست خود نثار

کردم. بیست و دو زنجیر فیل از نروماده پیشکش الله یار ولد افتخارخان از بنگاله رسیده بود، به نظر در آمد. ذوالقرنین به فوجداری سائبردستوری یافت. اوپسر اسکندر ارمنی است. پدرش در خدمت حضرت عرش آشیانی سعادت پذیر بود، و آن حضرت صبیبه عبدالحی ارمنی را که در هستان اقبال خدمت می نمود به او نسبت فرمودند؛ و از دو پسر به وجود آمد یکی ذوالقرنین که آگاهی و شوق خدمت طلبی داشت و در عهد دولت من دیوانیان عظام خدمت خالصه نمکسار را به عهده او مقرر نمودند؛ و این خدمت را نفلک سر و سامان کرد. درین ولا به فوجداری آن حدود سرفراز گشت. به نغمه هندی سری دارد. سلیقه اش درین فن درست رفته و تصنیفات او مکرر به عرض رسیده و پسند افتاده. لعل بیگ به خدمت داروغگی دفتر از تغییر نورالدین قلی ممتاز گشت چهارده روز به نواحی پالم به شکار خوشوقت گشته، به سلیم گده مراجعت نمودم. در بیست و نهم نوزده زنجیر فیل و دو نفر خواجه سر او یک نفر غلام و چهل قطعه خروس جنگی و دوازده رأس گاو میش و هفت شاخ گاو پیشکش ابراهیم خان فتح جنگ به نظر گذشت، روز مبارک شنبه سی ام مطابق بیست و پنجم ربیع الاول مجلس وزن قمری منعقد گشت.

کوکب خان را نزد خانخانان فرستاده بعضی بیغامها به تقریر احواله فرموده بودم درین ولا با عرض داشت او رسیده ملازمت نمود. میر میران را که به فوجداری صوبه میوات فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت کرد و از تغییر سید بهوه به حکومت دارالملک دهلی سرفراز شد. درین تاریخ آقا بیگ و محب علی فرستاده های دارای ایران سعادت آستان بوس دریافتند و مکتوب محبت اسلوب از برادر عالی قدر گذرانیدند، و کلگی ابلق که فرستاده بودند به نظر در آورد. جوهریان [۲۶۴ الف] پنجاه هزار روپیه قیمت کردند. لعلی به وزن دوازده تانک از جوهر خانه میرزا الخ بیگ خلیف میرزا شاه رخ به مرور روزگار و گردش ادوار به سلسله صفویه منتقل شده بود و در آن لعل به نسخ ثبت شده الخ بیگ بن میرزا شاه رخ بهادر بن امیر تیمور گورکان، و برادرش شاه عباس کنده اند و این لعل را در برجیقه نشانده به طریق یاد بسود به من فرستاده بود. چون نام اجداد من در آن ثبت بود تیمنا و تبرکاً بر خود مبارک گرفته به سعیدای داروغه زر گر خانه فرمودم که در گوشه دیگر جهانگیر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم گردد و بعد از روزی چند که خبر فتح دکن رسید آن لعل را به محرم عنایت نموده فرستادم.

روزشنبه غره اسفندار مذ از سلیم گنده کوچ شده نخست به روضه منوره حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه رسیده آداب نیازمندی به تقدیم رسانیده، دوهزار چرن به زاویه نشینان آن روضه مقدسه لطف فرمودم، و منزل سرکنار آب چون در سواد شهر اتفاق افتاد. هژبرخان که به کومک خان جهان مقرر گشته بود به خلعت واسپ و شمشیر و خنجر و عنایت علم نوازش

پذیرفته رخصت یافت. سید عالم و سید عبدالهادی برادران او نیز به اسپ و خلعت سرافراز گشتند. میر برکه بخاری ماوراءالنهر رخصت شد، و ده هزار روپیه به او حواله فرمودم که پنج هزار روپیه به خواجه صالح ده بندی که اباعن جد از دعاگویان این دولت ابد پیوندست رسانیده، پنج هزار روپیه دیگر به منسوبان و مجاوران روضه مقدسه حضرت صاحبقرانی انارالله برهانه تقسیم نماید. وجیره خاصه مصحوب او به مهابت خان عنایت نموده فرستادم، و فرمودم که در بهم رسانیدن دندان ماهی ابلق نهایت سعی و اهتمام به تقدیم رسانند، و از هرجا و هر بها که میسر شود به دست آورد و از کنار شهر دهللی در کشتی نشسته به شش کوچ در فضای بندر این مورد اردوی کیهان پوی گردید [۲۶۴ ب]. به میر میران فیل عنایت نموده رخصت دهللی فرمودم. زیر دستخان به خدمت میر توذکی از تغییر فدائیخان ممتاز گشت، و پرم نرم خاصه به اولطف نمودم. روز دیگر به حوالی گوکل، محل نزول رایات عالیات گردید. درین منزل لشکرخان حاکم دارالخلافة آگره و میر عبدالوهاب دیوان و راجه نتهمل و خضرخان فاروقی حاکم آسپرو برهانپور و احمد خان برادر او وقاضی و مفتی و دیگر اعیان شهر سعادت ملازمت دریافتند. به تاریخ یازدهم ماه مذکور در باغ نورافشان که روی آب چون واقع است به مبارکی نزول فرمودم.

چون ساعت در آمدن به شهر چهاردهم ماه مذکور مقرر شده بود سه روز درین منزل مقام نموده در ساعت مسعود مختار متوجه قلعه شده، به فرخی و فیروزی به دولتیخانه در آمدم.

این سفر مبارک اثر از دارالسلطنه لاهور تا به دارالخلافة آگره در مدت دوماه و ده روز به چهل و نه کوچ و بیست و یک مقام به انجام رسید. هیچ روزی در کوچ و مقام در خشکی و تری بی شکار نگذشت، یکصد و چهارده رأس آهو، پنجاه و یک قطعه مرغابی، و چهار قطعه کاروانک، ده دراج، دویست قلعه بوزنه، درین راه شکار شد، چون لشکرخان آگره را حسب المرض سامان نموده بود هزاری ذات و پانصد سوار بر منصب او افزوده از اصل و اضافه به چهار هزار و دوهزار و پانصد سوار سرافراز ساخته به خدمت کومک لشکر دکن تعیین فرمودم. سعیدای داروغه زرگرخانه به خطاب بی بدلیخان سرافراز گشت. چهار رأس اسپ و پاره ای از نقره آلات و اقمشه که دارای ایران مصحوب آقا بیگ و محب علی فرستاده بود درین ولا از نظر اشرف گذشت. جشن روز مبارک کشیه بیستم در باغ نور منزل منعقد گشت. یک لك روپیه به فرزند شهریار تقدیم شد. مظفرخان به موجب حکم از تهته رسیده سعادت ملازمت دریافت یکصد مهر و صد روپیه نذر گذرانید. لشکرخان یک قطعه لعل پیشکش آورد. چهار هزار روپیه قیمت شد. اسپ [۲۶۵ الف] خاصه مصاحب نام به عبدالله خان عنایت نموده فرستادم. عبدالسلام ولد معظم خان از اودیسه آمده دولت ملازمت دریافت. یکصد روپیه و صد مهر نذر او به نظر گذشت.

منصب دوست بیگم ولد تولاك خان از اصل واضافه نهصدی ذات و چهارصد سوار مقرر شد. جشن روز مبارک شنبه بیست و هفتم در باغ نورافشان ترتیب یافت. خلعت خاصه به میرزا رستم و اسپ به پسر اودکنی نام و اسپ خاصه و يك زنجر فیل به لشکر خان مرحمت شد. روز جمعه بیست و نهم به عزیمت شکار به طرف موضع سموگر توجه نموده شب مراجعت نمودم. هفت رأس اسپ عراقی بایراق پیشکش آقا بیگم و محب علی به نظر درآمد. يك عدد مهر نور جهانی به وزن صد توله به زنبیل بیگم ایلچی عنایت کردم. قلمدان مرصع به صادق خان میر بخشی لطف نمودم. يك ده از دارالخلافه آگره در وجه انعام خضرخان فاروقی مرحمت فرمودم. درین سال هشتاد و پنج هزار بیگم زمین و سه هزار و سیصد و بیست و پنج خسروار و چهارده و دو قلبه و يك قطعه باغ و دوهزار و سیصد و بیست و هفت عدد روپیه و يك مهر و شش هزار و دو بیست درب و هفت هزار و هشتصد و هشتاد چرن و یک هزار و پانصد و دوازده توله طلا و نقره و ده هزار دام از خزانه وزن تصدق در حضور اشرف به فقرا و ارباب استحقاق عنایت شد. و هشت زنجر فیل که دولك و چهل و یک هزار روپیه قیمت آنها شده از وجه پیشکش داخل فیلیخانه خاصه گشتند و پنجاه و يك زنجر فیل به امرای عظام و بندهای درگاه بخشیدم.

نوروز شانزدهم از جلوس همایون

روزشنبه بیست و هفتم ربیع الآخر سنه هزار و سی هجری، نیر اعظم عطیه بخش عالم دولت سرای حمل را به نورجهان افروز خویش منور ساخته، عالم و عالیمان را شاد کام و بهره ور گردانید، و سال شانزدهم از جلوس این نیازمند درگاه الهی به فرخی و فیروزی آغاز شد. در ساعت مسعود و زمان محمود در دارالخلافه آگره [۲۶۵ ب] بر تخت مراد جلوس فرمودم. درین روز بهجت افروز فرزند سعادت مند شهریار به منصب هشت هزار و چهار هزار سوار فرق عزت برافراخت. پدر بزرگوارم نیز مرتبه اول همین منصب به برادران من لطف فرموده بودند. امید که در سایه تربیت و رضای عمر و دولت برسد. درین تاریخ باقرخان جمعیت خود را آراسته به توزك از نظر گذرانید. هزار سوار و دوهزار پیاده بخشیان عظام به قلم در آورده معروض داشتند، به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار سرافراز ساخته خدمت فوجداری آگره را به عهده او فرمودم.

روز چهارشنبه با اهل محل بر کشتی نشسته به باغ نورافشان رفته شد، و شب در آنجا استراحت کردم. چون باغ مذکور به سرکار نورجهان بیگم متعلق است، روز مبارک شنبه جشن پادشاهانه آراسته، پیشکش عالی کشید. از جواهر و مرصع آلات و اقسام امتعه نفیس آنچه پسند

افتاد انتخاب کردم. موازی يك لك روپيه قيمت آنها شد. درین ایام هر روز بعد از دوپهر بر کشتی نشسته بجهت شکار سموگر که از شهر تا آنجا چهار کروه مسافت است رفته شب بسه دولتخانه می آمدم.

راجه سارنگدیو را نزد فرزند اقبالنسد شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با کمر مرصع مشتمل بر يك قطعه یاقوت کبود و چند قطعه یاقوت سرخ نفیس ارسال داشتم. چون صوبه بهار از تغییر مقر بخان به آن فرزند مرحمت شده سزاوولی نموده از صوبه الها باس به بهار راهی سازد. میرزا محمد خویش مظفرخان از تهته آمده ملازمت نمود. میر غضد الدوله چون بسیار پیر و منحنی شده و از عهده سامان لشکر و جاگیر نمی تواند بر آید او را از تکلیف خدمت و تردد معاف داشته حکم فرمودم که همراه چهار هزار روپيه نقد از خزانه عامره می گرفته باشد و در لاهور و آگره هر جا که مرضی او بوده باشد اقامت گزیده آسوده و مرفه الحال بسر برده و به دعای ازدیاد عمر و دولت اشتغال نماید.

درنهم فروردین ماه پیشکش اعتبارخان به نظر درآمد. از قسم جسواهر واقمشه و غیره موازی هفتاد هزار روپيه به معرض قبول افتاد و تتمه باو [۲۶۶ الف] بخشیدم. محب علی و آقا بیگ فرستادهای دارای ایران بیست و چهار راس اسب، دو استر و سه قطارشتر و هفت قلاده سنگ تازی و بیست و هفت طاق زربفت و سه مخمل زربفت و يك شمامه عنبر اشهب و دو زوج قالی و دو عدد نمده تکیه به رسم پیشکش گذرانیدند و دو راس مادیان مع کره که برادرم مصحوب آنها فرستاده بود نیز به نظر در آوردند.

روز مبارکشنبه به التماس آصف خان با اهل محل به منزل اورفته شد. جشن عالی ترتیب داده، بسیاری از نفایس وجواهر و نوادر اقمشه و غرایب تحف به نظر در آورده، و موازی يك لك و سی هزار روپيه از هر قسم برگزیده، تتمه را بدو بخشیدم. سی و دوزنجیر قیل از تر و ماده مکرم خان حاکم اودیسه به رسم پیشکش فرستاده بود، پایه قبول یافت. درین ولا گورخری به نظر درآمد به غایت عجیب و غریب بعینه مانند ببر، خط بیرسیاه و زرد است و این سیاه و سفید و از سرینی تا انتهای دم، و از نوک گوش تا به سرسم، خطهای سیاه مناسب جا و مقام کلان و خرد به قرینه افتاده، و بر گرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده، گویی نقاش تقدیر به قلم بدایع نگار کارنامه ای در صفحه روزگار گذاشته، و از پس که عجیب بود بعضی را گمان آن بود که شاید رنگ کرده باشند. بعد از تحقیق به یقین پیوست که خدا آفرین است. و چون نادر بود داخل سوغاتهای برادرم شاه عباس نموده شد. بهادرخان اوزبك از اسپان قیپحاق و اقمشه عراق به رسم پیشکش فرستاده بود به نظر درآمد. خلعت زمستانی بجهت ابراهیم خان

فتح جنگ و امرای بنگاله مصحوب مؤمن شیرازی فرستاده شد. در پانزدهم پیشکش صادق خان به نظر گذشت. از هر قسم موازی پانزده هزار روپیه گرفته، تئمه را به او بخشیدم، فاضل خان نیز درین روز پیشکش فراخور حالت خویش گذرانیده قلیلی گرفته شد.

روزمبار کشنه نوزدهم جشن شرف اعتمادالدوله آراستگی یافت. دوپهر ویک گهری از روز گذشته بر تخت مراد جلوس نمودم. حسب الالتماس مدارالملکی [۲۶۶ب] جشن شرف در منزل او منعقد گشت. پیشکش نمایان از نوادرو نفایس هردیارتربیده، در تکلفات افزوده بود. به همه جهت موازی یک لک و سی و هشت هزار روپیه برداشته شد. درین روز یک عده مهر به وزن دو پست توله به زینل بیگ ایلچی عنایت نمودم.

درین ولا ابراهیم خان فتح جنگ خواجه سرائی چند از بنگاله به اسم پیشکش فرستاده بود. یکی از آنها خشتی ظاهر شد. هم آلت مردی هم محل مخصوص زنان دارد. اما خصیه ظاهر نیست، و از جمله پیشکش مشارالیه دو منزل کشتی است ساخت بنگاله بغایت لطیف و به اندام موازی ده هزار روپیه صرف ذیبت آنها نموده بود. به تکلف پادشاهانه کشتی است. شیخ قاسم را صاحب صوبه الهاباس ساخته به خطاب محتشم خانی و منصب پنجهزاری امتیاز بخشیدم، و حکم کردم که دیوانیان جاگیر اضافه او را از محال غیر عملی تنخواه نمایند راجه سیام سنگه زمیندار سری نگر به عنایت اسپ وفیل سرافراز گردید.

درین ولا به عرض رسید که یوسف خان ولد حسین خان در لشکر ظفر اثر دکن به مرگ مفاجات و دیعت حیات سپرد. و چنین شنیده شد که درین مدت که درجا گیر بود، چنان فریه شده بود که به اندک حرکتی نرددی نفسش کوتاهی می کرد. روزی که خرم را ملازمت می نمود در آمد و رفت نفسش می سوزد. چنانچه در وقتی که سروپا داده در پوشیدن و تسلیم کردن عاجز شده بود، و در تمام اعضایش رعشه افتاده به صد محنت و جان کندن تسلیم کرده خود را بیرون انداخت و در پناه سراپرده افتاده از هوش رفت، و نوکرانش برپالکی انداخته به خانه رسانیدند. به مجرد رسیدن یک اجل در رسید و فرمان یافت، و این خاک توده گرانها را به خاکدان فانی گذاشت.

در غرة اردی بهشت ماه زینل بیگ ایلچی خنجر خاصه بخشیدم. به تاریخ چهاردهم ماه مذکور جشن کار خیر فرزند شهریار نشاط خاطر گردید. مجلس جینابندی در دولتخواه مریم الزمانی آراستگی یافت و جشن نکاح در منزل اعتمادالدوله منعقد گشت، و من خود با اهل محل در آنجا رفته بزم نشاط آراستم، و بعد از گذشتن هشت گهری از شب جمعه به مبارکی نکاح شد. امید که برین دولت روز افزون فرخنده و میمون [۲۶۷ الف] باد. روز سه شنبه نهم در باغ

نورافشان به فرزند شهریار چارقب مرصع با دستار و کمر بند و دو رأس اسپ یکی عراقی با زین طلا و دیگری ترکی با زین نقاشی عنایت شد.

در این ایام شاه شجاع آبله بر آورده به حدی شدت کرده که آب از گلویش فرو نمی رفت و امید از حیاتش منقطع گشت. چون در زایچه طالع پدرش ثبت افتاده بود که درین سال پسر او فوت شود، همه منجمان اتفاق داشتند بر اینکه او نخواهد ماند، و جوتک رای به خلاف می گفت که غبار آسمی بر دامن حیاتش نخواهد نشست. پرسیدم که به چه دلیل؟ گفت زایچه طالع حضرت نوشته شده که درین سال از هیچ گذر کلفتی و گرانی به خاطر مبارک راه نیابد و توجه خاطر اشرف به او بسیار است، درین صورت می باید که آسیبی به او نرسد و فرزندی دیگر از او فوت شود. قضا را چنانچه گفته بود به ظهور آمد و این از چنان مهلکه جان برد، و پسری که از صبیۀ شاهنوازخان داشت در برهانپور فوت شد و غیر ازین بسیاری از احکام او مطابق افتاده که خالی از غرایب نیست، و درین واقعات به تقریبات ثبت شده، بنا بر این فرمودم که او را به زر بر کشیدند شش هزار و پانصد روپیه برآمد. به انعام او مقرر گشت.

محمد حسین جابری به خدمت بخشیدگی و واقعه نویسی صوبه اودیسه سرافرازی یافت، به منصب لاجین قاقشال به اتماس مهابت خان از اصل و اضافه هزاری ذات پانصد سوار مقرر شد. محمد حسین برادر خواجه جهان از کانگره آمده ملازمت نمود. به بهادر خسان اوزبک قیل عنایت نموده، مصحوب وکیل افرستادم، هرمز و هوشنگک نبایر غقران پناه میرزا حکیم بنابر حزم و احتیاط که از لوازم پاسبان سلطنت و جهاننداری است در قلعه گوالیار محبوس بودند. درین ولا هر دو را به حضور طلبداشته حکم فرمودم که در دارالخلافته آگره می بوده باشند و روزینه که به جهت اخراجات ضروری کفایت کند مقرر گشت. درین ایام رودر بهت اچارچ نام برهمنی که از دانشوران این گروه است و در [۲۶۷ ب] بنارس به افاده و استفاده اشتغال داشت دولت ملازمت دریافت. الحق مطالب عقلی و نقلی را خوب ورزیده بود و در فن خود تمام است.

از غرایب سوانح که درین ولا به ظهور پیوست آنکه درسی ام فروردین ماه سنه حال در یکی از مواضع پر گنه جالند هر هنگام صبح از جانب مشرق غوغای عظیم سرخاست چنانچه نزدیک بود که ساکنان آن از هول آن صدای وحشت افزا قالبها تهی کنند. در اثناء این شور و شغب روشنی از بالا بزمین افتاده و مردم را مظنه آن شد که مگر از آسمان آتش می بارد. بعد از لحظه ای آن شورش تسکین یافت، و دلهای آشفته از سراسیمگی و هسول باز آمد. قاصد تیز او

نزد محمد سعید حامل پرگنه مذکور فرستاده از این سانحه اعلام نمودند. او در لحظه سوار شده خود را به مقصد می‌رساند و بر سر آن قطعه زمین رفته به نظر درمی‌آورد. مقدار ده دوازده گز زمین در عرض و طول به نوعی سوخته بود که اثری از سبزه و گیاه نمانده و هنوز اثر حرارت و تفتیدگی داشت. فرمود که آن زمین را بکنند. هر چند بیشتر کنند حرارت و طپش بیشتر ظاهر گشت. تا به جایی رسید که پارچه آهنی تفته نمودار شد. به مرتبه‌ای گرم بود که گسویا از کوره آتش بر آورده‌اند. بعد از زمانی سرد شد و آن را برگرفته به منزل خود آورده در خریطه پنهان و مهر کرده به درگاه فرستاد. فرمودم که در حضور وزن کردند یکصد و شصت توله برآمد. به استاد داود حکم فرمودم که شمشیری و خنجر و کاردی ترتیب داده به نظر درآورد. عرض کرد که در زیر پتک نمی‌ایستد و از هم می‌ریزد. فرمودم که درین صورت با آهن دیگر ممزوج ساخته به عمل آورد، چنانچه فرموده بودم سه حصه آهن برق و یک حصه آهن دیگر آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر ساخته به نظر گذرانید. از آمیزش آهن دیگر جوهر بر آورده بود و به دستور شمشیر یمانی و جنوبی اصیل خم می‌شد و اثر خم نمی‌ماند. فرمودم که در حضور آزمودند [۲۶۸ الف]. بغایت خوب برید برابر به شمشیرهای اصیل اول، یکی را شمشیر قاطع و دیگری را بسرق سرشت نام کردم. بی بدل خان رباعی که افاده این مضمون نماید می‌گفته معروض داشت. رباعی

از شاه جهانگیر جهان یساف نظام افتاده به عهد او زیرق آهن خام
زان آهن شد به حکم عالمگیرش یک خنجر و کارد با دو شمشیر تمام
و «شعله برق پادشاهی» تاریخ یافته.

درین ولا راجه سارنگ دیو که نزد فرزند اقبالند شاه پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود عرض داشت کرده بود که این مرید حسب الحکم از الهاباس متوجه صوبه بهار گردید. امید که از عمر دولت برخوردار باشد. قاسم خان به عنایت نقاره سر بلندی یافت. در این تاریخ علم الدین نام ملازم خرم عرض داشت او را مشتمل بر نوید فتح با شصت مرصع که به طریق نذر فرستاده بود آورده گذرانید. خلعت به جهت او ارسال داشته رخصت فرمودم. امیر بیگ برادر فاضل خان به دیوانی سرکار فرزند شهزیار، و محمد حسین برادرخواجه جهان به بخشگیری، و معصوم به خدمت میرسامانی او مقرر گشتند. سید حاجی به کومک لشکر ظفر اثر دکن دستوری یافت، و اسب به او عنایت کردم مظفر خان به خدمت میر بخشگیری سرافرازی یافت.

مکتوب والده امام قلی خان والی توران بنام نور جهان بیگم: چون درین ولا والده امام قلی خان والی توران مکتوبی مشتمل بر اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنایی به نور جهان

بیگم فرستاده و از تحفه‌های آن دیار به رسم سوغات ارسال داشته بود، بنا برین خواجه نصیر را که از بنده‌های قدیم و خدمتگاران زمان شاهزادگی من است از جانب نورجهان بیگم به رسم رسالت و مکتوبی با نفایس این ملک مصحوب او ارسال داشته شد.

درین ایام که باغ نورافشان محل نزول بارگاه اقبال بود، بچه رنگ هشت روزه از بالای بام دولتخانه که هشت گز ارتفاع داشت خیز زده، خسود را بر زمین گرفت و به جست و خیز درآمد و اصلاً اثر آسیب و رنج درو پدید نیامد.

در چهارم خرداد ماه افضل خسان دیوان خرم عرضداشت او را مشتمل بر نویسد فتح [۲۶۸ ب] و فیروز آورده، آستان بوسی نمود، و تفصیل این اجمال آنکه چون لشکر منصور به حوالی اجین رسید جمعی از بنده‌های درگاه که در قلعه مندو بودند نوشته فرستادند که فوجی از مقهوران قدم جرأت و بی‌باکی پیش نهاده، از آب نریده گذشته‌اند، و دهی چند که در زیر قلعه واقع است سوخته به تاخت و تاراج آن مشغول‌اند. مدارالمهامی خواجه ابوالحسن با پنجه‌ارسوار به رسم متقلای تعیین شده گرم و چسبان شتافته و سزای آن گروه باطل سر بدهد، خواجه شبگیر زده هنگام طلوع صبح بر لب آب نریده رسید، آنها آگاهی یافته، لحظه‌ای بیشتر به آب در زده خود را به ساحل سلامت رسانیده بودند که بهادران تیز جلو متعاقب شتافته قریب چهار گروه دیگر آنها را راندند بسیاری را به شمشیر انتقام مسافر راه عدم گردانیدند و مقهوران بر گشته روزگار تا برهانپور عنان مسارعت باز نکشیدند و نوشته خصرم به خواجه ابوالحسن رسید که تا آمدن ما در آن طرف آب توقف نماید. مقارن آن خود نیز با عساکر اقبال به فوج متقلای پیوست، و کوچ به کوچ تا برهانپور شتافت. هنوز آن مخذولان بی‌عاقبت پای ابدار برقرار داشته بر دور شهر نشسته بودند. چون مدت دو سال بنده‌های درگاه با مقهوران در زد و خورد بوده انواع و اقسام رنج و تعب از بیجاگیری و عسرت غله کشیده بودند و از سواری دایمی اسپان زبون شده بنا بران به سرانجام لشکر نه روز توقف اتفاق افتاد و درین نه روز سی‌لک روپیه وجیه بسیار به سپاه منصور قسمت نموده و سزاولان گماشته مردم را از شهر بر آوردند و هنوز بهادران رزم دوست‌دست به کار نبرده بودند که آن سیه بختان تاب مقاومت نیاورده مانند بنات النعش از هم پاشیدند و جوانان تیز جلو از عقب درآمده بسیاری را به تیغ انتقام سرخاک هلاک انداختند، و به همین دستور فرصت نداده زده و کشته تا کهر کی که جای اقامت نظام‌الملک و غیره مقهوران بوده بردند. يك [۲۶۹ الف] روز پیشتر آن بداختر از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافته با اهل و عیال و احمال و ائقال به قلعه دولت آباد رفته بود، و جایی که در پیش جهاه و جمجمه داشت پشت به قلعه داده نشست و بیشتری از مردم او به اطراف ملک پراکنده شدند و

سران لشکر ظفر اثر با سپاه کینه خواه، سه روز در بلده گهر کی توقف نموده شهری را که به مدت بیست سال تعمیر یافته بود به نوعی خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که به رونق اصلی باز آید. مجملًا بعد از انهدام آن بناها رایها بر آن قرار گرفت که چون هنوز فوجی از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند يك مرتبه تا آنجا رفته ارباب فساد را تنبیه بر اصل نموده و از سرنو سامان آذوقه کرده و کسومک گذاشته باید برگشت، و به این عزیمت روانه شده تا قصبه پتن شتافتند و عنبر مقهور مزور حیل ساز و کلانزد امرا فرستاده شروع در عجز و ذاری نمود که بعد از این، سر رشته بندگی و دولخواهی از دست نمی‌دهم، و از حکم، قدم بیرون نمی‌نهم، و بدانچه فرمان شود از پیشکش و جریمه منت داشته می‌رسانم. اتفاقاً درین چند روز عسرت تمام از گرانی غله در اردو راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمد نگر را محاصره داشته از طنطنه نهضت لشکر ظفر اثر ترك محاصره نموده از دور قلعه برخاستند. بنا برین فوجی به کومک خنجر خان فرستاده مبلغی به رسم مدد خرج ارسال داشتند، و خاطر از همه جهت پرداخته دولخواهان مظفر و منصور باز مراجعت نمودند. بعد از عجز و ذاری بسیار مقرر گشت که ملکی که از قدیم در تصرف بندهای درگاه بود سوای آن موازی چهارده گروه دیگر از محالی که متصل به سرحدات پادشاهی است واگذارند، و پنجاه لك رویه به رسم پیشکش به خزانه عامره رسانند.

افضل خان را رخصت نموده کلگی لعلی که دارای ایران فرستاده بود و تعریف آن در جای خود نوشته [۲۶۹ ب] شد به جهت خسر عینیت نموده فرستادم، و به مشارالیه خلعت و قیل و دوات و قلم مرصع مرحمت شد. خنجر خان که در محارست قلعه احمد نگر مصدر خدمات پسندیده و ترددات شایسته شده بود به منصب چهار هزارى ذات و سوار سرافراز یافت، مکرم خان حسب الحکم از صوبه اودیسه آمده با برادران به دولت ملازمت مستعد گشت. عقد مرواریدی به رسم پیشکش گذرانید. مظفر الملك ولد بهاء الملك به خطاب نصر تخانسی سرافرازی یافت. به اودی رام دکنی علم عنایت شد. عزیز الله ولد یوسف خان به منصب هزارى ذات پانصد سوار ممتاز گشت.

روزمبار کشته مفریخان از صوبه بهادر سیده دولت ملازمت دریافت. درین ولا آقاییگ و محب علی و فاضل بیگ و حاجی بیگ فرستاده‌های دارای ایران را که به دفعات آمده بودند رخصت فرمودم. به آقاییگ سروپا و خنجر مرصع و چهل هزار رویه نقد انعام شد، و محب علی بیگ به خلعت سی هزار رویه سرافراز گشت، و به همین دستور به دیگران نیز درخور شایستگی خود انعامها شد؛ و یاد بودی مناسب وقت به جهت برادر و الا قدر مصحوب نام برده‌ها فرستاده

شد. درین تاریخ مکرّم خان به صاحب صوبگی دارالخلافه دهلی و خدمت فوجداری میوات سرافراز شد. شجاعت خان عرب به منصب سه هزاری ذات دوهزار سوار از اصل اضافه عز افتخاریافت. شرزه خان به منصب دوهزاری هزار سوار و گردهر ولد رای سال کچهوا به هزار و دوصدی ونهصد سوار ممتاز گشت.

دریست ونهم قاسم بیگ نام فرستاده دارای ایران آمده ملازمت نمود و مکتوب آن برادر عالیقدر مشتمل بر مراتب محبت و یکجتهی گذرانیده آنچه به رسم سوغات فرستاده بود به نظر در آورد.

غره تیرماه قبل خاصه کج رتن نام به جهت فرزند خان جهان فرستادم. نظر بیگ ملازم خرم عرضداشت او را آورده گذرانید. التماس اسپ بخششی نموده بود. به راجه کشنداس مشرف فرمودم که هزار اسب از طوایل سرکار درپانزده روز سامان نموده همراه او روانه سازد و اسپ روم رتن نام که دارای ایران از غنایم لشکر روم ارسال داشته بود به خرم عنایت نموده فرستادم. درین روزها غیاث الدین نام ملازم ارادت خان [۲۷۰ الف] عرضداشت او را مشتمل بر نوید فتح کشتو آورده گذرانید. در اوراق گذشته از شورش و فتنه انگیزی زمینداران کشتو و فرستادن جلال پسر دلاور خان نگاشته کَلک بیان گشته بود. چون این مهم از سر آمد سامان پسندیده نیافت به ارادت خان حکم شده بود که خود به آن خدمت شتافته مفسدان بد سرانجام را تنبیه و تأدیب بر اصل دهد و به نوعی ضبط آن کوهستان نماید که غبار تفرقه و آشوب بر حواشی آن ملک ننشیند. مومی الیه به موجب فرموده شتافته خدمت شایسته ظاهر ساخت و اهل فتنه و فساد به صحرای آوارگی سر نهاده نیم جانی به در بردند و مجدداً خباثت شورش از آن ملک برکنده شد، و به مردم کاری استحکام داده و ضبط تهاجمات نموده به کشمیر مراجعت کسرد. به جلدوی این خدمت پانصد سوار بر منصب ارادت خان افزودم. چون خواجه ابوالحسن درمهم دکن مصدر ترددات شایسته و خدمات پسندیده شده بود هزار سوار بر منصب مشارالیه اضافه فرمودم. احمد بیگ برادرزاده ابراهیم خان فتح جنگ به صاحب صوبگی اودیسه سرافراز گشته به خطاب خانی و علم و تقاره بلند مرتبه شد؛ و منصب او از اصل اضافه دوهزاری هزار و پانصد سوار حکم فرمودم.

چون مکرر از فضایل و کمالات قاضی نصیر برهانی پوری استماع افتاده بود، خاطر حقیقت جوی را به صحبت مشارالیه رغبت افزود. درین ولا حسب الطلب به درگاه آمد. عزت دانش او را پاس داشته به اکرام و احترام دریافتم. قاضی در علوم عقلی و نقلی یکتای عصر است و کم کتابی باشد که سیر نکرده لیکن ظاهرش را به باطن آشنایی کمتر است و از صحبتش

محفوظ نمی توان شد. چون به درویشی و آرزو گزینی به غایت راغب و مایل یافتم پیروی خاطر او نموده تکلیف ملازمت نکردم و پنجهزار روپیه عنایت فرموده رخصت دادم که به وطن خود شتافته آسوده خاطر روزگار بسربرد.

در غرة امرداد ماه باقرخان به منصب دوهزاری ذات و هزاری و دوست سوارسرافراز گشت. از امر او بنده های پادشاهی که در فتح دکن ترددات شایسته به تقدیم رسانیده بودند سی و دو نفر به اضافه های لایق عز اختصاص یافتند. عبدالعزیزخان [۲۷۰ ب] نقشبندی که به حکومت قندهار تعیین شده حسب الائتماس فرزندخان جهان به منصب سهزاری ذات و دوهزار سوارسرافراز شد.

در غرة شهریور شمشیر مرصع به زینل بیگ ایسلچی عنایت نمودم و یک دبه از اعمال دارالخلافه که مبلغ شانزده هزار روپیه جمع داشت نیز به او لطف شد. درین ولاحکیم رکنا را به جهت شورش مزاج و بدخوبی و عدم وقوف لایق خدمت ندانسته رخصت فرمودم که بهرجا خواهد پرود. چون به عرض رسید که هوشنگ برادرزاده خان عالم خون ناحق کرده، در حضور طلب داشته باز پرس نمودم و بعد از ثبوت، حکم به قصاص او شد و حاشاکه درین امور رعایت خاطر شاهزاده ها کرده شود تا به امر او سایر بنده ها چسه رسد. امید که توفیق رفیق باد. غرة شهریور حسب الائتماس آصف خان به منزل آورفته شد و در حمامی که به تازگی ساخته بود غسل کرده شد بی تکلف بسیار نفیس و بی تکلف حمامی است. بعد از فراغ غسل پیشکش لایق به نظر در آورده و آنچه پسند افتاد برگزیده تنمه به او بخشیده شد.

وظیفه خضرخان خاندیسی از اصل و اضافه سی هزار روپیه مقرر شد. درین ایام به عرض رسید که کلیان نام آهنگری به زنی هم از صنف خود عاشق زار است و پیوسته سردری او دارد و اظهار شیفتگی می نماید و آن ضعیفه با وجودی که بیوه است اصلا به آشنایی او تن در نمی دهد و محبت آن بیچاره دل داده در باطنش سرایت نمی کند. هر دو را به حضور طلب داشته باز پرس فرمودم، و هر چه آن عورت را ترغیب و تکلیف نموده شد اختیار نکرد. درینوقت آهنگر مذکور گفت که اگر یقین دانم که او را بمن عنایت نفرمایند خود را از بالای شاه برج قلعه می اندازم. من از روی مطایبه گفتم که شاه برج موقوف اگر دعوی محبت تو فروغی از صدق دارد خود را از بام این خانه اندازی من او را حکمی بتو می دهم، هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دویده خود را به زیر انداخت و به مجرد افتادن از چشم و دهانش خون جاری شد. من از آن هزل و مطایبه ندامت بسیار کشیدم و آزرده خاطر گردیدم. به آصف خان فرمودم که او را به خانه برده تیمارداری نماید. چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود به همان آسیب در گذشت.

بیت

عاشق که جان نثار بر آن آستانه ساخت از شوق جان سپرد و اجل را بهانه ساخت
حسب الائتماس مهابت خان منصب لاجین قاقشال از اصل و اضافه هزاری ذات و پانصد سوار
مقرر شد.

شرح بیماری و امتداد آن: در سوانح گذشته ایمانی بر آن رفته که روز جشن دسهره در
کشمیر اثر گرفتگی نفس و کوتاهی دم در خسود احساس نمودم. مجملا از کثرت بارندگی و
رطوبت هوا در مجرای نفس به جانب چپ نزدیک به دل، گرانی و گرفتگی ظاهر می شد. رفته
رفته به استداد و امتداد انجامید. از اطبایی که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله
متصدی علاج گشت، و یک چندی به دواهای گرم و ملایم تدبیرات به کار برد. به ظاهر اندک خفنی
شد، چون از کوه بر آمدم باز شدت ظاهر ساخت. درین مرتبه روزی چند به شیربز و باز به
شیرشتر پرداخت از هیچکدام فایده بر اصل نیافتم. مقارن این حال حکیم رکنا که از سفر کشمیر
معاف داشته در آگره گذاشته بودم به خدمت پیوست و از روی دلبری و اظهار قدرت مرتکب
معالجه شد و مدار برادویه گرم و خشک نهاد. از تدبیرات او نیز فایده مترتب نگشت بلکه سبب
افزونی حرارت و خشکی دماغ و مزاج شد و به غایت ضعیف گشتم و مرض روبه اشتداد انجامید.
درین قسم وقتی و چنین حالتی که دل سنگ بر من می سوخت، صدرا پسر حکیم میرزا-
محمد که از طبای عمده عراق بود و در عهد دولت پدربزرگوارم از ولایت آمده بود، بعد از
آنکه تخت سلطنت به وجود این نیازمند آراستگی یافت چون به جوهر استمداد و تصرف طبیعت
از همگنان امتیاز داشت در مقام تربیت اوشده به خطاب مسیح الزمانی امتیاز بخشیدم، و بپایه
اعتبار از دیگر اطبا که در ملازمت بودند برافزودم. به گمان آنکه وقتی از اوقات مصدر خدمتی
تواند شد، آن [۲۷۱ ب] حق ناشناس با وجود چندین حقوق و منت و رعایت مرا به این روز
دیده و به چنین حال پسندیده اصلا به دوا و علاج خود را آشنا نمی ساخت و با آنکه از جمیع
اطبا که در ملازمت حاضر بودند به قدر امتیازی داشت، متصدی علاج نمی شد؛ و هر چند عنایت
و التفات ظاهر ساخته به مدارا و مواسات تکلیف می نمودم، بیشتر صلب شده در جواب می گفت
که بردانش و حذاقت خود این قدر اعتماد ندارم که متصدی علاج توانم گشت. همچنین حکیم
ابوالقاسم پسر حکیم الملك با وجود نسبت خانه زادی و حقوق تربیت متوهم و متوحش خود را
ظاهر می ساخت که از رؤیت او خاطر متفرو متاذی می شد تا به معالجه چه رسد. ناگزیر دست
از همه بازداشته و از تدبیرات ظاهری دل پرکنده خود را به حکیم علی الاطلاق سپردم. چون
در نشاء پیاله تخفیفی می شد روز هم بخلاف ضابطه و معتاد ارتکاب می نمودم رفته رفته به افراط

کشید و مقارن گرم شدن هوا ضرر آن محسوس گشت و ضعف و محنت روبه فزونی نهاد. نورجهان بیگم که تدبیر و تجربه او ازین اطبا بیشتر است خصوص که از روی مهربانی و دلسوزی بوده باشد، در مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و مسالیم حال باشد شد. اگرچه پیش از این هم علاجی که اطبا می کردند به صلاح و صوابدید او بود لیکن درین وقت مداربهر مهربانی او نهادم و شراب را به تدریج کم کرده از چیزهای نامناسب و غذاهای ناموافق محافظت نمود. امید که حکیم حقیقی از شفاخانه غیب صحت کامل نصیب کند.

روز دوشنبه ۲۲ ماه مذکور مطابق بیست و پنجم شهر شوال سنه یک هزار و سی هجری جشن وزن شمسی به مبارکی و فرخی آراستگی یافت. چون در سال گذشته بیماری صعب کشیده پیوسته در محنت و آزار گذرانیده بودم به شکر آنکه چنین سالی به خیریت و سلامتی به انجام رسید و در سر آغاز سال حال اثر صحت بر چهره مراد پدید آمد نورجهان بیگم التماس نمود که وکلای اومتصدی این جشن عالی باشند. الحق مجلسی [۲۷۲ الف] ترتیب یافت که حیرت افزای نظارگیان گشت. از تاریخی که نورجهان بیگم در عقد ازدواج این نیازمند درآمده اگرچه در همه جشنهای وزن شمسی و قمری لوازم آن را چنانچه لایق ایسن دولت بوده باشد ترتیب نموده سرمایه اسباب سعادت و نیک بختی دانسته است لیکن درین جشن بیش از پیش در تکلفات افزوده و در آراستن مجلس و ترتیب بزم نهایت توجه به کار برده جمعی از بندهای پسندیده خلعت و خاصان مزاجدان که درین ضعف از روی اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت بر گرد بزم می گشتند به نوازشات لایق از خلعت و کمروشمشیر مرصع و اسپ و فیل و خوانهای زر هر کدام در خور پایه خویش سرافرازی یافتند، و با آنکه از اطبا خدمت شایسته به ظهور نیامده بود و به اندک خفتی که دوسه روز دست می داد تقریبات برانگیخته انواع و اقسام مراسم به ظهور می رسید، درین جشن همایون نیز به انعامات لایق از نقد و جنس کام دل بر گرفتند. و بعد از فراغ وزن مبارک خوانهای جواهر و زر به طریق نثار در دامن امید اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد. و چون تکرار منجم را که نوید بخش صحت و تندرستی بود به مهر و روپیه وزن فرموده مبلغ پانصد مهر و هفت هزار روپیه به این صیغه در وجه انعام او مقرر شد. و در آخر مجلس پیشکشهایی که به جهت من ترتیب داده بودند به نظر درآوردند. از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و اقسام نفایس آنچه پسند افتاد برگزیدم. بالجمله موازی دولت روپیه صرف این جشن عالی و انعامات که نورجهان بیگم کرده به قلم درآمد، سوای آنکه به رسم پیشکش گذرانید. در سنوات گذشته که صحت داشتم سه من و یک دوسیر بیشتر یا کمتر به وزن درمی آمدم، امسال بنا بر ضعف و لاغری دویست و بیست و هفت سیر شدم.

روز مبارکشنبه غره مهرماه الهی اعتقادخان حاکم کشمیر بمنصب چهارهزاری ذات و دوهزاروپانصدسوار ممتازگشت چون خبر بیماری من به فرزند شاه پرویز [۲۷۲ ب] رسید به فرمان طلب مقید نشده بی تابانه متوجه ملازمت گردید و به تساریخ چهاردهم ماه مذکور در ساعت مسعود و زمان محمود آن فرزند سعادت مند به دولت آستان بوسی مستعدگشته سه بار بر دور تخت گردید و هرچند مبالغه نموده سوگند می دادم او در زاری و تضرع افزوده بیشتر اغراق به کار می برد. دست او را گرفته به جانب خود کشیدم و از روی شفقت و عاطفت در آغوش عزت تنگ در آورده التفات و توجه بسیار ظاهر ساختم. امید که از عمر و دولت برخوردار باشد. درین ولا بیست لک روپیه خزانه مصحوب الله داد خان بجهت صرف ضروریات لشکر دکن فرستاده شد و مشارالیه به عنایت قیل و علم سرافرازی یافت. در بیست و هشتم قیام خان قراول ییگی به مرض طبعی و دیعت حیات سپرد. از خدمتگاران مزاجدان بود. قطع نظرا از فنون شکار و مهارت او درین فن، از اکثر جزئیات خبردار بود؛ و پیروی مزاج من بسیار کرده بود. بالجمله ازین سانحه خاطر من سخت گرانی پذیرفت امید که ایزد سبحانه او را بیامرزاد.

فوت والده نورجهان بیگم: به تاریخ بیست و نهم والده نورجهان بیگم به جوار رحمت الهی پیوست از صفات حمیده این کدبانوی خاندان عفت چه نویسم. بی اغراق در پاکی طینت و دانایی و سایر خوبی ها که زیور عورات است مادر در هر به همتای او نزاده و مادر او را از مادر حقیقی خود کمتر نمی دانستم، و نسبت تعلق و رابطه محبت که اعتماد الدوله را با او بود به یقین که هیچ شوهری را با همسر خود نبوده. ازینجا باید قیاس کرد که بر آن پیر غمزده چه گذشته باشد، و همچنین از نسبت تعلق نورجهان بیگم با چنین والده چه توان نوشت فرزندی مثل آصف خان بانهایت خردمندی و دانائی جامه شکبائی را چاک زده از لباس اهل تعلق برآمد و پدر مجروح خاطر را از مشاهده حال گرانی فرزند غم برغم افزوده و درد بردرد زیاده شد. و هرچند به نصیحت پرداخت سودمند نیامد. روزی [۲۷۳ الف] که من به پرسش رفتم چون ابتدای شورش مزاج و آزرده گی خاطر او بود از روی شفقت و مرحمت حرفی چند نصیحت آمیز فرموده به جد نگرفتم و وا گذاشتم تا آن آشوب فرو نشیند بعد از روزی چند جراحت درونی به مراهم التفات علاج کرده باز به لباس اهل تعلق در آوردم اگر چه اعتماد الدوله بجهت رضا جوئی و پیروی خاطر من به ظاهر خود را ضبط می کرد و اظهار حوصله می نمود لیکن به آن نسبت الفتی که او را بود حوصله چه همراهی تواند کرد.

غره آبان ماه الهی سر بلندخان و جان سپارخان و باقی خان به عنایت نقاره سر بلندی یافتند عبدالله خان بی رخصت صاحب صوبه دکن به محال جاگیر خود آمده به دیوانیان عظام فرمودم

که جاگیر اورا تغییر نمایند و به اعتماد رای حکم شده که سزاوی نموده اورا به دکن رساند. پیش ازین مجملی از احوال مسیح الزمان ثبت افتاده که با وجود چندین حقوق تربیت و نوازش ددین قسم بیماری توفیق خدمتگاری نیافت غریب تر آنکه یکبارگی پرده آزره از پیش برگرفته التماس به سفر حج و زیارت خانه مبارک نمود. از آنجا که در همه وقت و در همه کارها توکل این نیازمند به ذات خداوند بی نیاز و کریم کارساز است گشاده پیشانی رخصت فرمودم و با آنکه از همه قسم سامان داشت بیست هزار روپیه به جهت مدد خرج انعام شد. امید که حکیم علی الاطلاق بی وسیله اطبا و سبب دوا این نیازمند را از شفاخانه کرم خود صحت عاجل کامل کرامت کند.

حرکت رایات عالیات به جانب کوهستان (شمال): چون هوای آگره از مرشدت حرارت و افراط گرما به مزاج من سازگار نبود به تاریخ روز دوشنبه ۱۲ آبان ماه الهی سنه شانزده رایات عزیمت بر سمت کوهستان شمال برافراشته شد که اگر هوای آن ناحیت به اعتدال قریب باشد، بر کنار آب گنگ سرزمینی خوب اختیار نموده شهری بنانهاده شود که در موسم تابستان محل اقامت باشد، والا به جانب کشمیر عنان عزیمت معطوف گردد. مظفرخان را به حفظ و حراست دارالخلافه آگره گذاشته به نقاره واسپ و قیل سرافرازی فرمودم، و میرزا محمد پیرادرزاده اورا به فوجداری سواحی شهر مقرر داشته به خطاب [۲۷۳ ب] اسدخانی و اضافه منصب ممتاز گردانیدم؛ و باقرخان را به خدمت صوبداری صوبه اوده سرافراز ساخته رخصت فرمودم. بیست و ششم ماه مذکور از سواحی متورا فرزند اقبال مند شاه پرویز به صوبه بهار و محال جاگیر خودش دستوری یافت. سرو پای خاصه با نادری و خنجر مرصع واسپ و قیل لطف نموده رخصت فرمودم. امید که از عمر پر خوردار باد.

چهارم آذرماه مکرم خان حاکم دهلی به دولت زمین بوس سرافراز شد. در ششم ماه به دارالملک دهلی نزول اتفاق افتاد. دو روز در سلیم گده مقام فرموده به نشاط شکار پرداختم، درین ولا به عرض رسید که جادوای کایته که از سرداران عمده دکن است به رهنمونی سعادت و بدرقه توفیق دولخواهی اختیار نموده در سلك دولخواهان و بندها منتظم گردید. فرمان مرحمت عنوان با خلعت و خنجر مرصع مصحوب نر اینداس را تهور عنایت نموده به جهت او فرستادم.

غره دی ماه الهی مطابق هفتم شهر صفر سنه ۱۰۳۱ هجری مقصود برادر قاسم خان به خطاب هاشم خانی و هاشم بیگ خوشی به خطاب جانباز خانی سرافراز گردیدند. هفتم ماه مذکور در مقام پردوار که بر کنار گنگ واقع است نزول سعادت اتفاق افتاد. هر دو از ازمعابد

مقرر معتبر نمود است و بسیاری از برهمنان و تجردگزیانان درین مقام گوشه انزوا اختیار نموده به آئین دین خویش یزدان پرستی می نمایند. به هر کدام درخور استحقاق از نقد و جنس تصدق لطف نمودم. چون آب و هوای این دامن کوه پسند خاطر نیفتاد و سرزمینی که قابل اقامت باشد به نظر در نیامد بر سمت دامن کوه جمو و کانگره نهضت فرمودم. درین ولا به عرض رسید که راجه بهاوسنگه در صوبه دکن مسافر ملک علم گشت. از افراط شراب به غایت ضعیف و زبون شده بود. ناگاه غشی برو مستولی می گردد. هر چند اطباء تدبیرات به کار برده داغها بر فرق سر می سوزند به هوش نمی آید و يك شبانروز بسی شعور افتاده روز دیگرمی گذرد. دوزن و هشت پرستار خود [۲۷۴ الف] را به آتش وفای اوسوختند. جگت سنگ برادر کلانش و مها سنگه برادرزاده او هر دو نقد حیات در کار شراب کرده بودند. مشارالیه از آنها عبرت نگرفته، جان شیرین به آب تلخ فروخت. به غایت وجیه و نیک ذات و سنجیده بود. از ایام شهزادگی به خدمت من پیوسته بود. به میامن تربیت من به والاپایه پنجهزاری رسیده بود. چون از و فرزندى نماند، نیره برادر کلانش را با وجود صفر سن به خطاب راجگی سرافراز ساخته منصب دوهزاری ذات و هزار سوار عنایت فرمودم؛ و پسر گنه آنبیر که وطن آنها است به دستور سابق به جاگیرا و مقرر شد، تا جمعیت او متفرق نشود.

اصالت خان پسر خان جهان به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز شد. بیستم ماه مذکور در سرای ابوتوه منزل شد چون پیوسته به نشاط شکار مشغول و طبیعت به خوردن گوشت جانورانی که به دست خود شکار می کنم بیشتر راغب است بنا بر وسواس و احتیاط که درین امور هست در حضور می فرمایم که پاك بسازند و خود مقید شده چینه دان آن را ملاحظه می نمایم که چه خورده و خوراك این جانور چیست؟ اگر احيانا چیزی که کراحت داشته باشد به نظر در می آید ترك خوردن آن می کنم. پیش ازین از اقسام مرغایی به غیر از سونه میل نمی فرمودم. در هنگامی که دارالبیرکت اجمیر محل نزول رایات اقبال بود، سونه مرغایی خانگی را دیدم که کرمهای مکروه می خورد. از مشاهده آن طبیعت را نفرت بهم رسید و از خوردن سونه مرغایی خانگی ترك دادم، تا آنکه درین تاریخ مرغایی شکار شده فرمودم که در حضور پاك کردند. از چینه دان اول ماهیکی خرد برآمد و بعد از آن بقیه کلانی ظاهر شد به مرتبه ای کلان بود که تا به چشم خود دیده نشود قبول نتوان کرد که به این کلانی تواند فرو برد. مجملا از امروز به خود قراردادم که در اکل مرکب مرغایی نشوم.

خان عالم معروض داشت که گوشت عقاب سفید به غایت لذیذ و نازک می باشد. بنا برین عقاب سفید را طلب داشته فرمودم که [در ۲۷۴ ب] حضور پاك ساختند. اتفاقا از چینه دان آن

دو هفته برآمد به نوعی مکروه طبیعت افتاد که از یاد آن خاطر متأذی و متنفر می گردد. در بیست و یکم باغ سرهند مسرت افزای خاطر گشت. دو روز مقام نمودم. از سیروتماشای آن محظوظ شدم. درینولا. خواجه ابوالحسن از صوبه دکن آمده سعادت زمین بوس دریافت و مورد عنایت روز افزون گردید.

غره بهمن ماه الهی در نورسرا منزل اتفاق افتاد. منصب معتمدخان را از اصل و اضافه دوهزاری ذات شش صد سوار حکم شد. خان عالم به صاحب صوبگی اله آباد سرافرازی یافت. اسپ و سروپا و شمشیر مرصع عنایت نموده رخصت فرمودم. مقربخان به منصب پنجهزاری ذات و سوار ممتاز گشت. روز مبارک کشته کنار آب بیاه منزل شد. قاسم خسان از لاهور آمده دولت ملازمت دریافت. هاشم خان برادر او باز مینداران دامن کوه به سعادت آستان بوس سرافرازی شد. باسوی زمیندار تلواره جانوری به نظر دو آورد که مردم کوهستان آن را جان بهمن خوانند. دمش مانند دم قرقاول است که تذرو نیز گویند. در رنگش بینه برنگ ماده قرقاول است لیکن از جثه ده پانزده کلانتر از قرقاول است. دورچشم این جانور سرخ می باشد، و دورچشم قرقاول سفید. با سوی مذکور معروض داشت که این جانور در کوه برف می باشد. خوراکش علف و سبزه است. تذرو را در خانه نگه داشته بچه ازو گرفته شد، و گوشت اقسام آن را از جوانه و کلان مکرر خورده شده. توان گفت که گوشت تذرو را با گوشت جانور مذکور نسبتی نیست. گوشت این جانور به مراتب لذیذتر است. و از جانورانی که درین کوهستان بنظر در آمد یکی پهلوی پکار است و کشمیریان سوتلو گویند. از طاوس ماده نیم سوی خردتر می باشد؛ و دم و هر دو بازو به سیاهی مایل از عالم بالهای جرز و خالهای سفید می دارد، و شکم تا پیش سینه سیاه با خالهای سفید، و بعضی جا خالهای سرخ نیز دارد. و سرپای باز و سرخ آتشین در نهایت [۲۷۵ الف] براقی و خوبی، و از سرنول تا پیش گردن نیز سیاه براق، و بالای سر دو شاخ گوشتین فیروزه رنگ، و بر دو چشم و دهنه پوست سرخ، و در زیر حلقوم پوستی گرد مقدار دو کف دست، و در میان آن پوست مقداریک دست بنفش رنگ است؛ و در میان آن خالهای فیروزه رنگ افتاده، و بر دو آن نیز خط فیروزه رنگ کشیده، مشتمل بر هشت کنگره، و بر دو آن خط فیروزه رنگ بعرض دو انگشت سرخ گل شفتالو، و باز برگردن آن خط فیروزه و باهایش نیز سرخ رنگ. زنده را که وزن فرموده شد یکصد و پنجاه و دو توله برآمد و بعد از کشتن و پاک ساختن یکصد و سی و نه توله شد.

دیگر مرغ زرین است که ساکنان لاهور سل گویند، و کشمیریان یوت نامند. رنگش از عالم سیاه و اوس و بالای سر کاکل، و دمش مقدار چهار پنج انگشت است زرد، مانند شاهپر

طلاوس و جئه برابر غاز. غایتا گردن غاز دراز وی اندام است، و زرین کوتاه با اندام. — برادر
 شاه عباس مرغ زرین خواسته بود، چند قطعه مصحوب ایلچی او فرستاده شد.
 روز دوشنبه جشن وزن قمری آراستگی یافت. درین جشن نورجهان بیگم به چهل و
 پنج کس از امرای عظام و بنده‌های نزدیک خلعت داد. چهاردهم ماه مذکور موضع بهلون از
 مضافات سیما، محل نزول اردوی کیهان پوی چون هوای مسیر کانگسره و کوهستان مذکور
 پیوسته مرکوز خاطر بود اردوی کلان را درین مقام گذاشته با جمعی از بنده‌های مخصوص و
 اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدم. و چون اعتمادالدوله بیمار بود در اردو گذاشتیم
 و صادق‌خان میربخشی را بجهت محافظت احوال مشارالیه و محارست اردو نگاهداشتیم. روز
 دیگر خبر رسید که حال اعتمادالدوله متغیر شده علامت یاس از چهره احوالش ظاهر است. از
 اضطراب نورجهان بیگم و نسبت التفاتی که من با او داشتم تاب نیاورده به اردو مراجعت
 نمودم. آخرهای روز به دیدن او رفتم وقت سکرات بود. گاه از هوش [۲۷۵ ب] می‌رفت و
 گاه به هوش می‌آمد. نورجهان بیگم به جانب من اشارت کرد و گفت می‌شناسید، درچنان وقتی
 این بیت انوری را خواند.

بیت

آنکه نایبای مادرزاد اگر حاضر شود درجین عالم آرایش به بیند مهتری
 دو ساعت بر بالین او بودم. هرگاه به هوش می‌آمد هرچه می‌گفت از روی آگاهی و
 فهمیدگی بود. القصه شب هفدهم ماه مذکور بعد از انقضای سه گه‌ری به رحمت جاوید
 پیوست. چه گویم که ازین واقعه وحشت افزای برون چه گذشت هم وزیر عاقل کامل بود و هم
 مصاحب دانای مهربان.

فرد

از شمار دوچشم يك تن کم و از شمار خرد هزاران بیش
 با آنکه پادشاهی سلطنتی بردوش اختیار او بود و این ممکن و مقدور بشر نیست که در دخل و
 تصرف همه را از خود راضی توان داشت، هیچکس به جهت عرض مطلب و مهم‌سازی خود
 پیش اعتمادالدوله نرفت که از پیش او آزرده برگشته باشد. هم دولتخواهی و کفایت صاحب
 را مراعات می‌نمود، و هم ارباب حاجت را خرسند و امیدوار می‌داشت. الحق ایمن شیوه
 مخصوص او بود. از روزی که مصاحب او به جوار مغفرت ایزدی پیوست دیگر بخود نپرداخت
 و روز به روز می‌گذاخت. اگرچه در ظاهر بجهت سرانجام مهام سلطنت و تمشیت اموردیوانی
 محنت به خود قرار داده دست از کار نمی‌داشت، لیکن در باطن به آتش جدایی اومی سوخت تا

آنکه بعد از سه ماه و بیست روز درگذشت. روز دیگر به پرسش فرزندان و خویشان او رفته چهل و یک تن از فرزندان و اقوام و دوازده نفر از مشیان او را سرپا عنایت نموده از لباس ماتم برآوردند. روز دیگر به همان عزیمت کوچ نموده متوجه تماشای قلعه کانگره شدم. به چهار منزل دریای بان گنگا مورد اردوی معلی گشت. الفغان و شیخ فیض الله محارسان قلعه مذکور سعادت زمین بوس دریافتند. درین منزل پیشکش راجه چنتا بنظر درآمد. ملک او بیست و پنج [۲۷۶ الف] گروه از کانگره دورتر هست، و درین کوهستان ازو عمده تر زمینداری نیست. گریزگاه همه زمینداران ملک ملک اوست و عقبهای دشوار گذر دارد. تا حال اطاعت هیچ پادشاهی نکرده و پیشکش نفرستاده بود. برادر او نیز به ملازمت سرافراز گشته، از جانب او مراسم بندگی و دولتخواهی ظاهر ساخت. فیلک شهری و معقول بنظر درآمد و به انواع مراحم و نوازش سرافرازی یافت.

به تاریخ بیست و چهارم ماه مذکور متوجه سیر قلعه کانگره شدم و حکم کردم که قاضی و میر عدل و دیگر علمای اسلامی در کاب بوده آنچه شاعر اسلام و شرایط دین مستقیم محمدی است در قلعه مذکور بعمل آورند. بالجمله قریب نیم گروه ملی نموده بر فراز قلعه برآمده شد و به توفیق ایزد سبحانه بانگ نماز و خواندن خطبه، و کشتن گاو و غیره، که از ابتدای بنای این قلعه تا حال نشده بود همه را در حضور خود بعمل آوردیم، و سجدات شکر این موهبت که هیچ پادشاهی توفیق بر آن نیافته بود به تقدیم رسانیده حکم فرمودم که مسجدی عالی درون قلعه بنانهند. قلعه کانگره بر کوه بلند واقع است و در استحکام و متانت به حدی است که تا آذوقه لازم قلعه داری برجا باشد دست زور به دامن آن نمی رسد، و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است. اگر چه بعضی جاسر کوهها دارد که توپ و تفنگ می رسد اما حصاریان رازیان ندارد. و بجای دیگر نقل مکان نموده از آسیب آن محفوظ می توانند ماند. قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد؛ و دور درون آن یک گروه و پانزده طناب است. طول پاو گروه و دو طناب و عرض از بیست و دو طناب زیاده نی و از پانزده کم نی. و ارتفاع یکصد و چهارده ذرع. دو حوض درون قلعه دارد. یکی در طول دو طناب و در عرض یک و نیم طناب. و بعد از فراغ سیر قلعه به تماشای بتخانه درگا که به بهون مشهورست توجه فرمودم. عالمی سرگشته بادی ضلالت شده قطع نظرا از کفار شقاوت [۲۷۶ ب] آثار که بت پرستی آنها است گروه گروه از اهل اسلام مسافت بعید طی نموده ندورات می آرند و به پرستش این سنگ سیاه تبرک می جویند. نزدیک بتخانه مذکور در دامن کوهی ظاهراً کان گوگرد است و از اثر حرارت و تابش پیوسته آتشی شعله می کشد و آن جالامکھی نام نهاده و یکی از کرامت بت قرار داده عوام الناس را

فریفته اند.

هنود می گویند که چون زن مهادیورا عمری سرآمد و شربت مرگ چشید مهادیو از غایت محبت و تعلق که با او داشت مرده او را بردوش گرفته سردرجهان نهاد و لاشه او با خود می گردانید. چون مدتی برین گذشت و ترکیب او متلاشی گشت و از هم فروریخت و هرعضوی درجایی افتاد، درخورشرافت و کرامت هرعضو را در آنجا عزت و حرمت داشتند. چون سرکه نسبت به اعضای دیگر شریفتر است درین مقام افتاد اینجا را نسبت به جاهای دیگر گرمی تر داشتند. و بعضی برآند که این سنگ که الحال منصوب و معبود کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که در قدیم بوده لشکری از اهل اسلام آمده سنگ مذکور را برداشته در قهر دریا انداختند. به دستوری که هیچکس پی بدان نیارست برد، و مدتها این غوغای کفر و شرک از عالم برافزاده بود تا آنکه برهمنی مزور بجهت دکان آرایسی خویش سنگی را درجایی نهان ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من درگارا به خواب دیدم و به من گفت که در فلان مقام مرا انداخته اند زود مرا دریا بید. راجه از ساده لوحی و هم به طمع زر که از نذورات خواهد آمد سخن برهمن را معبر داشته جمعی را به همراهی فرستاده آن سنگ را آورده درین مکان به عزت تمام نگاه داشته اند و از سر نودکان ضلالت و گمراهی فرو چیده. العلم عندالله.

از پتخانه مذکور به سبزدره که به کوه مدار شهرت یافته عبور اتفاق افتاد. جایی نفیس است. از روی [۲۷۷ الف] آب و هوا و طراوت سبزه و لطافت مقام نظرگاه خوش است. دو آبشار دارد که از فراز کوه آب می ریزد. حکم فرمودم که عمارت موزونی درخور این مقام اساس نهند.

دریست و پنجم ماه مذکور رایت مراجعت معطوف داشته الفخان و شیخ فیض الله به عنایت اسب و قیل سرافراز ساخته به محافظت قلعه رخصت فرمودم. روز دوم قلعه نورپور محل نزول اردوی معلی گردید. بعرض رسید که درین نواحی مرغ جنگلی بسیار است. چون تا حال شکار مرغ مذکور نسکرده بودم روز دیگر مقام فرموده به نشاط شکار خوشوقت گشتم. چهار قطعه شکار شد. درجه و رنگ و صورت از مرغ خانگی تمیز نمی توان کرد، و خصوصیات مرغ مذکور آن است که از پا گرفته سرنگون سازند تا هر جا که بیرند آواز بر نمی آرد و خاموش می باشد، بخلاف مرغ خانگی که فریاد می کند؛ و مرغ خانگی را تا در آب گرم غوطه ندهند پره های آن به سهولت کشیده نمی شود و جنگلی از عالم دراج و پودنه خشک کنده

می شود. از اقسام آن فرمودم که طعام پختند و کباب کردند بدطعم ظاهر شد. هرچه کلان است گوشتش ددنهايت بی مزگی و خشکیست. جوانه اش فی الجمله دطوبتی دارد. اما بدطعم است؛ و زیاده از يك تیرانداز پرواز نمی تواند کرد. خروس اگرچه سرخ می باشد ما کیان سیاه و زرد. درین جنگل نورپور بسیار است. نام قدیم نورپور دهمراست. بعد از آنکه راجه باسو قلعه از سنگ و منازل و بساتین طرح افکند به مناسبت نام من نورپور گویانید. تخمیناً سی هزار روپیه صرف این عمارت شده باشد. غایتاً عمارتسی که هندوان به سلیقه خود بسازند هرچند تکلفات بکاربرند دلنشین نیست. چون جای قابل و سرمنزول دلگشا بوده حکم فرمودم که يك لك روپیه از خزانه عامره به جهت عمارات اینجا تنخواه نمایند، و منازل عالی درخور آن سرزمین اساس نهند.

در این ولا به عرض رسید که سناسی مونی درین نواحی می باشد که مطلق اختیار [۲۷۷ب] از خود دور کرده. حکم فرمودم که به حضور بیازند که به حقیقت او باز رسیده شود. عابدان و مرتاضان هند را سرب ناسی می گویند و معنی سرب ناسی آنکه تارك همه چیز، و به کثرت استعمال سناسی شده و تفصیل مراتب آنها بسیار است. و در طایفه سرب ناسی چند گروه اند از آن جمله یکی مونی که از خود سلب اختیار می کند، و خود را تسلیم می سازد. چنانچه مطلق زبان را به گویایی آشنا نمی سازد و اگر ده شبانروز يك جا ایستاده باشد قلم پیش و پس نمی نهد. مجملأً حرکت از اختیار آنها سر نمی زند و حکم جماد دارند. چون به حضور آوردند تفحص احوالش نموده شد. استقامت عجیبی در حالش مشاهده افتاد. به خاطر رسید که درمستی و یخودی ادای خارجی ازو سرزند؛ بنا برین پیاپی چند عرق دو آتش به او خورانیده شد. به نوعی ملکه این کار بهمرسانیده بود که سرموئی تغییر نیافت و بهمان استقامت بود تا از هوش رفت و مثل مرده ها او را برداشته بردند. حق تعالی رحمی کرد که ضرر جانی به او نرسید. القصه در مرتبه خود غریب استقامت قوی داشت.

درینولا بی بدل خان تاریخ فتح کانگره و تاریخ بنای مسجد که در قلعه مذکور فرموده شده معروض داشت چون خوب یافته بود نوشته شد.

قطعه

شهنشاه زمان شاه جهانگیر ابن شاه اکبر

که شد بر هفت کشور پادشاه از حکم تقدیری

جهانگیر و جهان بخش و جهان دار و جهان آرا

که از بخت جوان او جهان ایمن شد از پیری

به شمشیر غزا این قلعه را بگشود و تاریخش

نبرد گفتا «گشود این قلعه اقبال جهانگیری»

۱۵۲۹ ق

و تاریخ بنای مسجد را چنین یافته.

قطعه

نوردین شاه جهانگیر شهنشاه اکبر پادشاهی است که در دهر ندرثانی
قلعه کانگره بگرفت به تائید اله ابر تیغش که کند قطره اوطوفانی
شد چو از حکمش این مسجد پر نور بنا که منور شود از سجده او پیشانی
هاتف از غیب بگفت از پی تاریخ بنایش «مسجد شاه جهانگیر بود نورانی»

در غره اسفندار مذ الهی [۲۷۸ الف] جاگیر وحشم و اسباب ریاست و امارت اعتماد الدوله را به نور جهان بیگم ارزانی داشتیم و حکم فرمودم که نقاره و نوبت او را بعد از نوبت پادشاهی می نواخته باشند. چهارم ماه مذکور حوالی پرگنه کهنوته محل نزول موکب والا گشت. درین روز خواجه ابوالحسن به عالی منصب دیسوانی کل سرافراز گردید و به سی و دو نفر از امرای صوبه دکن خلعت عنایت شد. ابوسعید نبیره اعتماد الدوله به منصب هزاری ذات و پانصد سوار سر بلندی یافت.

وفات خسرو: در این ولا عرض داشت خرم رسید. مشتمل بر آنکه خسرو در هشتم ماه به عارضه دود قولنج و دیعت حیات سپرده به جوار رحمت رب العالمین پیوست.

نوزدهم ماه مذکور در کنار آب بهت نزول دولت اتفاق افتاد و قاسم خان به منصب سه هزاری ذات و دوهزار سوار سرافراز شد. راجه کشن داس به خدمت فوجداری دهلی ممتاز گشت و منصب او از اصل و اضافه دوهزار ذات و پانصد سوار مقرر شد.

پیش ازین قراولان و یساولان تعیین شده بودند که در شکارگاه کرجهک جسرگه ترتیب نمایند. چون به عرض رسید که شکاری به شاخ بند درآمده، بیست و چهارم ماه مذکور با چندی از بندهای خاص به عزم شکار توجه فرمودم و از قچکار کوهی و چکهکاره یکصد و بیست و یک رأس شکار شد.

درین روز به عرض رسید که ظفر خان پسر زین خان در غزنین به رحمت حق پیوست. سعادت الله پسر او را به منصب هشتصد ذات و چهارصد سوار سرافراز ساختیم.

سال هفدهم از جلوس همایون

شب دوشنبه هشتم شهر جمادی الاول سنه هزار و سی و یک هجری، بعد از گذشتن یک پهر

و پنج گهری و کسری، نیر اعظم فروغ بخش عالم، دولترای حمل را به نورجهان افروز خویش منور گردانید، و سال هفدهم از جلوس این نیازمند به فرخی و فیروزی آغاز شد. درین روز بهجت افروز، آصف خان به منصب شهزادی ذات و سوار سراقراز گردید. قاسم خان را به حکومت صوبه پنجاب رخصت فرموده، اسپ و فیل و سروپا عنایت [۲۷۸ ب] نمودم. هشتاد هزار درب به زینل بیگ ایلچی دارای ایران انعام شد. در ششم ماه مذکور مقام راول پندی مورد عساکر منصور گردید. فاضل خان به خدمت بخشگیری سراقرازی یافت. به زینل حکم شد که تا هنگام مراجعت موکب منصور از سیر کشمیر، دلاهور آسوده بسربرد. به اکبر قلیخان کهکمر فیل عنایت شد.

چون درین ولا مکرر استماع افتاد که دارای ایران از خراسان به عزم تسخیر قندهار شافته اگرچه این حرف نظر بر نسبت های سابق و حال بغایت بعید می نمود و از حساب دور بود، که این قسم پادشاه بزرگ چنین سبکی و بی حوصلگی به کاربرد و بر سزاوولی بنده ای از بنده های من که با سیصد چهارصد سوار نوکر در قندهار باشد، خود بیاید. اما از آنجا که حزم و احتیاط از شرایط جهان داری و لوازم سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان را با فرمان مرحمت عنوان نزد خرم فرستادم که با عساکر فیروزی مأثرو فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم که در آن صوبه به کومک او مقرر بوده به سرعت هر چه تمام تر خود را به ملازمت رساند، که اگر این حرف مقرون به صدق باشد، او را با لشکری از حساب و شمار بیرون و خزانه از حد و اندازه افزون فرستاده شود تا نتیجه عهد شکنی و حق ناشناسی را دریابد.

هشتم ماه مذکور در سرچشمه حسن ابدال منزل شد. فدائی خان به منصب دوهزاری ذات و هزار سوار سراقراز گردید. بدیع الزمان به خدمت بخشگیری احدیان مقرر گشت. در دوازدهم ماه مذکور روز جمعه مهابت خان از کابل آمده ملازمت نموده، سعادت زمین بوس دریافت، و مورد الطاف روز افزون گردید. صدمهر به صیغه نذر و ده هزار روپیه به رسم تصدق گذرانید. خواجه ابوالحسن تاینان خود را آراسته به نظر در آورد. هزار و پنجاه سوار خوش اسپ به قلم درآمد که از آن جمله چهارصد سوار برق انداز بود. [۲۷۹ الف] در منزل مذکور شکار قرغه طرح افکنده سی و سه رأس از قچقار کسوهی و غیره به تیر و تفنگ انداختم. درین ولا حکیم مؤمن به وسیله رکن السلطنه مهابت خان دولت ملازمت دریافت. از روی قدرت و دلیری متصدی علاج شد. امید که قدم اومبارک باشد. منصب امان الله پسر مهابت خان دوهزاری ذات و هزار و هشتصد سوار مقرر شد.

نوزدهم، ظاهر بگهلی مورد بارگاه اقبال گردید، و جشن شرف در آنجا آراستگی یافت.

مهابت خان را رخصت صوبه کابل فرموده، اسپ وفیل و خلعت لطف نمودم. منصب اعتبارخان پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار حکم شد، و چون بنده قدیم خدمتست و بسیار پیروضعیف شده، به صاحب صوبگی اگره سرافراز ساختم؛ و حراست قلعه و خزاین به عهدۀ او مقرر داشتم؛ و به عنایت اسپ وفیل و خلعت ممتاز ساخته رخصت فرمودم. بیست و نهم در گهاتی کنوا رامت ارادۀ خان از کشمیر آمده سعادت آستان بوس دریافت.

دوم اردی بهشت ماه در خطه دلگشای کشمیر نزول اجلال اتفاق افتاد. میر میران به منصب دوهزاروپانصدی ذات و چهار هزار و چهارصد سوار سرافراز گردید. درین ولا به جهت رفاهت احوال رها یا و سپاهی مرسوم فوجداری را بر طرف ساخته، فرمان شد که در کل ممالک محروسه به علت فوجداری مزاحمت نرسانند. زبردستخان میر توزک به منصب دوهزاری ذات و هفتصد سوار ممتاز گشت.

در تاریخ سیزدهم، به صوابدید اطباء، خصوص حکیم مؤننا از پای چپ فصد نموده سبک شدم. به مقربخان سروپا، به حکیم مؤننا هزار در رب انعام شد. حسب الائتماس خرم منصب عبداللہخان ششزاری مقرر گشت. سرافرازخان به عنایت نقاره ممتاز گردید. بهادرخان اوزبک از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت. صد مهربه صیفۀ نذر و چهار هزار روپیه به رسم تصدق گذرانید. مصطفی خان حاکم تهنه شاهنامه و خمسه شیخ نظامی مصور به عمل استادان با دیگر تحفها به رسم پیشکش فرستاده بود به نظر درآمد.

غرة خورداد ماه الهی لشکر خان به منصب چهارزاری ذات و سه هزار سوار سربلندی یافت. به میر جملة منصب دوهزاروپانصدی ذات و هزار [۲۷۹ ب] سوار عنایت شد. از امرای صوبه دکن برین موجب به اضافه منصب سرافراز گردیدند: سردارخان سهزاری و دوهزاروپانصد سوار، سربلندخان دوهزاروپانصدی هزار و دویست سوار؛ باقی خان دوهزاروپانصدی دوهزار سوار؛ شرزه خان دوهزاروپانصدی هزار و دویست سوار؛ چنانسپارخان دوهزاری ذات و دوهزار سوار، میرزا والی دوهزاروپانصدی هزار سوار، میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاه رخ هزاروپانصدی ذات و سوار، زاهدخان هزاروپانصدی هفتصد سوار، عقیدتخان هزار و دویست سوار، ابراهیم حسین کاشغری هزار و دویست سوار، ششصد سوار، ذوالفقارخان هزاری ذات پانصد سوار، راجه گجسنگه و همتخان به عنایت نقاره ممتاز گردیدند.

دوم تیر ماه الهی سید بایزید به خطاب مصطفی خان سرافراز گردید، و نقاره نیز مرحمت شد. درین ولا تهورخان را که از خدمتگاران نزدیک است با فرمان مرحمت عنوان به طلب فرزند اقبالمند شاه پرویز رخصت شد. پیش ازین به چند روز عرایض متصدیان قندهار مشتمل

بر عزیمت دارای ایران به تسخیر قندهار رسیده بود خاطر صداقت آئین نظریه‌نمایان گذشته و حال تصدیق این معنی نمی نمود، تا آنکه درین ولا عرضداشت فرزندخان جهان رسید که شاه عباس با لشکرهای عراق و خراسان آمده قلعه قندهار را محاصره نمود. حکم فرمودم که ساعتی به جهت برآمدن از کشمیر مقرر نمایند، وخواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی پیشتر از موکب منصوبه لاهور شتافته، تا رسیدن شاهزادهای عالی مقدار با لشکر دکن و گجرات و بنگاله و بهار، و جمعی از امرایی که در کاب ظفرقرین حاضرند، و آنچه پسی در پی از محال جا گیر خود برسند، نزد فرزند خان جهان به ملتان روانه سازند. و همچنین توپخانه و حلقه‌های فیلان مست و خزان و سلاح خانه سامان نموده، فرستند. چون ما بین ملتان و قندهار آبادانی کمتر است و تهیه آذوقه فرستادن، لشکر گران صورت پذیرند، بنا برین [۲۸۰ الف] مقرر شد که غله فروشان را که به اصطلاح هند بنجاره گویند دلاسا نموده و زر داده مقرر نمایند که همراه لشکر ظفر ائرا باشند تا از مرآذوقه مردم تنگی نکشند و اینجا بنجاره طایفه ایست مقرر بعضی هزارگاه بعضی بیشتر و کمتر به تفاوت می دارند، وظله از بلوکات به شهر آورده می فروشند؛ و در لشکرها همراه می باشند و در چنین لشکری اقلاً صد هزار گاو بلکه بیشتر همراه خواهد بود. امید که به توفیق کریم کار ساز به عدت و آلات سامان شود که تا اصفهان که پای تخت اوست هیچ جا تامل و توقف روی ندهد. به خان جهان فرمان شد که زینهار تا رسیدن عسا کرم منصور از ملتان قصد آن جانب ننماید، واضطراب نکند، و گوش بر آواز حکم دارد، و بهادر خان اوزبک به عنایت اسپ و سرو پا سرافراز گشته، به کومک لشکر قندهار مقرر شد. فاضل خان به منصب دوهزاری ذات و هفتصد و پنجاه سوار ممتاز گردید.

چون به عرض رسید که فقرای کشمیر در زمستان از شدت سرما محنت می کشند و به سختی و دشواری می گذرانند حکم فرمودم که قریه‌ای از اعیال کشمیر که چهار هزار روپیه حاصل بوده باشد حواله ملاطالب اصفهانی نمایند که در وجه لباس فقرا و گرم کردن آب به جهت وضو ساختن در مساجد باید که صرف نمایند چون به عرض رسید که زمینداران کشتوار باز سرتمرد و عصیان برداشته به فتنه و فساد پرداخته‌اند، به ارداتخان حکم شد که گرم و چسپان شتافته پیش از آنکه خود را قایم سازند تنبیه بر اصل نموده بیخ فساد آنها بر کند.

درین تاریخ زین العابدین که به طلب خرم رفته بود آمده ملازمت نمود، و معروض داشت که قرارداد او این است که ایام برشکال را در قلعه مندو گذرانیده، متوجه درگاه شود عرض داشت او خوانده شد. از فحوائ مضمون و ملتسماتی که کرده بود بوی خبر نمی آید، بلکه آثار پیدوئی ظاهر می شد. لاجرم فرمان صادر شد که چون او اراده آن دارد که بعد از برسات

متوجه ملازمت شود باید که از امرای عظام و بنده‌های درگاه [۲۸۰ ب] که به کومک او مقررند خصوص از سادات بارهه و بخاری و شیخزاده و افغان و راجپوت تمام را به درگاه روانه سازد و به میرزا رستم و اعتقادخان حکم شد که پیشتر به لاهور شتافته استعداد لشکر قندهار نمایند. به مشارالیه يك لك روپیه به رسم مساعدت عنایت شد و به اعتقادخان نقاره مرحمت فرمودم. ارادتخان که به تنبیه و تأدیب مفسدان کشتوار شتافته بود، بسیاری را به قتل رسانیده و از سرنو ضبط نموده، و استحکام داده به خدمت پیوست. معتمدخان که به خدمت بخشیدگی لشکر دکن اختصاص داشت چون آن مهم به انجام رسید حسب الالتماس مشارالیه طلب شده بود. درین تاریخ آمده آستان بوس نمود.

از غرایب آنکه چون در حرم سرای عصمت دانه سرورایدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت گم شد جو تکرای منجم به عرض رسانید که درین دوسه روز پیدا می‌شود و صادق‌خان رمال معروض داشت که در همین دوروز از جایی به هم می‌رسد که به صفا و پاکیزگی متصف باشد، مثل عبادتخانه و جایی که مخصوص به نماز و تسبیح و امثال باشد. و عورت رمالی عرض کرد که درین زودی پیدا خواهد شد، و عورت سفید پوست از روی شگفتگی آورده به دست حضرت خواهد داد. قضا را روز سوم یکی از کنیران ترك در عبادتخانه یافته به خوشحالی تمام تبسم کنان به دست من داد. چون سخن هر سه یکی نشست هر کدام به انعام خاطرخواه سرافراز گردیدند. چون خالی از غرایب نبود نوشته شد. درین ولا کوکب و خدمتگاران و غیره دوازده نفر از بنده‌های نزدیک را به سزاوای امرای صوبه دکن تعیین فرمودم که اهتمام شایسته نموده به سرعت هر چه تمامتر به درگاه حاضر سازند که به لشکر فیروزی اثر قندهار فرستاده شود.

تصرف نمودن شاه جهان در جاگیر نورجهان بیگم و شهریار و برخاستن غره فتنه و فساد؛ درین ایام مکرر به عرض رسید که خرم به بعضی از محال جاگیر نورجهان بیگم و شهریار حکم دست تصرف دراز ساخته، از جمله پرگنه دهولپور که در جاگیر فرزند شهریار از دیوان اعلیٰ تنخواه شده بود، دریا نام افغان را از نوکران خود با جمعی فرستاده و اوبا شریف‌الملک ملازم شهریار که به فوجداری آن حدود مقرر بود جنگ کرده و کس بسیار از طرفین به قتل رسیده‌اند. اگرچه از توقف او در قلعه ماند و ملتسمات دور از حساب و نامعقول که در عرض داشت خود به اظهار آن جرأت نموده بود ظاهر می‌شد که عمل او برگشته است لیکن از استماع این اخبار متیقن گشت که حوصله او را گنجایش این [۲۸۱ الف] همه عنایت و تربیت که در حق او شده بود نبوده، دماغش خلل پذیرفته، بنابراین راجه روز افزون را که از

خدمتگذاران نزدیک بود نزد او فرستاده، ازین جرأت و بی باکی باز پرس فرمودم؛ و فرمان شد که بعد ازین ضبط احوال خود نموده، قدم از جاده معقول و شاهراه ادب بیرون ننهد، و به محال جاگیر خود که از دیوان اعلیٰ تنخواه یافته خرستند باشد، و زندهار آراسته آمدن به ملازمت ننماید و جمعی از بندها که بجهت یورش قندهار طلب شده زود روانه درگاه والا سازد، و اگر خلاف حکم به ظهور رسید ندامت خواهد کشید.

درین و لا میر ظهیر الدین نبیره میر میران پسر شاه نعمت الله مشهور از ایران آمده، ملازمت نمود. خلعت و هشت هزار درپ انعام شد. اجاله دکنی با فرمان جنایت عنوان نزد راجه نرسنگ دیورخصت یافت که سزاوی نموده حاضر سازد. قبل ازین بنا بر عنایت و مرحمت سرشار که به خرم و فرزندان او داشتم در هنگامیکه پسرش را بیماری صعب دست داده بود به خود قرا داده بودم که اگر حق تعالی او را ببخشد دیگر شکار بندوق نکتم، و هیچ جاننداری را به دست خود آورده نسازم؛ و با این میل و هوس که مرا با شکار هست خصوص به شکار بندوق، مدت پنج سال پیرامون آن نگشتم، درین و لا که خاطر از کردار او گرانی پذیرفت، باز به شکار بندوق توجه فرمودم، و حکم کردم که هیچکس را بی بندوق در دولتمندان نگذارند. در اندک مدت اکثری از بندها را ذوق بندوق اندازی شد و ترکن بندان به جهت مجرای خود بر پشت اسب ورزش رسانیدند.

دریست و پنجم ماه مذکور مطابق هفتم شوال در ساعت مسعود مختار از کشمیر متوجه لاهور شدم. بهاری داس برهنه را با فرمان مرحمت عنوان نزد را نا کرن فرستاده که پسر او را با جمعیت به ملازمت بیاورد. میر ظهیر الدین به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرافراز شد و چون به عرض رسید که [۲۸۱ ب] قرض داراست ده هزار روپیه انعام فرمودم.

غرة شهر یورماه الهی سرچشمه اجهول منزل نشاط شد. روز مبارک شنبه در پیرنساك بزم پیاله ترتیب یافت. درین روز میمون فرزند سعادت مند شهریار تسلیم خدمت قندهار و تسخیر آن دیار نموده به منصب دوازده هزار و هشت هزار سوار سرافرازی یافت، و خلعت خاصه بانادری تکه مروارید عنایت شد. درین و لا سوداگری دودانه مروارید کلان از آلکه روم آورده بود یکی از آن يك مثقال و ربع و دوم يك سرخ ازو کمتر هر دو به شصت هزار روپیه نور جهان بیگم خریده درین روز پیشکش کرد.

روز جمعه به صلاح دید حکیم مؤمن از دست فصد نموده سبك شدم. مقرب خان که درین فن ید طولی دارد و همیشه اوفصد من می کرده و میکن که هرگز خطا نسکرده باشد دوبار خطا کرد؛ بعد از آن قاسم برادرزاده اوفصد کرد. خلعت و هزار روپیه به مشارالیه و ده هزار درپ به

حکیم مؤمنانعام شد. میرخان حسبالائتماس خان جهان به منصب هزاروپانصدی نهصد سوار سرافراز گشت. دریست و یکم ماه مذکور جشن وزن شمسی آراستگی یافت، و سال پنجاه و چهارم از عمر این نیازمند درگاه الهی به مبارکی و فرخی آغاز شد. امید که مدت عمر در مرضیات الهی مصروف باد. دریست و هشتم به سیر آبشار اوهر رفته شد. چون چشمه مذکور به خوبی و گوارایی مشهور بود با آب گنگ و آب دره لار به حضور وزن فرمودم آب اوهر با آب گنگ سه ماشه گران آمده، و آب دره لار نیم ماشه سبکتر شد. درسی ام مقام هیره پور محل نزول بارگاه اقبال گشت. با آنکه ارادتخان خدمت کشتوار را خوب کرده، چون رعایا و سکنه کشمیر از طرز سلوک او شکوه می نمودند اعتقادخان را به صاحب صوبگی کشمیر سرافراز ساخته اسب و خلعت و شمشیر خاصه دشمن گداز به او عنایت فرمودم، و ارادتخان را به خدمت لشکر قندهار تعیین نمودم.

کنور سنگه راجه کشتوار که در قلمه [۲۸۲ الف] گوالیا مقید بود از حبس برآورده کشتوار را به او عنایت نمودم، و اسب و خلعت و خطاب راجه به او لطف شد و حیدر ملک را به کشمیر فرستادم که از دره لار جوی آب به باغ نورافزا پیارد، و سی هزار روپیه به جهت مصالح و آجوره آن مرحمت شد. دوازدهم ماه مذکور از کوهستان جمو برآمده در بهنیر نزول اتفاق افتاد. روز دیگر شکار قرغه کردم. داور بخش پسر خمر و را منصب پنجهزاری ذات و دوهزار سوار عنایت شد. دریست و چهارم از آب چناب عبور فرمودم. میرزا رستم از لاهور آمده ملازمت نمود؛ و هم درین تاریخ افضل خان دیوان خرم عرض داشت اورا آورده ملازمت نمود. بی اعتدالیهی خود را لباس معذرت پوشانیده، او را فرستاده که شاید به نیتال و چرب زبانی هاکاری از پیش تواند برد، و اصلاح ناهمواری او تواند نمود. من خود اصلا توجه نفرمودم و روندادم. خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان بخشی که به جهت سامان لشکر قندهار پیشتر به لاهور رفته بودند سعادت آستان بوس دریافتند.

غرة آبان ماه الهی امان الله پسر مهابت خان به منصب سه هزار و هفتصد سوار سرافراز گردید فرمان مرحمت عنوان به طلب مهابت خان فرستاده شد. درین و لا عبدالله خان را که به جهت خدمت قندهار طلبیده بودم از محال جاگیر خود آمده زمین بوس نمود. در چهارم ماه مذکور به مبارکی داخل لاهور شدم. الف خان به منصب دوهزاری و هزاروپانصد سوار سر بلندی یافت. به دیوان عظام حکم فرمودم که جاگیرهای خرم را که در سرکار حصار و میان دو آب و این حدود تنخواه دارد در طلب جمعی از بندهائی که به خدمت قندهار مقرر شده اند تنخواه نمایند و اوصوف این محال از صوبه مالوه و گجرات و دکن و هرجا می خواسته باشند متصرف

گردد. افضل خان را خلعت داده [۲۸۲ ب] رخصت نمودم. فرمان شد که چون صوبه گجرات و مالوه و دکن و خاندیس به او عنایت شده اذین جاها به هرجا خواهد محل اقامت قرار داده، به ضبط آن حدود پردازد، و جمعی از بنده ها را که به جهت یورش قندهار طلب شده، و سزاواران به آوردن آنها تعیین شده رفته اند، زود به درگاه بفرستد، و بعد اذین ضبط احوال خود نموده از فرموده درنگذرد، و الاندامت خواهد کشید.

درین روز اسپ قبیاق اول که در طوایل خاصه امتیاز داشت به عبداللهمان عنایت شد، در یست و هشتم ماه مذکور حیدریبگ و ولی یبگ فرستاده های دارای ایران دولت باریافتند. بعد از ادای مراسم کورنش و تسلیم نوشته شاه را به نظر در آوردند. فرزندخان جهانی حسب الحکم جریده از ملتان رسیده ملازمت نمود. هزارمهر و هزار رویه و هژده اسپ پیشکش گذرانید. مهابتخان به منصب شهزاری ذات و پنجه از سوار سرافراز شد. به میرزا رستم قیل عنایت نمودم. راجه سارنگدیو را به سزاوولی راجه سنگدیو تعیین فرمودم که او را به سرعت هر چه تمام تر به درگاه حاضر سازد.

هفتم آذرماه الهی ابله جان شاه عباس را که به دفعات آمده بودند خلعت و خرجی داده رخصت فرمودم. کتابتی که در معذرت قندهار مصحوب حیدریبگ ارسال داشته بود با جوابی که نوشته شده درین اقبال نامه ثبت افتاد.

کتابت دارای ایران: نسایم دعوانی که از نفعات اجابت آن غنچه مراد شگفته نکست افزای مشام یگانگی باشد، و لواصع مدحاتی که از لمعات خلوصش انجمن اتحاد منور گشته ظلمت زدای غائله یگانگی گردد، و عطر بزم خلت و ولای اعلی حضرت ظل الهی و شمع جمع صدق و صفای آن نور پرورد الهی گردانیده، مشهود رای انوار و مشکوف ضمیر منیر ضیا گستر می گرداند [۲۸۳ الف] که بر دل دانش پسند و خاطر آسمان پیوند آن برادر بجان برابر که آئینه چهره دانش وینش و مرآت جمال حقایق آفرینش است عکس پذیر خواهد بود که بعد از سnoch قضیه ناگزیر نواب شاه جنت مکان علین آشیانی انارالله برهانه چه قسم قضایا در ایران روداد و بعضی ممالك از تصرف منسوبان این دودمان ولایت مکان بیرون رفته بود. چون این نیازمند درگاه بی نیاز مقلد امور سلطنت شد به یمن تسویقات ربانی و حسن توجه دوستان، انتزاع جمیع ممالك موردی که در تصرف مخالفان بودند نمود. چون قندهار در تصرف گماشتگان والا دودمان بود ایشان را از خود می دانستیم معترض آن نشده از عالم اتحاد و برادری مترصد بودیم که ایشان نیز به طریق آبا و اجداد عظام جنت مقام خود در تفویض آن توجه مبذول فرمایند. چون به تفاؤل گذرانیدند مکرر به نامه و پیغام و کنایه و صریح طلب آن نمودیم

که شاید در نظر همت ایشان این محقر ملک قابل مضایقه نبوده مقرر فرمایند که در تصرف اولیای این خاندان داده، رفع طعن دشمنان و بدگویان، و قطع زبان درازی حاسدان و عیب جویان گردد؛ و جمعی بیشتر این امر را در عده تعویق انداختند و چون حقیقت این مقدمه در میان دوست و دشمن اشتها یافت و از آن جانب جوابی مشربرد و قبول نرسید، به خاطر عاظر رسید که طرح سیر و شکار قندهار اندازیم که شاید بدین وسیله گماشته‌های آن برادر نامدار کامگار، از روی روابط الفت و خصوصیتی که در میان سلوک است موکب اقبال را استقبال کرده به خدمت اشرف فایز گردند؛ و مجدداً بر عالمان رسوخ قواعد یگانگی طرفین ظاهر گردیده باعث زبان کوتاهی حاسدان و بدگویان شود. بدین عزیمت بی‌یراق قلعه‌گیری متوجه شده، چون بالغامی فراه رسیدیم منشور [۲۸۳ ب] عاطفت مبنی بر اظهار سیر و شکار قندهار به حاکم آنجا فرستادیم که مهمان پذیر باشد، و عزت آثارخواجه باقی کر گیر اقدرا طلب فرموده به حاکم و امرائی که در قلعه بودند پیغام دادیم که میان اعلیحضرت پادشاه ظل‌الله و نواب‌هایون ماجدایی نیست، والکائی که هست از هم دیگر می‌دانیم؛ ما به طریق سیر متوجه آن صوبه‌ایم، چنان نکنند که کلفت خاطر به هم رسد. ایشان مضمون حکم و پیغام مصلحت انجام را به گوش حقیقت نبوش نشنیده و مراسم الفت و اتحاد جانین را منظور نداشته، اظهار تمرد و عصیان نمودند. و ما به حوالی قلعه رسیده باز عزت آثار مشارالیه را طلب فرمودیم، و آنچه لازمه نصیحت بوده‌او گفته فرستادیم، و تاده روز دیگر هسا کر منصوره را تا کید فرمودیم که پیرامون حصار نگردند. نصایح سودمند نیامد؛ و در مخالفت اصرار نمودند. چون پیش از این مسامحه گنجایش نداشت لشکر قزلباش با وجود عدم اسباب قلعه‌گیری، به تسخیر قلعه مشغول شده در اندک مدت بسرج و باره را با زمین یکسان ساخته کار پراهل قلعه تنگ شد و امان خواستند. ما نیز همان رابطه محبت که از قدیم الایام فیما بین این دو سلسله رفیعہ سلوک بوده، و طریقه برادری که مجدداً از زمان میرزائی آن اورنگ نشین بارگاه جاه و جلال میان ایشان و نواب‌هایون ما به نوعی استقرار یافته که رشک افزای سلاطین روی زمین شده است منظور داشته، به مقتضای مسروت جلی تقصیرات و زلالت ایشان را به عفو مقرون فرموده، مشمول عنایت ساخته، سالما و غانما به اتفاق حیدر بیگ یوزباشی که از صوفیان صادق این خاندان است روانه درگاه معلی گردانیدیم. حقا که بنیاد و داد و اتحاد موروثی و مکسبی از جانب این ولاجوی نه به مرتبه‌ای میشد و مستحکم است که به جهت صدور بعضی امور که به [۲۸۴ الف] حسب تقدیر از ممکن امکان به منصف ظهور آمده باشد خلل پذیر گردد.

بیت

میان ما و تو رسم جفا نخواهد بود بجز طریقه مهر و وفا نخواهد بود
 مرجو آنکه از آن جانب نیز همین شیوهٔ مرضیه مسلوك بوده، بعضی امور جزئی را
 منظور از نظر نخست آثار نفرموده، اگر خدشه‌ای بر عارض الفت ظاهر شده باشد، به حسن عطف و
 ذاتی و محبت ارثی درازالهٔ آن کوشیده، گلشن همیشه بهار یکدلی و یگانگی را سرسبز و خرم
 داشته، همگی همت گردون اساس به تأکید مبانی وفاق و تصفیة مناهل اتفاق که نظام بخش انفس
 و آفاق است، مصروف فرمایند، و کل ممالك محروسهٔ ما را به خود متعلق دانسته به هر کس که
 خواهند شفقت کرده اعلام بخشند که بلامضایقه به اوسپرده می‌شود. این جزویات را خود چه
 اعتبار باشد. امرا و حکامی که در قلعه بودند اگرچه مرتکب امری چند که منافی مراسم دوستی
 باشد شدند اما آنچه واقعه شده از جانب ماست و ایشان آنچه لازمهٔ نوکری و شرط جان سپاری
 بود به تقدیم رسانیدند. یقین که آن حضرت نیز شفقت شاهانه و مرحمت پادشاهانه شامل حال
 آنها فرموده ما را از ایشان شرمنده نخواهند ساخت. زیاده چه اطناب رود. همواره لوائی فرقدان
 سای هم آغوش تأییدات غیبی باد.

جواب مکتوب شاه ایران: سپاس معرا از ملاپس حد و قیاس و ستایش مبرا از
 آرایش تشبیه و التباس یگانه‌معبودی را درخور است که استحکام عهد و موافق پادشاهان عظیم‌الشان
 را موجب انتظام سلسلهٔ آفرینش و التیام فرمانروایان جهان را باعث رفاهیت و آسایش و مسبب
 امنیت و آرامش خلایق و عباد که ودایع بدایع حضرت آفریدگار اند گردانیده، مصداق این بیان
 و مؤید این برهان موافقت و اتحاد و مرابطة و وداد است که فی مابین این دو دودمان رفیع‌الشان
 تحقق پذیرفته و در زمان دولت روزافزون ما تجدید [۲۸۴ب] و به مثابه‌ای مؤکد و مشید گشته که
 محسوس سلاطین زمان و خواقین دوران است، و آن شاه جم‌جاه ستاره سپاه فلك بارگاه دارا گروه
 فریدون شکوه زینندهٔ افسر کیانی، شایستهٔ تخت خسروانی، شجرهٔ برومند ریاض سلطنت و
 ابهت، نهال بوستان نبوت و ولایت، نقاوة دودمان علوی، و خلاصهٔ خاندان صفوی، بی‌سبب
 و باعنی در صدد افسردگی گلزار محبت و دوستی و اخوت و یکتادلی که تا انقراض زمان و
 اختلاف ادوار دوران امکان نشستن غبار خطل بر ساحت فیاض آن نیست شدند.

ظاهرا رسم اتحاد و یگانگی فرمانروایان جهان این بوده که در عین استحکام اخوت
 دوستی که قسم به سر یکدیگر می‌خورده باشند با کمال مؤالفت روحانی و مصادقت جسمانی که
 فی مابین به جان مضایقه نباشد تا به ملك و مال چه رسد، به این روش به سیر و شکار
 آیند.

صدحیف برمحنت بیش از قیاس ما

از ورود مکتوب محبت طراز که در معذرت سیر و شکار قندهار مصحوب سعادت نصایان حیدر بیگ و ولی بیگ ارسال داشته بودند مشعر بر صحت ذات ملایک صفات بود. گلهای نشاط و انبساط پرروی روزگار خجسته آثارش گفت. برادرای گیتی آرای آن برادر کامکار عالی مقدار مخفی و محتجب نمائند که تا رسیدن رسول فرخنده پیام زینل بیگ به درگاه آسمان جاه، اظهاریه مراسله و پیغام در باب خواهش قندهار نشده بود. درحینی کسه ما به سیر و شکار خطه دلگشای کشمیر مشغول بودیم دنیا داران دکن از کوتاه اندیشی قدم از جاده اطاعت و بندگی بیرون نهاده طریق عصیان ورزیدند. لهذا بر ذمت همت پادشاهانه تنبیه و تأدیب کوتاه اندیشان لازم شد، و رایات نصرت آیات به دارالسلطنه لاهور نزول اجلال فرموده، فرزند بر خوردار شاه جهان را با لشکر ظفر اثر بر سر آن بی عاقبتان تعیین [۲۸۵ الف] فرمودیم و خود متوجه دارالخلافه آگره بودیم که زینل بیگ رسید و مراسله محبت افزای آن زینت بخش اورنگ شاهی را رسانید. آن تعویذ دوستی را بر خود شگون گرفته به قصد دفع شر دشمنان و مفسدان متوجه دارالخلافه آگره گشتیم. در آن رقیقه گهر نثار دربار اظهار خواهش قندهار نشده بود. زینل بیگ به زبانی ظاهر نمود. در جواب آن فرمودیم که ما را به آن برادر کامگار هیچ چیز مضایقه نیست، انشاء الله تعالی بعد از سرانجام مهام دکن به نوعی که مناسب دولت باشد شما را رخصت خواهیم ساخت. چون طی مسافت دور و دراز کرده آمده چند روز در دارالسلطنه لاهور از کوفت راه آسوده شو که ترا طلب خواهیم فرمود.

بعد از رسیدن به آگره که مستقر خلافت است مشارالیه را طلب فرمودیم که رخصت فرمائیم. چون عنایت الهی قرین حال این نیازمند درگاه ایزد است خاطر از قتح واپرداخته متوجه پنجاب گشتیم و در صدد آن شدیم که مشارالیه را روانه گردانیم. بعد از سرانجام بعضی مهمات ضروری به جهت گرمی هوا متوجه خطه کشمیر که در لطافت و نزاهت آب و هوا مسلم الثبوت سیاحان ربیع مسکون است، شدیم. بعد از رسیدن به آن خطه دلگشا زینل بیگ را به واسطه رخصت طلبیدیم که خود به سعادت متوجه شده سیر گاههای نزهت بخش فرح افزای آنجا را يك به يك به او بنمایم. درین اثنا خبر رسیدن آن برادر کامکار به عزم تسخیر قندهار، که هرگز در خاطر خطور نکرده بود، رسید. حیرت تمام دست داد که کوره دمی چه خواهد بود که خود به سعادت به تسخیر آن متوجه شوند، و چشم از آن دوستی و برادری پوشیده دارند با وجود آنکه مستخبران راست قول درست گفتار خبر می رسانیدند باور نمی کردیم. بعد از آنکه

این خبر محقق شد در ساعت [۲۸۵ ب] به عبدالعزیز خان حکم فرمودیم که از رضای آن برادر کلمگار تجاوز نماید و تا حلقه سر رشته برافندی مستحکم است و مرتبه و درجه این الفت و یکجوشی را برابر به عالم نمی کردیم، و هیچ عطیه را به آن نمی سنجیدیم. فلما لایق و مناسب برادری و صداقت آن بود که تا آمدن ایلچی صبر می فرمودند شاید به مطلب و مدعی که آمده بود کامیاب به خدمت می رسید. قبل از رسیدن ایلچی مرتکب چنین خدشه شدن آیا اهل روزگار نقض پیرایه عهد و صداقت و سرمایه مروت و فتوت را کدام طرف خواهند ساخت. الله تعالی در جمیع آوان حافظ و ناصر و معین باد.

بعد از رخصت فرمودن ایلچیان همگی همت به تهیه لشکر قندهار مصروف داشته فرزند خان جهان را که بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بود قبل واسپ خاصه با شمشیر و خنجر مرصع و خلعت عنایت نموده به طریق متقلای رخصت فرمودم که تا رسیدن شاهزاده شهریار با عساکر نظیر آثار در ملتان توقف نموده منتظر حکم باشند و باقر خان را که فوجدار ملتان بود به درگاه والا طلب نموده شد. طی قلمی بیگ درمن را به منصب هزار و پانصدی سرافراز ساخته، به کومک مشارالیه مقرر داشتیم و همچنین میرزا رستم را به منصب پنجهزاری بلند مرتبه گردانیده در خدمت آن فرزند به لشکر مذکور تعیین فرمودم. لشکر خان از صوبه دکن آمده ملازمت نمود از تعینات لشکر مذکور گشت. اتقاده افغان و میرزا عیسی ترخان و مکرم خان و دیگر امرا که از صوبه دکن که محال جاگیر خود آمده بودند اسب و خلعت لطف نموده به همراهی خان جهان رخصت نمودم.

عمدة السلطنة آصف خان را به دار الخلافه آگره فرستادم که کل خزانه مهر و روپیه که از آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه تا حال فراهم آمده به درگاه یارود. اصالت خان پسر خان جهان به منصب دوهزاری هزار و سوار سرافراز یافت. محمد شفیع بخش صوبه ملتان به خطاب [۲۸۶ الف] خانی ممتاز گشت. شریف وکیل فرزند سعادت مند شاه پرویز را رخصت فرمودم که به سرعت هر چه تمامتر رفته آن فرزند را با لشکر صوبه بهار به ملازمت یارود. فرمان مرحمت عنوان به خط خاص نوشته تأکید بسیار در آمدن او نموده شد. درین تاریخ میر میران تیره شاه نعمت الله به مرگ مفاجات و دیعت حیات سپرد. امید که از اهل آموزش باد. میرزا بیگ قراول باشی را قبل مست زیر کرد و کشت خدمت او را به امام وودی فرمودیم.

چون از مرضیفی که در سال پیش ازین عارض شده بود و هنوز هست دل و دماغ همراهی نموده که به مسودات و وقایع توانم پرداخت، درین ولا که معتد خان از خلعت دکن

آمده سعادت آستان بوس دریافت، چون از بندهای مزاجدان و شاگردان سخن فهم بود، و سابق نیز سرشته این خلعت و ضبط وقایع به عهده او بود، حکم فرمودم که از تساریخی که نوشته شده مشارالیه به خط خود بنویسد، و در ذیل مسودات من داخل سازد. آنچه بعد ازین سانس شود به طریق روزنامه مسوده نموده و به تصحیح من رسانیده و به بیاض می سپرده باشد.

دنباله جهانگیر نامه - نگارش: معتمدخان

درین ایام که همگی همت جهانگشای به تهیه لشکر قندهار و تدارک آن کار مصروف بود خبرهای ناخوش از تغییر حال و بی اعتدالیهای خرم بعرض می رسید و موجب توحش و توزع خاطر می گشت بنا بر این موسوی خان را که از بندهای با اخلاص و مزاجدان بود بگذاردن پیامهای تهدید و ترغیب و بیان نصایح هوش افزا نزد آن پیدولت فرستادم که به رهنمونی سعادت او را از گران خواب غفلت و غرور بیدار سازد، و نیز بر اراده های باطل و مقاصد فاسد او وقوف حاصل نموده به خدمت شتابد تا به هر چه مقتضای وقت باشد بعمل آید.

غره بهمن ماه جشن وزن قمری آراسته گردید. درین جشن [۲۸۶ ب] همایون مهابت خان از صوبه کابل رسیده سعادت ملازمت دریافت، و مورد عنایات خاص گشت. یعقوب خان بدخشی را به عنایت نقاره بلند پایگی بخشیده به صوبه کابل تعیین فرمودم.

ورود موکب همایون به آغمره: مقارن این حال عرضداشت اعتبارخان از آگره رسید که خرم با لشکر نکبت اثر از ماندن روانه این صوب شده. ظاهراً خبر طلب خزانه را شنیده آتش در نهادش افتاده و عنان اختیار از دست داده بیتابانه روانه شد که شاید در آثای راه خود را به خزانه رسانده، دست اندازی تواند کرد. بنا برین رای صواب نمای چنین تقاضا فرمود که به رسم سیروسکار تا آب سلطان پور نهضت اتفاق افتد. اگر آن بی سعادت به رهنمونی بدقعه ضلالت قدم به بادیه ادبار نهاده باشد پیشتر شتافته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهاده شود، و اگر طور دیگر صورت بندد در صورت آن بعمل آید. به این عزیمت هفدهم میاء مذکور به ساعت مسعود و زمان محمود کوچ واقع شد. مهابت خان به عنایت خلعت خاصه سرافرازی یافت. یک لک روپیه به فرزند داور بخش، و یک لک روپیه به میرزا رستم، و دو لک روپیه به عبداللہ خان، به صیغه مساعدت حکم شد. میرزا جان پسر زین خسان با فرمان مرحمت عنوان نبرد فرزند اقبال مند شاه پرویز فرستاده شد و تأکید بیش از پیش در طلب او نموده شد.

راجہ سارنگدیو کہ بجهت آوردن راجہ نرسنگدیو رفته بود آمده، ملازمت نمود. معروض داشت کہ راجہ با جمعیت نیک و فوج آراسته در بلندہ نہائیسر، بہ سعادت رکاب ہوسوی مفتخر خواہد گشت. درین چند روز مکرر عرایض اعتبارخان و دیگر بندہ ہا از دارالخلافہ آگرہ رسید کہ غرم از برگشتگی وی دولتی حقوق تسریت را بہ حقوق مبدل ساختہ پای ادبہار دروادی [۲۸۷ الف] جہالت و غفلت نہادہ روانہ این حدود است. ازین جہت بر آوردن خزانہ را صلاح دولت ندانستہ بہ استحکام برج و بارہ و لوازم قلعداری پرداختم. و همچنین عرض داشت آصف خان رسید کہ آن یدولت پردہ آزدم دریدہ روی بہ وادی ادبہار نہادہ، از روش آمدن او بوی خیر نمی آید. چون صلاح دولت در آوردن خزانہ نبود بہ حراست ایزدی سپردہ، خود متوجہ ملازمت است. بنابرین از آب سلطان پور عبور فرمودہ بہ کوچ متواتر متوجہ تیبہ و تادیب آن سیاہ بخت شدم و حکم فرمودم کہ ہمہ ازین اورا یدولت می گفتم باشند، و درین اقبال نامہ ہر جا یدولت مذکور شود کتا بہ ازو خواہد بود.

از تریبتا و مرحمتا کہ در حق او بہ ظہور آمدہ می توانم گفت کہ تا حال هیچ پادشاهی بہ فرزند خود این قدر عنایت نکرده باشد. آنچه پدر بزرگوارم بہ برادران مسن لطف نمودہ بودند من بہ نوکران او مرحمت فرمودم و صاحب خطاب و ہلم و نقارہ ساختم. چون در اوراق گذشتہ بہ تفریبات ثبت افتادہ و بر مطالعہ کنندگان اقبالنامہ پوشیدہ نخواہد بود کہ چہ ما بہ توجہ و تربیت در حق او میدول شدہ زبان قلم را از شرح آن کوتاہ داشتم. از کدام الم خود نویسم آیا کوفت و ضعف در چنین هوای گرم کہ بہ مزاج من نہایت ناسازگاری دارد سواد و تردد باید کرد و بہ این حال بر سر چنین ناخلفی باید رفت. و بسیاری از بندہ ہا را کہ سالہای دراز تربیت کردہ و بہ مرتبہ امارت رسانیدہ کہ امروز بایستی بہ جنگ اوزبک یا قزلباش بکار آیند بہ شومی اوہو را باید سیاست فرمودہ بہ دست خود ضایع ساخت. للہ الحمد کہ ایزد جلی شانہ آن قدر حوصلہ و بردباری کرامت فرمودہ کہ این ہمہ را تاب میتوان آورد، و بسط طوری می توان گذرانید و بر خود آسان کرد. اما آنچه بر دل گرانی می کند و مزاج غیرت را در آشوب دارد این [۲۸۷ ب] است کہ در چنین وقتی بایستی کہ فرزندان سعادت گزین و امرای اخلاص آئین بی تعصب بہ یکدیگر تلاش خلعت قندہار و خراسان کہ ناموس سلطنت است نمایند، این بی سعادت تیشہ بر پای دولت خود زدہ، سنگ راہ این عزیمت شد، و ہمہ قندہار در عقدہ تعویق و توقف افتاد. امید کہ حق تعالی این نگرانیہا را از پیش خاطر بردارد.

درین وقت بہ عرض رسید کہ محترم خان خسواچہ سرا و خلیل بیگ ذوالقدر و قداثیخان میر توزک با آن بی دولت رابطہ اخلاص دوست ساختہ، ابواب مراسلات مفتوح دارند چون:

وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود هر سه را مقید فرمودیم. بعد از تحقیق و تفحص احوال چون در حزام نمکی و بداندیشی و بدسکالی خلیل و محترم گمان شک و شبهه نماند و مثل میرزا رستم بر بی اخلاصی و بدسکالی خلیل سوگند خورد تا گزیر آنها را به سیاست رسانیدم، و فدائیشان را که عید انخلاصش از آلائش تهمت و نقصان پساك بود از قید بر آورده سرافراز ساختم. راجه روز افزون را به رسم داکچوکی نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستادم که سزاوی نمود آن فرزند را بالشکر ظفر اثر به سرعت هر چه تمامتر به ملازمت رساند، تا آن بیدولت چنانچه باید به سزای کردار ناپسندیده خود برسد. جواهرخان خواجه سرا به خدمت اهتمام دربار محل سرافراز شد.

غرة اسفندارمذ ماه الهی نورسرای مورد عسا کر گشت. درین روز عرضداشت اختیار خان رسید که بیدولت به سرعت هر چه تمامتر خود را به نواحی دارالخلافت آگره رسانیده بود که شاید پیشتر از استحکام قلعه ابواب فتنه و فساد مفتوح گردانیده کاری نتواند ساخت. چون به فتحپور می رسید در دولت را بر روی خود مسدود می یابد. خجالت زده ادبار باز گشته توقف می نماید، خانخانان و پسر او و بسیاری از امرای [۲۸۸ الف] پادشاهی از تعینات دکسن و گجرات بودند همراه او آمده رفیق راه بقی و کافر نعمتی شده اند. موسوی خان او را در فتحپور دیده تبلیغ احکام پادشاهی نموده، مقرر شد که قاضی عبدالعزیز ملازم خود را به رفاقت او به درگاه بفرستد که مطالب او را به عرض رساند و سندرنام نوکر خود را که سر حلقه از باب ضلالت و سر کرده اهل فساد است به آگره فرستاد که خزاین و دقایق بنده های پادشاهی را که در آگره دارند متصرف گردد. از جمله به خانه لشکر خان در آمده نهالک رویه را متصرف شد و همچنین به منزل دیگر بنده ها هر جا گمان سامانی داشت دست تهاول دراز ساخته آنچه یافت به تصرف در آورد. هر گاه مثل خان خانان امرایی که به عالی منصب اتالیقی اختصاص داشت دوختاد سالگی روی خود را به بقی و کافر نعمتی سیاه سازد از دیگران خود چه گله. گویا سرشت او به بقی و کفران نعمتی مجبول بود. پدرش در آخر عمر به پدر پسر گوارم همین شیوه ناپسندیده مسلوك داشت و او پیروی پدر نموده، درین سن خود را ملعون و مردود ازل و ابد ساخت

بیت

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

درین تاریخ موسوی خان با عبدالعزیز فرستاده بیدولت رسید. چون ملتزمات او مغلوبیتی نداشت راه سخن نداده، حواله مهابت خان نمودم که مقید دارد. پنجم ماه مذکور کتاد آب

لودیانه مضرب مسکراقبال گردید. خان اعظم به منصب هفت هزاری پنجهزار سوار سر بلندی یافت. راجه بهارت بندیه از دکن و دیانتخان از آگره رسیده مستلازمت نمودند. گناه دیانتخان را بخشیده بهمان منصب که سابق داشت سرافراز ساختم. راجه بهارت به منصب هزاروپانصدی هزار سوار و موسویخان به هزاری و سیصد سوار ممتاز گشتند.

روز چهار کشنبه دوازدهم در ظاهر پسر گنه نهان پسر راجه نرسنگدیو ملازمت نموده فوج آراسته به توزک عرض داده مورد تحسین و آفرین گردید و راجه [۲۸۸ ب] نرسنگدیو به منصب هزاروپانصدی سیصد سوار سرافراز شد. در حوالی کرتال آصف خان از آگره آمده به سعادت رکاب بومن فرق عزت پرافراشت. درین وقت آمدن او عنوان فتوحات بود. نواز شخان پسر سعیدخان از صوبه گجرات رسیده زمین بوس نمود. در هنگامی که بیدولت در برهانپور بود حسب الائتماس اولقی خان را به صوبه جوناگره تعیین فرموده به مشارالیه فرمان شده بود که بهورگاه آید. درین ولا خود را رسانیده شریک خدمت گشت.

چون از دارالسلطنه لاهوری سابقه خبر کوچ اتفاق افتاد و فرصت مقتضی توقف و تامل نبود با معدودی از امرا که در رکاب منصور بودند و به خدمت حضور اختصاص داشتند برآمده شد و تا رسیدن به سرهند اندک ماه به مردم به سعادت همراهی سرافراز بودند. بعد از گذشتن از سرهند فوج فوج و قشون قشون لشکر از اطراف زیر کرده آمدند و تا دهلی آنقدر جمعیت فراهم آمد که به هر جانب که نظر وामी کردم تمام روی صحرا را لشکر فرا گرفته بود. چون به عرض رسید که بیدولت از فتحپور برآمده روانه آن صوب گشته به کوچ متواتر متوجه دهلی شده به عساکر ظفر طراز حکم جیفه پوشیدن فرمودم. درین پورش مدارتد بیرامور و ترتیب افواج منصور به صواب دیدم نهایت تعلق مقوض بود. سرداری فوج اول به عبداللہ خان مقرر داشته. او جوانان چیده و گزیده و سپاهیان کار دیده هر کس را مشارالیه التماس نمود در فوج او نوشته حکم فرمودم که یک گروه پیشتر از دیگر افواج برفته باشد. خدمت عرض رسانیدند. اخبار و ضبط راهها نیز به عهده او شد و ما غافل از اینکه او با بیدولت همدستان است و غرض اصلی آن بداصل اینست که اخبار لشکر ما را به او رسانند. پیش ازین هم خبر راست و دروغ بر طوابعهای طولانی نوشته می آورد که جاسوسان من از آنجا فرستاده اند. بعضی از بندهای فدوی را متهم داشت که به آن بیدولت. اتفاق [۲۸۹ الف] دارند، و اخبار دربار را به اوستی نویسنده اگر به ختنه سازی و دراندازی او از جا رفته اضطراب و پستی می نمودم درین طور شورش که تند باد فتنه و طوفان در آشوب و تلاطم بود بسیاری از بندهای فدوی را به تهمت اوضاع بایستی ساخت، با آنکه بعضی از دولتمخواهان در خلا و ملا به کنا به

و صریح از بداندیشی و ناراستی او حرفهای راست به عرض می‌رسانیدند، وقت مقتضی آن نبود که واشگافته، پرده از روی کار او بر گرفته آید، چشم و زبان را از ادایی که وجشت خاطر شوم او باشد، نگاهداشته، بیشتر از پیشتر در عنایت و التفات اغراق و افراط بکار می‌رفت که شاید خجالت زده کردار ناهنجار گشته، از بدذاتی و فتنه پردازی باز آید. آن مردود اذل و ابله که سرشت زشت او به نخب و نفاق مجبول بود به خود پس نیامده، کرد آنچه درخور او بود. چنانچه در جای خود گذارش خواهد یافت.

ابیات

درختی که تلخست او را سرشت	گوش درنشانی به باغ بهشت
ور از جوی خللش به هنگام آب	به میخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گسوه‌ر بکار آورد	همان میوه تلخ بار آورد

بالجمله در حوالی دهلی سید بهوه بخاری و صدرخان و راجه کشن داس از شهر آمده به سعادت رکاب بوس سرافراز شدند. باقرخان فوجدار سرکار آورده نیز درین تاریخ خود را به اردوی ظفر قرین رسانید.

بیست و پنجم ماه مذکور از معموره دهلی گذشته در کنار آب جمعه معسکر اقبال آراستم. گورهر ولد رایسال درباری از صوبه دکن آمده به دولت زمین بوس ممتاز گردید. به منصب دوهزاری ذات و هزار و پانصد سوار سرافراز گشته به خطاب راجه خلعت امتیاز پوشید. زیر- دستخان میر تو زوک به عنایت علم فرق عزت برافراخت.

آغاز سال هژدهم از جلوس مبارک

شب سه‌شنبه بیستم ماه جمادی الاول سنه ۱۰۳۲ هژدوسی و دوهجری نیراعظم فروغ بخش عالم به [۲۸۹ ب] بیت الشرف حمل سعادت تحویل اذانی فرمود و سال هژدهم از مبداء جلوس به مبارکی و فرخی آغاز شد. درین روز استماع افتاد که بیدولت به حوالی متهره رسیده، در پرگنه شاه‌پور لشکر اقبال اثر فرود آمده هشت هفت هزار سوارسان دیده امید که عفریب مقهور و منکوب گردد. راجه جیسنگه نیر به راجه مان سنگه از وطن خود آمده سعادت رکاب بوس دریافت. راجه نرسنگدیو را که در طایفه راجپوت ازو عمده تر امرایی نیست به خطاب مهاراجه بلند مرتبه گردانیده راجه جو کراج پسر او را به منصب دوهزاری هزار سوار سرافراز ساختم. سید بهوه به عنایت فیل ممتاز شد. چون به عرض رسید که بیدولت کنار آب جمعه را گرفته می‌آید موکب منصور نیز به همان سمت مقرر گشت و ترتیب افواج بحر امواج

از ہر اول و جرائع و برانغار والتمش و طرح و چند اول و غیرہ بہ آئینی کہ لایق حال و مناسب مقام بود قرار یافت.

مقارن این خبر رسید کہ بدولت با خانخانان بی سعادت از راہ راست عنان تافتہ برگشتہ کوتلہ کہ بہ یست کروہی جانب چپ است شتافتہ و سندر برہمن را کہ راہنمای پادہ ضلالت و گمراہی است با داراب پسر خانخانان و بسیاری از امرای پادشاہی کہ رفیق راہ ہنی و حرام نمکئی شدہ ہمتخان و سر بلندخان و شرزہ خان و ہایدخان [۲۹۰ الف] و جادوہی و اوہی رام و آتشخان و منصورخان و دیگر منصبداران کہ تعینات صوبہ دکن و گجرات و مالوہ بودند و تفصیل آن طولی دارد با تمام نوکران خود مثل راجہ بہیم پسر دانسا و رستمخان و بیرم بیگ و دریا افغان و قتی و غیرہ در برابر لشکر منصور گذاشتہ پنج فوج قرار دادند. اگرچہ بظاہر سمت سرداری بہ داراب برگشتہ روزگار است لیکن در حقیقت معنی سرداری و مدارکار بر سندر زشت کردار است و تیرہ ہختان بیعاقبت در نواحی بلوچ و نرول ادبار نمودہ اند.

ہشتم ماہ مذکور قبولپور و معسکر ظفر اثر گردید و درین تاریخ نوبت چنداولی بہ باقر خان بود. مشارالہ را از ہمہ عقب تر گذاشتہ بودیم. جمعی از مقہوران در اثنای راہ خود را با عراق لشکر منصور رسانیدہ دست تطاول دراز ساختند. باقر خان پای ہمت ہرجا داشتہ بہ مدافعہ آنها پرداخت و خواجہ ابوالحسن خبر یافت و بہ کومک عنان تافت و تا رسیدن خواجہ ابوالحسن مردودان قاب نیاوردہ راہ گریز سپردہ بودند.

روز چہارشنبہ نہم ماہ مذکور بیست و پنج ہزار سوار بہ سرداری آصف خان و خواجہ ابوالحسن عبداللہ خان جدا ساختہ بر سر مقہوران بیعاقبت تعین فرمودیم. قاسم خان و لشکر خان و ارادتخان و فدائیکان و دیگر بندگان موازی ہشت ہزار سوار، در فوج آصف خان مقرر گشت. باقرخان و نورالدین قلی و ابراہیم حسین کاشغری و غیرہ مقدار شش ہزار سوار بہ کومک خواجہ ابوالحسن قرار گرفت. نوازخان و عبدالعزیزخان و عزیزاللہ و بسیاری از سادات بارہ و امزوی بہ ہمراہی عبداللہ خان تعین شد. درین فوج دہ ہزار سوار بہ قلم آمد. سندر مقہور، لشکر ادبار اثر ترتیب دادہ قلم بی آزرمی پیش [۲۹۰ ب] نہاد. درین وقت من ترکش خاصہ خود را مصحوب زبردستخان میرتوزک بہ جہت عبداللہ خان فرستادم کہ موجب دل گرمی او شود. چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد آن روسیاء ازل وابد کہ سرشت زشتش بہ ہنی و کفران نعمت مجبول بود راہ گریز سپردہ بہ مقہوران پیوست عبدالعزیزخان و پسران خان دودان واللہ اعلم دانستہ یا نادانستہ بہ ہمراہی او شتافتند. نوازخان و زبردستخان و شیر حملہ کہ در فوج آن بی حمیت بودند، پای ہمت افشردہ از رفتن او ویران نشدند. از آنجا کہ تائید ایزد جل

و علا همه جا و همه وقت قرین حال ایسن نیازمند است در چنین هنگامی که مثل عبدالله خان سرداری فوج ده هزار سوار را برهم زده و ویران ساخته به غنیم پیوست و نزدیک بود که چشم زخمی عظیم به لشکر منصور رسد تیر تفنگ از شست غیب به مقتل مستدر رسید و از افتادن او ارکان همت مقهوران تزلزل پذیرفت. خواجہ ابوالحسن نیز فوج مقابل خود را از پیش برداشته در هم شکست، و آصف خان به وقت رسید، باقرخان تردد نمایان کرده کار را تمام ساخت و فتحی که طفرای فتوحات روزگار تواند شد از ممکن غیب چهره پرداز مراد گشت. زبردستان و شیر حمله و شیر پنجه پسرو، و پسرانده خان معمروری و محمد حسین برادر خواجہ جهان، و جمعی از سادات باره که در فوج عبدالله روسپاه بودند شربت خوشگوار شهادت چشیده حیات جاوید یافتند. عزیز الله نبیره حسین خان زخم بندوق برداشته به سلامت ماند. اگرچه درین وقت رفتن آن منافق مرود هم از تائیدات غیبی بود لیکن اگر در عین جنگ این حرکت شنیع ازو به مظهر رسیدی ظن [۲۹۱ الف] غالب آن که اکثر سرداران لشکر عاصی کشته گشتندی یا گرفتار شدند. به حسب اتفاق در السنۃ عوام الناس به لعنت الله اشتہار یافت. و چون از غیب نام زده اوشده بود من هم او را به همین نام خواندم. بعد ازین هر جا لعنت الله مذکور شود کنایه از و خواهد بود.

بالجمله مقهوران بدسرانجام که از عرصۃ کارزار راه گریز سپرده روی به وادی ادبار نهادند دیگر خود را جمع نتوانستند ساخت، و لعنت الله با سایر مقهوران تا پیش بیدولت که نیست گروه مسافت بود عنان باز نکشید. چون خبر فتح اولیای دولت به این نیازمند درگاه بی نیاز رسید، سجادات شکر این موهبت که از عنایات مجدد الهی بود به تقدیم رسانیده دولت. خواجهان شایسته خدمت را به حضور طلب فرمود. روز دیگر سرسندر را به حضور آوردند و چنان ظاهر شد که چون بندوق به او رسید و جان را به مالکان جهنم سپرد لاشه او را به جهت سوختن به دهی که در آن حوالی بود برده اند. در وقتی که خواسته اند آتش برافروزند فوجی از دور نمایان شد. از بیم آنکه مبادا گرفتار شوند هر کدام به طرفی گریخته اند، مقدم آن موضع سرش را بریده برای مجرای خود نزد خان اعظم که در جاگیر او مقر بود برده مشارالیه به ملازمت آورد. چهره شومش درست نمایان بود، و هنوز متغیر نشده بود. گوشه‌هایش را به جهت مرواریدهای که داشته بریده برده بودند. اما هیچ معلوم نشده که از دست که بندوق خورده. از معدوم شدن او، بیدولت کمر نیست گویا دولت و همت و عقل او آن سنگ هندو بوده هرگاه مثل من پدری که در حقیقت آفریدگار مجازی اویم و در حیات خود او را به والایۃ سلطنت [۲۹۱ ب] رسانیده هیچ چیز ازو دریغ نداشته باشم چنین کند حاشا از عدالت الهی که

دیگر روی بهبود ببیند.

جمعی از بندها که درین یورش مصدر خدمات شایسته گردیده در خود پایه خویش به مراجع پیش از پیش سرافرازی یافتند. خواجه ابوالحسن به منصب پنجهزاری از اصل و اضافه سرافراز شد. نوازشخان به منصب چهارزاری سدهزار سوار و باقر خان سدهزاری هزار و پانصد سوار و نقاره ممتاز گردید. ابراهیم حسین کاشفیری دوهزاری هزار سوار و نورالدین قلی دوهزاری هفتصد سوار و راجه را مداس دوهزاری هزار سوار و واسلخان هزار و پانصدی هزار سوار، عزیز الله دوهزاری هزار سوار، لطف الله هزار و پانصدی پانصد سوار، پرورشخان پانصد سوار، و اگر جمیع بندها مفصل نوشته آید بمطول می انجامد.

بالجمعه يك روز در منزل مذکور مقام فرموده روز دیگر کوچ کردم. خان عالم از الله آباد رسیده دولت آستان بوس دریافت. دوازدهم ماه مذکور در حوالی موضع جهانسه منزل شد. درین روز سر بلند رای از دکن آمده ملازمت نمود و به عنایت خنجر خاصه با جهول کناره سرافراز گردید. عبدالعزیز خان و چندی که همراه لعنت الله رفته بودند خود را از چنگ بیدولت خلاص کرده به ملازمت پیوستند، و چنان نمودند که در وقتی که لعنت الله قاضی، ما را گمان آن شد که بمقصد مبارزت اسب برانگیخته، چون میان قهوران در آمدیم چانه به جز تسلیم و رضا ندیدیم. الحال قابو یافته خود را به سعادت آستان بوس رسانیدیم. با آنکه دو هزار مهر به رسم مدد خرج از بیدولت گرفته بودند چون وقت تقاضای باز پرس نبود عذر آنها را به راستی خریداری شد.

نوزدهم جشن [۲۹۲ الف] شرف آراستگی یافت و بسیاری از بندهای منصب و مقامات لایق سرافراز گردیدند. میر عسکالدوله از آگره آمده ملازمت نمود. فرهنگی که در ملت قریب داده بنظر در آورد. الحق محنت بسیار کشیده و خوب پیروی نموده، و جمیع لغات را از اشعار قلما مستشهد آورده درین فن کتابی مثل این نمی باشد.

راجه جیسنگه به منصب سدهزاری هزار و چهارصد سوار سرافراز شد. به فوزند شهریار فیل خاصه عنایت نمودم. عظمت عرض مکرر به موسویخان مقرر گشت. امان الله پسر مهابت خان به خطاب خاندان خانمی منصب چهارزاری ذات و سوار غوازش یافته به عنایت علم و تقاره بلند مرتبه گردید.

غرة اردی بهشت ماه الهی بر کنار کول قنچور غزل اقبال اتفاق افتاد. اعتبار خان از آگره آمده ملازمت نمود و به نظر عاطفت مخصوص گشت. ظفر خان و مکرّم خان و برادر مکرّم خان نیز از آگره آمده سعادت زمین بوس دریافتند. چون اعتبار خان در محاطت و محارست قلعه

آگره چنانچه از حلال نمکی مصدر و مساعی جمیله و ترددات پسندیده گردیده بود به خطاب ممتازخانی سر بلند گردانیده به منصب ششزاری ذات و پنجهزار سوار عنایت نمودم و خلعت با شمشیر مرصع و اسب و قیل خاصه مرحمت فرموده به خدمت مذکور رخصت اعطاف ارزانی داشتم. سید بهوه به منصب دوهزاری هزار و پانصد سوار سرافراز شد. مکرم خان به منصب سه هزار دوهزار سوار شد و خواجه قاسم به هزار دوهزار و چهارصد سوار نوازش یافت.

چهارم ماه مذکور منصور خان فرنگی که در اوراق گذشته احوال او به [۲۹۲ ب] شرح مرقوم گشته با مغرور برادرش نوبت خان دکنی به رهنمونی دولت از یدولت جدا شده به خدمت پیوستند خواصخان را نزد فرزند اقبالند شاه پرویز فرستادم. میرزا عیسی ترخان از ملتان رسیده سعادت آستان بوس در یافت. به مهابت خان شمشیر خاصه عنایت شد. دهم ماه مذکور نواحی پر گنه هندون معسکر اقبال گردید. منصور خان به منصب چهار هزار ذات و سه هزار سوار و نوبت خان به منصب دوهزاری هزار سوار امتیاز یافتند. یازدهم مقام شد. درین روز ساعت ملازمت فرزند اقبالند شاه پرویز مقرر گشته بود حکم فرمودم که شاهزاده های کامگار و امرای نامدار و سایر بنده های جانبدار جوق جوق و قشون قشون به استقبال شتافته آن فرزند اقبالند را به آئین لایق به ملازمت آورند. بعد از گذشتن نیمروز که ساعت مسعود مختار بود به سعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت و بعد از تقدیم مراسم کرنش و تسلیم و ادای مراتب توره و ترتیب آن فرزند اقبالند را به شوق و شفقت تمام در آغوش عزت گرفته نوازش و مهربانی بیش از پیش ظاهر ساختم. درینولا خبر رسید که یدولت در وقت عبور از حوالی پر گنه آنبیر که وطن مألوف راجه مان سنگه است جمعی از اوپاش را فرستاده آن معمره را تاخت و تاراج نمود.

دوازدهم ماه مذکور ظاهر موضع ساروالی معسکر اقبال گشت. حبش خان را جهت تعمیر منازل اجمیر پیشتر رخصت فرمودم. فرزند سعادت مند شاه پرویز را به منصب والای چهل هزار دویسی هزار سوار بلنمر تبه گردانیدم. چون به عرض رسید که یدولت جنگ سنگه پسر راجه با سورا تعیین نموده [۲۹۳ الف] که به وطن خویش رفته در کوهستان صوبه پنجاب ابواب فتنه و فساد مفتوح گرداند، صادق خان میر بخشی را به حکومت صوبه پنجاب سرافراز ساخته به تنبیه و تأدیب اور رخصت فرمودم؛ و خلعت و شمشیر و قیل عنایت شد و منصب او را از اصلی و اضافه چهار هزار ذات و سه هزار سوار مقرر داشته به عنایت طوق و تقاره سرافراز گردانیدم. درینولا به عرض رسید که میرزا بسدیع الزمان پسر میرزا شاه رخ را که به فتحپوری اشتها دارد برادران خرد اوشی بی خبر بر سر او ریخته او را به قتل می رسانند. مقارن این حال

برادرانش به درگاه آمده زمین بوس نمودند و مهاد حقیقی اویز به خدمت پیوست لیکن چنانچه باید مدعی، خون فرزند خود نشد، و به ثبوت رسانید. اگرچه زشت خوئی او به مرتبه‌ای بود که کشته شدن آن بی سعادت افسوس نداشت بلکه صلاح وقت و مناسب دولت آن بود، لیکن چون ازین بدولتان نسبت به برادر کلان که به منزله پنداست چنین بیباکی به مظهر در سیده و عدالت مقتضی اغماض نیست حکم فرمودم که بالفعل در زندان محبوس باشند تا بعد ازین آنچه سزاوار باشد بعمل آید.

بیست و یکم ماه مذکور راجه گجسنگه و رای سورجسنگه از محال جاگیر خودها رسیده دولت رکاب بوس دریافتند. مزال ملک را که به طلب فرزندان جهان به ملتان فرستاده بودم درین تاریخ آمده ملازمت نمود. و از صعبیت ضعف و بیماری او معروض داشت. اصالتخان بمر خود را با هزار سوار به خدمت فرستاده اظهار تأسف و آزر دگی بسیار از حرمان ملازمت نموده بود. چون عذر او به فروغ صدق آراستگی داشت مقبول افتاد.

تعیین شدن شاهزاده پرویز به تعاقب شاه جهان به اتفاق مهابت خان: [۲۹۳ ب]
بیست و پنجم ماه مذکور فرزند اقبالند شاهزاده پرویز با عساکر منصور به تعاقب و استیصال بی دولت و گروه مغذول العاقبت تعیین شد و عنان اختیار شاهزاده کامگار و ممداران نظام عساکر ظفر آثار به صواب دید موتمن الدوله القاهره مهابت خان حواله شد.

از امرای نامدار و بهادران جان نثار که در خدمت شاهزاده بلند اقبال مقرر گشتند به این تفصیل است. خان عالم، مهاراجه راجه گجسنگه سر بلند رای، لشکر خان، منصور، راجه جیسنگه، رای سورجسنگه، فاضل خان و رشید خان، راجه گرد هر، راجه دا مدراس کچهوا، میر عبدالعزیز، عزیز الله، اصلخان، پرورش خان، اکرام خان، سید هر خان، لطف الله، رای نواین داس و غیره هم موازی چهل هزار سوار موجود و توپخانه عالی با بیست و یک رویه خزانه همراه نموده شد و به ساعت سعادت قرین آن فرزند اخلاص قرین همنان فتح و فیروزی رخصت شد. فاضلخان به خدمت بخشبگری و واقعه نویسی لشکر منصور مقرر گشت. خلعت خاصه با نادری زربفت دوز گریبان و دامان مروارید کشیده، که به مبلغ چهل و یک هزار روپیه دسر کار ترتیب یافته بود و قبل خاصه زمین کنج نام، به او و ماده قبل و اسب خاصه و شمشیر مرصع، که قیمت جمله هفتاد و هفت هزار روپیه باشد به شاهزاده مرحمت فرمودم؛ و همچنین نور جهان یگم خلعت و اسب و قبل چنانچه رسم است به آن فرزند لطف نمود؛ و مهابت خان و دیگر امرا در خور شایستگی اسب و قبل و سروپا عنایت شد. و از ملازمان و شناس آن فرزند نیز به عنایات لایق سرافرازی یافتند. درین تاریخ مظفر خان به خدمت میر بخشی خلعت امتیاز پوشید.

مقرر شدن صوبه‌داری گجرات به شاهزاده داور بخش و انصاری او به خان اعظم: غرة خرداد ماه الهی [۲۹۳ الف] شاهزاده داور بخش پسر خسرو را به صاحب صوبگی ملک گجرات سربلند ساخته خان اعظم را به والامنتب اتالیقی او امتیاز بخشیدم. به شاهزاده اسپ وفیل و خلعت خاصه و خنجر مرصع و توق و نقاره مرحمت شد. خان اعظم و نوازش خان و دیگر بنده‌ها به نوازشات در خود مرتبه خود سرافرازی یافتند. ارادخان از تغییر فاضلخان به خدمت بخش‌گیری ممتاز شد، و رکن السلطنه آصف خان به صاحب صوبگی ولایت بنگاله و اودیسه فرق عزت برافراخت. خلعت خاصه با شمشیر مرصع به مشارالیه عنایت شد. ابوطالب پسر او به همراهی پدر مقرر گشت، و به منصب دوهزاری هزار سوار سرافرازی یافت.

سی‌ام ماه مذکور مطابق نوزدهم شهر رجب سنه هزار و سی و دوهجری در ظاهر اجمیر بر کنان تال را ناساگر نزول سعادت اتفاق افتاد. شاهزاده داور بخش به منصب هشت‌هزاری سه هزار سوار سرافراز گردید. دولت و بیه‌خیزانه به جهت مدد خرج لشکر همراهی او مقرر گشت، و یک لشکر بیه مساعد به خان اعظم حکم فرمودیم. الله‌تبار پسر افتخارینگ که در خدمت فرزند اقبال‌مند شاه پرویز می‌باشد حسب‌الالتزام آن فرزند به عنایت علم ممتاز گردید، تا نارخان به حراست قلعه گوالیار دستوری یافت. راجه گجسنگه به منصب پنجهزاری چهار هزار سوار سربلند گشت.

درین‌ولا از آگره خبر رسید که حضرت مریم الزمانی به قضای ایزد سبحانه به خلوت سرای جاودانی شتافتند. امید که الله تعالی ایشان را غریق بحر رحمت خویش گرداناد. جگت‌سنگه پسر رانا کرن از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت. ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سی و چهار زنجیر فیل به رسم پیشکش فرستاده بود بنظر در آمد. [۲۹۴ ب] باقر خان به فوج‌داری سرکار اوده و سادات خان به فوج‌داری میان دو آب مقرر گردیدند. میرشرف به خدمت دیوانی بیوتات سرافراز شد.

دوازدهم تیر ماه الهی عرض داشت متصدیان صوبه گجرات نوید بخش فتح و فیروزی گردید. تفصیل این اجمال آنکه صوبه گجرات را که جای یکی از سلاطین والاشکوه است در جلد وی فتح رانا به ید دولت عنایت فرموده بودم. چنانچه در سوانح گذشته مشروحاً ثبت افتاده و سند بر همین بهو کالت او حکومت و حراست آن ملک می نمود. در هنگامی که این اراده فاسد به خاطر حق ناشناس او رسید آن سگ هندو را که پیوسته محرک سلسله نفاق و عناد و مترتب اسباب فتنه و فساد بود با همت خان و شرزه خان و سرافراز خان و بسیاری از بنده‌های پادشاهی که جاگیر آن صوبه بودند به حضور طلب نموده کهنز برادر او را به جای او مقرر داشت؛

وبعد از آنکه سندربه قتل رسید ویدولت عزیمت یافته عنان ادباز به صوب منلو تافته، ملک گجرات را به تیول لعنت الله مقرر نموده کهنومذ کور را با صفی خان دیوان آن صوبه و خزانه و تخت مرصعی که پنج لک روپیه صرف آن شده و پردله که به دوللکروپیه برآمده و اینها را به صیفه پیشکشی من ترتیب داده بود طلب نمود. صفی خان سراددزاده جفرینگ است که در خدمت پندرزگوارام به خطاب آصفخانی اختصاص داشت. یلک صیفه برادر نوردجهان بیگم که بهیمن تربیت من به خطاب آصف خان سراجراز است درخانه لوست وصیفه دیگر ازو بسال کلاتر درخانه یدولت است و هر دو از یلک والده اند. به این نسبت یدولت ازو توقع همراهی و موافقت داشت. لیکن چون درانل قلم تقدیر به سعادت مندی او جاری شده بود مقرو [۲۹۵ الف] کشته که بهدولت و امارت رسد حق سبحانه او را مسوق گردانیده مصدر خدمات نمایان شده چنانچه نوشته می آید.

بالجمله لعنت الله بی وفا وفادار نام خواجهرای خود را به حکومت آن ملک فرستاده او با مملودی بی سرو پا به احمدآباد درآمده شهر را متصرف گشت. چون صفی خان اراکه دولت خواهی پیش نهاد خاطر اخلاص مآثر داشت درنگاهداشتن نوکر و فراهم آوردن جمعیت و رسیدن دلها همت گماشت، و روزی چند پیشتر از کهنتر از شهر برآمده در کنار قال کانکر به منزل گزید. از آنجا به محمودآباد شتافت، و بظاهر چنان نمود که نزد یدولت سی روم و در باطن با ناهر خان رسید دلیر خان و بابو خان افغان و دیگر بنده های جان سپار و قدویان ثابت قدم با اخلاص که در محال جا گیر خود توقف داشتند به مراسلات و مراعات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتظار فرصت نشست. صالح نام ملازم یدولت که فوجدار سرکار نیلادیده جمعیت یلک همراه داشت از فجوای کارد دریافت که صفی خان را اندیشه دیگرپیش نهاد خاطر است، بلکه کهنتر هم این معنی را فرا گرفته بود لیکن چون صفی خان جمعی را دلاسا نموده شرایط حزم و احتیاط مرعی و مسلوك می داشت نتوانستند دست و پا زد. صالح از توهم آن که مبادا صفی خان ترك محابا و ملادرا نموده دست به خزانه دراز سازد و پیشوینی به کار برده با خزانه پیشتر شتافت و قریب ده لک روپیه بهمنندو به یدولت رسانید، و کهنتر نیز پردله مرصع را گرفته از بی او روانه شد. اما تخت را بجهت گرانی نتوانست همراه برد. صفی خان قباو دانسته از محمودآباد به پرگه کرنج که از راه متعارف بر سمت دستچپ واقع است و بابو خان در آنجا بود نقل مکان نموده به [۲۹۵ ب] ناهر خان و دیگر دولتخواهان به مکاتبت و پیغام قرار داده که هر کدام از محال جا گیر خود یا جمعی که دارند سوار شده هنگام طلوع نیر اعظم که صبح اقبال اهل سعادت و شام ادبار ادباب شقاوت است از دروازه که بر سمت آنهاست به

شهر در آیند و فسایی خود را در پرگنه مذکور گذاشته، خود با پاسبانان وقت سحر به سواد شهر رسیده در باغ شعبان لحظه‌ای توقف می‌نماید تا خوب روشن شود و دوست و دشمن تمیز توان کرد و بعد از جهان افروزی صبح سعادت چون در دولت را گشاده بسافت، با آنکه اثری از ناهرخان و دیگر دولتمخواهان نبود به توهم آنکه مبادا مخالفان آگاهی یافته درهای قلعه را مستحکم سازند توکل به تأیید ایزد نصرت بخش نموده از دروازه سارنگپور به شهر درآمده. مقارن این حال ناهرخان نیز رسیده از دروازه آمده داخل شهر شده، خواجه سرای لعنت‌الله از نیزنگی اقبال بی‌زوال وقوف یافته به خانه شیخ حیدر نیر میان وجیه‌الدین پناه برد. بنده‌های شایسته خدمت شادبانه فتح و نصرت بلند آوازه ساخته به استحکام برج و باره پرداختند؛ و چندی را بر سر خانه محمد تقی دیوان پندولت و حسن بیگ بخشی اوفر ستاده آنها را به دست آوردند. شیخ حیدر خود آمده صفی‌خان را آگاه ساخت که خواجه سرای لعنت‌الله در خانه من است او را هم دست به گردن بسته آوردند، و جمیع ملازمان و منتسبان بی دولت را محبوب و مقید ساخته خاطر از ضبط و نسق شهر برداشتند و سخت مرصع بسا دولت روپیه نقد و اسباب و اشیایی که از پندولت و مردم او در شهر بود به تصرف دولتمخواهان درآمد. چون این خبر به پندولت رسید لعنت‌الله را با همت‌خان و شرزه‌خان و سرافرازخان و قایل بیگ و [۲۹۶ الف] رستم بهادر و صالح بدخشی و دیگر عاصیان بی‌عاقبت چه از بنده‌های پادشاهی و چه از مردم خود قریب پنج شش هزار سوار موجود بر سر احمد آباد تعیین نمود. صفی‌خان و ناهرخان از آگاهی این پای همت افشوده به دلاسی سپاهی و فراهم آوردن جمعیت پرداختند و از نقد و جنس هر چه به دست آمده بود حتی تخت را شکسته به علوفه مردم قدیم و جدید قسمت نمودند. راجه کلیان زمیندار ایدر پسر لال کولی و سایر زمینداران اطراف را به شهر طلبیده جمعیت نیک فراهم آوردند. لعنت‌الله به کومک مقید نشده در عرض هشت روز خود را از مندو به پروده رسانید.

دولتمخواهان به رهنمونی همت و بذرقه توفیق از شهر برآمده در کنار تال کانگریه معسکر اقبال آراستند. لعنت‌الله را به خاطر می‌رسد که شاید جو قنوری و تیز جسلوی سر رشته انتظام دولتمخواهان از هم توانم گسیخت. چون از برآمدن بنده‌های حق گذار آگاهی یافت در پروده عنان آویاز باز کشید و تا رسیدن کومک توقف نگزید و بعد از آنکه عاصیان بدسرا انجام به آن سر فتنه ایام ملحق گشتند قدم ضلالت و گمراهی پیش نهاد و بنده‌های دولتمخواه از کانگریه کوچ نموده در ظاهر موضع بشوه نزدیک به مزار قطب عالم فرود آمدند. لعنت‌الله سه روز راه را به ده روز پیموده از پروده به محمود آباد پیوست. چون دلیرخان نسایی شرزه‌خان را از پروده

گرفته به شهر آورده بود و نسایی سرافرازخان نیز در شهر بود صفی‌خان به هر دو مختفی گمن فرستاده پیغام داد که اگر به رهنمونی سعادت داغ صبیان از لوحه پیشانی عبودیت زده خود را در سلك سائز بنده‌های دولتخواه منتظم می‌سازند عاقبت شما در دنیا و در عقبی مقرون به صلاح [۲۹۶ ب] و سداد خواهد بود و الا هیال و اطفال شما را متعرض ساخته به انواع خواری سیاست خواهم کرد. لعنت الله ازین معنی آگاهی یافته سرافرازخان را به بهانه‌ای از خانه طلبداشته مقید گردانید. چون شرزه‌خان و همت‌خان و صالح‌خان بدخشی با هم اتفاق داشتند و یکجا فرود می‌آمدند شرزه‌خان را نتوانست به دست آورد.

بالجمله بیست و یکم شعبان سنه ۱۰۳۲ لعنت الله از جنایی که بسود سوار شده عساکر نکبت تأثیر را ترتیب داد. دولتخواهان نیز افواج اقبال آراسته مستعد قتال و جدال گردیدند. لعنت الله را به خاطر می‌رسد که از دلیر آمدن من پایداری همت آنها از جای خواهد رفت و کار به جنگ نارسیده پریشان و متفرق خواهند گشت. چون ثبات قدم دولتخواهان را مشاهده کرد تاب نیاورده به جانب دست‌چپ عنان ادبار تافت و به ظاهر چنان نمود که درین میدان‌داری تنگ زیر خاک پنهان ساخته‌اند و مردم ما ضایع خواهند شد بهتر آنست که در عرصه سرکیج رفته جنگ اندازیم، و این اندیشه باطل و تدبیرات فاسد از تأییدات اقبال بود. چه از انحراف عنان او آوازه هزیمت بر زبانها افتاد و بهادران عرصه فیروزی گرم و گریز از پهلوسد آمدند و آن بی سعادت به سرکیج نتوانست رسید و در موقع پاریچه دایره کرد، و دولتخواهان دنده مالود که قریب سه کروه فاصله بود معسکر اقبال آراستند.

صبح روز دیگر افواج ترتیب داده به آئین پسندیده متوجه کارزار گشتند و ترتیب افواج بدین نمط قرار یافت. دره‌راول ناهرخان و راجه کلیان زمیندار ایدر و دیگر بهادران جلالت آثار کار طلب گردیدند. درجه انقار دلیرخان و سید سید و جمعی [۲۹۷ الف] از بنده‌های اخلاصی شعار مقرر شدند و درجه انقار بابو‌خان و سید یعقوب و سید غلام محمد و دیگر فدائیان جان‌نثار قرار گرفتند و درغول صفی‌خان و کفایت‌خان بخشی و بعضی از بنده‌های شایسته خدمت پای همت افشردند، و از اتفاقات حسنه جایی که لعنت الله فرود آمده بود زمین پست و بلند بود و زقوم زارانبوه و کنوچه‌های تنگ داشت. بنابراین سلسله افواج او انتظام شایسته یافت. اکثر مردم کاری خود را همراه رستم بهادر پیش کرده بود. اگر چه همت‌خان و صالح بیگ نیز از پیش قدمان ضلالت بودند لیکن بسیار نکبت آثار او نخست جنگ با ناهرخان و همت‌خان افتاد و چقلش نمایان شد. قضا را همت‌خان به زخم تنگ بسرخاک هلاک افتاد، و صالح بیگ را بابا‌بو‌خان و سید یعقوب و سید غلام محمد و دیگر بنده‌ها مبارزت دست داد. در

عین زد و خورد فیل سیدضلام محمد رسیده او را از اسب جدا ساخت و به زخمهای کاری به خاک نگوینداری افتاد. ناهرخان به زخم شمشیر اثریافت و قرین صد کس او جان نثار گردیدند. درین وقت فلی که در پیش فوج عصیان بود از آواز تفتنگ روگردان شده به کوچه تنگ که از هر دو طرف زقوم زار داشت در آمده بسیاری از مقهوران را پامال نیستی ساخت و از برگشتن فلی سر رشته انتظام مخالفان از هم گسیخت. درین حال سید دلیرخان از دست راست در آمده کاوازم کرد. لعنت الله از کشته شدن همت خان و صالح آگاهی نداشت به قصد کومک آنها نیزه گرفته بارگی ادبار برانگیخت. چون بهادران فوج هراول ترددات نمایان کرده اکثر کشته و زخمی شده بودند از رسیدن لعنت الله تاب نیاورده انحراف عنان نمودند و نزدیک بود که چشم زخمی عظیم رسد که درین حال تأیید ایزد ذوالجلال به جلوه [۲۵۷ ب] در آمد و صفی-خان از غول به کومک فوج هراول شتافت. مقارن این حال خبر کشته شدن همت خان و صالح به لعنت الله رسید. از نمایان شدن فوج غول و آمدن صفی خان پسای همت او از جای رفته آواره دشت هزیمت و نا کلمی شد. سید دلیرخان تا یک گروه تعاقب نموده بسیاری از هزیمتیان را هدف تیغ انتقام ساخت.

قابل بیگ نمک حرام با جمعی از مقهوران بد فرجام اسیر سرینجه مکافات گردیدند. چون لعنت الله از سرافرازخان جمعیت خاطر نداشت در روز جنگ او را بر فیل مسلسل نشانده یکی از غلامان خود را موکل ساخته بود که اگر شکست افتد او را به قتل رساند و همچنین بهادر پسر سلطان احمد را نیز با زنجیر بر یکی از فیلان سوار کرده اجازت قتل داده بود. در وقت گریختن موکل پسر سلطان احمد او را به جمدهر می کشد و سرافرازخان خود را از بالای فیل به زیر می اندازد و موکل او در آن سرا سیمگی از روی اضطراب زخمی به او می زند اما کارگر نمی افتد. صفی خان او را به کارزار دریافته به شهر می فرستند و لعنت الله تا بروده عنان ادبار باز نکشید و چون نسایی شرزه خان در قید دولتخواهان بود ناچار آمده صفی خان را دید.

بالجمله لعنت الله از بروده به بهرونج شتافت. فرزندان همت خان در قلعه مذکور بودند، اگرچه او را در قلعه راه ندادند اما پنج هزار محمودی به رسم اقامت فرستادند و او سه روز در بیرون قلعه بهرونج به حال تباه گذرانیده روز چهارم از راه دریا به بندر سورت رخت ادبار کشید و قریب دوماه در بندر مذکور بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت و چون سورت در جاگیر بی دولت بود قریب چهار لک محمودی از متصدیان او گرفته آنچه به ظلم و بیاداد [۲۹۸ الف] از هر جهت به دست آمد متصرف شد و باز بخت برگشته های ستاده سوخته

فراهم آورده ددیرهانپور خود را به یلولت رسانید.

قصه چون از صفی خان و دیگر بنفهای حق شناس که در صوبه گجرات بودند چنین خدمت شایسته به ظهور پیوست. هر کدام به انواع توازش و مراحم سربلندی یافتند. صفی خان هفتصدی ذات و سبصد سوار منصب داشت سه هزاری دوهزار سوار ساخته به خطاب سیفخان جهانگیرشاهی و علم و تقارن سرافرازی بخشیدم. ناهرخان هزاری دوست سوار داشت، به منصب سه هزاری دوهزار و پاتصد سوار عز امتیاز یافته به خطاب شیرخان و عنایت علم و اسب و فیل و شمشیر مرصع فرق عزت افراخت. او نیزه سنهله دیو برافرد بودیم لئونور هست که حاکم رایسین و چندیری بود. چون شیرخان افغان قلعه رایسین را محاصره نمود مشهور است که او را قول داده به قتل رسانید و اهل حرم او به اصطلاح هندو جوهر کرده نمود را به آتش غیرت و ناموس سوختند تا دست نامحرم به دامن عصمت آنها نرسد، و فرزندان و اقوام او هر کدام به طرفی افتادند. پدزناهرخان که خان جهان نام داشت نزد محمدخان (فاروقی) حاکم آسیر و برهانپور رفته نو کرشد چون محمدخان ودیعت حیات سپرد حسن پسر او در صغر سن به جای پدر نشست. راجه علی خان برادر محمدخان آن خرده سال را در قید کرده خود مقلد امور حکومت گشت. بعد از چند گاه به راجه علی خبر رسید که خان [۲۹۸ ب] جهان و جمعی از نوکران محمدخان اتفاق نموده اند و قرار داده که قصد تو کنند و حسن خان را از قلعه بر آورده به حکومت بپردازند. راجه علی خان پیش دستی نموده خان جهان حبشی را با بسیاری از ابطال رجال بر سرخانه خان جهان فرستاد که یا او را زنده به دست آورند یا بقتل رسانند. مشاوران به برناموس خود قدم غیرت افشاده به جنگ ایستاد و چون کار برو تنگ شد جوهر کرده از حیات مستعار در گذشت. در آن وقت ناهرخان بقایت خرده سال بود، خان جهان حبشی از راجه علی خان التماس نموده او را به فرزندگی برداشت و مسلمان ساخت. بعد از فوت او راجه علی خان در مقام تربیت ناهرخان درآمده رعایت احوال به و اجبی می نمود. چون پدر بزرگوارم انارقه برهانه قلعه اسیر را فتح کردند مشارالیه به خدمت آن حضرت پیوست و آثار رشد از ناصیه احوال او دریافته به منصب لایق سرافراز فرمودند و پسر گنه محمدپور را از صوبه مالوه به جاگیر او عنایت نمودند، و در خدمت من بیشتر از پیشتر ترقی کرد. الحال که توفیق حق گذاری نصیب او شد نتیجه آن چنان لایق بود که یافت.

صفت سادات پاره: سید دلیرخان از سادات پاره است. سابق ناعاش سید عبدالوهاب بود منصب هزاری هشتصد سوار داشت، به دوهزاری هزار و دوست سوار و علم سرافراز گشت. باوه به زبان هندی دوازه را گویند چون در میان دو آب دوازه ده نزدیک

هم واقع است که وطن این سادات است بنا بر این به سادات پاره‌هه اشتها ریافته‌اند. بعضی مردم در صحت نسب اینها سخن دارند لیکن [۲۹۹ الف] شجاعت اینها برهانی است قاطع بر سیادت. چنانچه درین دولت هیچ معرکه نبوده که اینها خود را نمایان نساخته باشند و چندی به کار نیامده باشند. میرزا عزیز کو که همیشه میگفته که سادات پاره‌هه بلاگردان این دولت‌اند. الحق چنین است با بوخان افغان هشتصدی ذات و سوار منصب داشت هزاروپانصدی ذات و هزار و دویست سوار حکم شد. همچنین دیگر بنده‌های دولتی خواه در خود خدمت و جانفشانی به مراتب بلند و مناصب ارجمند کام دل بر گرفتند.

درین‌ولا اصلخان پسر خانجهان را به کومک فرزند داور بخش به صوبه گجرات تعیین فرمودیم؛ و نورالدین قلی را به صوبه مذکور فرستادیم که شرزه خان و سرافرازخان و دیگر اعیان لشکرهای که اسیر سر پنجه مکافات شده‌اند محبوس و مسلسل به درگاه بیارد. درین تاریخ به عرض رسید که منوچهر پسر شاهنوازخان به رهنمونی سعادت از بیدولت جدا شده به خدمت فرزند اقبالند شاه پرویز پیوست. اعتقاد خان حاکم کشمیر به منصب چهارهزادی ذات و سه هزار سوار سرافرازی یافت.

چون قراولان خبر آوردند که درین نزدیکی شیری نمایان گشته خاطر را به شکار آن رغبت شد. بعد از درآمدن به بیشه سه شیر دیگر نمایان گردیدند هر چهار را شکار کرده به دولخانه مراجعت نمودم. همچنانکه طبیعت به شکارش مایل است تا شکار شیر میسر باشد به شکار دیگر دستوری نمی‌دهد.

سلطان مسعود پسر سلطان محمود انارالله برهانه نیز به شکار شیر رغبت مفرط داشته و از شیر کشتن او آثار غریبه در تاریخ مذکور و مسطور است. خصوصاً در تاریخ بی‌هیکی که از آنچه برآی [۲۹۹ ب] المین مشاهده نموده بطریق روزنامه ثبت کرده از آن جمله می‌نویسد که: روزی در حدود هندوستان به شکار شیر رفت و قیل سوار بود، شیری سخت بزرگ از بیشه برآمد و دو به قیل نهاد خشتی بینداخت و برسینه شیر زد و شیر از درد و خشم خیز زده به قفای قیل برآمد، و قیل می‌طپید. امیر به زانو ایستاده چنان شمشیری زد که هر دو دست شیر قلم کرد و شیر باز پس افتاده جان بداد.

مراهم در ایام شاهزادگی چنین اتفاق افتاده که در حدود پنجاب به شکار شیر رفتم شیری قوی جثه از بیشه برآمده نمایان شد. از بالای قیل بندوقی پروزدم. شیر به شدت غضب از جا جسته به قفای قیل برآمده و فرصت مقتضی آن شد که بندوق را گذاشته شمشیر را کار فرمایم. سر بندوق را گردانیده به زانو درآمدم. به دودست سر بندوق را چنان بر سروروی

او زدم که از آسپه سری بر زمین افتاد، و جان داد. و از غرایب آنکه در کول لوه بن روزی به شکار گرگ رفته بودم بر قبل سوار بودم. گرگی از پیش برآمد، تیری بر بالای مسند نزدیک به بنا گوش آن زدم که قریب به یک وجب فرو نشست و به همان تیر افتاد و جان داد، و بسیاری بوده که پیش من جوانان سخت کمان یست تیر زده اند و نمرده، چون از خود نوشتن خوشنماینست زبان قلم را از عرض این وقایع کوتاه می دادم.

در یستونهم ماه مذکور عقد مرواریدی به جگت سنگه پسرانا کرن عنایت شد. درین ولا بعرض رسید که سلطان حسین زمیندار پکهلی و دیهت حیات سپرد. منصب و جاگیر او را به شادمان پسر کلان اولطف نمودم.

هفتم ماه امرداد ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند شاه پرویز از لشکر ظفر اثر رسیده به نوید فتح سامعه افروز اولیای دولت ابد اتصال گردید و عرضداشت آن فرزند مشتمل بر حقیقت جنگ و ترددات بهادران بانام [۳۰۰ الف] و تنگه گذرانید. شکر این موهبت که از عنایات مجلده الهی بود به تقدیم رسید. شرح این مجمل آنکه چون عساکر منصور در موکب شاهزاده والا قدر از کرپوه چاندا عبور نموده به ولایت مالوه درآمد بیدولت با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانه عظیم از مندو به عزم رزم برآمده جمعی از برگیانی دکن را با جادورای وادی رام و آتشخان و دیگر مقهوران سیاه بخت پیش از خود گسیل نمود که بر دور اردوی ظفر قرین به قزاقی بسر آیند. مهابت خان ترتیب افواج به توزک شایسته نموده شاهزاده والا قدر را در قول جای داده خود به همه افواج واریسیده در سوار شدن و فرود آمدن شرایط حزم و احتیاط بکار می برد و برکیان از دور خود را نموده قدم جرات و جلالت پیش نهادند. روزی نوبت چنداولی منصورخان فرنگی بود. در وقت فرود آمدن اردو مهابت خان بجهت احتیاط بیرون لشکر فوج بسته ایستاده بود. تا مردم به فراغ خاطر دایره کنند. چون منصورخان در اثنای راه پیاله خورده سر مست باده غرور به منزل می رسد بحسب اتفاق فوجی از دور نمودار می شود و خیال شراب او را برین می دارد که باید تاخت و بی آنکه برادران و مردم خود را خبر کند سوار شده می تازد و دوسه هرکی را پیش انداخته تا جایی که جادورای وادی رام با دوسه هزار سوار صف بسته ایستاده اند زده زده میبرد و چنانچه ضابطه آنها است از اطراف هجوم آورده او را در میان می گیرند و تا رمقی داشته دست و پا زده در راه اخلاص جان نثار می گردد. درین ایام مهابت خان پیوسته رسل و رسائل صید دل های رعبه جمعی که از روی احتیاط و اضطرار همراه بیدولت بودند می نمود و چون مردم آیه یاس از صفحه احوال او می خواندند از آن جانب نیز نوشته ها فرستاده قول خواسته بودند بعد از آنکه بیدولت از قلعه مندو برآمد نخست جماعه برکیان را پیش فرستاد و از پس آنها رستم خان و قتی خان و

برق اندازخان را با گروه توپچیان روانه ساخت. آنگاه داراب و بهیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کاری خود را روانه گردانید. [۳۵۵ ب] چون به خود قرار جنگ صف نتوانست داد و همیشه نظریه‌ها داشت فیلان مست جنگی را با ارباب‌های توپخانه از آب نریده گذرانیده جریده از بی‌دازاب و بهیم خود هم روی ادبار به عرصه کارزار نهاد.

روزی که حوالی کالیاده معسکر اقبال گسردید بیدولت تمام لشکر نکبت اثر خود را بتقابل فوج منصور فرستاده خود با خان‌خانان و معدودی یک گروه عقب ایستاده برق اندازخان که از مهابت‌خان قول گرفته در کمین بود وقتی که لشکرها در برابر هم صف کشیدند قایم‌یافته با جماعه برقندازان تاخته خود را به لشکر منصور رسانید و همه راه جهانگیر پادشاه سلامت کتان می‌آمد تا به مهابت‌خان رسید. مشارالیه به ملازمت فرزند اقبالند برده به مراجع پادشاهی مستمال و امیدوار گردانیده، سابق بهاء‌الدین نام داشت و نوکر زین‌خان بود. بعد از فوت او درسلک توپچیان رومی منتظم گردید، چون خدمت خود را گرم و چسبان می‌کرد و جمعی با خود همراه داشت لایق تربیت دانسته به خطاب برقندازخانی سرافراز ساختم، در وقتی که بیدولت را به دکن می‌فرستادم مشارالیه را میرآتش ساخته همراه او تعیین ساختم. اگرچه در ابتدا داغ لعنت بر ناصیه عبودیت نهاد لیکن عاقبت بخیر ظاهر شد و به وقت آمد.

همان روز رستم‌خان که از نوکران عمده او بود و اعتبار تمام بروداشت چون یافت که دولت از او برگشته است از مهابت‌خان قول گرفته برهنمونی سعادت و بدرقه توفیق بسا محمد مراد بدخشی و دیگر منصبداران که همراه او بودند از لشکر نکبت اثر او بیرون تافته، به موکب اقبال شاهزاده والا قدر پیوست. بیدولت را از شنیدن این اخبار دست و دل از کار رفت و بر تمام نوکران خود چه جای بنده‌های پادشاهی که همراه او بودند بی‌اعتماد شده، از غایت توهم شب‌شب کس فرستاده مردم پیش را نزد خود طلبیده قرار بر قرار اختیار نموده، سراسیمه از آب نریده عبور کرد. درین وقت باز چندی [۳۵۱ الف] از ملازمان او قایم‌یافته جدا شدند و به خدمت فرزند سعادت پیوسته در خورحالت خویش نوازش یافتند؛ و هم درین روز که از آب نریده می‌گذشت نوشته‌ای به دست مردم او افتاد که مهابت‌خان در جواب کتابت زاهدخان نوشته به عواطف و مراجع پادشاهی مستمال و امیدوار گردانیده، در آمدن ترغیب و تحریض بسیار نموده بود، آنرا بجنس نزد بیدولت بردند و او را از زاهدخان به گمان و بی‌اعتقاد شده او را با سه پسر محبوب گردانید.

زاهدخان پسر شجاعت‌خان است که از امرا و بنده‌های معتمد پدر بزرگوارم بود؛ و من این بی‌سعادت را نظر به حقوق خدمت و نسبت خانه‌زادی تربیت فرموده به خطاب‌خانی و

منصب هزاروپانصدی سرافراز ساخته همراه بیدولت به خلعت فتح دکن رخصت فرمودم. درین ولا که امرای آن صوبه را به جهت مصلحت قندهار طلب فرمودم با آنکه فرمان از روی تأکید مخصوص به او صادر شد آن بی سعادت به درگاه نیامده خود را از غدویان و هواداران بیدولت ظاهر ساخت و بعد از آنکه از حوالی دهلی شکست خورده برگشت، با آنکه هپالمندی نداشت توفیق نیافت که خود را به ملازمت رساند و غبار خجالت و داغ همیان از لوح پیشانی پاک ساخته عذر قصیر گذشته درخواهد تا آنکه منتقم حقیقی او را به این روز مبتلا ساخت و مبلغ يك لك و سی هزار روپیه نقد از اموال او بیدولت متصرف گشت.

فرد

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات
بالجملة بیدولت به سرعت از آب نر بریده گذشته تمام کشتیها را به آن طسرف کشید و گندها را به اعتقاد خود استحکام داده بیرم بیگم بخشی خود را با فوجی از مردم معتمد خود و جمعی از برکیان دکن در کنار آب گذاشته ادا بهای توپخانه در برابر نهاده خود به جانب قلعه اسیر و برهانپور عنان ادبار معطوف ساخت. درین وقت قهی ملازم او قاصد خانفانسان را با نوشته دستخط او که نزد مهابت خان فرستاده بسود گرفته پیش بیدولت برسد در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود.

مرکز تحقیقات علوم و ادبیات

صد [۳۰۱] کس بنظر نگاه میدارندم ورنه بیریدمی زهی آدامسی
بیدولت او را با اولاد از خانه طلبداشته نوشته را به او نمود. اگرچه عذرها گفت لیکن جوابی که مسموع افتد نتوانست سامان نمود. الفصه او را با داراب و دیگر فرزندان متصل منزل خود نظر بند نگاه داشت و آنچه خود فال زده بود که صد کس بنظر نگاه میدارند پیش او آمد.

درین ولا ابراهیم حسین ملازم فرزند اقبالمند را که عرضداشت فتح آورده بود به خطاب خوشخبر خانی سرافراز ساخته خلعت و فیل عنایت شد و فرمان مرحمت عنوان به شاهزاده و مهابت خان مصحوب خواصخان فرستاده بهونچی مرصع گرانیها به جهت فرزند اقبالمند و شمشیر مرصع به مهابت خان عنایت شد. و چون از مهابت خان خدمات شایسته به ظهور پیوسته بود به منصب هفت هزار ذات و سوار سرافرازی بخشیدم. سید صلابت خان از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و مورد عنایات خاص گردید. مشارالیه از تعینات صوبه دکن بود چون بیدولت از حوالی دهلی شکست خورده به مندو رفت او فرزندان

خود را در حدود متعلقه عنبر به صیانت ایزدی سپرده از راه نا متعارف خود را بملازمت رسانید.

میرزا حسن پسر میرزا رستم صفوی به خدمت فوجداری سرکار بهرائج دستوری یافته به منصب هزاروپانصدی ذات و پانصد سوار ازاصل و اضافه سرافرازگشت. لعل پیگه داروغه دفترخانه نزد فرزند اقبالمند شاه پرویز فرستاده خلعت خاصه با نادری به آن فرزند و دستار به مهابت خان مصحوب او هنایت شد. خواص خان که سابقا نزد آن فرزند رفته بود آمده ملازمت نمود و عرضداشت مشتمل بر اخبار خوش آورد. خانزاد خان پسر مهابت خان را به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرافراز ساختم.

درین ولا روزی به شکار نیله گاو خوشوقت بودم. در اثنای شکار ماری در نظر آمد که طولش دوونیم ذرع و ضخامتش مقدار سردست بود و نصف خرگوش را فرو برده و نصف دیگر را در فرو بردن بود. چون قراولان برداشته نزدیک آوردند خرگوش از دهانش افتاد. فرمودم که باز به دهانش در آورند، هر چند [۳۰۲ الف] زور کردند نیارستند در آورد. چنانچه از زور بسیار کنج دهانش پاره شد. بعد از آن فرمودم که شکمش را چاک کردند اتفاقا خرگوش دیگر درست از شکمش برآمد. این قسم مار را در هندوستان چیل می گویند و به مرتبه ای کلان می شود که کوه پاچه را درست فرو می برد لیکن زهر و گزندگی ندارد.

روزی در همین شکار يك ماده نیله گاو را به بندوق زدم از شکمش دو بچه رسیده برآمده چون شنیده شده بود که گوشت بره نیله گاو لذیذ و لطیف میباشد به باورچیان سرکار فرمودم که دو پیازه ترتیب داده آوردند. بی تکلف خالی از لذت و نراکت نبود.

در پانزدهم شهریور ماه الهی رستم و محمد مراد و چندی دیگر از نوکران یدولت که به رهنمون سعادت از او جدا شده خود را به ملازمت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسانیده بودند، حسب الحکم به درگاه آمده دولت زمین بوس دریافتند. رستم خان را به منصب پنجهزاری ذات چهار هزار سوار و محمد مراد را بمنصب هزاری پانصد سوار سرافراز ساخته به عواطف روزافزون امیدوار گردانیدم. رستم خان بدخشی الاصل است نامش یوسف پیگه بود. نسبت قرابت به محمد قلی صفاهانی دارد که وکیل و مدار علیه میرزا سلیمان بوده است. اول در ملک بندهای درگاه انتظام داشت و اکثر در صوبهها بسر برده، داخل منصبداران خرد بود. به تقریبی جاگیر او تغییر شده نزد یدولت آمده ملازمت گشت. از سیر و شکار وقوف تمام داشت، و در پیش او ترددات هم کرده خصوص در مهم رانا، و یدولت او را در

سایر نوکران خود برگزیده و به مرتبه امارت رسانیده بود. و چون من عنایت بسیار به او کردم حسب الائتماس او خطاب و علم و نفاذ به مشارالیه مرحمت فرمودم، و یکچندی به وکالت و نیابت او حکومت گجرات داشت، و هدم سریراه نکرده بود. محمد مراد پسر مقصود میرآبست که از قدیمان و پاپریان میرزا سلیمان و میرزا شاهرخ بود.

درین تاریخ سید بهوه از صوبه گجرات آمده ملازمت نمود و نورالدین قلسی چهل و یک نفر از مخدولان یعاقبت را که [۳۰۲ ب] در لجمه آباد گرفتار بودند مقید و مسلسل به درگاه آورد. شرزه خان و قایل بیگ را که سرکرده ارباب فساد بودند در پای قیل مست انداخته به پاداش رسانیدم.

یستم ماه مذکور مطابق هژدهم شهر ذی قعده فرزند شهریار را از نواسه اعتمادالدوله حق جل سبحانه صیبه ای کرامت فرمود. امید که قدمش برین دولت مبارک و فرخنده یابد. بیست و دوم ماه مذکور جشن وزن شمسی آرامستگی یافت و سال پنجاه و پنجم از عمر این نیازمند به مبارکی و فرخی آغاز شد. به دستور هر سال خود را به طلا و اجناس وزن فرموده در وجه ارباب استحقاق مقرر داشتم. از آن جمله به شیخ احمد سرهندی دوهزار رویه عنایت شد.

غره مهره ماه الهی میر جمله به منصب سه هزار ذات و یک هزار و پانصد سوار سرافرازی یافت. جواهرخان خواجه سرای به منصب یک هزار ذات و سیصد سوار ممتاز گشت. مقیم بخشی گجرات به خطاب کفایت خانی سر بلندی یافت. چون بیگناهی سرافراز خان خاطر نشین گردید او را از بند درآورده مرتبه کورنش دادم. حسب الائتماس فرزند شهریار به منزل آورفته شد. جشن عالی آراسته پیشکشهای لایق کشید و به اکثری از بندها سروپا داد.

درین ولا عرضداشت فرزند اقبالمند شاه پرویز رسید که بدولت از آب برهانپور گذشته سرگشته وادی ضلالت گشت. تفصیل این اجمال آنکه چون از آب نریده عبور نموده تمام کشتیها را به آن طرف برده کنار دریا و گذرها را به توپ و تفنگ استحکام داده و بیرم بیگ را با بسیاری از بخت یرگشتیهای ستاره سوخته در کنار آب گذاشته به جانب آسیر و برهانپور رخت ادبار کشیده خانخانان و داراب را نظر بند با خود همراه برد.

قلعه آسیر: اکنون مجمل حقیقت قلعه آسیر بجهت شادایی سخن ناگزیر است. قلعه مذکور در ارتفاع و استحکام و منانت از غایت اشتهاار محتاج به تعریف و توصیف نیست. پیش از رفتن بدولت به دکن، حواله خواجه نصرالله ولد خواجه فتح الله شرینجی بود که

از ملازمان و خاندان قدیم الخدمت است. در ثانی الحال بالتمامی [۳۰۳ الف] بیدولت حواله میرحسام الدین پسر میرجمال الدین حسین شد، و چون دختر تقایی نورجهان بیگم درخانه اوست وقتی که بیدولت از حوالی دهلی شکت خورده به جانب مالوه و ماندو عطف عنان نمود نورجهان بیگم به میرمذکور نشانها فرستاده تأکید فرمودند که زنهار الف زنهار بیدولت و مردم او را پیرامون قلعه نگذارند، و برج و باره را استحکام داده ادای حقوق لازم شناسند، و نوعی نکند که داغ لعنت و کفران بر ناصیه سیادت و عزت او نشیند. الحق (خوب) استحکام (داده) و سامان قلعه مذکور به مرتبه ایست که مرغ اندیشه بیدولت بر حواشی آن نتواند پرواز کرد، و تسخیر آن به زودی ممکن و میسر نباشد.

بالجمله چون بیدولت شریفا نام ملازم خود را نزد مشارالیه فرستاده به ترتیب مقدمات بیم و امید او را از راه برده مقرر نمود که چون به گرفتن نشان و خلعت که فرستاده ام از قلعه به زیر آید دیگر او را بالای قلعه نگذارد. آن بسی سعادت به مجرد رسیدن شریفا حقوق تربیت و رعایا را بر طاق نیان نهاده، بی مضایقه و مبالغه قلعه را به شریفا سپرد و خود با زن و فرزند بر آمده نزد بیدولت رفت و بیدولت او را به منصب چهارهزاری و علم و نقاره و خطاب مرتضی خانی بدنام ازل و ابد و ملعون دین و دنیا ساخت. القصه چون آن بخت برگشته به پای قلعه اسیر رسید خانخانان و داراب و سایر اولاد بد نهاد او را با خود به بالای قلعه برد و سه چهار روزی در آنجا بسر برده، از آذوقه و سایر مصالح قلعه داری خاطر و پرداخت، قلعه را به گسوپال داس نام راجپوتی که سابق نوکر سر بلند رای بوده و در هنگام رفتن دکن ملازم او شده بود سپرده، عوزات و اسباب زیادتی را که با خود گردانیدن متعذر بود در آنجا گذاشت، و هر سه منکوحه خود را با اطفال و کنیزی چند ضروری همراه گرفت. اول قصدش این بود که خانخانان و داراب را در بالای قلعه محبوس دارد آخر رای او بر کشت و با خود فرود آورده به برهانپور شتافت.

درینوقت لعنت الله گمراه با جهان جهان ادبار و نحوست از سورت آمده به او پیوست. بیدولت از غایت اضطراب و سر بلند رای پسر رای بهوج هاده را که [۳۰۳ ب] از بنده های راجپوتان مردانه صاحب الوسی است در میان داده به رسل و رسائل حرف صلح مذکور ساخت. مهابت خان گفت که تا خانخانان نیاید صلح صورت پذیر نیست. همگی مقصدش آنکه به این وسیله آن سرگروه محتال را که سر حلقه ارباب فساد و عناد است از او جدا سازد.

بیدولت ناچار او را از قید بر آورده به سوگند مصحف اطمینان خاطر خود نموده به جهت دلجویی و استحکام عهد و سوگند به درون محل برده محرم ساخت، و زن و فرزند خود را پیش

او آورده انواع و اقسام الحاح و زاری به کار برد. خلاصه مقصودش آنکه وقت ماتنگه شده و کار به دشواری کشیده خود را به شما سپردم؛ حفظ عزت و ناموس ما بر شما است. کاری باید کرد که زیاده برین خواری و سرگردانی نکشم.

خانخانان به عزیمت صلح از یدولت جدا شده متوجه لشکر ظفر اثر گردید و قرار یافت که مشارالیه در آن طرف آب بوده به مراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید. قضا را پیشتر از رسیدن خانخانان به کنار آب، چندی از بهادران جلادت قرین و جوانان نصرت آیین شی قاپو یافته از جایی که مقهوران غافل بودند عبور نمودند. از شنیدن این خبر ارکان همت آنها تزلزل پذیرفت و بیرم بیگ نتوانست پای ضلالت و جهالت برجا داشته بهمدافعه و مقابله پرداخت، و تا بر خود می‌جنید کس بسیار از آب گذشت و در همان شب مفسدان سیاه بخت مانند بنات النعش از هم پاشیده راه گریز سپردند. خانخانان از نیرنگی اقبال بی‌نوال در ششدر حیرت افتاد. نه روی رفتن و نه رای آمدن. درین وقت مکرر نوشته‌های فرزند اقبالند مبنی بر تنبیه و رهنمونی سعادت و مشتمل بر دلاسا و استمالت پی‌درپی رسیده و خانخانسان از صفحه احوال یدولت صورت یاس و نقش ادبار دریافته به توسط مهابت‌خان به خدمت فرزند اقبالند شتافت، و یدولت از رفتن خانخانان و عبور لشکر منصور از آب نبرده، و گریختن بیرم بیگ، و قوف یافته دل به پای نهاده با وجود طغیان آب و شدت باران [۳۵۴ الف] به حال تباه از دریا، تپتی گذشته به جانب دکن روانه شد. درین هرج و مرج اکثری از بندهای پادشاهی و ملازمان او کام و ناکام جدایی اختیار نموده از همراهی او باز ماندند.

چون وطن جادو رای، و اودارام و آتش‌خان در سر راه بود بجهت مصلحت خویش چند منزل درفاقت نمودند. اما جادو رای به اردوی اونیامد و به فاصله یکه منزلی از پی اومی رفت و اسبابی که مردم درین اضطراب و هول جان می‌گذاشتند او خواندی می‌کرد. روزی که در آن طرف آب روان می‌شد، ذوالفقار نام ترکمانی را که از خدمتکاران نزدیک او بود به طلب سر بلند خان افغان فرستاده پیام گزارد که از نیک مردی و راست عهدی تو دور می‌نماید که تا حال از آب نگذشته آبروی مردان و فاست و مرا از بیوفائی هیچکس چنان گران نمی‌آید که از تو. مشارالیه در کنار آب سوار ایستاده بود که ذوالفقار رسیده تبلیغ رسالت می‌نماید. سر بلند خان جواب مشخص نداد و در رفتن و بودن تردد و متفکر بود و آن وقت از روی اعراض می‌گوید جلوم را بگذار ذوالفقار شمشیر کشیده بر کمر او حواله می‌کند. درین حال یکی از افغانان نیزه کوتاه دسته را که اهل هند برچه می‌گویند در میان حایل می‌سازد و ضرب شنیع بر چوب برچه خورده نوك شمشیر بر کمر سر بلند خان گذاره نمی‌دسد؛ و بعد از برهنه شدن شمشیر افغانان هجوم

آورده ذوالفقار را پاره پاره می سازند. پسر سلطان محمد خیزانچی که خواص یدولت بود بنا بر آشنائی و دوستی بی اجازت یدولت همراه او آمده بود درین غوغا و آشوب او نیز بقتل می رسد.

بالجمله خبر برآمدن او از برهانپور و در آمدن عسا کر منصور به شهر مذکور استماع افتاد. خواصخان را بر جناح استعجال نزد فرزند اخلاص کیش فرستاده، تأکید یش از پیش فرمودم که زنهار به چهره گشائی این مرادات تسلی نگشته، همت بر آن مصروف دارد که یا او را زنده به دست آورد یا از قلمرو پادشاهی آواره سازد. چون مذکور می شد که اگر این طرف کار برو تنگ شده غالب ظن آن است که از راه الکة قطب الملک، خود را به ولایت اودیسه و بنگاله اندازد، و به حساب سپاهیگری [۳۰۴ ب] نیز معقول می نمود. بنا بر حزم و احتیاط که از شرایط جهاندار است میرزا رستم را به صاحب صوبگی الله آباد اختصاص بخشیده رخصت آن صوب فرمودم، که اگر بحسب اتفاق نقش نشیند مصالح الکار باشد.

درین ولا فرزندخان جهان از ملتان آمده دولت زمین بوس در یافت. هزار مهریه صیغه نذرو و یک قطعه لعلی که یک لک روپیه قیمت داشت با یک عدد مروارید و دیگر اجناس به رسم پیشکش گذرانید. به رستم خان فیل مرحمت نمودم.

نهم آبان ماه الهی خواصخان عرضداشت شاهزاده ومهابتخان را آورده معروضداشت که چون آن فرزند به برهانپور رسید با آنکه بسیاری از مردم بنا بر شدت باران و برآمدن او عقب مانده بودند به موجب حکم، بی تأمل و توقف از آب گذشته به تعاقب یدولت علم اقبال برافراخت، و یدولت از شنیدن این خبر جانگاہ سراسیمه طی مسافت می نمود و از شدت باران و افراط لای و گل و کوچ بی دربی چاروای باربردار از کار رفته بود از هر کس هر چه در راه می ماند باز پس نمی گردید و او با فرزندان و متعلقان نقد جان غنیمت شمرده به اجناس نمی پرداخت.

عسا کر اقبال از کریوه بهنکار گذشته تا پرگنه انکوت که از برهانپور قریب چهل کروه مسافت است به تعاقب او شتافتند؛ و او باین حال تا قلعه ماهور رفت، و چون دانست که جادواری و اودارام را و سایر دکنیان پیش ازین به او رفاقت نخواهند کرد، پرده آذر م نگاه داشته آنها را رخصت نمود، و فیلان گرانبار و با دیگر احوال و ائقال، در قلعه مذکور به اودارام سپرده به جانب ولایت قطب الملک روانه شد. چون برآمدن او از قلمرو پادشاهی به تحقیق پیوست فرزند سعادت مند به صوابدید بمهابتخان و سایر دولخواهان از پرگنه مذکور غنان مراجعت معطوف داشته در غرة آبان ماه الهی داخل برهانپور گشت.

راجہ سارنگدہو با فرمان مرحمت عنوان نزد آن فرزند رخصت شد. قاسم خان به منصب چهارهزاری ذات و دوهزار سوار سرافرازی یافت. مہرک معین بخشی کامل را حسب الالتماس مہابت خان بہ خطاب خانسی سرافرازی بخشیدم. الف خان و قیام خانہ از صوبہ پتہ آمدہ ملازمت [۳۵۵ الف] نمودہ بہ حراست قلعہ کانگرہ مقرر فرمودہ ہلم عنایت کردم. غرہ آذرماہ الہی باقی خان از جوناگر آمدہ ملازمت نمود.

عزیمت کشمیر بہ مرتبہ ثالث: چون خاطر از مہم یدولت و اپرداخت و گرمای ہندوستان بہ مزاج من سازگار نبود دوم ماہ مذکور موافق غرہ شہر صفر مقرون بہ خیر و ظفر از دارالبرکت اجمیر بہ عزم سیروسکار خطہ دلپذیر کشمیر نہضت مہرک اقبال اتفاق افتاد. قبل ازین عمدہ السلطنہ آصفخان را بہ صاحب صوبگی ہنگالہ اختصاص بخشیدہ بدان صوبہ رخصت فرمودہ بودم. چون خاطر بہ صحبت او الفت و مؤانست گرفتہ و او در قابلیت و استعداد و سزاجدانی از دیگر بندہ ہا امتیاز تمام دارد، بلکہ در اقسام شایستگی بسی ہمتا است وجدائی او بر من گرانی می کرد ناچار فسخ آن عزیمت نمودہ بہ ملازمت طلبیدہ بودم، درین تاریخ بہ درگاہ رسیدہ سعادت آستان بوس دریافت. جگت سنگہ ولد درانا کرن رخصت وطن شدہ بہ عنایت خلعت و خنجر مرصع سرافراز گشت. راجہ سارنگدہو عرض داشت فرزند سعادت مند شاہ پرویز و مدار السلطنہ مہابت خان آوردہ، آستان بوس نمود. مرقوم بود کہ خصاطر از مہم یدولت جمع شدہ و دنیا داران دکن کام ناکام شرایط اطاعت و فرمان برداری بہ تقدیم می رسانند. آن حضرت قطع نگرانی خاطر ازین جانب فرمودہ بہ سیروسکار خوشوقت باشند و از مالک محروسہ ہرجا پسند افتد و بہ مزاج اشرف سازگار باشد تشریف بردہ بہ نشاط دل و کام بخش، روزگار مسعود بسر برند.

یستم ماہ مذکور میرزا والی از بہرونج آمدہ ملازمت نمود حکیم مؤمن بہ منصب ہزاری سرافراز گردید. اصالتخان پسر خان جهان حسب الحکم از گجرات آمدہ دولت زمین بوس دریافت. درین ولا عرض داشت عقیدتخان بخشی صوبہ دکن مشتمل بر کشتہ شدن راجہ کردہر رسید. شرح این سانحہ آنکہ یکی از برادران سید کبیر بارہ کہ ملازم فرزند اقبال مند شاہ پرویز بود شمشیر خود را بہ جہت روشن ساختن و چرخ زدن بہ صیقلگیری کہ متصل بہ خانہ راجہ گردہر دکان [۳۵۵ ب] داشتہ می دہد و روز دیگر کہ بہ طلب شمشیری آید بر سر اجورہ گفتگو می شود. نفران سید چوب چند بہ صیقلگیری زنند. مردم راجہ بہ حمایت او آن نفر را شلاق می زنند. اتفاقا دوسہ جوانی از سادات بارہ در آن حوالی منزلی داشتند، ازین غوغا و قوف یافتہ بہ کومک سید مذکور می رسند و آتش فتنہ درمی گیرد و در میان سادات و راجپوتان جنگ

می‌شود و کار به تیر و شمشیر می‌کشد. و سه کس به قتل می‌رسند. سید کبیر آگاهی یافته با سی چهل سوار خود را به کومک می‌رساند. درین وقت راجه کرده‌ها با جمعی از راجپوتان و اقوام خود چنانچه رسم هندو است برهنه نشسته طعام می‌خورند. از آمدن سید کبیر و شدت سادات وقوف یافته مردم خود را به درون حویلی درآورده در راه مضبوط می‌سازد. سادات دروازه حویلی را آتش زده، خود را به درون می‌اندازند و جنگ به جایی می‌رسد که راجه گوده‌ها با بیست و شش نفر از ملازمان خود کشته شد و چهل کس دیگر زخم برمی‌دارند و چهار کس از سادات نیز به قتل می‌رسند. بعد از کشته شدن راجه گوده‌ها سید کبیر اسپان طویله او را گرفته به خانه خود مراجعت می‌نماید.

امرای راجپوت بر قتل راجه گوده‌ها وقوف یافته فوج فوج از منازل خود سوار می‌شوند و تمام سادات باره به کومک سید کبیر شتافته در میدان پیش ارك مجتمع می‌گردند و آتش فتنه و فساد و آشوب شعله سر می‌کشد؛ و نزد يك به آن می‌رسد که شورش عظیم برپا شود. مهابت خان ازین آگاهی فی الفور سوار گشته خود را می‌رساند، و سادات را به درون ارك آورده راجپوتان را به روشی که مناسب وقت بود دلاسا نموده، و چندی از عمده‌ها را همراه گرفته به منزل خان عالم که در آن نزدیکی بوده می‌برد و چنانچه باید دلاسامی نماید، و متعهد و متفکّل تدارك این می‌گردد.

چون این خبر به شاهزاده می‌رسد آن فرزند نیز به منزل خان عالم رفته به زبانی که لایق حال بوده تسلی می‌نماید و راجپوتان را به منزل می‌فرستد. روز دیگر مهابت خان به خانه راجه گوده‌ها رفته فرزندان او را پرسش و دلجوئی می‌کند و از تدبیر و سنجیدگی سید کبیر را به دست آورده مقید [۳۵۶ الف] می‌سازد و چون راجپوتان بغیر از کشتن او تسلی نمی‌شدند بعد از روزی چند او را به پاداش می‌رساند.

بیست و سیوم محمد مراد را به خدمت فوجداری سرکار اجمیر مقرر داشته رخصت فرمودم. درین راه پیوسته به نشاط شکار خوشوقت بودم. روزی در اثنای شکار دراج توپغون که تا حال بنظر درنیامده بود به باز گیراندم. اتفاقاً بازی که او را گرفت نیز توپغون بود. بتجربه معلوم شد که گوشت دراج سیاه از سفید لذیذتر است، و گوشت بودنه کلان که اهل هند کها-کو گویند از قسم بودنه خرد که جنگی باشد بهتر. همچنین گوشت حلوان فربه را با گوشت بره سنجیدم گوشت حلوان لذیذ و راست مزه است. محض بجهت امتحان مکرر فرموده‌ام که از هر دو يك قسم طعام پخته‌اند که از قرار واقع تمییز و تشخیص کرده شود بنا برین مرقوم می‌گردد.

دهم دی ماه به حوالی پرگنه رحیم آباد قراولان خبرشیری آوردند به ارادتهان و فدائیخان حکم شد که اهل آتش را که در رکاب حاضرند همراه برده بیشه را محاصره نمایند و از پی آنها خود سوار شده متوجه شکار گشتم. از انبوهی درخت و بسیاری جنگل خوب نمایان نبود. فیل را پیشتر دانه پهلوی آن را بنظر در آوردم و به یک زخم بندوق افتاد و جان داد. از ایام شاهزادگی تا سال این همه شیر که شکار کردم در بزرگی و شکوه و تناسب اعضا مثل این شیری به نظر در نیامده. به مصوران فرمودم که شبیه آن را موافق ترکیب و جثه بکشند هشت و نیم من سنگ جهانگیری وزن شد. طولش از فرق سر تا دم سه و نیم ذرع و دو طسور آمد.

در شانزدهم به عرض رسید که ممتازخان حاکم آگره به جواد رحمت ایزدی پیوست. اول در پیش بهادرخان برادرخان زمان بوده بعد از کشته شدن آنها بخدمت والد بزرگوارم پیوست. و من چون قدم به عالم وجود نهادم آن حضرت به من لطف نموده ناظر بر کار من ساختند. مدت پنجاه و شش سال پیوسته از روی اخلاص و دلسوزی و رضا جویی خدمت من کرد و هرگز از و غیاری بر حواشی خاطر من نشست حقوق خدمت و سبقت بندگی او زیاده بر آن است که متصدی نوشتن توان شد. ایزد تعالی او را غریق بحر مغفرت خویش گرداناد. مقرب خان را که از قدیمیان و بابریان این دولت است به حکومت و حراست آگره بلند پایگی بخشیده رخصت فرمودم. در حوالی فتحپور مکرم خان و عبدالسلام برادر او سعادت زمین بوم در یافتند.

بیست و دوم در قصبه منهره جشن وزن قمری آراستگی یافت. و سال پنجاه هفتم از همراين نیازمند درگاه بی نیاز به مبارکی و فرخی آغاز شد. در حوال منهره بر کشتی از راه دریا سیر کنان و شکار افکنان متوجه گشتم. در اثنای راه قراولان به عرض رسانیدند که ماده شیری با سه بچه نمایان شده از کشتی برآمده به نشاط شکار پرداختم چون بچه هاش خرد بودند فرمودم که به دست گرفتند و مادر آنها را به بندوق زد.

درین ولا به عرض رسید که گواران و مزارعان آن روی آب جمنه از دزدی و راهزنی دست باز نمی دارند و در پناه جنگلهای انبوه و محکمه های دشوار گذار به تیرد و بیباکی روزگار بسر برده مال واجبی به جا گیر داران نمی دهند. به خان جهان حکم فرمودم که جمعی از منصبداران یا تش خود را همراه گرفته تنبیه و تادیب بلیغ نماید و قتل و بند و تاراج نموده محکمه و حضار آنها را به خاک برآورد، و خار و بن فتنه و فساد آنها را از بیخ بر کند. روز دیگر فوج از آب گذشته گرم و چسبان تاختند. چون فرصت گریختن پای جهالت افشوده جنگ در برابر کردند و کس بسیاری بقتل رسید وزن و فرزند آنها به اسیری رفت و غنیمت فراوان به تصرف سپاه

منصور افتاد.

غره بهمن ماه رستم خان را به فوجداری سرکار قنوج سرافراز ساخته بدان صوب فرستادم. دوم ماه مذکور عبدالله پسر حکیم نورالدین تهرانی را در حضور فرمودم که سیاست کردند و شرح این اجمال آنکه چون دارای ایران پدرش را به گمان زر و سامان در شکنجه و تعذیب کشید مشارالیه از ایران گریخته به صدقلاکت و برپشانی خود را به هندوستان انداخت، و به وسیله اعتمادالدوله در سلك بنده های درگاه منتظم گردید. و از [۳۵۷ الف] مساعدت بخت به اندک زمان پادشاه شناس گشته داخل خدمتگاران نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معموره یافت. لیکن از آنجا که حوصله اش تنگ بود تاب مکارمت این دولت نداشت با طالع نیک در سبزه افتاده کفران نعمت و ناسپاسی پیشه خود ساخت و پیوسته زبان را به شکوه خداوند خویش آلوده می داشت. درینولا مکرر بعرض رسید که هر چند عنایت و رعایت در حق او بیشتر می شود آن حق ناشناس در شکایت و آذردگی می افزاید مع ذلک نظر به مراحمه هایی که در حق او به ظهور آمده مرا باور نمی افتاد تا آنکه از مردم بی غرض که در محافل و مجالس حرفهای بی ادبانه ازو نسبت به من شنیده بودند استماع افتاد و به ثبوت پیوست. بنابراین به حضور طلبداشته سیاست فرمودم. مصرع: زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد.

چون قراولان به عرض رسانیدند که درین نواحی ماده شیر می باشد که متوطنان این حدود از آسیب او در محنت و آزارند به فدائیکان حکم شد که حلقهای فیل همراه بمرده ییشه را محاصره نماید؛ و از پی او خود سوار شده به ییشه در آمدم بنایت جلد و چسپان بنظر در آمد. به یک زخم بندوق کارش تمام شد. روزی به نشاط شکار خوشوقت بودم. دراج سیاهی به بازگیرانده، فرمودم که در حضور حوصله اش را چاک نمایند از چینه دان او موش برآمد که درست فرو برده بود و هنوز به تحلیل نرفته حیرت افزای خاطر گشت که نای گلوی این به این تنگی موش درست را به چه طریق فرو برده ای اغراق اگر دیگری نقل می کرد تصدیق آن ممکن نبود چون خود دیده شده بنا بر غرایب مرقوم گشت.

ششم ماه بهمن مذکور دارالملک دهلی معسکر اقبال گشت چون جگت سنگه پسر راجه یاسوبه اشارت بیدولت به کوهستان شمالی پنجاب که وطن اوست رفته پوزش انداخته صادق خان را به تنه و تأدیب او تعیین فرموده بودم چنانچه در اوراق گذشته ثبت افتاد. درین ولا مادهوسنگه برادر خود او را به جهت سرکوب او به خطاب راجه سرافراز ساخته اسپ و خلعت مرحمت فرمودم، و حکم شد که نزد صادق خان [۳۵۷ ب] رفته برهم زن هنگامه

مفسدان بیعاقبت گردد. روزدیگر ازسواد شهر کوچ فرموده به سلیم کده نزول اقبال اتفاق افتاد. و چون خانه راجه کشن داس بر سر راه واقع بود و مبالغه و الحاح بسیار نمود حسب التماس او سایه دولت بر منازل او انداخته آن قدیم الخدمت را کامیاب این آرزو گردانیدم، و از پیشکشهای او قلبی به جهت سرافرازی او پایه قبول یافت.

یستم از سلیم کده کوچ شد. سید بهوه بخاری را به حکومت دهلی که وطن مألوف اوست و الحق این خدمت را بیش ازین هم خوب سر کرده بلند پایگی بخشیدم.

آمدن علی محمد حاکمزاده تبت: درینوقت علی محمد پسر علی رای حاکم تبت فرموده پدر به درگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و ظاهر شد که علی رای به این پسر خود نسبت محبت و تعلق مفراط داشت و از دیگر اولاد گرامی تر می دید و می خواست که او را جانشین خود سازد و بنا بر این محسود برادران گشت و آزردها در میان آمده. ابدال پسر علی رای که رشیدترین اولاد اوست ازین غیرت و آزردها به خان کاشغر متوسل شده آنها را حامی خود ساخت که چون علی رای بنایت پیرو منحنی شده اگر زمان مسعود در رسید به حمایت والی کاشغر حاکم ملک تبت شود و علی رای ازین توهم که مبدا برادران قصد او کنند و در ملک او شورش افتد مشارالیه را روانه درگاه نمود و همگی مقصدش آنکه از منصوبان این درگاه شود که به حمایت و روایت اولیای دولت کارش رونق و نظام پذیرد.

غره اسفند ارمد ماه در نواحی پر گنه انباله منزل شد. لشکری پسر امام وردی که از بدولت گریخته مسعود را به خدمت فرزند سعادت مند شاه پرویز رسانیده بسود درین تاریخ به درگاه آمده آستان بوس نمود. عرضداشت آن فرزند و مهابت خان مشتمل بر سفارش و مجرای خدمت عادلخان با نوشته ای که مشارالیه نزد مهابت خان فرستاده بود و اظهار بندگی و دولتخواهی نموده به نظر در آورد. باز لشکری را نزد آن فرزند فرستاده خلعت با نادری تکمه مروارید بجهت شاهزاده و خلعت بجهت مهابت خان و خان عالم برسل [۳۰۸ الف] گشت، به التماس آن فرزند فرمان استمالتمینی بر عنایت بیفایت به اسم عادلخان قلمی فرموده خلعت با نادری خاصه مرحمت شد؛ و حکم فرمودم که اگر صلاح دانند مشارالیه را نزد عادلخان فرستند.

پنجم ماه مذکور باغ سرهند محل نزول بارگاه جلال گشت در کنار آب بیاه صادقخان و مختارخان و اسفندیار و راجه روپ چند گویاری و دیگر امرا که به کومک او مقرر بودند خاطر از ضبط و ربط کوهستان شمالی و اپرداخته سعادت آستان بوس دریافتند. بالجمله جگت.

سنگه به اشارت یدولت خود را به کوهستان مذکور رسانیده به ترتیب اسباب فتنه و فساد پرداخت؛ و چون عرصه خالی بود روزی چند در شعاب جبال و کریوهای دشوار به سر برده به تاخت و تاراج رها یا وزیرستان و بال انداخت، تا آنکه صادق خان به آن حدود پیوست و به مقدمات بیم و امید جمیع زمینداران را به قید ضبط درآورده، استیصال آن بیسعادت را وجه همت ساخت مشارالیه قلعه مورا استحکام داده متحصن شد و هرگاه قابویان از آن محکمه برآمده، با فوجی از بنده های پادشاهی جنگ گریز کردی تا آنکه آذوقه کمی کرد و از کمک و مدد دیگر زمینداران مأیوس گشت و سرافراز ساختن برادر خرد موجب اضطراب و دلنگی او شد. تا گزیر وسایل برانگیخته به خدمت نورجهان بیگم النجا آورد و اظهارندامت و عجالت نمود. به استشفاع ایشان توسل جست و به جهت دلجویی و خاطر داری ایشان رقم عفو بر جراید عصیان او کشیده آمد.

درین تاریخ هرامض متصدیان دکن رسید که یدولت بالعت الله و داراب و دیگر پروبال شکسته ای چند به حال تباه و روز سیاه از سرحد قطب الملک گذشته به جانب اودیسه و هنگامه رفت و درین سفر خرابی بسیار به حال او و همراهان راه یافت و کس بسیار به هنگام فرصت سروپا برهنه از جان دست شسته راه فرار پیش گرفتند. از جمله روزی میرزا محمد پسر افضل خان دیوان او با والد و عیال خود به وقت کوچ گریخت و چون خبر به یدولت رسید جعفر و خان قلی اوزبک و چندی دیگر از مردم اعتمادی خود را به تعاقب او فرستاد که اگر زنده توانند به دست آورد فبها، والا سر او را بریده به حضور بیارند. نام برده ها به سرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده در اثنای [۳۰۸ ب] راه به او رسیدند. او ازین حادثه آگاهی یافته والد و عیال خود را به جانب جنگل برده پنهان کرد و خود با معدودی از جوانان که اعتماد همراهی به آنها داشت مردانه پای همت افشرد به کمانداری ایستاد ظاهراً جوی آبی و جهله هم در میان بود. سید جعفر خواست که نزدیک آمده به تیتال و فریب او را از راه برد هر چند به ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی نمود درو اثر نکرد و جوابش به تیر جانستان حواله داشت و بنایت جنگ مردانه کرد. خانقلی و چندی دیگر از مردم یدولت را به جهنم واصل ساخت و سید جعفر نیز زخمی شد و خود به زخمهای کاری نقد هستی در باخت لیکن تارمقی داشت بسیاری را بی رمق ساخت و بعد از کشته شدن سر او را بریده پیش یدولت بردند.

چون یدولت از حوالی دهلی شکست خورده به مندو رفت افضل خان را بجهت طلب کومک و مدد نزد عادل خان و غیر فرستاده بازوبند بجهت عادل خان و اسپ و فیل و شمشیر مرصع

برای عنبر مصحوب او فرستاده بود اول نزد عنبر می‌رسد و بعد از تبلیغ رسالت آنچه بیدولت به جهت او ارسال داشته بود پیش آرد. عنبر قبول نمی‌کند و می‌گوید که ما تابع عادلخان ایم و امروز عمده دنیا داران دکن اوست شما را اول پیش او باید رفت و اظهار مطلب خود نمود، اگر او قبول این معنی نمود بنده موافقت و متابعت می‌کنم و در آن صورت هر چه فرستاده‌اند می‌گیرم والا فلا. افضلخان نزد عادلخان می‌رود و او بقیات بد پیش می‌آید و مدتها در بیرون شهر نگاه می‌دارد، و به حال او نمی‌پردازد، و انواع خواری می‌فرماید، و آنچه بیدولت به جهت او و عنبر فرستاده بود همراه غایبانه از او طلب نموده متصرف می‌شود، و مشارالیه در آنجا بود که خبر کشته شدن پسر و خرابی خانه را شنیده به روزسیاه می‌نشیند. القصه بیدولت با این سامان دولت و اتفاقات طالع و نشستن منصوبهای درست راه دور و دراز طی نموده و خود را به بندرمچه‌لی پتن که به قطب‌الملک متعلق است رسانید و پیش از رسیدن خود به آن حوالی کس خود را نزد قطب‌الملک فرستاده [۳۰۹ الف] به انواع و اقسام امداد و همراهی تکلیف نموده، قطب‌الملک جزوی از نقد و جنس به رسم اقامت فرستاده به میر سرحد خود نوشت که بدرقه شده از حدود متعلقه خویش بسلامت بگذارند، و جماعت غله فروشان و زمینداران را دلاسا نموده مقرر دارد که اردوی او غله و سایر ضروریات می‌رسانیده باشند.

بیست و هفتم ماه مذکور غریب سانحه روی نمود. شب از شکارگاه مراجعت فرموده به اردو می‌آمدم. اتفاقاً از جویی که سنگلاخ بسیار داشت و آبش تند می‌گذشت عبور واقع شد. یکی از شربتچیان شکار کرک خوان طلایی که مشتمل بر خوانچه و پنج پیاله با سرپوش در خریطه کرباسی نهاده و سر آن را بسته در دست داشت در وقت گذشتن پایش به سنگی می‌خورد و از دستش می‌افتد. چون آب عمیق بود و سخت تند می‌رفت هر چند تفحص کردند و دست و پا زدند اثری از آن ظاهر نشد روز دیگر حقیقت بعرض رسانیدند. جمعی از ملاحان و قراولان را حکم فرمودم که همانجا رفته باز از روی احتیاط و تفحص نمایند. شاید پیدا شود. اتفاقاً در جایی که افتاده بود به دست آمد، و غریب‌تر آنکه اصلاً زیر و بالا نشده و یک قطره آب در پیاله‌ها در نیامده بود. و این مقدمه نزدیک است به آن که چون هادی برمسند خلافت نشست انگشتر یاقوت از میراث پدر به دست هارون افتاده بود. خادمی را نزد هارون فرستاد و آن انگشتری را طلب داشت. قضا را در آن وقت هارون بر لب دجله نشسته بود. چون خادم او ادای رسالت نمود هارون به خشم رفته، گفت که من خلافت را به تو روا داشتم تو یک انگشتری را به من روانداری از شدت غضب انگشتری را در دجله انداخت. بعد از چند ماه

که به حسب تقدیرهای درگذشت و نوبت خلافت به هارون رسید به غواصان فرمود که به دجله درآمده، جایی که انگشتر انداخته‌ام تفحص نمایند از اتفاقات طالع و دستگیری اقبال در غوطه اول انگشتری را یافته برآورد و به دست هارون داد.

درین ولا روزی در شکارگاه امام وردی قراول باشی دراجی بنظر درآورد که يك پای [۳۰۹ ب] او خار داشت و پای دیگرش خار نداشت چون در نروماده مابه‌الامتياز همین خارست بطریق امتحان از من پرسید که این نراست یا ماده، بداهتا گفتم که این ماده است. بعد از آن شکمش را پاره کردند چند یضه پیشینه از شکمش برآمد. جمعی که در ملازمت حاضر بودند از روی استبعاد پرسیدند که به چه علامت دریافتید؟ گفتم که سرونوك ماده نسبت به نر خرد می‌باشد و به تتبع و دیدن بسیار ملکه آن بهم رسیده از غرایب آنکه نای گلوی جمیع حیوانات که ترکان آن را حق گویند از سرگردن تا چینه دان یکی می‌باشد و از جرذ به خلاف همه از سرگلو تا چهار انگشت يك حنق است، باز دو شاخ شده به چینه دان پیوسته و از جایی که دو شاخ می‌شود سر بند است گره طوری به دست محسوس می‌گردد و از کلنگ عجیب‌تر است. حنق او بطریق سارپیج از میان استخوان سینه گذشته تادمازه رفته و از آنجا بساز برگشته به گلو پیوسته است. جرذ دو قسم می‌باشد. یکی سیاه ابلق دوم بور و درین ایام معلوم شد که دو قسم نیست. آنچه سیاه ابلق است نرست و هرچه بور است ماده، و دلیل برین آنکه از ابلق خصیه ظاهر شد و از بور یضه و مکرر امتحان نموده شد.

چون طبیعت من به ماهی رغبت تمام دارد و اقسام ماهی خوب به جهت من می‌آرند بهترین ماهیهای هندوستان رو هواس است و از پس آن برین و هر دو پولکدار می‌باشد و در شکل و شمایل نزدیک یکدیگر، و هرکس زود تفریق نمی‌تواند کرد. همچنین در گوشت آنها نیز تفاوت کمبست و مگر صاحب ذایقه عالی دریابد که لذت گوشت روهو اندک بهتر است.

آغاز نوروز نوزدهم از جلوس همایون

روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی‌الاول سنه ۱۰۳۳ هزاردوسی و سه هجری بعد از گذشتن يك پورو دو گهری از روزمذکور نیراعظم که عطیه بخش عالم است به بیت‌الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی‌داشت. بنده‌های شایسته به اضافه منصب و ازدیاد مراتب سر بلندی [۳۱۰ الف] یافتند. احسن‌الله پسر خواجه ابوالحسن از اصل و اضافه به منصب هزاری و سیصد

سوار ممتاز گشت. محمد سعید الله پسر احمد بیگ خان کابلی به هزاری و سیصد سوار سرافراز شد. میر شرف دیوان بیوتات و خواص خان هر يك به منصب هزاری سر بلند گردیدند. سردار خان از کانگره آمده دولت زمین بوس دریافت.

درین ولا به یساول و اهل یساق حکم فرمودم که بعد از این در وقت سواری و بر آمدن از دولخانه آدم معیوب را از قسم کسور و گوش و بینی بریده پس مجذوم و انسواع بیمار نگذارند که به نظر در آید.

نوزدهم جشن شرف آرامستگی یافت. الله ویردی برادر امام ویردی از پیش بیدولت گریخته، به درگاه آمد. به عنایت یغایت سرافرازی یافت. چون خبر آمدن بیدولت به سرحد اودیسه به تواتر رسید فرمان به اسم شاهزاده و مهابت خان و امرایی که به کمک آن فرزند مقررند به تأکید صادر شد که خاطر از ضبط و نسق آن صوبه پرداخته بزودی متوجه صوبه اله آباد و بهار گردند. اگر به حسب اتفاق صاحب صوبه بنگاله پیش راه او را نتواند گرفت و قدم جرأت و جلالت پیش نهد به صدمات افواج قاهره که در ظل دایت آن فرزند مقررند آواره دشت ناکامی گردد.

دردوم اردی بهشت ماه فرزند خان جهان را به صوب دار الخلافه آگره رخصت فرمودم که در آن نواحی بوده منتظر اشارت باشد. اگر به خدمتی حاجت افتد و حکم فرمایم به مقتضی وقت به عمل آورد. به مشارالیه خلعت خاصه با تادری تکمه مروارید و شمشیر مرصع خاصه و به اصالت خان پسر او اسپ و خلعت عنایت شد.

درین تاریخ عرضداشت عقیدت خان بخشی صوبه دکن رسید. نوشته بود که حسب الحکم فرزند اقبال مند شاه پرویز همشیره راجه گجسنگه را در عقد ازدواج خود در آورد. امید که قدمش به این دولت مبارک و فرخنده باد. و نیز مرقوم بود که ترکمان خان را از پتن طلبیدم. عزیز الله را به جای او مقرر فرمودند، و جان سپار خان نیز حسب الطلب آمده ملازمت نمود. و قتی که بیدولت از آب برهانپور راه ادبار پیش گرفت، میر حسام الدین نظر بر کردار دشت خود افکنده در برهانپور [۳۱۰ ب] تیارست بسود. فرزندان را همراه گرفته به جانب دکن رخت ادبار کشید که در پناه عادل خان روزگار بسربرد. قضا را از حوالی بیشتر عبور واقع می شود جان سپار خان و قوف یافته جمعی را بر سر راه می فرستد و او را با متعلقان گرفته پیش مهابت خان می آورد. مهابت خان مقید و محبوس داشته يك لك روپیه از نقد و جنس ازو گرفته و تحصیل نموده جادو رای و اودارام فیلان بیدولت را که در قلعه ماهور گذاشته بود همراه گرفته آورده شاهزاده را ملازمت نمود.

قاضی عبدالعزیز که در حوالی دهلی از نزد بیدولت به جهت عرض مقاصد او آمده بود اورا راه سخن سازی نداده و حواله مهابت خان نموده بودم و بعد از شکست و خرابی او مهابت خان ملازم خود ساخته بود. چون رابطه آشنایی قدیم به عادل خان داشت و چند سال به وکالت خان جهان در بیجاپور بسود درین ولا مهابت خان باز اورا نزد عادل خان به رسم حجابت فرستاد و دنیا داران دکن کام ناکام به تقاضای وقت و برآمد کار منظور داشته اظهار بندگی و دولتخواهی نمودند. عنبر مقهور علی شیر نامی از مردم معتبر خود فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت. چنانچه به مهابت خان از عالم نوکر عرض داشت نوشته قرار داده بود که در دیو لگام آمده مهابت خان را ببیند و پسر کلان خود را ملازم سرکار ساخته در خدمت فرزند اقبال مند باز دارد. مقارن این حال نوشته قاضی عبدالعزیز رسید که عادل خان از مصیم قلب اختیار بندگی و دولتخواهی نموده قرارداد داده که ملا محمد لاری را که وکیل مطلق و نفس ناطقه اوست و در محاورات و مراسلات او را ملابا یا می گویند و می نویسند با پنجهزار سوار فرستد که پیوسته در خدمت بسربرد و متعاقب رسیده دانند.

چون مکرر فرامین به تأکید صادر شده بود که آن فرزند به عزم استیصال بیدولت متوجه [۳۱۱ الف] الله آباد و بهار گردد، درینو لا خبر رسید که با وجود ایام برسات و شدت باران به تاریخ ششم فروردین ماه آن فرزند با عساکر اقبال از برهانپور کوچ فرموده در لعل باغ منزل گزید، و مهابت خان تا آمدن ملا محمد لاری در برهانپور توقف نمود که چون مشارالیه برسد خاطر از نسق و ضبط آن حدود پرداخته به اتفاق او به خدمت فرزند اقبال مند شناید. لشکر خان و جادورای و اودارام و دیگر بنده ها را مقرر نمود که به بالاگهات رفته در ظفر نگر باشند. جان سپار خان را به دستور سابق رخصت فرمود. اسد خان معموری را به الچپور بازداشت منوچهر پسر شاهنواز خان را به جانهاپور تعیین نمود، (رضوی خان را به تها نیسر فرستاد که صوبه خاندیس را صیانت نماید.

درین تاریخ خبر رسید که لشکری فرمان را به عادل خان رسانید و او شهر را آئین بسته چهار گروه استقبال نموده جهت فرمان و خلعت برآمده تسلیمات و سجدات بجای آورد.

دریست و یکم سروپا بجهت فرزند داور بخش و خان اعظم و سیف خان مرحمت نموده فرستادم. مهابت خان را به حکومت و حراست لاهور سرافرازا ساخته خلعت و قیل عنایت نموده رخصت فرمودم. منصب او چهارهزاری ذات و چهارهزار سوار حکم شد. ملتفت خان پسر میرزا رستم به منصب هزار و پانصدی و سیصد سوار فرق عزت برافراخت.

روزی در شکار بعرض رسید که ماری سیاه کفچه مار دیگر را فرو برده به سوراخ در-

آمده، فرمودم که آنجا را کنده مار را بر آورند، بی اغراق کفچه ماری به این کلانی تا حال بنظر در نیامده بود. چون شکمش را چاک کردند کفچه ماری را که فرو برده بود درست برآمد. اگرچه از قسم دیگر بود اما در ضخامت و درازی اندک تفاوتی محسوس می شد.

درین ولا از عرضداشت واقعه نویس صوبه دکن معروض گردید که مهابت خان عارف پسر زاهد را سیاست فرموده او را با دو پسر دیگر محبوس [۳۱۱ ب] و مقید دارد. ظاهراً آن بی سعادت خون گرفته عرضداشتی به خط خاص خود به جنس به بیدولت نوشته از جانب پدر و خود اظهار اخلاص و دولتخواهی و ندامت و خجالت نموده بود. قضا را آن نوشته به دست مهابت خان می افتد عارف را به حضور خود طلبداشته نوشته را به اومی نماید. چون خود سجل به خون خود نوشته بود عذری که مقبول و مسموع افتد سامان نیارست کرد، و لاجرم او را سیاست فرموده پدر و برادرش را محبوس گردانید.

غرة خرداد به عرض رسید که شجاعت خان عرب در صوبه دکن به اجل طبیعی در گذشت. درین ولا از عرضه داشت ابراهیم خان فتح جنگ رسید. نوشته بود که بیدولت داخل ملک اودیسه گردید.

تفصیل این اجمال آنکه مابین سرحد اودیسه و دکن در بندی واقع است که از یک طرف کوه بلند دارد و از جانب دیگر چله دریاست و حاکم گلنکده در اینجا در بندی و حصاری ساخته به توپ و تفنگ استحكام داده، و عبور مردم بی اجازت و اشارت قطب الملک از آن در بند متصور و میسر نیست. بیدولت به رهنمونی و بدرقه قطب الملک از اینجا گذشته به ولایت اودیسه درآمد. قضا را درین وقت احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان بر سر زمیندار گروه رفته بود. از سنوح این حادثه غریب که بی سابقه خبر و آگاهی اتفاق افتاد متردد و متحیر گشت و ناگزیر دست ازان مهم بازداشته به موضع پیلی که حاکم نشین آن صوبه است آمده نسائی خود را همراه گرفته به مقام کتک که از پیلی دوازده گروه به جانب بنگاله است شتافت و چون وقت تنگ بود فرصت فراهم آوردن جمیعت و انتظام احوال نشد و استعداد جنگ بیدولت در خود نیافت و از همراهان چنانچه باید ایمن نبود از کتک گذشته به بردوان که صالح برادر زاده آصف خان مرحوم جا گیر دار آنجا بود رفت. در ابتدا صالح استبعاد نموده تصدیق آمدن بیدولت نمی کند تا آنکه کتابت لعنت الله مشتمل بر استمالت او میرسد. صالح بردوان را محکم ساخته نشست و ابراهیم خان از استماع این خبر وحشت اثر حیرت زده گشت. ناچار با وجود آنکه اکثری از کومکیان و سپاه او در اطراف بلاد متفرق و متلاشی بوده در اکبرنگر پایه همت استوار نموده، به استحكام حصار و جمع آوردن سپاه و دلاسی رؤسای خیل و حشم

پرداخت، واسباب و آلات طعن و ضرب و نبرد و حرب مهیا ساخت. درین ولا نشانی از بیدولت به او رسید. مضمون آنکه به حسب تقدیر ربانی و سرنوشت آسمانی آنچه لایق به حال این دولت نبود از کتم عدم به عالم ظهور جلوه گر شد. از گردش روزگار کج رفتار و اختلاف لیل و نهار گذار برین سمت اتفاق افتاد. اگرچه در نظر همت مردانه قسمت و وسعت این ملک جولانگاهی بل پرگاهی پیش نیست، مدعا ازین رفیع تر و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون برین سرزمین گذار افتاده سرسری نمی توان گذشت. اگر او را عزم رفتن درگاه پادشاه باشد دست تعرض از دامن ناموس و خانمان او کوتاه است به فراغ خاطر روانه گردد و اگر توقف مصلحت خود می داند به هر گوشه که ازین ملک التماس نماید عطا می فرماییم. ابراهیم خان در جواب نوشت که حضرت شاهنشاهی این دیار را به بنده سپرده اند امانت بسا سروجان همراه است.



مرکز تحقیقات کتاب و اسناد

ضمیمہ جہانگیر نامہ



محمّد ہادی
مرکز تحقیقات و پبلیکیشنز اسلام آباد



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

حمد و ثنای بیحد و سپاس و ستایش لایحصى و لاتعد مربگانہ پادشاهی را سزااست کہ ذات لازم البرکات اقلیم گشایان جهانگیر را باعث اطمینان خلق عالم و سبب انتظام دوام سلسلہ بنی آدم گردانیدہ، تا بہ تحریک تبخ آبدار و سنان شعلہ بار تعریک متمردان نابرخوردار تہلیک اقویا و اغنیای کفار فجار فرمایند کہ از میامن سعی و اجتہاد بلیغ و افشاندن خون فاسد مفسدان بہ پلارک بیدریغ کار سلطنت نظام و حال شریعت قوام گیرد و عالم و عالمیان در عہد راحت مہد او بر بستر امن و امان استراحت نمایند. و نعمت و درود و صلوات نا محدود بر حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین کہ وجود عظیم المثلث جهت رواج دین متین مبعوث بود بہ سیف و سیاست عدالتش منزہ و مبرا از شوائب میل و حیف. و سلام علی التواتر والدوام بر خلفای راشدین و جمیع ائمہ معصومین سلام الله علیہم و اجمعین باد.

اما بعد چون خاطر شکستہ این بی بضاعت خاکسار بے مقدار دلیل طریق نامرادی محمد ہادی از اوان اہتراز صبا و اوایل نشو و نما الی یومنا ہذا کہ شصت مرحلہ از سنین عمر طی کردہ بہ علم تاریخ و فن سیر رغبت دارد و بر اکثر کتب اخبار و آثار انبیاء مرسلین و سلاطین حشمت آیین بہ دیدہ عبرت بین عبور و مرور کردہ است، از آن جملہ حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاہ کہ از اعظم سلاطین نامدار تیموریہ بہندوستان بودہ و بہ شوکت و شہامت معروف، و بہ سیاست و عدالت موصوف آمدہ، ہژدہ سالہ احوال فرمانروایی خود را بہ شرح و بسط تمام خود بہ قید تحریر در آورده و بہ نظرایں قاصر رسیدہ چون سادہ و بی تکلفانہ نوشتہ است دل پسند و مرغوب گردید و بہ خط بے خویشت در رشتہ تحریر کشید در آن وقت بخاطر ناقص رسید کہ چون لب تشنگان باد بہ اخبار بہ این مقام رسند از تہ جرعہ زلال حکایت

ماضیه متمنع نگردند و تشنه استماع آن باشند. بناء علیه از اوایل سنه نوزدهم جلوس تا آخر ایام حیات آن خسرو جم جاه از چند نسخه معتبر جمع و تالیف نموده به اتمام رسانید. چون خود از تاریخ ابتدای جلوس تحریر احوال فرموده اند راقم از بدو ولادت تا روز جلوس بر اورنگ خلافت نیز نگاشته الحاق و مستزاد نسخه اصل جهت تکمله کتاب گردانید. و من الله الاعانت والتوفیق.

ذکر اسامی ابای حضرت جنت مکانی: القاب واسامی گرامی ابای عظام واجداد کرام حضرت شاه جنت مکانی باین ترتیب است: ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر بن جلال الدین محمد اکبر بن نصیر الدین محمد همایون بن ظهیر الدین محمد بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میران شاه بن قطب الدین صاحب قران امیر تیمور گورگان.

ذکر ولادت حضرت جنت مکانی: چون حضرت عرش آشیانی به جهت بقای کارخانه سلطنت و جهان بینی همواره از درگاه ایزد جهان آفرین خلفی که شایسته افسرو اورنگ مسند آرای دانش و فرهنگ باشد مسألت می نمودند و باطن قدسی موطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان بارگاه احدیت را وسیله این خواش ساخته منتظر طلوع کوکب جهان افروز می بودند، تا آنکه بعضی از ایستادهای پایه سریر خلافت مصیر معروض داشتند که شیخ سلیم نام درویشی که در صفای ظاهر و باطن از ایزد پرستان این دیار ممتاز است و بنفس گیرا و اجابت دعا مشهور، و از روی نسبت به هفت واسطه به شیخ فرید شکر گنج می رسد در قصبه سیکری که دوازده گروهی دارالخلافت اکبر آباد واقع است می باشد، اگر این آرزوی گرامی حضرت با او در میان نهند امید که نهال مراد به آبیاری دعای او برومند گردد و چهره مقصود در آینه ظهور رونماید. لاجرم آن حضرت به منزل شیخ رفته به صدق نیاز و خلوص عقیدت این راز را ظاهر ساختند، و شیخ روشن ضمیر آنگاه دل پادشاه صورت و معنی را به طلوع کوکب برج خلافت نوید سعادت جاوید رسانید. عرش آشیانی فرمودند که من نذر نمودم که آن فرزند را به دامن تربیت شما اندازم، باشد که بتأییدات ظاهری و باطنی شما به دولت بزرگی و بزرگی دولت برسد. شیخ قبول نموده بر زبان گذرانید که مبارک باشد ما هم آن نونهای دولت و اقبال را هم نام خود ساختیم.

از آنجا که از صدق نیت و رسوخ اعتقاد بود در اندک مدتی شجره امید به ثمره خواش بارور شد. چون هنگام وضع حمل نزدیک رسید والده ما جده حضرت شاه جنت مکانی را از کمال عقیدت و فرط اخلاص به خانه شیخ فرستادند در آن مکان میمنت نشان روز چهارشنبه

ہفدہم ربیع الاول سال نہصد و ہفتاد و ہفت ہجری بطلح میزان در موضع فتحپور بمنزل شیخ سلیم آن آفتاب آسمان جاہ و جلال طلوع فرمود. این نوید روح افزا و بشارت نشاط آرا در دار الخلافہ اکبر آباد بہ سمع حضرت عرش آشیانی رسید. جشن عالی و طوی عظیم ترتیب یافت و بہ استماع این مژدہ خرمن خرمن زرتناشد، و بہ جهت ادای شکر این مہبت، حکم اطلاق جمیع زندانیان کہ در قلاع و مداین بودند شرف ارتفاع یافت، و بہ موجب قرارداد آن سلالہ دودمان خلافت و جہانگیری را سلطان سلیم نام گذاشتند.

اگرچہ فضلا و شعرا در تاریخ ولادت اقدس مضامین غریب و معانی عجیب یافتہ قصاید غرا در سلك نظم کشیدند، از آنجملہ یکی «در شہوار لجنہ اکبر» و دیگری «گوہر درج اکبر شاہی» یافتہ اما خواجہ حسین ہروی از قدرت طبع و حدت فہم قصیدہ ای گفتہ کہ کارنامہ سخنوران توان دانست. مصرع اول ہر بیت تاریخ جلوس آن حضرت است و دوم تاریخ ولادت حضرت شاہنشاہی و بالزام این دو کار مشکل بہ معانی رنگین و تازگی الفاظ آراستہ و این چند بیت از آن قصیدہ است کہ بہ تحریر درمی آورد.

من النوادر التاريخ

لہ الحمد از پی جاہ و جلال شہریار	گوہر مجد محیط عدل آمد بر کنار
طایری از آسمان جاہ وجود آمد فرود	کوکی از عزت و از ناز گردید آشکار
گلبنی زینگونہ بنمودند بر دور چمن	لالہ ای زینگونہ بگشود از میان لالہ زار
شاد شد دلہا کہ باز از آسمان عدل و داد	باز دلہا زندہ شد کز مہر ایام بہار
آن ہلال برج قلندر و جاہ وجود آمد برون	وان نہال آرزوی جان شہ آمد بہ بار
شاہ اقلیم وفا سلطان ایوان صفا	شمع جمع یسدلان کام دل امیدوار
عادل کامل محمد اکبر صاحبقران	پادشاہ نامدار و کامجوی کامگار
کامل دانای قابل عدل شاہان دہر	عادل اعلای عاقل بی عدیل روزگار
سایہ لطف الہ آن لایق تاج و نگین	پادشاہ دین پناہ آن عادل عالم مدار
مجلس وی راسمای چارمین دان عود سوز	موکب وی را سماک رامع آمد نیزہ دار
نیر برج وجود و گوہر دریای جود	از ہوای اوج دلہا شاہبازجان شکار
پادشاہا سلك لولوی نفیس آوردہ ام	ہدیہ از کان گرامی بازجوی و گوشدار
کس ندارد ہدیہ ای زین بہ اگر دارد کسی	ہر کہ دارد گویا چیزی کہ دارد گویار
مصرع اول زدی سال جلوس پادشاہ	از دوم مولود نوردیدہ عالم برآر

تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال دان حساب از سال و ماه و روز دوران پایدار
 شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم روزهای بی حساب و سالهای بیشمار
 حرکت حضرت عرش آشیانی پیاده پا، جهت زیارت و شکرگزاری ولادت
 فرزند به جانب اجمیر:

چون غنچه مراد از گلبن امید شگفت و شاهد مقصود از نھان خانه خواهش قدم بجلوه
 گاه شہود نهاد به شکرانہ آن عرش آشیانی به تاریخ دوازدھم شعبان سال ولادت از اکبر آباد
 عازم زیارت روضہ منورہ خواجہ معین الدین چشتی سنجزی قدس سرہ شدہ پیادہ متوجہ
 اجمیر گشتند و مسافت منزل دوازدہ کرہ مقرر شد. روز ہفدھم بروضہ منورہ معلیہ ورود سعادت
 اتفاق افتاد. جبین اخلاص بر آن آستان سودہ مراسم زیارت و لوازم عبارت بتقدیم رسانیدند
 و بخیرات مبرات پرداختہ، کشتزار معتکفان حواشی آن روضہ قدسیہ را بر شحاب سحاب
 کرامت سیراب گردانیدند.

حقیقت وطن و نسب حضرت خواجہ معین الدین چشتی سنجزی:
 اکنون مجملی از محامد ذات و مناقب صفات خواجہ بزرگوار نگاشته کلک بیان میگردد: مولد
 آنجناب سیستان است و ازین جهت ایشان را سنجزی نویسند کہ معرب سگری است. در پانزدہ
 سالگی خواجہ والد بزرگوار او کہ خواجہ حسن نام داشت بعالم قدس رحلت نمودند و از
 میان نظر دورین شیخ ابراہیم مجدوب قندری درد طلب دامنگیر ہمت خواجہ شد. قطع
 تعلقات ظاہری نمودہ بسمرقند و بخارا شتافتند و چندی با کتساب علوم رسمیہ بسر داخشد و از
 آنجا بہ خراسان رفته در آن سرزمین نشو و نما یافتند و در ہارون کہ توابع نیشابور است
 بصحبت فیض مہبت شیخ عثمان ہارونی رسیدہ دست ارادت بہ دامن سعادت آوردہ، بیست
 سال در صحبت شریفش ریاضت شاقہ کشیدند و بہ اشارت شیخ سفر ہا و غربتہا پیشنهاد ہمت
 ساختہ بہ خدمت بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری و دیگر مشایخ عظام و اولیای
 کرام رسیدہ، بزور بازوی فطرت کمند طلب بہ کنگرہ مراد انداخشد و خدمت خواجہ بہ دو
 واسطہ بہ شیخ مودود چشتی می رسد و بہ ہشت واسطہ بہ شیخ ابراہیم ادم، و قبل از آمدن
 سلطان معزالدین سام در حد رای پتھورا بہ رخصت پیر خود بہ ہند آمدند و در اجمیر اقامت
 کردند و خواجہ قطب الدین اوشی در ماہ رجب سال ششصد و بیست و دو در بغداد بمسجد
 امام ابواللیث سمرقندی بہ حضور شیخ شہاب الدین سہروردی و شیخ اوحد الدین
 کرمائی بارادت خواجہ معین الدین فایز گشتہ اند و شیخ فرید شکر گنج کہ در پتن
 پنجاب آسودہ اند مرید خواجہ قطب الدین اند و شیخ نظام الدین اولیا پیر امیر خسرو

دست ارادت به شیخ فرید شکر گنج داده اند و سلسله چشبه بخواجه منتهی میشود.

القصه در ساعت خبر اشاعت عنان توجه به دارالملک دهلی انعطاف یافت که بجهت شکر این عطیه والا زیارت مرقد اولیای عظام و مشایخ کرام که در آن مصر کرامت آسوده اند نیز فرمایند و بعد از طی منازل و قطع مراحل در رمضان سال مذکور موب اقبال به آن سعادت گاه ورود اجلال فرمود و رسوم زیارت مراقب متبرکه و طواف مزار قابض الانوار جنت آشیانی انارالله برهانه بتقدیم رسید. آنگاه نهضت عالی بصوب مستقر الخلافت اتفاق افتاد و در ششم ذیقعده به دار الخلافه اکبر آباد نزول اقبال رویداد. چون ولادت فیض افادت حضرت جهانگیری در سیکری واقع شده بود حضرت عرش آشیانی آن موضوع را بسر خود مبارک دانسته در آن سرزمین طرح اقامت انداختند.

اساس شهر عظیم در فتحپور و اجتماع خلقی کثیر از نزدیک و دور:

در اواسط ماه ربیع الاول نهصد و هفتاد و نه هجری تحکم گینی مطاع بتاسیس حصاری والا و عمارات دلگشا شرف ارتفاع یافت. و جمیع امرای عظام و ملتزمان رکاب نصرت اعتصام درخور مرتبه و حالت خویش منازل اسامی کردند و باندک فرصتی شهری عظیم در نهایت آراستگی بر روی کار آمد و مساجد و مدارس و دیگر بقاع خیر و دکانین و اسواق در کمال نفاست و تکلف همه از سنگ سرخ تراشیده مرتب گشت و انواع بساتین بهشت آئین باعث طراوت و نضارت آن عشرتگاه شده به فتح پور سمت اشتهار گرفت و بعد از نزول اجلال در آن قصر اقبال از مقال این نام میمنت فسر جام فتوحات عظیمه قرین روزگار خجسته آثار شهریار معدلت کردار گردید. و در همین سال میمنت فال حضرت عرش آشیانی جشن تطهیر حضرت شاهنشاهی اراسته ابواب خرمی بر روی روزگار گشودند. و روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الاخر آن قدسی طینت والا گوهر را پذیرای عشرت فرمودند. و چون عمر گرامی بچهار سال و چهار ماه و چهار روز پیوست بقانون دانشوران باستانی و آئین دقیقه شناسان آسمانی در ساعت مسعود یعنی روز چهارشنبه بیست و دوم رجب سال نهصد و هشتاد و یک آن مظهر عواطف سبحانی را مکتب نشین دانش ساختند و جشنهای دلکش ترتیب داده عالمی را نقد مراد در دامن امید ریختند و تعلیم آن سواد خوان رموز انفس و آفاقی به نقاوة دودمان فضل و کمال صدر نشین مسند افاضت و افضال مولانا میر کلان هروی که سلامت نفس و تهذیب اخلاق آراستگی داشت تفویض یافت و قطب الدین محمد خان آنکه بخدمت اتالیقی این برگزیده دین و دولت خلعت و امتیاز پوشید و چون او بحراست سرحد نامزد شد میرزا خانخانان را شایسته این منصب عالی دانسته عز افتخار بخشیدند.

تفویض منصب ده هزاری ذات و سوار به شاهزاده نامدار: در سال نهصد و هشتاد و پنج منصب ده هزاری ذات و سوار ارزانی فرمودند و به زبان گوهر آمود گذشت که نظر بر وفود رضا جوئی و نیک سیرتی و بیدار دلی و بردباری تمامی جنود سماوی اعتصام به آن نونهال دولت و ابستگی دارد.

عقد فرمودن صبیبه راجه بهگوانداس زمیندار انبیر بحضرت جهانگیر:
چون عمر همایون به پانزده سالگی رسید صبیبه قدسیه راجه بهگوانداس را که از اعظم امرای این دولت اید مقرون بود و در زمره راجهای نامدار بمزید شوکت و اعتبار اختصاص داشت به جهت آن حضرت خواستگاری نمودند و دولخانه خاص و عام را آیین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند، و به تاریخ پنجم اسفندار همراه الهی سال نهصد و نود و دوهجری که مختار انجم شناسان وقت بود حضرت عرش آشیانی به ورود مقدم اقبال توام منزل راجه را پایه آسمانی بخشیدند و آن بانوی حجله عفت و عصمت را بگوهر یکتایی خلافت و سلطنت عقد ازدواج خجسته امتزاج بسته به دولشیرای جاوید آوردند و راجه لوازم نیاز و پیشکش بتقدیم رسانیده طوی درخور این نسبت که افتخار اسلاف و اخلاف اوست سرانجام داد و به جمیع شاهزاده‌های عالقدر و هر یکی از حضرات عالیای ضیافت‌های لایق فرستاد و منصبداران و احدیان و شاگرد پیشه را نام نویسی کرده خلعت‌ها داد و باین سعادت افتخار جاوید اندوخت.

عقد فرمودن شاهزاده نامدار را با صبیبه راجه اودیسنکه ولد مالدیو راجه ماروار: و در نهصد و نود و چهار هجری حضرت شاهنشاهی را به دختر راجه اودیسنکه که به اصالت و جاه و لشکر و دستگاه از جمیع راجه‌های هند ممتاز بسود نامزد ساختند. مصرع

بساعتی که تولا کند بدو تقویم

حضرت عرش آشیانی با مخدرات سرادق عصمت به منزل راجه تشریف برده عقد ازدواج سعادت مناج بستند و بر روی روزگار در عشرت کامرانی گشادند و راجه اودیسنکه پسر راجه مالدیو است که از راجه‌های معتبر صاحب شوکت بود و شمار لشکراو به هشتاد هزار سوار رسیده اگرچه راناسانکا که با حضرت فردوس مکانی انارالله برهانه مصاف داده در دولت وحشت عدیل و نظیر را و مالدیو بوده لیکن به حسب وسعت ملک و کثرت لشکراو مالدیو فزونی داشت چنانچه مکر سرداران لشکر او را بارانا سانگا مبارزتها افتاق افتاده و هر بار آثار غلبه و تسلط از آن جانب روی نمود.

ولادت سلطان النسا بیگم و سلطان خسرو از صبیبه راجه بهگوانداس:
 همدین سال از دختر راجه بهگوانداس صبیبه قدسیه بعرضه وجود آمد و موسوم بسلطان
 النسا بیگم گشت. و در بیست و چهارم امرداد سال نهصد و نود و پنج هجری هم از دختر
 راجه بهگوانداس پسر تولد شد حضرت عرش آشیانی او را سلطان خسرو نام کردند.

ولادت سلطان پرویز از دختر خواجه حسن عم زین خان: نوزدهم آبان
 سنه نهصد و نود و هفت هجری در مشکوی اقبال از بطن دختر خواجه حسن عم زین خان فرزندی
 دیگر بر بساط وجود قدم نهاد سلطان پرویز نام گذاشتند.

ولادت بهار بانو بیگم از صبیبه راجه کیسواداس: در بیست سیوم شهریور سال
 ۹۹۸ از دختر راجه کیسواداس راتهور صبیبه بوجود آمد بهار بانو بیگم نام کردند.

ولادت پادشاهزاده خرم حضرت شاه جهان از صبیبه راجه اودیسنکه
راتهور: سلخ شهر ربیع الاول سنه هزار هجری بعد از انقضای پنج ساعت دوازده دقیقه از شب
 پنجشنبه که در عهد دولت جهانگیری بمبارک شنبه اشتها ریافته به طالع میزان به حساب اختر شناسان
 فرس، و سنبله به شمار منجمان هند در دار الخلافه لاهور اختر برج خلافت از بطن صبیبه قدسیه
 راجه اودیسنکه قدم بر اورنگ وجود نهاد و تاریخ ولادت اشرف حامله چندین بشارت است آن
 جمله درین ماه مبارک تولد حضرت خیر البشر صلوات الله و علیه اتفاق افتاد، و این
 موافقت از مساعدت اقبال است و به استشارست الهی که بر سر هر هزار سال از عالم جهانیانی
 بوجود آید که به معاونت توفیق ازل رسوم مذموم بنی و جهالت از عرصه جهان براندازد.
 چنانچه قبل ازین پانصد و شصت و پنج سال رموز شناس اسرار یزدانی افضل الدین حکیم
 خاقانی از مملوک این کوکب اقبال خبر داده و از محرومی دریافت و خبری نایافت آنوقت
 رباعی بر صحنه روزگار یادگار گذاشته.

رباعی

گویند که هر هزار سال عالم	آید به جهان اهل کمالی محرم
آمد زین پیش و مانزاده زعدم	آید پس ازین و مافرو رفته بغم

روز سیوم از ولادت اقدس حضرت عرش آشیانی بدولتسرای جهانگیری تشریف برده دیده
 را بجمال جهان افروز اوروشنی افزودند و در آن محفل جشن عظیم ترتیب یافته بود که چشم
 روزگار از مشاهده آن سرمه حیرت میکشید و چون قدم میمنت لزوم سبب خرمی و نشاط جد
 بزرگوار گردید به الهام غیبی بسلطان خرم موسوم فرمودند.

احوال عبدالله خان بهار فیر و زجنگ: از وقایع این ایام آمدن خواجه عبدالله است به درگاه حضرت جهانگیری. آبای خواجه از سادات کیاراند و جد چهارم ایشان قدوة ارباب وجد و حال امیرسید عاشق است که احوال ایشان در کتب حبیب السیر و رشحات مرقوم شده، و والده خواجه خواهر خواجه حسن نقشبندیست که نجیب النساء بیگم همشیره حضرت عرش آشیانی را در حباله نکاح داشت، خواجه در سال هزار با دو برادر خود خواجه یادگار و خواجه بر خوردار از ولایت حصار آمده ملازمت حضرت عرش آشیانی دریافتند. آن حضرت فراخور حال هر يك منصب عنایت نموده تعینات صوبه دکن فرمودند و چون بشیر خواجه قرابتی داشتند حکم شد که در خدمات پادشاهی رفیق او باشند، و این والا نژادان به دکن رسیده هر جا کاری و ترددی پیش آمد مراسم مردانگی و جانپاری به تقدیم رسانیدند، و جوهر خود را دلنشین همگنان ساختند. و چون بازهمت بلند پرواز و اندیشه ترقی مراتب، دور و دراز بود متوجه آستان جهانگیری شده در سنه هزار و سه به خدمت پیوستند، و رفته رفته به جوهر شناسی و قلدر دانی آن حضرت به مدارج بلند تصاعد نمودند. چون در سال هزار و هفت هجری از عرایض دولتمخواهان به وضوح پیوست که تسخیر ملک دکن بی نهضت جهانگشای حضرت عرش آشیانی صورت پذیر نیست به تاریخ ششم مهر که مختار انجم شناسان وقت بود بنفس بنفس بدان صوب توجه فرمودند.

رخصت فرمودن حضرت شاهی را به مهم را نامع راجه مانسنگه و غیره
امرا: صوبه اجمیرا تیمنا و تبرکا به تیول حضرت جهانگیری مقرر فرموده راجه مانسنگه و شاه قلیخان محرم و بسیاری از امرا در ملازمت آن حضرت تعیین نموده در همین ساعت مسعود به برکندن بیخ فساد رانا شرف رخصت ارزانی داشتند و غرض از اختیار مفارقت آنکه چون موکب اقبال به ممالک دور دست نهضت می فرماید هم مسند خلافت از شاهزاده ولیمهد خالی نباشد و هم حدود متعلقه رانا پسی سپر عساکر کیوان شکوه گردد و اگر چه راجه مانسنگه به خدمت حضرت جهانگیری دستوری یافت اما به النماس او بنگاله بدستور سابق به تیول او مقرر داشتند و راجه تعهد نمود که خود در ملازمت حضرت شاهی باشد و فرزندان و گماشتگان او سربراهی و پاسبانی بنگاله نمایند. و جگت سنگه پسر کلان خود را به نگهبانی آن ملک دستوری داد و در همان نزدیکی جگت سنگه را سفر ناگزیز پیش آمد و راجه پسر او مهاسنگه را جانشین خود ساخته ساخته به سرکردگی بنگالا فرستاد. و چون خطه اجمیر مخیم سرادقات گردید افواج بحر امواج و سپاه نصرت پناه به استقبال

رانا دستوری یافتند، و بعد از یکچندی خود نیز سیرکتان و شکار افکتان تا اودیپور نهضت فرمودند، و آن آشفته رای بیراهه رو از کوهستان برآمده چند جا را تاخت و چون مبارزان لشکر فیروزی اثر از بی او شتافتند باز سراسیمه خود را به شعاب جبال انداخت و حدود متعلقه او لکد کوب عساکر اقبال گردید، و بسیاری از کفار شقاوت آثار در آن عرصه کارزار برخاک هلاک افتادند، وزن و فرزند آنها به اسیری رفت، درینوقت خبر شورش بنگالا و شکست مهاسنگه به عرض رسید.

فوت وائده سلطان پرویز: درپانزدهم نیرسال مذکور مادر سلطان پرویز بهالم علوی شتافت وپردگیان حریم خلافت را به غم انداخت.

چون خوشامدگویان واقعه طلب گاه و بیگاه چنان وامی نمودند که حضرت عرش آشیانی به تسخیر دکن مشغولند و یکایک آن ملک رانا گشوده برگشتن از عزیمت پادشاهانه دور است اگر درین وقت حضرت برگردند وهرنگات آنروی آب اکبرآباد را که به معموری و سیر حاصلی اشتها دارد بگیرند از محال رشد و شمایل عزت دور نخواهد بو و نیز فرو نشستن غبار شورش که بتازگی در بنگالا ارتفاع یافته بود بی راجه مانسنگه صورت نمی بست راجه برگشتن ایشان عین مدعا دانسته سلسله جناب این اراده شد تا گزیر مهم رانا به انجام نارسانیده به طرف اکبرآباد برگردیدند. قلیج خان که حراست آن قلعه آسمان سای بدو مفوض بود از صدق اخلاص و فزونی عقیدت از قلعه برآمده دولت ملازمت دریافت، و بعضی بنگاله طلبان شورش انگیز به عراق و مبالغه عرض نمودند که اگر قلیج خان را به دست آورند گرفتن قلعه اکبرآباد که به دقایق و خزاین مالا مالست به سهولت میسر می گردد. چون فتنه مخالفت هنوز سر بر بالین مدارا داشت حضرت شاهی سخن ظاهرینان را به سمع قبول جان داده به خان مذکور دستوری فرمودند تا به قلعه درآمد و به نفس همایون از آب گذشته به جانب الله آباد متوجه گشتند.

مریم مکانی والده ماجده حضرت عرش آشیانی که در قلعه اکبرآباد بودند بر هویدج عزت نشسته روان شدند تا آن خلف الصلح خلافت درة التاج سلطنت را ازین عزیمت مانع آیند و حضرت شاهی ازین معنی آگاهی یافته پیش از آنکه مریم مکانی برسند سواری کشتی اختیار نموده به سرعت تمام به جانب مقصد شتافتند و مریم مکانی آزرده خاطر به قلعه برگردیدند. به تاریخ غرة صفر سنه هزارونه نزول رایات ظفر آیات در قلعه اکبرآباد اتفاق افتاد. و اکثر جاها که آن روی آب اکبرآباد بود به دست آورده به ملازمان خود جاگیر دادند. از آنجمله صوبه بهار را به شیخ خوبو مخاطب به قطب الدین خان کوکلتاش عنایت نمودند و سرکار جونپور را به لاله بیگ مرحمت کردند، و سرکار کالی را به بیم

بهادر کرامت فرمودند، و نام بردگان را به محال متعلقه دستوری دادند و از رای کهنسورد بهوان سی لك روپیه خزانہ كه از حاصل خالصات صوبہ بہار فراہم آورده بود گرفتند.

رسیدن محمد شریف از حضور اعلی و تصرف نمودن آن بیوفا در مزاج شاهزادہ والا گھر: چون این وقایع مکرر و متوالی بہ عرض عرش آشیانی رسید از وسعت حوصلہ و قوت بردباری نہایت دلہستگی کہ بہ آن جانشین خلافت داشتند اصلاً از جا نیامدند و شریف پسر عبدالصمد شیرین قلم را کہ از خدمتگاران حضور بود و بہ خدمت شاهی نیز اخلاص بسیار داشت با فرمان عطف و نشان مشتمل بر نصایح گرانمایہ و طلب حضور فرستادند. چون فرمان مرحمت عنوان رسید آداب استقبال و لسوازم تعظیم و اجلال بتقدیم رسانیدہ خواستند کہ روانہ ملازمت شوند، لیکن بنا بر ملاحظہ ای دور و دراز، این معنی را در توقف انداختند و شریف را نگاہداشتہ دستوری معاودت ندادہ او بہ چاپلوسی و خوش آمد گویی در مزاج اقدس جا کردہ در اندک مدتی وکیل السلطنہ شد و حضرت عرش آشیانی فرو نشاندن فتنہ خانہ خیز را اہم دانستہ دل از گشایش ملک دکن کہ نزدیک بکار شدہ بود بر گرفتند، و بہ تاریخ پانزدہم اردی بہشت ہزارونہ ہجری کارسازی آن ملک را بہ مردانگی و کاردانی خانہان سپہ سالار و سزاوولی و جانبازی علامی شیخ ابوالفضل باز گذاشتہ، بہ صوب دارالخلافہ اکبر آباد عنان مراجعت گردانیدند و بہ تاریخ بیستم امرداد سال مذکور بہ آن مصر دولت و اقبال نزول اجلال فرمودند، و درین ایام حضرت شاهی خواجہ عبداللہ را بہ خطاب عبداللہ خان نامور ساختند.

توجہ حضرت شاهی از اللہ آباد بہ صوب اکبر آباد و برگشتن از راہ جہت رفع فساد و فتنہ: در شہورسنہ ہزارودہ ہجری کہ رایت آسمان سای عرش آشیانی در دارالخلافہ آگرہ بود حضرت جهانگیر باسی ہزارودہ سوار آمادہ پیکار و فیلان نامدار و روانہ دارالخلافہ گشتند. اگرچہ در ظاہر ارادہ دریافت حضور والد ماجد بازمی نمودند اما در باطن اندیشہ دیگر کہ از لوازم سلطنت پژوهی و ملک جوئیست مرکوز خاطر خورشید مناظر بود چون خبر توجہ موکب ظفر قرین بہ این آیین بہ عرض حضرت عرش آشیانی رسید مسرت و انبساطی کہ از رسیدن آن قرۃ العین داشتند، بہ وحشت و تفرقہ بدل شد و بعضی از امرا کہ سخنان تفاق آمیز از آن درۃ التاج سلطنت بہ سمع آن حضرت می رسانیدند و بسواہمہ دراز افتادند خصوصاً جعفر بیگ آصف خان کہ خدمت دیوانی داشت از بیم ہرزہ درایی و بیصرفہ گویی نزدیک بہ آن رسید کہ قالب تہی کند. و چون موکب شاهی در قصبہ اتاوا کہ در جاگیر خان مذکور بود نزول اجلال فرمودند لیلی گرائیہا مصحوب یکی از معتمدان خود بہ

رسم پیشکش فرستاد.

در این اثنا فرمان قضا جریان صدور یافت که آمدن آن عزیز با لشکر انبوه و فیلان کوه شکوه خاطر مهر ناظر را به اندیشه دیگر رهنمونی می کند. آمدن پسر به خانه پدر به این شوکت و حشم رسمی نیست که از آن خلف الصلح به روی کار آمده اگر مطلب اظهار جمعیت و عرض سپاه بود مجری او شد مردم را به محال جا گیر رخصت نموده، جریده به خدمت شتابد و اگر شائبه توهم باقیست و منشور مطمئن خاطر نیست عنان معاودت به الله آباد معطوف دارد، و هر گاه نقوش توهم و تفرقه از حواشی خاطر آن فرزند ز دوده شود به ملازمت شتابد.

چون مثال واجب الامثال به حضرت شاهی رسید متحیر و اندیشه مند گشت و در اتاوه توقف نموده عرضداشتی مرقوم قلم اخلاص رقم گردانیده به پایه سریر خلافت مسیر ارسال فرمودند. مضمون آنکه این فرزند با جهان جهان اشتیاق و آرزومندی احرام کعبه مقصود بسته می خواست درین زودی سعادت آستانبوس دریابد در اتاوه فرمان رسید که قدم جرأت پیش نهد به الله آباد معاودت نماید. عجب که اخلاص این نیازمند در باطن آن حضرت اثر نکرده و مشتی فتنه سرشت آن خدای مجازی را در حق این بنده حقیقی بدگمان ساختند، و روزی چند این مرید را از سعادت خدمت محروم ساختند امید که صلح باطن این نیازمند در مرآت خاطر غیب ناظر بر تو افکند.

معاودت حضرت شاهی از اتاوه به جانب الله آباد : آنگاه روزی چند در اتاوه توقف نموده کوس معاودت به صوب الله آباد بلند آوازه ساختند. مقارن آن فرمان شد که صوبه بنگاله و اودیسه به جاگیر آن فرزند مرحمت نمودیم. کسان خود را فرستاده متصرف گردد. حضرت شاهی صلاح وقت در فرستادن لشکر بدان صوب ندیده عذر های دلپذیر معروض داشتند. چون به بلده الله آباد نزول سعادت ارزانی فرموده آنچه از لوازم سلطنت و مخصوص فرمان روایان والا شکوهست به روی کار آمد و ملازمان درگاه خطاب خانی و سلطانی یافتند.

ذکر قتل شیخ ابوالفضل : از وقایع این ایام کشته شدن علامی شیخ ابوالفضل است. اگرچه او از شیخزاده های هندوستان بود لیکن در خرد خورده دان و طبیعت دقیقه - سنج نشاء یونانی دسر داشت و در تهذیب اخلاق و آداب ذاتی خلعت ملوک قصب السبق از اقران ربوده بود. بالجمله چون آیات ناسازگاری حضرت شاهی بر روی روز افتاد و همگی ملتزمان با درگاه عرش آشیانی از پیش بینی و عاقبت اندیشی به جانب آن سربر

آرای سلطنت گراییدند، از آنجا که آن حضرت شیخ را با خود یکرنگ و با حضرت شاهی يك رو فهمیده بودند فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که لشکر و حشم را با پسر خود شیخ عبد الرحمن در دکن گذاشته سرعت هرچه تمامتر متوجه دریافت سعادت ملازمت گردد.

چون خبر طلب او به عرض شاهی رسید یقین و جزم دانستند که اگر شیخ نزد آن حضرت رسد بترتیب اسباب فتنه خواهد پرداخت و تا قدم او در میان کار باشد رفتن ما به درگاه حضرت شاهنشاهی صورت نخواهد بست، و درین صورت علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد. به این اندیشه صائب راجه نرسنگدپو را که به جمعیت و مردانگی در اقران خود امتیاز داشت، و وطن او بر سر راه بود به استیصال شیخ گماشتند و او دل به این کار بسته، در کمین فرصت نشست. و چون شیخ به سرای بر که در ده گروهی گوالیا واقع است رسید، راجه با جمعیت بسیار از سوار و پیاده شیخ را با چندی از خدمتگاران که همراه داشت گرد گرفت، و شیخ ننگ گریختن را اگر چه ممکن بود بر خود نپسندید و تن به مردن داده، به قتل رسید. و راجه سراورا به الله آباد فرستاد. اگر چه از کشتن شیخ خاطر اقدسی مظاهر عرش آشیانی به آزدگی فراوان و تفرقه یکران در افتاد، اما ازین کار نامه دلیری و مردانگی حضرت شاهی به ملاحظه درآمد عزیمت آستانپوسی درگاه پدر بزرگوار نمودند، و رفته رفته آن کذورتها به صفا مبدل گشت. چنانچه بجای خود رقمزده كلك وقایع نگار خواهد شد.

فرستادن سلطان سلیمه بیگم را جهت استمالت و دلجوئی و آوردن حضرت شاهی را از الله آباد: چون آن والا گهر اکیلل خلافت از واقعه شیخ ابوالفضل بنایت محبوب شدند، حضرت عرش آشیانی مهد مقدس سلیمه سلطان بیگم را نزد ایشان فرستاده تا به نوازشهای پادشاهانه دلجوئی نموده، و از حجاب برآورده، به ملازمت بیارند و فتح لشکر نام فیلی و خلعت و اسب خاصه عنایت فرمودند و مصحوب بیگم ارسال داشتند. و چون بیگم به دو منزلی از الله آباد رسیدند حضرت شاهی به استقبال برآمده به آداب بزرگی ملاقات نمودند، و سجدهات مراحل یکران حضرت عرش آشیانی به تقدیم رسانیده، به تجمل تمام در خدمت بیگم به شهر معاودت فرمودند. و مهد علیا آن مسرت القلب را بنوید عواطف گوناگون امیدوار ساخته، رنگ توهیات از مرآت خاطر زدودند، و حضرت شاهی در مرافقت والده معظمه متوجه درگاه عرش اشتباه گشته چون به حوالی دارالخلافه اکبر آباد رسیدند عرضداشتی مرقوم قلم اعتقاد رقم ساخته مصحوب خواجه دوست محمد به ملازمت اشرف ارسال داشتند. مضمون آنکه چون آن خداوند حقیقی و مجازی رقم

عفو بردامن تقصیرات این بنده کشیده اند امیدوار است که از حضرت مریم مکانی التماس فرمایند که از روی فرزند پروری این نیازمند را به ملازمت اقدس مشرف سازند تا رفع توهمات این فدوی گردد و حکم شود که منجمان حضور اختیار ساعت سجود نماید.

بعد از رسیدن این عریضه حضرت عرش آشیانی به دولته خانة والده ماجده خود شتافته التماس شاهی را به عرض آن عفت مآب رسانیدند، و پس از آنکه خواهش ایشان درجه قبول یافت، فرمان عاطفت عنوان مشتمل بر نوید استقبال مریم مکانی به فرزند اقبالمند نوشته این رباعی را که از واردات طبع جعفر بیگ آصفخان است بر آن منشور سعادت قلمی نمودند.

رباعی

ای جسته زما برسم عادت ساعت ادراك وصال را چه حاجت ساعت
از وصل کند کسب سعادت ساعت ساعت چه کنی بهانه ساعت

و این نوازشنامه را به جواب عرضی به خواجه دوست محمد سپرده اورا رخصت معاودت فرمودند. بعد از ورود این فرمان رأفت عنوان، حضرت شاهی سرعت هرچه تماثر به نواحی دارالخلافت رسیدند و حضرت مریم مکانی يك منزل پیش رفته آن گوهر اکیلی سلطنت را به منزل خود آوردند و در دولت سرای ایشان قرآن السعدین اتفاق افتاد.

ملازمت حضرت شاهی: حضرت شاهی فرق نیاز به پای آسمان سای قبله حقیقی گذاشته تارک دولت برافراختند، و حضرت عرش آشیانی دیده اشتیاق به جمال جهان آرای فرزند اقبالمند خود نورانی نموده، ایشان را به دولته خانه آورده و به حکم اشرف نقاره شادمانی نواخته، آوازه نشاط انبساط را به گوش دور و نزدیک رسانیدند. و حضرت شاهی دوازده هزار مهر به صیغه نذر و نهصد و هفتاد و هفت زنجیر قیل و نر و ماده به رسم پیشکش گذرانیدند. از آن جمله سیصد و پنجاه و چهار قیل پذیرایی یافت، تله را به ایشان بخشیدند. و بعد از دو روز پون نام فیلی نامی از غنایم فتح دکن که در قیلان خاصه به سبکپایی و خوش فعلی بی همتا بود به ایشان مرحمت شد، و دستار مبارک از فرق مقدس برداشته بر سر اشرف شاهی گذاشتند و نوید جانشینی را به گوش امید آن خورشید آسمان سلطنت رسانیدند. چون حضرت عرش آشیانی در هنگام توجه رایات عالیات به صوب دکن حضرت شاهی را بر سر رانا مقهور رخصت فرموده بوده و به سبب امری که رقمزده کلک و قایع نویس شد آن حضرت مهم مذکور به انصرام رسانیده به الله آباد شتافتند.

رخصت فرمودن حضرت شاهی را با جمعی امرا بر سر رانا: درین ولا رأی صواب نمای عرش آشیانی چنان تقاضا فرمودند که چون مهم رانا نامزد آن فرزند بود لایق دولت آنکه به نیروی همت آن قره‌العین خلافت صورت اتمام پذیرد. لاجرم در جشن سهره آن گوهرا کلیل سلطنت به موجب حکم پدر بزرگوار رایات نصرت سمات بدان صوب برافراشتند، و جمعی از امرا که اسامی آنها نوشته می‌شود به نوازش خسروانه سرفراز گشتند و در خدمت آن دره‌التاج سلطنت دستوری یافتند. جگنانته رای، رایسنگه، مادهو سنگه، رای درگا، رای بهوج، هاشم خنان، قراییکخان، افتخاریبگ، راجه بکرماجیت، سیک سنگه، دولیت، پسران راجه موته، خواجه حصاری، راجه سالباهن، لشکری پسر میرزا یوسفخان، شاه قلبخان، برادر آصف خان، شاه بیک کولانی.

چون فتح پور مخیم سرادق اقبال گشت، روزی چند در آن دارالسعادت به جهت سامان ضروریات توقف افتاد و خزانة و لشکری که به آن کاردشوار گذار وفا کند التماس نمودند، و ارباب دخل در انجام آن ایستادگیهای بیجا ظاهر ساختند. ناگزیر حضرت شاهی عرضداشت نمودند که این مرید حکم آن حضرت را نمونه حکم الهی دانسته به شوق هرچه تمامتر دل برین خدمت نهاده، لیکن کفایت اندیشان سامان این مهم را به روشی که سرانجام پذیرد نمی‌نمایند و بیهوده خود را سیک ساختن و اوقات ضایع کردن چه لایق است. مکرر معلوم آن حضرت شده باشد که رانا از کوهستان بر نمی‌آید و هر روز به محکمه پناه برده تا ممکن باشد به جنگ نمی‌پردازد. تدبیر کار منحصراً در پست که افواج نصرت امواج ازهر سو درآمده کوهستان را قمرغه وار در میان گیرند، و نیز فوجی آنقدر باید که هرگاه به آن مقهور دوچار شود از عهده آن تواند برآید. اگر دولتخواهان به روش دیگر صلاح دیده‌اند چون مردم بنده بفایت پریشان احوال‌اند، حکم شود که این نیازمند جبین سعادت را به سجود اخلاص روشن ساخته به محال جا گیر خود شتابد و درخور این مهم سامان نموده با جمعیت فسران متوجه استیصال او گردد.

بعد از آنکه عرضداشت حضرت شاهی به مسامع عزو جلال رسید نجیب‌النسا بیگم همشیره قدسیه خود را نزد آن گوهرا کلیل خلافت فرستاده پیغام فرمودند که چسبون آن فرزند در ساعت مسعود رخصت شده و ارباب تنجیم به جهت قرانی که درین نزدیک واقع می‌شود تجویز ملاقات نمی‌نماید باید که به نجاستگی متوجه الله آباد شود و هرگاه خواهد باز دولت ملازمت دریا بد.

مراجعت حضرت شاهی از فتح پور به الله آباد: حضرت شاهی به ورود

منشور لامع النور از فتح پور کوچیده نزدیک متھرا از آب جون عبور نموده روانه آله آباد شدند. مقارن این حال حضرت عرش آشیانی يك پوستین روباه سیاه و يك پوستین روباه سفید مصحوب روپ خواص به آن حضرت فرستادند، و آن مسرت القلب المصد سلطنت عرضداشتی مشتمل بر سپاس این مرحمت نوشته این بیت را در آنجا مرقوم ساخته.

بیت

گر بر تن من زبان شود هر مویی يك شكر تو از هزار نتوانم كرد

و به روپ خواص سپرده اورا رخصت معاودت ارزانی داشتند.

فوت والدہ خسرو: چون روزی چند در الله آباد به شادکامی گذرانیدند قضا را والدہ سلطان خسرو نقاب آرای نهانخانه عدم گشت. تفصیل این اجمال آنکه درین ولا پیوستی در دماغ آن صفت سرشت به هم رسیده سودا بر مزاج استیلا یافت و چون خسرو از بیراهه روی در ملازمت عرش آشیانی همواره به شکوه حضرت شاهی پرداخت این غم نیز یاری آن گشت. در روزی که آن حضرت به شکار تشریف برده بودند پوشیده از پرستاران افیون خورده سر به بالین فنا گذشت و چون سر آمد پردکیان حرم سرای سلطنت بوده انس والفت تمام به او داشتند خاطر قدسی مظاهر ازین سانحه بی نهایت ملول و اندوهگین شد و بردل مهر نزل این مصیبت سخت گران آمد. حضرت عرش آشیانی از استماع این حادثه ناگزیر و آشفتگی خاطر فیض پذیر فرمان از روی کمال مهربانی و غمگساری فرستاده تسلی خاطر عاقل شدند.

رفتن عبداللہ خان به درگاه عرش آشیانی: از سوانح این ایام رفتن عبداللہ خان است به درگاه حضرت عرش آشیانی. چون شریف خان وکیل السلطنه شد صحبت عبداللہ خان با او درنگرفت و او پیوسته در خدمت شاهی شکوہ ایشان می کرد. ناگزیر به رفاقت خواجه یادگار روی امید به درگاه پادشاه جم جہ آورد و آن حضرت جواهر اصالت و شجاعت از سیمای خان مذکور دریافته و شایسته تربیت دانسته به منصب هزار و پانصدی و خطاب صفدرخانی امتیاز بخشیدند، و خواجه یادگار را نیز به منصب عزت برافراختند. در هنگامی که موکب شاهی از فتح پور متوجه الله آباد گشت، اگرچه حضرت عرش آشیانی رخصت يك گونه ارزانی داشته بودند لیکن از مصمم دل به جدایی آن قرۃ العین راضی نبودند بلکه ازین دوریها نهایت آزدگی داشتند و جمعی از فتنه جویان واقعه طلب که هر روز مقدمه ای ترتیب داده، وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر می گشتند، درین ایام از دوام بادہ گساری آن حضرت به لباس دلسوزی شکایت می کردند، و از مؤیدات خواهش

اهل غرض آن شد که یکی از واقعه نویسان شاهی به خانزادی که در سلك خواص منسلک بود نسبت تعشق به هم رسانید و آن بسی ادب شیفته خدمتگار دیگر شد، و هر سه به اتفاق گریختند و خواستند که خود را به دکن رسانیده در حمایت شاهزاده دانیال روزگار بسر برند. چون حقیقت حال به سامع جلال رسید فی القور جمعی از سواران چالاک به جهت گرفتن آنها تعیین شدند. اتفاقاً هر سه را به دست آورده در وقتی که آتش قهرشاهی در اشتعال بود به حضور عالی رساندند. بموجب حکم واقعه نویس رادر حضور پوست کنده يك خدمتگار را خواهجه سرای کردند و دیگری را چوبکاری نمودند. ازین سیاست رعب و هراسی عظیم در دلها جا کرد و راه گریختن مسدود شد و این قصه را ارباب غرض به صدآب و تاب به عرض حضرت عرش آشیانی رسانیدند، و خاطر مهرمظاهران حضرت سخت بر آشفته، و سرزبان الهام بیان گذشت که ما تا امروز جهانی را به شمشیر تسخیر فرموده ایم، حکم کندن پوست گوسفندی در حضور خود نکرده ایم. فرزندان من عجب قسی القلب اند که آدمی را در پیش خود پوست می کنند. همین هرزه درایان فتنه انگیز به عرض رسانیدند که شراب را به افیون ممزوج فرموده زیاده از آنچه طبیعت برداشت تواند کرد نوش جان می فرمایند و در هنگام طفیان کیف و استیلا نشاء آن شورش مزاج به هم می رسد و احکام ندامت انجام نمی زند، و در آن وقت هیچکس را یارای چون و چرانیست. اکثری خود را به گوشه کشیده مخفی می سازد و چندیکه ناگزیر باشند حکم نقش کلیم و صورت دیوار دارند. چون خاطر فیض مآثر نگران احوال ایشان بود و تعلق مفرط به آن درة التاج سلطنت داشتند رأی صواب نمای چنان تقاضا فرمود که به الله آباد خود تشریف برده و جگر گوشه را همراه گرفته به دارالخلافه یارند، و به این اندیشه شب دوشنبه پانزدهم شهریور سنه هزار و دوازده هجری رایات اقبال بدان صوب ارتفاع یافت و بر کشتی نشسته متوجه پیشخانه که در سه کروهی شهر برب آب چون ترتیب پذیرفته بود شد. قضا را در اثنای راه کشتی بر زمین نشست هر چند ملاحان دست و پا زدند در آن نیم شب نتوانستند کشتی را به آب انداخت ناگزیر تا سفیده صبح در میان دریا توقف واقع شد و بعد از طلوع آفتاب امرای عظام کشتیهای خود را پیش رانده سعادت کورنش حاصل نمودند، و نزد رموز خوانان انفس و آفاق ظهور این کریمه غیبی اشارتی بود برفسخ این عزیمت؛ لیکن شکوه آن حضرت زبان ما را بکام بسته بودند. بالجمله آنجا از پیشخانه اقبال نزول اتفاق افتاد روز دیگر باران بشدت بارید، و مقارن این خبر بیماری حضرت مریم مکانی رسید. چون ایشان به این یورش راضی نبودند عرش آشیانی حمل بر تمارض فرمودند و درین دوسه روز به سبب افزونی بارش هیچکس از خیمه نتوانست

بیرون برود غیر از دولتخانه خاص و پیشخانه چندی از بندهای نزدیک دیگر چادری به نظر در نمی آمد و شب چهارشنبه خبر رسید که حال مریم مکانی دگر گون، واطلا قطع امید نموده اند از ماله باز کشیده اند.

واقعہ حضرت مریم مکانی والدہ حضرت عرش آشیانی: آن حضرت به امید آنکه دیدار واپسین دریا بد، عنان معاودت معطوف داشتند و به عبادت قبله خویش رفته احوال ایشان را بسی پریشان یافتند و هر چند خواستند اندرزی و سخنی از آن عفت سرشت واکشند زبان یارای گویایی نداشت. ناگزیر به قضای الهی رضا داده خلوت گزین کلبه اندوه گشتند، و شب دوشنبه هژدهم شهریور سال هزار و دوازده آن مسند آرای بارگاه عصمت روانه کدورت کده دنیا در کشیده نقاب گزین خلوت سرای تزهت گشت و ازین سانحه جهانی شورید و روزگاری به سوگواری درآمد و حضرت عرش آشیانی موی سروریش و بروت را سترده لباس مانم پوشیدند و چندین هزار کس از امرا و منصبداران واحدی و شاگرد پیشه به موافقت آن حضرت رخت مصیبت اختیار نموده، و پادشاه جسم جاه نعل را بردوش گرفته قدمی چند راه پیمودند، و بعد از آن امرا به نوبت برداشتند، و تابوت را به دهلی روانه ساختند، و با دل زار و دیده خونبار به دولتخانه معاودت فرمودند. و روز دیگر خود از کسوت سوگواری برآمده و جمیع بندگان را از آن لباس برآورده هر یکی را درخور پایه خلعت عنایت فرمودند، و جسد گرامی در عرض پانزده پهر به دهلی رسید و در مزار فایض الانوار حضرت جنت آشیانی مدفون گردید، و چون خبر نهضت موکب اقبال عرش آشیانی به صوب الله آباد و فسخ عزیمت به جهت عارضه مریم مکانی و رحلت آن عفت مآب بقلمی سرای جاودانی، به حضرت شاهی رسید بی تحاشی و تأمل شریف خان را به حکومت بهار دستوری فرمودند و رایات نصرت آیات به ملازمت پسر بزرگوار افراشته متوجه دارالخلافه اکبر آباد شدند تا غبار کدورتی که بر مرآت خاطر حقیقت ناظر نشسته بود زدوده شود، و درین مصیبت با والد ماجد شریک باشند و حضرت عرش آشیانی نوید حضور و افراسرور آن مسرت القلب را غمزدای این مانم دانسته جهان جهان نشاط و شادکامی در سر گرفتند و حضرت شاهی در ساعت مسعود سال مذکور به ادراک دولت ملازمت سعادت اندوختند. و بعد از آنکه رسوم توره و آداب به جا آوردند عرش آشیانی فرزند اقبال مند را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده فرح بخش دل اندوهگین شدند، و بندهای اخلاص آیین به عیش و شادی قرین، و منافقان واقعہ طلب خجلت زده، اندوه و غمگین گشتند. جهان را رونق دیگر پدید آمد. روزگار که سر شوریدگی در سر داشت آرام و تسکین یافت،

فته‌ای که چشم گشوده منتظر فرصت می‌بود به گران خواب غفلت افتاد، نقاره شادی بلند آوازه شد. حضرت شاهی دو صد عدد مهر صد تولکی و چهار مهر پنجاه تولکی و یک مهر و بیست و پنج تولکی و یک مهر بیست تولکی و سه مهر و پنج تولکی بصبغة نذر، و یک قطعه الماس که یک لکه رویه بها داشت و چهار زنجیر فیل به رسم پیشکش گذراندند.

بعد از فراغ این مجلس حضرت عرش آشیانی از بارگاه خاص وعام برخاسته متوجه حرم سرای خلافت شدند، و چون خاطر قدسی مظاهر از بعضی اطوار و اوضاع حضرت شاهی قدری گرانی داشت، باطن شکایت آگین و چیزهای کهن را برون فرستاد و زبان معجز بیان بگویایی در آمد. بعد از آنکه سخنی چند عتاب آمیز گذارش یافت فرمودند که بر ما چنان ظاهر می‌شود که از افراط باده پیمای دماغ شما خلل پذیرفته بهتر آنست که روزی چند در دولخانه ما بسر برند تا تدبیرات به کار برده، به اصلاح مزاج شما پردازیم و ایشان را در عبادتخانه نشانده بعضی از خدمتگاران معتمد را به طریق دیدبانی گماشتند، و هر روز والدها و همشیره‌ها نزد ایشان آمده دلدهی و خاطر جویی می‌نمودند تا ده روز در آن سعادتکده به سر بردند؛ و چون معلوم شد که از باده گساری و آشفته دماغی ایشان آنچه به عرض رسیده وقوعی نداشت دستوری شد که به دولخانه خویش تشریف برند و چندی از ملازمان ایشان که از غضب حضرت عرش آشیانی بیم و هراس به خاطر راه داده به گوشه‌ها خزیده بودند باز آمده، سرگرم خدمت گردیدند، و حضرت شاهی هر روز به کورنش والد بزرگوار خود استعادیافته مشمول انواع مراحم می‌گشتند.

خواب شیخ حسین جامی: درین ایام مکتوبهای شاهزاده خیر انجामी شیخ حسین جامی که در سلسله علیه خواجه‌های بزرگوار بگذازدش جان و تن و آویزش با نفس هزار فن بی‌همتا بود به حضرت شاهی رسید مضمون آنکه حضرت خواجه بهاء الحق والدین قدس الله سره‌العزيز را در خواب دیدم که فرمودند که درین زودی سلطان سلیم بر اورنگ فرماندهی برآمده روزگار را به داد و دهش آباد گرداند غمزدگان عالم را به بخشش و بخشایش شاد سازد.

جنگ فیل شاهی با فیل خسرو در حضور حضرت شاهنشاهی: و از غرایب حکایتها که در آن روزها رودهاده آنکه حضرت شاهی گران بار نام فلی داشتند که در جنگ فیل بی‌همتا بود و فلی که در برابر صدمات او پا استوار کند در فیلخانه پادشاهی نشان نمی‌دادند؛ و همچنین خسرو اروپ نام فلی داشت که او نیز در جنگ

فیل سرآمد بود. حضرت عرش آشیانی حکم فرمودند که این دو کوه گران سنگ را با هم در جنگ دراندازند. ورنه منهن نام فیل را از حلقه خاصه به کومک مقرر نمودند که هرگاه یکی از آنها بردیگری غالب آید و فیلان از نگاهداشت آن بازماند، فیل مذکور از کمین برآمده کومک کند، و این فیل را به اصطلاح فیلانان طبا نچه می نامند؛ و این از تصرفات حضرت عرش آشیانی است که در وقت جنگ بجهت جدا ساختن فیلان سرکش به خاطر آوردند، و چرخسی دلسو لنگرو اوجیاری نیز از اختراعات آن حضرت است. بالجملة حضرت شاهی و خسرو التماس نمودند که براسپان سوار شده از نزدیک تماشا کنند و حضرت عرش آشیانی در جهر و که نشسته، شاهزاده خرم را نزدیک خود حکم نشستن فرمودند.

بیت

دو کوهی آهنین از جای جنید زمین گفتی ز سر تا پای جنید
بعد از زد و خورد بسیار فیل گرانبار آثار چیرگی ظاهر ساخت، و حریف خود را عاجز و زبون کرد. درین وقت بموجب قرارداد فیل رن منهن نام را به کومک آوردند، و جمعی از بندهای حضرت شاهی فیلان را از پیش آوردن مانع آمده کلوخی و سنگی چند به جانب فیلان انداختند و او بی محابا به موجب حکم فیل را پیشتر رانده روبرو کرد. اتفاقاً سنگی بر شقیقه فیلان رسید و قطره‌ای چند بر روی سینه او چکید. خسرو باجمعی از هرزه درایان به خدمت آن حضرت رفته گستاخی مردم شاهی و مجروح شدن فیلان را به مبالغه معروض داشت و اندکی را بسیار وانمود. حضرت عرش آشیانی ازین گستاخی و بیباکی متغیر و متوحش گشته به شاهزاده خرم فرمودند که نزد شاه بهائی خود رفته بگویند که شاه بابا می فرماید که در حقیقت این فیل هم از شما است. سبب عنف و بی اعتدالی چیست؟ شاهزاده خرم نزدیک بزرگوار شتافته به لطف بیان و حسن اداگذاری این پیغام نمودند حضرت شاهی در جواب فرمودند که ما را ازین مقدمات اطلاعی نیست و اصلاً به زدن فیل و فیلانان راضی نبوده ایم و نفرموده ایم. آن حضرت عرض کردند که اگر چنین است حکم شود که ما خود توجه نموده به آتشبازی و دیگر تدبیرات فیلان را از هم جدا سازیم. حضرت شاهی به شکفته پیشانی اجازت دادند. آن حضرت حکم به گذاشتن و سردادن چرخ و بان فرموده هر چند تدبیرات به کار بردند اثری بر آن مرتب نگشت تا آنکه فیل رن منهن هم زبون شده روبه هزیمت نهاد و هر دو به آب درآمدند، و فیل گران بار پرو پیچیده بود و دست باز نمی داشت. ناگاه کشتی کلان در میان حایل شد و گرانبار از شدت باز ماند.

شاهزاده خرم به خدمت جد بزرگوار شتافته مراتب ادب را پاس داشته عرض کرد که شاه بهائی به این جرات و گستاخی رضا نداده‌اند و به دانستگی ایشان واقع نشده. دراصل سخن را بتفاوت عرض کرده‌اند.

ذکر واقعه هایلله حضرت عرش آشیانی ازین منزل بزینت سرای جاودانی: در همان ایام واقعه هائلله حضرت عرش آشیانی رویداد. آن حضرت را در مدت پنجاه و یک سال سلطنت هرگز نسیم ناکامی بر طرۃ اعلام دولتش نوزیده و هیچگونه پای یکران اقبالش به سنگ در نیامده به هر جانب که عزیمت می نمودندی اقبال بسان دولت ملازم رکاب میمنت انتسابش بودی و به هر طرف که قصد فرمودی بخت مانند تخت سردر پای عرش فرسایش داشتی. آسمان به کام او گردش گزین بود و زمین عیرام او در تمکین تا آنکه روزگار به کار خود پرداخته و آن پادشاه جم جاه را از تخت فرمانروائی بر تخته ناکامی کشید اجمال این حادثه آن که روز دوشنبه بیستم شهر جمادی الاول سنه هزار و چهارده هجری مزاج اعتدال سرشت از مرکز صحت انحراف پذیرفت و عارضه تب اشتداد امتداد یافته منجر به اسهال گشته، شاهزاده خرم از کمال سعادت مندی متکفل خدمت بیماری گردید. حکیم علی که سرآمد طبای وقت بود متصدی علاج شد و چون قضیه ناگزیر رسیده بود هر چند به معالجه و مداوا پرداخت و تدبیرات بکاربرد اثری بر آن مترتب نگشت و روی بهبود در آینه حال مرئی نشد. و چون سلطان خسرو خواهرزاده راجه مانسنگه و داماد خان اعظم بود و درین دولت خصوصاً درینوقت حل عقد امور سلطنت به این دو کس تعلق داشت به خاطر حق نا شناس قرار دادند که باوجود حضرت شاهی چنین ناخلفی را به سلطنت برداشته به ترتیب اسباب فتنه و فساد پردازند، و آن حضرت از غدر معاندان و قوف یافته بنا بر حزم و احتیاط که از شرایط جهاندار است در چنین وقتی خود را از سعادت خدمت پدر عالی قدر محروم داشته ترک آمد و رفت به درون قلعه فرمودند.

اقامت فرمودن شاهزاده خرم جهت بیماری عرش آشیانی در قلعه اکبر آباد بافراط جانفشانی: شاهزاده خرم بادل قوی و عزم در میان دشمنان و بدانندیشان پای همت افشوده دولت ملازمت جد بزرگوار را از دست ندادند. اگرچه مکرر والد ماجده به آن قرۃ العین پیغام فرستادند که درین آشوبگاه بی تمیزی و تلاطم امواج فتنه بسر بردن صلاح وقت نیست قطب وار قدم همت بر جاداشته ترک عزیمت فرمودند تا آنکه به فرموده پدر نامور و مادر بلند اختر، آن سریر آرای سلطنت نزد آن حضرت شتافت و هر چند در بردن شاهزاده مبالغه نمود به رفتن راضی نشدند. در جواب معروض داشتند که

تاریخ حیات جدیر گوارم به مشام می رسد امکان جدایی در تصور نمی گنجد. و از آنجا که حافظ حقیقی در همه حال حامی و حامس آن عزیز دین و دولت بود در آن طوفان حوادث از آسیب عین الکمال چنانچه باید حراست نمود.

ولادت شاهزاده شهریار و جهاندار: درین ایام از کنیزان حضرت شاهی دوسر متولد شدند و به جهاندار شاه و شهریار موسوم گشتند. و چون قضای قادر قدیر و حکم خیر بر آن رفته بود که انجام کار حق به مرکز قرار گیرد و جهان تیره از خلافت وارث حقیقی ملک روشنائی پذیرد، این طایفه حق ناشناس از اراده باطل ندامت گزیده شرمنده و سرافکنده به خدمت حضرت شاهی شتافتند و آن حضرت روز دیگر به ملازمت حضرت عرش آشیانی تشریف برده در حالت نزع به دولت دیدار سعادت اندوختند و بر حسن استقامت شاهزاده نحر تحسین و آفرین فرموده آن سرو جویبار خلافت را همراه خود به دولخانه آوردند. و شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الاخر سنه هزار و چهارده هجری آن شاهباز اوج خلافت ازین سرای فانی به نزهت آباد جاودانی شتافت و روز دیگر به لوازم تجهیز و تکفین پرداخته در باغ سکندره به جوار رحمت الهی سپردند. ولادت گرامی در نهصد و چهل و نه رویداد و جلوس در نهصد و شصت و سه اتفاق افتاد و آن حضرت را سه پسر و الاکهر و سه صبیّه قدسیه بودند؛ نخستین شاهنشاه عادل با دل نورالدین محمد جهانگیر سریر آرای خلافت شد، دوم سلطان مراد که در سنه هزار و هفتم مطابق سال چهل و چهارم اکبر پادشاهی به ادمان شراب در ولایت دکن در گذشت، سیوم سلطان دانیال که در سنه هزار و سیزدهم هجری مطابق سال چهل و هشتم اکبر شاهی او نیز به افراط شراب خواری و باده گساری در ملک دکن وفات یافت. و اسامی صبیّه ها اینست: شاهزاده خانم، شکرالنسایگم، آرام بانویگم. بعد ازین آنچه مرقوم قلم مشکین رقم گردیده تألیفی است که حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه تا اوایل سنه نوزده جلوس خود متوجه جمع و تحریر آن گشته اند و از آنجا تنه اخبار را تا آخر ایام حیات و انجام مدت سلطنت که کلهم بیست و یک سال و هشت ماه و بیست روز بوده، با شطری از اوایل احوال صاحبقران شاه جهان پادشاه که بعد از استماع واقعه والد نامدار از قلعه خیر دکن به جانب دارالخلافه اکبر آباد متوجه گشته تا بر تخت سلطنت و فرمانروایی جلوس فرموده اند، راقم مطور دلیل طریق نامرادی محمد هادی جهت تکمیل کتاب چنانچه در دیباچه ایما به آن رفته الحاق نموده، و اراده و خواهش دارد که اگر اجل امان و فرصت دست بهم داده و دماغ یاوری نموده مجملی از احوال آن پادشاه فریدون فرجم جاه را که رب النوع سلسله سلاطین تیموریه هندوستان بوده، من اولی الی آخره به سلك تحریر کشیده در ذیل

این نسخه مندرج سازد و نشنه لبان جویای اخبار را به شادابی اظهار حقیقت سیراب گرداند و مفتی‌الاهانت والتوفیق.

دنباله وقایع سال نوزدهم از جلوس مبارک

چون شاهجهان به بردوان رسید صالح حصار را استحکام داده مستعد جنگ و جدل گردید. عبدالله خان به پای حصار رسیده، محاصره نمود. چون کار بصعوبت و دشواری کشید و از هیچ طرف توقع مدد و طریق نجات ندید، ناگزیر از قلعه برآمده عبدالله خان را دید. خاطر از قلعه جمع ساخته او را در نظر شاه جهان درآورد.

بعد از تسخیر بردوان متوجه اکبر نگر شدند. ابراهیم خان اول اراده نمود که قلعه اکبر نگر را استحکام داده، بشرايط تحصن و قلعه داری پردازد. چون حصار اکبر نگر وسیع بود و آن قدر جمعیت که محافظت آن تواند نمود نداشت، در مقبره پسر که حصارش بنایت استوار بود متحصن گشت. درین وقت جمعی از امرای که در اطراف بودند به او پیوستند. سپاه شاه جهان به محاصره حصار مقبره پرداختند و خود در قلعه اکبر نگر فرود آمدند از درون و بیرون نایره حرب مشتمل گردید. درینوقت احمد بیگ خان رسیده تلافی گشت و دلها را قوتی و استقامتی پدید آمد.

چون اهل و اعیال اکثری آن طرف آب بود عبدالله خان دریاخان را از آب گذرانیده بدان سمت فرستاد. ابراهیم خان به استماع این خبر احمد بیگ خان را همراه گرفته، آن طرف شتافت و مردم معتبر را به حراست و محافظت قلعه بازداشت، و سفاین جنگی را که به اصطلاح هند نواره می‌گویند، پیش از خود بدان سمت فرستاد تا سر راه آن فوج گرفته، نگذارند که از آب عبور نمایند. اتفاقا پیش از رسیدن نواره، دریاخان از دریا گذشته بود. ابراهیم خان احمد بیگ خان را به جنگ او روان کرد و کنار دریا بین العسکرین جنگ اتفاق افتاد. جمعی کثیر از طرفین به قتل رسیدند. احمد بیگ خان عطف نموده به ابراهیم خان پیوست، و از تسلط و غلبه غنیم آگاه ساخت. ابراهیم خان کس به طلب بعضی مردم کار آمدنی به قلعه فرستاد که وقت کومک است. گروهی از جوانان خود را به ابراهیم خان رساندند. دریاخان آگاهی و اطلاع یافته، چند گروه پست و عقب‌تر حرکت کرد. چون نواره در تصرف ابراهیم خان بود عبور لشکر شاه جهان از دریای گنگ میسر نمی‌گشت.

درین اثنا نطیله راجه نام زمینداری آمده اظهار کرد که اگر فوجی همراه من تعیین کنند، در طرف بالای آب قریب به حدود متعلقه خود چند منزل کشی را به دست

آورده افواج را از آب بگذرانم. شاه جهان عبدالله خان را با هزار و پانصد سوار تام زد کرد تا از گذری که او رهنمایی کند عبور نموده بر سراردوی ابراهیم خان تاخت برد، و او با فوج به رهبری نثیه راجه بسرعت باد از آب گذشته بدریا خان پیوندد.

چون این خبر به ابراهیم خان رسید سراسیمه به عزم رزم شتافت. نورالله نام سید زاده را که از منصبداران تجویزی او بود با هزار سوار هر اول قرار داد. احمد بیگ خان را با هزار سوار طرح کرد و خود با هزار سوار در قول ایستاد و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم در پیوست و عبدالله خان بر فوج هزار اول تاخته نورالله را منهزم ساخت و جنگ به احمد بیگ خان پیوست و او مردانه ایستاده زخمهای منکر برداشت. ابراهیم خان از مشاهده این حال طاقت نیاورده جلو انداخت و عبدالله خان نیز بر سر فوج ابراهیم خان حمله آورد. رفیقان او عنان ثبات از دست داده طریق هزیمت سپردند و سر رشته انتظام افواج از هم گسیخت، و ابراهیم خان با معدودی پای عزیمت بر جاداشت. هر چند مردم جلو او را گرفته خواستند که از آن مر که بل مهلکه بر آرند راضی نشده، گفت که مقتضی همت و مردانگی این کار نیست. چه دولت بهتر ازین که در خدمت پادشاهی جان نثار کنم. هنوز سخن تمام نگشته بود که از اطراف هجوم آورده به زخمهای کاری کارش تمام ساختند، و نظر بیگ نامی از نوکران عبدالله مباشر قتل او گردید. بالجملة سر او را بریده پیش شاه جهان فرستاد، و جمعی که در حصار مقبره متحصن بودند از مردن ابراهیم خان وقوف یافته دلها از دست دادند.

درین وقت رومی خان نقی را که به پای حصار رسانیده بود آتش داده چهل ذره از دیوار حصار منهدم گشت و حصار مسخر گردید و گریختگان خود را در دریای افکندند. و اگر کشتی به دست می آمد هجوم آورده غرق می گشتند و گروهی که گرفتاری عیال سلسله پای آنها بود رفته تلاقی می شدند و میرک جلاثر که از عهده های آن صوبه بود دستگیر شد، و از همراهان شاه جهان عابد خان دیوان و شریف خان بخشی و سید عبدالسلام باره و حسن بیگ بدخشی و چندی دیگر جان نثار گشتند.

چون احمد بیگ خان با جمعی از منصبداران آن صوبه از میدان نبرد برآمده به صوبه دهاکه که دارالملک بنگاله است، و اهل و عیال و اندوخته های ابراهیم خان نیز در آنجا بود حرکت نمود چون به دهاکه رسید احمد بیگ خان کام ناکام با دیگر مردم به ملازمت می رسد و مبلغ چهار لک رویه نقد از اموال ابراهیم خان و پنج لک رویه از اموال میرک جلاثر و غیره متصرف گشتند و پانصد زنجیر فیل و چهارصد رأس اسب کونت که در آن ولایت بهم می رسد از ضمایم غنائم گشت، واقشه و امتعه وافر به قید ضبط در آمد و نواده و

توپخانه چندانکه در خود پادشاهان ذی شوکت بود به دست افتاد.

سه لك روپيه به عبدالله خان و دولك روپيه به راجه بهيم و يك لك روپيه به درياخان و پنجاه هزار روپيه به وزير خان و پنجاه هزار روپيه به شجاعت خان و پنجاه هزار روپيه به محمد تقی و پنجاه هزار روپيه به بيرم بيگك بخشيدند، و همچنين به مردم ديگر در خورپايه و مراتب كم و بيش رسيد.

چون از ضبط آن ملك و پرداخت داراب خان پسر خانخانان را كه تا حال مقيد بود از قيد برآورده و سوگند داده حكومت بنگاله را به او تفويض كردند وزن او را با يك دختر و يك پسر شاه نواز خان همراه گرفتند و به عزم تسخير ملك بهار متوجه گشتند. و راجه بهيم پسر رانا را كه درين هرج و مرج از خدمت ايشان جدایی اختيار کرده بود به رسم منقلا با فوجی پيشتر از خود به صوب پتنه روانه گردانيد.

چون صوبه پتنه در جاگیر شاهزاده پرويز مقرر بود و ايشان مخلص خان ديوان خود را به حكومت و حراست آن ملك مقرر داشته الله يار پسر افتخارخان و شیرخان افغان را به فوجداری گذاشته بودند، پيش از رسيدن راجه بهيم پای همت آنها از جارفت و توفيق يآوری نکرد که حضار پتنه را استحکام داده روزی چند تا رسيدن لشکر معطل دارند تا الله آباد عنان مسارعت باز نکشيدند و بهيم به شهر پتنه در آمده آن ملك را متصرف گشت و بعد از چند روز شاه جهان بسياری از کومکيان به بنگاله رسيد و جمعی کثير از متعینان بهار و جاگیرداران آنجا قرار همراهی دادند و از اطراف و نواحی نیز پنج شش هزار سوار آمده نوک شدند.

سيد مبارک که حارس قلعه دهتاس بود با وجود استحکام قلعه و استعداد قلعه داری حصار را حواله نمود. زميندار او جينه و ديگر زمينداران آن حدود به اراده رفاقت پيوستند. عبدالله خان و راجه بهيم را بطريق منقلا به صوب الله آباد و درياخان را با فوجی بجانب نانکبور فرستاده خود نیز متعاقب حرکت نمود. چون عبدالله خان بگزر جو ساپور پيوست جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم که حکومت جونپور داشت نزد ميرزا رستم به الله آباد رفت و عبدالله خان از عقب شناخته در قصبه جهوسی که بر لب آب کنگک در مقابل الله آباد واقع است فرود آمد و بهيم بفاصله پنج کروه از الله آباد اقامت نمود. شاه جهان به جونپور رسیده توقف ورزيدند. عبدالله خان به ضرب توپ و تفنگ و نواره عظيم که همراه داشت از آب عبور نموده در ظاهر الله آباد فرود آمده به کار محاصره پرداخت. ميرزا رستم در قلعه متحصن گشته رایت جنگ و جدال افراخت، و از درون و بيرون صغیر

تیر و تفنگک پیام مرگ دشوار اجل درگوش دلبران می انداخت. فتنه و آشوب عظیم در آن سرزمین پدید آمد.

احوال دکن: اکنون عنان اشتهب خوش خرام خامه را به جانب تحریر احوال دکن منتطف می گرداند. سابقا تحریر یافته که خبر حبشی علی شیر نامی وکیل خود را نزد مهابتخان فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت به امید آنکه مدار مهمات صوبه دکن به عهده او مفوض گردد. چون او را با عادلخان ابواب منازل و مخاصمت مفتوح گشته بود امید آن داشت که به امداد بندهای درگاه سلاطین سجده گاه آثار تسلط بر او ظاهر سازد؛ و همچنین عادلخان نیز به جهت دفع شر او تلاش می کرد که مدار اختیار آن صوبه به قبضه اقتدار او حواله شود. آخر افسون عادلخان کارگر افتاد و مهابت خان جانب خبر را از دست داده به کامروائی عادلخان پرداخت. و چون خبر بر سر راه بود ملا محمد لاری وکیل عادلخان از جانب او نگران خاطر داشت مهابت خان فوجی از لشکر منصور به بالا کھات تعیین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور رساند. خبر از شنیدن این اخبار متردد و متوهم گشته بانظام الملك از شهر کهرکی برآمده به قندهار که بر سرحد ولایت گلکنده واقع است شتافت، و فرزند آن را با احمال و اثقال بر فراز قلعه دولت آباد گذاشته کهرکی را خالی ساخت، و شهرت انداخت که به سرحد قطب الملك می روم که زر مقرر خود را ازو باز یافت نمایم.

بالجمله چون ملا محمد لاری به برهانپور پیوست مهابتخان تا شاه پور به استقبال رفته، نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت، و از آنجا به اتفاق متوجه ملازمت شاه پرویز گردیدند، و سربلندی را به حکومت و حراست شهر برهانپور گذاشت و جادورای او - دارام را به کومک او مقرر داشت. پسران اولین و برادران دویمین را به جهت احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد به خلعت شاهزاده پیوست مقرر گشت که او با پنجهزار سوار در برهانپور بوده به اتفاق سربلندی رای تمشیت احکام و انتظام مهام نماید. و امین الدین پسر او با هزار سوار در خلعت شتابد. به این قرار داد مشارالیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسب و قیل مرحمت نموده و به محمد امین ولد او نیز خلعت و اسب و قیل با پنجاه هزار روپیه مدد خرج عنایت گردید. و محمد امین را همراه خود گرفتند. و مهابتخان از جانب خود یکصد و ده اسب و قیل، و هفتاد هزار روپیه نقد، و یکصد و ده خوان اقمشه، به ملا محمد و پسر او و دامادش تکلف نمود.

ورود موبک جهانگیر به کشمیر: نوزدهم خرداد نزول حضرت شاهنشاهی در

خطه کشمیر اتفاق افتاد. اعتماد خان از نفایس کشمیر که درین مدت ترتیب داده بود بر سبیل پیشکش معروض داشت. درین ولا به سامع جلال رسید که یلنگتوش اوزبك سپه سالار نذر محمد خان اراده نمود که حوالی کابل و غزنین را بتازد و خانزاد خان پسر مهابتخان با امرایی که به کومك او مقرراند از شهر بر آمده به مدافعه و مقاتله همت مصروف داشته، بنا برین غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود بداکچوکی وخصت شد که از حقیقت کار اطلاع حاصل نموده خبر مشخص ییارد، و از قضا با آنکه چون عبدالعزیز خان قلعه قند هار را به جهت تا رسیدن کومك به شاه عباس حواله نموده و این معنی یومزاج شاهنشاهی گرانی داشت.

درین ولا او را حواله سید ونام منصبدار فرمودند که از بندر سورت بر کشتی نشانیده به مکه معظمه روانه سازد و متعاقب فرمان شد که مشارالیه را از هم گذرانند. آن بیچاره در اثنای راه به قتل رسید. خواجه مذکور از گشاده رویی و خوشخوئی و بی تکلفی بهره مند بود. امید که اهل آمرزش باد.

درهفتم ثیرماه آرام بانوی بیگم همشیره قدسیه آنحضرت به مرض اسهال و دیعت حیات سپرد. حضرت عرش آشیانی آن عفت سرشت را بغایت دوست می داشتند. در چهل سالگی چنانکه بدنیا آمده بود رفت.

درین تاریخ از عرضداشت غازی بك به وضوح پیوست که یلنگتوش به جهت ضبط الوس هزارجات که پورت آنها در حدود غزنین واقع است و از قدیم به حاکم غزنین مالگذاری می نمودند قلعه ای در موضع صوار از مضافات غزنین ساخته، همشیره زاده خود را با فوجی آنجا گذاشته بود. سزان الوس هزاره نزد خانزاد خان آمده استقائه نمودند که ما از قدیم رعیت و مالگذار حاکم کابل ایم. یلنگتوش می خواهد که ما را بتعدی ایل و فرمان بردار خود سازد. اگر شما شر او را از ما کفایت کنید و دست تعدی از ما بازدارید به دستور سابق رعیت و فرمان پذیریم والا ناگزیر به او ملتجی گشته خود را از آسیب یداد و ظلم اوزبکان محافظت نماییم. خانزاد خان فوجی به کومك هزاره ها فرستاد و خواهر زاده یلنگتوش به مدافعه و مقاتله پیش آمده در اثنای زد و خورد با جمعی از اوزبکان به قتل رسید و سپاه منصور قلعه او را با خاک برابر ساخته به ظفر و فیروزی معاودت مطوف داشتند.

یلنگتوش از استماع این خبر خجالت زده کردار خویش گشته از نذر محمد خان برادر امام قلی خان دارای توران التماس نمود که بتاقت سرحد کابل شتافته خود را از آن

انفعال بر آورد. در ابتدا نذر محمد خان و اتالیق و صدهای لشکر او تجویز این جرأت و بیباکی نمی نمودند بعد از مبالغه و اغراق بسیار در خصص حاصل نموده با ده هزار سوار اوزبك و المانچی روی ادبار به این حدود نهاد. خانزاد خان به استماع این خبر مردمی که در آنها نجات بودند طلبیده به ترتیب اسباب قتال و جدال پرداخت و بندهای جانسپار و بهادران عرصه کارزار همه یکدل و یکرو به جنگ قرار دادند.

بالجمله چون بهادران عرصه شهادت بموضع شیر گهر که در ده کروهی غزنین واقع است معسکر آراستند و از آنجا افواج را ترتیب داده و جیب پوشیده متوجه پیش شدند، خانزاد خان با جمعی از منصبداران پدر خود در غول پای ثبات افشوده و مبارز خان افغان و انبرای سنکدن و سید حاجی و دیگر بهادران را در فوج هراول مقرر داشت و هم چنین فوج جرانقار بر انقار و طرح به آیین شایسته ترتیب داده از ایزد جل سبحانه و تعالی نصرت و فیروزی درخواست نمود.

چون مذکور میشد که سپاه اوزبك در ده کروهی غزنین لشکرگاه ساخته دولتمخواهان را به خاطر می رسد که شاید روز دیگر تلاقی قریبین اتفاق افتد. قضا را همین که سه کروه از موضع شیر گهر گذشتند قراولان اوزبك نمایان شدند و قراولان لشکر منصور قدم جلادت پیش گذاشته جنگ انداختند و عساکر اقبال با توپخانه عالی و فیلان کوه شکوه آهسته و آرمیده بان انداخته و توپ زده شتافتند.

اتفاقا پلنگتوش در پس پشت بر غنچی شده ایستاده بود و فصلش آنکه چون لشکر منصور کوفته و مانده از راه برسد از کمین گاه برآمده کارزار نماید. مبارز خان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را به کومک قراولان می فرستد و آنها نیز کس نزد پلنگتوش فرستاده از رسیدن افواج قاهره آگاه می سازند يك کروه به لشکر مانده سپاهی غنیم نمایان می شود آن مقهور مردم خود را افواج ساخته بود، يك فوج بسا هراول لشکر منصور مقابل می گردد و خود بسا فوج دیگر بفاصله يك تفنگ ایستاده عنان ادبار میکشد.

چون فوج مخالف بحسب کمین از بهادران فوج هراول فزونی داشت بهادران قول گرم و گیرا شتافته خود را به کومک هراول رسانیده نخست بان و زنبورک و توپ و تفنگ بسیار می زنند، و از پس فیلان جنگی را دوانیده کارزار می نمایند و جنگ به امتداد و اشتداد می کشد، در چنین وقت پلنگ توش خود را به کومک می رساند و معهذکاری نمی سازد و پای همت آنها از جا می لغزد و بهادران عرصه شهادت در برداشتن و بستن و

تاختن و انداختن کارنامه جلادت و جاسپاری بتقدیم رسانده مخالفان تاب نیاورده جلو برمی گردانند و وزیران بیشه شهادت آن مقهوران بخت برگشته را تا قلمه جماء کوشش کرده از میدان جنگ دور بود زده و کشته تعاقب نمودند و قریب سیصد اوزبك تلف تبغ پیدریغ ساختند، و موازی هزارراس اسب و اسلحه بسیار که مخالفان در راه از گرانسی انداخته بودند به دست سپاه منصور افتاد، و فتحی عظیم که عنوان فتوحات تواند بود به تأیید ایزد جل سبخانه چهره گشای مراد گشت.

چون این خبر بهجت اثر به مسامع جلال رسید بنده های شایسته خدمت که درین جنگ مصد خدمات و ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام درخور استعداد و حالت خویش به اضافه منصب و اقسام مراحم و نوازش سرافرازی یافتند.

یلنگتوش اوزبك است نامش حسنی بوده یلنگ برهنه را گویند و توش سینه را گویند در جنگی سینه وارتاخته بود از آن روز یلنگتوش اشتهار یافته اکثر اوقات در میان قندهار و غزنین به سر می برد و چون مکرر به خراسان شناخته و ستیزه های سپاهبانه نموده توان گفت که شاه - عباس از او در حساب بوده.

گشته شدن فهیم غلام خانخانان: مقارن این حال از عرضداشت فاضل خان واقعه نگار دکن به مسامع جلال رسید که چون ملا محمد لاری به برهانپور رفت و خاطر اولیای دولت از ضبط نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت، شاهزاده پرویز با مهابتخان و دیگر امرا به صوب ملک بهار و بنگاله نهضت فرمودند. و چون خاطر از فتنه سازی و بیرنگ پردازی خانخانان نگرانی داشت، و داراب پسر او در خدمت شاه جهان بود، به صلاح و صوابدید دولتخواهان او را نظر بند نگاه می داشتند. مقرر شد که متصل به دولتخانه شاهزاده خیمه ای به جهت او برپا کنند و جانان بیگم صیه او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال بود و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسر برد، و جمعی از مردم معتبر بر درخانه او پاس دارند.

بعد از آنکه جمعی را به جهت ضبط اموال بر دایره او فرستادند و خواستند که فهیم نام غلام او را که از عمده های دولت او بود و شجاعت را با کاردانی جمع داشت مقید سازند، او رایگان خود را به دست دیگر نداد و پای همت افشوده با پسر و چندی از نوکران داد مردی داده جان فدای آبرو نمود. در خلال این احوال افضلخان دیوان شاه جهان که در بیجاپور مانده بود به درگاه والا شتافته دولت زمین بوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه گردید.

جنگ میان شاهزاده پرویز و شاهجهان: مقارن این خبر نبرد آرایسی

شاهزادگان با هم دیگر رسید. شرح این داستان آنکه چون سلطان پرویز و مهابتخان به حوالی الله آباد رسیدند، عبدالله خان دست از محاصره قلعه بازداشته به جهوسی مراجعت نمود و چون دریا خان با فوجی کنار آب را استحکام داده بود، و کشتی ها را به جانب خود کشیده روزی چند عبور لشکر پادشاهی در توقف افتاد؛ و شاهزاده پرویز و مهابتخان در کنار آب مذکور معسکر آراستند و دریاخان ضبط گذرها می نمود تا آنکه زمینداران هیس که در آنحدود اعتباری تمام دارد سی منزل کشتی از اطراف به دست آورده چند کروه بالای آب گذری بهمرسانیده رهبری کردند و تا دریاخان آگاهی یافته به مدافعه و مقاتله پردازد لشکر پادشاهی از آب گذشت. لاعلاج دریاخان صلاح در توقف ندیده، به جانب جونپور شتافت و عبدالله خان و راجه بهیم نیز به اشاره او به طرف جونپور روان شدند و التماس نهضت به صوب بنارس کردند. شاه جهان پردگیان حرم را به قلعه فلك اساس رهتاس فرستاده، خود به طرف بنارس حرکت نمود. و عبدالله خان و راجه بهیم و دریا خان به لشکری پیوستند. شاه جهان به بنارس رسیده از آب گنگ گشت، و بر کنار آب تولس اقامت نمود. شاهزاده پرویز و مهابت خان به دلمه رسیدند و آقا محمد زمان طهرانی را با طایفه آنجا گذاشته از آب گنگ گشت و خواستند که از آب تولس عبور نمایند. بیرم بیک مخاطب خان دوران فرموده شاه جهان از آب گنگ گشت، و روی به آقا محمد زمان آورد. محمد زمان به جهوسی شتافت. بعد از چهارروز خاندوران با غرور موفور در رسید. آقا محمد زمان به استقبال شتافت و در آن معرکه دست برد عظیم و کاردی شگرف کرد. خاندوران بهداز هزیمت سپاه خود در رزمگاه توقف نموده، تنها به هر طرف می تاخت و می کوشید تا به قتل رسید. سر او را به درگاه شاهزاده پرویز فرستادند و آنجا برنیزه کردند.

رستم خان که سابقا نوکر شاه جهان بود گریخته، به شاهزاده پرویز پیوسته بود، گفت خوب شد که حرام خور بقتل رسید. جهانگیر قلبخان پسر خان اعظم حاضر بود گفت او را حرام خور و باغی نتوان گفت ازو حلال نمک تر مرد نباشد که در راه صاحب خود جان داده و ازین بیشتر چه توان کرد. بنگرید که اکنون نیز سرش از همه سرها بلند تر است. بالجمله بعد ازین واقعه خاندوران شاهزاده پرویز عظیم شادمان شد و آقا محمد زمان را نوازش فرمود.

بعد ازین واقعه شاهجهان با سرداران سپاه کنکاش نمود اکثر دولخواهان خصوصا راجه بهیم صلاح در جنگ صف دیدند، مگر عبدالله خان که اصلا راضی به این نمی شد، و برض می رسانید که چون لشکر پادشاهی به حسب کمیت و کیفیت بر سپاه ما فزون دارد چنانچه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار و پیاده موجود است و لشکرشاهی از

نوکران قدیم و جدید تا هفت هزار سوار نمی کشد مناسب حال آن و صلاح در آن است که لشکر جهانگیری را در همین سرزمین گذاشته خود را از راه اوده و لکهنور بنواحی دهلی رسانیم، و چون این گروه انبوه بدانصوب شتافته نزدیک رسند به طرف دکن متوجه شویم، ناگزیر لشکر پادشاهی از بسیاری حرکت و گرانی اسباب حشمت عاجز شده آشتی خواهند کرد، و اگر صلح صورت نیندد در آن زمان بمقتضای وقت عمل باید فرمود. شاه جمجاه از کمال غیرت و جلالت این سخن را به سمع قبول اصفا ننموده قرار بر جنگ صف داده، به این عزیمت پا در رکاب آورده، ترتیب افواج فرمود. در قبول خود ایستاده در برانفار عبدالله خان و جرانفار نصرتخان و در هراول راجه بهیم و بردست راست راجه دریا خان با طایفه افغانان، و بر دست چپ بهار سنگه و غیره پسران نوسنگدیو و درائتمش شجاعتمخان و شیر بهادر مخاطب بشیر خواجه و رومی خان میرآتش توپخانه را پیشتر روانه ساخت.

مقارن این حال شاهزاده پرویز و مهاپتخان صفوف نبرد آراسته به عرصه کارزار شتافتند و کثرت سپاه پادشاهی به مثابه ای بود که سه لشکر شاه جهان را فرا گرفته حلقه شان در میان داشت و رومیخان میرآتش توپخانه را پیش برد و یسکن که هزار گلوله توپ انداخته باشد. از غرائب اتفاقات آنکه گلوله بر کسی نخورد و توپها گرم شده از کار بازماند، و چون فاصله میان توپخانه و هراول فوج شاه جهان بسیار شد هراول لشکر پادشاهی به جانب توپخانه مطمئن خاطر تاخت و مردم توپخانه تاب نیاورده را هزیمت سپردند و توپخانه به تصرف مردم پادشاهی در آمد.

از مشاهده این حال دریاخان افغان که در دست راست هراول بود بی جنگ راه فرار سپرد و از برگشتن افواج دست چپ هراول نیز ویران گردید. ناگزیر راجه بهیم کثرت مخالف خود را به نظراعتبار در نیاورده با معدودی از راجپوتان قدیمی خویش توسن همت برانگیخت و بر قلب لشکر پادشاهی رسیده به شمشیر آبدار کارزار نمود و جتاجوت نام فیلی که در پیش بود به زخم تیرو تفنگ از پا افتاد و آن شیریشه جرأت و جلالت با راجپوتان جان نثار پای مردانگی قایم کرده آثار شجاعت و تهور ظاهر ساخت. جوانان چیده و سپاهیان جنگ دیده که برگرد و پیش سلطان پرویز و مهاپتخان ایستاده بودند از اطراف وجوانب هجوم آورده آن یکه تاز را به تیغ بیدریغ برخاک هلاک انداختند و او تا رمقی داشت کارزار کرد، جان نثار شد و بهیم دانهور و برتهی راج واکي راج دانهور با چندی از مقهوران رزم دوست در عرصه کارزار زخمی افتادند.

از کشته شدن راجه بهیم و برهم خوردن فوج هراول شجاعخان که رفیق فوج التمش بود نیز منتهزم شد، و شیرخواجه که سردار آن فوج بود قدم بر جای داشته مقتول گردید. چون هراول و التمش از پیش برخاست و جنگ به قول رسید فوج جرانفار که سرگروه آن نصرتخان بود تاب نیاورده طرح داد، و شاه جهان با عبدالله خان که در برانفار بود و جمعی از سپاه که مجموع به پانصد سوار نمی گشتند پای تحمل استوار نموده دلاوران به مقابله ترغیب و تحریض می نمود تا آنکه اکثری کشته و زخمی شدند، و غیر از فیلان علم و طوغ و قورخان به خاصه و عبدالله که به جانب دست راست به اندک فاصله ایستاده بود چیزی به نظر در نمی آمد. درین وقت تیری به جبهه خاصه رسید و ایزد جل اسم ذات مقصود را به جهت مصلحتی محافظت نمودند.

شیخ تاج الدین را که از خلفای خواجه باقیست قدس سره دور آن معرکه همعنان شاه جهان بودند تیری بر رخسار خورده از بنا گوش سر بر آورد. درین وقت شاه جهان یوسفخان را نزد عبدالله خان فرستاده پیغام کرد که کار به جای نازک رسیده مناسب حال و ملایم شان ما آنست که با معدودی که همراه مانده اند، توکل به کرم الهی نموده بر قلب لشکر پادشاهی بتازیم، تا آنچه رقم زده کلك تقدیر است به ظهور رسد. عبدالله خان خود نزدیک رفته گفت که کار از آن گذشته که بر تاخت و تدد اثری مترتب گردد این دست و پا زدن محض بیهوده و بیقاعده است. سلاطین سلف چون امیر تیمور صاحبقران و حضرت با بر پادشاه و همچنین اکثر صاحبان داعیه را در مبادی سعی و تلاش مکرر چنین وقایع اتفاق افتاده، در آن حالت صعب ضبط احوال فرموده عنان از عرصه کارزار منعطف ساخته اند و به دشمن کامی قرار نداده، به دولتی رسیده جمعی از فدویان که در رکاب سعادت حاضر بودند، گستاخانه دست بر جلو انداخته شام اتی از عرصه کارزار بر آوردند و لشکر پادشاهی به اردوی شاهی در آمده بغارت و ضبط اموال و اسباب پرداختند. و این قتل را غنیمت شمرده بتعاقب نشناختند. و شاه جهان به چهار کوچ بر فراز قلعه رهناس نزول نمود و سه روز در قلعه توقف نموده از لوازم قلعه داری خاطر جمع ساخت و سلطان مراد بخش را که در همان ایام قدم به عالم وجود نهاده بود با دایه ها و انکه ها در آنجا گذاشته با دیگر شاهزاده ها و اهل حرم به جانب پته و بهار نهضت فرمود.

چون این اخبار به مسامع قدسیه رسید مهابتخان را به خطاب خان جهان سپه سالار نامور ساخته به منصب هفت هزاری ذات و هفت هزاری سوار از قرار دوا سپه و سه اسپه شرف امتیاز بخشیدند و طوغ علاوه عواطف گشت.

احوال دکن: اکنون مجملی از سوانح دکن رقمزده کلك وقایع نکار می‌گردد، که چون ملك عنبر به سر حد ولایت قطب الملك شتافت مبلغ مقرری که هر سال به جهت خرج سپاه می‌گرفت و درین دو سال موقوف مانده بود باز خواست نموده مجدداً به عهد و سوگند خاطر از آن جانب وا پرداخت، و به حدود ولایت بندر رسید و مردم عادلخان را که به حراست آن ملك مقرر بودند زیون و بسی استعداد یافته غافل بر سر آنها تاخت، و بندر را تاراج نموده از آنجا با جمعیت و استعداد فراوان بر سر عادلخان شتافت.

چون عادلخان اکثری از مردم کاردیده و سرداران پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده بود، و جمعی که به دفع شر او کفایت کنند حاضر نداشت، صلاح وقت در پای عزت و محارست خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن شد و به استحکام برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس به طلب ملا محمد لاری و لشکری که همراه او در برهانپور بود فرستاده، و بمتصدیان صوبه مذکور به تأکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر و هویدا است، و خود را از متعلقان آن درگاه می‌دانم. درین وقت که عنبر حق ناشناس بامن چنین گستاخی نموده چشم آن دارم که جمیع دولتخواهان با سپاهی که در صوبه موجود دارند به کومک من متوجه گردند، تا این غلام فضول را از میان برداشته، سزای کردار در دامن روزگار او گذاشته آید. در هنگامی که مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه الله آباد شد سر بلند رای به حکومت و حراست برهانپور باز داشته مقرر نموده بود که در مهمات کلی و جزوی به صوابدید ملا محمد لاری کاری کند و در انتظام مهمام دکن از صلاح او انحراف نرزد.

چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ سه لک هون که قریب دوازده لک روپیه باشد به صیغه مدد خرج لشکر به متصدیان آنجا داد و نوشته های عادلخان در باب کومک به مهابتخان رسید، و ازو نیز تجویز این معنی نموده، به متصدیان دکن نوشت که بی تأمل و توقف همراه ملا محمد به کومک عادلخان شتابند، ناگزیر سر بلند رای معدودی در برهانپور توقف گزید و لشکرخان و میرزا منوچهر و خنجر خان حاکم احمد نگر و جانشینان حاکم بیرو رضویخان و ترکمان خان و عقیدتخان بخشی و اسد خان و عزیز الله و جادورای و اودارام و سایر امرا و منصبداران که از تعیناف صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری به کومک عادلخان به قصد استیصال عنبر شتافتند.

چون عنبر ازین معنی وقوف یافت او نیز نوشته ها به بنده های درگاه فرستاد که من از

غلامان در گاهم نسبت به سکان آن جناب گستاخی و بی ادبی از من به ظهور نیامده به چه تصویر و کدام گناه در مقام خرابی و استیصال من درآمده اند و به تکلیف عادلخان و تحریک ملا محمد بر سر من می آیند. میان من و عادلخان بر سر ملکی که در زمان سابق بنظام الملك متعلق بود الحال او متصرف گشته نزاع است و اگر او از بنده هاست من نیز از غلامان ام مرا با او، او را با من واگذارند تا هر چه در مشیت حق است بظهور آید. آنها به این حرف او التفات نفرموده کوچ بر کوچ متوجه آن صوب گردیدند.

هر چند عنبر به الحاح وزاری افزود ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند. ناگزیر از ظاهر بیجاپور به حدود ملک خود پیوست، و بعد از نزدیک رسیدن افواج عنبر دفع الوقت و مدارا نموده روز می گذرانید و سعی در آن داشت که کار به جنگ نرسد؛ و ملا محمد بسا امرای پادشاهی سردر دنبال نهاده فرصت نمی داد. هر چند او سپراندازی و مدارا می نمود حمل بر صجز و زبونی او کرده در شدت می افزودند و چون کار بر و تنگ شد و اضطراب دامن گیر گشت، ناگزیر در روزی که مردم پادشاهی غافل بودند و می دانستند که جنگ نمی کند بر گیها از دور نمایان ایشان گردیدند و جمعی گمان بردند که ترك جنگ نموده برآمده اند و میخواهند که گریخته بروند. درین وقت بر مردم عادلخان ریختند و میان مردم او و عنبر جنگ در پیوست، و بحسب تقدیر ملا محمد که سردار لشکر بود کشته شد. ازین جهت سپاه عادلخان را سر رشته انتظام گسیخته گشت و جادورای و اودارام دست به کار نبردند و راه فرار یسودند. عنبر به آگاهی کار خود کرد و شکست عظیم بر لشکر عادلخان واقع شد، و اخلاصخان و غیره یست و پنج نفر از سران سپاه عادلخان که مدار دولت او بر آنها بود گرفتار شدند و از آن گروه فرهاد خان را که نشئه خون او بود از سرچشمه تیغ سیراب ساختند؛ و دیگران را محبوس گردانید و از امرای پادشاهی لشکرخان و میرزا منوچهر و عقیدت خان گرفتار شدند.

خنجرخان گرم و گیرا خود را به احمد نگر رسانید و به استحکام قلعه پرداخت و جان سپارخان نیز برگشته به بیر که جاگیر او بود رفته حصار بیر را مضبوط ساخت، و جمعی دیگر که از آن ورطه هلاک برآمدند بعضی خود را به احمد نگر رسانیدند و گروهی به برهان پور شتافتند، و چون عنبر به مراد خویش کامروا گردید و آنچه در میخیز او نگذاشته بود بر هر صبه جلوه گری نمود اسیران سر پنجه تقدیر را مسلسل و محبوس به دولت آباد فرستاد، و خود به احمد نگر رفته به محاصره پرداخت. لیکن هر چند سعی نمود کاری از پیش نرفت، ناکام جمعی را بر دور قلعه گذاشته به جانب بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت و عادلخان باز متحصن شد، و عنبر تمام ملک او را با حدود متعلقه پادشاهی که در بالا کها

بود متصرف گشت. جمعیت نیک فراهم آورد، و قلعه شولاپور را که پیوسته میان نظام - الملك و عادلخان بر سر آن نزاع می بود محاصره کرد و یاقوتخان را با فوجی بر سر برهانپور فرستاد، و توپ ملك میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولا پور را به ضرب دست و زور بازوی قدرت مفتوح گردانید. از استماع این اخبار موحدش خاطر اقدس شاهنشاهی به آشوب گرائید.

در خلال این حال مکتوب نذر محمد والی بلخ بنظر مقدس در آمد. خلاصه مضمون آنکه این نیازمند آن حضرت را بمثابة پدر و ولی نعمت خود می داند و یلنگوش بی رخصت این خبر اندیش مصدر چنان گستاخی شد و الحمدلله که تأدیب شایسته یافت. لیکن چون غبار نقاری در میان لشکر کابل و سپاه بلخ حادث شده، امیدوار است که خانزاد خان را از حکومت کابل تغییر فرموده، به جای او دیگری را تعیین فرمایند. از آنجا که منجشی شیوه پسندیده است آن صوبه بمدارالمهامی خواجه ابوالحسن تفویض یافت و احسن الله پسر خواجه به وکالت پدر به حکومت و حراست تعیین گشت؛ و فرمان شد که پنج هزار سوار خواجه را به ضابطه دو اسپه و سه اسپه تنخواه نمایند. و احسن الله به منصب هزار و پانصدی هشتصد سوار و خطاب ظفرخانی و عنایت علم فرق عزت بر فراخت، و خلعت با شمشیر و خنجر و فیل ضمیمه مراحم بیکران گردید، و فرمان شد که خانزاد خان روانه درگاه شود.

مراجعت از کشمیر به صوب لاهور: چون زمستان درآمد و خوبیهای کشمیر آخر شد، بنابراین به تاریخ بیست و پنجم شهریور، رایت اقبال به صوب دارالسلطنه لاهور ارتفاع یافت و در ساعت سعید در آن شهر میمنت بهر نزول دست داد، و مقارن آن صوبداری پنجاب از تغییر صادق خان به رکن السلطنه آصفخان مقرر شد؛ و در خلال این احوال به طرف هرن مناره که شکارگاههای خاص بود توجه فرمودند؛ و درین تاریخ خانزادخان از کابل آمده شرف بساط بوس دریافت؛ و چون خاطر اقدس از نشاط شکار و پرداخت عنان معاودت به دارالسلطنه انعطاف پذیرفت.

درین وقت عرضداشت مهابتخان رسید. مرقوم بود که شاه جهان از پشته و بهار گذشته به ولایت بنگاله درآمد، و شاه پرویز به عساکر منصوره به ملك بهار پیوست. در اوراق گذشته نگاشته كلك سوانح نگار گشته که شاه جهان دارابخان پسر خانخانان را سوگند داده به حکومت و حراست ملك بنگاله باز داشته و به جهت احتیاط زن او را با يك پسر و يك برادرزاده او را همراه گرفته بود. بعد از جنگ تولى و انعطاف عنان، زن او را در قلعه رهناس گذاشته به

داراپخان نوشتند که در گدھی خود را به ملازمت رساند. داراب از ناراستی و زشت خویی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضداشت نمود که زمینداران باهم اتفاق کرده، مرا در محاصره می دارند. ازین جهت نمی توانم خود را به خدمت رسانید. چون شاهجهان از آمدن داراب مأیوس گردید و جمعی همراه که مصدر کاری و ترددی تواند شد نمانده بود، ناگزیر از آشوب خاطر، پسر داراب را به عبدالله خان حواله فرمودند، و کارخانجات پیوتات همراه گرفته به همان راه که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برافراشتند و چون داراب چنین ادای ناپسندیده به ظهور آورده خود را مطرود ازل وابد ساخته بود عبدالله خان پسر جوان او را بقتل رسانید.

شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را به جاگیر مهابتخان و پسرش تنخواه فرموده عنان معاوت معطوف داشتند و حکم به زمینداران آنجا شد که داراب را در قبل داشتند تا دست تعرض از و کوتاه داشته روانه درگاه سازند. او آمده مهابتخان را دید و چون خبر آمدن داراب به عرض اشرف اقدس رسانید به مهابتخان فرمان شد که در زنده داشتن آن بی معادت چه مصلحت به خاطر آورده باید که به رسیدن فرمان گیتی مطاع سر آن سرگشته بادی ضلالت و گمراهی را به درگاه عدالت پناه روانه سازد. بالجملة مهابتخان به موجب حکم عمل نموده سرش را از تن جدا ساخته به درگاه فرستاد.

درین هنگام خانزادخان را خلعت خاصه و خنجر مرصع با پهل کتاره واسپ خاصه مرحمت فرموده به صاحب صوبگی بنگاله فرستاد و مقارن آن فرمان جهان مطاع به طلب عبدالرحیم که پیش ازین خطاب خانخانی داشت صادرگشت.

چون در صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سر پنجه تقدیر گشته در قلعه دولت آباد محبوس ماندند، و شاه جهان از ملک بنگاله به صوب ملک دکن انعطاف عنان نمود ناگزیر مخلص خان پسر جناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که سزاوی نموده، ایشان را به امرای عظام روانه دکن سازد. و هم درین ولا قاسم خان از تغییر مقر بخان به حکومت و حراست دارالخلافه آگره خلعت فاخره پوشید. درین تاریخ عرضداشت اسد خان بخشی صوبه دکن از برهانپور رسید. نوشته بود که یاقوتخان حبشی با ده هزار سوار موجود به ملکا پور که از شهر بیست کروه مسافت است رسیده و سربلند رای از شهر برآمده قصد آن دارد که جنگ اندازد. فرمان به تأکید تمام صادر شد که زنهار تا رسیدن کومک و مدد حوصله بکار برده تیز جلویی نکنند، و به استحکام برجها پرداخته در شهر تحصن گزینند.

نهضت موکب کیهان شکوه به جانب کشمیر و سیرکوه: در اواسط اسفند سنه هزار و سی و چهار ارتفاع رایت اقبال آیت به دستور معهود به جانب کشمیر اتفاق افتاد. از وقایعی که در ابتدای این سال به ظهور آمد آنکه شاجهان به ولایت دکن رسید، و عنبر شروع در خدمتگاری نموده، به جهت هواخواهی ایشان فوجی به سرکردگی یاقوتخان حبشی به حوالی برهانپور فرستاد که به تاخت و تاراج پردازند، و به شاه جهان نوشت که بزودی بدان صوب حرکت نماید. شاه جهان بدان سمت توجه نموده دیولگانو را مخیم ساخت.

کار نمایان شاه قلی خان: عبدالله خان و تقی مخاطب به شاه قلی خان را با فوجی تعیین نمود که به اتفاق یاقوتخان برهانپور را محاصره نموده به لوازم قلعه گیری پردازند. و متعاقب آن خود نیز متوجه شده در لعل باغ که در سوار واقع است فرود آمد. راورتن و دیگر بنده های پادشاهی که در قلعه بودند در استحکام شهر و حصار شرایط اهتمام و لوازم کار آگاهی به تقدیم رسانیده متحصن گشتند؛ و شاه جهان فرمود که از یک طرف عبدالله خسان و از جانب دیگر شاه قلیخان به قلعه بچسبند قضا را در طرفی که عبدالله خان بود غنیم هجوم آورده جنگ صعب در پیوست و شاه قلیخان با فدائیکان جان نثار دیوار قلعه را شکسته غنیم مقابل خود را برداشته به حصار درآمد.

سر بلند رای جمعی از مردم کار کرده خود را برابره عبدالله خان گذاشته خود بر سر شاه قلیخان تاخت، و چون اکثری از نوکران زربندی در کوچه و بازار متفرق شده بودند، شاه قلیخان با معدودی در میدان پیش ارك پای همت افشوده، به مدافعه و مقابله پرداخت؛ تا آنکه از بنده های پادشاهی که با او بودند به قتل رسیدند. ناگزیر به ارك در آمده در قلعه را بست و سر بلندی رای محاصره نموده کار بر او تنگ ساخت. شاه قلیخان از روی اضطراب قول گرفته او را دید.

چون این خبر به شاهجهان رسید مرتبه دیگر افواج ترتیب داده حکم یورش فرمودند، و هر چند مبارزان جان سپار و دلیران عرصه کارزار شرایط سعی و کوشش به جا آوردند اثری بر آن مترتب نگشت، و از مردم روشناس شاه بیکخان و نیرانسداز خان رسید. شاه محمد نقد حیات در باختند، و بارسبوم خود سوار شده حکم یورش نمود. از اطراف بهادران رزم آزما و دلیران قلعه گشاد قدم جرأت و جلادت پیش نهاده کارنامه های شجاعت ظاهر ساختند، و از اعیان اهل قلعه لودیکان با جمعی از برادران و بابا میرك داماد لشکرخان و بسیاری از راجپوتان راورتن علف تیغ انتقام شدند.

درین وقت که کار بر متحصنان به دشواری کشیده بود قضا را تیر تفنگی به گردن سید

جفر رسید. او اضطراب کرده، برگشت؛ و از عنان تافتن او تمام دکنیان سراسیمه راه فرار سپرده، بسیاری ازیدلان را با خود بردند. مقارن این حال خبر آمد که شاهزاده پرویز و مهابتخان خانخانان با لشکر پادشاهی از بنگاله معاودت نموده، به دریای نرپدا رسیده‌اند. ناگزیر شاه جهان به سمت آباد بالاگهات مراجعت نمودند. درین وقت عبدالله خان از شاه جهان جدایی اختیار نموده، در موضع اندور نشست، و مقارن آن نصرتخان نیز جدایی گزیده نظام الملك شتافته نوکر او شد.

از سوانح سپری شدن روزگار خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش است. پدر او از آدمی زادگان غزنین است، و مادرش عرش آشیانی را شیر داده بود، و آنحضرت پاس این نسبت داشته، میرزا عزیز را بزرگترین امرا ساخته بودند. از و فرزندانش نازهای عجیب می کشیدند. در علم سیرو فن تاریخ استحضار تمام داشت؛ و در تقریر و تحریر بی نظیر بود. نستعلیق را بفایت خوب می نوشت. شاگرد میرزا باقر پسر ملا میرعلی است. به اتفاق ارباب استعداد ریخته قلم او از خط استادان مشهور هیچ کمی ندارد، و در مدعا نویسی ید طولی داشت. و در لطیفه گوئی و خوش طبعی بسی مثل، و شعر همواری می گفت. این رباعی از واردات طبع اوست.

مرآتیه نویسی و رباعی

عشق آمد و از جنون برومندم کرد وارسته ز صحبت خردمندم کرد
آزاد ز بند دین و دانش گشتم تا سلسله زلف کسی بندم کرد
وفات خان اعظم در شهر احمدآباد گجرات اتفاق افتاد، و نعش او را در دهلی آورده به جوار روضه سلطان المشایخ نظام الدین قلمی سره نزدیک به قبر پدرش به خاک سپردند و چون خان اعظم مسافر دارالملک بقا گشت داور بخش را به حضور طلب داشته، خانجهان را به صاحب صوبگی گجرات سرافرازی بخشیده حکم شد که از آگره به احمدآباد گجرات شتافته محافظت آن ملک نماید.

وقایع سال بیستم از جلوس اشرف

روز مبارک شنبه دهم جمادی الثانی سنه هزاروسی و چهار آفتاب جهانتاب برج حمل را نوآیین ساخت، و سال بیستم از جلوس اشرف آغاز شد؛ و در دامن کوه بهنر به نشاط شکار پرداخته، یکصد و پنجاه و یک رأس قوچ کوهی به تفنگ تیرشکار کردند. و در منزل جنکرهتی جشن شرف آراستگی یافت. از بهنر تا این منزل ارفوان زارهای عالی سیر فرمودند، و چون

درین موسم کوئل پیر پنجال از برف مالا مال می باشد و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار، بلکه محال، لاجرم نهضت موکب کیهان شکوه از راه کریوه پونج اتفاق افتاد. درین کوهستان نارنج بهم می رسد، و دو سال و سه سال بردرخت می ماند. از زمینداران آنجا شنیده شد که قریب سه هزار نارنج در یک درخت می باشد. درین اثنا ابوطالب پسر آصفخان به حکومت لاهور به نیابت پدر مرخص گردید. و درین ولا سید عاشق پسر سردارخان به کوهستان شمالی پنجاب که ضبط و ربط آن به عهده پدرش بود دستوری یافت و او را به کامگار نامور گردانیده منصب چهارصد صدی و و پنجاه سوار عنایت فرمودند.

روز جمعه بیست و نهم در منزل نورآباد که برب دریای بهت واقع است نزول اتفاق افتاد. از کجاست بهت تا کشمیر به دستوری که در راه پیر پنجال منزل به منزل جایها و نشیمنها ساخته اند، درین راه نیز اساس یافته و اصلا به خیمه و سایر رخوت فراشخانه احتیاج نیست. درین چند منزل اردوی کیهان پوی به جهت برف و باران و شدت سرما از کریوه های دشوار گذار بصعوبت گذشت و در اثنای راه آبشار خوشی به نظر در آمد که از اکثر آبشارهای بهتر توان گفت. ارتفاعش پنجاه ذرع باشد و عرض آبریزش چهار ذرع. متصدیان منازل صفه عالی محاذی آن پسته اند. ساعتی نشسته پیاله چند نوش فرموده چشم و دل را از تماشای آن بهره دادند. حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی نقش نمایند تا این نقش دولت به صفحه روزگار یادگار ماند. درین منزل لاله و سوسن و ارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند.

روز یکشنبه غره اردی بهشت قصبه یاده موله که از قصبات کلان کشمیر است به ورود موکب اقبال آراستگی یافت. مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سایر اصناف گروه گروه بر سیل استقبال، دولت زمین بوس دریافتند. درین دومنزل شکوفه زارهای خوب سیر کرده شد، و بندگان حضرت و جمیع امرا به کشتی نشسته متوجه شهر شدند.

روز سه شنبه هژدهم در ساعت سعادت قرین به عمارت دلنشین کشمیر بهشت نظیر نزول موکب اقبال اتفاق افتاد، اگرچه در باغ نور منزل که در میان دولتمخانه واقع است آخرهای شکوفه بود لیکن یاسمن کبود دماغ را معطر و منور داشت و در تماشای بیرون شهر اقسام شکوفه جمال افروزی می نمود.

چون بتواتر بنوشته و در کتب طب مخصوص ذخیره شاهنشاهی ثبت یافته بود که خوردن زعفران خنده می آورد و اگر بیشتر خورده شود آنقدر خنده کند که بیم هلاکت باشد، حضرت شاهنشاهی به جهت امتحان کسی واجب القتل را از زندان طلب فرموده در حضور خود ربع

سیر زعفرانی که چهل مثقال باشد خورانیده و اصلاً تغییری در احوالش راه نیافت. روز دیگر مضاعف آن که هشتاد مثقال باشد خورانیدند. لبش به تبسم آشنا شد تا به خنده چه رسد و مردن خود چه صورت دارد.

درین ولا حفظ و حراست قلعه کانگرا به انبرای سنگدلن مفوض گشت و داور بخش از گجرات آمده ملازمت نمود. درین ایام مزاج سردارخان از اعتدال انحراف ورزیده بیماری سوء القیه به او عارض شد و رفته رفته منجر به اسهال دموی گشت و بتاریخ یازدهم محرم سنه هزاروسی و پنج در قصبه پنهان و دیعت حیات سپرد. او را در ده نوحصار که زادگاه او بود مدفون ساختند. در سال پنجاهم از ولادتش سپری شد و چون این خبر به مسامع علیه رسید فوجداری کوهستان شمالی پنجاب را به الفخان که از کومکیان او بود تفویض و فرمان شد که کامگارپسرش به ملازمت شتابد و در همین روزها مصطفی خان حاکم تهنه رحلت نمود و به صوبه مذکور به شهر یار عنایت شد.

درین ولا از عرضداشت اسد خان بخشی دکن به مسامع جلال رسید که شاهجهان به دیول کانورسید و یاقوتخان حبشی با لشکر عنبر برهانیپور را محاصره دارد و سر بلند رای پای غیرت و حمیت بر جاداشته به لوازم قلمداری همت گماشته و پیوسته از بیرون جنگ می اندازد و هر چند دست و پا می زنند کاری نمی سازند و بعد از چند روز خبر رسید که مردم عنبر نیز برخاسته رفتند. چون این معنی به عرض همایون رسید سر بلند رای را به صنوف عواطف و مراحم سرافراز فرموده منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار و خطاب رام راج که در ملک دکن بالاتر ازین خطاب نمی باشد عنایت نمودند.

از سوانح آنکه چون شاه جهان دست از محاصره برهانیپور بازداشته به صوب دکن برگشت، در اثنای راه ضعف قوی بر مزاج استیلا یافت، و در ایام تکرر به خاطر رسانید که عذر تقصیرات گذشته از پند و الا قدر باید خواست. به این اراده حق پسند عرضداشتی مشتمل بر اظهار تدامت و انفعال و استغفار از جرایم ماضی و حال نوشته ارسال داشتند، و حضرت شاهنشاهی فرمانی به خط مبارک خویش قلمی فرموده روانه ساختند. مضمون آنکه اگر داراشکوه و اورنگ زیب را به ملازمت فرستد و قلعه رهناس و قلعه آسیر را که در تصرف کسان اوست به بنده های پادشاهی بسپارد رقم عفو بر جرایم تقصیرات او کشیده شود و ملک بالاگهات به او مرحمت گردد.

فرستادن شاه جهان داراشکوه و اورنگ زیب را: با پیشکش نمایان به دربار، و دست برداشتن از آسیر و رهناس، این دو حصار استوار بعد از ورود منشور عاطقت،

شاه جهان آداب استقبال تعظیم بتقدیم رسانیده با وجود کمال تعلق و دلبستگی که به شاهزاده ها داشت رضا جوینی والد ماجد را مقدم شمرده این جگر گوشه ها را با نقایسی پیشکش از جواهر و مرصع آلات و فیلان کوه پیکر که موازی ده لک رویه قیمت داشت روانه درگاه والا ساخت و به سید مظفرخان و رضا بهادر که به حراست قلعه دهتاس مقرر بودند حکم نمود که به هر کس که فرمان پادشاهی ظاهر سازد قلعه را سپرده همراه سلطان مراد بخش به ملازمت آیند، و همچنین به حیات خان نوشت که قلعه آسپرا را به بنده های پادشاهی حواله نموده روانه حضور او گردد و خود بعد از آن به صوب ناسک حرکت نمود و درین ایام عرب دست غیب، که به جهت آوردن سلطان هوشنگ پسر شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمده، دولت زمین بسوس دریافت. هوشنگ را به عواطف روز افزون اختصاص بخشیده، به مظفرخان بخشی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه به جهت ضروریات او در کار باشد، از سرکار پادشاهی سرانجام نماید و به نوعی سامان سرکار او کند که از هیچ طرف گرانی خاطر نداشته باشد.

در خلال این حال عبدالرحیم خانخانان به سعادت استانبوس جبین خدمت نورانی ساخت، و زمانی معتد ناصیه خجالت از زمین برنگرفت. آن حضرت به جهت دلنوازی و تسلی او فرموده که درین خدمت آنچه به ظهور رسید از آثار قضا و قدر است نه مختار ما و شما. ازین رهگذر خجالت و ملامت را راه ندهید و بعد از تقدیم مراسم زمین بوسی اشارت رفت که بخشیان او را پیش آورده در جای مناسب باز دارند. قبل ازین حضرت شاهنشاهی باغرای نور جهان بیگم و آصف خان فدائیان را نزد شاه پرویز فرستاده بودند که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته به جانب بنگاله روانه سازد و خانجهان از گجرات آمده بخدمت شاهزاده پردازد.

درینولا عرضداشت فدائیان رسید مرقوم بود که در سانگپور به خدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم. شاهزاده به جدایی مهابتخان و همراهی خانجهان راضی نیستد و هر چند درین باب به مبالغه و تأکید معروض داشتم، نتیجه ای بر آن مترتب نشد. چون بودن من در لشکر سود نداشت در سانگپور توقف گزیده قاصدان تیز رو به طلب خانجهان فرستاده ام که به سرعت هر چه تمامتر متوجه این حدود گردد. بالجمله چون حقیقت حال از عرضداشت فدائیان به عرض مقدس رسید، باز فرمان به تأکید تمام به شاهزاده صادر شد که زنهار خلاف آنچه حکم شده به خاطر راه ندهد و اگر مهابتخان به رفتن بنگالا راضی نشود جریده متوجه حضور والا گردد، و شما با سایر امرا در برهانپور توقف

نمائید.

چون خاطر قیاض از سیرو شکار عرصه دلیذر کشمیر پرداخت بنا بر آن به تاریخ نوزدهم محرم الحرام سنه هزار و سی و پنج هجری رایات عالیات بصوب لاهور ارتفاع یافت. پیش ازین مکرر به عرض رسیده بود که در کوه پر پنچال جانوری می باشد مشهور به همای و مردم آن سرزمین می گویند که طعمه اش استخوان ریزه است، و پیوسته بر روی هوا پروازکنان مشاهده می افتد و نشسته کم می باشد.

چون خاطر اشرف اقلیس به تحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که از قراولان هر کس تفنگ زده به حضور یازد هزار و پیه انعام یابد. قضا را جمال خان قراول به بندوق زده به حضور اشرف آورد، و چون زخم به پایش نرسیده بود زنده و تندست به نظر اشرف درآمد، و فرمودند که چینه دان را ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود. چینه دان را شکافتند از حوصله اش استخوان ریزه ها برآمد و مردم کوهستان معروض داشتند که مدار خود را که این بر استخوان ریزه ها است، و همیشه بر روی هوا پروازکنان چشم بر زمین دارد، هر جا که استخوانی به نظرش درآمد به نوك خود گرفته بلند می شود، و از آنجا بر زمین به سنگ می اندازد تا بشکند، و ریزه ریزه شود. آنگاه می چیند و می خورد. درین صورت غالب فلن آنکه همای مشهور همین باشد. چنانکه گفته اند.

چنانکه گفته اند
فرد

همای بر همه مرغان ازان شرف دارد که استخوان خورد و جانور نیاز دارد سرو نوکش به کل مرغ می نماید لیکن سر کلمرغ پر ندارد و این پرهای سیاه دارد. در حضور و زن فرمودند چهارصد و پانزده توله که یک هزار و سی و هفت و نیم مثقال باشد به وزن در آمد.

در نواحی لاهور ابوطالب پسر آصف خان به دولت زمین بوس افتخار انداخت. شب مبارک شنبه سلخ ماه مزکور در ساعت مسعود به لاهور نزول اقبال اتفاق افتاد که يك لك رویه به عبدالرحیم خانخان انعام مرحمت شد.

درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس شرف سجود حاصل نموده مکتوب محبت اسلوب شاه را با تحف و هدایا که يك دست شاهین سفید از آن جمله بود به نظر مقدس گذرانید.

از غرائب آنکه شاهزاده داور بخش شیر و بز پیشکش آورد که با بز الفت گرفته در يك قفس می باشد و به آن بز نهایت الفت و محبت ظاهر می سازد و به دستوری که

حیوانات جفت می‌شوند بز را در آغوش گرفته حرکت می‌کند. حکم کردند که آن بز را مخفی داشتند. فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت. آنگاه فرمودند که بز دیگر به همان رنگ و ترکیب در آن قفس در آورند. اول آنرا بوی کرد، بعد از آن کمرش بدهان گرفته شکست. فرمودند که میشی را در آورند. فی‌الوقت هم درید و خورد. باز همان بز را نزدیک آوردند. الفت و مهربانی به دستور سابق ظاهر ساخته بر پشت افتاد و بز را بر روی سینه خود گرفته دهانش را می‌لیسید. از هیچ حیوانی اهلی و وحشی تا حال مشاهده نشده که دهان جفت خود را پیوست.

درین ولا فاضلخان را به خدمت دیوانی صوبه دکن سرافراز ساخته منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار عنایت نموده، خلعت و اسپ و فیل به مشارالیه مرحمت فرمودند، و به سی و دو نفر از امراء آن صوبه خلعت مصحوب او فرستادند. و چون مهابتخان فلی که در بنگاله و غیره به دست آورده بود تا حال به درگاه والا فرستاده بود و مبلغهای کلی از مصالحه سرکار بر ذمه او بود و نیز از محال جاگیر بنده های درگاه در وقت تغییر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود، بنا بر آن حکم شد که عرب دست غیب نرسد مشارالیه رفته فیلانی که پیش او فراهم آمده به درگاه یارد و مطالب حسابی را ازو بازافت نموده، به خدمت شتابد، و اگر او را جوابی و حسابی خرد پسند باشد به درگاه آمده با دیوانیان عظام مفروغ سازد.

مقارن این حال عرضداشت فدائیکان رسیده که مهابتخان از خدمت شاهزاده پرویز دستوری یافته به صوب بنگاله شتافت و خانجهان از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت کرد و هم درینولا عرضداشت خانجهان رسید نوشته بسود که عبدالله خان از خدمت شاه جهان جدا شده، این فدوی را شفیع جرایم خویش ساخته، کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته، به اعتماد کسرم و بخشایش آن حضرت نوشته او را به درگاه فرستاده‌ام. امید از مراحم بیکران چنان است که رقم عفو بر جراید او کشیده شود. به این موهبت عظمی در امثال و افسران سرافراز و ممتاز گردانید. در جواب او فرمان شد که. ع:

این درگاه ما درگاه نو میدی نیست

ملتس او به عزاجابت مقرون گشت. درین تاریخ طهمورس پسر کلان شاهزاده دانیال از خدمت شاه جهان جدا شده به ملازمت شتافت.

نامزد نمودن بهار بانوبیگم صبیبه خود به طهمورث و هوشنگ بانوبیگم صبیبه خسرو به هوشنگ پسران شاهزاده دانیال: قبل از این هوشنگ برادر خسرو به دولتزمین بوس سعادت پذیر گشته بود. درین ولا اونیز به رهنمونی بخت، خود را به قدسی آستان رسانید و به انواع مراحم و نوازش مخصوص گردید، و به جهت سرافرازی آنها تسلیم نسبت خویشی که اصطلاح سلاطین چغتائی «کورگان» گویند فرموده، بهار بانوبیگم صبیبه خود را به طهمورس رهوشمند بانوبیگم صبیبه سلطان خسرو را به هوشنگ نسبت کردند.

درین وقت معتمدخان به خدمت بخشگیری عز اختصاص یافت. چون از مدتهای مدید هوای کابل در خاطر قدسی مظاهر سیر می کرد به تاریخ هفدهم اسفندار سنه هزار و سی و پنج بعزم سیر و شکار نهضت موکب اقبال بدان صوب اتفاق افتاد. چند روز ظاهر موضع لاهور مقام فرموده، روز جمعه بیست و سیوم ماه مذکور کوچ فرمودند:

افتخارخان پسر احمد بیگ خان کابلی سراحداد را پیشکش آورده جبین اخلاص بر زمین سود و حضرت شاهنشاهی سر نیازمندی به درگاه بی نیاز فرود آورده، سجادات شکر این موهبت عظمی که از مواهب مجده الهی به تقدیم رسانیده حکم نواختن شادیانه فرمودند، و فرمان شد که سر آن آشفته دماغ تباہ اندیش را به لاهور برده از دروازه قلعه بیاویزند.

تفصیل این اجمال آنکه چون ظفرخان پسر خواجه ابوالحسن به کابل رسید شنید که یلنگتوش اوزبک به قصد شورش افزائی و فتنه انگیزی به نواحی غزنین آمده مشارالیه به اتفاق دیگر بنده ها که از تعینات صوبه مذکور اند لشکر فراهم آورده بود. درین اثنا احدات بد نهاد قابو یافته به اشارت آن تباہ اندیش به تیراه در آمده راهزنی و دست اندازی که شیوه شنیعه آن مفسد سیاه بخت است پیش می کرد و یلنگتوش از آن اراده باطل ندامت گزیده، یکی از خویشان خود را نزد ظفرخان فرستاده، اظهار ملایمت و چابلوسی نمود، اولیای دولت قاهره خاطر از آنجانب واپرداخته دفع فساد احدات بد نهاد را پیشنهاد همت ساختند؛ و به همان استعداد و جمعیت از راه گردیده بر سر آن مقهور روان شدند چون خبر برگشتن یلنگتوش و آمدن لشکر ظفر اثر به آن بد فرجام می رسد تباب مقاومت نیاورده خود را به کوه اوغر که محکمه او بود می کشد و آن بی هاقبت آن کوه را پناه روز بداندیشیده دیواری در پیش دره بر آورده و استحکام تمام نموده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و

مهیا داشت. اولیای دولت ابد قرین، استیصال او را پیشنهاد همت ساخته به قدم سعی فراز و نشیب بسیار طی نموده به دره مذکور پیوستند و همه يك دل و يك جهت از اطراف هجوم آورده همت به تسخیر آن گماشتند.

هفتم جمادی الاول نقاره فتح بلند آوازه ساخته داد شجاعت و جلالت دادند و از هنگام صبح تا سه بهر روز آتش قتال و جدال اشتغال داشت. بعد از سه بهر به میامن عواطف و مراحم الهی ابواب فتح و فیروزی بر چهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید و آن محکمه به تصرف بهادران لشکر منصور درآمد. درین وقت یکی از احدیان شمشیر و کارد و انگشتی که یافته بود نزد ظفرخان برده می نماید و یقین می شود که اینها از آن عاصی است و ظفرخان خود با چندی بر سر آن بدگوهر می رود و ظاهر می گردد که بندوقی به اورسیده و به جهنم واصل شده. هر چند منادی کردند لیکن مشخص نگشت که این تفنگ از دست کدام کس به او رسیده با لجمه سر آن مفسدان مصحوب سردارخان روانه درگاه آسمان چاه کردند و ظفرخان و دیگر بنده های شایسته خدمت که مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام درخور استعداد خویش به اضافه منصب و اقسام نوازش و مراحم اختصاص یافتند.

وفات رقیه سلطان بیگم: درین تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بیگم صبیہ میرزا هندال منکوحه حضرت عرش آشیانی در دارالخلافة اکبر آباد به جوار رحمت ایزدی پیوستند. زن کلان آن حضرت ایشان بودند. چون فرزند نداشتند در زمانی که شاه جهان به عالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن گوهر یکتای خلافت را به منکوی بیگم سپردند و آن سریر آرای خلوتسرای قدس متکفل تربیت شاهزاده والا گهر شد. القصة در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه عدم شتافتند.

در خلال این احوال عبدالرحیم ولد بیرم خان مشمول انواع مراحم و اقسام نوازش گردیده بتازگی به خطاب مستطاب خانخانان فرق عزت بسرافراخت و خلعت واسپ مرحمت نموده به ایالت سرکار قنوج رخصت فرمودند و مقارن این حال تمامی فیلان مهابتخان که قبل ازین فرمان طلب شده بود به درگاه رسیده، داخل قلیخانه پادشاهی شدند. و درین روزها معروض گردید که مهابتخان صبیہ خود را بخواجه سرخوردار نام بزرگ زاده نقشبندی نسبت کرده و چون این وصلت بی اذن و رخصت آن حضرت شده بود برخاطر اشرف گران آمد و او را به حضور اقدس طلبیده فرمودند که چرا بی دستوری ما دختر چنین عمده دولت را گرفته؟ جواب پسندیده سامان نتوانست نمود. به حکم اشرف شلاق بست و رسا

خورده محبوس گردید. درین روزها میرزا دکنی پسر میرزا رستم صفوی به خطاب شاه نواز خان اختصاص یافت. بیست و نهم اسفندار ساحل دریای چناب به ورود موبک مسعود آراستگی یافت.

وقایع سال بیست و یکم از جلوس مبارک

روز شنبه بیست و دوم جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج نیرجهان افروز به برج حمل تحویل نمود و سال بیست و یکم از جلوس مبارک آغاز شد. بر ساحل دریای چناب يك روز بلوازم جشن نوروزی پرداخته روز دیگر از آن منزل کوچ فرمودند. درین ولا آقامحمد ایلچی شاه فلك بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه به او مرحمت فرمودند و مکتوبی که در جواب محبت نامه شاهی نگارش یافته بود با گرز مرصع تمام الماس که يك لك روپیه قیمت داشت و کمر مرصع نفیس نادر به رسم ارمغان حواله او شد.

در اوراق سابق فرستادن عرب دست غیب نبرد مهاتخان بجهت آوردن فیلان رقمزده كلك سوانح نگار گشته و اشارتی بطلب او نیز رفته درین ولا به حوالی اردو پیوست. بالجملة طلب او به تحريك و کارپردازی آصفخان شده بود و پیشنهاد خاطر ایشان آنکه او را خوار و معزت ساخته دست تعرض به عرض و ناموس و جان و مال او درزند و این مطلب گران را بغایت سبك و سست می گرفتند و او برخلاف ایشان بسا چهار پنجهزار را بیوت خونخوار بکرننگ يك جهت آمده عیال و اطفال اکثری را همراه آورده که هرگاه کاربجان و کارد باستخوان رسد و از همه راه و همه جهت مایوس گردد برای پاس عزت و ناموس خود بقدر امکان دست و پا زده با اهل و عیال جان نثار شوند.

فرد

وقت ضرورت چونماند گریز
دست بگیرد سر شمشیر تیز

با آنکه از روش آمدن او در مردم حرفهای ناملایم مذکور میشد آصف خان در نهایت غفلت و بی پروائی بسر می برد و چون خبر آمدن او به عرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالب سرکار پادشاهی را به دیوان اعلیٰ مفروغ نسازد و مدعیان را به مقتضای عدالت تسلی ننماید راه کورنش و ملازمت مسدود است؛ و درباب خواجه سرخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی که مهاتخان دختر خود را باو نسبت کرد سابقا مذکور شد که او را نیز چنگ زده بزندان سپردند. حکم شد که آنچه مهاتخان باو داده فدائی خسان تحصیل نموده به

خزانه عامره رسانید.

چون منزل بر کنار آب بهت واقع بود درین روی آب منزل گزید آصفخان با وجود چنین دشمن قوی بازو از سرو جان گذشته در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب قبله خود یعنی حضرت شاهنشاهی را در آن طرف دریا گذاشته خود با اعیال و احمال و ائفال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده و همچنین کارخانجات از خزانه و قورخانه و غیره حتی خدمتگاران و بنده های نزدیک در کل اذریا عبور نمودند. معتمد خان بخشی و میر توزک از آب نگذشته شب در پیشخانه بود.

ذکر عذر و طغیان وی ادبی مهابتخان: علی الصباح چون مهابتخان دریافت که کار بناموس و خان اورسیده لاعلاج درین وقت که هیچکس در گرد و پیش حضرت نمانده بود با چهارپنجهزار راجپوت که به آنها قول و عهد نموده بود از منزل خود برآمده نخست برسر پل رسیده قریب دو هزار سوار برپل می گذارد که پل را آتش زده اگر کسی اراده آمدن داشته باشد به مدافعه و مقابله قدم برجا دارند و خود متوجه دولخانه می گردد. و از در حرم گذشته به پیشخانه معتمد خان رسیده باز پرس احوال نمود و معتمد خان شمشیر بسته ازخیمه برآمد. چون چشمش برو افتاد از احوال حضرت شاهنشاهی استفسار نمود و قریب بصد راجپوت پناه برچه و شمشیر در دست همراه داشت و از گرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمی شد و برسمیت دروازه کلان شتافت. و در آن وقت در فضای دولخانه معدودی از اهل سیاق و غیره و سه چهار خواجه سرا پیش دروازه ایستاده بودند. مهابتخان سواره تا در دولخانه رفته از اسب فرود آمد. در آن وقت که پیاده شده به جانب غسلخانه شتافت قریب دو صد راجپوت همراه داشت. معتمد خان پیش رفته گفت که این همه گستاخی و بیباکی از ادب دور است. نفسی توقف نمایند تا من رفته عرض کورنش و زمین بوس نمایم. اصلا به جواب نپرداخت. و چون بر در غسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه را که دربانان به جهت احتیاط بسته بودند درهم شکسته به فضای دولخانه درآوردند. جمعی از خواصان که برگرد و پیش آنحضرت به معادت حضور اختصاص داشتند، از گستاخی او به عرض همایون رسانیدند. آن حضرت از درون خرگاه برآمده برپالکی نشستند.

درینوقت مهابتخان مراسم کورنش به تقدیم رسانیده آنگاه برردور پالکی گردیده معروض داشت که چون یقین کردم که از آسیب عداوت و دشمنی آصفخان خلاصی و رهایی ممکن نیست، و به انواع و اقسام خواری و رسوایی کشته خواهم شد، از روی اضطرار جرات و دلبری نموده خود را در پناه حضرت انداختم. اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور

اشرف سیاست فرمایند. درینوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح آمده و در سرا پرده پادشاهی را فرو گرفتند، و در خدمت آن حضرت به جز عرب دست غیب که دستیار او بود و میر منصور بدخشی و جواهرخان خواجه سرا و بلند خان و خدمت پرست خان و فیروزخان و خدمتخان خواجه سرا و فصیح خان مجلسی و سه چهار نفری از خواهان دیگری حاضر نبودند. چون آن بی ادب خاطر اقدس را شورانیده بود و مزاج اعتدال مرشد را غیرت درشور داشت دومرتبه دست به قبضه شمشیر رسانیده خواستند که جهان را از لوث وجود آن بیباک پاک سازند، هر بار میر منصور بدخشی به ترکی عرض کرد که وقت مقتضی این نیست، صلاح حال منظور باید داشت، و سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بد کردار را به ایزد دادگر حواله فرمایند، تا وقت استیصال او در رسد.

چون حرف او به فروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک مدت راجپوتان او درون و بیرون دولتخانه فرو گرفتند، چنانچه بغیر او و نوکران او کسی دیگر به نظر در نیامد.

درین وقت آن بی عاقبت خود عرض کرد که هنگام سواریست به ضابطه معهود سواری فرمایند تا این غلام فدوی در خدمت باشد و هر مردم ظاهر شود که این جرات و گستاخی حسب الحکم ازمن به وقوع آمده و اسب خود را پیش آورده به مبالغه و الحاج بسیار نمود که بر همین اسب سوار شوند. غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسب او سواری فرمایند. حکم شد که اسب سواری خاصه را حاضر سازند و به جهت لباس پوشیدن و استعداد سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن ستیزه کار راضی نشد.

القصة آنقدر توقف روی داد که اسب خاصه را حاضر ساختند و آن حضرت سوار شده نادو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد از آن فیل خود را پیش آورده التماس نمود که چون وقت شورش و ازدحام است صلاح دولت درین می داند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند. آن حضرت بی مبالغه و مضایقه بر همان فیل سوار شدند. یکی از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانیده بود. در این اثنا مقرب خان خود را رسانیده به استرضای او درون حوضه نزدیک به آن حضرت رفته نشست. ظاهراً درین آشوبگاه بی تمیزی زخمی میان پیشانی مقربخان رسید و خدمت پرستخان خواص که معتاد شراب و پیاله خاصه در دست داشت خود را به فیل رسانیده و هر چند راجپوتان بسنین برچه زور دست و بازو مانع آمدند و خواستند که او را جای ندهند، او کناره حوضه را محکم گرفته خود را نگاه داشت، چون در بیرون جای نشستن خود را به میان حوضه گنجانید؛ و چون

نیم گروه مسافت طی شد گجپت خان داروغه فیلخانه ماده فیل سواری خاصه را حاضر آورد و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود. مهابتخان اشارت کرد تا آن بی گناه را با پسرش شهید کردند.

بالجمله در لباس سیرو شکار بر سمت منزل خویش راهبری نمود و آن حضرت به دروختخانه او در آمده زمانی توقف فرمودند. فرزندان خود را بر دور آن حضرت گردانید و چون از نورجهان بیگم غافل افتاده بود درین وقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را به دولتخانه برده و از آنجا همراه نورجهان بیگم باز به خانه خود آمد. به این قصد بار دیگر آن حضرت را به دولتخانه آورد. قضا را در هنگامی که حضرت شاهنشاهی به قصد سیرو شکار سوار شدند، نورجهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جواهرخان خواجه سرا که ناظر محلات پادشاهی بود، از آب گذشته به منزل برادر خود آصفخان رفته بود. آن کم فرصت خبر رفتن بیگم یافته از سهوی که در محارست بیگم کرده ندامت کشیده متردد خاطر گشت. آنگاه در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطا نیست عظیم. لاجرم رای فاسد او بر این معنی قرار گرفت، و آن حضرت را باز سوار ساخته به منزل شهریار برد و آن حضرت از وسعت حوصله و گرانباری هر چه اومی گفت می کردند.

درین وقت چه جو نبیره شجاعته خان همراه شد و چون به خانه شهریار در می آمد به راجپوتان اشارت کرد تا او را بقتل رسانند. بالجمله چون نورجهان بیگم از آب گذشته به منزل برادر خود رفت و عمده های دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت و خامکاری شما کار تا به اینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس نگذشته بود بظهور آمد، و در پیش خدا و خلق خجالت زده کردار خویش گشتند. اکنون تدارک آن باید کرد و در آنچه صلاح دولت و برآمد کار باشد، به اتفاق معروض باید داشت. همه یکدل و یک زبان به عرض رسانیدند که تدبیر درست و رای صائب آن است که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسدان را مقهور و منکوب ساخته به دولت زمین بوس بندگان حضرت سرافراز شویم. چون این کنکاش ناصواب به مسامع جلال رسید از ضابطه معقول دور نمود. همان شب مقر بخان و صادقخان بخشی و میر منصور و خدمتخان را پی در پی نزد آصفخان و عمده های دولت فرستاده فرمودند که از آب گذشته و جنگ انداختن محض خطا است؛ زینهار که این تدبیر نادرست را نتیجه خامکاری و ناسازگاری دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت و پشیمانی اثری بر آن مترتب نخواهد شد. هر گاه من درین طرف باشم به کدام دلگرمی و به چه امید جنگ می کنید و به جهت اعتماد و احتیاط انگشتی

مبارک خود را مصحوب میرمنصور فرستاده آصفخان به گمان آنکه این حرفها زاده طبیعت مهابتخان بی عاقبت باشد وحضرت به تکلیف او حکم فرموده مهر را فرستاده اند به همان قرار داد پای عزیمت افشرد.

درین وقت فدائیکان چون از فتنه پردازی زمانه وقوف یافت سوار شده به کنار آب آمده و از آنکه پل را آتش زده بودند وامکان عبور متصور نبود بی تاب شده در تیرباران بلا و تلاطم فتنه باچندی از نوکران خویش فدائیکان را روبروی دولتخانه اسپ به دریا زده خواست بشناوری عبور نماید شش کس از همراهان او به موج فنا رفتند و چندی از تندی آب پایاب رویه افتادند، و نیم جانی به ساحل سلامت رسیدند و خود با شصت سوار برآمده چپقلش نمایان کرد و دست اکثری از رفقای او به کار رسیدند و چهارکس از همراهان او جان نثار شدند، و چون دید که کاری از پیش نمی رود و غنیم زور آور است و به ملازمت اشرف نمی تواند رسید، عطف عنان نموده از آب گذشت شاهنشاهی آن روز آن شب در منزل شهریار به سر بردند.

روز یستم فروردین مطابق بیست و نهم جمادی الثانی آصفخان به اتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمده های دولت قرار به جنگ داده در خدمت مهدعلیا نورجهان بیگم از گزری که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذاشتن داد. اتفاقا بدترین گذرها همان بود که سه چهار جا از آب عمیق غریض گذشتند و در وقت گذاشتن انتظام افواج بر جا نماند و هرفوجی به طرفی افتاد. آصف خان و خواجه ابوالحسن و اراتخان با عماری بیگم روبروی فوج کلان غنیم که قبلان کاری خود را پیش داده کنار آب را مضبوط ساخته بودند در آمدند، و فدائیکان به فاصله يك تیرانداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت؛ و ابوطالب پسر آصفخان و شیرخواجه واله یار و بسیاری مردم پایان تر از فدائیکان عبور نمودند. و هنوز جمعی به کنار پیوسته و بعضی میان آب بودند که افواج غنیم قبلان را پیش رانده حمله آوردند و هنوز آصف خان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند که جلو مردم پیش برگشت، دیگر کیست که سخن بشنود و پای همت برجا دارد. خواجه ابوالحسن و معتمد خان ازین آب گذشته بر لب آب دوم ایستاده تماشای نیرنگی تقدیر می کردند و سوار و پیاده واسپ و شتر میان دریا درآمده پهلوی یکدیگر زده سعی در گذشتن داشتند. درین اثنا ندیم خواجه سرای بیگم آمده هر دو را مخاطب ساخت که مهدعلیا می فرماید این چه جای توقف و تأمل است؟ پای همت پیش نهید که به مجرد در آمدن شما غنیم منهزم گشته، راه آوارگی پیش خواهد گرفت. از استماع این خطاب عتاب خواجه ابوالحسن و معتمد خان

اسپان خود را به آب زدند و فوج غنیم و راجپوتان مردم اینجانب را پیش انداخته، به دریا درآمدند. در عمارت بیگم دختر شهریار، وصیه شاهنواز خان بودند، تیری بر بازوی دختر شهریار رسید و بیگم به دست خود بر آورده، بیرون انداخت و لباسها به خون رنگین شد؛ و جواهر خان خواجه سراناظر محل، و ندیم خواجه سرای بیگم، و خواجه سرای دیگر، در پیش فیل جان-نثار گردیدند، و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید. و بعد از آنکه روی فیل برگشت دو سه زخم بر چه بر عقب فیل زدند و با آنکه شمشیر از پس هم می رسید فیلان سعی در راندن فیل داشت تا به جایی رسید که آب عمیق پیش آمد، و اسپان به به شناوری افتادند و بیم غرق شدن بود. ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم به شناوری از آب گذشت، و به دولخانه پادشاهی رفته فرود آمدند. و چون راجپوتان قصد تمام باینجانب کردند درین وقت آصف خان پیدا شد و از یرنگی زمانه و بیراهه رفتن رفیقان و بدنشستن نقش گله آغاز کرده، روانه شد، و هر چند حاضران از ایشان به چشم و زبان نشان خواستند، اثری ظاهر نشد، که به کدام جانب شتافت. و خواجه ابوالحسن گرم راند و از هول و اضطراب، اسب به دریا زد، و چون آب عمیق بود و تند می رفت در وقت شناوری از اسب جدا شد اما قاش زین را به دودست محکم گرفته بود و با آنکه چند غوطه خورد و نفس گیر شد، قاش زین را نگذاشت. درین حالت ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را بر آورد. و فدائیکان با جمعی از نوکران خود و چندی از بنده های پادشاهی که دوستی و آشنایی با وی داشتند، از آب گذشته با فوجی که در مقابل او بود چپقلش کرد و غنیم خود را برداشته تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی در آنجا تشریف داشتند خود را رسانید.

چون درون سرا پرده از سوار و پیاده مالا مال بود بر سر در ایستاده تیر اندازی می کرد و چنانچه تیرهای او اکثر در صحن خلوتخانه نزدیک به آن حضرت می رسید و مخلص خان در پیش تخت ایستاده بود. با جمله فدائیکان ممتاز ایستاده تلاش می کرد و از همراهان او سید مظفر که از جوانان کار دیده کار طلب فدوی بود، و عطاء الله نام خویش فدائیکان به دریافت سعادت شهادت حیات جاوید یاقتند، و سید عبدالغفور بخاری که جوان شجاع بود زخم کاری برداشت. و چهار زخم به اسب سواری فدائیکان رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمی رود و به خدمت نمی تواند رسید عطف عنان نموده از اردو برآمد و به طرف بالا آب شتافت و روز دیگر از آب گذشته به رهناسی نزد فرزندان خود رفت، و از آنجا عیال را برداشته به کرچالک نند نه رخت سلامت کشید بدربخش نام زمیندار پرگنه مذکور با او رابطه قدیم داشت. فرزندان را در آنجا گذاشته، و خاطر از آنجانب و پرداخته جریده به جانب هندوستان شتافت و شیر خواجه و اله وردیکان قراول باشی و اله یار پسر افتخار خان هر کدام

به طرفی رفتند.

و آصف خان چون دانست که از دست مهابتخان خلاصی ممکن نیست با پسر خود ابوطالب و دوصد سبصد سوار مفلوک از بارگیر و اهل خدمت به جانب قلعه اناک که در تیول او بود رفت، و چون به رهناس رسید از ارادتخان خبر یافت که در گوشه فرود آمده کسان خود را فرستاده به مبالغه بسیار نزد خود طلبید. لیکن هر چند سعی کرد او به همراهی آصف خان راضی نشد و آصفخان به قلعه اناک رفته متحصن گشت و ارادتخان برگشته به اردو آمد. بعد از آن خواجه ابوالحسن به عهد و سوگند اطمینان خاطر به هم رسانیده مهابتخان را دید و نوشته به نام ارادتخان و معتمدخان مشتمل بر سوگند غلاظ و شداد به خط او گرفت که گزند جانی و نقصانی بعزت و ناموس نرساند. آنگاه ایشان را همراه برده ملاقات داد. و درین روز عبدالصمد نواسه شیخ جاند منجم را که به آصفخان رابطه محبت قوی داشت و الحق جوان مستعد بود به شامت آشنائی او در حضور خود به قتل رسانید.

مقارن این حال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان والی بلخ به درگاه والا رسیده ملازمت نمود و بعد از ادای کورنش و تسلیم و آدابی که درین دولت معمول است کتابت نذر محمد خان که مشتمل بر اظهار اخلاص و نیازمندی بود با تحف و هدایای آن ملک گذرانید، آنگاه پیشکش خود را به نذر در آورد و سوغاتهای نذر محمدخان از اسب و غلام ترکی و غیره موافق پنجاه هزار روپیه قیمت شد. عجلاله الوقت سی هزار روپیه به او عطايت شد. پیش ازین نگاشته کلك وقایع نگار گشته که چون آصف خان به هیچوجه از مهابتخان ایمن نبود به قلعه اناک که در جاگیر او بود رفته تحصن جست و همگی دوصد کس از سوار و پیاده با او همراه بودند. مهابتخان چندی از احدیان پادشاهی و ملازمان خود و زمینداران آن نواحی را به سرکردگی بهره ورنام پسر خود و شاه قلی فرستاده که گرم گیرا شتافته به محاصره قلعه پردازند. نامبرده ها در آنجا رسیده قلعه را به دست آوردند و آصفخان عنان به قضا سپرد و فرستاده های مهابتخان به عهد و سوگند آرام بخش خاطر متوحش او گشته حقیقت را به مهابتخان نوشتند.

چون موکب گیهان شکوه از دریسای اناک عبور نمود مهابت خان از حضرت رخصت حاصل نموده به قلعه اناک رفت و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میرمیران مقید و محبوس ساخت و قلعه را به ملازمان خود سپرد. و در همین اثنا عبدالخالق برادر زاده خواجه شمس الدین محمد خوافی را که از ملازمان و صاحبان و مخصوصان آصفخان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصره برهانپور به دست افتاده بود به تیغ بیباکی

آواره صحرای عدم گردانید. و نیز ملا محمد تنوی را که به سمت آخوندی نزد آصفخان بود وقتی که او را زنجیر می کردند بحسب اتفاق زنجیر حلقه وار در پای او کردند و چنانچه باید استحکام ندادند به اندک حرکت از پای او برآمد. این مقدمه را حمل بر افسونگری و ساحری او کرد. او حافظ قرآن بود و پیوسته به تلاوت اشتغال داشت و لبهای او به تلاوت متحرک بود. ازین حرکت لب یقین خود کرد که مرادعای بد می کند و از غله و سواس و فرط تسوهم آن مظلوم را به تیغ ستم شهید ساخت.

ملا محمد با فضایل صوری و کسب کمال به زبور صلاح و پرهیزگاری آراستگی داشت افسوس که این سفاک بیباک قدرچنین مردی نشناخت و بیهوده ضایع ساخت. چون به نواحی جلال آباد نزول اردوی کیهان پوی اتفاق افتاد جمعی از کافران آمده ملازمت نمودند. اکنون مجملی از معتقدات و رسومات که میان آنها شایع است بجهت غرایب مرقوم میگردد.

طریق آنها بآئین کافران تبت نزدیک است. بنی به صورت آدمی از طلا یا از سنگ ساخته پرستش می نمایند و بیش از یک زن نمی کنند. مگر زن اول نازا باشد یا با شوهر ناسازگار و اگر خواهد که به خانه دوستی یا خویشی بروند از بالای بام یکدیگر تردد می کنند و حصار شهر را جز یک در نمی باشد، و غیر از خوک و ماهی و مرغ دیگر همه گوشت می خورند و حلال می دانند، و می گویند که از قوم ما هر کس بخورد البته کور شده و گوشت را یخنی کرده می خورند. و لباس سرخ را دوست می دارند، و مرده خود را لباس پوشانیده و مسلح ساخته، با صراحی پیاله شراب در گور می گذارند و سوگند ایشان اینست که کله آهو را یا بز را در آتش می نهند، و باز آن را از آنجا برداشته بر درخت می گذارند و می گویند هر کس ازما این سوگند را به دروغ خورده البته به بالای مبتلا شده، و اگر پدر زن پسر خود را خوش کند، بگیرد و پسر در آن باب مضایقه دارند.

حضرت شاهنشاهی فرمودند که هر چه دل شما از چیزهای هندوستان خواهش داشته باشد درخواست نمایید. اسب و شمشیر و نقد و سر و پای سرخ التماس کردند و کامیاب گشتند.

درین اثنا جگت سنگه، پسر داجه بامو، از اردوی کیهان شکوه فرار نموده به کوهستان شمالی لاهور که وطن اوست شتافت، و مقارن آن صادقخان به ایالت صوبه پنجاب رخصت یافت، و حکم شد که تنبیه و تادیب جگت سنگه نماید؛ و حضرت شاهنشاهی منزل به منزل به نشاط شکار پرداخته روزیکشنبه هشتم اردی بهشت در وقت مسعود داخل شهر کابل شدند.

درین روز برفیل نشسته نثار کنان ازمیان بازار گذشته، به باغ شهر آرا که نزدیک به قلعه کابل واقع است نزول اجلال فرمودند. روز جمعه غره خرداد به روزه منوره حضرت فردوس مکانی تشریف برده، لوازم نیازمندی به تقدیم رسانیده از باطن قدسی موطن آن حضرت استمداد همت نمودند؛ و همچنین به زیارت میرزا هندال و عم بزرگوار خود میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت حق سبحانه و تعالی التماس آمرزش ایشان فرمودند. از غرائب اتفاقات که از نهانخانه تقدیر بر منصف ظهور پرتو افگند پاداش کردار زشت مهابتخان است.

تفصیل این اجمال آنکه چون آن جرأت و گستاخی در کنار آب بهت ازو به فعل آمد و امرای بسی حوصله با سپاه از غفلت خویش خجلت زده جاوید گشتند و امری که در مخیله هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز ظهور گشت، راجپوتان او بنا بر تسلط و اقتداری که به حسب اتفاق رونموده بود خود سرو مغرور گشته دست تعدی و تطاول بر رعایا و زیردستان دراز کرده و هیچکس را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار برگشت و دست فتنه آتش به خرمن هستی آن خود سران زد. بالجملة جمعی از راجپوتان در جلگه که از شکارگاههای مقرر کابل است رفته اسپان خود را به چرا گذاشته بودند. چون آن جلگه را بجهت شکار پادشاهی غرق ساخته به جمعی از احدیان حواله نموده بودند یکی از آنها مانع آمده کار به درستی رسانید و راجپوتان بی محابا آن بیچاره را به زخم تیغ پاره پاره کردند. چندی از خویشان و برادران او احدیان دیگر به درگاه رفته استفاشی و دادخواهی نموده حکم شد که او را می شناسند، نام و نشان او مروض دارند تا به حضور اشرف طلب فرموده باز پرس فرماییم و بعد از اثبات، خون بزا رسد. احدیان به ایسن حکم متسلی نگشته برگشتند.

راجپوتان نیز قریب به آنها فرود آمده بودند. روز دیگر احدیان مستعد رزم و پیکار شده، همه يك جهت و یکرو بر سر دایرة راجپوتان آمدند و چون احدیان تیرانداز و توپچی بودند به اندک زد و خوردی راجپوت بسیار کشته شد و چندی را که مهابتخان از فرزندان حقیقی گرامی تر می دید علف تیغ انتقام گردیدند، تخمینا هشتصد نهصد راجپوت به قتل رسیده باشند و احشام کابل و هزارجات هرجا راجپوتانی در اطراف و نواحی یافتند از کوتل هندو کش گذرانیده فروشیدند قریب به پانصد راجپوت که بیشتری از آنها سردار قوم بودند و به شجاعت و مردانگی اشتهار داشتند به فروخت رفتند و مهابتخان از شنیدن این خبر سراسیمه و مضطرب سوار شده، به کمک نوکران خود شتافت و در اثنای راه نقش را طوردیگری دید.

از بیم و هراس که مبادا درین آشوب کشته شود برگشته خود راه پناه دولتمخانه انداخت و به التماس او حبش خان و کوتوال خان و جمال محمد و خواصخان را حکم شد که تا این فتنه و فساد را فرو نهند.

دیگر به عرض رسانیدند که باعث جنگ و ماده فساد بدیع الزمان خویش خواجه ابراهیم و خواجه قاسم برادر اوست. هر دو را به حضور طلبیده باز پرس فرمودند. جوابی که تسلی او شود سامان نیارستند کرد. چون کس بسیاری ازو به تبر و تفنگ بقتل رسیده بود ناگزیر مراعات خاطر او از لوازم شمرده نامبرده ها را به وی حواله کردند و او در نهایت خواری و رسوایی سر و پا برهنه به خانه خود برده، مقید ساخت و آنچه در بساط آنها بود به تمام متصرف شد.

درین ولا به عرض رسید که عنبر حبشی در سن هشتاد سالگی به اجل طبیعی درگذشت. عنبر در فن سپاهگیری و سرداری و ضوابط تدبیر عدیل و نظیر نداشت و او پاش آن ملک را چنانچه باید ضبط کرده بسود تا آخر روز عمر روزگار به عزت بسر برد در هیچ تاریخی به نظر نیامده که غلام حبشی به مرتبه او رسیده باشد و درین ایام سید بهوه حاکم دهلی به موجب نوشته مهابتخانان، عبدالرحیم خانخانان را که متوجه جاگیر خود بود برگردانده به لاهور فرستاد.

درین ولا خبر رسید که شاهزاد های والا نژاد سلطان داراشکوه و سلطان اورنگ زیب پسران شاه جهان به حوالی اکبر آباد رسیدند و خاطر قدسی مظاهر از مؤده وصول نبأثر کامکار گل گل شگفت. لیکن مهابتخان به مظفرخان حارس دارالخلافه نوشت که نظر بند نگهدارد و به درگاه نیارد.

چون توجه خاطر اقدس به شکار بسیار بود و شیفنگی آن حضرت درین شغل به حدی رسیده بود که در حضور سفر يك روزی شکار ممکن نیست که بسر آید، لاجرم درین ولا المهوردیخان قراول یگی به جهت شکار قمرغه تور کلانی که اهل هندو آنرا پاورگویند از ریسمان تاییده و ترتیب داده و پیشکش نمود. مبلغ یست و پنج هزار روپیه بر آن صرف شده، بنا بران در موضع ارغنده که از شکارگاه های مقرر این ملک است به متصدیان سرکار حکم شد که تور مذکور را به شکارگاه برده ایستاده نمایند و شکاری را از هر جانب رانده بدرون تور در آوردند و حضرت با پرستاران حرمسرای عزت به نشاط شکار توجه فرمودند.

شاه اسمعیل هزاره که جماعت هزاره ها به بزرگی و مرشدی قبول می داشتند با

توابع و لواحق خویش در ظاهرده میر با بوش فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نورجهان بیگم و اهل حرم به منزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند و بیگم پسرزندان شاه از اقسام جواهر و زرین و مرصع آلات تلفت فرمودند. از آنجا به نشاطشکار پرداخته قریب سیصد راس از رنگ و قوچ کوهی و خرس و کفتار که بتور در آمده شکار شد یکی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و سی بوزن جهانگیری برآمد.

از سوانح آنکه چون خبر گستاخی مهابتخان به شمع شاهد جهان رسید مزاج به شورش گراید و با وجود قلت جمعیت و عدم سامان داعیه مصمم شد که به خدمت پدر والا قدر شناخته سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهند و به این عزیمت بتاریخ بیست و سیوم رمضان هزاروسی و پنج هجری با هزار سوار از مقام ناسک تر بنگ رایات برافراشتند به گمان آنکه شاید درین مسافت به قدر جمعیتی فراهم آید؛ چون اجمیر مخیم گشت راجه کشن سنگه پسر راجه بهیم که با پانصد سوار در موکب منصور بود به اجل طبیعی در گذشت، و جمعیت او متفرق گشت، و همگی پانصد سوار در غایت پریشانی و تنگدستی همراه ماند و اراده سابق سامان پذیر نشد. ناگزیر رای عقده گشای چنین تقاضا فرمود که به ولایت تهته شتافته، روزی چند در آن تنگنای خمول باید گذرانید. به این داعیه از اجمیر به ناگوار و از ناگوار به حدود جود هبوروان آن راه به جیسلمبر نهضت اتفاق افتاد، و حضرت جنت آشیانی در ایام هرج و مرج از همین راه به ولایت سند و ملک تهته تشریف برده بودند، و این موافقت با چند بزرگوار از بدایع روزگار است. چون خاطر فیض ناظر از سبروشکار گلزار همیشه بهار کابل و پرداخت، روز دوشنبه غره شهر یور از کابل به صوب مستقر الخلافه کوس مراجعت بلند آوازه گشت.

درین تاریخ خبر بیماری شاهزاده پرویز به عرض رسید که درد قولنج قوی بهمرسیده و ایشان را زمانی ممتد بی شعور داشت و بعد از تدبیرات بقدر خفگی حاصل شد. و مقارن این حال عرضداشت خان جهان رسید نوشته بود که شاهزاده باز از هوش رفت و درین مدت پنج گهری که دو ساعت نجومی باشد بی شعور بودند ناگزیر اطبا قرار به داغ داده پنج داغ بر سر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند معهذا بهوش نیامدند و بعد از دو ساعت دیگر افاقه بهمرسید و سخن کرده باز هوش رفتند. اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده اند و این ثمره افراط شراب است. چنانچه دو عم ایشان شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دانیال بهمین بیماری مبتلا گشته کاسه سردر کاسه شراب کردند.

ملازمت سلطان دلاشکوه و اورنگ زیب: درین ولا شاهزادگان گوهر

سلطان داراشکوه و شاهزاده اورنگ از خدمت پدر به ملازمت جد بزرگوار آمده به دولت زمین بوس فرق نیاز نورانی ساختند، و از فیلان و جواهر مرصع آلات قریب ده لك روپیه پیشکش ایشان به نظر درآمد.

درین ولا از نوشته فاضلخان بعرض رسید که بایسنفر پسر سلطان دانیال مرحوم در امر کوت از شاه جهان جدایی گزیده به ملازمت راجه گجسنگه خود را رسانیده عنقریب به خدمت شاهزاده پرویز خواهد رسید. و از سوانح بهجت افزا که درین راه به ظهور آمده آوارگی مهابت خان است از درگاه. تفصیل این داستان به رسم اجمال آنکه از تاریخی که بدانندیش مصدر چنین گستاخی گردیده مزاجش به شورش گرایید، و ظرف حوصله اش تنگی کرد. و با اعیان دولت سلوک ناملایم پیش گرفته دلها را از خود آزرده و خاطرها را متفر گردانیده و حضرت شاهنشاهی باوجود چنین گستاخی و سوء ادب از کمال حوصله و بردباری التفات و عنایت ظاهر ساختند و هرچه نورجهان بیگم در خلوت می گفت بی کم و کاست نزد او بیان می فرمودند. چنانچه مکرر بر زبان آوردند که بیگم قصد تو دارد خبردار باش، وصیه شاهنوازخان نبیره عبدالرحیم خانناتان که در عقد ازدواج شایسته خان پسر آصف خان است می گوید که هرگاه قابو یا بم مهابتخان را به بندوق خواهم زد، و به اظهار این مقدمات خاطر او را از خود مطمئن می ساختند تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و از آن رهگذر هشیار ویدار می بود و جمیع کثیر از راجپوتان با خود به درگاه می آورد بر گردد و پیش دولتخانه بار می داشت کم شد، و آن ضبط و انتظام برجانماند و معهذا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل به قتل رسیدند، و نورجهان بیگم پیوسته بر خلاف او در انتهاز فرصت بود و سپاه نگاه می داشت و مردم دلیر جنگ آزما را دلاسا می کرد و مستمال و امیدوار می ساخت تا آنکه هوشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب به دوهزار سوار از لاهور نوکر کرده به خدمت شتافت و در رکاب سعادت هم جمعیت نیک فراهم آمده بود، يك منزل پیش از رهناس دیدن حمله سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جیب پوشیده در راه بایستند. آنگاه بلندخان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نرسد مهابتخان رفته پیام گزارد که امروز بیگم مردم خود را به نظر اشرف می گذرانند. بهتر آنست که مجرای اول روز را موقف دارید مبادا با هم گفتگو شده به جنگ و نزاع کشد؛ و در عقب بلندخان خواجه انور را فرستادند که این سخن به وجوه پسندیده معقول او سازد، و او حسب الحکم عمل نموده درین وقت به کورنش نیاید.

روز دیگر بسیاری از بنده های پادشاهی در درگاه فراهم آمدند و آن حضرت به مهاپنخان حکم فرمودند که يك منزل از اردو پیش می رفته باشد. اگر چه او از حقیقت کار آگاه شد لیکن چون چشمش از جنگ احدیان ترسیده بود کام و ناکام روانه پیش شد، و آن حضرت متعاقب او سوار شده گرم و گیوا شتافتند و مهاپنخان دیگر خود را جمع نتوانست ساخته و از منزل پیش نیز کوچ کرده از درپای بهت گذشته فرود آمد. و حضرت شاهنشاهی ددین طرف آب معسکر آراستند و افضلخان را نزد آن آشفته دماغ فرستادند. چهار حکم به تقریر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاه جهان به صوب تهنه رفته او نیز از پی رفته این مهم را به انجام رساند، دوم آصف خان را به ملازمت حضور فرستد، سوم تهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را روانه حضور نماید. چهارم لشکری پسر مخلص خان را که ضامن اوست و تا حال به ملازمت نیامده حاضر سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی کند یقین شناسد که فوج بر سر او تعیین خواهد شد. افضلخان پسران شاهزاده را آورده معروضی داشت که درباب آصفخان عرض می کند که چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آن دارم که اگر آصفخان را از دست دهم مبادا لشکری بر سر من تعیین فرمایند، در ایمن صورت بنده را به هر خلعتی که تعیین نمایند بدان سرافراز شده چون از لاهور بگذرد منت بر چشم دل گذاشته آصف خان را روانه درگاه خواهم ساخت.

چون افضلخان عذر فرستادن آصف خان معروض داشت بیگم از حرفهای لغو او به شورش در آمده و افضلخان باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساخت و گفت در فرستادن توقف مصلحت نیست زنهار طور دیگر به خاطر نرساند که به ندامت خواهد کشید.

چون مهاپنخان از حقیقت کار آگاه شد فی الفور آصف خان را نزد خود آورده معذرت خواست و به عهد و سوگند خاطر واپرداخته ملازمت فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود. لیکن ابوطالب پسر او را به جهت مصلحتی که رقم پذیر گردیده روزی چند نگاه داشت و به ظاهر عزیمت تهنه و انموده کوچ بر کوچ روانه شد.

بیست و سیوم ماه مذکور عبور موکب منصور از آب بهت واقع شد، از غرایب آنکه شورش مهاپنخان و هرج و مرج او بر ساحل هیبت آب اتفاق افتاد و باز انحطاط اختر بد و زمان ادبار او بر کتار همان دریا روی نمود و پس از روزی چند ابوطالب پسر آصفخان و بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر او را نیز عذر خواسته به درگاه فرستاد. و چون در جهانگیر آباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو

و خانخانان و مقرر بخان و مير جمله و اعيان شهر لاهور بدولت زمين بوس جبين اخلاص نورانی ساختند.

هفتم ماه آبان به ساعت مسعود نزول موكب اقبال بدارالسلطنه لاهور چهره افروز مراد گرديد. درين روز مسعود آصفخان به صاحب صوبگی پنجاب اختصاص يافت و منصب و كالت ضميمه مراحم گرديد و حكم شد كه بر سر ديوان نشسته از روی استقلال به تمشيت مهمات ملكی و مالی پردازد و خدمت ديوانی به خواجه ابوالحسن ارزانی شد و افضلخان از تغيير مير جمله به خدمت خانسامانی سرافرازی يافت و مير مذکور به خدمت بخشىگری سر بلند گرديد.

سيد جمال ولد سيد محمد نيره شاه عالم بخاری را كه در گجرات آسوده اند و احوال ایشان به تقریبات در اين اقبال نامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده قبل به جهت سواری ایشان لطف فرمودند.

درين ولا بعرض رسيد كه مهاپتخان از سمت راه تهته عنان يافته به جانب هندوستان روانه شد و نیز به سامع جلال رسيد كه بيست و دو لك روپيه نقد و كلای اواز پنگاله فرستاده اند به حوالی دهلی رسیده، بنا بر اين صفدرخان و سپهدارخان و علی قلی د رمن و نورالدین قلی و وائیرای سنگدلن با هزار احدى تعیین شدند كه بر جناح استعجال شتافته زرها بدست آرند و نامبرده ها متوجه خدمت شده در حوالی شاه آباد به مردم او كه خزانه می آورده رسیدند، و آنها با زرها در سرا متحصن شده تا ممكن و متصور بود به مدافعه و مقابله پای ضلالت افشردند و بنده های درگاه بعد از زد و خورد در سرا را آتش زده بدرون درآمده زرها را متصرف شدند و مردم او فرار برقرار داده راه ادبار سپردند. و فرمان شد كه زرها به درگاه فرستاده خود به تعاقب مهاپتخان شتابند.

مقارن اینحال خانخانان را منصب هفت هزارى و سوار از قرار دو اسبه و سه اسبه سرافراز نموده خلعت واسپ و شمشیر مرصع و قبل خاصه مرحمت فرموده با جمعی از بنده های درگاه به استیصال مهاپتخان دستوری فرمودند و صوبه اجمیر به قبول او مقرر شد. چون مهم جگت سنگه از صادق خان سرانجام نشده بود و او را از دوستان مهاپتخان می دانستند حكم شد كه از سعادت كورنش معروم باشد و درين روزها مخلص خان و جگت سنگه از كوهستان كانگرا رسیده ملازمت نمودند. و درين روزها به مكرم خان كه خدمت ملك كوچ داشت فرمان صادر شد كه او را صاحب صوبه پنگاله ساختم بدانصوب شتافته به ضبط و نسق آن ولایت پردازد و خانزاد خان را روانه حضور نماید.

وفات شاهزاده پرویز: شاهزاده پرویز از فرط باده پیمایی بمرض صرع مبتلا شد و رفته رفته از غذا نفرت به هم رسانیده وقوی به تحلیل رفت. هر چند اطبا به معالجات و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر در رسیده بود، اثری بر آن مترتب نگشت و بتاريخ شب چهارشنبه هفتم صفر سنه هزاروسی و پنج هجری در برهانپور پیمانه حیاتش لبریز شد و کالبد آن مرحوم را نخست در آن شهر امانت سپردند و آخر به اکبر آباد نقل کردند و در باغی که سبز کرده آن جو بیار سلطنت بود مدفون کردند.

چون این خبر به مسامع علیه رسید رضا بقضای ایزد متعال داده زخم درونی را به مرهم صبر و شکیبایی چاره فرمودند و در سن سی و هشت سالگی وفات یافت. تاریخ فوت او را بعضی از فضلا چنین یافته اند: «وفات شاهزاده پرویز». بعد از استماع این خبر به خان جهان حکم شد که فرزندان و بازمانده های ایشان را روانه درگاه والا سازد.

در خلال این احوال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان رخصت معاودت یافت و سوای آنچه به دفعات به او عنایت شده بود چهل هزار روپیه دیگر مرحمت گردید و موازی آن از نفایس هندوستان به خان فرستادند.

درین ولا ابوطالب خلف اعتضاد الخلافت آصفخان به خطاب شایسته خان نامور شد و درین ایام موسویخان ازدکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت. درین ولای میرزا رستم صفوی بصوبداری بهار فرق عزت بر اقرار داشت.

درین هنگام از عرضداشت متصدیان صوبه دکن به عرض رسید که یاقوتخان حبشی که در آن ملک بعد از عنبر سرداری عمده تر از او نبود و در حیات عنبر نیز سپه سالاری لشکر و انتظام افواج به عهده او مقرر بود اختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته با پانصد سواره حوالی جالناپور آمده، به سربلند رای نوشته که من بافتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملك قسار دولتخواهی داده از پیشقدمان این سعادت شده ام، و نامبرده ها بر یکدیگر سبقت کرده پی در پی خواهند آمد.

چون خان جهان از نوشته سربلند رای بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی مشتمل بر استمالت و دلجویی بسیار به یاقوتخان نوشته سرگرم این عزیمت گردانید و به سربلند رای نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده یزودی روانه برهانپور سازد.

در اوراق سابق مرقوم گردیده که شاه جهان با معدودی از بنده ها بجانب تهنه نهضت فرموده چون در ایام شاهزادگی به اشاره والا جاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوك

و ابواب مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج و مرج شاه نیز متفحص احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته بایشان نزدیک باید شد ممکن که به آبیاری مهربانی و اشفاق ایشان غبارشورش و فساد که مرتفع شده فرو نشیند. بالجملة چون بحوالی تهته پیوستند شرف الملك که حارس آن ملك بود سه هزار سوار و دوازده هزار پیاده فراهم آورده حصار شهر را استحکام داده قدم جرأت پیش گذاشت و با آنکه همگی سیصد چهارصد سوار از بنده های وفادار همراه بودند تاب صدمه آنها نیاورده، به حصار شهر درآمده متحصن گشت. و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار در برج و باره آماده ساخته بود درین ولا بدرون حصار درآمده به مدافعه و مقابله پای ضلالت افشردند. و شاه جهان مردم خود را منع فرمود که بر قلعه نتازند و عبت خود را به توپ و تفنگ ضایع نسازند. و باوجود این معنی جمعی از جوانان کارطلب بر حصار بند شهر یورش نمودند، و از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نساختند و ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند، و پس از روزی چند باز بهادران شیردل زنجیر گسل مانند برق لامع به قلعه تاختند و چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت نداشت سپرها برو کشیده دویدند قضا را دران ضلع خندق عمیق و عریض مملو از آب بود پیش رخن محال و پس گشتن از آن محال تر شد در میان نشستند و توکل را حصار خود ساختند.

درین وقت شاه جهان تکسری بهمرسانیده بنا بر بعضی موانع که نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در عقد توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقین شد که ازین مرض جانبر نیست و هم درین ضمن مکتوب نور جهان بیگم رسید مرقوم بود که مهابتخان از صیت نهضت موکب پادشاهی سراسیمه گشته مبادا از غایت شورش مزاج در راه غبار آسیمی به دامن پسران شما رساند. صلاح دولت در آنست که باز بصوب دکن عطف عنان نموده روزی چند باروزگار باید ساخت.

مصرع

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

بنا بر آن باوجود ضعف قوی و بیماری صعب پالکی سوار از راه گجرات و ملک بهار متوجه دکن شدند و درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و بر جناح استعجال نهضت موکب منصور اتفاق افتاد.

این راهی است که سلطان محمود غزنوی از همین راه آمد فتح بتخانه از سومات کرده چنانچه مشهور است و شاه جهان به ملک گجرات درآمده از یست گروهی احمد آباد

گذشته به گذر چانپانیر دریای نریده را عبور فرمودند و از کربوه چیرائی که به راجه بکلانه تعلق دارد برآمده ناسک ترینگ که از مضافات دکن که مردم خود را در آنجا گذاشته بودند نزول نمودند. و چون درین ملک عمارتی نبود در همان نزدیکی بخیر شتافنه در آن سرزمین رحل اقامت انداختند. درین ولا آصف خان به منصب هفت هزارى ذات و سوار دوا سپه و سه اسبه فرق عزت برافراشت تا از قید مهابت خان و آسیب جان نجلت یافته بود منصب و جاگیر نداشت احوالش نامنظم بود.

درین ولا از عرضداشت متصدیان دکن به عرض رسید که نظام از کوتاه اندیشی و فتنه انگیزی فتح خان پسر عنبر و دیگر تربیت یافته های نودولت را بحدود ملک پادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد برانگیخته لاجرم عمده الملك خانجهان به جهت محافظت و محارست لشکرخان را که از بنده های کهن سال و کاردان است به حراست برهانپور مقرر داشته خود با عساکر ظفر لوا متوجه بالا کھات شد و تا کهرکی که محل اقامت او بود عنان مسارعت باز نکشید و نظام الملك از قلعه دولت آباد سر بیرون نکشید.

از سوانح این ایام کشته شدن محمد مؤمن است و او از سادات سینی بوده به سلسله نقیب خان قرابت قریب داشت. چون از عراق آمد حضرات عرش آشیانی صیبه ساداتخان بنی عم نقیب خان را به او نسبت فرمودند. در هنگامی که عبور شاه جهان در ممالک شرقیه افتاد مشاوریه در آن حدود جاگیر داشت. به خدمت ایشان پیوست و یک چندی درین هرج و مرج همراهی گزیده ساداتخان که در ملازمت شاهزاده پرویز بود نوشته ها به مبالغه و تأکید فرستاده نزد خود طلب داشت، و آن خون گرفته از خدمت شاه جهان جدا شده نزد سلطان پرویز آمد. چون خبر آمدن او به حضرت شاهنشاهی رسید به حضور طلب فرمودند. هر چند شاه پرویز التماس عفو گناه او نمود مهربان نشدند، و آن سید زاده را در پای قیل بعقوبت سیاست تمام فرمودند. درین وقت نظام الملك در قلعه دولت آباد جمشیدخان نام غلامی حبشی را پیشوای خود ساخته مدار و اختیار ملک و مال به قبضه اقتدار او سپرد. از بیرون او و از اندرون زینش نظام الملك را مثل مرغی در قفس داشتند.

چون خبر آمدن خان جهان یقین پیوست حمید خان با سه لك هون که دوازده لك روپیه باشد نزد او رفته به افسون و افسانه او را از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملک بالا کھات را تا قلعه احمد نگر به تصرف نظام الملك بازگذازد این افغان ناحق شناس که حقوق تربیت شاهنشاهی فراموش کرده چنان ملکی به سه لك هون از دست داده بنام امرای پادشاهی که در تهاجمات بودند نوشتجات فرستادند که آن محال را حواله

وکلای نظام الملك نموده خود را به حضور برسانند. همچنین نوشته‌ای به نام سپهدار خان حاکم احمد نگر ارسال داشت. چون مردم نظام الملك جهت اخذ قلعه شتافتند مشارالیه گفت که ملك تعلق به شما دارد متصرف باشید، اما قلعه ممکن نیست که من از دست بدهم. هرگاه که فرمان بنمایید قلعه را خواهم داد. مجملًا هرچند وکلای نظام الملك دست و پا زدند اثری بر آن مترتب نگشت، و سپهدار خان آذوقه و ذخیره فراوان به درون برده، به استحکام برج و باره پرداخت و مردانه قدم برجا داشت، و دیگر نامردان به نوشته خانجهان ملك بالا کلمات را در کل به وکلای نظام الملك سپردند و به برهانپور آمدند. الحال حقیقت احوال حمیدخان حبشی و منکوح او بنا بر غرایب مرقوم می‌گردد که این غلام را زنی بود از غریب زاده‌های این ملک، و در ابتدایی که نظام الملك مفتون شراب و شیفته زنان شد این عورت به درون حرم راه یافته شراب مخفی که مردم بیرون را ازان آگاهی نبود می‌رسانید، و زن و دختر مردم را به فریب و فسون بد راه ساخته نزد او می‌برد و به لباسهای مناسب و زیبتهای فاخره آراسته به نظر او جلوه می‌داد و او را به مباشرت و معانقت پری پیکران مبتلا ساخته محظوظ و مسرور می‌داشت. رفته‌رفته مدار و اختیار بیرون بقبضه اختیار شوهرش قرار یافت و از درون مدار زندگانی نظام الملك به دست آن عورت افتاد. هرگاه آن زن سوار می‌شد سران سپاه و عمده‌های دولت پیاده در رکاب او می‌رفتند و عرض مطالب خود می‌نمودند تا آنکه عادلخان فوجی بر سر نظام الملك فرستاد و ازین جانب نیز خواستند که لشکری تعیین نمایند. این عورت به طوع و رغبت خود و خواهش تمام استدعای سرداری سپاه نظام الملك کرده، و دلنشین ساخت که اگر فوج عادلخان را شکست دادم زنی مصدر چنین کادی شگرف شده باشد و اگر نقش بر عکس نشست شکست زنی چه اعتبار و افتخار خواهد افزود.

القصة این ماده گرم محتال مرتکب این امر خطیر گشته در مساق این یساق نقاب بر قامت نارعنا افکنده بر اسب سوار می‌شد و همیشه خنجر و شمشیر مرصع بر کمر می‌بست، و حلقه‌های طلا و مرصع که به اصطلاح هندوستان کره گویند در دست می‌انداخت، دیگر اسباب سپاهیان و تحایف مردانه بسا همراه می‌داشت، و داد و دهش و انعام و بخشش را سبب می‌جست، و بهانه می‌خواست. هیچ روزی نمی‌گذشت که به سرداری رعایتی نمی‌کرد، و مبلغی به مردم نمی‌داد. بعد از آن که تلاقی صفین اتفاق افتاد از غلوجرأت دلیرانه با لشکر عادلخان داد مضاف داد و سپاه و سرداران او را به قتل و حرب و طعن و ضرب ترغیب و تحریض نموده، قدم مردانگی را در آن بحر و غا و لجة هیجا چون کوه استوار پا

برجاء داشت و آن غنیم و دشمن عظیم را شکست فاحش داده، جمیع فیلان و توپخانه را به دست آورده سالماً و غانماً رایت مراجعت برافراخت.

درین ولا بعرض رسید که چون امام قلیخان فرمانروای توران چند سال میرسید بر که ایلچی حضرت شاهنشاهی را در ماوراءالنهر نگاهداشته او میانه سلوک نمود چون خبر بی عنایتی آن حضرت به شاه جهان، و مخالفت به والد والا قدر در آن ملک شایع شد، لاجرم قدوة ممالك اسلام عبدالرحیم خواجه ولد کلان خواجه را با شرایط تحف و نفایس هدایا همراه میر مذکور رخصت فرمود و مکتوبی نیز نوشته مصحوب خواجه ارسال داشت. خواجه از اعظم سادات و اجله مشایخ ماوراءالنهر است و نسبت شریفش به امام جعفر صادق علیه السلام منتهی می شود. و پادشاه توران عبدالله خان به خواجه جویبار جد بزرگوار آنجناب است انابت داده بود، و ارادتی صادق داشت. حضرت شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم افزودند و امرا و اعیان دولت را به استقبال فرستادند. و چون به کابل رسید ظفرخان استقبال نموده به شهر در آورد، و مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری به تقدیم رسانید، و حضرت شاهنشاهی در سه منزلی لاهور موسویخان را با خلعت خاصه و خنجر مرصع پیشواز فرستاده مسرت بخش خاطر آن سید عزیز شدند. و بعد ازو بهادرخان اوزبک که در زمان عبدالؤمن خان حاکم مشهد بود، و درین درگاه منصب پنجهزاری داشت به استقبال شتافت. و چون خواجه به حوالی شهر پیوست به حکم اشرف خواجه ابوالحسن دیوان و ارادتخان بخشی به استقبال او رفته ملاقات نمودند، و همان روز به شرف دست بوس آن حضرت مشرف گردید و کورنش و تسلیم را معاف فرموده شرایط بزرگی به جا آوردند، و قریب به اورنگ خلعت حکم نشستن فرمودند، و پنجاه هزار روپیه به رسم انعام تکلیف نمودند و روز دیگر چهارده قباب طعام انوش خاصه با ظروف طلا و نقره به خواجه فرستادند و تمام با لوازم آن با ایشان ارزانی داشتند.

درین ایام صوبداری بنگاله از تغییر خانزادخان به مکرمخان ولد معظم خان مقرر گشت، و چون مکرمخان به حکومت آن ولایت کامیاب مراد گردید بحسب اتفاق فرمانی بنام او عزراصدار یافت و او هر کشتی نشسته به استقبال فرمان شتافت قضارا غیر ازین دریای مقرر مشهور که در بنگاله است ناله آبی بود که کشتی را از آن جوی بایست گذشت چون کشتی مکرمخان به آنجا می رسد به ملاحان اشاره می کند که کشتی را زمانی در کنار آب بازدارند تا نماز عصر گزارده متوجه مقصد گردد. در وقتی که ملاحان می خواهند کشتی را به کنار آب رسانند بادی بهم رسید و کشتی را برگردانید و از شورش و تلاطم و حرکت بی موقع کشتی در آب فرو می رود

و مکر مخان با چند کس که در آن کشتی بود غریق بحر فنا می گردد و يك متنفس سراز آن گرداب بلا بر نمی آرد.

در خلال این حال خانخانان ولد بیرمخان در سن هفتاد و دو سالگی باجل طبیعی در گذشت. تفصیل این مجمل آنکه چون به دهلی رسید ضعفی قوی بر مزاجش استیلا یافت. ناگزیر در آن عصر سعادت توقف نمود و در اواسط سال هزار و سی و شش هجری و دیعت حیات سپرد. در مقبره ای که برای منکوحه خود ساخته بود مدفون کردند. از اعظم امرای این دولت بود. در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردید. از آن جمله سه کاو نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفر که به همان فتح گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد.

دوم فتح جنگ سنهیل که لشکر دکن را با فیلان مست جنگی و توپخانه عظیم همراه داشت؛ و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود. خانخانان با بیست هزار سوار مقابل او شتافت و دو روز و يك شب جنگ عظیم کرده، لویای فتح و فیروزی برافراشت.

سیوم ملك تهته و ملك سند، و در زمان حضرت شاهنشاهی مصدر کاو نمایان نیارست شد. لیکن پسر کلانش شاهنواز خان با انلك مایه مردم عنبر را شکست داده چنانچه به موقع خود ثبت افتاد. خانخانان در قابلیت و استعداد پکنای روزگار بود و زبان عربی و ترکی و فارسی و هندی می دانست و از اقسام دانش عقلی و نقلی حتی علوم هندی بهره وافق داشت، و در شجاعت و شهامت و سرداری این پل آیتی بود و به زبان فارسی و هندی شعر نیکو گیتی و واقعات باری را به حکم حضرت عرش آشیانی به فارسی ترجمه کرده و گاهی بیتی و احیاناً رباعی و غزلی می گفت. این چند بیت ازوست.

غزل

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است	جز این قدر که دلم سخت آرزو مند است
به کیش صدق و صفا حرف عهد بیکار است	نگاه اصل محبت تمام سو گنسد است
نه دام دامن و نه دانه این قدر دامن	که پای تاب سرم هر چه هست در بند است
مرا فروخت محبت ولی نمی دانم	که مشتری چه کس است و بهای من چند است
ادای حق محبت عنایت است از دوست	و گر نه خاطر عاشق به هیچ خرسند است
از آن خوشم به سخنها دلکش تو رحیم	که اندکی به اداهای عشق مانند است

رباعی

ز بهار رحیم از پی دل نروی بیسپوده در آرزوی دل در گروی
گفتم سخنی و باز هم می گویم خواش کاری همیشه کاهش دروی
چون راجه امر سگه زمیندار ملک ماند و بندگی و دولتخواهی اختیار نموده عرضداشت کرد
که پدران من سعادت آستانبوسی مستعد گشته اند من نیز امیدوارم که به این شرف فرق عزت
برافرازم، بنابراین جان را تهور که از خدمتکاران زبان فهم بود دستوری یافت که رهنمونی
سعادت نموده او را به قدسی آستان بیارد. به جهت سرافرازی او فرمان استمالت با نطمت و
اسب مرحمت شد. و چون به مسامح جلال رسید که مها بتخان بخدمت شاه جهان رفت علی الرغم
اوخانجهان را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند.

اکنون مجملی از ماجرای احوال مها بتخان نگاشته کلك بیان می گردد که چون او را از
درگاه بر آوردند از راه تهته عطف خان نموده لشکر پادشاهی به تعاقب او تعیین شد، و او را
از هیچ طرف راه خلاص و امید مناص نماند ناگزیر نجات خود را در توسل شاه جهان
دانسته، عریضه ای مصحوب یکی از معتمدان خود به خدمت آن حضرت فرستاد، و مضمون
آنکه اگر رقم خور بر جزایم جرایم این بنده گناهکار کشند روی امید به آن آستان آرد.
شاه جهان به مقتضای وقت از تقصیرات او گذشته فرمان مرحمت عنوان با پشه مبارک به
جهت استمالت و تسلی او فرستادند و آن سرگشته بادیه ناکامی قریب با دوهزار سوار از
راه راج پلله و ملک بهرجی متوجه شده در جرگه ایشان پیوست و هزار اشرفی نذر و يك
الماس کلان که هفتاد هزار رویه قیمت داشت با دیگر نفایس پیشکش گذرانید، و به انعام
خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسب خاصه و فیل خاصه سرافرازی یافت.

و درین ایام خان جهان نوشته های پی در پی فرستاده عبدالله خان را که در آن دور
بود به آمدن برهانپور ترغیب و تحریض نموده و خان به عهد و پیمان بدانجا شتافته، او را
دید. و چون روزی چند در برهانپور گذرانید، خانجهان به اخوای اهل فساد از خان فیروز
جنگ بدگمان شده در روزی که با يك خدمتگار به خانه او آمده بود گرفته عقید ساخت، و
حقیقت حال را به درگاه والا عرض نمود. فرمان شد که به قلعه آسپر برده نگاه دارند. و چون
عهد شکنی در جمیع ادیان ناپسندیده است خانجهان در اندک مدتی نتیجه آن یافت. شرح
این داستان بر سبیل ایجاز آنکه چون دماغ او از عنایات سرشار حضرت شاهنشاهی آشفته
بود، بدانکه او رنگ خلافت به جلوس جهان افروز حضرت شاهجهانی ارتفاع آسمانی
یافت پیوسته خود را به اندیشه های ناصواب و خیالات فاسده آزرده می داشت تا آنکه
واهمه بر مزاجش استیلا یافته بر فرار داد و شب یکشنبه یست و هشتم ماه صفر سنه هزار و

سی و نه با فرزندان و جمعی از افغانان از دارالخلافه اکبر آباد برآمده راه ادبار پیش گرفت، و آن حضرت همان شب خواجه ابوالحسن و سید مظفرخان و الله وردیخان و رضا بهادر و پرتهی راج را تهور را با فوجی از بندهای درگاه به تعاقب او تعیین فرمودند، و نامبردگان در حوالی دهولپور به او رسیده جنگ سخت در پیوست و در اثنای داروگیر رضا بهادر شربت خوشگوار شهادت بخشید و پرتهی راج زخمی شده در میدان افتاد، و خانجهان دو پسر خود را به کشتن داده خود نیم جانی از آن مهلکه برآورده به جانب دکن شتافت، و به نظام الملك پیوسته محرك سلسله شورش و فساد شد.

مقارن این حال نهضت موکب جهانگشا به جانب دکن اتفاق افتاد و در ساعت مسعود دولخانه برهانپور به ذات جهان آرا رونق وبها یافت و اعظم خان که در دولت جهانگیری خطاب ارادتخان داشت با عساکر ظفر مآثر به جهت استیصال او به بالاکهات تعیین شد، و افواج قاهره پادشاهی را مکرر با خانجهان اتفاق مبارزت افتاده، هر بار آثار تسلط و غلبه از بندهای درگاه به ظهور رسید، لیکن دفع آن مقهور میسر نگشت تا آنکه عنان ادبار به جانب ممالک شرقی که مساکن افغانه است معطوف ساخت، و خاقان گیتی ستان عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را سردار کرده و سید مظفرخان و معتقدخان کو که ورشید خان و چندی دیگر از امرا را همراه نموده به تعاقب آن مقهور فرستادند و لشکر فیروزی اثر در حوالی پرگنه سهنده که در بیست کروهی اله آباد واقع است به آن پی سعادت رسید و او از حیات و نجات نا امید گشته با جمعی از پسران و خویشان و نوکران قدیم پای جهالت افشرده به جنگ پرداخت و با دو پسر و چندی از منتسبان به قتل رسیده و خان بهادر فیروز جنگ سر بی مغز او را بدرگاه والا فرستاد.

به تاریخ بیست و یکم اسفند در ساعت مسعود نهضت رایات اقبال به عزم سیروشکار خطه دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد و این سفر اضطراریست نه اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در غایت نا سازگاری بسود لاجرم هر سال در موسم بهار صعوبت راه بر خاطر اقدس و مزاج مقدس آسان شمرده خود را به گلزار همیشه بهار کشمیر فردوس نظیر می‌رسانند، و خوبیهای کشمیر را دریافته و استفاده لذات آن رشک بهشت فرموده باز عنان عزیمت به صوب هندوستان معطوف می‌دارند. پیش ازین بچند روز عبدالرحیم خواجه را سی هزار روپیه انعام فرموده بودند. درین وقت ماده فیل با حوضه نقره شفقت فرمودند.

وقایع سال بیست و دوم از جلوس معلی

روز یکشنبه سوم رجب سنه هزاروسی و شش آفتاب جهانتاب بیرج شرف حمل تحویل فرمود و سال بیست و دوم از جلوس والا آغاز شد و بسرب آب چناب جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت و یک روز به لوازم آن پرداخته کوچ فرمودند و منزل به منزل سیرکنان و شکار افکنان طی راه فرموده، در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد. چون به عرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق بدان ایمارفته، درین ولا فداثیخا را به حکومت صوبه بنگاله شرف امتیاز بخشیده و منصب پنجهزاری ذات و سوار و خلعت فاخره و اسب عراقی اہلق فرستاده فرمانروای ایران، عنایت فرموده بدان صوب رخصت نمودند؛ و مقرر گشت که ہر سال پنج لک روپہ نقد برسم پیشکش شہنشاهی و پنج لک روپہ بصیفہ پیشکش بیگم کہ مجموع ده لک روپہ باشد بہ خزانه عامرہ داخل سازد. درین هنگام ابوسعید نبیرہ اعتمادالدولہ بہ حکومت تہتہ فرق عزت برافراخت، و بہادرخان اوزبک بہ حکومت الہ آباد از تغییر جهانگیرقلی خان خلعت اختصاص پوشیدہ بدان صوب شتافت و سرکار کالی درجاگیر محشم خان مقرر شد.

انتقال و ارتحال اعلیٰ حضرت خاقانی از جهان فانی بہ سرای جاودانی:
ذکر این واقعہ دلہوز و شرح این حادثہ جگر سوز زبان سخن آفرین و گوش دانش گزین برنماید. آن را کہ دہدہٗ جهان بین برحسن صورت و قبول سیرت آن خاقان والا شوکت افتادہ داند کہ سپہر شعبدہ باز چہ باختہ و روزگار جانگداز چہ پرداختہ.

نظم

نشستی چو برگاہ شہنشہی	گرفتہی جهان فرظل الہی
فروزندہ افسر و تخت بود	کریم و رحیم و جوان بخت بود

بالجملہ درین مدت کہ آن حضرت در کشمیر تشریف مرض استیلا پذیرفت و از غایت ضعف و ناتوانی پیوستہ برپالکی نشستہ بہ سیر و سواری خود را مشغول می داشتند. روزی در دو وجع بہ شدت کشید، و آثار یأس و ارتحال بروجنات احوال پرتو افکند، و حرفہای کہ از آن بوی ناامیدی می آید بی اختیار بر زبان جاری شد، و شورش عظیم در مردم افتاد. لیکن چون روزی چند از حیات مستعار باقی بود در آن مرتبہ بہ خیر گذشت و بعد از چند روز اشتہا مفقود گشت و طبیعت از افیون کہ مصاحب چہل سالہ بود نفرت گزید و بغیر از چند پیالہ شراب انگوری بہ چیزی دہگر ہرگز توجہ خاطر نمی شد.

درین وقت شهریار باشتداد مرض دارالعلب آبروی خود ریخت و موی و پروت و ابرو و مژه تمام افتاد، و هرچند اطبا به مداوا و علاج پرداختند اثری بر آن مترتب نگشت. بنا بر آن عجلت زده التماس نمود که پیشتر به لاهور رفته روزی چند به معالجه و مداوا پردازد. به حکم اشرف روانه لاهور شد و داود بخش پسر خسرو را که نورجهان بیگم بجهت نظام کار آن برگشته روزگار و شرایط حزم و احتیاط به او حواله نموده بود که مقید دارد التماس نمود که به دیگری حواله شود، ازو گرفته حواله ارادتخان نمود.

و مقارن آن حضرت شاهنشاهی به تماشای مچهی بهون و اچو و ویرناک نهضت فرمودند و در اثنای سیر خانزاده خان پسر مهابتخان از بنگاله آمده دولت بساط بوس دریافت، و یک زنجیر فیل عیوش پشت پیشکش کرد؛ و سید جعفر که از خدمت شاه جهان تخلف نموده بود به ملازمت اشرف پیوست.

مقارن این حال دایات عزیمت به صوب دارالسلطنه لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیرم کله به نشاط شکار پرداختند. کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلك بدایع و قم گشته، کوهی است بغایت بلند در ته کوه نشیمن گاه به جهت بندوق اندازی ترتیب یافته. چون زمینداران آهوان را رانده بر تپه کوه بر می آوردند و به نظر اشرف در می آمد بندوق را سراسر ساخته می اندازند و همین که به آهو رسید از فراز کوه جدا شده معلق زنان آمده بر روی زمین می افتد و بی تکلف عجب نمودی می کند و غریب شکار است. درین وقت یکی از پیاده های آن مرز و بوم آهو را رانده آورد و آهو بر پارچه سنگی جا گرفت، و چنانچه باید خوب محسوس نمی شد. پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را از آن مکان براند، به مجرد قدم پیش گذاشتن پای خود را نتوانست مضبوط ساخت در پیش پوته ای بود، دست بر آن انداخت که خود را تواند نگاهداشت قضارا پوته کنده شد و از آنجا معلق زنان به حال تباہ بر زمین افتاد. افتادن همان و جان دادن همان.

از مشاهده این حال مزاج اشرف به شورش و آشوب گرایید، و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکد و گشت. ترک شکار کرده، به دولت خانه تشریف آوردند و مادر آن پیاده آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت. اگرچه او را به نقد تسلی فرمودند، لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت. گویا ملك الموت به این صورت منخلق گشته به نظر آن حضرت در آمده بود از آن ساعت آرام و قرار از دل برخاست و حال متغیر گشت و از بیرم کله به تهنه به راجور، تشریف آوردند و به دستور معهود يك پهر از روز مانده کوچ می فرمودند.

در اثنای راه پیاله خواستند و همین که بر لب نهادند گوار نشد و برگشت، و تا رسیدن

به دولتیخانه حال بر همین منوال بود. آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار به دشواری کشید، و هنگام صبح که زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سیاه نفسی چند به سختی برآمد، و هنگام چاشت روزیکشنبه بیست و هشتم شهر صفرسته هزاروسی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه آبان سال بیست و دوم از جلوس اشرف همای روح آن حضرت از آشیانه خاک پرواز نموده سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک زد و در سن شصت سالگی جان به جان آفرین سپردند.

از سوح این واقعه دلخراش و وقوع این حادثه جگر تراش جهان به شورش و آشوب گرایید. جهانیان سر رشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند. درین وقت آصفخان که از فدائیان و داعیان دولت شاهجهان بود به ارادتخان همدانستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس بر آورده به نوید سلطنت موهوم شیرین کام ساخت لیکن او این حرف را باور نمی داشت تا آنکه به سوگند مغلط تسلی بخش خاطر آشفته او شدند.

به سلطنت برداشتن آصفخان داور بخش پسر خسرو را و بردن به جنگ شهریار

آنگاه آصفخان و ارادتخان او را سوار ساخته و چتر برگرفته روانه منزل پیش شدند، و نورجهان بیگم هر چند کسان به طلب برادر فرستاده آصفخان عذر ها گفته نزد ایشان نرفت. ناگزیر نعل حضرت چنت مکانسی را پیش انداخته با شاهزاده های عالی مقدار برفیل نشسته از پی شافت و آصفخان بنادری نام هندوی را پدا کچوکی به خدمت شاه بلند اقبال شاهجهان فرستاده خبر واقعه آن حضرت را به تقریر احواله نمود. و چون وقت مقتضی عرض داشت نوشتن نبود انگشتی مهر خود را باو سپرد تا دلیل باشد بر اعتماد.

القصة آن شب در نوشهره توقف گزیده، روز دیگر از کوه برآمده در بهنر نزول فرمودند، و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته نعل آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بنده های روانه لاهور ساختند، و روز جمعه در آن طرف آب لاهور در باغی که نورجهان بیگم اساس نهاده بود بجوار رحمت الهی سپردند.

بالجملة امرای عظام و سایر بنده ها که در موکب مسعود پادشاه مرحوم مغفور بودند چون می دانستند که آصفخان به جهت استقامت و استقامت دولت شاه جهان این توطئه برانگیخته داور بخش را به سلطنت برداشته و در حقیقت او را گوسفند قربانی ساخته، همه به آصفخان موافقت و متابعت نموده، آنچه می گفت می کردند، و تابع رضای او بودند، و در حوالی بهنر خطبه به نام داور بخش خوانده، روانه لاهور شدند. و چون پیوسته از صادقخان

آصفخان را اثر بی اخلاصی و نفاق نسبت به حضرت شاهجهان ظاهر می شد درین وقت خوف و هراس عظیم به خاطر حق شناس اوراه یافت به خدمت آصفخان ملتجی گشته در اصلاح این کار استعانت جست و شفیع جهت تقصیرات خود درخواست نمود، و آن مدارالسلطنت شاهزاده های عالیمقدار را که از نور محل گرفته بود به او حواله فرمود که به خدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک این دولت را شفیع جرایم خویش سازد، و همشیره آصفخان که در عقد ازدواج صادقخان بود پرستاری شاهزاده هارا سعادت جاوید دانسته پروانه صفت بر گرد فرق مبارک ایشان می گشت، و آصفخان چون از همشیره خود نورجهان بیگم مطمئن خاطر نبود نظر بند داشته احتیاط می نمود که هیچکس نزد ایشان آمد و رفت ننماید.

بیگم درین اندیشه که شهریار سریر آرای سلطنت گردد و آن برگشته روزگار ددلاهور خبر واقعه حضرت جنت مکانی را شنیده به تحریک زن و فتنه پردازی آن کوتاه اندیش خود را به اسم بی مسمای سلطنت نامور ساخته دست تصرف به خزاین و سایر کارخانجات پادشاهی دراز کرده، هر کس را هر چه خواست داده، به فراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت، و جمیع کارخانجات بیوتات را از خانه و فیلخانه و قورخانه و غیره که در لاهور بود متصرف گشته، در عرض یک هفته هفتاد و سه لک روپیه به منصبداران قدیم و جدید داده به خیال محال همت مصروف داشت و میسرزا بایستقر پسر شاهزاده دانیال را که بعد از واقعه آن حضرت فرار نموده به لاهور نزد شهریار درآمده بود به جای خود سردار ساخته لشکر را از آب گذرانید. غافل از آنکه کارفرمایان قضا و قدر در سینه دولت صاحب دولتی گذارند که سلاطین والا شکوه نما شیبه اطاعت و فرمان برداری او را پیرایه دوش مفاخرت و مباهات خواهند ساخت، و فلک شاهبازی بر سردست دارد که با وجود او صعوه و گنجشک راجه حد و یارای که درهوی همت بال هوس توانند گشود. قطره را به دریا نسبت دادن آب خود بردن است. و از آن طرف آصفخان داور بخش را بر فیل سوار کرده و خود بر فیل دیگر نشسته روی به عرصه کارزار آورده در قول قرار گرفت و خواجه ابوالحسن و مخلص خان و اله وردیخان و سادات باره در هراول کار طلب گشتند، و شیرخواجه و پسران شاهزاده دانیال درالتمش مقرر شدند. و ارادتخان با بسیاری از امرا در برانفارپای همت افشوده صادق خان و شاهنوازخان و معتمد خان و جمعی درجرانفارمقرر گشتند و درسه گری شهر تلافی فریقین اتفاق افتاد، و در حمله اول انتظام افواج او از هم گسیخت و نوکرانی که به تازگی فراهم آورده در برابر امرای قدیمی این دولت ابد پیوند فرستاده بود هر کدام به راهی شتافتند.

درین وقت شهریار برگشته روزگار بادوسه هزارسوار قدیم درظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت. ع

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ناگاه غلام ترکی از جنگ گاه تاخته می‌رسد و این خبر دلکوب بهوی می‌رساند و آن برگشته روزگار برآمد کار خود را تسجیده و بهبود خویش نفهمیده به رهنمونی ادبار عطف عنان نموده به قلعه در آمد. روز دیگر امرا آمده متصل بهصار شهر بر سمت باغ مهدی قاسمخان لشکر گاه ساختند، وا کثری از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب ارادتخان به قلعه در آمده در صحن دولتخانه پادشاهی توقف گزید و صباح آن امرای عظام به درون ارک داور بخش را سریر آرای ادبار ساختند و شهریار دسرای حضرت شاهنشاهی رفته در کنج خمول خزیده بود فیوررخان خواجه سرای که از محرمان و معتمدان حرم سرای اقبال بود او را بیرون آورده به اله وردیخان سپرد و اوفوطه از کمرش گشوده هر دو دستش را به آن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت، و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم درجائی که قرار یافته محبوبس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته، در زاویه ادبار به حال تپاه و روز سپاه نشانیدند و پس از روزی چند تهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را نیز گرفته مقید ساختند.

آصفخان عرضداشت مشتملا بر نوید فتح و فیروزی به درگاه شاه جهان ارسال نموده التماس ساخت که موکب کیهان شکوه بر جناح استعجال شناخته جهان را از آب و اختلال خلاص سازند. اکنون مجملی از حقیقت رسیدن بنارسی به درگاه شاه جهان و نهضت رایات جهان‌گشای به مستر سریر خلافت رقمزده کلک بیان می‌گردد. بنارسی در عرض بیست روز از مقام جنگیر هتی که منزلیست در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هزاروسی و هفت هجری خود را بخیر که در انتهای حد نظام الملك واقع شده رسانیده انداء بمنزل مهابتخان که در همان روز به شرف تقیل بساط اقبال سربلندی یافته بود رفته صورتحال معروضداشت و او چون برق و باد خود را به حرم سرای اقبال رسانیده خبر به درون فرستاد و آن حضرت از محل برآمدند. بنارسی زمین بسوس نموده حقیقت را معروض داشت و مهر آصفخان به نظر همایون در آورد و حدوث این حادثه دلخراش بر خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال از جبهه هویدا گشت.

چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت و ترتیب لوازم آن نبود و فرصت و توقف را مجال دادن دور از کار بود ناگزیر به التماس مهابتخان و دیگر دولتمخواهان روز پنجشنبه بیست

و سیوم ربیع الاول سنه هزاروسی و هفت هجری که مختار انجم شناسان و رصد بند بود نهضت موکب اقبال برجناح استعجال از راه گجرات بمستقر سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار و نهضت موکب سعادت به صوب دارالخلافت مصحوب امان الله و بایزید که از گرم روان شاهراه اخلاص بودند ارسال داشتند و جان نثار خان را که از بنده های مزاجدان بود با فرمان عالیشان محتوی پرانواع مراحم و نوازش نزد خان جهان افغان که در آن وقت صاحب صوبه دکن بود فرستاده تا او را به نوید عواطف گوناگون مستمال ساخته بر ذخایر ضماثر او وقوف حاصل نماید. و چون ایام ذوال و انتقال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده به اندیشه های باطل خود را سرگشته پادیه ضلالت ساخت و بسا نظام الملك موافق مطلب خویش ههود و موافق در میان داده پسوگند مقلظ مؤکد گردانید و مقرر کرد چنانچه سابق رقم پذیر گردیده که ملک بالاکهات را تا قلعه احمدنگر به تصرف او باز گذارد و درین کار سعی بلیغ نمود چنانچه تمام ملک بالاکهات سوای قلعه احمد نگر به تصرف نظام الملك رفت.

بالجمله چون خان جهان قصد فساد داشت و اراده باطل باخود مخمر ساخته بود، نخست چنین ملکی را مفت و رایگان به غنیمت وا گذاشت که شاید در وقت بد به فریاد برسد. مقارن این حال دریائی رویله که پیش از واقعه حضرت جنت مکانی از خلعت حضرت شاه جهان حرمان سعادت اختیار نموده به چاندور که داخل ولایت نظام الملك است رفته، بناکم روزگار بر سر می برد آمده به خان جهان ملحق گشت و محرک سلسله فتنه و فساد شد. و آقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش دیوان شهریار بسود، او نیز به شاه جهان اخلاص درست نداشت، حرفهای پوچ به آن افغان برگشته بخت خاطر نشان نمود بالجمله جان نثار خان را که فرمان گیتی مطاع به جهت استمالت خان جهان آورده بود بی آنکه عرضداشت در جواب فرمان قلمی نماید، بی نیل مقصود رخصت معاودت فرمود.

القصة خان جهان فرزندان خود را به اسکندر دوتائی و جمعی از افغانان که از صمیم قلب با او موافقت داشتند در برهانپور گذاشته خود با جمعی از بنده های پادشاهی که به ظاهر دم از موافقت او می زدند و خود را از شر او محافظت می نمودند. مثل راجه کجسنگه و راجه جیسنگه و غیره بماند و آمده اکثر محال ولایت مالواریا متصرف شده و منسوبات باطنی و فتنه پردازي خود را بر عالیشان ظاهر ساخت و هم بزودی برگشته به برهانپور رفت و چون موکب کیهان شکوه بسرحد ملک گجرات رایت اقبال برافراشت عرضداشت ناهر خان که به خطاب شیرخانی سرافرازی داشت مبنی بر اظهار اخلاص و دولتخواهی خویش و اراده های

باطل سیفخان که در آن وقت صوبه دار احمد آباد رسید. و چون سیفخان در اقامت حیات حضرت جنت مکانی نسبت به بندهای شاه جهان مصدر گستاخیها شده بود از کسب دارهای خویش خوف و هراس عظیم داشت، رسیدن عرضداشت شیرخان مصداق این معنی گشت. لهذا شیرخان را بهمر احم خسروانه مشتمال و امیدوار ساخته به صاحب صوبگی گجرات سرگرم خلعت گردانیدند. و فرمان شد که شهر احمد آباد را متصرف شده حواله معتمدان خود نماید. و سیفخان را نظربند به درگاه والا حاضر سازد. درین وقت سیفخان بیماری صعب داشت و چون همشیره کلان نواب قلیسی القاب فلك احتجاب متاذالزمانی در جاله نکاح سیفخان بود و آن ملکه جهان به همشیره خویش نهایت محبت و دلگرمی ظاهر می ساخت مراعات خاطر ایشان بر ذمت همت و بیروت حضرت شاهجهان لازم و متعشم بود. لاجرم خلعت پرستخان دستوری یافت که به احمد آباد شتافته سیفخان را از نظربند به حضور یارد و نگهدارد که آسیب جانی به سیفخان رسد. و موبک منصور درهای نرهدا را از گذر بایبادی عبور فرموده در ظاهر نصبه سنود که بر کنار آب مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشتند. و در آن مقام دلگشا جشن وزن قمری سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت.

سید دلیرخان باره که از یکتا جوانان رزم آزما بود به ادراک سعادت زمین بوس فرق عزت بر افراخت و منصب او چهار هزار سی هزار سوار مقرر گشت و درین جشن از عرضداشت شیرخان معروض گردید که از نوشته ساهو کارام گجرات که بعضی از آنها در لاهور اندر سلطوم شد که آصفخان و دیگر دولتمخواهان که داور بخش را دست نشان ساخته به مقابل شهر یاز شتافته بودند و در حوالی لاهور با افواج او در جنگ دایت نصرت بر افراختند، و شهر یاز در قلمه لاهور متحین گشته در معنی به زندان درآمد، و خلعت پرستخان که به جهت محافظت سیفخان شتافته بود چون به حوالی احمد آباد پیوست به شیرخان به استقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه بر آمده، جبین اخلاص را به سعادت زمین بوس نورانی ساخت. و سیفخان لاعلاج همراه خلعت پرستخان روانه درگاه گشت، و حضرت شاهجهان به شفاعت نواب فلك احتجاب جرایم او را به طور مقرون داشته، از قید آزاد ساختند. و شیرخان از ضبط و نسق شهر خاطر برداشته با دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا ولی خان و غیره هم در محمود آباد به سعادت زمین بوس کافروایی مراد گردید.

چون تالاب کانکره که در ظاهر شهر احمد آباد واقع است محل نزول دیات اقبال گشت، هفت روز در آن مقام دلکش به جهت تنظیم و تنسیق ملك اقامت فرموده، شیرخان به منصب پنجهزادی ذات و سوار و صوبه داری ملك گجرات بلند پایگی بخشیدند، و میرزا

عیسی ترخان را به منصب چهارهزاری سوار و ایالت ملک نهنه سرافراز ساختند. و بجهت نظام کارخانه سلطنت، و انتظام مصالح دولت، خلعت پرستخان را که از معتمدان و محرمان چاننثار بود نزد آصف خان به لاهور فرستادند، و فرمان عالیشان به خط خاص صدور یافت که درین هنگام که آسمان آشوب طلب، و زمین فتنه جو است، اگر داور بخش پسر خسرو برادر او شهریار و پسران شاهزاده دانیال را آورده صحرای عدم ساخته دولتخواهان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند به صلاح و صوابدید قریب خواهد بود.

خواندن خطبه بنام شاه جهان در لاهور: روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول سنه هزاروسی هفت هجری با اتفاق دولتخواهان در ایوان دولتخانه خاص و عام لاهور خطبه به نام نامی و القاب گرامی پادشاه بلند اقبال، مستد آدای تخت سلطنت و اجلال برونی و بها پذیرفت؛ و داور بخش را که دولتخواهان روزی چند به جهت مصلحت وقت و تسکین شورش سلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در گوشه ادبار محبوس گردانیدند، و شب چهارشنبه بیست و پنجم ماه مذکور او را با گر شاسب برادرش و شهریار و طهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال آورده راه فنا ساختند و گلشن هستی را از خس و خاشاک وجودشان پرداختند.

درین وقت موبک اقبال به حدود ملک رانا پیوست و رانا کرن در مقام کوکنده که سابق در ایام شاهزادگی با پدرش رانا امر سنگه به ادراک سعادت آستانبوس مفتخر و مباهی گشته بود بتاریک اخلاص شافته دولت زمین بوس دریافت پیشکش درخور خویش گذرانیده، سعادت جاوید اندوخت. و شهنشاه دریا نوال او را به انواع و اقسام مراحم و نوازش سرافرازی بخشیده، خلعت با دهکده کی لعل که سی هزار روپیه قیمت داشت، و شمیر مرصع و خنجر مرصع و قیل خاصه با رنخوت نقره و اسب خاصه با زین طلا عنایت فرمودند، و محال جاگیر او را به دستور سابق مقرر داشتند.

برکنار کول مانند جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت، و بتاریخ هفدهم جمادی الاول ساعت دارالبرکت اجمیر از اخبار موبک منصور محسود بهشت برین گردید. به آیین جد بزرگوار خویش پیاده به زیارت روضه متبر که شتافته آداب زیارت به تقدیم رسانیدند، و به اقسام خیرات و میرات پرداختند، و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افکنده، بنایان چابک دست مقرر فرمودند که در اندک فرصت حسن انجام بخشید و به خواهش مهاستخان خانانان سه سالار صوبه اجمیر و پرگنات آن نواحی بجایگزین او مرحمت فرموده عازم دارالخلافت گردیدند. و در اتنای راه خان عالم و مظفرخان معصومی و

بهادرخان اوزبك و راجه چسنگه و انیرای سنگدلن و راجه بهارت بوندیله وسید بهوه بخاری و بسیاری از بندهما به قدم شوق و اخلاص شتافته سعادت زمین بوس در یافتند.

شب پنجشنبه بیست و هشتم جمادی الاول موکب ظك شكوه در ظاهر دارالخلافه اکبر آباد به باغ نور منزل نزول الجبال ارزانی فرمود. قاسم خان حاکم شهر به سعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت، و صباح آن که پنجشنبه بود همعنان بهخت و دولت فیل سوار داخل شهر شده خرمن خرمن زد بر زمین و پسر زبخته، دامان اهل حاجات را مالامال مراد ساختند. و چون ساعت جلوس میمنت مانوس بر اورنگ خلافت و جهانبانی روز دوشنبه هفتم جمادی الآخر بود در دولخانه ایام شاهزادگی نزول سعادت فرموده مدت ده روز در آن سر منزل کامرانی مقام نمودند و بتاریخ مذکور سوار سمند دولت داخل قلعه مبارک شده در دولخانه خاص و عام سریر سلطنت را به جلوس اشرف آسمان پایه گردانیدند و خطبه و سکه را بنام نامی و لقب گرامی خویش زب و زینت بخشیدند، و طفرای خرای ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قران لانی شاه جهان پادشاه غازی بر مناشیر دولت ثبت شد و جهان پیر از سر نوجوان گردید و جهان را سرمایه امن و امان به دست افتاد.

تمت الخیر

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

حواشی و تعلیقات

ص ۱ - در باب تاریخ جلوس در کلبه نسخ هشتم جمادی الثانی ذکر شده الا نسخه الف یعنی نسخه اساس و نسخه دال (دهلی) و ترجمه انگلیسی راجرز که بیستم جمادی الثانی سنه ۱۵۱۲ هـ ق آمده است.

ولی اقرب همین بیستم است زیرا هشتم قبل از وفات اکبر شاه می باشد و جلوس جهانگیر ناممکن. زیرا اکبر شب چهاردهم جمادی الثانی وفات یافت و احتمال جلوس یک هفته بعد از آن به نظر درست تر می رسد. و جهانگیر خود در صفحه هفدهم در ضمن ملازمت نمودن شریف خان می نویسد: "پانزده روز از جلوس مبارک گذشته در چهارم رجب سعادت ملازمت دریافت".

ص ۴ - راناسانگا: از راجه های هندو که در اودی پور حکومت داشت. بابر در سیزدهم جمادی الثانی سال ۹۳۳ او را در جنگی در کانوا شکست داد.

چهارباغ: تیموریان نوعی از باغی را چهارباغ می گفتند که در وسط چهارخیابان داشته و در هر خیابان دو طرف درختان و گلهای مختلف می کاشتند (حاشیه اردو). سکندر لودی: یکی از پادشاهان سلسله لودی افغان که قبل از سلسله تیموریان در هندوستان حکومت داشته.

ص ۶ - جاگیر (جای گیر) پاره زمین که سلاطین و امراء و منصب داران و مانند آن دهند تا محصول آن را از کشت و کار هرچه پیدا شود متصرف گردند و به اصطلاح ارباب دفاتر سلاطین هندوستان تیول و قدری از ملک که عوض ماهانه تنخواه نمایند (آنند). جاگیر دار - دارنده جاگیر.

ص ۱۰ - راجه بهارامل، راجه بهگوان داس، شیخاوت: راجه بهارامل و راجه بهگوان (پدر و پسر بالترتیب) از امرای کبار حضرت عرش آشیانی بودند و به منصب پنج هزار رسیده بودند در لاهور از اعمال خیریه او مسجد جامع است که حال اکثر مردم در آنجا به ادای نماز جمعه قیام می نمایند.

ص ۱۵ - راجه مان سنگه ولد راجه بهگوان داس شیخاوت این گروه را شیخاوت ازین رهگذر می گویند که در بزرگان اینها توالد و تناسل نمی شد، درویشی شیخ ولی شیعاری به سروقت او رسید، ودعا کرد حق تعالی او را پسر کرامت کرد، مسمی به شیخ گشت و اولاد او را شیخاوت می گویند. در دکن وفات یافت (مآثرالامرا ص ۱۵۱).

ص ۱۶ - احدی: لقبی که دارنده آنرا از سلطه فرمانروائی سایرین خارج و مستقل می ساخت. کسی که لقب احدی داشت فقط از شخص شاه فرمان می گرفت ولی سایر امرا و حتی نخست وزیر نیز بر او حق فرمان دادن نداشتند.

ص ۱۸ - جمدهر (جمدر = جنب در) با دال انجد بزوزن خنجر سلاخی است که آنرا در هندوستان کنار گویند بر وزن قطار، واصل آن "جنب در" است یعنی پهلوشکاف و به هندی یعنی دندان عزرائیل.

ص ۱۸ - در سانسکریت مرکب از (جم = خدای مرگ) +

دهار (در اردو: دهار) (دم شمشیر) است "دکتر راجا" (حواشی برهان)

ص ۱۸ - ابوالقاسم نمکین بن ملا میرسزواری حسینی هزوی، یکی از امرای اکبرشاه و جهانگیر شاه، وفات ۱۵۱۸ ه. ق (۱۵ - ۱۶۰۹ م).

ص ۱۸ - احراریه: پیروان خواجه عبداللہ نقشبندی احرار: یکی از شعب سلسله نقشبندیه خواجه عبداللہ احرار در نزدیکی تاشقند در باغستان در رمضان ۸۵۶ ه. ق به دنیا آمد. و در ۲۹ ربیع الاول ۸۹۵ ه. ق وفات یافت. مزار خواجه در سمرقند است. (دهخدا. تذکره خواجگان نقشبندیه، ص ۴۴).

ص ۲۳ - هیمویتال. در ابتدا در قصبه ریواری نمک می فروخت سپس در زمان مبارک خان عدلی سپهسالار او گشت. او بدوا خود را به سنت رای خواند ولی بعدا به راجه بکر ماجیت ملقب ساخت. چون سواری اسب نمی دانست همواره برفیل می نشست و فیلان بسیار جمع نموده پانصد فیل شیرمست دلیر داشت وی بعد از درگذشت همایون شاه با اکبر پسر وی مصاف جنگ داد ولی گشته شد. (مآثرالامرا، ج ۱، ص ۶۹ - ۴۶۸).

ص ۲۲ - مریم زمانی مادر جهانگیرشاه: او دختر راجه بهارامل بود. نام واقعی او را هیچ یک از مورخین ننوشته اند گویند که نام اصلی اش انبیرکوماری بوده به جهت اینکه اهل انبیر می باشد. وفات او به سال ۱۵۳۲ ه. و مدفنش شهر سکندرا است.

ص ۲۴ - رانا اودی سنگه راتهور عرف موته راجه: پسر راجه مال دیو و حاکم جوده پور بود. دختر او مان متی که به جگت گسائین مشهور بود در سال ۹۹۴ ه. ق به ازدواج جهانگیر درآمد. (امرای هنود، ص ۴۸ از ترجمه اردوی جهانگیرنامه).

ص ۲۸ - جلوانه: جلو در زبان ترکی لگام اسب را گویند وقتی که شاه به کسی اسبی می بخشید. مہتری که اسب را به صاحب آن تحویل می داد چیزی به عنوان انعام دریافت می کرد که آن را جلوانه می گفتند. (آئین اکبری، ترجمه انگلیسی، ص ۵۱).

ص ۲۹ - شریف آملی: از آمل مازندران بوده و در سنه ۹۸۴ ه. ق به هندوستان آمده

در سلک بنده های اکبری منسلک گشت و خدمات متعدد انجام داد، او در زمان جهانگیر هم عزت و احترام فراوان داشته و در نزدیکی لکنه‌و در موهان وفات یافت و در همانجا مدفون گشت (مآثرالامرا، ج ۳، ص ۲۸۹).

(۱) ص ۲۹ - رقیه سلطان بیگم: دختر میرزا هندال بن بابر شاه و زن اول اکبر شاه بود. در ۱۵۳۵ وفات یافت (بیوریج، ج ۲، ص ۴۸).

(۲) ص ۳۴ - شیخ نظام الدین اولیا: یکی از بزرگان اسلام، مزارش زیارتگاه خاص و عام است، ولادت ۶ صفر ۶۳۴ ه.ق، بدایون. وفات ۱۸ ربیع الاول ۷۲۵ ه.ق، مزار او در دهلی است.

(۳) اعتمادالدوله: مقام وزیر اعظم یا اعتمادالدوله بزرگترین مقامات درباری بود. تمام درآمدها و مخارج مملکت از هر قبیل به اجازه او وصول یا خرج می شد. و تمام احکام کشوری و مالیاتی و لشکری نخست به مهر او و بعد به مهر شاه می رسید.

(۴) اعتمادالدوله، غیاث بیگ تهرانی پدر نورجهان بیگم و آصف خان سپهسالار جهانگیر بود. بعد از فوت پدر غیاث بیگ از ناسازگاری روزگار باده پسر و یک دختر از ایران به طریق فرار روانه هند شد و در سلک خدمتگاران اکبر شاه منسلک گشت و تا منصب هزاری رسید و دیوانی بیوثان اختصاص یافت.

در آغاز سال جلوس جهانگیر شاه به خطاب اعتمادالدوله سرافراز گردید. بعد از ازدواج نورجهان دختر وی با جهانگیر شاه خاندان وی ترقی شایانی کرد و به منصب های عالی رسیدند. وی در سال ۱۵۳۱ در نزدیکی کانگره وفات یافت. (مآثرالامرا، ج ۱، ص ۱۳۱ - ۱۳۷).

(۵) ص ۳۵ - ایلغار، کلمه ایست ترکی و در فرهنگ فارسی به معنی حرکت سریع سپاهیان بسوی دشمن، هجوم و یورش آمده و ناظم الاطباء به معنی شکیب و شیبخون و مسافرشی که در شب با تند و چالاکی انجام شود آورده است.

(۶) ص ۴۳ - ارجن: پنجمین پیشوای سیکها است.

ارجن مؤلف ادبی گشته کتاب مقدس سیکها می باشد این کتاب مجموعه ای از گفتار علمای هندو و مسلمان است باری ارجن با منظم کردن سپاهی از سیکها برپادشاه وقت شورید ولی در این امر توفیق نیافت و کشته شد. سیکها مرگ او را شهادت در راه حق دانسته و به عنوان اولین شهید او را ستایش می کنند. و در تابستان هر سال بر سر قبر او جشنی گرفته می شود (رک: سیکها، خوشونت سپنگ، عبداللطیف، تاریخ پنجاب، ص ۲۵۳).

(۷) ص ۴۳: غلورخانه، بنگاه خیریه: این از ابداعات خاصه جهانگیر بود در تمام بلاد کم و بیش درسی مقام غلورخانه ها دایر کرده بود و مردم بی بضاعت و مستحقین از آنجا کمک خوراکی می گرفتند.

(۸) ص ۴۵ - جشن وزن شمسی و قمری: پادشاهان تیموری از اکبر به بعد سالی دوبار

خود را با اجناس مختلف وزن می کردند و اجناس وزن شده را به مستحقین و علما و مشایخ تقسیم می نمودند. سرتامس رو درباره جشن وزن شمسی و قمری جهانگیر به تفصیل پرداخته است. سرتامس رو سفیر انگلستان در دربار جهانگیر بود. تفصیل این امر در همین کتاب در صفحه سی و هشت موجود است.

ص ۵۵: دل در نزدیکی شهر سری نگر (واقع در کشمیر) است و آبی بسیار شیرین دارد. تمامی گردشگاههای شهر مانند باغ شالیمار، باغ نشاط، چشمه شاهی، باغ نسیم، باغ نگین و غیره در گرد آن واقع اند.

ص ۵۵ - سلطان زین العابدین: اسم او شاهی خان و لقبش زین العابدین بود و در نزد مردم عامه به اسم بدوشاه یعنی شاه بزرگ شهرت داشت وی در ۱۴۷۲ م وفات یافت. ص ۵۶ - زین لنکا: ساختمانی که زین العابدین در چشمه اولر ساخته بود. لنکا به معنی جزیره است. زین لنکا به مناسبت اسم زین العابدین گذاشته شده است.

ص ۵۷ - چک از جمله قدیم ترین قبائل کشمیر بوده است که مردم آن در دلیری و جرات شهرت داشته اند.

ص ۵۷ - شیرخان سوری: در السنه و اقوای شیرخان به شیر شاه مذکور است نام او فرید و نام پدر او حسن است و حسن از طایفه افغان سورا است.

او در محرم سنه ۹۴۷ ه. همایون پادشاه را در معرکه قنوج شکست داده سلطنت هندوستان را متصرف گشت و تا پنج سال حکومت کرده در معرکه کالنجر بر آتش سوزی در اسلحه خانه خود را سوزاند و از ماده "آتش مرد" تاریخ وفات او یافته اند (طبقات اکبری ج ۲، ص ۸۶ تا ۱۰۷).

ص ۵۸ - ریواج (ریواس): گیاهی است دارای ساقه های سفید و سبزه بلندیش تا یک متر می رسد. در سر ساقه آن برگ بزرگ و پهن شبیه پنجه مرغابی می روید. ساقه اش لطیف و آبدار و طعمش ترش مطبوع، علاوه بر املاح معدنی دارای مقدار زیاد ویتامین (ث) می باشد، خام خورده می شود در پختن بعضی خوراکیها نیز بکار می رود، شربت هم از آن درست می کنند، در کوهها و جاهای سرد می روید، در بعضی نقاط ایران بخصوص خراسان بطور خودرو سبز می شود ریشه آن تا چند متر در زمین فرو می رود، ریوند از ریشه آن بدست می آید. ریواس و ریواج و چکری و زرینله هم گفته اند. (عمید)

ص ۵۸ - امیر خسرو: پدرش امیر سیف الدین محمود در شهر کش ترکستان اقامت داشت و در غائله مغول به هندوستان فرار کرد و در آنجا در شهر پتالی مسکن جست.

در این شهر بود که امیر خسرو به سال ۶۵۱ ه. ق تولد یافت و به همان طور که پدرش اهل فضل بود خود وی نیز به تحصیل علوم و فنون پرداخت و مطالعه آثار و اشعار فارسی را شیمه خود ساخت تا درین زبان رسوخ کامل پیدا کرد و از ایام جوانی به سرودن اشعار آغازید بطوری که وی را از جهت کثرت اشعاری که به او نسبت داده اند و از آنچه از او باقی مانده می توان شاعری درجه اول شمرد. او را از لحاظ وسعت افکار و کثرت اشعار

سعدی هند نامیده اند.

ص ۶۱ - قور: ماخوذ از ترکی، جبه، سلاح.

قورچی: یکی از افراد دسته قورچیان است که در بعضی موارد هم ماموریت رساندن نامه و پیغام به وی محول می شده است.

قورچیان: مانند مخازن اسلحه متحرک و تیر و کمان و شمشیر و خنجر و تبر و سایر مسلح بودند... سبیل های بلند نیز از مشخصات قورچیان بود. (لغت نامه دهخدا)

ص ۶۵ - علی قلی استجلو - شیرافکن، شوهر اسبق نورجهان بیگم که در آن وقت مهرالنساء اسم داشت. وفات ۱۰۱۶ ه. ق. لفظ "مظلوم" ماده تاریخ وفات اوست.

ص ۷۴ - میان وجیه الدین: وی بزرگ سلسله شطاریه گجرات و مرید خلیفه شیخ غوث گوالیری بود. شیخ وجیه الدین در سال ۸۹۸ ه. ق وفات یافت. مزار وی در احمدآباد است.

ص ۷۵ - شاه نعمت الله ولی کرمانی: امیر نورالدین نعمت الله بن میر عبدالله از اولاد امام خامنه حضرت محمدالباقربین علی بن حسین و از بزرگان وقت بود. وی در ۸۳۴ ه. ق وفات یافت و در قریه ماهان در نزدیکی کرمان مدفون گشت. مزار وی زیارتگاه خاص و عام مردم است.

ص ۷۶ - ختا - خطا (خطای) تعیین معنی نام کلمه که در تواریخ و کتب اسلامی بسیار آمده مشکل است. در هر حال به قسمت شمالی چین یعنی نواحی منچوری، مغولستان و ترکستان شرقی اطلاق می شده و ظاهراً قسمتی از سیبری هم تحت این عنوان می آمده (قاموس الاعلام ترکی، برهان حاشیه).

ص ۷۹ - جل - چگاوک: پرنده ایست کوچک و خوش آواز شبیه به گنجشگ و کمی بزرگتر از او.

ص ۸۵ - ولایت نظام الملکیه: سلسله حکومت نظام شاهی در دکن (جنوب هندوستان).

ص ۹۲ - عادل خان بیجاپوری: ابراهیم عادل شاه ثانی والی بیجاپور در سال ۱۵۸۰ م به تخت نشست و در سال ۱۶۲۷ م وفات یافت. دوران حکومت وی بسیار درخشان بود.

ص ۹۳ - مهتمد خان، محمد شریف مؤلف اقبالنامه جهانگیری: از مردم ایران است چون به هندوستان وارد شد به دستگیری بخت بیدار به دولت روشناسی جنت مکانی جهانگیر شاه فائز گشت.

ص ۱۲۸ - توره: توره بندی. رسمی بود که ده روز قبل از عروسی طعامهای گوناگون آماده می کردند و به مردم تقسیم می نمودند توره بیشتر از بیست و دو و کمتر از دو نوع طعام نمی باشد. (منشی فیض الدین، بزم آخر، ص ۲۸، ترجمه اردوی جهانگیرنامه، قدوسی).

ص ۱۴۰ - عرس: میهمانی عروسی: مجازاً به معنی مجلس طعام فاتحه بزرگان است که به روز وفات بعد از سالی کنند. چرا که رحلت از غمکده دنیا به منزله شادی

عروسی است. الحق عاشقان حق چنانکه سعدی فرموده :

عروسی بود نوبت ماتمت دگر نیک روزی بود خاتمت

(آندراج)

ص ۱۵۱ - جهروکه : مراد نشیمن شاهی است که نخست وزیر در پائین آن ایستاده عریضه به حضور شاه می داد. وزرای دیگر هریک مطابق مقام خود به فاصله معینی می ایستادند.

جهروکه در شن علاوه بر این محلی به نام جهروکه در شن وجود داشت که مانند بهار خواب یا تراس می بود و شاه هر روز صبح زود در آن محل می ایستاد تا غابریں اورا زیارت کنند و مردم قبل از دیدار شده بر روی جهروکه در شن به سر کار خود نمی رفتند. ص ۱۵۴ - بخترخان کلاونت : یکی از موسیقی دانان وقت که در دربار جهانگیر شاه و ابراهیم عادل شاه بیجاپوری هنرنمایی می کرد و جوایز و صلات بزرگی می گرفت.

ص ۱۵۶ - ورزی = ورزا : به زبان انگلیسی نائب السلطنه رامی گویند. ص ۱۵۶ - انگلیزان یا انگریزان : انگلیسها را می گفتند و امروز هم به زبان اردو می گویند.

ص ۱۵۶ - نشان پنجه مبارک : پادشاه گورکانی به منظور اعتبار بخشیدن به احکام یا پیمانهایی که می بستند پنجه دست خویش را در جای آن می نهادند برای این کار از زعفران استفاده می شد.

ص ۱۶۰ - عقده ذنب : ترکیب اضافی عقده الذنب - عقده ذنب وراس که عقدتین نامند، در اصطلاح معمول در هیئت و نجوم است که در قمر محل تقاطع مداروی یا مدار زمین باشد یا به قول قدما محل تقاطع فلک ممثل یا مایل. (دهخدا).
عقده راس، ترکیب اضافی عقده الراس، محل تقاطع فلک حامل و مایل قمر در سر دایره مفروضه. (دهخدا).

ص ۱۶۰ - داراشکوه : پسر ارشد شاه جهان بود. تولد او در شب دوشنبه بیست و پنجم صفر ۱۰۲۴ اتفاق افتاد و در جنگی که برای بدست آوردن حکومت با اورنگ زیب دست داد کشته شد.

ص ۱۷۵ - مجلس عید آب پاشی : مراد جشن عید گلابی است این جشن در عهد تیموریان در روز تیر از تیرماه برگزار می شد. این جشن را عید ترکان نیز می گفتند. در این عید امرا و بزرگان صراحی های مرصع از آب گلاب خالص پر کرده به حضور پادشاه می بردند این امر اندک اندک میان مردم عامه نیز معمول گشت که بصورت تحفه هم آب گلاب می بردند.

ص ۱۷۵ - فلونیا : معجونی نشئه آور که جزء اعظم آن افیون و بنگ است سازنده این معجون حکیم فلون طرطوسی بود که در قرن اول میلادی می زیست. حکیم جالینوس نیز در باره فلونیا در کتب خود مطالبی دارد.

- ص ۱۶۲ - کاروندیک : اشیاء ساخته شهروندیک یعنی وینیز .
- ص ۱۷۷ - برکی : نام قدیم قوم مرهته این قوم در کوهستان کونکن زندگی می کرده اند و افواج ملک عنبر از آنها تشکیل می شد .
- ص ۱۷۷ - قطب الملکیه : سلسله حکومت در دکن (جنوب هندوستان) که مرکز گلکنده بود و قطب شاه همعصر اکبر و جهانگیر شاه بود .
- ص ۱۷۸ - کهرکی : نام فعلی اورنگ آباد که در سیصد مایلی شمال حیدرآباد واقع است این شهر وسیله ملک عنبر در سال ۱۶۰۸ بنا شد . ملک عنبر خود آنجا را فتح آباد نامید ولی بدین نام شهرت نیافت بلکه به مناسبت نام اورنگ زیب به اورنگ آباد مشهور گشت .
- ص ۱۸۱ - دارائی یافت . نوعی پارچه زرینفت که از پشمی مشهور به پشم دارائی یافته شده و سپس طلاکاری می شد .
- ص ۱۸۲ - تومن توغ : از اقسام پرچم بود که فقط به شاهزادگان و امرا داده می شد .
- ص ۱۸۲ - کیش : بر وزن ریش به معنی ترکش باشد و آن جایی است که تیر در آن کنند و برکمر بندند . و بر مرغان را گویند مطلقا خصوصا پری که بر تیر نصب کنند و نوعی از جامعه بود که از کتان بافتند و نام جانوری است که از پوست آن پوستین کنند . (جهانگیری ، برهان ، رشیدی) .
- ص ۱۸۳ - عاقری : در ترجمه انگلیسی بیوریج این لغت به معنی فغفوری آمده یعنی مصنوعات چینی .
- ص ۱۸۵ - شاه شجاع : پسر دوم شاه جهان بود که تابست سال در زمان او ایالت دار بنگال بود . ولی پس از سقوط پدر در جنگ با اورنگ زیب برادرش ، بر سرپادشاهی شکست خورده و به جانب اراکان متواری و در همان جا فوت شد .
- ص ۱۸۹ - قطب الملک حاکم گلکنده : نام اوسلطان محمد قطب شاه است . او پس از وفات عم خود محمدقلی قطب شاه در سال ۱۵۲۱ به حکومت رسید و در ۱۵۳۹ وفات یافت .
- ص ۱۸۹ - کورنش = کرنش : نوعی ابراز ستایش و سجده در مقابل پادشاه که از عهد اکبر متداول گردید و در زمان جهانگیر هم معمول بود .
- در عالم آرای عباسی هم کرنش به کرنش بجای آوردن ، کرنش کردن و کرنش نمودن آمده (ص ۳۱۳ ، ۲۶۲) .
- ص ۲۵۳ - آسرم = آشرم : اصطلاحی در تصوف هندی ، خانقاه صوفی هندو ، طبقه چهارم از طبقات چهارگانه هندوان که به صوفیان اختصاص دارد .
- ص ۲۵۷ - قلب الاسد (مركب) : یکی از کواکب صورت اسد و آن از قدر اول است . نام دیگر آن زیره است . کنایت از وسط تابستان چله گرما (در اینجا به همین معنی آخر مراد است) .
- قلب الاسد از اسد فروزار . چون آتش عود عودسوزان ، (نظامی) (دهخدا)

ص ۲۱۸ - شاه بداغ : از اویماق میانکال سمرقند بود . او در زمان همایون واکبر شاه کارهای بزرگی به انجام رسانید . او در نزدیکی قلعه ماندو قصری بنا کرد به نام نیل کنته که پر از کتیبه هائی درباره حملات به دکن و خاندیس می باشد (مآثر الامرا ، ج ۲ ، ص ۵۳۶) .

ص ۲۲۵ - تانسین کلاونت : نام او ترلوچن داس وپسر مکرند پاندی از قبیله برهمن بود . گویند پدر تانسین را اولاد نمی شد تا اینکه بر اثر دعای شیخ محمد غوث گوالیاری خداوند تانسین را به او داد (۹۳۱هـ) . تانسین در خانه شیخ محمد پرورش یافت تا آنجا که یگانه استاد کلیه علوم و فنون گردید به قول ابوالفضل در آئین اکبری تا دوهزار قبل از او کسی مانند او نیامده بود (مقالات الشعرا ، حاشیه ۲ ، ص ۱۴۵ - ۱۴۲) .
ص ۵ - ۲۴۲ - تفسیر کشاف : تفسیر عمده ای از قرآن مجید به زبان عربی از علامه زمخشری است .

ص ۵ - ۲۴۴ - تفسیر حسینی : تفسیری است از قرآن مجید به زبان فارسی از ملا حسین واعظ کاشفی او یازده سال قبل از وفات خود به سال ۸۹۹هـ . این تفسیر را جهت مرعی خود امیرعلی شیرنواشی تحریر کرده است این تفسیر اول بار در مطبعه کیشور به چاپ رسید و بعدا به اردو ترجمه شده و تحت عنوان تفسیر قادری در دو جلد چاپ گردید
روضه الاحباب : مؤلف جمال حسینی یا جمال الحسینی شهرت جمال الدین عطاء الله ابن فضل الله شیرازی ، معروف به صاحب روضه الاحباب ، محدث و مورخ ایرانی . وفات ۹۱۷ یا ۹۲۶هـ ق .

روضه الاحباب فی السیرالنبی و التال و الاصحاب : به فارسی در سه جلد ، در تاریخ محمد (ص) و خاندان و اصحاب وی که آن را به نام امیرعلی شیرنواشی تألیف کرد . آثار دیگر احوال اولاد امیرالمومنین ، تحفه الاحیاء ، الاربعون حدیثا ، و تکمیل الصناعه فی القوافی است .

ص ۲۵۵ - عین الهیره : سنگی قیمتی است که شباهت به چشم گربه دارد . (لغات فارسی) .
ص ۲۵۵ - قبحاق : در نسخه سر سید احمد به صورت پنجاق ضبط شده که البته درست نیست . صحیح آن قبحاق است که جنگلی است واقع در میان ترکستان و توران . (لغات فارسی) ، بیوریج معتقد است که این لغت ترکی و به معنای اسب دراز گردن می باشد (بیوریج ، جلد ۲ ، ص ۲) .

ص ۲۶۵ - شوربای بوغان : بیوریج می نویسد این لغتی است ترکی و بدان زبان سوپ غلیظ را گویند .

ص ۲۵۸ - استاد بهزاد : کمال الدین بهزاد در هرات در سنه ۸۵۴ به دنیا آمد و در سنه ۹۴۲ وفات یافت . او در زمان سلطان حسین بایقرا و شاه اسماعیل اول صفوی می زیسته و تا اوایل عهد شاه طهماسب زنده بوده است . (دایره المعارف ، ص ۳۴۱)
استاد منصور : یکی از مصوران با برنامه نوشته ظهیرالدین محمد بابر پادشاه .

این نسخه مصور از بابرنامه در موزه بریتانیا موجود است. (بیوریچ، جلد ۲، ص ۲۰).
 ص ۲۷۶ - مرض مکرر - یکی از مشاغل درباری که مسئول آن موظف بود عرایض
 مردم را به سمع ملوکانه رساند و نیز مشورتی خود را در آن باب به پادشاه عرضه می داشت
 (هیئت مرکزی دولت معول، ص ۳۲۵).

ص ۲۸۱ - ام الصبیان: به صاد مہملہ وسکون مودہ، ع. نام مادر دیوی که اطفال
 را آسیب رساند و نزد اطباء نوعی از صرع است که به اطفال عارض می شود. رازی گفته:

زنہار بہ تزویج نگردي شادان باشد عزبي ماہہ راحت بہ جہان
 زن صاحب فرزند چو شد علت تست دشوار بود علاج ام الصبیان

(آندراج)

ص ۲۸۲ - شاهزاده اورنگ زیب: پسر سوم شاه جهان که بعد از زندانی کردن پدر
 خود بر تخت سلطنت جلوس کرد (وفات ۱۱۱۸ھ. ق).

ص ۲۹۸ - بزم ہسنت ہاری: بزم = مجلس، جشن، ہسنت = بہار، ہاری، باغ = جشنی
 کہ در فصل بہار در ہوای آزاد می گرفتند تقریباً مانند گاردن پارٹی امروز.

ص ۳۰۰ - کرکراقان = کرک یراق: در متون صفوی دیدہ می شود بہ معنای فراہم

کنندگان وسایل، ناظرین خرید، پیشکاران، مینورسکی در حواشی سودمند خود بر تذکرہ

الملوک مفرد این کلمہ را کرک یراق دانستہ از ترکیب کرک بہ معنای ضرور و مورد احتیاج

با کلمہ یراق یعنی تہیہ اسباب کار (حاشیہ ص ۱۷۸ تذکرہ الملوک).

ص ۳۱۳ - اکبرنامہ نوشتہ شیخ ابوالفضل وزیر اکبر شاہ: وقایع تاریخ از آدم تا
 ایندم.

دفتر اول - مشتمل است بر سہ قسمت: قسمت اول در تاریخ سلسلہ تیموریان،

قسمت دوم در تاریخ کشورگشائی تیمور - تا پدر بابر. قسمت سوم از بابر تا مرگ ہمایون.

اول شاہزادگی اکبر شاہ.

دفتر دوم - از سال ۹۶۳ھ. تا ۹۸۵ھ. دورہ سلطنت اکبر شاہ.

دفتر سوم مشتمل است بر وقایع و حوادث دورہ اکبری از اواسط سال ہفدہم

(۹۸۵ھ) تا سال ۴۷ جلوس اکبر شاہ (۱۰۱۰ھ).

ص ۳۲۳ - ہشنداس مصور دربار جہانگیر کہ با خان عالم بہ ایران رفتہ و شبیہ شاہ

عباس و درباریان را خوب کشیدہ و آورد.

ص ۳۲۴ - بابا طالب صفاہانی: یکی از مشہورترین شعرای اصفہان بود از ایران

بہ ہندوستان آمد و تقریباً سی سال در دربار پادشاہان کشمیر مشغول سرودن شعر بود

ولی وی در آخر عمر خود در دربار جہانگیر رسانید و شہرت شایانی پیدا کرد. وی در

آخر عہد جہانگیر شاہ وفات یافت.

ص ۳۳۸ - راج ترنگ، ترجمہ شاہ محمد شاہ آبادی از سانسکریت. شیخ ابوالفضل

دربارہ این می نویسد: "کہ بہ حکم حضرت عرش آشیانی از زبان ہندی بہ فارسی ترجمہ

شده است."

ص ۳۳۸ ویرناک - ویر بید و ناک چشمه را گویند، یعنی چشمه بید.
ص ۳۴۰ - لاله چوغاشی - از اقسام لاله است که رنگش سیاه می باشد.
ص ۳۴۲ - میرزا حیدر (میرزا حیدر دوغلت کاشغری پسر خاله بابر شاه و مؤلف تاریخ رشیدی).

ص ۳۴۲ - ریشی: در حقیقت در سانسکریت رکبھی است و به معنای افراد تارک الدنیا و مشغول به خدا می باشد. اما این کسان چون اسلام پذیرفتند خود را ریشی خواندند.

ص ۳۵۰ - ایلانق توسی مرک. این محل را امروزه توش میدان می گویند.
ص ۳۷۶ - بنات النعش: دو صورت فلکی به هفت اورنگ موسوم است. هفت اورنگ کهنین یا دب اصغر یا بنات النعش صغری، هفت اورنگ مهنین یا دب اکبر یا بنات النعش کبری. عاده هفت اورنگ به صورت اخیر اطلاق شود و آن به شکل خرس است و از کواکب او بیست و هفت در داخل صورت و هشت در حوالی باشند و چهار از آن جمله را که بر شکل مربع مستطیل و روشن هستند با سه ستاره که بر ذنب اند بنات النعش کبری خوانند و بنات النعش صغری برابر اوست از جهت مخالف (تحلیل هفت پیکر، نظامی، ص ۱۰۲).
ص ۳۷۶ - نظام الملک: مراد مرتضی نظام شاه ثانی است که از ۱۶۰۳ تا ۱۶۲۰ میلادی در دکن حکومت داشت مرکز دولت او دولت آباد واقع در نزدیکی کهرکی (اورنگ آباد فعلی).

ص ۳۸۸ - مهادیو: یکی از رب النوعهای هندوان.

ص ۳۸۹ - سنپاسی مونی از طبقه مرتاضانی که عهد می کنند که در تمام عمر حرف نزنند. کسی که از دنیا وارسته باشد.

ص ۳۹۵ - فرمان جهانگیر شاه به شاه جهان: مطابق اقبال نامه جهانگیری این احکام از طرف نور جهان صادر گردیده بود نه از طرف جهانگیر شاه (بیوریچ، ج ۲، ص ۲۳۸).
ص ۳۹۷ - به طریق آبا و اجداد عظام جنت مکان: چون همایون به شاه طهماسب قول داده بود که بعد از فتح هندوستان قلعه قندهار را به ایران پس خواهد داد اکبر شاه نیز بر سر قول پدر ایستاد لیکن این امر هیچگاه به عمل نپیوست.

ص ۴۱۲ - عبدالله خان فیروز جنگ: خواجه عبدالله نام. از اولاد خواجه عبیدالله ناصرالدین احرار است (قدس سره). و خواهر زاده خواجه حسن نقشبندی اواخر عهد عرش آشنایی (اکبر شاه) از ولایت به هندوستان آمده روزی چند با شیر خواجه در دکن بسر برد و هر جا کاری و ترددی پیش آمد جوهر شمشیر زنی و رادمردی نمایان ساخت. او سپس در لاهور به شاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل اجدیها گردیده به حسن خدمت ترقی کرد. در عهد شاه جهان هم خدمات نمایان انجام داد او در سال ۱۰۵۹ وفات یافت (مآثر الامراء، ج ۲، ص ۷۷۹ - ۷۷۷).

ص ۴۲۷ - مشتمل بر استمالت او. تا اینجا نوشته معتمد خان بود که بعد از تصحیح

جهانگیر درین وقایع نامه ثبت افتاد .

بعد ازین یعنی از صفحه ۴۴۱ تا ۵۹۶ از نسخه ج شماره ۳۸۸۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران استنساخ شده است .

ص ۴۳۸ - بعد از نقل نوشته جهانگیر و معتمد خان نگارنده تتمه جهانگیری محمد هادی این چنین می نویسد :

" تا اینجا تالیف شریف حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه است دیگر آنچه تا آخر به قید تحریر درآید راقم سطور محمد هادی از چند نسخه معتبر جمع نموده جهت تکمیل کتاب برآن مستزاد گردانیده است ."

ص ۴۴۱ - محمد هادی مؤلف تتمه جهانگیرنامه : در زمان محمد شاه تیموری (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱ هـ) میر محمد هادی حوادث آخرین چهارسال دوره جهانگیری (۱۵۳۳ - ۱۵۳۷) و شرح احوال شاهزادگی جهانگیر شاه را با استفاده از اقبال نامه جهانگیری تالیف معتمد خان و مآثر جهانگیری تالیف کامگار حسینی اضافه نموده و جهانگیرنامه تالیف جهانگیر شاه را کامل ساخته است .

امانت با سر و جان است : در اقبال نامه جهانگیری معتمد خان جواب ابراهیم خان این چنین آمده است :

" ابراهیم خان معروض داشت که تا بندگان حضرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند سر من است و این ملک . تا جان دارم می کوشم و خوبیهایی عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الکمیت چه مانده . بجز این آرزویی و آرزائی در دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم و در راه وفا جان نثار شده به سعادت شهادت حیات جاوید یابم (اقبال نامه جهانگیری ، ص ۲۱۱) .

ص ۵۵۴ - عبدالرحیم خانخانان سپه سالار : وی پسر بیرام خان خانخانان و اتالیق و سپه سالار جهانگیر شاه بود . یکی از بزرگترین امرای دربار جهانگیر و پشتیبان ادب و فرهنگ بود . وی خود هم شعر می گفت و از شعرا سرپرستی می کرد و جوایز و صلوات می داد و از اشعار آنها انتقاد هم می کرد و تا رفته رفته شعری مانند عرفی و نظیری و دیگران در دربار وی پیوستند و شهرت شایانی پیدا کردند . وی در سال ۱۵۳۶ هـ ق یعنی یک سال قبل از وفات جهانگیر شاه وفات یافت (برای اطلاعات بیشتر رک : جهانگیرنامه و مآثر الامراء و مآثر رحیمی) .

واژه های سانسکریت و هندی

آ

آشرم، آشرم : خانقاه مرتاضان هندو

الف

اجنبی : ناشناخته

اچار : ترشی (آچار)

ارب : ده میلیون

اشکن، خوشکن : میوه

انبه (به فتح ثالث و خفای ها) : میوه ایست

معروف در هندوستان

اندر : فیل، یکی از رب النوع هندوان،

خدای جنگ

انناس : نوعی میوه

ب

باجره : از اقسام حیویات ریز

باد و جگری : باد تند

باری : باغ

بان پرست : جنگل پرست

بانس : نی

بانیا : طایفه خواریار و سبزی فروش

باولی : چاه

باون سر : باون دیو

بخت جنیت، فیل : برنده بخت

بجی دسمی : از روزهای مقرر هندوان

بدر : رگ، بهدر

برچه (برچه) : نیزه کوچک برچه بردار

برسات : فصل باران

برگی، برگیان : یکی از قبایل جنوب هند

برهمن، برهمنان (به فتح اول و ثانی و میم

بروزن قلمزن) : بت پرست و زنا ربند،

حکما و دانشمندان

برهمن چارج : مشغول به کتاب الهی

برین : ماهی، نوعی ماهی فرد اعلی

بسنت : فصل بهار از فروردین تا خرداد

بنجاره : غله فروشان

بنسی بدن : فیل، مست الست

بنگی بنگ، بهنگ : برگ شاهدانه

بن مانس : میمون، بوزینه (بن : جنگل

مانوس : آدم، آدم جنگلی)

بوکره، بوکره، بوکرا، بوکری : گوسفند نر،

گوسفند ماده

بهانوره، بهونره : مگس بزرگ عمل

بهته : برنج پخته، دم کشیده

پوش: گل در زبان محلی، در سانسکریت
درختی از اقسام توت
پهاند: تور بزرگ
پهر: (به فتح اول) یک حصه از چهار
حصه روز و چهار حصه شب باشد،
چه شبانروزی را به هشت حصه کرده
هریک را پهر گویند و این در هندوستان
بیشتر مصطلح است
پهول پکار: (در زبان کشمیری سولتو) نام
پرند های
پهول کتاره: خنجر، شمشیر کوچک
پهونچی: بازوبند

ت

تال: تالاب، پرکه
تانگ (دانگ): چهار ماشه
تولگی: دوشغال و نیم
توله، تولچه: دوشغال و نیم (برهان)
تیکه (تیکه دادن، قشقه: علامت گرد
روی پیشانی، علامت ولیعهدی
نزد راجه‌ها، پستریکه یعنی ولیعهد
تانکن: نوعی اسب
تنکه (به فتح اول و ثالث و سکون ثانی):
مقداری از زر و پول باشد به اصطلاح
هرجایی (برهان)
تهانه، تهانجات: قلعه کوچک، مرکز یک
ناحیه یا حوزه
تهل کنول: لاله بیگانه در زبان فارسی

ج

جاگیر: زمین یا ده بطور انعام کار نمایانی
که از طرف دولت داده می‌شد.

بهدر: مبارک
بهل سواری: ارا به کوچک که به کمک دو گاو
کشیده می‌شود
بهمن: رک، برهمن
بهوگیالان: گروه مردم گهگران گجرات،
دزد
بید: کتاب مقدس هندوان
بیدانت: علم تصوف هندوان
بیگه: در زبان اهل گجرات بروت برگشته
را گویند
بیگه: اندازه گرفتن زمین، مقیاس زمین

پ

پالکی: دو صندوق چوبی روباز که به دو
پهلوی اسب یا قاطر می‌بندند و دو
نفر مسافر در آن می‌نشینند و نیز
صندوق چوبی در بسته یا پرده دار
که مردم بر دوش می‌برند (عمید)
پاندان: جای گذاشتن پان، برگ تنبول
که در هندوستان و پاکستان مردم
برای ذائقه دهان با آهک و غیره
می‌خورند که دهان را سرخ می‌کند
پاو: یک چهارم (¼)
نیم پاو: نصف یک چهارم (½)
پایان گهات: پایان کوتل، پایان دره
پهپا: خوشخوان، پرندۀ ای از عالم زاغ
پتا: نام فرقه‌ای از هندوان
پردله: نیزه
پرگنه: زمینی را گویند که از آن مال و
خراج بگیرند

پریم نرم: شال کشمیری
پندت، پندتان: دانشمند، دانشمندان

چمکوره : اقسام سبزی واسم لعل به مناسبت آن	جاگیر ، جاگیردار : دارنده جاگیر
چوکی : محافظت	جالامکھی ، جوالامکھی : کوه آتش فشان
چوکیدار : پاسبان ، نگهبان	جاله : بروزن لاله چیزی باشد که از چوب
چمپه (چمپا) : بروزن تنها ، نام گلی است	وعلف سر هم بندند و چند مشک
زردشبه به زنبق سفید در هندوستان	پر باد بر آن نصب کنند و بر آن
بسیار است و بعضی گویند هندی	نشسته از آب های عمیق بگذرند .
است و آن را رای چنپا هم خوانند	در دزفولی گویند (برهان)
(برهان)	جان بهن : پرنده
چپته : یوز	جتاجوت : فیل ، روشنائی براق (چتا :
خ	براق ، چوت : روشنائی)
خج : خج	جگت جوت : فیل ، نور عالم (جگت : دنیا ،
خجر : قاطر	عالم ، جوت : روشنائی)
د	جمدر ، جمدهر : از اقسام اسلحه . رک :
داک چوکی : پست خانه ، قرار پست یا	تعلیقات
قاصد که گاه سواره و گاه پیاده نامه	جنگر : پشه
یا چیز دیگر از جایی به جای دیگر	جوار : ارزن ، از اقسام حبوبات
می رسانند : چاپار	جوتکیان : منجمان (جمع جوتک . جوتش
دام : سکه کوچک ، یک چهلیم رویه	و جوتش به معنی منجم و اخترشناس
درپت (دهرپت) : از اقسام آهنگ هندی	است)
درجن سال : فیل	جوهر کردن : خود را در آتش سوزاندن
دسهره : از روزهای مقرر هندوان	جهروکه : بالکن
دلدل : باتلاق ، آبگند	جهروکه درشن : دیداری از جهروکه یعنی
دله زاک : ولگرد راه (دله : ولگرد ،	دیداری از بالکن
زاک : درپازند ، راه)	جهله : لجنزار
دلبره : نوعی شراب که از برنج درست	جی سنگه : فیل ، فاتح شیر (جی : فتح ،
می کردند	سنگه : شیر)
دودهارا : آهو	چ
دهک : اسم پرنده	چرن : سکه مس ، ۱/۴ رویه
دهکدهکی : لعل ، نوعی گردن بند	چک : طایفه کشمیری
دیره : خانه ، چادر	چکاره : به زبان فارسی سفیده
دیوالی : یکی از اعیاد هندوان	چکان : جماعه کشمیر
دیوتک : جانور غیر مکرری	چکور : پرنده

دیوهره : بتخانه	روهو (رهو) : نوعی ماهی
	ریشی : اینها مسلمان بودند و پیروان بابا
	زین‌الدین ریشی
راجپوت : پسر راجه، شاهپور	ز
راتپور : یکی از قبایل راجپوت	زم به : پل چوبی
راجپوتانی : زن راجپوت	س
راج ترنگ : رک، تعلیقات	سارس : سارس از عالم کلنگ
راکس : دیو، روح خبیث	ساهوکار : تاجر
راکهی : یکی از اعیادهندی که به مناسبت	سرب ناسی : تارک گل
خواهر بر میج برادر نخ می‌بندد و	سرناگ : مار دیو (سر : دیو، ناگ : مار)
آن را به عنوان نشانه حفاظت	سفیده : بزکوهی
خویش از طرف برادر تلقی می‌کند	سل، پوت : مرغ زرین (ساکنان لاهور سل
لون سر : سردار دیوان، پادشاه سیلان	یا شن گویند، کشمیریان پوت)
که با رام چند خدای هندوان جنگ	مثل طاووس است
کرده	سوتلو (پهول پکار) : پرنده ای در کشمیر
رای بیل : از اقسام گل	سمرنی : تسبیح کوچک
رای رایان : نفر اول در وزارتخانه که بر	سمیر : اسب
زمین (جاگیر) پادشاهی نظارت	سنسکرت : سانسکریت
می‌کند	سنگرات : انتقال خورشید یا یکی از
رتبه فرنگی : کالسه یا ارا به جنگی فرنگی	سیارگان از برجی به برج دیگر،
رتن گج : اسم فیل، فیل قیمتی (رتن :	نام یکی از اعیادهندوان (پلات)
سنگ قیمتی، گج : فیل)	سنگرام : تفنگ، جنگ.
رنجیت : فیل، فاتح جنگ (رن : جنگ،	سنگهاسن : تخت شیر نشان، تختی که
جیت : فتح)	پاهایش بصورت شیر درست شده
رن بادل : اسم فیل، ابر غرنده	باشد
رن راوت : اسم فیل، جنگجو	سنگپارس : سنگی که فلزات را طلا می‌سازد
رن متهن : اسم فیل، صف شکن	سنیاسی : تاریک دنیا، برهمنی که در
روپ رتن : اسم فیل، بسیار زیبا (روپ :	درجه چهارم (آشرم) ریاضت و
زیبائی، رتن : جواهر)	سلوک باشد
روپ سندر : اسم فیل، زیبا	سنیاسی مونی : رک، تعلیقات
روپیه : واحد پول هندوستان و پاکستان	سون کیله : موز زرین
روم رتن : چیزی که هر تار موی او آراسته	
با جواهر و مروارید باشد.	

سونه : از اقسام مرغابی	کهری : ماخوذ از هندی . خوراکی که از
سهنس کرت : سانسکریت	برنج و ماش و روغن مانند دمیخت
سهنسی : سکه زر مسکوک	درست می کنند و روی آن کشک
سیر : مقیاس وزن معادل ۱۶ مثقال یا ۷۵	می ریزند (برهان)
گرم ایران که ۴۰ سیر یک من است .	کچواحه : طایفه ای از راجپوتان
مقیاس وزن هندوستان معادل ۲	کدی (گدی) : قوچ اهلی کشمیر
پاوند	کرتهل : نام فرقه ای از هندو
سیوتی : گل ، از اقسام گل سفید خوشبو	گرور : ۱۰ میلیون
ش	کروری (تمعاجی) :
شاه بهائی : شاه برادر (بهائی : برادر)	کروه : (به ضم اول و ثانی به واو مجهول)
شن (شل) : اسم پرنده ای درپنجاب و	ثلث و سه یک فرسخ را گویند و آن
کشمیر	سه هزار گز است و بعضی گویند
شودر : طایفه چهارم هندوان	چهار هزار گز و زیاد از این نیست و
شورات : یکی از اعیاد هندوان که به خدای	آن را به عربی کراع خوانند (برهان)
شیوا اختصاص دارد .	کره : النگون
ص	کلال (کلار) : شراب فروش
صورت گج : اسم فیل	کلالخانه : شراخانه
غ	کلاونت : هنرپیشه ، طبقه خوانندگان ،
غرگی : نارسیده	خنیاگر درباری
ف	کمودنی : گل ، نیلوفر آبی
فوج سنگار : اسم فیل (سنگار : زینت)	کنول : گل ، یک نوع نیلوفر آبی
ک	کنول صحرائی : گل ، گل نیلوفری که در
گاه مونج (مونجی) : زنار برهنه که از گاه	صحرا و زمین بی روید
به نام مونج ساخته می شود .	کوتوال : (بروزن لوت مال) نگهدارنده
کتاره : بروزن هزاره حربه ایست که بیشتر	قلعه و شهر باشد و او را سرهنگ هم
اهل هند بر میان زنند و به کتار به	می گویند و بعضی گویند این لغت
حذف ها هم مشهور است (برهان)	هندی است و فارسیان استعمال
کتوری : کاسه کوچک	کرده اند چه کوت به هندی قلعه
	است (برهان)
	کوله : میوه ایست کوچکتر از نارنج
	کونله : از اقسام نارنج
	کویل : از عالم زاغ ، بلبل هند
	کهار : کسی که پالکی (حجله) را بر دوش

می‌برد	گه‌پور بهیل : رک . گه‌بهیل
کپیو ه : نوعی از اسلحه دو دمه	ل
کپته چهار : تمام فیلان	لجوری (لجونتی) : شجر الحیوان یا
کپتری : قوم ، گروهی از راجپوتان‌هند	شجر الحیات
کهرنی : نوعی از درخت و میوه آن	لد‌پوش : اسم گل (پوش : در زبان کشمیری
کیل : موز	گل را گویند)
کیوره : از اقسام گل خوشبو	لک : صد هزار
گ	لنگور : از عالم میمون ، دم دراز
گتری : کیسه	لوت مالان : راهزن
گج : فیل	لودلنگر : نوعی آتشبازی
گج راج : فیل ، شاه فیل (گج : فیل ، راج :	لهدره : لذیذه ، از نوع خوراکی که از
شاه)	ارزن و غیره درست می‌کنند
گج رتن : مروارید خیلی درشت (گج : فیل ،	م
رتن : مروارید)	مالگذاری : باج
گدل : پل	مس : شراب
گرو : استاد ، مرشد	مگرمج : نهنگ
گره : مقیاس طول ، یک شانزدهم ذرع	مگه : کشوری در شمال هند نزدیک کوه
گرهست : صاحب منزل	اراکان در دامنه هیمالیا
گل تهل کنول : از اقسام گل	ملاح : کشتی‌ران ، ملوان
گهکر : قوم ، جماعتی از مردم گجرات	من : مقیاس وزن هند (تقریباً ۳۸ کیلوگرم)
گل‌های کر : ساج آبی	منجهولی : اراهای که بوسیله گاو کشیده
گلهری : سنجاب	می‌شود
گن‌سندر : زیبایی فوج (گن : فوج ، سندر :	منسراج : اسم آهو
زیبائی)	منسی بدن : مست الست
گوهران : جماعتی از مردم گجرات ،	موته راجه : (موته : چاک)
از کپتران راجپوت	مولسری : گل ، گلی است بسیار خوشبو
گور گپتری : معبد جوگیان	مهبیت (مهبی پت) : شاهی
گونت : یابوی ، نوعی اسب	ن
گهات : گذر	ناشپاتی : گلابی
گهاتی : دره	نورس : نام تصنیف موسیقی هندی
گه‌بهیل : درشکه یک اسبه یا بیشتر	
گهری : ساعت برابر بیست و چهار دقیقه	

ه	نند اندر: خدای برق (نند: شادی، اندر: پادشاه خداپان)
هار: گردن بند	نواره: نوعی از کشتی
هل تهل: درختی که از گرفتن یک شاخه آن تمام قسمت‌های آن حرکت می‌کرد	نواره جنگی: کشتی جنگی
هنسراج: اسم آهو	نیلم: یاقوت کبود
هولی: یکی از اعیاد هندوان	نیلم فرنگ تراش: یاقوت کبود ساخت فرنگ
هون: سکه، سکه طلائی جنوب هند معادل هشت شیلینگ	نیله (نیله‌گاو): نوعی از آهو یا بزکوهی
هیضه: سوء هضم، اسهال	نیولا: راسو

و

ی	وته‌تروها: یکی از جشن‌های هندوان کشمیر
یک انگی: شمشیر بازی	



مرکز تحقیقات کتاب و اطلاع‌رسانی

بعضی از لغات ترکی و مغولی و اصطلاحات فارسی و ...

T

دارند و سوار پیاده متعینه سرکار
باخود ندارند وگویند که احدی از
طرف پادشاه برای اجرای حکمی بر
امرا مسلط می شود .

ارغشتک : به فتح اول و فوقانی و سکون
ثانی و شین قرشت و کاف و ضم ثالث
نوعی از بازی باشد که دوشیزگان
و دختران کنند و آن چنان است که
بر سر دوپا نشینند و کفهای دستها
را بر سر زانوها مالند و چیزهاگویند
و همچنان نشسته بر سرپاها جهند و
کفهای دستها را برهم زنند .

ارغالی (ارغلی) : ارگلی : قوچ وحشی
سیبری و آسیای مرکزی . ارقالی هم
آمده است

اسم اعظم : اسم بزرگ است از جمیع
اسماء حق تعالی . بعضی در تعین
آن اختلاف بسیار دارند بعضی صد
و نزد بعضی الحی القیوم و غیره

التمش : بالفتح و تای فوقانی نیز مفتوح و
کسریم و سکون شین معجمه به ترکی
به معنی فوج پیشین و در لغات ترکی

آل طمغا (آلتما) : مهر پادشاهان ترک
که با مرکب سرخ به فرمانها نقش
می کردند این فرامین را مخصوصا
"یارلیغ آلتون تمغا" می نامیدند

الف

اباعنجد : (بالفتح و فتح عین مهمله و
سکون نون و فتح جیم) یعنی پدر را
از جد و در اصطلاح نحویان منصوب
به نزع خافض گویند .

ابچکیان : مردم اباجی خانه یعنی حرمرسا
ابلق : دو رنگ عموما و اسب دو رنگ
خصوصا که یکی سفید و دیگری سیاه
یا صندل باشد (معرب ابلک)

اجمه بودن : درختهای بسیار با هم
پیچیده بودن

احدی (احدیان) : منصبداری باشد از انواع
منصبداران و این از عهد اکبر شاه
است و ظاهرا به همین معنی در
ایران نیز بود . در بهار عجم نوشته
که جماعه احدیان تنها منصب ذات

ب

بارود : بر وزن و معنی باروت باشد که داروی تفنگ است و به لغت سرپانی شوره را گویند که جزو اعظم باروت باشد و آن را نمک چینی هم گویند بازطویغون : باز سفید

بازوبند : آنچه به بازومی بندند از زینت آلات و سنگهای قیمتی و پارچه‌ای که بر آن علامتی نقش شده باشد یا دعاهایی که بر کاغذ نوشته باشند باشد : قرقی، قوش، پرند ای است شکاری و زردچشم کوچکتر از باز بسیار چالاک و تیز پر، به عربی باشق می‌گویند

بخشی : نویسنده، منشی (کاتبان ترک نژاد که برای معولان و ترکان به زبان و خط ايعوری می‌نوشتند

برکها، برکه‌ها : حوضچه‌ها بزبانیان : قبیله‌ای از افغانان که مردم دارای بز بودند مانند قره قویونلو و آق قویونلو در آذربایجان که دارای گوسفندان سیاه و سفید بودند

بکاول بیگی : خوان سالار، داروغه مطبخ و کسی که اطعمه را پیشامرا و سلاطین قسمت کند

بگتر : به فتح اول و ثالث زره، جامه جنگ که از تکه های فولاد درست کنند بلارک (بلارک) : فولاد جوهردار، شمشیر جوهردار

بندوق : تفنگ، اصلش بندق که لفظ عربی است به معنی غلوله است و فارسیان در آن تصرف به اشباع واو به معنی تفنگ استعمال نموده اند .

نوشته که الشمس به معنی فوجی که میان هر اول و سردار باشد و در ترکی به معنی عدد شصت نیز آمده الکا : به ضم اول و سکون ثانی و کاف به الف کشیده ملک بوم و زمین را گویند

النگ : به فتح اول برون پلنگ، به معنی پناه و دیواری باشد که بواسطه گرفتن قلعه و محافظت خود سازند. و جمعی را نیز گویند که مردم بیرون قلعه جابجا به جهت گرفتن قلعه و مردم و درون قلعه به واسطه محافظت قلعه تعیین کنند و به ضم اول به زبان ترکی سبزه زار باشد

الوس : به ضمتین و واو غیر ملفوظ و سین مهمله ساکن در ترکی قوم و طایفه را گویند و این مخفف اولوس است انگلیزان (انگریزان) : انگلیسیها اولجه (الجه) : بالفتح به ترکی جنسی و مالویندی که در تاخت ملک بیگانه گیرند .

اولنگ : بالضم و واو مجهول و فتح لام و سکون و نون به غنه و کاف فارسی به معنی سبزه زار و مرغزار

ایل : به زبان ترکی به معنی دوست و موافق و رام باشد که نقیض وحشی است. در ترکی ایل به معنی دست، مردم، ملت، گروه، سال، مطیع و تابع است و ایلات جمع معمول این کلمه است

ایلمار (نمودن) : تاخت، راه پیمائی سریع، حرکت با سواران سبک اسلحه و تندرو

ایماق : قبیله و تبار (جمع آن ایماقات)

پیش طاق: صحن خانه و دروازه بلند
امرا و ملوک
پیش فراول: پیشرو لشکر، سربازی که
جلوتر از سایر سربازان به سرزمین
دشمن برود

ت

تابینان: جمع تابین، زیر دست،
فرمانبردار، سربازی که درجه ندارد
ترخان، ترخانی: لقبی است که در قدیم
از طرف پادشاهان ترک به یکی از
رجال و درباریان داده می شده و او
را از ادای باج و خراج معاف می کرده
و اختیاراتی به او می داده اند و
هر وقت می خواسته می توانسته
بی اجازه به حضور شاه برود و هر
تقصیری و گناهی که کند موه اخذه
نکنند

ترد نمودن: حرکت نمودن، آمد و شد
کردن

تسبیح: سبحان الله گفتن، خدا را به
پاکی یاد کردن، نیایش کردن،
ذکر خدا و مناجات. در فارسی به
معنی سبحة هم می گویند و آن دانه
های به نخ کشیده است که هنگام
ذکر و تسبیح در دست می گیرند

تعلق آباد کثرت: دنیا

تغذری (توقدري): هویره پرنده ای است
وحشی و حلال گوشت، بزرگتر از مرغ
خانگی و دارای گردن دراز و بال
های زرد رنگ و خالدار، به عربی
حباری می گویند و در فارسی ابره،

چون شاه جهانگیر بگیرد بندوق
از هیبت او لرزه افتد بر عیوق
بندوق اندازی: تفنگ اندازی، تیری از
تفنگ انداختن
بندوقچیان: تفنگچیان، تفنگ داران
بندی خانه: زندان

بنگش: به فتح اول و کسر ثالث برون
رنجش، نام ولایتی از ماوراءالنهر
و ساکنان آن ملک را نیز بنگش گویند
بوزه: شرابی که از برنج یا ارزن درست
کنند. در عربی بوز، و بوزه خوراکی
را می گویند که از شیر و شکر درست
کنند و بگذارند سرد و منجمد شود.
بی دردی: بی سلیقتی، بی تربیتی

پ

پالیز (فالیز): بوستان، کشتزار، زمینی
که در آن خیار و انگور و خربزه و
امثال آنها کاشته باشند. جالیز هم
گفته شده

پرچه: به فتح پ و چ فارسی و سکون ها
پاره و ریزه

پشته: تپه زمین

پلارک (پلارک): برون تبارک جنسی از
فولاد جوهر دار باشد و شمشیر و
جوهر شمشیر را نیز گویند

پودنه: حلوان، نام جانوری است

پولک دار: دارای فلس

پولک: فلس ماهی باشد

پیشخانه: لوازم آبدارخانه و اسباب سفر
پادشاهانه مثل خیمه و غیره که
جلوتر فرستاده شود

تودره و جرز و چرز و جرد هم گفته شده. اورا برای گوشتش شکار می کنند
 تکه: بز نر، پیشرو گله
 تکه مار خوار: با خای نقطه دار و واو معدوله
 پروزن کارزار، گاو کوهی باشد که آن را گوزن خوانند، گویند مار را می گیرد و می خورد و بعضی گویند نوعی از گوسفند کوهی است چون سوراخ مار را بیند بینی و دهان خود بر آن نهید و دم در دم مار به مجرد شنیدن بوی نفس او بی تحاشی از سوراخ برآید و آن گوسفند او را می خورد. اگر پوست این گوسفند را بر در سوراخ مار بسوزانند همینکه بوی دود به مار برسد شوریده شده از سوراخ برآید. گویند کف دهن این گوسفند پادشاه است

تمعا: نشان، داغ، مهر، علامت، مهری که در قدیم به فرمانها می زده اند، علامتی که روی چیزی می گذاشتند
 تواجی: سپه سالار، سردار، تواجیان جمع
 توره: به ضم اول بر وزن غوره، به ترکی قاعده و قانون و طرز و روش می باشد و نام شریعتی که چنگیز خان از خود وضع کرده بود.

توره جهانگیری: نظام و قانون جهانگیری
 توره و قانون چنگیزی: نظام و قانون چنگیز خانی

توزک: ترکی است به معنای انتظام و ترتیب لشکر و مجلس و دربار
 توغ: پرچم و بیرق با نشان دم اسب. چیزی است از عالم علم شکل پنجه

بر سر آن نصب کنند

توغلی: قوچ و حشی

توقوز (تقوز): نه، نیز هدایه و پیشکشی که نزد پادشاهان می بردند و عدد نه عدد مقدس به شمار می رفت
 تیول: جاگیر مدد معاش، (راج)، در اصطلاح سلاطین هند پرگناتی (جمع پرگنه به معنای بلوک، منطقه) که به سلاطین عالی مقدار و شاهزاده های نامدار تنخواه می گردد آن را تیول گویند و آنچه به بیگمات (شاهزاده خانمها و زنان مشخص) به این صیغه مرحمت می شود "برگ بهار" است و آنچه به امرای عظام و منصبداران گرام تنخواه می شود نامش "جاگیر" است (مرات اصطلاح به نقل از جلد ۲، مطلع السعدین، جزء ۳، ص ۱۵۳۶)

ج

جرکه: صف و حلقه، دسته، گروه، عده ای از مردم که دور هم جمع شوند. عده ای سپاهی یا شکارچی که در صحرا شکار را محاصره کنند جرکه هم گفته شده

جشن بوریاکوبی: کنایه از جشنی و ضیافتی باشد که در خانه نو کنند

جشن شب برات: جشن شب پانزدهم شعبان ماه اسلامی

جشن طوی: جشن عروسی

جل (سخنگوی): به فتح اول و سکون ثانی نام پرنده ای است به قدر گنجشگ و مانند بلبل خوش آواز است. جلک

گویند ترکی است، چنداول جعدول،
 جعدول هم آمده
 چنگره و شخ جلو: شخ از شخسیدن و شخیدن
 لغزیدن، افتادن از جایی، شخ جلو:
 یعنی افتاده و ناهموار رونده
 چیره: بر وزن خیره به هندی دستاری
 که بر سر پیچند
 چیره زردوزی: دستار زردوزی، دستاری
 که از نخ طلائی دوخته شده یا روی
 آن نقاشی شده
 چینی خطایی: چینی، ظرفهایی که از
 خاک مخصوص موسوم به کائولن
 ساخته می شود چون این خاک ابتدا
 در چین بدست آمده به این اسم
 نامیده شد

بر وزن فلک تصعیر جل است و آن
 مرغکی باشد کوچک و خوش خوان
 جلدوی: بالفتح با ضم اول انعام یا هدیه
 که از طرف پادشاهان یا بزرگان
 به خاطر کار نمایانی می گیرند،
 جلدو - جولدو
 جلوانه: اجرت لگام اسب گرفتن، انعامی
 که اسب سوار به لگام گیرنده می دهد
 جلودار: نوکری که سواره یا پیاده جلو
 اسب ارباب خود حرکت کند، پیشرو،
 جلوداران، سوارانی که جلوتر از
 سواران دیگر به سوی مقصد حرکت
 کنند (طلایه)

جلوس: بر تخت نشستن، تاج گذاری
 جهاز: کشتی بزرگ بحری
 جیه (جبه): لباس جنگی

ح

حضرت نیر اعظم: آفتاب
 حلال خواران: مردم طبقه پائین
 حویلی: خانه، زمین دولتی

خ

خاروه: کشتی ران
 خاصه: کنیزکی جهت تمتع، جز از زنان
 عقدی، خاصان جمع
 خاصگان: بنده ها، غلامان
 خالصه: ملکی که متعلق به دولت باشد،
 خالصات جمع
 خالصه شریفه: ملکی که متعلق به دولت
 باشد
 خاوندی کردن: تصرف کردن به تصرف
 در آوردن
 خزانه عامره: خزانه شاهی

چ

چار قب: زربفت یا طلا دوزی (قب در عربی
 به معنی سوراخ میان چرخ و پاره
 گریبان پیراهن است و چار قب نوعی
 از جامه بوده که در قدیم پادشاهان
 ایران و توران و هندوستان می پوشیدند
 چاپقلشی: دست دادن، برخورد کردن
 فوجی با فوج دیگر، چاپقلشی نیز
 آمده است

چعتائی (الوس): اسم قبیل (ترک) تورانی
 چلته: جبه ضخیم جنگی، یعنی دارای
 چهل ته (چلته: چهل ته) زره نیم تنه
 چنبیلی: یاسمین، از اقسام گل
 چنداول: به ضم واو گروهی و جماعتی را
 گویند که از پس لشکر براه روند و
 فرود آیند و راننده لشکر باشند.

خطا برآء : خطرهائی ، نوشته بری الذمه ،
از تقاضای خود دست بردار شدن
خمول : گمنام شدن ، بی سر و صدا شدن ،
گمنامی

خواجه : صاحب ، بزرگ ، آقا و نیز مردی
را هم گویند که خایه او را کشیده
باشند

خواجه سرا : مرد خایه کشیده که در قدیم
در حرمسرا و اندرون خانه بزرگان و
پادشاهان خدمت می کرده

خون گرفته ها : واجب قتل

د

داء الشلب : مرض ریزش موی سر

دایره ها : اردوی سربازان ، چادر سربازان
دمدمه و وسوسه : افسون و فریب

دم سیجه : پرنده کوچکی است به رنگ
خاکستری و به اندازه گنجشک بیشتر
در کنار آب می نشیند و پشه و مگس
صید می کند . غالبا دم خود را
تکان می دهد . دم سیجه و سریچه
و سریچه هم گفته شده

دو پیازه : نوعی از غذا که پیاز زیاد دارد
دودامنی : کتان گلدوزی و ملیله کاری شده

ر

رصد (نجوم هند) : به چیزی نظر دوختن
و مراقب آن بودن ، درجایی نشستن
و چیزی را زیر نظر قرار دادن و
جایی که ستاره شناسان برای خود
درست می کنند و از آنجا با آلات
و ادوات مخصوص ستارگان را زیر
نظر قرار می دهند ، در فارسی

رصدگاه و رصدخانه هم می گویند
رقص ارغشتک : رک ، ارغشتک
رنگ : بزکوهی ، گاو دشتی ، در سانسکریت
بکثرت بزکوهی است

روز شرف : روز نوزدهم از جشن نوروز
ریواج : بروزن و معنی ریواس است که
رستنی می خوش نازک خودرو
باشد

س

ساجق : اصلا هدایائی که داماد به خانه
عروس فرستد . این کلمه به همین
صورت به همین معنی اکنون در
اصفهان معمول است

ساعت نجومی : ۲/۵ گهری و هر گهری
مساوی ۲۴ دقیقه می باشد

سال : به عربی کشتی و چهار (کشتی بزرگ)
آمده است و به عربی سفینه گویند
سرادق : بارگاه پادشاهان را گویند و پرده
بلندی را نیز می گویند که به منزله
دیواری باشد که بر دور خیمه گاه
کشند

سرشف : گل (سرسوه) ، گل خردل
سرکار : بخش ، حوزه

سرکار خالصه شریفه : حوزه دولتی

سنگ ماهی : به عربی حجرالحوث گویند
و آن را در سر ماهی یابند و آن
سفید و سخت می باشد . خوردن آن
سنگ گرده را بریزاند و در علم
یده (سحر ، جادو) بکار آید

سنیاسی : عابدان و مرتاضان هنود را
سربناسی می گویند و معنی سرب
ناسی تارک همه چیز و به کثرت

صحت خانه : مستراح
صحن خاص وعام : قسمت و از کاخ پادشاهان
که برای مردم خاص وعام مخصوص
باشد

صوبه : مملکت و کشور و ولایت
صوبه دار : حاکم ، فرماندار
صوبداری (صوبه داری) : فرمانداری ،
حکومت

ط

طربی : رک . جل
طریق شدن : ناراحت شدن
طسو : اندازه ، پیمانه
طومار : نامه ، دفتر ، مکتوب دراز ، در
فارسی تومار نیز گفته شده
طوی : جشن
طویغان : سفید رنگ
طویعون : سفید رنگ

ع

عربیت : نوعی از ماهی
علم خلع بدن : علمی که بوسیله آن روح
را از جسم بیرون می کشد
علوفه : مخارج ، حقوق ارتش
عورات : اهل حرم
عیاذ بالله : پناه بردن به خدا
عین الهیره (لعل) : مثل چشم گربه

غ

غرچه : یکی از قبایل بدخشان
غلورخانه : بنگاه خیریه
غلوله : توپ ، ساچمه
غوغائی : اسم پرنده ای

استعمال سنپاسی شده
سوداگران ، تاجران : بازرگانان
سوزن انداختن : تاخت و تاز کردن

ش

شاتسی : طایفه افغانان
شاگردپیشه : اهل کار خانه امرا و سلاطین
شاه آلو : گیلاس

شب برات : شب پانزدهم شعبان ماه قمری
که مردم آن شب چراغان می کنند
شجرالحیاء (شجرالحيوان) : گیاهی است
که از دست رسیدن مردم خودش
را جمع می کند یعنی خجالت می کشد
در هندی لجوری گویند

شش پرچه : شش گوشه ای
شکره : به کسر اول و فتح ثانی و ثالث
پرنده ایست شکاری از جنس پاشه
لیکن از او کوچکتر باشد

شنقار : به ضم اول و قاف بر وزن گلزار
به معنی شنعار است که جانور سیاه
چشم شبیه به چرخ باشد و سلاطین
شکار کنند ، شنقارشدن : مردن

شنواری : جماعتی از افغانان
شواپ (جمع شائبه مونث شائب) : عیب ،
شک و گمان ، آلودگی .
شوربای بوغان : شوربای غلیظ

ص

صاحب حالت : ولی الله بزرگ
صاحبقران : امیر تیمور ، کسی که در وقت
انعقاد نطفه یا هنگام تولد او در
بعضی سیارات مانند زحل و مشتری
قران باشد و لقب بعضی از پادشاهان
ایران و توران و هندوستان است .

ف

فبها : پس بسیار خوب است . الا فلا ،
وگر نه .
فترت و آشوب : بی نظمی و فتنه که به علت
نبودن یک حکومت مرکزی به وجود
می آید .
فدویان : نوکران ، غلامان ، خدمتکاران .
باخلوص
فر ایزدی : پرتو ایزدی
فرجی شال : فرجی ، خرقه ، جامه درامانند
که روی جامه های دیگر برتن کنند
فرملیان : قبیله ای از افغانان
فغفوری : چینی
فلونیا : معجونی که از افیون و سنگ
درست می کنند .

ک

کافر ، قوم : مردم کافرستان (در پاکستان
غربی)
کجک : چوب سرکچی را گویند که بدا
کوس و نقاره نوازند
کربژی : حيله ، نخیل
کرکراخانه : خانه پشم بافی
کلابتون : نخ طلائی که برای گلابتونی و
کارهای زربفت بکار می برند
کوتل و گریوه : (کتل) : دره تنگ
کورنش (کورنش) : ماخوذ از ترکی ، بهر هرود
آوردن در برابر پادشاهان و بزرگان
کوشه : کنجکاو ، تلاش
کوک ، کوکه : برادر همشیر
کوکبانی : از اقسام آتش بازی که در میدان
جنگ بکار می برند .
کوکبه : دسته ای سواران ، در فارسی به
معنی فرو شکوه نیز می گویند

ق

قبقاق : به کسر اول نام دشتی و صحرائی
است از ترکستان ، وظایفه ای از
ترکان همان نواحی را قبقاق گویند
قبل داشتن : محاصره کردن ، جلوگیری
کردن
قچقار : قوچ کوهی ، اصل وی قجنکار است
(کاشمیری)
قراقلماق : یکی از قبایل ترک
قراقوروغ : نوعی آهوی سیاه رنگ
قراول : نگاهبان ، ماخوذ از ترکی سربازی
که در جایی برای کشیک و نگهبانی
گماشته شود .
قره قویروغ : آهوی قوچ دارای دم سیاه .
در هندی چکاره می گویند .
قشقلداغ : پرنده آبی در زبان ترکی .
ماغ و زاغ آب هم می گویند . در

کولی طبیعتان : کور طبیعتان ، ساده لوحان
کونت : از اقسام اسب
کهر و زله زاک : جماعتی فرومایه و ولگرد

ک

یا امام می ساختند که در حال نماز
گذارند بایستد و از دسترس بد
خواهان دور باشد

مکیفات (جمع مکیف) : آنچه که کیفیت
و حالتی پدید بیاورد یعنی شراب و غیره

مگه : قبیله ای در نزدیکی کوه هیمالیا
مورچلها : مورچال ، کودالی را گویند که
به جهت گرفتن قلعه در اطراف آن
کنند

میر عدل : رئیس دادگاه ، مدیر امور عدلیه

گریوه های دشوار : دره تنگ و دشوار

ل

لاذله : عزیز

لعمانی (لقمانی) : یکی از قبایل افغانستان

م

مبارک شنبه : بنا به اتفاقات خوب پنجشنبه

نجمد : اشکن را در بدخشان نجمد یا

حمد می گویند

نقش : تصنیف

نورگج : نورفیل

نول : گرداگرد دهان به معنی منقار مرغ

ی

یاقش : نگهبان کاخ ، گارد پادشاهی

را مبارک شنبه می گفتند

مجالس کتخدائی : جشن های عروسی

محمودی : سکه ای در جنوب هندوستان

مشنگ : بر وزن تفنگ نوعی از غله باشد

که آن را به هندی کلاو و کراو گویند

نخود فرنگی

معبد جوگیان : عبادتگاه مرتاضان

مقصوره : محلی از مسجد که خاص خلیفه

فهرست اسامی رجال

۲

آقاملا - برادر آصف خان ونور جهان	۳۴	آتش خان - الش خان	۲۰۷
آقا محمد زمان	۴۶۹	آدم بارهه : ولد سيد قاسم بارهه	۱۷۶
آقا محمد حسين برادر خواجه جهان	۱۷۶	آدم خان - پسر سلطان زين العابدين	۲۱۱، ۱۸۸
آند خان	۲۱۱، ۱۸۸	(كشمير)	۱۷۷، ۵۶
الف		آدم خان چشتي	۲۲۶
ابراهيم ، سلطان	۳	آدم سنائي (شاعر)	
ابراهيم ، حسين بخشي دكن	۲۷۸	آرام بيگم (بانو) دختر اكبر شاه	۲۲
ابراهيم حسين ، ميرزا	۲۴	آصف خان برادر ارادت خان	۶۷
ابراهيم حسين خوش خيبر خان	۷۱۹	آصف خان : ميرزا جعفر بيگ	۴۵۰
ابراهيم خان بخشي درخانه	۱۴۷-۸	آصف خان - برادر ابوالقاسم	۸۴، ۲۸، ۱۰
ابراهيم خان فتح جنگ	۱۷۹	آصف خان پسر اعتماد الدوله	۳۴۸
ابراهيم حسين كاشغري	۳۰۸، ۲۹۹، ۱۴۶	آصف خان - پسر ميرزا جاني	
ابراهيم خان كاكر ، دلاور خان	۱۷	آقا افضل فاضل خان	۱۹۷
ابراهيم عادل شاه (عادل شاه بيجاپوري)		آقابېگ : سفير ايران	۳۶۹
	۱۳۰	آغاى آغاها (آقا يان)	۳۱۹
ابراهيم كشور خان پسر قطب الدين خان		آقارضا هروي	۴۶۳
كوكبه	۸۲	آقا محمد ايلچي ايران	۴۸۱

۴۳۵، ۶۰	احمد بیگ کابلی	۵۱، ۳۴، ۴	ابراهیم لودی ولد سکندر لودی
۶۱	احمد خان برادر خضر خان	۳۳۸	ابراهیم ماکری
۱۸۲	احمد قاسم کوکه		ابولسی اوزبک بهادر خان، حاکم قندهار
۲۶	اختیار الملک، سردار گجرات	۱۸، ۱۶	
۴۰۳	اختیار خان		ابوالحسن، اعتقاد خان، آصف خان
۷۹۷	اخلاص خان	۱۱۵	پسر اعتماد الدوله
۶۷	ارادت خان، برادر آصف خان		ابوالحسن منصور، نادر الزماني، پسر آقارضا
۳۰۷	ارادت خان میرسامان	۴۶۳	هروی
۴۲	ارجن بهشوی سیکها	۶۰	ابوالحسن، میربخشی
۱۱۶	ارسلان بی، از امرای عبدالموه من خان	۷۹	ابوالحسن شهاب خانی
۶۸	ارسلان بی، حاکم قلعه گاه مرو	۴۶	ابوالحسن دیوان دانیال
۳۲۳	استاد بهزاد	۸۱	ابوالفتح گیلانی، حکیم
۳۷۳	استاد داود	۱۳۰، ۱۰۳	ابوالفتح دکئی
۱۷۳	استاد شاه قلی توپچی نادری	۱۵	ابوالفضل، شیخ
۳۸۸	استاد عبدالحی	۸۴، ۶۱	ابوالقاسم برادر آصف خان
۲۱۵	استاد محمد نائی، سازنده	۲۹۵	ابوالقاسم گیلانی
۳۱۸	استاد منصور نقاش نادر العصری	۳۹، ۱۸	ابوالقاسم نمکی، نمکین
۲۲۶	اسدالله پسر سید حاجی	۱۵۱	ابوالقاسم، حکیم
۴۰۸	اسدخان معموری	۹۲	ابوالوفا، خواجه
۳۸۲	اسدخان میرزا محمد		ابوسعید، میرزا، نمیره اعتماد الدوله
۷۳۶	اسفندیار	۴۱۲	ابوطالب پسر آصف خان
۹۴	اسکندریان	۱۷	ابهی رام، پسر اکهی راج
۳۶۹	اسکندر ارمنی		ابهی کمار، راجه نمیره راجه شرینگ کمار
۵۱۲	اسکندر دوتائی	۳۳۵	ابهی جک (ابهی جک)
۹۳	اسکندر مثنی (معین) (مثنی)	۳۹۵	اجاله دکئی
۱۳۶	اسلام الله عرب	۸۱۳	احداد افغان
	اسلام خان (شیخ علاء الدین) چشتی نمیره	۴۳۴	احسن الله پسر خواجه ابوالحسن
۱۳۹	شیخ سلیم		احمد بیگ برادرزاده ابراهیم خان فتح
۸۴	اسلام خان برادر قاسم خان	۹۰	جنگ
۷۶	اسماعیل میرزا پسر شاه طهماسب	۴۴، ۳۱	احمد بیگ خان

۵۱۲	بايزيد بخارى . سيد حاکم بهکر	۱۲	اوديسنگه ، رانا
۹۴	بايزيد منگلی	۲۸۲	اورنگ زيب پسر شاه جهان
۴۹۶	بايسنقر . پسر دانيال	۱۳۵	اوبسی توپچی
۱۷۷	بجلی	۳۱	اهتمام خان کوتوال
۱۷	بجی رام . پسر اکهي راج		ايرج ، ميرزا (شاه نواز خان) پسر عبدالرحيم
۸۲	بخت النساء بيگم عمه جهانگیر شاه	۱۱۳، ۱۵۳، ۱۲	خان خانان
۱۵۴	بخترخان کلونت	۸۲	ايلدرم بايزيد . حاکم روم (ترکستان)
۲۹۵	بداغ خان (ايراني)		
۴۹۵	بدر بخش زمين دار کرجاک نندينه		ب
۵۵	بدوشاه (کلان)	۲۱	بابا (جهانگیر)
۶۹	بدیع الزمان	۷۴	بابا حسن ابدال
۱۳	برخوردار ، پسر عبدالرحمن موبد بيگ	۱۵۳	بابا خرم
۲۵۴	برق انداز خان بهاء الدين	۳۲۴	بابا خواجه
	برکه رای باد فروش	۲۵۴	بابا فغانی ، شاعر
۳۲۳	بشنداس مصور	۸۵۲	بابا مير ، داماد لشکر خان
۳۱۲	بکرماجيت بهکيله (ماندنپور)	۴	بابر ظهير الدين محمد
۲۳۹، ۳۵	بکرماجيت رای رايان ، نيرداس	۴۱۳	بابو خان افغان
۷۴	بلال خان	۱۷۷	بابو جيو گانتيه
۸۸	بلند اختر (دختر خسرو)	۲۲	بابورای کاپته
۴۸۷	بلند خان	۱۷	بابوی منگلی
	بلوچ خان	۱۱۳	بارکی سردار فرملیان
۵۰۹	بنارسی	۹۲	باری چند قانون گوی
۱۷۳	بوعلی	۴۶	باز بهادر قلماق
۱۵۶	بهادر حاکم زاده گجرات		باز بهادر لاله بيگ ولد نظام کتابدار
۳۲۹	بهادر پسر شاهرخ (دهمتور)	۲۸، ۱۳	اکبر شاه
۳۷	بهادر اوزبک	۳۸۵	باسوی ، زمين دار تلوار
۱۸۴	بهادر بارهه برادر سيف خان بارهه	۴۵۱	باقرخان . فوج دار صوبه ملتان
	بهادر خان اوزبک برادر عبدالله خان	۴۵۵، ۱۶	باقی خان
۱۲۷	اوزبک	۴۳	باگه پسر رانا امرنگه
	بهادر ولد سلطان احمد	۱۷۵	بالجیو
۹۲، ۸۴، ۸۳	بهادر خان	۲۵۱	بالجو قلیچ (مالجو)
۴۸	بهادر خان قوربیگی	۴۴۸	بال چند ، پتا
۱۷	بهادر سنگه پسر راجه مانسنگه	۲۵۶	باهوی ، زمين دار مولتان

۳۷۰	بی بدل خان (سعیدای زرگریاشی)	۲۳۲	بہادر گجراتی ، سلطان
۴۳۷	بی دولت (شاه جهان)	۱۴۵	بہادر ملک
۲۳۰۱۳	بیرم خان	۴۴۷، ۱۲	بہار بانو بیگم دختر جهانگیر
۲۱۲	بیرم بیگ (ایلچی در گلکنده)	۴۷۰	بہار سنگه
۴۰۷	بیرم خان خان دوران	۲۰۱	بہار ولد غزنی خان
۳۰۵	بیژن خویش پاینده خان	۱۰	بہارامل ، راجه
۳۱۰	بیژن پسر ناد علی میدانی		بہارت بندیلہ نبیره رامچند بندیلہ
۶۲	بیگم مادر کلان اکبر شاه	۱۳۱، ۳۰۶	
	پ	۴۶	بہاری پدر زن پرویز
		۳۲	بہاری چند رای
۳۴۷	پادشاه بانو	۱۸۶	بہاری داس (واقعہ نویس)
	پاینده خان	۶۰	بہاری داس بخشی
۸۲	پاینده خان معول	۲۵۴	بہاء الدین برقانداز پهلوان
۲۲۵	پر تاب	۸۰، ۱۲	بہار سنگه ، راجه
۳۴۶	پرتهی چند پسر رای منوہر	۱۶۷	بہبود غلام شاه عباس
۴۷۰	پرتهی راج	۲۷۶	بہرام پسر جهانگیر قلی خان
۲۰۷	پرورش خان		بہرام خان پسر سلطان زمین العابدین (کشمیر)
۳۰	پرویز پسر جهانگیر شاه	۵۶	
۳۱۸	پری بیگ فرستاده شاه ایران		بہرام میرزا ، پسر شاه اسماعیل صفوی ۹۱
۳۱۱، ۹۵	پشوتن نبیره شیخ ابوالفضل	۳۶۰	بہرام نایک
	پنجو زمین دار خاندیس	۱۹۷	بہروز پسر مہابت خان
۳۱۳	پورن خاتم کار		بہزاد مصور ایران
۴۱۶	پور نمل تونور	۳۱۵	بہگن ، بہگین
۱۱۵	پهلوان بابا	۳۳۲، ۲۵	بہگوان داس ، راجه
۲۵۴	پهلوان بہاء الدین برق انداز	۲۳۱، ۲۱۲	بہلول خان نہاتہ پسر بلند خان
۱۴۴	پہر بایزید (پہر روشن)	۳۶۶	بہبوال رای
۱۴۴	پہر تاریکی (پہر بایزید)	۳۱۲	بہلیم خان نوکر عادل خان بیجاپوری
	پہر خان صلابت خان پسر دولت خان لودی	۸۰	بہوج ہادا
۵۱		۲۳۲، ۲۲۲	بہوج پسر راجہ بکر ماجیت
۱۴۴	پہر روشن ، پہر بایزید	۴۷۰	بہیم راتہور
۸۵، ۳۰	پیشرو خان ، مہتر سعادت	۳۲۸	بہیم پسر زانا امر سنگه
۳۰	پیم بہادر اوزبک	۲۱	بی بی دولت شاد زن اکبر شاه
۲۰	پہاری ، شاه مراد پسر اکبر شاه	۶۳	بی بی ماہرو

ت

۱۷۷	جادون رای		
۷۱	جالی نوس (حکیم)	۶۸	تابوت، خواجہ
۲۵۲	جام، زمیندار	۲۱۶، ۱۸۵	تاتار خان پگاول بیگی
	جامی، مولانا عبدالرحمن	۱۸	تاج خان، تاش بیگ قورچی
۱۴۷	جانباز خان، ہاشم بیگ غوستی	۱۵۱	تاج خان حاکم تہتہ
۴۶۸	جانان بیگ صبیہ خاتنان	۲۴۱	تاج خان (تریالی)، ترمالی
۲۲۷	جانسپار خان	۱۸	تاش بیگ خان
۵۱۲	جان نثار خان	۱۸	تاش بیگ قورچی تاج خان
	جانی بیگ	۲۳۵	تانسین کلاونت
۲۷	جتمل، سردار قوم در قلعه چتور	۲۵۶	تجارت خان محمد حسین سوداگر بلخ
۲۰۲	جدروپ آشرم	۴۲، ۱۸	تختہ بیگ، سردار خان
۲۵۳	جسا، زمیندار سورتہ	۱۸	تختہ بیگ کابلی
۴۵۰	جعفر بیگ اکبری (آصف خان)	۸۶	تخماق خان
۷۲۷	جعفر	۱۳۴	ترہیت خان (ملازم)
۲۹۸	جگت سنگہ برادر سورج مل	۲۳	تردی بیگ خان
۸۳	جگت سنگہ پسر راجہ مانسنگہ	۲۵	تردی خان دیوانہ
۳۹۷، ۱۶۸	جگن سنگہ ولد کنور کرن	۲۹۷	ترسون بہادر
۱۲	جگت گسائین	۷۳۱	ترسون بہادر جادون
۳۰۳	جگمال	۴۳۵	ترکمان خان
۸۹	جگمن، راجہ	۱۴۷	تقی بخشی، محمد
۱۸۲	جلال پسر قدم	۲۸۸	تقی (نوکر خرم)
۱۹۰، ۱۸	جلال بارہہ پسر سید محمود بارہہ	۲۲۹	تودرمل، راجہ
۳۳۴	جلال ولد دلاور خان	۳۷۰	تولک بیگ خان
۸۰۲	جلال الدین محمد اکبر	۳۲۶	تہمتن بیگ، پسر قاسم کوکہ
۸۱	جلال الدین مسعود	۲۱۴	تہور خان
۷۱	جلال الدین مظفر اردستانی	۹۲	تہیان مصر
۷۵	جلال خان گہکر	۳۴۵	تشریف خان، نور اللہ کوکیرانی
۱۶۸	جلالہ پیرتاریکی (جلال افغان)	۱۲۹	تیک چند راجہ کماون
۳۳۲	جمال ولد دلاور خان	۸۰۲	تیرانداز خان
	جمال الدین حسینی انجو، میر	۳۷۰	تولک بیگ
	جمال خان افغان		
۸۱۰	جمال خان قراول		ج
۷۸	جمال الدین کوتوال لاہور	۳۸۳	جادو رای

۵۶	کشمیر	۵۰۱	حمشید خان غلام حبشی
۲۸	حاجی کوکه	۳۵	جمیل بیگ
۲۵۵	حاجی رفیق ملک التجار ایرانی	۴	جنت آشیانی . همایون پادشاه
۱۰۳	حاجی میرک	۴۰۴	جواهرخان خواجه سرا
۳۶۴	حاجی نعمت	۳۷۳	جوتک رای ، منجم
۳۱۰	حافظ حسن ملازم خان عالم	۳۵	جوگ راج
۱۸۰	حافظ نادعلی گوینده	۱۷۲	جوهرت
	حاکم بیگ ، حاکم خان	۱۲	جهاندار ، سلطان . پسر جهانگیر شاه
۹۸	حبیب . پسر سرفراز خان	۲	جهانگیر
۹۸	حبیب الله	۵۱ ، ۲	جهانگیر شاه
۴۱	حبش خان		جهان آرا بیگم . دختر شاه جهان
۴۶۸	حستی یلنگ توش (یلنگ توش)	۲۲۷	جهانگیر قلی بیگ ترکمان
۲۱۲	حسن بیگ فرستاده ایران	۸۲ ، ۴۹ ، ۴۸	جهانگیر قلی خان ، لاله بیگ
۴۶۳ ، ۳۲	حسن بیگ خان بدخشی		جهنده برادر بلوچ خان
۲۹۰	حسن خان قوشچی شاه جهان	۲۵	جیحی آنکه والده میرزا عزیز کوکه
۱۴۱	حسنعلی ترکمان	۲۰۷	جی سنگه دیو
۳۰۸	حسن علی خان	۲۲۰	جی سنگه پسر راجه مهاسنگه
۶۹۰	حسن (پسر میرزا شاه رخ)		چ
۳۳۴	حسن ولد دلاور خان		
۲۳۱	حسن میانه	۵۶	چکان
۱۲۰	حسین بیاوزبک	۲۴۲ ، ۱۶۲	چندر سین
۳۸	حسین بیگ یکی از همراهان خسرو	۵۳	چنگیز خان
۳۹	حسین بیگ دیوان	۶۴	چین قلیچ خان
۶۹۰	حسین (پسر شاه رخ)	۴۸۸	چهو نبیره شجاعت خان
۲۱۱	حسین بیگ دیوان بنگاله		ح
۵۱	حسین بیگ ایلچی ایران		
۴۱	حسین خان حاکم هرات	۱۷	حاتم ، شاهنواز خان پسر بابوی منگلی
۸۴	حسین خان تکریمه	۲۳۴	حاجی بلوچ ، بلوچ خان
۳۶۰	حسین نایک	۹۱	حاجی بی اوزبک
۳۶۲	حسین قلی خان جهان (اکبری)	۹۰	حاجی بیگ اوزبک
۳۲۴	حسینی پسر قوام	۳۷۶	حاجی بیگ ایلچی ایران
	حمید خان حبشی		حاجی خان پسر سلطان زین العابدین حاکم

خ	حضرت خواجه بزرگوار (اجمیر)	۱۶۸
خان اعظم میرزا عزیز کولکناش ۸۲۰۳۵	حضرت عرش آشیانی (اکبر شاه)	۴۱
۱۲۸	حضرت عیسی (ع)	۱۱۵
۱۳ خان بیگ، وزیرالملکی	حضرت فردوس مگانی (باهرشاه)	۳۴
۷۴ خان جهان	حضرت مربع زمانی مادر اکبرشاه	۸۴
۲۳۲ خان جهان وزیر هوشنگ	حضرت مریم مگانی مادر جهانگیرشاه	۴۷
۵۱۲ خان جهان بخشی	حضرت شیخ نظام الدین اولیا	۳
۷۲ خان جهان لودی صلابت خان	حضرت جنت آشیانی (همایونشاه)	۳۴
۱۶۹ خان جهان ولد ناهرخان	حکیم ابوالفتح گیلانی	۹۲، ۵۹
۷۴ خان دوران شاه بیگ	حکیم ابوالقاسم پسر حکیم الملک	۱۵۱
۴۶۶، ۴۰۹ خانزاد خان	حکیم خوشحال	۲۷۶
۷۴ خانیش بیگم	حکیم الملک	۳۷۹
خان عالم میرزا برغورداد پسر عبدالرحمن	حکیم رکنا	۲۸۵
۱۴۱ دولدی	حکیم روح الله	
خان قلی خان اوزبک	حکیم سنائی علیه الرحمه	۳۱۷
خدمتخان ۴۸۷، ۳۰۳، ۱۹۵	حکیم صدرا مسیح الزمان	۱۵۱، ۸۹
خرم، شاه جهان ۴۴، ۱۲	حکیم عبدالشکور	۱۵۱
خرم، کاملخان پسر خان اعظم ۸۹، ۱۴	حکیم علی ریاضی دان	۲۸۲، ۴۰
۱۰۷	حکیم علی گیلانی	۸۱
خسرو پسر جهانگیر شاه ۳۰، ۸	حکیم فتح الله	۴۲
خسرو، پادشاه ساسانی ۱۲۶	حکیم عمید گجراتی	۱۰۸
خسروی اوزبک، خسرو قرچی ماوراءالنهری	حکیم مظفر	۴۶، ۳۲
۱۳۰، ۱۱۸	حکیم مومنا شیرازی	۳۹۱
خسرو بیگ (نوکر میرزا خان) ۱۳۶	حکیم میرزا محمد	
خضرخان خاندیسی ۳۷۹، ۴۵	حکیم نورالدین تهرانی	
خلیل بیگ ذوالقدر ۴۰۳	حکیم نادعلی (یادعلی)	۷۱
خلیل میرزا شاهرخ، مصورایرانی ۳۲۳	حکیم همام برادر حکیم ابوالفتح گیلانی	
خنجرخان برادر عبدالله خان ۳۴۶، ۹۳		۲۷۶، ۱۷۵، ۵۹
خواجهگی تمام عزیزی ۱۷۲	حیات خان بخشی	۱۰۷
خواجهگی طاهر ۳۰۳، ۲۲۴	حیات خان ولد سردار خان	۴۸۰
۸ خواجهگی فتح الله	حیدر بیگ یوزباشی فرستاده ایران	۳۹۷
۱۱۴، ۱۳۰ خواجهگی محمد حسین	حیدر ملک (چهار دره)	۳۹۶

۱۶۸	خواجه شمس‌الدین خویش	۱۶۳	خواجگی حاجی محمد
۴۹۱، ۵۹	خواجه شمس‌الدین خوافی	۲۹۲	خواجه ابراهیم حسین
۱۶۹	خواجه عاقل‌خان بخشی لشکر قندهار	۳۹۷	خواجه باقی
	خواجه عبدالرحیم پسر خواجه کلان	۲۰	خواجه بزرگوار
۳۵۲	جوبیاری	۴۶، ۷	خواجه ابوالحسن
۱۰	خواجه عبدالصمد شیرین قلم		خواجه بر خوردار پسر خواجه عمر نقشبندی
۱۷۶	خواجه عبدالکریم سوداگر ایران	۴۸۴، ۴۴۸	
۱۶	خواجه عبدالله	۱۸	خواجه بزرگوار زکریا احرار
	خواجه عبدالله خان	۱۶۹	خواجه بزرگوار معین‌الدین جشتی
۱۶۴	خواجه عبداللطیف	۴۵۸	خواجه بهاء‌الحق
۱۷۶، ۱۳۷	خواجه عبدالعزیز	۲۲۳	خواجه بیگ
۱۶	خواجه عبدالله نقشبندی	۱۳۰	خواجه بیگ میرزا
۲۸۶	خواجه عبداللطیف قوش بیگی	۱۰۴	خواجه بیگ میرزا صفوی
۲۲۳	خواجه علی بیگ میرزا	۶۸	خواجه تابوت (یا قوت)
۴۸۵	خواجه عمر نقشبندی		خواجه تقی معتقد خان
	خواجه قاسم قلیج‌خان، عرض مکرر ۱۹۳،		خیرالبشر
۴۱۰			خواجه جهان (دوست محمد خان) ۱۳۱،
	خواجه قاسم (برادر خواجه عبدالعزیز	۹۴	
۱۳۷	نقشبندی)	۵۳	خواجه جوبیار
۴۴۲	خواجه قطب‌الدین اویسی	۲۱۷، ۱۲۲	خواجه حافظ شیرازی
۳۵۲	خواجه کلان جوبیاری		خواجه حسن پسر خواجه کلان جوبیاری
۳۵	خواجه محمد شریف تهرانی	۳۵۲	
۳۱۰، ۱۱	خواجه محسن		خواجه حسن پدر خواجه معین‌الدین جشتی
۱۴۲، ۲۰، ۴۴۴	خواجه معین‌الدین جشتی	۴۴۴	
۳۶۷	خواجه ملکی	۴۴۴	خواجه حسن نقشبندی
۲۲۱	خواجه میروالد سلطان خواجه		خواجه حسین پسر خواجه معین‌الدین
۳۷۵	خواجه نصیر	۹۵	جشتی
۱۳۲	خواجه نورالدین محمد	۴۴۳	خواجه حسین هروی
۳۲۱، ۷۱	خواجه ویسی کروری	۳۰۲، ۳	خواجه جان محمد
۱۷۲	خواجه هاشم دهبندی ماوراءالنهری	۳۰۳	خواجه خان محمود درویش
۴۴۸، ۹۴	خواجه یادگار	۲۰۰، ۳۹	خواجه خضر خان
	خواجه یادگار علی سردار خان برادر	۱۶۴	خواجه زین‌الدین نقشبندی
۱۳۵	عبدالله خان		خواجه دوست محمد

۲۰۵، ۲۷۰	دوست بیگ ولد تولک	۶۸۰	خواجه باقوت
۲۷	دوست محمد	۱۲۷، ۵۴، ۱۸۶	خواص خان افغان
۳۱	دوست محمد پکاوول	۸۲	خواندگار (حاکم روم ترکستان)
۶۳	دولت، رئیس ده چکری		خوب الله رنباخان پسر شهبازخان
۵۱	دولت خان لودی پسر عمرخان لودی	۱۸۴	کنبو
۱۲۴	دولت خان فوجدار الله آباد	۱۲۶	خورداد
۴۳	دولتخان خواجه سرا		خوش خبرخان، ابراهیم حسین
۷۲	دولت خان	۳۷	خوش خبرخان شمسی توشکچی
۷۱	دیانتخان، قاسم علی		د
۱۸۷، ۱۲۸	دیانت خان عرض مکرر		داراب پسر عبدالرحیم خانخانان ۱۲، ۱۲۶
۳۲۶	دیبی چند گوالیاری		دارا شکوه پسر شاه جهان
	ذ	۱۶۰	
	ذوالفقار بیگ	۱۷۷	دانش
۱۲۶	ذوالفقار خان ترکمان نوکر شاه جهان	۲۰	دانیال پسر اکبر شاه
	ذوالقدر پسر سکندر ارمنی	۱۱۸	داود کرانی
۲۶۸	ذوالفقار خان محمد بیگ	۳۹۶	داور بخش پسر خسرو
۱۵۶	ذوالقرنین پسر سکندر ارمنی	۲۲۵	دربار خان
۳۶۹	ذی النورین حضرت عثمان بن عفان	۱۷۹	درجن سال
۴۰۲	زین خان	۱۸۶	درگاهی کشتی گیر
	ر	۳۸۸	درگا
	راجسنگه گجهواهد، راجه	۴۶۲، ۳۹۴	دریا افغان نوکر خرم
۸۹	راجو، مرید ارجن	۵۱۲	دریائی روهیله افغان
۲۳	راجه ابهی کمار	۳۷۰	دکشی پسر میرزا رستم
۲۳۷	راجه اودر		دلاور
۱۲۲	راجه اودی سنگه	۳۵، ۲۹، ۱۸	دلاورخان افغان
۱۶۲، ۶۵	راجه باسو، زمین دار لاهور ۲۹، ۵۱، ۱۴۳		دلاورخان خانان پسر دولتخان لودی
۲۰۲	راجه بکر ماجیت (قبل از اسلام)	۵۱	
۱۴	راجه بکر ماجیت نیرداس رای رایان	۱۷	دلاورخان، ابراهیم خان کاکر
۴۰۵	راجه بهارت	۲۳۲	دلاورخان غوری عمید شه غوری
۱۰	راجه بهارمل (بهارا مل)	۴۹، ۴۵، ۱۲۴	دلپس سنگه پسر رایسنگه
۴۰۳	راجه بهاو بندیله		دلیرخان بارهه پسر سید عبدالوهاب
		۲۹۷	بارهه
		۲۹۸	دلیرخان جاگیردار

۱۲۹	راجہ لکھی چند راجہ کماون	۱۴	راجہ بہاوسنگہ
۱۷۱، ۱۰	راجہ مان		راجہ بہرجو (بہرجی) زمیندار بکلانہ
۳۱، ۱۰	راجہ مان سنگہ	۲۲۵، ۱۲۶	
۱۲	راجہ موٹہ	۲۲۵	راجہ بہرجیو، پرتاب
۲۴۷	راجہ مہندرہ	۳۳۲، ۲۶، ۲۵	راجہ بہگوان داس
	راجہ نرسنگدیو	۲۱۶	راجہ بہیم تراین
۴۶۲	راجہ نٹلیہ	۲۳۷	راجہ ترینیک کنوار
	راجی علی خان برادر محمد خان فاروقی ۴۶	۱۲۴	راجہ تودرمل
	راجی علی خان حاکم تبت	۱۹۹	راجہ جانبا
۲۶	راگہوداس کچہواہ	۳۳۶	راجہ جسوال
۴۶۹	رامچند پسر نندکنور	۱۳۷	راجہ جگن
۴۸	رام چند، خدای ہندوان	۴۳، ۱۱	راجہ جگناتپہ پسر راجہ بہارامل
۵۱، ۴۸	رامچند بندیلہ		راجہ جوک راج پسر مہاراجہ نرسنگہ دیو
۱۷	رامداس راجپوت	۴۵۶	
۱۳	رام داس کچہواہ	۳۱	راجہ جی سنگہ نہیرہ راجہ مان سنگہ
۸۹	رام داس ولد راج سنگہ	۲۴۷	راجہ خوردہ
۴۷۹	رام راج	۴۷۵	راجہ دریاخان
۱۶۲، ۱۵۵، ۱۴۲	رانا امرسنگہ	۳۴	راجہ دھیر دھر
۱۶۲، ۶۵	رانا اودی سنگہ	۸۹	راجہ راج سنگہ کچہواہ
۱۶۲	رانا پرتاب سنگہ	۸۹	راجہ رام داس
۳۵	رانا تہانہ مندل	۳۶۴	راجہ روپ چند گوالہاری
۴	رانا سانگا	۳۵۳، ۱۶۸	راجہ روزافزون
۱۱	رانا شنکر ولد اودی سنگہ	۱۷۱، ۲	راجہ سارنگ دیو
۱۶۵	راوت شنکر	۴۴۸	راجہ سنگرام
	راورتن	۱۷۱، ۸۵	راجہ سورج سنگہ راتپور
۱۷۱	راو سورج سنگہ	۲۲۲	راجہ سورج مل ولد راجہ ہاسو
۵۸	راول		راجہ شیاہ سنگہ
	راول اودی سنگہ، زمیندار ہانسوالہ ۱۶۲	۱۲۸	راجہ کشنداس مشرف فیلخانہ
	راول بہیم برادر کلان کلیان جیسلمیری		راجہ کلیان پسر لال گوہی زمیندار
۱۸۵			ایدہ
۲۱۶	راول سمرسی پسر راول اودی سنگہ	۱۵۹	راجہ گھنخنند
۱۸۵	راول کلیان جیسلمیری	۲۲۹	راجہ کلیان مل
۶۵	زای اودی سنگہ	۴۵۶	راجہ گردھر

رای بنوالی داس	۳۵۳	رستم افغان . برادر جلال خان افغان ۳۵۳
رای بهاره		رستم بهادر ۴۱۴
رای بهاری داس	۲۳۰	رستم خان نوکر شاه جهان
رای بهوج	۲۹۰	رستم خان (اکبری)
رای پتهورا		رستم خان بدخشی
رای پرتهپی چند	۳۴۶	رستم زمان شجاعخان ۱۲۲
رای جی سنگه	۹۰	رشیدخان الله دادخان افغان ۲۲۹
رایچند	۱۷۸	رضا بهادر ، خدمت پرست خان ۴۸۰
رای درگاداس	۷۷	رضا جابری بخشی پنجاب ۱۷۱
رای دلپ	۱۳۰	رضوی خان ۴۳۶
رای رای سنگه پسر رای کلپان مل	۲۶	رعایت پسر پیشروخان ۸۶
رای رایان . سندر داس میرسامان	۲۲۰	رقیه سلطان بیگم زن اکبر شاه ۲۹۸
رای رایان نیرداس بکرماجیت	۱۴	رنبا زخان . خوب الله ۱۸۴
رایسال درباری	۲۸۱ ، ۴۰۶	روپ خواص ، خواص خان ۱۲۷ ، ۱۴۳
رای سرجن هادا	۲۹۰	روپ کرن خالوی رانا امرسنگه ۱۵۵
رای سنگه بهرنیه	۲۴۹	روح الله برادر فدائی خان ۲۲۱
رای سورج سنگه	۱۷۱	رودرکیت اجارج ۳۷۲
رای علی بهتی	۳۰	روزافزون پسر راجه سنگرام (بهار) ۱۶۸
رای کله	۱۰۳	۳۰۳
رای کنور ، دیوان گجرات	۱۹۱	روشن آرا بیگم دختر شاه جهان ۲۲۲
رای کنور چند مستوفی	۳۰۵	رومی خان نقیبی . میرآتش توپخانه ۴۶۳
رای کهنسور ، دیوان	۴۴۹	رئیس چکری (دولت) ۶۳
رای مال دیو	۱۶۲	
رایمان (خدمتیه)	۳۴۴	
رای مانی داس . مشرف فیلخانه	۳۰۳	زاهد نوکر شاه جهان ۲۵۰
رای مکند بدوریه ، رای مکند بهدوریه	۱۲۶	زاهد خان پسر صادق خان ۲۸ ، ۱۱
رای منکت بهدوریه	۱۲۶	زاهد خان ۴۲۷
رای منوهر	۱۳۱ ، ۶۵	زاهد خان پسر شجاعخان ۲۳۱
رتن بهوج هاده	۴۷۹	زبردستخان میرتوزوک ۳۱۰
رتن رای	۸۰	زکریا احرار . خواجه بزرگوار ۱۸
رحمن داد پسر خانخانان	۱۲۶ ، ۳۰۶	زلیخا ۹۶
رزاق بردی اوزبک	۱۲۶	زمانه بیگ مهابتخان پسر غیور بیگ کابلی ۱۴
رزاق وردی اوزبک	۱۲۶	زورآور خان ۱۶۲

۲۱۳	سکندر جوهری	۳۴۸	زین العابدین بخشی احدیان
۴	سکندر لودی	۵۵	زین العابدین، سلطان (بدوشاه)
	سکندر معین، سکندر مثنی، جاگیردار	۴۰۲	زین خان
۵۳	جهانگیر آباد	۲۶، ۱۲	زین خان کوکه (کوکلتاش)
	سکندر دومان	۳۲۲	زینل بیک ایلچی ایران
	سلام الله عرب برادرزاده مبارک عرب		س
۱۸۲، ۹۰	دزفولی		
۲۳۹	سلطان احمد گجراتی	۳۰۷	سادات خان
	سلطان المشایخ نظام الدین	۴۰۳، ۹۵	سارنگدو، راجه
۲۳۲	سلطان بهادر گجراتی	۲۸	سالباهن
۳۰	سلطان پرویز	۱۹۱	نامی
۳۲۸	سلطان حسن		سبحان قلی قراول پسر حاجن جمال بلوچ
	سلطان حسین میرزا بایقرا والی خراسان	۲۵	سبحان قلی ترک
۹۱، ۴۲		۵۰۲	سپهدار خان
۳۲۹	سلطان حسین زمیندار پکلی	۳۴۵	سربراه خان
۱۹۳، ۱۵۵	سلطان خرم	۲۳۱	سر بلند خان بهلول خان میانه
۳۰	سلطان خسرو	۴۷۹	سر بلند رای، رتن هاگا، رام راج
۲۲۱	سلطان خواجه	۵۱، ۴۸	سردار خان حاکم قندهار
۱۵۹	سلطان دوراندیش پسر شاه پرویز		سردار خان (خواجه یادگار) برادر عبدالله
۵۵	سلطان زین العابدین بدوشاه	۱۲۵	خان
۳۳۸	سلطان سکندر کشمیری	۴۷۸	سردار خان جاگیردار
	سلطان سنجر سلجوقی		سرفراز خان، سردار خان، برادر عبدالله
	سلطان سلیم	۱۳۶	خان
	سلطان شه افغانی از همراهیان خسرو ۷۷	۲۳۵	سرافراز خان، نبیره، صاحب بیگ
۲۸۹	سلطان علاء الدین خلجی	۳۹۰	سعادت الله
۲۰۸، ۲۰۱	سلطان غیاث الدین خلجی	۱۰۴، ۴۳	سعد الله پسر سعید خان
۲۳۲	سلطان فیروز پادشاه	۱۱۳	سعد الله نوازش خان
۳۵۹	سلطان فیروز (حاکم راجور کشمیر)	۱۸۳	سعدی، شاعر
۳۲۴	سلطان قوام		سعیدای گیلانی ز گرباشی بی بدل خان
	سلطان محمد پسر سلطان فیروز شاه	۳۷۰، ۱۵۳	
	سلطان محمد خزانچی	۳۷، ۸	سعید خان، صاحب، صوبه پنجاب
	سلطان معزال دین	۵۱	سکندر ابراهیم

۴۲	سید بهادرخان	سلطان محمد تغلق (سلطان محمود تغلق)
۳۳۰	سید بهوه بخاری	۴۶۸
۴۷۷	سید جعفر	۲۴۱
۳۸	سید جلال	۲۳۲، ۲۰۱
۲۳۸	سید جلال پسر سید محمد	۶۸
	سید جمال ولد سید محمد تنبیره شاه عالم	۳۲۸
۲۷۲	بخاری	سلطان مراد بخش
۲۲۶	سید حاجی	سلطان مسعود بن سلطان محمود غزنوی
۳۱۰	سید حسن ایلچی شاه عباس	۲۴۱
۴۱۴	سید دلیرخان بارهه	۲۰۸
۴۱۴	سید سیدو	۲۰۸
۹۷	سید شاه (سیدی شیاد)	سلیم خان (سوری) پسر شیرخان سوری
	سید شاه محمد	افغان
۲۸۸	سید صفی بارهه	۵۷، ۵۲
۷۱۹	سید صلابت خان	۲۰
۳۷۰	سید عالم برادر هزیرخان	۹۳، ۷۵
۲۱۷	سید عبدالله بارهه، سیف خان	سلیمان بیگ فدائیان
۴۶۳	سید عبدالسلام بارهه	۱۳۲
	سید عبدالوهاب بارهه، سید دلیرخان	سلیمه سلطان بیگم دختر گلرخ بیگم
۲۹۷	بارهه	صیبه بابر
۲۱۳، ۱۸۶	سید عبدالوارث	سنائی (حکیم)
۳۷۰	سید عبدالهادی برادر سید هزیرخان	سندر نوکر خرم
۱۸۰	سید علی برادرزاده سید عبدالوارث	سندر داس، میرسامان رای زایان
۱۰۲	سید علی بارهه	۲۸
	سید علی همدانی	سنگرام، راجه، بهار
۴۱۵	سید غلام محمد	سنگرام، راجه جمو
۱۸۳	سید قاسم ولد سید لاد بارهه	سنگرام، زمیندار کوهستان پنجاب
۲۱۷، ۲۰۷	سید کاسو، پرورش خان	سنهلیو، حاکم رایسین و چندیری
	سید کبیر بارهه	سوپه کرن، خالوی رانا امر سنگه
۱۷۰	سید کبیر فرستاده عادل خان	سورج سنگه ولد راجه رایسنگه
۳۸	سید کمال	۱۷۱، ۸۰
۳۵۱	سید کمال بخاری	سورجمل (جوهرمل)
۱۸۳	سید لاد بارهه	سهراب بیگ ترکمان
		سهراب خان پسر میرزا رستم
		سید آدم بارهه ولد سید قاسم بارهه
		سید احمد صدر
		سید احمد قادری
		سید بایزید بارهه مصطفی خان

۴۱	شاہ بیگ خان حاکم قندھار	۲۲۶	سید مبارک
۹۰، ۷۴	شاہ بیگ خان یوزی	۲۴۸	سید مبارک بخاری
۳۳	شاہ بیگم، مادر خسرو	۳۸	سید محمد خان بارہہ
۱۲۴	شاہپور پسر اعتماد الدولہ	۲۳۸	سید محمد نبیرہ شاہ عالم بخاری
۲۲۵	شاہ جہان	۲۷۳	
	شاہ خواجہ ایلچی نذر محمد خان والی	۱۹، ۱۸	سید محمود خان بارہہ
۴۹۱	بلخ	۲۴۳	سید مصطفیٰ
۳۲۹	شاہرخ زمیندار دہمتور		سید مظفر
۶۹	شاہ رخ، میرزا نواسہ میرزا سلیمان	۲۴۸	سید میران، پسر سید مبارک بخاری
۲۸۲	شاہزادہ اورنگ زیب	۳۵۳	سید نصیب خان بارہہ
۴۷	شاہزادہ پرویز	۱۸۴	سید نظام فوجدار لکھنو
۳۱۹، ۲۰	شاہزادہ خانم، ہمشیرہ جهانگیر	۳۵۶	سید نظام میر میران صدر جہان
۲۰	شاہزادہ دانیال	۳۴۷	سید ولی، از سادات لاہور
۱۸۵	شاہ شجاع	۲۸۷	سید ہزیر
۸۵، ۱۳۵، ۳۰	شاہ طہماسب	۳۵۱	سید یعقوب پسر سید کمال بخاری
	شاہ عالم بخاری، سید پسر قطب عالم		سید وقاتل خواجہ عبدالعزیز
۲۴۸، ۲۴۰، ۲۳۸		۲۴۰، ۳۸	سیف خان
۵۱، ۵۰	شاہ (عباس)	۳۸، ۱۹	سیف خان بارہہ، علی اصغر بارہہ
۱۴۸، ۲۹، ۲۳	شاہ قلی خان محرم	۴۱۳	سیف خان جهانگیر شاہی، صفی خان
۱۷۲	شاہ محمد قندھاری		سیف خان کوکلتاش، برادر کلان زمین خان
۳۱۲	شاہ محمد پسر خان دوران	۲۶	کوکہ
۴۷، ۲۰	شاہ مراد پہاری پسر اکبر شاہ		ش
۲۳	شاہ میرزا		
۷۵	شاہ نعمت اللہ ولی کرمانی		شادمان پسر سلطان حسین (پگلی)
۱۷	شاہنواز خان حاتم	۱۱۶	شادمان خان ولد خان اعظم
	شاہ نواز خان، ایرج ولد خان خانان	۶۵	شادمان ہزارہ
۷	شاہ نور الدین جهانگیر	۱۳	شاہ اسمعیل، حاکم قندھار
۴۹۶، ۴۹۹	شاہستہ خان پسر آصف خان	۴۹۴	شاہ اسمعیل ہزارہ
۱۲۲، ۲۶	شجاعت خان رستم زمان	۹۱، ۶۵	شاہ اسماعیل صفوی
۱۷	شجاعت خان شیخ کبیر		شاہباز خان لودی
۱۸۲	شجاعت خان اکبری	۲۱۸	شاہ ہداغ خان (اکبری)
۹۲	شجاعت خان دکنی	۲۹	شاہ بیگ خان، خان دوران

۴۲۲	شیخ ابراهیم ادهم	۲۲۵	شجاعت خان عرب
۴۵	شیخ ابراهیم افغانی	۲۹۲	شرزه خان میرحاج
۴۲	شیخ ابراهیم کشورخان	۷۱	شریف پسر آصف خان
۳۶۰	شیخ ابن یمن	۹۸	شریف عم زاده عبداللطیف
۱۵	شیخ ابوالفضل	۳۰۷	شریف وکیل پرویز
۳۰۹	شیخ احمدشیاد	۳۸	شریف آملی
	شیخ احمد سرهندی		شریفا (نوکر خرم)
۲۵۱	شیخ احمد صدر	۳۹۴	شریف الملک نوکر شهریار
۲۴۲	شیخ احمد کهتو	۹	شریف خان امیرالامرا
۳۵	شیخ احمد لاهوری	۱۸۸	شریف خدمتگار
۳۱۵	شیخ اسلام	۴۶۳	شویف خان بخشی
۲۵۰	شیخ اسمعیل ولد شیخ محمد غوث	۷۶	شریف مکه
۱۱۶	شیخ انبیا	۲۳۳	شکارخان کمال خان
۳۶۲	شیخ اسحاق	۱۵۵	شکوالهی، افضل خان
۲۴۳	شیخ اسدالله پسر شیخ عبدالله	۲۱	شکرالنساء بیگم دختر اکبرشاه
۴۴۲	شیخ اوحدالدین کرمانی	۸۲	شمس الدین ولد خان اعظم
۱۹	شیخ بابزید معظم خان		شمس الدین خوافی، خواجه
۹۹	شیخ بنارسی	۱۸۰	شمس خان ارسلان بی اوزبک
۱۶	شیخ بهاء، شیخ بهار، شیخ بهینا	۷۵	شمس خان گهکر، عموی جلال خان گهکر
۱۶۷	شیخ بهاء الدین محمد	۳۷	شمسی توشکچی خوش خبرخان
	شیخ بهلول برادر کلان شیخ محمد غوث	۱۸۷	شوقی طنپوره نواز، آئندخان
۲۹۲		۲۴۲	شهاب الدین احمدخان
۱۳۷	شیخ پیر	۲۴۵	شهاب خان
۴۷۱	شیخ تاج الدین	۳۵۲	شهبازخان دتوبانی
۹۱	شیخ چاند، منجم	۲۸۱، ۱۸۴	شهبازخان کنبوه
۹۵	شیخ حسام الدین ولد غازی خان بدخشی	۱۷۰	شهبازخان لودی
۴۵۸، ۱۸	شیخ حسین جامی درویش	۶۲	شهربانوبیگم، عمه بابرشاه
۱۶	شیخ حسن مقرب خان	۹۰، ۱۲	شهریار، پسر جهانگیرشاه
۹۸	شیخ حسین درمن	۱۷	شهنوازخان
۱۶۸	شیخ حسین روهیلہ مبارزخان	۱۷	شیام رام، پسر اکهی راج
۹۹	شیخ حسین سرهندی، درویش	۸۰، ۴۵	شیام سنگه
	شیخ حیدر، نبیره میان وجیه الدین	۳۷۳	شیام سنگه، راجه سری نگر
	شیخ خوبو، قطب الدین خان کولکلتاش	۱۱۹	شیخ آچبه، برادرزاده مقربخان

۴۲۲	شیخ نجم الدین	۲۰	شیخ دانیال
۳۴	شیخ نظام الدین چشتی	۱۱	شیخ رکن الدین افغان، شیرخان
۳۵	شیخ نظام تہانیسری	۲۴۳	شیخ سکندر گجراتی
۲۳۸	شیخ وجیہ الدین	۲۹۵، ۱۷	شیخ سلیم
۷۷	شیخ یوسف بخشی	۴۴۴	شیخ شہاب الدین سپروردی
۱	شیخو بابا	۳۲۰	شیخ عبدالحق دہلوی
۶۵	شیرافکن، علیقلی استاجلو		شیخ عبدالرحمن پیر شیخ ابوالفضل ۱۱،
۴۷۰	شیر بہادر، مخاطب شیرخواجہ	۴۵۱، ۶۲	
۴۰۸	شیر پنچہ پسر شیر حملہ	۱۳	شیخ عبدالنبی
۴۰۷	شیر حملہ	۳۰۵	شیخ عبداللطیف سنہلی
۱۸۱	شیرعلزادہ کشتی گیر		شیخ عبداللہ پسر شیخ میان وجیہ الدین
۱۰	شیرخان شیخ رکن الدین افغان	۲۴۳	
۷۷، ۵۲، ۱۱	شیرخان افغان	۴۴	شیخ عبدالوہاب بخاری
۲۴۴	شیرخان ولد اعتمادخان گجراتی	۴۴۴	شیخ عثمان ہارونی
۱۶۹	شیرخان ناہرخان	۱۸	شیخ علاء الدین اسلام خان
۴۷۰	شیرخواجہ	۱۷	شیخ فرید، مرتضی خان
۱۸۹	شیرعلی پهلوان معلزادہ	۸	شیخ فرید بخاری
۱۲۶	شیرین زن خسرو پادشاہ ساسانی	۱۷	شیخ فرید بخشی
	ص	۳۲	شیخ فرید بخشی بیگی
		۳۴۴	شیخ فرید پسر قطب الدین خان
۱۲	صاحب جمال مادر پرویز	۴۴۴	شیخ فرید شکرگنج
۱۷۴	صاحب عالم (جہانگیر)	۳۴	شیخ فضل اللہ
۶۳، ۴	صاحب قرانی، امیر تیمور گورکان	۳۲۱	شیخ قاسم
	صادق خان، برادرزادہ اعتماد الدولہ ۱۷۶	۱۷	شیخ کبیر شجاعت خان رستم زمان
۱۱	صادق خان میر بخشی	۲۸	شیخ محمد حسین جامی
۲۴۲	صادق خان (اکبری)	۲۹۲، ۲۳۸	شیخ محمد غوث
۳۹۴	صادق خان رمال	۳۲۵	شیخ محمد میر
۴۹	صادق خان	۷۷	شیخ محمود کانگر
۳۲۳	صادق کتابدار شاہ عباس	۹۹	شیخ مصطفی درویش
۲۵۵	صالح برادرزادہ آصف خان	۱۹۳	شیخ مصلح الدین سعدی
۱۰۷	صالح چراغچی	۴۴۴، ۲۱۶	شیخ مودود چشتی خان
۱۳۰	صالح خنجر خان	۱۷۵	شیخ موسی خان، خویش قاسم خان
۴۲۷	صالح نوکر بی دولت	۱۳۶	شیخ میر

عابد خان، پسر نظام الدین مورخ	۲۴۰	صالح بدخشی	۴۱۴
عابدین خواجه پسر خواجه کلان جویباری		صالح بیگ	۴۳۷
عادل خان	۹۲، ۶۴	صدرا، حکیم، مسیح الزمان	۸۸
عادل خان	۱۳۰	صفدرخان، خویش مرتضی خان	۹۴، ۱۳۸
عارف پسر زاهد	۴۳۷	صفدرخان، عبدالله خان	۴۵۷
عاقل خان	۳۰۵	صفی خان برادرزاده جعفر بیگ آصف خان	۴۱۳
عبدالحی استاد مصور ایرانی		صفی میرزا پسر شاه عباس اول	۱۶۷
عبدالحی ارمنی	۳۶۹	صفی خان ولد امانت خان	۱۹۷
عبدالخالق برادرزاده خواجه شمس الدین		صفی خان سیف خان جهانگیرشاهی	۴۱۳
خوافی	۴۹۱	صفییا، ملازم مهابت خان	۳۶۷
عبدالرحمن جامی	۲۵۶	صلابت خان، پیرخان، پسر دولت خان	
عبدالرحمن مؤید بیگ	۱۳	لودی	۷۴، ۵۱
عبدالرحیم ملک الوزرای خسرو		ض	
عبدالرحیم خر، یوزباشی	۳۵	ضیاء الدین قزوینی، مصطفی خان از سادات	
عبدالرحیم خان خانان، میرزا	۱۳	سیفی	۱۵۹
عبدالرحیم خواجه ولد کلان خواجه ۵۰۳		ط	
عبدالرحیم تربیت خان	۸۵	طالبیا، ملک الشعرا، دربار جهانگیرشاه	
عبدالرحیم یوزباشی	۱۳۴		۳۲۴
عبدالرحیم بخشی احدیان	۶۷	ظاهر بخشی بنگاله	۲۱۲
عبدالرزاق بخشی	۸۹	طغرل ولد شاه نوازخان	۳۰۶
عبدالرزاق معموری	۸	طهمورت پسر دانیال	۴۴
عبدالسبحان برادر خان عالم	۱۰۱	ظ	
عبدالستار	۳۰۲	ظاهر بیگ، مخلصخان	۸۵
عبدالسلام بارهه	۴۶۳	ظفرخان پسر زین خان کوکه	۵۹
عبدالسلام پسر معظم خان	۱۲۱	ظفرخان خواجه احسن الله	۴۷۴
عبدالصمد شیرین قلم	۲۴	ظهیرالدین محمد بابرشاه	۶۳
عبدالصمد نواسه شیخ چاند منجم	۴۹۱	ع	
عبدالعزیز خان نقشبندی	۳۵۲	عابد خان، بخشی	۴۶۳، ۱۸۷
عبدالعزیز فرستاده شاه خرم	۲۹۲		
عبدالعنی شیخ	۱۳		
عبدالعفور	۱۶۱		
عبدالکریم معموری	۲۱۰		

عبداللطیف از حاکم زاده های گجرات	۱۹	علی اصغر بارهه سیف خان
۲۱۶، ۹۸	۲۹۹	علی اکبر جراح
عبدالله سرافرازخان	۶۴	علی خان کرد (کرور) نوبت خان
عبدالله پسر حکیم نورالدین تهرانی	۱۷۸، ۱۰۵	علی خان نیازی نصرت خان
عبدالله خان پادشاه توران	۴۶۵	علی شیر
عبدالله خان اوزبک	۴۰۱، ۸۴	علی قلی بیگ درمن
عبدالله خان ماوراءالنهری	۳۷۵	علیم الدین، علم الدین
عبدالله خان فیروز جنگ	۱۸۴	علی محمد ولد سیف خان بارهه
عبدالله خان حاکم مالوه	۱۲۵	علی مردان خان بهادر
عبدالله خان پسر خان اعظم ۱۴۸، ۲۸۱	۳۳۴	علی ملک کشمیری
عبدالله خان صفدرخان	۵۲	عمرخان لودی، جد صلابت خان
عبداللطیف قوش بیگی	۶۳	عمر شیخ گورکان
عبداللطیف ولد نقیب خان	۲۳۲	عمید شه گجراتی دلاورخان
عبدالمؤمن خان پسر عبدالله خان	۹۲۰	عنایت الله
عبدالنسی	۹۲	عنایت خان
عبد الوهاب پسر حکیم علی	۴۶۵	عنبر حبشی
عثمان خان افغان ۱۳۱، ۱۱۸، ۸۲۱	۱۷۷، ۱۲۵	عنبر بی
عجایب دست، کلیان خاتم بند	۳۹۴	عورت رمالی
عرب خان حاکم جلال آباد	۱۱۵	عیسی (ع)
عرب خوافی مشرف فیلخانه ۳۰۳، ۳۲۶	۳۶۷	عیسی بیگ
عرب دست غیب		غ
عرش آشیانی اکبرشاه		
عزت الله	۷۳	غازی بیگ خدمتگار
عزت خان	۲۸۲	غازی خان بدخشی
عزت خان جالوری	۶۲	غزنین خان جالوری
عزیز کوکه، میرزا	۱۱	غزنی خان
عزیزالله ولد یوسف خان	۳۷۷	غیاث (زین خانی)
عضدالدوله میرجمال الدین حسین انجو		غیاث الدین علی نقیب خان قزوینی مورخ ۱۷
عطا الله خویش فدائیکان	۳۰۲، ۱۸۲	غیاث الدین (نوکر ارادتخان)
عظمت خان گجراتی	۴۹۰	غیاث الدین خلجی، سلطان
عقیدت خان، خواجه ابراهیم حسین ۴۳۵	۲۵۳، ۲۴۶	غیاث الدین علی آصف خان
عقیدت خان، میرزا جعفر	۳۹۳	غیاث بیگ اعتمادالدوله، وزیر
		غیاث خان
	۹۰	

ق			
۲۹۵	قاسم برادرزادہ مقرب خان	۹۹	غیاث زین خانی
۲۷۸	قاسم بیگ، ایلچی ایران	۳۵۲	غیرت خان
۴۱۲	قاسم بیگ	۳۵۲	غیرت خان حاکم اورگنج
۴۲	قاسم بیگ، خویش شاہ بیگ خان	۱۲	غیرت بیگ کابلی
۸۴	قاسم خان، برادر اسلام خان		ف
۴۵	قاسم خان، پدر ہاشم خان	۳۰۸	فاروق خلیفہ دوم
۷۱	قاسم علی دیانت خان	۴۶۸	فاضل بیگ، بخشی صوبہ پنجاب
۲۵۰	قاضی ہایزید	۳۷۷	فاضل بیگ ایلچی ایران
۶۱	قاضی عارف	۱۹۵	فاضل خان آقا افضل
۴۳۶	قاضی عبدالعزیز	۷۱	فتح اللہ ہسر حکیم ابوالفتح
۶۵، ۴۴	قاضی عزت اللہ	۴۱۰	فتح پوری میرزا بدیع الزمان
۳۷۸	قاضی نصیر برہان پوری	۳۵۹	فتح اللہ شربتچی، خواجہ
۶۵	قاضی نورالدین	۱۷۸	فتح جنگ، ابراہیم خان
۳۴۶	قاضی نوراللہ شوشتری	۵۰۱	فتح خان ولد غنبر
۹۳	قباہی خان	۹۳، ۷۵	فدائی خان سلیمان بیگ
۱۸۲	قدم آفریدی، یگانہ بینگالہ	۲۲۰	فدائی خان ہدایت اللہ بخشی
۲۲۸	قدوس خان	۴۰۳، ۳۹۱	فدائی خان میرتوزک
۴۳، ۴۲	قراہیگ، قراخان	۲۶	فرحت خان، غلام
۶۵	قراچہ بیگ (ہزارہ)	۳۰۵	فراسٹ خان، خواجہ سرا
۶۵	قراچہ خان	۹۱	فرخ بیگ مصور
۱۱	قراخان ترکمان	۴	فردوس مگانی، باہر
۱۹۸	قراہساوول	۲۷۶	فردوسی، شاعر
۱۶۴	قرلباشخان		فرہادخان
۱۸	قطب از ملازمان امیرالامرا	۱۹، ۹۶	فریدون خان برلاس جغتائی
۹۹	قطب، مرد مجہولی	۲۰۰، ۱۳۱	
۸۲، ۵۰، ۴۵، ۴۴	قطب الدین خان کوکہ	۴۸۷	فصیح خان مجلسی
	قطب الدین محمد، نبیرہ سلطان احمد	۸۶	فغانی، بابا
۲۳۹	بانی شہر احمدآباد	۴۶۸	فہمیم غلام خانخانان
	قطب الدین محمدخان (اتالیق جہانگیر)	۵۱۱، ۴۸۷	فیروزخان خواجہ سرا
۲۴۵	درکودکی	۱۷۷	فیروز
۲۳۹	قطب الدین محمد گجراتی	۵۰۵، ۸۹	فیروز جنگ، عبداللہ خان

۶۱	کلیان ، پسر راجه بکرماجیت	۱۸۹	قطب الملک
۳۷۹	کلیان آهنگر	۲۴۸ ، ۲۴۰	قطب عالم پدر شاه عالم
۱۸۴	کلیان جیسمیری	۴۲	قلیج بیگ . از همراهیان غازی خان
۲۳۸	کلیان رای اکبری	۲۰۱ ، ۱۳۱	قلیج خان
۳۱۳	کلیان عجایب دست	۳۰ ، ۱۳	قلیج خان اکبرشاهی
۳۳	کمال	۳۰۹	قلیج محمدخان
۱۶۹	کمال الدین ولد شیرخان		قمرخان نبیره میر عبداللطیف قزوینی
۱۱۲	کمال الدین یادگار علی	۲۵۱ ، ۹۸	
۱۰۶	کمال بیگ قراول	۳۲۴	قوام
۴۹	کمال چودهری	۲۷۸	قیام خان قراول بیگی
۸۵	کمال خان	۴۵	قیام خان
۲۳۲	کمال خان قراول ، شکارخان	۱۷۲	قیام پسر شاه محمد قندهاری
۱۹۸	کنجکته	۲	قیاصره روم
۳۶۴	کنگ (کنگ)		ک
۲۹۵	کنور سنگه ، راجه کشتوار		
۱۵۹	کنور کرن	۱۳۶	کامل خان
۲۵۱ ، ۹۸	کوکب پسر قمرخان	۴۷۹	کامکار خان پسر سردار خان
۳۶۸	کوکب خان	۲۷۷	کانگو هندوئی
۴۱۴	کنهر داس برادر سندر	۱۷	کبیر شجاعتخان
۱۸۵	کنور ، کهنور (کهنسور) ، رای	۳۳۴	کرد علی میربحری
۱۲	کیشوداس ولد رای کله	۳۰۵	کرم الله ولد علی مردان بهادر
۲۱۴ ، ۱۳	کیشوداس مارو	۸۹	کرم چند (پسر جگناهه)
۴۹	کیلن ، داماد کمال چودهری	۱۶۵	کرم سین راتهور
	ی	۱۲	کرمسی (بیگم) زن جهانگیر
	گجیت خان ، داروغه فیلخانه	۱۵۵ ، ۴۳ ، ۱۵	کرن ، کنور پسر رانا امرسنگه
۳۱۴ ، ۱۷۱	گج سنگه پسر راجه سورج سنگه	۱۶۵	کرن برادرزاده کشن سنگه
۲۶	گدا علی	۱۵۹	کشن چند راجه نگرکوت
۴۰۶ ، ۲۸۱	گردهر ولد رای سال کچهواهی	۱۲۸	کشن داس ، راجه مشرف فیلخانه
۱۹۷	گج گنه ، خادم	۳۰۳ ، ۷۴	کشن سنگه راجه
۴۱۴	گنهر	۸۲	کشور خان ، شیخ ابراهیم کوکه
۳۱۶ ، ۷	گسائین جدروپ ، آشرم	۸۲	کشور خان ولد قطب الدین کوکه
		۴۱۵	کفایت خان مقیم ، بخشی گجرات

۲۰۷	ماندن، آهنگر	۳۶۴	گنگ (کنک)
	مان سنگه پسر راوت شنکر	۱۶۵	گوپند داس، وکیل راجه کشن سنگه
۳۶۴	مبارز خان افغان	۱۶۶	گوپال داس راجپوت
۱۶۸	مبارز خان شیخ حسین روهیله	۳۲۴	گوهر چک
۹۱، ۶۷	مبارک خان سروالی		ل
	مبارک خان شیروانی		
۹۰	مبارک عرب، حاکم دزفول	۲۴۷	لاچین قاقشال
۲۹۵	محب علی پسر بداع خان چکنی	۲۲	لادله بیگم، دختر اکبر شاه
۳۶۹	محب علی ایلچی ایران		لال گولی (لال گویی) پدر راجه کلیان
۴۰۳	محترم خان	۴۱۴	ایدر
۲۰۳	محرم خان، خواجه سرا	۲۳	لاله بیگ باز بهادر
۵۰۷	محتشم خان	۸۲	لاله بیگ جهانگیر قلی خان
۲۲۲	محسن خواجه ماوراءالنهری	۱۷۱	لاهوری برادر قلیج خان
۱۷۷	محل دار دکنی	۳۶۷	لچمی
۲۴۱	محمد پسر سلطان احمد	۲۵۴	لچمی نراین راجه ولایت کوچ
۴۶۵، ۴۸	محمد امین	۱۵۰، ۱۳۱	لشکر خان معتقد خان
۴۶۵	محمد امین الدین پسر ملا محمد	۲۸۶	لشکر میر کشمیری
۲۱۴	محتوظ خان ملا اسد قصه خان	۴۳۶	لشکری پسر امام وردی
۲۹۲	محمد، بخشی همایون	۳۴۵	لطف الله
۱۵۶	محمد بیگ، ملازم خرم	۳۶۹	لعل بیگ خدمت داروغه دفترخانه
۲۲۳، ۹۳	محمد بیگ بخشی	۸۶	لعل خان کلاونت
۱۴۷	محمد تقی دیوان بیونات	۴۳۷	لعنت الله (عبدالله خان)
۴۱۳	محمد تقی دیوان بی دولت	۱۲۴	لکنمی چند راجه کماون
۱۷۵	محمد حسین برادر خواجه جهان	۹۳	لنگوپندت
۱۹۱، ۱۳۵	محمد حسین چلبی	۲۴۵	لوپنه کاتهی
۹۱	محمد حسین کاتب	۶۱	لولی (زن مسلمان)
	محمد حسین سوداگر تجارت خان (ایرانی)		
۲۵۴			م
۲۴، ۲۵	محمد حسین میرزا	۶	مادهو سنگه، راجه
۴۱۶	محمد خان فاروقی	۳۱۳	مال دیو
۵۲	محمد خان سوری	۱۰	مانسنگه، راجه
۵۸	محمد خوافی	۲۰	مان سنگه درباری
۱۹۰	محمد رضا ایلچی شاه عباس	۲۴۹	مان سنگه سیوره

۴۶۲	مختار خان	۳۶۷	محمد رضا جابری
۳۵۰	مخلص اللہ		محمد زاہد ایلچی غیرت خان حاکم
	مخلص خان ظاہر بیگ بخشی ۸۳، ۸۵	۳۵۲	اورگنج (خیوا)
۴۶۳، ۳۱۶، ۱۶۳			محمد سعید اللہ پسر احمد بیگ خان کابلی
۳۶۱	مراد (چیلہ: مرید)	۴۳۵	
	مرتضی خان	۱	محمد سلیم، جهانگیر
۴۰	مرتضی خان شیخ فرید	۳۶۸	محمد شفیق خان بخشی
۱۳۴، ۱۴۴	مرتضی خان دکنی، ورزش خان	۲۲۶	محمد قاسم سوداگر ایران
	مرتضی خان حاکم پنجاب		محمد قاسم بیگ برادر محمد حسین چلیی
۲۲۷	مرتضی نظام الملک	۱۳۲، ۱۹۱	
۲۱	مرشد قلی تفنگچی		محمد قاسم خان برادر خواجگی محمد حسین
۱۷۲	مروت خان ولد افتخار خان	۱۳۲	
۴۷، ۴۴	مریم زمانی مادر جهانگیر شاہ	۱۹	محمد قلی خان برلاس چغتائی
۲۰	مریم مکانی، مادر اکبر شاہ	۳۴۰	محمد قلی افشار
۳۴۸	مسعود پسر احمد بیگ خان		محمد قلی شعبانی صفاہانی وکیل و مدار
۳	مسعود بن سلطان محمود غزنوی		میرزا سلیمان
۸۸	مسعود بیگ ہمدانی بخشی	۲۵	محمد قلی خان توقنائی
۳	مسعود سعد سلمان	۲۵۶	محمد قلی (قطب شاہ قطب الملک)
۸۵	مسیح الزمان، حکیم صدرا		محمد مراد پسر مقصود میرآب
۲۳۵	مصاحب بیگ	۲۶	محمد وفا، از خانہ زادان
۱۶۰	مصطفی بیگ ایلچی ایران	۴۶۱	محمد ہادی، میرزا
	مصطفی خان حاکم تہتہ	۲۱۵	محمد نائی، استاد
۱۵۹	مصطفی خان (سید ہایزید بخاری)	۳۲۳	محمد یوسف قراول
۲۴۶	مظفر میرزا پسر باقی ترخان		محمود خویش خواجہ ابوالحسن بخشی
	مظفر الدولہ بہادر الملک	۲۱۷	
	مظفر حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزای	۳۰۵، ۱۷۵	محمود آبدار
۹۱، ۱۳۰	صفوی	۲۴۱	محمود بیکرہ، سلطان
	مظفر الملک نصرت خان ولد بہاء الملک	۲۴۴	محمود شہید
۳۷۷	(بہادر الملک)	۲۳۳	محمود پسر ناصر الدین
۳۲۱	مظفر حسین پسر وزیر خان		محمود خلجی پسر خان جہان وزیر ہوشنگ
۳۸۲	مظفر خان اسد خان	۲۳۲	خلجی
۴۸۰	مظفر خان میر بخشی		مختار بیگ، عموی آصف خان

۲۰۳	ملای روم	۳۰	مظفر گجراتی
۳۳۸	ملا شاه محمد مترجم راج ترنگ	۲۵۲	معتقد خان حاکم جوناگره
۶۱	ملا صادق خلواپی	۱۵۰، ۱۳۱	معتقد خان (الشکر خان)
۳۲۴	ملا طالب اصفهانی	۴۰۱، ۳۲۵	معمد خان بخش‌گری احدیان
۲۲۲	ملا عبدالستار	۲۷	معزالملک از سادات باختر
۹۱، ۱۳۰	ملاعلی احمد مهرکن	۸۴	معزالملک بخشی
۱۶۵	ملاگدایی درویش کشمیر	۷۸	معزالملک خاکیردار نکودر
۴۹۲	ملا محمد تنهوی		معزی ملک الشعرا دربار سلطان سنجر
۵۳	ملا محمد حسین کشمیری		
۴۶۵	ملا محمد پدر محمد امین‌الدین	۳۶۹	معصوم، خدمتگار
	ملا محمد لاری، ملا بابا وکیل عادلخان	۱۸۳	معظم خان
۴۳۶		۷۸، ۴۶	معظم خان، شیخ بایزید
۴۷۷	ملا میرعلی مصور	۲۱۴، ۲۱۰	معمور خان
۸۳	ملا تقی‌یان شبستری (مورخ)	۸۲	مقرب خان
۴۳۶	ملفت خان پسر میرزا رستم صفوی		مقرب خان شیخ حسین پسر شیخ بهار ۹۶
۴۶۵	ملک عنبر	۱۶۸	
۳۰۵	ملک محب افغان		معرا (صفیرا)
۴۶۵، ۴۱	ملک محمد	۸	مقیم وزیر خان
۱۸۵	ملکه جهان دختر کلیان جیلگیری	۴۰۸	مقدم (رئیس ده)
۱۸۴	ملکه جهان زن جهانگیر شاه		مقصود میرآبادار
۱۱	ممتاز بیگ، عموی آصف خان	۳۶۵، ۳۸۳	مقصود هاشم خان
۴۱۰	ممتاز خان حاکم آگره	۱۷۵	مقصود علی
۳۴۷	منصور حبشی غلام عنبر	۳۱۲	مقصود خان
۴۱۰	منصور خان فرنگی		مقیم ولد مهتر رگابدار پدرزن خسرو ۱۸۲
۱۲۱	ممریز پسر عثمان افغان		مقیم کفایت خان بخشی
۳۱۸	منصور نقاش، استاد نادرالعصری	۱۱۰	مقیم خان
۷۸	منصور برادرزاده، وزیرالملک	۳۰۵	مکتوب خان، داروغه کتابخانه
۸	منعم خان خانناتان	۱۸۳	مکرم خان ولد معظم خان
۱۶۰، ۸۴	منگلی خان	۱۷۲	مکی مروت خان ولد افتخارخان
۴۷۳	منوچهر پسر شاه نوازخان	۲۱۵	ملاسد قصه خان، معطوظ خان
۸۱	منوچهر غلام شاه عباس	۲۷۳	ملا اسیری ماوراءالنهری
۱۱	منوهر رای از قوم کچسواوه	۹۲	ملاحیاتی (ملاخیالی)
۱۲	موته راجه پدر جکت کساین	۹۱	ملا روزبهان (روزمان)

۷۵	میرخلیل	۸۳	موسی چلبی
۳۰۳	میرخلیل اللہ پسر عضدالدولہ	۲۰۳	مولانا عبدالرحمن جامی
	میرخلیل اللہ پسر میرغیاث الدین محمد	۳۶۱	موءمن عشق باز
۷۵	میر میران	۳۷۳	موءمن شیرازی
۶۴	میرداد	۳۶۰	موسی خان آبدار، موسوی خان
۱۲۰	میر مراد	۴۴۵	مولانا میرکلان هروی
۲۷، ۱۲	میر رضا سبزواری	۷۷	مولانا محمد امین
۲۵۶	میررضی برادرزادہ ہمت خان	۳۰۵، ۸۳	مونس خان پسر مہترخان
۳۳۹	میر سید علی ہمدانی	۳۸۹	مونی (مرتاض)
	میر شرف وکیل قطب الملک (میر مشرف)		موهن داس پسر راجہ بکرماجیت دیوان
۲۸۷		۸۸، ۶۲	
۳۶۷	میر شرف دیوان بیوتات		مہابت خان (زمانہ بیگ) پسر غیور بیگ
۹۲	میر شریف برادرزادہ میرفاضل	۱۴	کابلی
۵۳	میر شریف آملی	۳۸۸	مہادیو
۱۵	میرضیاء الدین قزوینی مصطفی خان	۶۵، ۱۱	مہاسنگہ نبیرہ راجہ مانسنگہ
۳۹۵	میر ظہیر الدین نبیرہ میر میران	۸۳	مہترخان
۱۰۹	میر عبداللہ	۱۸۲	مہتر فاضل رکابدار
۱۵۰	میر عبداللطیف سیفی قزوینی	۳۰	مہتر سعادت، پیشروخان
۳۶۹	میر عبدالوہاب، دیوان	۳۶۰	مہدی نایک پسر بہرام نایک
۳۵۱	میرعلی اصغر موسوی	۱۵۱	مہر النساء، نورجہان بیگم
۳۸	میرعلی اکبر		مہرعلی برلاس ولد فریدون خان برلاس
۳۵۱	میرعلی اکبر موسوی	۲۰۰، ۱۵۲	
۹۶	میر علی منصور	۶۲	میر ابوسعید
	میرغیاث الدین محمد میر میران ولد شاہ		میر ابوصالح خان، میر ابوالصالح خان
۷۵	نعمت اللہ	۲۷، ۲۸، ۱۳	میران صدرجہان
۹۲	میر فاضل برادر زادہ میر شریف	۵۰۳	میر برکہ بخاری
۱۲۰	میر قاسم ولد میر مراد	۱۸۲، ۲۸، ۲۷	میر جمال الدین حسین انجو
۵۴	میر قوام الدین کروڑی	۲۵۶	میر جملہ محمد امین سیاہانی
۷۷	میر قوام الدین خوافی، دیوان لاہور	۱۶۴	میر حاج شرزہ خان
۲۵۵	میر محمد امین قافلہ سالار		میر حسام الدین پسر میر جمال الدین
۲۱۴	میر محمود شیر دونیم	۲۳۰	حسین انجو
۱۲	میر محمد رضا سبزواری	۲۷۸	میر خان نمکین

میرزا خان خانان اتالیق جهانگیرشاه ۱۳	۱۸۶	میرمقل فوجدار سنبل
میرزا دگنی، شاه نوازخان پسر میرزا	۷۷	میرمقل کرووری
۳۷۰ رستم صفوی	۴۸۷	میرمنصور بدخشی
۱۵۱ میرزا راجه بها وسنگه	۱۷۳	میر میران (نعمت الله ولی)
میرزا رستم پسر میرزا سلطان حسین صفوی	۱۳۱	میر میران پسر سلطان خواجه
۱۲۸، ۱۳	۱۷۳	میر نعمت الله (کرمانی)
۲۳۶، ۱۳۰ میرزا رستم	۴۶۳، ۳۴۵	میرک جلایر
۱۳ میرزا سلطان حسین صفوی	۱۶۷	میرک حسین خویش خواجه شمس الدین
۶۹ میرزا سلطان پسر میرزا شاهرخ		میرک معین بخشی
۱۶ میرزا سلطان ابوسعید	۲۴	میرزا ابراهیم حسین
۱۶ میرزا سلیمان حاکم بدخشان	۶۲	میرزا ابو حسین جد بابرشاه
۶۴ میرزا سنجر هزاره پسر میرزا باشی	۱۶۸	میرزا اشرف الدین حسین کاشغری
۶۵ میرزا شادمان هزاره	۳۵۲	میرزا الخ بیگ بن میرزا شاهرخ
میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان حاکم	۸۳	میرزا الخ گورکان
۶۹، ۱۶ بدخشان		میرزا الخ خادم باشی امام رضا (ع)
۳۰۷ میرزا شرف الدین کاشغری	۶۴	میرزا باشی سردار هزاره
۲۶، ۲۵ میرزا عزیز کوکلتاش خان اعظم	۴۷۷	میرزا باقر پسر ملا میرعلی
۲۸، ۱۵ میرزا علی اکبر شاهی	۲۴۷	میرزا باقی
۴۵، ۴۴ میرزا علی بیگ حاکم کشمیر		میرزا برخوردار خان عالم پسر عبدالرحمن
۱۲۸ میرزا عیسی ترخان	۸۸	دولدی
۱۲۷، ۴۲، ۱۲ میرزا غازی ترخان	۴۰۱	میرزا بیگ قراول باشی
۶۷ میرزا فریدون برلاس	۲۴۷	میرزا ترخان
۲۴۴ میرزا فاضل	۴۵۰	میرزا جعفر، آصف خان
۴۰ میرزا کامران پسر بابرشاه	۶۹، ۳۷	میرزا حسن پسر میرزا شاهرخ
۱۲ میرزا کوکه، میرزا عزیز کوکه	۳۴۲	میرزا حیدر (کشمیر)
۳۸۳ میرزا محمد پسر افضل خان	۲۴۷، ۵۰	میرزا جانی بیگ ترخان
۳۸۳ میرزا محمد افضل خان	۴۵۰	میرزا جعفر بیگ آصف خان
۲۶ میرزا محمد حسین	۳۲۷	میرزا حسن پسر میرزا رستم
۳۴۵ میرزا محمد معصوری	۱۲۸	میرزا حسین صفوی
۳۴، ۱۸ میرزا محمد حکیم، عم جهانگیر	۳۲	میرزا حسین پسر میرزا شاهرخ
میرزا مراد التفات خان پسر میرزا رستم	۲۱۴	میرزا حسین کفایت خان
۱۷۰	۴۰۲	میرزا خان ولد زین خان
۳۰۸ میرزا والی	۲۴۵	میرزا خان خلف بیرام خان

۲۴۰	نظام الدین احمد بخشی اکبری	۴۷۳	میرزا منوچہر
۱۷۶	نظام الدین خان		میرزا ولی خان
۱۲۵	نظام الملک (نظام الملکیہ)	۶۳، ۲۹	میرزا ہندال
۳۹۲	نظامی، شاعر	۳۵۹	میرزا یوسف خان حاکم کشمیر
۴۶۳، ۳۷۸	نظربیک ملازم خرم	۲۰	میرزا یوسف خان
۲۳	نظر جوی	۳۲۴	میان شیخ محمد میر (لاہوری)
۱۰۸	نظیری نیشابوری	۲۳۸	میان وجیہ الدین
۴۲	نقدی بیگ		ن
۱۵۰	نقیب خان پسر میر عبداللطیف		ناد علی میدانی
۱۷	نقیب خان غیاث الدین علی	۱۷۲	ناصر الدین خلجی ولد سلطان غیاث الدین
۴۸	نندکنور		خلجی
۴۸	نندگور، نندمدھکر، نندکنور	۲۰۱	ناہرخان پسر خان جہان
۱۳۵	نوازش خان پسر سعید خان	۴۱۳، ۱۶۹	نبو، ننو، مظفرخان
۲۵۳	نوازش خان پسر معتمد خان	۲۴۴	نقہممل راجہ منجہولی
۶۵	نوبت خان علی خان کرد، کرور	۳۰۳، ۴۶	نجیب النساء بیگم
	نوبت خان دکنی برادر منصور خان فرنگی	۴۵۴	نذر محمد والی بلخ
۴۱۰		۴۶۶	نراین داس راتھور
۲	نور الدین جهانگیر	۳۸۳	نراین داس کچھواہ
۳۶	نور الدین قلی کوتوال	۸۴	نرسنگدیو بندیلہ، راجہ
۱۸۴	نور الدین قلی مہماندار ایلچیان	۱۵	نسیم بہادر
۴۶۳	نور اللہ سیدزادہ		نصر اللہ خان
۳۴۵	نور اللہ کرکراک تشریف خان	۲۹۵، ۸۸	نصر اللہ شریٹ چی
	نور الدین پسر غیاث الدین علی آصف خان	۹۵	نصر اللہ عرب
۷۱		۳۳۶	نصرت خان علی خان نیازی
۱۵۱	نور جہان بیگم زن جہانگیر شاہ	۱۸۶	نصرت خان مظفر ولد بہادر الملک
۱۱۶	نورس بی درمن	۳۷۷	نصرانی حاکم استنبول
۵۱۰، ۱۸۱	نور محل، نور جہان بیگم	۸۸	نصیر الدین بن سلطان غیاث الدین نصیرا
۱۹۳	نول		۲۰۷
	و		نظام کتابدار اکبر شاہ
		۱۳	نظام الدین اولیاء
۲۳۸	وجیہ الدین، میان	۹۷	نظام الدین سلطان المشایخ
۱۵۵	ورزا (ورزی)		نظام شیرازی، قصہ خوان
۱۵۶	ورزی، ہندرسورت	۴۴	

وزیر الملک، بخشی	۷۷	همیر دیو، رای حاکم رتنپه‌پور	۲۸۹
وزیرخان دیوان پرویز	۱۳	هندال میرزا	۲۹
وزیر الممالک	۳۴، ۱۳	هنرمند فرنگی	۳۰۳
وزیری (وزرا، ورزی) حاکم گووه	۱۲۲	هوشنگ اگرام خان ولد اسلام خان ۱۶۸۰	
وزیر جمیل	۱۱	۳۱۵، ۱۳۴	
وزیرخان مقیم	۳۵۲	هوشنگ پسر دانیال	۴۳
وصال بیگ فرستاده ایران	۳۶۴	هوشنگ پسر دلاورخان حاکم مالوه	۲۳۲
وفادارخان	۱۶۰	هوشنگ	۳۷۳
وفادار خواجه سرای لعنت الله	۴۱۳	هوشیار خان	۴۹۶
ولی برادر عثمان افغان (بنگاله)	۱۲۱	هیبت خان برادر دلاورخان کاکر	۳۳۴
ولی بیگ	۲۲۴	هیومن بقال (هیمو بقال)	۲۳
ولی بیگ ایلچی ایران	۳۹۷	هیومی بقال	۲۳
ولی خان، ولی محمدخان	۱۶	ی	
ولی محمدخان (والی توران)	۶۸		
ه			
هارون الرشید	۲۳۳	یادگار بیگ	۲۱۶
هارون، سید، برادر قدم	۱۸۲	یادگار حسین قور بیگی، قورچی، قوش بیگی	
هادی برادر هارون الرشید خلیفه عباسی	۴۳۳		
هاشم خان پسر قاسم خان	۴۵	یادگار، خواجه، سرفندی	۹۴
هاشم خان خوستی (هاشم بیگ خوستی، جانیازخان) فوجدار میوات	۱۴۷	یادگار علی سلطان ایلچی ایران	۱۳۵
هاشم ده بندی، خواجه	۲۰۱	یار بیگ برادرزاده احمد قاسم کوکه	۱۸۴
هاشم خان، مقصود، برادر قاسم خان	۳۸۳	یاقوت خان	۱۷۷
هدایت الله میرتوزکی	۱۹۵	یاقوت خان حبشی	۴۷۴
هرداس جهاله، اتالیق جگت سنگه	۱۵۵	یتیم بهادر اوزبک	۳۰
هردی نراین هاده	۳۰	یزدانی	۳۱۲
هرمز، نبیره میرزا محمد حکیم	۳۷۳	یعقوب ولد یوسف خان کشمیری	۳۳۲
هزارو دانای علم شانه بینی	۲۶	یعقوب خان بدخشی	۱۳۸
هزبرخان	۸۴	یعقوب بیگ پسر خان دوران	۳۱۲
هلال خان	۳۱۶، ۳۹	یعقوب خان	۲۱۲
همایون شاه پدر اکبر شاه	۲۳، ۱۲	یحمانی	۷۲
همت خان (الله یار کوکه)	۲۳۷	یوسف خان پسر حسین خان تکریم	۸۴
همت خان		۳۲۲، ۱۴۵	
		یوسف خان بارهه	۹۳
		یوسف زئی افغانی	۶۰
		یوسف پیغمبر	۹۶
		یلنگ توش اوزبک سپه سالار	۴۶۶
		یوسف بیگ رستم خان بدخشی	

فهرست اسامی اماکن

۳۹۵	آلکه روم	آ
۳۶	آلوه سرای	آب باریک
۳۲۴	آمل	آب باب
۸۵	آنبیر	آب بن بن
	الف	آب خون
		آب جناب
		آب جنیل
۳۳۵	ابیہ چک	آب چو گندی
۴۵۰	اتاوه	آب راوی
۳۸۴	ابونوره	آب گامه
۵۹	اتک، قلعه	آب کتوره
۴۶۹	اتک بنارس	آب کهنیر
۲۰	اجمیر	آب گنگ
۵۰۸	اج	آب مانب
۹۳	اجین	آب نریده
۹۲	اجینه (اوجینه)	آب نیلاب
۳۵۵	اچھول، چشمه	آب هیرمند
۲۹، ۲۴	احمد آباد	آذربایجان
۱۰۴، ۲۱، ۲۰	احمد نگر	آسیر
۱۴۷	ادیپور	آگره
۱۲۲	ادھارو	آلکه
۱۶۷	اردبیل	

۵۰۸	اوجه	۳۹۴	ارغنده (ازغنده)
۲۱۴، ۹۸	اوده (لگهنو فعلی)	۱۳۵	اسپهان (اصفهان)
۱۴۷	اودی پور	۶۷	استالف، نزدیک کابل
۱۱۵، ۴۶	اودیسه	۸۸، ۱۳۵	استنبول
۶۲	اورته، باغ	۲۳۷	استنب نگری
۳۵۲	اورگنج		اسلام آباد
۳۹۶، ۵۶	اولر (اهر : اوهر : الر)	۲۷، ۴۰	اسیر، آسیر
۶۴	اولنگ یورت چالاک	۲۵۶، ۱۱۲	اصفهان، صفاهان
۲۴۳	ایدر	۴۴۲	اکبر آباد (آگره)
۸۷، ۱۳۵، ۲۸، ۲	ایران	۳۲۱	اکبر پور
۳۵۵	اینچ، چشمه	۴۶۲	اکبرنگر
۲۷۷	اینه		اکوره
۲۷۳	ایزک	۴۳۶	الچ پور
	ب	۱۰۲	الور
		۶۰	آله بوغان، کوه
	بابا بیاری، گذر	۳۷۲	الله آباس (الله آباد)
۵۸	بابا حسن ابدال	۷۱، ۹، ۱۲۴	الله آباد
۲۳۹	بابره	۱۹۸	امحار
۲۶	باختر	۳۹۶	امرکوت
۲۳۹	بارنچه	۴۰۷، ۵۹	امروهی
۲۹۱، ۲	بارهه	۲۰۰	امریا
۶۰	باره، سرای	۲۹۵، ۱۴۰	امن آباد (روپ باس)
۸۳	باره، قلعه	۱۹۴، ۱۷۰	اناساگر، نال
۲۵۲	باره سینور		انباله
۵۵، ۳۳۱	باره موله، موضع	۱۵۱	انبیر
۹۵، ۱۳۲	باری، پرگنه	۳۵۶	اندناگ، چشمه
۲۳۹	باریچه		اندور
۲۹۸	باغ بوستان سرا		انکوت
۶۱	باغ جهان آرا	۱۹۷	انگپوره
۵۸	باغ دل آرام	۴۸۴	اواغر، کوه در افغانستان
۷۵، ۵۲	باغ دل آمیز	۲۰۱، ۱۶۵	اوجین
۱۳۳	باغ دهره	۹۲	اوجینه (بهوج پور کنونی)

۴۱۴	بتوہ	۴۷	باغ رام داس
۷۴	بجود (وسواد)	۶۳	باغ سایہ بخش
۱۹۹	بجھپاری	۶۰	باغ سردار خان
	بخارا	۳۰۹	باغ سرھند
۱۳	بدخشان		باغ سلطان احمد (درکھنبايت)
۲۵۳	بدر والہ، تال	۳۴۰، ۶۲	باغ شہر آرا
۲۳۲	بدنور	۶۲	باغ صورت خانہ در کابل
۲۰	برا	۱۰۷، ۸	باغ عبدالرزاق معموری
	براگر	۳۴۸	باغ عشرت افزا
۱۹۶	بردرا	۶۳	باغ فرح بخش
۲۳۶	بردلہ	۲۷۷	باغ کانگو
۶۶، ۶۵	بردوان، درینگال غربی (ہند)	۳۲۲	باغ کلانور
۲۵۱	بروچ		باغ گل افشان
۴۱۴، ۲۴۵	برودہ	۹۵، ۱۳۲	باغ منداکر
۱۹۷	برورا	۳۶۱	باغ موہمن عشق باز در لاہور
۲۸	برہانپور	۶۲	باغ مہتاب
	برہانہ		باغ مہدی قاسم
۶۰	بساول	۴۰	باغ میرزا کامران
۲۲۰	بعداد	۳۴۳	باغ نور افزا
۳۲۲، ۱۹۹	بکلانہ	۲۴۷	باغچہ ہکینہ
۳۴۲	بکھر	۳۶۹	باغ نور افشان، برب آب جون
۴۳۷	بلبلی	۲۹۹	باغ نور منزل
۳۳۳	بلتار (ہستیار)	۷۲	باغ نیعلہ
۹۴، ۴۸	بلخ	۷۲	باغ وفا
۴۰۷	بلوچپور		باکور (باکپور)
۱۹۵	بلودہ	۱۷۷	بالاپور
۵۰۵	بلیلہ	۶۸	بالاحصار
۵۵	بمپور در کشمیر	۴۳۶، ۱۰۲	بالاگہات، بالاگہاتی
۸۲	بنادر فرنگ	۶۸	بامیان، نزدیک کابل
۳۱۷	بندراین		بان پور
۲۵۱	بندر دابل	۱۹۹	بانسوالہ
۱۳۲	بندر سورت	۳۸۷	بان گنگا
۲۵۱	بندر کوکہ		باور (یاور - ناور)

۶۴	بی بی ماهرو	۱۲۲	بندر گووه
۴۷۲، ۱۵۴، ۱۰۲	بیجاپور	۸۲	بندر کهمبایت
۲۵۰، ۵۱	بیدر	۲۲۳	بندر موخا
۴۷۳	بیر، موضع	۴۸	بندیله
۳۳۹	بیرناک	۱۱۸، ۴۸	بنگاله
۴۷۲	بیره	۳۱۴، ۷۴	بنگش
	بیگانیر	۳۷	بنهره (نریله)
۵۰۸، ۳۵۸	بیرم گله	۳۲۱	بوریه در سنهیل
۱۹۹	بیل، موضع (بلیلی)	۲۰۰	بول گهری
۳۳۰	بیم درنگ	۲۸، ۹	بهار
	پ	۱۹۶	بهار سو
		۳۲۶	بیت (دریا)
۷۸، ۳۱۸	پالم (فرودگاه دهلی فعلی)	۴۱۶	بهرایچ
۱۹۸	پالیز	۵۰۵	بهرجی
	پام پور (پانیور)	۴۰	بهروال
۲۳	پانی پت	۲۵۱	بهروج
۴۳۷	پیلی (بلیلی)	۴۱۶	بهرونج
۲۳۶، ۷	پتلاد	۱۴۱	بهشت آباد محل روضه اکبر شاه
۲۵	پتن	۸۷، ۵۷، ۱۲۹، ۱۲۷	بهکر
۶۷	پتنه	۵۷	بهکرا، بهکره، ده
۴۱۴	پتوه	۳۸۵	بهلوان در نزدیکی سیتا محل
	پتهان	۳۳۹	بهنیر (بهیمیر)
۶۰	پرشاور (پشاور فعلی)	۳۳۴، ۵	بهندر کوت
۶۴	پرگنه شور		بهندره در نزدیکی الله آباد
	پسته		بهنگار
۵۷	پکه	۵۷	بهوگیالان
۳۲۶، ۵۵	پکلی (دهمتور)	۳۳۲	بهول باس (بلیاسه)
۱۸۳	پگانه بنگانه	۲۸۷	بهون (موضع)، بتخانه
۳۷	پل، گویندوال	۱۹۹	بهیمه، دریا
۶۰	پل مستان، در کابل		بیاری، آب
۳۴	پلول در نزدیکی دهلی	۲۹۲، ۱۴۲	بیانه
۱۰۰	پن پن، آب، در شرق پتنه	۳۲۲، ۷۳	بیاس
۷۰، ۲۳، ۸	پنجاب	۴۲	بیاه (دریا)

۲۱۷	توده، برگنه	پنجهازره، دهی در کشمیر
۸۷، ۲۸، ۰۳	توران	پنسال، تال
۳۵۰	توسی مرگ	پنیر
۴۶۹	تونس، (آب) : (پولس)	پوشانه در کشمیر
۱۹۵	تهان محل	پولم گذر در حوالی پشاور
	تهانه مندل	پونج
۴۰۵	تهانیسر	پوتهوهار
۴۲، ۱۲	تهتبه	پهاک، در کشمیر
۴۶۹	تهران (طهران)	پهندر کوت
۱۶۹	تیراه کوت	پیرپنجال
۴۸۳، ۷۴	تیراه	پیش بلاغ (قلعه)
۵۷	تيله (پشته)	پیش بولاغ
۲۴۸	تیوه	پیگو
	ث	پیم درنگ، کوتل
	ث	پيله
۲۹۳، ۲۳۴	ثمرنه	ت
۲۹۳، ۲۳۴	ثمرنه	تاراپور
	ج	تارنگسر، تال
	ج	تالالر
۴۹۹، ۲۰	جالناپور	تالاب بشکبر
۲۳۴، ۰۵	جالوت	تال راجه تودرمل
۲۵۳، ۰۴	جالود	(تال هندو)
۲۰۱	جالور، قلعه	تال فتحپور
۳۷۴	جالندهر	تال کاکریه
۲۵۲	جام (در گجرات)	تال میران
۱۷۱	جانیپور	تانکی
۲۳۷	جده (بندر مکه)	تبت
۲۰۵	جراو پرانیه	تهپتی، دریای
۶۱	جگدلیک	ترکی
۶۰	جلال آباد	ترنباوتی
۶۷	جلگه سفید سنگ	ترینگ
۲۳۴	جلود	تلواره
۲۳۱	جمال پور	

۶۴، ۶۱	چکری، ده	۶۵	جمرود
۴۸۵، ۳۹	چناب (دریا)	۳	جمنه، جمنه، دریا
۴۵	چنار، قلعه	۳۲۵، ۶	جمو
۱۹۷	چنیل، دریا	۴۷۷	چنگرهننی
۷۵، ۵۴، ۴۹	چنداله، چندال	۴۹۵	جوده پور
۲۲۳	چندرکوته	۴۳۴	جوساپور
۳	چندیزی	۲۹۳	جوست
۳۶۱	چوک هتی		جوناکره
۴۶۳	چونساپور، گذر	۱۲۴، ۸۹، ۶۲	جونپور
۱۹۵	چونسه	۱۳۶، ۱۵۷	جونگر (جوناکر)
۶۲	چهارباغ، در کابل	۳۶	جودبار
۳۴۵	چهاردره (نورپور)	۱۷۱	جوهت (جوههت)
۲۱۵	چیرامو (درحوالی آکره)	۴۰۹	جهانسه، موضع
۵۰۱	چیرائی	۴۹۷	جهانگیرآباد
۱۹۷	چيله، پيله	۵۲	جهانگیرپور
	ح	۲۳۹	جهسود
			جهنم آباد
		۴۳۴	جهوسی
۱۴۶	حافظ جمال، چشمه	۳۹	جی پال. درهفت گروهی لاهور
۶۷	حاجی پور	۲۲۲	جیت پور درحوالی ماندو
۲۰۵	حاصل پور	۱۸۵	جیسلمیر
۱۹۸	حاردوها		ج
۵۴	حافظ آباد		
۴۶۵	حبش	۱۹۸	جاردوها
۵۸	حسن ابدال	۵۰۲، ۲۷۳	چانیانیر
۶۷	حصار	۱۱۸	چانگام، در بنگالادش
۴۴۸	حصار، سرکار	۵۱۴	چاندور
۴۴۸	حصار، قلعه	۲۳۶	چترسیما
۷۶	حصار، فیروزه	۱۹۳	چبوتره کوتوالی
۱۶۰	حلب	۱۴۲، ۲۷	چتور
۲۳۲	حלות	۱۷۶	چرخ، چرخ
۳۶۳	حوض شمسی	۱۵۸، ۹	چشمه نور
۲۴۳	خویلی سکندره	۶۱	چگدلیک

۳۲۶،۵۲	دریای بهت	۶۵	حویلی گوالیار
۲	دریای جمنا	۷۶	حویلی اوجین
۲۳۷	دریای شور	۹۳	خوبزه (در ایران)
۲۳۷	دریای عمان		خ
۵۹	دریای گامه		
۳۸۲	دریای گنگ	۳۵۸	خان پور
۳۷۳	دریای گویندوال	۴۵۰،۲۷	خاندیس
۳۶۱،۲	دریای لاهور	۷۶	خانه کعبه
۲۴۸	دریای محمودآباد	۴۲،۳	خراسان
۲۴۲	دریای مرو	۵۸	خربزه، موضع
۲۳۴	دریای مہی	۷۷،۳	خضرباد
۹۰	دزفول، در ایران	۵۴	غواص پور
۷۲	دشت ارزنه نزدیک جلال آباد	۱۳۳	خوبزه
۱۳	دکن (صوبه)	۳۴۷	خورده
۲۳۴	دکنا (دیکنان)	۳۱۲	خوش آب، پرگنه
۹۵،۶	دکه	۱۹۶	خوش تال
۲۴۲،۳	دل، گول	۶۴	خیابان کابل
۵۶	دمتور	۶۰	خیبر، کوتل
۶۹	دوآبه		خیبر، دردکن
۲۳۴	دوحد، پرگنه	۱۹۹	خیرباد
۱۲۵،۶۰	دولت آباد، سرای		د
۴۷۳،۲۰۵۵	دولت آباد، قلعه		
۲۰۱	ده قاضیان در نواحی اوجین	۲۵۰	دابل
۱۱۹	دهاکه (داکا)، بنگلادش	۱۳۴	دارجلنگ، در دامنه هیمالیا
۱۹۹	دهار	۱۹۴	داسه والی
۲۳۴	دهاوله	۱۶۲	داسنه وکاسنه، پرگنه
۱۷۱،۲	دهیند	۱۴۸	داود کبیره
۴۴	دهره	۲۳۶	داهوت، دوحد
۷۳	دهکه		داهود
۲۳۰	دهلی	۲۹۳	دایرمو
۲۵۳،۳	دهود	۴۳۳	دجله
۲۹۴	دهولیپور	۳۸۷،۸	درگاهون
۳۲۶،۵۵	دهمتور	۲۹۵،۶	دره لار

۵۶	رھتاس، قلعه در بہار	۶۳، ۴	دھنہ
	رھتاس در پنجاب	۲۰۵	دیپال پور در شرق اجمیر
۲۳۴	ریناو	۱۹۴	دیپال پور بہرہ
۳۳۳	ریوند	۳۳۴	دیسو
	ز	۲۳۲	دیکنان در نزدیکی مالوہ
		۱۹۳، ۱۵۷	دیورانی در نزدیکی اجمیر
۱۵۴	زمین ڈاور	۱۹۵	دیوگام
۱۵۴	زیرآباد	۲۷۹	دیولگام
۵۶	زین لنکا	۲۷۶	دیول گانو
	س		د
۲۴۶	سابرمیتی، دریا	۳۶۰، ۵۰۸	راجور
۲۸۰، ۲۰۵	سارنگپور		راکس بہاری
۴۱۰	ساروالی	۱۹۵	رامسر
۲۲۵، ۱۹۷	سالیر	۲۸۳، ۲۳۴	رام گرہ
۳۶۸	سانبہر	۵۸	راول پندی
۶۰	ساول	۳۴۵	راول پورہ
۲۹۳، ۲۰۲	سیرا، آب	۱۳۴	راوی، دریای
۲۵۶	سجارا	۴۱۶	رایسین
۸۲	سراندیب	۱۶۹، ۱۱۵	رتھنبور، رنتھنبور
۳۷	سرای قاضی علی	۳۰۹	رتن پور
۷۲	سرای کورہ		رحیم آباد
۳۴	سرای نریلہ	۱۹۷، ۸	ردوھا
۶۱	سرخاب	۲۴۳	رستم ہاری
۱۹۱	سرکار مقدس نجف اشرف	۱۶۷	رشت
۳۰۹، ۱۸۷	سرھند	۲۳۳، ۴	رنہاد
۲۴	سریلہ	۲۹۰	رنتھنبور
۳۳۸	سری نگر	۷۹	رنگتہ، موضع
۲۳۲	سعدل پور	۲۵۳، ۴	رنود
۳۱	سکندریہ	۱۴۳	روپ ہاس (امن آباد)
۳۴۷	سکہ ناگ	۱۹۸	روپاہیرہ
۳۷	سلطانپور، دریا	۸۲	روم
۱۹۷، ۳۷	سلطانپور، موضع	۳۴۶	روہن کبیرہ

۴۰۶، ۳۹	شاه پور، گذر	۸۶	سلهت در بنگلادش
۳۱۴	شکر دره	۳۲۸	سلهر
۴۱۳	شلوزان، سیوران	۷۸	سلیم گره
۲۱۱	شنکر تالاب، سکر تالاب	۹۴	سمرقند
۶۳، ۴	شور، پرگنه	۲۸۳، ۴	سمره
۴۷۴	شولاپور	۲۳۴	سمریه
۳۳۴	شهاب الدین پور	۱۴۱، ۱۶	سمونگر، سموگره، موضع
۳۰۶	شهرزقار	۱۴۰	سناگام
۲۰۵	شیخوپوره	۸۴	سنگرام
۹	شیراز		سنبور
۴۶۷	شیرگره	۳	سنبل، سنبل
۱۱۲	شیروان	۲۸۷، ۱۹۹	سنداره
	ص	۳۲۹، ۷۴	سواد
		۳۱۷	سوادکر، سوادنگر
۲۴۶	صابرمتی (صابرمهی)	۳۹	سودهره
۲۳۵	صحرا (سہرا)	۲۲۳، ۱۴۵	سورت، بندر
۳۵۷	صفاپور، دره لار	۸۹	سورتهه (جونگره)
۳۹۳	صفاهان، اصفهان	۵۰	سوستان
	صورت خانه، باغ	۵۰۰	سومنا
	ض	۶۶	سویدار، دریهار
			سہرا (قصبه)
۶۸	ضحاک	۵۰۶	سپنده
	ط	۳۸۶	سیتا بهون
		۳۸۵	سیتا محل در نزدیکی بهلون
	طهران (تہران)	۲۴۳، ۴	سیرخیز
	ظ	۲۸۲، ۳	سیتل کپهره
		۵۰، ۴۱	سیستان
۴۳۵، ۶	ظفرنگر	۲	سیکری، فتحپور
	ع	۲۳۴	سپل گره
		۵۰	سیوستان (سوستان)
۱۲۶	عادل آباد در حوالی برهانپور	۱۹۹	سیواره
۲۵۵، ۷۳، ۱۳۵، ۴۱، ۳	عراق		ش
	عرب		
۳۰۵، ۶	عربستان	۱۴۳، ۳۵	شاه آباد

۳۴۵	قلعه موومهری . مودمهری	۶۰	علی مسجد
۳۴۵	قلعه نورپور	۲۳۷	عمان ، دریا
۳۳۸	قنبر دیر	۳۴۴ . ۵	عیش آباد . باغ
	قندر		غ
۲۹ . ۲۸ . ۱۳	قندهار		
۱۸۶ . ۱۱۴ . ۳۰	قنوج	۱۰۳	غازی پور
	ک	۶۰	غریب خانہ
		۶۵	غزنی (غزنین)
۲۸ . ۱۲	کابل	۴۶۷	غزنین (غزنی)
۱۹۷	کاتره		ف
۱۹۹ . ۱۵۳	کاریز		
۱۶۴	کاسنه	۲۸۴	فایز
۱۶۸	کاشغر	۲۴ . ۳	فتح پور ، شهر
۳۵۵	کاکاپور ، موضع	۲۹۳	فتح پور ، کول
۱۹۶	کاکامحل	۴۹	فراہ : در افغانستان
۲۴۱	کاکریہ ، تال	۳۴	فرید آباد
	کاکرہ	۲۲۱ . ۲۵۰	فرخ آباد (ایران)
۵۸	کالاپانی	۸۲	فرنگ
۱۱۴ . ۴۸	کالپی		ق
۳۰۵	کالنجر		
۲۰۱	کالیاده	۳۲۹	قارلخ
۱۹۹	کالی سند	۲۸۶	قاسم کہیرہ
۵۹	کامہ ، دریا	۳۰۰	قاسم گدہ
۲۴۱	کانگریہ ، تال	۲۵۵	قبتچاق
۱۷۱ . ۱۶۱	کانگرہ ، قلعه	۹۲	قبولہ
۱۹۸	کاوالہاس ، کاکنہاواس	۴۰۷	قبولپور
۶۸	کاه مرو ، قلعه		قرقرا ، کوہ ، نزدیک کابل
۲۹۵	کیور تلاو	۱۵۰ . ۱۷	قزوين
۴۳۷	کتک	۵۹	قلعه ، اتک
۱۸۸	کیرانہ ، کیرانہ	۱۱۵ . ۶۹	قلعه رنتنبہور
۴۸	کرجاک ، کرجہاک	۵۷	قلعه رھتاس
۲۴۸	کچہ	۱۷۱ . ۱۶۱	قلعه کانگرہ
۱۳۶	کرناتک	۴۳۳ . ۴	قلعه مو

۶۳	کوه تخت شاه	۲۸۰، ۷۸، ۳۵	کرنال
۶۹	کوه قرق	۴۱۳	کرنج
۲	کوه کلند		کرہ بارہ
۳۴۳	کوه ماران، ہری پریت	۲۵۶، ۱۵۱	کرہہ
۳۸۷، ۸	کوه مدار	۴۳۷	گروہہ (گرہ)
۳۲۹	کوه وارو، دارو	۳۲۷	کشتوار
۱۹۷	کویلہ	۶۰	کشمیر
۳۳۲	کھائی، موضع	۳۳۸	کشن گنگا، کشن گنگ
۲۴۴	کھتوا از سرکار ناگور	۳۲۷، ۲۳	کلانور
۱۷۸	کھرکی		کلند
۲۳۷	کھمبایت	۲۰۵	کمال پور
۲۰۲	کھنبایت	۱۲۹	کماون، کایون
۲۸۴	کھنیر، آب	۳۳۹	کمراج
۱۷۸	کھوگرہ	۱۹۸	کنجکھ
۲۲۹	کید حسن	۱۸۸	کند حسن
۱۹۸	کیجکھ، گیکنہ	۳۳۳	کوارمت، گھاتی
۱۸۸	کیرانہ، برگہ	۱۴۹	کوت تیراہ در نزدیکی جلال آباد
	ی	۷۳، ۶۰	کوتل خیبر
		۳۸۹	کٹھونہ (کٹھونہ)
۲۴، ۲	گجرات	۶۰	کوتل مارہیج
۳۹	گذر شاہ پور	۴۰۵	کوتلہ (کوتکھ)
	گدہ، گرہ	۲۵۳، ۱۷۱	کوچ، دربہار بنگالہ
۷۰، ۶۱	گرامی، دہ	۵۸	کور، موضع
۲۷۵، ۳۲۶، ۲۰۰	گرہی	۳۵۱	گوری مرگ (بیلان)
۱۶۰	گرجستان	۲۳۹	کوسالہ، گوہیتالہ
۲۳۶	گرد آباد	۲۷۶، ۷۷	کوکرہ
۳۲۸	گہکرہ		کوکندہ
۴	گل افشان	۲۵۰، ۱	کوکہ، بندر
۶۲	گل بہار، موضع		کول بوہ بن
۳۴۱	گلگت		کول ماندل
۱۸۹	گلکندہ	۶۰	کولہ اللہ بوغان
۶۱	گلنار، موضع	۳۳۹	کولہ بہنہر
۴	گوالہار	۶۱	کولہ ہیدولت

۶۰-۱	مارپیچ، کوتل	۳۷	گوبندوال، دریای
۵۸، ۵۷	مارکله	۱۹۹	گودی
۴۴۶	ماروار	۱۹۷	گورانہ
۳۰۴-۵	مازندران	۹۹	گورکھپور
۲۰۵	مالده، در بنگالہ	۶۰	گورکھتری
۴۱۵	مالود، ده	۲۷۶، ۷	گوکرہ
۱۳۳، ۱۶	مالوہ، صوبہ	۳۷۵	گوکل
۲۲۵	مالیر	۲۳۰	گوندوانہ
۳۱۲، ۱۹۷	مان پور	۱۲۲	گووہ، بندر
۱۸۴، ۱۰۱	ماندو، مندو	۱۹۸	گہاتی چاندا
۱۳۰	مانک پور، ملک پور	۱۷۸	گہاتی رھون کھیرہ
۳۲۸	مانکلی	۱۲۵	گہاتیہا
۷۳، ۳	ماوراءالنہر		گہاکر
	ماہور قلعه ای در جنوب ہند	۱۱۸	گہری، برگہ
۳۲	متہرہ، در نزدیکی آگرہ	۵۷	گہگران
۷۵	متورہ، متہورہ	۱۶۷	گیلان
۴۲۲	مچھلی پتن	۳۸۳	گہنر، آب
۵۰۸، ۳۵۶	مچھی بہون		ل
	محمدپور، برگہ		
۲۴۸	محمود آباد، دریای	۵۵، ۶	لار، درہ
۱۱۸	مدارن، سرکار	۱۹۶	لاہ
۳۸۳	مدن پور	۲۳، ۱۲	لاہور، شہر
۳۸۴	مدھلور	۱۹۶، ۷	لسایہ (لاہ)
۱۳۵، ۱۶	مشہد	۴۳۶	لعل باغ
۳۶۸	مصطفی آباد	۴۷۰	لکھنؤ
۴۶۲	مقبرہ پسر	۲۴۲، ۵	لوہناکاتھی
۳۰۸	مقام ذی النورین	۴۰۵	لودیانہ، آب
۳۰۸	مقام صدیق	۳۵۶	لوکا بہون، راج ترنگ
۳۰۸	مقام فاروق	۱۱۳	لہوہ کر، لوہ کر
۳۰۸	مقام محبوبیت	۱۹۶، ۷	لیاسہ
۳۳۱	مکر		
۷۶	مکہ، مکرمہ معظمہ		م
۳۶۱	مکھیا لہ (مکھالہ)	۱۹۵	مادھل، موضع

۲۳۶	نریاد	۷۱، ۱۳۴	مگه
۳۴	نریله	۱۷۶، ۶۶	ملتان (مولتان)
۸۵	نظام الملکیه	۳۵۰ - ۱	ملک میدان
۲۰۵	نعلجه	۴۷۵	ملکاپور
۷۸	نکودر	۱۴۷	مندسور
۱۵۹	نگرکوت	۳۳۶	مندل بدر (ملک بدر)
۳۶۸	نمکسار	۴۳	مندل گره
۱۹۵	نموده (بلوده)	۲۰۸	مندو، مندو، ماندو
۴۸	نندنه	۳۰۸، ۵۲	منگیر، دربهار
۴۷۹	نوحصار، ده	۲۹۷ - ۸	مو، قلعه
۱۵۳	نور، چشمه	۲۲۳	موخا، بندر
	نورآباد	۳۴۵، ۲۹۸	مودمهری
۳۴۳	نورافزا، باغ در کشمیر	۲۷۷، ۲۳۶	مودهنه (موده)
۳۴۵	نورپور	۳۳۱	موسران
۳۶۷	نورسرای	۲۳۶ - ۷	مونده (موده)
۵۰۸، ۳۶۱، ۶۰	نوشهره	۶۷	مهاپن، پرگنه
۲۸۳ - ۴	نولائی	۲۵۳ - ۴	مهندره، تال
۱۹۵ - ۶	نہال (سہال)	۲۳۴	مہی، دریای
۱۹۹	نیرادان	۱۸۷	میان دوآب
۴۴۴	نیشابور	۲۲۵	میران تال
۱۱۳	نیکنار	۱۳۷، ۱۳	میرت
۵۹	نیلاب، دریا	۴۹۵	میربابوش، ده
۲۳۶	نیلاو، نیلاد	۴۹۵	میرمانوش
۱۹۴	نیل تال (پنسال، تال)	۱۴۲، ۱۳۰	میوات
۲۱۹	نیلگنته		ن
۱۳۳	نیله گاو		
۲۳۴	نیمده	۴۸۰	ناسک
۷۲، ۶۱	نیمله، رودخانه	۱۱۴	ناسک ترینک
۳۳۰	نین مسکه	۹۵	ناگ تهل، ناک پهل
	و	۲۳۴، ۵۰، ۴۵، ۳	ناگور
		۱۹۹	ندربار
۳۹۴	وجه	۱۹۱	نجف اشرف
۱۶۲، ۱۶۱	وندیک (وینیز)	۱۹۹	نربدا، آب

۴۱۳	هند	۲۳۴	واهوت
۲۰۱	هندوال	۳۳۸، ۵۴	وهرناگ، چشمه
۲	هندوستان		ه
۴۹۳	هندوکش		
۴۱۰	هندون	۴۴۴	هارون از توابع نیشابور
۳۴	هودل	۵۷	هتا
۵۰	هیرمند، آب	۵۷	هتیا
۳۵۸	هیره پور	۱۹۹، ۴۱	هرات
	ی		هردوار
		۲۱۲	هرموز
۱۵۳	یزد	۵۲	هرهر، موضع
۷۲	یعمانی	۳۴۳	هری پریت
۱۸۲ - ۳	یگانه بنگانه	۳۳۸	هزاره فارلغ
۱۷۶	یمن	۶۳	هفت باغ در کابل
۶۱	یورت پادشاه	۲۷۶	هلال آباد
۱۸۶	یونان	۲۴۷	هلود
۱۸۵ - ۶	یونانیان	۳۳۹	همدان

فهرست منابع و مآخذ

- آجکل (مجله)، اردو، موسیقی نمبر دهلی، اوت ۱۹۵۶ م.
- آنندراج (فرهنگ)، تألیف محمد پادشاه شاد، زیر نظر دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۵ ش.
- آئین اکبری، تألیف شیخ ابوالفضل بن مبارک، لکهنو، ۱۸۸۲ م.
- احسن التواریخ، تألیف حسن روملو، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۴۹ ش.
- اقبال نامه جهانگیری، تألیف معتمد خان بخشی به تصحیح مولوی عبدالحق و مولوی احمد علی، کلکته، ۱۸۶۵ م.
- برهان قاطع، به اهتمام دکتر معین، طهران، ۱۳۳۵ - ۱۳۳۰ ش.
- تاریخ ادبیات در ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا.
- تاریخ ادبیات ایران، تألیف دکتر رضازاده شفق، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- تاریخ ادبیات براون، ج ۴، ترجمه رشید یاسمی، طهران، ۱۳۱۶ ش.
- تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند (اردو)، ج ۴، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۷۱ م.
- تاریخ زبان و ادبیات ایران، در خارج از ایران، تألیف عباس مهرین شوشتری، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- تاریخ مختصر ایران، تألیف پاول هرن، ترجمه دکتر رضازاده شفق، تهران، ۱۳۴۹ ش.

- تحول شعر فارسی، تالیف زین العابدین موتمن، چاپ دوم، ۱۳۵۲ش.
- تذکره شعری پنجاب، گردآورنده سرهنگ خواجه عبدالرشید، کراچی، ۱۳۴۶ش.
- تذکره میخانه، تالیف ملا عبدالنبی فخرالزمانی، تهران، ۱۳۴۵ش.
- تزوکات تیموری، با ترجمه انگلیسی آقای دیوی، اکسفورد، ۱۷۸۲م، چاپ افست، تهران، ۱۳۵۲ش.
- ترکنازان هند، تالیف نواب نصرالله خان فدائی اسپهانی، تهران، ۱۳۴۱ش.
- توزک باهری (اردو)، ترجمه باهرنامه به زبان اردو از رشید اختر ندوی، لاهور، ۱۹۶۶م.
- تورک لقتی، تالیف حسین کاظم قدری (به خط عثمانی)، ج ۱ و ۲، استانبول، ۱۹۲۵ و ۱۹۲۸م.
- توزک باهری یا باهرنامه، تالیف باهر پادشاه، ترجمه عبدالرحیم خانخانان، بمبئی، ۱۳۵۸ق.
- توزک جهانگیری، تالیف نورالدین محمد جهانگیر پادشاه، چاپ کانپور، ۱۹۷۳م.
- چهارتقوم از دو سال و نزدیک شهر، تالیف علی اکبر جعفری، راولپنڈی (پاکستان)، ۱۹۷۳م.
- دایره المعارف فارسی آ به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ج ۱، تهران، ۱۳۴۵ش.
- دیوان حافظ لسان العیب، چاپ قدس رضوی، مشهد، ۱۳۵۵ش.
- روابط ادبی ایران و هند، علی اکبر شهابی، تهران.
- زندگانی شاه عباس اول، تالیف نصرالله فلسفی، دانشگاه تهران.
- سیک شناسی، تالیف ملک الشعراء بهار، ج ۳، تهران، ۱۳۱۶ش.
- سرزمین هند، تالیف علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۷ش.
- سفینه الاولیا، تالیف شاهزاده دارالشکوه، لکهنو، ۱۸۷۸م.
- سلسله های اسلامی، ترجمه فریدون بدره ای، تهران.
- شاهان شاعر، تالیف ابوالقاسم حالت، تهران، ۱۳۴۶ش.
- شعر العجم، تالیف شبلی نعمانی، ترجمه فخر داعی گیلانی، تهران.
- طبقات اکبری، تالیف خواجه نظام الدین احمد هروی، کلکته، ۱۹۲۷ - ۱۹۳۵م.
- عالم آرای شاه اسمعیل صفوی، به کوشش منتظر صاحب، تهران.

- عالم آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، تهران، ۱۳۵۰ش.
- عالم آرای عباسی، تالیف اسکندر بیگ منشی، تهران، ۱۳۳۵ش.
- فرهنگ جهانگیری، تالیف میرجمال الدین حسین انجو ویراسته، دکتر رحیم عقیقی، مشهد، ۱۳۵۱ش.
- فرهنگ عمید، تالیف حسن عمید، تهران، ۱۳۴۶.
- فرهنگ فارسی، تالیف دکتر معین، تهران، ۴۵-۱۳۴۲ش.
- فرهنگ نفیسی، تالیف دکتر علی اکبر نفیسی ناظم الاطباء، تهران، ۱۳۱۷ - ۱۳۴۳ش.
- کلمات الشعرا، تالیف محمد افضل سرخوش، لاهور، ۱۹۴۲م.
- لغت نامه دهخدا، تالیف علامه دهخدا قزوینی، تهران.
- مآثر الامرا، تالیف میرعبدالرزاق خوافی مصمم الدوله شاهنوازخان، کلکته، ۱۸۸۸ - ۱۸۹۱م.
- مآثر رحیمی، تالیف ملاعبدالباقی نهاوندی، کلکته، ۱۹۲۴ - ۱۹۳۱م.
- مقالات الشعرا، تالیف میرعلی شیر قانع تتوی، کراچی، ۱۹۵۷م.
- مقالات شبلی، تالیف علامه شبلی نعمانی (اردو)، ج ۴ (اعظم گر، هندوستان) ۱۹۵۶م.
- منتخب التواریخ، تالیف ملاعبدالقادر بدایونی، کلکته، ۱۸۶۹م.
- نتایج الافکار (تذکره)، تالیف محمد قدرت الله گوپاموی، بمبئی، ۱۳۳۶ش.
- هفت اقلیم (تذکره) تالیف امین احمد رازی، کلکته، ۱۹۳۹م.
- همایون نامه، تالیف گلبدن بانو بیگم دختر بابر شاه و با ترجمه اردو از رشید اختر ندوی، لاهور، ۱۹۶۶م.
- هند، سرزمین عجایب، تالیف مهرداد مهرین، تهران، ۱۳۴۷ش.
- هند یا سرزمین اشراق، تالیف ع. وحید مازندرانی، تهران.